

تیره راے نثار خود رائے و محالفت با قولاد باز دان سه هر که با قولاد
 مار و پنجه کرد ساعد سپين خود را ر بجز کرد و تلون مراج که ارکان
 دولتش از و خطرناک و از اندیشه جاں و مال و آبرو بکسر استیصالش
 بود و تیشه ما کامی بر يائے خود ز و حان دولت بر ياد داد قصه کوتاه -
 تمسیت ایردی چنان بود چنین شد فاعتنو و ایا اولی الانصار
 تمت الکتاب لعون الملک الوهاب یعنی مقاله دوم از کتاب مستطاب
 حدیقه العالم متضمن در ذکر اخبار جلالت آثار سلسله علیه آصفیه ادام الله
 ایام و دو لتهتم تالیف علامته الرمانی مہامته الدورانی خلاصه خاندان مصطفوی
 سلاله دودمان مرتضوی میر ابو القاسم بن رضى الدین الموسوی المحاطب
 میر عالم مرحوم و معفور میر و رحب الحکم نواب کامیاب مہر سیمہ عظمت و
 احلال و پدر فلک رفعت و استقلال نجم آسمان شوکت افضال رفعت و
 عظمت دستگاه مجد و بخت ہمراہ شوکت و جلالت جایگاه نواب صفدر جنگ
 متیر الدوله فخر الملک بہادر معین المہام عدالتہائے محاکم مخدومہ سرکار
 نظامیہ لارال دام دولته الی یوم القیامہ در حیدر آباد دکن صابہ اللہ
 عن التشر و الفتن ماہتمام اقل السادات عبد اللطیف بن محمد علی بن
 ہا الدین الحسینی التیراری مورخ ۲۰ ماہ رمضان المبارک ۱۳۱۲ ہجری
 در مطبع سیدی سر یور طبع آراستہ کردید لہذا اطلاع دادہ می شود کہ کسی
 مدون حکم نواب صاحب موصوف قصد طبع و انتشارش نماید بر تالیقان
 توایح و احار جہی و محتجب نمازد کہ چون در مقاله تانی تا ۲۱۴ ہجری بیک

انکاشته با بعضی سرداران آنجا بنای موافقت گذاشت و با سترهای
 باجیر او بحسن تدبیر از آنجا برآمد و باستان بوسی حضور رسید و زیاده بر
 سابق تقرب و اقتدار بهرسانید و برای حفاظت و استقامت دولت
 و از دیاد قرب و منزلت خود با سرداران انگریز عقد اتحاد و موافقت
 بر بست و با ظهار آنکجه صاحبان انگریز با بقائے عهد ایفا و عده و رست
 گفتاری و درست کرداری که ترجمه انجیل حکمت است مشهور آفاق اند
 تو و دایشان در دل خداوند نعمت جاء داده بنای موافقت فیما بین
 مستحکم ساخت و چون تقدیر مساعد تدبیرش کشت آنچه که از بزرگست
 امور ریاست بنوعی که مکنون ضمیرش بود بمعرض ظهور آورد و حاصل
 بصواب دید صاحبان انگریز با اتفاق و معاونت همدیگر بنیه ٹیپو پسر
 حیدر علی خان حاکم سریر بنک پٹن که انبجیرومی کوس سلطانے فی
 نواخت و الویة مخالفت با صاحبان انگریز فی اخراخت صورت تقریر
 یافت و بعهد تهیه اسباب جنگ سرداران انگریز با ستمها افواج
 قاهره سرکار متوجه بنیه ٹیپو بر کشته بخت کشته بقول مشهور سه
 دودل یک شود بشکنده کوه را - آں کوه متکبر را بشکستند - چنانچه
 ٹیپو در رزمگاه بقتل رسید و جمعیتش متفرق گردید و خزانه چه خزانه
 اندوخته را جهاد سرداران آن نواح که بسا اهای دراز حیدر علیخان
 بقهر و تسلط گرفته و خود هم به آن افزوده بود تمام اسباب دولت و
 حشمت بمعرض تلف درآمد و فرزندان ٹیپو با سیری نزد سرداران
 انگریز رفتند شرح این قصه طولانی است مختصرش اینک ٹیپو خیره سر
 تیره را

فوج فیروزی بتوقع عقوبت عازم آستان بوسی حضور لامع المنور گردید
 و بقول سعدی شیرازی علیه الرحمة -
 هر آنکه تخم بدی کشت و چشمت بکی داشت ؛ دماغ بعهده نخت و
 خیال باطل بست - در اتنا و راه پیش از رسیدن بمستقر دولت مدلی
 حق را نیک اجابت گفته ازین سیخی مراد رگدشت و در سال مذکور
 مادیور اوسوائے سردار اہل پونا کہ بندگان حضرت آصف را
 صاحب اسم عظم اقبال اور اردو تولد شمول عواطف بدفع اعدائش
 گردانیدہ بر مسند حکمرانی نشامیدہ بودند و پس از رسیدن پس رشد و مستقل
 کتن در حکمرانی بنجا رفتی کہ پستین ازین مشر و مایزیاں قلم داده شد برخواست
 دار دل تقدس سرل آں رحمت عالمیان امتا و بقہر حدای عنو و حل از بام
 قمر خود نیر افتاد صرصر مایست از بچہاں سرداشت ہر کہ ماہر رگال
 در افتاد بر افتاد و چون یائے کامرانی او از میان برخاست باجیر او پسر
 بزرگ رکھنا تہ را و بام بر چار بالشت پتوئی لشت و آنچه کہ بعد فوت
 مادیور اوسوائے از اختلافات و انقلابات کہ میان سرداران
 پونا و در حاکمیت مرہٹہ رایامت تعصبات و ریمایکجالیست مدار و خلاصہ
 کلام آنکہ سقوط مادیور اوسوائے در حقیقت سقوط کحت اہل پونا
 بود کہ از آنرو در ستارہ دولت ساں سابر اختلاف فیما بین راجع
 بہبوط شدہ نزول بر سر اجیر او مذکور نمود و دستگیری سرداران
 انگریز بہادر مام سرداری و پیشوائے ما و تعلق گرفت و علامت بدعلا
 کہ در ایام آں اختلافات در یونا بود تحالف فیما بین اہل پونا را سبب
 مسبب الاسباب از موجبات فلاح خود دانستہ و قانونی وقت معتم

عنایت نامه متضمن مراتب ترغیب و ترهیب محتوم بمهر بخشی بکیم صاحب برائے
 فہمائش و ہموار ساختن مزاج مرشد زاده کہ با خواہے مغویان نوع دیگر شدہ
 بود و روانہ فرمودند و چون مراتب اندر نہ سودمند نشد و مزاج مرشد زاده
 بد لالت رفتائے کہ رہنمون فاد بودند بصلاح و ہمواری نکرانید ثانیاً بقہر و خشم
 پیش آمدہ و سیاست را کہ از لوازم ریاست است مطمح نظر ساختہ موسی ریمو
 فرنگی را با جمعیت او دگیر سرداران را با فواج قاہرہ جہت باز گردانیدن
 آن ناہموار از خود سری کہ در حق او ستم قاتل بود و پیشہ فتنہ انگریزان
 دیگر تعین کردند پس از وصول فوج نصرت اثر قریب بمیدر فساد اندیشان
 کہ او بار پیش کہ فتنہ و مرشد زادہ را بخجستہ بنیاد بردند و در آنجا
 جہت بہمرسانیدن سرمایہ برائے نگاہداشت جمعیت دست
 تعدی و راز گردند و جمعیت سرکار بتعاقب پرداختہ پاشنہ کوب بانجا
 رسید و فرصت آن نداد کہ بہ تیاری اسباب مقابلہ پردازند ہر چند
 مرشد زادہ باہل پونا در باب اعانت و امداد پیغام فرستاد آنہا پاس
 حضور اصیفالیش نمودہ باعانت نپرداختند و چون از رسیدن کمک اہل پونا
 پاسی بہمیر رسید این دولت خواہ جمعیت مذکور صاحبان انگریز بہادر
 را کہ برخلاف رائے صواب نہای شان از حضور رخصت انصراف یافتہ
 تا کتل واڑاپلی رسیدہ بود مجدداً استمالت نمودہ باتفاق ہم حساب الحکم
 حضور متوجہ تادیب صاحبزادہ بصوب خجستہ بنیاد شدند و جمعیت ہمراہی
 صاحبزادہ از صولت آمد آمد آن جمعیت رو بانتشار آورد و مرشد زادہ
 از درخت کہ در خود حنظل نامرادی خوردہ از گراں خواب غفلت بیدار
 کشتہ نہامت کشیدہ طوعاً و کرہاً سراء مرپیچی پنجیدہ ہمراہ
 فوج فیروزی

بود جمعیت آن بهادران که ملازم سرکار فیض آتار بود و رخصت انصراف از
 حضور یافته از مستقر دار السلطنت کوچ کرده بکنت و اڑاپلی رسید درین اثنا
 واقعه طلبان و ساداتش شیطنت کیش که ترقی خود با در تر لرل علام سید خا
 می اندیشید و پس از ترل و بعد آن مقرب بارگاه از حضور اثر رے
 از تمامی خود با در مرآت ظهور جلوه گر نیافتند خفاش و از عدے و آفتاب
 کامران کشته حواهاں روال روشنی روز دولت عالیجناب نورشید جهان
 رحمت عالمیاں شدند تا نه تبدیل آن روشنی تاریکی که عالم را در گیر و جنب
 و لجواه بر مدارح عروج پر و از کسند و چه تدایر و حیلہ با در پیدای که نہ کردند
 آخر الامر بهار خلودار الامارت از جمعیت دلاوران اگر یہ بهادر فرصت
 وقت معتمد انکاشه کعبه مرشد زاده عالیجاہ بهادر در ساحت و عقد مراقبت
 و کمر اطاعت میاں بستہ آمدند زاده را بر سر حیاں باطل آوردند الحاصل
 شبی آن مرشد زاده بدلالیت رہ نور داں وادی دلالیت از جای خود حرکت
 نموده دوست و پای سعی لاحاصل رده از حیدر آباد مستقر دولت بدر رفته
 باستظهار رفاقت سدا سیوریڈی زمیندار و غیرہ معہداں غدار عارم قلعہ محمد آباد
 سید رشتہ متصرف آن قلعہ شد و زمیندار مذکور بر سر عبداللہ حان جیشی کہ
 جمعیت حواناں بار ہماہش بود و از حضور مرخص شدہ برای تادیب
 مرشد زاده بتعاقب میرفت در اتناے راه لغفلت ریختہ جمعیت او را
 منتشر ساخت و عید اللہ حان رحمی شدہ مع اہل و عیال با سیری در آمد و
 جوں مہیاں احار ایبحر و حراحتماغ مردم بے روزگار از اطراف و حواہب
 نرد مرشد زاده باستیاریت روزگار لسمع اجلال رسامیدند سدگھاں
 قدر قدرت اولاً ترجم و تسعقت را کار فرما شدہ خوش رقم خان را مصحوب

میبای شدند و تاریخ پانزدهم ماه مذکور بسروارانِ فوج فیروزی حکم عالی شریف
 نفاذ یافت که تحقیق جمعیت مذکور داشت نمایند بعد ازین بندها که حضرت غنا
 بکران توجه بطی مراحل معطوف نموده و تاریخ هفدهم شوال از سال
 مذکور روز پنجشنبه در ساعت سعید بلبله فرخنده بنیاد طل رافت و کمربست کتوف
 رونق افزای مسند جاه و شمت شدند و تاریخ سیوم ذیقعد از سال مذکور
 روز دوشنبه کونیندگشن که بار دیگر از کهره رخصت انوار یافته مصحوب
 صلحنامه پونا رفته و از آنجا مراجعت نموده بکیر آباد رسید و بود بجز ملازمت
 سرب فلک میبایست سو و در همین سال بعد و در و مسعود در ملده حیدر آباد
 فاصله اندک زمان از نیرنگی فلک شعبده باز ساخته و بکر و داد مجلس آنکه
 راجه شامراج که در غیبت غلام سیدخان تشبیت امور ملکی و مالی نیابت
 می نمودند برهنه می کردند و کفایت سرکار مطمح نظر داشته مرضی حضور
 تحقیق سپاه یابل ساخته باند دولت خواه که در آن آوان تاسیس بجا
 موافقت با صاحبان انگریزها و درواخراط جمعیت شان در سلک ملازمان
 حضور صواب و ید این مؤلف بود پیغام تحقیق جمعیت مذکور از حضور رسانید
 این مؤلف از راه مال اندیشی و دولت خواهی خداوند نعمت این معنی را خلاص
 صواب انکاشته بحضور معروض داشت که بچه سعی بلیغ حسن تدبیر نفقت
 و اتحاد با صاحبان انگریزها و در صورت انعقاد بسته و باقبال خداوند
 بآن پایه رسیده که جمعیت آن بپادشاهان ملازم سرکار دولت مدار گردیده
 و این معنی موجب استحکام اساس دولت روز افزون و مورث از دیار سطوت
 و هولت بر و لها بے فحالان است میباید ازین حرکت مهابت از و لها زدود
 شود و ساخته رود و بد که تدارک آن مشکل کرد و الحاصل چون تقدیر رنگ دیگر ریخته

از جانب لشکر مخالف بکامک منسوبان رسید اشتقا بوصول کمک قوی دل کشته از
 جمیع جوانب هجوم آوردند و پیشان بیشه شجاعت که سبوات بر لشکر دشمن تاخته داد و داد
 داده بودند ناب و قوی قوی و در رسیدن کمک از لشکر فیروز می بخت
 حایل بودند پس له آو تو چانه همان از مسر که تافته به شکر استقامت
 پیوستند و چون پیر اعظم سر بکریان غروب کشید و روشنایی در تباریکی
 شب مبدل گشت دمازۀ جدال و قتال با طغایر رفت بندکان حفرت از زمینگاه
 معاودت نسرموده و در قلعه کهره پر تو نرول انگذند و سرداران فوج دریا
 سوح جا بجا به حفاظت و مرنغ اعدا استعداد کشته پای ثبات انشروند و مردم بجا به در
 پایه حیل قلعه مذکور سر و آمدند کویند کس وکیل را و پندت پردان صلاح
 هر دو دولت و راه خلافت و در صانعیت اندیشیده مقدمات جدید که موجب
 انحراف مرفعی اعدا کس از غلام سید جان باشد بعرض ملازمان حضور رسانید
 با تقصای صلاح وقت سر و صحن آن وکیل بعرض یاری رسید و وکیل مذکور را
 تأسیس بانکه صلح به شکر را و پندت پردان مرحص گردید و حسب الحکم عالی
 امر مصالحت بر کرسی تفرات امیده و مراجعت از لشکر پندت پردان نموده
 تاریخ هشتم رمضان شریف ملازمت فایز گردیده مقدمانی که مدار مصالحت
 بود بمصوب پرور عرض نمود و تاریخ هشتم ماه مذکور و شیعۀ صلح نمایان زبان
 قلم در آمد و تاریخ دوازدهم آنماه الویۀ معاودت انشراحه و کوس کوپت
 از کهره نواخته شد و این دولت خواہ که پیش ازین حسب الحکم حضور
 براسے درستی بعض امور متوجه زفته بود بعضی مشکوک را انکار معاودت نموده
 تاریخ چهاردهم شهر فروردین سال ۱۰۸۰ ملازمت کرده مورد عتاب است
 خداوند نعمت گشته در اجه شامراج و رکبو تم را و نیز در آستان بوی

جهت فراجم آوردن افواج قاهره و تیاری اسباب جهاد و اتفاق توقف عداقت و
و بتایخ یازدهم شهر جمادی الاخره سخته هجری از بید رسبت پونا نهضت رایت
عالمیات شد و بتایخ بست و پنجم شهر مذکور سوا جمعیت پیدا از جانب مخالفان
نمودار و در اطراف و جوانب غبار جنگا آید آنها مرتفع گردید و بتایخ درهم شعبان
از سال مذکور سرداران فوج که پیش رو لشکر فیروزی بودند حکم عالی شرف نفاذ یافت
که هنگام شیب از کتل کوه مهربی مرور نمود و دمای پائین کهاث بتصرف در آور دند
نشود که جمعیت مخالف آب آن رود را بجانب خود گیر و نزارحت پیش آید سرداران
بامور بلا توقف امثال فرمان واجب الامور عان نموده وقت شبه کوچ کرده آن
منوی کتل کنار آبی که در پائین کهاث بود منزل ساختند و این معنی موجب
رعیب عظیم در دل های مخالفان شد چه اراده آن اشقیایان بود که سد
کتل مذکور نمایند و نه گذارند که لشکر اسلام از آن بگذرد و بتایخ بست
و نهم شهر شعبان از سال مذکور فستین متقابل شد بیکر شده آتش مهمل
و قتال ملتهب ساختند و بعضی سرداران جلالت کیش بر لشکر
مخالف تاخته تزلزل در بنای ثبات کفار انداختند و زود و خود
عظیم بمیان آمد و اکثری از جانبین زخمی شدند و اهل ریدگان
جان به قایض ارواح سپردند چنانچه پرس رام بها و که سردار
نامی لشکر مخالف بود به شمشیر آبدار غاندیان جلالت شعار مجروح
گشت و وزیر خان که جمدار عمده در میان آن غازیان بود بضرب
بان جانستان جان بخش شدیم نمود و القصه جنگ صعب بمیان
آمد و اندک یک بود که نسیم فتح بر پرچم اعلام اسلامیان و زود
و پای کفار از نبرد گناه به لغز و درین بین جمعیت فراوان با توپ و تفنگ

معاذ الله ویرساند و بپایان رساند که باین صلح را نمی نمود و خواست که صلح را بپایان
 برهم کند لکن چون ساسانی صلح متوسط را بپذیر خوا و دولت بپوشید که در آن حکام مدبرین قریه
 آردست و پارسه اعدای تر لرل مان ناو بافت و بتایج بجم شمره کور سیرال شپو
 سلطان سعادت ملازمت مرشد داده آفاق مستعد شد و سیف ملک با بکر از سنوار و خند
 استقامت میا زبلاست قبال آسانست ملتقات و ادله پنج بار خیمه و یک خیمه المصلح
 و بکر خیمه فیل آسانست و چون بکار رفت مرشد داده با بکر کرد و بد مرشد داده آفاق دولت
 رحمت پیچ و حیدر صبح سر بر تکیه بدست مبارک خود سه مرتبه عرض نمود و بعد ان فراغ
 شد مرشد داده تیغ ویرودی و پیری شدت با انواع مرتبه و صاحبان انگیزه
 خود را رایات تراحت خود را آفرینستند و نیز آن مصلحتی بر حال همراه صاحبان
 نهاد و بیکایا پیش مرشد سر و آرا را انگیزه بر طبق قول حکما که فرموده اند که خلق بچشم
 خلق را سکار کند ره نور و طریق حسن ملک که کشنده آسار را عوار و اکرام نگاه داشتند
 و ابواب اصحاب و نهائی که بچشم مهم غلیم بیاوری امان و بیرونی بار و بی آفاق
 با صاحبان با بکر ملازمت و شجاعت قتال بدست و بپایانی دولت قاهره حسب خود
 صورت انظار مایات رایات توجه را باینکه بصورت فرجیده و بیاد حیدر آما و آفرینستند
 و فکر و تردد و سبیل مطمئنان کردید و آفرینستند که در ایام اقامت باینکه با بکر
 هوای آسما حیدر با بکر مبارک عارض شده بود و بعد و روز سهویان بکر و طلوع و در آن
 زمان باستانال بیشتر بصحت گرایند و پس از چند ماه حکم فیصل الله مایشاء علامه
 مان که مبارک حال تقرب حضور را ممشیت امور زیادت در دست داشت و بعد حیدر
 ره نور و طریق خلاف ما اهل بوکا که دیده و ترغیب حضور بر نور بعرض بکر و سبیل
 اهل کرداننده به تهیه اسباب جنگ برواحت جاکه در شش ماهی عیان
 عربیت به شیه اهل لوما ملازمت معرفی الیه امجد آما و سید معطوف کشت و در آنجا

باترپ سواران و جمعیت دیگر و غیره کمبک رسید و مایکپاس آنش کارزار مشتعل گردید
 و مورچال بدست بگیرد و روز و نیم یکپاس روز برآمده بکال غنچه از مورچال گذشته با
 جمعیت پیو در آویخت و اران جانب از بالای قلعه نیز توپها سر میدادند آخرالامر سترنگلو
 مورچال خود را بر لب رودکا ویری که متصل قلعه است قایم ساخت و وکلای میپو توپها
 بمحرم پیو موافق قرار داد آورده و حواله این غیر خواه دولت نمودند و لارڈها در از دهم
 که متصل عیدگاه مشرف بر قلعه نواح داشت پیوسته بود پانزده ضرب توپ برای انداز
 و تخویف سرداد و نتره رجب یکپاس روز باقی مانده نیمه سپران میپو متصل عیدگاه نزدیک
 نیمه وکلای مذکور برپا شد و ازین طرف نیمه اینچر خواه بقاصد یک یان انداز بیرون خار بند
 نصب گردید و تبارخ سیوم شهر مذکور سرد و سپر میو کی عبدالحق نام که ده ساله و دوی
 معزالذین نام که هفت ساله بود با دو عماری نقره و دو عاری ساده بابت سواری
 غلام علیخان و رضا علیخان از دروازه شرقی سرزبان شمن با چند نفر شاگرد نشین برآمدند
 لارڈها در و دلاور جنگ تانیم گروه استقبال نموده و نیمه که بامین راه ایستاده شدند
 ملاقات کردند و از آنجا باتفاق سوار شده تا نیمه لارڈها در آمدند لارڈها در دست و طفل گرفته
 و نیمه خود آورده بر کرسیها نشاند و بعد کلمات تسلی بخش عطر و پاندان داده و خست فروه
 آمدن داد و چنانچه در برابر عیدگاه عقب کشید لارڈها در فرو آمدند و ازین روز تا نهره
 جدال و قتال منقطع گشت باز لارڈها در پراسی باز دید آن سرد و طفل و نیمه آنهاست
 ان سرد و طفل پنج پارچه خلعت با دله و یکسری بیج و یکجبه مرصع و یکقبضه شمشیر لارڈها در
 و یکقبضه شمشیر بدلاور جنگها در تواضع نمودند و لارڈها در یکضرب بندوق اعلیٰ بکمال
 و یکجفت تفنگچه معزالذین داد و عطر و پاندان گرفته نیمه خود آمد ستر سید شمس که ازین صلح
 راضی نبود باستماع اینچر کشیده و ماطر شده غضب آلود گشته بضر تفنگچه خود را مخرج دست
 لارڈها در جمعیت او را بمشتر میرل سپرده و چوکی و پهره اطراف نیمه او تعیین کرده چراغان برآ

از مایه خوب کفام رود و کایری را عور نموده بر دوپشته که در آن مقام واقع بود شش
 به شش و دهم به نامود و قریب به نصف شب جمعیت لارڈها در طریق شیون بر لشکر
 مخالف که در بیلوئی قلعه مجتمع بود در غنّه تر لرل در بنیاد استقامت آنها انداخت
 و قریب صبح برگشته بعرونگاه خود آمد و جمیع دختران لال باغ و غیره بکار و مدبره مشغول
 میشد با وجود اینچنین حادثه شیوی سرکش بیغام صلح دستخواه خود نمود و چون بمنظر
 مدبرانگی رسید لایا را رسیده تاریخ هشتم ماه مذکور وقت شب علام علیخان و
 رضا علیخان را بر بسم حاکم فرستاد و آنها متصل عیدگاه فرود آمدند و در روز دهم
 آن یک و نیم پاس رو بر آیه های حیر حواه دولت اتفاق دلاور جنگ و کاسی غیرت
 و کلاهی شپورا بدلائیل محقول مردم ساخته بر سر راه آورد و کلاهی مذکور اخلافی بقصود
 میوه افرازموده که امشب آفای خود را بکج قاطع از راه حیر حواه بر سر مصالحت
 می آوردم و حیمه باز که بر جای نصب کند بود و بد که استه بر دشمنی فرستند و بصواب
 او را بر سر راه آورد و به بیغام داد که سر دال بر سر لشکر که در رویه نقد و بعضی از
 فاکت و در بستر بعنوان برمال تا ادای زر و واگذاشت ملک خواست و ادعا می نمودند
 کرد و نقد تعیل جین با حال و ثقل که لازم میسر و دانیستی است و در یدیرل ایکرمی تیایج
 است و ششم ماه مذکور صدم جمعیت خود مقابل جمعیت مخالف که متصل سلطان بطیه فرود
 آمده و در شتافت و در دو خورد می جمع بیان آمد و بعد از آن روز لارڈها در با جمعیت خود
 کوچ کرده نزدیک حیمه تر حیرل قریب عیدگاه بر دل نمودن شیر خورل کاکم لارڈها در با جمعیت
 خود از عقب سیر بر یک شین نفاصله دو کوه طرف عربی عور رود و کایری نموده بر سر
 موج مخالف رسیده بازار کارزار که کم ساعت درین روز بر جنگ معین میان آمد
 و تاریخ هیت و ششم ماه مذکور دو باصل روز بر آمد و شیوی با جمعیت خود بر سر حال ستر
 مرل ر بخت جمعیت متیر مذکور با بر مصالحت تا یکسان انداز پس پاکشت که ستر مذکور

گردید و خلایق این احوال مخالف با جمیعت خود از سرزنگ پشن برآمده بر سلطان بیری
 که سیر کوپ همه تیرها بود و هفت مرتبه پورش نمود چون سعی او بجائی نه رسید از آنجا برگشته
 و داخل سرزنگ پشن گردید از آن روز تا غرة رجب هر روز آتش جدال و قتال مشتعل میشد
 و بتاریخ چهار و هفتم شکر فیروزی از فرودگاه کوچ نموده متصل دمدسه با دایره نمود
 مقارن اینحال خبر رسید که جنرال اکبر مپ به جمیعت هشت هزار بار و چهار هزار کلاه پوش
 از ترب سوار و غیره و چند اضراب از بند بھمنی و غیره کبک لارڈها درآمده در نواح
 سرزنگ پشن رسیده اند بنا برین محمد ابراہیم خان خلع رنست خان به جمیعت
 یک هزار و پانصد سوار و اعتقاد جنگ با دو پشن انگریزی ملازم سیرکار از پیشگاه حضور
 مرشدزاده و یک هزار سوار از فوج پنت پر دمان و چهار پشن انگریزی از جمیعت لارڈ
 بہادر برای آوردن آنہا روانہ شد و روز دویم کہ بفاصله چهار کر وہی رسیدند فوج
 مرثہ بسبب متغول بودن با کل ترب اندکی عقب ماند حیدر لیر پشوپ با جمیعت هشت هزار
 سوار بر سر آنہا رسید فوج مرثہ تاب مقاومت در خود ندیده راه فرار پیش گرفته
 در پناہ لارڈها در آمد لارڈ یاد رہا عانت فوج مرثہ بنفاستہ بدافعہ فوج ٹیپو کہ سنگاٹہ
 شدہ بود برداشت و تادو کرد و مخالفان را زده زده طی مسافت نمود سواران مخالف
 بر ساقہ و بنگا برل اکبر مپ رسیدہ دست غارت کشا زد بہادران فوج فیروز
 بر سر آن اثر را خستہ اکثر بریا گشتہ سپان را بدست آورد و خدا الغرض جنرل مذکور بر ساقہ
 بہر ابراہیم خان را و بر مقدمہ جمیعت ہری پنت را و جانب یمن و یار لین را ترتیب
 داده بفاصله دوسہ کردہ از شکر فیروزی رسیدہ بر کنار تالاب فرو و آمدہ و صباح
 آن محمد ابراہیم خان و غیرہ از آن فرودگاہ برخاستہ بفرو دگاہ خود رفتند و لارڈها
 باستقبال جنرل مذکور ستانفاستہ بعد از ملاقات او را ہمراہ خود آورد و او مستقل عبیدگاہ
 بہر دست راست شکر فیروزی بفاصله یک و نیم کردہ فرو و آمد و ہمان شب لارڈها از

و غیره سر کرده های مرثیه و جمیع سر داران سرکار را بجیت محدود و همراه رکاب
 سعادت بودند و لارڈ بهادر و سر داران دیگر بایانند تریب سوار کلاه پوست
 باستقبال آمدند و موافق ضابطه خود آداب محراب و سلام بجا آوردند و لارڈ بهادر
 و جرنل میڈیس و سترچری مادی و صد سوار صاحبان انگلیز که هر یک صاحب تیر
 بود و در حلقه خاص پیش پیش میرفتند و اعظم الامرا و هر ی بیڈت و غیره در قول
 احاطه بودند و حاکم کشمیری روز باقی نمانده که از ملاحظه روح انگیزی مزاج حاصل شد
 بحیثه لارڈ بهادر و تشریف فرما شدند و وقت صبح لارڈ بهادر از نوادر صنایع فرنگ یک
 کتربال گدازیده عطر و بایان پیش آورده و خلوصه مشتاعت نمود و از انجا مشوه و تفرجانه
 شده از انجا راه هر ی بیڈت و غیره را مرخص فرمودند و در دویم آن کوچ بهت
 کرد و به لعل مد سواران خالف اردو و سیاهی میوید و بعض روکش میبندد و در
 هر کوچ سرکشی و بر ساقه لشکر بیگانه آرائی میکردند تا اینکه یازدهم شهر مذکور مظهر
 سرزمینش باصله و کرده برکنار دانه ی تو خورول انگلیس و از انجا موتی ثلثات
 بردست راست سمت مغرباً حمله که کرده و مادی و جمعی انگلیزین لشکر در روی دوح هر
 بیڈت حاسب راست بلافاصله فرود آمد و محراب است و حفاظت برداشتند و مخالفان
 هر شب بطریق سچون محسوسه هر شب لشکریان نامنازی مبارک بینمودند و چون بهادران
 هر سه لشکر بدافع انهامی پرداختند که بجهت در پناه و مدد می فرستند تا اینکه شبی
 صاحبان انگلیز سوچیکه احدی را حشر شد سرسراں مدبران ماخذ و حیه و حرکت و گنجای
 مخالف را با مال ساختند و بیرون آن وقت از خواب بیدار شده هر چند توپها
 سرداد آما تزلزل در ارکان استقامت صاحبان انگلیز را نیات و قدم قدم
 بیشتر رفته و همه شیر بهاد و مدد و لعل مانع و شهر کنجام را متصرف شدند و تیاج
 سیردهم پیش از طلوع آفتاب نوید این فتح مسین بجنور میبندد و آفاق معروض

جیفه و سرپیچ و بجا عه داران بیرجه های پان و پاندان مرحمت شد و پس از آن از قلعه نیکو
نهضت نموده بستی سرریگ پشن متوجه شدند و جمعیت لار و بهادر یکبار باره دو صد فرنگی
که برای حفاظت مشردین لشکر و حراست طرق و رآن نواح فرود آمد و بودند در آن همین که
سواری مبارک از اینجا گذشت توپهای سلامی سردادند و سلج حادی الاولی مشرک ملک با سپر
خود تا یک کمره و با استقبال هری پندت پیکریت رفت و بعد ملاقات هری پندت چند پارچه
و جیفه و سرپیچ به سپر و پدر داد و لار و بهادر و مشرخیل میثس و مشرخیری به جمعیت
و هزار ترب سوار فرودگاه خود مسافت نیکو و بطریق استقبال طی نموده در اثنای راه
جائیکه شبانه خاصه تیاره شده بود بحضور رسیدند وقت خست عطر و پاندان یا ننا
مرحمت شد و مرشد زاده آفاق از اینجا سوار شده متصل فرودگاه صاحبان انگیزه نرول
اعلال نمودند و قریب شام هری پندت و آبا بلونت و دیگر سرکرده های پندت بردان
بحضور آمدند و چارگه گری نشسته عطر و پاندان یافته مرخص شدند مگر هری پندت و کونیش
که یکپاس نشسته مرخص گشتند و بتاریخ پنجم حادی الاخری لار و بهادر خیرل میثس و مشر
چیری که اعظم الامرا استقبال ایشان رفته بود و دیوانخانه مرشد زاده آمدند و مرشد زاده
ایشان را بمعانقه غرامت پیاز بخشیدند و باقی سرکرده های فوج فرنگ آداب مجرب استوار
نمود و بجا آوردند و با سپر سرکرده فوج فرنگ تجلیه نشسته و کابینه شیریه لار و بهادر مرحمت
نموده و بدیگر آن عطر و پاندان داده و مرخص ساختند و سر داران مذکور از راه حسن خلق
جهت خوشنودی خاطر مرشد زاده بخیمه شیراک ملک که متصل بود رفتند و عطر و پاندان یافته
مرخص گشتند و قریب شام اعظم الامرا و این راقم بحروف دو تنخواه با بعضی اعیان دیگر
سوار فیلان چار جامه شد و روشنی مشعلها بخیمه هری پندت رفته تا یکپاس جلسه تجلیه و آ
نقشه سرریگ پشن ملاحظه نموده و عطر و پاندان گرفته معاودت کردند و بتاریخ هشتم
ماه مذکور مرشد زاده آفاق برای ملاحظه فوج انگیزه متوجه شدند هری پندت آبا بلونت

رساید و بعد از آن سمت قلعه مذکور روانه شده در تمامی راه سواران و پیاده گان
که رای کمک نمودند و له میر شند سیاه و قتل نموده تا کورم کنند به نیراحت احدی رسیدند
در آن و بچه شکرهای و ساچمها کاران و سواره و اعیان شیران و اسپان همه را دست
خوش نمودند و در حله هر چه بدست آمد بالای قلعه رساندند و دیگر در مقام کرده با در
قمراله بین خان و تمام آقارب و عتبات را از قلعه برآورده از راه کوهستان و شوار
گذاردند و رفتند و ساریج بهشت و هشتم شهر مذکور مرشدان و آفاق مابین دیگر بیلا هر
قلعه کورم کنند و نزول اجلال فرمودند و جمیع شهرکشنان را که ملازم سیرکار بود بقایم
کردن مورچال تعیین نمودند قلعه گلیان براسان گشته سال احصار فرستند و حصا را پیش
را اولیائے دولت قاهره متصرف گشته از آنجا که مظفرالملک سار و قفیت او بر آن
ناحیه متکفل تسخیر قلعه مذکور کردید لهذا جمیع قلاع آن ناحیه و تسخیر قلعه مذکور تفویض نمودند
و در همان حریمت مصوب هر یک پیش معطوف گردانیدند و تیار یک دوم حادی الاولی
خریدند که را که می ورک و او و بری ورک که مابین قلعه ماکری و سیر یک پیش بهشت
معنیج گردید و متعاقب آن تومسج ماکری که از قلاع مامی آن نواح است نیز رسید
العرض بگو چنانچه متواتر بموضع کشنا پور که نزدیک بجلور بهشت رسیدند مشیرالملک سید
از قلعه بجلور برآمده بلازمت مرشد زاده آفاق فایز گردید و ضیافت مرشد زاده بکمال
تکلف و ضیافت امر او تصدیق آن که همراه رکاب بودند نمود و تاریخ بهشت و سیر یوم مذکور
مرشد زاده آفاق با امر او مقربان بسیر آن قلعه متوجه شدند و اگر چه آن قلعه از جهت
کارستانی های معماران که در آنجا بکار برده بودند قابل سیر بود اما تماشا نمی
عجب آن بود که صاحبان انگریز کوله باجای می زده بودند که بهم و خیال را در آنجا
گذراند بودند و تاریخ بهشت و هشتم شهر مذکور را به نیراحت و شاه بیگ خان و مرزا از بیگ
با جمعیت کثیر از سواران و فوج متفلا کهنه آورده دولت ملازمت آمد و رفتند و مراحمه مذکور

از سبکدوش کوچ کرده متصل قلعه ماکری فرو داده موچال قایم کرده مستعد سپاه گشته اند
و سپه خرد و شیب و بجهت سه هزار سوار و چهار هزار بارانظر قلعه در پناه خیال و خارتان
خریده است و پیدای هر روز تا بویافته دست و پا میزنند و لاژ و بهادر و و پلشن جهت
تنبیه آن فساد انگیزان و و و پلشن همراه شکر هری نپشت و و و پلشن همراه را به
تسجوت جهت تقویت و اعانت تعیین کرده است و بتاریخ بیست و دویم ربیع الثانی
نهمیان خبر رسانیدند که سواران مخالف غله و اسباب غله مروشانرا دست خویش
نموده بروند نیز الملک همانوقت زمره بالاجی را با چند پیاده و یکجوری هر کاره سرکار
جهت دریافت کیفیت مخالفان فرستاد و بیست و سیوم ماه مذکور منظر الملک و ملک
عیسی را با سه هزار سوار جهت تنبیه آن قهر انگیزان نامزد نمود و درین اثنا تحقیق است
که سپه یو سلطان و علی رضا خان با سواران بیدار از انجا بواج قلعه کورم کنده رفته
متواری گشته اند و در کین نشسته اند شیر الملک با سماع این خبر منظر الملک و ملک عیسی
را بتاکیه گفت که از آنسو برگزیده بطرف کورم کنده جهت تنبیه آن فساد انگیزان توجه
نشدند و مؤیدالدوله نوشت که فوج دشمن در کین است خرم و احتیاط لازم دارند و سواران
بیدار بر سر کوه بند کشن رپزشن را و بلال که عقب مانده بر کنار تالاب فرو داده بودند
کویند کشن بکلیک جمعیت موسی است قدم ثبات افشرد و بجهت خود پرداخت
مقارن انجیل منظر الملک و ملک عیسی قریب رسیدند سواران بیداران سوار و تاقه
راه کورم کنده پیش گرفته بیاثر بر سر مؤیدالدوله نختیند مشارالیه از راه غرور سرشته
خرم و احتیاط از دست داده با جمعیت قلیل که حاضر الوقت بود سوار شد و براه خود سکه
بتاکیه گفته فرستاده که بتجیل هر چه تمام تر سوار شده مدافعه مخالفان باید پرداخت
و خود که مست با و نه خوت بود بدون آنکه سلاح بر تن خود راست کند مانع که در پشت
بمقاله آنها شتافت بجز و مقابل سواران بیدار و حمله نموده کار آن مست با و نه غرور را بتاکم

بعد القصای عتره محرم سنه هزار و دصد شش پهری فرستادند و در سال بابر
کمی ماراں در اکثر ممالک آفت قحط میداشتند و لگو کما خلعت را آدم و دواب لعاقه
کشتی تلف گشتند گویند این خشک سالی از حد و کابل پنجاسته شروع شد تا بمحبت
و مدد سورت رسید و اناخا بدارالتور بران پور راه یافته به سمت سیکا کول راجه
و میچند سدر و یونا و نایکور و آرکات سرایت کرد و از انجا در صوبه فرخنده نبیاد و صوبه
سیچا پور و تعلقه یث پونا ری کشت و علاوه این مستی الملک تا حد شدت پیوتر
بر سیمو کی کشتن و نت کر دژ عالمی و انجا ک سیاه برابر ساخت ماحله بتایخ به قسم شهر
منفر سه مذکور اعظم الامر ابراه رکاب مرشد زاده آفاق سکد به جا بهادر دام
و احلاله به سمت سرینگ پشن کوچ کرد و بیک کر به رسید از راه کنار کالوه که نسبت به
کلتمائی دیگر سوار بود و در نمود و بحوالی طعه کورم کنده رسید و در اینجا بتایخ سلج
ربیع الاول مویده الدوله و راجه جوت سنگه و غلام قادر خان یکمزل برای استقبال
فرستاده آفاق میشن آمده بشرف ملازمت فائز گردید و روز دوم بر قعبه ویر
که از طعه مذکور است که و فاعله داشت نرول اطلال فرموده مقام نمود و پسندید
آن نواح ماسان لسی رسید و عطای شریف و دشاله نامور و غنایات خدا ویدی
گشتند و مویده الدوله را در باب تسخیر طعه تاکید بلیع نموده رخصت انصراف دادند و
بشاهالیه حکم شد که سواران لشکر ووری را که از سرنگ پشن بسبب گرانی طعه نواح
کورم کنده آمده اند در عرض دست و روز روانه سرینگ میشن باید نمود و بعد از آن
جمعیت انگر نیز را که ملازم سرکار بود و سواران لشکر طعه اخر مقرر کرده پیشتر متوجه
شدند و از همین منزل که تعلقه نوشهر انگر نیز بود به لشکر یان تاکید و تهدید بعمل آمده کسی
دست درازی بهنب و غارت نکند و در انشای راه سبب باران هر روز و اتفاق یانو
مقام قار و درین اوان خبر رسید که لاند بهادر و حیات پونت و مری نیت پترکیه

حسب الحکم حضور پائشہ کوپ برای اعانت کلاہ پوشان مقتل لشکر لارڈ ہا در سید
 لارڈ ہا در باستقیال پیش آمدہ ملاقات نمودہ و بعد بہ دست قلعہ بنگلور مع فوج
 فیروزی کہ بیک رفتہ بود از انجا حرکت کردہ راہ سرریک پٹن پیش گرفت و چون نزدیک
 معمورہ پٹن رسید اضرب پٹن روہباہہ قدم قدم سمت لال باغ ورود کا ویری روان
 شد و مردم شپہ پوسر دادن توپا کہ بر تیرہا نو دست شروع نمودند و از نیجانب ہم در مقابل
 آنها توپا سردا دند تا انیکہ از جلد دستی کلاہ پوشان مخالفان ہوش و حواس باختہ
 پشت بچہ کردہ را ر فرار پیش گرفتند تریپ سواران فرنگ تعاقب نمودہ آنها را تا نزدیک
 رود کا ویری رسانیدند و از رود و پیم آن تا پانزدہ روز برای ملاحظہ نمودن مکان
 مورچال حوالی سرریک پٹن مے گشت درین بین از وقوع آفت قحط خارج از
 شرح و بیان و نگاہ آرائے سواران بید کہ از جنگ فراقی ابواب استراحت بر روی
 ہر دو لشکر سد و ساختہ بودند ابواب یاس از تسخیر سرریک پٹن بر روی ہیکل
 مفتوح گردید کہ ناگاہ بہ سبب سبب حقیقی کہ چارہ ساز دماغان و بیچارگان بہت
 ہری نہت در آن نزدیکی رسید با سماع این نوید لشکر اسلام حیات تازہ یافت
 و مردم لشکر فیروزی بلشکر ہری نہت رفتہ غلہ خرید میکردند چندی برین بگشت
 کہ باز انہا گرانی و نایا مے غلہ شروع شد و اکثری از لشکریان پی استقلال کشتہ
 بے رخصت سرداران از انجا برخاستہ راہ وطن مالوف خود گرفتند بن بعضے سرداران
 مثل مظفر الملک و صلا تھان و بسیاری از جمہداران و دفعداران خود را بپا نکل رسانیدہ
 و لارڈ ہا در خپہ اضرب توپ سنگین راحت فقدان کاوان توپشی زمین مدفون ساختہ
 از انجا برگشت و کیفیت حال بحضور نوشت نہد کاغذی خطوط تفقد متضمن وعدہ رسیدن
 خود ایلان نمودہ این را قم بحروف خیر خواہ دولت راحت امداد اعانت و بند و بست
 انجا روانہ فرمودند و غلہ از پرگنات خالصہ و غیرہ بہ تعین تمام فراہم نمودہ ہمراہ فوج فیروزی
 بچہ

خطاب خبرگوار او و در سر و در فرمودند و تهنه احوال این امیر بفرمودند و احوال مافی الخفا
اشمع الکملک خاص جانان مرحوم تهنه این تفصیل زمان ظلم داده است و ذکر آمدن
لارڈها در از بنادر کلکتہ بمہم شپوری فساد پیشہ و فرستادن ہندوگان
عالی مظفر الملک و راجہ تیجونت را با دلاوران معرکہ ستیر برای اعانت
صاحبان انگریز و تیرمیت یا فتن فوج شپوری خود سرا بعضی وقایع
و دیگر حوین ٹیپو مقابلہ ستر میڈس ستانہ سدرہ او کردید و ستر مسطور نتوانست
کہ از فوج کو تم طور کٹل کھل بھی ہو کر دہ قدم پیشہ کر دہ و ہر کاہ آتش حدال و قال
یہا میں متعل متہد ہج کہ ام از ہا میں را علتہ نام بر دیگر دست میداد کہ ہے
یک جاسٹن اچکھ معاویہ شد و کا ہی جانب دیگر لارڈها در کہ مانے این ہمہ بود
باشماع ریجین اخبار و دتوہ ایم ہم کشتہ از سا کلکتہ سوار حار شدہ ہندو پنیا میں
رسیدہ ستر میڈس را پیش خود طلبہ کشت ستر میڈس مع فوج خود پنیا میں را ہی
شد و فوج ٹیپو نیز در تعاقب او رواں کردید و ٹیک ارکاٹ کہ در اٹارہ راہ بود ہندوگان
آرائی فوج شپو خواست و مارا ح گشت و بعد رسید ستر میڈس پنیا میں لارڈها در
کو سل یعنی شورئی کرد و در کو سل حیاں فرار یافت کہ اذوقہ بیج شتس ماہ ہمارا گزشتہ
متوہ ہمہ شپو پیشہ جاکہ لارڈها در اذوقہ فراوان فراہم آوردہ اتفاق ستر میڈس
ما ساجک بہ سمیت کتیر سمیت ستر میڈس را ہی کردید و ٹیپو در بوقت نام مغارت
در خود میدہ حوراکنارہ کشید و لارڈها در ہلا ماتفت اعدی قلعہ سکھور رسیدہ و حورہ
قلعہ مذکور را کہ ستر حکم تریس قلاح آن نولج بود متوج ساخت و تہمت مانہ این مسخ
میں محصور ہندگان عالی ارسالہ داشت و ہمدین امام نوید فتح کوئل کہ دارا جاہ بہاد
تسمیر نمود و فتح قلعہ سد ہوئے کہ موجب الدولہ با عانت فوج فروری آنا بدست لارڈ
محصور رسید و راجہ تیجونت و سید علیخان مظفر الملک ما کہ تی از فوج پاکجا نامی

فوج سپرداخته از قلعه کتی بغرم مقابلہ برآمد اعظم الامر راجہ تیجوت را بکام فوج منصوب
فرستاد قطب الدین خان با سماع این خبر در حص و بمص افتاد و درین اثنا خطوط پیشو
متضمن طلب اور رسید پس او خود را بہ سیریزاک پٹن رسانید و حافظ فرید کہ اولاً مخاطب
ہوید خٹک و ثانیاً ہوید الدولہ شدہ بود جمعیتی فراہم آوردہ با عانت راجہ شباب رائی
پیشکار بخشی سائر کہ فوج سرکار ہماہمیش بود کہ یہ و کم را متصرف کشتہ متوجہ تخیر قلعه
سد ہوتہ کر وید و درین ایام شمس الامرا بہا در تیاریج بست و پنجم شہر ربیع الثانی
بعارضہ مرض سل رخت ہستی بہت و بعضی مورخان مادہ تاریخش فیلد خل الحبلیہ
یا قننیش لاش اورا بر کر پودہ محاذی لشکر فیروزی خٹک امانت سپردند و در ماہ شعبان از رانجا
بر آوردہ بیرون شہر فرخندہ بیا و در جوار قریہ سید حسن بہ نہ مدفون ساختند و بمقرہ
حسب الحکم حضور تغیر نمودند و در انجا حفاظتہ تلاوت قرآن مجید مقرر کردند و چون
مشار الیہ از بہت صدق عقیدت حسن خدمت و حاضر باشی و سپاہ پرورے
در دل خداوند نعمت جانی خود کردہ بود وندگان عالی بعد فوت او خلف اورا از
شہر طلبدا شتہ بنیایت خاص خداوندی و دیگر وزیر عطای حواہر اعلی و جمیع خطابات و
جاگیرات پیش سر فرزار فرمودند و اجد الملک بہا دژ بہ نیایت او مقرر و سردار الملک
وامام الملک و اعظم الملک بہ سوار عہد آن مرحوم بکار را یکمکہ تعلق با ایشان داشت
بجال و برقرار نمودند و ایام جہاؤنی با نکل تیاریج چار دہم شعبان روز شنبہ سنہ
ہزار و دو و پنچمیزے اشجع الملک غیور خٹک خان خانان خلعتہ نیر الملک شیر خٹک مرحوم کہ ہمراہ
رکاب سعادت بود و عارضہ شدت خفقان راہ سفر آخرت محمود وندگان عالی از فرط
غلیت تیاریج بہت و سیو شمعان خلعت دیوانی با دشاہی کل صوبجات دکن
بجلف ارشد اوحید ریاری خان بہار شوکت خٹک مرحمت فرمودند و بہت و ششم
رمضان المبارک سال مذکور آن خلف بلند اقبال نیر الدولہ را بن خطاب نیر الملک کہ این

به تفرع عارفات و سخا عاریان رکاب را مامور ساختند و درین ایام مهیان بعضی
رساییدند که قطب الدنیا بکشته سخت سرحد و رفته از قول و قرار خود برگشت و قطب
فریدالدین از برگشتن او مایوس و اندیشناک گردیده به قلعه کرول در بنه نخستین
رست و درین روزها دارا جاده بهادر از قلعه پایجو را براده احرا تشریف ملازمت محصوریه
و به تسخیر قلعه کرول و غیره مامور حاکم سکیس از سلیمان را ن و یا بجایه شمس الامیر بهادر دین
فرنگی که در سرکار نوکر شده بود با احراست قلعه کشا مامور گردیده و حصت انصاف یافت
و سخط دارا جاده کوس مامور بی نواحت و بعضی سرداران مثل رفعت الملک حاکم رود
آورد جنگ در حرم در اهر و و بهادر و غیره از مصداق آن دیگر نفس شدند و بر سر ارمها و
که نشسته حرم نشو و دما مامور خود بکشم نداشت ردان سر قلعه دار و رفته موی چال تا بیم کرد
و بهشت به تسخیر قلعه مصروف داشت و میدس صاحب که سردار عمده بود و جمعیت قریب ده
هزار دهنه هزار کلاه پوشش انگریز و پناه هزار بار و چهار صد پنجر میل از کتل کش گری گشته
از سمت شرقی ملک بشو و آمده به گامه آرا گشت و بشو بمقابلته متناهی شده شد و جمیع
زبیداران آن نواح از ناچار و غیره در امر اهر قریب شش هزار یاده از سمت جنوب
شورش عظیم در ملک بشو برپا گردید و اسد علیخان بهادر تاج الدوله فرصت وقت
صیبت نامه قلعه بکین بی را که اردست او تصرف حیدر علیخان رفته بود و متصرف شده
نوسته عبدال و قتال گردید قطب الدین خان بهریت نصیب مامور ده هزار بار
و دو هزار سوار و چند ضراب و چند قبیحی ما را ده تسخیر بکین بی از کتی را پس شده
اسد علیخان بعد تقابل با دلیران مامور خود در سر محال ف حمله آورده گشته مصروف
محال را متصرف ساخت و قطب الدین خان راه فرار نیست گرفت و تمام سباب
لشکر او را میمنت نمود و ندرا پس فتح عیسی مع توها که حیثیت آورده بود و بجنود ارباب
داشتند درین جنگ اسد علیخان زخمی و بریناف برداشت و مراد راده او فتح
علیخان که شانزده ساله بود از یاد آور آمد و قطب الدین خان بار دیگر نظر اهر آوردن

فرستاد و درین سال فوج الملک زور آورجنگ بهادر بعارضه سهال کبیدی خست بهیستی برست
 ذکر توجه بنیدکانعالی نبواح قلعه پانچل و فرار نمودن قطب الدینخان
 از میدان جنگ و جدال و تسخیر بهم و مکر به و غیره از قالیچ خبر به
 چون جواب و سوال مصالحت پیشو در حضور بنا براد بار و صورتی نه بست بنیدکانکا
 غره رجب نه هزار و دویست و چهار بهی از حید آباد بقصد بنیه نهضت نموده
 در میدان باغ کور دهن نزول جلال فرمودند و قطب الدینخان که از جانب پیشو آمده
 بود چون رنگ مجلس در کون دید بحسن عقیدت ظاهری بر بیل تندویر پیش آمده
 بواسطت حافظ فریدالدین خان با عظم الامرا پیغام داد که ملک پیشوار قلعه کتی تا سرحد
 سرادق قبض تصرف انید و نخواه است اگر حضرت انصاف از زانی شود و فرید الدینخان نیز
 همراه باشد ملک مذکور تسلیم نموده و تهاشکسکار در آن مملکت قایم کنانیده باز پستان
 بوسی حضور میرسد و در رکاب طفران شب حاضر بوده مراسم جانفشانی با در نیمه تقدیم
 خواهد رسانید و از تفضل خداوندی میدان دارد که بعد تقدیم جانفشانیها به منصب
 و جایگزین سازی یا بد چون حافظ فریدالدین خان پیغام نزد اعظم امرا آورد اعظم الامر خوشنود
 و این را از فتوحات غنیمی انگاشته قطب الدینخان را منصب و جایگزین متوقع ساخته
 از حضور مرخص کنانید قطب الدین خان با اتفاق حافظ فریدالدین خان نسبت کتی را
 گردید و بنیدکانعالی بگردآوری سپاه و تیاری یراق پرداختند و درین اثنا
 مراجع شمس الامرا بهادر در مرض سل در جاده اعتدال منحرف گشت و حکماء و رک سلیق
 کشتو زدند و درین روز وقت شام از افت وزیدن باد سخت و باریدن بگرگ
 هرج عظیم مردم لشکر فیروزی رسید و تا یکماه اتفاق مقامات در آنجا شد و بعد
 یکماه را بایت طفرانایت از آنجا با متهرا آمد و بعد قطع خیمه مراحل سواد قلعه پانچل منصب
 خیام ملک حثام گردید و در فکر استیصال مخالف شده و در آنجا طرح اقامت انداختند

باقره العین عالیجاه محمدا در نو حشمتی قمر الملک سید در رسعنه ظهور جلوه گرسد و سیم دین
 تقریب صافیت بحایه مشیر الملک ظل کرم مت گسترده و در دقده و حواهر که متا رالیله اریطر
 بیض سطر که رایدترین دستخط معانی کرده و امتیازالدوله خطاب متا رالامرا و
 ماهی مراتب و شمس الملک خطاب شمس الامرا و مشیر الملک خطاب اعظم الامرا که در ماده گیتش
 عطای اسم اعظم سید ماطر مولف افتاد و امتیازالدوله خطاب افتخار الملک سرور ارے
 مافند و مسود او را در جت اشکال کام اساس مودت ماصاحاں انگریز و بیظم و تسبیح
 امور ریاست حسب حکم حضور به نند کلکته عارم شد و حافظ فرید الدین خطاب عالی
 ره نور دطر نقیضت ارکته حسب حکم حضور رسم محابت بر دیشپورت و تاراج محبت و
 کم دیکه در دیشپنه محنته مانو بیگم صاحبہ عرف خاں ساد در عوار جت حق پیوست و تاراج
 ہشتم جادی الالی سید ہرارد و دوسہ سہری بسیر طغہ محمد بکر شریف فرامندہ جش
 لکو کاہ ترتیب دادند و دریں اثنا دست مبارک مگریدن و در یہ کہ مدیدن متانای آن
 مشوہ بودند و مروج گردید و بعد یکماہ و جید ز نور دیشپٹ مانڈ مال رسید و اسد علیخان
 متا فخلص در ماده باریج آہن گفتمہ مصرعہ ای دست ما مدویدا انتہ و مقارن
 میل محبت جن سال نور در کمال مختلف ترتیب یافت و ہمدین سال جن سالکدہ نامہ
 کہ جنیم ملک مثل آن مدیدہ علاوہ ظهور پذیرفت و دریں جنین ارمین جمیم مدام دم
 از وضع دست شریف ارامرا و منصف داراں و تقرا و مطرمان ماصاب و خطابات اعطای
 حواہر زعامتہا و تصدقات و اعانات فراخورد کہ تعیصل آن موجب التماس است
 امیا گشتند و بر دریں سال ایچر حواہ دولت آصیہ بر جمیع مطالب سکہ کار و فضا امار
 ساد حواہ معادہ دین و دستخط ماصحابان انگریز کاسیدہ ادر سدر کلکته مراجعت مودہ بایر لار
 سہر گرد و دستجات ماصحابان انگریز را در نظر مبارک کہ راید و شیتو سلطان ہراہ ماسط
 ریدالدین خان قتلہ لہ نمان و علی ہرمانان لہ ماصحہ ہایا و عرائس رسم محبت در حوض

تعلقات نرمل و فلاحه بودن و دانش و قوال و غیره محالات و یک نیمه فیل و جمال اشرف خان بنیاد
 سر تیج مرصع و خطایس و ری و خلعت تعلقه کوپل که هنوز قلعه کوپل یثیمیر اولیای دولت
 قاهره نیامده بهمانجا است سرکار آن تعلقه قایم شده بود و سر فرازی یافتند و درین سال
 خواجه بهادر خان و حافظ فریدالدین را بر رسم حجابت نزد میپوستاند و در راه محرم شروع
 سال هزار و دویست و سی و هجده نامی باطلها را بلکه من شریف که ام بکافات حضور فایض گردید
 و مبالغه هزار و پیه با و محنت شد و بیست و نهم ربیع الثانی خواجه بهادر خان و حافظ
 فریدالدین از نزد شیخ پوراجعت نموده شرف اندوز ملازمت گردیدند و مراسلات
 او با جواهر و اتمش و اسپ فیل از نظر انور گذرانیدند و درین سال حسام الدوله به تعلقه
 کروری بلخ فرخنده بنیاد از تغیر محمد عبدالقادر خان و میر ابراهیم برادر صفی الدوله
 تعلقه داری تعلقه کلر که و در اسبنت رومی تعلقه امینی صرف خاص و شوکت الدوله خان
 نجلت دیوانی پادشاهی صوبه چید آباد غرض خاص یافتند و یازدهم جمادی الاخری
 شروع جشن نوروز عالم افروز شد و دهم شعبان فرمان و خطابستم دوران از پیشگاه
 حضور پادشاه بنام متعالی بنده کاغذی رسید جشن ترتیب یافت و درین هر دو جشن امراء
 و منصبداران بعضی بنصاب و عظمائی رقوم جواهر و برخی بنجده مات چهره افتخار افروختند
 اکرام الدوله مرحوم خلف الشیخ الملک غیور جنگ مغفور نجلت میر سامان سرکار عالی و معتد
 جنگ نظامت بیده فرخنده بنیاد از تغیر شکوه الدوله سرمایه افتخار انداختند و درین سال
 جمیع شانعی شهر را بدولت خانه نو تعمیر تقریب ضیافت دعوت نمودند و ضیافت بتکلف هر چه
 تمام تر ترتیب یافت و بتایج پنجم شوال بستر من سر تیج مرصع و پانزدان رخصت محبت گردید
 و بیست و نهم ماه مذکور مسترحان کنونی مع حیرین از نزد لاردها در آمده بهلازنت فانز گردیده
 و تحایف فرنگ از نظر انور گذرانید و درین او ان قمر الملک نجلت بخشگیری سائر و تعلقه دیو
 کنده و مکنده از تغیر نجم الملک لودای استیاریا فراشت و طوی که خدائی همایون جابه بار

تمام ماکبر موروثی او را نصط در آورده نهانه سکرار و آنجا قائم کرد و ذریعاً سال را حرمی
از تسلط و سخت گیری راجتا و بیسکه که سکرار یگدل و در یگل و بیسکه و غیره مانده
تعبید از غلام سید خان گرفته بود و بیک آدم سرار اطاعت او پیچیده و بیسکه مذکور از سکرار
او در هیچ قباب شده به غلام سید خان نوشته برائت میوه او درخواست ملک کرد و
غلام سید خان بهار امل را مخاطب را حرمی بخت بهادر عطا میوه و سکرار از پیشگاه
حضور سکرار کنایه مانده کثیر کبک و بیسکه مذکور فرستاد را حرمی بخت به یلغار
رسیده محاصره مکان را حرمی پر دخت و مانا رعدال گرم ساخت و بعد
جیدی به پویش حصار سیروں آسکان را گرفت و خواست که بهین منوال قلعیه را برگیرد
را حرمی حصاران ها و آرد و در خواسته تسلیم قلعیه نمود و را حرمی بخت مذکور مع و عرض
منع به کیفیت استیما استعجاب غلام سید خان بحضور فرستاد غلام سید خان
از میدان حصار اطلعه داشته در قلعیه محمد نگر محسوس ماحت و جمیع ملک موروثی او را از
ماده بور و غیره نصط در آورده سیر و بیسکه مذکور نمود و سلج حادی الاولی مشروع
حسن نور و زشد و بستم ماه متوال حسن ساکنه درین سال نیز بیاری از امر او منعید بنا
و منعید بان سکرار عنایت مصعب و خطاب و حواهر و تعلقات فراخ و مساعدت
طالع مشمول نوازش خدا و مدی گشته چنانچه مغرب خان بخلعت استقلال قلعیه بگذاشت
و اعصاب الدوله بهادر عنایت و سندی مرصع و محمد امجد خان بهادر سکرار خنگ
از اصل و اضافی بمصفت شش برادریش بهادر سوار و یا کل جمالردار و خطاب امجد الدوله
و کامیاب همگی از اصل و اضافی بمصفت شش برادریش بهادر سوار و یا کل جمالردار و
خطاب سکرار الدوله درائت سوانت و اکس سرد و قدر و پالی سکرار و رای و کامیاب
و راجه بخت بهادر هر یک عنایت کشتی مرور بهادر و کیول کشت و رای خوشحال چند
هر یک املای سکرار مرصع و رای سکرار و مصعب و خطاب و علم و لغاره و لغز و لغز

هری نیت بعد انقضای زر معامله سرکار پشوار و زیوم بطرف پونا کوچ کرد و سردار
 بنده گانعالی را رخصت نموده خود را به لکر و چنایا پور و موکام بوسله واپا بلونت پونا رسید
 و بالاجی نیت در پونا ضیافتهای سرداران نموده هر یکی را بملک او رخصت نمود و انیمصت
 در سنه یک هزار و دویست و یک بعرض وقوع آید و غرض مختم این سال به ویکم صاحبه محل خاص
 عالیجاه بهادر با جل طبعی از اینها گشت و خود بدولت بخانه عالیجاه ظل مکرست گسترده و جواهر
 و پارچه خلعت مانتی بجا جزاده و دختران آمرزیده عنایت فرموده تسلی بخش خاطر داشتند
 در ماه صفر استقبال فرمان پادشاه نمودند و نیز در عیالی نو تعمیر شمس الملک بهادر متجرب
 ضیافت تشریف بردند و شجاع الملک را بعطای خطاب امیرالامرا آنها در و سیریم جمع و
 کلکه مرصع و ملکوس خاص و جوشن و خود رومی طلائی و داستان بهر دو دست و شمشیر
 با علی بنده و جده هر دو سپهر جلادوی ترودی که در ادبونه کرده بود در فرار خستند
 و کفر فرار نمودن موهن را و پیکلیه و فتح قلعه زور و ر و چور و ماوه پور
 و دستگیر شدن زمید از آملکان بهر دست فوج منصور چون علام خان
 دست اند و جیرجالات جاگیرداران دراز کرده از موهن را و پیکلیه زرکیساله بطریق
 پیشین درخواست نمودن را الیه بنا بر عدم استطاعت و تقبل ایستادگی کرد و علام خان
 در سنه هزار و دویست و دویست بر جاگیر او فرستاده محصلان شد بدراو گماشت
 مومی الیه نجات خود و فرار دید و وقت شب فرصت یافته بقلعه زور و ر که در تصرف
 او بود رفته متحصن گشت و به بند و بست بچ و باره آن قلعه پرداخت و علام خان
 این محمول بر منادانگیزی نموده شورش او بحضور معرض داشت و فوج فیروزی
 بسر کردگی سزاوارالدوله سپهر حسام اللہ خان قلعه دار او دگیر تهنیه و لعین
 گمانید و در عقب و راجه بهار امل را نیز روانه گردانید مومی الیه چند روز دست
 و پا سے لا حاصل زده از انجا نیز فرار نموده جان خود بسلامت برد و بعد از ان علام

اگر در حمایت سرکار صاحب است بایه که اولی سبیل نزد سرکار بار و نماید بعد از آن
 در جو ست و اگر داشت ملک او کسند اگر هر دو شتر طرد کور قنول دارند از بیطرف هم ملحق
 حسب الله در طوق است ترصای طریقین طلی سیکر دو و چون بحسن را و در بسته وقت رود
 خود و موافق اهل ملاحی میثت را در کو چیک خود را میثت هری میثت گذاشته بود که هرگاه
 بایه معاملات در میان آید شریک باشد چون کار و رایس سر ترکیب جواب و سوال بود و هری
 میثت چون دریافت که در بقدا فعل درست می آید و فصل معامله حضور و عهد انجمن
 میثت میخورد و در امت قریب رسیدن موسم بر بکال تعویض در مصاحت صلاح وقت
 انداخته تعلیل معامله سرکار رشتوا را می تعلیمت داد و در مقدمه افزود و لفظ سلطان
 در القاب آمد کی است و ادکی کرد و گفت در میاب و ملاحی میثت نوشته می شود
 بر طبق نوشته شارا لیه عمل خواهد آمد و لکر گفت که رما در دین امر ایستاد کی باید
 کرد و در بایکامه سرکار در شواصده ناصر سلطان نام دارند این هم از آن قبیل باشد
 جواب این امر بایه حوا هم گفت صاحب در نوشتن صلحنامه تا حیر کننده و در گیر
 هری میثت قبول کرده در قرار نامان و در لفظ سلطان در القاب نوشته معرفت
 بود که و شیو هم نوشته است خود استصواب بود لکر دستا در و در دیگر مصاحت و کسل
 ما جبار هزار مار و با بعد سواند و لک چون کرک و بیفت گویید نقد و پارچه لکر و به چاه لکر و به
 مات سرکار چنوا فرستاد و ده لکر و بی و الفی را و عده نمود که بعد اعل شدن لشکر
 در بومارستان و خواهد شد و بر است بود لکر بیا لک رو به نقد و خواهد بود و لکر و پاچیک لکر و به
 نوشته بود که سوای این دو لکر و بی سال سال موافق قرار و اسانی معمر را مال
 خواهد آمد و رستاد و در همان روز و لکر و ده آن طرف کستام مقام بود و در دیگر هری
 میثت و کسل شیو پر استنش با پنجم خلعت و سر و بیج مرغ از سرکار شیو و صلحنامه است و انقرا
 نوشته داده و خدمت نمود و بود لکر و با با یک سر و بیج مرغ خلعت و او داد و نامه

که بتصرف مرثیه رفته بود و سنانور ملک سه ملک هون کرک و یک مکان دیگر که محاسن ملک یک
 و پنجاه هزار هون کرک بود و بقصد پیشه و درآمد و چون بنوم برشکال قریب رسید و فکر چنانچه
 دامن گیر حال میزد و شکر گردید و پیشو پانزده گران و دیر رسیدن خزانه از سرزنش
 صلاح در مصاحت دیده و کیل خود را پیش هولکر فرستاد و پیغام داد که ز چهار سال که قنیت
 میزدیم و آینده میلغیکه در قعد از قدیم تصور یافته سال سال پس کار پیشو خواهد رسید
 بشرطیکه ملک با دایمی و غیره که در تصرف آورده اند و گذاشت نمایند با نوقت هولکر پیش
 هری نیت آمده پیشا نشانها رکود هری نیت به بالا بجه نیت نوشت با لاجی طلی نمود
 که صاحب در نیمه ختم ماند و هر چه بهتر و صلاح کار سرکار حسب الوقت به بینند بلا قنیت
 و بی استعواب غیر بعل آرند که کرده صاحب در سرکار منظور و مقبول هری نیت بدیت
 این جواب هولکر اطلب داشت که گفت که این مصاحت بخند شرط منظور است اول اینکه قلعه با دایمی
 که بچنگ تسخیر شده و زرب یار بر صرف آمده و همچنین قلعه ترکند و مستر نخواهد شد و دوم آنکه زر سکه زر
 تمام و کمال و چینی و گذاشت و دایمی ارسال دارند سوم آنکه معاملات بندگانعالی همراه ملت
 پیشو امفروع سازند چهارم آنکه ملک عبدالحکیم خان را که متشکل سرکار پیشو انده بشار الیه
 بدیند و آینده در صند مخالفت او نباشد پنجم آنکه عهد و افاق نمایند که زر سرکار سال سال
 بلا عذر خواهد رسید و بار دیگر بعد مراجعت افواج بندگانعالی و پیشو امفروع و فساد شوند
 هولکر این مراتب را پیشو گفته فرستاد و باز پیشو و کیل روانه نمود که از ملک با دایمی ترکند و
 پاس خاطر سرکار پیشو دست بردارم و این مصاحت بعد از نیت بل کمال صفائی است
 بدو شرط یکی آنکه شرطیه را که او نیت بردان برای مقلی میا زند باید که در القاب
 سلطان بپذیرانید و وقت حاجت ما را با سال فوج مطلوب کمک کنند و چینی و گذاشت
 و دایمی میزدیم و فیصل معاملات حضور در ضمن انیمعالت نمی شود بل علیحد و بساطت و کلا
 انفصال خواهد یافت و عبدالحکیم خان پاله کیر سرکار ما است محاسبه بیکر و ر و بیه از و میخواستیم

بایا و اشاره بل بصراحت بهو لکر گفته بود که از جهت حاسب داری صاحب شپو
 خیره شده است و محکم لطلول اسما مید و هو لکر میخواست بتقریری تزد و نمایان بعرضه
 ظهور آورد که موجب شرف و سستی و باعث رفع بدنامی حاسب داری شود و لهذا هو لکر
 روزی که حاسب داریش خبر رسانید که خوانه شپو همراه چهار بار و بیت ضرب
 قوب آمد نور مزدیک لشکرش رسیده و فردا داخل لشکر خواهد شد همان روز هری
 پندت پیام فرستاد که امروز بر سر شپو میروم ایچه خواهد گشت معلوم خواهد شد
 و فی العود عا لثه سوار شده و حرانه ریخت و چهار هزار پیاده و پانصد سوار شپو را
 کشته و چون لشکر دویسه گرد آمد معاودت به لشکر خود کرد و روز دیگر شپو وکیل خود پیش
 هو لکر فرستاده پیام نمود که من بر رخ شما اعتماد کرده مطمئن بودم و صاحب بخلاف قرار
 خود عمل ننموده هو لکر در جواب گفت که من لازم میتوانم طلبانیه در وقت جنگ نمیتوانم
 که اعانت نمایم و همیشه که صاحب بر لشکر هری پندت غالب نماند از جهت پهلوتی
 کردن این دوستان و بود از جهت بحاسب داری صاحب متهم شدم برای رفع تهمت
 این حرکت نمودم و موافق قرار صاحب موافق ام و احوال آنکه که صلاح کار صاحب دانست
 اظهار میکنم من آنست که زود تعییل معامله مصاحبه نمائید و درین امر احوال کمسکه انجام خود
 نیست لیکن اینوقت و کلاما برای فقره معاملت نباید فرستاد بل یکب شیون دیگر
 بر فوج هری پندت زده یکجنگ غالبانه هری پندت نموده آن وقت مستعدان خود
 براسه سوال و جواب معاملت نزد این دوستان را باید فرستاد و بعد رهنمایی برین
 صلاح وکیل نمودار رخصت ساخت میو رهنمونی او یکب شیون دیگر بر لشکر هری پندت
 آورد و موجب هری پندت متفرق شد و کس نکست و جش نیات یکب فرار نمود و مار
 مرا هم شدن کار مره بهت تا و قیاس ده هیت هزار کس از یما کشته شود و نکست جش
 انباده انی با د اینقدر شد که مره بهت مرده حال خود از خانه دار و وار داشت و تمامه بماند

یورش کرده جمعیت او را متفرق میسازیم بشیر طیکه که اگر اسپ ضایع شود از سرکار
غرض آن محنت گردد و اگر سوار تلف شود نصف در ماه از سرکار مدام برای پس
نماندگان او بجا باشد هری پنڈت گفت من هم نشل شما نوکر سرکارم بدون حکم
سرکار من از جانب خود نمی توانم که این شرط یا شما در میان آورم باستماع اینجواب
پنجپنس پاس جلاوت پستیزنگذاشتت بعد از این تو بها از جنگا کشیده و نیمه گاه که به
نما صله سه کرده از رزمگاه بود رسیده فرو آمدند و سپه نو نیز بفاصله دو کرده
به نیمه کاخ رفته فرو آمد و مابین هر دو لشکر فاصله پنجگانه بود و تا چهار روز دیگر
جدا و قتال ملتفت نشد تا آنکه روز پنجم که آفتاب غروب شد و قریب کیاس از
شب گذشت شیو شینجون بر لشکر هری پنڈت زد و لشکر را پریشان ساخت و درین شینجون
اموال و اسباب بسیار دست خوش ماراجیان گشت و لشکر موکر که بفاصله یک نیم
کرده بود بر سر شینجون نزد و دیگر سرداران مرثیه از شینجون ایدنیاک گشته بنگاه
و اسباب زاید را بست کرده عقب فرستاده بغرم مقابله بفاصله سه کرده از لشکر
فرو آمدند و شب بجز است بصر کردند و روز سوار شده در مقابل رفته می استاوند
نه شیو بر سر ایشان می آمد و نه ایشان بر سرش رفته از خود جنگ میکردند و پانزده
روز همین سوال منقضی شد تا آنکه شیو یکروز هری پنڈت پیغام داد و با و صغیکه استعد
فوج فراوان همراه خود دارند چرا پنجک سپادرت نمی نمایند هری پنڈت گفت که جنگ
ما هیچ جنگ وزدان نیست اگر نشه باوری دارند بیدان آمده صف جنگ نمایند غالب
از مغلوب ممتاز شود بشیندن اینجواب روز دیگر شیو توپخانه پیش رو کشیده بغرم مقابل
شتافت و ازینجانب مرثیه نیز سوار شدند و بعد تقابل فتنین تا دوپهر جنگ توپخانه
در میان بودند ازینجا طفره از اینجا خطر باز وقت سه پهر سرداران هر دو لشکر به لشکرگاه
خود معاودت نمودند و بجز است و حفاظت خود را پرداختند از اینجا که هری پنڈت مکر

در میان گرفته و درآمد و سر داران مذکور حسب الطلب حضور را لایق و مراجعت کرد
بتاریخ سیوم ذی قعد سنه هزار و دو و عدد در حیدرآباد آستان بوسی حضور حاضر
شد و درین سال مسترین سین که از جانب مستر جانسین آمده بود بواسطت اقامت آنحضرت
بمعادلت ملازمت فایز و بعنائیت سرپیچ و جیفه مشمول عواطف گردید و بسیاری
از ملازمان حضور بعضی ماضی و منصب و خطاب و برخی عطا می خواهر سرزوری یافتند
و ثیمو بعد مراجعت فوج فیروزی ادهونی را خالی یافته قطع مذکور را مصر شده
سوی جنگی دل انرا خراب و مسمار نمود و از انجا بطرف سمانور متوجه گشت و ازین سو
هری پنڈت نیز متوجه آلمنت شد عدا یکجیم خان حاکم سمانور که استیادت و سمیت گبرهای
ثیمو بر اسان بود و کیل خود نزد هری پنڈت و هوکر فرستاد که این وقت دستگیری
ناید که دستگیری نموده انیمر خواه را نزد خود بیاورد و بند و ملک سمانور از دست آن ظالم مختصر
کنند که ما دام احمیات منهن از دولت خواهان سرکار پیشوا خواهیم شد بعنان ثیمو کینتر آریه تیار کرد
اول ده هزار بار بانجا دایب از دریای کشنایلی آنگه لوح مرثیه خردار شود سرعت هر چه
تمام شود کما ید و رود و ویم آن خود انا می لشکر عبور کرده بقصد مقابله فاصله هست کرد
از لشکر مرثیه و درآمد و هری پنڈت و هوکر که بقاصله سه کرده و دار سمانور فرو داده بود
حسب الطلب حاکم انجا نیز بفضل قهر سمانور رفته حاکم آنجا را باجیان و قدری اسباب اموال
اداسا را آورده همراه خود گرفته بعرو و در رسیده مقام کرد و ثیمو باستماع این خبر از
کوچ کرده متصل سمانور رسیده کینزار باران درون قلعه فرستاده بقیا اموال و
اسباب جدا یکجیم خان را تصرف گشت و بقاصله دو نیم کرده از سمانور لوح و توپخانه
آمده مستعد جنگ گردید ازین طرف هری پنڈت و هوکر بقاصله کیه و معزم مقابلت یافته
در دامن کوهی توپخانه مانده شسته شروع جنگ نمودند و از طریقین تا یک و نیم بهر جنگ توپخانه
در میان بود در وقت سه و داران مرثیه به هری پنڈت گفتند اگر حکم شود از معجم جواب

نیت است اما دوست او بیونا همراه بود و بعد از آن بالاچی با جمعیست قلیل به پناشتن رفتند
 نیت است اما در باب پیوسته و جدا کردن با تمام لشکر نسبت قانع دار و در کوچ بچکر و بی نمودن از آن
 طرف میگویند که در جنگ با جمعیست خود و تو پنهان اقامت داشت باستماع این خبر پناشته گوی با و بگو
 رسیدن ایشان که در جهات جنگ که با اهل و عیال در آنجا بود پای استقامت افشوده و جلاد
 را کار فرموده جدا افتاد و پرداخت و حمله می آورد و ساخت و چون این خبر به بندگان عالی رسید
 چنانچه این جاه بهادر را بر سر کردی مقرر کرده و بعد از آن شمشیر و سپهر و سر بیج الماس
 و تکی نوخته و شمس الملک و شیر الملک را به سالداران در رکاب او متعین ساخته و اکثر
 اهل ایل از آن را به عیالی سر بیج و جیفه فراخور رتبه مشمول عواطف نموده و اعتقاد الدل
 را برای تیاری سبب با جهت عبور در یای کشتن متعین فرموده و بجا نیاید و هونی فرستاد
 تا جهات جنگ را به اهل و عیال از آن قلعه برانند و هری نیت را در باب کمک
 نوشتند هری نیت اپامونت و یکسوار دیگر را با جمعیست پانزده هزار سوار از دوازده
 کمک او و هونی فرستاد و فوج فیروزی عبور کشتن و بتهد را نموده با و هونی رسیدیم
 از خبر آید سرداران مذکور پیش از رسیدن ایشان مورچال را از او هونی برداشته
 بهفت گروه از عقب رفته در پناه کوستان شاه دو و مکر فرو آمد شمس الملک و شیر الملک
 مهاجرت جنگ دارا جاه را به ناموس آصفیه از قلعه او هونی بجنایات تمام بر آورد و بر کنار دریا
 تمهید را رسید به سرعت هر چه تمام عبور در یای مذکور نمودند بعد عبور تمام لشکر و بنگاه بنگاه
 یکپاس در یای مذکور بطغیان آمد و حائل میان فوج فیروزی و فوج مخالف گردید
 و در آنجا به سالنامه ناموس داخل قلعه را بچور نشاندند شمس الملک و شیر الملک ملبوس خاص
 و جواهر که از پیشگاه حضور جهت دارا جاه ارسال شده بود در آنجا رسانیدند و بنگاه نغاله
 باستماع این نوید عافیت مذکور گرفته حکم بسر دادن توپها نمودند و درین اثنا هری نیت
 هم بفرمان مقابل میپوز و ماروار رسید و بغافل و دوازده گروه از لشکر مخالف کشتن را

پیمبر از چهار هزار سوار و یابکی چهار هزار و سترج مرصع و جیهه و کشتی مروارید و یامان صحت
 سرور و ممتاز گردید مالا جی بیڈت بعد روانه شدن سدگا لغائے سمت حدنگا و انعم ثم نفر
 قلعه مادامی متوجه شد از انجا کویج متوجه تا ایکه معامله چهار کرد و ہی ارادامی رسید و دواں
 سرل منظر آن بود که از عاصب ٹپو و کلا یا سید و معاملت را انفصال نماید که از ہمیں حاضر
 معاملت گرفته برگرد و چون ٹپو ہی حالت کینش با مال اندیش که از مرصحت سدگا لغائے
 سرور و زیاده تر مغرور گشته بود امدی را برای جواب و سوال معاملت فرستاد
 آنوقت بالامی نور محمد خان و محمد حیات را طلبه داشته گفت که تا حال ہم از اینجا
 اجمال و رعایت اعلیٰ آمد لیکن اقامی تمام نصیحت اندازها در جواب گفتند ما ہم در ارسال
 خطوط متفرع بمایش مقصود کردیم لیکن چون تو کریم چاره دار ہم پس مالا سے نظر بریکه و کلا
 از اجبار هر روزہ شکر ٹپو اطلاع میدهند بودن اینجا همراه لشکر صلاح وقت انداخته
 ہر یک یک سیلہ و دستار و یک تنہاں کو جواب داد و مرخص نمود و وقت رخصت گفت
 کہ ہر شایع امری از سوال و جواب گشتہ و حال محمی میت ہر قسم کہ مناسب داشت
 در حیرت و ہی اقامی خود دل میدناید و یکصد سوار پچیس را و را همراه آہاتیں نمود
 کہ تا دریای نم بہرہ را کہ سرل از اینجا بود آہا را رسامیدہ کر دہد بعد رخصت و کلا
 مذکور کوچ دو کرد و ہی دیگر متوجہ معاملہ دو کرد و ہی از قلعه رسیدہ ہری بیڈت و
 سرداران دیگر را مجامعہ دستس و در جال امور راحت و آتش عدال و قتال از
 حامیں ملتہب گردید و مدت محاصره تا بہت دہشت روراستہ از کتیدہ آہالہ مرپورس
 آن قلعه ناگزشتہ و مردم قلعه را کہ دو ہزار نفر و دندار قلعه را آورده و چند روز منہ
 کردہ بہاں را مٹی دادند و تنہا از شوشان پچیس را و رہستہ از قلعه داری آغا نامہ
 کردہ و روز دیگر مالا سے بحمدہ خود اچہ و غیرہ سہ داران رفته و ماطر داری پرتہ
 شکر یک ہری نہت ساخت چاہیہ روح مودامی سوسہ سرگردگی بسر او جہاں او ہمہ

بعد و و بدل بسیار شرف الملک برادر رکن الدوله مرحوم را با جمیع سرداران که در وقت
 رکن الدوله متعین او بودند با جمیع هفت هزار سوار و هشت جنگ را با یک هزار سوار و
 زور آ و جنگ یا با دو هزار سوار همراه بالاجه تعین نمودند بدین قرار که اگر تنها بالاجه
 پنڈت پری پنڈت را بمقام پرمقر کرده آنها عازم پونه شود فوج فیروزی همراه پری
 پنڈت باشد و اگر پری پنڈت و سرداران دیگر با فوج خود همراه بالاجه پیوناروند
 باید که فوج فیروزی را بحضور مخص کنند و هر چه از ملک تسخیر شود یکصد از آن باو یک
 دولت قاهره سپارند و بعد از آن خود بدولت بنجیمه بالاجی حبت رخصت تشریف فرشته
 او وقت برخاستد و کشتی پارچه و عطردان و پاندان از نظر انور گذرانند و بعد از آن
 مشیر الملک و شمس الملک حبت رخصت که بنجیمه او علیحدہ علیحدہ رفته بودند بالاجی هر یک را
 عطر و پاندان داده رخصت نمود و بندگان عالی به کوچهای طولانی از آنجا متوجه حیدرآباد
 شده و هشتم رجب کشنار از معبر کلاچو تره عبور نموده تا پنج نوزدهم ماه مذکور داخل
 حیدرآباد شدند و در اثنای این سفر تار سیدن بحیدرآباد مرشد زاده سکندر اقبال الملک
 اسد الدوله بهادر منصب نهمه رازی نهمه هزار سوار و خطاب سکندر جاہ و انتظام الدوله
 بهادر را از اصل و اضافہ منصب ہفتزاری ہفت هزار سوار و پاکو چار وار و خطاب
 انتظام الملک و نصیر الدوله بہادر اصل و اضافہ منصب ہفت ہزاری ہفت هزار سوار
 و خطاب ذوالفقار الملک و ناصر الملک از اصل و اضافہ منصب نهمه ہزاری نهمه هزار سوار
 و خطاب ہمایون جاہ مور و عنایت بیغایت کشتند و بدستور امرای دیگر کہ از سلسلہ مرث
 بندگان عالی بودند بمناسب و خطابات عمدہ سرفرازی یافتند و از امرای کہ خطاب
 دولہ امتیاز داشت مثل اشبح الدولہ بخطاب ملکی و ہر کہ خطاب جنگی داشت مخاطب
 بدولہ و ہر کہ خانی داشت بخطاب بہادری و جنگی و ہر کہ خطابی نہ داشت بخطاب خانی
 چہرہ اعتبار فروخت و دولت افتخار اندوخت و مرزبان شولا پور حین معاودت منصب

بعد ادا می که در تصرف می شود رسیدند و کشتن را و لال بعد همور کشتا بعلت مرضی
 بحق حال او شده بود و در بالا می رخصت گشته بود و رفت و بعد بکاه و در اینجا فوت شد
 حاجی و هری پندت دوازده خوری جاسوس و مدکان عالی شش خوری حاجی
 ی دریافت احوال می شود و سرانجام جنگش عکس و فرستاده و هوکر که سالی
 می شود و می ساخته و مبلغ یکجک روپیه رسیده و عده کرده بود که اگر اعانت
 نب داری او منظور دارد و رعایتها بعمل خواهد آمد در صورت نمارحت با پیو اینجا
 بر بر تقدیر معاصرت و فقر و محنت یکجک روپیه و ما و راسته آن سال سال دو
 پیوسته خواهد شد و کیل خود را بخشی پش می شود و فرستاده بیغام داد که جمیع خواه
 من بوده و این دوستدار صاحب انفراد از آن خود داشته می اندیشه بفرم مقوله
 عاید می شود که در آن ایام اسر برنگ پش برآمده به بنگلور رسیده مقام کرده
 را از دست از استماع سراجتماع هر دو نوع غمناط عود داخست رسیدن بیغام می
 و بطر گشته و معنای عهد و بیان می که با میان از وکیل هوکر گرفته از آنجا کوچ نمود
 سوسان هر دو سرکار را که آنجا رسید بودند مقید ساختن ریختن هر آنجا هر دو
 بر رسیدن به مکان مالت و بالاجه جهت دریافت جبر و کیل مو داحی و پسله
 وکیل نجیب را و رسته که در جواب و سوال می شود و نرد او فرستاده بیغام و آذ
 داده ملک است پشتر باید آمد و اگر اراده داشت که بقرار داد و معاملات معاصرت
 ع آید و کلا را با پیوسته و تا می عمل معاملات نمایند در آن اما لا به سارا سارا
 و هوای ایام برض اسهال متلاشه و خواست که معاودت نماید که مدتی قلیل در
 نت گرانید و جواس دید هری پندت معاودت را موقوف نموده و تقسیم را و ای
 نقد در اسامی و وقت دیدند از آن نگدگان مالت جواب سوال ملک یا هر مین
 در میان و ایام که داشت آنرا می نمود معاودت در آنجا

مرثیه تا پنجاه هزار سوار رسیده و از پند رپور شتر سواران بطلب موداجی که زود خود را
 برساند و پیش کشن را و وکیل بجید آید که از کیفیت آنجا اطلاع دهد فرستادند و بعد
 چند می خبر رسید که موداجی با جمعیت مانده هزار سوار بقاصله مست کروی می از پند رپور
 رسیده و بندگان عالی تا هشتم ماه صفر در منزل عیدگاه بیاس خاطر شمس الدوله اقامت ریختند
 و تتمه شادی مذکور را زیب و زینت داده و رقوم جواهر و پوشاک اعلی که شمس الدوله از نظر
 انور گذرانید قبول فرموده از آنجا کوچ نمودند و بمیدان لنگر عوض پرتو نزول افکندند و روز
 دوم آن نذر فتح قلعه پرینده که با تمام رفعت الدوله و عظیم الدوله صورت وقوع یافت
 از نظر انور گذشت و دهم ماه مذکور مولوی معین الدین خان قاضی بلده فرخنده بنیا و منصب
 دو هزار می و خطاب معین الاسلام خان مساهی و مفتخر گردید و امیر الملک بهادر جهانبخت
 خطاب شجاع الملک و بجالی تعلقه ادیهونی و غنیمه و عنایت سرچی مرصع بالکشن و سید آباد
 مر و اید کوس دولت نواخت و درین روز راجه امانت رام بهار ضنه ذات الحجه
 نخست بستی بر بست و رای ریگکا داس سپر رائی رایان خطاب دیانت و نت سرفزاری
 بکار پند خود ما مور گردید و سوائے اشخاص مذکور با امرا و منصب داران و ملازمان بعهده
 منصب و خطابات و بعضی شعلقات و برخی بغایت رقوم جواهر مشمول عواطف خداوندی
 گشتند پس از آن مقام نهضت نموده بسمت قلعه ایتیکه متوجه شد بطی مر اصل سواد آن
 قلعه را منصب خیام فلک حشام گردانیدند و از پند هرپور بالا جی پندت و موداجی بهلول
 و غیره بنواح قلعه مذکور رسیده احرار شرف ملازمت نمودند مگر هوکر که بالا جی پندت اورا
 پیشتر برائی عبور کشنا فرستاده بود و تا دوازده روز اتفاق مقامات هر دو
 و ضیافتها از جانبین بعمل آمد پس از آن نبدگانعالی با اتفاق سرداران مر
 نموده کوچ بکوچ تا دریائی کشنا رسیدند و فوج مرثیه بکوز پیشتر و
 بعد عبور کشنا نمود و بعد از آن با اتفاق هم دیگر پیشتر روان شدند تا آنجا

تفصیل عمل خواهد آمد ملک مد کرد باز شما مسترد نموده خواهید و مدول این نهفت مشکل وکیل
مدکور چون دید که اگر این سوال و جواب را از نوشتجات میگذارد و در کار تعیین می افتد
و تفصیل که بالا و هری بیست راضی است و در سلسله موافقت گشته گرد و کار سرکار میشو
اثر شود و در جواب عرض نمود که حضرت مال لعل درخواست نذر نقد موقوف فرمایند هرگاه کوم
خواهند فرمود با عانت خواهند پرداخت بالا جمعی بیست مشمول احسان حضرت شده اگر گشت
ملک بجا پور در بیع خواهند کرد و این سخن مصالحت آید مدون استمراح بالا جمعی و هری بیست
از پیش خود از آن سبب گفت که آن هر دو اورا وقت روانگی بهست حیدرآباد تا کید لمبغ
گفته بودند که صاحب مرد ویرینه و محرم و خیر خواه هر دو سکر کارند بهر وجه که مناسب
داند مزاح ندگانغالی را بهر سراسر این مهم آمد ندگانغالی چون وکیل مدکور را صادق القول
و مقصد میدارستند ساین عاظر او دست از طلب نذر نقد باردارستند و اکتفا بر قرار زانی
او متعویس ملک بجا پور نموده و عاگیر یک لک و سیه عن سسی او مقرر کرده تهیه سفر بر داشتند
و در پس ایام شادی رسم انداختند شمس الدوله سادر شروع شده بود و تا یک و نیم ماه
بخش این شادی به تکلف تمام ترتیب یافت که در انشای آن وکیل مرثیه رسید و بنا بر تعیین
وکیل در عشر ثانی محرم از حیدرآباد نهفت نموده در میدان حیدرگاه نزول اعلان نمود
و از ناکیور مردای بیر کوچ کرده و مالامی و هری بیست در یونا امرت را و هسی را با همیت دو
هزار کس بحیث سوانی مادی و موافقت ساحت و از یوما کوچ کرده بمقام ترب مرکز چهار
کرده و در آنجا آمد و در آنوقت همیت ایشان سیت هزار سوار بود و از اسباب
بیست و هشتاد و شش نفر سوار که تکتوبه بود که را همراه گرفته بطریق هزار و چهار کرده
او بهست که چار و شصت و بیست و یک بود که در آن روز در یک سانی خسیج سپاه ارانجا به
نود و نه و بیست و یک سوار را در میان کرده و بیست و یک سوار را در یک سانی
آوردند و چون بیست و یک سوار را در میان کرده و بیست و یک سوار را در یک سانی

بدینسانچه پیشوا طلب داشت و کلاً خریطه را بایست کش مرسله گذرانیدند محض مضمون مکتوب آنکه
 دوستدار از جانب خود در موافقت سرکار به پیچ و خم کوتاهی نموده است و نمی کند و بدین
 انحراف مزاج گرامی محمد غیاث را که از معتمدان دوستدار است برسم حجابت فرستاد
 اگر بطبق اظهار او عمل خواهند فرمود و دوستدار هم در صلح و آشتی را سخ قدم است و الا
 حسب راده گرامی از این طرف هم مقصور خواهد شد بعد دریافت مضمون مکتوب روز دیگر
 و کلاً را در خلوت طلبیده است فسار کیفیت معاملات نمودند تا مبرده ها گفتند که آقای بابا
 فوت نواب بجای در برائے رفع فادامه از خود دست گرامی درخواست کمک کردند
 صاحب نگر و ند و صلح که با سرداران انگریز که باست نواب نواب مرحوم تقریر یافته بود
 آقای مابهمان سر رشته شراکت خود در صلح درخواست نمودند پی شراکت ایشان مصاحبت
 منعقد ساختند و برین هم اکتفا نکرده بانبه گان عالی و موداجی ساخته کمر غمیت به تشجیک
 ایشان بستند و در هیئت شکست عهد از کدام جانب بعمل آمده بالاجبی نیت بعد امتعا
 کلام و کلاً گفت که باعث انیمه مراتب عدم ارسال ز رست اسحال هم در تعهد سابق و حال همراه
 آورده اند و باینه و کلاً در جواب گفتند که اگر مهابلج فیخ این غمیت کنند البته در سکار
 رسانیده خواهد شد بالاجبی گفت که بدون ارسال ز رست غمیت صورت امکان ندارد و
 و بعد رسول ز رست موافقت الحتمه منظور بر زمین و کلاً احتیاط کرد و تا مبرده ها را رخصت نمود
 و روز دوم آن کشن را و بلال را پیش بندگا غالی روانه ساخته پیغام کرده که حسب الفار کوچ
 فرمایند و باتفاق شب بیست و نه شوند و فیرونیت را و وکیل موداجی را طلب استیجاب
 گفت که بموکل خود باید نوشت که موافق قرار کوچ باید کرد و در اثنا راه ملحق بایست و این
 را مصحوب و شش سوار روانه ماکپور نمود و کشن را و بلال بحیدر آباد رسیده محرک سلسله
 کوچ گردیدند و غالی فرمودند که برای سرانجام این مهم بیت و نیچکر و پیداعانت کنند
 و ملک بیجا پور با قلعه احمد نگر و اگداشت نمایند و قیسکه ملک مشهور التسنیر خواهند کرد و موافق قرار

چون بالامی بیڈت تنیدہ ٹیسیو سلطان رسال آئیدہ قرار دودہ از بواج اتیکسیہ یونا مساودت
نمود موداسے ہوسلہ کہ سابق از رفقای رگھاتعدہ راؤشدہ نمود از موقت نمودن مالاکے
بیڈت ماسدکاس عالی بادیت ساک گشتہ وکیل خود ملوت ماؤ نام را ماچار صدکس و قدری حجاب
و چہا ز رخی میل برای بیڈت یروان و بالامی بیڈت و ہری سدت جبت اچکام اساس ملحتت و چہا
بالامی بیڈت وکیل مذکور بخش ملاقات نمودہ در خلوت سمہای گلزار جبت نافت موکل او
از کمنائندہ را و میاں آورد وکیل مذکورہ تصدیقہ پر و نیت بالامی گفت کہ صداقت گفتار نما آذنت
معروض نمود و چہا ہر سیکہ کہ موکل شاد و ہر شایستگی آورد و ما را الخوصاص ملاقات کند و مالشائیدہ
مسلمہ نمود و ما یہ موطنی البیہ عرض کرد کہ انستہ بچہ معنی ہر لفظ شریعت خواہند آورد و در سہر و اگر گفتہ
تھا در سہر و انستہ کہ دس بالامی بیڈت مکاتیب در اسلک موداحی فرستاد و وہ کیاست گفت کہ
باقای خود ماید نوشت کہ زود خود را رسا موداحی بطریق مراسلات با جمعیت دوازدہ
ہزار سوار و دوازدہ ہزار پیادہ و پنجاہ صرب توپ خود را بہ یونا رسا مید و بعد و قوع صیاقبا
از حامیں محاسن کماش ترتیب یافتہ چہاں در از یافت کہ در ٹیسیو ہر یک بانند و جنگ کونای
لکندہ و ایچہ از لک، بفتح کرد و آرا نش عقدہ سازند و عقدہ بدگلاں عالی و دوحصہ میو و کچیدہ
موداسے و کچیدہ چہاں ہو کر دبا میں تقسیم ماید فادت جبت اچا بالامی بیڈت ہوسلہ را در پوما
مچھا بہ ہستہ و احمد و ہمان خاطر مع ساحہ عرض مود و بعد و جعت او متوجہ تیاری توپا بہ و گرد
آوری ہاؤشدہ نور محمد خان وکیل ٹیسیو ہستی سد کا سال انا لک ہستی سرکات سولہ درین ہم دریا
انامی خود نوشت میو در ریاست ایممی وکیل معنی در مقام اسکاوں کچیدہ چہاں ہو کر رہے
تا بیک فرستاد و خطبج جاکر و پیہام ادا کرد و رگسجد و حدہ تا بہ و مراقت و مشہو اطرا و
وکیل دیگر محمد جیات نام را مود و اردہ رخی میل و جواب برتہ مکر وہ بہ ہستہ انا لک ہستی
الابی فرستاد و تاکید کرد کہ سماج ہسماں خود را بہ یونا رسا مود بالامی پورا و یہاں الہ
سماں حوا اسماں زانو را آورد و زود دم آں معرفت بچہس را و رستہ کسل بہ کور را اور جہاں

اعتماد ملک و پاکی جبار در خواتین یافتند و ستر جانسین را به واسطه کنه بی
 مالک مرورید با آرسی و دست بند مرصع مشهور عوارض ساختند و ستر
 سیم الدین ساکن قصه بود و از طلا نده زبده الفلاشیخ الاسلام خان تهنی
 بلده نجسته بنیاد خلعت شعله قضا که بلده فرخنده بنیاد از انفتال مافط محمد مدیس
 مکرم مسجد که فحالب به شریعت ائمه خان شده بود کامیاب گردید و بار خج نسیم
 ماه جمادی الاولی بنانه ستر جانسین فل محط وقت گستر دند مشار الیه چند خوان افشیه
 و تحایف و علم دان پادان و سفت نبخیر فسیل با عماری زردیاسا بان چارچا
 و پاکی جبار در زردوزی از نظر انور گذرانید و در ویم ماه جمادی الاخره
 ستر جانسین را سرچ مرصع و حقیقه و کشتی و مالک مرورید با آرسی و کشتی
 از بهر اصیان او را که هم قوم او بودند سرچ و حقیقه مرصع و کشتی فراخور رتبه
 مرحمت نموده به کالته مرخص ساختند و نهم شوال حبت استقبال فرمان پادشاه
 سوار شدند و سلخ ماه مذکور ظفر الدوله احتشام جنگ از ایلیچپور آمد و لیسف قاز
 فتمنا زگر دیده به عنایت سرچ مرصع و حقیقه سرفرازی یافت و در ماه ذی قعد
 متوجه سیر قلعه محمد نگر شدند و درین ایام بهرشت زاده را فراخور رتبه رقوم جوهر
 مرحمت نمودند و با عیان و ارکان دولت مثل شمس الدوله و مشیر الملک و غیره
 رقوم جوهر فراخور رتبه عنایت شد و اعتماد الدوله بهادر بعینیت کشتی سوار
 عسکر اختصاص یافت و بهرتم محرم شروع سال مائین و الف دریا به موسی
 از شدت بارش طغیانی نموده فسیل جنوب رویه شهر ناه راتا یکصد و پنجاه
 سدهم ساخت و اگر توجه بندگان عالی حبت تنبیه بیو سلطان
 با اتفاق مرتبه تامله بادامی و معیا و دشت فرمودن
 از انجا فرخنده بنیا وحید را با و انچیکه بعد از ان رود و
 چون پای

شریف و راسته و او یک شتی و او یک کشتی کار و او دست به مرصع و جبهه
 نقشه و دور بکیر فیل ماده با کپ و او پاکلی کلاتونی و دور و در کسب اسب بلر
 مبارک و در آور و بر همه قسم به برای کشید و تدویر و میر و قرالدین منت که همراه
 فرنگی آمد و بود ترکیب به تصدیق مرصع و دور و بر خواند و سه هزار و دویست و سه
 یاقوت و درین ایام مالیه به باد و در اصف الملک به باد و ناصر الملک به بخیر
 فیل و سه راس اسب و سه عدد دیگر خنجر مرصع بطریق نادر گذرانیدند
 و رفعت الدوله به سر مرصع و حقیقه مرصع سه راس اسب و ثبات اند و حقه بصورت
 نادر مرصع گشت و محمد قلیخان بهادر خلف خنجر جنگ مرحوم الواسیل و نه
 منصب به بهاری و دو هزار و سوار و علم و تقاره و خطاب قوی جنگ بهادر علم و نامی احتیاج
 و سیدی عهد الله مان از اصل و افتاده منصب به بهاری و دو هزار و سوار و خطاب
 و در جنگ بهادر و سیدی عمر خان از اصل و افتاده منصب به بهاری و خطاب بهادر
 و به ستور اشخاص مبارک که در کباب به تفصیل مرصع و او راق قرعه نادر و منصب
 و خطابات و بعضی به تعلقات به سر و درای یافتند و درین ایام حبس سالگره کرد
 به محال تخلف ترتیب یافت و بمانه مشیر الملک علی کریم گستره و نه هزار و اسب
 میل بطریق نادر گذرانید و خوار و اسب درجه به برای یافت و فیل صاف شد
 و به شمره ماه محرم سینه هزار و یکصد و نود و نه به اعتقاد و نام به زیارت
 به ستور و ثانی موانع معمول رفته و در رسانید و به تبارخ بیت و نه ماه و کور
 به شکار و ماه که به ایام دولت به تیار شده بود و دست به ایستاده و هزار و دویست و یکصد
 هزار و دویست و دویست و دویست سال نیز به ستور سالهای گذشته احتیاج به بسیار
 به صاحب و خطابات و بعضی به تفقات سر و درای یافتند و به ایستاده و در سال
 به کشتی و راسته و در آور و به اعتقاد و دولت به منصب به بهاری و دو هزار و سوار و خطاب

متوجه شدند عسکر جنگ قلعه را بیکری پوشاک و جواهر از نظر گذرانید پس از آن رات سوار
 بصوب حیدرآباد فرار شده سرپیچ مرصع و حقیقه و کنکشی و مالایه مروارید و موکرا و کاپر و انار
 اورا سرپیچ و حقیقه فراخور رتبه و بالاجی بنڈت را سرپیچ مرصع الماس گران بهما حقیقه
 مرصع و بهو جبین زمره و طره مرصع و کنکشی و مالایه مروارید با آرسی و سرام نبرکیه
 را سرپیچ و حقیقه مرصع و کنکشی و مالایه مروارید و کشتن را و بلال را سرپیچ و حقیقه و کنکشی
 و مالایه مروارید و بلونت را و را که از جانب سو داجی بهو سله آده بود سرپیچ و حقیقه و کنکشی
 و مالایه مروارید مرصع بنوده رخصت العراف ارزانی داشته تیار یک پنجم ماه شعبان
 از انجا نهفت نموده متوجه حیدرآباد شدند و درین ایام نقیول علیخان به خلعت
 داند و علی دیوانخانه خاص عند اتیاز یاقوت و راجه پدم سکه و محمد حسین خان کپتانه
 هر یک را سرپیچ مرصع و پاندان رخصت عنایت شد و در آستانه راه در منزل الموت
 درویشی بیقریه گو که در حق قوم مهد و یان سخنان پیوده گفت و دوسه جوان از آنها
 به تادیب او برخاسته اورا مجروح کردند جوانان رساله سرفراز الدوله تپانید آن
 درویش بر فاسه بازار خون ریزی گرم ساختند و اکثری از افاغنه مجروح و کشته
 گردیدند و مال تجارت اکثر افغانان تجارت پیشه تجارت رفت و بعد ازین تباکیده حضور
 اش خون ریزی تسکین یافت و روز دوم آن از ان منزل کوچ فرمودند و دوازدهم
 ماه مذکور غنیمت بنیاد رسیده رونق افزایه دولتخانه مبارک شدند و درین ایام تپانید
 بهادر به خلعت بخشیدگی پادشاهی و کن سرفرازی یافت و هر چهار خلف امیر الامرایه
 مرحوم بهلا زمت شرف اندوز گردیده بعد از خلاص فاعزه و سرپیچ مرصع مورد
 عنایات کشنده و بهت و یکم ماه شعبان مسترجع بنین که از عمده مالایه معاجان انگریز
 بود بزور قابلیت انصاف داشت بهلا زمت فائز گردیده جواهر گران بهما و فاسه
 مرسله پادشاه فرنگی از نظر مبارک گذرانید و سلیح ماه مذکور بجان مسترجع بنین

و خطاب مبادی و حرمه سال سال بمصطفی کبریا و پادشاهی خطاب مبادی و حرمه سال سال
 سر و فرشته ال موید خدیو را داد و نگذرد آنکه رسید کوس اتی را نواختند و بران الله و الله
 و علامه فایده و له از فتنه مبادی و حکومت رسیده و نگذرد آنکه رسید کوس اتی را نواختند و بران الله و الله
 مشیر ملک رعایت سرسبز مرغ مرغ و مرغ مرغ گردید و اما حاجی یزدت عین نایب اولیم
 بانساع خیر بهشت لشکر فروریست اینک از پذیر بود کوچ کرده در لواح اینک
 ملازمت رسید نهایت تنبیه مرغ مرغ با علی سند و کینه مرغ مرغ علامه فایده و له
 گردید و اندر آن خود دولت تبار کج بعد هم او رجب و خیمه او رونق امر است و
 جوهر گران بها و فتنه اعلام را که نظریتی مد که رسیده بودید و بر او بود و در انبار بر
 ترتیب محاسن ککاشش اتفاق مناسبات افتاد و جیاهای نقد یافت که سال اسبق اتفاق
 بهم تنبیه و پوشیدنیها و بهشت ساحه ملک سرکار و ملک میثوآرد دست او از تراجاید بود
 ملک سرکار و در قبضه اختیار اولیای دولت قاهره و ملک میثوآرد تسلط او او و او را
 و عجز و دست لطف و دین و آنان میثوآرد و او را سه ملک سرکار از ملک
 میثوآرد و کج میثوآرد و آید نصف در سرکار عالی باشد و نصف در سرکار میثوآرد و سه در آن
 بری یزدت کتوبی و ککر از نگشت با حاجی یزدت بخیر آورد و بعد استعمار حیرت و یک
 و دیگر سرسبز مرغ مرغ از دست مبارک خود بر سر تن بسته و با لاسه مرعاری و عاتق
 و محاسن مرعاری و عاتق از آن خود دولت اسامه نذارد و او را و ناصر ملک که در آن ایام
 نذیر و او دینی را می یافت و عاتق و رکاب و دیکم کتوبی و ککر و فصل با لطف گسترده و او
 و او را فتنه شکر داد و در لواح خردا و ناصر ملک و عاتق منع نمود و در همین ایام
 سه تبار با حسن که از نگشت و از دین و مادسته بود و حکومت عزمه داشت نمود که انجا
 و ناصر نمود و با حسن ما اقامت و رز و درین باب هر چه ارشاد در جواب تعلیم شد
 که با عاتق و با یک که در غریب لشکر خبر داری با میر سه و بعد از آن میر شد و انکیر

بالاجی پنڈت و سہری پنڈت مطمئن گشتہ در پی درستی کار خود شد و کشتن را و بلال را
 یہ حضور بندگانی فرستاده پیغام دادند کہ انتظام بعضی مہمات بنوشت و خوا
 و پیغام تہ بانی درست نمی شود توقع از کہ ہم عہدیم کہ از فرخندہ بنیاد نہضت
 ہووہ دہ پاترہ منزل بدینصوب توجہ فرمایند و ما اخلاص مندان قدیم تہ تہ
 یونا برآمدہ ہلازمت حضور فائز می شویم و بعد از و انگلی او بہ تہیہ اسباب سفر پرداختہ
 متعاقب وکیل مذکور کوچ نمودند نخست ہری پنڈت و ہوکر با اتفاق ہم روانہ شد
 و پس از سہ روز بالاجی پنڈت سواسے مادہ پورا و دایا پالونہ و امرت راوتی
 سپرد کردہ از یونا برآمدہ بعد کرد آوری سپاہ سپہواران مرثہ در عرصہ یک ماہ
 تا پندرہ روز رسیدند و با انتظار خبر نہضت بندگانی از حیدر آباد و در انکانتھا
 کردند وکیل ایشان بہ حیدر آباد رسیدہ بہ ملازمت حضور فائز گردیدہ فی الضم
 انہا بعرض رسانید بندگانی کہ بنا بر شورش و شگامہ ارانی ملو غبار کردہ و
 بہ خاطر دہشتند و مروضات وکیل را بعرض پذیر آبرسانیدہ و ملاقات بالاجی پنڈت
 متصل قلعہ ایکہ قرار دادہ تہا پنج چار و دہم و سہج الاول سنہ ہزار و کمصہ
 و نو و ہشت از حیدر آباد نہضت نمودند و بعد طے مراحل نزد وکیل فلوہ کور
 نزول احوال فرمودہ بواسعے ملاقات سرداران مرثہ مقامات کردند و درین سفر
 مرشد زادہ افاق سکندر اقبال سد الدولہ بہادر بمصوب ہفت ہزاری مفتہ
 سوار و ماہی مراتب و خطاب اصفا اسمک صاخرادہ میر سجان علیخان بہادر از اصل و
 منصب شش ہزاری سوار و ماہی مراتب و خطاب انتظام الدولہ و صاخرادہ میر الفقار علیخان
 از اصل و اضافہ منصب شش ہزاری سوار و ماہی مراتب و خطاب نصیر لدولہ را پات عتہ
 افزا خستہ و از اعیان و منصب ایران از اصل و اضافہ منصب سہ ہزاری و دہ ہزار
 سوار و علم و قارہ و خطاب شکر جنگ بہادر و محمد شہر خان جادو از اصل و اضافہ منصب ہزار و دہ ہزار

این احوال آنکه بالاجبی نپذیرفت بر نمود محمد خان که در وقت حیدرعلیان در مسم حجاب
 در یونان بود گفت که در تقیعه دو ساله را از عصر حیدر علی خان بهادر بریده و بعد
 از آن سیر او که در دو سال بر سرند حکومت مستند است در تقیعه دو سال
 مانق و دو سال حال حاصل بر سر کار نپذیرفت پر دمان نمود و باید که هیچ لکچر
 در تقیعه بهادر مرحوم افزوده از چهار ساله رساند آنوقت استی فیا بین عواید ماند
 الا پسے جنگ و جدال میان عواید آمد محمد خان از راه دولتخواهی به بیخود
 داشت که مزاج اهل یونان بر رسیدن در تقیعه موقوف متده بر سر شورش آمده است
 که موافقت ایشان مقرر خاطر است و است در تقیعه موافق قول در اسالیف
 طلب انصافه محض را سے تهدید و تحویف است اگر در تقیعه موافق معمول است
 و اگر رسید از فراهم آوردن و سامعین یا بنده کافالے و بهیوسله که زیر بار اعتراض
 را بدی متون نخواهند کوشید و سرار استی سرکار نخواهند مجید از اینجا جواب رسید
 به سختی و قول مرتبه مساط اعتبار نیست پیش از انعقاد صلح با سرداران
 لریزه در اقر ندامت نوشته بود که مصالحت با کلاه پوشان مذکوره بصواب دیگر
 را بد شد و چون دید که کلاه پوشان در ملک داخل کرده اند اقرار خود را کمال
 می کنند انباشته به پیشا رکت اصلاح کردند و روح کماک را هم پیش خود
 جلب نمودند و آئینه در صدد مجالعت آمد در بصورت آن عزیز القصد را لازم که
 رنمود و خواست رخصت از بالاجبی پذیرفت گفت و جواب و سوال لمیت و عمل
 نمایند چه اگر از رخصت گرفتن شاهرشبه از موافقت اما یوسس گشته بدی محبوب نمود
 را بد شد و هنوز انقراض کلی در مسم نذر کوثر بال نند داشت و نیز اب احبار
 عا شد و در خواستد تا برین نور محمد خان پیش بالاجبی رفتند گفت که استار رسید
 در فراغ از مسم کوثر بال که عنقریب می شود سبیل در سر کار تمام و کمال بعمل آید

مرشد زاده افغانی سیدالدوله بهادر و بهادر علیخان سپه سید دلاور خان تعلقه بخشیکری
 شکار و پیشه و منصب سه هزاری و دویزار سوار و نقاره و علم و خطاب بهره و جنگ
 و میجر حسن علیخان از اصل و اضافه به منصب سه هزاری و دویزار سوار و سرگرد و
 سوادجی بسریج مرصع و چنار راجه بهادر به کشتی و مالاسه مر و اید و راجه
 ویانت و نت و امانت و نت و راسه دوله رام هر یک به سه مرصع و محمد خرد
 به خلعت کشیداری تعلقه و نکت نار این را و ویدستور کسان تیار خلعت و ستار
 و عطا سه جوهر سمر خرازه یافتند و درین آوان مکرر خود بدولت بخانه ظفر یاب
 و فتح یاب جنگ ظل کرمیت گتروند و در اواخر همین سال شادی کتف دای
 خلف شیرالملک با صبیبه اشجع الملک و لد شیر جنگ مرحوم بچال تچل و تکلف ترتیب
 یافتند و در راه صدق سینه هزار کیمید و نو و شبت بهجری راجه راسه رایان بمعرض
 حبس بچل و عارضه تب از بن جهان درگذشت برادر و پسر نشین خلعت ماتی
 و عطا سه خدمت او و اضافه مناصب مفتخر گشتند و عظیم الدوله نظامت بلده
 خسته بنیاد و کو توالی و کر وری و امینی و غیره تعلقه اینجا عراست یاز یافت و دیرام
 به شکار رگاک که با بیتهام راسه دوله رام تیار شده بود و نایل شدند و بعد از آن
 به شکار گاسه که شیرالملک تیار کرده بود متوجه شده شکار قهرمه نمودند و کر
 بوجه بندگان عالی تاکشار و ریای بیهر او ملاقات نمودن
 و رانجا با سیر داران هر شبه و قرار دادن شبهه سیر سلطان
 و شاه اندیشم خون بیوس سلطان و لد خیر علیخان لید فوت پذیر خود کاشیر
 نشسته از غرور جوئی و نشسته حکمرانی بر ستموئی او بار سلسله موافقت بانندگان
 و پندت پندت و تان گسیخته آغاز نژد و شوخیها نمودند گانعالی و کاریر و از آن
 پندت پندت و تان در فکر تشبیه او شده با تفاق هر یک سه انجام این مهم نمودند و تفصیل

بر این الدوله که بعد مسرت و آسودگی پدید آمده بود آخر از شرف و مرتبت سود و ستانج
 ملت و ششم ماه مذکور عنان عزیت بهبوط فرخنده بنیاد معطوف نمودند و ادب و
 و تکریم حال و تکریم شجاعت خان را حکم شد که یکدور در عقب آمده و آنچه که
 از اسباب سفر او تراب مرزا و مستغلمان غرض الدوله را مطلوب باشد رسایده ایا
 را همراه خود از نزد خود به ولایت بعد از مراد جبارم رجب در وجه بفتح و فیروزه
 رونق افزای بلده و خند و عبادت در فصل سیوم در ذکر و قالیعیکه
 بعد تشریف فرما شدن ^{خان} آصفی هاشمی بجای رابا و تار حلت
 ان نواب غفران مآب بعالم جاودانی از نیجهان
 هست بنیاد و صورت وقوع یافت چون سه گاه عالی بعد
 فتح ریل بمیدرآمد و رونق ادا شد و مستیر ملک را بنزد عافیت اختصاص کشید
 و راه دیانت نشانی را یای و راجه امانت و نایبیت را که دفتر میکاری دیوان
 دس و دفتر ال نزد ایشان بود حکم شد که مستیر ملک رجوع نماید و بعد رجوع
 ایشان معالیه از عزل و نصب به و رونق گردد و ایها که کرد و درین سال بی سال
 بر او بکشد و بود و بهت حکم الدوله باید در تنبیه رسیده اراکین مرتفعی کرد و کوثر
 محکم حضور امور شده و در وادان سرمن و معلول آورد و در همین سال
 حصر انتقال حیدر علیسان اریس عارفان و غرض حضور رسیده و درین سال حواله
 مادر سائید عمرمان از حجت اهل بود و مستیر ملک در وادان تخواه آبا
 که قبل ازین بیت آبا ماه میر سید رفقا مستیر ملک هجوم آورده و گاه سارند
 و دقیقه از بله حرمی فرد گذشت نکرد و احوال مرشد به و ناکید حضور دست
 از او از دستند و درین سال میر محمد حسین طالع دار و علی موجودات سرکار
 از انتقال و اماب یگ و مقام بنی خان غلاف حکم الدوله به غفلت بخشیدگی سایر کار

رخصت نمودند و بعد فراغ از بند و بست تعلقه نزل نظامت برار از تغیر بهرام جنگ بنام
 احتشام جنگ مقرر فرموده و بمنصب عمده و خطاب نظر الدوله و ماهی مراتب پایه اعتبار
 افزوده او را روانه انصوب کرد و ذی القیوم منرا محتشم جنگ برادر احتشام جنگ را
 که در آن قلعه محبوس بود و برآورده و مسلک ملازمان رکاب مسلک ساختند و بسیار
 از خیر خواهان دولت را بطایفه مناسب و خطابات و خلائع و جواهر بقدر مراتب
 چنانچه محصله بابت خان را از اصل و اضافیه بمنصب شش هزار و چهار سوار و ماهی
 و مراتب و سرپرست مرصع و حقیقه و کشتی و مال و مروری و سپه دار جنگ خلف شیرالملک
 را از اصل و اضافیه بمنصب چهار هزار و دو سوار و خطاب شیر الدوله
 و جمال الدین حسین خان را بمنصب دو هزار و چهار سوار و علم و تقاره و خطاب
 بهادری و افتخار جنگ را از اصل و اضافیه بمنصب پنج هزار و سه سوار و سوار و
 خطاب افتخار الدوله و پالکی چهار هزار و مرقام جنگ خلف حسام الدوله مرحوم را
 از اصل و اضافیه بمنصب چهار هزار و دو سوار و پالکی چهار هزار و خطاب
 حسام الدوله و محمد رسد بلند خان را سرپرست مرصع و حقیقه و کشتی با مالای
 مروری و محبوب خان را به سرپرست مرصع و کشتی و محمد بهلول خان را به سرپرست مرصع
 حقیقه و کشتی با مالای مروری و نواختند و اکثر اهل مناصب از قلعه نزل مرخص شد
 و مرشدان و افاق که از یونان بعد فراغ از شادی گشتند ای سوا سے مادی و راه
 تشریف آورده بودند بشرف ملازمت فائز گشتند و یک خوان جو اسر و سفت خوان
 پوشاک و چهار ریس اسب و دو وزیر فیصل منور عمارت سبز و سامان آن بوقت
 مقبول علیجان از نقطه انور گشت و بعد از آن خود بدولت بخیمه تشریف الملک بهاد
 بتغزیت پیرش صولت جنگ تشریف فرما شدند و سرپرست مرصع از دستار مبارک
 خود کشاده بر سر بهادر موصوف بسته به تشفی و تسلی او پرداختند و نوزدهم

[illegible]

کنند افواج مخالف مقابل شده گلوله با سرداوند و اخراج فرار پیش گرفته پناه به حصا
 چپال بردند فوج فیروزی مقابل چهار چپال با سه جلادت افشوده مورچال
 قایم کرده تمام شب به هوشیاری بسر بردند خود بدولت با تمام این خبر روز دیگر
 از کنار دریای گنگ حرکت نموده بمحاذی کوهی مذکور رایات ظفر آیت نصب نمودند
 و چون دیدند که شعله این فساد بدون آب شمشیر فتنی نمی شود و جز تحریک تیغ و سنان
 این قضیه به فیصله نمی انجامد بنظرون آخر اجمیل السیف روز دویم آن برهوج
 آهنی شسته با فوج لغرت قرین به تنبیه او توبه شدند و حکم فرمودند که از هشت
 نائره جدال و قتال متبیه ساخته با اهل یعنی بنفوق کریمه فاقتلوه هم حیث
 و جل تموه هم پیش آیند و درین روز شمس الملک که در خواصی شسته بود
 دلیران پا بگاه و رساله خود را ایام نو که یکبار حمله مرده نموده مخالفان را بردارد
 توانا شوند زنده نگذارند و دلاوران با نام و ننگ از هر جانب بر سر آن دبران
 تا خستند و در عین گرمی هنگامه کارزار رسید عمرخان جلوی زرخه دراجفور رسانیده
 عرض نمود که سیدی یاقوت و داور جنگ فرنگی با جمعیت کثیره مقابل جمعیت غلام که
 قلیل است رسیده نائره یکبار مشعل ساخته اند امیدواران است و یک است بنگا خان
 به شمس الدوله اشاره بکنک کردند شمس الدوله محمد مکارم خان را بکنک همراه داد محمد عظیم
 پسر و شمس علی خان را حکم رسانید که زود کمک نمایند مقارن این حال شاه مرزا پسر
 نائب جنگ سوار الدوله با سواران پا بگاه و جمعیت زو هیل و حبوش حمله آورد
 اکثره را به شربت مرگ میراب گردانید و درین اثنا محمد عظیم خان با جوانان خاص پا بگاه
 و رساله خود و سواران بر کمر گاه اوز و جنگ صعب روداد و زو و غور و عجیب این
 درین عین بحکم الدوله و محمد امجد خان سر بلند جنگ و غلام امام خان و مولت جنگ
 از یک جانب و از جانب دیگر حاتم الدینان بهادر و با شجاعان خود از یک جانب و قوت الدوله

چار پراری و خطاب قوام الدوله و خلف دو پیش با صانع منصب و خطاب جنگ
و سلم و تقار و فرزند سوش با صانع منصب و خطاب تهنیت جنگ و علم علم اخبار
افراحتند و میرباز رحان که به او هونی رفته بود در آنجا آمده اعراسی داشت که زیت
سود و تارنج چهار و نیم ماه مذکور سرداران بهادر مثل رفعت الدوله سرلید جنگ
و حمام الدیخان و کتیار جنگ و محمد بیلو خان و سیدی عبداللہ مان و سید محمد خان
و غیره رساله داران کار دیان و حواری اندازان آن طرف دریا سے کمک عبور نمود
فرو دادند و بجزیم و احتیاط برداشتند گویند در حینیکه فوج و پروری انظر
دریا سے کمک عبور نمود احتشام ملک خرد و دشمن با چند سوار سود و دست و شکار نمود
اگر این معنی به بهادران فوج فیروزی معلوم میشد خود صید آن بهادران میکردند
بالجمله احتشام جنگ حردار کشته به جستی و یا لاک کناره گرفته با جمیعت سوار و پیاده
و توپخانه عمان عربیت مقابلہ تا فته شروع کارزار نمود و بعد کشته شد و سواران
و پیادگان و از مقابلہ تا فته در تیر می چلیبال شمعین کشت روز دیگر زندگان
عبور دریا سے کمک نموده اسوسه دریا نزول اجلال منه نمودند و در اینجا هم تحمل
کارند نموده سبقت دید جنگ کردند و دست و دویم ماه مذکور مرشد داده سکندر
اقبال با ستم کاچندت پر دمان براسه شادی کنندانی اسوسه نام و چو را و پو با ستم
مراشدند و اکثر سرداران و اعیان و دولت مثل شرف الدوله و سار زالد و غیره
در رکاب مرشد داده نفیس شدند و غره بریج الاول احتشام جنگ عرصی مشتمل بر
مهر و صاقتا خود و ساطعت بعضی ارکان و دولت محصور در سال سود و هر روز جواب
و سوال در میان بودند تا اینکه ششم ماه مذکور در آن تحریک آمد سید بهیدار چنور
و بهواتان دوله براسه و سواران پایگاه مگر حقن کوچه که جابل فها مین و در دست
شدند تا محافل آن کوچه را دست خود کرده و توپها بران لغت کرده بود و حال نایم

رسید و در ایام عشره محرم سنه هزار یکصد و نود و هفت هجری در انجا اتفاق مقامات شد و نیز
 بیوم ماه مذکور دوله را سے حکم حضور با جمعیت سرکار و افواج قلعہ کش و کرناں بند و مال کچہ
 محاصره قلعہ بگتیاں روانہ کر وید و بعد انقضای عشره محرم از منزل ایلو از کوچ بہست
 نزل فرمودند بعد کوچ از منزل مذکور راجہ پدم سنگہ و کنور جوہہ سنگہ را بہ کنگ دولہ را سے
 مرخص ساختند و ہر روز در ہر منزل قطع اشجار نمودہ طے مسافت مینمودند و در ایام
 حسام الدین خان سیلازمت سعادت اند و ز گشتہ بوطا سے خلعت فاخرہ و سرسبز مرغ
 و خطاب بہادر دی و علم و تقارہ و منصب سد ہراری و ہم ہزار سوار بہ بلند پائنتی
 رسید و افواج فیروزی قلعہ بگتیاں را کہ بنا کردہ سہارز الملک بکمال استحکام بطور اہل فرنگ
 محاصره کردہ کار بمحصورین تنگ ساختند و بضر ب نوپ و کرناں تر نزل در ارکان استقامت
 قلعگیان انداختند اخر الامر قلعہ را بجا ظفر الماس جنبی بجز کر ایدہ قلعہ را با ہمہ اسباب
 و ادوات تبارج بہست و بہتم محرم سپردا ولیا سے دولت قاہرہ نمود و بوطا طت
 دولہ را سے استمان بوسی رسیدہ بہ منصب بانہدی و خطاب خانی چہرہ افتخار افروخت
 و دولہ را سے از اصل و اضافہ منصب و ہزار دی ہزار سوار و علم و خطاب بہادر دی
 و سرسبز مرغ و گو شوارہ ز مرد دولت اعتبار اندوخت و نحوہ صفر از سوا و ہوضم
 کورنہ کو پنج ہزدہ ہنزل بگتیاں نزول حبالب فرمودند و بعد سیر قلعہ باز قلعہ داری
 انجا بنام ظفر الماس مقرر کردہ از انجا نہضت نمودہ بہ سمت نرمل متوجہ شدند و در
 منزل محمد عظیم خان بہادر کہ براسے خریدی اسبان عالی کا لون رفتہ بود و در حصہ
 دو ماہ با دو ہزار سوار پاکیاہ با سار و پراق بشرف ملازمت رسیدہ مور و تحسین و افرین
 گردید و ازین منزرا را یات عالیات بہست قلعہ با کنگدہ با تہرا زاد و درین ایام
 بلازمت بہلول خان و رخصت احسن الدولہ بہ تعلقہ و رنجل و سہ کار کہ ہم صورت و نوع
 باقت و میر عبد العزیز خان و ند میر عبد السلام خان مرحوم از اصل و اضافہ بہ منصب

مرستد را و در اقبال اسد الدوله بهادرتش گشتند و راجه دیانت دت بهادر بولک
 حقیقه مرصع و شستبر و راجه امات رام لغایت حقیقه مشمول عواطف خداوندی گشتند
 و تاج بخت و یکم و می قنده خود مدولت از عده فرزند میاد بهرعت نموده در
 کوشه محل برول اعلال فرمودند و دست روز توقف نموده و رعایت با محاسن ششم مرتب
 استمال و ره نمونی با طاعت با اعتتام جنگ رستاد و در باب تحمل و دلالت
 را امر صلاح دقیقه فرو گذاشت کرد و چون امار رهنمون او گشته بود از خود سری
 را بیامد پس صلاح کار و در گومشالی او دیده کم الدوله میرکشی و سید عمر خاں را با جمعیت
 تالیسته کمک حاکم الدین خان روانه نموده تا یکید طبع فرمود که اسعد در از خود
 سقت در جنگ کنند و در صورت بهادرت او لغو اے ص مسل سید
 هلا در حله علی نایب و دیب اام ذوالفقار الدوله بهات جنگ کجا در انجیل و
 اصا له مستعب نه نه نزاری نه هر سوا و و سیه یک اسبه و خطاب امیر المملک و سیه نزاری
 و سیرج مرصع و کلکی مرصع سیاه افلا رسید و بهر تعلقه ادبونی و رایجور او مغول گشتند
 و کرم الدوله بهادر و تمار ام امیر ابو کلا همراه رکاب مرخص گشتند و سید جمال الدین
 میرعلیت میرسانی سکار از تعبیر اعتقاد الدوله و شج عقلت الله بر او سر و جنگ
 رت سکدار ملدک و یکیم غیات الدین خاں کلعت کو توالی فرخنده میاد و عرا تیار یافتند
 و ششم دی انچه از سواد کوشه محل بهرعت فرموده بهرست قلعه انیکندل ستوده شده
 و مدحوالی موضع علی انکا و مرستد را و سکدر اقبال و راناسه سوار می سارست فایر
 نشسته مد کاغذی بستم ماه مذکور بر تو برول در شوا و قلعه انیکندل بسکند و در در هم
 سیر آن قلعه متوجه شدند و دست و پنجم ار انکا کونج لشکر میروری شد و دستارچ
 بست و بهم سرال انکا و ره که در انکا چله راجه امک سوار است مصر حاکم انکا
 گردید و درین ایام علاؤ الدوله از تعبیر عظیم الدوله سفارمت تجسته میاد و بهادر بهرعت

کمک بہ جنگ مبادرت نماید آن ہر دو حسب الحکم اتاے خود مجسم ذمی القعدہ
 اضراب پیش روی خود کشیدہ شروع بہ سروادن کلبہاے متصل غیر منفصل نمود
 ہر چند کہ بسیارے از مبارزان فوج فیروزی بضر بگولہ از پا درآمد تا پاسے
 استقامت ایشان از جاسے مغرید ابوسیان چون دید کہ از ضرب گولہ ترزل در
 اساس استقامت ایشان راہ نمی یابد از دائرہ فوج جدا شدہ با جمعی از سواران
 پیش قدمی نمودہ بہ فوج فیروزی حملہ آورگر وید حسام الدین خان بہدافعہ او پرختہ
 مقدمتہ انجیش ہوا بر ہم زدہ بر جوق فرنگی انداخت و ہر دو قبل نشان ادرا
 در اول حملہ نزد شمشیر گرفتہ الحاصل جمعیت مخالف ہر میت یافتہ با فلولہ نزل
 عنان کشیدند و لا ورنجک فرنگی وقت شب قرار نمودہ بہ نزل رفت و دو بخیر
 منیل سہ نشان و چند اس اسب و نقارہ و فنجی ہائے بان منہ شتران گاوان
 گولہ و باروت کہ بدست مبارزان فوج فیروزی آمدہ بود با عرضداشت شہر نوید
 فتح بحضور رسال نمودند و احتشام جنگ بعد این سہر جنگ فوج خود فراسم آوردہ
 پا از سوار نزل بیرون گذاشت و حسام الدین خان حسب الحکم با جمعیت سپاہ خود
 در سواد قلغہ بالکندہ کہ آب و الف نزدیک بود فرو دادہ منتظر حکم حضور نشست
 و درین ایام محمد امجد خان بخطاب سر بلند جنگ بہادر و سیرج مرصع و صاحب
 بمنصب سہ ہزاری ہزار سوار علم و نقارہ و خطاب نظام نواز خان بہادر و خان
 باصنافہ منصب و خطاب بہادر و سیرج مرصع و تبارنج دویم ذمی القعدہ
 خیر رحلت امیر الامرا بہالت جنگ بہادر و بروندہ رضوان بعرض رسید کمال اندو
 و طلال پیرامون خاطر اشرف گردید و سہرور موقوفی نوبت بعجل آمد و سیرج
 صفد جنگ باد ہونے و رایکو مرخص گشت و ثابت جنگ مبارز الدولہ سیرج
 مرصع و حقیقہ و حاجی سیرج خان سیرج مرصع عز امتیاز یافتہ برکاب سعادت

دست او امر الله خلف شاه رضا صاحب مرحوم تشریف برد و ترف الدوله منصب بهت برادر
 شش هزار سوار و خطاب شرف الملک عزت قیاریات و سید کرم خان دیوانه بادشاہ
 بطریق نیات سوز و کرم گشت و عظیم الدوله را شیخ مرصع و حقیق و کشتی مردارید
 و خلعت و یار و آن رحمت لبوسه اورنگ آنا و مرحمت شد و بت و بجم رحمت
 بالند حضرت سده بیکمته رفت و در ماه رمضان وکیل حیدر علی خان سنہار اوام
 حصول ترف ملازمت مہاجر گشتہ نمایان و خواہر مریدار لطر انور گدرا پید و چون
 ہیجان احبار بعض رسانیدند کہ اقامت جنگ قریح خود از خواہر و پیادہ و سواد
 نصیب ماندیر و ستادہ ارادہ فساد و بار و عاقل قدس شوحہ تعلیم او گشتہ حاتم
 عرف گہا سی میان را با و و ہزار سوار ہر ہر ہاے دفع شر او نامرد و فرمودند خان تیار
 پاستہ کو بہ قلعہ بودن رسید و پیش تازان سیاہ لغت و سنگار جمعیت نمایان
 کہ بیرون حصار قلعہ مذکور بود و ناخستہ منہزم شدند و اکثرے از آنہا ابدون حصار
 رفتہ سردادن توپ و تلک پر خشتند و لا دران موکہ نرد قدم جلالت افسر
 و پورس در عومہ و دویم ساخت قلعہ را منقوج کرد و و قلعگیان بعضی اہل
 و چرخے گشتہ شدند و رخسہ در خشتند اقامت جنگ با ستاع ابن حر و حنت از حمل
 ہر چہ تمام تر و لا در جنگ فرگی و ابو میان مہدوی را با سہ ہزار سوار و دو ہزار توپ
 و پیادگان تلک و مدعیہ و جوشش و بغیر مفادہ خان مٹا را نہ دستا و مد کا کا
 و ہم سوال مرشد زادہ سکندر اقبال کہ احوال رئیس وقت اند میرا کر علیاں ہا
 را نہ خطاب اسد الدولہ غراخت خاص کشید و بعضی اعیان دولت را با جمیعت
 انہا تین نمودہ و العوب رخصت نمود و سیدی عبداللہ خان و حنت
 حکم شد کہ یاستند کوہ خود را ملک حاتم الدیغاں رسا سد اقامت جنگ با ستاع
 این جہاں بو میان مہدوی و لا در جنگ فرگی نوشت کہ میں از طعن شدی

بهوگیر و تحصیل اربعی تعلقات راجه رانیاستونی و دلاور جنگ برادرزاده صمصام الملک
 میر عبدالحی خان خلعت دیوانی محمد آبا و بیدر منگلور زلفه غاشته و بعد از آن کوچ
 از انقام نموده جشن نوروز بکمال شکف ترتیب دادند و امر او منصبه را آن
 به عطایه منصب و خطاب و جواهر رتبه بر تبه سرفراز نمودند چنانچه سهراب جنگ
 را بختاب شیر الملک و اضافه یکپنژار سی یکپنژار سوار و شش الملک را بختاب
 پوچ بندگان سرسری مرورید و محمد عظیم خان را بر سرچ مرصع و اضافه منصب و یکپنژار سوار
 و علم و خطاب بهادری و امتیازالدور را به منصب پنجپنژار سی و علم و نقاره و خطاب
 قیام الملک و میر حیدر علیخان را از اصل و اضافه به منصب دو هزار سی و عطایه
 نقاره و خطاب ممتاز جنگ و پنجپن سین بساگر از ملازمان دیگر را بمنصب و خطاب
 مور و عنایات ساختند و سگوه جنگ تاظم فرخنده بنیاد راجیه و پانده انار
 مرحمت نموده بجانب قلعه کولاس متوجه شدند و بعد نزول موبک احوال
 در آن نواح اتفاق مقامات شد و درین ایام پانزدهم جمادی الاولی
 صمصام الملک میر عبدالحی خان که امیر و الاحترام و صاحب علم و فضل و
 تمکین بود بجا رفته و در شکم به جوار رحمت پیوست و در همین مقامات بمذخبه
 محله فوج و توپخانه پودختند و چون موسم برشمال قریب رسید تباریخ
 بست و دویم ماه مذکور از قلعه کولاس اسلام مراجعت بسمت حیدرآباد
 افراشتند و تباریخ بست و نهستم بر تالاب حسین ساگر نزول احوالی فرموده
 بانظار تباریخ سودنچ روز توقف و رزیده و هر شب تماشای روشنی و آشیای زیاده
 استقال درشته بعیش و سرور سپردند و دویم ماه جمادی الاخره از صمدیه با
 و باران و مگرگ برح عظیم بمردم شکر سید و تباریخ چهارم ماه مذکور روز جمعه از
 دولتخانه عالی شدند و درین اوان اکثره برای ملاقات شیخ شهر مثل شاه فضل الله (مردم)

یافتند و ذکر توجه بستگان عالمی بپادشاه احتشام جنگ جهانی شد
 و بیان اینچنینکه تا استخراج قلعه نزل از دست آن راه نورد
 طریق او بار بار وقوع پیوست بگامیکه احتشام جنگ ظهالدوله فوت
 پدر خود را حاکم کالی و استقلال از پیشگاه حضور سرور فراری یافته بکاسه پرت
 برتسمه کامرانی نشست با عواصم دلی محمد مختی سیکو میرزا و فرید میرزا قتل را
 با صاف رنگ قرابت قریبه داشتند به آنکه تقصیر با ثبات رساله کشت و کشته
 ولی محمد که اعش کشتن و گیران شده بود بدینگونه کشته موسی ریه را نیز قتل
 بسایید و دست صفاکی بر عظم خود حجت ضبط و نسق در ارگرد عالمی با
 تیغ خور و شتم مقدم گردانیده حیالات عاصه بخود راه داد بدگاه عالمی
 استماع این اخبار تامل و کار فرموده و نظر ترحم بر رویاں متحاب او کرده
 بخت غنایت امحاط مشتمل بر عظمت و امداد فرستاد و چون مواظقان
 ادیه بیایه صلالت را از سر محشید تار بج لبست و یکم شهر محرم الحرام سه
 هزار و یکصد و نود و شش هجری بقصد هوار ساختن آن مأمور از فرزند مباح
 بهمت فرموده به سواد باغ کور دس و دس پرتور و لنگه و قمار و ماه
 تقریب میر و سنگار توقد و در ید غنایت امحاط دهائیس ارسال نمود و چون
 آن خود سر سر راه بیادست و چهارم ریح الاول ارا بخاکو جکرده حوالی قلمو نمیکرد
 رسا مل در یاسه موسی مهر ساخام ظفر احتشام ساعدت و حید روز و ترانسی آفتاب
 فرموده در ایام آفاست هر شب حسب الحکم ربرج داره قلعه و الاصلها جرایم
 ما تمام سرور جنگ افر دفته و آلات انش با می بهر داده میداد عالمی و
 تاسا آن سرت دل انداخت درین ایام سرور از جنگ بکشتی فرود آید و
 و علمای از آن سیر سعید الله و فرحوم سیرج رصع و اعتقاد الله و الله قلعه از

که خبر رحلت او رسید و خلعت استقلال بنام احتشام جنگ خلف خدا بطرنگ
 باستقواب غلام سید خان از پیشگاه حضور ارسال گردید بعد از آن یکروز دیگر
 شکار قمر غنم نمود و بسیار از آن را از صغیر و کبیر عطا سے مناسب و نظا باته
 عزا اختصا من بخشیدند چنانچه میرزا خان بهادر را از اصل و اضافہ به منصب
 چهار ہزاری و دہزار سوار و عطا سے علم و تقارہ و خطاب بہا زر جنگ و یعقوب
 را بہ منصب چہار ہزاری و دہزار سوار و جمال الدین خان را بہ منصب بکترار
 و محمد سوار و میر حیدر خان منشی حضور را باضافہ یکہزاری یکہزار سوار و خطاب بہا زر
 و عطا سے علم و غلام مرتضی خان پسر غلام سید خان را باضافہ یکہزاری یکہزار سوار
 و خطاب بہا زر جنگ و فرخ میرزا را بہ منصب چہار ہزاری و دہزار سوار و علم
 و تقارہ و خطاب احتشام جنگ بلند پایہ ساختند و در جشن عید الفطر صمدام الملک
 میر عبدالحی خان را یک زوج دست بند مرصع و بدستور غلام سید خان رستم حقیقہ
 پیر او مرحمت نمودند و درینماہ بخانہ شمس الدولہ پسر بتولہ گردید و درین روز
 فتح المحبہ خان را از اصل و اضافہ بہ منصب سہ ہزاری و دہزار سوار و خطاب بہا زر جنگ
 و راجہ دیانت دت را از اصل و اضافہ بہ منصب چہار ہزاری و دہزار سوار و خطاب
 بہا زر و عطا سے تقارہ و پیر او را سے رینکا درس را از اصل و اضافہ بہ منصب
 ہزاری و شمس الدولہ را از اصل و اضافہ بہ منصب ہفت ہزاری شش ہزار
 سوار و خطاب شمس الملک بہ پانیہ اعتبار نشانیڈند و سوا سے اشخاص مذکور بسیار
 لازم آن کہ ذکر انہا بتفصیل تفویل بطایل است بہناصب و خطبات امتیاز یافتند
 و درین سال سر بند جنگ بہا زر بہ تشبیہ زمیڈار شولا پور مامور گردید و حافظ محمد
 مدرس مکہ مسجد بہعلقہ فضا سے بلڈہ فرخندہ بنیاد کتبیہ برسند اقتدار زد و سوار
 و غلام سید خان و عظیم الدولہ و غیرہ اشخاص فراخور حال بہ خلعت و جوارہ امتیاز

قیام رو پیدا یافت آنه مقرر گردید از آن جهت آنرا غنایات کائنات حق جبرائی که بر ایشان بکالت متصرف
 بود و غیره اوقات تعلیم و تدریس می شد و بعد از آنکه با کسی نرسیدند و او را سالی ششاد و برنی را ازین هم
 کمتر و بعضی را از کثرت آه و فغان هاں بلب میرسد عرض در عهد او مردم بی نصبت
 از جهت گرانای طه بسبب احتکار و افروزی محصول و از جهت عدم وصول تخوار از
 مادر کنیاها بک گشتند و مردم صاحب استطاعت مانند عورت و شتم ادعان
 در قالب نه استند و تسبیح الحیدر که دونه را و زباناں بود عامل الله
 بما عامل به الخلق مخفی ننماید که سلیمانی و باں عرب است از تفات
 که مسطره تحقیق نموده شد که سلیمان از اولاد آن قطمان است که از معراج
 برای تکیات و غیره چون ک رفته بودند و روز عرق فرعون همراهش بودند و چون
 جمیع ایقان جبر عرق فرعون و فرعونیان رسید اعراف حضرت موسی علیه السلام
 در ملک تمام کوهی که معروف کوه سلیمان است رفته خزیده بنابران اولاد
 ایقان موسوم سلیمانیاں گشتند آمدیم بر سر مطلب در همین سال شکارگاه
 نه دو در ده حدی سحر و معراج را عامله آن فدا شده بود و بروش قمره که بهر
 اکثر گویند است تمام شمس الدوله بها در تیار شد و عهد دولت ما جمیع مردم محلی
 در آن سده درین یرونزول نگشتند و در روز شکار تفریح می نمودند و در آن
 حیدر و در مملکت تنوعه سیر حسین ساگر شدند و ششبا اطراف آن چراغها
 اعر و حنه میشد ما را از دیگر دستور سابق تنوعه شکار شده درین آنا سپهرین
 مرص رسانیدند که بهار در ملک مرص بیرفان منگشته است و تمام دنیا
 او برار بریم و معدی رسته و علاج الطاسود سے می نموده ایس مدکانعالی حکیم
 باقر خاں سیح الدوله و حراتج بعدی یلیا مامیتر کور و مارا که از مشاییراں
 بود و در اسے ممالک او رواه فرموده بود قطع مراحل مندرل مقصود شد

ملاقات با سبازرالملک در حضور ارسال داشته دستور می جاعل کرده برای ملاقات
 او از اوسه بر نزل یافت از آنجا که در تذویر و رسم دنیا داری پهلوی داشت
 او را به چا پلوسی هر چه تمامتر و اطاعت ظاهر می فرستاده بر سر آن آورد که در باب او
 عرضی سفارش بحضور ارسال دار و چنانچه سبازرالملک بحضور فرستاد که غلام عقیدت کثیر
 خیر اندیش را بدون بودن حسین الدوله غلام سید خان بها در سبازرالملک
 در حضور و جمعی نشو و طلبیدن ایشان در حضور ابواب طمانیت بر روی دل اینچ خوا
 مفتوح ساختن است بندگان عالی بیاس خاطر شمس الدوله بها در که حضور با اثر
 و صداقت کشین بود در طلب غلام سید خان تامل را کار فرمودند و چون به یقین
 پیوست که شمس الدوله را بجز کار سپاه خود اتفاتی به کلیات ریاست نیست
 و از شخصی که مشاور شود در آنوقت لابد بود عنایت نامه طلب بنام او ارسال کنند
 و تبار پنج هجده ماه شعبان در فرخنده بنیاد باستان بوسی رسید و نادو سال
 از خوف شمس الدوله هیچ امری از کمون خاطرش بطیور نرسید و به تعلق تمام
 پیش آید و اظهار صداقت خود نموده شمس الدوله را از جانب خود مطمئن ساخت
 باظهار کفایت سرکار و نمودن باغ سبزر برف دست با افزودن مبلغ زر تعدیل با
 بر عیال و محصول ال تجارت بر تجارت و گرفتن خاهاست مردم و اموال ایشان بهر
 که سبازرالملک بود خداوند نعمت را به خود مایل گردانید و اشارتیه و معتمد علیه کردید
 و رفتن رفته در جمیع مقدمات ملکی و مالی و خیل گشته عمده خدمت مدار الملهاست
 بدون آنکه مخلص گردد به خود متعلق گردانید و در عهد او مردم شرفا و نجبا و علما
 و صفا و سادات چه از تها که نه کشیدند تا بحدیکه اکثره جبار وطن و بر عزت
 اختیار کردند و سلیمانان و مردم پوچ و مختریان و خبث طعنیان بر عهد آمدند
 و مقام و انعامات و یومیغ را بیجا و وسیله ضبط درآمد و نخواه نقد می مسفیدان

جو اہر و یونانک مسئلہ راویتت یروماں بطر سارک در آند و در ایام حسین علیہ السلام
 راجعہ و تمسک الدولہ راجعہ باکلی رہا رحمت کر دید و ہم سوال سلمیہ و قارالدو
 ر ملت جبہ داغ خود را بر نعم کار بخشہ روح ساحت و بعد مدے جوں اوستہ
 پیدہ فتنہ سمات سکا کامیہ تا اسکے اریحمان در گذشت و چہار دہم ذی قعدہ مکرہ
 بانو بیگم صاحبہ عرف بانی سکیم ارین تھکدہ فانی بہ عتہت سر اسے حا و دالی رخت مستی
 پرست و بعد چہدے خود دولت بر اے انتراح حاظر لاکہ کورہ تقریب تہکار نظر
 و استبد و حکم الدولہ پادشہ سیف جنگ مانوح شایستہ حبت خواست تعلقہ کوٹو
 مرتفعہ بگر کہ آمد سر دہاں انگریز دہاں نواح ہستبار یافتہ و در مرض شد
 در ماہ صفر ہزار و یکصد و نو و چہار ہجری میر خیم خان کہ برای آوردن آہا
 موسی لائی فرنگی رفتہ بود مجبور رسیدہ اسباب را از نظر اورد گذرانید سیزدہم
 ربیع الاول حبتن نوروز و عمل صحت مراجع سارک کہ اتک ار حادثہ اعتدال
 منحرف شدہ بود ترتیب یافت و اہل اسے حضور خلعت و حواہر سرورانی یافتہ
 و در ماہ طوسی الاول ستاہید اللہ حبیبی مع فرزندان وارو ستہر شدہ و
 خود بدولت بر اسے ملاقات تشریف اترلی از زالی فرمودید و در ماہ جمادی الثانی
 شادی کہ خدائی قطب الدولہ بمرحیدر جنگ ما و خرمینیرہ خود بدولت بہ تکلیف
 لائق سر اسام یافت و درین سال نیز اکثرے مناصب و خطابات و در خور مرتبہ
 افتخار اند و حبتند و علام سیدہاں کہ در میں حیات و قارالدو از اسے طوطارام
 وکیل را فرستادہ عرصی مجبور و خطہ و قیاد الدولہ دہاب طلب خود اسالہ آستہ
 بہ مطلب خود حاضر شدہ بود درین وقت بعد موت و قارالدو کہ مانع از طلب
 او بود فرصت وقت عدیمت دستہ بہ سارر اسملک صابط جنگ نکاتیب ملوک
 اسباب رخت و محک سلمہ موافقت گردید و مکرر عریض در ماہ پرواگی

بدو حمید را باو شدند و در ماه جمادی الاولی پس از آن مبارک فرخ میرزا و
 یعقوب میرزا و خواهرزاده شش حاجی میرزا خان بیلزمت فائز گردیدند و بهر یک
 بهر سراج مرصع محبت شد و در آن رایان از اصل و اضافه و به منصب و و نهاری کهنه
 سوار و خطاب را جلگی و در آن ناما پندت از اصل و اضافه منصب و نهاری کهنه و
 دو صد سوار به ارج ترقی پیو در وزارت و ششم ماه مذکور بندگانی استقبال نموده
 فرمان پا دشت گرفته و سیوم ماه جب کتختدائی صاحبزادی نقشبندی بیگم با ذوالفقار الله
 مهابت جنگ به کمال تحلف و تحمل بر منظر جلوه افروز گردید و درین ماه عظیم الدوله عالم
 خجسته بنیاد رخصت انصراف یافت و بسیار از ملازمان بمناصب و خطابات سرور
 یافتند و چون درین ایام غش رویه با ظاهر شد و هرافان رویه با را چنانچه نیما
 کم کرده میگردیدند حکم و الا شرف لغات یافت که از رویه با که نو آمدنی از اورنگ آباد
 و غیره آنچه در خزانه عامه موجود است با سوکاران بده بدست و ابلاغ امر کنند که
 این را از غش صاف نموده و سکه فرخته بنیاد بر رویه باز ده در عرصه یکماه داخل
 خدانه نمایند و نقصان غش از سرکار بگیرند و همین رویه با را راج کنند و در
 هزار و یکصد و نود و سه بجزی پوشاک اعطای و جواهر گران که نکو می بود که بجنور فرستاده
 از نظر انور گذشت و منظور جنگ بها در از اصل و اضافه به منصب پنجه ناری و خطاب
 قمر الدوله سرایه افتخار اندوخت و وقار الدوله از اصل و اضافه شش هزار
 چهار هزار سوار و خطاب خان و در آن چهره اعتبار افزوخت و همچنین بسیار
 از ملازمان بعضی به منصب و خطاب و بعضی به تعلقات و آنرا افتخار افزوختند و
 و هشتم ربیع الثانی سترمان برسم جانب از جانب پا دشت انگلیز بجنور آمده
 بیلزمت فائز گردید و تحایف مرسله پا دشت انگلیز از نظر انور گذرانید و درین سال
 بهلول خان و دعوی خان باز آستان بوسی رسیدند و در ماه رمضان المبارک

تیغ جنگ بهامد و امیرالدولت سیده در ساعت یک ریت کشت و دولتی به تردد و
 در اعیان هر هفته آمدن مجلس تشریف و انگشت و تاریخ بیت و سیوم شهر گور را
 ملاقات شاه مجلس اندر ویش تاریخ است و بحکم راسه ملاحظه تو بکانه تشریف برد
 و تاریخ است و بهم راه مگور راسه هوایی و پس که راسه شادی کنده اسی جبرود
 کیول کش بهید و نشان رفته بود از احوال راحت کرده سمارت حضور معود و مفتخر
 مگردید و درین ایام صلوات خان و ملوکمان پیر به سواد حیدر آباد رسید و هم راه
 و لا قدر خان که نامش انتقال نامور شده بود به حضور رسید و دولت ملازمت آمد و خدمت
 و چهارم به شعبان در حلی بیگم صاحب خرازی به علت استقامت حاصل به حست رعت بود
 و درین روز نامشید و لا و رعان و تیغ جنگ بهامد هر یک از اصل و اصافه به
 بهیچ لری و سه برادر سوار و علم و تقاره و لکی حصار دار و اولین به انتظام جنگ
 و دومی به خطاب شمس الدوله بهادر و اقرار یا مستند و مجین متفرقان دیگر و راجه
 رفته به مصیبت و خطاب سرور انگشت و در امار به موسم بهار جشن نوریدی به تعلق که
 معین آن موجب الطاف است ترتیب و بر یک از مفریان طایف واحد ریش
 به مصیبت و خطاب و غایات رقوم حواهر سرور از می پادشاه و تاریخ بهیچ بهیچ هم
 بهیچ انچه نامور دیگر راسه نادب حیدر علیا از فرجه میاد بهیبت نموده اصل
 نیمه اقبال سیده در شده بهار انگشت و بود و دوم بکری میرا حیدر علیا از اتفاق
 ظاهر شده و او بهار عطف عثمان عمریت به سعادت اگر زیر ریح از متقابل نامت
 بار از ملک کار به ساخته سعادت بود و باز به شمس الدوله که ما او را
 اندر و بهیبتش رور اقرول بود و عرصه است مشکوک بهیبت بهیبت
 حضور از حال نموده بهیبت گرفته مالا لاله لطف خود استقامت و تازیده بود
 لاریت مگردید و تاریخ است و بحکم راسه ایالتی سال مگور خود دولت و در

هری پندت از جهت عدم تن دی سپاه و قریب رسیدن موسم برشکال از اینجا کوچ کرد
 بهست پونا رفت و ظفرالدوله کوچ کرده از کتل پاک تور فرو آمده و از زمیندار
 گدوال سه ملک روپیه ششکس گرفته بر کویل کتده حسب الحکم حضور چاه و نه نمود
 و منشیان اخبار بتاریخ سیوم ربیع الاول سنه هجری بمحضر بنده گانگالی که به بهو
 رسیده مقامات کرده بودند معروض داشتند که مبارز الملک از قلعه ادسونی بقا
 دوازده کرده وحید علیخان از سرابه مسافت دوازده کرده و فوج منقلای
 پیشتر از و بقاوت دوازده کرده فرو آمده است و بت و ششم ماه مذکور
 از ضرب طولانی و جزایر بابت ضابطی گویال پیه از نظر انور گذشت به تیغ جنگ بها
 ارشاد شد که منجمله آن انجیکه سبک و قابل برداشتن باشد به جزایر برداران تعلقت
 محمد حسین و انچه سنگین بود بکار برداران توپخانه سرکار سپارند و ششم ربیع الاخر
 بسوایه نایک هرکاره که از آن طرف کشتا به حضور رسید یکراس اسپ و یکصد پویه
 بطریق انعام مرحمت کر دید و چون چاه و نی ظفرالدوله کویل کتده قرار یافت
 یازدهم جمادی الاولی عالیه بهادر را به چاه و نی کلبه که مرخص فرمودند و اکثر
 سرداران فوج فیروزیه را با جمعییت اهل تعین نمودند و شرف الدوله بهادر
 از حضور رحلت گرفته عازم حیدرآباد شد و علی محمد خان کاپر دوازده خود را
 سر کرده فوج نموده در کاب صبا خرا ده روانه ساخت و بعد از آن از بهوش پو
 نصبت کرده به ظاهر مشرخی نگر نزل اجلال فرمودند و سید هم ماه مذکور از اینجا
 کوچ شد و متصل عیدگاه بلده حیدرآباد دایره شکر گردید و روز کوچ ذوالفقار
 مبارک جنگ و منصور جنگ میل از مت فائز گردیدند و در منزل قریب عیدگاه سید
 غلام بلده حیدرآباد و غیره اهل تعلقات اصرار شرف عزت نمودند و بنده گانگالی
 در این منزل در خیمه مبارک دو گز می توقف فرموده سوار شدند و در خواسته

دستور گردار و دستار شکر آن بود و موقوفه شکر آن و شولاری سود و سه روز برای شقیق
 راه دیگر که گذار شکر آن بیسپولت شود توقف و زریه حیدر علی حاکم با شماع بکر
 یوزم مقابل از مکان خود حرکت نمود و بطریق یغیار یا سی شد شماع الملک حیر یافته
 به مبارز الملک نوشت که توقف در آن کوچهستان صلاح نیست که مخالف مصالح
 استعمال میرسد مبارز الملک به محمود دریافت این معنوم از انجا کوچ کرده به یواح
 قلعه مکتبه آمده از اکامه گیر که پشت کرده لد قلعه اد هونی است رسیده حمیه بد و لد اکامه
 موقوفه شماع الملک به مذکور کوچه بوده و اد هونی رسیده و سپان روز حیدر علی
 خود راه مذکور ساید مبارز الملک گیر و بر اد هونی مقام کرده و به بد و لد و اح
 یرواحه وقت منب بدان صوب محرم یکار ستافت حیدر علیخان که فرد هوشیار و
 بر عنایت او مطلع گشت و میتسار رسیدن غمزه لد به قلعه کنی رفت و اراکانه
 سکین کرده و مکنده که در دختا فابو سه جنگ بود رفته به قصد یکار یا بی استقامت
 افشرد و فوج غمزه لد تا گشتی متناهی رفته حسب الحکم آقا سه خود اراکانه گشت
 و مقام اینان خبر رسید که بری بیژت هر کیم از عاقبت بیژت بردمان به جمعیت
 فرادان جنت آقا شد غمزه لد و راه شده است و اراده دارد که قلعه کچه ر کرده و
 که قلعه حیدر علیخان است تاحت و تاراج نماید غمزه لد در ریاست بن شنه خریه
 به جمیل نما تر د افلاطون ستافت و میتسار رسیدن بری بیژت مدانجا رسید و
 دست نهیب و عارت کشاده غنیمت فرادان یافت و بعد رسیدن بیژت متاراج
 ملاقات لم میان آمد و معواود به مدگر اتقاق مقامات افتاد قدیس آیام ر میزدان
 آن لواح تحریک سلسله موافقت با غمزه لد نموده ترغیب آمدن لد ملک تحسید
 و استیصال او کرد و حیدر علی خان اطلع برینجه یا مته در ریاستی تمام لوح بری یوز
 را با خود متعلق ساخت سپاه بهنگامه طالب تنخواه بری کرده در کوچ استیما کی کرد و

و خود بدولت مقیم و یکجمله براسه تادیب حیدرعلیخان که راه خود سیری پیموده و اکثر اماکن
افغانه و شجاع الکاک را بقصد تصرف درآورده بود از بنده نهضت نموده رایات
ظفرایات بسبت ملک آن خود سزا فرستند و سیف الدوله بهادر را به قلعه بیدمرخص
ساختند و رانم الحروف را به بند و بست تعلقه صدارت که غریبان دست صاحبان این
بجایان آمده بود و بدین بغیر او آن غریبان برسد مامور ساختند و بشود اوراق حشبه تداشال
امر خداوند نعمت نموده به بند و بست آن پرداخت اینجا که موجب خوشنودی غریبا
و خداوند حقیقی و مجازی گردید و صاخرا ده عالیجاه را جمعیت رساله داران تعین نمود
بنواح گلبرگ روانه ساختند حکم چهارونی در آن نواح فرمودند و در ماه محرم سنه یک هزار
و یکصد و بود و یک سحر از کرد باغ کورد و عین داس سیمه که در اینجا مضرب خیام بود کوچ
نموده به سمت دریای کشتا توجه فرموده و در اثنای راه بازار الکاک که از تعلقه خود لغور
ملازمت آمده بود و احراز شرف ملازمت نموده او را بنگهداشت جمعیت ده هزار سوار پیاده
پیاده سو جمعیت معمولی قدیمی او را مامور ساخته و افواج سفیداران سه کار با توپخانه گلین
تعین نموده به سمت سمت ملک حیدرعلیخان روانه کردند و خود بدولت نیز به پشت کرمی او
روان شدند و فوج مرثیه سبکزدگی بری پندت بهر گزیه براسه تنبیه حیدرعلی خان باتفاق
ظفرالدوله از پونا روان شدند و مبارز الکاک بکوچه های متوالی به سمت کرنول رفت
و لشکر خیر و زی تا بهوت پور که چهل کر و سی بلده است رسید و در اینجا مقامات شد و ظفر
بکرنول رفته و ضیافت از حاکم کرنول گرفته برقصه دون که اندک کرنول و وازده کرده فاصله
دار و عثمان غریمت معلوف ساخت و از اینجا بر سنمیر که بقا صله و وازده کرده و سی تعلقه
حیدرعلیخان بود تاخت و عنایت فرخوان بدست آورده رعایا و سوارکاران اینجا را
سه قبائل و فرزندان دسگیر ساخته بمنزل جهت آبادی فرستاد پس از اینجا عازم
کینجی کوته و پرکنه که در تعلقه حیدرعلیخان بود گردید و نظر بر بنیکه در اثنای راه کوههای

بتعمیه خود متسل سیدی عبداللہ جان و سیبباجی را و یادیر و صاحب حاشی
 شرف طارست و اینگز و دیو و دیو یک بر میمات مدد سواری مبارک که از قصب
 و جاگیر است مسجد اراں سورج و صول آورده و در نظر اشرف گیراید و در مقام
 کلیای سول و یاسی است بت چشوع یاقیت و صد آمد و مرقی و استمالی در آمد
 و صفت ملاک شد و بعد اراں مبارک را ملک برار است تکمیل زیر یکس بر می
 بتول و یور و گدال و عیور و دیو و دیو و عطف عیان غریمیت بصوب شیز آباد نموده
 تارک چهارم حمادی التالی بدیت بخش مله مذکور شده و در اسم زیارت حضرت
 به تقدیم رساید و درین ایام ترقی یافت و جمع جنگ بها در و راقرون و بانا
 نگین است کرم شد چاکر استار الم بکم حضور روح شایسته از مردم یا سجاد و سلاحد
 در بار پیش قرار بر ایام آورد و بطور اید و له در یکس از زمینداران تکمیل نموده در
 اسواد سکاریدی رسید و قار الدوله حسب الحکم حضور باستقباستن تناف مبارک
 حجت غدر و است تعلق بر مل و عیور استدعای رحمت از حضور نموده و اقرار حاضر شد
 خود در حضور بعد انقضا موسم رسنال کرده بر مل رفت و درین ایام تقریباً شاد
 نیان آمد چاکر استادی صا حرا دی دیدی میگم با ذوالقادر اید و له مہات جنگ
 صورت العیاد یافت و بعد هم متوال المکریم جنس ساگره مبارک اعارت و در ایام
 شادی و جشن با مراد و قربان طلقها و حواہر و ماصت و خطبات و احوال و شہ رحمت
 گردید و چون غلام سید خان از قلعه اوسه وصول آمد و محل در شیت امور را بست
 مبارک را ملک و محل او را اصلاح دہشتہ توسط طلقہ و قار الدوله و حضور معروض شد
 کہ رسیدن آدمی در حضور نمود بآن است کہ غلام سید خان را در حضور اخراج نمود
 او ہم روانہ و رسید چاکر سید کافالی پاسس حاضر او بچمان کہ دعوت عایت آمد
 طلب اید کہ بتعمین بر می قاتر و در ایام حضور رسد مبارک را ملک از سال فرمود

انصاف داشت و بیست و هجده سالگی او اندیشه بجا برداشتند
 همراه یک کشته را او بود و بعد از آنکه در قید با یک امه که از عابری بیست
 بود ساخته به چینی شده دست خود که سواد نوشت و خواند بدوی داشت
 نوشت و موم چیده در سیوی آب انداخته یک به سمت چینی و یک به پیش سینه
 و یک به پیش تپه ران ساخت سه به نه اطلاع بر مصون شده کبر در سوار خوش اسیر
 به کمال احاد در حوالی بام که تون که در تصرف او بود فرستاده تا یک به پنج نمود که
 هرگاه رکبانه را او با سپاهان خود در شمار سردار و در راه عام کانون
 من اطلاع دهد و از اطراف دیات علی خود جمعیت در اجماع آورده مستعد باشند
 که اگر جمع میشو اتعاقب نماید و اعدا دارد و متعده که به پیشی فرستاده بود از
 تا مساعدت ایام دست عا سوسان ملامی پندت اعدا و بالاجی پندت بنجر و ملاحظه
 آن کبر ارباب و دیگر به به آنکه در حلقه سوار رکبانه را و حاضر باشد متعین ساخت
 و تخفیه تا یک به تقید تدید نمود سواران سه به چینی چون مکان محمود رسید و این
 به تیار می و تقید موکلان که رکبانه را او بود و آنگهی یا مستعد گرشته رفتند و شیو سلطان
 در مصون شده مطلع گشته تحقیق ماه حیه بر در کبانه را او فرستاد و پیغام داد که
 هر عنوان خود را تا سه صد ملک من باید رسیده که ده هزار سوار را به او در
 صاحب نقین کرده ام فرستاده شیو سلطان تا او را رسیده کیفیت بند و دست ملامی
 دریافت می بل مقصود مراحت کرد و بعد از آنکه به ساز می به او که بر کانون مراجع
 رکبانه را او را ده اعتدال محرف شده بالاجی پندت الماسه معراجیت مواله
 نقین کرد اگر چه در رکبانه را او نموده مالک پستان نمی شد اما رکبانه را او بار جالبوی
 الماسه عقیدت آن الماسه را خنثی شده شروع به خوردن و دانه دست اها نمود و در
 روز احوال مراجع در گگون شده و در عصبه چهل روز از قید بستی را بی یافت و ماه

نمی پیوستند صاحبان را سکونت در پونا بل در دکن دشوار بود و با وصف چنان سگی
 و بدل جسد برای درستی کار سرکار پیشوای فوج را که براسه اعانت فرستاده بودند
 طلب نمودند و آنچه شد الحال باید که بنا به اشتی و موافقت را بار سال فوج جهت
 کمک استحکام بخشند و بودن انخان عقیدت نشان در پونا موجب درستی کار سرکار است
 یکصد روپیہ براسیانه آن عقیدت کشش افترون نموده شد لازمه بخاطر جمع انجا بوده
 سرانجام انور مرجمه باید داد و خان مذکور به مجرد ورود مراسلات پیش بالاجی پندت
 رفت و نامه اقا س خود رسانیده مطالب مرقومه را به حسن تقرر داد انمود بالاجی پندت
 در جواب گفت که هنوز مصالحت با سرداران انگریز قرار نیافته فی الحال روانگی فوج
 صلاح وقت نیست و مراتب دوستی با اقا س شما منظور خاطر اگر موافق تعهد بناد پر حرم
 ز رسالیانه میرسد تدبیر روانگی فوج هم از اینجا بحسب می آید والا توقع کمک نباید داشت
 بلکه در موافقت هم اختلاف راه خواهد یافت بعد از ان بالاجی پندت در فکر مصالحت
 با سرداران انگریز افتاده به سندیه نوشت که در کلکته براسه مصالحت بشتر سپردن
 رکنا تبه را و مرقوم نمایند چنانچه سندیه مطابق نوشته بالاجی پندت به سندیه کلکته
 نوشت بعد شورے که بمطالع اننا کونسل کویند مصالحت بشتر سپردن رکنا تبه را و
 تقرر جاگیر براسه معاش باستعواب سندیه تقرر یافت و صلحنامه بان دو شرط مذکور
 به مہر صاحبان کونسل پیش سندیه آمد و بالاجی پندت بعد تقرر مصالحت جاگیر برای معاش
 رکنا تبه را و مقرر کرده ہری پندت پٹرکیہ را براسه آوردن رکنا تبه را و فرستاد ہری
 رکنا تبه را و راہ را آورده داخل کویر گانون کہ در مصلح ناسک ست گردانید و مردمان
 قدیم اورا جدا ساخته دوزنار پیاده و یکہزار سوار براسه حفاظت او تعین ساخت و مردمان
 شاگرد پیشہ از قبیل طباخ و غیرہ نیز از جانب بالاجی پندت و ہری پندت مقرر شد
 در انوقت پسران رکنا تبه را و وزن اوانندی بائی نام کہ بحال زیرکی و رسائی فکر

برار یکصد و بود و نه سحر حیرت جبهه غنای و زرق شیبه صوب مدور گوش ملاحی
 یدت رسیدن این احوال متعنه خود را طعمه استقامت حالات میو بود و نور محمد نارا
 فلسفه گفت ای که مدنی بودتد احوال که ایام ذات میو تعلق گرفته است مایه که
 در جنگ احوال کسب و اعتقاد خود مرعی دارد و مرطبه مکتوب متو تعزیت و تهیت
 و اظهار استی و موافقت با ملت مانی استعواء حامد کور مصحوب و مجوزی بگا
 بیتن میور واه بود و نور محمد مان که مرد دانا بودار حاب خود به نیو نوست که ساد در حرم
 طرر نال ادبیتی و صلاح دوات خود با سه داران در شبه طریق مصالحت میو و مسلحی
 سالیانه مقرر نموده احوال اگر آن حد اود نعمت هم سالک مسلک با در حرم حواسند
 موجب صلاح دولت است و این دولت خواه استیاق حصود دارد و توقع اکرم
 حد اود می است که کسی دیگر را بیکار مقرر و این مددی در حضور طلب گرد و میو بعد
 اطلاع بر مصامین مراسلات به با جمعی یدت نوست که لو اب سعرت سرلت براسه
 دیستی کار بر کار پیشو اد جنگ سر داران اگر بر ستوحت ند داخل و صحت مدا و کله بکا
 مامام رساد احوال که این امر دوستانه تعلق گرفته است موافق ر دینه لو اب مرحوم
 این دوستانه را دوستی کار بر کار مسطوبه بعد احوال به جنگ سر داران اگر بر استغفال
 دارد و در بنیاد که در یک حرامی و ساد ادبیتی علامی ایار ام ملک مدور تفرق کلاه پوشا
 رفته تا برین توجه این دوستانه این نسبت مرید افتاد و توقع ار کرم شفقان آنکه
 طرر حد نیت گذاری و حیر حوایی لو اب مرحوم داین دوستانه را بعمل موج سگین بر
 کمک رداه مایه که مافاق بهر گیر ملک خود از دست دشمنان ستمکنس موده شود
 ارا ان بهر چه ایما خود بشد فعل خواهد آمد و اگر اراده صلح اسر داران انگریز مسطوبه را
 است به شرکت و به شغواب و دستار سوال و جواب مصالحت در میان خواهد آمد
 در عامه که نقلی مود که به الامی یدت مگویند که اگر ما در حرم استبدادین بگریز جنگ

بالاجی نیت سه هزار پیاده در ایستگاه راه را گنو که پور یوله جانب بندر مذکور و هری نیت بکریه
 را با پنجاه هزار سوار و سوار و سوار و سوار با جمیع سبب هزار سوار با اتفاق هری نیت بیشتر
 کلمات روانه ساخت و از فوج هری نیت و سوار و سوار سبب هزار یابین کلمات
 شده سوار راه کرنل کا در بستند کرنل کا در از بهیستی برآمده اول بندر بسجی را متوجه
 و در اینجا نهان خود قائم کرده راه اپنا گرفت و آنگاه مرثیه را که سوار بود ندی گرفت و
 جمیع آنها را متشددی ساخت تا اینکه مرثیه را زده زده بکمال استقلال یابین کلمات
 رسید و یک پر شب باقی مانده اول و دو توپ معود و پلین همراه گرفته بالای کلمات
 برآمد و افواج مرثیه را یارای آن نشد که حاصل شوند و عقب او باقی پلین با توپ
 و سامان بالای کلمات برآمده قائم شدند و این طرف کلمات هری نیت و سوار با جمیع
 سواران مرثیه و خیر داری خود کوشیدند بالاجی نیت با جمیع این شیر مرثیه و
 سواران معود و راه و بعلقه چو بند هر فرستاد و خزان و جگر بر باده گده روانه ساخت
 و شیر یون را بقصد آنکه بر وقت آتش و بد از مردم خالی کرده بنیم و الف بر کوفت
 درین اثنا نوشتجات گورنر کلکته به گورنر بهیستی رسید که حیدر علی خان سر به شورش
 برده است و از پنجا بده تهنیه او فوج روانه کرده شده و چون سواران و گور
 گور خط و اشتی نوشته است باید که بالفعل جنک با اهل یونا موقوف داشته باشد
 جمیع کرنل کا در را تعجیل سرجه تمام تر بهیستی روانه است و اسلحه ها نیز که در
 بهیستین نوشته کلکته روانه و کرنل کا در فرستاده نوشت که بهر مکان که رسید
 از پنجا بر کردنیارین کرنل کا در از پنجا بهیستی برگشت و از بهیستی جمیع خود را بر
 جانب چیتا پلین روانه ساخت اگر چه هنوز صحنه نامه نوشته نشده بود لیکن نیار بر
 کرنل مذکور اهل یونا را فی الحقیقه و لجم حاصل شد نیارین بالاجی نیت حب الی
 پنجا سوار گنگ حیدر علی خان فرستاد و جمیع مذکور همایش بود تا اینکه در

محض راستی دوستی کار سرکار یثت پر دمان است انشاء الله تعالی تا تقاضای حیات
 در دوستی به دیگر تعبیر راه کو ابدی است و امری خلاف معنی به دیگر برگزیده اند رسید
 بهدارین زیر شکست و جوهر و اقبال بود و آورد و چون ماسری یثت بهر که قرار سی
 و دو ملک روپسایا به عقل آمده بود و مطابق آن پیمس نیامد و محمد حان کافم
 بهیم و جرب زمان بود و در اثنای مطالعه زمان آورد که بالفعل آقای مادر فهم سرکار سرگرم و بیشتر
 راجعت نالیده حق حال شده و احوال اعنائین دینی دوام مشورت پذیرفته باز و ده سال و سال و اصل سرکار
 از فرمان حواهد است قبول یا بجز بود و بالاجی یثت تا تقصای صلاح وقت قبول
 بهداران حان مذکور بهر ار سوار ار مالای یثت طریق کمک که دیدنگ ترکید حیدر علی
 شده و خواست بود و گفت که وجه حد اک انها از سرکار بهادر حواهد رسید
 لاجی حواهد داد که بالفعل حرآمد آمد کرل کاخه درینا گرم است بعد و جمعی التوجه
 غلوط نقیس کرده حواهد است و بعد از این بلخی حیدر علیها را رخصت نموده و در بلخی
 بقی و در آورده و در شروع بنا یف سر و بارال خود نموده و هر بی یثت بهر که
 به در خوش بیایی و تالیف غلوط بهر بلخی داشت ماسر دارال کمال شده گفت که
 بی ریاست ارشاد است و فیکر را و صاحب بزرگ حواهد است در ستود ما و بهر را و
 نه در نمایان حواهد است و کمات عمد و امور حواهد است باید و وقت
 ما اعتسالی باست قصور در جنگ کو آید کرد و روی ادواح و ایم خواستند و
 و در وقت ما و بهر را و که هر سوار است و بجز دیه و دانه میر رسید احوال که ماسر و
 صاد و بگامه حاصل ملک رو کئی آورده توقع ار کرم صاحبان است که به رفعت
 راضی شده و در طریق رفاقت متوجه عمر من بهر متعلق و راضی ساخته تا مقام
 محصور که بهر کردی ار پونا است بهیئت محمودی رفعت و در آمد ویر سلنام بهادر
 را هم ار قلم مرچ غلوط است و چون شید که کرل کاخه در راه سید نشی می آید

و بست و پنج ضرب توپ به سمت پونا روانه شد و بالاجی پنڈت و غیره در فکر ارسال
 مراسلات بعداجان بنگاله و بنذریمبئی و جانب ولایت انگلیس شدند و در همین اوان
 حیدرعلیخان بهادر بارکات رسیده خطوط بنام سوای مادهوراو و بالاجی پنڈت و
 هری پنڈت پترکیه با پانزده لک روپیه نقد و مسیزده رنجیر قیل و جوهر چهار لک روپیه
 مصحوب نورمحمدخان به پونا ارسال داشت نورمحمدخان پیش از رسیدن خود چوڑی
 هرکاره فرستاده از چگونگی احوال اطلاع داد و از نیجبت اهل پونا در فرستادن آنها
 بجانب ولایت توقف کردند تا اینکه نورمحمدخان به پونا رسید بالاجی پنڈت و هری پنڈت
 درستی و کشتن را دلالت و هو لک بدر بار پنڈت پر دمان آمدند و سواے مادهوراو
 را که در آنوقت پنج ساله شده بود بر سرند نشانیدند و ایلمچی مذکور پیش از آنکه بدر بار
 بیاید گفته فرستاده بود که اگر سواے مادهوراو بتعظیم من خواهد برخاست بدر بار
 خواهم آمد و الا دیدن بالاجی پنڈت و سؤال و جواب با ایشان کافی است و بالاجی
 قبول کرده بود و بهر مورد رسیدن نورمحمدخان بدر بار سوای مادهوراو بتعظیم برخاست و همه
 سرداران نیز بتعظیم برخاستند خاندن کور خریطه خطوط را باندن از نظر سوای مادهوراو
 گذرانید بالاجی پنڈت خریطه را خواند و این را و منشی نمود و گفت که بیاینگ بلند بخواند
 نامه سرداران بشوند مختص مضمون خطوط آنکه این خیر خواه محض بر سر و دست کار سرکار
 پنڈت پر دمان بسرداران اگر نیز پیچیده است این خیر خواه را از ان خود دانسته
 بمشارکت دوستدار و مصالحت با کلاه پوشان زنند و منتظر اخبار ترود و دوستدار
 باشند که امید از فضل حق چنان است که او شان خود بخود پیغام مصالحت بخواند
 و هرگاه از جانب او شان پیغام صلح آید این دوستدار را نیز شریک صلح خود سازند
 ازین قبیل کلمات بسیار نوشت بعد اصفا به مضمون مراسلات بالاجی پنڈت
 گفت که ما را هم خوشی خاطر نواب بهادر منظور است و فی الواقع که قصد ایشان اینهم

سید بهیہ را عامل ساخته مامردم جو دواہ سد سورت گربت و دوسہ ور بہ یلغار اکار سید
 نمودر بدر سورت ار آمدن خود طمع دواہ کور در قمار و دکتش اورا فرو آورده
 نمودر بر مٹی نوشت گھر رم کوز و کلا سے اہل یونا کہ در مٹی لو و دازیں ماجرا الکی کشید
 ایناہ موکلان نوشتند ماہی میڈت و سد یہ کہ بر مٹی تر قیم نمودند کہ چون رکبہا تہ را دوا
 مرداران ست باحوالہ ماکرودہ بودند اور دیگر کریمتہ اسکارفتہ است ماید کہ اورا حوالہ نہ
 دندرجا سو او کہ کہبہا تہ را دہوں طلب ما خود بخود آدہ است مالارفتن در بجا موقوف
 بر استہ صاے اوشت دریں اتنا سید بہیہ را سے شادی زناہر سد ی سہ خود اذ یونا
 رحمت گرفته جاس او عین رفت و از اکامتوہ گویا گر دید و ہو لکر در موضع پ
 در کون کہ دوا زدہ کروہی پونا است اقامت ورید و حواس و سوال حالہ بودن
 حوالہ اتہ او سورت را مٹی میل تا شش ماہ در میان لو و آخر الامر و کلا ماکوشت
 سہ ماہ بر خاستہ نو و موکلان خود آمدند کہ اربعلی جمعیت سہ پلٹس سرگرد کی سیکہ
 و دو تہم اگر بر سورت فرستادہ حکم کرد کہ گھرات را مسخر سازد چنانکہ گور ز رشتہ
 بہتات رسیدہ و دیار ساعت گھرات را تہیہ نمودند مردم مرثیہ پیکر ارجوب و دورا
 از قوم دیگر کہ اندرون سہر گجرات لو و د ز تہار خواستند انہا تا امان جال داد
 سہر اقی بعد کردند قہرین این مال مستہرستین دہ پلٹس کار از سودہ سہراہ کرل کاڈ
 تا اتفاق عبدالرحمن خاں افغان کہ در سردا صنف الدولہ را نظم صوبہ اودہ طلبند
 بہ سند ملٹی ردانہ ساخت باستماع این خبر اہل یونا اندیشناک گشتند ہر چند بالاحج
 میڈت برائے سہراہ اینہا شدن بہ ہوسہ نوشت مغیہ تیقا و جمعیت مذکور
 نہ سدر سورت رسید و کرنل کاڈ را گور بر مٹی ملاقات کردہ و مجلس کشاکش تہرب
 دواہ و جنگ با اہل یونا قرار دادہ رکبہا تہ را و گفت کہ صاحب دینجا شریف تارہ
 من تن تہا ایہم را با نغلام میر سامنہ چنانکہ جہا را ملٹن با محیت عبدالرحمن

بتنگ آمده ز بهار خواستند سندی در میان آمده در کهناتپه را و از ایشان گرفته پیش خود
 نگه داشت و از هر داران اگر نیز نوشته گرفت که کاغذ گذاشت شاشش و بند سوز
 اینجا رفته بهر کپنی دست کرده ارسال دارند بعد گرفتن نوشته مذکور آنها را رانگی
 داد و از بالاجی نیذت سند کاپی جاگیر نه لک روپی به مهر سوانی ناد سورا و بر آ
 رکهناتپه را و گرفته شش هزار از فوج خود همراه او کرده به محبوب کاپی رخصت داد
 هر چند بالاجی رکهناتپه را و از او طلب کرد بدست او نه داد و بالاجی هم نیاز بر صلاح
 وقت که کارهای عمده بنوا بد و اعانت او تمشی میشد اعماض را کار فرموده و سندی
 را اشاره بقید کردن سکهارام نمود چنانچه روز دیگر سندی سکهارام را بمقرب
 سنگاش در خیمه طلبه اشته و سیکر ساخته حواله بالاجی نیذت نمود بالاجی نیذت
 به قلعو حار کرده سمیت هوا ایجا مشهور است فرستاد و و سال در اینجا ایام زیارت
 بسر برده اندین جهان در گذشت بعد قید سکهارام کنش نیذت نامی را بالاجی
 و سنبهانی که از کار پر دازان سندی به بودند با نقل نوشتجات شرک یک و نیم
 هم پیش کورنر بی فرستاد حسب التقرار و خواست کاغذ و آگذاست ساش را و
 نمود کورنر مذکور ایشان را و بکان لایق فرود آورده مستفسر کیفیت گردید بعد دریافت
 کیفیت حال جواب داد که اسیر شدن سرداران امر تازه نیست اتفاقاً این چنین
 شکست بود و او کمان نهند که هر دفعه این چنین معامله خواهد شد و نوشته اسیران که
 جهت رانگی خود جیرا نوشته اند و ستاوین می شود به صاحبان اکنه مذکور پیغام و آگذا
 نمایند اگر خالی کرده بدهند بگیرند و اسیران و صاحبان اکنه همه نوکر کپنی اند و بر کار
 خداوند نعمت خود سسر گرم نوشته یک نوکر نوکر دیگر موثر نمی شود درین باب حکم کپنی
 باید و رکهناتپه را و که بهر اسی فوج سندی به کاپی روانه شده بود بعد قطع مراحل چند
 عبور کرد و در کاپی بودن و در دست سندی به اسیران ناگوار مزاج خود دیده فوج

و علامه الدین سوداگر مالی روانگی بسیار شد چون جبار با سها کده رسید اتفاقاً حاکم اکیا چهار بار
 گرفته بدایا و تکلیف و خطوط را در دست ایشان اشباع نموده و کمالی داد و بی نیل
 مقصود را گردانید حاکم بدرستی مستر کریم و مسترحوم را اکیا چهارمین کار را نمود و رفقا
 رکبنا نه را فراموش کرده مستر استغول را سر حیل آن حمله نموده گفت که اگر در جنگ
 عهده رانی خود میدادست مایه و دره کفایت خود میدادست جنگ را اطلاع نگذاشت
 و روز رخصت رکبنا نه را و را کمالی مری و یک مریج مرصع و جبار یک روپیه
 نقد تواضع کرد چون اینچنین یونان رسید از آمد آه جمعیت فرنگ تر لرل تمام مد یونان
 کار برد از آن یونان ها با خالی کرده از الف و سبه بر ساحت در فکر آن شدند که هرگاه
 صوح التبار فرنگ رود یونان رسد دست خود را از آتش زده نظری قراتی پیشتر
 و بری بیژن و سنده به ما اوضاع خود را که قریب یک کلو و سها و هزار سوار بود از یونان
 کوچ کرده الطرف کباب ما را ده سده راه صوح فرنگ رفته فرو آمدند چون صوح
 التبار فرنگ شروع سردادن توپها نمود و چند کس از سرداران نامی مرنبه
 گرفته تدبیر اسان گردیده و کباب را عالی گذاشته راه دراریتس گرفتند و
 یکس از سرداران مرتبه که خطوط مراقت بر کبنا نه را و بسته بودند تا و به پوست
 رکبنا نه را و با جمعیت فرنگ و با عدد سوار علیه که از قدیم ملارم او بود فوج مرتبه
 رازده نزدیک یلیکان که دو آذره کوهی از یونان است رسید و را کمالا چهار سوار
 اوضاع مرتبه هجوم آورده صوح فرنگ را امر کرد و در میان گرفت و قوم مرتبه شروع
 سردادن توپها سه طوفانی نمودند قصار را از کوه توپ طوفانی کاد مستر مد که که
 شریل بود اما تمام رسید و یاسی استقامت لشکریان بلورید با وصف این ستر
 کریم و مسترحوم قدم جلوت استرده با یک یورتنس یلیکان را گرفتند و صوح
 مرتبه کمالا مره پرداخت و آمد رسد علیه و وساخت احوال مر سرداران انگلیس

در تصرف مرثیه بود و در عرصه چهار ساعت نجومی تصرف خود آوردند و چهار رنر کس از مرثیه را
 که در آن قلمه بود بیرون کردند پس از آن رکبنا ته را و بالاجی پندت مراسلات
 پیش ستر ششین کورز در کلکته فرستادند و سفنون مرسله هر جانب انکه حق لطرف
 است و دیگر ناحی سناقت می کند ستر ششین بعد ملاحظه مراسلات هر دو جانب ستر جان
 انین را جهت دریافت معاشرت امین کرده به پونا فرستاد و به بالاجی پندت نوشت
 که از اینجا امین مرسل شده او معاظه را دریافت کرده آنچه حق است خواهد نوشت چنانچه
 ستر مذکور در سال فروردین پونا شده با عیان انجا در خورد اینها در جذب
 قلوب او و انهم حقیقت خود دقیقه فرو گذاشتند ستر مذکور پاسب خاطر اعیان پونا
 خلعت و جوهر از جانب کپنی به سوای مادهور او داده بناس کار برین گذاشت
 که در خدمت ستر ششین به کلکته رفته و حقیقت حال اظهار نموده سر رشته موافقت
 با شما حکم میازم و اعیان پونا از خلعت و جوهر و نقد او را خوشدل ساخته و
 سیو کر ام نام را از طرف خود وکیل کرده بهر ایش کلکته فرستادند رکبنا ته را
 انمینی را دریافت مکاتبه موافقت داشتی بهو لکر و سندیه و غیره سرداران
 نوشت سندیه و بهو لکر و غیره سواسه هر ی پندت بهر کیه عزالضی بحال عقیدت نوشتند
 که مایل و جان تو کرد و خوانان ریاست انخدادند نعمت ایتم هر گاه آن خداوند نعمت
 بذات خود نگه داشت فوج نموده با فوج فرنگ همراه گرفته متوجه ایندیا خواهند
 یابندگان شرف اندوز ملازمت گشته بالاجی پندت و غیره مخالفان را اسیر کرده
 در حضور حاضر خواهم ساخت رکبنا ته را و از سفنون خطوط سرداران مذکور
 حاکم ممینی و سورت کراچی و اوده در خواست کمک نموده خطوط مسطور را متکایف
 بصحابت انکت بر او و سفونت را و بواسطه و تن جی پارسی ابالات انکلیسر
 روانه کرد که از انجا احکام بنام حاکم بنجاله و ستر ممینی در باب اعانت خود بیا رند

حاضر مقصی گردیدند یکا که سید بهی و بری پندت بهر کی که با حید علیان بر همین دست قرار داد کرده
 صاحب الاداء هر سال رسیده خواهد شد معالجت کرده بودند هر رسید اعلامی پندت ماسه
 کنکاش کرده و در تطبیح اورا از ان خود ساخته بر سر آن آورد که مورد را مقید بایزد
 جیای که حید رود اورا غافل ساخته روزی بقریب میات علمدسته مقید کرده و چون
 سو کمر دیکه مورد پندت بهر نویس اریحردی سخن من نشنید و الاغی پندت مرد بهیم
 وید اورا رحمت اعانت سید بهی و بهر کی سکیس موافقت بالاعلامی صلح وقت دهنده نمود
 و موافقت در میان آورده سازش بر داشت و این جبار کس بیوگند یکدل شده و بالاک
 راسه مرید تا یف سید احمی سید بهی سوا سه ما دهور اورا در کنار او انداخت و قریب
 هشتاد هزار سوار و ارم آورده راسه مقابل سرداران انگلیز و در ساحت و خود اسوار
 ما دهورا در قلعه یورند هر رآمده و چهل پینانده سرداران مرته تحت نصاحای انگلیز
 پیام داد که رکبانه را و داریت ملک مانا حق کشته دنیاه شام رفته است او را نزد خود
 عاهد سید فر دیک مار و اسارت آنها و جواب نوشتند که رکبانه را و سردار قدیم و مراد
 و داریت ملک است و شما که لو کران ما هستند ما هم اتفاق نموده او را بیدار ساخته و
 یک فصل با شخص را سام برار این خوانده رسند میاست نشانیده اید و او را از قوی
 سما یاه بیا آورده است ممکن نیست که یاه گرفته را حواله شما نموده شود و معذرت اینها
 که کسی اطلاع داده میتود بهر امر که اراجا حکم خواهد شد ما موجب بر حمل و ابدان تار سید
 جواب مقرر ماید و دیگر ما هم مستعد و حکیم سید و در ان مرته با ستماع این جواب
 شروع در جنگ قرآنی نموده و سر بتدی روشتند و چهارمین مرتبگی که از سید بمشی
 رآمده بود و اهمیت صورت ملحق شده مدافع افواج مرته بر داشت و این حک
 نامتبت ماه کشید و یکس ارجا بمن مقابل خود اتواست که متاصل کنند تا اینکه
 دو پلتن دیگر از بمشی برآمده در سینه هزار و یکصد و ششاد و نه مجری قلعه سازشی را که

رکبتها ته را و قرار یافته بود سکهها را هم و غیره کار پردازان سوای ادا سو رو پندت پردان
 که فرستاده بودند از نظر انور گدشت ذکر و قیامی که بعد رفتن رکبتها ته را و
 در نیا ه سه داران اگر زیر معرض و قوع آمد چون رکبتها ته را و در
 نیا ه سه داران اگر زیر رفت اهل یوا از تقاب او غمان تافتند و به حیدر علیخان
 بدست آو نیز نوشته رکبتها ته را و ملک سرا و قلعه دمار و وار و غیره را مستصرف شد
 از راه ترو پیشکش موافق قرار داد و نمی فرستاد نوشتند که رکبتها ته را و که میرسد
 پیشواچی سنگن شده بود نوشته او اعتبار ندارد و ملک سرا و غیره باید گذاشت و بدو
 مستمر ارسال شبکیش باید نمود و متقاب آن هری پندت را بر سرش فرستاد و خیاچه
 مشارالیه به ان سمت رفته به حیدر علیخان آوخت درین ایام میان مور و پیر نویس
 بالاجی پندت غبار مخالفت برخاست هر یک ازین هر دو سخنواست که بلا شرکت حساب
 اختیار باشد و لکن بجانب پیر نویس و سندیه جانب بالاجی پندت شدند و هر یک در فکر
 شد که دیگر را به تقریب ضیافت و غیره مقید سازد اما بالاجی پندت نظر بریکه هری پندت
 پیر کیه که با او موافقت داشت به مهم حیدر علیخان رفته بود مکنون ضمیر خود در تعویق
 انداخت و مور و باستظهار مو لکر اراده کرد که بالاجی پندت را بجد ضیافت طلبد
 مقید سازد بالاجی پندت بر این معنی الگهی یافته بخود داری پرداخته هری پندت بر کتیه
 مهداجی سندیه نوشت که خود را زود رساند و کرنه مور و پندت مرا اسیر میکند
 و خود را معطل محض ساخته به خوشامد و چاپلوسی مور و پندت را در نفیت انچنانکه جبار
 قید او از دلی مور و پندت بدر رفت تا آنکه روزی بالاجی پندت بخانه مور و رفت
 بحال جوشش و اغداش پیش آمد در آنوقت هو لکر هر چند به مقید کردنش ایمان
 که این قابوس وقت را از دست نباید داد و الا ندامت خواهی کشید و آنوقت پندت
 سو و نخواهد بخشید اما مور و بظاهر داری او فریب خود ه سخن هو لکر نشنید و آن بحال
 بود

ساعت و درین ایام بموس رسید که هریرام هر یک رکعات را و را الخجک صوب هر یک
 داد و نیز حریمت میرزا ملک جیدار خان سعید و ص حیدر گردید و لدا و اس سوداچی به
 با سیرج مرصع دست بنارک خود بسته و بهرام حکم را که حبس حراست ایچو
 نشین شده بود و ایدان به خصیتها و سیرج مرصع و جیقه و صلا تاج و دیلو لایق را در وقت
 سیرج مرصع و ایدان رخصت مرحمت نموده غنائ عربیت بصوب حجت بنیا و سلطان
 سود و فکند طرامل تلکجج دوار و هم حاوی اولی رولتی او را سه مله کرده و در
 عو صمان مرحوم رول با عمل مرصع و طهر الدوله که کینسرل عقب لشکری غیر درمی نمی
 نیر و اصل غده شده در کوته و در جلی شا بنوار خان مرحوم مشرود آمده و در ایام
 جیاد ولی موافق معمول ستم رونده سور به جیت ریارت بزرگان ایما و حله مکان
 مستقرت آید و ولایت تهید تشریف داشته و در کا مد و اژه غل تو مگسترده کا مد
 ایاد ال حکم مالی تصرف با ذیامت که یکا مد یکا طویش یکیده و دو کراه و عرص یا ترده کو
 و نهایت خوش قلم بهره دار و بخو کا مد لایر با دامت یسار و دارا موسوم به نظام علیا
 که کسد و از حبیب خاص سنت اشرفی ما با اتمام شده و بعد از این سیر دولت آباد مشو
 ریارت ساکنوی سلطان که مرفد سن و در الاحصا است به عمل آور و در دست نذریم
 حاد و ای اتانی محمد احمد حاکم که ارا فرماست قریب پنج جنگ بهاد میتو و مر ساله دار
 عو مقیار کتید و در عو ره صاا العمارک ار لا و رات و رنگ مثال کثرایل و جنگ و
 حیدر و ق را کماله و لکست مله حیدر بود و در وادان امام داد و تناسی آن بر مدیج و
 را مو حستد و سر وید ساعت و در پس ایام موس رسید که حاجه و یو جید و با ستاع ملک
 متقبل قلعه بهادری و مورج حیدر علیا صاف از گشته و راحت های کاری تر داشته
 از جبر گشته فوتیت و لشکر تن غارت آمد و کا مد گد است محالات است و مع لک و
 ارا کا تا و بر و صیای چود و جالده و موکی من مرسته و دولت آباد که حیدر طانت و تیر

اجل گرفته از اطاعت امر خداوندی سپید و ضابطه جنگ از سترالی او بقیه آمده
 به حضور عرض نمود که تنبیه آن حیالت گیش مغرور بر دست هسته والا لازم عرض
 بعرض پذیرای رسید چنانچه دهم ماه مذکور ضابطه جنگ را حکم تباریب او شد و
 دیگر سرداران و رساله داران را حکم شد که مثل مثل پوشیار و مستعد پیکار باشند
 ضابطه جنگ که نشسته خون او بود به مجرد این حکم با سوار و سنان بسیار و توپخانه
 بغیرم پیکار جانب او شتافت بندگان عالی براسه پشت کرمی ضابطه جنگ قیل عمار
 خاصه طلبه شسته مستعد شستند و اسمیل خان که با جمعیت قلیل از ایلیچو آمده بود
 در آنوقت رو تا متن از مهابله ضابطه جنگ و با ایلیچو مساعدت نمودن بنابر
 نشسته تهوری عار دهنده سوار اسپ شده شمشیر در دست گرفته با سعد و وی چند
 بر لشکر ضابطه جنگ پروا که جان خود نموده پروانه وار و دید و از زنجیره توپخانه
 در گذشته نزدیک بود ج ضابطه جنگ رسید در آنوقت عجب تر نزل در لشکر
 ضابطه جنگ افتاد و بر خیم تیر و تفنگ و سنان بی طاقت شدند تا اینکه حرکت و اراد
 در میان گرفته سرش از تن جدا ساخته به حضور فرستادند ضابطه جنگ ندر
 این فتم بحضور گذرانید و بعد ازین زندگان عالی تبارنج و دوازدهم ماه مذکور و سوار
 ایلیچو ز پر تو نزل کنند و زیارت شاه رحمان قدس سره بتقدیم رسانید
 و نظرد و له را به عنایت یکقه فتنه شمشیر با علی بنید و منصب بهت هزار کی چهره سوار
 و خطاب میازد ملک پیا و در سر غر از فرمودند و طرف الد و له براسه مالیه خاطر
 اسمعیل خان معایت خان و بهلول خان حسن سعی بتقدیم رسانید چنانچه زندگان
 ان هر دو را به حضور طلبید شسته به عطای اسیر بیج مرصع و جاگیر و منصب خوانند
 و نوزدهم ماه بهرام جنگ را به نیابت عالیجاه بنام محمد است ایلیچو و بهلول
 محالات برادر و سید مکرّم خان را بدیو اتی سوار و از ده عالیجاه با سعد و اتا بقی سر
 رختند

ایچیکه مسامحه میبایست است اینجهت راست گویند طبیعت سحر و تنبیه او از پنجه و خنجر
 به خطاب منبر الملک مخاطب گشت انعقد که سلام سیدهاں احق با خطاب الت میرا
 که از سمرقند قدیم بتر است فصل دوم در بیان وقایعیکه
 بعد از شش رکن الدوله تا ورود مشوکت بنصوکیه را یاد
 پس از تراغ قلعه نزل از دست احتشام جنگ خلف
 لغفر الدوله رود او آورده بد که تاریخ چهارم ربیع الاول سه هجری و یکصد و
 پستاد و بیست و نه روز هجری بود و در کوهی پیوسته با کاریر داراں عهد است
 ظهر الدوله فارم غار است حضور شد در شرف الدوله و قار الدوله حکم حضور شد
 شام شد سرداران مذکور بعد از شرف غار است عطای خلعت و حوائر و شمشیر
 ایک از خویش و کاریر داراں او رعایت سپریج مرصع عزاحتصاص یافته در حص
 شده و بیستم ماه مذکور خود دولت مستقیم سراسر سازید و در جمیع سر دنان مذکور
 از تنق او شده و او با و کستی حوائر و چهار کستی پوشاک و اسب و سیل
 نظر او کرد و انبیا در و در و دوم آن بیات نموداری ایلیچور بهام صاحبزاده
 فایحاه تقریر یافت و اسمعیل خان بی که پیش از کشته شدن رکن الدوله حکم حضور
 نارا در آستان موسی از ایلیچور بر آمده بر دیک لشکر میر وری خاصه یک ویم کرده
 و رد آمده بود و یاسس حاضر صراط جنگ که در وقت از کشته شدن رکن الدوله
 فی الحکم متوسم شده بود و جمعیت سالیته همراه و عدوت با اسمعیل خان و تحصیل شت
 سوداچی و اولیای داشت بهرام جنگ و تمسک حان و غیره مستعدان را در ستاد
 بیام داد که نموداری ایلیچور بهام صاحبزاده فایحاه تقریر شده و فقط ماه پور
 به عنوان فایح بر اسه شام تقریر یافته لارم که ایلیچور را عالی کرده با و لیا دولت
 تعویض نمایند و غار است توسط صراط جنگ اسلح و منبر و ابد است اعمان

در ستاد چنانچه مشارالیه بر ناصردو از ده که بی بدالضرب رفته فرود آمد پس اتان
 تبارنج ششم شهر صفر سنه هزار و یکم و شهادت و بنجری شکر فیروزی از انعام
 نهضت فرمود و شرف الدوله برادر رکن الدوله براسه آوردن گنجی از لشکر جدا شده
 به ستنه رفت و بعد رونق افزا شدن به منزل معین رکن الدوله به حضور آمده شروع
 بعرض بعضی مقدمات نمود که فیقونام کار و دی لازم سه کاره از زمره کار و بان رساله
 ابراهیم خان رساله دار احشام زخم کمار جگر خوار به جانب یار رکن الدوله رسیده
 که فواره خون از ان روان گردید مقتربان حضرت بفرز شمشیر انکار و دی را بخروج
 ساخته تقبل رسانیدند و پیش از قتل نامبرده هر چند از او پرسیدند که اقدام برین
 امر چه کردی و بگفته که کردی هیچ نگفت و مزاج اقدس ازین سانحه قرین
 طال کردید و جراحتان براسه معالجه تعیین شدند تا کیساعت رکن الدوله با استقلال
 به کمال ادب در حضور نشسته کلمات خیر خواهی و سفارش و ابستان خود بفرمود
 رسانید چون کارش قریب با تمام رسید در پاکی کتاپ یعنی پرده پوش خوابیده
 برخیمه اش روان فرموده به بند و بست دو نخلان پر دختند رکن الدوله پیش از رسیدن
 به خیمه خود جان بحق تسلیم نمود و روز دوم ان که روز جمع بود موضع نیرو رگتیه دروشی زمین
 سپرده بعد چند ساعت نفس او را از انجا برداروه بجامن کوه مشرف مشهور کوه مولا علی که تخمیناً
 شش کر و بی حیدر اباد است آورده مرفون ساخته و پس از یکروز از فوت
 او بنده گان عالی بخیمه شرف الدوله برادر رکن الدوله تشریف فرما شده بکتابت
 مراجع و تسلی جراحت دلش را مندرج ساخت و جمیع رفقاء و ابستان رکن الدوله
 را به عزت و ابر و کهداشت و جاگیر شرف الدوله و غیزه را بحال گذاشت و چون غلام
 سید خان مدار کار حضور گردید با شرف الدوله که سید و محسن او اینچنانکه در عهد
 رکن الدوله به خلاف مرضی برادر خویش او را در نیاه خود جا داده رعایت با کرده بود

عمر کردید عرض مدتی مرا حل بستم ریح اقبال آمد و بگریه و حبه بنیاد را به نزول موکلت نمود
 رونق تازه دیدی رفت سقربان رگها ته را و که کار بر دازان یوا ساخته بود و در فراح رگها ته را
 پس در آن آورد که مهابت خلک را در خص نسیه چنانچه مهابت جنگ از دست او شخصی
 مایه بیست و ششم راه مذکور لازمست حصول سرمایه بخت و مهابت امد و حوت و اعیان
 دولت مدور تهنیت گذر باید و تا سه روز نشاید به تهنیت تراضیه شد و بجهت خیریه
 منیاں عرض رسانید که محمد یوسف کمدان گشته بخت دست لشکر بان یونا
 گرفتار گشته ماسا رسید و ساما می که راسه مقابله نمود و حاجی رفته بود و تیر تفنگ
 از پا در آمد نارین حشمت حکم را در رکن الدوله راسه مدتی مودل بکشت از حضور
 امور گشته عرض شد و نیز خبر رسید که رگها ته را و ماسته را به بگو و سندی به سندی
 عدال و قتال شده است بیس بنده گانغالی خلعت و جواهر بنیر الملک بها در انظم خیمه بنیاد
 کمر بست نمود و به جرات تهرام و بساخته بفرست تعبیه رگها ته را و او بخت به بنیان
 نهفت نمود و با پیشرو پس و عیو کار بر دازان یونا را به خلعت و جواهر ماسی
 تهیه رگها ته را و امور فرمود کار بر داران مذکور حس تدبیر میان رگها ته را و او
 به بگو و سندی به عدلی انداخته و جیامی رگها ته را و او بگو و سندی به بگو و سندی
 در میانه کلاه پستان اگر بر به مد صورت ریت و ایمیم طول انکامید و تفصیل این
 مدار پس بر مان قلم داده خواهد شد و بعد از رگها ته را و او به سمت صورت با سندی
 رکن الدوله ریات نصرت ایات راسی تعبیه نمود و حاجی که سر به شورش بر دشمن بود
 اما تهرام را آمد بعد و حصول سه مدایم پیوسته قلم آخر بر دل اعمال است بفرموده و از حکم
 از مامور آن قلم بر درخت تعلقیاں ستار گشته مدتی روز قلم را تسلیم اولیا
 دولت نمود و در پس آواں ماسا که عیو رود او تحصیلش آنکه رکن الدوله بعد
 فتح قلم از تهرام را و در باره درستی جواب و سوال مخالفت به جانب مدراجی

روانگی گردید سا باجی یکمک فوج فیروززی و فوج مرثیه بر سر شش ناخته لشکر او را
دست خوش تاراجیان کرد اندید و فوج او متفرق شد و بسیارے مقتول
و مجروح گردیدند و دریا بای ماسعد و دی چند راه فرار پیش گرفته نزد
اهری پندت رفته مستامین گردید هر ی پندت بتسلی او پرداخته و جراحان
برای معالجه مجروحان فرستاده در باب استرداد اسباب و اجناس او به حضور
عرض نمودند و پیرا گشته حکم والا به پیداکردن اسباب او غیر صعد و ریافت بعد
جستجوے بسیار بعضی شتران و گاوان بار بردار کاتبان نشان گرفته بود پیدا
شده نزد او فرستادند چون موسم برنگال نزدیک رسید ه بودند بندگانش
برای چهاونی به خجسته بنیاد عطف عنان غرمت نمود و هر ی پندت بهر کیم
سیرج مرصع و سا باجی را سیرج و حقیقه مرصع مرحمت نمود و پانزده
رخصت عطا فرموده و تعاقب رکعتا ته را و ما مور ساخت و روز دیگر خود
به خیمه سرداران مذکور نقل مکرمت کشته آنها دو کشتی جواهر و چند عدد
خواجه قمشه پوشاک و فیضان و اسپان از نظر انور گذرانیدند بعد از آن رایت
عالیات بصوب خجسته بنیاد با تهرار و درآمد و در اثناے راه کشن را و بلال را
سیرج و حقیقه مرصع و مالایه مر و ارید از پیشگاه حضور مرحمت شده به جانب
پونا نزد کوپا بائی و سکها رام پندت جهت درستی مقدمات رخصت انصار
ارزانی کشت و چون به حوالی جعفر آباد نزول موکب اجلال شد شرف الدوله
و داور جنگ بها در دستوری یافته عازم تعلقات خود شدند و در منزل جعفر
بنگام کوچ باران شدت بارید آن چنانکه ناله قصیده مذکور طغیان نموده مانع عبور
لشکر گردید بنگاه و اکثر شرکایان که در رکاب سعادت بودند پیش از طغیان نام
عبور نمودند و آنها که عقب ماندند با نظیف ناله بهر از غم را بی شب بسر برده روز دیگر

موت را و که متماقتس رفته بود اینطرف دایا سسر مدالرو آمده است و طمردلر
 ورموده آن طرف دیاشده است و دهم ریح الاول معروض مایون رسید
 بهوالی کالوقریشکر موداجی رسیده است و فاضله لیل مانده و در همین ایام
 ندرالت از انتقال عمده بگیکه حاجه قدسیه را در روضه رفنواں معروض انرف
 رسید و خاطر اقدس انانولین گردید تا ریح رحلت القدسیه بعضی مورخان این منبر
 یافته اند مصرعه عمده سیکم یایم خنت یافت و در همین معرکه کردیانی مانده
 ساماجی دست خوتن تاراحیاں گشت و سماء مذکور ذکر نیت درینا هری بد
 رفت تعصیل این اجمال انکه جویں عاتوجی هوسلره نوزد وادی اعمه کم گشت
 بیان موداجی و ساباجی عیار سارعت رحاست دریا بانی رل عاتوجی
 ا موداجی شفق شده درینا رکبنا ته را و که نار این ما ورا کشته برسد
 نکرانی شته بود رفت و ساباجی بگرام سحر بار مارکن الدوله عقد موافقت
 بست یس انکر رکبنا ته را و معصالحات مانده کاکهرت نموده از حوالی قلوبیار
 بر فاست ترک را و دیگر سر واران را رسته تنبیه سامامی که اتار
 زار داراں یوادر ملک رکبنا ته را و بگرام ادر شده بود فرستاد و ترک
 و غیره ماسالعه متفق شده و همرا دما بدگاکهرت نموده مجادل مارکبنا ته را
 بیتها و فاعلرودا ساخته و دریا مانی که ار رکبنا ته را و دستور می یانه
 نه نطقه خود میرت ترک را و واسطه نفقیه او سامامی شده و دریا مانی را
 نیز درین مسم همراه گرفت و بگرامیکه موداجی مالک خود را بی شد دریا مانی به
 مایه بگرام رسیده براعه خواه مارم تعلقات نویسن گشت سامامی اندیشه
 انکه سبب بار دیگر موداجی شفق شده بگرام را که در دو ممانعت میس
 انعام کار که دریا مانی در ممانعت او منسج گشته هیئت بیکم ریح اول سسند

مغرب خیام فلک احتشام گردید درین ایام اکثری از مردم بگناه و غیره که از کوفت
 سفر مانده شده بودند و نیز بعضی مردم محصل در شهر اقامت و در زید بعد از آن لشکر
 فیروزی بجوالی پهلوی رسید مقدار آن ایحال منہیان بعرض رسانیدند کہ اہمیت ناہیانی
 را پس سے متولد شدہ بواسی مادی و اورا موسوم گردید باستماع این نوید فرمود تا شاید
 تہنیت نواحتند سرداران پونا بشکر برافیاں بار کردہ با نوبت و تقارن بحضور آوردند
 و کافہ انام را از خواص و عوام از ان لشکر شیرین کام ساختند و با ستر ضای حضور
 مسند ریاست پونا را بان مولود زیب و زینت دادہ و قوی دل گشتہ با اتفاق ہم
 دعا نیت حضور یہ سمت برانپور بہ تقاب رکھنا تہ را و متوجہ شدند و تیار بج
 پاتر دم شہر ند کور لشکر فیروزی از کتل فردا پور مرور نمودہ پائین کتل فرود آمد
 و قریب بیت نرار سوار از فوج رکھنا تہ را و بقول و قرار پری نپت بہر کیہ
 از وجہ شدہ متصل موضع چانک دیوی چار دہ کردی برانپور در اثنای
 سواری مبارک اداب مجربا آوردہ بہ لشکر ہری نپت بہر کیہ پوست و مودنا
 بہوسد کہ باندیشہ مخالفت برادر خود سا با جی رفیق رکھنا تہ را و شدہ بود کہ
 و خافش نمودہ بلکہ خود چاندرا را ہی کشت رکھنا تہ را و پانچہ یوسف کاروی
 و شمشیر سنگہ نزاری یہ جمعیت قلیل از برانپور صوب ہندوستان فرار نمود
 و بیت و سیوم ماہ ند کورانی طرف دریا سے قتی برابو باغ دائرہ لشکر فیروزی شد
 و بعد انعقاد مجلس کنکاش فوج ہری نپت بر گردگی بونت را و اتفاق
 خضر الدولہ بدینال رکھنا تہ را و فوج سا با جی بسہر گردگی دیوان او بہوانی
 کاوتیقا تہ مودما جی متعین شدہ مقامات چند در سواد برانپور تقریر یافت و بعد چند
 روز منہیان بعرض رسانیدند کہ رکھنا تہ را و آنسوے دریای نربا شدہ از
 پہلو کرد سیند سیہ استداد نمودہ در نپاہ ایشان براند و راقامت و زیدہ است

رسیده در رکاب سعادت حاضر بود و در محض گفتند ذکر موافقت نمودن و زار و لاری
 یونان مانند گان حضرت برای تنبیه رکبنا ته را و وحیم العیانت
 و آنچه که بعد از آن یوقوع میویست یون رکبنا ته را و وحیم العیانت
 مدحی عالی مظهر کشت کاریر و ارا یونادیشاک گردیده و فرمت وقت در دشت
 ساماچی پوسله را موقوف ترکمانا که جعبه اوی ساخته بود و ارا خود ساجند و
 بیکس مان و راجه رام بیذت را در حیات مدعایس بصورت ستاده و در مات معیه
 روج ساد رکبنا ته را و استصواب رکن الدوله استاده و مد و منعم ماه و قیده
 سه برادر و یکصد و پنجاه و هشت بحر ی با مات آن ستمان سابت عربیت اثر
 در هر دو رکب ستمانایکه پندیم ماه مذکور که موفیع میر که ردل سوک احسان شد
 ترکمانا ایسر بهار را در استه و غیره ارکان یونابا ساماچی پوسله بیست و هجری
 در لواح اهریر رسیده و با صلح کرده و در آمد و ستام آن رکن الدوله حکم
 بصورت راست در یافت حقیقت حال و استمال اساس موافقت بین اماران
 سر و ارا الطرف تا وسط راه استقلال تناقذ و بهما حاحیه رده مجلس کاشت
 ترتیب و اذن بود القضاے مجلس سر و ارا طرفین بهر خود اماراحت بود و به
 در آن حکم مالی ترف صد و یافت که از مردم شکر و بجا و هر کتاب و توانای
 شدت سر و ستمانته جید ما در رود و بعضی از توابع مسل با تو شمار سر
 جید ما در راه گشتند و حیت و حکم ترک را و دیگر که فارم لازمت حصول شد
 رکن الدوله و مصمم الدوله حسب الحکم استقلال تناقذ و لند احرار ترف ادرت
 و ترتیب مجلس کاشت تنبه رکبنا ته را و تقدیر یافت و سر یک از سر و ده این پناست
 اطلاق گشته و خیمه خود مساوت بود و حیت و سوم ماه مذکور در کعبه آه و در حیت
 یار لصوص رکبنا ته را و تقدیر است و به خلعت و حوا و سپاه را اقبال فراتین

بخش گرفتند به چند راه باز رفت و عهده چند اولی به داور جنگ مقرر گشت و چون لشکر فرود
 منزل قلعه اتبکیر اینطرف دریای بهر ارسسید و قلماسی زمینداران انطرف دریای کشتا
 از قلعه شولا پور و کرگنه و غیره باستان بوسی فایز کردیدند و زمینداران اینطرف بشکستر
 گذرانیدند و کسی که سرچید کو شمالی یافت و چون امیر الامرا شجاع الملک با لشکر بهادر
 از قلعه راجپور برآمده براسه احوار شرف ملازمت پیش قدمی نمود و بقا مله ششگر گشت
 از لشکر فیروزی و رومسعود نمود و روز دوم آن جهت خاطر داشت و دلبوی
 برادر عزیز القدر رکن الدوله را روانه فرمود و بتاریخ بنیت و دویم خود بدولت
 استقبال برادر بکمال جاه و جلال انطرف دریا تشریف فرما شد و ساعتی هر دو برادر
 در یک خیمه جلوس فرمودند بعد از آن شجاع الملک را همراه خود بر عماری فیصل خاصه بنیه
 بسرور و بهجت داخل خیمه خاص شدند و بعد چند ساعت امیر الامرا بکسر خود که انطرف
 دریا محاذی چند اول لشکر فیروزی بود و رخصت انطرف یافت و شب بت و تخم
 امیر الامرا را با مخصوصان بضيافت طلبیده شته و لوطای خلعت و جواهر گران بهمانروز
 و مقرر ساخته لغت شب رخصت معاودت ارزانی داشت و روز دوم آن خود بدولت
 بتقریب ضیافت با جمیع اعیان و منصبداران به منزل امیر الامرا اطل عا طقت گسترده
 و تا نصف شب به جلوس سینت مانوس آن منزل را زیب و زینت بخشیده خلعت
 و جواهر و یک راس اسب و یک زنجیر فیصل قبول نموده به لشکر خود معاودت فرمود و
 ششم و هفتم امیر الامرا بحضور آمده مرخص شد و خلعت و جواهر و یک راس اسب
 دیاب زنجیر فیصل با و مرخص گردید و بهر امپراتور را فرار حال خلعت با عنایت شد و
 امپراتور خان سقده جنگ باصل و اضافه چهار هزار و دویست سوار و علم و لغت ده
 و پانزده جبار دار و خطاب بکرم الدوله بهادر در سه فراری یافت و هفتم ماه مذکور از آنجا
 بنفالت لشکر فیروزی شد و ازین دو منزل انطرف قلعه اران و زمینداران که باستان

[illegible]

محفوظ نگه داشتند و اما نامبر و اما حیات خود و قتل او دانسته سخن رکبنا ته را شنیدند
 و بزخمهای شمشیر ناراین را و از پا در آورند و بر کبنا ته را و تهیت گفتند بعد
 از آن کار پر و از آن ناراین را و کربنا ته را و رجوع نمودند و این سانجه
 در سینه زار و یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داد و رکن الدوله با سماع این خبر نظر
 از خبث طعنت رکبنا ته را و اندیشناک بود مقدمه اسمعیل خان را ملتوی گذاشت
 عازم حضور شد رکبنا ته را و خود دشمن که هنوز در ریاست منتقل نگشته بود از راه
 جبل و غرور به بند گانغالی و حیدر علیخان و محمد علیخان پیام چو ته و دیگر کالیف شانه
 نمود و تعجیل را کار فرموده بعد پا زده روز بقصد ملک گیر می از پونا برآمد و جمعیته فراد
 بهم آورده اول به جانب حیدرآباد پاشنه کوب متوجه گردید کار پر و از آن قدیم اگر چه
 بظاہر تن بر قاتل دادند اما در باطن به فکر انداختن او جهت حفظ مال و جان خود
 افتادند و ستولان اموال خود و بقاریب در طعجیات فرستادند و چون رکبنا ته را
 با هر کدام که خلقی آغاز نهاده و عمده ای آنها که صاحب تدبیر و خزان بودند شل سکه را ام
 و بالاجی پندت و مورد پیروزی بر یکی به پناه از تاراضی و غیره از وضعیت گرفته
 و در پونا ماندند و شروع به کنکاش نمودند رکبنا ته را و از راه جبل و غرور اعتنا
 بر احوال اینها نموده و غافل از فکر ایشان شده و بمقابله بند گانغالی شتافتند گانغا
 با سماع این خبر بیست و دوم شهر شعبان سنه کور از بلده حیدرآباد و نهضت فرمود
 تبار پنج بیست و چهارم آن ماه بموضع موکله چهارده کرده و هی یلده نزول اجلال فرمود
 و همان روز رکن الدوله بموضع فیروزی ملحق گردید خود بدولت یکد و کرده استقبال
 غرافتی رخسید و تصفیه صفوف برین منظر بعمل آمد هر اوسله بعد کثابت جنگ بهادر
 برادر طرف الدوله و دیگر مبارزان ثابت قدم و چند اوسله پشت جنگ بهادر
 با خیل از چشم و جرنلار به شرف الدوله بهادر با بسیاری از دلاوران و دلاورانه

خود را در آوردند از آنجا که رکبانه را خود رئیس راوده و در وقت راده خود مالهی را
 باران به هم سپردستان رفته و مانند گاغا علی صعب آلاسی موده و در سر کردی برادر
 خود و تسلط مردما یک بهیته محکوم مرمان او بود و نگار دیده در مکر تسلط خود و فت
 اتفاقا در آن اوان جواب وزیر عباد الملک غازی الدینان مالد حلف
 غازی الدینان مرحوم بتقیب تعزیت مالد پور او در پوا دارد کرد دید نار این راو
 الکفته کاریر دازان نظر پاس مرتبه وزارت او که سابق داشت حاکم در کور
 در لواح کاپلی برای او مقرر نمود و مدتیکه ستایان رته او ماند بار
 غرور جوانی و ناختره کاری بتقدیم رساید جواب در برگرفته حاضر شده رساله
 معرفتی که مار کبانه راو داشت از آن ساین راو رحمت گرفته ملاقاتش رفت
 و ترعیب در داشتن مار این راو مود و حسن او که مطابق صمیر رکبانه راو نو
 در دستش حاکم داند آورد در صد و ساعت با سر داران صاحب فتح کردید
 چنانچه مستشیر سکه نامی رساله ای بپا ریاده و محمد یوسف کار ذوی رساله دار
 چهار هزار ریاده و علی محمد دو هزار عرب و تمامی نواری که جمیعت چهار هزار سوره داشت
 مامای با کریم که سه دار و دو هزار سوار و سارتن کرد و بهر یکرا سوا حید و حیر
 از آن خود ساعت و سی دستگیر کردن مار این راو در میان آورد چنانچه در بار
 مکمل گشته و در کیس رحمت و قنده شده تا آنکه رفته به مار این راو را می پذیر
 صم در پارتی رف چون از انکار رحمت کرد و بهیته آه و مردم برای رحمت
 کرد تا خویشاں مامیت های خود در بار او آمده و در واز و ملاسه و کوه نه
 قلمت بهار و محمد یوسف کار ذوی و محمد یوسف اندرون خانه و در آن کار این راو
 که در جواب محنت بود گشته و بیرون آورد و دستشیر سکه رکبانه راو را از یک
 رسد میتوانی نشاید در آنوقت بریند رکبانه راو گفت که مار این راو را در

اخراج نمود و بتاریخ بست و هشتم ماه مذکور خبر رحلت ارسلان جنگ مرحوم برادر رکن الدوله
 بهر حضور رسید و بدولت بتقریب لغزیت به خانه رکن الدوله تشریف فرما شدند
 ذکر رفتن رکن الدوله بجانب ایلمچور و کشته شدن تراین را و
 بتحریر یک رهنما به او از ضرر و معذور و آنچه یک بعد از آن را و
 داد از حد و ثقت و وفاء و چون میان ظفر الدوله و اسمعیل خان
 پنی تاظم ایلمچور بنا بر رشک و محشمی بعد اولی بهم رسید و ظفر الدوله که اقتدارش
 روز افزون بود رسیداران سرکش مایع و منقاد او شده بودند و میخواست
 که اسمعیل خان پنی را نیز مایل با نقیبا و خود گرداند و اسمعیل خان این معنی را بدتر
 از مرگ دانسته از ضرر و فطرتی و نشاء بهادری اقتدار او را در پاشنگ اعتبار نمی نمود
 و بنا بر عزم و احتیاط حصار ایلمچور را از سنگ و آهک تعمیر کرد و ظفر الدوله این را حمل بر
 اراده فساد نموده با انواع تهیدات مخالفش ذبن نشین رکن الدوله سارکن الدوله
 برای اصلاح ذات البین از حضور مرخص گشته بصوب ایلمچور روانه شد و بعد رسید
 با ایلمچور بر چند ظفر الدوله میخواست که در جنگ مبادرت نماید اما رکن الدوله لطفه
 مال اندیشی که سگسته شدن یکی ازین دو رکن فی الحقیقه سگسته شدن یکی از دو جناح
 دولت است تساهل و ایهال را کار می فرمود درین ضمن فلک شنبه باز نقش دیگر
 بر صفحه روزگار کشید و خبر کشته شدن ناراین را و شته گردید بتفصیل این اجمال و
 تبیین این مقال آنکه چون مادهور او پندت پر دلمان از یحییان گذشت ارکان دولت
 او مثل بالاجی پندت و مورد پندت پیر نویس و هر ی پندت تا تیا و سکارام بابو
 و مادهور او آبا و ترکک ماما و اندر او را بسته با اتفاق بهم ناراین را و برادر کوچک
 مادهور او را که به سن سجد ه سالگی رسیده بود بر سینه میخواستی نشانند و بر کتاف
 که از عهد مادهور او در قید بود تعلیق شد و نموده زمام مشیت سکارام در قید اختیار

عقوت سکر و ملت هر چه تا متر معاف ساخته و الوار و اصل گردانید و ارجح برید
 و مقدان و کلکریان لغات خود و تنویم گشته همه را بعد حل ساحت و هر جای مستقل
 که است و از کیفیت مال رکن الدوله را انگلی و او رکن الدوله که از یکدیگر بطور اطلوا
 او اطمینان نداشت و قروح بحسین تحریک و سرباس عاظر نظر الدوله او را فلع
 او لکده مقید سود و لحد جدید رفته ابلگدل فرستاده در بایه دیوار سگرمه
 معقود الاثر گردانید و لحد جدیدی دسوند و پندت راه خطای رایان لوات
 و حامی راجه ملک و پیشکاری خود امتیاز کتید و هم تبر صدر سبز یکصد پست
 و شش پیری جالوسی پوسد مرصس لول اریجیاں در گدشت ویر و سار کوه
 ستادی که حده ای صاخر او و مالیماء و اصبیه شمع الکاب بیات جنگ تلف
 هر چه تا متر که تحصیل آن موجب اطبات است و معصه طهر جلوه گردند و غزای
 اعیان دولت و را خور زتنه خلعت و جواهر و انعام هر چه داورانند و حشند و
 راست و دوم حماد و الادلای اعزاز ستادی شده آخر جادی اتانی
 اتمام رسید و در همین حال اده پورا و پندت پردان سر ص لوسیر که توبیر
 را امدادی و یکصد رگسند در میان جوانی اریجیاں فانی و گدشت و سبایت
 را در کو یک او و زاب و شست و گنایه ادر و صیبتا و پورا و در نه نقید به پتوریکه
 مبداد پورا و بود و کجا داشت و هم راه سر سبز هزار طصد پستاد و بخت پورا و سار
 اتفاق ماضی طده و محمد اتم سر سیل چو مالاب حضور را و ثایان که تار اما استفاد
 و هون و رام و کسبل پندت پردان است مایه رای شتب گشت و در تو و اسار
 و هجوم تمام بر آورده و احداث هفت نوکر دوز و نه شتا و راست و تبار سار
 ساختند و کسبل و کور بنید و عاظر شده خواست که ادر سار ماسه و پورا و کور
 غزای الطامی نازده و ساد و عاظر داشت و کسبل فاضی طده و را نقیر و نمده و اشتم

که در استحكام همچو سد سکندری نیست و نابود گشت و در بهین سال ارسال شد
 برادر رکن الدوله بقلعه ارمی و فوجداری کلهر که تکیه بر سبغت زد و بتاریخ
 چهاردهم ذیحجه جلگه و نقش بند بجان که با جلگه یو موافقت داشت در قلعه محمد نگر
 محبوس و مقید گشتند و وجه مقید کردیدن جلگه یو آنکه چون ضابطه جنگ بعد
 افتح نزل رایت بند و لبست خود تا حد برار اخراخت بگویند ت نامی از برهمنان
 ایگندل را کار پرداز خود گردانید جهت تقویت رعایای و رگحل که از زمینداران
 آن نواح خوف جان و مال داشتند روانه ساخت و بعد درستی عمل تنخواه مردم سپاه
 بنام نامبرده نوشته تنخواه داران را نزد او میفرستاد اتفاقاً شخصی از تنخواه داران
 با جلگویند در آوخت و نوبت بهشت و شت رسید پندت مذکور بچرت گردید
 از نینجیت بخش آمده و کمر بر کمر اجمی بسته باز زمینداران اینجا ساخته قلعه ظفر کده را با همه
 اسباب و آلات حرب و خزانه بتصرف در آورده و با برادر جلگه یو که از ضابطه جنگ
 در دل تقاز سے داشت موافقت نمود و طریق یعنی پیو و جلگه یو که از اقامت در
 روز افزون ضابطه جنگ باتش حد می سوخت این یعنی را فوراً عظیم دانسته ایما
 استکام امر یعنی و ترمز با و نمود پندت مذکور قفل خزائن ظفر کده شکسته بیاگان
 از سر کار را شروع تصرف نموده جمعیت شایسته برای حراست قلعه موقت
 زمینداران اطراف بهم رسانیده معقد جنگ گردید ظفر الدوله با تنوع این خبر ترمز
 با وصف اشتغال به مهم زمیندار چنور به بیچاره انجا رسید به محاصره قلعه مذکور
 پرداخت و در اندک مدت قلعه را به جبر و قهر تسخیر نموده باغی مذکور را که زمیندار
 او را تنها گذاشته که بخت رفته بودند دستگیر ساخت و دیسکهای دیسپاندر
 و غیره معقد از اتقاق کربده نیز اسیر نمود و از اسار اکثری را بقتل رسانید
 بعضی را کوش و بنی بریده به جان امان بخشید و پندت مذکور را تا یکسال با انواع

و عطایه ماهی در مراتب سرور گردید و در دهم ماه صفر سال مذکور مجدداً عالمی فتح
و طغیان و دت فرمود و بعد بر ماه مذکور بقدر و مسمیت بر و م رونق پدید حیدر
افزود و درین ایام دولت سبک در محترقی دیوانه شاه معاضد اسمعیل خان میسر
شده و دولتی سلطنت و مقصد گیری انجیو و برآوردن لشکر بنیان استنای راجه
ایکده یو شستداری دو معداری سرکار کو یکسده و غیره و احمد میر خان در اقلی
اختتام از تغییر این سبکها سرور می یافتند و در عده دی القدر سال مذکور
رکن الله و له حبت بند دولت بعضی امور از حصویر محسوس گشته بنسب پودار
و نه القضاة دوازه نورده و در جمیع مطالب حب و کوا و دریت موده از انکا
معاودت کرد و خود دولت از راه در دار و ایل جیت استقبال سیزده تهر تهر
فرامشده و در نوبت امی اورا نشانیده و اعلی و دولتمایه مبارک شده و در همین
پاسندهای رکن الله و له حبت سبکها که نفاق با او داشت از
شهر احمدی گشت و وفار الله و له حبت سبکها که نفاق با او داشت از
موت و میا بی گردید و شایع است و کم حادی الاول سینه برار و کینه و
درج پیری مبارک اساک ارا را عبید کا و برای نماز استقامت و اقلی
رفته و عرو واری ملت و دل را بران رحمت و جناب یاری عریس و
دار این روز آوار استقامت الله و له حبت و به هم پیچ افتاد و در جمیع یکسان
ایمانده امارت افرا این استقامت الله و له حبت و الله و له حبت و الله و له حبت
امار طوفاں نوع و در گشت و در موسیقی طوفاں آند و بعضی عریس و
دست موسیقی شایع و این رخ و کبر و اندرون مستقیم و ان شده و نواز لاک
نیمه امشب در بخت و عالمی سعادت و عاریت و ارج میشت و به هم شایع و در جمعی
مبارکسان آتش و باروت عاریت و ارج میشت و به هم شایع و در جمعی

در رکاب سعادت حاضر شده مصدر ترددات نمایان گشت و به حسن سعی و بذل جهداد
 معاملات آنجا حرب و لنواه در مدت قلیل صورت انفصال یافت تمام ایام سفر گزشت
 سه ماه و چند روز است ششم شعبان سنه هزار و یکصد و ششاد و چهار از حیدرآباد
 انصنت بعزل آمد و دهم ماه ذی القعدة سال مذکور به معاودت صورت است و
 درین سال راه به عکبر یو باغضا فقه یکنه ازای به منصب چهار هزار ری و پسران و برادران
 او به مناصب ارجمند فایز گردیدند و چون سوکب منصور بنو حاجی قلعه ایگیر رسید کن اردو
 راه را میچندر و لاجچند رسیدن را که همیشه مصدر فساد و افروانی میشد به حکمت علی و سنگبر
 نموده به قلعه محمد مکر فرستاده مقید ساخت و چون مادرش که قلعه کیا را از تصرف
 و باستانع اینجی باسکام برج و باره آن پرداخت لشکر ظفر اثر به تسخیرش متوجه میشد و در
 عرصه ده پانزده روز پانزدهم و یکجبه سنه هزار و یکصد و ششاد و سه صلح مفتوح گشت
 و مادر را چن درآباد و پسرش به منصور رسید و در جاگیر او به مالکی مقرر گردید و بعد از آن
 با سدهای ضابطه جنگ که سده قلعه نزل بنام خود حاصل کرده از جهت اشتباه
 جبارت کبر سربار او نه سید را آنجا در رفتن خود تنها اندیشه می نمود و آیات
 ظفر آیات به صوب نزل با هزار آه و غره محرم سنه هزار و یکصد و ششاد و چهار
 محاصره قلعه مذکور بعمل آمد نخست زمیندار آنجا دست و پا زد و آهنگر به عجز گرا سیده
 از قلعه بدر رفت ضابطه جنگ به خطاب ظفر آید و له بهای گشت به حسب الحکم منصور
 متصرف آن قلعه گشت و بعد از آن جمیع قصبات و قراعی آنجا را تا سرحد صوبه برابر
 به ضبط خود آورده به تعمیر برج و باره و تیرخانه نواح را دست و
 سامان جنگ بطور اعلی و رنگ مهیا ساخت و در فتنه رفته بسایقین و چهار ات متین
 و زنگین تعمیر نمود و بعد از آن فتح نزل ظفر آید و له بهای گشت به حسب الحکم منصور
 جواهر و خلعت های فاخره اسب و فیل نذر گذرانید و به منصب دو هزار ری و
 ده سکه

که بهت مدفع اوسته تا ایجا که مکس واداسه آن راحه و حامی مستحکم بود تا حادثه
 اکثر دیوارات اطراف را با خاکها سیاه بر اثر ساخته به کامرانه آن مکان پرداخت
 میارام راج تا بمرقاومت در حدود دیده ما برام تمام معین مصلح مود فلیط
 این را از توهمات عینی انکاسته باصافه چهار آره مصلح قرار داده فاصل بکمان
 از محاصره مار دهنه تر حدود طلب مود و بعد چنده که غلبه نصار اورا فردی شد
 قلب الدوله سردار از اطاعت تنویر پییده و به سرداران اگر بر گروید و یک
 ملک رویه سالیه خود را کینی مقرر کناسیده تمام آن مملکت را تقوین بکشت
 کرد و فاصل بیک خان را در ملک طارماں سراج الدوله ملک گردانید
 فاصل بیک خان در رقابت او به صیغه محضاری بود و بخت میکه رکن الدوله بر
 آشتی نصار به سردرینیا میں رفت سراج الدوله بعد العقاد مصلح فاصل بیک خان را
 به دست او سپرد و چنانچه پیش ازین گذشت و مساله سفارتش به باب سر قرار
 او کرد و کار دالمی و عیالات او را به سر من بیان آورد و رکن الدوله فصول بوده
 همراه خود به سر خنده نیاد آورده در موسم چباد او را به خطاب صالطه بیک به
 سر قرار ساخته و تعلقه کیم و غیره او تقوین کرده و مرخص مود صالطه ملک به تخمین
 و ترتیب سیاه پرداخته حسیح المکس و تعلقه مذکور را در راه ک مرتبه بقصد
 اختیار خود آورده و رسیدار به دراجیل سرکار کیم را که از جهه خلد مکان به صفت و
 جاگیر و ثوبت سر قرار بود و استخبار کوستان و متعل بر از انشاء و عمارت
 اعلم نمی می افزاشت مژدول و مشکوب گردانیده تمام خرایین و مساب متعرف
 آورده و فله دیگ کنده که در حوالی سرکار در شکل بود از سر نو تعمیر کرده و موسم
 به طر کنده ساخت و جمع خرایین و مساب بود که به دست آورده بود و همان
 چون لشکر فرود جا برای تنیه حصه زمینها کشی بعد ب که که متوجه گردید و طلب

جمیع ملک او ذیبه را متصرف گشته و بزور و بازو سے ابراهیم بیگ اکثر زمینها را
 و ذیبه را مغلوب ساخت بعد ازان ابراهیم بیگ برادر بزرگش خود را الله یاد میگذاشت
 بقابل آنها در معمره اچا پور و برهم پور گذارشته پیش سیتا رام راج اند
 و بعد مرور ایام برراج الزمان خان بها در از پیشگاه حضور عامل را بجهت بزرگی و مال
 شده پس خود میر شهاب الدین خان را با فوج شایسته آن طرف دریای
 براهیند ری فرستاد سیتا رام تفرقه پیشه با ستاع اینچو جلو ریز باختم مرافق او
 در رسید و بازار گرام گشت ابراهیم بیگ که همراه راجه مذکور بود در دست
 نمایان بکار برده فوج مقابل را شکست داد و میر شهاب الدین خان و اکثر
 ناموران در آن دار و گیر بکار آمدند پس ازان قرب ابراهیم بیگ نزد راجه
 رفته افزون شد و دیگر رفته رفته راجه حد برده در پیستیمال او
 نمشتند و با انواع تهدیدات مزاج راجه بر سر قتل او آور دند یکی از دو تران
 او که برادر او آنقوم مطلع بود او را آگاه نمود پس ابراهیم بیگ شبی با
 ابد فحاشی خود از آنجا برآمده از بیراهه خود را بجهت رآباد رسانید و توسط
 رکن الدوله بسا در بهار زمستان حضور نمود و دید چون در آن اوان از بهار
 کار روانی او بچیکس واقف نبود چنانچه آن ترقی ننمود و مانی از ضعیف و کج
 نه میوست لیکن چون بندگان عالی رتبه را دید و تقیه سیتا رام کنون خاطر بود
 باستعدادهای ضعیف یا رفاهان قطب الدوله را که از عهد شکست جنگ بهادر
 وحید رنگ در آن مزاج عرض او قاتل می نمود و خلافت چهار بار چه و سرچشمه
 ارسال نموده به گونشمالی او مامور فرموده ابراهیم بیگ را به خطاب
 پدرش فاضل بیگ خان مخاطب ساخته به تنبیه مامورده با اتفاق قطب الدوله
 از خصمت اطراف ارزانی داشت ابراهیم بیگ که تشنه خون راجه شده بود

از ملک هندوکن شامل گشتند و فرمایند که پس از معاودت
بندگان عالی از سفرا رکات بفرخنده بنیاد حیدرآباد
صورت وقوع یافت او رده که مددگاری نمود و وقوع جنگ
باسد دارا انگریز و انعقاد صلح و مسالمت سراج الدوله محمد علی خان
رونی او را سکه حیدرآباد شد بعد چند سکه سکه گشتن رکات را
درست باد پور او مستقل گشتن باد پور او و دایم حکومت خود بپور رسید
او باد پور او نظر ری که در سفر مذکور چشم عظیم صوفی فیروزی رسیده سیاه
حیثیه حال گشته چشم طبع کناده در خواست قلمه حیدرآباد
نمودن نابین رکن الدوله برای تاسیس سالی موافقت باد پور او و حیدر
آباد و موافقت و مارد گشتن ادارا در خواست از حضور تبارج بهمین اسم
سه هزار و یکصد و هشتاد و دو سکه چرمی مرخص گشته و راجه رتبه کنگا داس
که بطاهر طریق القیادی پیوسته نیابت خود در حضور گماشته و اعجاز
متمول صوره بخاک که مرد و دیرینه بود مدار و علی دیوان خاص عراضا کشتید
ماضی ستایسته عازم پناشد و چون میا رسید باد پور او و تعظیم و تکریم
میش آمده بحال خوشش ملاقات نمود و مراسم میامت تقدیم رسانید
صا طمصادفت و موافقت گشته و رکن الدوله نیز سلسله اتحاد و صلح
اکرم همیشه با نمود و اعیان انکسار حسن خلق و بدل ایتار مارکن الدوله
موافقت شد و از حسن اتفاق در آن ایام باد پور او را ندیده حال و
پوسته که طریق خود در سر راه عقید نمودن که گهاتهر او می پیوسته و بطریق
بسیار رسیدن رکن الدوله معتمد انجاسته عقد موافقت با او است و اتفاق
بهم متوجه تنبیه حاجی پوسته شد که حاجی که تاب مقاومت در خود نیافت

بنمید و خاطر شده بالاتفاق به فراسیس عقد موافقت بسته با فوج فراسیس
 بمحاصره ترجیا پل پرداختند محمد علیخان قوم انگریز را بدفع انحصار القیاس نمود و
 بعد مکه و جنگ فراسیس راه بهو لچری و زینبیداران راه او همان خرد و گشتند
 این همان سال است که حیدر جنگ بروست بندگان عالی گشته شده و
 موسی بهوسی ذوالفقار جنگ را به تنبیه اندراج مرزبان سیکاکول
 ماخذ کرده خود به بهو لچری رفت و بعد از آن موسی لاسی موسی لاسی
 جمیت خود به چینا پش آمد و به محاصره پرداختند و اکثر شرفات فسیل را
 از ضرب توپ و کرنال شکسته با خاک برابر کردند و قوم انگریز که بیخام
 مصالحت نمودند قبول نکردند و لاچار شده در یک روز به فسیل و کنگره را که
 شکست یافته بود از بسته بمات و شجر و علس و غیره برداشتن و فرارند و
 مستحکم تر از سابق نمودند و مقارن اینحال چهارزات انگریز یک رسیده فراسیس
 قوت انگریز مشاهده نموده از اینجا برخاسته راه بهو لچری گرفتند و به پنهان
 بنواسی رسیده توقف و رزیدند انگریز تعاقب کنان کسراپنا باخت
 آوردند و نازده جدال و قتال مشتعل کردید که دمقعه آتش دریا و تخانه
 فراسیس افتاد آنها که گرد و پیش بار و تخانه بودند همه رزق انحصار شدند
 و انگریز بی مرامت احدی تابند بهو لچری تا ختم بهو لچری از زمین کنند
 بدریا رسد و از خستند و در همین ایام محمد علیخان آریا و شاه هندوستان
 به خلعت و خطاب والا جایی سر بلندی یافت بعد ازین انگریز بصوابدید
 والا جابه و تالیف رعایا و موافقت مرزبانان برای اکثر صوبه حیات و قلاع
 اقلیم هندوستان مثل صوبه اوده و صوبه بیکاله و ملک سرنالک تا پایان
 کماط و لولج سیکاکول و سایر در قبضه تصرف خود آوردند و فراسیس

سر کرده موج ساحه ماچار صد کلاه یوستان اگر بر مقابله ما مرد کرد کرد زنده
 حور و عریب میان اما حسد الام نمار کثرت جمعیت حسین دوست خان نامی
 عبد الوهاب خان باجمیت اگر نزد رینا حصار قلعه مذکور آمد حسین دوست خان
 بی فاصله قلعه یرداحت مدین اشاعلی و صاحبان پور حسین دوست خان
 باجمیت قراولان ارکات را محاصره کرد مکنه انجا التام محمد علیخان تر دند
 محمد علیخان است رای دیوان انورالدین خان مرحوم را باجمیت شالیست
 و دو صد کلاه پوشش اگر زیر سر علی رضا مان فرستاد دست رای غالب
 حصار ارکات را از چنگ آفت او محفوظ داشت چون ایام محاصره بر چنان
 امتداد کشید حسین دوست خان باصفای خبرت کت پسر خود در موجیال
 پیش قدمی نموده کار محصورین تنگ ساخت محمد علیخان راحه میسوریه و حیا و
 و غیره را بوجه اسه و لعرب امیدوار نموده بکمک خود طلبید زمیداران مذکور
 به جمعیت یک لک پیاده و تار و ده هزار سوار بفرستاد ده یا نوزده روز خود را
 رسانید و میر مستر گلپس و غیره سرداران قوم اگر نیز که رضا علیخان را
 بر ارکات شکست داده بودند باجمیت خود رسیدند و جنگ صعب میان
 دو اسمیت گشت یافته بر سر دیو یو یو رفت حسین دوست خان هوشی
 حواس ناحیه به بنای راحه حیا و بر کیمت محمد علی خان کشته خوب او بود
 الحوده تسلیم قلعه تر جایی راحه مذکور را که سالتی برین ترفع آمده بود ازان حود
 ساخته بنیام قتل اکون گرفته در میان آوند راجه حود دشمن لافاقل
 سرا و را ریده لطیفی از رخان نزد محمد علیخان فرستاده محمد علیخان از قرار
 ان حود برگشته تر جایی را مستحکم کرده داده جنگ تند زمیداران که متوقع
 قلعه مذکور اینهمه تکالیف ساقه و حکم ره لگو کشیده بکمک آمده بودند ازین حرکت

چنانکه باید پرداخت و در ایام حکومت او فراسیس در بندر پهلوی و قوم انگر در بند
چینا پین بملاقه تجارت قدم ثبات افشوده بودند و قوم انگر زیر راه در رسم موافقت
با انورالدینخان مرعی داشتند اتفاقاً ناب بعضی وجوه فیما بین آن هر دو گروه غبار
که ورت برخواست و چون فراسیس خود هستند که تسخیر چینا پین نمایند قوم انگر
استدانت از انورالدینخان بهادر گردید و در بسیار در موصوف نخستین سپه خود و محفوزان
پیشبیه آن گروه شقاوت پژوه مامور گردید چون خان شارالیه بر میلایور که از
چینا پین یک گروه حاصل دارد و با جمعیت خود فرود آمد فراسیس تا بودید و شیون
زده تمام جمعیت او را منتشر کردند با ستاغ ابن خبر انورالدینخان سائر شد و محمد علیخان
به ملک انگریز برای تنبیه فراسیس نامزد کرده خانزاد کورکسین تردد و امانت رفت
خود حیات میرخان و غیره ترددات نمایان بعمل آورد تا اینکه قوم انگر زیر فراسیس غلبه
آمده تا بندر پهلوی تعاقب کردند بعد ازین فراسیس قدم از دایره خود پیرون
نگذاشتند و چون هدایت می الدینخان با خواست حسین دوست خان عرف
چند اصحاب ملک ارکات آمده و انورالدینخان را کشته بر آن مملکت مستولی شد
محمد علیخان در قلعه ترجینا پین متحصن گشته مستعد جنگ گردید و در ظاهر برادرش
مظفر جنگ برادران خود را بملازمت فرستاد و بمقنیه عراق بعض متضمن تسلط مظفر
بنواب ناصر جنگ نوشت و تا آمدن نواب شهید به لیت و لعل برداخته سر باغات
مظفر جنگ فرو نیارود و بعد رسیدن نواب شهید به پیشگاه حضور رسیده مورد
عنایت گشت و پس از حادثه نواب شهید چون حسین و دوست خان از جانب
هدایت می الدینخان بدر بود گفته اینه داس دیوان بر ملک کرنا ملک استیلا یافت
محمد علیخان سراسر اطاعت پیچیده باز قلعه ترجینا پین را مستحکم ساخت و حسن
باتفاق و اسرار با جمعیت کثیر برای تسخیر قلعه مذکور را بهیاشد محمد علیخان بر او خود و عبدلوا

سرداران انگریز در سپین پرمساعت بهر سید در سر صفت یافتند و مجموعی تمام
 اکثر لواح صوبه سیالپور و کرماتیک در قصبه تصرف خود در آورده روز بروز
 قوتش می افزود و در قریه رفته استیلاست او کامی رسید که بهر سرداران انگریز
 بهر سرداران یونان اعراضه عهده برای او مینماید مگر یکم تهره اردست ترکیه
 سر کرده فوج ماد پور او تنگست فاحس یافته وسیله کثیر داده و خلاصی خود کرده
 حاجیه پیش ارس گدشت اما مار از غافل ایتان را داده بر سره فضا
 برداشت و یار دایره خود پیردل بهادرسه داران انگریز که متل شجاع
 صوبه دار داده راستگت داده بودند و از رع ایتان در چادر جنگ
 بهر دستان بهر سپهر دلال آب میشد از منازعت حیدر علی خان بدین
 لوده در مدافعه او تا ایر کار میرسد و ند جای که مستصواب رکن ابد و منبر
 جنرل اسمت را ناخایف لایق بصورت نگا لغالی و رسانده در اتصال
 حیدر علی خان استقامت نمود و او یکیک بعد ارس رودادیش ارسین برین
 قتل داده و نتمه احوال حیدر علی خان در صحن و قایع دیگر رستم پذیر
 قتل و قایع رستم جواب کردید ذکر نتمه از احوال محمد علی خان و الیها
 و سبب موافقت او با سرداران انگریز نیز محمد علی خان
 ابو الدجاسان بهادر کو مامونی است انور الدجاسان بهادر رسوخی که
 لعالمات اباب معمر کتاب داشت در ایام وزارت ابوالنعمان و اسطوره
 تصویه باراجه حینکه سوآئی سیده بود و اباب معمر کتاب در عله وی این
 حسن خدمت او را بمول عیایت خود گردانید بهر رحلت عبداللہ خان
 که اول تسلط داری و فوج داری ارکات بام او شده بود و صوبه ملری
 ایجا چایکه پیش ارس گدشت سردار فرمود و ند دست ان تنگت

دہشتہ و بار از ان قوم بر آورد چون اورا ملک و مال اقتدار سے بہم رسید راجا
 میسوریہ را مجبور نمود و بے سرکش از اقل رسانید و چند سال دیگر ہم
 حبس راجہ در اطاعت و لواحق بودہ اخرا لا حقوق اورا نیز کان لم یکن گناشتہ
 اورا بازن و فرزند مقید نمود و بعد تسلط بر تمام مملکت آن ہر دوریاست
 بدل جبہ در تیار سے توپخانہ بطور فرنگ نمودہ کارخانہ خود ہم سنگ کارخانہ
 فرنگ ساخت و در ایامی کہ شجاع الدولہ بہادر لبتا جنگ بہ محاصرہ قلعہ
 کوٹ کند او حصار کٹھال پرداخت حیدر نایک کہ پوستہ متہنی آن بود کہ
 ملک اصفیہ مداخلت نماید مکرر عرایض در باب آمدن خود بملک ابلاغ نمود
 شجاع الملک بہادر کہ راغب بہ تسخیر قلعہ مذکور بود و بیج وجہ باب فتح
 مفتوح نمی شد اطاعت و اعانت حیدر نایک از جملہ فتوحات انگاشتہ اورا
 بلا تامل طلب فرمود حیدر نایک بہ ترتیب فوج پرداختہ بہ تعجیل ہر چہ تامل
 خود را در رکاب شجاع الملک رسانیدہ قلعہ مذکور را بہ ضرب توپ و کرنال
 تسخیر کرد و در جلد و سے این تردد و خدمت گذاری قلعہ سکوٹ و سرابہ بہانہ
 اجارہ از شجاع الملک گرفت و یکدو سال طوعاً و کرہاً از رعبہ و صل ساختہ
 من بعد دامی و در سے مذاہل دست تصرف بہ برگشت حوالی امتیاز گذہ
 در از کرد القصہ بعد مرخص شدن از شجاع الملک بہادر بحال استقلال
 بہر سائیدہ براجہ میسوریہ وغیرہ موکلان شدید بر کماشتہ و در جمیع قلاع
 تسخیر مستحقان معتمد گشتہ بارادہ تنبہ نامی بارو ماہ بلی و علی راجہ
 متوجہ شد و ہمہ را بقلعہ اطاعت خود در آورد و اتفاقاً فیما بین بندگان
 و رکہناتہ را او تا ہشت سال کم وزیا و پاسے مناقشہ میان آمد و سہ داران
 پونا بہ بند و بستی خود و رفع فتنہ رکہناتہم را و اشتغال و رزیدند و میان

اختیار کرد و برای سلام راجه شد راج برادر راجه خود گشته بود انگی داد که هر قدر
 جمیعت کاروی بهر رسد و فراهم آوردن آن سعی جمیل بتقدیم رساند
 تا اینکه یک کم راجه جمیعت قنایت از قوم کاروی فراهم آورد و متعارف نیال
 میان راجه و دولوائی عمارت کرد و رت پر خاست اینجا که قاصد جان و
 مال بهر گیرستند و کهنه پیر و نامی از خا را دال به راجه حب انکرم راجه به محامره
 متلوه میسوریه که دولوائی با متعلقا خود در اینجا بود ویرداخته کار بر او پیش
 اگر دانیست تا که یک دولوائی خواست که دست از حکومت آن ناحیه برداش
 و در حال این احوال حیدر نایک حب الطلب با جمیعت خود یلغار کرده
 یکمیک دولوائی رسید و بعد رو و خوردن نسیم فتح بر پرچم اعلام حیدر نایک
 و زید که بهر پیرا و راه فراریتس گرفته بهر سیر یک مین رفته و به نندوست
 سرج و مار و یرداخته مارا راجه متحصص گشت حیدر نایک با جمیعت خود جمیعت دولوائی
 که بهر نشانه خون راجه بود و نند با وجود مخالفت دولوائی مراعف گردانیده
 به محاصره مین ستاقه غالب آمد و کهنه پیرا و راه را حال گشت و خواست که
 راجه را تیر زریق اوسار و لیکن دولوائی کمال الحسل جیش آمده از آن
 آزادده باز داشت و بعد چند سیه بر بنهونی بعضی متوطنان جنیل درک
 از راه کوستان دشوار گذار در ملک سوندا و مدور که مملکتی است وسیع
 و از دو جانب به ریاسه شور ملحق است در آمده پنجاه آراستد را نی انکرم
 که بعد مردن شوهر خود دولوایه انجارا بدست خود کرده حکمرانی می نمود
 از رسیدن او ما بعضی خیر امان خود او واره داشت ادبار گردید حیدر نایک
 که طالع او در ترقی بود و تمام آن مملکت مستولی گشته جمیع خرابین و وفایس
 ارالی و پیرا کیسان انکارا در قصبه تصرف خود آورده و در آنجا آمد و رفت

منزلت راجه بهر سائیده در زمره مخصوصان راجه اختصاص و از نبی اعظام خود
 استیاز یافت و حیدر نایک را در زیر سایه عاطفت خود پرورش نمود و چون
 حیدر نایک از بد و خلقت صاحب عزم و درشت خود بود شبها از نایک از
 درشت خوئی او رنجیده خاطر شده بسباب روزگارش درست نموده او را
 از خود جدا ساخت و حیدر نایک نزد کراچوری سنند راج که دیوانی راجه
 میسوریه و خسر او بود و در نام حکومت در دست خود داشت بذریعہ معرفت
 سابق نوکر او گردید و در رفت و رفته در ملک بمقتدا ان او مسلک گشت
 دیوانی از حسن خدمت ظاہری او فرلفیه شده او را از زمره فرزندان خود
 شمرده و خیل کار گردانید اکثری تنسبیه مخالفان او را مامور ساخت او
 به بذل و جہد انجام امر مامور پیدا تا اینکه در جمیع سران آن قوم
 علم استیاز افراشت و در ایامی که نواب ناصر جنگ شهید بار او تا دیه
 ایت محی الدین خان نزول اجلال فرمود اکثر با لیکر آن آن مرز بوم بالقیه
 پیش آمده جمعیت شایسته بهر کردگی یکے از معتد ان خود در رکاب نواب شهید
 فرستادند راجه میسوریه حیدر نایک را بنا بر یوری طالع او برای همراهی
 رکاب نواب شهید فرستاد و او در خدمت گذاری سر موقوفه و نکرده
 همواره حاضر می بود و در حادثه شهادت نواب شهید که خزانہ سرکار
 و جواهر دست خویش تارا جیان گشت حیدر نایک بهر راه غار بکران گرفته
 نقد و جواهر از آنها بدست آورده و در دصحا و کوہستان و شوار گذار
 گردید سالماً و غانماً بکولار آمد و در سرسرخ و جواهر از پیاوگان که جان برده
 آورده بودند به حکمت علی گرفت و بر یک را فرا خود حال خیرے از زر سرخ
 و ادویه بسیاری جوق کارڈی بقلید فرنگ پرداخت و سعی بلنج جوقی

درون مصلحت چیست خود دولت اریخ را آید در میدان مرتفع فرو دآید بعد اصلاح کرد
 اراکجا بهست فرموده اراک کوهستان و چهار می رآید و حیدر علیخان که جمعیت بهست
 مار و اصراب متعدد و هاجنا فرو دآید بود سیه سیر ساخته شروع کمک و آویر فرموده بکجا
 متقاعد ساخت پانزدهم ماه به کور مدکان عالی ادر و دگاه بهست ساخته کبشیر بهست
 نمود در کس الدوله بعد هم ماه به کور محفور بر نور رسیده حسن القیاد حیدر علیخان تمامی
 او آستاد بنویس جنسور را لغو من رسانید مدکان عالی میانس خاطر رکن الدوله مراتب
 معروضه پذیرا فرموده ششم شادی انانی استتقال حیدر علیخان رکن الدوله برادر وانه
 فرمود و حیدر علیخان را بعد از آنکه احوار شرف عارستند بنود حقیقه المالیات ماکلی پیرسیا
 و سرچ مرصع باسلک مر و آید و دو کلمه کئی مرصع و تشریفه یسم مرصع و دست مد
 مرصع و پادشاه حمایت بود و رحمت فرموده خود دولت بعد و در بحیمه بهادر
 طلب کمرست کتر و در حیدر علیخان بهادر تا صلواته مع فرمدان واقضا استتقال فرموده
 آداب خراسان آورد و پنجاه و یک هزار و یک هزار مستحق یعنی بدو قلی طلائه رکد زانیه
 و در چو تر در نه سائیده حوا بهای سه جواهر و پاره چهره یونانک و دوریه بحیر میل مطر الو
 و در آید و در سه مرتب قوپ کنار فوج انگریزی می معینت آورده بود نگار حاه و یزکا در نه
 و در و آید و هم ماه به کور اراکجا کوچ دستر فرود می شد و حیدر علیخان محاصره اتور کرده
 بهر دست در میدان کیکلی در ک با بهیت خود آمد و ملحق مجمع بهادر دختد و با محصوران
 بود و حور و عظیم میاں آنه سرانج الدوله و الا حاه معاشه احوال خوار وقت ماسدکان عالی
 صلاح وقت داشتند استتقال معینت یارسان محرک سلسله مصالحت کرده و به با سر و دل
 انگریز بهستد عاقلان قاتمت بود و رکن الدوله ادر حیدر دستور می گرفته چیلان ملحق وقت و
 بعد و شش شهادت میاں کبیر و آید مسیحین میاں صلح نموده مع دکان می حرکت میاں
 راج الدوله کبشیر آید و بعد بد دست مقدس است صلح و کلامی به کور را

و بسیاری بعد و شبانه روزی بر کیفیت حال مطلع گشته بتعاقب آنها پرداخته و بعد
 طی مسافت قلیل جنود فرنگ و میدان که یکطرف آن طعن بکشت شالی زار است دیگر
 بمصل باب تالاب و یکسوی آن کوه بلند بود و نمودار گشت حیدرعلیخان با جمعیت خود
 و لشکر فیروزی بعزم مقابله در دامن آنکوستان فرود آمده شب بخبرداری و بسیاری
 بسر بر و بادادان و دم حجابی الالدی سینه یکبار و یکصد و هفتاد و هفت جبری سرداران
 انگیز مستعد بدال و قتال گشته چون ابتدای نهضت موکب فیروزی بموافقت سرداران
 انگیز مهم حیدرعلیخان قرار یافته بود و در اثنا راه بیابانی کرخی محی الدین صاحب که بارکن الدوله
 بهادر راه و رسم گرمجوشی داشت چنانچه بسیار بقادر قوم گردید قضیه منعکس گشته بموافقت
 خاندان گوهرم سرداران انگیز مقرر شد اولاً بتقویت آتشخانه فرنگ و ثانیاً با عمارت ساز و
 سامان توپخانه مذکور در بر داشتن کارخانه جنبی سرکار و توپخانه آتشبار متصدیان
 سرکار سهیل انگاری نموده بودند و درینوقت که رکن الدوله و حیدرعلیخان به پیشانی
 فوج فرنگ توپخانه نصب کرده شروع به سردادن گوله با نمودند و سرداران انگیز را از آنسو
 یافته به سردادن آتشخانه فرنگ متوجه فوج فیروزی شدند و او با نشان لشکر فیروزی
 که جوق جوق بتامشای جنگ فراهم آمده بودند بهار شش گولها از هم پاشیده زلزله عظیم در
 لشکر فیروزی انداختند و بندگان غالی با مردم رکاب پایی ثبات افشردند و بدافعه قیام نمودند
 لیکن چون توپخانه همراه رکاب نبود بمقابله آتشخانه فرنگ کاری از پیش نرفت و
 راجه راجه در دست خان بهادر و غیره سرداران از اطراف و جوانب حرکت مذبح نمودند
 از آتشخانه فرنگ روگردان شدند و وقت شام بندگان غالی را بنجا عطف عنان نمودند
 بدو لجان که نیم فرسخی از آنجا بود توجه فرمودند و شب در آنجا گذرانیدند و حیدرعلیخان به استقامت مقابل
 جمعیت فرنگ فرود آمده بعرض رسانید که لشکر فیروزی در شایب جبال که اطراف
 آن شالی زار و گل و لادار و دهر و بنگاه و محلات و غیره در چنین وقت و چنین مکان

رجاسته ملک خود را بی شدد و اماکن خیزد و قلعها را که در امتیاز راه بود گرفتند و قدرش سران
 انگریز رکن الدوله و راجه راجندر و محی الدین صاحب المعنی اعیان دیگر مقامات حیدر
 رفته تا کما در آنکاست آورده چو چستند بعد از آن با جمعیت تالیسته ملک سرداران انگریز
 شدند و در حضور حسن عقیدت و اعیان حیدر علیخان عرض کرده و تحریک است که فیروز می نمودند
 رکن الدوله و حیدر علیخان با صلح دوا کرده و کسی بر اول است که طفره اتر شد مد و معدوم علیان
 بهادر و انگریز مسدودان پس آهلی کرده و نعم هلال و قاتل سده ماه مرل است کنند و در کئی
 کا فیروزی پیش مقام دست و او سرداران انگریز را و حو دگسته شدن مستر و محی کمال استقامت
 و علاوت تا سرل حکم رسیده و رای لغویت صبح علیه راجه راجندر و غیره سرداران مرده از
 حضور راجه گشته اند که تاریخ هفتم بیج اتالی حد تا بیاه پشته کبری در میان آمد حیدر علیخان
 که بر هر اولی روح رکن الدوله پیش پیش تیرت سده ماه گشته و کس الدوله بهادر اطلاع نمود و
 مذکور به یلغار در آغا آوریس پکار کسان مذکور به پشته و در گرفتند که مروری است
 سرداران انگریز بعد رسیدن کمک فوج بیرونی که بهیچ مذکور دست آورده سریع بر پیش
 توپ خانه نزدیک و پشت ملک تها و بحیثیت خود را یکطرف فوج انگریزی سپاه را که بعد از
 که با نصیب پادشاهان میل سواره جلور بر ما داده و درش تاحت آورده بود و پائین کوه مذکور
 است سوار شده آهنگ که بهیچ مذکور بود سرداران انگریز را که بهیچ مذکور که درش کوه اتالی
 اتالی محی را محروم ساخته و اصل علیخان شربت شهادت چشید چون پزده شب در میان
 نایل شد سرداران انگریز را و عقب که بهیچ مرور خود آمده است چهارده کرده ساعت دایره
 مرده در معتمد تر نایل متعین شدند و حیدر علیخان حاجت ترقی که بهیچ مذکور با صلح قریب ما که الدوله
 بهادر مجلس گماشتن آراسته علی انصاح بریده مسطور رسیده و محاصره برداشت سرداران انگریز
 سوکی با حدی معلوم شد از معدوم بر آمده راه بیجا پیش پیش گرفتند و کسان معطوف شده و
 کوه و بحیثیت تاراه از چیا پیش آمده و آنکسان محی گشت و حیدر علیخان با و صعب کمال حرم

عروسی کیل شده آمد نواب خاندوران باد گفت امروز ما برای العین دیدیم که شتابات
 فروش اید حصار مجلس ازین لطیفه مخطوط شدند و نواب مرصوف دوستی به سخن هم میدشت
 و مرا آن حضرت امام حسین علیه السلام بزبان هندی بسیار خوب می گفت و اینچند اشعار از طبع
 اوست شعر شرک محض است کمان من و تو من و تو نیست میان من و تو و له بخاهش دیده هبها
 آفریند دلم را دیده می آفریند ز زلفش صورت سبیل کشیدند قدش دیدند و مطلوبی آفریند
 به عالم ریخت اشکم رنگ طوفان ز جیب قطره دریا آفریند و له میگوید رنگ بهار از خاسته ام
 و صف رخسارت که انشامی کند حکم آصف این غزل را تازه کرد کارناراکا فرسای می کند
 و له کسی که در صدد وصف آندهن باشد چو شخص همچنان در پی سخن باشد و له گویند شد
 ایجا د برای ایشان حاشا که رسد کسی بجای ایشان اسرار نبوت اندا و لا د علی درگاهیت
 خاک پای ایشان ذکر توجه بندگان تعالی با عانت سرداران انگریز برای
 تنبیه حیدر علیخان و آنچه بعد از آن رود ادا تا اینکه معاودت بحیدر آباد
 اتفاق افتاد آورده اند که چون قوت و جمعیت حیدر علیخان روز افزون شد آغاز
 پرخاش بر سرداران انگریز نمود و ایشان استیصال او که دشمن قومی بود پیش نهاد مهمت
 ساخته است و اذ بندگان تعالی بوساطت کن الدوله نمودند بندگان تعالی نظر بر اینکه حیدر علیخان
 طریق خود سری می نمود و کمر با عانت سرداران انگریز بسته از حیدر آباد نهضت فرمود و جمعیت
 سرداران انگریز نیز بطریق حراولی همراه رکاب شد چون با اتفاق همیگر متوجه آن صوب
 شده عبور کشان نمودند حیدر علیخان سر اسیمه کشته بتوسط محی الدین صاحب ولد کریم صاحب
 از شاخ ادھونی رجوع بدرگاه والا آورده درخواست موافقت و اعانت خود نمود و خط
 مامور ادنیز در باب اعانت او بحضور رسید و رکن الدوله با ظہار عقیدت و انقیاد
 او مزاج اقدس را از اعانت سرداران انگریز منصرف کرد و اینده بر سر اعانت حیدر علیخان
 آورد سرداران انگریز چون رنگت مجلس و ذکر کون دیدند از حوالی قلعه بکلو بی حرکت

غلام علی ارشد و صبی این مصرع ماده تاریخ یافته **مصرع** اهل علم ششیه سهاک ارازم سالار
 یگری این است یکپنژاد و یکصد و هشتاد سال لواب مرصوف مرصوم یک صلیه لود و یسر که شست
 اصدیه ارطین و حریف الیجان علیه الرحمه که حدیث در شش سیدین عالم الیجان معصوم که اراکار
 مدح و ستایش اهل زمان است دخترای در محبت میاد و در یک آنادر بقیه آنادر فیض آن کرکیده
 که کار بر سیل باد کار است و سبب تریف آن معصومه سروره حضرت اراهم ادهم قدس
 می بود و لواب مرصوف آن ضعیف محبت بیانی را که ناچهار غویها انصاف داشت که زانده
 نانی میتوان گفت در سبک ادراج محمد معتدعان بهادر و سرور حک علف ارشد لواب سیه حکت
 مرصوم کشیده ارطین آن ضعیف دوران و زانده ران چهار در مدار محمد دیک صلیه چهار سحر قرین
 متصل بران قلم حاده شد متولد گردید و اما در و پسر ارطین و ذوق دهنده دیگر امام قلیان مرصوف
 که ایشان پس از انتقال مجرب بر کار خود و در ریه قوه توانا و شیرین یک مرصوم از پیشگاه آطفا
 تالی بصایت مدعو مدعی حوزة علمی نیست تمام قلیان که اکثر از و طبعی قلیان لود از آرش پدر نخی
 خطاب مرصوف الدوله سالار حک و حکایه و انت در توان سوار و محنت میاد و موشی قلیان خطاسا
 مدح که قلیان و حکایه و انت در توان سوار و محنت میاد و موشی قلیان خطاسا
 مرصوف الملک سالار حک مرصوم امیری لود و عالیجاه و استن گاه متعصب باوصاف حمیده و
 متعلق باعلاق پسندیده و در جماعت کوی سفت از دستمستان می رود و ملوشتن قلیان
 شیر شرده آب می نمود و در رعیت میزدی و خاطر زاری عزرا و یاسن عزانت و تالیف کلوت از
 رعایت رایی و دکلمی طبع عدیل خود داشت و در مظهر توانی و ملاقت ران و مدینه زرا
 و تاریخ مالی و استانی و عمومی اوقات و شاست و خطه بر زم ابر و دی و تحمل سوار چاک
 معمول بود که در سوار می امر حرم العوره لواران الشوارة قیود چستند و در طایفه که می علم کنان
 می داشت که مدتی در مجلس طوی پسر شاه علی میر غلام علی اراد و شاه محمود و سید غلام حسن
 لواب حامد و ران و لواب اشع الدوله مجتمع بود و حجاجه و گویا می مقر لاف و روشن از طرف

بمنصبی جاگیری سرفراز یافته در ملک منصبداران متعین حراست اورنگ آباد منظم گردید و در
 عصر شاه عالم خلدنزل بوقایح بخاری سنگینه و فوجدارئی محالات آنطرف متنازکشت نواب اصفجاه طاب
 در عهد خود اورا بخدمات سرکار خود مامور فرمود تعمیر و احداث نظام آباد بالای کتل فردا پوری کرد
 از اورنگ آباد با اتهام او صورت بست خلف الصدق او نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ
 بست و نهم رجب سنه یک هزار و یکصد و بست و دو و هجری در سنگینه متولد شد چنانچه تا پنج تولد خود سیکوید
 سنه شد سال ولادتش نزد وی الهام درگاه قلی و خاندان والا و چون بسن چهارده سالگی رسید نواب
 مغفرت نواب اصفجاه اورا بمنصب جاگیر نواخت و بعد وصول بسن بیست سالگی ملتمز رکاب خود
 گردانیده اکثر خدمات حضور خود با و کمرست ساخت او خدمات را آب و تاب سرانجام داده تا نفس
 و اسپین نواب مورد مراحم و تفضلات ماند و در هنگامه نادرشاهی لازم رکاب بوده جان فشانیهای
 زاید الوصف بعمل آورد و در عصر نظام الدوله ناصر جنگ شهید نیز ممتاز اقران بود و در عهد امیرالممالک
 نواب صلاح جنگ بمنصب شش هزاری و خطاب موتمن الدوله و صوبدارئی اورنگ آباد ریاست بلندنا
 افزاخت و چون رتق و تق و دکن بدات نواب اصفجاه ثانی تعلق گرفت اورا بمنصب بیست
 و پاهی و مراتب و خطاب موتمن الملک بپایه اعتبار رسانیده و بنایت دیگر که عمارتی فیل سواری او و
 چهارده شته باشد اختصاص بخشیده بعد چندی مخاطب بخان دوران ساخت و در ایامیکه راجه بیک
 برکنار دریای کنکا شته شد و بعد آن اتفاق چهارونی در خجسته بنیاد افتاد از فطره کمرست در
 حوبلی او سه محلات پرتو نزول افکنده چند روزی ظل اقامت گسترده با قضا می و در فلکی غره
 رجب سنه تسعه و سبعین و ماته و الف از صوبدارئی اورنگ آباد معزول گشته پنجم ذی حجه
 سال مذکور از اورنگ آباد بجهل تمام برآمده بجاکیر خود نظام آباد رفته نشست باز سبب
 بحالی او مهیا شده بود که ناگاه پیک لاجل در رسید و هجدهم جمادی الاولی سنه ثانیین و ماته
 و الف برض سرسام و رعیت حیات سپرد نفس او را از نظام آباد نقل کرده با اورنگ آباد
 آورده در مقبره والد ماجد او که جنوبی بلده است دفن کردند و وزیر و نقش شورش قیامت برپا

بواسیر بعالم بقاشتاقت و خلف سیوم که از جهت قابلیت و بلندی بخت ارسید و اولاد علی زبان
است که از پیشگاه حضور بندگان عالی ب خطاب حیدر یار خان بهادر غیور جنگ منیر الدوله منیر الملک
و منصب پختیاری ستمهزار سوار و علم و تقاضه و پاکلی جهال و دار و دیوانه پادشاهی صوبه
و کن سرفرازی دار و دوشکامیکه غلام سید خان پونا زشت بود نواب غفر ثواب غلیم و شیش
امور حضور و بند و بست فوج سیرکار متعلق غلام سید خان از راه عنایات بدست اختیارش
تفویض نموده و چون خاتون جنت بنت رسول الثقلین ابوالقاسم علی الله علیه و آله و سلم
بحکم آبی بواسطت جبرئیل امین بحسب دستور منسوب شد بطریق آن نور چشمی ابوالقاسم سرود
اوراق که از دریافت رسول اکرام است بان حیدر این صغیر بقدر سبجانی بموجب حکم بندگان عالی
در عین حیات والد ماجدش نواب غیور جنگ مرحوم نامزد گردید و بعد انتقال غیور جنگ مرحوم
نواب بندگان عالی آصفیاه ثانی از راه کمال عنایت منیر الملک بهادر را بدو تلخانه خود طلبیده
و بکانشن محل برای مجلس شادی عنایت نموده از هفتم ربیع الاول که روز آغاز شادی
بود همه محلات و محفل طوی بالباس زکین هر روز دو وقت تا اتمام شادی رونق انرا
می شدند و تمام اخراجات شادی از سرکار فیض آثار خود مرحمت نموده و رنگ پاشی
و دیگر لوازم شادی خود بدولت بکمال بکمال بکمال می آوردند و تا پنج چهاردهم ماه ربیع الثانی
که روز جلوه بود مسرچ و حقیقه و کلکی و طسمه و دست بند مرصع همه بدست مبارک
بنوشه بستند و عروس را نیز بعطای زیور جواهر گران بهار زیب و زینت بخشیدند و بوالده
نوشه نیز جواهرش قیمت مرحمت گردید و بعد بدتی آن عهد و پیمان و ربای عفت بدر فخره
روشن آخری عالمه شد چون مشیت حکیم علی الاطلاق بنوع دیگر بود و رانهای حل آن
عقیقه بتلا بمرضی شد که معالجه طبای زمان سودی نبخشید تا اینکه تا پنج بست و هشتم
محرم ۱۲۱۲ هجری بعد تولد مولد مسعود ظلال الله عمره و فاعلمه دو ساعت بسیر روضه رضوان
راوی توجه آورد بعد از آن نواب آصفیاه ثانی از سرط پونا زشت غلام سید خان را بجانین

و در عصر پادشاه یا بعدی پناه سوار منصب داشت و در وقت محمد فتح سیر دار و غیره
 جسم خسته بنام شد چون نواب سعادت آب استغناء بایالت دکن رسیدار پیشگاه نواب
 مدار و نقلی احتیاج مصلحت و گمن سفر فراری یافت و در سنه هزار یکصد و چهل و پنج هجری
 رس استات حلف او شمس الدین محمد حیدر در سنه هزار و یکصد و سی و دو متولد شد و مورث
 تاریخ ولادت آن تنیس سپهر اقبال عالی کت یافتند و در سنه شمس منصب مدی نالیکری
 فایز گشت و بعد وصول است رسید و میر غلامت نواب آصفیه رسید و باضافه مدی
 منصب دو مدی و در نقلی حکامه سفر فرار کرد و بعد اشغال والد آخوند و شیخ محمد تقی مدی
 اضافه پامه منصب سه مدی ارتفاع نمود و پس کا میکه نواب سعادت آب روی تو حیدر
 دکن بصورت شاهجهان آباد آورد و قهرم رکاب شد و تقریرش روز افزون شده بعد مدت
 عرض یکی عشر احتیاج یافت و بعد حکایت نا و شاهیه باضافه دو مدی منصب یا بعدی
 و خطاب حیدر یا رحمان اقبالی پیر مرشد و مرتبه معتمد علیه و متار الیه گشت که نواب
 سعادت آب هرگاه محصور باد پادشاه میرفت میرا حان موصوف و درگاه قلیجان کسی
 و مکر را همراه نمی رود و بعد از مراحت ارشاد جهان آباد پس اردو تنگ کردن امر جنگ
 اضافه مدی و دست تغییر علیه ترغیانی ایستاد و بعدی بافته منصب است تقدی است قصد
 سوار مزاج آر ثقا پیو و در خدمت و در خدمت منصب هزار و پانصد مدی یا بعد سوار رقی نمود
 و در زمان امیر الملک ملاحک او لا منصب و چهار هزار سوار و پانکی چهار دارد
 علم و لغاره و خطاب میرالدوله شیر جنگ و ثایا اصافه و دویزار مدی منصب هفت هزار مدی
 هفت هزار سوار و دویزار مدی خطاب میر الملک و میر سامانی شکر گار و الا لوی ملد
 مای اسراحت و بعد از دیوانی سر کار و پس از آن بدو کسوات و دکن کوس دولت
 نواخت و در عهد نواب اصحابه تانی و را وایل مدار الهامی دکن الدوله امور ریاست امور
 آن ایر و شمس بدیر شیش می یافتند و در آن مار کرس اگر چه دست آزاد گشتند اما

شیخ محمد باقر و دیگر یار و در حباله کجای ملائجه می مخاطب بمجلس خان که از بطنش زین العین علی
 مذکور متولد شد و در آورد و شیخ محمد باقر و شیخ حیدر را عهده سکندر عادل شاه در بیجاپور
 بخدمات خود قیام داشتند آنرا لامر که با مصطفی خان وزیر سکندر را موافقت در میان
 اند با عالم گیر پادشاه عرض داشت فرستادند پادشاه طلب نمود بعد تحویل دولت
 ملازمت شیخ محمد باقر منصب و دیناری پانصد سوار و دیوانه دار الخلافت
 شاه جهان آباد و کشمیر چهره اعتبار افروخت و شیخ حیدر منصب هزار و پانصدی سه صد
 سوار و دیوانه فوج پادشاه زاده محمد اعظم شاه سرایه افتخار اندوخت مدتی بر بنیوال
 بسر برد و با اسد خان وزیر اعظم و پیرش ذوالفقار خان امیر الامرا و دیگر امرای حضور
 خیلی موافقت دست داد آنرا شیخ محمد باقر بواسطه اسد خان عرضی از نظر پادشاه
 گذشت که آب و هوای هندوستان با مزاج فدوی در گاه منی سازد امیدوار است
 که متعینه دکن شود پادشاه از روی عنایت دیوانی تلکوکن نظام شاهی و عاوشاچی تفویض
 نموده مرض ساخت شیخ محمد باقر در دکن آمده روزگار در کمال اعتبار یکدرا نید آنرا
 از خدمت استعفا نموده و جاگیر مشروطی تعلقه را گذاشته در بلن اورنگ آباد سکونت
 ورزید مدت حیات جاگیر ذات بحال و تکالیف نوکری معاف بود تا در سنه هزار و یکصد و
 هشتاد و هشت بر وفاته رضوان خراسید شیخ محمد باقر در علوم معقول و منقول عالم
 جید بود و صاحب صلاح و تقوی و تقاضای غرا اسد خان و ذوالفقار خان و دیگر امرای
 عصر حلقه اعتقاد و در کوشش داشتند و از تصانیف اوست تمخیص المرام فی العلم الکلام
 و کتاب مخیم و دیگر است و در بیان اصول خمس که بسیاری از مسائل غامظه حکمت و رآن
 مندرج ساخته و در وی با چه این کتاب نوشته علامه الزمان و همامه الاقران مولانا محمد
 فصیح تبریزی بعد از آنکه این تالیف را از اول تا آخر بشرف مطالعه و در آورد و در وفاته الانوار
 و زبدۃ الافکار نامیدند شیخ محمد تقی خلف شیخ محمد باقر در عهده مالک گیر پادشاه سه صدی

چنین تفریب را مستقیم تساجده در پای قلعه پور بدین سینه هزار بجا و شش هجری براجم پوست
 و ناظر کنونی میرجویش پرداخت چون ایمنی بیاد شاه طایر شد و ران قلت پیام او و مصدر
 یامته لغات غریبه و یا ساه او را مصنف شهراری شش هزار سوار نواخت و عمر را راجه ایما
 که ملا احمد رسید و بعد خطاب سعد الله خان و در جرح استند او و کد مت عمده سرور اس
 خواهد یافت اورا حسیح راه داده و او به حضور بایع محمود راجه حب الحکم صدر دو کد و پیر شایسته
 و چاه هزار دهم به پیشش از سر کار و الا داده روانه درگاه سلطانی کرد و این ملا احمد چون باجم بگر
 رسید ارجام اهل تسبیح ملا حاجی چشید و پیشش محمد اسد رطقی متور باد و تاجی بحدود ستانته
 در آثار سال هم مالگیری ترف اند و در لاریت کشته مانوا ح و طایا و مصعب هزار و پانصد به
 هزار سوار خطاب اگر ام حال سرور کرد و بد و لایحی برادر خود و ملا احمد پیش از خروج رادر درک
 حو با ذری تحت تعدد در سال ششم مالگیری از حیا پور روی بیار در گاه مالگیری آورده و مصعب
 دو هزار و سی هزار سوار سوار بایع اعمار اند و حبه مستین و کشت و همراهی سر را راجه در نواخت و
 تاراج و لایت بجا پور سیرتی نیکو مدتی پیو دیس از ان خطاب مخلصان اختصاص یافته و در کنگ
 اقامت کرد و پیشش برین الدین طایان و حویش او عبدالقادر معتبر خان هر یکی مسامت مناسب
 رسید چون خودداری کوکس بمبش حال تلقی گرفت ستار الیه از روی کار دانی محسم و شیری
 چاه به مدولیت آن او که که مولن و سکس در قه صا و پیشه مرثیه بود پرداخت که نقش عیدت
 به کار طلایی حویش در پیشگاه علامت درست ساخت و لای در حد اعتبار هم رسید که ساجده
 و پرداخته او همه مشهور است و اعتبار کار نام دست بسته او که بیاد شاه از ان نایه
 منته غیر خاطر جمع داشت که در هر بود که متسل معتبر خان نوکری مایه القیبه شیخ و علی
 اس شیخ ادیس رار و دختر ملا احمد و پسر خود آمد شیخ محمد یاسر و شیخ حیدر علی عادل شاه
 شیخ محمد مانس را میر سالیان و شیخ حیدر را استونی ایماک سر کار خود کرد و ایند شیخ
 که از ایمان دولت علی عادل شاه بود و دو پیشه در داشت یکی مادر عقید از و دایح

در مدینه منوره بخدمت تولیت اوقات که عمده ترین خدمات آنجاست اختصاص داشت
 آخر الامر با سپر خود شیخ محمد علی از مدینه منوره برآمد چندی در کربسین سکونت ورزید و از آنجا پدر
 و پسر از دریا عازم سمت کوکن که جنوبی دکن کنار دریای شورو اقصی کشتند و از کوکن در
 بیجاپور تشریف آوردند علی عادل شاه والی بیجاپور مقدم شریف شان منقلم انکاشته بتعظیم و کرم
 تمام پیش آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و مکلف اقامت کرد و بعد اصرار قبول نموده اقامت
 ورزیدند و متصل درگاه قدم رسول عمارات عالی ترتیب نمودند و چون شیخ محمد علی زیور قابلیت
 آراسته بود علی عادل شاه آنوالا کهر را بخدمت و پیری که خدمات عمده آنوقت بود و عر اخصاص
 بخشید و دختر ملا احمد که فاضل متجرب و از قوم نوایت بود و در سلک از و واج او کشید صاحب ماثرا ملا
 بزبان قلم داده که قوم نوایت تو آمدند از شرفای عرب کویا همین لفظ تو آمد بکثرت استعمال نایت
 شده و جمیع نایت نوایت گویند حجاج بن یوسف ظالم شهو راز روی عناد باستیصال اشراف
 و اعیان مهت کماشته بسیاری از مسلمانان و علمای بیت بیاد کند را ایند ناگزیر مردم از محروم شدن
 جلای وطن اختیار نموده هر جا امنی یافتند فریدند و جمعی از بنی قریش در سنه یکصد و پنجاه
 و دو هجری از مدینه طلیعه هجرت کرده بیجاپور آمدند و در سواحل بحر هند متعلق و کن که موسوم بکوکن است
 فرود آمدند و وطن گزیدند و عرض ملا احمد نایت که مناصب علم و کمال و از ارباب فضل و دانش بود و بیادری
 طالع مورد التفات علی عادل شاه والی بیجاپور کشته در کثرت زمانی بجز بهر عقل و داری صواب اندیش
 رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید پس از چندی بنابر وجهی از رفاقت عادل شاه
 دل برداشته شده و ملازمیت عالمگیر پادشاه مکرور خا طر ساخته فرصت وقت سبقت تا آنکه در
 سال ششم عالمگیری مرزا راجه حبیب که بعد از کفایت مهم سیوا باشکر کران تابخت ولایت
 بیجاپور تعیین گشت فاول شاه بملاحظه سوابق جرایم و تقصیرات خویش از خواب کران غفلت
 بیدار شده ملا احمد را که یقین کی و کار دانی از سایر اماران امتیاز داشت بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم
 اعتماد و تجدید مراتب قبول و قرار نزد راجه فرستاد ملا احمد که در وقت تنهای دلی او در ظهور آورد

فرزندی یافت ملام سید جان ملاست نخسته میادار غلبه درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ مافروشد مسدود
 انقضای موسم رشکال راسته امامت او بهر ما و که نشیبه بهر سلسله پشیمان بهادر عاقل و مودوده و دودوده
 پدیت و کیسل را در ستاده بود و مصلحت رکن الدوله درخواست کمک نموده بود و لایحه عریض
 صوب رار افراتست بهر سلسله تاپ مقامه در وجود دیده در معیاضت رد بعد انعقاد معاضت
 رگبستانه را و عهد و پیمان ماماد بهر ما و استوار کرده بهر دستار رمت و چون مویک مسعود
 اررار مراحت نموده کنار کاظمی پور ناز سید و بهر ما و استغواب رکن الدوله براسه ملاقات
 مدکان مالی آمد و سلاطین و کتیر و حلت و جواهر کرمه تشکر و در رمت و مدکان عالی جدید و در
 در آنجا قاسم و رزیده و میامت ماماد بهر ما و تکلیف هر چه تمام تر نموده و اساس اتحاد را محکم
 ساخته ماماد بهر ما و راجعت نمود و در آنجا مویک تنوای پور و نور ولی اسکندره ریپیشش را رزیده را
 سرکش کرده در نواح ملکه که تشریف و مرشد و در آنجا زیارت مرقد حضرت سید محمد کسودار
 قدس سره العزیز و ملاقات صاحب سجاده حاصل نموده بحمیمه حاضر ردی نامرشد و در آن
 آواں محکم سکنه پیشکار مدارالهمام که اردست تقدیش عالمی اعلان آمده و علاقه برین دست
 شخصی از مریدان سلسله حضرت حواصه مده نوار لی تقصیر بریده نمود و دست عریض اعلان
 کشته گردید و قاتلش بدرگاه حضرت حواصه مده نوار بیا رده و محوطه ماند و کوبید اس امر را تا
 رکن الدوله بوقوع آمد و کای محکم سکنه را در پیش مراد اس تحالف راحه حاکم بپوشده
 مقرر گشت و در آنجا مدکان مالی برای جیاد ولی محمد ماماد و مساودت فرمود و چون در میقاله اگر تا
 ذکر نواب جدید رار عاقل بهادر رستیر جنگ و نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ رحمت علیها
 تغیر یافت و مطاوی کلام بران قلم آمد لازم شد که احوال این بهر دو امیر کسیر عالی شان که از امیان دست
 اتعیه نمود و معرین بیان آید و ذکر احوال نواب شیع جنگ بهادر و معه احوال و
 تمام احوال آن مرحوم شمس الدین محمد حیدر است این محمد تقی اس محمد باسر این شیخ محمد علی
 این شیخ ادیس که سلسله سبب تیرغش حضرت ادیس قمری مبنی مسکود و شیخ موصوف

نیکو دید باغواهی افغانه کرنول و دیگر مفتیان فسادندیش که چنان ذهن نشین کرده بودند که موکلان خلک
 حسب الایماهی حضور باندیشه آنکه مبارکینا ته را و که پله او ارکشتن راجه بهادر سنگین شده است صلا تلک
 راز قلعہ بیدر آورده و فساد عظیم بر پاکت خاک کرده کشتند زباده تر متوهم گشته سر از اطاعت پیمید نابین بند
 عالی انولج فراجم آورده برای فحاشی متوجه شده چون قریب تم بهادر از قول اجلال فرمود شجاع الملک
 تاپ مقاومت در خود ندیده و رقلعه کرنول در پناه افغانه متحصن گشت بندکان عالی بمجاوه پرداخته
 از راه شفقت بزرگانه در موعظت و مصالحت مفتوح ساخت شجاع الملک ستان گشته وعهد و پیمان
 بمیان آورده از قلعہ برآمده بشرف ملازمت رسید بندکان عالی حسب القدر شجاع الملک را بصوبه
 تعلقه امتیاز کرده بدستور سابق بجا داشته جانب ارکات نهضت نمود و بعد رسیدن شکر فیوزی
 بنواح ترقی زمینداران و پالیکیران اطراف باستان بوسی فایز گشته پیشکشهای لایق گذرانیدند و
 محمد علیخان و الاجاه ناظم ارکات باشتهار آمد آمد شکر طفر اثر از بلده ارکات به بندر چنیا پین در پناه
 سرداران انگریز رفت بندکان عالی نواب میر الملک حیدر یار خان بهادر شیر جنگ را که خیر خواه
 دولت و عقد کشای شکلات بود چنیا پین جهت استمال محمد علیخان فرستاد و آخر خواه دولت
 او را بجلقه انقیاد کشیده مبلغ تعهد بمعرض موصول در آورد و بعد از آن بندکان عالی را بت معاودت
 انراشته راه غیر متعارف که قریب بود بالناس زمینداران که ملک آنها با مال نکرد و اختیار فرمود
 و در آثار راه در بعضی مواضع بناییرگی آب خیلی تکلیف بمردم شکر رسید تا بجایکه بعضی مردم العطش
 کو یان جان بحق تسلیم نمودند و بعد وصول بسردار چنبدری قطب الدوله حسن علیخان ناظم آن ضلع
 به توسط رکن الدوله میر موسیخان بملازمت حضور مستعد گردید و بعد رسیدن بود بجو اثره قطب الدوله
 بخلعت بجائی تعلقه سر فرنگشته خدمت انفراف یافت بعد از آن بندکان عالی بکوچه های متواتر قطع محل
 نموده رونق افزای سر خنده بنیاد گردید و درین ایام رکن الدوله بهادر بکفته محکم سکه پیکار که برهن
 قاسی القلب و صاحب اختیار و تشش بود بر جاگیر داران و انعام داران صادر و یک ساله مقرر کرده
 و سزا و لاین شدید تعیین نموده گرفت درین ایام اسمیل خان پنی بصوبه اربار از غزل غلام سید خان

حیدرآباد شد و داوران و سارچوب و نجیبی رسیدگان مالی عباس عیسی به تبعه حیدر علی خان و حیدر علی
که راه میوریه را قید کرده تمام ملک او را در حیطه تصرف و آورده و اکثر بلاد امانه مثل ساوور و سکاوور
و سوندا و دتور و ساراو و سکاو و حیدر و قهر اگر گرفته و جمعیت کثیر و راجم آورده و سرحد در داشته
بود مخلوف نمود و در کبایه راه را و سوا حاکمته میاد در حاکمته بر داوران و رفت و بهو لکر لازم میدوستان
شد و داوران و موی عظیم سرداری کوپال هری و پا پورا و پیر پیریس به تبعه حیدر علی خان شیر فرستاد
حیدر علی خان معین الله خان حلیف شیر محمدی جان داد و داد سید و داد در جان را و امانه عظیم نامروست
و سید و قورج حکم نصیب الله خان فیج مرتبه راه هریست و داد بعد از آن داوران و در کبایه راه
ماتاقی هدیگر با سواران نامی مثل ترک ناماد و نوایک و بار و شکر و غیره عارم حکم حیدر علی خان
کرد و بدیدد اگر قلاع را مصوح ساخته معاف آرگشتند و بیوقت حیدر علی خان شکست یافته
و ایل شیریک پیش شده و استقامت برج و پاره و داحه سلسله صلح میباید و سی لک رو پیشت
و ملک چند لک و پیر داوران و سواران و پوراکشت و کر مقید کشتن مراد خان و
سمت خان و در قلعه محمد نکر و نهضت نمودن بندگان عالی از فرخنده بنیا و هریست
تصفیه خاطر نواب شجاع الملک بهادر و سببا بنجنگ که باغواهی شیویان ظن فاسد
بخاطر خود راه داده و سواران اطاعت پیچیده بود و بعضی و قایع و دیگر آورده اند که سدا کاشا
معدله که رونق بخش نموده و معده میاد شده و نتایج هست و به هم تهر عزم سه هزار یکصد و هشتاد و
بحری مراد حاکم که در اماندای حال نصیبه را برگیری و در سدا کار رسید لکر جان بود که بعد از آن معمار
چند سوار کشت و در معده میاد و طالع ترقی سود و در عهد بلاد الهامی راه بهادر مرتبه امانت رسید و کبایه
مواقت کرده بود و در صحن کرمی به کاشا کارزار یکی از فرادلان خود اساره یعنی راه بهادر کرد و ششم
رحمی عظیم یعنی میرد ری رسانید و بهر حال اس در ادا و اس ایجرت که از آن و بهی با مر و با سبت
راه یافت و در تکه کوکند و قید نمود و در آنکس آن برده را در قید هستی خود در آنی ماحتشد
به دران اوان شجاع الملک که سببا بنجنگ که بهادر از سدا کاشا عالی اندیشه پاک بوده و نایر بهادرت ملاه

عثمان باز نشید و بگذشته شدن راجه بهادر که ناته را و نیز عمور کرده حوالی شهر فرو آمد و میر موسی خان که
 از آن آشوبگاه با یکپایه دوستار پیاده پا برآمده بود و خود را از نواب شیرجنگ حیدر یا خان بهادر که در آنوقت
 در پونا بود رسانید نواب شیرجنگ آمدن میر موسی خان را که سید خلیق و از مقربان حضور بود متعجب انگاشته
 بعد کنکاش با اتفاق محمد مراد خان بنای صلح گذاشت و در صلحنامه چنان قرار داد که میر موسی خان بخلعت
 مدارالمهامی سرفرازی یابد و با میر موسی خان عهد و موثقی بعمل آید که هرگاه از اینجا مخلص یافته بحضور
 و مدار کار کرد و نواب شیرجنگ را از پونا بحضور طلبیداشته بصواب دید نواب شیرجنگ تشیت امور ریاست
 نماید پس مراد خان با اشاره نواب شیرجنگ بهادر بحضور بنندگان عالی رسیده بنای صلح بموجب قرار
 گذاشت و بنندگان عا بنابر صلح وقت که چشم زخم عظیم نفوج اسلام رسیده بود و مراد خان و غیره
 با که ناته را و ساخته بودند راضی باصلح شد چنانچه بعد سبت روز از گذشته شدن راجه بهادر میر موسی خان
 بحضور رسیده خطاب رکن الدوله بهادر حشام جنگ و عنایت خلعت مدارالمهامی از چهار پارچه و پنج
 مرتع و مالای مروارید سرفراز گشت و بعد از آن نواب شیرجنگ بهادر از پونا باستصواب رکن الدوله
 بحضور آمده احراز شرف ملازمت نمود و چون پیشتر در عهد امیر الممالک صلاح جنگ بدیوانی صوبجات دکن سرفرازی
 یافته از جزو کل امور ریاست واقف شده بود و اتفاق با جمیع اغزه شکر و اکثر سپاه داشت و جنیل کار
 گشت اگر چه بطاهر رکن الدوله مدارالمهام بود اما فی الحقیقه تشیت جمیع قهات ریاست با و تعلق گرفت
 و غلام سید خان را که بخت طینت و رشک نظری القصاف و دخل در مزاج بنندگان عالی داشت
 و در کمین برانداختن ارکان دولت بوده اکثر احمیان سخنان خلاف واقع بعضی حضور رسانیده
 مزاج اقدس را از خیر خواهان دولت منحرف میبخت بنابر صلح وقت خطاب معین الدوله سهراب جنگ
 و نظامت صوبه برار از پیشگاه حضور خوشدل ساخته و در بغن قاز مالیده از حضور اخراج نمودند و درین
 ایام خبر رسید که چراغ حیات امیر الممالک صلاح جنگ از صرصر جل سیتیم ربیع الاول روز پنجشنبه
 سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت جری خاسوشش کرد و دید بنندگان عالی مراسم تعزیه بموقوفی نوبت
 سه روز بعمل آوردند و بعد از آن نهفت بجانب شولاپور نموده و پیش از رسیدار آنجا گرفته رونق

میر کاظم رضوی مرحوم از سادات دولت آبادی جلالت افشوده تردد نمایان نمودند پنجاه و پنج سال
 بسیار را در پای دیوار بر یک اسفل فرستادند و در اطراف و کمره های میان بردست شهرت یافت
 و جرج کشند و رعین کر می سرکه تیرنگی بغلیان رکنا ته راور سید و همین تیرنارق میدان دار و گیر
 رکنا ته راودست حسرت خایده و خاک تشویر بر روییده از یورش برکشت و خبر قریب و موصول نواب
 آصفجاه شنید رخت آوار کی جانب بگلانه کشید بست و ششم شعبان مذکور سبک آصفجاهی وار و او را
 شد چون غنیم اراده داشت که ملک برادر را زنده کرد و اراج برانگیزد و نواب غره رنمان بنابر لای تقرب
 رسیده سدر راه کشت غنیم از انظر برکشته و از نزدیک بلیده او رنگ آباد که شش و شصت جاب حید را باو
 نواب هم عطف غمان نموده تا دریا گنگ سیل تعاقب پیرو و در خیا صلیحت چنین فریاد داشت که تخریب
 و یا غنیم بر تعاقب اور حجان دارد نواب تعاقب را کذاشته متوجه دارا حرب پونا شد و بعد بآمدن
 از کتل احمد کرجو جوق سپاه را بهر ناحیه و سمت مقرر نمود که تبارج مسکن و مواطن غنیم پر و از ندو
 بدو و روی پونا رسیده غنیم ساخت سکان پونا پیش ازین کر خیمه بقلع و اکنه قلب رفته بودند و مردم یک
 لشکر اسلام مقیم عمارت پونا را سوخته با خاک سیاه برابر کردند و افواج بغاهی و در نوب و تخریب طرا
 پونا و ملک کوکن و قیقه فرو کند اشتند سجان الله در عهد بالاجی و با و از حد و دکن تالا مورسی چه قه
 داشت که بهر گاه اینها دست فراموش رساند اکنون اموال و امته اینها پنجا و آمد و عمارتیکه بهر قیقه
 مبالغ لکوک ساخته بآتش غضب آبی با خاک برابر کردید میر اولاد محمد و کا گوید به باغی آصفجاه و
 سلیمان اعلم آبادی قوم برین سوخت تمام تاریخ شش و شصت طبع و کا آتش زد و پونه را سپاه اسلام
 رکنا ته را و بچید را با و رفته غره ذی القعدة سال حال بر شهر یورش کرده تلاش کردن شهر از حد کند رانید شجاع
 بهادر و دنان او رنگ آبادی ناظم حید را با و جمعیتی شایسته نکاه داشته بند و بست شهر کرده بود و مرد
 او قدم هست در مقامها و افشوده بغیر توپ و تفنگ و تیر و یورش را و کردند و بسیاری از زغالان
 لقمه آتش چیم ساختند از آنجا هم رکنا ته را و بی نیل مقصود برکشت و نهیایان حضور آصفجاه ثانی سر و داشته
 که رکنا ته را و از حوالی فرخنده بنیاد بر خاسته بصوب پونا متوجه گردیده است باستماع این خبر بنا بر قریه

گمارد و گرفت و اما آن خواسته رو بر دیگر خود را پیش نم حود رکب ساهته را و ساید نواب آسمه که گنجه کبانه
 از بیدر آمد و فریب ما و دوگاه رسیدند و کما جاسا تشه العصال ریات چون موک آسمه ای موضع
 مدکانون رسید رکبانه را و به کاسته نشانه در کتیس حتره حمادی الاولی سال حال ما هم کافاها و میانها
 مثل بقدر رکبانه را و ملک بجاه کد و پیوسته دولت آباد در جلد وی این عیایات نواب آسمه کد رسید
 و احساد مرتکبه نوکلای سکه کا حواله نمود و چون این امر طیل القدر کس تر و محمد مراد خان بهادر
 کرکشی شست زاهریتاب و بت متوالست و بد پیش را که محل دل در ملک و قلعه دولت آباد تو
 صلح را رسم رد و نواب آسمه را را آن داشت که رکبانه را و را سطل باید کرد و حاوی پیسر که پیوسته
 ککاسه و از را را تطیع یکد ترا کما سی رکبانه را و فایم یکیم ظفیه طارم رکاب نواب آسمه است
 و اما ملک پیسر ششی نواب آسمه طارم چاه که طرف عظیم رفته نو و را فاقه دالی عظیم رجبیده جهنم
 شان سطل حال نواب آسمه نالی پیوست ریات نواب الفوج سکین متوجه تادیب رکبانه را و شد
 رکبانه را و طاقت متا و من رخ و دیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوه عظیم است اختیار کرد و ای
 هزار سوار بر سوار یک آباد و در سوار و عربی شهر مارل تند و در معتدله از شهریان طلب کرد و پیش
 بهادر سوار و ملک تاظم در ملک آباد و صاحب ملک سپاه و سالان حرب در کمال حرم و شپاری سنجام
 بیج و ماده حصار شهر پناه پر و اخته سوارها با هر بیت ما ن بهادر کو نوال شهر را در عیالی محمد مراد خان
 ما و رو دیگر مصداق این و مردم شهر تقیم نمود و با نظر انگلیک نواب آسمه نالی ما عظیم بالمایع المیل
 که را بید رکبانه را و ایسی دریا و نه کر قش شهر تقیم کرد و در و ماها سے قلعه گیری مرتب ساخت و حج
 سیم تمان سال حال ہیں که آفتاب از در یکد پیشی سر آورده ما و ثانیان هم را ای او را نادی حاج
 حصار شهر سپاه یکد و سبت تاراج و را کرد رکبانه را و خود ما فوج خاص شمالی شهر کبانه
 و سیاهیان او و ماها پای و دیوار تقیم کرده و لیکن را متصل و دیوار آورده جید کس آمد مد و نه بس
 در واره را که در دیوار کلانی حاج قلعه ارک اسب سستد که گنجه و را بید بهت ما ن بهادر و مرزا
 محمد اقران و تما شانیان شهر بارش عینک و بیرو سبک یورتن آمد و و اوان رو کرد و غور در

بجای دیگر که تعلق با او داشت آن طرف گشتا برده بود چون فائده شمر تب نشد عملاً بجنبک از و مفارقت
 نموده روانه قاضی کلکه کرد دید مجبور در یافت اینجبر عجلاله الوقت خود را به قلعۀ مزبور رسانیده به سلی
 برادر پر داخته همراه گرفته برای چپا و نی به سپه آمد چون در آن سال بالا حیر او فوت شده بود و
 برادر او رکهناتپه را و دپسرش مادهور او با هم نفاق داشتند قابوی شیه آنها غنیمت شمرده سینه
 کهنه را بکشد و هفتاد و پنج جری نبرد کنان شش کردی پونا که سکن آنهاست رسید و بعد استقرار
 صلح مساوت به بید نمود در همین سال صوبه داری دکن از پیشگاه خلافت بنام او غرضد و رفاقت
 بنابران برادر را منمودی ساخته خود را تاق و فائق مہمات ریاست گردید و صاحب خزانہ عامروئی
 بعد از آنکه نواب آصفیہ ثانی سند ریاست را بالاستقلال آرایش ناز و ادراجہ پرتاب و نیت
 را که برہمن حجر ہندی ساکن سنکیہ بود مختار کل کرده جمیع مہمات مالی و ملکی با و وا گذاشت و سال دیگر
 تا دیب مرتبہ تقسیم کرده از دیاسے ہیمراجور فرمود تمکین انتقال و تفصیل این احوال آنکہ چون
 میان رکهناتپہ را و مادهور او کہ در سنہ ہزار یکصد و ہفتاد و پنج جری در پونا چپا و نی کردہ بودند
 مخالفت ہم رسید و متصدیان مادهور او خواستند کہ قابویافتہ رکهناتپہ را و را مقید سازند رکهناتپہ را و
 بر بمعنی اطلاعیاتہ سیوم صفر سنہ شہ و سبعین و ماسہ والہ جریہ با سواران سعد و از پونا بار آندہ
 راہ ناسک گرفت و محمد مراد خان بہادر او رنگ آبادی کہ عمدہ نوکران نواب آصفیہ ثانی و باستالت
 غنیم از طرف نواب ماسور بود و در او رنگ آباد اقامت داشت خبر سز زده بر آمدن رکهناتپہ را و
 شنیدہ چہار دہم صفر مذکور با جمعی از او رنگ آباد و دیدہ در نوچی ناسک بار رکهناتپہ را و بر خورد رکھناتپہ
 کہ کمال بی سامانی و سر سبکی داشت آمدن محمد خان بہادر را و رقی خود مغتلم شمرده با غارت تمام پیش
 آمدند و از ان غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینہ کردند کہ نواب آصفیہ جانب رکهناتپہ را و است
 اکثر از آن با و کرویدند و در رفاقت مادهور او تہا و ن و زیدند بنابران جمعی شایستہ بار رکهناتپہ را و
 ستر ہم آمد و از راہ او رنگ آباد با حمد نکر شتافت مادهور او ہم با فوجی از پونا بار آندہ برد و از دہ
 کردی از احمد نکر مست و پنجم ریح الآخر سنہ حال بہ ستیزہ و داد مادهور او شکست یافتہ از سندان

والای لو تبه پر طراز در محنت شده و قلم کرد و تیغ و شمشیر کا ابرو ملک محنت شده باب چهارم در احوال
 عظمت استمال نواب غفران باب نظام الملک نظام الدوله نظام اعلی
 بهادر اسد جنگ صفحاه نموده الشافعیه شمس بنیر فصل اول در بیان احوال آن عالیجناب
 مشمول مغفرت حضرت و باب تقریر یاد کرد و قیام و بیکریه از وقت ورود و مسعود
 و قریه بید بر اجها و فی تا انتقال میوسی خان مدار الملک بملک حاج و دانی صورت
 وقوع یافت قلمی نامه کسان به سپهر شادان چارمی ملک نواب مغفرت نظام الملک آصفه است
 که خود شهر شوال سیه بر یکمید و جل و همت همی را قلمی ولادت طلوع نموده ساعت کینی راه پر تو وجود
 فایز محمود و منور ساعت چنانچه پیشل برین و منوس احوال نواب معمر تاج سر قوم شد امام علی آن در حد
 حاصل سیظام علی است در کتب حمایت پدر بر رکوع و تربیت یافته خطاب قاضی خطاب اسد جنگ چهر
 ماموری او و حجت چون اثنا با قتل سیدی و هاوری از چپستس هویدا نمود در منور سن نوبتی تا بالقی
 شیخ علیخان بهادر به تنبیه مرتبه متعین شد و در عین امیر الملک ملا تمکک سیه بهر یکمید شصت و به همی
 بصورت اگر برار پای املا امرات و بعد از آن اچهار مقامی صامت و علا و تها میان و در باب یکس میان
 ریاست از آن سکندر احوال مورثه ظهور رسید اکثری اران در باب سیوم شرح و سطر قید و قیام
 رقم گردید و صاحب اثر الامرا کشته بعد از آن که ملا تمکک ملک شصت کرد و بهر مصالح وقت مرثه
 داده و معصا که پرداخت از ملا تمکک حجت شده رای اعد چکیشات کام را احمدی کایت توجه
 امرات و بعد از حجت از آنجا چون طلب سپاه سکار ملا تمکک افزوده شده بعد حکم صادره بود و چند
 سرکار صومعه جید اما دقت زرد خواه آن سپاه گرفته و ادائی ریه خواه ذمه خود کرده موسس رشکال با
 یکمیدل رفته سر سرد سال دیگر که رکباته را و برادر بالاچیرا و باغی آمده خلعات جید و جید میان
 آورد آن تیره پیشه نرد با وحک کسان ناقصه میدک متعلقه صومعه مذکور رفت و در آنجا سقد بهر صلح
 انامید رسته کجای بید رسته قلمه را در سیر مقتدا خان گرفت و بعد چند روز در آنجا شصت سوره
 متعل جید را آورید و در آن ایام ملا تمکک ملا تمکک را برای گرفتن زرد در میدان صومعه

قلعه را بید که سرب و برداشته بود متوجه گردید و در اندک ایام متسلحه را به محاصره
 مفتوح نموده قلعه داری آنجا بنام سیادتخان بها در مقرر کرده و بفرخنده بنیا وحید را باد
 معاونت نموده میدان گوشه محل را مضرب خیام گردانید و در آن آوان آصف الدوله
 صلابت جنگ بها و در دلخا ترابه نظامت سید را با و مقرر کرده به نواح اناکوندی و غیره
 آنزوی دریای کشتنا شده بود بها در دشمنان استقبال نموده شرف اندوز ملازمت
 گشت و نواب آصف جاه ایام صیام در آنجا بسر برده بعد عید الفطر متوجه نواح گلبرگ که
 امیر الممالک بد آنجا رسیده بود گردید و بعد ملازمت تجدید عهد و پیمان با صلابت جنگ
 به بیان آورده و چهارونی محمد آباد بیدر قرار داده به بیدر رسیدند و رعل اقامت
 در آنجا افکنده افواج را به طریق معمول بچراگاه و مقر آنها رخصت دادند و در ایام
 چهارونی بیدر خبر رسید که بالاجی را و آخر روز سه شنبه نوزدهم ذی قعدة سنه کهنه
 یکصد و هفتاد و چهار ازین جهان در گذشت و امیر ریاست به پسر او ما و هورا و که
 صغیر السن است و برادر اعیانی او رگنهاته را و عاید گشته و در سنه خمس و سبعین
 ماته و الف آصفها و ثانی فوجها فرا هم آورده یا امیر الممالک از قلعه بیدر که در آن جا
 چهارونی شده بودند بنا بر بعضی وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد و رگنهاته را و و مادها
 هم با فوج سنگین و توپخانه از پونا حرکت کرده در میدان شاه گده ایمانیان و او ثانی
 نزدیک هم رسیدند و تا رسیدن با و رنگ آباد فی الجمله دو خوردی واقع شد
 و نواب آصفها و ثانی همراه صلابت جنگ دار و اورنگ آباد شد بر آسمان و در سنه غلته
 و گذشتن اسباب زاید و بنگاه یکد و روز در آنجا اقامت و رزیده بست و سیوم بیج
 سنه خمس و سبعین و ماته و الف بقصد و ارا حرب پونا از آنجا نهفت نمود و غنیمت را
 جنگ کنان تا آنکه که قصبه ایست بر لب دریای کنک دکن مشتمل بر ثانی معتبر و غنیمت در دو
 خود در آنجا عمارات عالیه طرح انداخته رسید و در آن قصبه آتش زده و بت را شکسته

وقوع مصالحت مامر بنه عطف عثمان عزمیت به صوب حیدر آباد نمود و در تالیله
 امیر اسماعیل ملک مدلات فتنه چو بیان نواب آصفیاه را به صوب الیور و راجه حیدر
 رحمت نموده داخل حیدر آباد شد و بعد جیدی جهت بدوست امور ریاست
 مایمای بعضی در سهم امدار ان حامد الله خان را وکیل مطلق ساحت دیون مهر و کالت
 مطلق تردد آصف حاکم تانی بود مهر دیگر کنده کنایده شروع به تشبیب امور ریاست
 نمود که نواب آصفیاه تانی را استماع ایچر محالقت اتر به طریق لیثار خود را حیدر آباد
 رسانیده به ملازمت برادر رسید و اظهار مرآت خلوص و عقیدت در تصدیق
 اصلاح مزاج برادر کوشید امیر اسماعیل ملک اگر چه نظام مرآت خاطر داره
 دلجوئی به تقدیم رسانید اما نقش کدورت که ماعوامی معویاں بر لوح خاطر
 مسقن در تم شده بود مایل کل محو نگردید و بعد در مدال بسیار نواب آصفیاه را
 به صوب لکهنو مرخص ساحت تا در آنجا جاوای نماید چنانچه عقل آمد و بعد انقضای
 مراسم چاروقی امانت عزمیت به قیام رگها تهته را در بالاسه را و که
 سر به شورش برداشته دست امداری بحالات سرکار میکرد و افرات و چون
 حوالی قلعہ بیک را مصر بچام ساحت ناصر الملک میرعل علیخان بهادر
 که اریتم گاه حملات جنگ به صوبه داری مامور سرسرا ریافته مانع
 ہی از حیدر آباد را کرده بود و تصرف ملازمت رسید بعد ازاں نگاه را و قلعہ
 بیدک گذاشته استعداد یکارگتت درین اناخر رسید که وسواس
 را و همیشه سرداران ما انواع خود تلف کشتند بنارین رگها
 را و هوشتن دواس باحت و صرفه در جنگ ندیده در مصالحت
 نزد نواب آصفیاه میر این منی را مستم انگاسته
 اراں حاکم عزم گوش مال میر مقتدا قال

سبک پنداشته روز و یکروز از هر چهار طرف یورش کرده خنک انداخت و توپها آورده بازار
کوله اندازی کرم ساخت مجاهدان اسلام از زنجیره توپخانه خود برآمده دست بیک
کوته یراقی دراز کردند و بنیردی شمشیر آبدار صاف صافان را برهنه و بسیار بار بار
پاک سازد و غنیمت تاب نیاورده از میدان خود را واکشید و دید که رایت منصور
اینقدر راه دور دراز نطی کرده برهفت کرد و بی پونا رسید هر چند سواره شدیم
فایده نیکو شد فرداست که پونا رزق آتش بی زینهار میشود و سکان پونا هم پیش رکنا
را آورده فریاد برآوردند که میخواهی خامان ما را بردستی سلمان بر باد و
ناچار رکنا تهم را دو ماده و را و سفیر از انفرستاده پیغام صلح کردند و ملک بیت
و هفت لکر و سپه از صوبه خجسته نیا و صوبه بیدریل صلح با علف جابه ثانی تسلیم نمود
و این مصالحه ششم جادی آخری سنه خمس و سبعین و ماته و الف واقع شد نواب آصفجه
از هفت کرد و بی پونا کو چکرده جانب پنج محلات راجه رام چند فرامید و در
پاداش حرکت لغو یک از و بوقوع آمد ملک او را ویریه عساکر پامال کرد ایند
و آغاز موسم برنگال چهار دسیم دی الحجه سنه خمس و سبعین و ماته و الف باراده
چهارونی و با امیر اسماعیل داخل قلعیدر شد و همانروز امیر اسماعیل را که بکفته مغویان
مصدر حرکتی که موجب اختلال در امر ریاست باشد میکردید و از بن جیت از هر سو
در هر وقت آتش فتنه بلند میشد و نواب آصفجه در اطفا آن میکوشید به صوابدید
ارکان دولت که چندی آصف الدوله را در گوشه انزو و مجلس راحت ساختن مناسب
وقت است در قلعه مذکور فرزوی کرد ایند و یکسال و سه ماه و شش روز ایام ندگی
در حالت انزو ابریرید و بعد از آن سیم ربع الاول روز پنجشنبه سنه سبع و سبعین
و ماته و الف از قید زندان پستی برآمده در جوار مرقد حضرت شیخ محمد ملتانی
قدس سره مدفون گردید میرا بدلا و محمد کا در تاریخ آن گفته قطعه خدیو کن روح

خون آشام ساختند و متاعیکه کیست آن مفوض به علم الحلی است غنیمت کردند
 بعد فتح هفتم شعبان سال مذکور شاه تیسرین فیروز می داد اخل لاهور گردید و در
 آنجا رحل اقامت افکند به ضبط و نسق اطراف لاهور پرداخت و نور الدین خان
 درانی را که از بنی اعظام اشرف الوزرا شاه و ایخان بود بانه جی از خیل در آن
 و قریب باش و ایلات خراسان و همی از راههای کهستان جمو و جهت تنخیر مملکت
 کشمیر بر سر حکم چون که صوبه در آن مملکت بود تعیین کرد و حکم چون فوجیرا فرستاد که
 شعاب جبال را مضبوط کرده بمداغنه قیام نمایند و رانیان اجد حرب و ضرر بسیار
 غالب آمدند و کثامه را از شعاب جبال برداشته بیاری را سرشقی تیغ
 جلادت ساختند و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند و حکم چون با جمعیکه
 همراه بودند صف آرا گردید و حسب المقدور دست و پا زد آخر کثامه را تاب
 مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و حکم چون با اهل و عیال دستگیر کرد و شاه
 درانی بعد فتح نور الدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت و در سنه ستم و بیستم
 و مائه و الف شاه درانی نوای غنیمت از لاهور بجانب کابل برافراخت

ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت بامر مهش تا انتقال نواب امیر الممالک ازین جهان بروضه رضوان صورت وقوع یافت

آورد و اندک نواب امیر الممالک صلاحیت جنگ و نواب آصف جاه ثانی که پس از

بدین حال خود را در دوش پادشاه تسلیم نمود و امیر الامر آمد وستان ساحت را به پور رفت و تیمور شاه پیر حور را
 سپه سالار جهان و الا حور و ملتان و هند موده حور را را کابل تقدیم استنات کرتیم
 در سه شلالت و سلعین و ماه و الف که به پادشاه و ما و و غیر و مرید و شکست داد چنانکه کشت
 ما به هم که حسن و سلعین و ماه و الف که شاه و در اعمان عریضت کام بهد مطوف و است
 سلسله ای که حور شاه بعد از اعلیٰ پادشاهی نصرت را و امانت حور را در امور که استند و
 توره ولایت آورد در سرستان بهد میدار مالی یافته ناز عارفان و رعایت مدد میسر میسر
 ارکسته شدن ما و پادشاه شده بود و بار حور در قالب او در آمد و ما و امانت و صف ما و
 در و کین مقابل شده حکید و عید که دست سوار محل ما و در دی القعه و سلعین و ماه و الف
 طبعه اگر آمد و در اقله دار پادشاهی و سازش کرب و جمیع کارها کما کما و پادشاهی که
 در قاعه بود متصرف گردید قوم یک که کسیر و محله و تشدید کاف تازی ساکن صومعه بیابان که اقلیم
 الا یام میر ما به و فسا و ادو با اسلامیان عداوت و خصمیتند و بدار ما که معایه
 کرده بود که شاه جدید میر ته بهد دستارانی بهر راحت از راه و ما عاقبت امیرتیها
 علم می و شرتن افراتسته ما به شاه را بهد لا بهور کشته و حسا که می را از قوم که
 یادشاهی برداشته دیو را رسیدیم نتا سید و در و در که را ما و ادسیاه کرده و ملو
 لا حور و اطراف ارا به تصرف آورد و خلق الله با سیمای فرقه سلطین را ادیت ما
 رسا بهد شاه در امانت این احار و رعایا بهد معمول نمود ما بهد بهد فرمود
 چون کل زمین لا بهور را محل رد و لا حلال ساحت حرام که اقوام که در صلی روی که شری
 است قلب در و احمی سر میسر عمل الا عا و مردمان قریب دو ملک سوار و دیاده جمع شد
 اند شاه رسید لیا بود که و راه و راه و در و در علی که و در وقت جوگر و کما
 رسید بهد رحمت حسن و سلعین و ماه و الف حک و داد و ما و امانت که کفر شکس امیثه
 رحمت و داد از بهاد و اصحابیان را آورد و در قریب بهد بهد هر اترت یرست را طعمه شمشیر

باز بود کشیده بادینه یک خان مقرر نموده شاه باستماع انجیر از قندهار بکابل با مهر و رایت
 برافراشت آدینه بکینان تاب مقامت نیارود و رو باه و ارد در صحرای ماضی کیده تاربت
 بنی آب تلمی در فرزند شاه جلوریز بسونیت بیت کرو به دلی آمد عداد اسماک که پربی سرداران
 بود خیریت نورادر اطاعت دید بهماز مت شاه شتافت تبارج بهتم حبای اول روز به
 سال مذکور شاه داخل قلعه شاه جهان آباد شد و با عالم گیر ثانی ملاقات کرد و دست
 تاراج اموال و ناموس متوطنان شهر را ز کرده دقیقه از نهیب و غارت مهمل نگذاشت
 اهل غیرت خود را بهم و سلاح هلاک کردند شاه قریب یکماه در شاه جهان آباد اقامت کرد
 و طوی تیمور شاه پسر خود با دختر غریز الدین برادر حقیقی عالم گیر ثانی طین انداخت بعد سرانجام
 طوی از شاه جهان آباد برآمده و بنیه سورجبل جاٹ که از مدت مدید ریشه تصرف در
 صوبه اکبر آباد و اسپند بود مشیناد بهت ساخت و از قلاع منغلده لم کدر اکر از
 دلی بر مسافت یا نرد و کرده واقع شده بضرب توپهای قباره در عرض سه روز
 فتح نمود و اهل قلعه را بکینلم قتل رسانید و از آنجا بر سر شهر که مبدع قدیم هندو است رفته
 از قتل عالم و سوختن و تاراج نمودن هیچ باقی نگذاشت مردم ملک جاٹ از پیدا
 گر خسته قلعه جاٹ خریدند شاه باکبر آباد آمد میرزا سیف الله قلعه را قدیم پادشاه
 سر با طاعت فرو نیاورده بضرب انواب نگذاشت که کسی پیرامون قلعه کرد شاه
 درانی جهان خان را به تخییرت مجتاج مامور فرمود جهان خان در لو از مقلعه کشت
 سرگرم بود که ناگاه از نیرنگی تقاضا و دست در مساعدت طالع سورجبل در لشکر شاه که قریب
 با گره نزول داشت و باسی افتاد تا بحدیکه مجال اقامت نماند دست از ملک
 جاٹ برداشته کام سرعت جانب ولایت برگرفت چون به ابر دلی رسید
 عالم گیر ثانی با بنجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده باشاه ملاقات
 کرد شاه درین ایام دختر فردوس آرام گاه محمد شاه را در ساله

رفتم گردید ما رسوم در سه اشین و ستین و ماته و الف مار کامل ما هور آد ما معین الملک
 حکم سهل واقع شد و صلح ایجا میداد دستور ما در شاه ار سیال کوٹ و غیره محالات
 پیشکش خود در نه معین الملک مقرر کرد و عطف عیان عمریت کامب کامل نمود ما در چهارم
 در سه مس و ستین و ماته و الف مار ما هور آد معین الملک ما چهار ماه خشکیا ما در سه
 اتفاق آدیه یکجا و کو ژا مل که هر دو مدار علیه او بود مذمعلوب گردیده ملار مت ستماف
 تاد در آن او را از طرف خود یات ما هور آد و هال قوم کامل یافت و معین الملک محکم
 سه مس و ستین و ماته و الف مار اسپا تاد هال حق سپرد ما در سه آد ار قد ما رسوم دار سه
 ما هور با هم میر موس سپر معین الملک فرستاد و ما سر صیرین احتیاج و جهات بکلی مبادرتش
 قعیس گرفت چون ما از رولو رحل ماطل می ما ستماف در معاشی او وسیع امر استل بکار کجا
 رستم حکم که ما از المهاجم کل بود و غیره تقریر تمام هم رسایید و عقرب میر موس سپر معین
 ماحل طبیعی در گذشت و سخای او و احوال موسی اعراری و اما د معین الملک قایم شد رستم حکم
 خواست که صومدار می ما هور خود گردیکم در یاقه او را در محل طلیده گیران را هر دو تار به
 چوب کشیده قالب او را از روح فنی ما عقد بعد جدی و احوال بعد حال سپر و اسب الله
 سیف الدوله سلطانند و یکم را قید کرده و یات صومدار ما حو دار ما در طلیده اما حان
 ما در چهار سال ارحاب ما در آلامور آد دست بعدی در ار کرد و مردم بسیار را
 تاراج نمود و بعد جدی و احوال بعد الله حال که در حکامه تخوا و سیاه متواست پای اقامت او تو
 مگر رحیت یا در حکومت صومدار یکم قرار گرفت بعد از آن و احوال مر را حال که در حمله داران حو
 معین الملک خود یکم را عقید راحت و آخر کار ما هم صلح واقع شد ما در سه مس و ستین و ماته و الف
 تقدیر و تصدیق کرده و سبب آن حکامه پرداری ما و اسکا اس فار الدیجان میر و خشک
 این لوایب معرقه است که در ما هور و علی ما در هم رود و صومدار می را از یکم که دخترش ما

الله اكبر زمين محسوسه كه از خون قتل همه گلزنك و عرصه عدم از كثرت موتي خيله تنگ گردید
 بست و دو سزار غلام و كنیز و كني نژاد بر سر مردان اسلام تقسیم یافت و غنایمیله در دایره
 انحصار نمیتواند گنجد از جواهر و نفوذ گرانمایه و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسب
 و دو لك كا و و چندین هزار شتر و پانصد فیل كه و پكیر بدست فازیان منصور افتاد
 بقیه السیف كه آواره دشت ناكامی شدند مردم دیهات خبر آنها گرفتند و از قتل و اسیر
 و غارت دقیقه بمل نگذاشتند شمشیرها در برابر علای بالاجی كه از اطن اولی بود در اختیار
 رخصت میل نموده از سرداران عده فقیم احدی جان بسلامت نبرد الا دو كس از آنكه
 هوكر كه بعد حشر الی خود را با لوا رسانید و از آنجا بپونا آمد و پس از وقوع این شكست
 بقا حمله پنجاه و سیزده روز بالاجی از غصه و غم بخراب آباد عدم شناخت گونید بالاجی
 پیش از فوت بنود چند ماه رسوم خدایان دیهات مثل مقدم و پواری و دهری و گافورو
 حجام و بخار و عده و غیر هم ضبط کرده با جاره داد و مبلغ خطیر از بوجه داخل خزانه ویرانه شد
 آخر مبارک نیار هنوز این بدعت در تمام پرکانت عمل او جاری و ساکن شده بود كه حق تعالی
 دست او را از دستار غم بگوتاه ساخت و سید علون الذین ظلموا ای متقلبین و شاه بعد
 حصول فتح غایم الشان از ناورد گاه كه میدان پانی پت بود و خرامیده سواد دلی را برافروخت
 و ایامی معدود توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع و سبجین و ماته و الف از باغ شالار
 دلی بقمه زنند و ارشد بنیر غنیمت بجلان در آورد و مراجعت قند و رنود تا ریخ یافته اند بعد
 ملی مسافت بلاهور رسید و در لاهور نائب گذاشته روانه پیشتر گردید مخفی نماز كه احمد شاه در آن
 هفت بار پنهان و ستمان آمد بار اول در او خرسنه خمین و ماته و الف بانا در شاه بیدید
 پرداخت و در سال دیگر در ركاب او بولایت برگشت بار دوم در سنه احدی و ستین ماته
 و الف از قندهار لشكر جانب بند کشید و چون احمد شاه حسب الحکم فردوس ارامگاه متوجه مدافعه
 او شد بنیریت یافته راه كابل و قندهار پیش گرفت چنانكه سابق بشرح و ببطا تم رقم پذیر قلم و قایل

مانع مرثیه شود از شاه دره کوچید سپر که طلال آباد که دارد کرده و از راه جهاں آباد قسنت
 رسید چون از ساقی حیر آمدن او به مساج شاه رسیده بود عظمائی حان در آن و پسر خدا الصمدان
 ابدالی را با جمعیت چهار سو از سر آسمه کوید پدنت نقیب فرمود مشار الیهما از کدرا مرده
 مالک پت عور کرده و مالیکار شتافته روز دوم شاد دره رسیده نائب نادر و سکر را که دلاست
 بود معه مردان قتل رسانید و در اثر آن عار الدین مکر که ششست کرده از تاج جهاں آباد است
 شتافته مردم مرثیه را که در آنجا بود قتل نموده کلال آباد فرودگاه کوید پدنت که چهار و نیم
 تنوال سال گذرانده بود رسیده بود و بخت بد او را با همراهمایشان طبع شمشیر و تاختار ساقی و تمام سوار
 از قتل و دزدان دست آورده و سر کوید پدنت را بریده با حایم محصور شاه آورد و چون ایام
 محاصره و محاربه امتداد کشد و کثرت جیعه و بول و غایط فرودگاه و قلعیم را لرزید و نقص ساحت و
 رسید طهارت را سحائی رسانید که هر روز در محمی از مردم و دواب علت که سگهای قالب تپ میزد
 و مسمون لاسطیعون حیل و لایحتدون سیلا نعره ظهور در آمد محصوران تنگ آمده و ناچار
 قرار دادند که آخر و احاطه سکر ملوکوت تهلایل یافته خود خود ملک کور می رسم بهر است
 که کیرتیه بنیت اجتماعی خود را در محال رسم در قسمت تحت است ماتحت تا بیج ششم حادی الاخری
 روز چهارشنبه براربع و معین دانه و الف و چهار رتیب داده و توپخانه و فرنگ میث ادا حته از
 خود بر آورده و لشکر شاه آورد و در مار را از اسلام که صیاد و اردر کمین انتظار صید میکند
 آنقدر فرصت داد که بخیران صطرا رام رام گویان از احاطه سکر و میدان بیرون آوردند
 بعد از آن بختی بر عون مالک الملک تعالی شاه کرده دست به شمشیر چون نشان برده
 حمله آورد و در طرفه العین صفوف اعدا را بر هم رده و طغی کثیر را بحراب انا و عدم فرستاد
 اول و سواس را و که در میث شاد بود در جم تنگ مقول کشت و در اثر آن ما و مقول العین
 و الاثر کردید و حاکم و سرداران دیگر میث از حصر طبع سید ریح کشتند و از اسیران را
 کیر آورده و او را بنیت می جمع مقصص نگاه داشتند و عقرب به شمشیر با سنان از بر هم گذارید

که انجام این قوم بحیریت بر حصار ستاره چنان آید بر حاسته کلمه که کی با قلع او دست رفت
ماؤن آنکه سلطنت نکند و همداد است تنگ چشمی و پست طرئی او کاسی رسید که تغیر دیوان خاص پادشاه
که از فقره خود آراکسید و در سنگ کوک ساخت و طلا آلات و فقره آلات و قلع قدیم بود و در سلطان الشیخ
عظام الدین باولیا و مرقد و در آرا نگاه محمد شاه مثل خود سور و تمندان و قوادیل و حیر و ظلمیده تغیر
آورد اما حاصل چنان بود و ما موعود چادری در شاه چنان آید که در وقت دانه و قلع عالی سپاه را
ساخت و او امر امام بر شکل حاصل است که از شهر بر آید دست تاراج آید بیاکتاید و در بالی رعایا و در
که وایع و دایع حضرت عاقل آید که در دین خود کیر و دقت را در آن از شهر است و هم صفر سه اربعه و سبعین ماه
و الف سا به چنان پسر بچی السه را موعود کرده میرا حواصن تحت قلع ساه عالم عالی کوهر را در قلع
سایه چنان آید در تحت شاد و در ذرات فائده شجاع الدوله مقرر کرد و در حواصن بیکه شاه در اسلام الدوله
دکان شود و سکس فقره در اجتماع و الفاق ایها افتد و بعد از آن مار و شکر برهن را در سایه چنان آید
محمد اشته خود تاج طایع لطیف کعبه و حرکت کرد که در آسمان صد حواصن آید و قلع عالی در مبله و کجاستان
رسید از آن سرزمین اجاست داشتند و رسید و غیره آن طرف آب به لشکر شاه میرا سید مداس
حد الصد حواصن آید آه است که در وقت حواصن سر رسید دست میم افاد و چاه چاه ساقیان ذکر رسد
و آخر مخلص ماته تا قلع عالی و در مبله و کجاستان حواصن موافقت است و مهمتم ریح الاول ماته
سبعین و ماته و الف مضم قلع کعبه و را می مراه کرد چون که قلع مضم پیش از شام و رنگ کار سبیل
است مامد که در وجود قلع دست آید مامد الصد حواصن و قلع عالی را در بر شهادت رسانید
دست تاراج کعبه و در آید که در قلع و غیره آید که داشت شاد و در آید مامد اسلام و غیره حواصن
در حواصن آید مامد صد که در آید حواصن یا مامد که در حکم مامد که در حواصن طایع اوج آید که در دست
همچون ریح الاول سه اربعه و سبعین ماته و الف دلا در آن اسلام آید که در ماکت قیس شاه چنان آید
اسپاه حواصن آید حواصن یا مامد که داشت و در مامد که پناه حواصن پادشاه بود در آب
در دست مامد حواصن در آن اوج قاهره در یاراس دلیری و میاکی رنگ هوش مامد که کعبه

جمعی شدند و در قلعه مورچال قایم کردند و عماد الملک و سوارجل که بنا بر وقت پرستی سبیل رفت
 با و پیوسته بودند و برین داروگیر اصلاً تن نداده از دور تماشا می کردند غنیمت دایره محاصره را تنگ
 گفت و ابداً بهم خان کاردی که با و او را از دکن همراه برده بود و آتشخانه فزنگ همراه داشت
 سه ضرب توپ در ریکیستان زیر قلعه آورده بکار داشت گویهای توپ بر شبکه آسود برج و برج مشن
 و محلات پادشاهی مثل باران بارش کردند و بهارت دیوان خاص و تکمیل رموتی محل و شاه برج و
 غنیمت راه یافت اما بهصانت قلعه ضرر رساند چنانچه معرکه عظیم در میان بود و هر روز زود و خورد
 از بندوق میشد یعقوب علیخان بهمن زاهی برادر اشرف الوزرا شاه ولیخان که قلعه دار بود چون خبر
 قلعه مفقود و وصول کمک از شاه در آن سبب طعنان آب جمن متعذر دید پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس
 و مال قلعه را تسلیم میکنیم با و این صلح را غنیمت دانسته انکشت قبول برده نهاد یعقوب علیخان بعد
 عهد و پیمان مع احاطه اقبال از قلعه برآمده و در حوالی علیر و انجان فرود آمد و بر شیبها نشسته آن طرف
 جمن خود را بشاه در آن رسانید و روز دهم ذی الحجه سنه ثلاث و سبعین و ماته و الف قلعه بدست با و افتاد
 و هر یک پادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت با اختیار غنیمت رفت ذلك تقدیر الخیر بنی العلیم
 با و قلعه داری بنار و شکر بر بهمن تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه همراه او کرد و بعد چند روز
 بر بهمن مذکور حکم با و بر سبیل سفارت آن طرف آب جمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله مافی الضمیر
 خود که نفس الامرو میان واقع است ظاهر نمود حاصل کلامش اینکه مدتی است مرثیه و بلبله دکن
 بر ملک هندوستان مسلط شده اند احوال اینچه فتنه از بهجدهی و طماعی و سخت گیری انیقوم برخاسته یعنی
 امرا و راجه های این سرزمین از بهجدهیها و از بدسکویهای رکناته را و و تا مقتول و هولوکرا و بناجی و اخذ
 و جرمه و صدیان اینها جان بلب آمده برای حفظ ناموس و الوس خود شاه و در آرا از ولایت طلبدا
 بر بهمن مذکور بار بار با و بساطت سبج الدوله در لشکر شاه آمد و رفت کرد و تمهیدات صلح در میان آورد
 لیکن بجای نرسید از جمله وجوه صورت نگر فتن مصالحه اینکه سرداران مرثیه همه لغو و غنیمت زود بخود
 مصروف خام طبعهای خود و اذیت خلق الله چنانچه سوارجل جاک اوضاع اینها سانسیده کرده دریا

همه مارت شد تا در اسرارش از نار ثول شاه جهان آماد آمد و چون ایام بر شکل قریب زشیده
 بود شاه آن طرف دریای منجی شاهی شاه جهان آماد آمد و سکه های گوناگونی کرد و میعاد دی ران پس
 عمارت ارگ را بدین ایام بر شکل و مکانی است البته در نوازش نژاد و وسایل و عرف مادی
 و غیره سرداران را از استماع این احادیث و معجزات ارگ را در دل متوجه هندوستان شده و بعضی
 بهار چون سحر الی اگر آماد رسید و در محل ماث و نشاطت بهر که و حکم و قاضا و آماد و قس خود استقامت
 کرده و در محل را دید و عمارت الکلی سیر و نوازش معجزات هم که در سلطنت سوره و الی شهر آماد و سوره
 با و قرار داد که با عمل طبعان بچین مانع عورت و قاضا و شاه در آن است نه جهان آماد اگر دست یابد
 باید گرفت ماین باراده که میگردد بهم و در تیره شده سده ملات و سمن و دانه و الف و دگر گری روزگار
 و عمل شاه جهان آماد شد و فصل حریفی سعد الله عاقل و فقه استاد و فوج رتبه ارگ بود و شکر کرده و مسدود
 در دوازده حصری چسبیده و عهدی در دلی در دوازده متحول و دو دور و دو دور و دو دور و دو دور و دو دور
 در الی از مالای قلعه سدوق و اداری میگردد و فوج حکم و بر هر که و دیوان خاص متصل فصل قلعه
 اسما و ریجات سعد الله و قاضا و کاهی کوشش تیره سیدار سلیم که کیصرت قوی سر سید اد که گوله
 اش آسمان میرفت و در آن فرصت بهر که و حکم و در دوازده حصری ایستاده سبی و امر و شکست
 کرده چون در دوازده تخت های رسمی و سبهای آبی سبایت اسحکام داشت و در وقت چهار کبیر
 هم کاری پیش سر و درین وقتا قریب با صد کل مردم بهر که و کسری می سوده و سکون مای
 تختانی و دستخامی و قاضا و آلام و عجب ایها مردم بهر که و حکم و ارعاب اسد ریح مالک
 فصل قلعه را ده تا ملات سلطانی دست بهر که و در دست ای آماد از مالک قلعه پام می آمد
 درین مارت کسی با حیات قلعه پرداخت درین حصر و دست محل در آن سدوق و دست گرفته
 در عاقل و طفت سلیم که آمده و در دوازده کس را نظریت سدوق و شیرین کاک عطا یید و هر که
 در ایان حواس ماجیه اب بالای فصل قلعه خود را درین ادا مستند و دست و پای خود را خود شکستند
 و قلعه معوضه را از دست داد و ما چار و دسای علیم در غنی سعد الله عاقل که قریب قلعه است

رسید با قشون قراولی شاه مقابلہ واقع شد در انیان بزور ترک تازی غنیم را از جا برداشته روانه
 عقب کردند و تا جنگ کنان بجانب شاه جهان آباد راجع القهری نموده میدان باولی که در سواد جہان
 آباد است رسید اگر چه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن در انیان از غنیم قزاق تر اند در میدان باولی
 در انیان اطراف فوج و تارافند گرفتند و تا برادر زاده خود جنگو را با جمع قلیل گریز اند و خود بسایه
 فوج از اسپان فرود آمدند پادستیز قایم کرد در انیان بضرب شمشیر و بندوق دمار از روزگار غنیم
 بر آوردند و تا با جمیع همراهیان قتل رسید و فیکه سبله فتوح روزگار توان گفت نصیب شاه در آن
 کردید و انیواقعه در جادی آخری سنه ثلاث و سبعین و مائت و الف بوقوع آمد میرزا ذکویه
 قطعه کرد سلطان عصر درانی به قتل و تا بتبع دشمن گاه به گفت تاریخ این ظفر آزاد به نصرت
 پادشاه عالیجاه و شاه در آن بعد قتل و تا به تعاقب جنگو پرداخت و همان روز بعد جنگ پانزده کوه
 پاشند کوب رفته متصل سر آله و بر دفر و آهمن قسم تا نار نول عمان باز نه کشید درین اثنا خبر رسید
 که هو لکر که در کنده قریب جنگو اقامت داشت بعد استماع قتل و تا خود را سبعت تمام نزد سورجل جا
 رسانید و درخواست کرد که با اتفاق یکدیگر فکر شاه و در آنمائیم سورجل جواب داد که با در انیان طاقت
 جنگ میدان ندارم هر گاه شاه در ملک من می آید می فهمم در آن ایام افاغنه مبداء را نترسید یا خزانہ
 در سید غلہ که بر شاه در آن از محالات خود آورده بودند بسکندره که از دلی بست کرده جانب شرق
 واقع انترسید است رسیدند هو لکر بر سر خزانہ و رسید غلہ و دید لکن افاغنه پیش ازین به مجرد استماع
 خبر وصول هو لکر نزد سورجل جاٹ از راه دور اندیشی خزانہ و غلہ را هر قدر که توانستند آنطرف لنگ
 بردند و تمه را هو لکر تاراج نمود شاه در آن انخیز شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان درانی را با جمعیت
 پانزده هزار سوار تنبیه هو لکر تعین فرمود و نامبرد با از نار نول بشاه جهان آباد که هفتاد و کوه راه
 است در یک شب و روز خود را رسانیدند و روزانه در دلی آرام کرده نصف شب دریای من را
 عبور نمود و شبها شب جلوریز وقت صبح صادق بسکندره رسید و بر هو لکر رسیدند هو لکر
 کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده که سخت باقی سرداران و فوج همه قلیل و اسیر و اموال اشغال

و تلمعه بیایور که هر کدام یا تحت سلاطین اسلام بود گرفت و عاکیرات را حاکمیرات
 امراد و مصداق آن بسیاری حکم تقدیر در تنخواه عظیم رفت حرصوه حیدر آباد و بعضی ارصوه بیایو
 و تلمی ارصوه سید و در سرکار بماد آهم لست عالما به چهارم حصه که چون عوں باید و عوں
 ملک سرایت دارد و هر چند این عظیم در یاد اسلام راه یافت لیکن اسیم سد که حبش ایش بهادر باک
 اسلام بنگلم از طردن و کس بر حرد چون آغاز این دهن رفتن سلمه احمد کمر است شخصی تاریخ رص ملک
 شصت لک روپے چینی یافت قطعه کا مردن اسلام کریب به حصن بسیار حصنی ارمن به سال تاریخ
 رقم کرد حرد به رف احمد کمر ملک دکن به بعد انعقاد صلح عظیم موسی راقص تلمعه دولت آباد و سرسار
 قلعہ دارا ستمی متحک ار اولاد سید محمد قوی فی اعظم استاد کی کرد عظیم احکام امیر اسماعیلک مام
 شجاعت حکم پیغم طلسم که قلعہ را بانی قرار داد که مادریاں آندہ تسلیم مایکرد مایار یوردهم
 سغان سه ثلاث و سلعین و مایه و الف طلسم را مردیم عظم حواله نمود شخصی تاریخ این عظم آورد قطعه
 که مستعد کار احمد کمر را مایا کرد دولت آباد حصن عظیم رفت مایا مایا حرد سال تاریخ ریلوچ کیتی چینی
 رد در قلم دولت آباد هم رفت به انا قلعہ دارا ستمی پور ساری سامانی استاد کی نمرد و همیکه عظیم
 حکم امیر اسماعیلک حاصل کرده فرستاد قلعہ را تسلیم کسان عظیم نمود مایا میجو علیجان قلعہ دارا سیم مایا
 اسلام ار دادن قلعہ مردیم عظیم سر بار رد عظم مدلولار هم محاصره کوتیه مایا که کو رقیب مال حکمده قلعہ را کهدا
 آخر الامر چون قلعہاں و میره کمال اصطرار و ساد و دار و هم ریح الا حرد و در حصه سه اربع و سلعین مایه
 و الف قلعہ صلح تسلیم مردیم عظم مود میر غلام علی آرا و مالکرای در تارکش کویه قطعه در ساه اسلام مرکز
 رین شکل فرمان تقدیر رفت به ویر حرد سال تاریخ او به رقم رد محب حصن آسیر رف به عرض عظیم
 ملک شصت لک روپے گرفته مراجعت مایا المرقود و مود و اسامیر اسماعیلک و بواب آسمه و سید کمره
 مایا حیدر آباد آورد و ذکر رفتن و سواس را و سیر بالا جبر او و مایا
 با فوج بیستهار و اسباب بسیار بصوب هندوستان و تلف
 نخستین جنگ در اینان آورده اند که چون مایا حیدر و ملک شصت لک روپے گرفته مایا

و دیگر فوج غنیمت رنجتند و بشمار جلاوت بسیار از مخالفان مقتول و مجروح ساختند و یازده
 نشان از جامه ابراهیم خان غنیمت آوردند و درین کارزار برادرزاده ابراهیم خان و اکثر
 عمده های کفار بر خاک پلاک افتادند و از لشکر اسلام سید او غلامان و نیکو پندش و همشیره
 زاده سریار او و برکات سرکار خان شارسد غرض هر روز جنگان بقلعه ادرسه کرده و بی
 دمار و رسیدند غنیمت دید که اگر عساکر اسلام بدبار و رسیدند فوج آنجا را با خود بطلبی سازند
 عهده بر استعذر خواهد شد یا نزد هم جادای الاخری سال مذکور قریب چهل هزار سوار بهیست
 مجموعی بر سر زمین فوج اسلام اعنی شوکت جنگ بهادر که از جهت توقف او در اثنای
 قطع مسافت برای برداشتن اسباب افتاده فاصله میان او و میان فوج قول آمده بود در
 و چون جمعیت اعدا بسیار و فوج اسلام دوسه هزار کس بیش نبود بعد از کشتن کوشش بسیار بر فوج
 یلمش چشم زخم عظیم رسید شوکت بهادر و قاد صاحب جلال الدوله حسین منور خان غلام نقشبنده شریک
 شهادت چسیدند و بسنت را و برادر بهالیر او کو رنجش نام و بالکشن پندت و بلونت را و در نیمه که جان را
 کردیدند و از فوج مرهه هزار سوار بر خیم تیغ و تیرونیزه بارالوار رسیدند و بعد برداشتن فوج چنان
 افواج مرهه بهیست اجتماعی بر قلب لشکر رنجتند و آب آصفجه شیر صولت تهمتن حرارت بدافته
 انگروه شفاوت پرده متوجه شد و بدست ظفر دستگاه خود چند ترکش تیر خالی کرد و هر تیریکه
 از کمان میکداشت حکم تیر قضا داشت غرض فاصله قلیل فیما بین فوج مرهه و فیل خاصه با
 مانده بود که حافظ حقی جلالت قدرته بسببی برانگیخت که کاوان بنجاره که پراز غله در رکاب بود فیما بین
 حایل شد و موجب عافیت و حفاظت کشت دلاوران اسلام داد و دلاور و مردانگی دادند و
 تا قریب شام آتش کارزار مشتعل بود بعد غروب آفتاب اتفاق پذیرفت روز دیگر بنا بر تنگی لشکر بساط
 منازعت بر چیده شدند و ناگزیر صبحی که استن هزاران فساد بود اتفاق یافت گویند غلام سید خان
 میا نجی این صلح شده بود غنیمت جاگیر شصت و گروپه محالات صوبه خجسته بنیاد تمام و کمال سوا شهر
 و پیر کنه حویلی هر رسول و سارا و تهم از صوبه بید رو بیجا پور و قلعه دولت آباد و قلعه آسیر و شهر برهانپور

[illegible]

رسید و سال دریا پتی مضرب خاتم کرد و پنج روز در آنجا توقف و رزیده آلات و ادوات آتش باز
 را از توپ بان و غیره همراه رکاب گرفته نوای غریت هست ناکپور افراشت و جانوجی بهوسله چون
 دید که گرانڈیاتا مقابله مت با لشکر فیروزی ندارد و در جمیعت فرادان جهت اعانت گرانڈیا بفرم مقام
 شتافت و بازار کارزار گرم ساخت و هر روز هنگام کوچ لشکر ظفر اثر کفره از چهار طرف شورش نمودند
 و از ضربت پان متشده می شدند تا آنکه بر کمانه دریا پور نارسیدند شبی سیدی صبر خان قاضی
 حکم بشنوخ بر لشکر کفره که غافل بودند و در بجهوسله و گرانڈیا هوش و حواس باخته بر سپان زمین
 سوار شده راه فرار پیش گرفتند و جان سلامت بردند بعد ازین سرخک باز جانوجی جمیع متفق
 را فراهم آورده دست و پا زد و آنها هم میت یافته و صرفه در جنگ ندیده بواسطه راجه بهادر پربانت و غیره
 ایمان پیام مصالحت نمود و آب صغیا و پاس ظرایع ان دولت خود قبول فرمود و بنا بر این صلح مشروط
 با عانت جانوجی و محاصره و یو کده چاند ابهود و مواثیق است حکام پذیرفت و بعد از آن حربا لقرار
 بصوب قلعه دیو کده چاند اعطف عنان غریت نمود و مقارن اینحال غلام سید خان که بر پونا برآ
 تصفیه را و بالاجی رفته بود انداخته مراجعت کرده بشرف ملازمت رسید و بر کیفیت حال مطلع
 بعض رسانید که صلاح دولت دانست که فتح این غریت نموده بفرخنده بنیاد تشریف فرما شده
 بحضور نواب صلا تبحک بهادر اقامت نمایند راجه بهادر اگر چه در مخفی هذا استان نشد لیکن پاس مرض
 خدا و نعمت سکوت و در زید الغرض نواب غریت حیدر آباد از راه ماهور و نزل مصمم نمود
 چون بر حد این دو قلعه رسید مجا بهد جنگ بهادر که از پیشگاه نواب صلا تبحک بمراسات فضل ماهور
 بود با است حکام اما کن بفراسم آوردن و مسبب قلعیداری پرداخته خواست که بمانعت پیش آید چون
 دید که پیش رفت نخواهد شد با نیا پیش آمد نواب بمراسات آنجا بخواجہ شہید خان میر عہد الدوله
 مفوض ساخته و نظم و نسق آن نواح پرداخته و کرای حیدر آباد شد کونید مجا بهد جنگ بمراسات رختی
 بریت ذکر تباه شدن موج سی بهوسلی و الفکار جنگ برادر حیدر جنگ آورده اند
 که بعد گشته شدن حیدر جنگ نواب امیر اسماعیل صلا تبحک بهادر بصواب بدید شجاع اسکت التبحک از محبت بنیاد

مانع گناهات نبود و اکثر علوم آسمان و در تعریفی عدالت می گیتی میسر و در همه دور و برای عدالت
 مقرر کرده بود همه دست و پا می طایفه را در حضور خود طلبیده و بعضی نیکو و بد متوجه تفتیش می نمود
 قضا یا چایچه می پیرسید و از آنجا و تاریخ و دانی فی لطیف وقت و مهتاب را و سلاطین متوجه می نمود و در
 صدق ایضا کمال کتاب با ترا که از او لغات داشت و علوم و معانی را و در کار و نمکین و کوهک
 و عجماری علایق و حیاتیم و دو فاد صدق و صفا الصاف داشت از در و نمک و هایت متحرک و در
 او حاصل میشد با نوق و دی کی را استحقاق بر آورد و همراه ده یکی علیحد جمع میداد و برار ماب
 استحقاق صرف می یافت رایت نظم و لطف و سق ملک سر دست داشت و اصداد در در و شش علوی
 را استوار می نمود و می کرد و سبب میری داشت و اصحاب مردم و ارباب کمال و احوال و امور و مملو
 میکرد و واسطه دل داشت و در دیوان عظمت مشکوک می نشست و در علوت کوچک دلی و واسطه
 تمام با مجلسیان احتلاط میکرد فصل بیوم در ذکر و قایعیکه بعد مقبولیت بمصمصام
 الدوله و جید حکم و رسیدن نواب اصفیاه فی در ملک بر ارتار حلت
 نواب امیر اسما لک صلا بجنک از عالم نبی ثبات بد از اقرار و بوع
 پیوست آورده اند که نواب اصحاب ثانی بعد وصول تقصیر ماسم تقریر مجلوی در آنجا توقف
 و چون بیا تقصای بیوم چهارمی که از بیایا حارمی جمعی سر شویست و ما دوست عارت با طراف
 و جواب داد که نواب اصحاب لغرم تسبیح لغات پشه به صفت در و مقارن این حال
 نهیسان سبب احوال سببید که محلات و ادوات توپخانه در بر با پور تیار شده است
 و کرا بیا در کیس که هرگاه توپخانه از لوله دارا سرور بر آید ست و نماید استماع ایچ عیایه
 مایه متعربا کید طبع و از و توپخانه هر صد ذریافت که منتظر و در و موک مبر و بوده
 همانجا حرم و احتیاط توپخانه را نگه دارد و وجود دولت متعاقب آن پاشه کوب از راه
 آنکوله متوجه بر می پور شد و هر روز آتش عدال و قاتل متعین شده کفره بهر میت می یافت عرض
 جنگ کمان در عرصه دو ماهه و ربع الا حرسه کهرار و یکصد و هفتاد و و هجری الطاهر بر با پور

را مروج ستا و عده اسلک موسی بخوسی را کشته شدن حیدر خیک بهیستی و حواس پاخت
 و شجاع اسلک سالتحک ماتماس حواچه رحمت استغفار دریا و تیرد یک فرنگی رفت
 و نیمی فی الحکله مورت الطینان حواطر او گشت نوبت اصمعه از آسحا جاس استکبر
 را خنجر ایچدر منقحه شد و لکنه توقیف نموده و مادر عاقل را و او در مساجد و در کعبه مال
 آکهی کشنده از آنوقت آمدن خود معلوم نمیدود و سه صد سوار همراه رکات دارانجا
 نه سپاه درمی و دلاوری قدم پیشتر که اقامت لرزه ایم جان کار که سا به تسلط حد ریجکت
 بطریق اورعت ادو اب اصمعه مدکتبه و تو که فرنگی شده با جمع سگین و تو که آه نس
 ناز در استایراه فرد آید بود فرنگی او را گفته فرستاد که هر طریق سید راه مایند
 او نال ادیتی را کار فرموده و تو با حق حقوق ولی معیت مرعیه استه مقرر در یکایک اس
 کرده و کاذبان تو بیچاره فرنگی را که در چراگاه بود و قراجم نموده همراه خود کشد و از سر
 شورش ادشکر مدگی افتاد و اخیان لشکر او سر پیچیده درین کاستیر واقع طلبان
 صمدی الدوله و عین الدوله و میر عبد الیسی خان چهره و مصمصام الدوله را عسرت تنها
 یشاید مدوطه ایکه حیدر خیک که در حقیقت قاتل این نادان است چهار کهری خیزار را با
 قتل رسید و قتل او را و اوقات مصمصام الدوله بموت خود تسلید و گفت که خلا سلانی باسم لطری آید و انتقال
 تمام مستقل تایشست تا اینکه لجه نام پیداوی از رهای نصرا آمد و بطریق نفات این مکان
 نامشهد را حتما چدر و پسر را در غره آمادی او که ماس حولی شهر قریب درگاه شاه توپکا
 مدین سره احت ریجهاکی میرود و در عین الدوله میر محمد حسین حامراد فرستاد آبادی او
 که یابن کند راه نور صاحب قدس سره است و در ساختن میر قلام علی آراد و راه و تاج
 شهادت کز وجوه یعنی مسئله مسخره با و تادیر این را با غلظت مستقر او در باج آن نظم
 کرد و با معنی مصمصام الدوله آن امیر و الاداش اکام با معنی شده کعبه در کین گام دعا
 و املا تو ماه آراد و امیر سیر ساند مارچ یا آن ششوید کرد و شهیدان کشتن سیر را

و تباری نوکاری آورد و مصمصام الدوله ما و مصمصام اصحابت رای و درستی فکری
تقاضای طلبیه تعلق و چالپوسی حیدرخنگ و فرکی فریب حورده سر رشته آمدت
و ملاقات آنجانی ایدیه داشت و به تقریب حس تولد سپرد مصصامت امیریه ترتیب
داده و فرکی و حیدرخنگ را دعوت کرد و به طاعت دعوت هر که آن به خواست خود
و پیدا داشت که ایها پاپی حس سلوک به دل طبع و معاد شد و در حجت باطنی بها
بطنش گشت و فرکی ایای حیدرخنگ ماطهار مزید خلوص استقامت های سیر قلعه دولت آباد
ار مصمصام الدوله نمود و بعد رحلت از محل شادی شجاع الملک سالنخنگ
را کعبه فرستاد که شاه مصمصام الدوله و میر محمد حسین حار را به تقریب سیر ساع سلیم که سیر در
شهر است طلبد و به هرگاه آوار توپ قلعه که کوش رسد ملا اجمالی آن سیر دور
مقید سار به چاهچه مست و ششم رحب به سالنخنگ حس الایای فرکی و اصحابت
را به سیر مقبره سلیم رود و اکثر امرای عظام را مع مصمصام الدوله و میر محمد حسین خان
انجام طلب حسین الدوله بعد از حنگ طلب فرمود و خود مالای نام رفته انتظار آوار توپ
شد و یکجه صیاحی توپ بعد مد دست ابواب طلعه کوش رسید مظفران میر محمد حسین خان
و مصمصام الدوله را مقید کرد و به هر دو راه لشکر برده هر کدام را در حیمه علیحده داد و دو
میر عبدالسلام خان و میر عبدالسی خان پسران ابواب مصمصام الدوله را به طلبیده با پدر
در یکجه مقید ساختند و در حیمه محاطان لشکر کشند و ماه مصمصام الدوله را مار دیگر
نهارت برده و مستورات سادات راه بهیروی ارجاء امرای که دید و اقرای
مصمصام الدوله و متوسلاسیکه فی الحال استقامت و انتقد آنهارا در قید شد و کشید
و در نماز قند و ستم بر سادات که شت که واقعه که ملا تا رنگی صورت و وقوع یافت
شاید این حال حیدرخنگ را در گرفت و نواب آصفیه تانی در فکر آن شد که نفس
هستی او را از ضعه رود کار شود و چشمش اینکه حیدرخنگ با مصمصام الدوله نفس همدگر

مقتدره بجیش گردانید و راجه رام چندر که از متوطن خود بغرم حضور نواب امیر اکمال
 بنده کیر رسید و گرونی از اورنگ آباد رسیده بود و محاصر نمود نواب آصفجاه ثانی امیر
 راجه است و اورنگ آباد گذاشته و شجاع اکمال و صمصام الدوله راه همراه گرفتند
 تا سنده کیر خبک کنان خود را رسانید و راجه مذکور را از ورطه هلاک و اربابیند و رفع
 مناقشه با مرته بتسلیم ملک بست و هفت لک روپیه از صوبیات دکن بانگرو و شقاوت
 پیشه قرار داده به بوب خجسته بنیاد ریات معاودت افراشت درین اثنا خبر رسید
 که عمده اکمال موسی بھوشی و حیدر جنگساز بند و بست جاگیر ات فراغ حاصل نموده و بچید آباد
 رسیده و قصد حضور نواب امیر اکمال دارند و حیدر جنگ خطوط شعر با ظهار مراب
 و داد و صمصام الدوله نوشت مشارالیه اعتماد بر خلوص او حاصل شده غفلت کلی از قریب
 دیگر دوست و ادا حاصل لشکر فیروزی اثر از سنده کیر معاودت نموده در حوالی شاه کده رسید
 بود که حیدر جنگ بحضور امیر اکمال رسید و بعد حصول ملازمت مابین محمدی باغ و حصار شهر مخیم
 ساخت و متقابلاً آن نواب آصفجاه ثانی بجهت بنیاد رسیده و ملازمت امیر اکمال
 حاصل کرده نسخ مید از امراض پیچ اقبال گردانید و حیدر جنگ بکمر و نیزنگ نواب صلا جنگ
 و افریقہ مهر و کالت مطلق از نواب آصفجاه ثانی باردیکر حواله بسا جنگ کنایده اختیار امور با
 بقضه تصرف خود را آورد و صمصام الدوله را ظاهراً بفریب و خیل کار ساخت هر چند آشنایانیکه
 برخدع او آگاه شده بودند صراحتاً و کنایتاً نواب صمصام الدوله آگاهی دادند تا تکیه بر خلوص
 دشمن نموده سخن خیر خواها را در میان اعتبار ننجد و چون حیدر جنگ در المہام موسی بھوشی
 جمعیت شایسته همراه نواب آصفجاه است بدون آنکه آن جمعیت متفرق گردد تسلط من صورت نخواهد
 مبلغ شست لک روپیه بتخت از پیش خود تسلیم نموده سپاه را در ملک لکران موسی بھوشی کشیده نواب آصفجاه
 تنها ساخته و تباریچ چارم رجب سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و یک یاغوی بعضی مفدان و بیدعیان است
 کالقبیل رسید و حیدر جنگ آنها را ختن نواب آصفجاه فکر مقید کردن صمصام الدوله افتاد و هر روز بکرازه

مصالحت با تمام برسد و نمود که بواسطه نظام الدوله اررار رونق افزای اورنگ آباد
 گردید رستخ میاد را معرب جیام کرد و بعد ککاش چپان قرار یافت که اقل
 نیمه عظیم مایه پرداخت سارین مصمصام الدوله را از قسطنطنیه دولت آباد طلبیدن مصالح
 وقت دانسته میرعلام علی آردا استماله مصمصام الدوله مامور ساخت و طومار مطلق
 او را موافق اسنادهای او دستخط فرموده حواله نمود و میرموصوف طومار را گرفته رفته
 رفته مصمصام الدوله را سرکرم اراده حضور کرد و تواب آصفیه مالی سرداران عدد را با استقلال
 مصمصام الدوله و در بیع الاول سه احدی و ستمین و مایه و الف اقله برآمده در طایفه پانزده
 استقلال ملاقات نمود و چهار روز ملازمت بواسطه آصفیه مالی و امیر اسماعیل رسید و مورد
 انول مراجع گردید بعد از آن او را محاطت بهر و نگاه رساله لشکر معرر نمود و شمع انگ
 و امیر اسماعیل حاکم سرحد را بهر اولی و سرداران دیگر راه میوه و میر و گنگ نامرد و
 حدین اتنا مارسته سکا لان عملات گنگ را بر سر آن آورد که این مهم را عادت خود
 با مصمصام مایه رساید و با اختیار برادر خود دادن مصالح میت حیرا که در صورت
 فتح و شکست و صلح و نام اعتبار در دست حضرت خواهد رفت بواسطه صفا حاکم
 میخی انگلی یا مستر او لاسید و احد علی حاکم را و تا یا بعضی مردم دیگر را تحت تعصیه
 حضور امیر اسماعیل فرستاده معروض داشت که گفته حاسدان سخن سار کماں دیگر
 محاط از قرب راه سایه داد و این حیره او را بفرستد و دست ریاست حضرت امر
 دیگر بطوریت عرض ارادتال این سخنان امیر اسماعیل را حاضر جمع گردانید
 امیر اسماعیل از این پیاهای اعلاص و اظهار خلوص سرور گشته بواسطه نظام الدوله
 را مصمصام والا می دلی عهدی خود مخصوص و خطاب نظام اسماعیل آصفیه مرید اعتبار
 بخشیده و نام اختیار ریاست دست او داده و شمع انگ را معطل ساخت و درین
 ایام ملاحتی از مردم پیشا و رقیب او رنگ آباد خود را رساید و بواسطه راه بهر خود را

و با جمیع اهل بیت از ذکر و نام قصید دولت آباد کرد و از رفتن او قریب پانصد کس حق
 رفاقت بجای آوردند و مشعلها روشن کرده بارفتن او مسلح و بظفر دروازه حصار شهر نیا
 آورد و چند نفر از مستحقان دروازه کشته گردید و باقی حارسان تاب مقاومت
 در خود ندیده رو بفرار نهادند و قل دروازه شکسته از دروازه شهر نیا برآمد و قریب بصبح
 ذیقعه از سال مذکور بدولت آباد رسید و بعد رفتن او قلعه اثاث البیت او قدری بتاراج
 غارتگران رفت و اکثر نصیب کسری عمارت و شجاع الملک بساکنان اگر چه همان شب خبر یافته تاراج
 خود بتاجب پرداخت اما بی ثمر ماند و مقصود بر گردید و پس از چند روز فوجی از سرکار تعین شد و قلعه دولت آباد
 را محاصره کرد و جنگها در میان آمد و کونین مصمم الدوله با لشکر بیست و سه تاراج کرده بر سر آن آورد
 که سلسله منازعت بجهت آورد چنانچه فوج او رسیده دست بتاخت و تاراج دیهات اطراف
 خجسته بنیاد گشت و شجاع الملک و امیر اسما ملک چاره کار بجز استمداد از نواب آصفجه ثانی
 ندیده باستعجال تمام طلب نمودند بالاچی را و برین کیفیت آگاهی یافته از راه اخلاص و اطهار
 دوستی پیغام منع اعانت نمود و نواب آصفجه بیاس خاطر برادران و اندیشه آن که
 مباد چشم زخم بریاست برسد پیغام او را بکوش قبول نشنیده قدم بغزم اعانت بیشتر
 گذاشت اعیان و ارکان صلابت جنگ آمدن نواب آصفجه ثانی موجب اختلال امور
 خود در آن دیدند که عنایت نامه ممانعت بمهر صلابت جنگ ارسال دارند چنانچه
 کردند و نواب آصفجه جاه چون دانست که معویان باعث فرستادن اینچنین
 عنایت نامه گشته اند مراجعت را خلاف مصلحت دانسته عازم خجسته بنیاد شد
 تا رسیدن نواب آصفجه نواب شجاع الملک که مدار المهایم بود میر غلام علی آزاد
 بلکه امی چنانچه در دیار چه ماشرالامرا به زبان قلم داده بحضور نواب شجاع الملک
 رفته بنای مصالحت با مصمم الدوله گذاشت و برای تهدید قواعد اصلاح و تشیید
 مبانی استثنائی مکرر به قلعه رفت و چون تدبیر محاصره قلعه را موقوف گردانید هنوز شرایط

در سال امیرالهاکیم باورنگ آمد و رسید و در این ایام دومی بمحاصره قلعه دولت آباد و دستاو
 و بعد بمحاصره کشته شدند و دسته رفقا ساواست بمحاصره را که از عهد حاکمان قلعه
 را متواتر بود به صاحب دل خواه و بجا گهر در خواست و بعیت قلعه مذکور را گرفت
 و بعد ازین ملک تحت دوازده ورق کرد الی انوار کرد و در شکست مصمصام الدوله
 که کیمیکینا رست و عقل و هوش او را در بود محلاست بر این واقعه آگاه در رست است
 و در نامه شاهی برده سرکار بود و غویان سپاه را و علانید مردم سیاه و بهکامه
 و قاتلها را پامو و در غیاثیه و در عهد العطر در عهد کاه قسمی بهکامه آراسته و هجوم آورد
 که مصمصام الدوله را ای نادای نازار میل فردیاد و بهر امداد دستیاران را
 یات اما بعد از ارفته اکیرری دست بردار شدند و هر روز برای عزل مصمصام الدوله
 و بکوتاه می کردند اما میکه تاریخ ششم ذی قعدة سال مذکور مردم سیاه را انخواستند و در میان
 آنکه مصمصام الدوله را تغییر کیا شد پس مردم سیاه اتفاق نموده تاریخ مذکور بهکامه
 آرا گشتند و بر آنکه بهکامه سیاه حجت و کالت مطلق به نواب شجاع انکلت التیمک
 که اصد و بجای او را و رنگ آمد آنداده بود و در پین کاه امیرالهاکیم تقریر یافت و در امر و در
 طرفه لواتی عام شد و او باسن دمار را بریان شهر هجوم کرد و خواسته در غای مصمصام
 مات آرد اما ما سام اتفاق شد و شهاب اهل ملو متفرق شد مصمصام الدوله در دوازده
 کوکله را که مسکن بود و دسته متحصن گشت شاه محمود و میر غلام علی آراد و دیگر حیرادیتان
 هر چند در اطهای امیره کوشیدند و گفته که در یک کروزه پیر این عاریقه فرود میستید اما
 چون از مار کسیده بود و سخن مصلمان شنید و این آتش را تاب در راستی فرود نیفت
 و کوه میستید که در مردم سپاه اگر آقا را همراه کرده بهکامه آرا شود اما قاتل میخوان
 ند بهتر آنکه خود را کشته بکشید پس تب ششم ذی القعدة در سال مذکور وقت سیم شب
 اتعال و اتعال خبر و بر اقبال ما نموده عازرا نا اتعده که و اتمام قایل و امجد است

رئیس شد که در جمعی از انصار بی را برادر موسی بی پنی همراهی ملک کرد و بعد از آن ملک را به بی بی
 مسلمین و انصار را بود و برادر موسی بی پنی را به بی بی ملک کرد و بعد از آن ملک را به بی بی
 آورده به اسالذو حیدر جنگ با بیک چون در ایام مسعودی نظام جاگیر است انصار را به
 خورده بود و عده الکلاک حیدر جنگ رخصت گرفته بفرستادند و بی بی ملک را به بی بی ملک
 اجیرام را که چهارم یک کیست و دو دینار و دو توپخانه و آتش را و صد و بیست و یک گوسفند
 و فیما بین او و دیگران از زمین را از قوم یکگزینست و بی بی ملک را به بی بی ملک
 آمد و دلاوران قوم حیدر جنگ کوی غلبه می بودند ازین بیت تنگ آمد و رسیدن هم به
 را مقنن انکار داشته بود و حیدر جنگ سی پسر را همراه گرفته به سر زنکار و دخت زنکار را و چون
 که جان ازین بهار که در بریدن نگویند قریب نیمه صد زن قابل خود را جوهر نمود و بی بی ملک را به بی بی ملک
 و هر که گذاشت دلاوران را که قریب بیست و یک کس بودند و بی بی ملک را به بی بی ملک
 را قبل برسانیدند و خود هم مقتول شدند و بی بی ملک را به بی بی ملک
 او را از آنقر که ناره کرده بودند و نازا اتفاقاً در پاداش آن ابل اجیرام رسید
 در صحنه روز و وقت شب با وصف آنخیل و ششم سه جوان ملیه عیادت کرده اند و در آن
 اجیرام را به شتافته به زخم کار او را مقتول ساختند و بعد رفتن عده الکلاک و حیدر جنگ با
 مذکور و صمصام الدوله موسم به شکل در حیدر آباد بر برد و در سال چهارم از دکالت
 سنده کینه را یکصد و هفتاد و هجری از حیدر آباد بر آمده و بادونی را بچو رفته
 و شجاع الکلاک با لشکر را به مقتضای صلاح وقت همراه گرفته متوجه خجسته
 بنیاد شده و در اثنای راه خاست که جاگیر است رام چند مرتبه که از عهد نواب
 آصف شاه مجلات لکوک مثل بھاکلی و غیره توابع صوبه بیدر در تصرف در آمدند و بی بی ملک
 عیاشی بتقدیم لازم کوکری غیر اذیت از دست او انحراف نماید رام چند مستعد جنگ گشته که به ندرت
 نموده حقیقتاً عت در گوس کشید و جاگیر است او بصنط سرکار عادی آمد و صمصام الدوله او را به

مدد دست بعلقه خود سیکاکول و را حیدر که درخواه ایجا محنت شده بود رحمت گرفته نظر هر
 حیدر را مادر سید و میخواستند که قلعه محمد کمر را دست آرد قلعه را در رفتار او دما صواب
 ایساں لو ارم حرم و احتیاط عمل آورد و مگذاشت که احدی دیگر قلعه کرد و در ارم هم علیان به
 برادر داده و داد و تنوکت حکم بها در که یاست صومعه حیدر آما دما و علق داشت سحاطت شهر
 پرداخت حیدر خنک پس حواجه قلعه طای که در کار فرنگی بود و در کمر خود ایتسیده و ویجاں از که
 تر حان موسی موسی بود اسیعصال او را بر و نظر داشت مست و ششم رصعاں المار که به به
 ابر حان علم صبر با چار حواں دلا در و در ابر هم علیان بها در فرستاد و قنیکه بها در و در کور و ویجاں
 سر کرم حواں سوال شد حواں هم را ہی و ویجاں رعم کتا و شمشیر او را نقل آورد و در و در حواں
 ابر هم علیان و ویجاں را کتند بعد ازیں در کئی فی سارعت غیر شهر را تصرف خود آورد و چهار
 محله که محل قلعشاهی بود مکن حواں ساخته و در ادا و محل و چهار مینار تو بها نصب کرده کمال
 حرم و احیاط شست و تر لزل عظیم کما مله راه یافت نوا صلا شخک و شاه نوار حواں
 را استماع ایچمر طریق لیجا رسید و شهر را محاصره کرد و در و در سید دما و محاصره ما
 موسی موسی تنگ آمده در حواست ملک ارحاکم پلچری نمود و موسی لیس لگی را ما یصد کلاه
 پوش و دو هزار کار و در ملک فرستاد مبر و ما و صعب سدره بود و علاج سوار و پیاده
 حکماں سعید را آمد و در را رسانید و جنگها ما هم وقع شد آهر سا بر لقا ایجاں بصلح
 احماد و موسی موسی سردار نصار را مخاطب به سیف الدوله عمده اسلک حیدر خنک
 اعتبار نگار و اده ملاقات نمود و ما و است که حیدر خنک نام اصلی او عبد الرحمن است
 پدرش حواجه قلعه رلمی در عهد نواب معمر ما با سلخ آمده اعتبار یید کرد و دو عهد ریملی برادر
 شده و ایام نو حذری ما نصار نصار استانده بود و چون محاسنه از سر کار گشت
 ملاقه معرشته که ما نصار پیدا کرده بود و در نه پلچری رفته در پیا و آسما شست معیدر
 در آنوف حواں بود و کور ریملی حاکم پلچری او را بسیار دوست میداشت و چون مظهر حک

و از توپ خانه فرنگی دوازده تا باغ افغانه برآوردند و افغانه تنگ آید پیش مقتدر بنواب و مرثیه
 دادند و بعد ازین را و بالا باستصواب مصمصام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ را بختاب
 نظام الدوله و صوبدار می برار از تغیر سید لشکر خان و میر محمد شریفخان بهادر بهالت جنگ را بختاب
 برهان الملک و صوبدار میچاپور از پیشگاه امیر هما ملک کامیاب گردانید و مرخص گمانید مثنی نماد که
 نواب بهالت جنگ بهادر من بعد بختاب شجاع الملک بلند نام گردید و نواب غفران ماب
 اصف جاه ثانی با فوارج تعیاتی و اکثر امرای نامی مثل شیخ علیخان جنیدی و سرتخان
 افغان و لچمین را و کهند اکل را ایت غنیمت بصوب برار افراشت و سید و احمد علیخان بهادر
 از حضور بانایلیقی مقرر گشت و بعد در و در مسعود در ایلمچور گردانید و نایب بهوسله موضع
 بورکانون آمد و سر به شورش برداشت تنبیه او پیش نهادیمت ساخته صف آرامی قال
 گردید و پس از وقوع جنگ صعب کار مصالحت انجامید و بند و بست ملک به موجب قرار
 داد صلح بعمل آمد مقدارن اینحال ابراهیم خان کاروی که از جانب موسی بحدونستی بند
 سیکاکول و غیره ملک او دایم رفته بود بعد کوشمال سرتخان آن ناحیه ترک رفاقت
 فرنگی نموده عرایض مشتمله تمنای عقبه موسی بجنور نواب آصفجاه ثانی فرستاد و متمسات
 بمعرض پذیرایی رسید و عنایت نامه طلبش صادر گردید و ابراهیم خان با سرانجام
 توپخانه معادل و عیال سالماً و غانماً از راه کوستان شمالی که دشوار گذار است طی مسافت
 نموده بشف آستان موسی رسیده ملازم رکاب گردید و نصار آفراسین که سیکاکول
 و راجندری و دیگر مواضع را در عوض تنخواه از نواب امیر هما ملک بجاکیر خود گرفت
 طرفه اقتداری بهم رسانیده بودند که حکم حکم ایشان بود پانزده خود در از کرده خوا
 قلعه سید را از نواب امیر هما ملک نمودند هر چند مصمصام الدوله فهمید برآید نمایند
 بنا برین مصمصام الدوله در فکر آن شد که اینها را از میان بردارد پس نواب امیر هما
 را دلات بر طرف ساختن ایشان نمود چنانچه نواب آنها را بر طرف کرد و نصار به بهانه

رهاں پور رسیدہ۔ قطب الدولہ کہ پیغام فرستاد کہ چون ہمیں جدا پاسبان و انہرہاں
 اخلاص و صیغہ احوال است محالی معقول ہیا ما ذکر و قطب الدولہ را ہی حفاظت شہر دلازہ
 ہزار روپیہ عمارت قول نمود و چون ارسا ہوگا ملاں ملکہ ملکہ ذکر قطب کرد تمام ساکھوان تا اٹھان اتفاق کو
 ہتر مال کرد یعنی دست اریح و شر کشیدہ در و کا کین بستہ قطب الدولہ حاضر آمدہ ایمال خود رہیں
 کہ آشتہ ارمیر علی اکبر علی دیوان صوبہ ملکہ ملکہ گرفت و چون اس کے حضور لو اب
 صلا تھک رسید قطب الدولہ را کماں آملہ بامیاسی او شمشیر بہا در صیغہ قلمندہ
 ارطاست رہا پور معقول ساختہ محمد اسلم عمارت خطاب بہا در ہی و جنت خلی سروران
 کردہ ملکت نظامت رہاں پور دادا و سد میا متوجہ بہام میر علی اکبر علی دشتا
 چا کچہ رور چار تنہ مست و معتم رحب و جیل کار کردید و چون مالامی را و اما
 معج خود رہا پور رسید و بعد انکیم جان پیسید و مور چال مست افاعہ اکا حصار
 شہر استحکم مودہ یای علادت افشرد و مار با حصار رہا و مردم مور چال
 را در رہا کماں مالامی را و ار کرانی ملکہ و عسرت کماں و علادت انعامان تھک
 آمدہ است و اما مست موداب مصمماں الدولہ ار لو اب صلا تھک مود و معتمد
 اطلاق تمام نوت کہ در یوقت نگہبندہ ہیں بہا دہمت و اہمیت با در یہا کہ افاعہ قومی ایک
 ار حد و دہمت خود نماییں می آید و ہمہ وقت در قاعوی خود مساندہ جاکہ مالامی است ہیند
 و ما مظہر جنگ کہ کردہ و ار مار دم ما و صف حالہ ویں و مسارعت و ام کماں سر دشتہ آ
 و پاس ناموس و جیرا ہی مان کستہ کردید و در یصورت حاضر لاری ار لو ارم بہت قاع
 و اسد مصمماں الدولہ شاہ نوار حال کہ در زمانہ خود اب امیر اکمالک را کماں را و مالامی
 راصی ساختہ و اقساں مالامی و اسام ار افاعہ مساب و استہ لشکر قیری وری را ار ملک ہار
 مست ساور و سا پور کمرکت آورد و چون رایات قایات قریب لشکر مرہب رسید مالامی
 چہ کردہ استغال مودہ مار ملا دمت کردید و بعد ککشاں بہادران اسلام مور چال پیش برد

عماد الملک ابن غازالدین خان بها در فیروز جنگ از دست عاقبت محمود خان کجول گشت و سلاطین
 عزیزالدین ابن مغزالدین ابن جهاندار شاه عالم بها در شاه روز یکشنبه سیم شعبان بر سر سلطنت
 و خطاب عالم کیرانی شهر گشت و وزارت بنواب عماد الملک تعلق گرفت و بعد چندی عاقبت محمود خان
 نیز با شاره عماد الملک از بلوئی مردم سپاه بهانه طلب قبل رسید و او اخراج ذی القعدة سنه مذکور ابو الفتح
 بها و باطلعی در گذشت و قلعه آق قلعه آسیر باز و رگزی و درویشی سایر برهان پور میر خجف علیخان
 پسر سردست علیخان از پیشگاه نواب صلاح جنگ مقرر شد و در هفتم شعبان سال مذکور حکمت علمی قلعه را
 تصرف کرد و در مور تخمین و آفرین گشته به نهایت خلعت و شمشیر و سپنج و اسب بلند باگی رسید و در سال دوم
 از وکالت نه شان و ستین و مائه و الف نواب امیر اتم ملک ابلیک میور برو و پنجاه لک روپیه شلیش گرفت و اوایل
 موسم برنگال بجید آباد و معاود نمود و درین ایام عالمگیر شاه برای نواب صمصام الدوله نهم مرتب فرستاد
 شخصی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرعه از شاه هند مایه و هم مراتب و در همین سال محمدین خان
 بها در شوکت جنگ از غزل ابو الفتح خان بدو اسیر نواب صلاح جنگ نه مایه مایه انداخت و کرور کر
 برهان پور از تغیر میر خجف علیخان بعد القادری متبنا ی قطب الدوله تقریر یافت و هفتم ذی الحجه خیل شد
 و در سال سیم از وکالت که سنه یک هزار یکصد و شصت و نه باشد سرداران مرسته از نوکران
 پسر رکھو متوفی بدستور هر سال در صوبه بیدرو حوالی ناندییر هنگامه اراکشد شوکت جنگ بها
 و مبارز الملک امانت خان بها در که باین مهم نامزد شد بتزوات نمایان آن شورش کرایا را
 تنبیه کرده متفرق ساختند و دیوان را ورا دستگیر نمودند و چون مظفر خان کاژی که بخشی بود
 بنا بر کم التفاتی نواب صلاح جنگ ترک روزگار نموده بعد احکیم خان پسر ولی خان میانم
 مانور پیوست عبدالحکیم خان او را رفیق خود کرده و با مرار را و بنیرا سنجی کهوڑ پره که جمعیت
 شایسته داشت ساخته شروع بتاخت و تاراج جاگیرات بالاجی نموده بالاجی را و در سنه مذکور از
 پونا متوجه سانور کانون و بکا پور شد و از اشایره برادر علاء خود را که مسلمان و مناجا طلب شمشیر بها در بود
 بجای لهار را و هوکر مقرر نموده بجانب هند و ستان روانه ساخت و کوچیک متور متور مست و در بیج الاخر

بود و بهم عده معینی مقابل ما امیر اتمک در پیش داشت سید ملک حامد بن و صبی محالان صورت
 محسنته میاد معین حسب دلخواست او مهر خود و حواله نمود و ایچین ملک عظیم مفت و تحت
 تعلیم رفت و اهل اهل اسلام را در اسحا شرکت مامد اما چون قلم قضا آن رفته بود که
 ریاست دکن در امیر اتمک صلاحیت کمال و رقرار مامد امیر الامرا میر در جنگ بعد
 بعد و روز اول شدن محسنته میاد معین دمی انچه آخر در رسید مگو و بعلب میضیه
 آدیجان در گذشت و دمی میگوید که ما شاره بعضی مردم محل صلاحیت بهر در
 طعاش کفران و اندام حقیقه الحال کار پردازان او سید شمس خان و میر ادراس
 بخشی تفسیل و تعیین پردازان مع هر اس بود اس و ضروریات کار قاضیات غلام
 و در اختلاف شده و ما بر مواقت قبول کر کسی را یا یا ای آن شد که مراحت اری
 دعوت میاید ما اینکه مدعی رسیدند و لاش راه زمین سپرد فصل دوم در حیا
 و قایمیکه بعد فوت امیر الامرا فیروز جنگ در عهد ریاست
 امیر اتمک اصف اوله صلاحیت با کیفیت گشته شدن
 صمصام الدوله شاه نواز خان و حیدر جنگ و رسیدن
 نواب آصفی و ثانی به ملک برادر به معرض وقوع آمد
 که آورده آمد که حاکم تیلیان عمر و استخوان حیدر علت میر در جنگ محلی در سپهر خود
 نظر محمد خان نوشت و معین که در اینجا چنان واقعه بود و دمس از حضور امیر اتمک
 صلاحیت خنوع و امر را به خود امیر ملی اگر عار را میطل کرده عمل و عمل خود را میگذارد
 مصوب قاضی السیر برهان پور فرستاد محمد خان به میر ملی اگر عار پیغام این
 داد و در دمل میان آمد امر الامرا بر پیشگاه نواب صلاحیت سید صمداری با
 میر ملی اگر عار رسید و موحت بر مع صافه گردید و نواب صلاحیت از وقوع این سانحه
 در ریاست خود مستقل گشت و نسایم سید لشکر خان رکن الدوله که در کر مله لودعات به

و شمشیر عطا فرمود و امیر الامرا عازلین خان چهارم رجب بنه میهنزار و یکصد و شصت
و پنج بقصد تسخیر دکن داخل خمیه شد و ملهار جی هوکر و جی آپا را بایشه امیر الممالک
صلابت خبگ که بر بند ریاست نشسته بود پیغام رفاقت خود داد آنها با و پیوستند
بشرطیکه صوبه خاندیس را تمام در تنخواه هوکر و جی آپا و بالاجی را و مرحمت کند
و منصب داران جزو کل و امیه داران را که از عهد حلد مکان تا این زمان التمنا
وران ملک دارند بیدخل سازد و امیر الامرا که واقف کار نبود و اطلاعی از مکر و فر
اینقوم نداشت قبول کرده رفیق خود ساخت و در عین شدت بارش طلی امرل
و منازل نموده با فوج غنیم و لشکر هندوستان او را خبر شوال در سواد برهان پور
رسید و چون افواج غنیم همراه بود آشتهار داشت که نواب سید فوز خبگ را اختیار
نیت صاحب اختیار هوکر است و و الفقار الدوله خواست که در شهر برهان پور
و دخل ندید اما قطب الدوله محمد انور خان و میر علی اکبر خان صلاح در پیچی ندیده
با فیروز خبگ پیوستند اول مینصور قلعه را آسیر غاشیه اطاعت بردوش کشید
فیروز خبگ قلعه داری بر او بجالد اشته و داخل شهر گشته باستمالیت اعزده آنجا پرخت
ابوالخیر خان بهادر با وصف بیماری بلازیت فائز گردید و میر علی اکبر خان را باصل
و اضافه سه هزار ری نموده بعطائی علم و نقاره و صوبه داری برهان پور نواخت و و لفظاً
قطب الدوله را همراه خود گرفته کوچ با کوچ طلی منازل نموده در ماه ذیقعد داخل
نجبه بنیاد کرد و چون در آن ایام سید لشکر خان در کرمله که چهل گروه از بلده است
سکونت داشت فیروز خبگ قطب الدوله را برای استمالیت خان مشارالیه بکرمله
فرستاد و خود با هفتم ذی الحجه در آن بلده توقف و زریده و فکر آن شد که نواب
صلابت خبگ طبع شود و او که در حیدرآباد بود از آنجا نهضت نموده بقصد مقابلت
پیروز غنیم را شمع اینخبر تابوئی وقت یافته شد غار سنگ موعود نمود و امیر الامرا که نوادر و ثواب

ار سرحد کول و حالیر و مسو و ورح آنا و قنوج تا کره جهان آباد و حواله نمود و رفته رفته
 غنیمت سواد آله آنا که متهای ان سرحد است متصرف گشت آخر الامر ما غنه بایت عاجز گشته
 بواسطه بنای صلح انداختند و هر چه نواب و زیر خواست پذیرفته بعوس خود را محصور
 داشتند نواب و زیر بعد فرائع ازینهم رونق افزای صوره آورده گردید و در همین ایام آمد
 شاه درانی استنهار یافت و قلندرغال ایلمی شاه مذکور پیش احمد شاه مارا اخلافت
 رسید احمد شاه و امرای حضور نواب و زیر را با کساح و اسرا هم تمام توانستند که هوکرا را
 ما خود متعلق ساخته نجاب استعجال خود را بحضور رسانیده بدفع شاه دلالی باید رسد و حجت
 نواب و زیر حجت اطلب هوکرا را بعهده مبلغ خطیر همراه گرفته در ماه ربیع الثانی که هزار و یکصد
 و شصت و پنجمی خود را شاه جهان آنا در رسانیده عا وید خان خواجه سلاطین
 نواب بهادر که مار علیه سلطنت بود و دیگر امرای حضور پیش از رسیدن نواب
 و زیر و شاه درانی صلح کردند و هر چه خواست پذیرفته و عهد و پیمان در میان
 آورد و قلندرغال ایلمی را حجت نمودند نواب و زیر ازین حرکت بهم بآید که من هوکرا را
 بحکم بادشاه و ایامی ارکان حضور بعهده نزد بسیار همراه آوردم حالا تقاضای هوکرا را
 چه علاج کنم از فرط بیداری داخل شهر نشد و بیرون شهر لب در بای چمن خیمه زد
 در آن ایام نواب نظام الدوله ماصر حجت تازه لشکرات رسیده بود و امیر الامر
 فیروز جنگ همین خلف نواب غفرت آب امضا و خواش داشت که صومداران دکن باو
 مقرر شود امرای حضور بشکشی میطلبند و او سودا سے مفت بنخواست ارس حجت
 کار در تعویق افتاد و درینوقت که امیر الامر اقا لویا فت مارکان حضور گرفت اگر صوم
 داری دکن بی شکش پس مقرر شود هوکرا را به قسمیکه میدانم میبغهایم و تقاضای
 در موجوده از شما نخواهد کرد و امرای حضور بکلان رانفته شده صوم داری
 دکن با و تفویض کردند و بادشاه خلعت صوم داری دکن با اسپ فیل

در خجک نادار شاهی مستقر شده بود و خدمت وزارت بر سبیل نیابت نجف خود فرزند خجک
 مرحمت گمازند و بعد رحلت نواب آصفیاه در عصر احمد شاه منصب امیر الامرائی بسا دلخواه
 قرار گرفت و بعد چند روز خلعت امیر الامرائی از تغییر سادات خان بغیر خجک
 غایت شد و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر خجک نظامت دکن بنام امیر الامرا
 مقرر گشت و نخست اعیان حضور بنابر بعضی وجود را ضعیف و انگلی او بصوب دکن
 نشاندند این جهت تاخیر در روانگی روداد و بعد از آنکه راضی شدند روانگی او
 صورت وقوع یافت مفصل این محل آنکه وزیر الممالک ابوالمنصور خان صفدر خجک
 خواهرزاده و داماد برهان الملک را با احمد خان پسر محمد خان بنکاش بنابر وجهی که
 در خزانه عامره و غیره کتب تواریخ مرقوم است منازعت افتاد و احمد خان افغانه
 بسیار فراهم آورده بر نول رای که پیش آورده وزیر الممالک و در صوبه آورده بطریق
 نیابت بود و رحلت و او را از یاد او رد و بعد از آن با صفدر خجک که تدارک بر نداشته
 بود خجک کرده او را شکست داد و بنابرین احمد خان غرمت شخیر صوبه آورده و آنکه با
 بخاطر خود راه داده در آن هر دو صوبه یکجا آمد و گشت هنوز عمل احمد خان در
 هر دو صوبه قیام گرفته بود که نواب وزیر بقصد تدارک سوگواری آبا پدر خجک را که هر دو
 از سرداران عمده مرثیه بودند با خود متفق ساخته در اوائل حجابی الاولی سنه یک هزار
 و یکصد و شصت و چهار از مدلی برآمده با کبریا رسید و با سوچل جا بستم ساخته
 موجب از و همراه گرفته متوجه پیافغانان کرد و دید بعد جنگهای متعدد کشته و مجروح و اسیر
 کشتن هزار از افغانان تاب مقاومت نیاورد و در دامن کوی مدار به کشته
 است از کوه کما یون پناه گرفته و فوجهای نواب وزیر و مرثیه تمام ملک
 بپایان رانی سپر ساخته دقیقه از و فائق نهیب و غارت فرونگذاشتند و چون
 از کشتن غنیمت چاونی در ملک افغانه کردند و نوافیه در حلیه و می این ملک غنیمت را

ریح آخر در لشکر میرودی هر چند گشته داخل برمانیور شده مورد پشنت را که از ماه محرم مطلق
 و سلسل برغانه دلاور حال بود بموجب کم صلاست جنگ بلالت لاجر رکنا تهمه داس
 سنیر لوجیم جادی الاول خفا که ده گشت و سنیر و سیم جادی الاخر در میدان بها کی راجه کشت
 داس بر با سیمیر و زاد خود دستیار نام که مخاطب به رای رایاں شده بود دایم عمر و زکی
 و کار دی بر دست عبدالغفور رساله دار گشته کردید و یادش عمل خود رسید بدست
 زمانه تیغ بکف بر سر مکافات است چه حاجت کسی که انتقام کند و نواب امیر الممالک
 صلاست جنگ داخل حیدرآباد شده رکن الدوله و مصمصام الدوله را طلب فرمود چون
 هر دو حیدرآباد رسیدند احوار شرف ملازمت نمودند و کالت مطلق بر رکن الدوله
 مرحمت نمودند و گاه خبر رسید که امیرالامرا فیروز جنگ از یشگاه احمد شاه خجالت صوبه دار
 دکن عراحتصاص یافته عازم دکن است رکن الدوله او کالت محلوته می کرد و مکرمه
 بر دماوصی ساکن آمد و در عرض اریحکت آنکه امیرالامرا با اتفاق هوکمر مرثبه دکن می باید
 بواسطت خانوجه نیا که وزیر توسیطه مالاچی که از عهد نواب مغفرت آب با و مرتسط
 بود سر رشته موافقت با امیرالامرا بدست آورد و قیتمه رکن الدوله از حیدرآباد در و له
 شد مصمصام الدوله با بجا مانده مصوبه داری حیدرآباد سر فزازی یافت
 و ذکر توجه نواب امیرالامرا فیروز جنگ از دارا سخلافت شاه جهان آباد
 بصوب دکن و سبب تعویق و بیان رحلت او ازین دارالحسن
 آورده اند که میر محمد یاده خلف اول نواب مغفرت آب از یشگاه خلافت خطا
 چه خود خاوالدین خاں بهادر و در جنگ سر فزازی داشت نواب آصفیاه در رکن
 و او در دلی محصور پادشاه میامد و چون نواب آصفیاه در سه یکبار
 و یکصد و بیجا هر گشته از فردوس آرام گاه رخصت دکن گرفت
 خطاب امیرالامرا می که هر گشته شدن خواجه حاصم مخاطب مصمصام الدوله غاذا و راں

ایشان نصیب ملاحی ولد باجیر آورده بود و مسیح ارعاه خود مقرر کرده و جمعیت فراوانی
 و چون ملاحیر او سر لشوخی برداشت و اب صلا متحک تیه او و حدود و احب داشته او انجیر مال
 و حاتم قلیان بهادر و بطریق کار اطلالیست و در بین سال سید تریحان بهادر شجاعت جنگ و جمع
 دست و پنجم شعاع جاده سحر آحریت پیمود و بعد از آن اوصوفه دار گزار رسید لشکر خان بهادر
 صید جنگ خورایت و سید صدر الدین بهادر رسید تریحان خطاب در خود سه و ...
 ماه سوال حسد به عکس و میر و کسری که ارا حاسیانی ارا مو است و سید میر مرثیه قریب شهر
 را به پور رسیده بود اما مخک بهادر اطلالی حیات و موقع را فرستاده و تقرب خود در
 در کسب سپاه داد و ... که در زیکه مانی مانده بود بعد از عقد صلح مسترد گردانیده و بعد از آن
 تا و صفت بیاری حسد اطلب در معین شدت ماراں ماورگ آما در رسیده ترف اند در
 طرمت گردید و اب صلا متحک یا در هم و انچه سه کپزار یکصد و شصت و چهار بهر
 نقصد تیه ملاحی از شهر بر آورده اما مخک بهادر را به اولی مقرر کرده و موقع
 مرثیه را پس یا کرده اما احمد مکر رسیده و ارا کما حریده شده و اسباب را یاد را در
 احمد مکر که استه متوجه دارا محرب پو ما گردید ملاحی با پناه هزار سوار حرار مقابل
 پیش آمد و در او در هم محرم سه کپزار و یکصد و شصت و پنج بهری جنگ ستون
 شد ملاحی و میر شمس سد بهو ما لشکر به اول خکها نمود و دشمن بهادر اما مخک با و
 آرا را صلح تردد نمایان به ظهور آورد و در میان و کار و دیان به مخک حرا و اول
 رسیده مرثیه را پس یا ساعد و هر و در آتش جنگ و حدال مشتعل میشد و عاریان
 اسلام کفار را از پیش رو خود میرا مدد عرض مخک گمان عظیم را قریب یو ما رسیده
 و آناد بهای عظیم را که سر راه بود سوخته ما خاک سیاه را بر کرده اگر چه دیدیم ارا
 هر روز فرنگیان آتش حاره خود و در بهادر و غنیم بر می آورد و اما تیب چهار در هم
 محرم که صوب ماه بود و ملاحی را برایتش کار دریا کثافتة استعمال به عبادت اصنام

رفته بودند به قتل رسانیدند و توانستند که کر نول را بکشد از دست تباران و او را بجای
 بفسخ و نصرت از چیند آباد و در رنموده بر خزانة قلعه محمد نگر و شهر تصرف گشته بعد
 نیمی منازل رونق افزائی اورنگ آباد شده موسیم بر نکال در آنجا بسر برد آذرده اند
 که بن نواب نظام الدین ناصرخجک شهید گشت و مظفر خجک بجای او بر سند عکرائی
 نشست و اینجانبه شاه جهان آباد رسید امیر الامرا عماد الملک غازالدین خان بهادر
 فیروز خجک که برادر اعیانی نواب شهید بود بسیار عزیز و محکمین گردید پادشاه
 بدلا سواد البرخی او پذیرد اخت و ایالت دکن و خطاب نظام الملک بنام او بقصر
 ساخت امیر الامرا اسناد بجالی بنام اهل خدمات و خطوط تغزیت شعر بگوید
 مودیه نواب مظفر خجک و هر چهار پیرادر و فرمان صوبدار می بر پانچور بانام
 خود بنام خواجم تسلیمان فرستاد خاندن کوری پیردن شهر برآمده فرمان رگر
 و تملش نزد ابوالنخیر خان فرستاده و خیل کار گشت ابوالنخیر خان بهادر کیفیت
 مگر گشت با امیر الامرا و راجه رکهنه به داس نوشت امیر اسما ملک باستصواب
 راجه مذکور خطاب امام خجک با ابوالنخیر خان عطا نمود و سند بجالی و استقلال در صوبدار
 بر پانچور بدین مضمون که بالفعل صلاح در آنست که شما در امر صوبدار می مستقل باشید
 و دیگر می را دخل ندیدید ارسال فرمود ابوالنخیر خان ازین کیفیت بنخواجم قلیخان
 اطلاع داد او به پرغاش برخاست ابوالنخیر خان باتفاق اهل شهر برای عمل دخل
 سوسه شید تا اینکه در دین شهر مورچالی تخایم گردید یعنی اهل بازار که تماشا می بودند
 به تیرهای بندوق مجروح شدند آخر الامر بوساطت میر یمنان خان پسر عبدالمنان
 و میر حیدر علی و غیره مصالحت به میان آمد و امام خجک دوازده هزار روپیة بابت
 طلب سپاه بنخواجم قلی خان بهادر و زمام صوبدار می بر بان پور بدست خود آورده و
 حسب الحکم نوابه صلاح خجک بنگهداشت و سپاه پذیرد اخت و منصبه را انشیرا که باکرات

رحلت نواب امیر الامرا فبر و از جنگ و وقوع پیوست امیر المملک
خلف سیوم نواب حضرت مات نظام المملک آصفیاء است امام اصلی او سید محمد
میں جیات و الذی ما عدو و خطاب سید محمد غانی بہاد صلات جنگ محاط گردید و تصویر
حیدر آباد و احتضار یافت پس از رحلت نواب معتر تا جس نواب نظام الدولہ ناصر جنگ شہید
را خان معصود ہدایت محی الدین خان مظفر جنگ تحصیل بدریہو لچری تساقطت و اس وقت
الغیر بہرہ رفت و اس از شہادت نواب تا جہر جنگ الماتفاق مظفر جنگ و صوب حیدر آباد
عطف علیان مودوں و در تاسیہ پادہ مظفر جنگ جیاسیہ قتل اریں برمان و تسلیم داد و شدہ
دست افاعہ گشتہ گردید و نظر بریکہ است سہ ہزار دیگر کہہ راہ مظفر جنگ بود مداحی اصحاب
تا بی غیر نظام علیخان بہادر اسد جنگ و سماع المملک و المملک میر علیخان
بہادر کیر التلہ بود و رسیدہ راست مکن و دور میدوار حضور احمد ساء پادشاہ نامہ
بخط و خطاب آصف الدولہ مظفر جنگ نوابی اعلا افرات و عدا راں عالمگیر
نہ محمد خود اذ راہ خطاب امیر المملک سرور راحت و بعد طوس و رسیدہ راست راہ
کہا تہہ و اس را تہ خطاب بہادری سرور ار کردہ و ہر دستور عہد مظفر جنگ و کمل مطلق
و صاحب اختیار امور ریاست گردانید و راہ مذکور جمعی از نصاری فرایں
اکہ ہمراہ مظفر جنگ اریہو لچری صیغہ نوکری آمدہ و ہر سال ساحۃ در سلک
و کراں امیر المملک کشید و اکثر اہل عدا تہ عہد مظفر جنگ کہ تجویر راہ مذکور و
ہر وقت ہم کمال نامہ دید امیر المملک ما و احوال قیوری جمعیت نصاری را تہ
رہیت صوب حیدر آباد افرات و در جید کوچ گزایہ رسیدہ و ہر مدد
کایرہ راحت و چون نظام بہر کرول رول اعلال فرمود محاصرہ کردہ بہ یورش
و ہر نمود افاعہ کرول با متلع حریر کشتن میر علیخان و میر علیخان و میر
نہ علیخان کرول راں میر علیخان را کہ ہر استمال ارجاس رکہا تہہ و اس کہ کرول

بودند بنا برین سیواچی باجی پرهو را با جمعیت هشت هزار سوار جهت سرد راه و آن
 تنگنا گذاشته و خود با لطیفان تمام داخل و سال گدّه گردیده توپ را سردا و باجی
 پرهو که تا یک و نیم پاس مقابل افواج بیجا پور پانی ثبات افشوده بود بر داخل
 شدن او مطلع گشته مسرور گردید افضل خان و سیدی طلال و شرزه خان و غیره
 سرداران بیجا پور را و دلاوری داده نوبت جنگ بکوته یراقی رسانیدند تا آنکه
 به قصد کس از طرفین بکار آمدند و باجی پرهو را که زخم مأیوس داشتند در جنگ افتاده
 بود رفیقانش در کوهستان برده متواری گردیدند افواج بیجا پور از آن تنگنا
 بدلاوری و پیاوری گذشته متصل و سال گدّه رسیدند چون در آنجا آب بقدریکه
 کفاف لشکر نماید نبود یا رای قیام ندیده باز گردیده به ثالا آمدند و محاصره ثالا
 راجعت و البته مراجعت بجانب بیجا پور نمودند سیواچی مظلمن شده به تیمار خیم
 خاصه به تیمار باجی پرهو پرداخته در آبادی ملک که از مدت ویران بود کوشید
 و را کهوثری راجعت نظم و نسق آنفوج نامزد گردانید و چون این اخبار به
 سامع اجلال عالمگیر پادشاه رسید شایسته فائز با جمعیت هشتاد هزار
 سوار برین مهم نامزد فرمود و آنچه که بعد ازین در سلطنت خلد مکان و سلاطین
 دیگر به ظهور پیوست در کتب تواریخ خافینان و غیره به تفصیل مرقوم و آنچه که بعد از
 نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید مغفور سردار و اواخر عهد نواب غفران پناه
 نظام الدوله آصفجاه ثانی بمعرض وقوع آمدن اشده تقالی بعد ازین در محل
 خود نیربان تسلیم داده خواهد بود باب سوم در احوال نواب آصف
 امیر الممالک صلا بن جنگ غفران و جعل الجنه مشواه شمله سه
 فصل فضل اول در احوال آن مشمول رحمت آله از ابتدا تا آخر
 تفاع معلوم در احوال مکن بر سندر ریاست و آنچه که بعد از آن

ین نزد و حور و دوسته رحم گویی با تهم رسید اما کارگرند و سالم باد و مردم سیو
 نماید کور ریده مع توره که سراسر است در واره قلعه او بختید ما در آن آن حال
 اطلاع یافته رشک عداقت عاں رنجته عارت کرده و گهده و حی بر اول لشکر اوسته
 حاصل عاں سیر او مع قابل را و مرا در پیش گرفت و د واره برار اسب و فیل و
 نقاره و نشان و خط سیوا حی در آمد و مائنی همایم بخارنگران نختید و گویی با تهم
 و فیل را و دلبک هون هریم بهاداده میں در آن قلعه کری تبال مصاف نوجو نامقل تبال
 بجاگیرش مقرر نمود و بعد این فتح قوت و شوکت سیوا حی مرا تین لشکر را سر و دل ترشت تا اینکه
 اکثر سرداران و کسبش در مخالفت دیده ساری موافقت ما او گداستند و مائنی
 تسلع که اردست رس او محروس ماده بود همه تضرش در آمد و در یوقت دارالمقر
 خود تا لاگده قرار داد و الی سجا یور برگشته شد عداقت عاں و امرو و گشتن تسلط
 او اطلاع یافت و فصل رسید طال را با جمعیت بهشتاد هزار سوار جهت استیصال
 او مرخص باحت مسار الیهما یلغار رسیده تا لارا که سیوا حی در آن بود محاصره
 کرد و سیوا حی قاو یافته شجون رشک محاصران رده لشکر را متفرق باحت
 و کروجی کو حرا که درین شجون مصدر ترددات مایان گشته بود و مخاطب به پرتافت
 کرده صاحب پوست گرداید انواع سجا یور بعد پالنگی ما جمع شده مادی گده
 چپید که کوچی که سرکوب آن تسلط بود در دست کرده تو بهاد آسکا گداشته شد
 و سردادن تو بهاد بود و سیوا حی جمعیت بهشت هزار ما و را در آسکا گداشته
 خود با جیل هزار سوار وقت شب رموز حال لشکر افتاده ردد و حور د کرده عا
 و سال گده که اربادون گده چهار کرده است گر بخت چون و سال گده و فاصله
 و د کرده ماد سپیده صبح دید و در اتای راه تلمائی که آرا را بر ما میدی
 کند می گویند و پیش آمد و انواع سجا یور که محتاج بهار و دشمن کرده در تقاب

زو و گیر عبد اللہ خان پسر خود فاعل خان را بجنالت اشکر گذاشته خود جریدہ برپا کی
 سوار شد متصل پر تاب گدہ رسید سیوا جی چل بدو دلاور شمشیر زن در غار سے متصل
 بجکین نشاندہ خود خود وزرہ و کتر پوشیدہ شمشیر و نیزہ و کچوہ و باگ و غیرہ راست
 کردہ ہمین کہ عبد اللہ خان قدم و خمیہ گذاشت از مقابل پیدا شدہ سلام کرد عبد اللہ خان
 کہ اور انہی شناخت از دیوان خود پرسید کہ ہمین کس سیوا جی است بعد تحقیق بر زبان
 رنڈ کہ ملک را پامال کردن و قلاع پادشاہی را متصرف کشتن از چہ راہ خواہر بود سیوا
 گفت سابق ازین ملک و قلاع مشہور بہ فقدان و طاع الطریق بود و انیکس
 و خاشاک فتنہ روفہ بکین خدمت و تردد آبادان ساخت بازار ای این سن ترددات
 مورد تحسین و آفرینم نہ سزاوار غضب و نفرین خان مذکور گفت خوب انچہ شد حالاً
 ہمہ تسلط را بمن تفویض کردہ ہمارو من ملازمت حضور حاصل سازند سیوا جی گفت اگر
 میناب فرمانی بنام اینجانب باشد عنایت شود کہ بر سر گذار شتہ فرمانبرداری کنم درین
 اشاکشاجی دیوان گفت کہ حالاً در پناہ خانصاحب آمدہ آیا اول تقصیرات خود عفو کنانید
 بعد از آن توقع فرمان بنام خود دارید سیوا جی گفت من و خان ہر دو ملازم حضرت
 پادشاہ ایم خانصاحب عفو تقصیرات من چہ خواہند کرد چون از گفتہ شما انحراف ندارم
 سر خود در کنار خان میگذارم این گفت و با خان بغل گیری کرد خان کہ جوان قوی کل
 بود و نشان بہادری در سداشت سیوارا ہنگام بغل گیری تنگ گرفتہ خنجر زو و انجا
 کہ زرہ و چیلہ در برداشت کار گر نشد سیوا جی خوردہ از صر بہ بچوہ شکم عبد اللہ خان
 درید و خود را از دست او را بانیہ خان مذکور شکم خود بشال مضبوط بستہ شمشیر بر
 سیوا جی زد کہ خود از ان ضرب دو پارہ شدہ زخمی سبک بر سر او رسید سیوا
 بفرب عربہ پٹہ خان مشارالہ را از میان دو نیم ساخت بہ ملاحظہ این حالت کشتاجہ
 دیوان شمشیری بر سر سیوا جی زد کہ ایاجی از رفقای سیوا جی او را از پا در آورد

هزار سوار بر اسب و شتر سیدو ای تعین فرمود چون ماں مشار الیه رد یک موضع رسید
 رسید سیدو ای در بابت کعبیت حال خیال و احوال خود را در پرتاب گزده گذاشته
 با جمعیت حاضر الوقت که قریب شصت هزار از سوار و پیاده بود آمانده پیکار گردید
 ماں مشار الیه تناسی پیا سکر دیوان خود را به پیغام موافقت رد داد و فرستاد که به
 ملاقات محمود و اتفاق مارم ملازمت والی میجا پور شود سیدو ای جواب داد که سیر
 قلعه پرتاب گزده حیمایستاده میکم اول در میجا شریف آوژده بیهود و بیجا منظم
 ساردمس بعد هر چه مرضی شریف خواجده بود کجا خواهم آورد و سیدو ای با کشش نامی
 در خلوت ملاقات کرده بر کتب و غیره عداوتها اطلاع یافته و کشامی را بر ران
 و عطای تحایف اراں خود کرده و تهاجمی گوی ناته را همراهش لو کالت خود در دعا
 موصوف فرستاد مشار الیه بعد از آنکه عاں را عریب بآبدن رد یک پرتاب گزده
 رانی تقریر عهد و پیمان را ساخته سیدو ای اطلاع داد و سیدو ای سیر قلعه محاری و دایره
 عظیم اسان نصب کرده و فرس و سایبان و یر و بار حمل و سقلاط در رفعت بدان ترتیب
 و اولده هزار و اول نا تعین کرد که به بهار بریدن استراحت توسیع صحرا کجا متواری بوده و بعد از
 عهد اتوپ قلعه رنگر حاکم کو راجت آورد و تاراج بردارد و عداوتها کجا خود را
 گذاشته که بعد از راه را و هند کرد که هر اول که بودیم اگر در طرف عالی روانه شده بیلد ارا
 قطع استجار راه مامور کرده طی مسافت فرمود چون در راه رفتند میل شاں با ستاد سر میله
 بعد کار آمدند قدم پیشه گداخت و تلخوا باں ایمنی را نظیر بی علامت او داد و دستها
 عریض نمود و عداوتها هم بر آید فرمود تا چشم میل را آورد و در میل و گرساں ارسته
 راهی شد و عداوتها معذور دانند و اکل اتوز در موضع کوی استر که در بیست میل است توقف
 در ریه کشامی دیون گوی بانه وکیل را پیش سیدو ای فرستاده پیغام داد که از بخاریه و هم
 ناید سیدو ای و اد که ای حیرت که در نظر شسته ام اگر بعد قدم بسته سیر الیه را عاں سیر ام

سوزا اقامت داشت بدعا و سنگیرش کرده و نجوس گردانید و بر سید سبب پاکاه و و گویا مواج این
و قلعه او متصرف گردید و از آن بعد قلعه چاکن را و قلعۀ خود آورد و هر کوی تر سال را به تپانه
داری آنجا سقر کرد و محالاست که دلواح را یکسانی را و دیپانڈیه ساکن ساهور قلعۀ فیض منور و
را مکتبه و غیره قلاع پر خشت و بر قلعیات نظام شاهی مثل توناد غیره دست لغت یافت خوانها
پادشاهی را بنارت آورد و در عصره نوشته دالی بیجا پور بنام سیوا جی مشعر بر نمینی که قلاع
پادشاهی را بی اجازت مفتوح کردن و خزانۀ را متصرف شدن در عایار را رنجایند آن خوب
نسبت به هر سال گذشت آنچه گذشت محال است از نمایند نام شده و بجنور باید رسید تا بجای
پادشاهی سر فرامی باید سیوا جی بدر یافت این معنون متاعل شده مشورت از زن خود
کاسی بانی نام که بسیار فهمیده و در سالیو دیر سید و نظر بر اینکه شاه جی پدر او در اینجا است
صلحی عنایت بیجا پور نداد و درین اثنا خط شاهی با تحائف آنجا که منجمله آن یک قلعۀ شمشیر
بقسمت چهار صد هون وزره و خود مرجان مشعر بخاطر جمعی سیوا جی رسید سیوا جی قلعۀ شمشیر را
برهان قاطع شکون فتح داشته نوب و غارت ملک نظام شاهی پیش گرفت و شروع بگذاشت
سپاه نمود و جمعیت اور و زبر و نافر و تر شد تا اینکه حسب اطلب سرداران ملک کو کین گرفت و
قلاع و اماکن و سیمک آن ملک را متصرف گشت و به بند و بست آنجا پرداخته ستمدان خود را
گذشت و تفصیل این تطویل بلا طائل است و چون پردهان کده را مسخر نموده برای سیر اندرون
قلعه رفت ناگاه خاری از دشت کنار در اثنا راه بیالکی او غلید با همرا بیان گفت که خلیل
اینجا را خالی از بشارت نیست پس بفرمود تا آن مکان را کندید و خواند اشرفیاب سکه اکبری زاید
از اندازه قیاس از اینجا برآمد دالی بیجا پور با سماع این اخبار به پدر او شاه جی تبا کرد گفت پسر خود را
که مهر بشورش بر داشته شمشیر و تخریب قلاع و ملکیت پادشاهی بی اذن میکند او را
از سحر کت باز دارد شاه جی عرض نمود که از پسر نا غلف سخن ناشنویز از م و مادرش را طلاق
داده ام تنبیه او را پیشگاه خلافت بعمل آید دالی بیجا پور بعد از شد خان بهواری را با جمعیت دوازده

مقتنع ساحت در احصیای او را مقتول و بر حساب و اسوال او شاهجه متصرف گردید و با همه محل
از بیمی رنجیده ساطع شده بمقابل او سرعاست نا ایکه لقیل سید و ملک جمی و در مدخل و دولت
هر دو در اح تصرف شاه به در آمد تعداد آن شاهجه در چهار اح کده متصل بالالبور کولار آمد و
اقامت در رید و سیوا می لیسر شاهجه که در یک داد احمی بود هوشی بهر ساینده بشود تا هفت
و تاراح پیش بهاد همت خود ساحت و چون ایمنی ملاط مرصی داد احمی بود و پند و غفلت
سود می کشید لا علاج داد احمی خود را مسموم کرد ایند و سیوا می استقلال تمام بهر ساینده و بر
تمام حراه و اموال و حساب پدر خود شاهجه که در داد احمی بود متصرف گشت شاهجه انواع
خود را که نقیص داد احمی کرده بود در خود و طلبد است سیوا می لیسر شاهجه لو کجده است کرده
استقلال واقعی گزید و دستار ام راح را انحصار جهات خوگو و اید و رکبو بلال را مخطوط و
در کساته بلال را یکجوی نویسی انواع مقرر کرده سد و ست درست کرد شاهجه با رستمال پس
احوال سرور شده سد آساک شامست و رستاد و او نظم و بسط و لخواه لظهور آورد و گوشت در
اوقات که شاهزاده او رنگ ریب اردکن بقصد تعابل و ارانگوه غلظم همدوشان بود و اکثر
سر و ارا را دکن ماراں خود کرده همراه گرم و فرائ عظیم الشان طلب سام سیوا می بدین
فرستاد که سیل رفاقت یما یزنا مورد عنایات کرد و اگر خود و خواستاریم راح دیوان خود حکمت
سایته همراه و بد سیواست بر مصمون آن اطلاع یافته مصدر حرکات ماسایته گشت مردم شاهجه
که بجام آورده بودند به سیرتی خفقت کرد و سا هرا ده هم عظمه متبها و همت عالی داشتند و اگر
اچو گشت موقوف بر وقت و بگر گد است و سیوا می بعد تسلط شاه عالم گیر اریکلهته را و نطام شاهجه
ساکس یورن دهر در قلعه کر کوثر ماسن طلسمه جدیدی و رانجا بهر و کیمیا میں سرادران سلکته
مذکور نزارح سرعاست اهما سلکته را و رانعا قیوا می مقید کرد و سیوا می قانون یافته معسر
اکم تلم مقید ساحت بر قلعه و اسوال فالص گشت و اسام قلعه را نیز مد کرده کای آنها که
نسیان را میس کرد و بعد چند روز در علاقی خود را که از حکم تو کامانی متولد شده بود و در

دادا جی را بر اسے طلب جیجا بالی زوجہ خود از قلعه سیری و تربیت سیدو جی طفل او
 تاکید ملین نمود چنانچہ دادا جی سیدو جی را معہ مادرش طلبیدہ و ریوگہ خورد کہ از
 سر نو آباد ساختہ بود باغ از واکرام تمام نگاہ داشت و از خواہر و یار چہ متواضع گشتہ
 بہ تربیت او صرف اوقات می نمود و چون مرار حکید یو از نظم و نسق آن ضلع پرداختہ
 جانب بیجا پور را چہ شد در اثنا برادر مورمان و یو قابو یافتہ از قید گرفتاری و در موضع
 کلکہ از تولد چاکن آمدہ بخانہ زنار داری مخفی گشت مرار حکید یو بعد رسیدن بہ بیجا پور
 شہا جی را بر اسے ملک گیری فرستاد و او با مفسدان کمک گیری آویختہ محاربات
 نمود و در یکی از محاربات سبہا جی پسر شاہ جی بر خم تیر و تفنگ کشتہ گردید شاہ جی
 این را محمول بر شاست نیست جادو رای کردہ زن خود دختر جادو را اسے را طلاق
 داد و از پسر اسے کہ سیدو جی نام داشت بیزار شدہ دختر دیگر از قوم مرہٹہ مسماة
 بہ تو کا بالی تلاش کردہ و زنجار خود آورد و از شکم او فرزند می ستولد شد و موسوم
 باٹھا جی گشت شاہ جی را با والفتی مفرط پیدا شد و دادا جی بہ تربیت سیدو جی جہد
 بطبع نمود و در اندک ایام از سواری اسب و تفنگ اندازی و دیگر ہنر یابی سپاہ
 گوی ماہر بناخت و مورمان و یو را بخانہ زنار داری مخفی شدہ بود و بعد و پیمان
 طلبیدہ برگشت چاکن و غیرہ را کہ ویران محض بود سیر داد و نمود و او بکسن مد سیر
 فرصت قلیل ہمہ ما را مہور و آبادان کرد و ایندو جائیکہ از بسیاری کرکان ما سن بودیم
 کوہستانیان یعنی ماہور یا نرا قول دادہ اینجا فرستادہ آبادان ساختہ حاصل تادی
 برین سوال گذشت مہون روز کار والی بیجا پور سپری شد زوجہ بادشاہ بیجا پور از مرار
 حکید یو اندیشناک گشتہ او را بغفلت بقتل رسانید و از کشتن او مقدمات ملک شہا جی اکثر
 برہم خورد شاہ جی در آن وقت با جمعیست دوازده ہزار سوار در نواح کرناٹک بود و راجہ
 مدہل کہ باراجہ چنچا ورنہا قشہ داشت شاہ جی را بکمک خود طلبیدہ بہ نزد شاہ جی آنقلعہ را

کشید و کشتی را در میانیکه عنق آب بود آورد و دستش در آب نقد رسیدگی می آن میل که
 فرو رفت را بموضع حلقی کشیده نشان کرد و بعد از آن میل که را از کشتی بر آورد و دستش را از کشتی بر
 بر کرد و بعد از آن که بهمان نشان در آب فرو رفت پس از آن طلا و نقره را تا آن سنگی بر آوردن
 کرده بر مار و ارا و مضافان داد و در آن روزا بموضع که ساگر کاوس سه مرتبه داشت
 سلا یور مشهور گشت و بدین طریق و در مل میس ازین دیگران هم کرده اند حاجه میر
 غلام علی آرا و ما لگداری در سه راه عاصره تحت تر حمله امیر خسرو دهلوی نگارش نموده
 الحاصل مرار عکس تو از حیرات فراخ یافته به تنظیم وسیع ملک متوجه شد و پس ازین در
 سه شش معدود و یکمیری دوازده نفر متشی ماتفاق یکدیگر در چاکس قلعه اعدات
 نموده سیوه عارت و در هرلی اختیار کرده بود و بدتی انقلعه مادر تصرف نمودند
 و نظام شاه را بعد وفات آنها تسلط بر آن متعلقه دست داده بود و بعد از آن موردی
 دیوای و سیاه دئی یوه خود که از کرد و لواح دریای بهیمر او نفیست داشت معصومه
 و فاکشته اکثر خوالی آن متعلقه را تصرف کرده دارا احمد فکر تا سرحد وای و
 سر وای تمام ملک را ویران کرده بود و در سیولا مرار عکس بر وای متیسه او را بر او
 دیوان را مامور کرد و متارالیه و آل الصلح رمت و متمر و اثر اسرار ساییده و قلعه
 یوه خود را سهار کرده و سیاه دئی و کور را دستگیر ساخته محبوس نمود و در آنجا
 قلعه دیگر بنا کرده بدولت متکل موسوم ساحت و جهت آنادی آل ملک را
 ساهی تعویض کرد و چون شاه بهی هم ملک را تا سرحد یوما و قلعه چاکس تا سرحد
 وای و سر وای و سوبلی و اندایور آما نمود و مرار عکس یو بجای گشت مقرر نمود و شاه
 دادا جی کو دیوای را که کلکری ریگه بهیشتی و مرو متدیس و کار آرد نمود و بودرام
 نظم آن متلع بدست اختیار او داده و یکمیر آراسی ارطویه خاص خود ماییدی
 بلال متشی متعین او ساخته خود بطایب میا نور رفته اتا مت و در ید و وقت روزی

و در آنجا که رفتی آنرا بجای نعل خضرومان ده. دست بجا بیاور. و در آنجا که رفتی
 مشایعت کرده. چه کند. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 ملک آنرا شاه قوی بود و جمعی را با او داشت. ملک خسرو را با اینها هم ساختند و او را
 اندوه مکرر آرزوهای نافون مند. سستان را در دست داشت و آنجا که نواح بیاور. همه پادشاه
 و تنگ که موضع و پاس در آنجا بود. با شصت هزار سوار غرمت نمود. و ملک بیاور. و
 او مرار بیاور. و شاهی و شیره نمان. و خبر و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 آنکه سنانا قتل شد. بیاور. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 مریض پور بیاور. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 شعله می نمود چون افواج بیاور. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 بارگاه کار ساز تفتی کرد و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 و بعد چهار چنگی که در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 متعجب شسته پیغام مصالحت دادند ملک عزیز با تقاضای وقت بهدار پادشاه بابت دولت آباد
 روان شد سرداران بجا پور متحمل آمدند و رسیدند. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 بجا پور رسید. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 با اطلاع شسته شکیر زده تاخت آورد و تالاب عظیم الشان را بید شکست در وقت شب میل با شکر
 غافل شیره نمان رسید. و تالاب عظیم بود و اقرب دوازده سردار از لشکر شیره خان به دست مردم ملک
 و شکیر شدند ملک عزیز هر یک را خلعت و اسب و ده خدمت کرد و گویند در آن هنگام شاه در کمانک بود و در آنجا که رفتی.
 با جمیعت فراوان متوجه شد و چون بنا کردگان آن که در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 شده بود و رسید که در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 و فلذات دیگر و اقسام غله بنجید و چون مرار بیاور. و در آنجا که رفتی. و در آنجا که رفتی.
 نمایه حاضران مجلس در وزن آن در ماند شاه جی متکفل این امر شده فرمود تا قبل بچه را در کشتی

ہر اول صبح آؤ گردید شاہ جماریں ماحرا آگئی یا مہ ہر دو شاہراہ در قلعہ ماہولی
 کہ در آنوقت استحکام تمام داشتہ سایدہ خود مدح عادی و رای رو آورده و
 رای ما جمعیت گئیں پادشاہی محاصره قلعہ ماہولی یرداحت و تاستہ ماہرہ عدل
 و قتال شغل راحت و چون جنگ بطول کشید و دحیرہ قلعہ کم گردید شاہی نر و
 سجا پور وکیل مرستادہ پیام داد کہ آتن ار حار طہ شد و حالاً مارا پارای استقامت
 مادہ اگر دست مادر ما دگان بیکریہ و قول می فرستد نطق سدگی والا میان مل
 می سدیم والی سجا پور و ریہ مرار حلد یو یرد ار خود قول ماہی مرستاد شاہی
 ما جمعیت پیمہر اسوار مع قابل و سپر و دسہا می از قلعہ ماہولی برآمدہ موغیل
 حاد و راو را شکستہ راہ سجا پور گرفت و در آنوقت رس او کہ حل بہت ماہ دست
 ماہ سواری ماہاں بعد ملی کردن سہ چار کردہ ار مسافت راہ نیا و رد تاہ می کہ در
 مرار یو در سجال اطلاع یا مہ محمد سوار متقیں او کردہ گفت کہ جاد را پرتو ار
 می آید توقف در سجا صلاح میت و ترا کہ دختر او ہستی مرر حالی کجا ہر ساید
 ملکہ خطرت برد ما جواہر مرستاد این گفت و در آن سہ عادی و راہ مرار آگئی
 یا مہ و میر حلد را محاصره قلعہ مستعد استہ تعاقب شاہی ستاف و سجا سید
 کہ دخترش در آنجا مادہ بود عادی و راہ یا بعد سوار ہماہ اودادہ در قلعہ سرے
 نظام ساہی کہ در قصہ شاہی بود فرستاد و او بیستش سواہی کہ سواہی نام دارد و معد
 او در کماست بداحت و در کرد کہ اگر مرار ہر تولا شود ساتس موسوم جواہر صاحب
 بعد چند در سہ کپہر دست و چار ہجری رور و دوشہ ہر تولا گفت و موافق بدرہ سواہی
 موسوم شد القعہ عادی و راہی تا احمد مکرہ تعاقب شاہی علان مارہ کشید تا چون اورا
 یافت مایوس برگردید شاہی معرفت مرار حلد یو ملار متہ والی سجا پور رسیدہ و عا
 حلق و اسب و شمشیر و مل و قلعہ داری کر ما فک و سر و کردہ ہر اسوار سر بلند می

بدین سببها جی که خیلی خوشرو بود بسیار محفوظ و خوشنود گشته بخلعت فاخره و شمشیر
 قبیل واسپ و جاگیر دوازده هزار سوار سرفراز فرمود و حکم کرد که جاد و را و قبایلی
 خود را بدولت آباد آورده بمحضور پادشاه کتذائی دختر خود کند عادی و را حکم
 اصل آورد و بقدر میت و درجه پیر داده و دختر را خدمت کرد و کو با جی نایک بانسل نامی
 کار پرداز را برای خبر گیری دختر همراه داد و بعد چندی بالو جی نیز مع قبایل بدولت
 آمد و ذلیل عافیت پادشاه سکونت ورزید چون زمان مساعد گردید را و جی گویند
 نامی را در کار خود ساخته و خزانة غیب را از آنجا بر آورده به بذل و اثار و
 تعمیر اماکن و معابد و باغها و تالابها پرداخت و چون عمر سببها جی به بت سالگی رسید
 بالو جی و انبوجی معاقب کید گیر بجا نعل اندک ازینجهان در گذشتند و امارت بر سببها جی
 تقریر یافت و از صلب او از بطن دختر جاد و را ای که جیای نام داشت پسر
 متولد شد و او را موسوم بر سببها جی کردند و در آن اوان نظام شاه نیز ملک جاد و را
 شتافت و از ان بادشاه دو پسر یادگار ماند و چون آنها محتاج کار پرداز بودند
 والد آن دو طفل به صلاح سببها جی که بحسن صورت و سیرت اقتضا
 داشت مخاطب بشاهی نموده بخلعت دیوانی سرفراز ساخت او بر انجام آن خدمت
 چنانکه باید پرداخت و همه با حلقه اطاعت او در گوش کشیدند و شاه جی را بحکم رانی بفرستاد
 اما جاد و را ای خسرو از اقتدارش بر خود می سپید و اطاعتش ناگوار مزاج خود میدید
 از آنجا که زمام اختیار حکومت نظربعایت والد شاه را بداد قرضه شاه جی مستحکم بود
 و سر تانی او بجای نمیرسید و شمرید عای او نمی گردید لا علاج جاد و را ای عرض
 بمحضور پادشاه و دلی فرستاد و استدعا اخراج او نمود پادشاه و دلی میر حمله را
 با جمیع شخصت هزار سوار به هم دکن نامزد فرمود جاد و را ای بعضی سرداران
 دولت نظام شاه تیرا با خود متفق کرده بر کنار نهر بردارفته به ملازمت میر حمله رسید و

بود نظر بر معرفت سابق را در دمیعیه بیان کرد و دادار را صدای سخن بر خود مالیده و در ایام
 مروریات آنها پروا داشت و از ایشان نوشته گرفت بدیصمون هر یکی که به صرف شستا
 در آید و طواری آن شام من با استدالقه توسط او و هر را از این پ خرید و ما دیگران
 را آن لوگر داشتند درین وسایل در ره و بکتر و پاکلی و جمید و غیره شتا ما حکومت
 درست کرده و روستا لکر ساکنین پلش که دو اردو و هر را سوار قراقی داشتند وکیل شتا
 در خواست قبول نامه کرد و بعد حصول قبول نامه سردار و مستدرمانی الصمد مطلق
 ساخته و هر را سوار بطریق کمک اردو خواستند او و دهر را سوار همراه داد پس
 هشت مجموعی ما شتا هر را سوار اسباب ریادتی را گذاشته حریفه ارگد رگهاث
 سادات ماره گذشته و دریای گنگ را عبور کرده تسی در سحر روضه تبر که رودیک
 دولت آباد واقع است و کبار را بچ کرده اند اعتد در کلوی حکما مردیعبت
 دین مصمون نوشته شد که مایاں حوالاں دختر کلهوجی عادی و رائی دیکه ایم که او در
 بولی در جمع مردم اقرار است صبیحه خود بر مرد ما کرده ما را گفته رتاں خود داشته
 است و اقوامی از سالگر همراه خود داریم امید داریم که پادشاه تحقیقات این امر
 نموده ما را کامیاب فرماید و در به در بحریب ملک ار مایاں که از سرگشته ایم
 قصوری نخواهد شد چون محاوران روضه ترین ما جرا اطلاع یافته عرض نظام
 شاه والی دولت آباد رساید یا دسا و حاد و رار الله داشته و کیفیت مردی
 دستش داد و رای نظر بر مرضی باد ساه که را مصاف بود و بر صا و رجت قبول بود
 و ای حمایت مصعب و حاکم آنها عرض کرد نظام شاه و در انجمن و آفرین کرده
 و عرض او را پذیرا ساخته برای طلب مالومی و اشوجی و پسرش شسهای فرمان داد
 و قول نامه اهد و میان فرستاد چون رودیک دولت آباد رسید حاد و رار
 با متعالی آنها ستامه و آنها را همراه آورده به ملازمت باد ساه رساید یا دسا

که هر روز با خود می برد و با هم نگاه داشته دختر آن بمراد برد ستورات او که برین اجرا اطلاع
 یافته بودند بشویش درآمده گفتند که این سرگردان وادی افکاس که برای شکم پروری وطن خود
 گدشته در بدر برای تلاش معاش حوار و خراسان گدازد و با ما چه مناسبت دارد که بمیری
 و قرابت نماید و از شما تعجب که چنین حرف بزبان آور دید و از جبارت و شوخی او
 انعام نمودید جادو را و گفت که سرسری این سخن از زبان من بیاید و هیچکس از رسمیات
 شادی موافق ضابطه قوم خود در میان نیاورده ام حالا اینها را بر طرف می کنم از آنجا
 این کلمات تسلی خاطر مستورات نمود و در دوم بر عادت معهود آنها را شریک طعام خود کرد
 و آنهای طعام را نشان فرستاد و آنها خوانهارا واپس داده گفته فرستادند و نشانها
 تعالی بوقت شادی ما و شما یکجا طعام خواهیم خورد و جادو را و بعد فراخ از اکل طعام
 بدیوانخانه برآمده محاسب را طلبید اشته حساب بخواه نموده هر دو را بر طرف خست
 و هنگام خست گفت که شمارا با من هیچ قرابت نیست و از زبان من سرسری آنکلمه بیاید
 و هیچ رسم شادی بعمل نیاید باید که شما مع قبایل خست خود از اینجا برآید و هر جا که
 خوابید بروید آنها همانوقت احوال و افعال ما بر کرده بدیول گان و رفقه قیام و زیدند و با
 و رسائی اینجا ساخته بدستور اول بصیغه زراعت و کشتکار بر سر برزند از اینجا که از نیکو دریا
 و بی زری سخن آنها بابت تقرر نسبت بصیغه جادو را و سر سبز نشد پرموده خاطر شده اعبادت
 معبود حقیقی باین خود از تیر دل پر و اقدما که منطبق است الله لا یضیع عمل جرائی
 عمل خود جهان یافتند و شبی بر دینیه که بیرون آبادی بود در خواب مطلع شدند و گفتند
 که شمارا راج تا بیت و هفت پشت نصیب گشتیه و براراده که خواهند کرد و بر صفت ظهور خواهد
 رسید ازین مژده خوشحال گردید و بر کنج شایکان دست یافته شب از اینجا برآورد و بر عا بهایا
 کرده در کن خود میان منگالی که انبار غله میدشتند پر کرده محفوظ نگاه داشتند و آهسته آهسته خلایق را
 از خود بر طرف ساخته بعد چندی در قصبه چار کوئده آمده با سیوانیک مهاجن که صاحب سر مایه

و تمیز رسیده هاگ سگه حب الوصیت پیدا و راج ما و مفوض بیاحت و بیسوئی و کس را بی
شد و عا در ایام حکمرانی خود بعد از آنکه در احه الی مو پس تشریف آید بشماران قرار گرفته
نوسیده و نود و این معنی چار دل معصدا و در هر زمان که این قریب از گرو و زمره داران ماست
نشد مشهور و نه بهاگ به سوله شد چیدمان بهدی بهو معنی برین بهت و سله معنی چار یعنی چار
سینه زمین و بعد و در دیک کس بر دیک تو ماموع دیول گائون بنفیم گردید و برای قوی
پسری که ناگزیر بهت کشتکار در راجت بر کرد و در او دو پسر متولد شد یکی مالومی و دیگر سومی
و از صلب مالومی پسر و پسر بود آمد سهامی و سرفامی و از صلب سومی هشت پسر متولد
و سافامی و غیب و نامتولد گشتند و آنجا بعد رسیدن سن تیر مس کمل کردن راجه بجا آورفته
نکر شده تا آنکه غله مکان آنها را ساداس حرمی که از سهامی و سرفامی آمده بود و در نجبه کشید
و مالومی و سوله و سومی به سوله به سب ساخته زمین داری دیول گائون آمو مع را گد بسته
مازل و خیال متغیل دولت آمد و در مومع و لود آمد که کشتکار استعمال و زریده طسج
توطن ریخته و بعد حرمی برای ملاش معاش بر قعه سده کشتارین گامومی حاد و را س
دیکه سیر کار و دولت آمد که از سگاه نظام ساه معصه سیر کردی و وارد هزار سوار داشت
رحه نصیعه با گیری کوکر گشتند و چون سار و اراط و سبی میتوا ستم که سوار اسب نمود
محکا هسانی دهمودی متعین حیدر انکا که سهامی سرفامی طفل صاحب حال بود و عا و در
سیر و حتر سگوداشت و روری از روری حش بولی در حالت سستی سراسر دورا بر این نشا
سکال تعفت بر ران آورد و ماتند که سانی این هر دو بعد ساکت شده بود و مادر دلا
فحاف حال بود و عا آید و در آمدن این سخن از دنا س مالومی رو و عا مجلس بر آورد و گفت
که ساگوا ماتید بر یک ارام و داس صیه به سیر زن موب شد و عا و روری بعد استماع
این سخن متحرم ماموشی بر ران خود عا و داریس جا و تپی که دلیل (صا بهت مدعای مالومی
نماست رسیده و چون عا و روری بعدا مامجلس ساط اند و در ماه رفت و سیهامی را

متولد شد از اندیشه طعن خویش و تبار آن مولود را در گوشه‌های خفا و غایتی که برای او مقدر کرده بود
نگاه داشته پنهان از مردم پرورش او میگردید و هر چند مادر و پدر او خواستند که که نشسته
او میان قوم خود نمایند اما بنا بر دل بستگی که با آن زن مرغوبه داشت قبول نه نمود بعد از آنکه
طشت محبت او از بام افتاد و پرورش یافتن پسر معلوم نگشت آن گردید آن مولود را از نگاه
که پنهان نموده بود بخیفه برآورده با والدۀ او برداشته روانه دکن شد چون ملک بیگانه رسید
شهرت آنکه فرزند کور از بطن زم قوم است با زنی از قوم مرثیه که آنجا خود را نیز از راجپوتان
غیر مشهور می شمارند کندی او نمود و بسبب اینکه نسبت به سوله بهشت یا شست یا شست
آن حلال زاده میسر شد و موجب نسیمه که برای آنکه زبان هندی چون که گه سوله مکانی
را گویند که بسیار کوچک و تنگ باشد و چون آن حلال زاده را مخفی از مردم در چنان
مکان پخش نگاه داشته پرورش نمود و لقب به سوله گردید و بعضی میگویند که لقب به سوله
میت بل به سوله است و وجه این تلمیح بعد از این بود که خواهد انجامید و بعضی مترجمان کتب
هندی که ترجمه آن لغت را کرده اند شرح کیفیت حال مرثیه از نسب و غیره بدین این زبان
قلم داده اند که راجا بهیم کار فرمای خطبه اودی پور که مغزید شکوت و رعایا پروری اعلام
مباذات می افراشت زمان بسیار داشت از آنجمله با زنی که در حسن صورت و سیرت
ممتاز ارقان بود و لبستگ نام بهرسانید و از بطن او دو پسر متولد شد یکی را به رام و دویم
راجاگ سنگه موسوم گردانید و چون بسن تمیز رسیدند راجه مذکور بساط هستی در نور دید
و رام سنگه که پسر بزرگ بود بر سرند راج کلن گردید و برادر کوچک او بهاک سنگه متابعت
برادر ناگوار فرج خود دیده روزی بتقریب تسکار برآمد متصل دریای نه بد از نزدیک
راجا الی موهن آمد و مشمول الطاف او گشته اقامت و زریذ بعد چندی که راجا الی موهن ز نام
نظم و نسق امور مملکت و در نظر بر اینکه پسرش صغیر السن بود بدست بهاک سنگه داده و نوزد
وادی عدم گردید و نظم و نسق راج او چنانکه باید پرداخت چون پسر موسمی الیه بسن شعور

پشه می پرداخت قصد تسخیر شکاره با وج گیس تقریب حصول ملازمت سرفرازان عارم
 مرشدان آمدند و چون قریب رسید سرفرازان را جواب فعلت بیاوردند و مراد محاسن
 اطلاع یافت و بامر دم قلیل از مرشدان آمد و معامله شناخت و حرکت ندوخی کرد و بقیل
 رسید مرشدان قلیان محمودی و اما دشمنان از الدوله که در آن وقت ناظم اودیه بودند
 فراهم آورده بخار به محاسن متوجه شدند و شکست پایتیه خود را در مکن منین و آب غفرات
 رسانید و میرعلی را درستانی که نخستی مرشد قلیان بود در کپو کپو سله کاسه دار صوبه را
 رفته او را تحریک تسخیر شکاره نمود و کپو بوج گیس بسر داری ماسکرین شد و او آن
 و علی قراول که سر دار عمده از رفقای او بود و میرعلی را کرده و سر محاسن
 نه شکاره فرساده و قریب یکماه جهال و قتال طول کشید آخر الامر محاسن سله
 جنباییده ماسکرین شد و علی قراول را بامیت و دوسر دار تقریب ضیافت در حینه
 خود طلبیده همه را علف نیج بیدریغ کرد و ایادگر مرشد و میرعلی غایت غافل از تسخیر
 شکاره گشتند اما صوبه کنگ را به صرف خود و آوردند و هر سال بوج مرشد تاجت و ماراج
 شکاره میرفت تا آنکه محاسن هر سالی بینش برای رکھو مقرر کرد و ملک را از حوالی معسوس
 داشت غایفان در تاراج خود گشتند که ایما از تفاوت دکن و قوم مرشد و رنس سید
 مسموم شده نیست که رشته اصل اجداد او سلسله رانای حوت یور میرسد چنان
 قوم را بچپوت و بجهت بود و مقرر شد که در زمینی که از لطف رانای میر قوم اگر چه در قوم خود اصل
 و حکیم مانند متولد شود او را مقرر و شوم داشته داخل خانه را و ان از کیر و غلام میکند و ما
 تر که بدیر میرسد و نسبت که جدا می او در قوم خود میکند و او را ولد الزنا انگاشته
 با هم مثل ان نسبت و وصلت که خداست می کنند و گوید در زمان پتیمین یکی از اجداد او
 لقب کموسله در نظر اب ملک اما سکونت داشت و با یکی از رانای حیر قوم باصل حشمت شاز
 هم رسانیده و در عقده که میان آن قوم معمول است آن را با خود له خود ساخت و او را دسیری

و هم را بر وزیر الممالک او را به نیت داد و جو فی دیگر سپرداری هو لکه در مقابل امیرالامرا و اندانه ست
 امیرالامرا بر غم اعتماد الدوله طرح صلح انداخت را چه بینگه رای نقویت کفر منجوست که منجوست
 مالوا از اغیر خویش با جیر و مقرر شود ستواتر عراض بدگناه فردوس آرامگاه بوساطت امیرالامرا
 فرستاد امیرالامرا در سنه که هزار و چهل و هشتاد و هشت مبارک پادشاه برین آورد که عود بار سه
 مالوا با جیر او بدید چنانچه داد از آن روز اسلامیان نهایت ضعیف شدند و در سنه که هزار و
 یکصد و چهل و ننه با جیر او با فوج فراوان از دکن عازم مالوا شده و بنظم و نسق انجام پرداخت
 بر سر راجه بڈ اور رفت و بعد از آن آنچه که رو وادیش ازین بریان فیلیم داده شد انقضی و عهد
 نوایب نظام الدوله امر خلیف شمیم با ساپور راجه قوام صلح تاسیس یافت و تا آخر عهد نوایب
 شمیم که دو نیم سال و کسری بود صلح بحال و برقرار ماند و بعد شهادت نظام الدوله وفات
 راجه ساپور در سنه که هزار و یکصد و شصت و سه کاریاجی بالا گرفت و ساپور را عرف بهاد
 عزم را و به بالاجی مدار آنها گشته بعد وفات ساپور به مام مالی و ملک بدست زارداران آمد و در آن
 قدیم مرثیه معطل شده متفاد گشتند و بجای ساپور ایام کسی را بر مسند راج نشاندند بلکه بنام نشاند
 در قید گناه پیداشتند تا طلی که پادشاه کوکرن را بعد شهادت نوایب نظام الدوله وفات ساپور
 در دکن و هندوستان دست داد و بعد ازین دهمین احوال اولاد امجاد نوایب مغیرت آباد
 رقم پذیر قلم تحریر خواهد شد و از آن وقتیکه حامد خان فوج غنیم را بکک طلبیده همراه امان بک
 بخشی خود بحرب مبارز الممالک فرستاد سرایت در ملک گجرات نمود و در رفته رفته عمل پادشاهی
 با بکل رجاست و ظلمت کفر تمام صوبه را فرو گرفت و میر حبیب اردستانی بخشی مرشد خجانیان
 در مملکت بنگاله دخل داد و تفصیل این احوال آنکه شجاع الدوله ناظم بنگاله سیر و هم زمی حجه
 سنه احدى و خمین و ماه و الف رخت زندگانی از جهان فانی برست پیشتر سرفراز خان
 بجای او نشست اما بسبب بخل طبیعت که منافعی ریاست است اکثر سپاه را بر طرف کرد
 الصدردی خان مهابت خبک که از نوکران شجاع الدوله بود از جانب او به نیابت صوبه

مصاحبت گشت و ترموط حیدار عدم باخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق دنگاه دانستن.
 بایرده هر از سوار در کاس ناظم دکن مسان آورده اسناد چوتنه و ستر و یکپهشتی شش صوبه دکن
 مهر خردا سخواه کوکس و خیره ملک که راج قدسین نامند حواله نمود و مالاجی بن ایتیمواته رانیه
 کوکس لوکالت راجه سا بهو مقرر گشته جانچه مشایرین در احوال سادات مفضلانگه شت
 و بعد اطلاق ربع الدراجات در سنه یک هزار و یکصد و سی و سه هجری قمری که با صاحب اختیار دکن
 گردیده ماتفاق مالاجی ایتیمواته دکن بر دعالی علیا آمده آسمان تسلط هم رسانید که از
 عالم علیان مای مس نمود و در سه که هزار و یکصد و سی و سه که فرد کس آرا مگاه و مودار
 مالوا مکر دهر بهادر قوم ماکر مود و بعد یکسال و کسری در سنه تسع و ثلاثین و ماه و الف
 هو لک از قوم شمسان از رتقای مجیر و بیه مالاجی ایتیمواته که بعد از بدست گیری ای او قایم شده بود
 از دکن به مالوارفته و مکر دهر بهادر مصاف آرگشته که دهر بهادر را کشت و تا آمدن صوبه دار
 دیگر از حدود راولا دکر دهر بهادر محافظت تهرادین می نمود و در سه که هزار و یکصد و
 چهل و سه محمد علی گشت اعمو دادی مالوا سرداری یافته به او عین رسید اما از غلبه عظیم که چینه
 قناعت و تاراج سر داج نقس او دست نیست و در سه که هزار و یکصد و چهل و سه صوبه دار
 مالوا از بهر جان سارانه راجه سیگیا مقرر گشت و او صاحبیت کفر در عوبت مجیر او بین
 ازین کوشید و در سه که هزار و یکصد و چهل و سه شش مجیر او دکن نباحت هندوستان
 عازم گردید و از دارالخلافت مظفر خان مراد معصام الدوله حال دوران مدافع او نامزد
 مظفر خان ملک مالوا در آمده تا سروج رسید مجیر او صرجه در جنگ دیده دکن مار گردید و از
 ارسال کینزار و یکصد و چهل و سه به دست داده هندوستان کرد و اقامت الدوله قمرالدین خان
 وزیر المملکت و امیر الامرا معصام الدوله از صورت تنبیه اوتقین شده و مالوک که هر سه ماهر
 هر کدام تعادلت و بیست و پایی کرده ملک مالوا در آمده مالاجی موح خود را دوجون کرده
 حونی سرداری سیلا جاو و در مقابل وزیر المملکت و ستاد سه چهار مار که پیامین جنگ سه

چندی سیدوار از تعلیم خانه ادب برآورده و مشغول عواطف ساخته خدمت انظار منت
 ارزانی فرماید آن کم حوصله دریافت انیمانی نداشته بعد سه ماه مهله روز بست و بخت هم فر
 و منع خود تغییر داد با سبنا و نور و طریق فرار گشت و بکن ریس مشته نگامه آرای فساد بود
 و صوبه داران دکن به تنبیه اومی پروان شدند تا آنکه بهیست و چهارم ربیع الآخر سید علی خان نور و یک
 ازین جهان در گذشت پس او سبنا بجای او نشست و باین پر بنجره سری به خواست آن خوالا مر غلط
 مکان نفیس نفیس متوجه تنبیه او شده بهیست و سیوم ربیع الاول است که هزار و نود و سه درخت بهیست
 نزول اجلال فرمود تا آخر عمر مدت بهیست و پنج سال در گوشمال مرثیه صرف اوقات نمود اما از
 تهاون بعضی امر که برای اغراض نفسانی خود انفصال این مهم نمی خواستند بهیست مرثیه صورت
 نه بست و در او آخر عهد خلد مکان مصاحبت مشروط با آنکه سرصد از محصول لکی نه رو به بعنوان سیکوی
 حصه غنیمت مقرر شود و تقریبات پادشاه حسن خان عرف میر ملک با یاد اسناد سردیسکی نیز غنیم
 فرستاد که عهد و پیمان موثق نموده سرصداران غنیمت با ملازمت پادشاهی بیاورد و بعد رو لکی
 متشاکر الیه غیرت پیرامون حال پادشاه گشته ازین امر باز داشت و میر ملک را که هنوز اسناد
 را تفویض غنیمت کرده بود بحضور طلب داشت و در عهد شاه عالم سرصد و ده رو به سردیسکی از حصه
 رعایا به غنیمت مقرر شده سند پادشاهی مفوض گشت شاه عالم بعد فراغ از مهم کلام بخش در سینه
 هزار یکصد و بهیست و یک رایات معاودت بنید و ستان افراخت و صوبه دار دکن با امیر الامرا
 ذوالفقار خان مفوض ساخت ذوالفقار خان داود خان بنی را به نیابت خود در دکن گذاشت
 داود خان با غنیمت در موافقت و مصاحبت زده مقرر کرد که آنچه از ملک وصول شود سه حصه از
 سرکار پادشاهی باشد و چهارم از غنیمت سوامی و هم حصه سردیسکی از حصه رعایا که سابق تقریبات
 بود اگر چه این تقسیم ماری و ساری شده اما شده چو نه از پیشگاه خلافت به غنیمت مفوض نشد
 و در عهد فرخ سیر امیر الامرا حسین علیخان باند نشسته مخالفت پادشاه و سینه شش و عشرین
 و ماه و الف با بامه با هو بساطت محمد انور خان بران پوری و سنگراجی طهاره نور و طریقی

لوکس استیلا یافت و حصول تازه بنفس خود اعدات نموده مستطها را پس حصول و جبل قلعه
 پادشاهی که متصرف آن گشته بود کوه و جنگل ابراج خاطر سر از اطاعت عادل شاه پیچیده و غلام
 عاده خلاف نور وید و اصل حال را که رکس رکس سلطنت عادل شاه بود مدعا گشت و موج او را
 چنان نمود که مستقیم حال را که او هم از عمده ای آمد دولت بود و شکست فاش داده و عاظر اردو عاقد
 انگل طرح ساخته شروع و فراقی و ماراج اطراف و نوای کوکس کرد و چون حکمت کوکس شمل
 دریای شود بهت بعضی ساد را در تصرف آورده راه روی بحر اهریمه را بر نی رساخت و در
 بعضی لیان که قاضی مات بر جی مواضع پادشاه بهد بعضی حلقه کال بر می تاحت چنان اهریمه
 سبع اطلال حلقه مکان رسد بر سبب والاه امیرالامرا نشسته ان موه دار و کس در مات تمهید
 سواستر قصد دریافت و چهارا حبسوت نیز اتعان امیرالامرا برین مهم باور شد اگر چه امیرالامرا
 بهد و همدلیع در مدینه سیوا و تحریک راس او بقدم رساید لکن چون سیوا که سن کهنه را و بهنگام
 و سه در اردوی امیرالامرا استخوان آورده پسرا الوعج را تنهید گرداید با دتا ه امیرالامرا را نمود
 نمود و صومدارائی دکن شاه را ده محمد معظم تقوی فرمود و راجه حبسوت را که از تر دنگایان بطور
 نرسیده بود و بجنو و ظلمید و کهای او راجه حی سکه نامزد گردید و راجه حبسوت سکه گو شملهای داشت
 آنچنان داد که سیوا بخر اطاعت چاره مدیده پئی سلاح آمده مارا حلائی شده و استمد عائی
 عفو حرایم موده میت و شسته طلعه فلک که کهنول در سکه کارا دتا ه ای داد و بموجب التماس
 راجه حبسوت فرماں اودا بهی شمل بر عفو حرایم سیوا و تفریصت چهار پری سام پسرش سیوا
 صادر شد پس در مارا ده تغزل حلقه ملاطبت بهد هم دقتده س که پرو بهنگام و کشتن با که آباد
 رسیده و دولت پس دوس اند خوشد و مورد عیارات حسرتانه کشد اما سوا سار و بهنگام
 و عدیم دراک صحت ملاطس که عایت اودا بهی نیاده بر مره خود توقع داشت کوشه رفته با دتا
 پسرا حبسوت که اظهار بخش کرد و کس که س بعد از دولت مار یانی محروم باشد و محاطان پیاسد
 اولین سدا اما سرس سدا که فی تقصیر بود و مارا مالی محمود و در کوه عاظر و دسا و دکر مود

مقرری میفرستاده باشد چنانچه میفرستاد و مرث عبارت از دیوگیر یعنی قلعه دولت آباد و اطراف
 آنست و ساکنان این سرزمین را مرثه می گویند و زبان مرثی مخصوص این اوگمست و در ابتدا
 ریاست عظیم در قوم بهونسله بود و بعد از آن بدست زمار داران درآمد و نسب بهونسله بر اجهای
 او دیو پور رسید و اجهای مذکور سرآمد اجهای سرزمین راجپوتانه اند از اجهای دیگر مر راجه
 که بیشتر راج یعنی حکومت می نشست راجه او دیو پور تشقه برای او میفرستاد و او تشقه را بر پیشانی
 خود کشیده تکبیر بر منبر راج نیز و لقب راجه او دیو پور را نامت گونید بجهش نوشیران عادل
 میرسد چون سعد و قاص نسجیر ایران کرد و او لاد نوشیران آواره داشت او بارشندید کی از اجداد
 رانا پند و مدد بهر راجه راجی رسید و بعد از آن کی از اولاد رانا که از بطن دختر نهار متولد شده بود
 بنابر نامو افت برادران از او دیو پور راجوب دکن برآمده در فواح کرناٹک ساکن گردید و از
 جهت عدم گی خاندان خود با عده ای دکن خوشی بهمرسانید و اولاد او و شعبه شدند کی انانولیه
 دوم بهونسله از قوم بهونسله ساہوجی اولانوکری بران نظام شاه برگزیده و نایاب ابراهیم
 عادل شاه پیوسته نوکری او گردید ابراهیم عادل شاه در اواخر عہد خود برگزیده پونا و عیش
 جاگیر ساہوجی مقر ساخت ساہوجی آنجا برسم زبیداران طرح توطن انداخت و چندی غاشیه
 نوکری صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه نیز بر دوش خدمت گرفته خود در حضور می بود و
 پیشش سیوا در جاگیر قیام می نمود و چون ابراهیم عادل شاه را عارضه موت تا دو سال ابتدا
 کشید اختلالات بسیار در مملکت او رو داد و کردید و اکثر سپاه کون بر خاسته به بیجا پور آمد
 و انولایت و قلاع آنجا از لشکر عادل شاه خالی ماند درین هنگام سیوا که رب النوع عظیم بود
 از پیشبازی و حیل سازي و سپاه گری بهره وافر داشت و اکثر قلاع را که از وجود حارسا
 و اسباب قلعه داری تهی بود تصرف خود را آورد درین اثنا ابراهیم عادل شاه خستیمستی برست
 پوشش علی عادل شاه بر سر ریفرمانروائی نشست و بنا بر ابتدائی سلطنت و منقرسن استقلال
 بهم نرسائی بود که ظل عظیم در سلطنت او رو داد و سیوا در بر ز قوت گرفته بر تمامی قلاع

و آخر بجه خرابی بدرشدند که بعد ازین رقم نیز قلم و قایم رقم خواهد گردید آن فی ذالک
 لکن کوی امن کان له قلب او القی السمیع و همیشه شعیل چون اختتام عمر نواب
 شهادت شد اختتام این باب بر لفظ شهید مناسب افتاد و ذکر احوال هر شبهه از اینجا
 که فن تاریخ برای معرفت احوال پیشینیان موضع گشته و اطلاع سوانح گذشته سرسره پیش
 آیندگان است در مطاوی تخریر جلایل آثار نواب عالیجناب و ناصر خلیف شهید و غفران
 آت که مولف در صدد آنست بنا بر قرب جوار و معاملات شبانه روزی ذکر مرثیه نربان
 قلم می آید لهذا بیان مبادی نشو و نما می سر و داری این طایفه در دکن و ریشه کردن اینها
 درین سوز زمین بنام وطن ضرور نمود اقول بسواران برکی مشهور بودند و نامیا اغنییم
 ملوک گشتند و از آن پس چون دولت از آن دو دمان روگردانید و بایمانه کوکن است
 و گریبان شد و این سرکار بار او نپشت پر دمان غرامیاز یافتند و جامای دیگر خود را سرست
 نپشت پر دمان نامیدند ابتدا ساموچی نام طایفه بران نظام شاه والی احمدگر و طبقه تان
 بجاول شامیه پیوستند و بمرو و قلاع پادشا هی بل کوکن تهر و تغلب بست آورده
 تفراتی و رهبری میگذاشتند چون مایه جمعیت اینها پرشانی و پوشتگا و کامرائی منحصر
 در سرگردانی است یعنی دهمقانی که دوسه کاوی از مرزعه زندگانی بدست آورده کمره
 مادیانی ترتیب نموده نیز چوبی بهم رسانید برسیا هی سپاه اینها افزود و مدار اوقات است
 و سوار خوشه چهارست خواهر پنجه باشد یا خام و بیشتر در فضل جوار بر می آیند سار و برگی
 دارند چنانچه بهشی چو نیز یکی از القاب ایشان است چون رفته رفته کار بالا گرفت مدار القاب
 شاهجهان آبا و ستولی تندیس پادشاه و دولت پاسبان به ریاست آصفیه که قریب صد
 سال میشود امید که انشاء الله تعالی مایه شکست و کامرائی این دولت خدا و او چون مرآت
 اعدا و با دوار از نامتهای مدو و بقیض فضل الهی شمول باد و مساهمت بلکه دلیل مسامت
 قایم دارند از چندی در نوشتن عرض داشت و گذرانیدن نذران غایض نموده پاز اندازده

مدبوح گردید و سترس سوک نیزه رسید تمثیل ایستقال آنکه محمد علی جان پسر نورالدین حال
 گویا موسیٰ بعد شهادت پدر قلععه ترجیا پل و قایم کرد چون نواب نظام الدوله در وایح ابرکات
 نزول اجلال فرمود محمد علی جان که دولت ملازمت دریا قلععه نخطاب پدر سروراری حاصل نمود
 و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناه قلععه ترجیا پل رود در وقت زیارت ابرکات بخند که در
 بهلری نشسته بود و عاید شد و همان جا قلععه نصارا فرامیس را که بر نواب نظام الدوله نشوئی آورد
 نود و نه راه گرفته با وحی دیگر بر سر ترجیا پل خدمت الورالدین جان فرج خود و دیگران اگر زنگ
 و بواش را با حوضه سخن ساخته مقاله سآمد حدی ایش حرس تعلیم جزو و آخر انورالدین جان
 غالب آمد و چندار مد و سببگیرند غره شعاع سمس و مسیس و ماته العبدان از مدبوح
 ساعت و سترس سوک بر قشیر نمودند و مجید سر داران فرامیس با قوم خود بر یکصد
 فرنگی سعید پست ولایت سوائی فرقه کاروی رمل و شکیر شدند و بعد شهادت نواب نظام
 حاکم یکم نشوئی آورد و مد اعلای روی آسایش میداد و در امام حکومت مظهر ملک که در
 میس بود و مالا حیر و پسر ماجیر او سر کرده راه ساجو فرصت وقت عیبت و بسته لفظ حاکم
 امر او مصداقان دکن دست تقاول در آر کرد و ماورنگ آباد رسید و بهنگامه آگشت
 نیکوکاران نام تقاومت در خود میداد و بر مبلغ یازده لکر و پیه مصالحت کرده ملک را از غسطنی
 باز داشت و بر انورالدین آغا سگاه داشت و اول جمعوط داشتند گوید که بلایت علی الهی
 نجات شجاع و ذکی طبع و وقت بسد و اوقات و این سبب رافع معلوم معقول بود و تمذیب
 منطق بر داشت و شعر رافع بود اریس حب مایه فلام علی آزاد و اگر اسی که نارس سهل سیدی
 مام عمر گرامی بود و در فرخ شروع و من و قایمیه صر و بود صحبت گوشت و مظهر ملک
 کبیت اول که بعد شهادت نواب نظام الدوله نصارا فرامیس را که در وقت اعتقاد و
 لطف و یار اسلام آورد و میس اریس نصارا در حدود و دیر و ننگ استند و بعد کشته شد
 مظهر خلیفه نصارا میگوید که در کاسه املاک استند و اعتقاد که هم بر سید

نظام الدوله در همین تاریخ بر وقت مقدسه رسید و بعد مغرب در جوار شاه برهان الدین غریب
قدس سره مدح و ثناء گردید **بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيَّةِ وَالْقُدْسِ** که قاتلان نواب را پیش از آنکه حبس
شد ثواب کرد و تقبل رسانیده در زمین مدفون گردانید و بعد از این نواب را زیر زمین بجوهرت
نمودند **فَاغْتَشَبُوا يَأْأُوكِي** الا که چنانچه در میرزا در آنسای راه تابوت نواب شهید را
گذاشته بودند مردم هر کانی در آنجا ترتیب داده زیارت گاه ساختند از جمله سرداران افغانه که
با نواب شهید طریق دعا پیو در عبدالمجید خانست که حبش عبدالکریم میانه از عمده امرای سلطان
بیجا پور بود و اولاد او مدتی بمکومت پشاور و غیره از توابع کرناٹ می پرداختند تا آنکه
در وقت تسلط حیدر علیخان مشهور بجیدزما یک بتایج فرستند عبدالمجید خان پسر خود بهلولخان
را با تالیقی نصیب باورنمان ظاهر در کباب نواب فرستاد اما باطلن پسر خود و دیگر سرداران
افغانه و ابراهه خدر ولایت بمکرو و منصوبه شخرج و غایبانه میبخت و همتیان که نواب
شهادت رسانید پسر افغان بن ابراهیم خان بن خضر خان بدو که کار عبدالکریم میانه مذکور بود
و او دو خان پنی که با امیرالامرا حسین علیخان بیوفائی کرد و جنگیده کشته شد پسر خضر خان است
چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم بدو انقلد خان پسر خضر خان وزیر توفیق یافت و دنیا
بد او و خان محبت شد و او و خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کردند چون
حیدر علیخان در اوایل عصر محمد نسج سیر دیوان دکن شد ابراهیم خان را بقوچداری کرنول مامور ساخت
از آنوقت کرنول در دست او و ابراهیم خان است در جنگ شطرنجک محبت خان و دیوان
او امانت الله خان که تخم این همه کشته او بود و بهلول خان و نصیب باورنمان و دیگر چون
با انتقام رسیدند و چون لشکر امیرالامراک صلابت جنگ بر سر کرنول آمد شهر را غارت کردند و اول
و عیال همه خان با سیری درآیدند و از ثبات علی که از آن بهیت جدا شد جان و آبرو همه
بر باد رفت حالت دنیا خود این است مال عقی چه خواهد بود و **سَمِعَ الدِّينَ ظَلَمُوا**
منقلب نیقلبون حسین دوست خان عرف چندا صاحب هم بعد چندی به بیع انتقام

و ساینده او را بایست از جای خود رفته شروع نمود و مخصوص بخت مبارک را مخاطب
 به ما در غایت قاتل با و ابنا صحرانگ که سوابد باریت محی الدین جان میام داد که اموال بواسطه
 ما صحرانگ ما در علی التوفیق بخت نماید باریت محی الدین جان که مردی عیور و تنجاس بود این میام
 هم برآید و تا دیر و در دست بخت لادم داشت و بعد هم ریح الاول در حرار من بگریختی
 از کبیر فطرانگ و نصار او از طرف دیگر تنجاس و سائر سرداران افاضه صف آرای قتل
 گردیدند از عانت فطرانگ نقیض محمد جان رساله دار و میر فطران که از مردم شکاله بود قتل
 رسیده و مقتولان و ملال الدین حسین جان زخمی گشتند و هم تیر در صحرانگ آسمان تالی میر
 نظام علی جان ما در اسد حگ رسید ما مال بخرید و از زخم تیر که در صحرانگ رسید
 کارس با خرا حاسید مر محمد حسین جان دیوان دکن سه دقیقه در دست داشت کتاب ما در فضا
 سردار گولی مدوق رسیده ما در عا رسید که شش عام ساحت و دیگر سرداران افاضه
 میر مقتول شدند و گوید و دقیقه تیر در صحرانگ رسید که شش ما نام رساید راجه رگها تهر
 ۱. این که در عوامی بود طرفه مد سری لعل آرد که حصد فطرانگ بعد از پرواز روح در میان هر
 دو دست گرفته چنان بود که فطرانگ رده است و از سرگوشی لحظه لحظه و طلب آب حاصه
 و شیر ما آن دایره دست بقتل فضا لعل حیات فطرانگ حاضر استیم دم ساحت و افاضه
 حگ کسی با صحرانگ که فاطر فطرانگ همی از روح است ما افاضه بود وادی فرار آوردند
 و اعیان بشکر سر تنجاس و سردار سرداران افاضه بریده بر کوکیر و اگر ده شاد یا به جوت
 داخل میام گردیدند بوقت معاوم سد که فطرانگ از حرمت مرگ سراب گشته است الفقه
 کسانیکه با و ابنا تهید مد عایس آمد مد و نسب یک قتل با و تند بعد بخت رور به سر رسید
 و مقتول گردیدند و بعدی که حون با حق حرامه شمع را حدان امان داد که شش بگرند
 آورد داد که در حگ یعنی بخت هم ریح الاول در دست دهن معسولال استند و زردوم آن همیم
 سهر مکرار مکر که رواستند و در صحرانگ و دق حگ و حوس و سبلع مدون ساحت فضا

و امن کشاکش کارت بسیاران میرسد و له کدام گل بچین گوشت نقاب شکست که شبنم آئینه
 بر روی آفتاب شکست و له ای دل ز زلف یار بدو میستوان گرفت سر رشته
 ز عمر ابد می توان گرفت گر بخودی بسبکده فال سقرزند از چشمت یار بدو می توان گرفت
 و له ای شوخ هوای منگن ترنگهدار این ناوک بید و بکار بگره کن و له از گل
 گوشته و شارب خود میلند قد او تازه نهالیت که من بدانم فصل سیویم در ذکر
 و قالیعیه که بعد شهرها و ت نواب شهید مغفور میر و معترض و تروع
 رسید و بموجب عبرت اولی الایصار گر وید آورده اند که بعد شهادت
 نواب نظام الدوله باجو و فرزند نواب مغفرت آب امیرالملک صلابت خبک و انفجاء
 آنها فی سیر نظام یلینان بجا در سب خبک و تجماع الملک ببالت خبک و ناصر الملک میرعلینان
 بهادر در آنوقت در لشکر حاضر بودند افاغنه و نصار ابدایت محی الدینان را نظر بکبر سن
 و لیاقت از حجت علم و فضل و شجاعت برداشته بر ایست او را ضعی گشتند و ندادی
 امن بنام او زدند و همه مردم چه اهل اسلام چه از نصارا اطاعت نمودند و افاغنه در جلدوی
 این حرکت که ناصر خبک را کشتند و او را بجایش نشانیدند قلاع بسیار از او نوشته گرفتند
 بدایت محی الدین خان مظفر خبک بعد جلوس بر بند ریاست را مد اس را براه رکبنا ته داک
 مخاطب ساخته به یوانی خود بلند پایه گردانید اگر چه را مد اس که بر همین سیاه فام ساکن
 سیکا کول و در ذیل مقصدیان بر کما نواب نظام الدوله نوکر بود چندان رتبه نداشت لیکن
 چون در قتل نواب نظام الدوله بهد و جد بسیار نمود و زنا ر محبت مظفر خبک بگردن خود انداخت
 مظفر خبک او را باین رتبه رسانید و بعد چند روز افاغنه را همراه گرفته به پهلوی رفت
 به کپتان یعنی حاکم آنجا ملاقات کرد و برای مصاحبت ملکی چند روز در آنجا توقف نموده جمعی از
 سپاه نصار را همراه گرفته عازم حیدرآباد شد و از آنرا کات گذشت بهک افاغنه در آمد قضا و قدر
 اسباب انتقام نواب نظام الدوله آاده ساخت افاغنه بهالت پیشیه که از قتل نواب نظام الدوله

توان داد ز غفلت از دوست شاه زلیخا اهل دست و پای سحر است و اهل دستاں
 پیرایه آورده خاطر می توید عندلیب مار فکر آشیای برجاسته است و له علقه و
 مستی نمجانه را که دریم سیر هیچ باکیستی چون ماه حار نیست و له کی بود در باره ترا حر
 متاع خوش فاش آنکه یوسف پیروز شد کاروان دیگر است و له خاموشا را نیست
 احتیاج عرض حال گر به طعل پیرایاں را رتخان دیگر است و له میت در پیچ سر
 خواش سودا ورنه این زمان هم همان یوسف و بازاری هست و له صغار را با رت
 نتوان کرد نظر و قیاس به تیرا به رموی کمر است و له تنگی ماه کدنگ دل روشن را
 سگ ملوکانه خاص رای متر است و له در محفل سحر دیدیم تیرا سراقاب و ماه و اهل
 را نقد است و له توان شکوه رسیدا انگاهش کردن چشم ادا می او مهر دهن ساخته
 و له آهی گشت ازل محبوح مالمه اریب می شکسته نگردد و مالمه و له مرا تونی
 نظر را نیست از معشوق محوی که گرا در دور چینی و اکم ارو برگرداند و له در دل شکمی
 صد بود است حوا این سگلاں در صد و شصت گراں امد و له کس در سرد میل موسم
 بیری که وقت کار جهان موسم حوالی بود و له رستم اند تاید دست آورده است
 هر کسی رزمگ دشمن نادانی میکند این به محفل در کشتن عاشق حوا عاشق پس دوری
 جان فانی میکند و له ناصر کسی که مغرب از وجودند فرد عاشق هرت آدم می سود
 و له اگر روی آن گل صابیر سازد رخم دل مادا و اسر سازد فلک گرم دارد و تلاش خدا
 سم و دستیار امدایر سازد دل ارس نماید کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال
 و له جانب شعله اشل نظری باید کرد سحر گرم روان عاشق الاباست و له دیدم تیر
 مان ما خون شمع کشته تیغ ران می باشد و له مرا اگر روح در دی بهان در کشته
 اراں خوش است که در را سحر بختند و له هر کجا شمت آن معز دیگر دلمه گردن
 یحیی از دور دیگر دلمه و له اردو یا دل دست گویر افشان ببرد ای صدف

مشق پریشانی را وله در کف نفس چو سبج تباراج رفته ایم دریا قیتم چاشنی نوشند را وله
 با همه یکسان بود آئینش روشندان بر خور و آینه بر یک وجه زشت و خوب را چشم
 عاشق را نباشد احتیاج توتیا بوی پیر این جواهر سر شد یعقوب را وله تلخ روی را
 مذاق خططل دوزخ بود زکب ایمان است پدا چهره نباش را وله دیدن آن جانجان آینه را
 داد عمر جاودان آینه را وله نمی دانم چه باشد از گلستان نفع گلچین که میسازد
 روان از چشم بلبل اشک غمین را وله ماسک روحان اسیر هم خاکی نیستیم محو بوی
 برآمد خیم افلاطون ما وله ناصر از ممنونی بابل کبوتر فاعر هم می بردن پازر یک رفته
 کتب و بی مرا وله اگر تن را نباشد دل منور زیر خاکش کن نباشد در شبستان غنی فانی
 خالی را وله ایکه در آمدن خویش جابی داری گریشب ماه نیایشی شب تار بیا وله شب
 در شب باید دیدنی در چرخه امتحان مرد باشد عرصه پیکار را وله چه قدر نامود و سوز
 داغ عشق تو قدر دانی نیست وله آمدی دیوانه از صحرای شهر زخم سنگ کو دکان جلدوی
 وله از گریبان کشیدم دست روشن شد جهان داغ سودا بر کف من شمع اعجاز است
 وله این چنین میا دبالا دست در عالم کجاست بتن خورشید بر قرآک کار زلف کیت
 وله نکرده آهن خود را جدا از خاک سیاه امید جذب آهن را نباید داشت وله
 ناصر از پس بود خمر نگاه دست او جابی صیقل لای می بر چه مالیدن گرفت وله
 سحر که پر تو حسن تو از نقاب گذشت غرق ز جامه زرین آفتاب گذشت بیل
 هیچ میرشد بخیر خجالت هزار بار ازین خانه خراب گذشت وله دور باید کرد از خانه
 غبار شکوه را حلقه آینه دل در عوز زنگانیت وله میکند سحر در علاج دلم بگرس
 یار گر چه بیایم است وله موسم پر پیست می باید عصا دست ما و گردن میا خوش
 وله ابرو امسال بر ستانه زفا را می دهت از شکوفه شاخها آشفته دست آرامت وله
 فرمان بوبه گر چه ز خطش گرفته ایم حکم جدید از لب خندان آرزوست وله دامن شب

امام خود به تنج شهادت بریده ایم بحاطر شهادت طلب اولقات بسیار دوق
 و بعد که در وری در محفل معلای یواب شهید ابراهیم و تعزای صاحب کمال مثل تمامهوار
 و موسی خان بهرات دوم را جان رسا کخلص تقدیجیاں ایجا کخلص که هر یکی از اینها در
 آن عصر کنایای زود گمارده حاضر بودند و ابستریع خواندن عملی کردند و در شری آراں
 عمل سر و چرا مان یعنی در حجت سر و آرا داد آورده و ادوات کرات عرض کرد که معصدا
 سر و چرا مان قامت معنوق است به درجت سر و چرا مان میت یواب بسوی میر غلام علی
 آرا داد مالکرامی نگاه کرد و سر مد کو رفت که مرا هائس سر و چرا مان در حجت سر و آرا داده
 میکند و می گوید ۵ بکره بر آرا از استین دست بکارین در جس نداشتها پهلوان
 کند سر و چرا مان در حق یواب عجب شایسته کرد و میت را نادر کف حرات گفت عباد
 که در حجت درین گیر اهرامان گفت بیکر آرا و گفت بای هر تخلیل آخر کی که از هر یک سیم میکند یا
 میخورد چای که سلمان سادعی تصحیح نامی کرده مگویند ۵ سر و آرا صاگرد حمان تا
 حون قدش باشد روان هر حید بخواند آن سر و چرا مان کی رسد و در حون حصن مایس
 و فصح میاید سنیا رسب یاس و میاید هر دو یعنی حرامان ماسد احوال از اسعار آن
 شهادت مرتبت که میر غلام علی آرا داد مالکرامی در حده عامره و سر آرا داد نقید ظم آورده
 نورینا رقم بدیر حاتم تحسیری کرد ۵ و در محفل مروت میت سورا دل مرا
 تنج من طلت کرد سر گردا دل مرا ای یوسف عید در آغوش من در آ پونی
 موخت رسید تو هم در وطن در آ و له که هر کر مرده را سکدر آب جلیس حیر حیط
 ۵ و آب لعابید بد مرا و له سیم مگو در تاج حواتا میوه یادت دست کرم بوید
 ترخید بد مرا و له رنگ در دم مگر در حالت دل گوید سرف پش آن آینه روتا
 ۵ لعن نیست در آ و له بکاره استخانی میکنی بر من دست کردم و اسکان از کجا آموتی
 ۵ اس قد لای را ۵ امر در حجت ما را برین قصص آبگبارادی درون سده مکریم

شوم ملازمان بارگاه بعض پادشاه رسانیده درجه پذیرائی یافت چنانچه بارگاه حاضر
 ساختند و پرسیدند که عرضی داری گفت بنحیه و قتیکه پادشاه از مجلس برخاست اسیر بعض
 رسانید که این گمنام را اگر چه واجب القتل است اما حق صحبت بر پادشاه ثابت کرده است
 پادشاه در این حسن ادا ای او خوش آمد و از سر خوشش در گذشت حالا این آهوی هم حق صحبتی
 بر پادشاه ثابت کرده است بیشتر سر چه مدنی مبارک نواب لب تبسم شیرین کرده آن
 آهوی را آزاد ساخت مرزا جلال اسیر حرف با مزه میگوید بدیت مزه کباب آهوی مبارک
 خلاصی اوست اگر از حی مروت قدحی کشیده باشی گویند علم موسیقی و فن تصویف
 کشی نیکو میدانت غرض جامع کلمات بود شعر خاصه هندی خوب نمید و اشعار هندی
 و فارسی آیدار میگفت از فیر طرک و سرعت اندیشه در لحنه غزل طولانی آیدار بنظم
 بی آدر و روزی از علو مزاج خود با اسیر موصوف حرف زد که هرگاه غزلی در زمین
 استاد می از اساتذ پیشین بکر کرده میشود دل میخواهد که توانی تازه بهم رسید موصوف
 گفت قافیه اجز شتر گشت اشتراک توانی هیچ مضائقه ندارد بسیار سرور شد آورده اند
 که نواب شهید توسط وسایط بحضور نواب مغفرتاب در باب افزونی مزاج خود عرض داشت
 نمود و بعض پذیرائی رسید بعد دو سه روز شعری از طبع او خود که اشعار بانی الضمیر
 میکنند بحضور نواب عالیجناب خواند و آن شعر امیت ۵ مرغان خاطر م جانان مزاجی
 نازکی دارم تو اگر از حسن مفروزی من از عشق تو مغرورم نواب عالیجناب فرمود
 که نسبت غرور بجاشق خوب نیست فی البدیه در جواب گفت بنحیه ما عاشق معشوق
 مزاجیم نواب عالیجناب تبسم فرموده سکوت ورزید و چون نواب نظام الدوله ماهر خب
 شهادت نصیب بود هرگاه مضمون شهادت در دلش القا میشد و انرا در رشته نظم میکشید
 و جدی بر آن مینمود و از جمله اشعار منتهی شهادت این شعر است ۵ گر ترا خوشش قتل است
 بیایم بقتل دشمنشیر تو و گردن ما بسم نقد روزی این شعر که از پنجه اهل نه بر آیم همچو

رفع شد و صحت شهادت یقین پیوست بار بخاطر آنست که تائیدی برای شهادت این امیر
 فکر نماید که دیا جو و حکم این عبارت را حساب نماید و دستاویز تغییر و تبدیلی مایع شود چون حساب
 کردم عبارت مذکور زیادت و نقصان مایع را آمد و میر میر موصوف حسن فائده ماده مایع
 یافته در رشته نظم منسلک گردانید قطعه نواب آفتاب جهانبخت محنت محنت
 صاحب حسن اساطیر تائید حاکم زمرای شهادت ارشاد کرد و میر میر حسن فائده
 ذکر محامد نواب شهید مغفور میر و میر غلام علی آزاد با لکرامی حرم فائده
 در سر و آرا در میان نظم داده که نواب غلام الدوله و در امر شنگ شهید طاب تراه
 امیری بود و در ورور عدالت گستر صاحب عزم صف آرائی نرم در مردم در احرای احکام تربیت
 خواجه دانی می بود و در فریاد زسی ماهر لالان بیدست و یا توفه دل میسر بود و در مصاحبت
 تقریر و ادراک لطایف سخن کوس کتانی میوحت و تذکره سوار سائده سلاطین او و او اعم
 گوشت مستعان را لریر در عزم ریاضت و متق سبحی به جمع مضافت پیایه رساید و
 که موشگمان دقایق معانی و رموز بامان لطائف سحرانی می توانستند را بهی امتیاز
 تحقیق از تقلید کنند و از بد شعور مقتضای علومیت و در طریقت هوای کشور کشت
 در سر داشت در آیات عزم و بلندی می افراست و بسیار رحم دل بود و روزی در سیر
 از کاش مکتوبات هوای که قراولان مواجین صافه رام کرده بودند متوجه شدند و قراولان
 آهوارا بر حیمه فریب رساند آورده نشاید در حصار مجلس استعصار فرمود که این صید
 باید کرد و با آراد حاضران مجلس گمان آنکه مزاج مبارک مائل بکار بهب عرض رسانید
 که بکار را باید کرد و بعد از آن از میر غلام علی آزاد پرسید که چه باید کرد و میر در کور گفت
 نقلی باید آمده اگر حکم شود انما س نامد بعد حصول اجازت شروع حکایت بود و گفت
 با دنا بی بغیر امیری عالم کرد و چون اراده قتلش کرد و مواجین صافه از او پرسید
 که دلب صیوا چه کرد و داری گفت همین آرزو دارم که یکم سر در مجلس سلاطین با باری

برابر وقت کوشش و مردانگی است مبنای دفع دشمن باید شد آن مجاهد و شخص دیگر که درخواست
 او نشنیده بود و آن جزو تفنگهای بر بار در دست داشتند و منتظر بچنین وقت بودند نواب را بدست
 تفنگ ساخته رساند و او نیز هر دو تفنگ به تنه نواب رسید بر وضو رضوان خرامید بخت بباد
 بتجلیل هر چه تا ترخیل غرور از نزدیک فیل نواب رسانیده سر نواب برید و انا غنه آن سر را بزرگو
 نیزه کردند انا الله و انا الیه راجعون مردم لشکر آخر روز سر را با تن لختی کردند تا بوقت زار روانه
 نبشته بیا و نمودند و بعد رسیدن آنجا پائین مرقد شاه بران الدین غریب قدس سره نزدیک مرقد نواب
 مغفرت تاب زیر خاک سپردند شهادت نواب سرب طلعه چینی بفاصله بیست که و هار بهو لچری واقع شد
 و مدت ریاست ذاب شهید دو سال و شش ماه و چند روز است میر غلام علی آزاد مالک املی در تاریخ
 شهادت نواب شهید گفته که نواب عدل گستر عالجیاب رفت فرصت نداد تنغ حواد
 شتاب رفت در هفدهم زماه محرم شهید شد تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت
 و نیز میرزا کور و سر و آزاد زبان قلم داده در آن شب که استن صبح قیامت بود فقیر قام
 شب نزد نواب حاضر بود وقت دستار بستن آئینه طلبید و بدستار بستن مشغول شد در آن حال
 مجلس خود مکر خطاب کرد که ای میرزا محمد خدا حافظ است وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت
 تجدید وضو نمود و سجده کرد و آن وادعیه خوان بر فیل سوار شد و معمول نواب بود که محاربات از ستر پائین
 می پوشید و آن شب جز عابیه کتبی هیچ نه پوشیده سوار شد و بهین حالت بر تبه علیای شهادت
 و از بزرگ دیدمانند شهید اسعد علی که عالم و مرد مقدس بود و خصوص در علم حدیث و فقه و استقانت دین
 و سلوک جا در شریعت تقیظ نظم خود داشت فرمود که بخاطر من گشت که شهادت نواب نظام الدین
 عند الله چه فوت باشد و زینبتم نیز شهادت بعد فراغ از نماز صبح مستقبل قبله نشسته بودم که بخود
 دست واد بین ایوم و الیقین است بهر میکنم که دو شخص لباس عربکی در عین من و دیگر
 در سایر شخص من نیز حاضر گشت کیف شهادت نظام الدین و له ا و جواب داد
 انه الشهدا و الله امن قاتلا چون با فاقه آمدم شبیه که خاطر راه یافته بود

و سپیدترینها را با صوماری برابر و بدست کفر از این بخت به باری خسته نباشد و از غزل
 او بهیچان سر فراز نمود و آنجا کوچ کرده ازین بهنگه بدر شدند و ابوالمخیرخان برای قبیای علی و
 که در بر اینور نمودند از خجسته بنیاد و در بر این یو آمده ششست و یازدهم شوال سنه ۸۸۵ و
 شصتین و ماه و الف از ارکات کین فرمود و بعد از آن در ماه مذکور پیش از شهادت مانشا و
 در ویش از جمیع مہیات توبه که دو تا معس و پسین بر مہالت توبه ماند از آنجا که فلک شہید و
 در هر فرد از آن نقش آفرید و روی کار می آید و در واران افافه که فلک که فلانم رکاب بودند
 با وصف مشمول غنایات و ادعای رعایات و حقوق پرورش مطلقاً با این مکتورگی وانی غنعت
 در دست و از قدر و خضعت تمیز حقیقت نه اندر شید و طبع کک و مال باطناً و فرگیان سیدین شوق و
 کیدل شد و در میان دیگر را نیمه سید و با خود ساعد و حواس سید و در شاد و فرگیان
 را که بر قلعه حسی اجتماع داشتند بقصد شجون طلبیدند هر کارای سرکار خیر ساینده که
 استب محج و رنگ را ده شجون و از دوا ب نام رنگ حکم کرد که امر او سر داران مسب
 پوشیا بود و بمیان داده و تمپای جنگ باشد چون هر روز همین معامله بود و از مشقت بسیار و
 عاجز و جنگ آمده بودند این شب ما هم چو شمعهای دیگر تصور نموده آبرام نشسته ترایی
 در تردد و کرد و اندک آخر شب چند جمجم سبب تنجیم سیدار بعد و شصتین و ماه و الف فرم
 فرمکن با کاردیان بر شکر بختند و از تو بیا که گشته ردیک و تو تها رسید به اگر فاعه بقوت
 نصاری بهد افتد آفتاب از آن است که از اینجا رسیده به بعضی دولت جوانان پیش از آن سحاب و باید
 که فاعه با نصاری در غنایات و کمال معنای لیت اعتبار کرد و در و کرد من و اینها را چه بگویم و ما یکدیگر وقت
 بفریل بود و شد فیل را با سبب فاعه را که اتفاق ایما و معتر و گیان با یکدیگر میل و انس فیل بیتان بر و در
 فاعه رسید و اب تو لغتاً و سالت چمن از خواسته او دست لبر گذاشت و چون از آن طرف
 آداسه را عمل نیامد و هیچ خبر و دیده بود و اب این حرکت او را محمول بر آن کرد که در
 حواسی یا سارنای یکی شت مرا حوشتا حست پس چو در از غمار می بلند کرد و تا از غدار گشت

و چند اصحاب و مفضلین بخان کار دی اندیشه ناک گشته بقایه پوپچی رفته بند و بست آن بودند
 اندک است ماحر خبک نهایت مسرور شده از نظر ترجم و رعایت جمله رحم بدایت محی الدنجان رازند
 نظر بنده ساخت و مصاحبان و شکران او را از جان مال امان بخشید و دو آنچنان هر چند
 بعرض رسانیدند که بقای بدایت محی الدنجان موجب فتنه و فساد است او را از میان باید
 برداشت اما نواب بنابر ترجم برگزینش راضی نشد و مردم برای تقدیم لوازم خدمتین
 ساخته و شاه بنوا از خان را برای حفاظت نامزد کرده او را محفوظ نگه داشت و حکم خواندن
 شادایانه فتح نموده نامها با طراف و جوانب شعر بخت و سرور و نواختن شادایانه فرستاد
 خانچه و جمیع بلاد کن حسب الحکم شادایانه نوشتند عرض نهایت مسرور گشته درین ماؤ
 غرض از طبع زاد خود گفت غزل و مید کوکب مسعود اوج دولت نواختند برین
 نه رواق نوبتیه عد و بختیه دست بستم حاضر شد چو رفت طاقت بازوی او بر پشته
 گر نوبت فوج نصار از صولت احمد نمود شاه فرنگ القیاد حضرت از لش غضب با بسخت
 فوج عد و ساری آنگه تابید سر از اراوتی سپاه فتح و ظفر پیش شیرین آید به نظر
 که خرد خجسته رایت با ازین ظفر که نباید غیب جلوه نمود رسیده است بافاق میت
 شوکتیه نه چینه است ظفر در کباب ناصر که است فضل آلی معین است با القه
 و نیکیان که در پوپچی رفته بودند مصدر انواع شورشن و خبره سری گردیدند و بفرود
 قلع ریشیه فساد و توقف در آن سرزمین واجب دانسته متوجه آرکات شد و فوجی بدافع
 آن گرده باطل شپوه تعیین نمود از نیزگی قضا و قد چشم زخمی فوج اسلام رسید و قلعه
 نصرت گده چینی که پای تخت اولکه گزناک است تصرف فرامیس رفت نواب انجمن
 غیرت و جمعیت دین مبین و مراعات رسم و آئین ملک داری که تدارک برامری باید فوراً
 بطور رسیده عبرت افزای تهر دان گرد و با وصف شدت ترسکال و مشایده طوفان
 فوج و معویت بهر و در و انقطاع رسد غله خود بدولت متوجه بنیه کفره فوج گشت

چندان صاحب نام طهرنگ لمحتی شده بود بر سر الوریان جان رسیده تا نزدیم شعبان
 سیمه بیکرار و یکصد و شصت و دو مصاف آرا گردید و حسب تقریر الوریان پنجان هفت سیه
 و نوات نام صرنگ با شمع ایچر در مدگره آوری افواج و اجتماع سرداران نامی کن
 و نه پتیه اسباب جنگ کشنده و لطافت حخته میاد و الوانخیر جان شمشیر خان همدار منوفش
 در ماه شوال اردو جنگ آباد برآمده ما بهتقاد بهر اسوار جبار و تیوچا به شیار و یک کیک پاره
 معوم تمیه با عیان توده شده و کجای می توان در فرصت قلیل قریب ادبوی و رایج رسیده
 درین اثنا سعادت ما محات طهرنگ شمس ایکه در وحشی اردیگران لکس کار و جل
 میکرد و در اینجا بهر گرفته همچو مردم دیگر عامل تصور و نماید و دست از سارعت بردارد
 نوات نام صرنگ در جواب آن زمان خود را کمر العاطه بید و درهای محتوت پشیمان است
 لا علاج طهرنگ آما ده پیکار گشته و نه قلع داران قلع خود که در تصرف او بود مثل قلع دار
 ادبوی در ایچور برای محافظت تا یکدوش قلع داران سیمه بیج در حراست قلعه نمودند و
 نواب ناصر جنگ لمتقت به شیر تلاح که کشته هم طهرنگ را معدوم دانسته و سیه بیکرار و یکصد
 و شصت و شته سحری ماتسه کوک کراک رسیده طهرنگ با فواج فرایس که معرفت چند
 صاحب ظلام کشته بود و آراکات برآمده و چون محراب ناصر جنگ اضاف مصاف
 جمیت او بود و ادینه مدکشته قتال خود را به قلعه بهو لری که نهایت استحکام داشت برده
 و در آنجا گذاشته میایع بیت و شیشتم ریح الاحرار قلعه بیرون آمده و نواب ناصر جنگ
 که فاصله و دشته کرده امان قلعه زول اجلال فرموده بود و مصاف آرا کشت و تمام
 آن روز جنگ توینجا بهر بود و چون آفتاب غروب کرد آتش عدال و قتال و درشت
 و تمام شب باریته تنخون و رنگ انزیا بکشت و بهو تیار با تیش گذشت روز دوم آن
 نواب ناصر جنگ شاهوانهان و محمد انور خان را که در سحر میانی و تیر ویر عدل و نظیر نه پتیه
 نزد منظر جنگ و ستاد و بسا مافسول گری طهرنگ را در لشکر نواب ناصر جنگ آورد و

نظر بر آنکه برین قضای تبلیغ مفروض الاشغال و واجب الاتباع است و بنده سب فدوی صادق
 و شرب فدای عاشق تجاوز از مایه منی و مخدر است بر سنت شیخ حضرت یعقوب فصیح و جلیل
 و لله المستعان گویند اجتناب از امور غیر فاضله و تفضلات مقدس علمای قویست که
 و عانی فدوی شجاع خواهد شد و دیده سعادت دیدار مستند خواهد گردید ان الله علی
 کل شیء قلیل و حاصل او آخر جای دی آخری از کنار دریای نبرد امعا و دت کرده از
 دریای پستی بنا بر شدت باران بحد و جهد بسیار عبور فرمود و بعد از آن بهر ارض معصوبت به سبب
 کثرت باران بخته بنیاد رسید و موسم بر شکال در آنجا توقف گزید و که توجه منظر خنک
 بصوب ارکات بغرم تسخیر گشته شدن انورالدین خان بها و بحکم
 تقدیر و متوجه شدن نواب ناصر خنک شهید بصوب ارکات برای
 تمجید باغبان و سهام و ت یافتن بر دست طاغیان چون اسعد الله خان
 منظر خنک بر غریت نواب ناصر خنک جانب شاهجهان آباد و رسیدن تا برانپور اطلاع
 یافت حسین دوست خان عرف چندا صاحب از روسای نوابیت که بنیره سعادت الله
 و دادا علی دوست خان فوجدار و دیوان ارکات بود و پیوسته تحریص تسخیر ملک کرد
 و شهر ارکات بنمود هر چند شاهنواز خان رسید لشکر خان بر غریت منظر خنک آگهی یافته خطوط
 مواعظت اندر زبونتند و نواب ناصر خنک را رفقا که از جهت رعونی که در مزاج داشت و فراخور
 رتبه هر کس ملوک نمی نمود و ناخوش بودند از حقیقت حال کجای اطلاع نمی دادند با بکله منظر خنک
 با اتفاق چندا صاحب بصوب ارکات بغرم تسخیر روانه شدند و انورالدین خان بها در گوپاموی از طب
 بشهامت خنک که ایالت آن اولکه از عهد آن نواب منقرت تاب کمال استقلال باشد جلالت
 داشت بغرم مقابل منظر خنک از ارکات برآمده چند مراحلی طی کرده اعلام استقامت اخراج
 منظر خنک بدالت چندا صاحب از راه دیگر خود را با ارکات رسانید شهر را بدست آورد و
 بعد حصول و جمعی از بنده و بشت شهر با جم غفیر از فرنگیان فرانسویان کن بندر پهلوی که کوبت

باید از ساحتی عرس نواب مغفرت مآب چهار روز معام کرده مصوب بشاهجهان آباکوچ و رود
 و بعضی از مدینه محل را هم از این منصب داران براسو یا بزرگ آنا در واپه ساخته تا کنار رود
 جلور بر خود را رسانند و این اتا تنقه و ستونچه و شاه ناسخ عریضت حضور و خبر ترود و از سر کشته
 ولی اعتدالی بدایت میجی الیه مان نیز توان رسید بنا برین نواب با صرنگ مراحت
 اورنگ آنا و مصمم نموده عریضی حضور فرستاده اعلام معاودت اداحت و خواتم طایان بخار
 را بنظامت دارالستر و نواخت نقل عریضی نواب با صرنگ پیش اریس بعرض
 اقدس اشرف رسایده که محمود و رود تنقه قدسی محض ارادت و صرف اتفاقا و نظر موافق
 و عنوانی که کرده در حجت میا در وانه شد و سار ترتیب امواج و تعیین مجرم و مصوبات
 و تهیه سفر و استعداد ادوات و دفع ادای دین و دولت و قوه در نواحی امر او بود
 بعد طریقت از معام مذکور به دارالستر و رسید و بعد ترخیص دیگر اقطاع دایان و تمیز
 و ناسا مان کا حقه بعضا که یک امضای احکام والا ناقصی کامل و شکاله تواند لغرم آستان
 تونس روانه شد و از کثرت مصارف که درین عریضت لاحق شد و ملکوک اسی میداد ریشه نموده
 و شاه و قاطبه اصحاب و رفقا را مساعد داده طی مراحل متوالی کرده بر دریای برمار رسید
 و متبته عمو رود و از فرط فریح قربت ظهور کس در هر سرل رخودی مالیده و خیال این شهر
 سراج ملک میرساید و محسن کل دلای مالوا و شدت باد و باران برسات مسافت سیصد
 کرده و خاطر نمی آورد و وکیل سرل می انگاشت که محمد جم حامدی الاخری کنار رود که فردا
 آن عمو مقرر بود و تنقه قدسی موشیح خط خاص که اسامی اختصاص بود و دستور رسید
 ساخت از آنجا که محتوی بر شارت صدور فرمان و الا سان مرعت عنوان متفهمین تعلیم
 مصوبات دکن و دیگر عطیات سراپا برکات بود و موجب ادای آداب تکر و ساس کرد و
 دستور حضور تقدیم رسید و مضمون معاودت که پیام دوری و حکم جمهوری با تائق بیفته که تنوب
 آسان دوسی دشمنان تقیل متبته عالیست رسانند و لایا با و دیده را بنیواب ساخت

وزارت که تا این زمان بانتظار رسیدن نواب مغفرت آید ملتوی داشته بود با ابوالمنصور
مرحمت فرمود و او را مخاطب بران الملک منصب نه برابری به سرار سوار سر بلند ساخت
و سید صلاخان را مخاطب با میرالامراتید و استاد خان بهادر و انقار جنگ نموده منصب
هشت هزار سوار و خدمت میر خشیگی را خوانخت و جاوید خان خواجہ سرار را مخاطب خواجہ
بهادر گردانید و بهادر و علی دیوان خاص و صاحب اختیاری غرامتیار بخشید و بعد چندی
بنابر رعوت مزاج بران الملک وزیر مزاج ظل سبحانی از و منحرف گردید و بواسطت
جاوید خان خواجہ سر که نقادی با وزیر داشت شقه با دشاہ بخط خاص شعر لطلب بنام
نواب ناصر خجک بخفیہ شرف صد و ریافت و خواجہ سرای مذکور نیز نوشت که بهر نوع بشاہ
جهان آباد بایشانفت که انتظام امور سلطنت منوط بر رسیدن آنجناب است بنابراین
نواب ناصر خجک در سنه کنیزار و یکصد و شصت و دو با و صفی موانع از وجود منافس
دکن و و سوا سبغی بدایت محی الدین بعض اقبال حکم ظل سبحانی و اصلاح کار گائے
پادشاهی با فوج گران و توپخانه فراوان عازم هندوستان شد و قاضی محمد دایم را از عزل
ابوالخیر خان بغوجداری بکلانہ و ابوالخیر خان را با و صفی معزول نمودن با فرونی خطاب شمشیر
و سید شریف خان صوبدار برار را مخاطب شجاعت خجک خوانخته و سید شکر خان را مخاطب
به نصیر خجک کرده به نیابت خود و خجسته بنیا و گذاشته بصوب شاہجهان آباد کوچ فرمود و از
راه ظفر آباد که التهای داود خان پنی و و استگان او بود روانه شد و در انشائی راه از
ظفر آباد و صفی شکر خان تہمت آنکہ کنیز بعضی افغانہ باشارہ او گر خجسته است از دست افغانہ بقتل
رسید و نواب ناصر خجک با کوکبہ تمام در ماه چادی الاولی وار و بر ما پور شد و از آنجا شاہنواز خان
را با دو ہزار سوار جانب او را گساہ و روانه نمود و پروایتی ہنگام بآمدن از خجسته بنیا و شاہ
نواز خان را کہ خدمت دیوانی داشت برای بند و بست امور دکن گذاشته وقت و دواع
آنکشتہی خود با و عنایت کرده فرمود این محتر سلیمانیت قدر این باید دانست و خود بزوالہ

کلام آهسته و تخته برداشته رو چهارم که سهم حاجی الاخری بود و سبب فوجیه از پیران دور رسیده بود
 سوخته محبته مسا و گرد و دود و سر آمدان دیوان را از تعمیر خواسته بود و خان به مداری را مقرر کرد
 نخبه و او یکسر از عماره رکاب بوده از سرل دویم خفیه انصراف یافته داخل برانور شد
 و مانع دل از بنگانه نخواهد دارا تنگ آمد. لا علاج ثابت را فروخته و رخنه آهنگ داده رانی
 با ف و نواب ناصر جنگ از راه سکر کبیره روان گشته رونق افزان مله نخبه بسیار گردید و امام
 بر شکل در آنجا آمد و تور بچند را از دیوانی معزول نموده میوه خندان را قیام حال اس کلیم
 را مخاطب بنمایان و از حال که در محبت و جوانی نخواست و در دینت را مخاطب به راسته
 شدند اس نموده به پیشکاری جان موصوف مله پایه ساخت و عهد احمیس فای این حکیم
 بقی حال را از تعمیر دل و لیرمان نخبه میراثی غرض خاص هستند و قاضی محمد دام ناکه سالی
 از رفقای حوام هم طلبان بود و هر دو علم و دینی از سخن داشت و صوفی تخلص میکرد منصب
 براری امتیاز داده بعد روکن کرد و اید و عیون میگ حاسان سکر کار خود را مخاطب
 شاه لیک جان کرده از تعمیر اب و تراب حال اس بهرام جنگ حاسان کل ساخت
 شاه بگ خان استقلال تمام یافته با اکثر متصدیان سکر کار رسانفته پرداخت و اکثر برادر
 خطاب عطا آورد و سعد آندمان ساد و مظهر جنگ که سالی مخاطب به برایت محمد الدین
 خان بود و سر تو سلیمان و سه نواب منعمت آب میشد کصو طلب و بود او درین امر
 متاعث نموده گفت که حکومت اس او که حدس پس از زانی فرموده مر اساف و از زنده و پیش
 باعث آرد و گی و ناخوس نواب ناصر جنگ تند لیکن چون در آن آواں عریض هستند سمان
 حساب طلب یا شاه نموده بود و نخل را کار فرموده و در آن وقت دیگر از داحت و سب
 طلب یا شاه آن بود که چون خرواقه آنکه نواب منعمت آب بعرض ما شاه رسید تا ساف
 و نگین کرد و ید و عمارت ملک عازی الدین خان ساد و فرزند جنگ مله صادق نواب و سر
 آب که در دار اختلاف بود و کصو طلب بدست خلع یافتی عطا نمود و بعد چهارم در حدت

صرف خود در جنگ ندید و بصلح گرایید و آمده با نظام الدوله احراز شرف ملازمت کرد و نواب
 نظام الدوله جهت تاسیس بنای موافقت سرکار که هر کون و سرکار را ندیده بجا گیران
 عطا فرمود و با حیرت و تعجب و غلبه بانه متوجه مالوا شده تا کنان بر بد رسید و دو ازم
 شهر صفر سنه ثلاث و خمسين و مائه و الف بعلت غصه هرگی چنانچه پیش ازین در ذکر احوال
 نواب مغفرت آید بزبان قلم داده شد اسیر سر نیجه اجل گردید و العرض نواب نظام الدوله و با در
 عرصه و کن بر در ایام نیابت از ترک تازی و اوست محفوظ و مضمون داشت و چون در سال مذکور
 نواب مغفرت آید از دار الخلافه و علی الویه معاودت بدکن افراشت و نوبان نظام الدوله را بر سر تازی
 آورد و ندانایکه مصدر حرکاتی شده که پیش ازین در احوال نواب مغفرت آید بزبان قلم گذشت
 و در سال کنیزار و یکصد و پنجاه و شصت در حید آباد او را مورد عنایت ساخته و عطا
 صوبه دار خجسته بنیاد و نواخته بد آن صوبه مخص فرمود و در سنه کنیزار و یکصد و پنجاه و شصت چون
 نواب عالیجناب از حیدر آباد بد مار و رسیدن و الا که را از او نگار آید و نزد خود طلب و نواب
 نظام الدوله بعد رسیدن بحضور همراه پدر بزرگوار بجانب و انکه روی توجه آورد و از آنجا
 بواسطه حکم و الداجد خود بصوب سر بزرگ نشین که دارالاقامت راجه میسر بود جهت گرفتن پیشکش
 متوجه شد و بعد رسیدن آنجا پیشکش معتد به از راجه بگورگرفته خود را پیش نواب مغفرت
 آید رسانید و مورد تحسین و آفرین گردید و بعد از آن نواب عالیجناب نواب ناصر جنگ برآ
 در ایمره گرفته بصوب دار استر و در بر پانور نهفت فرمود و چندی در بر پانور اقامت فرمود و نواب
 مغفرت آید از دار السروز فانی متوجه دار السروز جابودانی شد و فصل دوم در احوال
 نواب ناصر جنگ شنید از زمان جلوس پسر خند فرمانروائی
 و کن تار حلت ازین برای پر کلفت و محن آورده اند که بعد توجه نواب
 مغفرت آید به بهشت برین نواب نظام الدوله ناصر جنگ سند ایالت دکن را با الاستبداد
 زیب و زینت بخشید و قاسم روز تغریبه میوقتی نوبت بعمل آورده روز سیوم موافق ضابطه ختم

چنانچه در سلطنت این مملکت است بمختلف هر چه تا متر شصت و نه و آن هزاره العین و در این مملکت است
 که از ویست و در شصت و نه سال و نامراتب علم و آوازه آن کتاب مایه و بعد از آنکه بنیاد برت و تیر سید
 و از علوم و معویکه دستش آن روزها را از نه نهره آمد و در گرد و اب حضرت کتاب سلطنت سرور
 گذشته در دل خود آن قرقره اعلی و اما و او تا آنکه بهنگام توحیدیت بهمان آباد در سیمین عمارت
 و اهل رفیق و رفیق بیوگات و کس بیاضه پان فرخنده از حشمت تعویض فرمود و آن والا گهر در سلطنت
 و تیر سید امور مملکت و اعلی ملا و امصار و رفاه و قلمح عاصمه طائف و تیر سید و عاصمی
 حمید و مدلول بود و مصفا الم و له تلمه سوار خان را معنی آورده مدیالی سحر کار خود و دیوان
 و پادشاهی سر قرار ساخت و وسیع تر رفیع مستان و دولتیه عقلی را سیدل انعامات و عطای
 آن مقامت خطایات و حاجی گزینت نخواست و عیم مرتبه را که در دکن سلطنت رسیده و معویکه
 و در تیر سید و در آورده تا حوالی داد احوال و دیت تاراج میکند و گویا سال و واقعی داد معصل
 این محل آنکه چون دسی در سلطنت به دستان بار و در شاهانیت احیر او بصر
 حاجی گزینت متصداران دکن که از جانب پادشاه و نواب حضرت کتاب معصفا مقرر بود و در
 و بعد از احتیاج و در راه و در بهد بولایت خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ سیمین نزد باجیر او
 فرستاد و سلاطین و عید گستر و احیر و در آن وقت دست اصطفای گزینت کشید و بعد
 و دو سال در سیمین جمیس و مانده و العا اعلام محالفت نظام الدوله ناصر جنگ برادر گشته
 و در مدد و اشراج مملکت دکن از دست آل برین الاسلام درآمد و عجمی و ارام آورده در معویکه
 آید و او را در گانه آن در ول خود و اساطیر الدوله فاجیهیتی که در بهر داشت معمر حاد و تحریب
 و در آن تحریب و از حشمت میا و بیعت فرمود و بعد از قتل عالمه فاجیه آمده و عجمی بارده از طرف درگاه
 مملکت اعلام حضرت او را شیت و در بهیت و بیستم سوال با قریب عید قزمان یکجا مجید و در قریب
 و مردم مزاده و نایره عدال و قتال آسمان داشت با آنکه قریح عجمی پناه بهر از سواره و در قریح
 اسلام مذهب و از سیکتید هر دو عاری این اسلام فیر و کستی نموده که عار با سبب آنکه در مایه

میشت دل دیوانه ما شمع گزید بگدوسه پروانه ما طرح کاشانه ما ریخته زنگنه فکانه
 عرق آلوده رو بوسین زو پیرانه ما و له میکنم روی طلبه هر جا که میخوانی مرا با یلم
 همچون ورق بهر سو که گردانی مرا در طلب بیدشت و پانیم بستی ای درد دل تبارو
 بسلاب اشک آنجا آبانی مرا با سیر گلزار ز دامت هم چهار داشته است می برد در
 عالم دیگر پشیمانی مرا و له بهستم نشود بهت عاشق قانع نیم ساغر نردشنگی ستارا
 و له آصف ز حدیث نبوی می کشد اینجام بپیر علی آب ز کوشه نتوان خورد آب
 و نیم در بیان احوال مشمول رحمت رب مجید نواب نظام الدوله
 میر احمد خان بهادر ناصر خانبه شهید و بعضی وقایع دیگر که بعد
 شهادت آن مغفور نیز در بطن نور پیوسته مشتمل بر سه فصل فصل اول
 در ذکر احوال آن پیر سپهر عظمت و شوکت من ابتدای طبلوع
 از آفاق ولادت با سعادت تا رسیدن باوج ریاست و ذریل
 آن بیان احوال مرثیه فساد اندیشه تر و پیشه بزبانی ثقات مسموع شد
 که نواب مغفرت آید همیشه یعنی شایخ گلبرگه را که از بطن سیده عقیقه بود و بحال صورت
 و بحال معنی که عبارت از حسن سیرت است ایضا داشت بعد فوت پدرش نظر بعلو
 نسب او جهت سیادت بوساطت بعضی محرمین خاص خواستگاری نموده بقصد ازدواج
 خود در آورده از بطن آن سیده عقیقه صحیح النسب دو فرزند از جنده متولد شد یکی میر محمد نیا
 الخطاب با میرالامرا فیروز جنگ که در حضور پادشاه به نیابت پدر بزرگوار خود بود دوم میر احمد
 الخطاب بنظام الدوله ناصر خانبه گویند چون این آفتاب سپهر دولت یعنی میر احمد از آفاق
 ولادت طلوع کرد نواب عالینجاب چنین دولتمندانه ترتیب داده با طاعت و نشاط
 گستره دوا رکاز دولت را با نعام و اکرام فراخور حال نواخت و غنان عطا یافت به پیر و پسر
 آن مولود مسعود معطوف ساخت و چون پسر پال چهار ماهه و چهار روز رسید پادشاه می بسم الله

[illegible]

۱. ان لم یشتغلوا تشغلت بانچه چنين حال اشغال نوز و چند روز دويم خان مذکور را طبعاً
 بخيرت خانسانى برابر سوزان نمود و آنعالى خباب نهايت تحمل و رستم دل و سر ابا کوه حلم و وقار
 با عظمت و شوکت و اقدار بود و مغلوب کشتن شيران بشيه نبرد مثل حادثات باره مبارز خان
 و در مقابل او بران کمال شجاعت آن عالى خباب است و از شواهد حلم و کمين انچه کينه نفل ميکنند
 که روزى متهور خان نام ستيد عالم عليان با لفظ شهيد بر زبان آورد نواب عالى خباب فرمود
 که مسلماني اگر بدست مسلمان کشته شود آنرا شهيد نمي گويند متهور خان مبيا کانه گفت در صورت
 حضرت امام حسين عليه السلام نيز شهيد نيست نواب سر ابا حلم و کمين سکونت و زريد و گاه گاه
 با بعضى امر ارباب يا فنگان محفل خاص بطريق مباحثت ابناء عابسته الرسول الکرام لطيفه ميگفت
 گوئيد ستيد شيرفغان تمباکو بسيار ميکشيد چون در حضور موافقت نميکند و از مجلس برخاسته
 بيرون ميرفت تمباکو کشيده باز در مجلس آمد نواب عالى خباب اني معني را در يافته روزى بطريق
 لطيفه فرمود که مردم ملت محمدى اگر چه بلا تشک بهشتى اند ليکن چون خوى تمباکو کشيدن دانند
 البته در آنجا محتاج آتش خواهند شد و آتش در بهشت نيست پس انهارا ديدن روى دوزخ
 براى آتش فرو خواهد افتاد ستيد شريف در جواب گفت که با مردم حضور خباب عالى فکر
 اين امر نداريم چرا که منقلبى براى قهوه در آنجا خواهد آمد بکيد و انحر از ان گرفته بر علم خود چويم
 گذاشت و در روز جشن تيزبين لباس و آرايش اساس دولت از تکلف و درفش و سنده
 و پوشيدن جواهر سپرداخت و در مابقى امام بلباس بلى تکلفانه مثل پوشاک خلد مکان
 بپااخت و تقسيم اوقات ببارکات باين قسم نموده بود که بعد اداى نماز صبح
 و نوافل و اوقات دوپهري کار و بار امور رياست اشتغال ميورزيد و در امور جزوى دگر خود
 بنفس نفيس متوجه ميگرديد و بهر بعد اداى نماز فريضه تلاوت کلام الله استماع حديث
 شريف و بمکلامي با بل کمال و صلحا و فقر امت نفل ميورده گاه گاه صاحب طبعاى سخن
 اختلاط مينمود و اگر شاعري در مروج او قصيده و شعري گفته ميگفت رانيد خوشنودبان مى گريد

متدین است آنچه از سه کار مقرر خواهد شد در آن کار روانی خود نموده کار سرکار بدایت سز انجام خواهد داد که
 استماع این سخن ایستگه نیست نوشته بودند بدو را نوشته بصف و نزو که این چه توصیف است
 که یگوید جوهر و یانت این ستون چشمه هم دارد مرد کار را از این بایده که سلیقه کار دانی زربا کند و بخور
 و بخور از آن آمار و او از نقصان مال سرکار گردد و معلوم است که سلیقه کار داری و بعد از آن فرزند که
 میر محمد حسین خان وقت مغرب بر دژ بودی مثل حاضر شود چنانچه خان مشارالیه حسب احکام در وقت
 حاضر شد و نافه دیو دی نظر بر اینکه خود بدولت درینجا رونق افرازشود چنانچه زیاده
 از معمول در اینجا فروخت بعد استماع خبر حاضر شدن خان مذکور برآمد نمود ناگاه نگاه بر آن
 چراغ افتاد فرمود که این چراغ زاید که افروخته است عرض کرد که نافه دیو دی نظر بر آن
 فرمودن جناب عالی فرمود که ما هرگاه بآید میکنیم روشنی همراه می باشد این چراغ زاید
 چرا و در کدام حساب مجازان مشارالیه عرض کرد که در سرکار که ما خرج میشود و این مردم
 هم تصدیق حضرت هزار پادامی کنند اگر برای روشن چراغ یک شیشه خرج شد مضایقه
 ندارد حضرت غفو تقصیر است او فرماید بعد شنیدن این عرض فرمود خرج کمای بجا مضایقه
 ندارد و پیشتره بیجا نه بطوف کریمه **اِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ** ممنوع و منعی عنه است
 و این مردم که هزار یکدین و عرق جبین بهم برسانند حق زن و فرزندان آنها است
 ما را و دار این بیتیم که از حق اهل و عیال پیشتری در سرکار ما خرج شود و بعد از این گفتگو
 بجل تشریف فرماید غرض از امثال این سخن تعلیم مراتب دیوانی بود و خالی از حرکت نبود
 چنانچه خداینده خان بعد اطلاع برین ماجرا بایداد این در ماه مذکور راضی گردید و دستها
 خدمت دیوانی کرده خلعت پوشید و گرنه نزد دل گنج بخش سیر چشم لکوک برابر پیشتر
 نبود چنانچه خان فحان نوشته در ایامیکه آن ابر مطیر فیض ترک نوکری و منصب پادشاه
 نموده غلت گزیده بود شرف و بعضی علمه جواهر خاتمه جواهر گران بها را از زین جواهر
 مرصع آلات برآورده بجای آن جواهر دیگر همان رنگ و مظهر درشت کرده نصب نمود

ریاستش صورتی که سپری گردانید و میرعلام علی آزاد با گرامی و حرانه عامه زبان
 فلم داده که نواب حضرت آقا وقت رحلت پیشش سیر والا گهر گذاشت یکی میرمحمد بابه
 امیرالامرا فیروز جنگ و و هم میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ و این هر دو برادر ارسل
 یب و در سیوم میر سید محمد امیر الماک سلاطت جنگ چهارم هم ماه مانی میر نظام
 علیاها هم اندر جنگ پنجم میر محمد شریف بسالت جنگ و مان الملک که پس بعد خطاب
 شجاع الملک مخاطب گشت ششم میر نعل علی ناصر الملک و امهات ایستاد فرزند
 صاحبخانه اندر و کر محمد آن عالیجناب نظر کرده حضرت و باب آنجناب
 مستطاب را اعظم امرای دولت تیموری و تربیت یافته حضرت خلدیگان بود و جمیع امرا
 فردوس آرامگاه محیال او بودند و آداب فرزندان تقدیم میر سید بد و در امور معاش
 و معاد صاحب داری و مصایب و فکرتا قی بود و عدالت گستر و انصاف گزین ذو صولت
 صاحب تکلیف تمثیل امور بر طبق فرموده خدا و رسول که سلاطین عدلست می نمود و از تنبیه
 و تقصیر که ممنوع و سییاه است بیایست روی بود حکایت میکنند که دیوانی سکا رفیق
 مار خود با یا بعد رویه در ماه بخانده خان سیره امیرالامرات ایستاده مان که حال حضرت
 خلدیگان بود و تقرر فرمود مان محری الیه که امیر کبیر بود و محتاج کثیر داشت بواسطه بعضی
 امرای عرض رسانید که او فی مقصدی دیوانی حضرت آنقدر حاصل دارد که بهت هشت
 تشریف دارد در دار نگاه میدار و ده وی که دیوانی سکر کار عالی بود و آقلیدر چه بجهت
 دارد در کارخانه خود داشته باشد و ماه به بعد رویه بیچان احراجات کجا کجاف
 میکنند نواب عدل گستر خلق پرور فرمود که مقصدیان از سکر کار ریاده از بهفت هشت
 رویه در ماه می یاند گراز اهل مطالب کس سلوک مائی کار و عادی خود و با ستر ضایع
 با بیم سیره رسم حق تحریر میگردد و معاند مان سحر کار را و در احراجات کار خانه
 خود گیرد این امر چگونه موافقت خواهد کرد و در واسطه عبرت عرض نمود که خلدیگان مرد

خواهند داد مخطوط شد و آفرین گفت **هشتم آنکه** تا ممکن و مقدور در خنگ از خود انداخته
 که جمیع طرف ثانی کم باشد و چون طرف مقابلی مبادرت نماید استمداد از خدا نموده بدافعه پردازد
 و با آنکه در صلح زند جنگ بنجود **نهم آنکه** قید موروثیت و راداس را که بمنزله دولت
 و محبوس در قلعه محبوس نگراندر نمائند که قید اینها موجب انتظام امور ریاست است بعد از این
 ارشادات فرمود که بروید و بند و بست کار خانجات پردازید که محلت زیاده یافته نمی شود
 بخدا سپردم که هدایت بدید و خدا معین شماست **نواب ناصر خنگ** پس از اجتماع این کلمات
 گریه و زاری آغاز نمود **نواب** فرمود که این وقت گریه نیست بیرون رفته بترتیم امور باید
 پرداخت **نواب ناصر خنگ** حسب الامر با چشم گریان و دل بریان بیرون آمد شروع بترتیم
 و تسلیق امور نمود که **نواب عالیجناب** متوجه بهشت شد و همین فقره یعنی متوجه بهشت تاراج
 رحلت آنعالیجناب است لاش را شب بچنان گذاشتند و بامداد آن در جای که قبض روح
 شده بود تقبیل و تکفین پرداختند و حسب شریف را در تابوت گذاشته و نماز گذارده
 روانه محبته بنیاد نمودند و بعد رسیدن تابوت در آنجا در روضه حضرت **زبان الدین** عزه
 قدس سره نجاک سپردند و در همین سال فردوس آرامگاه **محمد شاه** و وزیر او **اعمال الدوله**
قمر الدین خان از جهان فانی بعالم جاودانی شناختند میرزا و بیت گشت تا پنج چون
 کشیدم آه **موت شاه** و وزیر آصفجاه و هم از دست قطعه سه رکن مملکت هند از جهان
 رفتند **قناد حیف سه در چکانه** از کف دهر برای رحلت این هر سه یافتیم تا پنج
 نماز شاه زمان با وزیر و آصف دهر مخفی ماند که اول **قمر الدین خان** وزیر تبار پنج
 بیت و در دهم ماه ربیع الاول و بعد از آن فردوس آرامگاه لفافه بکیاه و چند روز
 در او اجزاء ربیع الثانی و بعد سی و هفت روز **نواب** مغفرت آب بروضه رضوان
 حرامیدند و سنین عمر شریف **نواب** مغفرت آب بنقاد و نه سال بود از آنجمله **بیت سال**
 در خدمت پدر بزرگوار خود و **بیت و نه سال** با امارت و کامرانی گذرانید و قریب

طبع انعامات می فرمود و چند روز ماکا توقف نمود و چون بخار و حمل آن را صوره جدید آید
 و نام میسر سیرت برسد حجت مدد دست آن برده و صوره نام و صفت یاری همکب داشت
 بعد از آن پور برآمده و در غیمه که جاب جنونی زیر آبا و اجداد است محبت نیاید بسیار ده که در ده
 داخل شد و با هر جنگ را موافق معمول همراه گرفت و در جابا با آن میجویم شد و در یار گرفت
 پس در آن آغا کوچ کرده و رکنا در بایستی قریب بپوش مال و فرود آمد و روز بروز قوت صیغ
 صیغ قوی میشد تا اینکه سر رشته اعتدال امواج از دست رفت و آثار سفر آخرت بود که گشت
 ن تاسخ حصار هم ماهادی ~~الآن~~ بکسر بکسر در و یکصد و شصت و یک بخری نواب با هر جنگ
 بطل است که در شمس نوا عطر آرزو نمود **و اول آنکه** رئیس دکن بالارم که ما
 مرشد که میباید این ملک استی در زرد و ویم ایکه در بدم نبیادی آدمی که بیا و
 ر العالیست ممل که در محرم و احب القتل را قاضی که ما گم تریج است لغویس باید
 سیوم آنکه استراحت دوست باشد و ترک سفر کند که مسا استقام منوط است و در
 جهت استراحت خلایق ضرور داند و تعیانی مردم سیاه تار با و طال آنها تا قطع نسل
 شود و لام شمس چرخا روم آنکه اوقات ستانه زویری را برای زندگی غذا و ابلج کار
 طلق الله و استراحت خود تو ریح نماید و هیچگاه مطلق نیستید پنجم آنکه در جهات استند
 در عایین متر که در مکان و در و بیان میبوده باشد **ششم** آنکه اتمام حق کسی کند
 و ملازمان حدت گذار رفته است سخبات میبواخته باشد و بعد یک سال دو سال بعد
 و دیگر یا مامور سار دانا ادنی یا بکار آل علی و اعلی را بکار ادنی مقرر سازد و هفتم
 آنکه مدبر کس بجای دارد و در ادراک صیغرا مثل حررمان داد و دارال را در محفل خود بار
 لواء و آداب طلل سیمانی که خداوند نعمت نداد و دست نگیرد مادر شاه والی ایران از
 طلبه مدنی رسید و بعطریات ما را اعطای سلطنت میبویست آن شعار کرد فی العور
 عرض کردم که مردم کوکرت به مشهور و کرامی خواهم شد و حضرت را به مد محمدی شهرت

نماند غرض در یافتن بوشتهای و کلام مضمون فرمان بحقیق انجامید بنا برین پادشاه بزرده
معین الملک را برای بند و بست صوبه پنجاب در لاهور گذاشته متوجه دارالخلافه گردید
و پیش از رسیدن شاهزاده هندیان بسبع اهلال شاهزاده رسانیدند که نسبت و بنجیم
شهر نیکو محمد شاه پادشاه بفردوس برین آرامگاه ساخت آورده اند که ملکه زمانی
و دختر محمد نسیم نیز وجه پادشاه فردوس آرامگاه این امر را اخفا نموده باقیه سیرج السیر
بجانب احمد شاه فرستاد و تا سه روز این خبر مخفی ماند بعد از آن بر ملا شد انگاه امرا به
کشفین و تدفین پرداختند و در شکر پادشاه زاده اینچراول بابو المنصور خان بهادر و جنگ
قریب منزل کرنال و پانی پت رسید ابو المنصور خان سامان جلوس تر تشبیه داده بهانجا
احمد شاه را بر سر سلطنت نشاند و جمیع ارکان دولت آداب بهیئت بجا آورد و در روز
دوم از آنجا کوچ نموده متوجه دارالخلافه شدند گویند بلند اختر سپهر جهان شاه المعروفه
باچھی صاحب برادر فردوس آرامگاه سپرد و شمشیر در دست گرفته از مجلس شهنشاهگان برین
آمده مترصد آن شد که امر او را بر تخت نشاند ملکه زمانی اطلاع یافته روز افزون خان
خواجیه سفر نمود تا او را گرفته و در محبس آورده زبانه از سابق بر او قیقه نمود مجاهدین
ابو النصر احمد شاه پادشاه نزول اهلال در خلافت فرمود و ابو المنصور خان را مختار امور
سلطنت گردانید و چون خبر گشته شدن اعتقاد و له و اتقال پادشاه بفردوس برین
بتقدیم و تا خیر نواب عالیجناب که در آن وقت بقصد شاه جهان آباد بنابر بران پور
رسیده بود و رسیدن نهایت غم و الم پیرامون حال گشته داخل بر پانپور گردید و در تعزیه
هر یک از پادشاه و وزیر بر سر روزینا غمگین و نوبت منع فرمود و بعد از آن از استیضاح
خبر جلوس احمد شاه پادشاه بر سر سلطنت حکم خواستن نوبت جشن جلوس شاهی فرمود
در آن ایام که مراجع مبارکه از جاده اعتدال اعتراف در زبیده بود اهلایا بمعالجه پرداختند
و اکثر آن عالیجناب بر بالکی سوار شده بسیر کراره که بکل آنرا تعمیر کرده بودند برای تفریح

مایه و حلقه نام خود کرده بود و در سینه کینزار و کعبه و شصت و یک از قندار و انکر مصوب
 بدستند میرچیلوری الحاق طاعت شاهوار خان سپرد کرد یا همان ناظم لاهور تا مقاومت در عهد بیژ
 ر لاهور آمده رهنمود وادی قرار گیرد و بعد از آن امدالی لاهور را تاخت و تاراج نموده بایت
 و سه لاهور شاهان امداد و راحت فردوس آرامگاه سارمر من استقفا بعض نصیب خود
 و در آن اختلاف نهفت نموده در مدح و تحسین شاه را با اعتماد الدوله قمر الدین وزیر دلاور و
 صفه و جنگ در راه مانی و جیم و دیگر ارکان باور و جنگ بعد از امدالی روانه ساخت تا هراده
 بر سر پشته گشته که کار و زبانی تلخ برگرد راجی واره نزول اعلان فرمود امدالی باستماع
 بر حریفان از طرف از مقابل گشتن ساسی هزار سوار از راه نود و نه سرسبز و رود نمود و
 سیر و هم ریح الاول سپینزار کعبه و شصت دست تاراج شهر کشاد و میر که تمیز کشید
 او را مادماد و دشمنان و دلاور شاه ارشدیدن ایحرمینان عزیمت بحاکم میر سید مطوف
 گردید و بعد و وصول لشکر میروری بنایج با و دوم ریح الاول آتش حال و قاتل ملتگی و
 قیصرانیت و دوم ماه مذکور و در جمع قمر الدین حان و در درجه عار جانت بجواد که
 گو که تو سارنکر مخالف رسید و کارش به تمام رسانید و وقت واپس جیت قدر گفت چنان
 نشود که در تعزیه می بار و شمس مایل و دما بسیار بوده بعد از آن بر دارنده پیر سنگ
 سحرینکه سوانی و دیگر راه های صوره حمیرا رگشته شدن و در هر اسان گشته با همیت
 و ریب دوارده هزار سوار راه گریز ملک خود شش گز قند شاهزاده و معین ملک و دیگر سواران
 و در صف و جنگ پای تمام انشوده جنگ رستم به برد و قند و نامیت و پنجم شهر مذکور
 مارا رکا زار گرم بود احمد حان توپخانه که بر آلات شکاری بود دست آورد و انعامات
 از آتش گرفت و بسیار لشکریان و دانی را شوق و شاه و دانی هریت با قندها کامل
 پس گرفت و امداد دست ماده باریج است شاهزاده و امرا و سافتی متعاقب بر دلاور و
 آثار و پادشاه و معمول که مراح بسیار با سارست سرگاه فتح رود و در حرمت

و یکصد و پنجاه و هفت نواب عالیجناب و از خجسته بنیا د شده ابو انخیر خان را با جمعیت فراوان
برای تنبیه بابونیک سردار مرثیه که سر لشوخی برداشت و در فرستادن خاننکو رگوشمال او پر دخته
سالها و غنائما و دت نمود نواب عالیجناب او را رخصت بر بانپور داد و در سنه یک هزار یکصد و
پنجاه و هشت اندک عارضه جسمانی نواب عالیجناب نمود و در همین سال سار الملک سر بلند
بیاد در دلاور جنگ که نام اصلی او میرزا محمد رفیع بود و در عیت حیات بقا لعین ارجح سپرد و در
سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و نه قلعه بالکنده از توابع حیدرآباد که در دست بعضی امرائی و کئی لوب
بعد محاصره در اندک مدت تسخیر فرمود و درین سال اکثری از امرای نادار نسل مختشم خان بهار
و سهو خان و سید جمال خان و چند ریس مجاد و غیر هم که احوال آنها در مانترالامرا در نسخه قدیم
وجدید مفصلا مرقوم است رخت هستی بر بستند و در سنه یک هزار و یکصد و شصت نواب عالیجا
نظامت بر بانپور که ابو انخیر خان به نیابت مجاهد خان سرانجام سید و پنجاه هومن خان پسر عقیله
مکرمت فرمود و فوجداری بجلالنه به ابو انخیر خان که پیش ازین از تغیر خواجه گلجان با و عطا فرموده
بود بجا گذاشت گویند درین سال از کئی بابان قحط غله و خجسته بنیاد و بندرسورت و احمدآباد
و بجزایر و اکثر ممالک جنوبی بان درجه رسید که قیمت یک پله غله نشتاد و روپیه کشید و در سال
مذکور نواب عالیجناب نابرخبر آمد آمد احمد خان ابدالی جانب شاهجهان آباد با وصف
کامل مزاج مبارک بقصد ملک بادشاه خجسته بنیاد کو روج نموده تا بر بانپور رسید و در پنجا
از روی انبار معلوم انجناب شد که احمد خان ابدالی از دست احمد شاه زندان محمد شاه
نهریت یافته معا و دت بدر بار خود نمود و ذکر آمدن احمد خان ابدالی در قلمرو
شیر و شان و شکست یافتن او از لشکر پادشاه نصرت نشان و
رحلت پادشاه فرودوس آرامگاه بجوار رحمت آله و انچه که بعد از
آن بوقوع پیوست آورده اند که چون احمد شاه ابدالی از مرده بیا ولان
نادر شاه که در حضور نادر شاه پلنگ با نشی شده بعد فوت او بر قندار و کابل سلط گشته

در مکتب

نیاست ماطلم بر آن پور بود به سیاست خود و عدالوایات حان و حواص محمد اسرف حان را در آنجا
 و بنا در گنجه و در آنجا رسیده به شیب امور آنجا پرداخت لوای علیاحاب از استماع خبر
 علی اکبر باران صوبه داری مودت و مودت گیری ها گیرائی سبب کار سر در ساخت و غنایت نامه
 در مات عکسل او سام مانان صوبه بر آن پور عرصه و ریاست محبت مجاهدین و
 سعدالوایات حان در عکسل و صوبه و در منصوب ایسا و کی کردند و آخر کار تهتال آمدند
 عکسل و عدوایات حالی خراب بعد تحیر قلعه ترخیا بی ملک آراکات را در دست قوم لولایت
 که از مدتی متصرف آن قلعه بود و عداوت را عمو و بچه به عداوت خاں که او را به همراهی و حسن
 نوبت بود و عطا و مودت و مودت پسند حاکم بود و داری شادی برگ شد بعد از این تجویز
 حکومت آنجا خدایه حان دیوان، اورالدین مان نهاد و دیگر مقرمان حضور را بر مود
 اورالدین حان سواد و شامت جنگ که علی شجاع و رسا و تیر هم و صاحب عزم بود و به برات
 عرص کرد که مخاطب من شخصی رسید که رای حکومت اینجا تیر از کسی دیگر نیست لوای عاجها
 و بود آن کمیت گفت فدری اسدنگاه اورالدین حان دولت خواه لوای بدر دین شمس و نمود
 عطا می طاعت حان متارالیه لاسه و از ساخت و در سه یکبار یکصد و پنجاه و بهت حبت
 مد و دست امور محنته مود و بر مود را این امر حجت از ترخیا بی صوب حمته میاد و اثر است
 و در آن آهال بسیار ابار عرص رسانید که عدالیر حان عرف مقبول حاکم از حضور
 ما و شاه و صوب داری گوارا می گشته در میرنگا داشت حوج و تیریه مانان صوب داری به
 و مع یات حان بهر حیات مان و دیگری بقای نواب ناصر جنگ مثل بار هم علیان و ناصر
 قلیان و محمد تقی حان کمر طاقت او بر میان بسته اند و متعاقب آن حیر رسید که مقبول عالم
 قریب قصه اکلیسر و و مود و آما می کاکیو از مرثیه که از مفسدان آن او که بود و نداشت
 و در راه و یقده بنامین ملک معتقد و عدالیر حان تنگست و در آنجا که معقود و خبر گری
 و قصابان قتل رسید و قبیله التیف برار حرا بی قرار نمود و نجات یافتند و در سه یکبار

نادار شاه جهان آباد شریف بر دہمت خان در رسانیدن ز پیشکش نہایت تہا
 نمود و نواب عالیجناب ہنگام نہفت بشاہ جهان آباد دہمت یار خان را فرمودہ بود کہ نزد
 پیشکش خدی سالہ ہزومہ ہمتخان بہت استحضال خواہند کرد دہمت یار خان ہمین ارادہ
 فوج بسیار نگاہداشت و بہ دہمت خان پیغام فرستادہ کہ ز سرکار رود و اصل سہ
 والا غفریب زمانہ انا غنہ بہ اسیری گرفتہ لشکر باین خود را خواہم داد دہمت خان در
 ظاہر طبیعت و لعل برداختہ یکہزار سوار و دو ہزار پیادہ فرامہ آوردہ از کربول برآمدہ
 با استقبال دہمت یار خان بعزم مقابلہ شتافت اگرچہ دہمت یار خان جمعیت دہ و دواز
 ہزار سوار و پیادہ با خود داشت اما ہمکنان از ترش روی و جنگجویی و درشت گوی
 او کہ وضع و ترفیع را بدشنام ایدیکہ در بنجیدہ خاطر بودند وقت جنگ تصور کردند
 تا انیکہ دہمت یار خان بدست انا غنہ کشتہ شد نواب عالیجناب بعد استماع این خبر نواب
 ناصر خان را در خلوت طلبیدہ کشتہ شریک کشاکش نمودہ روانہ آن سمت گردید و در
 سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و ششش بعزم ندوبست کزنماک فوج ادہونہ رسید
 ہمتخان کہ بنا بر قتل دہمت یار خان خاکین و ہراسان بود عرایض مشعر بغض و نفرت
 نمود و بحضور نواب خطابش و پورش پذیر فرستاد نواب ہرما پاہلم و کرم بی اعتدال بہا
 او را بذیل عنو پوشیدہ و نواب ناصر خان را ہم فہانیدہ از سر خطابش در گذشت
 و چون غریمت کزنماک و شبیہ رکبومرثہ پیشہا و دہمت عالی داشت کربول را الفجا
 سی کہ وہ گذشتہ بصوب کزنماک روان گشت دہمت خان آمدہ احراز ترف
 ملازمت نمود و تعمیرات او را معاف نمودہ بکربول رخصت فرمود و چون بنواح ارکا
 رسید متوجہ تسخیر قلعہ ترچیا پلی کہ در دست مرثہ بود گردید و در ایام محاصرہ خسر
 وفات نصیر الدولہ تباریخ بیت و یکم ربیع الآخر کہ نیابت نظامت او زنگ آباد
 تعلق داشت بسبع شریف نواب عالیجناب رسید مجاہدان سپہ نصیر الدولہ کہ بسبیل

رخت میراجوت برست و در روز سه شنبه بران را از آلبی قدس شریف مدون گشت نواب
 علیاحسان بعد از آنکه احوال او حدیث و نوابی بخداوند خان اتن امیرالامرا نشانیته خان که حال
 حضرت خلدنگان بود و تعویض بود و حاصل نواب علیاحسان بعد از آنکه احوال او حدیث
 بکشد و سجاد و پنج ماحل حیدرآباد و حیدر علی نصیب تعلقات آن کسان و افریق صالحه خود که
 بر یکسال و دو سال مشخص را که تعلقات حال میباشند اخذ دولت دیگری رسد و یکسال
 بعد از آنکه نواب محروم نام میردخت و حاجه موسی خان سرحد الدوله را بصورت و احوال
 حیدرآباد و حیدرآباد علی خاں خود را بصورت و احوالی مانند بر مختار ساحت و تهنیت باز را
 بعد از احوالی او مونس و را سحر و غیره مضامین بجا پور دستور علی ناصر جنگ بجال و
 برقرار است و بعد از آن محنت نماید و علم مراحت احوال در بر آواں مرزا از علی
 دانا و مرتد قلیخان که او دانا و شجاع الدوله نامم نکاله بود احوال سعادت کلاست
 مودس از حیدر و مرتد قلیخان برتر رسید و مقرر و کرم گردید و در حین شجاع الدوله
 مشهوره نکالی بیگم روح مرتد قلیخان بر وارنده خطاب بهمان بیگم غرض اختصاص نیست
 و نواب علیاحسان بعد از آنکه در محنت میا و عمان عزیمت بکند که ناگفته بود
 مات نظامت او رنگ آما و بصیر الدوله عمومی خود را را پور طلبیده دستور عوض خان
 محروم نامور ساحت و محافل سرحد الدوله بانه ثابت نظامت را امور نواحت و لو مجید
 و یواں سرکار بصیر الدوله ما در برای انتظام ماگیرای میا در مکرور بران توقف
 و در بر نواب علیاحسان بعد از آنکه احوال او رنگ آما و نواب ناصر جنگ را همراهی
 ملک کرانک و آراکاش کرید و برین اشنا بهیاس عمرین اشرف رسانیده که بهشت بجا
 صوره دارد که بجا نور و دست افراشته کشته شد و کیفیتش آنکه بهشت خان بن الف خان
 این اشنا بهیم خان سی قلعه دار و خود را که نول بنجا بهر و رویه سالیانه لطیفی است که
 در وجود موصول کرده بود و چند سال آما دای آن قلعه بود و چون نواب علیاحسان ساکنان

ارتکاب انجمن امور بنابر مصلحت وقت مذاقعه ندارد آدمیم بر سر بالین ناصر خبک بعد و شبگیر
 کشتن مدنی بار باب سلام و محرمی نشد و هر چند در دل نواب عالی جناب مهر بدری بخشش نیز
 اما استقلال و تکلیف را کار فرموده ضبط خود مینمود و اکثر اوقات در دربار نربان خود میفرمود
 که چون میر احمد را چپک برآمده و نهایت بیابانی داشت ما بگفته بعضی مردم محل انجیکه شایان
 مانبود کردیم یعنی دانه بخیر خوانیدیم و جهت شغای او تضرع و زاری بسیار ببارگاه منفضل
 حقیقی نمودیم انیسان میر احمد است که با من چنین سلوک پیش آمد انعم ما قال او لا دنا اکبادنا
 صغاسر هم اص انا کبار هم اعل اعوانا الغرض نواب عالی جناب موسم نرسکال
 در حجت بنیاد بریده بقصد شیر ملهیر ناصر خبک را سحرگاه گرفته نهفت فرمود و او اخر شعبان
 کوچ نمود و بعد رسیدن بملهیر حلال الدین حسین خان صوبه دار بنجالد که نسبت داد
 باشجاع الدوله داشت برای تسخیر قلعه مامور ساخت و او در اندک زمانی تزلزل در قلعه
 انداخت تا آنکه قلعه کیان قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند نواب عالی جناب میرز برگ
 نامی که پیش ازین بقویداری نذر بار و سلطان پور نامزد بود قلعه مذکور تفویض نموده
 قویداری بکلانہ بنواجم قلیخان مقرر کرده مراجعت نمود از پائین گهاٹ تا فردا پور
 رسیده عازم حیدرآباد شد و چون به نانڈیر رسید عثمان توجه بجانب قندھار
 حاجی سیاح منعطف گردانید و راجه گوپال سنگه قلعه دار آن قلعه را معزول ساخت
 و برق انداز خان را بقویداری آنجا بنواخت و ناصر خبک را در قلعه قندھار گذاشته متوجه
 ندکر شد و چون مردم محل شفیع ناصر خبک شدند و مهر بدری بخشش آمد عفو تقصیرات نمود
 باز طلب فرمود ناصر خبک بجز و اسلح تمام آمده بر قدم مبارک افتاد و نواب عالی جناب
 او را در آغوش مهر بانی جاود و جوهای اشک از چشمان پدر و پسر روان گشت و عبا را با خوشی فرو
 نشست و در همین ایام انوار انت خان دیوان سکر کابل عالی جناب که بیمار شده بود و خدمت گرفته
 به برهان پور رفت و بعد رسیدن آنجا هر چند بمعالجه پرداخت لیکن سودمند نیامد و راه صفرا زیمه

دست چپ و متهور خان را و سید خان را بگذاشت مقرر فرمود و چون گاو آن توپ کشتی بنور گاو آن
 اهل حرفه شهر را گرفته توپها را کشیده به لشکر آوردند و در آن روز ناصر خنگ در روضه نور به
 طوافی فرار از تبریز کان رفت نواب عالیجناب بجای خود استقامت و زریه و روز دوم آن سیم
 جاوی لاولی ناصر خنگ بفرم سوار شده به خوشبختی بنیاد ری گردید و نه بیان خبر رسانیدند که ناصر خنگ سوار شده از راه کربلا
 فرود آمد بجای این از زبان برادر گلویش آن عالیجناب رسید از آن خط کئی که باقی قبول بسته و در مرتبه همین نقطه زبان
 مبارک خود را ند و شروع بخواندن او عیبه جز فرمود و منکحام سیم چون آلام فوج ناصر خنگ نمودار
 گردید از جانب نواب توپ های برق دم بخرش درآمد و بانهای رعد او از پیام جان ستانی رسانید
 و تا وقت شام خنگ در میان بود و بعد از آن از ظلمت شام و گرد و غبار سواران
 و دود توپها هراس بدینا می لشکر ناصر خنگ راه یافت و جهان در چشم ایشان تاریک
 گشت تا اینکه بگی راه فرار پیش گرفتند و فیلبان ناصر خنگ از ضرب تیر و بند و قز برترین
 آمد و نواب ناصر خنگ فیل را راند با معبودی چند خود را قریب فیل نواب عالیجناب
 رسانید درین عرصه دوزخیم تیر سوخت مال نواب ناصر خنگ رسید متوسلخان بخانه
 کمان در آمده خواست که از یک تیر کار ناصر خنگ با تمام رساند سپر او هدایت محی الدین
 مانع آمد غرض از چهار طرف دلاوران فوج نواب فیل ناصر خنگ را مکر دار در میان گرفتند
 که سید لشکر خان بهادرتیز روی را که فرموده فیل خود را نزدیک فیل ناصر خنگ رسانید
 و تکلیف کرد که بر این فیل سوار باید شد ناصر خنگ از فیل خود بر فیل سید لشکر خان آمد و
 نشا دیانه فتح از لشکر نواب عالیجناب بلند آوازه گشت گویند در آنوقت عزت الله خان
 نبیره سعد الله خان وزیر با صمصام الدوله شاه نواز خان مرحوم بنا بر پاس شهنشاهی گفت سپر
 خود بخانه پدر میرود شما کجا میرید آنچه شرط رفاقت بود بجا آورید خود را ازین مهلکه کنار
 باید کرد و مشا را لیه مبطوق کریمیه لا تلقوا از فیل فرود آمده خود را کنار کشیده عزت
 گزید و تا پنج سال معاتب نواب عالیجناب گردید و در ایام عزت تحریر و تسوید مائرا لامر او

دریای تنگی نمود و تا دوازده روز رسایل آب پورنا بود و در صحنه نستان که ماران لی بهنگام
 ماریدخت شخم خان و جبر و امرائی دکن احراز شرف ملازمت نمودند نواب عالیجناب حکم فرمود که
 لشکر دکن آنطرف آب پورنا را عادل آقا و مردود آقا حسب حکم فرود آمد و اقوال و اقتدا را دیوان ار
 حاسب جید آقا و شرف ملازمت تأیید گردید و در نیمه سال اسرار و اسرار جمعی را و متوفی که تقصد مالوا
 رسیده بود و در خواست ملازمت نمود نواب مستطاب عمود نصیر الدوله را با استقبال او فرستاد
 و را و مشاوران به جمیع سرداران خود مثل سیاحی عاود و دهو لکر و کوریا و جیره ملازمت رسید
 و دو هفته روز برکنار یوز نامقام کرده روانه مالوا شد و نواب عالیجناب اریحا ابو انجیهارا
 ما و هر اردو سوار خفصت تعلقه فرمود و تیایخ یار دهم و یقیده سه کپزار و یکصد
 و پنجاه و سه نصیر الدوله را نیزه رانان نور در حصن خود و خود دولت از نوزنا عور نموده و سمت
 حامدین متوجه شده قریب کتل کساری رسید و قلعه منکر را که متصل گلشن آباد بود و متوجه خسته
 بفتح سین موسوم کرده مار کحاسب کسل فرود آور در راحت خود در و اجتهت بهیادند و در سه
 کپزار و یکصد و پنجاه و چار رونق افزائی محنت بهیاد گس نواب ناصر جنگ نامدیده و در احوال
 ار و وضعه تعلقه بلیر که محتایان مکر و حلیه آن طلعه از متوسلمان گرفته بود روایتند نواب
 عالیجناب موافق قاعده مستمر خود در موسم رسکال انوار باخ سحرگاه و اماکن حصت فرمود
 خود جریده ما و جنگ آقا و اقامت و زبید نواب ناصر جنگ شکر یک و اتمه طلبان و مالو حوین
 جمعیت قریب بهشت هزار سوار در بلیر و ابراهیم آورده به لیعار از کتل کساری فرود آمد
 و در دهم جمادی الاولی روز چهارشنبه متعین روضه حضرت برائن الدین اولیا رسید
 مستعد جنگ شد و نواب عالیجناب تیایخ مذکور را در استیلا از غرر مردم حاضر الوقت و نویجا
 سواد شجر حاسب عتد که راه حرب سام بود و از قلعه بهشت فرمود و در آن روز بار طلت
 جمعیت ولی سامانی مدامی مردم شکر و شهر خوف و هر کس راه یافت و نواب عالیجناب
 متوسلمان و حواتم قلیخان با هزاران و عیال یگیان و رحیم اقتدا را دوست راست و ابوبکر

عقل اور اکور ساخته بود و نظر دوبرین بران صغایح صواب قرین نمیداخته از راه جبال
 مادیه پیاپی ضلالت گردید و باسی هزار هزار جوار و توپخانه بسیار بجزم رزم بالاس
 کتل فردا پور بقا عده سی کرده از بلند بران پور توقف کرده اول مشهور خان را برسم
 رسالت فرستاده پیغام نمود که رتوب و فتوح مهمات دکن بکف اختیار و قبضه اقتدار و باشد
 و فدوی رحمت القهقری نموده عازم حضور ساطع التور شود جواب ای شافی که ستریه صلاح فلاح
 او بود گفته شد و همان ندکوپم نوشت از و فور عرورشند و مرتبه ثانی عبدالحسین خان میرسامان
 خود را فرستاده اءاوه همان سخن بانمود و فدوی چون دید که فراج فاستشیح داروی تدبیر
 اصلاح پذیر نیست بقانون آخالدوالکی بفراهم آوردن اسباب مدافعه پرداخت و در فرصت
 قلیل جمعیت کثیر فراهم آورده مقرر نمود که از برانپور روانه پیشکش شده بتاویب مائه فسادان
 کوتاه اندیش پرداز و باستماع انیمعنی رعب تمام در بواطن خود کامان شقاوت فراهم راه یافت
 و از خیال حرب و قتال بازآمده موافق رای خسران انضمام خود بمشورت و مصلحت زود نظام
 الدوله چون دید که ورق غرم باطل سران برگشت و کارزار فکر و تدبیر برفت باطن آن پس
 خوانده و بطاهر لباس درویشان در بر کرده بروقه منوره قدوته الواصلین حضرت شاه بران الدین
 رحمة الله علیه رفته خود را در پناه آن حضرت کشید محشم خان بخشی منصبداران دکن باخان عالم
 و سپهاسی و غیره منصبداران افواج شعیبه نظام الدوله و توپخانه و غیره نیز و فدوی درگاه
 رسید بحدود و المنه که خبار فساد عظیم که موجب تفرقه و تشویش عالم بود بپایاری فضل الهی فرو
 نشست اما هنوز قلاع حصیه مثل و زکده و قلعه خیر و دیگر حصون در دست فتح یاب خان و دیگر
 مخالفان است و در حیدرآباد و نقابیه صوبه را خالی دیده سر نقیسا و برداشته اند و کوه مقهور که
 تازگی ملک کرناٹک در تصرف خود آورده جمعیت سنگین بهرسانیده انتشار بجانب حیدرآباد دارد
 ازینجهت از راه فدوی برای رفتن بصوبه مذکور و انتظام و انقیاد کارهای آنجا است بعد ازین هر
 بعمل خواهد آمد و معروض خواهد داشت انتی و بعد ازان نواب عالیجناب مسیت و ششم شوال عبود

بادشاهی چند روز و شاه بران الدین غریب آمد به کمال عزت و عزت گرفت و نواب عالیجناب
 عرض داشت متغیر کعبیت حال حضور زنت که کنس درینجا ترجم می باید نقل عرضی نواب عالیجناب
 به حضور محمد شاه پادشاه درینست چهار سال که حقیقت سرشت شرف اندوز عشقه جمال
 بود و در انقلاب و عجب اختلاص و در فکر و صوبه جات و کن راه یافت همی را که همراه ناصر جنگ
 گذشته بود از جنبه اطن باعث اخوانه و آن تا تحریر کار که نیک و بد نامه یا زنده ساختند
 دوست و دشمن مقدم ایشان نه پیوده خود را کار فرمای مستقل دانسته بعد رسیدن بالو اراده
 بر عاقل نمود و از حیدرآباد خطوط مطلب مردم نوشت چنانچه سید جمال خان سیر عسقله و له جم
 که با خود دیانت صوره داری برار و تنخواه محالات مشروط و ده کمر و پیه نقد و یارده کمر و پیه نقد
 دیگر از جا گیرده می نه بمانه بمانه داشت سپاه عبدالعزیز خان را محالات نیست و در کمر و پیه
 بتقریب صوماری نخته خیا و سوای آن مناصب و جاگیرات برای سیران و خوشان
 او و سولان خود و خان عالم و جان فوج و غیره ما و احوال پذیر و طیس جاگیرهای خاطر خوا
 گرفته بودند و محالات چند در چند داشتند و با جمیع بحیثیت خود را از امکان متعلقه حرکت
 نموده و حقیق عرقی بحر سیر می شد و بکلی اراده متنه کیشان آنکه مافدوی درگاه آسمان
 احاده متعلقه و محادله بین آید و او اب ناکامی بر روی خود کشاید و آن تا تحریر کار به
 اریزنگ شاری و درگاه را این اعلیت پرستان شعار را رین صمیم و متعدد مستقیم دانسته
 ما و صعب رعایت احاده جاگیر و ذراتی که سببی کرده بود بتجدید درین ایام به تجلیع
 مناصب نامناسب و خطاهای بیجا و جاگیرات حاج از تعدد حساب مہیای توشش
 ساخت خافل از یکیه هر طرف خشم رحم رسد قباحت کلی دار و مال عمرین اگر و احیای فاسد
 اویش بر و دار و دست حواله حواریان حق شناس کی مان می باید که سلامت نامد و تقسیم
 ملک و درآمد کن و ملت قلقت و محلت و علیت تعاضای سپاه جاکاه و تیو و بر رسید
 نذوی به تحریر کلمات نصایح و تهدید از اطراف قنایج بر و احتیاج بخوار و داریتم

میخواست غایت منفرد و طالب محی التماثل سیرۀ سعد الله خان را که پسر خال نواب عالیجناب
 و برادر متوسل خان و حوزۀ الله خان میشد و بطایر فوجدارای ادب و نبوغ و در حقیقت صوبدار بی بجا پور داشت
 زیر محاسبه کشید و با پس خویشی مرعی بنده سیر و قی بدربار رسانید که او از جناب آبر و خود را اسمی
 گردانید و نواب ناصر جنگ پروای این امر نکرده خدمات او را بامت یار خان خال خود دست
 نمود نصیر الدوله جمیع مقدمات بی کم و کاست بطور اخبار نواب عالیجناب می نوشت بنابرین
 نواب ناصر جنگ و سیاحل خان در فکر استیصال او شدند نواب عالیجناب بر سر شهرها
 پسر آگاهی یافته از پادشاه مرخص گشته غریب دکن فرمود و از راه اکبر آباد و سمت ملک
 راجپوتان گذر گشته در عین موسم برشکال مسافت راه پیموده عبور زبرد و کرده سلخ شعبان
 وارد برمانپور شد و قریب دو ماه در دار استور توقف فرمود نواب ناصر جنگ با عوا
 مغویان و کمان آگه هرج مرج نادار شاهی و متاعب سفر و دراز نواب مغفرت
 کاتب را ضعیف الحال گردانیده سر باطلاعت نیاورده بواسطت عبدالحسین خان که سابق
 خانسان نواب عالیجناب بود و میر علی اکبر پیرزاده پیغام بعضی تکالیف شاقه به بدر و
 گهر نمود نواب آگاه دل بر کمون ضمیمه فرزند خود اطلاع یافته روز عید فطر کمال تحمل و شوکت
 برای نماز عید سوار شد سلیم خان بامین و مهتور خان بلازمت نواب مستطاب تاخت و تها
 یار خان که ذوالوجین بود بواسطت نصیر الدوله نیز ملازمت نمود و اکثر سرداران دیگر که نخست
 عقد اتفاق با نواب ناصر جنگ بسته بودند در وقت از اجتماع شوکت و صولت نواب مستطاب
 حواس کم کرده نواب ناصر جنگ جواب صاف دادند که ما را یارای تقابله با خداوند نیست
 خود نیست و محال است که روبروی کسی که سالها تک و خورده باشیم شمشیر کشیم و بعضی دم
 کم عقل طرف ناصر جنگ اختیار کردند و نواب عالیجناب نگه داشت جاری نموده با جمیعت
 وخواه و ثروت تمام بداعیه نادیب پسر و تنبیه مغویان از برمانپور برآمد نواب ناصر جنگ
 از اجتماع این خبر و مشاهده رنگ فوج خود از غم میگرد داشت باز آمده ترک لباس و نیوی نموده

و در این احوال معدوم میشود آدمم بر سر و قایم دکن که در امام هیچ وجه ندارد در
 سینه یکبار و یکصد و پنجاه و یک و قوع آمد آورده اند که کویال را و رسیدار برار قلعه
 تا که قلعه را آنجا عزرائلیها ها در بود و کوه و قریب و قص و تصرف خود آورد و در محرم
 سینه یکبار و یکصد و پنجاه و دو و مالاچه را و نواح مرا و پور جاگیرهای جاگیر داران
 ضبط نموده رایت قلعه و سایر احوال نصیرالدوله حین قلیع ما در استحکام کج و باره
 شهر ری و احوال کار را راسخ و میرزا حجت مادر شاه و پیغام نواب نظام الدوله و مادر ناصر
 که کوشاقت غلام نقشند حال کرده بود دست از ضلعی جاگیرها برداشته چهارم ریم
 اول از نواح بران بود و حاکم یونان و ان سند و بعد جیدی ما نواب ناصر جنگ
 و در مناقشه بر حاکم جنگ کرده صلح نمود و پیامدها دوم و احوال نواب ناصر جنگ
 و مفضلان زمان قلم داده و عاید شد و نتایج دوازدهم محرم سینه یکبار و یکصد و پنجاه و سه
 و اخیرا و در نواح بران و یونان و سر جنگی که از دست نواب ناصر جنگ خورده بود و معرکه
 و نواب ناصر جنگ با استماع خبر مخالفت میان ناصر جنگ و مادر و ابدیت مندرست
 بقصد دکن از شاهجهان آباد و آمده داخله حیدر گریه و حو و حرم مصاحب رسید و باز
 در آنوقت مراجعت فرمود و ذکر سبب توجه نواب مغفرت ما بصبوب
 و دکن از شاهجهان آباد و آنجیکه بعد و رود و دکن فیما بین آنجا و پیغام
 و نواب ناصر جنگ و و او آورده اند که نواب ناصر جنگ بعد فوت مادر و کاکه دکن
 و احوال و استمرار و دستیاران و اندامه در آورده از شاه و حکمرانی و حوئی ارجای عود و رفتن
 اعانت بدین بزرگوار چید و غزل و مصوب خدمات و جاگیرها حکم والد ماحصل و داده
 محنته بنیاد و مصوب حیدر کاما و عایر مگر و دکن و احوال و احوال و نیاز و فقر اقیاد و دید
 تمسیت امور موافق مرضی صاحبزاده میمود و رفته رفته کارهای رسید که با حوای بعضی
 حلیسان مثل عبدالعزیز خان و قیاب جان و سید جمال خان و غیرهم جاگیرهای خالصه هر که

قهوه دان بر داشت و فغان پر کرد و متاع شد که اول یکدم پادشاه بدیدم اگر بخداوند خود دیدم
 یحتمل که نادر شاه را بدگذرد و عرق قهر او بکشت آید و اگر بان قهار بدیدم چون نوکر او بستم سودا و ادب
 می شود چه آقایی خود را گذاشتن و خدمت دیگری بجا آوردن و ادب نوکران و ملازمان نیست
 و نادر شاه که خیلی نیز غمخوار بود در آن وقت از گوشه چشم نگاه میسوی او کرد و امیر خان قهوه بست
 محمد شاه داده عرض نمود که حضرت این فغان را به شما بنشاه از دست خود توضیح کند که شما بنشاه
 همان حضرت اند و خاطر همان عزیز نادر شاه حرکت او را به پسندید و بخدمت شاه گفت که باو
 بودن همچنین مردمی فراست نروال به سلطنت شما چرا رسید محمد شاه گفت از نا اتفاقی
 ارکان دولت نادر شاه گفت آری این منجانب الله است که هرگاه اراده الهی متعلق نروال
 دولت کسی میشود و نفاق در ارکان دولت او پیدا میکرد و در نقل میکنند که صولت نادر شاه
 آنچنان بود که زهره شیران همیشه دلاوری در محفل او آب میشد کسی را یا رای عرض میکرد
 در حضور او نبود و دیگر نواب عالیجناب بی باکانه کلمه و کلام می نمود و نادر شاه هم بخر محمد شاه
 یا نواب کبکی دیگر مخاطب نمیشد و در محفل که محمد شاه و نادر شاه و کچا می نشستند زیاد از
 سی چهل کس از مردم جانبین در آن محفل باریاب نمیشدند و نواب را پرواگی بود که با دو
 کس یکی خدمتگاه و دیگری تعلیم بردار در حضور بیاید نواب عالیجناب یکدم و امیر صاحب
 فراست و جلالت را بجای این دو عهد بردار قرار داده همراه خود میبرد و عرض هر که در آن
 مجلس باریاب میگشت دور استاده میشد و از نزدیکان تخت هر دو پادشاه دوسته کس
 می بودند درگاه فلینان بهادر سالار جنگ که امیری بود و ایشان صاحب عقل و فراست
 و لطیفه گو و بذله سنج حکایت میکرد و شبیکه هر کاره آمده خفیه بمن گفت که فردا کوچ نادر شاه
 و چون ضبط او بدرجه بود که کسی را یا رای آن نبود که افشای اخبار کند بمن گویش نواب
 عالیجناب گفتم که النادر کا المحدث و نواب ازین لطیفه سوار محضو ش
 چه لفظ کل بکاف عربی مفتوح در هندی معنی فردا است پس نظر معینش بچنان شد که نادر شاه

و انانته سلطنت که شایسته سلطنت تیموریه باشد سپرد کار پادشاه و الا چاره که داشته این وسیله ایواب
 بسته رودی بیوات حاکم کور کایه نشود و عطا و رد سالی بشکری که معصیت بدعات شده بود و عماران
 و طاران طغر قریب و مدینه کتان از روی بایون علی العیون فرار و رتبه اعیان شایان عیانت
 مود و ورامین عیانت نصین یکی و الا ایات ایران غرید و ریاست که مال و عیانت بیست ساله ایران
 عموما مخفی بفرگشت و روز شنبه بیستم ماه یکی امر او خواص دولت کور کایه صلاح خاطر
 و تمسیر و کار و ترصیع و استیاب تاریخی ترا در حجت شد و مجلس خسروانی آراستید و استعداده
 روم محمد شاه موده دست خود را بر کتاف مجاهد و پادشاه سلطنت و کمر انصاف را بکمر و تمسیر
 بیع و دوس آن رسید و باح و نگین را بخواهر گران ساختا پنجه متساویان سلطین شد است زب
 رعیت تازه داد و نگین یا دناهی پند و ستان را کما کما بجمع پس تفویض کرد و محمد شاه
 اکامی اطراف آب الی و دیای سدا در حدت و کثرت مای که آب دریای فرورند ریست
 محیط اتصال می یابد علا و ده و الا ایات شمش و سا در قلععات فاعیه در رسم ضیانت سادینا
 معوض فرمود و چون اکثر ماکب سمت شمال و عربی الی از قبیل عربین و کابل همیشه داخل ملک
 حراسان شمرده می شد و درت و میر قبول بود در جهان مجلس یکی امداد و عیالی دولت
 کور کایه را بحدت گذاری و در صاحبی ماطر اقدس پادشاه و الا چاره شریف و لایق شایان
 از عیانت شفقانه که بچار دولت و ملک آید و رسم و راه سلطنت را شایان و پیر و گوشت بدوش
 پادشاه و عیالی آن دولت با حجت و فرمان داد که سکه و خطبه را که تا اس را با در ماکب است
 نام مار و لاج یافته بود و در سام نامی محمد شاه تارکی رواج یابد و احکام مطاعه شعریه مد
 و انقیاد و انصاف بصورت اطراف و راههای یکی است و در ستاد و محمد شاه را سارا
 دارائی نگین داده و جمعی از پسر و راجه آریاب صاحب بهد و بستان و ملازمت و کاسبه خود و که در و رشت
 به عیم ماه صراف و طغر از شاه جهان نام و در سبب مزاحمت افزا احتیاج مشغله و از معترضین سارا و بهر عیانت
 تو و در سارا و شاه جهان نام و لعل مهری و شاه جهان شایسته بود که پس می رسید و در کمال حجت و

یعنی بران کمال استقلال بزرگ الملک است و چون نادر شاه از سرخون مستانمان بمقرر مصا در
 در گذشت بهار الملک سر بلند خان بهادر دلاور جنگ را برای انقدر مصا دره مامور ساخت
 بهار الملک چارونما چار با مت شمال امر پرداخت و این افت مصا دره بر سر اهل شهر تمار اجعت
 نادر شاه از شاه جهان آباد استدار کشید و صاحب تاریخ جهان کشتا بزبان قلم میبرد
 که نادر شاه مخدیره سر پرده کورکانیه را یعنی قطبی بیکم دختر محمد کام بخش را بهیبت شامزاده
 نصیر الدین میرزا خطبه کرد تا یک هفته بهینه اسباب مورد آرایش نبرم سرور پرداخت و بهیبت
 و پنجم ماه مذکور شاهزاده نصیر الدین را بدیدن شاه والا جا به رفت و بعد از انقضای مجلس ابطای
 جواهرگران بهاوسته بزنجیر فیل و پنچراس اسب با ساز مرصع و خلایع شادمانه مرا غنم
 و اتحاد بعمل آمد و چون معتمدان که برای ضبط خزان و بیتومات مامور شده بودند انقدر
 ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع جواهر شمین و اجناس نفیض ضبط در آورند
 که محاسبان و دفتر نویس از حصص و احصای آن عاجز آمدند و از آنجمله تحت طاعتی بود
 که کنوز کیکاووسی و خزانه دقیا نوسی رونمایی جواهر شاهوار آزادی شایست در ایام
 سلاطین سابقه بنده و ستان دو کرور روپیه صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لالی
 غلطان و الماس های خوششان که نظیر آن در خزانه هیچیک از ملوک و سلاطین سلف و عجمه
 وجود نداشت بخزن دولت نادریه منتقل شد و امر او ثوابین دولت و اعیان داران اخلا
 در ایام خود رانی و صوبداران محاکم آراسی نیز کرور و لکها از نقود و جواهر و مرصع آلات
 و نفایس اسباب برسم پیشکش نبادر شاه رسانیدند و بعد از فوت سعادت خان محصل
 بصوبه آوده لکن هنوز ستاده یک کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد
 باقیان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مذکوره که متعلق بسعادت خان بود تحصیل نمود
 غرض در ایام توقف از خزان سلطنت و پیشکش امر او صوبداران دور و نزدیک مساکو
 پانزده کرور بر کار نادر شاه انتقال یافت و از جواهر و خزان و اسباب و کارخانجات

قتل رسیده که من خواب غایبم تا برترجم بر حال طلق نادر شاه در وقت قتل کوشی
 باری عرس نمودند قدم بجزعت میش آمده بهر وانگسار و تهر مصا دره مطلب آمان نمود
 نادر شاه گفت پاس باطرت آمان دادم همینکه صدای آلمان از زبان سقچی برآمد و طریقه
 آتش مثل دروشت و دست هر کس هر جا که رسیده بود بهمانجا حاکم گشت **لله العلیت**
والقدر تا که ننده از مدحان خود را بجه پایه میرساند که نفاذ حکمش بدین دره رسد و حسب
 تاریخ همان کثای بنویسد الحاصل قتل عام اردو و ازده امیری نادر سید جامع شد و چند
 مردم محله دیگر برادر صغیر و کبیر تیر تیر شدند و از بهنگام طلوع نیز اخلاص زمان غروب
 در قتل و غنیمت و انتقام قیری واقع شد و قریب سی هزار کس از خور و ویران گشته گردید
 و بهنگام شام امانی آید در عام استیصال و یا دساده و بجایه بواسطه نواب نظام الملک
 قمرالدین خان در صدد دفاعت و آمد پس التهاب آتش قهر نادر شاهی نرلال عمو و خوش
 فروشت و حکم اسرار و اسیران نفاذ یافت و چون درشت پوشش میدیایر خان داد و قمرالدین خان
 و تهبوار خان که از اعظم سپه بودند رسیده ملحق به رفته مرکب قتل میدان بانی و درین میدان
 شده بیرون حصار شهر رفته در جانی شمع گشته بودند عظیم الله خان و فولا و خان کنار آغیان
 دولت کورکایه بودند حکم الامور مگر من ایشان گشته مومی الیهما را با چهار صد و بیستاد
 نفر گرفته محصور آورد و حکم را بتبع انتقام گشته و صاحب حرمه عامه بر ماں ظلم
 که چون برود نادر شاه روز غده سیم و چهار سنه بکزار و یکصد و چهار و یک عمری شایه همان
 مگر بر من ساحتد بر ماں الملک آنروز ناسام در خانه خود امور فرموده شاه را سر راه
 بیکر و لاکس از اسبیلای و حبه شقا قلوب و بیلا شفته داشت که ای عشی بیکر و و گاهی در
 احاطه می آمد شب خید قریان قتل نفس بر آوردن صلح نفس او را مگر عنصری بر آمد
 شبیکه انتقال کرد و نواب نظام الملک آصمعه رای حیادت رفت و شخصی را پیش
 فرستاد که تعظیم قیام ساحتد قبول مکرو و چون نواب آصمعه آمد با عات قدام قیام نمود

اندر پیوسته کورگانی بعل خواهد آمد محمد شاکرانه این طاعت که تاج بخشی علاوه بر جان بخشی یافت افراد جوهر
 و خزان و این نامه پادشاهی بنظر پادشاه در آورده و هر چند که پادشاه بنابر علومیت از قبول
 ابا نمود اما بنابر مبالغه و پاس خاطر پادشاه و الا اجازه قبول نموده معتمدان امین بطریق خزان
 بیوتات تعیین فرمود و روز عید که پادشاه طرف عصر بنعل محمد شاه در آمد شام آن روز
 و هر دو رنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرزه بر نگینت تبیین این مقال و تفصیل این احوال
 آنکه شب یازدهم بدون آنیکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی و آخر
 شود شخصی از او باشی شاه جهان آبا و از پائین قلعه با و از بلند گفت که پادشاه در قلعه از
 دست خواجہ سرائی پادشاهی گشته گردید او با نشان شهر بحر بدست نیدن این خبر با مردم فوج شاه
 که در شهر فرود آمده بودند در آویخته در هر کسم دست درازی کوتاهی نموده و ترمیب دو
 سه هزار کس از لشکرانش را به تیغ نافرمانی و خنجر نادرانی و پنجه قربانی ساخته خون ایشان
 را حاضی شب عید و خضاب دست امید نموده سرخسپه دلیری را به جهان کشی رنگین کردند
 و از آنجا بپای تهور بر سر فیلی نه پادشاه فرسته فیلیان باشی را کشته فیلانرا متصرف کشتند چون
 پرده شب حائل بود پادشاه در آن وقت حکم نمود که دلیران سپاه از مقام خود حرکت
 نکنند و دیده از خواب بسته در اماکن خود ثابت قدم باشند تا فردا پانچه مفرگر و دو
 عمل نمایند و علی الصبح که غرشی به جانب تیغ از نیام شرق کشید با هیئت شگمین
 و صولت سه گمین از قلعه برآمده در مسجد روشن الدوله نشست و بعد از تحقیق آنیکه در کجا
 دو شینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده امر به تنبیه آن کرده و قتل عام انحلات
 فرمود و سپاه پادشاه از جمیع اصناف به قول باش و چه ترکان و چه از یک و چه
 بلوچ و چه افغانه دست قتل کشاوند و هر دو پچیات را که دیدند کشتند از کشته ها
 پشته داشتند و تا یکپاس بازار قتل عام گرم بود و صدای بون و گیش بلند و از امر
 سید نیاز خان داماد اعتماد الدوله خبر پوره نواب عالیجناب و می الدین علیخان و غیره

را تا حاجت از روی خود حاصل آن پادشاه فرزند جمال فرستاد و هنگام ورود خود
 نیز تا بیرون خمیه استقبال نمود و تعظیم و کرم متین آید و دست آنحضرت را از روی لطافت
 گرفته بر سینه پایشین خلیفیش ساحت و محوشتاه داشت آن فرزند خمیه پادشاه تساول نمود
 بعد نظر بیکر خود مراجعت کرد اما اوج نادرش و بهمان پنج دست را محاصره مار شد
 محمد شاه روزگانی با امرای حضور و مردم محل را بر روی خود کوچ کرده عازم اردو سئ
 نادر شاه شده و در حوالی معسکر او قرار گرفت عبدالعاقی حاکم رکنه که از اغلظم امرای
 نادرشاهی بود و حاجی مامور گردید که همه حاکم را به رکاب آن پادشاه بوده بلوازم
 همراهی و کسب و خیرات و خدمت گردانی بر دارد و نادرشاه بر آن الملک را و کسب و خیرات
 و ولایت و صاحب اختیار فرموده مقرر کرد و طعنه سب حاکم علایر را چهار پنجه را رسوا
 تا عاقبت همان الملک قتل آورد و در مکتب شاهی بشباهان آید و رفته بدست شاهروردان
 و در قلعه پادشاهی محل رسول شاه مقرر گردید بر آن الملک سباهان مستقامت احکام
 شاهی بعمل آورد و بعد از آن نادرشاه عتره دیگر از آنجا کوچ نمود و متوجه سباهان آید
 و بقسم ماه مانع شعله مانع مقرر کرد که نادرشاه کردید و در آنجا توقف و درید و شاه
 و الا حاکم محوشتاه برای تیاری لوازم سبانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و بهم
 آن ماه از پانچ مذکور سوار شد و غازیان از ابتدای مانع تا در دولتشده ای پادشاه
 صماسد و با امارای قبیله از زیر رعیت مانعی گردان مسا و اقمته لغیبه از سرکار
 پادشاهی انداختند و قلعه را که از متحدان پادشاه معتدلسان شاه جهان بود و از
 سلاطین و قزاقین هندوستان بود و معرکه که دولت ساحت محوشتاه را بر در آن قلعه داد
 و چون جناب محمد شاه سفره صیافت گسترده و نادرشاه بعد از اقصای محاسن و محوشت
 برداشته فرمود که موافق محمدیکه از روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان را بر
 پادشاه تعلق اردو ایچ اید و در رسم و ادبست مقتضای رباط ترکمانی در اردو دولت

در محراب قتال کشته شدند و غنائم سپید و نیلان کوه پیکر و توپخانه پادشاهی و اسباب بسیار
 بحیثه تصرف نمودار شد و درآمد و ماعصر عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و باجها و ششگلان
 مشحون گردید محمد شاه پادشاه با نظام الملک و قمر الدین خان وزیر اعظم چون فریب
 بار و دوی خود تسویه منقوف و اعلامی اعلام صلح نموده بود و معبر خود برگشته دست
 بذیل تحمین نزد نواب عالیجناب از وقوع این چنین شکست و رسیدن شب
 عرصه بجهت فرستادن متضمن اینکه احوال وقت جنگ مانده است بجای خود استقامت
 وزیرده فردا ترتیب فوج داده تدارک باید کوشید و این رای صواب ناپسند
 شاه و وزیر و جمیع اعیان گردید و بعد از آن پادشاه اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر
 و دیگر اعیان و ارکان را طلب فرموده که کاش نموده هر کس صلاح جنگ بعرض
 والا نواب عالیجناب که صلاح در جنگ نمیدید و عرض نمود که صلاح در مصاحبت
 است بران الملک و امیر الامرا اگر چه بعیرت و حمیت و شجاعت جان نثار شدند
 لیکن سخن ناشنوی کار کلی حضرت ولی نعمت را ضایع کردند احوال استعداد جنگ اینجا
 هست بر حضرت مخفی نیست بالفعل صلاح شمر و نیست که دست از جنگ باز داشته
 با رسال پیغام صلح اطفای نایره فتنه باید نمود اگر بحسن کردار و لطف گفتار صورت مصالحت
 رونمود و مقصود و الاستوکل علی التمداد جنگ بایستد یا دست فرمود همین صلاح
 مستحسن و محض صواب است صاحب تاریخ جهان کشا بنر بان قلم داده که بعد از وقوع
 این چنین فتنه نمایان چون محمد شاه اطراف خود بمورچال و خندق و توپخانه استحکام داده بود
 و در شاه سپاه خود را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی محمد شاه مامور شد
 پس بدیر راه فرار پندیان پرداخت چون که محمد شاه انبار را بنجاسید روز سیوم خلع سلطنت
 از خود کرده و اسیر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام پیش پادشاه
 آمد بهر صورت چون محمد شاه برای ملاقات نزد پادشاه رفت پادشاه شاه زاده نصیر میرزا

پنج ساعت نایز جلال و حال متعل بود که ناگاه لشکریان هند رو برافته بیکباره بجانب
 انهرام شتافتند برهان الملک و تاج محمد خان را در زاده او که در هودج نعل قرار داشتند
 بهمان لوح با اقربا و اتباع خود زین و گرزها کشیدند با حمله محمد شاه و پادشاه از دستم
 ایچر ایلام را خاندوران حال آنها در لایا نژده هزار سوار خود بخوار حجت نذارک فرستادند
 امیرالامرا در آنه شد نواب عالیهاب رفته بدو دست پد مضمون که از آب نیز قدم پشتر
 نماید گماشت امیرالامرا بعد در امت مضمون رفته جواب داد که فرصت پوشتن جواب
 میت زمانی طاهر کند که میل نشان و هراول موج از نهر گذشته احوال بمیوانم که
 ازین غنیمت خود را باز دارم و منظرهای را در مصصام الدوله حاندوران که در شمس بود
 از استماع این خبر عقب مصصام الدوله روان شد نواب عالیهاب نیز تسبیح
 خود در داحت صاوم علخان دار و ده عیلمانه را در حواصی حدود نژده دور جلوه ماه خود
 استاده درین اثنا منبیهان حر آورده که مصصام الدوله بعد هجرت از نهر موج نژده
 در آنوقت و لاوران بعد کستان شمشیر کار را در نود و بسیاری از موج مادر شاه و افضل
 رسانیدند و از روی مادره رسیدند نواب عالیجناب ارشدیدن ایچر ایلام شاه
 و وزیر گفته فرستاد که احوال جلد سوار با بد شد که آاده ملک ایم ماد ساه و وزیر سوار
 شده آهسته آهسته میل را میرانند و نواب عالیجناب ارکنار نهر روان شده و در یک
 تو نچایه برهان الملک رسیده بود که آفتاب غروب کرد و در یوقت متحقق شد که شاه
 با شماع خیزه و روی او پیشقدمی هماداران هند میت هزار سوار منتخب جوار یکجای موج خود
 فرستاد و در ملک معبد و داد و نایکه امیرالامرا خیزه و رم کاری برداشت بلبان امیر
 الامرا تاجیه گاه او رسانیدند و از دیگر آن وقت هستی بر بست و نقول صاحب تیغ هما
 کتاد برین خنک مادر شاه خود را مساندان جسر و در بهادران خود خوار و تو نچایه جلوه متوجه
 میدان نبرد و عازم محرکه رزم و ناورد گشته و منظرهای وسیع دار خان و غیره مشاهده

بدرگاه والا سرخروئی حاصل نیاید و یا از طعن مردم و نسبت چمن لاهی می باید غرض بران
 قول آن عالی بنای نشیند و بجان محطه نخت گرفته بے توقف در مقابل فوج نادرشاهی بردار
 کردید که قضا را تیر تفنگ باور رسید و بهیوش شده از قبل افتاد و بجایه انجمال تفرقه بسیار
 رود و او سیر غلام علی آزاد و در خوانه عامه آورده که بران الملک با آنکه در پای او خمی کل کرده
 منبر عاقلوسه تینی منبل متس آنوضع و مقصد گوشت اطراف آن شده بود بالای منبل بآمد
 سپاه او و اینجا اکثر منزل منزل عقب ماند و جمعی که همراه رسیده بودند از کوچهای
 طوایفی متواتر طاقت حرکت نداشتند و بسبب آنکه نیم شب داخل معرکه شدند اکثر
 و خواب بودند و چون بران الملک بلا رست پادشاه رفت همراهمان او که تازه آمده بود
 خبر جنگ و قرب سپاه قزلباش اصل نداشتند و قیامان هر چند فریاد میزدند که نواب جنگ
 رفت و از شنیدن کسی باور نیک و بهر کیف بران الملک با چهار صد پانصد سوار و همین قدر
 متوجه جنگ قزلباش شد و تا کنار لشکرگاه قریب سه چهار هزار سوار و یک هزار پاد و ملحق گردید
 و با این جمعیت قلیل با قهرمان ایران که با جعل هزار سوار معرکه آرا بود مقابل شده بذات خود
 انقدر پایداری و کوشش تقدیم رسانید که مرنیدی بر آن در عالم شجاعت متصور نباشد
 و نادر شاه نیز پایداری او تحسین و آفرین میکرد و قضا را فیل سواری شیر جنگ برادر
 زاده او که مست بود جانب فیل سواری بران الملک دویده و او را پیش انداخته بشکر قزلباش
 رسانید هر چند شش او کجک زدند بر سر راه نیامد این روش بران الملک با دوست کس
 از اقوام خود و چند کس از رفقا زنده دستگیر شد و در حرم برداشت یکی از تیر تفنگ و دیگری
 از نیزه و مرنیت عاقلوس علا و دنا در شاه او را به مصطفی خان شاملوسپرد و روز بروز مورد
 عیایات ساخت و بتلایخ فاخره و باریابی محفل خاص و عرض مطالب بالمشافه غرض اختصاص بخشید
 باستقصای اب او معاصرت با فردوس آرامگاه قرار گرفت و ملاقات هر دو پادشاه بتوقع
 آمد و صاحب اینج جهان کشا معروف بتایخ نادری مینویسد که از ابتدای ظهور انقضای چنان

بعضی و خمارا حسیه کریان کرد و دل نظیر ساخته با جمعی برایی ملاحظه فرودگاه و موضع جنگ عازم اردو
 محمد شاه شد و در عرض راه قراولان که شهباز سرخران الملک حشاکم رفته بودند حراورد
 که سادات خان که فاصله یک مایل طولانی از لشکر محمد شاه در شیده بود از اراکا خریدار گشته
 و حراورد و شهباز را عقب گذاشته در بیم شب از تبریز آمدند در آن اردوی محمد شاه در شایند
 و قراولان شایلی بوقت او رسیدند بسیار معنی از کسان و اسات او را قتل و اسیر و عذر
 نمودند پس با در شاه پیرار محاذات معسکر محمد شاه گذشته ترقی اردوی او را فاصله یک مایل
 که میدان سطح بود برای نزول اختیار نمود و بعد از آنکه در زحمت از آنرا قول نداشتند شاه لطف
 حضرت و در آن موضع بوقت الویه قرار یافت و چون به بیان خیر لطف کشتن عفت با مکه
 از اراک حراورد و اسباب از دست برداشتن از آن جنود داشت حتی در شای الملک رسیده
 عوفی حضرت و جماعت او بمرکت آمد و از راه غرور راه داده جنگ گشته با موت حجت انتقام
 اندامی حجت از محمد شاه نمود با در شاه و بجای بیلاکرا آمدند و محمول میر لاهور رسید و در شای
 خصوصاً در آن محاربه حضرت جهان پیا و بصواب بدید نظام الملک صحاح و عمل سپه مایه و اسباب
 لازم که در شایه راجی صوابت مایه اس نواب پیرایه میر اقتصادا مانید عین صوابت شایه
 پیرایه ران آورد که بحق حیا است آنکه اناس را محاذات نواب عالیجناب بودند که درن با
 پیرایه نواب مستطاب مخاطب آریان الملک شده و فرمود که با وجود قدرت خبا و دشمن قوی
 از بی نزاعی بنگاه را عقب گذاشته بتجلیل تمام خود را بمقتور رسانیدند مسامت نمود هر
 حال آنکه شایه نوبت شد فی الحال در شای خود رفته فرود مایه آمد تا شایه را رقب راه آسود
 شود و در اینصورت ان اخصایات انبیهی با اتفاق پیرایه کردار کن باید پیرایه در شای الملک
 شهور اکثار فرموده صوابت داد که توقف در اندازگی محمول رخص می شود و فرود می پادشاه باهل
 باز و پیرایه سوار خراج شک از موده با تو خواجه (سارم) خود را در دولت مکه در محاربه سست
 نو کوشش مایه آرد که از احدی اکتیس مایه میت یا میت اردی مظهر و مصور گشته

صبح از آنجا کوچ کرده یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد عظیم آباد شد و در آنجا سر کردگان قراول
بر وفق فرمان حاضر گشتند و اسار را که از اردوی محمد شاه دستگیر کرده بودند حضور آوردند و
بعد استخبار از آنجا بونج پوشت که محمد شاه از دست برد قراولان تا بدین صحن کرمان کشید
و همان مکان را که بجای محکم است مامن عاقبت ساخت و سر کردگان قراول که ملاحظه است
شرقی و غربی اردوی محمد شاه کرده بودند بعضی رسانیدند که هر دو طرف بیشه است و زمین سطحی که
شایسته نزول لشکر فیروزی و قابل میدان جنگ باشد نیست و راهی که به اردوی محمد شاه
میرود خسته بکلی صعب است و در شاه با شماع این کیفیت چنان قرار داد که سمت شرقی
اردوی محمد شاه متوجه گشته و در طرف پانی پت که باین کرمان و شاه جهان آباد واقع است
و میدان وسیع و هموار دارد و در سه روز ضرب رایت باید نمود اگر محمد شاه بمقابل
آید جنگ باید پرداخت و الا بهمان راه رایت است شایه جهان آباد باید پرداخت چنانچه
چهار و پنجم آن ماه پیش از طلوع آفتاب از منزل مزبور حرکت کرده از رودخانه فیض گذشته
در دو فرسخی اردوی محمد شاه در مکان هموار سطح خیابان ملک احتشام زد و خود با چکس
از دلاوران ظفر انجام نامزد یک معسکر محمد شاه جابنیکه علیها و میر قبا و توپخانه ایشان
نمودار بود و بای جهان نور در اصبه قمار ساخته بشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخت
بنجیمه خود بازگشت و هنگام شب بعضی رسید که برهان الملک سعادت خان صوبه دار
اوده و پورب با جمعیت سی هزار یا بیست هزار توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد
محمد شاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابل او نامزد نمود اگر چه همه جا
بفاصله نیم فرسخ کم و بیش اطراف اردوی محمد شاه جولان گاه سپاه نادشاه بود
اما از فوجی را بهمان شب بر سر معسکر برهان الملک فرستاد و با پنجم آگاه از آن منزل
حرکت کرد و قشون خود راسته قول قرار داده شهرزاده نصر الله میرزا را فرمود که از
جانب شمالی دریای جنات احوالی کرمان آمده رایت قرار افراز و خود با بن رودخانه

و آلات جنگ بیکر ال تیه پنج سرل تاجهاں آماد زول ابلال نمود و چون رودخانه میس
 که علی مردان خان آرا بتاجهاں آماد جاری کرده اریک حاسب کراں روان و حاسب
 دیگرش محکم بیست و سه است امکان را حصین است و امواج را ترتیب داد و توتیاہ
 را محیط اردوی خود ساخته بمرم مقامہ در آجا توقف ورزیده است مادرستہ استماع
 این خبرش بر سوار قراولان بیست و ستاد احوالی اردوی محمد شاہ در قہ دست بردی
 مودہ و تحقیق احوال کردہ چگونگی بمرس رساند و بعد روانہ ساعت ایتیان و در ہستم خود
 سیراز سربند حرکت مودہ منزل رنجیر دوازده گروہی اسیر ہند آمد و ہم ماہ مذکور از
 فصل بہالہ ہشت گروہی کہ تا کراں سی گروہ مسافت داشت گشتہ قابل و سہ خود را
 سر کردی فتح علیخان امشار در آجا گداشته و ہم ماہ اراجاہ کوچ کردہ یارہ کردہ
 ماہ طی کردہ در محل شاہ آماد و آمد و قراولان ہاں شب احوالی اردوی محمد شاہ
 رسیدہ و جنگ قرائی کردہ و سی قتل و چہ کس را زندہ دستگیر ساختہ اسرای عظیم آماد
 ہشت کردہ و گرسہ توقیف مودہ و شب یازدہم دو ساعت از شب گذشتہ میدکس را
 قراولان اسارا را محصور مادر شاہ آورد و کہ تحقیقات ربانی اردیشان بمل آید پس ہند
 انرا روانہ سراسری عظیم آماد مودہ و بقراولان تاکید فرمود کہ ہماں سہ توقیف و زند و مس
 ایکہ نازان حلاوت نشان در احوالی اردوی حرم و نہات بقراولی بردارند چون
 اسرای مذکور تا کراں شش و پنج مسافت و چار کردہ آن عام مجمل شغل بر کراہ بار یک
 و دو کردہ دیگرے احمد خانی از شہ و رہش ہوار بود کہ در کان قراولان را دہ دستہ
 کردہ مار حاسب تفرقی و عربی اردوی محمد شاہ در ستاد اماکان نزول و ہوار ی زمین
 و کیفیت محکم و میدان جنگ را تسخیر نمودہ و سراسری عظیم آماد مراجعت کردہ و تحقیقات
 عرض رساند و تا پنج دوازدهم ماہ کوچ دوازده گروہی نمود و تا پنج سیر و ہم در قول
 شاہراہ نصیر قند میرزا جمعی از خواہن جاہ دادہ و خود و سی اردو و اوراں را ہمراہ کر مہ جنگام

بیست لکرو پیه نقد و زنجیر فیل کو به بیکر با نفائیس و بدایای دیگر برسم پشکس گذرانیده
 لوازم خدمت و انقیاد و تقدیم رسا بنیدادشاه بخلاص فخره خسروانی و استیاری
 نژاد با زین برترین و کمر خنجر و شمشیر مرصع و نواز شبات و دیگر اوزار شمول عوایط خود گردانید
 و فخرالدوله باظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر او را از حکومت کنایه کرده بودند و بی سروسان در لاهور
 توقف داشت باز با یالت الملک سرفراز ساخته روانه آن ولایت نمود و ناصر خان صوبه
 را که از جمله گرفتاران در کتاب نصرت قران بود مجدداً بصوبداری پیشاور و کابل سرفراز
 کرده و بیجی را تعیین نمود که بجا فطت معبر و ضبط کشتی های پنجاب پرداخته مژدین را
 روانه اردوی ظفر قرین نماید القصد پادشاه هندوستان آنوقت از خواب غفلت
 بیدار شد که مادرشاه به پیشاور رسید پس سی لکرو پیه نقد بنواب عالیجناب و بیست
 لکرو پیه با عتقادالدوله وزیر و بیست لکرو پیه بصمصام الدوله بخشی عطا فرمود و سرداری
 لشکر بنواب عالیجناب مقرر شد که ده نواب ناصر خنک را که در دکن به نیابت پدر می پرداخت
 بنجلاب نظام الدوله سرفراز فرمود و نواب عالیجناب غره رمضان خیمه بیرون کرد که خبر
 رسید که مادرشاه از آب آنک عبور نمود و ذکر پانمان صوبه دار لاهور و پنجاب و ملتان
 چون بیروی مقاومت در خدمت یافت چاره خبر تسلیم ملک و متابعت ندید و مادرشاه
 سفاک بغرم رزم و خوریزی متوجه شاهجهان آباد گردید در نیوقت لا علاج محمد شاه هفدهم
 شهر شوال بغرم خنک برآمده بمباح استعجال در سواد پانی پت ورود نمود در سوار اولی
 نواب عالیجناب را و در میانه مصمصام الدوله میر بخشی را و در سیره اعتمادالدوله وزیر را
 و در متمش مبارز الملک سر ملید خان و مظفر خان و محمد خان نگیش را مقرر فرمود و سپهیان بعض
 مادرشاه که بیست و شش شوال از لاهور منصبت نموده از رودخانه های ترزف عبور کرده
 بهنقمه و قیعه وارد شدند و در پانیند که محمد شاه پادشاه با سیصد هزار مردمانی
 و دو هزار فیل جنگی و سه هزار عراوه توپ از در دمان برق آنک و اسباب و اثاثه رزم

[illegible]

بنا برپاس آن پادشاه دیگاه مورد غوغا و شمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و
 مال ایشان نگردد و ما از مبادی حال الی الآن هوای تشبه افغانه منظوری نبود باز همان دوستی
 ما منظور نظر می باشد بعدو شستن این نامه با پارمزور را با چند نفر از اعیان دارالملک کابل میت
 و ششم ماه مذکور روانه شاهجهان آباد ساخت که سیاول بواسطه نامه همایون خال و کابل
 بزبان مقال حقیقت حال امدوم پادشاه سلیمان حاصل سازند و بعد از ورود کابل
 بجلال آباد حاکم الملک بمقامت پیش آمده راجع ساخت و سیاول را که بپاری میرفت
 افغانی در اتشانی راه کشت بعد از آن دو از دم رسید اثانی بنا بر قلعه کاد و غلّه از کابل
 برخاسته و فوجی بمزاحمت قلعه ارک ما مور ساخته که پوهستان جباریک نزول اجلال نموده
 سرکشان آن ناحیه را کوشمال داد و تهر دان آنجا را با طاعت در آورد و ششم ماه دی الاو لے
 لوای توجه بجانب کندیک که مکان خوش آب و هوا بود و فراخت افغانه آن سرزمین نیز
 جمعیت گروه در قلعه کوه با سحکام اساس خود داری پرداختند و چون تاب مقاومت در
 خود ندیدند طالب امان گشته مشمول عواطف گشتند و فوج بحر موج که ما سرتبیه پارتجا
 یو خدمات جوعه بانجام رسانیدند جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان انتظام داده در
 بیت و ششم ماه مذکور بجهنور رسیدند و از آنجا جمعی به تسخیر قلعه جلال آباد و ما دیب افغانی
 که مرکب قتل سیاول شده بود ما مور گشتند تا کم جلال آباد که مانع رفتن کابلان شده بوده و قاتل
 سیاول هر دو فرار نمودند و باقی امالی آن دیار طریق اطاعت پیونده روز پنجشنبه سیوم حامدی اخوی
 با قدام استقبال پیش آمده قلعه را بصره و لایای دولت آوردند و بعد از آن قاتل سیاول
 که در پناه کوه متحصن شده بود بکند اسیری درآمد و چون ملک کابل از حوزه تصرف کور کانیه بدست
 ناصر خان در حدود پیشا و جمعیت فراجم آورده و مشغول خودی شد و در حینیکه اعیان کابل با فرمان
 نادر شاه عازم شاهجهان آباد شدند مشور نادر شاه در باب روانه کردن ایشان با ستم ناصر خان
 غرض دریافت ناصر خان بیاس حقوق خداوند خود امتثال امر نادر شاه ننموده مشتعل شایق

سران عمر بیاں نمود و قلعه را سپرد و یک کشتی ای لایق از پست بجا و نظر کرد و اندر جمع است
 ما دینا بی آن قلعه را خواند و فیلیان و غیره مصطفا و پشته در آمد و بعد از مدتی که ساقا از بر
 قراغ نیشیه سرکشان آقا حقه نامور گشته بود و تمر دان را بمید و افعی نموده و قلعه حاجت
 ایستان را تصرف کما عه را بخورده اطاعت در آورده و قسیت و چهارم ماه مذکور شهر فلان را
 مقارن احوال عراض محمد جان سرکشان بواسطت قاصد مخطوط نظر نامدرست است بمشوش آگاه
 دولت کور کا پیر به جواب میدهند و نه و صفت یاب ما را اس جیدی ارب و لان دیوان بماناری
 تعین میدهند و ما معا و پشته و پشته و الا حاه و نکار شش و صفت مشعر بمشهور که قبل ازین علی حاکم
 و بعد از محمد علیان و لور قاسی سعادت روانه و بار سپهر لشکر گشته و در خصوص سدا و فرا شهر
 ماں پناه و الا اعتبار و ارجاع است میر تعبد المطلب محل آمده و دنا سر و عده آن تا
 و بجا که عروماه و ارب و قید گشته و بعد از آن که خلف و عده حاضر شد ایلمی دیگر برای محمد
 کرده روانه ساختیم کمال تیجا و زنده که اورا نگهداشتند و جواب نامه میر داجنه اندا و لا در آن
 باب و عده کردن و ما بیا خلف و عده محل آوردن و علاوه آن ایلمی را در خلاف طاووس تلف
 نگهداریم و جواب مکتوب جانان را در عقد و تعویق گذشت تا پامانی بیامالعه و کمالی و ساکنان را دوستی
 خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قندهار و پس و قصور یکبار ارا حانه ما بران صدور یافته بود و باده و
 رحماک بید و متان واقع شد و مصون آن بود که الله تبارک و تعالی فرمود من الله سن تاسی است و اعیان
 هر دو دولت را بهر خواه یکدیگر میداریم تا بهر توبه و توبه است و توبه مردم عزمین آرباب
 و آمده و مسمول و نولفات گشته اما ایلمی کابل مطوع نظر از یکدایت و در امان است این بلغم
 انجاست و عالم اتحاد بین الدولین ملو ارم و مدیجوری و امات بر دار مدد سعادت بر روی خوش
 است با ایا حبه اتفاق و اظهار مر ارم اتفاق اتفاق کردند چون این حرکت مسامی طریق ادب و
 ماسداری حرمت موقت نظر کوکب کواد و اید و یکاکی که میل بحضرتش متعقی در است در مقام نادب
 انظار بقدر آمد تم نانی احوال که بر نهامی قاصد یار روی بعید مدیجکا و سعادت خطر از آمد و مدیجکا

غرض گشته هر نوع جوایم که از دولت غلبه کورکانیه صادر شده باشد بعضی رسانند و آن فرمان را مصحوب
 سه نفر جلو و از بجایاری از راه سدر وانه ساخت پس بغزنین متوجه شد در قریب اربع شش فرسخی غزنین نزل
 اجلال نموده از آنجا شاهزاده نصر الله مر را راتبه بنیه افغانه غور بند و بامیان مامور فرمود حاکم غزنین
 از طغنه آمد آمد و در شاه مغلوب بر اس گشته فرار نمود و قضا در علماء و روسای غزنین بحر و نیاز و
 پیشکشهای لایق پیش آمده مشمول عنایت گشتند و از آنجا روی توجیه بجانب غزنین آورد و درین
 عین فوجی از افواج ظفر قرین به بنیه هزار حاجات مامور گشت و تمام ساکنان و اوطان آنها را با مال و
 ستور و بایری از رجال را مقتول و نسوان را ماسور ساخت و بعد از آن اسار را مطلق العنان
 ساخته و فوجی از افغانه و هزار حاجات کوستان غزنین را در رکاب گرفته و از تقصیر هر که حلقه انقیاد
 آمد و گذشته از آنجا لوی توجیه بدار الملک کابل فراغت اعزده و مالی کابل و نزل طریق استقبال
 پیموده ملازمت نمودند و در نهایت کانه بایشان داده و مرض ساخت بعد از مراجعت ایشان جمعی از افغانه
 و سپاهیان کابل سر از انقیاد پیچیده در پناه حصار نادانی درآمده به قلعه داری پرداختند و سوم شهر
 ربیع الاول که پیشینانه و در شاه در حوالی قلعه رسید جمعی از قلعیان آغاز تیر و معارضه کردند و طالبان
 پیشینانه چون مامور جنگ نبودند بحال ایشان به درخته نصب خیام نمیدادند و نیم فرسخی سمت شرقی
 شهر نمودند و کوکبه کشور کشا بعد یکروز و در آن مکان شدند و در شاه به تاریخ پنجم ماه مذکور بقصد سیر سوار
 شهر بجانب کوه سیاه سنک عنان توجیه معطوف ساخت قلعیان باز بهوای روشپین باز دمام
 تمام از قلعه برآمده معاودت جنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند و اول میخه متهم داد
 غضب سلطانی گشت جمعی را که در آن وقت در کاسب حاضر بودند به بنیه انجمنه اشاره نموده
 مامورین بجانب آنها سپهران گنجینه و شمشیر آخته بانجامه و آونجه تپای قلعه سرافشانی کردند
 و همانروز حسب الحکم اطراف قلعه را محاصره کردند و نایره جاک مشعل ساختند بعد چند روز که اهل
 قلعه تاب و توان را از خود مسلوب دیدند و از دهم ماه مذکور بهر اسی کاروان عجز و ناتوانی
 بحضور آمد و عتراف بقصور و نافرمانی کرده و مضمون اقبال کنایه با فعل السفهاء معنا

نواب نظام الدوله بها در امر جنگ ار استماع حرمنا فتنه نواب عالیهماست با مجیر و افواج
 دکن و مراهم نموده بقصد گل ارخته میاد برآمده به یلعارب برکتل فردا یور رسید که
 خرمصا تحت با حیر اوستمگر وید و درین اثنا غنایت مائنه نواب عالیهماست بهم شعر
 بوقوع مصاحت ترف و رود نمودار آنجا مراحت تحت میاد فرمود ذکر رسیدن
 ایلمچی نا در شاه قبل از رسیدن نا در شاه بشاه جهان آباد و ظهور
 تنزل عظیم در آن بلاد و بخار به بعضی سرداران محمد شاهی با پنج
 نا در شاه و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست صاحب تاریخ مادی آورده که
 نا در شاه در سیه کپه را و یکصد و بیجا علی مراد خان شایطو و کحات روانه بهدوستان نمود
 و حضرت شاه و الا جا محمد شاه و پادشاه سیام داد که چون تنبیه فاعنه قدماط طرح طرست ماطم
 صوبه کامل و سرداران آن نواحی حکم نمود که قدره اطاعه نماید پادشاه و الا جا به در
 عباس آت بخت که حرا به و بوج فرستاده صوبه داران و امین بکیدار سال گردید که سر راه
 سر معدان قدما گیر مدوعدار مراحت ایلمچی مکرور برای تخدیدی آوری محمد علیخان قول را
 فاسی ولد اصلا کحان را که ارعمده های ایران بود سعادت فرستاد پادشاه و الا جا به
 همان جواب سابق داد و در اوایل کار قندار که فاعنه آن دیار سمت کابل تا غاروار کرد
 بود و کسی را صاحب پادشاه و بهدوستان بلع مرور آن در ایران بخت سار این نا در شاه
 محمد خان کحان در رسم سعادت برای تمسار طلع و عهد فرستاده وودتایخ یار و هم محرم
 از راه سد تنوعه دیار بندند و سیر مکرور را تا کید بلع نمود که زیاده بخیل رذذ در آفلا بخت
 کشت نکرده رود خود را حضور سار محمد خان وارد بند شد اطلاع مائنه نا در شاه کرد و پادشاه
 و الا جا که تنب و رور بعیتش و عشرت شغل بود در جانب کابل و در مخص ساقش ایلمچی تعال نموده
 او را تحت العراف ماد چون یکسال کامل در مرتب محمد خان مقصی شد و اوایل محرم سه
 کپه را و بیجا و یکصد و بیجا محمد خان مکرور برای تخدیدی آوری محمد علیخان قول را

فراوان بصوب مالوار روان شد و طهارچی سوکر که در مالوالبود پیش آرا که لشکر فیروزی
 و باجی را و رسد مصدر فتنه و فساد کردید و با میر معانی خان که بر جاگیرات سرکار
 در آن صوبه عامل بود و جمعی تلویحاً بهت صمد چهار ضلع سوار همراه خود داشت همکار
 نموده او را شهید ساخت باجی را و دستگیر کرد و بهی بهوپال رسید و راه رسید
 غلامه مسدود کرد و اطراف لشکر شروع تباخت و تاراج نمود از نیت تکلیف کمال
 مردم لشکر فیروزی عاید حال کردید و تا یکماه جنگ بتوی تفنگ بود آخر کار نواب
 عالیجناب بتوی صفوف پرداخته و هراولی و چندا ولی و میمنه و میسر و بامرای خود و منو
 نمود و بچشم بهوپال که ده کرده از لشکر ظفر اثر کوچ فرمود و باجی را و افواج خود را و حصه
 کرده یکی را بر هراولی و دیگر را بر چندا ولی فوج منصور فرستاد و آتش کارزار مشتعل
 گردیده جنگ صعب پایان آمد و بسیاری از مردم کشته گشتند آخر الامر فوج ظفر موج سیر و
 دلاوری نزدیک قلعه بهوپال رسید و فوج مرثیه بر سر سردار چندا ولی که الیسر سنگ
 راجه بودندی بود و بوقت فرود آمدن در خیمه رخت و جنگ عظیم شد نواب عالی جناب
 بهد و چندا ولی پرداخته محاطت همه جانب می نمود و بوقت شام داخل خیمه شده بجاست
 لشکر از فرستادن طلایه امر فرمود و در آنجا هم فیا بین یکماه کامل جنگ و جدال بود و از
 سبب کمی غله و فقدان ذخیره که یک آثار کندم بل یک آثار جوار بیکر و پی میسر نمی شد
 نهایت تکلیف و تصدیع مردم لشکر و نمود آخر الامر نواب عالیجناب باقتضای صلاح
 وقت که خبر آمدنادر شاه گرم شده بود و بمباحثت پرداخت و لواعی غنیمت بصوب
 شاهجهان آباد و فراخت رکبوجی بهونله که از بنی اعوام راجه سا هو و مکاسبه دار صوبه برار بود
 فرصت و وقت غنیمت دانسته با شجاعت خان نظام برار در ماه رمضان معاف آرا گشته او را
 شهید ساخت و مبلغی بطریق نعل بندی از قصبه ایلمچی پور گرفت و چاجی در نواح بریا پور بر موضع
 جاکنده شنی بکامه آرا گشت و نصیرالدوله نظام بریا پور با بستی کام برج و باره شهر پرداخت

چهل و نه باجیر او با فوج بسیار از مقر خود حرکت نموده به الوار رسید و چندی در آنجا
ورزیده و با نظام قرار واقعی آنجا پرداخته نسبت بند و رشتافت و باراجه آنجا
آویخته موضع اتیرا که دارالمقر آن اجه و مکان مستحکم بود و بعد محاصره و مشقت تمام
تغییر نمود و راجه آنجا در شهاب جنال صعب المسالك خرید و بعد از آن باجیر او
پلا جادو را بر اول خود ساخت به مقابله برهان الملک فرستاد و او بعد عبور جنبانیکر
اکبر آباد بکارزار پیش آمد و مردم بسیار از طرفین بکار آمدند آخر الامر پلا جادو و نسبت
یافته تا نال کتوره عنان باز نه کشید و یکپس از امرای پادشاهی بمزاحمت او
برنخواست مگر احسن خان کو که که مزاحم شده بود و محسوس گردید و بعد هنب غایت
ممالک اعتماد الدوله و مصمصام الدوله جهت دفع فساد او از شاهجهان آباد برآمدند
او صرفه در جنگ ندیده راه فرار سپید و امرای متعاقب نه پرداختند از امثال این
امور خلل کلی در سلطنت راه یافت و بی اعتدالی آن متمدن و تغافل امرای سمع نادشاه
که در قذهار بود رسید و باعث ورود او درین ملک گردید و درین ایام نواب
عالی جناب از سفر سوندا و مدنور معاودت نموده آخر شعبان وارد برهانپور شده
سه و نیم ماه در دولت خانه با سترحت بسر برد و حفیظ الدین خان رخصت گرفته در ماه
شوال بدار الخلافت روانه شد و فوجدار می بگلانه از تعین حفیظ الدین خان بهادری ^{تسلی}
بهادر که خویش نواب عالی جناب و عم سبتی حفیظ الدین خان بهادر بود و تقریر یافت
و ذکر توجه نواب مستطاب از و کن حرب الطلب حضور و صوب
دار الخلافت شاهجهان آباد و کند آشتن خلف الصندق خود و نواب
نظام الدوله بهادر ناصر جنگ انبیاءت بهادری کن و حرسه بنیا
آورده اند که در اواخر سنه یک هزار و یک صد و چهل و نه هجری مکرر فرامین پادشاه فردوس
آرامگاه بنام نواب عالی جناب در باب رسیدن بحضور غرض و دریافت بنا برین نواب

طغرخان بهادر بخشی سوم حضور یادشاه را که نامیر احمد خان بهادر ناصر خنک موسی شد
 همراه گرفته نقصد شادی مواصلت او را اختلافت برآمد و روشش الدوله علیها
 کشتیری را که دلدومه قورجان پادشاهی بود با سار و سامان امیرانه و چهار دولتمند
 همراه داد و از پیشگاه نواب مستطاب محشم خان بخشی و اکثر رجاله دران مثل مرادخان
 راجی استقبال روانه شده و حبیط الدین خان بهادر و ابوالخیرخان بهادر را برپور
 و حوامم قلی خان ارکهر کون سیر پیشواریستند محشم خان و حبیط الدین خان نهجیه
 همراه آمدند و ابوالخیرخان بهادر تا برپور همراه بوده در آنجا توقف در برید و در
 ایام دلپشت بنوکیه عسیم دست تقدی رعایای آسیه و حیدر ارکهر و ابوالخیرخان
 حب استغای اسدروپ عامل آنجا ماسه سوار مع نورالدین خان کوتول
 ملده پاره کرده را در چهار یاس طلی کرده بر سر آن عسیم ناحت آورد و قریب صد
 نفر او را به قتل رسانید و راه فرار و ابوالخیرخان بهادر سالمآ و عاملاً را و
 معاودت پیش گرفتند در ۱۲۸۵ اله کبیر اردیکصد و چهل و هفت هجری نواب عالیجا
 از برپور که در آنجا ماستاج آمد آمد منظرخان برادر مصمصام الدوله که ار حصار پیش
 به تسبیح عسیم مامور شده بود و نواب مستطاب کمان رسیدن او را برپور داشت
 و او مدون حرب از سر و کشتا چپان آاد رکشت توقف ورزیده بود و متوجه
 محسد میاد شد و در همین سال عده شوال فیروزی خان قولد بو سال ککش لیت
 و اقبال اعی نواب عمران کاب نظام علیاں آصف ماه ۲ فی ظهور آمد و این مصرع
 باریخ آن ست مصرعه طلوع آفتاب از صبح دولت و در ۱۲۸۶ اله کبیر اردیکصد
 چهل و هشت هجری صوره داری مالوار حضور یادشاه نام ماجیرا و معر شد و او
 عالی صایب صوبه لدی برپور را تغییر حبیط الدین خان بهادر به نصیر الدوله که
 فرمود و حبیط الدین خان بهادر را صوبه کلانله روانه نمود و در ۱۲۸۹ اله کبیر اردیکصد

خیمه نصیرالدوله روانه برپا پور شود و حفیظ الدین خان بهادر داخل شهرند کور شد و بعد
 چندی جهت تسخیر ملک موهن سنگه زمیندار بهراولی روانه گردید و در آن آوان محمدخان
 بنکشن از حضور پادشاه بهصوباری مالو اعزازت خاص یافته باو چنین رسید نواب
 عالی جناب نیز او اسلحه شعبان بهارالسور برپا پور رونق افراشته برای تنبیه
 متوجه شد بعد رسیدن به کتل اکبر پور موهن سنگه تاب مقاومت در خود ندید
 و در پناه جبل دشوار گذار فرورفت و بقبول پیشکش مصاحبت نمود و محمد خان بنکشن
 کبکهار نیز برآمده بملاقات نواب عالی جناب فائز گردید و دست روز بطریق
 بهمان ورشکر فیروزی بود بعد خصمت او نواب عالی جناب نیز از نزد اعجور کرده
 بطریق باز دیدن مل مکرست بیکان او گسترده و در شهر رمضان المبارک در باب یومیه
 و این برپا پور حکم فرمود که هر که آرزوی فرمان خلد مکان یومیه داشته باشد یک حصه
 از آن موقع نمایند و دو حصه بحال دارند و هر که بدست او نوا سناد و گران میگردد
 باید که یک حصه بگیرد و دو حصه در سرکار ضبط شود و روز عید فطر از اکبر پور کوچ لشکر فیروزی
 شد و حفیظ الدین خان بهادر تارا جپور همراه رکاب بوده مرضی گشت و ابوالخیر خان
 بهادر و میر علی اکبر خان دیوان و صهارم علی خان بیوتات را با منصب داران دیگر
 انصاف بسوی برپا پور از زانی داشت و خود از راه کوهستان برای تادیب باجبر
 که در آن جاسر بشورش و فساد بر داشته بود بجا ندیس درآمده بتقاب او تاملک بجلا
 عثمان باز نه کشید او همچو غلام گریز پا که فرار جلت دارد بجانب کجرات فرار نمود و با
 عثمان عزیمت از تقاب او کشیده بنجبه بنیاد مراجعت فرمود و حفیظ الدین خان
 بهادر و ابوالخیر خان بهادر همراه قبایل نواب عالی جناب از برپا پور تا قریب کتل
 رسیده و شخص گشتند و در ۱۴۴۰ بکیر او یکصد و چهل و پنج فاطمه بیگم عمه نواب عالی جناب
 ایلیم نصیرالدوله در عایت خان حسب الایامی نواب مستطاب صبیح روشن الدوله

شده و خواب عالی جناب مصوب حیدرآباد لوائی عمریت الفرائض و در سال ۱۲۴۱
 یک هزار و یک صد و چهل و یک نفر عالی ترقی صدور یافت که شهر بپا و بر پا چور رنجیه تعمیر
 سازه و اول بعد از این کار عظیم الله خاں دلد و ده کجهری مقرر گشت و تعمیر حصار است
 ماکجهری که شرقی شهر و کمار تپستی است شروع شد من بعد از محمد عظیم پسر جواد الله
 کشمیری دلد و ده نصف تعمیر گردید و بعد دو سال تعمیر می آن هر دو احمد میر خاں خلج
 علی اکبر خاں را دلد و علی تعمیر حصار شهر بپا و سر قرار گردانید و در همین سال طرح آبادی
 نظام آباد مالای کتل و دراپور که ویرانه محض بود ریختند و مسجد و کاروان سرا و دو حمام
 و بیله باهتنام حادان قلی خاں صورت تعمیر یافت و بکشت اخلاص هدا الله الله الله
 تاریخ اعدا این محوره است و در ۱۲۴۲ الله بکهار و یکصد و چهل و دو حادان بپا
 در صوبه داری ماه یژمدار انعامت و در اول ۱۲۴۳ الله بکهار و یکصد و چهل
 الله عصد الله دلد و عوض خاں بهادر که نائب خواب عالی جناب بود در محله نیا دلد
 مسافرا و عدم گردید خواب عالی جناب از استماع این حشر معوم و متاسف گشته
 از حیدرآباد عازم محله میا و شد آورده اند که عصد الدوله مرحوم نظر قرائت و خصوصاً
 دیگر که ما خواب عالی جناب داشت تمشیت اکثر امور آن مملکت بدون اطلاع
 آن عالی جناب از پیش خود می نمود ما برین خواب عصد فوت او بر ما بسیار
 آورد که حالا صوبه را کل دکن شدم العرص بعد وصول ما و رنگ آباد سید حامد خان
 بهادر پسر عصد الدوله مرحوم را که نائب صوبه سرار عاص پور بود معزول گرد
 شتخاعت خاں را مصوب ساحت و تعمیر الدوله بهادر را از بر پا چور طلبه بود
 چون کتل و دراپور رسید می ای او حعیط الدین خاں بهادر را که قرائتی کمالی است
 داشت صوبه داری بر پا چور سواحت و چون تعمیر الدوله و در لشکر ویری
 شد حعیط الدین خاں بهادر حکم عالی شرف صدور یافت که نوبت سواحت از بر پا

روان شد با جیرا و تا بر پور غنان باز کشید و خشکی تمام به شکر او راه یافت و نواب
 عالی جناب چسند کرده جانب شمال بر پور تعاقب نمود و بعد استماع خبر فتن
 باجیرا و بجانب کجرات معادوت بر پور فرمود و دو مقام جهت استراحت مردم و
 سامان سپاه بر محل باغ بر پور نموده عاقل خان را از دیوانی بر پور مغرول
 کرده بار دیگر علی اکبر خان را متعصب ساخت و نیابت دیوانی دکن که بعلی اکبر خان
 بود بعقل خان و بیوتانی شهر از غزل حاجی نقد علی خان به شرف الدین خان داد
 بغیرم تعاقب باجیرا و قریب سورت بکوچه ای طولانی رسیده مضرب حیا نمود
 ازین حرکت مبارز الملک سر لمبه خان ناظم کجرات بکمان آنکه آن عالی جناب با
 باجیرا موافقت نموده اراده تسخیر این ملکیت دارد مضطرب و متروکشت تا آنیکه
 باجیرا و قریب کجرات رسیده رحبت قهقری نمود و نواب عالی جناب غنان
 غمیت از تعاقب متعطف گردانیده روی توجه برای تخریب مکان سکونت او
 بسوی پونا آورد تا احمد نکر رسیده بود که مهنیان اخبار بعرض رسانیدند که باجیرا
 اراده رفتن خجسته بنیاد دارد بنا برین متوجه خجسته بنیاد شد و باجیرا و از کتل کساری
 بکماند پور و بیضا پور رسید هنگامه آرا کرد دید اطراف لشکر تاخت و تاراج می کردند
 رسیدن رسد غله مانعت می نمود و هرگاه ناله آبی در اثنای راه می آمد مزاحمت بمردم
 لشکر میرسانید و هنگام مقابلت جنگ کرنیز میکرد و غرض بجنگ قزاقی که شیوه مطبوعه
 پیش می آمد و بهادران لشکر فیروزی وقت جنگ بدلاوری و شمشیر زنی پیش میبرد
 آخر کار باجیرا و صرفه در جنگ ندیده بواسطت عضد الدوله بها در پیغام صلح داد و نواب
 عالی جناب نظر بر اینکه از قزاقی آن بدکردار فرار شعار تصدیع و تکلیف بردم لشکر سیر
 مایل بمصاحبت شد اما به دو شرط یکی آنکه باراجه سنبهاره نور و طریق حداوت نکرد
 دوم آنکه از چهارم حصه خود زیاده طلبی نکند بعد انعقاد صلح مکاسه داران باجیرا و جاجایم

و بعد گشته شدن مسار حان صوبه مالوا و کورات که سام آن عالی حجاب بود
 ما مری دیگر مقرر نمود از مال کارا بدیشیده استمال مصلحت وقت دالسته بود
 مستطاب را مار سال و فراں حمایت عنوان مشعر تقرر نموداری دکن و وکالت مع
 حلت و قبل و حواهر و خطاب آصف حاجی سواحت و آن عالی حجاب به سده
 ملک و تنبیه مصداق و تا دیب سرکستان و تنقه حال مصفا و عرا پر داحت و درین
 سال یعنی یکپار و یکصد و سی و هشت هجری میر علی اکبر حان دیوان برما پور را که
 خود طلبیده به بیات ارادت حان دیوان دکن و محمد فاضل حان کسور را بدین
 برما پور مامور فرمود و طاع حان را که ارکورات مدکن آمده بود تصوداری مادی
 نامرد نمود و در سال یکپار و یکصد و سی و هشت از حرکات ماتا بیات ماحیر او
 کوشمال او پیش نهاد بیات عالی ساحت خواست که ساپورا را که ماحیر او به بیات
 او سپرد ااحت از سرداری قوم مرهبطه معزول نموده بحای او سپهاسان را مراح
 ان سپهرا مصوب سار و دو بواسطت چند رسیدن که سابق سپهاسانی بود و پس بعد
 مللار مت و اب عالی حجاب رسیده نوکر پادشاهی شد سپهرا طلبیده و در
 مرهبطه و سردلیکپی سام او مقرر ساحت و او کما شنگان خود حاکم لطفی نگا
 داران فرستاده عمل محل کرد و نگا سداران که از طرف ماحیر او حاکم است
 بر عا سید و چون ایام رشکال بود حرکتی از ماحیر او وقوع نیامد و بعد العقای
 موسم رشکال در سال یکپار و یکصد و چهل گردآوری انواع نموده بر حاله عمر
 مقارن رسید و اب طغر کا ب را به سپهرا همراه گرفته ما انواع سرکار خود
 به اولی عهد الدوله عوض حان بهادر متوجه تنبیه ماحیر او گردید و دوم ریح الاحر
 از سال مدکور مقارن ماس آمد ماحیر او تا ب خلک بیا ورده راه کر بر پشس کرم
 و اب عالی حجاب عهد الدوله را تعاقب او مامور ساحت خود هم به پشت کرمی رخت

نموده در ظل رفت آن عالی جناب در آمدن بعد آن عالی جناب بند و بست ملک تنبیه
 مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال زیر دستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق
 از جانب مرسته بود تخفیف یافت اگر چه بحسب ظاهر مبارزخان مرحوم چو تنبه مرسته موافق
 قرار و اسادات نمیداد و در تنبیه و تادیب سرکشان مرسته تردد های نمایان بظهور می
 اما هرگاه هر جا که منصوبان غنیم قابومی یافتند زیاده از چو تنبه میکردند و اکثر طرق
 و شوارع از اندیشه دست درازی غنیم مخوف بود و نواب عالی جناب هر جا که
 مفسد پیشه دید به تنبیه و تادیب او قریب واقعی رسید چنانچه زمیندار و انگلیزه که در عهد
 خلد مکان چه مفسده ها که نکرده بود و دیگر مفسدان نواح که هیر و پر کنات قوال
 و سرکار املکند و غیره که از سرکشی اینان دشمنی می کوه نشینان عمل واقعی را
 اما کن نمیشد در اندک مدت مطیع و منقاد نمود و ظلمت ظلم و تعدی آنها از ان امان
 زدود و طرق که در عهد صوبه داران سابق پر خطر بود بنظم و نسق آن عالی جناب
 مامون گردید و غنیم که از جاکیر داران با فواع ظلم چو تنبه میکرد و سواي آن فصد
 و درو پیه بنام سر و نسکی از زمینداران و رعایا تحصیل می آورد و کما ششکان او که
 در هر هفته و ماه تغییر و تبدیل می یافتند و فرمایشهای زیاده از و مع رعایا می نمود
 و این معنی باعث تصدیع و تکلیف رعایا و جاکیر داران و خفت عمال میشد برائی داد
 این بدعتها آن عالی جناب چنان مقرر نمود که عوض زر چو تنبه صوبه حیدر آباد از
 از خزانه عامه آنقدر که دست برداشته دهند بگیرد و ده روپیه سر صد بابت نسکی
 و نیز را بهاری که مسافیرین و مشردین را اذیت کمال عاید حال میشد همه را موقوف نمود
 چون خبر تخیر مملکت حیدر آباد و تسلط آن عالی جناب بر جمیع صوبجات بدکن بعضی
 فردوس آرا مکاه رسید نظر بر اینکه پیش از جنگ مبارزخان اعما والدوله قمرالدین
 خان بهادر را به خلعت و قلندار و وزارت از تغییر می آن عالی جناب سرفراز ساخته بود

چون بواسطه عالی جناب بعدگشته شدن مساررهاان محسنة مياد را اور و مسعود و خود کور
ناره دريب دريخت لي امداره بختيد وار نوشته مهيايان احار و سوايح نگار حد را آاد
ميست آنا رطهور رسيد که حواحه احمد حان المتبرر شهابت حان يسر مساررهاان
که ميانيت پدر در حيدرآباد بود قلعه محمد نکر عرف کولکندره را ساحت هزار چهار دست
حواحه سر اصل مقام که سياست يسر و کير مساررهاان قلعه دارا کا و دا ستر ايع موده
مال و ميايع خود را داخل آن قلعه کرده به مدد دست قلعه مکر پر داحت است بواسطه
عالی جناب بعد مدد دست شهر محبته مياد و اطراف آن عشاا عريت حدود حيد آنا
مستط موده را حرييع الثاني ^{۳۳} الله بکبرار و بکصد و سي و بهت بحري العرمي فير دي
بحوالی حيد را آاد رسيد باع کوشه محل را مصر حيام ساحت و تخمين محال و بکصد
آن صلح يرداحت حواحه احمد حان نو سادس در دار حياا است خود و والسه با
مساررهاان مرحوم به پشت کرمي قلعه و موجوديت حرا و د حيره مادت بک سال شهرت
انگه فرمان حدود و لري و قلعه اري ار حدود رسام او ميرسد در تسليم قلعه لعلل در ريد حاکما
به قلعه اراان در ميديان اطراف ماها نوشته اواع را ي ملک فرستاده در قلعه
عمال فاب عالی جناب لعلل امدار کرديد و بعضي مصادا را که ار به تها در قلعه مکر مقيد و محسوس
بوده را ي مرید و سا داکير ي لدر قلعه را آورده مطلق العنان کردايد چيايجه لدرين سا لکيري
کاظم علي حان و لدر حامي معصوم و حدار بهو بکير که حواا رشيد و سپاهي کار طلب موده
لعلل رسيد و آحر کار چون ديکه اواع الطاف و احاها ي بواسطه عالی جناب است
محال و اسکاا مساررهاان مرحوم ار عطاي اصانه باي ماياا و حاکير باي سیر حاصل
حلااات موروئي چيايجه حواحه احمد حان را مخاطب شهابت حان و حواحه محمود حان را
مخاطب ممانه حان موده حاکير باي سیر حاصل کا مياا کردايد و معرص ظهور رسيد
توا سراد کا ي رسيد در ^{۳۳} الله بکبرار و بکصد و سي و بهت کلید قلعه تسليم اولياي دولت

فتح بر چپم لوا می حامد خان وزیر مرسته از دست درازی بهر دو جانب قنبت اندوخته
 و حامد خان بهادر با فتح و ظفر توجه کجرات شد و جهت بهنگامه سپاه که طلب ایشان با
 از حد شده بود و حامد خان روداد از ظلم بحال رعایا کردید و اکثر ساکنان آن بلده جلا وطن شدند
 و احمد آباد آنچنان بود و یورانی آورد که تا حال روی آبادی ندیده ظل سبحانی با ستماع انجیر
 پیچ و تاب خورده سه سربلند خان را بصوب کجرات مرخص فرمود و مبلغ پنجاه کت پیچ
 نقد برای سامان جنگ مبارز الملک مرحمت نمود و سید نجم الدین علی خان برادر سید
 عبداللہ خان را از قید رها نموده با جمعی از امرائین سربلند خان گردانید سربلند خان
 دوسه ماه در آنجا بگردآوری سپاه پرداخته در ۱۳۰۰ کینزار و یکصد و سی و شش پیچی
 با فوج فراوان عازم کجرات گشت حامد خان بر فاقه غنیمت بقصد محاربه برخاست چندی
 سربلند خان به پٹن رسیده پیغام مصاحبت داد و نواب عالی جناب هم برای دخل دادن
 سربلند خان قلمی فرمود اما نشنید تا آنکه بعد محاربه بخشی حامد خان که هراول فوج بود گشته
 کردید اگر چه مردم بسیار از فوج سربلند خان بقتل رسیدند لیکن از تردد شیخ الہ یار که فوج
 مبارز الملک بود در عین گرمی کارزار از راه دیگر بکجرات رسید و داخل قلعہ شد سربلند خان
 غالب گشت و حامد خان بصلاح میرنہو و صلابت خان و غیرہ جماعہ داران مالوا از جنگ
 کنارہ گرفته را خجسته بنیاد گرفت و در آنجا فیما بین حامد خان و عضد الدولہ ناخوشی نمود
 و اکثر حامد خان غائبانہ عضد الدولہ را بنام اصلی او کہ خواجہ کمال بود یاد می نمود و نوکران
 حامد خان از اندیشہ ناخوشی عضد الدولہ رفاقت حامد خان گذاشته بدر رفتند۔

فصل سوم

در احوال حتمت اشمال آن عالی جناب از بعد گشته شدن مبارز خان کہ
 فرمانفرمای کل ممالک و کن کردید تا آنکہ بروضہ رضوان خرامید نوکر
 شمشہ از محاد و مناقب آن جناب ستطاب برگزیده حضرت و با

دار پیلایه گاکو بازر که سردا مرسته بود استنداد نموده موج فراوان بهم ساخت و بهر خود
 ارا بهیم علی حاکم که در کجرات بخود و سلام حامد خان میرفت نوشت که حمیت حامد
 که داشته رند کی را برام و سبک ترجیح دادی ارا بهیم علی حاکم بلا حله مکتوب پیچ و تا
 و عوقی غیرت او حرکت آمده محمد علی حاکم را که شصت او رود حامد حاکم شده بود و طلبیده و عدالت
 خواست و ما تو گس اردن قنای خود لباس به عمرانی که علامت خانقشانی است پوشیده
 در اول روز به دارالامارت رسید و در صولت و جمعیت مستحقان در واره حامد حاکم
 پراکنده گردید و بدیوان خار در آمده بهار اعلیٰ را در زاده فوندای را که متعدد سیسکا
 نواب عالی حاکم بود و در جمعی ساخت مشاهدتین حالت مردان حاضر وقت رو مکریر به
 آن بهادر حاکم که شسته محل در آمد و حامد حاکم دست پسر خود مرحت حاکم را که در
 راه دیکر که در محل بود در آمده و محقق تصویح خود کردید ارا بهیم علی حاکم در تعیش او بود که در هر چو
 طرف حق امدار آن و تیرا ملان سردیوار با می جویی محل سر آمده که کولی و تیر کار او
 و بهر بلاش را با تمام رسانیده بعد از آن مراد آن مقتول رستم علی حاکم را در استماع
 این حسرتا لث اثر قریب حیت بهار سوار از قدیم و عدیه و از هم آورده با اتفاق پیلای
 گاکو بازر سورت را آمده که جیای متوالی بهر دور سه چهار کرده طی مسافت نموده تا گاکو
 دریای همی رسید و حامد حاکم بهادر میر با اتفاق که بهشت پاد بهمان عدد جمعیت که کجرات
 مرکب در یای مذکور مصرع جیام کرد اید فتح رستم علی حاکم ما بر پشت کرمی کویها
 که در حق دردی و عا دنگری بی طولی داند حیر کی و لشکر حامد حاکم بهر اسان بود و الققه
 روری در موضع اراس کنار دریای همی به تعامل و تعین روداد و در دوحه و غلیم مسان
 آمد و موج مرسته دست تاراج بهر دو سو گشتا و اگر چه پیلای می گاکو بازر بهر رستم علی حاکم
 بود اما ساطع ما بر موافقت ما گشتا ماند که موکر حامد حاکم بود سار ش با حامد حاکم دست
 اگر در حاکم ما محام رسید بهر دو لشکر متب محافظت سر و در و دیکر که حاکم میان اسلیم

پادشاه بآن خان سموالکان مرحمت خواند شد بنا برین خان مذکور دست از هانت کشید
روایت حضور گردید و ابوالتحیر خان حسب الارشاد نواب عالی جناب قلعه مذکور را قبلت
علی خان تسلیم نموده خود را بملازمت نواب عالی جناب رسانید و چون بند نیابت محمود
کجرات به شجاعت خان رسید حامد خان بهادر که به نیابت نواب مستطاب در آنجا
اقامت داشت بنا بر عدم فوج و سامان جنگ صرف در جنگ ندیده از احمد آباد برخاسته
بموضع دیگر رفته اقامت ورزیده بگردآوری افواج غنیم پرداخت و جواهر و اجناس
نزد هزار بهار بن داشته سه لک روپیه قرض سودی گرفت و برای کشتا باند که اورا
بکمالک طلبیده بود فرستاد و موی الیه از راه ماند و دمار رسیده رفیق شد و جمعیتی فراهم
آمد حامد خان بهادر بفرم رزم بصوب کجرات متوجه شد و شجاعت خان از کجرات برآمده
گردید بعد اشتعال نائره جنگ و جدال کاریجای رسید که فیلان سواری هر دو سردار
نزد یک هم رسیده بهم آویختند فیل حامد خان بهادر بر فیل شجاعت خان غالب آمد درین
اشنا حامد خان بهادر تیری بسینه شجاعت خان زد و شیخ هدایت الله خواص حامد خان
نیز و شجاعت خان زده کار او باخر رسانید خواص شجاعت خان که مر ضعیف البشیه بود
شمشیری بنیروی دلاوری بحامد خان انداخت که گمان اورا بریده زخم بر خنجر رسید
دست تهور دراز کرده کوفتش گرفته بر زمین افکند و جیت محافظت او بردان تا کیه نمود
شایدانه فتح بلند آوازه گشت حامد خان بفتح و فیروزی داخل احمد آباد شد ابراهیم خان
بهادر برادر شجاعت خان که در کجرات بود و جمعیتی همراه داشت اندیشه ناک گشته خائین
شد حامد خان محمد علی خان را جیت استمالت او فرستاد و برای آمدن بحیر آباد و کس
پروانگی داد چون خبر قتل شجاعت خان بهر او رسید که رضا علی خان نام داشت و مقصد کیری
بندر سورت باو متعلق بود رسید جهان در شمشیر مار یک گردید و بمقتضای غیرت تهور
تصمیم غم بخار به نموده بگردآوری سپاه ازادریندا رانی که راه و رسم آنها داشت

شدن مال رحم ظاهر آهبار رسیده بود مثل حکیم مرت ملک خان و قریب باش خان و غیره
 خان و رضا خان و دیوان قمر کرو آقا و اوجکس سواج کار نجیبی صدر و غیر هم نیز مورد و پرداخت
 و معایت خود احتصاص بخشید اگر چه پیشتری از مردم اعیان را داد و دوا سرکار معین آقا
 میرسید امامی کثیر را اجتنابان دیوان حاسما آن مالی حاکم فرمودن بحیر بود
 بیمار داری و تداوی میمود و سواهی او دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج کشته را
 رسانیدن در رعد و حوراک احاطت میکرد و مسلح کلی از حسن خواهر واقعه مات پراکن
 سارر خان و دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی محمد منصور و حیدر مردم که نصیب سرکار دلاور
 بود برای دسترساقتن آنها و اب عالی حاکم فرمود و بعد از فراغ ارباب حکم سپه جا
 رور دکانی توقف و در دیده بعد از آن هم مالی فسخ و نصرت متوجه محسنه میاد کرد و چون حیر
 کشته شدن سارر خان نصرت پادشاه فرزند آراکانه رسید و مدبر بهاری فاکت دیگر
 و قلعه داری با می بعضی قلایع از تعبیری اب عالی حاکم مامری دیگر عطا فرمود و چای صودا
 مالوا کرد و هر بهادر المشهور بدیا بهادر را در راه چپیلی نام ماکر و قلعه داری دبا و رور
 و قطب الدین علی خان پیکوری و صود داری کورات سام سارر الملک سر مله خان بها
 دلاور حاکم معرر نمود و سد بیات صود داری کورات سام شجاعت خان عرف معصوم علی
 ملک یسر کاظم سبک خان شجاعت حالی که از پیش آورد دبا می حیدر قل خان و لشکارا
 مشهور بودند و از سبب نقض تسلط در آن مملکت داشت و همیشه زمینداران آن حیر
 را تنبیه فرمود و اقصی میسر در سال فرمود چون کرد و هر بهادر و قطب الدین علی جاس از حدود
 رحمت کرانه نام تقاطع خود کشتند و عظیم الله خان بهادر که از حاکم اب عالمات در
 اوجس جمعیت چهار برادره را رایت یاست می با ذراعت و ابوالنجیر خان در نامد و بارط
 یکبار سواری و دلاور پیاده قلعه داری سپرد و حاکم شجاعت پیش آید که رشته
 معصام لودله عظیم الله خان رسید که عوص صود داری مالوا صود داری احمیر اصالة از حدود

نشان و غیره از فوج نواب عالی جناب رخ گردانید و اکثر دکنیان دل باخته از جانی مرگ
 گشتند و عجب زلزله عظیم بود و در بنگاه که عقب فوج نواب مستطاب ایستاده بود نزدیک آن
 که پاشی ستفاقتش بلغزد درین بین دیانت خان دیوان دکن که در آن روز با بیای قهرمانی
 آمده و از عارضه بیماری بجای چند اول فوج با پنجاه شصت سوار و همراهم دیگر عقب بهیر
 مانده بود و از مشاهده زلزله مردم بهیر مانع متفرق شدن آنها گردید و درین حال مبارزخان
 بعد مقتولیت هر دو پسر او مسعود خان و اسد خان با جمع دیگر از فیل سواران با نام و نشان
 و دستگیر گشتن دو پسر دیگر یعنی محمود خان و حامد الله خان بعد برداشتن زخمهای نمایان آنها
 فیلیان سواری از رسیدن زخمهای کاری لباس مرقع عنایتی شاه دولا که در احوال
 مبارزخان مذکور شد در بر کرده فیلیان می نمود و از رسیدن زخمهای کاری راه عدم پیود
 صدای شاه و یانه فتح از فوج نواب مستطاب بلند آوازه گشت روز دیگر که بعد از مقتولان
 مبارزخان پرداختند زیاده از سه هزار کس تخمیناً بشمار درآمد و اسپان از خدمات کوته با
 بالایی هم آنقدر رافتاده بود که تعداد آنها میسر نشد و از سواران افاغنه و غیره که از حکام
 و کارفرمایان و صاحبان متن بودند مثل عالی خان حسین منور خان و کمال خان دکنی
 بهادر خان پشی و عبدالفتح خان پسر ارشد عبدالنبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه پشاور
 تصرف خود داشت زیاده از ده دوازده نامور بقتل رسیدند و سواى آن جمعی کثیر از خو
 مثل خان زمان خان پسر خانمان و حسن خان پسر علی مردانخان و میر یوسف خان پسر
 میر امام و فائق خان و غیره هم از رفاقت مبارزخان ره نور و طریق آخرت گشتند و از فوج
 نواب عالی جناب سواى رعایت خان که زخم تیر کجانش رسیده بود و سیلیان خان خوشکی
 و سید غضنفر خان و چند کس دیگر غیر مشهور اوقت جانی مردم نامی نرسید و نواب مستطاب
 کتفین و تدفین مقتولان و تیمارداری محب و خان که با سیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر
 مبارزخان و همراهم دلاور خان و خالوی او محمد بیک خان انر فرمود و جمعی دیگر را که سواى تلف

مثل حواحد عداقت حوا و اهند اغان و یواں و رستم یک حواں و یک نظر حواں سختی سکا
 و اب نامر حنک حواقی ار اهل حدایت و قلب قول جا کر مہ معرکہ آرا کردید و ار حواس متعلی
 مسارر حواں عماد الملک میرہ تر قیپ لوح پر و احۃ غالب حواں را کہ ار طرب سعادۃ اللہ
 حواں متعدی کر نامک حیدر آما د ماحصیت شایستہ رسیدہ و چو در ار ر مرقہ عصیت کیتان
 مسارر حواں مبداء است ماحصین مسور حواں پسر حواں دمان المعروف سنج نظام و کی ہر کو
 و در عفت او محمد حواں خال خود را کہ شمع و صاحب تحریرہ بود کای ملتیش و ابراہیم حواں
 پی مخاطب نہ بہادر حواں را در داؤد حواں مشہور کاس سیمہ و حمد الفتح حواں پسر عبد اللہ
 میا نہ را کہ ار شفا حواں مشہور بھیچ پور بود لطف میرہ علی حواں مای متناہی لیر حواں دما
 مردمان خود و حواحد محمود حواں و حواحد اسعد حواں و حواحد مسعود حواں و حواحد اللہ حواں و یک
 قول متعین کرد و حواحد ما حواں رہاں پسر حای ناں بہادر شاہی و منور حواں و قمر لاش حواں
 و فائق حواں دیوان سرکار خود و حواحد و حواحد یک حواں و میر یوسف حواں و جمعی دیگر لڑاکا
 درم آرماد و قول قدم اشرہ و روکار را آرد و بعد تعامل فتیں و اب عالی حواں موافق
 صاعطہ پسندیدہ و حواحد سقوت و در جنگ لغرمود و مسارر حواں کہ استعجال درین کار داشت
 سکا و حواحد تفاوت و دوسہ کر وہ کہ داشتہ ما و حواحد حائل ہوں ما نہ مصعب العصور و در ابرہ
 لشکر ذاب عالی حواں رسامید و آتش جہاں و فانی شعل کر داید و حواں حلیت مصعب و
 کہ تحصیل کن موجب لطاف و محمول بر اعوان بہت حواں حواں سر و لراں ما و لڑاکا
 کا مکار داد و دلادری و تہوری داد و د و قریب سی چہل میل سوار ار حواںیں ہر ف تیر و جنگ
 کردیدہ و مقرب حواں پسر امین حواں و کی کہ با پدر لغامی داشت و امین حواں پیش ار جنگ
 لوح و اب عالی حواں رہا سستہ و مسارر حواں رفتہ و در حواں ما پدر مقابل شدہ جنگ
 شمشیر پیش آما کہ چاہیں حواں ہر دست و دیگر کشتہ کردید لیکس دمان ہر دو دم چہاں بہت گہ
 پدر القتل و ساید اکی مثل ار حواں ہای پانی لوح مسارر حواں قریب سیرہ چارہ و میل با کپڑ

و تبرقیب معفوف پرداخت قادر و او خان پسر قادر و او خان عالمگیری را که از طرف جده
 رشته قرابت بان عالی جناب داشت و از بهادران و شجاعان کار طلب بود و بهراولی در
 محی الدین خان نیر و سعد الله خان مرحوم ناکه پسر خال آن عالی جناب بود و بسردار حنی
 و اسمعیل خان خوشی را بسردار دکی بر لغار و کنور خان چند بهادر پسر ستر سال بنده را با
 جوقی از بنده با همراه برق انداز خان میرانش و عطایار خان و اروغنه اشام و توپخانه
 جنسی مع توپخانه به پشت گرمی بهراول و محمدالدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ را بسید
 جمال خان پسر آن بهادر و مقرب خان و عالم خان دکنی و مشهور خان خوشی و غریب خان
 عارسی را با توپخانه کبک جرنهار و طهیرالدوله رعایت خان و محمد غیاث خان را با مین فوج
 میمنه و قول و نصیرالدوله چپ و سیلح خان را به تقویت بر لغار و سید عضد نضر خان بستی را
 خان بهادر فیروز جنگ را با منصبه داران متعینه بر با پیور مع رکله با و جزایر با اعانت
 همه گیر و حرز الله خان را با جمعیت شایسته که در آن میان بهادر و دلمان لاکچین یک بود
 میان قول و بر لغار و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر و نیر علی سعد الله خان
 مرحوم را که از اقربای آن عالی جناب بودند بفاصله و و جریب از قول و بهوشدار خان
 المتخاطب به ارادت خان را بسرداری ملتیش و محترم خان بهادر و نیر علی و شجاعی را با جمعی از
 سرداران و دیگر بطریق کمک که هر چه مطلوب شود اعانت کنند و خواجسم قلی خان بهادر
 تورانی و کوپال سنگه کور و تسلیم خان با من افغان را که از جمعه داران عمده پیش قرار و بخت
 نیابت قرار و یکی مامور بود با جماعت برادری قرار و لان و علمه سه کار و رسول یاز خان
 افغان را در پیش فوج ملتیش مقرر فرمود و ترکناز خان را که همیشه بسرداری و کار فرمانی فوج
 مرسته می پرداخت با جمعی از ملازمان بهر کار خود بسردار دکی فوج مرسته که در آن وقت
 باخیر او و غیره با هفت هشت هزار سوار در رکاب بظفر انتساب بودند تعیین نمود و خود با
 نفیس بکال شکوه و انگین معصوم مجمل المتین نامید سبحانی گشته با جمعی از عمده های عقیدت

را همراه خود گرفته و او را بخیر خواص راه قلعه داری آسمان مقبره فرمود و بعد از محضی از آن قلعه
 دریای سرخ را عبور کرده اوایل در مصاف داخل گردید و پور کشته و کشتی ها را غرق و پورا
 گشته و او را در مصاف الهمارک خود را غنیمت میاد و کمر حلو طبعی که میاد
 عهد و موافقت سابقه لغا و الملک قلعی فرود آمد و ماه نخست میاد مدح الوقت بسر
 مدار رحا اهل رسیده ارمین حلو طار عزمیت و داعیه خود را میاد و در سرور
 در فراجم آوردن جمعیت از سوار و پیاده می گزشتند و بعضی باعث حلق امور مملکت
 و موجب افزودن نفقه و صلای مرسته میاد و میشد بهار این او را دردی قنده و آب
 بهیضانی تا سید سحانی از محنت میاد و کوچ فرموده و راکب تالاب حوت که نزدیک
 است مصر حیا مودار آسمان پیر نامداری که مصاف واقع شود متواتر ماندهای
 نصیحت آ میر شکر با که مصالحت خوب است و جو ریری مسلمانان خوب است
 اتمام محنت لغا و الملک زرقیم میمود اما بواسطی ریاست تمام مملکت و گن که در سرتن چیده
 بود بر زبان تدبیر باره کا طرش راه می یافت گاه اراده میکرد که خود را به یلغار و قتل
 روح طفر روح رسد و گاه مصالحت می نمود که لشکر اب عالی را یک جانب گشته
 و طی مسافت بطریق یلغار موده غنیمت میاد و در تصرف خود آورد چنانچه همین ابرار
 متقابل روح طفر روح معروف گشته که دریای چور ماحور موده و همی از سوار و پیاده
 سرداری یکی از دلادران خود برای سده ماه لشکر طفر اثر رکنا مال صعب الصور متعین
 کرد و بر سر بهان ماله میاں روح متعینه مدار رحا و روح اب عالی حای و خود
 میاں آمد و اکثری از روح متعینه و سرداران آن کرده قتل و اسیر گردید و روح اب
 عالی جانب مطهر و مودر شد و عقبه اب عالی جانب سیر رای مایل شد و او را آب کباب
 پور ما که مشت و حیت و دوم محرم شلالا یکبار و یکصد و سی و هفت چری نزدیک
 لشکر کپیو مصاف موده برار که از محنت میاد و چهل کرده فاصله دارد و در نگاه قرار داده

از منزل سوردن که شکارگاه مشهور برکنار دریای گنگ است بغرم تشبیه مقصدان روی توجیه آورد
 و پس از تشبیه اشقیای از پرگنه اُجین به پرگنه بهور که متعلل سربخ است نزول اجلال فرمود و درین
 اثنا منبیهان اخبار لیسع فواب مستطاب رسانیدند که مبارزخان ناظم صوبه حیدرآباد که پیش ازین
 بدو سه سال بعد از جنگ عالم علی خان خود را پیش آن عالی جناب رسانیده اظهار خلاص عقیقه
 و عهد و موافقت و اثنی نموده بود که تا میان شما و پادشاه صورت موافقت و اطاعت نیست
 من هم نوکر پادشاه ام والا از جمله رفیقان خود دانند و آن عالی جناب بحضور در باب او
 عرض داشت نموده منصب هفت هزار سی هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک برای او طلب
 فرموده ماهی مراتب و پالکی چهارده هزار پیش خود تواضع نمود و از جانب خود در عایت با عجل
 آورده بر جاگیر خدمت سابق افروده بودند درینوالا با اظهار اینکه صوبه داری کل دکن موجب
 سند حضور بنام من مقرر شده از صوبه حیدرآباد برآمده با سراران صاحب فوج از اقامان و غیر
 عازم خیمه بنیاد گشته است و بعضندالدوله عوض خان بها در قسوره خجک که بنیایت صوبدار
 دکن از طرف آن عالی جناب مامور بود و نیز بدستور بدیکر مقصد یا بن خیمه بنیاد مکان مشعر
 برسیدن خود دخالی نمودن دارالامارت فرستاده و محمد غیاث خان بها در خیم مشعر بخروج
 مبارزخان که قبل ازین در مقدمه این مقاله در احوال او قلمی شده نزد آن عالی جناب حال
 داشت و وقایع نگاران که از جانب آن عالی جناب در حضور بودند نوشتند که پادشاه را لایق
 خان بها در فیروز خجک خلف آن سپه سالار با فریبک را از نیابت وزارت تعبیر نموده وزارت
 را بنام عمادالدوله قمرالدین خان بها در مقرر فرموده و استقلال و رتبه کوکی مرثیشین از
 پیش افرود از امثال این وجوه که موجب اختلال کلی بود بصوب دکن که بجهت بلوغ و یادوری انقیاد
 از دست سادات که بند و بست امور سلطنت و نظم و نسق دکن در قبضه اختیار خود داشته و جای
 المتعای خود میدانستند آنرا عارض نموده بود عثمان غریمت منعطف گردانید و در عشر و ثانی
 شعبان بیاند ما رسیده و اندرون قلعه و بار بهبانه سیرت شریف برده و خاجم فلینان قعد را رانجا

که هر چند در سدهای کار طلب حضور امر عالی خواهد شد سخا خواهد آورد و اگر کسی تا آنکه
 حاکم را بدین مهم مامور کرده که دل و جان خواهد گذاشت بعد محمد شاه لنگایتش این امر
 را امرای دیگر میسر نمود اما که در درامروزی تقرب و مرتبه آن عالی حاکم میسرند
 و از آنکه آن عالی حاکم میخواست که آداب پادشاهی موافق رده سلطنت یا دشاها
 باشد و سنان که برهم آورده بود در سر و استقام گیر و بکسیده خاطر بود و کلمات عرض
 امیر بصره پادشاه رسیدند و حسن پادشاه در حق چنان و بر بر بی نظیر پاد
 نه بر مدد لوطی ساختند و در فکرهای فاسد ابداع شدند و مصلحت با اندیشیدند
 چنانچه محض صوره واری دکن و بیکیش مسلمی سام عماد الملک سارر حاکم حیدرآباد
 قرار داد آن عالی حاکم از راه مال اندیشی و نظر رعایت امور پاس آرد و خط دولت
 خود صلاح در کاره کسی دانسته در او احراز شده بیکبار و بکسیده و سی و شش هجری سها
 کسل مراجع سبب ماساری بپای آشکاری تبدیل آب و بپا حجت شکار در خواسته
 ار دارا خلقت رآته تاسی چهل کرده ار دارا خلقت رب دریای کنگ رسیده تصریح
 سیر و شکار میسر نمود اما می حضور طلال خاطر و اب عالی حاکم را در بامنه مکر و مخدوم حجب شاه
 امیر الامرا مصفا الموله حامد و ران و اعتماد الدوله و روش الدوله کاتبین تالیف متعرب
 معنی که اگر طالی کا طراف راه یافته باشد پادشاه حاکم والد که ماحده خود را فرستاد
 طلب و مراید مواب عالی حاکم فرستاد تا هر چه طلبیده در حضور کار بدارد و اب
 با مراره نور و دارا کشته و قدم قدم سها سیر و شکار را که رکن چیتیر میرفت و در محل
 و کار حاکم که در شهر آمده بود و بیکت عملی طلب و مرود و بدین اشا احار اختیار مره بیک
 و دیگر معبدان ته رو کار و در صلیح صوره احمد که ماد که سام مامی آن سپه سالار و در صوره
 که نثار الدیس حاکم بهادر و در حاکم چپین حلق آن عالی حاکم تعلق داشت زبان رو
 ناصر و عام کردید سارین و حجت ریس کاب صوره برای سده و سبب از حضور حاصل بود

او بود از راه اجمیر به دارالخلافه رفت را بهی شد چون این خبر از نوشته و قایم نگاران به شهباز پست
 نواب مستطاب که نزدیک آباء نریا بهشت منزلی احمد آباد رسیده بود متعجب
 او متوجه نه گشته عموئی خود و حامد نان بهادر را به نیابت صوبداری احمد آباد مقرر نمود و اول
 جمادی الاخره عینی علم معاودت به دارالخلافه رفت از اخلافت و از اشنای راه سرداران دکن را
 مرخص ساخت و خود از راه بهوپال روانه دارالخلافه شد و اسلام گاه را از دست محمد
 خان گرفته به نیابت صوبداری مالوایه پسر عمه خود عظیم الله خان پسر رعایت خان مقرر
 نمود و بعد رسیدن بجنهور باز هم بسیار سعی و بدل جهد نمود که بتبطل امور ملکی و مالی چنانکه
 باید پردازد لیکن بنا بر برهمنی کوکی و غیره برهمزمان بند و بست قرار واقعی صورت نه
 گرفت کونیند در همان ایام خبر برپا شدن فساد عظیم در ایران از غلبه محمود خان افغان
 و تصرف نمودن او از اصفهان تا سرحد شیراز و محصور گردیدن شاه سلطان حسین در
 اصفهان و بیرون رفتن شاهزاده طهماسب مع برادر و پسران سلطان حسین از قلعهها
 بقصد فرار هم آوردن لشکری هم بعرض محمد شاه پادشاه میر سید روزی نواب مقدم
 چند از راه دولتخواهی بعرض رسانید که اولاً اجاره محال خالصه که باعث ویرانی
 است موقوف باید کرد و دوم رشوت که موسوم به شیکش شده در از آداب پادشاهان
 است سوم جزیه بر کفایتور عهد خلد مکان اجرا باید نمود و چهارم کمک شاه سلطان
 حسین فرمانفرمای ایران از لوازم وقت است چرا که در ایام هنگامه شیر شاه افغان
 هماکنون پادشاه بملک ایران حو شده بود و آنچه در آن وقت از شاه ایران و خدمتگذار
 و مراسم مهمان پرستی بعرض وقوع آمد بر صفحه روزگار یادگار مانده درین وقت مقتضای
 اهل جزاء الاحسان الا الاحسان اگر کمک شاه سلطان حسین بوقوع پیوندد
 در تواریخ نیکنامی تیموریه ثبت خواهد کرد و پادشاه در جواب فرمود کیست که تا اودا
 با پنجم دور دست با چنین قلت خزانه مامور سازیم نواب عالی جناب مرص و صدقاً

نمودن در کار و وزارت مع فرمود گرفته حاضر شده و در حضور راسی روانگی متعلقه خود حبس
 گرفته و ماتم خود در حضور گذاشته ماحد آما که صومدارای آما سام او بود راسی شد و بعد
 رسیدن ماحد آما و حاکم اکثر مدکان و مقریان پادشاهی مصط خود در آورد چون بزرگوار
 حضور رسید و این پادشاه مشتکرم مع مصط حاکم برای مردم سام او شرف صد و رات
 هرگاه در مصط حاکم مردم خود را مار داشت در عوض مصط حاکم مردم حاکم را که در اطراف
 دار السلطنت بود مصط در آورد و با سلع اجماع و سلطنت بعضی مقریان حضور مع
 داشت که هرگاه حاکم مصط نمود شاید از من توقع نوکری مدارد بعد بیه و با
 اسما لث نشان سام او ارسال یافت فائده بر آن مترتب کردید آخر امیر پادشاه
 آن عالی حجاب را صومدارای احمد آما و مقرر فرموده بعد در اع مهم حاث راسی شد و
 احمد آما و نادوب حیدر قلی حان در صورت عدم اطاعت مرخص فرمود و طاعت و جواهر
 میل و به لک روپیه نقد راسی سامان این مهم مکرمت نمودن عالی حجاب اوایل شهر
 صفر ۱۲۳۵ بکینزار و یکصد و سی و پنج متوجه آن صوب شده تا قریب جبالو عمان
 رگشید و سرداران دکن مثل محمد اله و له باس حسته میاد و نصیر الدوله نائب برادر
 و دیانت حان دیوان دکن و محترم حان محسنی دکن حسب الطلب در رکاب طغرل آما
 حاضر گشته و جوامر و حان و صلوات حان افغان از عبدای احمد آما که از حیدر قلی حان
 گرفته حاضر بودند و سلطنت او امیر حان با جواب عالی حجاب ساختند بعد رسیدن
 ماکر آما و مکاتب معدرت اسباب حیدر قلی حان که از راه سالوسی ترقیم نموده بود بیه
 و بعد در ده سرحد با او از خطوط اعیان احمد آما معلوم آما که کرد که ابه بیست آما
 آن عالی حجاب بیمار گشته بیماری او کمون احمایید و استهوار حیرت حان حاکم
 حلی بود العزم محنت پس خود را مع عرض داشت مشتکرم معدرت و عزیمت رسیدن خود
 در اکلمات حضور فرساده و متعاقب آن خود بیه و حالات را چه رکبانه به واس که دیوان

وزارت مقرر کرده فرمان عنایت عنوان مستلم طلب نواب عالی جناب فرستاد چنانچه
فرمان در ادبونی غرور و دیافت نواب عالی جناب بند و بست ضلع بیجا پور بهر نوع که
مناسب دانست سرعت هر چه تمامتر بعل آورده آخر ماه رجب داخل بلده تحبسته بنیاد
کردید و دیانت خان را از تعیین فردوی خان که برای رفتن مکه معظمه دستوری یافته بود
بخدمت دیوانی دکن بنواخته و عضد الدوله را طلبداشته به نیابت خود در دکن مقرر
کرده عنان گیران غرمت بدار الخلاف معطوف گردانید و در آخر ذی الحجه در برهماچ
شده در عشره محرم ۱۳۴۲ بکینزار دیکصد و سی و چهار از برهماچور کوچ کرده در عشره ثانی
ربیع الآخر نزدیک شاهجهان آباد خود را رسانید پادشاه بخشی الملک صمصام الدوله منصوب
بهاور را با استقبال فرستاد و بیت و دوم شهر مذکور از شرف ملازمت ظل سبحانی
منوده داخل حویلی دار الخلافت کردید و نظر بر اینکه بعضی حاسدان در هم انداز نمی بستند
که امر وزارت بآن عالی جناب مفوض گردد و سخنان و دراز و هم و خیال بجنور عرض نمودند
پادشاه چند روز تأمل و کنگایش بسبر برد آخر الام بخیم جادی الاولی از سال مذکور خلعت
وزارت مع خنجر و قلند ان مرصع و انگشتری الماس کران بها عطا فرمود و نواب عالی جناب
هر چند سعی نمود که بند و بست وزارت نبوغی نماید که خزانه بانیکنامی پادشاه گرداید سپا
و رعیت آسوده حال شوند اما از خلل اندازی بر همکاران خاصه کوکی پادشاه که زن
مزدور و پرخن بود و با مقربان و خواجه سراپان و خدمتکاران حضور و مساز و همراز گشته لطفاً
کفایت و فراهم آوردن خزانة مینمود و از مردم مبلعهای خطیر بنام شکیکشیهای پادشاه و حتی
سعی خود می گرفت صورت نه بست و درای او بعضی مقربان و دیگر تیر کلمات و دراز خیال
و گمان زمین نشین پادشاه مینمودند و دخل در کار وزارت میکردند چنانچه معز الدوله حمید
قلینان که در خدمت میر آتش کمال استقلال بهرسانیده از جهت تقرب و چرب زبانی
دخل در مقدمات ملکی و مالی مینمود و چون پادشاه حسب اشاره نواب عالی جناب از دخل

تمام در لیده مذکور نموده دارشیکاه و اب مستطاب الطاف و عنایت متعالی کشته باین
رحمت گرفته بحیدر آباد رفت و بواب عالی حجاب با کتل مردان پور رسیده بود که آنکس
حضر تقرر وزارت ماعتمد الدوله محمد امین حان را مالای کتل مذکور مراحت نمود و حضرت
بهادر در عین موسم باران ترویات نمایان اگر چه بدولت حامدیس قرار واقعی نمود
اما چون در شهر سربا پور کار پروران او میر احمد الله و شیخ هدایت الله فی الحکله دست
نقدی در ار کرده بود و بواب عالی حجاب حان مشارالیه را از صوماری شهر سربا پور محفل
کرده و حاکم چهار لک رویه بحال داشته بود و حاکم سرور از فرمود مشارالیه نظر
اشتیاق ریختن شاهجهان آباد قبول کرد و مدارا بحکالت را ہی شد و بواب عالی حجاب
ار نظام آباد عرف احمد کیمج فرمود و محسنه میا در سید و حان عمریت بصوب سربا پور
که آنها مال آنجا را ده و صد و شورش نموده بود و بدستوف کرد و سید و قاهر حان از بنی
اعوام امیر حان و روح الله حان که تعلعه داری سربا پور سروراری داشت رقصه اسدی
ردیک دریای بهیمرا وساطت شاه نظام الدین که اراکا رستیاخ اور یک آباد بود و بواب
عالی حجاب حسن عقیدت کما دامن او داشت سعادت ملازمت دریافت و موجودان را در
پاله کیران آن ذبح مثل ارا بهیم حان پی ار کرول و عهد النبی حان ای که به عهد العطار
پسر دلیر حان و عیبر هم احراز شرف ملازمت نمود و بدو مسلح معتدیه پیشکش کرد و سید به چاک
نخواه و حیا به سیاه محمله آن مسلح تقسیم شده و در عشره ثانی ربيع الآخر اعیاد الدوله
محمد امین حان بهادر حضرت حکم در بر الملک پسند نار اجسامی که زیاده ار چهار چرخ و
به کتید اریس سپه سربا پور فانی رحلت کرد و پادشاه سربا پور وزارت مارکان و دو لک کتیر
نمود و چون بواب عالی حجاب و آنجا حاضر بود و میر الدوله حیدر قلی حان و سربا الملک
مصعصام الدوله و مسار الملک سربلده حان بهادر هر یک متممی این منصب جلیل القدر گشت
طلسمانی امور وزارت ملثوی داشته رای اجرای امور سلطنت حمایت الله حان به سربا

بدات خود می نمود و حوض آب و مسجد و مسجد بنیاد ساز کرده اوست اگر چه عهدالدوله بهمان
 در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزود و اما اصل مالی سالی جیرا و نو و در وطن تبرکات و اهل
 مرا با ما نمود و پیش از آمدن دیگران در هم ساری میکردت پس اراک محکم سکته و تکریم متصدیان
 اظهار کسی مدخل و افزودنی حرم مرا حش مومنین آوردند و معبد که بنده اموال طاهره العفو ملک
 الحارم در صورت که ریاده بر یک کرور رویه بود و حیدر قلی خان متصدی مدرسه گوراباد
 آنکه دارت موجود بود و وسط نمود و این مقدمه در جهان ایام انقلاب سلطنت روداد و
 عهد الحی پس متوفی ما شتعاة بحضور رسیده جهت معانی اموال یا رده لک روپیه یا لایزال
 نوشته داد و در علی الصلاح اودا طلبید در مع اموال ما و کتید و طعت داد و در
 وطن نمود و کت مرا ایش بر سر مال این مرد مباحثه افتاد آخر بر نفس طامع عالم آدم
 آورده اند و در وی فیکس میل سوری حاصه اردست تقدی جمعی که میل محله آنها سیکه
 فریاد آورده که مردم محله مرا هم آورده سر مرا شکسته میل را راجی ساختند و در لی تقصیری خود
 و تقدی مردم محله شواهد که را سید اهل مجلس موافق رویه رماه را با شکوه مردم محله
 کشادند امیرالامرا بهرام استسیده اکاشته جهت قطع گفتگو جواب آن را مردا که داشت
 وقت شب بعضی از معتدیان خود را که احما و صدق مقال او داشت بدان محله
 فرستاد که در آنکاره معیر صاه تحقیق ما چرا پردارد چون معلوم شد که مالش فیکس اشترا
 داتی اوست اودا معصوب ساخته و تسبیح نموده بر طرف کرد و در احتیاط اودا مردی
 آهلی بهایت تقید میفرمود و سید عدا الله خان در تحمل و در داری و وسعت خلق نظیر خود
 داشت گوید جواب عالی حجاب در حلاله و طاهرگاه و در قلم الملک میان می آمد و از
 مبارک قلم الملک را بحوبی و لی تقصیری در داده صبح سیر یادی نمود و سیر نمود که
 کتس صبح سیر در دست مدعیان دیگر شد و اگر آنرا اوست هر یک در شانه سع و غیر
 ماته و العار اصل بهر شایر بهمانی مرید در شاه جهان آباد آورد و قان حله را بر مور کربا ایا

و حسن تردد بنواخت و باضافه خلعت و عطای فیل و جواهر سرفراز ساخت و قطب
 که در قید پادشاهی بود روزی شب و شبی بر وز سپاه می آورد تا اینکه سموش کرد
 اول مرتبه خدمتکاران و زهر مهره سائیده خورائید با ستغراب بسیار سمیت دفع شد و
 دوم باز خواجه سزای پادشاهی حب زهر لاهل آورد قطب الملک تجدید و ضو کرده بل
 قبل نشست و گفت ای تو میدانی که این شئی حرام را با اختیار خود نمی خورم همینکه از حق
 فرورفت احوالش متغیر شد و جان بجهان آفرین سپرد و این واقعه سلخ ذیحجه ۱۳۵۵ هجری
 ثلاثین و ماته و الف بوقوع پیوست مرقدش در شاهجهان آباد زیارتگاه خلایق است
 چون زبان مسلمند که بعضی مقدمات سادات که موجب بدنامی ایشان شد متعجب
 بیان وقایع ملوث گشت در کفاره آن ذکر محامد و محاسن سادات لازم آمد محققان
 که بر آن دو سید بزرگوار از جهت گشتن فرج سیر و اخذ رشوت و دیگر سلوکها که باعث
 شکایت خلق گشته بودند فی الحقیقت همه شامت رتن چند دیوان بود که استقلال
 زیاده از قدر خود یافته مصدر پنجین حرکات که موجب بدنامی خداوندان نعمت است
 میشدند و گرنه آن سادات پاک طینت بصفات پسندیده اقصاف داشتند و در رعیت
 پروری و کلم آزاری در حق کافه انام و سپاه فوازی و همت و مروت و شجاعت و بیاد
 مستفرد و ممتاز زمان بودند و تمام سکنه بلاد از عمل ایشان شاکی نبودند و در فیض رسائی
 و رعایت بهر دم صاحب کمال و آرباب حاجت و تیمار داری مستحقان بمصداق این
 قول اِنَّ الزَّمانَ بِمِثْلِهِمْ لَا یَجِدُ وَاَنْ وَقَدْ مَضَى لَا یَعُودُ خصوصاً
 حسین علی خان امیرالامرا که کثرت طعام سرکار او مشهور بود و عالمی از مطبوع احسان
 بفیض میرسید و در ایام کرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله هر روز بفقیران
 بیوه زنان میرسانید و اجزای بلعور خانه از غله خام و بچته و احداث مجلس از دهم
 و دوازدهم در همراه در بلا و عظیمه دکن فرمود و درین مجلس با مشایخ و فقرا بخص و کسا

پادشاهی نمودار دقتی تنوعی ریاده کار برد و قطب الملک میل متغایل حیدر علی حاکم
 راند بهادران همراهی او به تیراندازی پرداختند آخر کار قطب الملک را مالا می
 نعزم رزم مصالطه مبد فرود آمد و همراگان او در آن وقت تس در دادند و متفرق
 گشتند و جسم تیر بر پیشانی در هم شمشیر بر دست او رسید حیدر علی حاکم با جمعی بر سر
 وقت قطب الملک رسیده او را بر میل خود گرفته سر پادشاه آورد پادشاه در آن
 وقت حاکم محشی او فرمود و او را سپرد حیدر علی حاکم مود و حکم الدین علی حاکم که غنای
 کاظمی بر داشته بود و سید علی حاکم محشی رساله مهمی دیگر از همراگان او دستگیر شد
 و حامد حاکم و عبد العسی حاکم و جمعی دیگر بقصد امان بفرج طغر موج پیوستند و از مینا
 و حرا به و کار حاکمات آنچه که بعد تاراج شدن باقی مانده بود بصیقل سرکار پادشاهی
 در آمد و سلطان محمد اراهم فی تفسیر را دستگیر کرده بکعبه پادشاه آورد و بطریق
 حرکت او اختیار می بود پادشاه حاکم محشی او خود و آخر روز جمعه چهاردهم یا پانزدهم
 محرم این حرما را السلطه رسید مستورات و والستان سید عبد الله حاکم که ریاض
 ارشمار بود و ده هوش و حواس ماحه و بیشتر فرصت وقت را رعیت دانسته تا رسیدن
 چون پادشاه هر چه توانستند با خود گرفته بفرج و چادر کعبه پوشیده در رفتند
 چندی که سیده کعبه بود و چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماند و پادشاه
 پانزدهم محرم بقصد کعبه از درگاه پیش حائیه حاتم و لرا کلا فتر روانه فرمود و شام و نیم
 محرم بکوچای طولانی پایانی و در نیم شهر کور رود یک دارا کلا فتر رسیده برای تهیه
 بعضی امرایام امور سلطنت حکم و مقام فرمود و سرسواری بدرگاه حضرت قطب الدین
 قدس سره تشریف فرماده بعضی بکدام دیواره رسیده مراحت نمود و بختیان عظام
 را حکم شد که مراتب امر و احاطه زادگان یا دشمنان و دلاوران را کباب طعم انتساب
 که بعد از تردوات و حالشانی گشته اند عرض رسانند بعد غرض هر یک را و از حوض

و متی خان بلوی و عبد الله خان ترین با افغانان تمندار وزیرینداران فیل سوار و غیره
 و لیران رزم آزمایده از هفتاد فیل سوار صفت آراسی میهن و بسیار کردیدند و ابوالحسن خان
 بخش سارو سید علی خان بخشی رساله و پیر من بخشی مرزوم باره به با بیست و پنج هزار سوار
 موجودی خاکلی از قدیم و جدید در قلب همراه رکاب قرار پذیرفتند و جمعی از شجاعان
 باره به که پیاده بودند و علم تهوری و بهادر می افراختند کرد و پیش فیل سوار می سید
 عبد الله خان قیام ورزیدند و شب سیزدهم یا چهاردهم محرم ^{۱۳۳۳} ساله ثلاث و ثلاثین
 ماته والاف در موضع حسن پور قرار دادند که بیشتر از دلاوران جان باز از ملاحظه شب بخون
 بر پشت فیلمان با خبر رسانند همان شب یک و نیم پاسی شب گذشته محکم شک و خدا
 خان و جانم زای زخمی با مقصد هشت صد سوار از فوج پادشاه جدا شده به سید عبد
 خان پیوستند و بامدادان پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت به معنای
 فتح و طغر سوار شد و وقت سواری فرمود تا سرنا پاک رتن چند را که پشت سبب بدنامی
 او بود از رتن جدا ساخته جهانی را از لوث وجودش پاک سازند حسب الحکم سر او را بریده
 بطریق شکون پیش پای فیل سواری انداختند و بعد تقابل فتن آتش جلال قاتل
 ملتیب گردید توپخانه محمد شاهی با تمام حیدرقلی خان میرآتش بهم در کار بود مردم با
 سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکر حمله نمودند و از برشتگی ایام فائده بخشید
 چون شب شد از بارش کوله های توپ زنبورک و شتر نال که آنی فرصت نمیداد
 فوج قطب الملک پارکنده گردید و تا دمیدن صبح معدودی چند همراه قطب الملک ماندند
 همینکه آفتاب از دریاچه مشرق برآورد فوج محمد شاهی یورش کرد و جنگ صعب میان
 آمد و بسیاری از سادات بسمل شدند و حیدرخیم الدین خان زخمهای کاری برداشت و بجای
 جاٹ مکرر بر سر بهیر پادشاهی تاخت آورده و چند کس را قتل رسانیده قریب هزار کس
 و شتر بار بردار مع چند شتر بار لنگر خانه و دفتر خانه صدارت تاراج نموده در مقابل بندها

و مصفا الدین و نصرت یارها و ثبات حاکم جمعی دیگر از بهادران ثابت قسم در یکی
 میر و اعظم خان با چندی از مردم کار را در دیده طسج فوج مقرر گشتند و قمر الدین خان
 بهادر و عظیم الله خان و طالع یارها و ملتیتش و اعتماد الدوله و وزیر المملکت و شیرین خان
 و بادی خان و الحسی از مدویان خان مار و قلع همراه رکاب مبارک حاکم گشتند و میر
 میر عیاش الله خان و طغر خان و اخلاص خان و راه کوپال سسکه در راه بهادران و دیگر
 مدعی رزم حواری محاطت به میر تعین گردیدند و اسد الله خان و سیف الله خان
 محاهد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و قزاقان و اعیان شیعیان
 و فوج راه و هراچ حاجی راسی کمک حواری و رزمی و همراه سواری خدمت محفل
 معین شدند و بیلاں کو پیگر کردن شکوه ما اسلحه و یراق جنگ و همت مالهایی
 سوز و شترالهای شعله افروز را حواریان بکثرت رزم آورده و محقق توپخانه جهاش آتش
 مقرر شدند لشکریان سید محمد الله خان و به یثی شیخون شب را به بیدارگی بزرگ
 مالا بی بیلاں سپایان میر ساییدند و دوار و دهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر
 بیکر فاصله سه کوهی و در ترقیب فوج پروا حلتد اما ساری التفاتی سرداران که
 به یکچشم رفاقت دیگری را می نه میتد چاچه مایست صورت استقامت گرفت و هرگز
 هر جامی خواست علم سر و جی را در آتش مناعت دیگری سر و نمی آورد و سیف الدین
 علی خان و حکم الدین علی خان را دران سید محمد الله خان و شهابت خان مع سپهر
 و را دران و بهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عهد المی خان و
 مطهر خان و دیگر دلاوران مار به که هر یک خود را کم از تهمتن نمیدانست همراه بهر اول
 حاجا حاکم گشتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و سیرم خان و نعمت الله خان
 و امیر خان و سید صلات خان و عهد المی خان و اخلاص خان و عمر خان و و پیله
 دیدار خان و عهد القدر خان و مسعود الله خان و غلام محی الدین خان و دلیر خان

سید عبداللہ خان بشد باوجود این همه زریزی یکیا به سالم تمام فوج نرسید
 ده روز باقی ماند مگر بعضی مردم که وسیلہ داشتند گرفتند بخلاف فوج پادشاه
 چنان بخت که بحسن تدبیر حیدرقلی خان بہادر ناصر خبک کہ در جذب قلوب مردم
 توپ خانہ از واصل ساختن طلب سابق و حال بقدر مقدور میکوشید وقت
 کار بزمان خوش و بخشش انعام کار فرامی شد همه خوش دل بودند حاصل کلام
 نهم یاد ہم محرم از موضع شاد پور گذشتہ پادشاه مضرب خیام ظفر انجام نمود
 امرای عظام و میرانش با ہتمام ترتیب فوج ظفر موج پیش بردن توپخانہ
 چنان آشوب پرداختند و از سرداران فدویت شعار کہ بہ لشکر پادشاه پیوستہ
 محمد خان بکشت است کہ با دوسہ ہزار سوار بحضور رسید بدستور را جہ و میراج
 با سہ ہزار سوار و غریز خان روہیلہ و ثابت خان و بایزید خان میواتی و بعضی از
 زمینداران با جمعی از ہمراہیان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر شدہ علم
 فدویت برافراشتند و سردار فوجی کہ خاطر جمعی طرف جزغار و برغار از و توانیدند
 بہم نرسید و دوسہ سردار صاحب فوج کہ مصلحت در رکاب پادشاه حاضر بودند
 محکم شکر و دیگر دست گرفتہای سادات و نوشتہای آنها بہ سید عبداللہ خان
 میرسد کہ ما را از آن خود و بروقت کار رسیدہ دانند خاصہ جورا من جاٹ کہ
 بنا بر مصلحت وقت در رکاب ظفر انتساب پادشاه بود پیغام سید عبداللہ خان
 با دیر رسید کہ مجرای کلی خود درین شناسد کہ تا مقدور بار و توپخانہ پادشاهی
 را آتش دہد و گاوی توپ کشی را قزاقی نمودہ بفوج ما رساند آن نابکار و قدیم
 این خدمت نہایت جہد بکاری برد اما از جہت ہشیاری و خبرداری حیدرقلی خان
 سعی او بجای نرسید حیدرقلی خان کہ در اہتمام و ترتیب توپخانہ ید بیضا داشت ارجا
 پادشاه بجا دلی مقرر گشت و سعادت خان بہادر و محمد خان بکشتن بسرداری مہمینہ

دار استماع حضرت تاج پادشاه در راه ملک راجه پناں به امانکلامت سید عبداللہ خان
 کوچ دوم و سوم طرف درگاه شاه قطب الدین قدس مشرفه نمود و بعد از آن که حضرت
 خاقان را با آنکه کمر آمان داشتاریافت قطب الملک را به فریاد آمان اختیار نمود و در خط
 سیف الدین علی خان و شہامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علیاں و دیگر
 مارہہ توقف کماں مراحل میمود و در ہر منزل حق حق از روح بارہہ و انہاں
 تمہدار و رہبرداراں میل سوارات کسر سلطان محمد ابراہیم می پیوستند و ہر بار
 حسین علیاں کہ در رسالہ پادشاہی کو کرود مدقویافتہ بر می آمد و دہر و رسید
 و چہار صد سوار محقق می شد و چون ہرل یول کہ ارشادہاں آمان دسی پیکر
 است رسیدہ سیف الدین علی خان را در رسیدہ عبداللہ خان و شہامت خان
 مع پسر و را در اں سید محمد خان از پسران سید اسد اللہ خان مشہور سواب اولیا
 کہ از طرف حسین علی خان آوردن سپاہ مارہہ رفتہ بود و ذوالفقار علی خان کہ
 او ہر رای کرد و اور می سپاہ اطراف نامور شدہ بود با جمعیت قریبہ و دار
 ہزار سوار رسیدہ و ریادہار صد و چہار تیرا ہزار سادات مارہہ کہ ہر یک خود
 رستم وقت میداست تخلیص را یار عباس شہامت خان با خود آورد و القصہ
 لغایت و ہم محرم ریادہار بود ہزار سوار قلم آمد کہ از آنکہ چہار دہ پارہ
 ہزار یا ہزار ہزار بودند و بعد از آن ہر ہمراہ حوراسی حاکم و حکم سکہ جسمی دیگر
 از کوکراں حسین علی خان و رہبرداراں اطراف محقق گشتند چنانچہ بقول شہر محمد
 سلطان ابراہیم ار لک سوار تہا در مودہ خود و در یکہ حوراسی حاکم مارا خود
 آمدہ مالشکر سلطان ابراہیم پیوست سید میل و چند قطار شتر کہ از لشکر پادشاہ
 تفراتی گرفتہ بود و طریق رہ آوردہ رسیدہ عبداللہ خان کہ را سید عبداللہ خان ماد
 سختد و این حرکت ہر مدد طالع پادشاہ صاحب اقبال سبب سیدی کوکراں قلم

ابن شاه عالم را ارضی ساخته بتاریخ یازدهم ذیحجه سال ۸۳۲ اثنای ثلاثین و مائة الف
 بر تخت و علی اجلاس دادند و عقب بابو الفتح طهیر الدین محمد ابراهیم کردند و متعاقب
 آن بفاصله دور روز قطب الملک تیریدار را خلافت رسید و بلازمت سلطان ابراهیم
 فایز گردیده باستمال امرای قدیم و جدید از عطای منصب و خدمات و دوا و نذر
 نقد و اضافت مواجب پرداخت و علی العموم نکاح داشت فوج اجل آمد و آنچه در ایام
 اندوخته بود از نقد و جنس که احصای آن در فهم و قیاس نه کنج همه را صرف پیا
 و یاران و دوستان کرد و گفت اگر زنده ام باز هم میرسانم و اگر خواهم حق نوع
 دیگرست چرا در دست دیگری افتد و از باوری اقبال محمد شاه پادشاه این نوع حسن سلوک
 او با مردم که امتیاز در آن نمانده بود سبب بی دمانی نوکران قدیم و جدید رسید
 خان و باعث ملال خاطر جماعه داران و دلاوران که جوانان با نام و نشان و
 خوش اسپ و یراق بودند کردید چرا که آنها نیکه اسپان پیش قیمت داشتند
 بازار بیجا که یا بوسی ده پانزده روپیه خریداری می کردند و یا بوسی ده روپیه
 میفروختند و اکثر مردم بی سرو پا و پوچ زر گرفته روپوش می شدند
 بر تبه کرم بازاری نوکری سایر در ساله بود که یک یا دو سه جا نوکر میشد و باور
 این بدل عام بنا بر بی انتظامی و ابسته های خاص و پیشکاران و ناظران محران
 و دیگر تعلقداران که همراه سواری محل سلطان ابراهیم معسر بودند بر اسپان بی زمین
 سوار می شدند با بجه قطب الملک هفتدهم ماه مذکور همراه سلطان ابراهیم بغرم مقابله
 از دار الخلافت برآمده چاسب عید گاه فرود آمد درین ملا عالم علی خان از لشکر ظفر
 اثر پادشاه و شور علی خان از اکبر آباد بدان فرودگاه رسیدند غلام علی خان را
 بانجا بت علیخان که برادرزاده و متبای سید عبداللہ خان می شد و در سن چهارده
 سالگی بود برای بند و بست شهر و قلعه شاهیجهان آباد با جمعیت محدود گذاشتند

رسیدند دارالحکومت کرد و در پی سپاه و حدت قلوب امر را برداشتند و به هم رسیدند
که کوچ نمودند دارالحکومت مرطبه پیا کردید اما از انتشار این خبر میوایان در میله
مفسد از هر طرف سرشورش بر داشته در اثنا سی راه عقب بهیر پیش پتجانه
قلب الملک و جمیع سادات بارهه و متعبدیان و متوسلان ایشان چه ناحت
و تاراج و حرا بهای که کردند بعد سیل آن موجب اطاعت است القصد قلب الملک
رای آوردن یکی از پادشاهان که نظر بدو در جهت احلاس بر سر سلطنت
شجاعت الله حان را نامرئوسی حان روانه دارالحکومت نمود و درین باب و در
مقدمه نو کند داشت سپاه سرادر معبر اعیانی خود رسید حکم الدین علی حان
که بحر است شهر دبی قیام داشت و شت و آخر روز بتاریخ هشتم سی محرم که
به کور به حکم الدین علی حان رسید پیش از آنکه در راه با انتشار یابد رحلاف آن
بهت دادند جمعی از سوار و پیاده همراه کو قوال رحاله استمداد الدوله تعیین نمود
و تا یک و نیم پاس شب اطراف حویلی او بکامه آرا گشتند و مردم اعتماد الدوله که
از اصل مقدمه خبر داشتند حاجا کرد حویلی خود مورچا لسته مدامه پر جند
تا ایسکه در هر کوچ و محله رمان رد حاص و عام گردید و محکم الدین علی حان خود
یا موجب نوشته سید عبداللہ حان که در آن وقت ما در سیدار خیال محاصره
حویلی محمد امین حان ما ذآدمه جمعیت را که فرستاده بود و خود طلسمید و در همان
شب کیسورای نام برترت جسد شیکار از شعیب این حرقالب از حان تپی
مود و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت و حکم الدین علی حان بعد اواسی ما بعد
قرآن بادل را در وحش اشکبار فرستاد و بی قلب الملک را در و مردان چهار داریا
در ستاد و پیغام اختیار سیر آرائی داد چون به یکدیگر آمد از آن بقول نمود و نیکو سیر را
تکلیف نمود و هم اما حرم و آحرالا مرشاه براده سلطان از ابراهیم اس ریع الشان

رستم نشان حسین علی خان شهید شد
 آن صفدریکه از قلم تیغ بارها
 منقاد او شده اند از آن سرشان بر
 تیغش بر روز مهر که خصم تیره بخت
 فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی
 هند از شهادتش تن بی روح گشته است
 عالم چو قیر در نظر خلق شده است
 از دست ابن محبسم ثانی شهید شد
 هند اینچنین مصیبت غمگینی ندیده است
 کاهیده است مبر و تاد و رشده است غم
 ای دوستان آل و بجان اهل بیت
 تاحق اهل بیت رسالت ادا شود
 سال شهادتش قدم واسطی نشود
 ذکر غیب رحلت قطب الملک جهان فانی بملک جاودا
 گویند وقتیکه امیرالامرا با پادشاه قصد دکن کرد قطب الملک با چندی امرا از جا
 کردی اکبر آباد مرخص گشته متوجه دارالخلافه دلی شد هنوز در راه بود که منقسم و مجبه
 خبر گشته شدن امیرالامرا طاعت ربا گشت قطب الملک چاره این غم جانگاز بجز صبر
 استقامت ندیده و صلاح و رتبه ندانسته متوجه شایه جهان آباد کرد و دید اگر چه پیمانه
 و خیر طلبان کنکاش نمودند که پیش از رسیدن فوج لطافت و کرویدن لشکر
 حسین علی خان بیاد شاه جهت تدارک زود معاودت فرمایند اما نشید فرمود چون
 پادشاه مستقل گشته و فوج با دل شکسته است بدون توره مقابله خلاف مصیحت و عیب

قدیم و وکیل سید محمد الله خان بود تبدیل وضع و لباس کرده و قدری نقیض
 کار آمدنی تا خود را داشته چند روز در حیمه آستانیاں پنهان شد و ذوقیه و صفت
 خود را بر سید محمد الله خان رسانید و میر علیاں حد متکا مقرر حسین علیاں
 که صاحب بیل و کشت شده دار و ده داع و قعیجه و فلیما کشته بود و عدد و سه و
 مال و آرد و براد داد و گرفتار رسد اسیری شده پاره روزه روز مفید گردید و میر مشرف
 که پیغام استمالت و عطای اصناف و نقد و ادب اندا پاس مکهوار کی ابا نموده
 بعد چند روز در ظل عطف و سخا لی در آمد پس ازین بهکامه لاش امیر الامرا
 که بچیر متی امتاده بود و مال لاش سید میرت خان و نور الله خان حکم حضور بیا چاه
 خوانده و تاوت با راه در رفت گرفته خواستند روانه احمیر نمایند اما سارچ
 که باران میر بیامد و در رفت تاوت هم بچه بکشد و رود عدد اراں به میر
 نقل کرده در حار پدرش سید محمد الله خان مرحوم مدون ساعت در بعضی
 مسموع شده که پیش ازین واقعه مردی صالح در رؤیا دید که حاب سید الشهدا
 ثالث اثنا عشر کرام علیه و علی آمانه السلام خطاب با میر الامرا کرد و فرمود
 بلغ وعدك و حلت عدوك پس از ان ساعده چون حساب کردید فقر
 نایم بود و ما صفت تغلب میر عبد الحلیل حبیبی و اسطی مالکرامی رحمة الله علیه
 عرائی در مرتبه حسین علی خان گفته ما نایم دریجا شت گردید و مرشد
 آثار کرملاست عیاں از حسین مهد
 شد ما تم حسین علی ناره و در جباں
 ار داع دل زد و جیرا خان اشک خوش
 کیتی چرا سیاه نکرد و در رد و جسم
 بلی است ریں معامله پیرا پس غر

رد و حش حوں آل سی ار زمین بند
 سادات کشته اند مصمت لستین مهد
 این است تو بهار گل آتشین مهد
 خاموش شد جیراع لاش آفرین مهد
 و رخس کریمه سرخ شده است سستین مهد

رسیدند و بعضی خانه زادان جان نثار پادشاهی فراهم آمده بمقابله پرداختند و
 قمرالدین خان بهادر و وحید رقلی خان بهادر و سعادت خان و دیگر بهادران محصیت
 کیش قدم جرات پیش نهاده دست قبضه کمان برده برفاقت برق اندازان
 و شیراندازان قدر انداز معرکه نرم گرم ساختند و پادشاه بدست مبارک
 خود تیر می انداخت درین اثنا تاجریان دست بنارت بازاء و کار خانجاست
 سادات کشتا دند و خیمه حاجی حسین علی خان را آتش زدند و نسیم فتح و غیره را
 بر چرخ پادشاه صاحب اقبال و زیدین گرفت مصمصام الدوله خاندوران
 بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تر و جان نثاران پادشاه
 کشت درین صحن کولی بندوق قضا به غیرت خان که دوزخم تیر تیر برداشته
 بود رسیده کار او را با تمام رسانید و فوج باره متفرق گشته شادمانه فتح
 و نصرت پادشاه ابوالمظفر محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و اکثر کارخانجات
 و اموال حسین علیخان که زیاده از کرور و پیه بمنزل رسیده بود همه بتاراج
 رفت و جواهرخانه و خزانه که عقب مانده بودند آنوقت تاراج محفوظ مانده بضبط
 پادشاهی درآمد و بعد اطفای نائزه جدال و قتال حیدرقلیان بهادر محکم شک
 را به پیغام امان جان و آبرو بجاییت ظل سبحانی مستمال نموده نزد خود طلبیده
 تسلیم عفو جرایم و عطای اضافه منصب که از اصل و اضافه هفت هزار می شد
 در حضور گناینده و رتن چند را بهر حیدر اعماد الدوله به پیغامهای استمال
 ساخت اما آن برگشته بخت اصفا ننموده آخر بدست مغلان و لچه های باز
 و تماشایان گرفتار گردید و چون او را عریان ساخته بزجر و خواری نزد عثمان
 در آورند و بجز دزاری التماس و امان جان نموده اعماد الدوله یکدست رخت
 پوشیدن داده او را سلسل و مطوق گردانید و رای سر و مناس که از نوکران

حاصل شکفته ناشنیده می رسیده هر ره کوپاں در دواں حاصل آمد مد هر چه پاك
دلاوری مشهوره کار را نمودید حرم است سودی ندیده مد را داشت رحماں
سلامت در رود و بعضی مردم تو پناه حسین علیاں را اطراف کلال ماژسرداں
توپ و تفنگ پر داغند و سید عیترت حاں بمشیره را ده حسین علیاں که سماء
آمده کمره اموده در فکر چیر خوردن خود بخردشید این حسروشت اتری انگه
تجمع مردم پر دار و عادات و تهور را کار فرموده با جمعیت قریب چارصد
سوار رفیل سوار کشته متوجه دوله پادشاه گردید حیدرقلی حاں سوار
احاست پادشاه ماسرازاں دیگر و معلان ایراں و قوراں بر میاں حاں بسته
مدافعت رعاست و سعادت حاں بخود هراتی خود بر همی حیدرقلی حاں
کار فرموده اعتماد الدوله کستاجه اراجه مدویت و عقیدت بر دیک سرچند
محل پادشاه و قفقاز که هوا حاں سعادت اراده فاسد در حق پادشاه کرده
رسید و خواب قدسیه را راه مهرادری مانع بر آمدن پادشاه از محل تو آنجا
سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته شال بر روی خود انداخته
اندرون محل آمده با طهار مدویت و رسوخ میت دست حیدر یورماں را گرفته
از محل بر آورد و اعتماد الدوله رفیل خود سوار نموده بجای حواصن نشست
در آن وقت جمعیت اعتماد الدوله و قمرالدین حاں سوار که ریاده از چهل
پناه محل حاضر بودند و بعضی از مردم تو پناه که مجموع صد و دهمند سوار بمیرسید
در رکاب طمع اقتباس و از هم تند و حیدرقلی حاں مبارز بتا کید طلبان سوار
و کردادری تو پناه یرواحه باهمان جمعیت قلیل با اتفاق قمرالدین حاں مبارز
سعادت حاں سعادت نشان در مقابل عمرت حاں قدم استقامت افروز
متوجه کار را رتند و بعد مد کشتن صدای دار و کیر دلاوراں مار و کبک عیترت

دیگری ازین ستر سرباد داده اگهی نداشت اگر چه به ثبوت رسیده شی که حامل این نامه
 بود میرجله با ظهار هواخواهی با امیرالامرا ازین مقول اطلاع داد و در جواب گفت مگر من
 خبر نبره ام که کسی بکار دزد و اصلا التفات بسجن او نکرد با جمله ششم ذی حجه ۱۱۳۲
 هزار و یکصد و سی و دو هجری منزل توره که از فستجور سی پنج که ده غربی ستیم
 عساکر ظفر مادر پادشاه کردید اعتماد و له به بیانه تبوع و بر هیزد کی دل پیشین
 حیدر قلی خان میرانش فرود آمده و امیرالامرا بعد داخل شدن پادشاه محل را
 بر کشته پالکی سوار راه خانه گرفت بمبکه متصل دروازه کللال با تر رسید میرحیدر
 که روشناس بود راه حرف و حکایت داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا
 داد و زبانی شروع بضمیمه نالی نمود چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان
 بچستی و چالاکي خنجر ابدار به پهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش با خراج
 نور الله خان پسر اسد الله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت میر
 حیدر را بضرب شمشیر از پا در آورد و مغلان از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را
 کشتند و سر امیرالامرا از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند و مردم حسین علی
 که بعد رسیدن منزل جای قرار گرفته فافل از بازی فلک شعبده باز بودند در
 وقت نمتوانستند رسید مگر خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده دو
 زخم کاری برداشت که از همان زخمها بعد سه روز ازین جهان در گذشت و
 و خاکروب حسین علی خان شروط فدویت بجا آورده با شمشیر و سنان بر آن
 زده و صف هجوم را از هم دریده تا نزد یک تسبیح خانه رسیدند و از ضرب گولی
 و تیر مغلیه بجا ک هلاک افتادند و مصطفی خان بخشی محکم سنگه و جمعی دیگر از پهلوانان
 محکم سنگه از استماع خبر خانه خکی بی تحقیق و بدون اطلاع محکم سنگه خود را بدو
 کللال بار رسانیده و از کثرت از دو حام راه نیافته از طرف دیگر سرچ دیوان

از جهت قایل و دوستان کان که در حسته میاد و دوند بهایت موش و متر و کشتید
 و همه حیرت رسید که قلعه در دولت آما و آهارا اندرون قلعه گرفت و حان و مال معطوفان
 از استماع این خبری الحاکم مطمئن گشته در صد و کتیدن انتقام شده بعد ککاش چان
 قرار دادند که قطب الملک مدار الحکلات رفته استقامت در رود و امیرالامرا در برکار
 پادشاه با امرای مادر صاحب بوج مدکن متوجه کرد و دنیاچه امیرالامرا پادشاه را بهر
 گرفته بهم دینعه و حریم دکن بایساحه بر اسوار موجودی سوای آن که نگاهداشت علی
 العیون شروع کرده و اطراف و حواصیل را برای سپاه فرستاده بود و اگر کسی را بدکچ
 نمود سخاوت اندازید برود و در خصوص امیرالامرا که از سخا و کرم و علم و اسات نظری
 داشتند و هر که محور سید او دستم رفتگی می شد در حرکات ناشایست و مایلست
 که مانع سیر عمل آورده و بعد از آن هر پادشاه را که تحت تسلط سید مدسخر نام
 هیچ امری را می اندک داشتند و ترسید لقال ما که در نظر مردم و قس داشت پیش آورده
 را از الهام امور سلطنت کرد و در قلوب علایق را ایشان رکشت تا مدی که دست
 از مهابت ایشان هر چه که میدادند که روال دولت سادات موجب حوائی
 است ما هم می گفتمند که اگر این کشتی عرق شود پس از بیجا کای چه توان گفت
 پس اعتماد والد و له محمد امین حان چین بهادر از جهت قرات قرینه که مافوق مستطاب
 داشت ما خود عهد و پیمان که ما امیرالامرا از سادات متوجه گشته در پی حفا و دیر
 نیدر کاشعری را که از ترکا و دو غلات و حد کلاست میر حیدر صاحب بایج رشیدی
 همواره قسرم رکاب ماری و همایونی و جیدی حکومت کشمیر سرور می داشت و از
 شیرستیری ایهارا میر کوید رکس داشت که منتهر قافه کشته مکید و حیل و قطع رتبه
 امیرالامرا اقدام نماید کویید سوای والد پادشاه صدر القاسم و سعادت حان که
 دینا پوری که از فوج داری سپه بول و میانه کهور رسیده و محمد امین حان و مساکین

بفرج جناب نواب عالیجناب پیچند و شاد و یکنه فتح و نصرت بلند آواز ه کشت -
 و سنکر اجی مر سینه زخمی کشته اسیر شد و فیلان و توپخانه بتصرف اولیا محی دولت قاهره
 درآمد و باقی کار خانات بتاراج رفت و درین جنگ نیز مردم نواب مستطاب
 جز سید سلیمان از اولاد حضرت عوث الاعظم قدس سیره و شیخ نور الله و دو
 کس دیگر آفت جانی نرسید و متوسلخان و محمد حیات خان و محمد شاه و کامیابان
 و چند کس دیگر از مردم نامی فوج طفر موج برداشتن ز حصار لوی سرخروئی
 برافراشتند و چون این خبر حجه بنیاد رسید قبائل حسین علی خان و وابسته با
 عالم علی خان سر اسیر کشته رجوع به قلعه دار دولت آباد آوردند که پناه از آنجا که
 از خاندان سید مبارک خان از سادات سید جلال بخاری بود با وصف خسارت یافتن
 از کمی منصب و غیره در عمل حسین علیخان رعایت اخوت ملحوظ داشته قبائل آنها را
 مع احوال و اطفال اندرون قلعه گرفت و در همان ایام مبارز خان صوبه حیدرآباد
 و همزلف اولاد و رخان با شش هفت هزار سوار بشهرت کمک سادات از
 حیدرآباد قدم شمرده می آمد و منتظر شنیدن خبر غالب مغلوب بود از شنیدن این
 خبر بجای استعجال نواب عالی جناب پیوسته عقد رفاقت بستند -

و ذکر توجه امیرالامرا حسین علیخان بقصد گرفتن انتقام از نواب عالیجناب
 بصوب و کن و کیفیت کشته شدن او بفریب میمن

گویند که چون اخبار وحشت آثار یعنی کشته شدن سید دلاور علی خان و عالم علی خان
 و دیگر سرداران باره و سالم ماندن تمام سرداران نواب مستطاب غیر از چند کس معدود
 بقطب الملک و امیرالامرا رسید دست نخیر بدندان تفکر گزید گفتند که مگر همراهمان نواب
 عالیجناب آبجیات خورده اند یا وین تن اند که از آفت توپ و سنان سالم میمانند
 غرض نهایت عنم دالم پیرامون حال ایشان شد و علاوه این غم آنکه خاطر ایشان

که با حساب عالی قزاقان قریه دانت و با عالم علی حاکم همس بود و در شجاعت کوی
سفت اراقران خود میر بود و میل خود را بد و کوه بر حاکم و دیگر مار را که در مقابل او
آمدند مقابل نموده و در همان جایی که خود را در خشم تیر و کولی محروح کشته خود را بر ارباب
سواران عالم علی حاکم رسانیده داد مردمی و دلاوری داد و در جهای کاری برداشته
و قادر حاکم که کمک متوسلین رسیده بود ویر سعی بهادرانه بطور آورد و در حاکم
عالم علی حاکم سپهر پوره مشهور حاکم الحاکم به نور جان که میبانی عالم علی حاکم میبود
معات الدین حاکم دارد و خود تو پناه دکن که در حوضه قبل عقب عالم علی حاکم نشسته بود
و عالم حاکم و آپاچی دیوان و شمشیر حاکم و سید ولی و سید عالم مار و غیره بهشت
که کس بعد تر و نمایان از تیر و کولی سادیه عدم شش تا فند و درین بهنگامه دار و کیر می
خود را به بهر رده بدست آمد و کندی حرا به اشرفی و اب عالی حاکم لغارت نزد
سواران عالم علی حاکم از صدقات تیر و کسسان تاب یا آورده روح گردانید و عالم علی حاکم
مار جهای حاکم جکان روح و مصوب روح و اب عالی حاکم گردانیده تا دار مله می گفت
که روح قبل رکشته است من رکشته ام و از جلالت و بهادری با نقل می کسی که
چون تیر و کسهای آن شیر و شمشیر سرد تمام شد تیر را که کوه و در حاکم و بدن او
رسیده بود از روی جلالت را آورده بکله گمان در آورده روح و اب عالی حاکم
می انداخت و داد شجاعت و دلاوری میداد تا آنکه از رسیدن رجهای پیاپی
حاکم کمن تسلیم نمود و درین کار را در حاکم نزد و ات نمایان بطور رسانیده که دلاوری
و بهادری دلاوران مار و حاکم کردید و کوبید و ریاده رحمت و دو سال ازین
عمرش گذشته بود و پیغمبر پیغمبر از فیلی سواران با دلاوری و دلاوران بهر شکار
نورین جنگ همراه او کشته شدند و بسیاری رحمی گردیدند - این حاکم و عمر حاکم
تر کنار حاکم و حدودی حاکم دیوان دکن و چند کس و دیگر مردم مامی بعد از حاکم

بفوج مقابل رسید حوضه فیل سواری لطیف خان پوار را سرنگون و حوضه نشین را
 پیاده ساخته لشکر مخالفت را متزلزل گردانید متهور خان هراول لشکر عالم علیخان
 بمشاهده این حال بانهور پیشگان رزم جو و رزم آزمایان شعله خو که هفتده هجده
 فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار جرار همراه داشت پیش از آن که
 حجاب و دو توپخانه شتر بار از میان برخیزد بر فوج هراول نواب عالی جناب
 حمله آورد چپ نکه پای استقامت اکثر مغلیه از جا رفت و کارزار بر محمد شاه
 داروغه توپخانه شک گردید و جمعی از دلاوران رستم دل پیاده پاشده
 استقامت ورزیده تر و نمایان بر روی کار آوردند درین حال اختلال کلی
 در فوج نواب عالی جناب راه یافت و محمد شاه داروغه توپخانه زخم شمشیر کاری
 برداشته از کار تر و دوازده ماند و برادر او شیخ نورالله کشته شد و جمعی کثیر از دلاوران
 زخمی شدند و زخم تیر چشم سالم محمد غیاث خان یک چشمی که سردار هراول فوج نواب
 عالی جناب بود رسیده جهان در چشم او تار یک گردانید و باقی فوج رو به پرت
 آورد و درین اثنا شیران نبرد از ماز فوج یمین و یسار بکرت آمده در مقابل فوج
 خصم آتش جدال و قتال مشتعل ساختند و قدم جلالت افشوده به تیراندازی می
 غرض زد و خور و غریب و جنگ عجیب بمیان آمد و درین بین عالم علی خان مردکی
 را کار فرموده مانند شیر که از همیشه برآید برآمد و همراه بیان توانستند در رکاب
 فیل سواره جلوریز بمیدان معرکه خود را رسانیده حمله رستمخانه و کارزار مردانه بر
 روی کار آورد و بهادران فوج نواب عالی جناب خصوصاً عضد الله و له عوض خان
 بهادر و مرحمت خان و قادر و او خان در مقابل سادات قدم جلالت افشوده
 لازم شجاعت ست بظهور رسانیدند در آن دار و گیر که عالم علی خان با وجود برد
 زخمهای گران چون شیر غران حمله می نمود و داد مردانه و تهوری میداد و متوسل خان

ویسی ویران اتفاق مقام افتاد و از جهت شوخی مرهبطه مذکور در عوض حاکم بهادر
 و محمد عیاض حاکم مع بهادران دیگر در اور بهاسا لکسر حکم از لشکر برآمده تا دیوبند
 آهائیر داخند بهد وقوع اندک عدال و قتال مرهبطه موافق رویه خود را در پیش
 گرفت بهادران اسلام مادیهای بسیار غنیمت گرفتند و دوسه کرده متعاقب تیره
 بمکان رفته مارکشت نمودند و دو وعید در آسمان توأم شد یکی حمید فطر دوم حمید میر
 آمدن کاوه و دانه بقدر ضرورت و بهنگام کوچ از آن مکان چپه توپ بر رک که
 سبب بسیار می کل و لا و لا عوی کاوان همراه رودن آن متعذر بود و در آن مسیر
 مد فوس ساخته بر دیکب بالا پور رول فرمودند و آسمان کاوه و دانه نو نور میسر آمد
 دوسه مقام برای استراحت لشکر نموده و چم شوال بهیر دنگاه متصل قصه لایو
 که داشته فاصله دوسه کرده مکان مقرر نموده تسویه مصروف و ترقیب انواع
 و نفیس سرداران مادر و دلیران شجاعت آثار در فوج بهراول و بیتمش و حرقا
 و در لغار پرداختند و از جانب مقابل سید عالم علیا با حمایت سی چهل هزار
 سوار از مرهبطه و فوج بهادران و محمد اران عمده که هر کدام از آنها خود را از ستم
 وقت می شمر و صف را گشت اما انصافی سرداران مثل امین حاکم و برادر عالم
 و ترکت از حاکم و عمر حاکم را در داود حاکم پی که حاکم عمومی او و انما در پیش
 جوش میر و مسافران همراه عالم علیا و حمیه با نواب عالی خاست عهد موافقت
 لستند القصه ششم ما و شوال ۱۲۸۵ هجری و صد و سی و دو و هجری مقابل فتنه و دا
 و بقول بهر پیش از آنکه عالم علی حاکم از حاکم پی خود حرکت نماید نواب عالی حاکم
 مالشکر طر اثر خود را مقابل فوج حصم سپیدوار حاکمین معرکه رزم گرم
 گردید و اول و پله دوسه کوله از لشکر عالم علی حاکم لشکر نواب عالی حاکم آمد
 لیک مصرت حاکم ماحدی بر سپید کوله کشتین که از توپخانه نواب بصرت نصیب

دانورالله خان و ملک مصطفی و محمود خان کجراتی را به قلعه ارک فرستاده بند و بست
 قلعه و شهر واقع نموده بعبور دریای تبتی نزدیک دریای پورنا بمسافت شانزده
 هفتصد و کرده غربی از برما پور رسیده نزول اجلال فرمود و از آن طرف عالم علی خان
 نزدیک تالاب هشت ناله که از پورنا مسافت قریب داشت دایره نمود و بنا بر
 شدت بارش شبانروزی و کثرت کل و لامی و طغیان آب دریا که فیما بین جابلود
 چند روز نواب مستطاب و عالم علی خان هر دو در فرودگاه خود مقام نمودند
 بعد نواب عالی جناب برای تبدیل مکان و تحقیق معبریکه پایاب باشد هر دو یکدیگر
 کرده بصوب برار کنار دریا کوچ میفرمود تا که برپیری زمینداران و ترود و محض
 بهادر در چهارده پانزده کرده مایل نسبت بالا پور صوبه برار خیر پایاب شنیده ادا^{سط}
 ماه رمضان با تمام فوج از آب عبور فرمود و چون پیدا شدن چنان معبر دین
 اوقات شکون فستج بود باعث خوشنودی و لها شد سید عالم علی خان از شنیدن
 این خبر از مقام خود کوچ کرده برای کارزار به قصد پیل کانون رسید نواب عالی
 جناب یکروز برای ملحق گشتن باقی مردم بهیر در مقام خود اقامت و زریده روز
 دیگر کوچ نموده نزدیک سیو کانون که تعلق بصوبه مذکور دارد برای مصافقتین
 فرموده فرود آمد و بنا بر شدت باران و کثرت کل و لامی چند مقام در آنجا لازم قضا
 و درین مقامات بنا بر کرانی غله و نار رسیدن رسد و کمیا بی گاه از جهت شوی افواج
 مرطبه که اطراف اشکر تاخت و تاراج نموده نمیکند استند که پرکاهی از کپی برسد تا
 برسیدن رسد چه رسد چه تصدیعات که بر آن لشکر فیر و زمی اثر نکند شت تا این که
 عرصه بر سپاه نهایت تنگ گشت بعضی مردم کم مایه حوصله باخته برخاسته رفتند
 و اکثر جماعه داران از شدت انواع قصاص عاجز آمده نالشی و فریاد آواز نهادند
 درین اثنا باران فی الجمله فرصت داد از آنجا کوچ کرده سه گروهی بالا پور و یک

نصرموده و احساس دیگر که پیش قیمت بودار عازم کراں خرید کرده مامری خود خطا
 در بود و اسب هر سپاهی که درین جنگ معرص تلف رسیدنیش لصاحب او موافق
 صالطه سرکار خود یعنی فی راس کلاں صد و پنجاه روپیه و کموچک صدر و بیه حرمت
 کردید و بموجب نوشته حافی خان دوسه هزار سوار ار لشکر دلاور علی خان که بعد کشته
 شدن او خان سلامت رود را معتمد انکاشته بصورت محسنة میاد و رسید عالم علیخان
 را بهی شده بود و بعضی از آن دہان اشای زده وقتی عالم علی خان پیوستند که با
 جمعیت سی هزار سوار از محسنة میاد و رآمد و کتل و در ایور رسید و فوج مرہٹہ
 نامتور خان ہراول و قدری توپچاہ از ان کتل و رو آورده و در فکر فرو آمدن
 نقیہ توپچاہ و جمعیت لشکر بود عالم علیخان کیفیت کشته شدن دلاور علیخان و
 متفرق کشتن لشکریان را مالی آہا شنیدہ و عریق بحر عسم و الم کردید اولیای لیوت
 اکثر سرداران مرہٹہ اتفاق معروض داشتند کہ مراحت از اینجا صلاح و نفع است
 و تار سیدن امیرالامرا حسین علی خان و محسنة میاد و احمد کرا قاضی و ریدہ فوج
 مرہٹہ تاحت و تاراج فوج لواب عالی حساب بدستور قراقران قیس باید بود و
 ار روی تدبیر باید فرمود و عالم علی خان کہ لستہ حوالی و تہور در سرور و رعزت
 در داشت مراحت عارداستہ قدم حرکات پیشتر بہاد و تمام فوج از کتل و
 فرود آورد و لواب مستطاب کہ بعد فتح سرا پور رسیدہ و انرہ نموده بود و خسران
 سید عالم علی خان از محسنة میاد و استملع نموده تا موت دلاور علی خان و تہیر علی خان
 توقیر تمام سرد عالم علی خان روادہ ساحت و مکتوب نسل اسلوب مشتمل بر انیکہ
 کار کو بریری سلیمان رسامد و مع قنائل رود ہر دو عمومی خود بد کہ ازین
 طرف مراحت بخوابد شد از سال بود و چون معید میباید و لواب عالی حساب از
 سواد بر پور کوچ فرمودہ رعایت خان را در سرا پور کہ داشت و محمد اور خان

آشام خود می گردانید و لا و علی خان اجل رسیده بکمان آنکه با نواب عالی جناب
 از شش صد و هفتصد سوار و دوسه هزار پیاده مانده با چهار پنجاه سوار جرأت
 فیل خود رانده مقابل فیل نواب عالی جناب رسیده که ناگاه کولی بندوق بالا
 ابروی لا و علی خان پوست مال گذشت و او را بهوش ساخت فیلان
 فیل گردانیده بفرز پشته رسانید تا او را فاقتی از غشی رود و او را دیگر چون بوا
 رانزد یک دید فیل بجانب نواب رانده که دفعه کولی بندوق جزایر پتیه گاد
 لا و علی خان رسیده و کارش با تمام رسانید مرحمت خان فیل لا و علی خان
 را گرفته و بروی نواب عالی جناب آورد حکم بنواختن شاد دیا نه شرف صدور
 یافت طرفه بهادری بهادران لا و علی خان که با وصف کشته شدن سردار
 دست از جنگ بر نمیداشتند و پانصد سوار را چپوت از اسپها فرود آورده بکوت
 یراق عرصه بند کرم ساختند و داد مردانگی دادند - القصه چهار هزار سوار و پیاده
 از لشکر سید لا و علی خان بکار آمدند و از لشکر نواب عالی جناب سواهی بخشی خان
 و تبریز خان از مردم نامی شربت مرک نه چشیدند و عوض خان بهادر و محمد غیاث
 و عزیز بیگ خان و قادر و دین خان زخمها برداشته سلامت ماندند و نواب عالی جناب
 در آنجا اقامت و رزیده بتعاقب مفروران پرداخت و برای مجروحان لشکر ایلی
 جراح و سواری فراخور حال هر کس فرستاده تا دست داد و تندرستی به تیار آنها
 بظرف توجه کماشت و با وجود تکلیف نوکری چون میچکس قبول نکرد با چهار مریک را
 زاد و راحله داده خصمت نمود و اهل اسلام را بتجهیز و تکفین کشتگان لشکر خلع
 و اجه اندر سنکه را برای سوختن نعشهای راجپوتان مامور ساخت و از نبردگاه
 و دوم شعبان کوچ کرده قریب بیاض جیونیت فرود آورده بعطای سپ و فیل و اضاف
 و منصب و در ماهه رفقای خود را بنواخت و از غنایم سواهی توپخانه و فیلان در سرکار

و راجه بهم سکنه کج سکنه جمعیت همده هزار سوار حصار حسیما جی حسین علی خا
 لطیف نقاف رسیده عود در دما می کند و آب عالیهاب لغوه توکل و استقامت
 اعتصام نموده بهم سید دلاور علی خا را بهم عالم علی خا مقدم داشته تو یمانه
 را همراه محمد عیاش خا و شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان بیشتر روانه کرد
 و خود نیز از عقب کوچ کوچ را پی گردید چون در منطقه راج مکرانی رسید دو بهمان
 هر دو لشکر فاصله دو کرده ماند و در آمده پیغام میالات التیام شعر عدم ارکات
 حدای و قتال سید دلاور علی خا و میثاد اما سودی نداده چار و ماچار سیر و هم
 شعایر سال مکرور عمر پیکار متبویه مصروف پرداخت و چون معلوم آن عالیهاب
 شد که سید دلاور علی خا تو پیکانه ترتیب داده پشت به قلعه ایستاده است
 میل سواری در و آمده و معرکه دو گانه استمداد کرده من بعد سوار شده و
 دو کرده سرعت طی کرده از عقب قوچ مخالف قلعه را پس رشت خود نموده نمود
 سید دلاور علی خا تصور که جمعیت ذواب استطاعت مقابله یار در دوخته کرد
 و عیاش ایستاده ماند که ناگاه از نمودار شدن و آب عالی حصار مترد گشته و نقل
 تحویل تو پیکانه دستور دیده و جمعیت خود تو پیکانه بهمانی گداشته متوجه جنگ
 شد از یک طرف عوص خا و از طرف دیگر محمد عیاش خا و از اول بار کار را کرم
 ساختند در حلقه اول که عوص خا بهار پای طلالت افشرد و دلاور ان باره انقلا
 داد دلاوری داد بدو را چو تان از اسپان در و آمده سر در ستانه کردند درین دو
 حور درج میل عوص خا و رکشت و اکثر تکر یان او دراز نموده خود را به نگاه
 رسانیدند عوص خا بهار در ما وصف رکشتن میل عیاش تمدیر و استقامت
 دست نداده مدافعه میگوشتند و قادر خا و روستائی ما وصف مجروح شد
 و رکشتن میل او و دراز بهار هیالش بسیار بر تیر اندازی بدست سبام حو

امید سعادت ملازمت رسید نواب مستطاب لعل باغ را مضرب خیام ساخته بدلا
 و تسلی سکنه شهر پرداخت و بزبان مبارک علی رؤس الاشهاد فرمود که بدل جبهه محض
 تخلیص خداوند نعمت است که بدست صاحب مداران آنچنان گرفتار که بی اذن
 نمی تواند برای او ای نماز جمعه رود تا بدیکر امور چه رسد از سیر چشمی و بلند همی نواب
 عالی جناب حکایت می کنند که در آن اوان والده سیف الدین هلیخان با جواهر
 اموال فراوان وارد برهانپور شده بود نواب عالی جناب با وصف نبودن خزانه
 در پیش بودن مهم غلیم چشم طمع نکشوده متعرض حال او اصلا نکر دید بلکه بسکوک
 بزرگانه پیش آمده محمد علی پسر آقا علی خان رومی را که داروغه توپخانه سیف الدین
 هلیخان بود بوظای خلعت نواخته و انواع فواکه برای اطفال سیف الدین علیخان
 فرستاده و دوسه سوار بدرقه راه داده تا کنار زربدارسانید و بعد تسخیر برهانپور
 غزل و نصب خدمات و تعلقات بعمل آورد چنانچه صوبداری برهانپور را از غل
 انور الله خان به میر علی اکبر خان و بخشی کرمی آن بلده از مغرولی محمد واسع خان
 به بخشم خان مقصر فرمود درین اثنا عوض خان با در صوبه دار برار که عمه نواب عالی
 جناب با و مشوب بود بحجیت یک هزار و سه صد سوار با اتفاق حکیم محمد تقی اصغر خان
 با جمیعت پانصد سوار ملحق گردید و منہیان اخبار بعرض رسانیدند که سید عالم علیخان
 با اتفاق سکر اجمی چهار و فوج نو نکلیداشت از پیاده و سوار و امین خان صوبدار
 ماند پیر از حجه بنیاد بار اوده کارزار غریمت این صوب نموده است نواب مستطاب
 بعضی از قبایل قلعہ ارک برهانپور و برخی در حویلی فدوی خان گذاشته جمعی دیگر
 را مع اموال و اطفال قلعہ اسیر روانه فرمود و از سواد لعل باغ کوچ نموده و از آب
 تبی کذشته شرفی زمین آباد منزل نمود درین اثنا خبر رسید که سید و لا و هلیخان
 بزفاقت سید شمشیر خان عمر اوده حسین علی خان و بابر خان سر و دست محمد خان پسر

درست کرده آمدند و چون میدان پادشاه فرودگاه لشکر میرورمی با شتر تند هیرایان
 سدی والایان و قندار احشام با استقلال شتافتند و جمعی از دولتخواهان را برای تعویض
 قلعه همراه نمودند طالب خان قلعه را با سیر برامی تسلیم شده بمعاذت پشیمان آمد
 رحمت خان با چهار کس صاحب مهم چرب را با رواب عالی جناب رحمت گرفته
 رود طالب خان رفت و پیغام داد که من آمده ام تا کلمات جبر و عاوی پشیمان را
 کم طالب خان گفت مضایقه بدار و ما یک کس پاینده و ایچ کعتی باشد مگر بد چرخان
 از رفقای خود سید حبیب را همراه گرفته رود قلعه از رفت و کلمات ترعب و
 تربیب طوغا و کر با او را به تسلیم قلعه راضی ساخت و به تسلیم و دلا سالی و پرور
 الحاصل بعد از پنج سال مدکور قلعه آسیر بنصره اولیای دولت درآمد و دیگر
 رواب عالی جناب را پادشاه کویج کرده بر طایفه بر بول سرول احلال نمود و طالب خان
 مع متعلقان از قلعه بیرون آمد محمد اورا شده خان دیوان را با پور که بیاض محمد اورا
 باظم آغا بیردانت از استماع این خبر سرسیمه کشته شروع به مدد دست برج و باره
 نمود و انواب شهر مصعداران و نوکران خود سپرد و محمد اورا خان باظم را پور
 که در محسنة میاد رود عالم علی خان خود رحمت گرفته به بیجار مع را در بهاسا لکر
 جهت مدد دست در عرصه دور در و یک شب بر با پور رسید و سیر و بیم چرب
 سال مدکور داخل ملده شده محافظت شهر کوشید و ایدری طالع رواب عالی جناب
 اکثر اعیان شهر و را در بهاسا لکر بهر وساطت محمد عیاض خان ما رواب سلطان
 کعبه در موافقت رود و در صرافان و ناحیان و اهل حرمه تبرج تمتع کشته محمد اورا
 را سرسیمه کرد و دلا چار مصاحت پیش آمده شب چار دهم ماه مدکور تسلیم شهر و لیا
 دولت نمود و سپیدین الدین خان کو قوال شهر حاکم رواب در شهر مدانی
 ملکه کرد و اید و اما دان محمد افغان خان همراه او را شده خان از شهر را آمد و مدلی پریم

حرکت نموده بود مخاطرات عظیم بنمایان اقدس نواب عالی راه یافت کا هی چنان خیال
میگذاشت که متعلقان را در قلعه مستحکم گذاشته با راجه جی سنگه بسازد و علانیه علم
مخالفت سادات برافرازد چنانچه مغل علی خان را نزد راجه جی سنگه فرستاد و از مانی
الضمیر خود آگاهی داد راجه مذکور جوابیکه اطمینان بخش خاطر باشد داد و کا هی
که بدکن باید ششما فت بجهت اینکه مبارز خان ناظم حیدر آباد از معتدیان خود
محمد علی بام را فرستاده پیغام داده بود که اگر بدکن تشریف فرما شود با اتفاق
خون پادشاه کمر رفاقت بسته حاضر میوم و چند رسیدن پسرد بهاجاد و نیز
عوضی بمضمون طلب نوشته بود و مرضی محمد غیاث خان که از خیر کالان نواب
بود بدین امر میلان داشت آخر الامرتش ثانی جریح یافت و شیخ ابوالخیر خان را
نزد مرحمت خان که در پوپاله بود فرستاده طلب نمود بعد محقق گشتن او در منزل
کاٹیا با چهار هزار سوار جبار و سرداران نامدار مثل دلیر خان و غیره نواب عالیجناب
وسط جادی الشانی ^{۲۲} یکزار و یکصد و سی و دو هجری از نواح سیر و پنج بشت
قصد حضور و بند و بست آن ضلع برآمده تا منزل مشهور بسای بهتر متوجه
شده بار مراجعت بموضع کاٹیا کرده از آنجا کوچ بکوچ بصوب دکن یغما نمود
چون بجنسبوری و نجل انور الله خان در دادن متخواه احتشام د هزار یان سد یوالا
قلعه اسیر از سابق بجمع شریف رسیده بود خیر و نام چلیه را نزد اسلام الله خان
و جمیل سد یوال و میارام و غیره روانه کرد و انید خسر و بجن تدبیر هزار یان و مردم
احتشام را تطیع نموده بقلعه انقیاء در آورده مژده فتح قلعه بعرض رسانید و بعد
عبور آن عالی جناب از نر بده رستم بکینان فوجدار سرکار پچا کمر یعنی کهر کون
و فتح سنگه زمیندار کمرانی اجرائی شرف ملازمت نمودند و بار دیگر تیر و دانهکی
چلیه مذکور و میر حفیظ الله خان نزد مستحفظان قلعه لعل آمد آنها بجهت بدید و شوق

قلعه واکند شده بود احکام برای تسخیر آن قلعه به سام آن مالی خاتمه
شرف عادیات بواسطه سرعت حال را مامور شایسته بتسجیر
قلعه مامور نمود خان متارالیه بکناح استعمال رواء شده و نرد نمایان آن
قلعه را مسخر ساخت و کوس حسن خدمت و احوال چون این حسن خدمت میر
حرامیت بر مساوات گردید خواب عالی جناب درباره او مراعات بر کاره عمر
داشته مدد دست بکار مالوه ما و معوض نمود و نظم و نسق و تنبیه معضل
قرار واقعی پرداخته جید موضع یک کسبه چندی را که مقرر مفسدان بودند ناح
آورد و قتله حوایا کیفیت فراهم آوردن جمعیت بریاده و ناح نصیب
مسامع مساوات رسانیدند پس علیها با آن عالی جناب نوشت که ما بتسجیر
جهت مدد دست صو کات دکن و اطراف آن صوبه مالوا را مقرر کردیم
ار چهار صوبه اگر آناد و اله آباد و رها پور و عثمان بر حاکم خواهد سام آن
پناه مقرر نماییم حاصل هر یک که چون کار کارگاه نقدیر جهت اعانت
پایداری بر گردیده خویش اسباب ریاست و کارکاری سامان دهد سکه
سیدست و پایا عالم بجزیری ضرری رساند و در سرایم امریکه بشیر غیب
دست حمایت را آورده در پیش رود کار با می خارج ارتقا پس دلده می نماید
ار کمد حیل و تدبیر چه آید سامی دولتی که مدد سناری حکمت ماله اساعس گرفته
است ار نه ما در حوادث دوران مصئون و حال آفتابی که با بیماری قلقت
کامله سر کشیده از خزان حرمان مانمون میباشد حاصل خواب عالی جناب بر ما
حرج سپاه بود و محصول فصل ربیع که عظیم ترین محصول آن ملک است از دست
میرت و سید دلاور حال که نه تسخیر نمودی با فوج خود در رفاقت چه
هیم سکه و راجه گنج سکه در کو طه سکوت داشت و ما شاره حسین علی خان از ما

خانه اندیشیده با دشمن بیکانه در ساختن براج ساهو بشرد و چند اسناد و چوبه
 شش صوبه و کن بمهر خود حواله نمود و کما پیشداران او را همه چا و خیل کرده خود
 را از و کن بدار اختلاف رسانید و به مجلس پادشاه پرداخته رفیع الدرجات را
 بر تخت نشانید سادات آن عالی جناب را که در آنوقت بحضور بود قطربا و
 زمانه سراسر نیز یک ترک آید و رفت و ز بار داشتند از فوج داری سنبهیل را و
 معزول نموده بصوبه داری مالوا منصوب ساختند چون نواب عالی جناب
 زنگ مجلس حضور فرمود و دید بمقریب صوبه داری مالوا خود را کنار کشید
 در مالوا به بندوبست واقعی پرداخت و در ۱۳۲۲ هجری یکزار و یکصد و سی و هجری
 بهنگاه داشت سوار و پیاده نهیمت عالی کاشت هنوز هفت بیست و یکگانه
 بود که و غده از جانب آن عالی جناب بنحاطر حسین علی خان جامنود و در فکر
 آن بشد که خود را ازین و غده فارغ البال سازد و در تثبیت امور سلطنت
 بی اندیشه پردازد لهذا شروع بغزل و نصب قلعده اراان نموده و ابستان خود را
 منصوب میکرد و قلعده اراان قدیم را معزول میساخت چنانچه مرحمت خان قلعده
 و فوجدار ماند و دوهار را موقوف نموده خواجم قلی خان را که بیکر یکی خان بود
 مامور فرمود چون خواجم قلیخان نزدیک آن قلعده رسید مرحمت خان بعد
 انقلاب و گردش سلطنت در تسلیم قلعده قلعلی و زید سادات ازین خبر بهم
 برآمدند و وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده بنواب عالیجناب ترقیم نمود
 که منصوب را و خیل باید کرد نواب عالی جناب بیاس خاطر سادات بدو
 بعل آورد و مرحمت خان را که رابطه اخلاص بان عالی جناب داشت و روی
 رفتن حضور او را نمانه بود نزد خود و طلبیده باغ از تمام کاه داشت و بساط
 ملاطفت گسترده چون ستر سال زمیندار مفسد پیشه حبوا لاسر بفساد برداشته و مفسد

اقامت آنجا ماکر یافتاد و چون را در راه چپسید رام انخاطب مکرم هر جا در
 صوبه دارالامداد فوت حال خود طریق استکیار و سرکشی پیو حیدرقلی خان امجد
 نکش تبیه او تعین گشت و بواسطت راجه ترش چند صورت آشتی و مصاحبت نمود
 رسیدن نواب مخفرتکاب بدار الخلافه شایه جهان بابو دیگر سوانح آن امام
 پیش ازین رقمه کلک بیاں شد همگامیکه صوبه اری دکن بمسئله میربخشگیری سام
 امیرالامرا قرار گرفت و مران طلب نام نواب عالی جناب شرف صدر یافت
 آنجناب طعمه حان را حکومت را با پورا امور موده روانه دار الخلافه کردیدند
 چون از امیرالامرا که آخر جادی الاولی ۱۲۰۰ هجری برابر و صد و هفت و هشت
 هجری بمصوب دکن راهی شده بود عاصه دو کرد و هی اتفاق مرور یافت و الی الله
 تکلیف ملاقات موده پس عالی جناب پاس مرضی پادشاه و عار علی و
 قبول نمود و کویح بکویح به دار الخلافه رسید و احراز سعادت طارمت یافت
 کرد و بهایت خلعت خاصه با چار ف و کلمات عیانت کنیه رچار مالش عوت
 رده و قطب الملک را در امیرالامرا کاه نواب عالی جناب آمده کلمات عید
 خواهی مسالو بر ماں آورد که وزارت فی الحقیقت ارشاست مصوبه داریها
 چه رسد رای رفع بعضی معاسد و اکل امیرالامرا دکن مرور یافت و حالا صوبه
 که خواهد حاضرست چون نواب عالی جناب محبت لفاق پادشاه و وزیر
 معاضه مودرور برور میامین متبه و صادمی افرو دماقتضای مصالح عفت
 فو حداری سهیل مرادآباد بعضی محالات دیگر بر کرد و متقرب سیر و شکار
 از صومر مرخص گشت و در ۱۲۰۱ هجری در یکصد و سی و یک هجری هرگاه از
 سید حسین علیخان که معصل احوال حان بد کور علیجه و کاشته کلک سیای کرد
 مطلق ارقام و ارام قطب الملک و حرکات با پسندیده طرح سیر از پیش

بعضی مردم خبیث طینت چند اشخاص منطعم را شمشیر کشیده و برادران را کچول و اکثر
 بیکنا با نرا مقتول گردانید با مقتضای عدالت منتقم حقیقی بیاداش آن رسید و این
 بدنامی عائد حال سادات گردید رفیع الدرجات که در سلطنت بجز نام نداشت
 در ایام قیام بمرضی وق مبتلا شده بود و بعد رسیدن به سلطنت لوازم احتیاط
 مزاج را از دست و فراوان غم و الم از جهت بی دخل بودن در امور سلطنت
 که مدد مرض مذکورست مزاج خود دخل داد و بعد سه ماه و چیت در روز
 حق پیوست بعد از آن مطابق وصیتش برادر بزرگ او رفیع الدوله را زود به
 بیستم ماه رجب ۱۳۱۰ هجری قمری و یکصد و سی و یک هجری بر سر سلطنت جا
 دادند و به شاه جهان ثانی ملقب کردند و هنوز دو ماهی نگذشته بود که نیکو سیر
 پسر پادشاه بنزاده محمد اکبر که در قلعه اکبر آباد مقید بود بدلاست عبدالسلام المصطفی
 بمصطفی خان و اتفاق احشام آن قلعه علم خروج برافراشت امیرالامرا کجلیج
 استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز بهمانش هزاره های احشام
 آن قلعه مفتوح ساخت و نیکو سیر را مع برادرزاده اش بیستم رمضان سنه
 و تسکیر کرده برای حبس بقعه سلیم کده فرستاد ناگاه فتنه دیکر کل کرد و جی شکه
 سوائی طبل مخالفت کوفت و قلوب الملک در رکاب شاه جهان ثانی برای
 دفع فساد جی شکه بفتح پور سنکری رسید و امیرالامرا نیر باو ملحق گردید و مصاحبه
 جی شکه صورت وقوع یافت و شاه جهان ثانی نیر بعد سه ماه و چند روز مرض
 اسهال در که شت ناگزیر روشن اختر بن جهان شاه بن شاه عالم را از و از خلافت
 طلبیده پانزدهم ذی قعدة ۱۳۱۰ هجری و ثلاثین و مائه و آلف برادرزاد
 فرمانروائی اجلاس دادند و به محمد شاه ملقب ساختند بنا بر یک نامه چهل و یک
 امیرالامرا با پادشاه و قطب الملک از تشجیر باکره معاوت نمود تا الف فصل قضیه

چند میاں آورد و محبته میا و معاودت نمود و محمد انور خان اول را سی طار مت
عالم علیا محبته میا در قس من عدم حص کشته به را سپور آمد۔ العرص سادات
لعد احلاس یبع الدرجات لعزل و نصب خدمات و پیش آوردن متوسلان خود
و را بد احتسجالا عاں لغت را مکان تقصیر نکرد و مرج سیر را که نصارت پیش ا
کشیدن میل بالکل رایل شده بود و بعد چدرور که حب ریاست و اسکیر جالش بود
را آن آورد که کا ہی سادات عدر حرکات کو شسته کفنه در ستاده بیجام تخت
لنایدن و امور سلطنت مان را در معوض ساعت میداد و گاه حدثه جان
اعاں که سکا ہیبا فی مقرر بود و تعلق پیش آمد و قطع معصیت هر لاری و
حاکیر سیر حاصل نموده لککاش را آوردن خود و رسانیدن سر و راجه و بهرج حی سکه
سوائی میکرد و اول سادات اریمعی اطلع میداد و ماچار ر سبونی بعضی بمندان
را با فی ارقید حیات داد و اول دو مار مسموم ساختند چون اتیری نختید که حاک
عدر هر داون تسمه کتیده فارغ المال را الحاکار این سیحی سلسا حنه و تسمه ده پر
بقییل و نکعیس پر داحنه تا موت داد و مقرر هما یون پادشاه روانه کردند و لاجه
کشتی امیر الامرا و سید علیاں را در کشتی قطب الملک را همراه تا موت ننیدن
ممودند و سته هزار مرد و درن خصوصانچه های شهر و نظر که اذ و عیص یافته بود یک
و لعیرس کساں یا ربه ما کر یا نهایی چاک خاک بر سر کرده پیش پیش تا بوت
میرفتند و بر بالکی و اسیاں سوار سی همراه هیباں تا موت سک باران میبرد
و ماں در رو سیم که لعقرا میدادند می گرفتند و در رسوم از لجه های کدا میشه
جمعی بر سر جوثره که پادشاه مقتول را غسل داده بود و مرا هم آمده طعام سیا
پخته لعقرا تقسیم کرده تنب را بخوادن میو و لواحیا نمودند که رجه سادات
میتوانستند و در یک دستگیر کردند و نقل رسانند همچون آن پادشاه سبونی

چند زمان محل را تعذیب نمودند تا آنکه نشان دادند که در فلان گوشه محل پنهان شده است
 به پسر متی تمام کشیده بر آوردند و در محبسی که بالای ترپولیه اندرون قلعه تاریک ترا
 کور بود و در آنجا جز آفتاب و صراحی آب چیزی دیگر نبود مقید گردانیدند و درین وقت
 آنچه از پسر متی زنان و تاراجی زیورشان معروض وقوع آمد ناکفتن اولی و بعد مقید کردن
 میل در چشم او کشید و رفیع الدرجات ابن رفیع الشان ابن شاه عالم را از قید برآورد
 و به سبب شورش عام و غلبه اژدها فرستادن حمام و تبدیل رخت
 شایان جلوس تحت نیافته بهمان لباس که در بدن داشت ماله مردارید کردن
 انداخته بر تخت نشانیدند و از صدای نقاره جلوس او آشوبی که در شهر برپا شد
 بود فرو نشست و تاریخ حبس فرخ سیر و جلوس رفیع الدرجات بعضی موهان
 فاعبر و ایا اولی الالبصار یافته اند پس نواب عالی جناب را که از نیرنگی
 او ضاع زمانه ترک آمد و رفت و ربار داشت از فوجداری سنهیل مراد آباد منقول
 و مبارز الملک سر بلند خان را که پیش از حبس فرخ سیر کابل حضرت شده پانزده
 شهر انتظار انجام مخالفت پادشاه و وزیر میکشید باز در حضور طلب داشته و
 استقلال داده مرض ساختند و فوجداری سنهیل مراد آباد بنام زین الدین
 برادر خود و نواب عالی جناب را بصوبه مالوا مقرر فرمودند و سنکراجی مله را
 که در عهد عالمگیر پادشاه بشرف ملازمت رسیده بود بلند پایه ساخته زمام رفق
 فنق مهابت و کین بدست او داده روانه کردند اگر چه عالم علی خان برادر زاده
 حقیقی حسین علی خان رئیس دکن بر سبیل نیابت بود اما مدار الهام دکن سنکراجی
 مله را شد و محمد انور خان را بصوبه داری برهانپور سرفراز ساخت به همراه سنکراجی مله
 با اتفاق بالاجی سبونا تمه مرض فرمود و سنکراجی مله را به کن آمد و بضبط و نسق
 پرداخته و کشتن را و راتر و رسید عالم علی خان گذاشته خود را به راجه ساپه رفته و

هزار نوکران حامد و ران مشهور بکمال پوستن جید تیر طرف آنها ادا حستد معلوم است
 کشته ره نور و طریق و ارکستند و بچه های مارار و تماشا نیان پیکار و معلان کی و کلا
 حردار کشته تیغها را هر طرف بیخته دست مار و ارکشتن و تاراج نمودن آن جماعت
 به فرح نام کتادند قریب هزار و یا بعد سوار و پیاده را مالد و سته سردار علی بن بیچ
 نموده بسیار پراچی کرده عصیت و ران را بر سر آقا کبری نادیا ها و بیاسا می
 بدیج . سعید که در کمر آنها بود دست آورد و در لکه حرکت کشته شدن عید الله
 حان در هر محله دو کوه و باران زمان ردغام شده بود و عار الدیجان غالب جنگ و
 سادات خان حسرت پادشاه مع پسر و اعفاد حان با اتفاق سید صلوات حان
 میر مشرف و صوهر پراچی مالد و سه هزار مردم احتشام طرف مارار سعد الله حان
 معرکه آرکشتند این بهکامه و اقتدار حمر قتل قطب الملک حلال در استقلال اکثر
 نوکران عمده سادات راه یافت و چهار پیمبر سوار که اطراف ماره در می زد
 در فکر افتاد و در ارتقا و د کما عتقاد الدوله با عصیت خود ما امیر الامرا پیوست
 اسفناست محمد یار فتنه و نواب عالی حجاب و حامد و ران مطرد در می فائده
 در حرکت ماسته ارخانهای خود در بیامداد استماع ایچین احبار حشمت
 امیراله مرا نظر از یک تاجیر در این وقت موصوفت است قانوی وقت را آورد
 داون باعث مامت به قطب الملک گفته و رساند که چه جایی توقف است و
 از میان باید برداشت لاچار که چاره وقت بحر مقید کردن پادشاه خود قطب الملک
 بهم ریع الا حرا ۱۳۱۱ هجری و ثلاثین و مائه و الف بقصد مقید کردن پادشاه
 در مار آمده هر چند حواسست که پادشاه را ماموس و اسیر از محل بر آورد و سر یام
 و کیران حشمت و نرکی سعید پیکار شدند آخر الامرا فغانان و چلیله با پشت کرمی
 کرم الدین علی خان و غیره مجمل آمدند و پادشاه را حشمت نیافتند لاچار شدند

که در رکاب جیشما و خدمت شما از مافدیان معرض ظهور آمد سوا می سوزش فکر قضا
 که در حق ما جان نثاران بخاطر اقدس راه می یابد مشاهده ننموده ایم و فرامین حضرت
 که مشعر بخدمت دخل و قتل مابندگان بی تقصیر بنام داود خان افغان و دیگر سرکشان
 و سرکشان و صاحب مداران دکن صدور یافته در دست داریم و در نتیجه بعهده
 بغایت رسیده و دسواس و هراس بی نهایت پیرامون حال پاکشته و قتی خاطر
 مطمئن خواهد شد که اختیار کل خدمات حضور بلا قید بماتعلق گیرد پادشاه خردون
 برای دفع الوقت و عده جشن پیش آورد و گفتگوی درشت بی مزه بطول انجامید
 پادشاه بر آشفتگی و تحمّل را کار نفرموده اول اعتقاد خان را که ماده آخر فساد آورد
 و بعد قطب الملک را مخاطب ساخته دوسه کلمه عقاب آمیز بر زبان آورد و غفایا
 خواست که بابل فریبی در اصلاح زندسید عبدالله خان او را دشنام داده از قلعه
 راند و پادشاه از مشاهده کبرشتکی ایام خود را بجل رسانید درین بین ظلمت شب
 اتفاق را در گرفت و ابواب تردد بر روی مردم پیرون و اندرون قلعه بسته گردید
 و سید عبدالله خان و راجا جیت سنگه با اعیان خویش در اندیشه آنکه شب حاله است
 فردا چه زاید جا بجا با احتیاطیکه بایست بسر بردند و سرداران مرسته ب فکر آنکه صبح چون
 هنگامه وار و گیر بلند کرد و دست غارت بمال و عیان مردم دراز کنند مستعد شده
 تمام شب ایستادند و مردم شهر را گهی نشد که شب و قلعه چه واقعه دست داد چون
 صبح دمید و قتل قطب الملک شهرت یافت افواج پادشاهی از هر جانب حوا
 که بر سر امیرالامرا هجوم آرند و اعتقاد خان و بعضی امرا اطراف بازار سعد الله خان
 خواستند که بقصد مقابله با امیرالامرا سوار شوند از شهرت سواری آنها و پیاده شدن
 نشانه های محمد امین خان حسن بهادر که از راه زمانه سازی و نچته کاری بقصد زناقت
 امیرالامرا از خانه برآمده بود و فوج مرسته بی آنکه مقابله رود و بهر بجزر آنکه چهار دانه زده

استماع خبر موافقت توقف در ریده انتظار حترانی می کشید که مار حتر مخالفت شمع
کردید و در هر بهشت و ماه حرکاتیکه ارجاسین وقوع می آمد مجدداً مخالفت
میشد معطل در بایع حالی حان مرقوم است و در کراس درین مقام موجب اطمینان
القلعه سارتنون مراجع پادشاه که بر قول و موافقت ادا اعتماد نامه بود و امیر
عمره محمد سده هزار و صد و سی و یک مامور و کس و جمعیت مرابطه می سوار
بهشت آنه یومیه مقرر کرده لشوکت و صولت تمام آنجسته میاد بهشت بود
و معین الدین امام مجهول الحال با سپهری شاهزاده اگر بر داشته ار راه اظهار
قد و بیت و دو و تقوایی محصور عرصه داشت و رسانده که در قلعه راجه ساهو
نهاد در داشته بود و دستگیر کرده بر وجود داشته ام و در امتثال این امر و احتیاط
صلح دولت داشته خود او را محصور می آرم ادا حرمه ریح الادل در حوالی اول
حاصل لا یرور شاه دایر موده طلاف صالطه محصور بود و حاجت و حل
جیمه شد و مکرر ساک ملکه گفت که من از نوکری پادشاه خود را بیرون کرده ام
و پادشاه پیغام داد که تا مد و است قلعه اختیار ما باشد و سواس و اندیشه
رسیدن ملار مت است یا د شاه خدمات قلعه را متوسلان امیرالامرا سپرد
و بعد مد و است قلعه امیرالامرا تخم ریح الاحری ملار مت یا د شاه رسیدند
کذا ایش کله با شمول وارش و مرجمتها کردید و مار بهشتیم با وید کور شهرت سیرین
شاهزاده و حلی و اراده ملاقات ثانی سوار شده شهر در آمد و در مکان مشهور مار
که بر دیک قلعه ارک بود و در و بود و قطب الملک و مهاراجه احمیت سکینه ستور
رور اول مد و است قلعه شافند و کلید قلعه بدست آورد و احدى را در آنجا
مکه داشتند سید عدا الله حان رو پادشاه جوش حاجت و اتفاق احمیت سکینه
رعه ران شکوه کشاد و تکلیف شاقه بود چپ پنجه گفت با راسی نزد و نجایا

جت قطب الملک متوهم شده نگه داشت سپاه نمود و سواى سادات
 متوطنان وطن خود و کیرانرا کمتر نگاه میداشت الحاصل قطب الملک تنگ
 آمده با میرالامرا نوشت که کار از دست رفته است پیش از آنکه چشم
 بآورد و جان برسد خود را باید رسانید امیرالامرا علاج گشته از دشمن خانه
 اندیشیده بدشمن پیکانه ساخته با مرسته با موافقت نمود و در ۱۳ کیزاو
 یکصد و سی هجری معرفت شنکراجی بهمار و محمد نور خان بریاپوری مصاحبه
 راجع به بویشرط عدم تاخت و تاراج ملک و ترک تعرض بشوارع و طرق
 و نگهداشتن پانزده هزار سوار و در رکاب ناظم دکن قرار داده اسناد چوتبه و دیگر
 شش صوبه دکن بهر خود با تنخواه کوکن و غیره که راج قدیش میسنا میدادند حواله
 نمود و کمای شداران او را همه جا شریک و دخل ساخت از آن روز ضبط پادشاه
 از میان برخاست و غنیمت لیم خیره تر شد و روز بروز قوت آنها افزون تر
 گردید و شوکت اسلامیان بضعف کرایید اگرچه عامیان ظاهربین داغ این بدکار
 براضیه حال امیرالامرا می نهند اما محققان انصاف کزین درمی یابند که شامت
 و بال این کار عاید بروز کار کیت چون مصاحبه و ایفای عهد و پیمان با مرسته
 و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک که داعی بر مصاحت مذکور و اشتهایش
 امیرالامرا بصوب هندوستان بود شیوع یافت و زبان زد خاص و عام گشت
 پادشاه بجبال محال برای سدر راه امیرالامرا محمد امین خان بهادر را به بهانه
 بندوبست مالوا که سر راه دکن است مرض ساخت و پس از آن بواسطه
 اعتقاد خان تازکی میان شاه و وزیر صورت موافقت بمیان آمد و پادشاه
 اخلاص خان را که با هر دو برادر اخلاصمند کفته میشد با خلاص مزاج حسین علیخان
 و بازداشتن از غنیمت حضور مرض فرمود امیرالامرا که تصمیم غریمت کرده بود

کمر بسته تا تمام بر فیلاں و اسپان رای مدافعه آماده می گشتند و میر حله معاویه
 حال معاویه کشته سر کلاهده تدبیر از دست داده سحائمه محمد ایمن آمد به پای کشت
 و از هر طرف لشائنه ترملاست کردید آخر کار چاره کار ورین داشت که پادشاه
 او را رای دفع فتنه و فساد و تسلی خاطر قطب الملک محسوب و کم منصب
 از صوبه داری عظیم آباد تغییر ریاحه تعیناب ضوئه بیجا بمایه و بچین کرد و
 سر بلند خان را صوبه داری عظیم آباد عطا نمود و واقعه طلسم فتنه و شهرت
 داد که پادشاه میر حله را مصلحتی بصوب بیجا مرستاده در فکر طلسم
 و شکیر کردن قطب الملک هست گوید در ایامیکه بیماری مرص سفر آخرت
 اسد خان لعل کتید روری صبح سیر پادشاه رمانی یکی از محرمات خاص
 که او را رای عیاد مرستاده بود چه بیجا مرام داد که ماقدر شما ساستیم و نیست
 سعادان آن دستور العمل سلطنت ایچ نیست لعل آوردیم و دامت آن
 کتیدیم لیکن چه سود الحال از شما مصلحت سلوک اسادات بخواهیم در جواب گفت
 این غلطی که از شما برخلاف رویه و آمانی شما بطور آمده مقتضای تقدیر الهی
 میدام که چنانکه در ارتار حامدان مارت سلطنت تیموریه هم خلل پذیر گشت
 شد ایچ شد الحال که رام اختیار سلطنت خود دست سادات مارده داده
 صلاح دولت دیس هست که تا مقدور ما به سلوک بیس آید و کار ما
 برساند که روز بروز ماده فساد و عدا در پاده آمده کرد و سر رشته اجتناب
 از دست رود و جو در طاس رخشده افتاد و مور، رها شده را چاره ناپذیر
 و شهرت و شکیر ساحت قطب الملک چنان رمان روحا و عیام شده
 که هرگاه پادشاه رای شکار بیرون می آمد خانه خانه و حیمه بحیمه میزد و گریه
 که پادشاه معاویه و شکیر ساحت قطب الملک این حرکت کرده اسپان

سیر حاصل آن صوبه نشد و با وجود کاهداشتن سپاه بسیار و صرف نمودن مبلغ
 کثیری از سرکار پادشاه و وجود تسلط بر آنها نیافت و بر رعایا و سکنه پهنه از دست
 مغلیه ازیت میرسد تنگ آمده به آرزوی تقرب حضور صوبه عظیم آباد به سرنگند خان
 مقرر کرده جریده روپوشش از سپاه خود شده بطریق پیغام مسافت یک و نیم ماه را
 در چهارده پانزده روز نور و دیده در دو هفته منتهی اکبر آباد رسید و از آنجا برگشتی سوار
 شده وقت شب نعبه خود را بردارده و در قلعه دارالخلافه رسانید هر چند که پادشاه او را
 وقت ملازمت رونداد و تشیع از جهت خرابی ملک پهنه و بی حکم آمدن بحدود
 نمود و میرجله نیز منفعلی گشته نزد قطب الملک آمده با اظهار عجز و انکسار خواست که
 عفو جرایم خود نماید اما زبان زو خاص و عام کردید که پادشاه میرجله را جهت شکوه
 نمودن قطب الملک فرموده است در همان ایام با اشاره پادشاه یا بحسب اتفاق
 بهشت هزار منصبدار که بر طرف شده بودند فراهم آمده بخانه محمد امین خان بخشی
 و خاندوران نائب امیرالامرا و میرجله رفته در خواست تجوای خود نمودند و گفتگوی
 این فساد و هجوم مغلیه که زره و کتیر پوش شده محاصره خانههای امرائی نزدیک
 کرده بودند بطول انجامید و چنان شتبر گردید که مغلیه پادشاه بخشیان قنیه
 که وقت قابو میخواهند ریشی پادشاه شده بهیئت مجوعی بخانه قطب الملک
 بدستادیر طلب خود آمده یورش و شورش نمایند قطب الملک از اجتماع
 چنین اخبار در فکر فرام آورده فوج متفرق خود و کاهداشتن جمعیت تازه
 کشت سید غیرت خان خویش سید عبدالله خان که در آن روز با بقو جد که
 نارنول مقرر گشته بر آمده بود با مردم دیگر که تازه از باره رسید بودند
 خود را برسانید و هر روز تا پنج روز فوج مغلیه سوار شده در راستها
 بازار مستعد کارزار میشدند و از جانب دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت

که چنان سر دلبر نامی مادی را بی کتشد قطب الملک عرض نمود که اگر بام
در دست آن افعال کشته میشد باعث خوشنودی مرصی مبارک و بکامیابی
ماتر الامرا عقید قلم آید و که بعد از این دست رعب افزا امیرالاحرار و جلسته میاد
اقامت در ریده نوحی سر کردگی و دوالفقار بیک بخشی به عصبیه که بدو و مار سپیدی
راحه سا جو که در حاد پس قلمی با احداث کرده تمامه با قایم می نمود و ما حد چو تخته
شورش آرای آن صلح بود و قاطع است راجع میسر و ما مرد و مرد و در پر که تبار
کارزار میباید آمد مرهطه با ماند که رود و حور و موافق خطاطه خود بهر بیت سر کرد
دوالفقار بیک عاقل و ارکرا که در تعلق است آنها شفاست بیک با کاه آن تن
کاران بهر بیت نوحی رگتند و دوالفقار بیک از مرطه تور کشته کشت و ماتی
نوح یحیی شد بعد از آن بهر حد سیف الدیجان و راحه حکم مسک با شل آن
کرده شفاوت یزده نقیب شد و نام در صورت شفاقت و حکم مسک تا ساره
که مسکن سا جو بود دقیقه از بهب و عارت و مر و مکه اشت اما حیر این که در تالی
شکست موافق مولت و شکوه امیرالاحرار صورت به لب و بجهت آنکه یاد شفا
تحریک و اعوای دولت برادران خود عرض بدستور داد و دوا در ماب
مخالفت امیرالاحرار سرداران حوئی دکن حتی راحه سا جو بهر سلسله که بر در و حکم
راحد کس کشته مایا و مراحت کوتاهی می کرد و قطب الملک بعد و انکی با امیرالاحرار
دکن بعیش و عشرت مشغول گشته همان در ابرت بدست راحه رتن چند سیر و
و پادشاه به کنکایش اعتقاد و حاکم تیری که همرا و دمسار کشته بود و فکر قطع قطع
سلوات افتاد و در دهل با قطب الملک بهر در صحبت تاره و نزع رتی محبت
بهراعت صدائی بکیر و کتس کو شها میر سید علاوه ای که میر حمله که علاقه صوبه
به پشته رفعت بود به سبب فساد و بعضی متمردان آنجا عمل و دحل او در حاکم های

داخل شهر شد و در سفر اصلاح و او دو خان افتاده پیچا بهای مصالحت با و داد مخصوص
 پیچا بها آنکه در صورت توافق ملاقات لازم و در شوق تحالف روانه حضور باشد
 که پایی مزاحمت در میان نیست و آخر کار زبانی بسالت خان اعظم شاه پیچا
 موالات استیام و اقسام و عده های جاگیر و خدمات بمبالغه تمام فرستاد و او دو خان
 نه شنید و پایی جهالت افشوده کار پیر خاش رسانید امیرالا مرا چار و ناچار هم رضا
 المبارک سینه کهنزار و یکصد و هفت هجری در عین شدت بارش بقصد حربه و او دو خان
 از شهر برآمد و یازدهم رمضان در خطا بر آن شهر آتش جدال و قتال متبکشت
 جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از ناموران جانین مثل رستم خان کرجی بسالت خان
 که سلطان نظر نام داشت از جانب امیرالا مرا و از طرف داوود خان میرمن کسیر
 که نائب مناب و مدار المهام او بود قتل رسیدند عاقبت کار داوود خان از کولی
 بندوق و ضرب چند تیر پاداش حق ناشناسی ولی احسان خود مقتول گردید
 و کونیند اولاده از جهان رفت بعده امیرالا مرا سه روز بیرون شهر دار نموده
 پانزدهم رمضان داخل شهر شد و دیوانی بر پا نمود بطالب علیخان مختاری مغرر
 فرمود و نجابت خان را نزد خود طلبید و سید اسد الله خان را مع فیروز علیخان
 پنجسته بنیاد روانه نمود و صوبه داری بر پا نمود برادر خود سیف الدین علیخان را
 داشت و خود در اوایل ماه ذیحجه رایت غریت بصوب خجسته بنیاد برافراشت
 و راجه محکم سنگ را مدار المهام امور خود ساخت و مبارز خان عماد الملک که
 برای ملاقات از حیدرآباد آمده بود بکسین سلوک پیش آمده رخصت انصراف تعلقه
 او از زانی داشت چنانچه سابق در احوال مبارز خان مرقوم قلم و ستیع رقم گردید
 و زانی خان نوشته که چون خبر جنگ و کشته شدن داوود خان بعرض بادشاه
 محمد فرخ سیر رسید اثر لال بر چهره حال او ظاهر گردید و قطب الملک فرمود که

از حضور ساست مقرر گرد و او هنگام روانگی امیرالامرا صوی دکن از کلمات شرف
 رسیده نمکس کردید و بیست و یک روز رسیدن او کنگاهی مرهشده سر بر پا پور را محاصره کرده
 با طفره محو حان مصاف آرامی گردید و در طفره محو حان مکرر تیر و دوات نمایان نمود
 میر رسید و مداین که داؤد حان از کلمات حسب روان حضور و از دواج
 بر پا یور نشید مرهشده که کور طریق در از پیش گرفت و چون امیرالامرا از نزد
 عمده گرد و داؤد حان که پیش از آن شقه های دستخط خاص یا شاه به
 میر حمله منظم حان و مصام الدوله در باب تخریب و تریب و محالفت
 امیرالامرا در سیده و دستخط مواقت کیخته حیا و دیگر کا طفره و داؤد
 و ما وصف رسیدن امیرالامرا به پنج شش کرده بی مله و بی اعتدای تمام
 اندون شهر کشته کوس جلالت میر و مساحی سده به ار سرداران
 عمده مرهشده که در عهد بها در شاه یا دتاه معصیت به لری بهت مرا سوار و حاکم
 سیر حاصل سرور بی یافته در ملک مد های پادشاهی مسلک کشته بود
 داؤد حان ساخته ماجید مرهشده های مای دیگر از معبداران متبینه دکن ظاهر
 بقصد طار مت امیرالامرا و باطنی رای ملک داؤد حان قریب مله اقامت
 در رید و مستطرقا نو و دتمتای طالب معلوب میمد و مردم شهر متا
 این حال در فکر افتاده به شیخ حکم الدین که از اکا ر شهر دار احاطم علما نو و نو
 اعتقاد می ما داشت ر حرج آورد و شیخ م کور ما چند مشایخ و ساکنان معسر
 شهر در داؤد حان رفت اعیان م کور بحس تقریر و تم میرا و از شهر را و
 و او در بهادر پوره مرد و آمد و مصد اران را پور مثل میر اعظم مای و
 و قاسم علیان سومات و علی یار حان بخش و محمد اوره حان کز و ده استقبال
 امیرالامرا شامه و امیرالامرا تا پنج چهارم شعلان بختتم و شوکت جبر پخته

که اگر در خاطر مبارک از طرف مافدویان کبفته غمازان و سواس راه یافته مایجا
 حاضر ایم بفرمایند که ما را بقتل رسانند یا بی منصب ساخته روانه کعبه نمایند
 اما به گفته درهم اندازان صاحب عوض باعث خفت و ضرر جان و مال بندگ
 جانفشان خود گردیدن از طریق پادشاهان حق شناس بعید است آخر برای
 دفع فتنه و فساد بنای مصاحت بر آن قرار یافت که میر حمله و امیر الامرا هر دو
 در حضور نباشند از این جهت صوبه داری دکن از غزل نواب مستطاب میر الامرا
 حسین علی خان مشروط بآنکه غزل و نصب کل خدمات شود دکن حتی قلعه اریه بابت
 اختیار او باشد و صوبه داری عظیم آباد بمیر حمله موده فساد مقرر شد و هر دو
 الا قرار بتعلقه خود دیار و آنه شدند و قول مشهور پادشاه مهر خاص طوعاً و کرهاً
 بدست خود با میر الامرا سپرد تا برای مهر کردن بر فرامین بنام قلعه اریه غیر
 بکار آید و محتاج فرمان حضور نکرد و امیر الامرا وقت رحلت بالمو جه عرض
 نمود که اگر در غیبت من میر حمله بحضور رسد یا بقطب الملک نوع دیگر سلوک
 بعمل آید در عرض بیت روز بنده را رسیده دانند چون بآلوار رسید چه
 چسنگه صوبه دار آنجا از سر راه کناره کرید تا ملاقات واقع نشود امیر الامرا بحضور
 نوشت که این حرکت او اگر بطریق اشاره حضور است حکم شود که بنده از همین جا
 بر گرد و الا فردا او دواخان نیز همین مسلک پیش خواهد گرفت در جواب فرمان
 رسید که در ازای قباحات نافع چسنگه غزل و نصب او را با اختیار شما گذاریم
 و از دوا دواخان وقوع چنین حرکت چه احتمال دارد و احیاناً اگر بادامی نامناسب
 پیش آید روانه حضور نمایند اما از بدو بی و نا عاقبت اندیشی بواسطه خاندان
 محضی بدوا دواخان تحریر صحت مخالفت نمود اگر چه در ابتدا می سلطنت محمد فرخ سیر
 واسطه جان بخشی دوا دواخان سادارت شدند بنابر کی امیر الامرا صوبه داری بمایجا

و دستخط ماست. او عالمی را از منصب حاکمیری و ساطت دریر که موافق
 در امر و رارت است کامیاب میبود و بحسبده حاضر شد بد وقتب الملکات محمد
 نام بفال را بد یوانی خود و خطاب را بد و منصب دو هزار می سرور را ساحت در
 تمام امور سلطنت و رارت مختار کرد و اید و او مدون کردن پیشکش معنده سکا
 دریر و خود تمشیت کار با می کرد و میر حله شکایت سادات و اراده فساد معین
 یا د شاه در ساید پاد شاه مانحه کار را عسیرین بحر و سادوس افکار میگردید
 اگر چه در و دشت بر و تدبیر شکیر ساحت سادات میا حله اما سار کترت
 جمعیت و صولت سادات حواس خود میا حستند و مادر یا د شاه سادات
 سار عهد و پیایکد مایتن داشت اطلاع از کیفیت حال میداد سار این
 امیرالامرا از جهت مرید تسلط صوره داری دکن صمیمه بخش گیری بد متور و العفا
 حال رای خود در خواست نمود پاد شاه عطا نمود امیرالامرا خواست که خود
 در حضور باشد و او او د حال پی را مات خود کرد و اند مرصی پاد شاه بد تلقین حلیه
 آن که خود بد کس رود و تا بهیئت اجتماع سادات ارجم پاشد کا حاصل اجبت
 بر بهر بی میر حله معظم حال حاکمان و خاندان مصنام الدوله لیا مین بد و
 بطول کشید و محتسای میره سها بیت تلخی و شوری کرا اید تا کدی که هر دو
 ترک آمد و رفت در بار نمود و بهنگا داشت سوار و پیاده راه خود ساری
 پیمود بد بعد از آن والد پاد شاه سکا قطب الملک آمده او را مطمئن خست
 قرار چنان یافت که اول در قلعه بد دست سادات شود من بعد هر دو برادر
 بحر ایاید حسب الاقرار بد دست سادات شد و حاکما مردم هر دو سار بد
 هر دو برادر بد مدت پاد شاه رفته عدد تفقیرت خود خواستند و شکوه سو
 طس پاد شاه میان آورده و شمشیر کرد و اگر ده پیش یا د شاه که اشته عرض

اقبال نواب مغفرت مآب و اخلاف امجاد آن عالی جناب است و تعرض احوال
امیرالامرا مرمر حرم و در بادی النظر چه بسا معترضه نماید لیکن چون احوال سادات
را ارتباطی بمقصود است بلکه موقوف علیه بعضی سوانح لهذا مجملی از نیزگیهای
احوال سادات زبان روزگار حقیقت نگار میکرد و -
ذکر سبب تقرر صیحه واری و کن بنام امیرالامرا حسین علیخان
و دیگر وقتیلع آن ایام اختلال انجام

گویند چون غبار کدورت میان پادشاه و وزیر و میرنجشی ارتفاع پذیرفت و انواع
ناخوشیها از جانبین بطور پیوسته درین ضمن اخبار خود سرهای راجه حبیب
که پا از جاده اطاعت بیرون نهاده طریق تملوی پیچید و با حداثت تنهای کلا
و تخریب اکثر مساجد و منع کاشی و کفتن اذان مبارکست می نمود و بعضی امیرالامرا
حسین علیخان که میرنجشی و سپه سالار بود عهده تنبیه او بدیده خود گرفته حضور
مرخص گشت راجه مذکور از صولت و سطوت او که فوج و سامان شایسته
داشت هوش و حواس باخته اهل و عیال خود را با اموال بشعاب جبال دشوار
روانه ساخت و کلا فرستاده با انواع عذرخواهی پیش آمده اجرای احکام
و تعمیر مساجد و تخریب تنخانه ها و ارسال هدایا و تحف قبول نمود امیرالامرا
ملازمست حضور و صبیبه اش برای پادشاه درخواست

بسیار داد و صبیبه و فرستادن سپر خود برای ملازمت قبر
خالوی پادشاه را برای آوردن صبیبه تعیین ساخته خو
چنین حسن خدمت باخواهی میرحمید زنگ که ورت از
قطب الملک و امیرالامرا بمعلیته اقدار میرحمید که
اورا ناسب دستخط خود کرده میفرمود که زبان

و حاکم سر درار گردانید و چند سیریس و سوارهای حاد و سیتا پتی که از عهد باقی
 مرهبطه بودند و از عهد حاکمیر پادشاه چه حرکتها که با سر درار آن وقت مکر و دینوت
 سیاه و سی طالع طار مت حاصل کرده عطای مصب بهمت بهراری موهبت
 سوار و علم و تقاره لوای اعدیا را فراغت و بواسطه منتطاب همراهیانش باقی
 مراتب تحویر مصاب فرموده او را مار فقایتس به تنخواه حاکمیر مبلغ سیصد و
 لک روپیہ در وارج بهاکلی سواحت عرت یک جاں که به نیات فوجداری
 کرمانگ سرورار می یافت ما بهر سوار روانه قلعہ کتہ بود ما بعد السی خان جدا
 - اعرول سیر حاش رود و عود نموده شکست فاحش حور و بواسطه عالی حاشیت
 تدارک مصوب کرمانگ بهمت فرمود و دران اوان که قصه اسطر مصر حیم
 فلک احتشام گردید و سر تقرر صومدار ی دکن به حضور سام حیس علی خان از
 کثرت اشتہار و ار نوشته وکیل معلوم آن عالی حاش شد مع عربیت صلح و
 دایستہ به محنته میاد معاودت نمود و چندی به کدشته بود که فرمان طلب حضور
 تقرر صومدار ی دکن سام حیس علیخان صمیمه میر بخشگیری و سد یاست جرس
 محنته میاد سام کات حان تیموری که اعرول شکر الله حان صومدار پانچ
 شده بود و متصدی کرمی محالات سام حیدر قلی حان دیوان دکن معصوم
 نظام الدین و کمداشت یکبار و دو صد سوار سراسری سی و بیجرو پیہ و تنخواه
 آن بر حیدر قلی حان دیوان دکن چپو و وصول نمود بواسطه مستطاب حسب حکم
 حضور در ۱۲۶۰ هجری بهرار و صد و بیست و شش هجری با تمام جمعیت عارم دلهالکلا
 شده در سر پور رکنار شستی چند مقام فرموده و شریف یک جاں را که از
 حاست کات حان صومدار بر پور کشته بود دید حل ساحتہ و طغر محمد حان را
 کایش مقرر کرده روانه حضور شد معصوم اما که اگر چه مقصود جمع این مقاله در کمال

از محاصره اشقیار هائی یافت وکیل سرکار نواب مستطاب بجنس افراد اخبار مرسله
 بهکوانداس از آنجا بجنس بنیاد فرستاده بملاحظه افراد تادیب در ونگویان مقررین
 که آئین ریاست است بزرگ مهت لازم دانسته به محمد عیاش خان فرمود که هرگاه
 ناکاره تمام محنت و تردید و فوج ما برباد داد و سزاواران شدید فرستاده از خانه
 کشیده بیارند و در جلو خانه نازیانه های سیاست زده و بتدارک اخبار ریا
 ریش و بروت ادبش تراشیده بر خرنشانیده تشبیر سازند و بدانگونه عمل
 نمودند و هنگامیکه غنایم مرسله از فیلان و اسپان مصحوب میر مرزا خان از نظر
 مبارک گذشت خلعت خاصه و سیبج مرصع کران بها و اضافت پانصد جی ذات
 پانصد سوار بهام غازالدینخان بها در محنت کشت و کز بر داران که خلعت کورا
 با فرمان عنایت تو امان نزد نواب مستطاب آوردند بدستور معمول بفرمان
 باری رفته و خلعت و فرمان گرفته بکرت بر داران هزار و پانصد روپیه نقد و دو
 خلعت مکرمت فرمودند و چون آلودگی سر و سیمکه قصه سیر از کهنه و جی و بهای
 کوشمال یافته با جمعبت قریب هزار سوار بوساطت محمد عیاش خان بشف
 ملازمت رسیده بمبالغه معروض نمود که کهنه و جی مذکور در تعلقه بکسلان قلچینا
 نموده و ممکن متعلقان خود قرار داده دست تقدی دراز کرده قوافل بند
 سورت و احمد آباد و قراسی آن ضلع تاخت و تاراج میسازد اگر فوج قلیل
 بسرگردی سرداری تعیین شود قدری جمعبت خاطر خواه در آن نواح در اندک
 مدت بهم رسانیده به تنبیه و استیصال او میسر دازد و معروضه او معترض بپرا
 نامبرده با عمر خان که بجمعبت قریب هزار سوار متعین گشته بود بعبت هر چه
 تمام تر شایسته قلچینا احداث کرده کهنه و جی را منهدم و متعلقانش را امیر خسته
 خود را محصور رسانید نواب عالی جناب او را مورد تحقیر و آفرین نموده ب

روز دوم راه بریت میبود و در آن اسلام نادانان بسیار علمیت
 نموده و تسلیه مذکور را عارت آورده و حیل قلعی با جاک را بر کرده تا قریب پیش
 کرده تعاقب آن در آن نمودند اشتیاق متفرق شده راه کو بهایی دشوار گشت
 پیمودند و غنیمت فراوان از میل و شتر و اسب و امانیها بدست اسلامیان
 افتاد و مطهر و مصور راحت کردند و هر جا که مگس و نحاسی اشتیاق می دیدند و
 میشدند عارت و سب آن پر راحته قلعی با مسار میبودند و محمد عیادت خان
 و میر مرزا خان به کام طار مت تقریباً تعالی حجاب نواب مستطاب معروض
 داشتند که اول و بلکه هم سرداری صاحبزاده ملذذ اقبال چیس فتح مایان بکوة
 ظهور رسیده امید که صاحبزاده خطاب ویر و خلکی که صمیمه عار الله بجان است
 سر فراری یابد و در خواب رمان مبارک عاری شد که انشاء الله تعالی مهمل
 خواهد آمد گوید در همان ایام آنکه متصل سینه که متورم و متفج شده مراجع ملک
 را متالم ساخته بود و بجای اطیاس یومانی و مهدی روم و اصلاح به می آوردند
 شخصی از قوم بکره که تار و دارد کجرات شده بود در عرض مبت رور اصلاح
 پذیرفت که گویا آن بود بکره را میران عیادت سفید و مسلح بچهار و پند
 روپی که همگش ورن آمد مع خلعت مرحمت کردند به روز جشن عالی با انواع
 روشنی و تقسیم الوان طعام تقدیم رسید و هر کس از معیر و کیر و راجه حال بکشت
 و جاگیر و خلعت و خواهر و اسب و میل سرور کردید ظاهران به کوا امدان است
 بهاسکر واد و هر کاره پادشاهی صوته محبت میاد و در حضور کیست خلک مذکور
 بر خلاف واقع میگویند خوش است که قریب بیکر از افغان در ره پوش بهر این ایام
 علی حاکم تردد مایان نمود و دوماهوس کارهای پادشاهی بجا داشتند و
 الا کارار دست رفته بود حال آنکه از اینهم جان بکشت فوج سرکار و نواب عالیجناب

در اثنا سی را خنجر مصاحبت و موافقت آن مخالفان که بحسب نظام هر با هم عت
 بر پا کرده بودند رسید خان مشارالیه که جمعیت قلیل یارای مقابله آن کرده کثیر
 نداشت مراجعت نموده از ناگال اندیشی کابلون مذکور را غافل ساخته و تسکیر کرد
 اشقیای از استماع خبر و تسکیر شدن او با هم اتفاق نموده قریب سه هزار سوار
 ناکمان بر سر انور خان تاختند انور خان هوش و حواس باخت کالورا از قید آورد
 اشقیای این حرکت را محمول بر ضعف خان مشارالیه نموده بجات پیش آمده ادرا
 و تسکیر ساخته و قلعچه مذکور بردند نواب عالی جناب از استماع این خبر وحشت
 که هر طرف فتنه خوابیده از آن در بگذر بیدار شد بلا توقف چهار خان عربی
 خان برادر مراد خان پنی را با قریب چهار هزار سوار و دو هزار پیاده برق اند
 برای تنبیه آنها تعیین فرمود ابراهیم خان بایلغار بر سر کفار متصل کهاط پلاکی
 رسید چون جمعیت او نسبت بحجمیت مخالفان نهایت کم و علاوه آن شدت
 باد و باران اسلحه کارزار را پیکار ساخته بود عرصه نبرد بر او تنگ گشته محصور
 گردید و پامی استقامت افشوده از حضور در خواست کمک نمود نواب مستطاب
 تمام فوج سرکار و جمعیت متعینه پادشاهی بسرواری نونهال حدیقه اقبال محمد
 غازالدین خان بهادر همین پور ریاست را که در آن وقت نه ساله عمر داشت
 جهت کمک ابراهیم خان و تنبیه ترکیشان با تالیقی محمد عیاض خان داروغه
 توپخانه نامزد فرمود و زمام تمثیت کار با اتفاق میر مرزا خان بخشی بدست
 چون سرداران اسلام بجای استعجال بر سر اشقیای و خیم انجام رسیدند
 عظیم بدل مخالفان راه یافت و برهنه فی الوجی سر بسککه قصه سیر کرد
 ظاهر خود را از مطیعان اسلام میثمد و در باطن از رفا و مددکاران اشقیای بود
 میکرد و هزار صعوبت و دلباختگی بمقابله فوج ظفر موج پرداخته و جنگ کرد

شرط است مشارالیه باریاب حضور نشده از بیرون مرخص گردید و ازین کلم
شش بار بر خود بچسبید و از بد و مضیعها دست نه کشید در همان ایام خبر افتاد
ایشقا در فوج حاله ابرض رسید بخت بها در خان عرف ابراهیم خان
مع فوج نمایان جهت تنبیه آنها بازداشت و بعد از آن رایات ظفر آبات
با پسر از آمد و حیدرقلی خان هم بعد دو سه روز به پهل بر چه تمامه لشکر ظفر
اثر پیوست و در روز کوچ با جمعیت همراهی خود برای محبسه ایستاد کرده
بجان نشان خان میرترک حکم شد که بار مجراند به تا آنکه دولت ملازمت
حاصل نماید خفت یافته به بلده مراجعت نمود و بعد چند می لشکر فیروزئی که
منظور منصور داخل بلده شد یوسف بیک نامی را مبادت خان صوبه حیدرآباد
باشکایف آن دیار مثل چپیت باقی قلمکار و ظروف شسته و پرسی و غیره
فرستاد و چون چند طبقه اعلای عمارت نوکینده دارا لاهارت بلده حجتینا
که ملک غنبر حبشی آنرا آباد و دروازه کلان که الحال به پهل کل خرد و کلان
شهرت دارد و تالاب و مسجد جامع و عمارت بطولیه که پسر نوکیه زبان درویش
است احداث نموده گاه کاپی برای سپهر و شکار از قلعه دولت آباد در آنجا
می آمد هرورایام از صدمه برق ضایع شده و سه طبقه باقی بود جناب عالی
در طبقه دیگر را که اسلوی نداشت منهدم ساخته فیر بود تا بر یک طبقه که
ال بجا می تنه خانه موجود است طرح عمارتی انداختند با تمام نرسید بود
که هفتصوب وارا خلافت رونو و حسین علی خان بعد رسیدن
ان بلده و عمارت مذکور را با تمام رسانیده بعد چنگ عالم علی خان که مره
در آخری بلده فاخره بهشت دوم بهشت لزوم زینتی و آرایش تازه یافت
سار و ساخته حسین علی خان ناپسند خاطر عالی گشته و سپاهانک منهدم گردید

و تحایف دیگر از سال مود و مودارین مای عظیم الحکمت که یکس و سیت آید
 نوزن آمد به یه فرستاد و خوش حتنه پیر و صاحبزاده ملکه اقبال العی میر محمد یار
 ویر و حرک بها در و میر احمد ناصر خلک بها در چنانچه رسم اقلیم هند است
 همین ترغیب یافت و قریب صد طاعت ملار ماں رکاب مثل محمد عیانت حال
 دار و عه تو یحانه و میر مرزا حان بخشی سایر و کیمیکر دیوان و سعد الدین
 حان ماں و عیانت الدین حان دار و عه حرایر اندازان و خوشحان و غیره
 امرای حضور و اهل خدمات ملکه مثل قاصی مسعود حان و غیره مرحمت شد
 شاد دیا به شادی مالای بهر کل سرک ملکه آواره کت و در او احرام کوه
 دیوانی دکن مع دیوانی رها پورا از غزل دیانت خان اس امانت حان که
 عنصر عالمگیر پادشاه و تها در شاه دیوانی متعلق بخانه او بود بحیدر قلی حان
 اسقراستی که میرزا محمد مصام داشت و سابق غشی شکر حان اس اسلام
 بوده و بعد آن مستی علی مردان حان مار درانی کتته از حضور پادشاه مقرب
 او و جست یار غول و نصب خدمات خرد و کل ما و غلق کرم و مشار الیه که مرد
 ضابطه و کاروان بود در دیوانی دکن مسط و اقصی معرض ظهور آور دار آسما
 که مزاج لطیف و سلامت امتزاج مصروف عدالت و قدر شناسی
 حفظ مراتب و جمیع و شریف بود و حیدر قلی خان علاقه دیوانی پادشاهی
 و عود در توسل و اتحاد با میر حمله که دخل در مزاج پادشاه داشت بار
 سخت گیری و رجز و قویج متصدیان و کور و ثریا و غیره اهل خدمات کرم بود
 اریں جهت مزاج مبارک بهایت بر چم شد و او را در دیوانه طلب بود
 رمانی محمد عیانت حان و سعد الدین حان حان سامان حکم فرمود که اریں که
 ماصواب و خود سر بیای لی حساب مار آید و الا نشیو یک کواهد و چیر

رسانیدند که بعضی مرسته در نواح نیوساگیر داشتند سامانی جمعیتی
 فراهم آورده طسریق شوخی و ترموی لبو جدار. مونکی پٹن پیوند و چند
 سردار آنها از جانب احمد نکر بارادہ فاسد متوجه این صوب شده اند بهمن
 اقبال بت ریخ ہفتم شہر شوال ۱۲۶۰ لکھنار و یکصد و بیست و شش ہجری
 با جمعیت سشش ہزار سوار و پنج ہزار پیادہ و پانصد جزایر و بیست ضرب
 ریکلہ بطرف مونکی پٹن رایت ظفر آیت برافراخت و وہ مقام بر کنار رود
 گنگ متصل پٹن نموده از بند و بست آنجا خاطر جمع ساخته از طرف شاہ
 و انبر مرد و فرمود و بد بد بہ نام نامی وصولت اسم سامی سرداران ہر
 خیر کی پیشہ کہ ارادہ فاسد داشتند فرار را سرمایہ نجات خود دانستہ
 بدون آنکہ مقابل شوند رہ نور و باد یہ کریشہ شد و بعد و رود مسجوب
 دوم و بیچہ در سال مذکور در بلدہ خجستہ بنیاد و آمدن عیث خان و بہمن
 در آن بلدہ قوم مرستہ فساد پیشہ کاہ کاہ بمسافرین و متر دین و قافلہ باری
 دور دست شروع بدست اندازی نمودند چنانچہ چند اشخاص از سواکران
 سورت و کجرات کہ یا عرابہای اجناس باورنگ آباد می آمدند و در آنجا
 محمد ابراہیم تبریزی بخشی و واقعہ نگار بگلانہ بودند از دست آن کروشتقا
 پیشہ ہمہ شربت شہادت چشیدند و چند پردہ نشینان کہ در بریا پور در
 بہل سوارہ بہمت اورنگ آباد را ہی بودند متصل کولہ کاٹون پرکنہ او
 کاٹون دست خوش تارا جیان کر دیند و دوستہ سوداگر مغل ایرانی
 کہ قبضہ ہیٹ بندر وغیرہ از حیدر آباد می آوردند چند گروہی شاہ کڈ
 پایمال بنیب اشتیاق شدند از میندار دیو کڈہ سلسلہ خبیان رسوخ قدیم
 یکڈور آہو کہ نسبت با ہوان و یکر رنگ سفید داشت با چار قلاڈہ بوز

سائق تخفیف تمام در راحت و تاراج ملک و هب غارت قوا فل دست
 و فی الحقیقت مردم از دست جدی آنها مطمئن گشتند اما بدستور عمل مصرحت
 و داؤد خان هرگاه که دست آنها میرسد چو تخته میگرداند با کله حاسا مال
 در و دیکته میاید در سائل مشتمل مصایین محب و دہشت و مشعر دست کشیها
 از خود سربا راجه سا ہو و سرداران دیگر فرستاده و جہاراں و عالملاں و
 غلغلہ اراں تحسین محالات ویرکای صوہ ما مقصودات محمد عیادت خان
 علی محمد اعظم کہ دیوانی سرکار مصاہی کتہ و دقین سرود و راسی متعین
 کہ نائباں داؤد خان تأمیرش استقیا از مسامریں و مترودین مسلعا اعظم
 میگردند پیر واهی تا کید مع سرداران شد بدیجیع محالات عراضا
 بود و در ویر سوار بی ہما نہ جمعہ عرا مالش گرا نی علہ کہ از مدتی بسا آن
 در شکستہ ادا بود و مدد مدد و دعوہ دیوا سکا نہ تا کید شدہ کہ از کڑوڑہ
 میکلکہ مکیر و الا معرول خواهد شد صلعا از انیکہ داؤد خان بمحالات تہا تہا
 مقرر کردہ بود آنہا فوج مرہ را ر و کتس کردہ قریب سیت لک روپہ
 از جمیع محالات حاکیر داراں و غیرہ نصیخہ صلعا اری وصول می نمود بدشما
 بحیر و السلامک و لعلہ لعلہ لکم کعتہ متعرض احوال آہیا بہ شدہ
 مقصدیان کفایت شعا یوسہ کار چہا عالی خصوص کہیمکرں کہ از تعمیر شیش
 محمد اعظم و الا پایہ دیوانی رسیدہ موافق مرعلی ادا و بدست تثبیت
 کار ہا می نمود این مقدمہ ہا در یافتہ تعرض رسانید نہایت فی جامع شہر
 راسی چہم شیاں این مدعتہا و سد ولت محالات و تہا نجات محمد غیاثا
 دار و دعوہ قویہ عاہ و کہیمکرں دیوان سہ کار خود را ماموح تہا تہا
 ستام کلوم و اسر و غیرہ محالات رواہ فرمود و جوں بہیان احوال عرض

پارچه و در دستم جوهر و یک اسپ عربی با ساز طلا و شمشیر و جود هر صبح
 با قبضه شمشیری توان فتح کرد و میر جلله که برای رخصت آمده چار سپهر تحفه سلطنت
 جوهر دار با کلهای سینه کار پیشکش آورد و چون بیدرتة افصال آلتی رایت
 توجه بصوب دکن انبراشت در اکثر منازل جمعیت سوار و پیاده نگاه میداشت
 و متصل سر و پنج کرز برداران فرمان والوش میوه و لایتمی از حضور پادشاه
 آوردند و به فقده روپیه بکرز برداران و دو صدر روپیه به کماران و غیره انعام
 شد و قریب اربعین بسیر و شکار اشتغال ورزیدند نیله کاوسی عظیم التاجیه شکار
 نمود و پازوه من و چند آثار بوزن آمد بقراول بسکی خلعت و بقراولان
 پنجاه روپیه مرحمت کردید عین رض بنیره وزیر خان مع ڈالیهای میوه و غیر
 از لطف فیض اثر کنه شت و چند می بزاج و باج هوای آنجا ناسازی نمود
 که بزودی بشکار آمد و بر محب اکبر پور و مقام نموده بشکار ماهی قنچه فرود
 وکیل زمیندار کمراتی باد و ضرب بندوق و چند ڈالی میوه ملازمت حاصل
 نمود و چهار مقام بهم متصل بر باپور اتفاق افتاد و بعد کوچ از بر باپور اکثر
 مردم اهل خدمات و متعینه منزل بمنزل سعادت ملازمت فایز میگردیدند
 بطی من زل از کتل فردا پوز نخجسته بنیاد که در آن وقت دارالاماره شش
 صوبه دکن بودند و دل اجلال فرمود از آنجا که سه داران بر مرسته از نوب
 مغفرت آید و اباعین جد آن عالی جناب باز با کوشمالی و تنبیه یافت بودند
 و هراس در دلها داشتند بدید پادشاه آمد موکب بطور کوکب اکثر سران مرسته
 هوش و حواس باخته بجزا به حاضر دیدند و دست از نهیب و غارت کشیدند
 خاصه قوم مرسته فلاح نخجسته بنیاد و خانی خان کوید که از بیم شمشیر موروثی
 در اسی صائب آن عالی جناب بی آنکه پایی جدال و قتال بمیان آید نسبت باپام

آن بدست خداوند نعمت است همونکه امر و رارت استقلال مکرمة مقرر
 کرد بای می مغزول تنوع اقتدار و رارت معلوم میر حمله و دیگر مقر بان حسد
 پیسته خاطر نشان یادشاه کرده که پادشاهان بر حید نوکراں را مختار اید
 ماید که حد خود را داند و نوکراں را چه یار که سنے حکم پادشاه تعبیر حد مات عیده
 مثل دیوانی و صدارت نماید یادشاه ما تحریر کار که تلوی و صر بر حلال
 حویر جاندان تیموریه و در مراح داشت مکفنه عرص کویاں مازة محالعت
 مستقل ساحت و موحب نوشته حاجاں آخوالا مر صدارت مسطوری
 یادشاه سام اصل غاں و دیوانی حالفه تحویر و ریر سام لطف الله خاں
 صادق مقرر گشت و فی الحکم اصلاح عمل آمد و چهللی رام منصب چهار برادر
 چهار برادر سوار و صوبه داری اگر آما د سر فراری یافته مرخص شد و هم عداوت
 در مربع دل های حاسین کاشته کردید -
و کز رخصت نواب مغفر تآب بصوب کنون آنچه که بعد آن بظهور
 چون اخبار تسلط مرسته مکرر عرص یادشاه رسید قطب الملک سرانجام
 و انصرام این مهم سام نواب عالی جناب تحویر نموده ار یادشاه رخصت بآید
 و خلعت خاصه ما چار قب طلا دور و سر بیج و حیفه مرصع و مالای مرواید
 و شمشیر و حمد هر واسپ حولی ما سار طلا و قوت رخصت ار حضور محبت
 کردید و بعد رخصت قطب الملک را بی تهیت سحائ نواب عالی جناب
 آمد و سر بیج حواں پارچه و دو رقم حواهر و شمشیر و حنجره نقصه مرصع و دیوا
 و یک میل رسوم اتحاد بطور رسید قطب الملک سوا ی میل ار قلم پارچه
 و غیره گرفته در خلوت اساس اتحاد نمود و مولتین مستحکم نمود و نواب
 عالی جناب سحائ قطب الملک را بی رخصت تسریع فرما شد چهار حواں

ذات و شش هزار سوار و خدمت بخشیکری دوم و خواجه محمد عاصم را اول
 بخطاب اشرف خان و بعد از آن در جهان نزدیکی بخطاب مصمصام الدوله
 بهادر خاندوران و منصب هفت هزار می هفت هزار سوار بلند پایه ست
 و قاضی عبداشاه مغل تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و پیش از توجه
 رایات سلطانی برای اصلاح بعضی مهام بدار الخلافت آمده بود و بخطاب
 خانخانان بهادر میرجله و منصب هفت هزار می هفت هزار سوار خطا
 بخدمت داروغگی دیوان خاص و خواصان و طاک و باطی بهمرازی
 و مسازی و صاحب دستخطی و احمد بیک را که کوکه معزالدین بود و بخطاب
 تقرب خان و خدمت خانسانانی و غلام علی بیک پسر حبیب الله بیک
 اعظم شاهیه را به منصب پنجهزاری و خطاب ذوالفقار خان و خدمت
 میرآقشی و سیف الدین خان و نجسم الدین خان برادران قطب الملک و
 دیگر سادات باره و مردم والا شاهیه و غیره را که حسن خدمت و تروشان
 بجنگ امتحان رسیده بودند و بمنصب بلند و خدمات ارجمند بخواخت و بعضی
 مثل سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان متبلا ببلای
 شمه کشنده و سید قاسم کوئوال دار الخلافت را که کشنده و زبان سبها چنده
 بمردم بد زبان میگردیدند و ازین قبیل مردم دیگر بسیار رسیده
 ازین حرکات هراس عظیم بدلهای مردم راه یافت که شب و روز الحفیظ گویا
 و الحذر و در زبان شان بود و نخستین سبب مخالفت که میان پادشاه و
 وزیر آمد تجویز دیوانی تن بنام چپیلی رام ناکر و صدارت کل بنام مصلحان
 اسماعیل پادشاه که غایبانه قطب الملک تجویز فرمود و چون قطب الملک بجهت
 رسید بعرض رسانید امر وزارت را که باین قد و شی نوعی نموده اند اعتبار دان

و خطاب از جمند و صوبه دار می و کن فوج داری کرمانک

چون صبح سیر عروس یونفای سلطنت در آغوش خود دید چیدمان غنیمت
 و بیا که لطاف عفت پدید مردم را با صافه مصاص و خطامات و خدمات
 و هر روز سر منوی میر حمله که فکر صائب نداشت استقام کار با بر هم حیات
 چنانچه سادات باره را هر روز میر کااید و خود هم میر کااید و رفته
 رفته دید آنچه دید که کاف عمال را در لباس سر به دید آخر سیکر گزینش
 روز ما خود هم کتید آخر معقل این محمل آن که سید حسین علی حاکم بود
 عهد الله حاکم را مخاطب رطب الملك طهر حک و یار و فادار نموده
 عهده همت هزار می همت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و خدمت
 وزارت سرور کرد اید حکمت غلطی همین بود که سادات باره که سوای
 حوا هر شجاعت و سخاوت و صفت دیگر ندارد چنین کار سترگ و مملوک
 عهد نردوس مکان یعنی ظهیر الدین محمد مار پادشاه تماریس بر ماں هیچ یادگار
 سادات باره کار دیوانی نموده نداده تا وزارت چیدمان و سید حسین
 علی حاکم را مخاطب بخطاب امیرالامرا جهاد ویر و در جنگ و مصعب
 هزار می همت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و خدمت اعلای میر
 عراست پارت ختید و اباب معصرت مآب را مصعب همت هزار می همت
 هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و خطام نظام الملك مستح حک که در دنیا
 ای جهات قلب الاقطاسه مختصر این خطاب شده بود و صوبه دار می
 مع فوج داری کرمانک که سابق برین تعلق به دولت قنار حاکم داشت و
 داود حاکم را که به بیابیت ذوالفقار خان در عیینه میا او کسا آمد و خود صوبه دار
 کمر است و محمد امین حاکم را بخطاب اعما و الله و له اول و اصل و صافه شش می

که موجب عبرت اولی الامر است و ماه و چند روز بود و اسد خان را با حکم
پادشاه با مردم خلش در حویلی علی مردان خان نظر بند داشته ببلغ نهم
روپی و بقولی سه هزار روپی در ماه برای اخراجات لابد تقرر نموده
تمام اثاث البیت و کارخانجات او را ضبط و آورده چون نواب مغیرت
نظر با خلاص با اسد خان و ترجم بر حال او بخانه قطب الملک عبد الله خان
که بآن عالی جناب بسیار کرم جوشیاه می نمود و می گفت که ما سه برادیم
بزرگ ما نواب صاحب و ما هر دو خور ویم تشریف برده خوبی و بزرگی
اسد خان را بمحض بیان آورده فرمود در این وقت بهر قسم سلوک مرا
با اسد خان مرعی داشته ذخیره نیکامی اند و زند قطب الملک جمیع
کارخانه داران با و چینیانه و غیره را طلبیده بخت طعام و غیره بدستور
سابق از سرکار خود معتبر فرمود و امیرالامرا حسین علی خان خجج پوشاک
بدستور مستمر از پیش خود معین نمود و بعد ازین حادثه اسد خان بخیال
و کبر و شکوه زندگی ماند و جشن جلوس خلعت و جواهر از جانب پادشاه
امیرالامرا خود برده بدستور قدیم دقیقه از آداب فرو گذاشت نکرد و
بهمان و نیره بوقت آمد و رفت دست بر سینه گذاشته و پان از دست
واده رخصت کرد و خوشا و صله حسین علی خان که فشار تسلط و دولت او
از جانب و بر رویه قدیم خود استقامت و زریه و زهی تمکین و منت
اسد خان که از صدمات حادث مترزل نه گشته از جای خود ننشید
طرفه امیر با و قار را با تمکین فیض رسان بود که مثل او نشان نداده
و کربیب قوع مخالف میان فرخ سپه و سادات با
و سرافازی یافتن نواب مغیرت ماب منصب بلند

نموده باستعداد میرحمله و دادند پیش ملازمت کردند پادشاه کلمات عتاب
 و مرمت خواهر و خلعت مطهر ساحت اسدخان را مرخص نمود و دو العفارقا
 را فرمود که برای بعضی امور ضرور باشد اسدخان لغز است آنگاه امار درایت
 مایتم کریاں و دل بریاں بجای آمد و پادشاه ذوالعفارخان را در حیمه نشاند
 به تلقین میرحمله که قتل امرای مورد وثق مطمح نظر داشت بیجا مهای عضد
 داد که باعث این همه صا دبا و جور بر بریا و کشتن شاهزاده کریم الدین
 یهاں شدن او کما یکنی ارا اهل حره پس از مقتولیت پدر بخت کسی بگریه
 سو دایر حیمین بیجا مهای عصب و تنان دست ارحان خود دست به لغوای
 ادایشن الانسان طال لسانه خواها می درشت لی ادا به کشتن
 اینکه دستگیر کشت و لاچس پیک ظمان که از پیشکا و محمد شرح سیر بکتاب
 نهاد در دکان محاط کشته بود و سر و قش رسیده قسمه بکلویش کتید و چیلد
 از اطراف هجوم آورده درون مشت و لگد و کار و دحمر و دست و پا
 درون داده کارش را تمام رسانید بد چون نام اصلی اسدخان از ایم
 و نام اصلی ذوالعفارخان اسمعیل بود و دلالت پدر مر سپر را بر اطاعت و
 ملازمت شرح سیر مقتضای تقدیر سب قتل او شد شخصی تاریخ قتلش
 مصحح کتت ارا ایم اسمعیل را قراں نمود که یافته و همان روز جهاد ارشاه را
 که در قلعه دار الخلافت محوس بود در پالکی کشتا ثوب آورده روانه دار الخلافه
 ساختند و در دوم آن تاریخ بعد هم محمد ^{۱۲۳} الله بکیرار و کیصد ویت
 و چهار حج سیر مادمه و ترک تمام داخل دار الخلافت جهاں آما شد و در
 جهاد ارشاه بر ریره سوار کرده و لاشش بالای میل ادا حه و لاشش
 ذوالعفارخان دم قیل بسته شهر در آورده مدت سلطنت جهاد ارشاه

ایصل فرخ سیر بد لالت میر حبله که خانه برانداز امیران مورد وثی بود تسلی نامها
 مو که بقسم قرآن مجید فرستاده ایشانرا غافل ساخت و بعد فرو نشستن بار خبک
 و جدال حسین علیخان را که در رزمگاه زخمی افتاده بود برداشته در پالکی سوار
 کرده در خیمه داخل نمودند و چون فیلی را که شاه همراهه اغوالدین بر آن سوار بود
 گرفته آوردند و از نظر محمد فرخ سیر گذرانیدند اغوالدین زبان معجز و زاری کشا
 محمد فرخ سیر او را در آغوش کشیده بطریق نظر بند همراه گرفته بجان امان
 و صبح روز پخشینه چهاردهم و پنجمه برای عیادت بنجای حسین علی خان ظل رفت
 کسرت چهاردهم محرم ۱۱۲۵ یک هزار و یکصد و بیست و پنججری در سه کوچ باره
 پله دلی نرول اجلال فرموده اسد خان و ذوالفقار خان غافل از بازی تها
 بغریب فرخ سیر عازم ملازمت شدند کونیند سادات باره بر پیغامها
 عهد نامها که فرخ سیر به پدر و پسر بوساطت میر حبله نوشته فرستاده بود
 اطلاع نداشتند بعد از آنکه بر مشورت و اراده پادشاه و میر حبله اطلاع
 یافتند پیغام دادند که بوساطت ملازمت نمایند تا سر مو مضرتی عایدال
 شما نکرده و مدار کاران دیگر که برین معنی مطلع گشتند تقرب خازرا که از مردم
 ایران بود جهت تسلی خاطر نزد ذوالفقار خان فرستاده و قسم کلام مجید بیان
 آورده خاطر نشان نمودند که ملازمت بمحضت امیرالامرا بجز ندامت و
 آفت جان و مال شمر نخواهد شد چون تقدیر رنگی دیگر ریخته بود ذوالفقار
 نظر بر اینکه در ایام حکمرانی پیش آوردهای او مثل داود خان مینی و سبها چند
 بشوم طبعی برای اخذ رشوت بر مردم بانام و نشان ظلمها و ابلهت
 بسادات کرده بودند از جانب سادات اندیشه مند بود قول او با نمود
 و پدر و پسر بر قول و عهد و بغریب فرخ سیر اعطاء نموده رجوع بسادات

سردار و ارغای خود و جیسید و مدافعه نمی‌گفتند و مردم را قطع داد
 متواتر در سیاه و کاش شهراده اعرالدین را بسیار بد که این قصص تیان را
 میان رسیدارم تا یک و نیم پاس تلاش پادشاه برگشته سخت بود چون از سوا
 او را دید لا علاج راه دار الحلافت میجو و گوید سخت ککاش از بر وقای
 جو و مود که حالا چه ماید کرد اکثری گفتند که مدکس ماید رست که صومدار می
 آسمان بامی تسلط دارد و مثل داور و جان در آنجا مایند و اکثر میر و ار
 مرهقه و رسیداران دست گرفته و اسب اندوه و سامانی هم رسانیده
 تذکره بایر و اخت سپه‌چند و یوان گفت که رحمن بر حال پیری و اخص
 بر رگ یعنی والد با صحره خود کرده متوجه جهان آباد ماید شد الله و در می‌جان
 سختی گفت همیمن دلیل او بارست که درین وقت از نویسنده مصلحت میبرد
 و بر موهبی او راه میروند عبدالصمد خان گفت که بالعقل با محمد صرح سیر باد
 از چهار صد پانصد سوار نموده او را از میان ماید برداشت اگر خود پادشاه
 شود اول من بیعت کنم و والعقار جان گفت که از مکه و اران پادشاهی
 مکه و امی سواد شد القصد او بر عطف جهاندار شاه دار الحلافت را می
 شد و جهاندار شاه و دوالفقار خان کاه آصف الدوله اسد خان مرود شد
 و گفتند که ماید کس یا کامل میر ویم اسد خان مدوریسی و عاقبت انبیا
 و نظر را و صاع جهاندار شاه و عدم اسباب مدوالفقار خان گفت که سختی
 سوامی اطاعت صرح سیریت هر که از اولاد تیموریه ریب آرای او رنگ
 سلطنت کرد و ما را امتاعت اولاد هم و پادشاه برگشته سخت یعنی جهاندار شاه
 راه دار الحلافت محسوس کرد و ماید و شیخ و در مینی سار و مکتب تقدیرند سیر
 معکوس دید ظاهر اگر ایشان ترا مصلحت ایشان میکند داشت نمیدید آنچه کرد

فوج جهاندار شاه شربت جانفشانی چشیدند و رفقای عبداللہ خان از
صدمات تیر و تفنگ متفرق گردیدند زیادہ از صد و پنجاہ سوار ہمراہش
نماند و او در مقام حیرت ماند کہ چه کند و کجا رود و از حال برادر ہمچو
نداشت کہ ناگهان جمعی کہ متفرق شدہ بودند بدو پیوستند فی الجملہ قوت
یافتہ لوای استقامت افراشت خواست کہ بہ نگاہ جهاندار شاہ حجت
آرد در این اثنا فیل سواری جهاندار شاہ با کوبہ حشمت و نشان سلطنت
بفاصلہ یک تیر بنظر درآمد حال آنکہ جهاندار شاہ پنجبر از پیشکنی تھہ پرشادیا
فتح میخواست کہ خصم جانگیر و کہ سید عبداللہ خان با جوقی از سادات باہ
کہ باج جلالت از دستم میگردیدند بادل قوی و صحت درست بسروش
ناخت و از سهام قضا پیام ترزل عظیم در جمعیت جهاندار شاہ انداخت
جهاندار شاہ با و صفت آسودگی مزاج در آن وقت بدست خود بہ تیر
اندازی پرداخت و طرفہ آشوبی در فیلان سواری مردم محل و خواجہان
راہ یافت کہ دفعۃً بنا بر برگشتگی بخت فیل سواری خاصہ بہ تزلزل
فیلان دیگر باختیار فیلان نماند و اکثر مردم راہ قرار پیش گرفتند
کو کلتاش خان خواست کہ درین وقت خود را بہ کمک رساند علی صہر
و چہنبیلی رام کہ در کین بودند بسہش رنجیہ او را بودند و بروایتی
گشتہ گشت و رہناقلی خان داروغہ توپخانہ و اعظم خان برادر
کو کلتاش خان تیر ہدف تیر اجل گردیدند جهاندار شاہ بمعانہ چنین حال
سراپا اختلال قریب شام پردہ تنگ و ناموس دریدہ بر فیل سواری
لال کنور کہ مجبور بہ او بود سوار شدہ بصوب شاہ جہان آباد را ہیشت
زوالفقار خان باد صفت استماع اخبار موحشش و تنگ گردیدن عرصہ

شجاعت آیات مارمه مستحال هر چه تمامتر مایس هر اول و طرف چپ که
 سرداران توران و دود آتش کارزار شعل گردانید و از سفله مزاجی و
 نامنجمای باو سیاه و دریر صغیر و کنیر را غرق ازین سلطنت شده بود
 حاصه تورانیان که بهمت مستغر بودند بنا بر این چند تیرار و در انداخته
 چنانکه مایه تنی بکنک در مداد گوید که مقتضای صلاح وقت و کمال ایثی
 قواب عالی حنا سپه و محمد امین خاں ماوروسا طت علی اصغر خان میوه
 به حصیه پوشته و لخواه بسادات درج سیر داشتند الفقه سید محمد خان
 سراں توان را طهر داد و هاد را به وسیله کاه بهمت و بیکر بخت و پیا
 هادری که بر بخت و ار تو پناه که شته فوج طیتس را متر لرل ساحت و
 امد علی و بیکر حسین طلیحان و صف شکس خاں و فتح علی خاں و میر اشرف
 و غیره و پیوستگان متعالمه و العفارقان معرکه کار رار کرم ساعدند
 یک حاب خان رماں خاں عرف علی اصغر خاں و چپبیل رام در سر
 کو کلتاش خان ررم آرا گشتند العرص جنگ صعب میاں آمد و هاد
 چابین داد دلاوری داده و یای شجاعت استروده را یات حلاوت
 بر افراختند و صف شکس خاں که ردیف حسین علی خاں بود فتح علی
 دایره و تو پناه و ریں الدین خاں و میر اشرف را در میر شرف و اکثر
 محمد اراں مای و سادات مارمه سر جردی معرکه سر دگشته عالم تقاضا
 و حسین علی خان چون دید که قافیه تردد و تنگ گشت و کار کاردار
 دست رفت تا ئین بهادران بهمدار بالای فیل پائین آمد و سیاه
 بهمت ماعمی ارسادات مارمه رستما بهنگ موده ارجهای تیر و
 کولی در رزمگاه بچید افتاد و احوالی خاں جانشاهی و محار خاں آ

گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد نهرسیت راه فرار پیماید و هم
 بطول کشیده فساد و بیکرو نماید و بیکری صلاح میداد که فرخ سیر از مسیر و
 سامانی و بی زری نه یارای عبور و نه طاقت اقامت آنروی دریا دارد
 و فوجش خود بخود رو با انتشار می آرد که یکایک فرخ سیر بهمنانی اقبال
 مسافت بیست و هفت در یک روز طی کرده آنروی جهنما مقابل اکبر آباد
 رسیده در صد و پیداکردن معبر گردید و لشکریان او که گرفتار انواع
 تعب به سبب مسیر و سامانی بودند نظریه عظمت و کثرت طرف ثمانی
 و اندیشه شب خون بجام اسپان در دست گرفته تمام شب بهوشیایی
 و حیرانی بسر بردند سید عبداللہ خان ہراول فوج برہمنونی ز حیداری
 کہ فی الحقیقت خضر اقبال بود جای عبور پایانی متصل سرای روز بہانی
 چار و ہفتی اکبر آباد سراغ یافته آخر شب یازدہم ذی الحجہ ۱۲۳۳ لکھنؤ
 و یکصد و بیست و سہ ہجری عبور نمود و با مدادان فرخ سیر با تمام فوج
 طغیر موج از آن معبر گذشتہ و دہلی را پس پشت گذاشتہ عقب لشکر مخفی
 نمودار گشت و قتیکہ سیل بلا بہ طغیان آمد و آب از سر احتیاط و خیر دہلی
 گذشت پادشاہ و مدارکاران کہ بجنبہ بودند خبردار شدند و نظم نسق
 افواج و توپخانہ بنا بر انحراف سمت برہم خورد و عجلانہ و اضطراب ہراول
 و توپخانہ برضاقلی خان وغیرہ و ہمینہ بہ ذوالفقار خان و عبدالصمد خان وغیرہ
 و عیسرہ بہ نواب عالی چناب و محمد امین خان بہادر و کوکلتاش خان و توکل
 براجہ محمد خان و اسلام خان و مرقتی خان وغیرہ و ملتیش بہ سرداران
 دیگر مقرر کردند و روز چار شنبہ سیر و ہم ذی الحجہ ۱۲۳۳ لکھنؤ و یکصد و بیست و
 سہ ہجری قریب سہ ہر سید عبداللہ خان ہراول فوج فرخ سیر با سادہ

فرج سیرار استماع این حرقوی دل شده ماسید عداقت حان حسین علیا
پای استعجال بر سر پیشان رسیده سرداد کوله و ماں تر لرل در
ارکان ثبات آسمان راحت آخرت با صراط تمام شاد براده و اتالیق مذکور
مشورت یکدیگر از راه حق و دلالتی راه درار پیش گرفته سواهی حواجر
و چند مدد و قیامی که بدشواری رده امشته و بدجهه اسباب احوال
ما که خارج از شمار بود نصیحت محمد فرج سیر و لشکر بایست دادند چون ابرار
بسرعت هر چه تمامتر با کمر آباد رسید و دواب عال حان که جهت اجتماع
مردم چندی در دوار کلمات توقف ورزیده روانه شده بودست
و پنج گروهی اکبر آباد استماع حرایب سا که در یک روز قطع مسافت
مذکور نموده خود را با کمر آباد رسانید و بجاوقت با اعرالدین که از آنجا
هم میخواست بدرود ملاقات نموده بعرص رسانید که رود بیا و شاه با
نوستت یا د شاه داده بوشش بدوش محمد استماع این حروحت اثر
فی الحلقه بوشی که داشت صاحب و ما استعجال بر سبیل اصطرار کوشش
نصوب اکبر آباد و راحت و قریب سکندره که محله اولی دید مع بهرامیان
اعرالدین قریب بنفا و بهر اسوار بی تیره رسید از آنجا که حاله اتفاق
حرایب می شود در فی اتفاق بخشی و دریر که تخته حلی همه بگر بود و در حضور
استیصال می کشید در حضور شاه قاضی حان که مجهول عهد بود و رای
سلیم داشت و پادشاه بدوشش رای او را قریب دواب و اسب بر
رای دیگران جمیع میدان بکار حسب بد صورت به نیست یکی کیفیت
که لشکر جسم را بهت باید داد که از آب مکرز و دعو در بای حمارا مل تشکر
باید کرد و دیگری بیان میکرد که فرج سیر را ببطرف باید کشید که اگر از آب

والا همت مال اندیش قبول ننمود و بعد از آنکه جهاندار شاه سوانح الخلفاء
را مخیم اجلال ساخت جمده الملک اسد خان آهنگ استقبال نمود و نطقه بیکه
را بطه اشناد بان عالی جناب داشت بایرام تمام برای استقبال پادشاه
همراه خود برده بامستیاز تمام بسعادت ملازمت فایز گردانید و بفرزند
خود ذوالفقار خان که بان عالی جناب از وقت عالمگیر پادشاه کوه
غبار کدورت در دل داشت برای تصفیه مبالغه نمود و ذوالفقار خان
حب الایمانی پدر و الا قدر زنگ کدورت از آئینه دل زدوده تسلیات
شش هزار می شش هزار سوار و ماهی مراتب کنانیده و پادشاه هم یک
طلبیده بسیار کلمات نوازش بر زبان آورده و عده جاگیر چند سیر
حاصل نمود و بامستیاز تمام مجرا و سلام می گرفت بعد در و دبدار الخلفاء
شاهزاده اغزال دین را بجمیعت قریب پنجاه هزار سوار باتالیقی خواجه حسین
یزنه کوکلتاش خان بنا بر سفها نوازی پادشاه که بخطاب خان دوران
و بخشیری دوم عزامت یاز یافته بود بر خلاف صوابدید ذوالفقار خان
به هم فرخ سیر روانه فرمود و از جهت نادانی و بی اختیار می اغزال دین
و نا تجربه کاری و بی وقاری خواجه حسین خان و عدم دلدهی سرداران
فوج درین مهم پادشاه بمشورت ذوالفقار خان آن عالی جناب الملک
اغزال دین و تالیف سرداران فوج نامزد نمود و سه لک پیاده
یک لک از حضور و دو لک از خزانه اکبر آباد مکرمت نمود و اغزال دین
و خواجه حسین خان و غیره بی عزم و احتیاط قطع منازل نموده متصل
کچو رسیدند و از صولت آمد آمد محمد فرخ سیر بنا بر نا تجربه کاری سرکلا
تدبیر و همت را کم کرده و در شکر خف خندق نموده تقسیم موچال کردند

که ائیں ریارت سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سرہ
 تشریف می رود وراثتی راه سواری مهاجرتی سامان و تحمل مایاں
 مودار شد رکشتن یا کماره گرفتن شایاں مودداستہ ہمدستگار ایکہ در جلو
 نودند و مود لطف و تکیہ میر و مد و مد چون اسباب ظاہری در کاب مود
 معانت حان را معلوم شد کہ سواری آں عالی حاکم است ہمیکہ پاکی
 سردیکہ آمد و است ماصطرب تمام پاکی بر زمین کہ استتہ حواست کہ پیادہ
 پیش رفتہ سلام نماید حلد ترار برار رس مود نموده سوکند با اورا مود
 کہ پاکی را بر دار مود و روانہ شود۔ تروری پاکی سوار ماچند حد مشکا پیادہ
 ملاقات در ویشی ار کوچہ مود نمود و چند طفلی کہ مشغول بازی مودند کماره
 نمکرمستند مود کہ چند کس دیکر کہ رای اہتمام در سواری کمارا بید کا پیادہ
 وچوں یا دشاہ بعد فراع ار معم کا محتس ارد کس۔ اعمیر و ار اسحا میہم
 کر درایت توجہ را فراحت دوار دہ کروہی دارا کلمات جیدی مقام
 مودہ نواب معصرت ماب را واسطت عظیم الشان مسالہ طلکید مود حصول
 شرف طار مت ار پادشاہ رحمت کر مہ مار مدہلی آمدہ در کاشانہ خرات
 اقامت در ریہ تا ایکہ پادشاہ برومدہ رنواں حرامید و مار موع
 در ہر چار حلف پادشاہ مشغل کر دید و کار کمال و قتال اسحا مید جیکہ
 تفصیل در کتب تواریخ مرقوم است۔
 نوکراحوال آل عالیجناب و عہد سلطنت مغرالدین الملک بہمانہ
 چون حماد ار شاہ سر بر آرای سلطنت چہد رورہ کشت مکر و امین استہات
 آئیں۔ نواب معصرت ماب فرستادہ ترعیب معصرت ہر امت
 ہر ار سوار و حطاب ویر و رنک بہادر ماروار شہای دیکر مود انفا لسا

دیدند سرتش بدگشته ز بیم گفتند همه ای محمد اعظم
 تو کراحوال لغالینجا ب و عهد سلطنت عظمیٰ شایع عالم
 ابوالنضر قطب الدین محمد پادشاه غازی المشهور بهاسا
 و چون ظل الله بعد گشته شدن اعظم شاه سریر آرامی چهار دانگ بهندستان
 گشت نواب مغفرت مآب از دکن متوجه دارالخلافه شده ادراک
 سعادت ملازمت نمود پادشاه خلیق کریم سلوک شایسته پیش نموده
 بدستور تجویز محمد اعظم شاه بمنصب شش هزار شش هزار سوار خطاب
 خان دوران سرفراز فرموده بوظای صوبه داری اوده با فوج داری لکهنو
 که در آن ایام فوجدار علیحدّه از حضور مقرر میشد پایه عزتش افزود مسیر
 عبدالحلیل بلگرامی ماده تاریخ در لفظ خان دوران بهادر یافت و چون بنابر
 ترجم و فراخ جوعلکی و کشاده دستی و وسعت خلق پادشاه منصب
 خطاب را وقتی نماند و در اکثر امور سلطنت رویه عهد عالمگیری متبدل شد
 و این معنی ناگوار مزاج آن عالی جناب که تربیت یافته خلد مکان بود
 گردید ترک منصب و نوکری پادشاهی نموده در جهان آباد در زاویه
 غزلت انزوا گردید هر چند پادشاه باستمالت پرداخت اما به ثبات قدمی
 از جائز فتنه نوکری پادشاهی اقبال نمود و خود میفرمود که در ایام نزوا
 بحد می خاطر از امور دنیا و مذکور و سیار داران کشیدگی داشت که احیاناً
 اگر کسی ذکر اهل دنیا میکرد صفائی وقت مبدل بکده و رت می شد و لذتی
 که در صحبت فقرا و علما دست میبده او دل را می ربود و پوشش حیرتی
 پاکی که برای ادراک سعادت زیارت بزرگان نکهده استن آن ضرر
 بود از چسب بند ساخته بودم آورده اند که روزی بسواری پاکی

روضہ منورہ موسوم بحکد آماد کہ در آسما کما لے در حین حیات ماریکات
 آن پادشا و احداث یافته بود در وادہ سرمود و آں پادشا ہر ادو عالمی
 کہ سب شریفیتش از جانب مادر بہ سلسلہ صغویہ می پیوند و در عیرت پست
 کمتر از پدر والا قدر مودل بیشتر بود و در سہ ششہ سیر و ہم دیکجہ بہ تجویز
 احقر تناساں در احمد مکر خلوس مودہ توجہ مدار الحکامت فرمود و ما لود
 عالی جانب حس سلوک میں از پیش کشیدہ پیغام اصافہ یکہ ہر اسی یکہ ہر سوارا
 اصل و اصافہ شش ہر اسی شش ہر اسی سوار و خطاب حاں دورانی و ہذا
 سر پور داد و تکلیف بودن ہمراہ رکاب کرد و آن عقیدت سرل آگاہ
 تا سرل پاڈ ہار رہ و در طریق مراقف کشت مس بعد نظر بر حرکات و
 سکنا ت آں پادشاہ کہ مہانی ریاست و منجوں از محوت و کسر و
 مراتب حرم و دور می مرعیداشتہ ترک رفاقت کردہ از سرل مدکور
 دوار دہ کردہ ہی بر ما بیور ما محمد امین حاں ہا در رفتارہ کیوج واخشہ قصو
 اور تک آماد مار کشت و در آں سرل اگر چہ ہمراہیاں دست درار ہیا
 نہ سکاہ اردو می پادشا ہی مودد و مقرر ماں جہت تقیہں موح شفا
 محصور عرصہ کردہ اما اعظم شاہ عمدا اعماس مود و مقرران سرمود
 کہ مارا کار ما اصل است تعریع توجہ نہ دارم ہر گاہ اصل مستاصل کرد و
 فروغ کمی میر و دالحاصل سرل کہ پیش ما دہمت عالی داشتہ رایت
 توجہ اداشت و چون در سواد و حاکم ما را در خود شاہ عالم کہ رعیت
 ہر چہ تمام تر در کما نزل اطلال مودہ بود در ستانہ مصاف آرا کتفہ جا
 بحق تسلیم مود و نعمت مان عالی در تار یخ وفات آں شاہ برادہ کفتہ
 کہ با عی کشادہ دیوانہ و شے اثر در دم تھا کہ نمود سپہ ادرستم کم

بعید رفته بودند و تحصیل پیشکشا از پاله گیران مقرر میشد که به پناه قلعه بامستحکم کمر
جمعیت طریق مقرر می پیوندند متعین شد بعد گرفتن پیشکشا می نمایان مؤذن را
آفرین کشته قرین فتح و طغریه دار الطغریه بجا پور که صوبه داری اسبجا تعلق با و داشت
سعادت رخصت یافت و مدت ده دوازده روز که مزاج مبارک پادشاه
جاوید اعتدال انحراف و رزید و طرفه آشوبی پیرامون مردم دور و نزدیک دور
کردید باستعمال تمام خود را بحضور رسانید پادشاه بعد از افاقه ازین حرکت
مسرور گشته فی الفور بتعلقه مرخص گردانید و در سال هزار و یکصد و هجده هجری
فوج داری فیروز نکر از تغییر یوسف خان و فوج داری تاپی کوته از تغییر قدرت الله
خان منسیمه صوبه داری بیجا پور گشته پایه اعتبارش افرود پادشاه انگلشی
نکین زمره منقر با سم چین فیلج خان بهادر به دست مبارک خود مرحمت فرمود
و در سال یک هزار و یکصد و هجده هجری که در همین سال بسراپلال ارتحال خلدگان
که از عمر شریفش نود و یک سال و سیزده یوم منقضی گردیده بود و کریمه روح
و ریحان ی جنة نعیم از تاریخ آن ارتحال آگاهی میداد و در جواب
الطلب بحضور رسید و بعد چندی که ساخته و خراش پادشاه عالمگیر باو آشتی
عالم و عالمیان گردید پادشاه زاده عالی جاه محمد اعظم شاه که بیت پیکر
اردوی معلا حب فرمان واجب الاذعان که خلد مکان پنج شش روز
پیش از رحلت شقه بدستخط خاص بان شاهزاده ترقیم فرموده آهسته آهسته
بلکه مخرام زیر قدمت هزار جان هست با اقامت نموده بود و سرعت میر
در عرض سه پیر و چند کهری رسید و طرفه بیقرار پیا و مراتب سو کوار پیا
بطهور رسانیده روز دوشنبه نقش آن پادشاه را حسب الوصیت جهت
تدفین در جوار مزار فایض الانوار قدوة الکلیین شیخ زین الدین قدس

محمد امین حاکم و ترتیب حاکم پادشاهی و قلعہ اقامت در رید و در آن وقت
 داور لشکر طغرل از عالمگیری معاضد یک گروهی از قلعہ بود و سحرگاه آن حال حاکم
 و محمد امین حاکم بهادر و عزیز حاکم و سپید و احلاص حاکم سپاه پشته لال ٹیکری
 که سرکوب کرده است بیاورد و تصرف آورد و مخالفان محمد حاکم را در رید
 آورده از مسک ماران حال اقامت بر پشته گیران تنگ کرده اگر چه پادشاه
 پادشاہزادہ کا بخش را به ملک در سدا اما کار می پیش رفت و مرا و حاج
 شرف مدد و ریافت که نقد را مکان قدر د تهاون نور رید و آن روز بخیر
 عالی حاکم و محمد امین حاکم معاضد دو حریف کسی دیگر اقامت نکرد چون پادشاه
 دید که کسی در آنجا نیست سار صلاح وقت را سپاه سوار شده و راه تھمت
 دیگریتش گرفتند و در آن روز جهت نفیس مورچال مدون جمعیت هر دو سوار
 میرفتند که کوله هر دو پای اسپ محمد امین حاکم و یکپای شپس اسب نواب
 عالی حاکم رسید و هر دو بهادر در رید آمدند پادشاه از استماع این حرکت
 اثر اسپبوری ماسار طلاآت هر دو بهادر و یک شلمانہ عمر کران مسک صفت
 نواب عالی صحب امیر حاکم ارسال نموده و دلوار بیای سیار نمود و هر دو بهادر
 امین لال ٹیکری و دہتر و اثره مکان مورچال قایم کردند و مدد چندی حکم شد که
 نه گشت اطراف قلعہ با محمد امین حاکم و معلیہ دیگر برود و مدد مستوج شدن
 قلعہ محس سعی و جلالت و العاقبت نصرت حکم که در آن آواں از موطر جلالت
 رمان رد خاص و عام کشته لاقتا الاعلی لا سیف الادوال لقا و نور
 ہم با یک سید در قنات او و تلاش نوریاں سعی موفور کار برود و اذہل و
 اصافہ به مصب پنجراری پنجر از سوار و حمایت شمشیر مبارک و قیل حاکم
 مساجی گشت و جامعیت شایسته جهت استقامت رعایا که از ہراس نامکس

قَاتِ لَمْ تَعِزَّنَا وَ تَرْحَمْنَا كُنَّا نَنْتَهِنِ الْخَاسِرِينَ بَخَانِ خُجْک
 ترقیم نمود حسب فرمان واجب الاذعان بخدمت پدر رفته در همان سال بعد
 چند ماه خود را بحضور رسانید و مورد عنایات مالا مال و برحمت کوشش بند
 خاصه شال چهره اختصاص افروخت و در سال یک هزار و یکصد و ننه به تنبیه
 منفسدان ناکوری پرداخته در همین نزدیکی به تنبیه غنیم در نواحی باکر کوته مأ
 شده اینک است کیم بنحیر خاص بلبل بلند نامی نواخت و به تنبیه غنیم در سال
 یک هزار و یکصد و ده هجری که بحضور رسید بخشی الملک مخلص خان حسب حکم حضور
 تادروانه برم پوری و اسلام پوری با استقبال شافت و با ضافه منصب سوا
 سرنه ازی یافت و در سال یک هزار و یکصد و یازده هجری با ضافه منصب
 سوار متعین شدن بپورچال پرتی و بعد یک سال بفوجده اری کرناک بیجا پور
 از تغیر معمر خان و یار دیگر در همین سال که از پدر آزرده شده بحضور رسیده بود
 با ضافه سواران و در سال یک هزار و یکصد و چهارده هجری بصوبه داری بیجا
 و عطای سپیج مرصع و اسب و فیل و در همین سال بفوجده اری تل کون
 عاد لسانی که ملحق بصوبه بیجا پور است و اعظم نکر بیل کانون و تها نه داری تھ کانون
 از تغیر سیف خان و با ضافه سواره بنایت کرد و دام بیایه اعتلا رسید
 و سید نارنگان را به نیابت خود مقرر گردانید و در سال یک هزار و یکصد و پانزده
 هجری طلب حضور شد و سیف خان و له فقیر الله خان نائب او گشت و در سال
 یک هزار و یکصد و شانزده هجری به فوجده اری کرناک از تغیر مستم دنگان افغان
 سواران و انعام پنجگانه دام سرطیده گردید و در همین سال بجکومت نصرت آباد
 سکر و مکمل و غیره از تغیر برهان افغان خان و له سرفراز خان و کامل خان غیر
 اختصاص یافت و برای تغیر قلعه و انگره بطریق متقلبه مخصص گشته بانفا

مثل یکهزار و هشتاد و دو هجری است مطابق لطیفی که بعد ولادت پادشاه
 عالمگیر آن مشمول الطاف رب الغرث ماه میر قمر الدین موسوم بمود و چون بستان
 شش سالگی رسید بعلای منصب سرور کردید اکثر اوقات پادشاه بران
 کرامت بیاں خود می آورد که آنمار رسیده سعادت رحمت پروردگار
 پرور حاکم یافته می شود و حمد و المک اسد جان مکرر می موصوف می گفت
 که احترام می مدی رورق میر قمر الدین می نماید و خود میفرمود که در ایام
 س اصلا عیشی سازی که مرحوم المصالح میاتند انداشتم دهرگاه بگوید
 قدر با اهل کنگارش طبع میگردید و در بابت آن تا نصف شب میختم چون
 تاکیه والد ما مدحیت خواب میباشتم بکمی شسته تمام داستان گوشت
 پوش می شیدم و در سال یکبار و خود و بیعت هجری مرحمت جسم مرصع
 مص و پس از یک سال دیگر عنایت حمد هر مرصع و خلعت خاص و اصف
 مص و در سال یکبار و یکصد و دو هجری خطاب چی قلیح ها با در و عطا
 داده فیل سر طبعی یافت و در سال یکبار و یکصد و بیست هجری ناسر
 بعضی حواجه سرایان و در مراح ها میرور حاکم و ناگوار شدن این معنی طبعیت
 آن طبع رسته عالی فطرت و مرتفع شدن عمار طلال بیامین والد و ولد اثبات
 نزد پدر و الا که موافق مزاج عیورش یابد و بدو احارت پدر خود را مخصوص
 رساید اکثر پادشاه در باطن خوش شو و کردید اما در ظاهر بیاس خاطر ها
 میرور حاکم تا یکماه بار ملازمت ندا و آنرا لامرند ریفه شفاعت اسد جان رحمت
 ملازمت داد و فرمود که ملاقات پدر کرده رود و در آنخصوص رسیده شوق
 مستطع حاصل بدین عبارت که مددی راده اخلاص پرور پیش فلیحان بهای

فرواز و قشما درست شده بود تحقیق بایستی نمود و نخواه آن از سعد الله خان
 قریب الامکان هست باینه - ملول ساختن بنده های پادشاهی خصوص
 مثل سعد الله خان بدست و بدست آوردن دل مصالح کاران متدین
 صاحب شعور و واسطه افزایش حال - و خوشنمایی صاحب معامله - و آخر و
 چند تمان محمودی یک رنگ بود - ز روزی برای سعد الله خان مرحمت
 ایضا اعلیٰ حضرت علی مراد خان و سعد الله خان را روزی در خلوت خاص
 اختصاص بخشیده بزبان کوهر نشان فرمود که رفق و رفیق امور سلطنت منوط
 بنعم و انصاف لغو باشد اگر پادشاه بی جوهر مرتبه خلافت فائز گردد
 امر او و زرای بچو صله را بروی کار آورد و اختلال کلی در بلاد و رود و پیر و
 رعایا و بے سامانی برآید و ثقیفه بے حاصلی و ویرانی شود شما حسب تئیه بافتها
 و فقر ابد نماز پنجگانه برای ما دعا مینویسند یا شاید که رونق پادشاهی
 نگا بد و حرف بے رونقی بچسبند بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران یا
 فرمان روا شود و بتوفیقات خیر موفق باشد - بعضی اوقات اندیشه را میا
 که همین پور خلافت عدوی سیکو کاران واقع شده - و مراد بخش با کل
 شرب و لبثگی دارد - و شجاع جز سیر حشمتی صفی ندارد و الا غم و شعور
 او رنگ زیب اقتضای آن میکند که متحمل این امر خطیر تواند امار کاکت که
 سقم عظیم در بنی نوع انبان ست در مزاج اوست ع تا دوست کرا
 خواهد و پیش بیکه باشد - **فصل دوم**

در بیان تاریخ ولادت با سعادت نواب مغفرت مآب و کیفیت ترویج
 آن عالی جناب از بد و فطرت تا استقرار بر سدا و ان تغییر تا ذکر بعضی دیگر
 تاریخ ولادت با سعادت آن عالی جناب نظر کرده حضرت دیاب چا و هم پیچ

موجب مرید نعمت - و لطفه و کسوت دادن کرسه و رهسپار باعث اورونی
دولت یزددون عرمانین ریاست - ساحش با اقویا حاصه کیاست
طراوت کلماتان سلطنت لسان عدل - استقامت ایوان تقرب
اهل فصل - ۱۰ یرانی غامس از قلع رحم - کابش دل حاس لطم - رون
مما لکمه کفشتن مخیر - قلع ظلمه بهت عالمگیر نیکامی حاصل رید کانی -
یصرسیانی واسطه ثبات و کامرانی - آسپا پوری رسم نخبه - دل شکسی
و طیفه جملا - مواحق بیکان کار عقل - معرر دشتن سیبیاں از چهل
ما قدر دانی آدم کار وثیقه اومار - مهرانی با پست نظرات حق بر شتر -

اعلی حضرت چون این فقره با دیدم بوسه بر پیتانی حاس مذکور ردود
آن کا عدا داحل قلمه اس حاص موده و آخر رود سه هزار دینار بر سبیل علم
فرستاده ایضا روری بهار ابل دیوان برادر ما بهایان دارا شکو فردی
از نظر اعلی حضرت که رسید لک رویه تفاوت ایام ما میں در سر کار
طلب است - نخواه آن فرماں کرد و اعلی حضرت آن فرد را به سعد شاهی
دادند که اردو فرود یوانی تحقیق موده بعرض رساد حاس مذکور فی الحال
عرض موده که چیس در بار حراة نخواه - میشود ثانی الحال در مطالع
و محاسبه محسوب می گردد و درا شکوه بعد رجاست در بار ما دیوان اعلی
کلمات تند گفت چون اردوی فرد میرسل مشرف علیا نه در محل سارا
سامع علیا رسید بهماں وقت تنقه کخط حاص مدارا شکوه نوشتند و این
میت هم درج فرمود بدلیت ماصاف دل محاذله با حویشش شمس است
بر کس کشد نایبه حسیح بخو و کشد که دریافت حق باطل حاصه اسای ملوک است
سارا بل کفایت حاصه تناد سعد الله حاس صیات مال مایحوا بهد برگاه

در وقت وزارت او رونق گرفت بانگه مثل داراشکوه حریفی داشت نامشکات
 او پیش زلفت از ابتداء فی ملازمت همواره در ترقی کد رانید و القاب و مملکات
 فها می جمده الملک مقرر گشت و به منتهای مراتب ترقی فایز گردید و نام نیکو
 یاد کار گذاشت نکته دیانت امریست محمود و پاس نمک شیوه ایست
 مستحسن اما در معاملات آقا که با غریبا باشد پاس اینها داشتن ابرام دولتخواهی است
 چه اگر درین صورت بکل نقصانی رود نسبت با وجرتی خواهد بود بجز نظر
 بحال او کلی و نقصان جز شمر نقصان کل است فافهم - سعدی علیه الرحمة میفرماید
 بدانند پیش تر است آنکه خونخوار خلق که که نفع تو جوید باز از خلق که درینجا
 فقره چند مناسب این مقام از کلمات طیبات خلد مکان که بدستخط خاص خود
 با عظم شاه نوشته بجنس تعلیم می آید تا ببینند که از انتباه افزاید -

سوا و شقه خلد مکان بنام شیا همراوه محمد عظم شاه

اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که از اسباب خوشنودی خدا و خیر
 عاقبت بگوئید عرض نمود که عدالت بهشت است که در ذات اقدس حضرت است
 ایضا شخصی بعد الله خان گفت که مردم متدین و فاکار دیانت و ارسلیقه شعا
 در عرصه روزگار کمتر اند جواب داد که زمانه از آدم خوب پر جوهر هیچگاه خالی
 نه می باشد صاحب خرد باید تا دریابد و با بیان بسازد و کوشش بر حرف
 غمازان نکند اردو - سعد الله خان سحرگاہی بعد و ظایف و اوراد تا دیر
 دست برداشته بود پرسیده شد که اتم حاجت باقیست گفت آدم خوب ایضا
 روزی سعد الله خان در غمی نه بدید آمد اعلی حضرت از سبب درنگ پرسید
 عرض کرد بیاضی میخواندم نقل چند فقره برداشتم - افزایش مال از خیر و
 احسان - و پیرایش اقبال از استغنی نمودن محاجان - سیر کردن کر سینه

ار لاہور عزمیت کشمیر نمود اورا در وریر آما د سار در یافت احوال صوبہ بجا
 کہ در ابتدا سب کمی ماراں و در آخر سب اوطاف آن مزایع صایع شد
 بود کداشت و بعد چندی آئندہ و ملحق شدہ در ہمین سال ما مہج کثیر و سالان
 بسیار بوقت دوم ہمراہ پادشا ہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر بہ تخریب قلعہ
 متعین شدہ پادشا ہزادہ ارطمان رنہ راست کہ رودیکتر بود متوجہ کردید
 و او را راہ کامل و عسہ میں کہ دور تر بود روانہ شد و بس اوصول در آن
 سرحد انواع سعی و تردد راہ و وایدن نقب و غیوہ نظر آور و چون نوجو آن
 مکان صورت نہ لست در سال یکہار و شصت و پنج ہجری حساب حکم کردید
 اعلیٰ حضرت جو عزمیت ریاب در گاہ حواہ معین الدین چشتی رحمۃ اللہ
 علیہ مودہ و متوجہ احمیر شدہ او را ما فوج شایستہ تخریب قلعہ چتور رو آ
 در مودا و در آسما رسیدہ و تخریب راہات قلعہ را ما دہمدم صاحب بوج
 و دیوار قدیم و جدید قلعہ مذکور پر داحتہ محصور مراحت نمود و در سال
 یکہار و شصت و پنج ہجری تا چار ماہ لغارہ در و شکم متلاکشت اما تا دو ما
 مدد اوسی سہل پر داحتہ در مار میرفت و بعد ازاں کہ ار عامہ مرض صاحب
 وراثت گشت پادشاہ ار استماع این کیفیت ار راہ حمایت متعین دیت
 سکاہ اش طل مکرمت کستردہ اطہای حادق را بہت معا کمہ متعین کرد چہا
 اعلیٰ موعود دستش رسیدہ بود سودہ بختید تا اینکه در سال مذکور مسافر
 ملک عدم کردید پادشاہ عیال و اطفال او را مشمول عواطف حسہ آ
 کر داید سعادتہ خاں ما علیہ علم و کسین خلق و تواضع انصاف داشت و در
 انفصال معاملات راستی و درستنی می کوشیدہ و در اعدا دعوہ سرکار
 پادشاہی بر وادار ایں سود کہ بر عمل در عایا جیف و میلی رو دہند و سال

که دشوار گردد و در عرصه پانزده روز به پنج رسید و چون شاهزاده را
مقرر است عفو وید خود با بنجاح امور حسن روی و کلی موافق ارشاد و پادشاه برداشته
در موعده چهار روز بعد طی لپست و بلند بسیار از کابل به پنج آمد از آنجا که کار
آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست آن عود به قرار داد
منوده بود با ضافه منتهی در عهده اعتلا پیو و و باندک فاصله در روزن جشن
قمری از امین و اخلافه منتهی بهفت هزار سی هفت هزار سوار و عظامی سپ
عربی با زین طلا با علی مراتب سرفرازی تصاعد نمود و در سال یک هزار
و پنجاه و بهفت هجری در جشن جلوس که در امان کن نو تیار دار الخلافه
شاه جهان آباد و بعل آمد و بنایت خلعت عمده و تقریک هزار سوار و آت
و سه اسب سپهر که حرکت برافروخت و در سال یک هزار و پنجاه و بهشت هجری
که پادشاه متوجه شکار و بهنگام معاودت از آنجا نوشجات خواص خان
قلعه ارغندار و پر دل خان قلعه دار است متضمن اخبار غریت شاه عباس
شاه صفی بجانب قندهار رسید او که بنا بر سرانجام کارهای دیوانی دار الخلافه
مانده بود حسب الطلب بحضور آمد و هزار سوار و یک هزار سواران او و اسب
سه اسب قرار یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بجانب قلعه
دستوری یافت و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین مجار حساب
و داندین نقبها و تیاری کوچه سلامت و قیقه فرونگذاشته و می نیاسوا از آنجا
که ایام سرما قریب رسید و فتح قلعه مذکور مقدور نبود حسب الحکم پادشاه
همراه شاهزاده معاودت نمود پادشاه او را در سال یک هزار و پنجاه و نه
و هزار سوار و یک هزار سوارانش و اسب سه اسب مقرر کرده با نعام یک
کرد و ام سرفراز فرمود و در سال یک هزار و شصت و یک هجری بهنگامیکه پادشاه

یک هجری سجدت خاس مالی و اعانه هیرامی و خیره استیاری و دخت و در
سال هیرا و بیجا و چاچک و بالا مراتب در ارت کل و منصب عمده چهار هیرامی
سه هزار سوار و عنایت خلعت حاصل و قلندار مرصع چیره اعتبار امر و دخت
در سال هیرا و بیجا و پنج هجری ماصافه منصب و عایسته فیل مایراق بقرة
نوامی ملندرتکی با فراحت و چون پادشاه را ده مراد بخش و تیسری طبع و بدحش
نشین شده کامل رسیده و انتظار بر طرف شدن رفا را را هی که معروض
میروز می مغیر که دیده بود و بهم بپشت آنکه نظر امتداد یساق و قلندار سیر
حکم پادشاه شده بود که نقد می سه مایه ماصداران - خاکیر داران و احیان
بو تیر امداران و ورق امداران سوار و نقیچیان ییاده برسم ماصاده ارجا
مدینه و بعضی مردم و مدکور و دلاهور یافته بودند توقف داشت و علما
آن طعل مرا حی یا دستا براده و تاثیر کفایت خوش آمدگویان که آخر مدتی
میج کل کرد و لنداد در همین سال به کامی که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کامل
گشته مایع مفا رسیده بود و او را که ازش بعضی مقدمات پادشاه برادر
و دادن و مدکور - کسایکه رسیده و باشد و روانه ساحل انواع مصل
مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی سواح کامل دستوری ادا و در
دور و بجا بل رسیده فراوان تر و دکار رده در عرصه یحروزی که از رسیدن
مدان ملده تا وصول بوک حصار دانی فاصله بود همه کار با سر راه کرد و شاهزاده
را با انواع روانه به سمت مقصود نموده و در نظر هر ملده ملامت پیوسته چون
بعد فتح بلخ شاهزاده دل مایه اقامت آن نواحی شده سپهر رکاشت که
دیگری مدان حدود تعیین شود اعلی حضرت او را با خود در اردانی و کثرت کار
که حدانی او صورت داشت - آن صوب روانه فرمود و او را راه

و شفای عاجل گنج میخوریم ۵ یارب این آرزوی من چه خوشست تو بین
 آرزو مرا برسان گویند که بنادر مغفور طبع موزون داشت و گاه کا پشهر بطور
 اهل این میگفت و او نخست حب الامیر جلیل القدر پادشاهی صبیح عالمی نمایی
 سعد الله خان در سلک عقد خودت ظلم گردانید و بعد فوت آن عصبه
 دوران و دختر حفظ الله خان عرف منشا خان را که بر در آن مرحوم بود و ندیکی
 را بعد فوت دیگری در سلک از و واج خود کشید و ازین هر دو اولاد نماند و الا
 آن مغفور از بطن دختر سعد الله خان است -

و کراحوال سعادت اشتمال مستمول رحمت سبحانی علایق قوما
 سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان صاحبقران ثانی
 آن وزیر عظیم الظیر جداوری نواب عالی جاب است چنانچه گذشت نام اصلی
 او شیخ سعد الله بنش به بنی تمیم که شعبه ایست از قریش می پویند و در طوئش
 مملکت لاهور است صاحب زمین ثاقب داری صائب بود در اوایل حال تحصیل
 علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر مخلص گردید
 چون در سنه هزار و چهل و هشت هجری فضایل کمال و جلال خصال او از
 علم و فضل و رسائی عقل و راستی و درست و امانت و دیانت بعرض شاه جهان
 پادشاه رسید حکم باستحضارش فرمود و بواسطه موسی خان صدر الصد
 احراز سعادت ملازمت حضور کرده روز ملازمت و ردل پادشاه چا نموده در
 سلک ملازمان پادشاهی در سلک کشته بنایت خلعت خاصه و خدمت عرض
 مکرر که در آن وقت مخصوص مستمندان بود بپایه قربت رسید و در عرصه یکسال
 بمنصب یکزارمی و خطاب خانی و خدمت دار و علی غلجانه که بهشت دیوان
 راسخ الاعتقاد اختصاص بنین الاقران نمبت نکر و دید و در سال هزار و پنجاه

بعد هم در بنجی سینه یکه را رویکصد و هجده هجری در اکثر آباد و صوبه داری کجایند
 کردید و خانی خان می نویسد چون چند روز در روانه شدن تعلقه مامور بود
 افتادار ادو رفاقت او و محمد کامیوش زمان رو واقعه طلای کشتن در
 در لشکر شاه عالم راه یافت در میولا عرص رسید که معری الیه از راه پاد
 بعد از تعلقه مامور خود را بهی شد و در سال یکه از رویکصد و هجده و هجده
 هجری در احمد آباد کجرات ماحل طبعی روضه رضوان خرامید نشاند
 مدتی سوده بیرون شهر متصل اجیری دروازه در خانقاهی که ساخته اند
 مدتی بودند ساد و معفور امیری خوش خلق مامور فتح نصیب حبس
 سبق بود و دولتش و فنق تمام داشت و در امرای توران امیری مثل او
 ماحاه و طلال و علوم مراتب کمتر عمره روزگار آمد و گوید قریب و دلاک
 روپیه مقصد با سده کارار خوانه عامه اش بر آورده عوض روپیه پول
 سیاه در جریطه پر کرده در خواسته گذشتند مامور استماع این خبر
 چنان شد و تحمل کار برد که بی آنکه پامی تحقیق و تعینش بیان آید تسلیم
 اندیشه ناک گشته ماز روپیه با را آورده در حرا که استه از باز پرس
 بی اندیشه گشتند و شقه مدست طامس عالمگیر پادشاه که بر آن قاطع
 بر علوم مرتبه اوست و در کلمات طبعیات عالمگیری مرقوم در بیجا بر ما
 قلم داده میشود شقه خاص میجو استم که رای عیادت آن دولتخواه
 خود بسیاریم اما سچا امرو که امطر مشا به و ما میم لند اسبیادت خان ایست
 در تادیم تا به چشم مار بینند و اظهار مافی العمیر بکند و از میوه های نورس بنجی
 بهر رسید انکور هست اما اطامی یونان رای آن عمده غلصان مرا حد
 مضر میگویند لند اما هم بر خود ما کار کردیم انش را نشه تعالی مد صحت کمال

نزد پادشاه تافته در زمره منصبداران فسلک شد پادشاه کوب تا مالوا غمان و
 نه کشیده سرخک مستوفی باورسانید و بخطاب سپه سالار نامور گردید و در
 وقت رحلت خلد مکان بصوبه داری برار و رایلیچپور اقامت داشت و خبر فوت
 خلد مکان در عرصه چهار روز از احمد نکر باور رسید پسر چند با محمد اعظم شاه نهایت
 مربوط بود و اظهار کمال عقیدت می نمود اما شاهزاده لغز و فطری بر اعانت پادشاه
 وقت کمتر پرداخت و به گرفتن چنین سردار همراه رکاب خود نپرداخت گویند
 وقتیکه اعظم شاه بعد از جلوس از احمد نکر روانه شد و والفقار خان در نواح خجندیه
 ملازمت نمود در آن وقت بد والفقار خان سر مود که شتابم صلح وقت عرض
 کنید حسب الاشاره بعرض رسانید که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه
 قبایل بدولت آبا و بایه گذاشت و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام اندوخته
 از خزانه آندرون محل تنخواه باید داد که اسباب یساق درست نمایند و به نصرت
 مبارک از کوتل فردا پور نشود بل از ویل کماٹ بشود تا خان فیروز جنگ ملحق
 گردد پادشاهزاده که مدحوشش پادشاه شجاعت و غرور بود جواب داد که گذشتن
 قبایل در صورتیست که مثل داراشکوه حریف باشد محمد معظم معلوم و فی الواقع
 کار از مردم خود است مردم پادشاهی بغیر از مبارک سلامت کاری نمی آید
 و برای کوری راه راست گذاشتن چرا و از و چه میخیزد نظر بر اسباب طلب این
 حرکت از شاهزاده خلاف صواب آمد که مثل خان فیروز جنگ سردار باتدبیر
 صاحب جمعیت را رفیق خود ننمود و الا طر فیه شیرازه فراهم آوردن مردم بود که
 اکثر جماعه داران اعتماد بر قول او می نمودند خاصه غلّیه توران که همه مطیع و مقادیر
 او بودند بعد عبور محمد اعظم شاه از نربدا بهادر مدح حسب الحکم آن شاه ابرار
 به بر بپور آمده اقامت گزید و پس از سریر آرا فی خلد منزل یعنی بهادر شاه

ماموری میخواست و در سال یکبار و یکصد و یک سرستای شقی را بجهت
 مورد فرادان تحمیل و امیر کشت تحصیل این احاطه استای شقی که
 عمده اسلام را دست خوش تاراج و امرای تامی پادشاهی را اسیر و قتل
 نمود و پادشاه در حق او ستای شیطان بنما میفرمود پس از تحمیل قلعی بر
 دراپتس گرفته و ماراده محاصرت ویریه و بها جا و سمت ستاره و رفته
 فاشش حور و بحال شاه آواره دشت اودار کشته میرفت اتفاقا ما کوامیا
 مامی مرهبطه که در معرعه جدا کرده میخواست که رود بها جا و رود در اثنا
 راه دست لشکریان معا در موصوف در آمد بها در موصوف حوا حیات را
 که در حایره این مرده بختش هرحا محاطه کرده بد بجهت در سال داشت و
 رایت مله مامی آفرشت و در سال یکبار و یکصد و ده مهم اسلام کده عرف
 دیو کده مامرد شده بود و تصرف در آورد پس آن محفلت سگاه اسلام
 مامور شد و به کام مراحت رایات طفر آیات یا دتا هی از تحمیل کیهان بها
 کده سون قشون یعنی مکه لوح او که از سگاه ترتیب داده بود تا چار کرد و
 ملاحظه یاد شاه و ساید کوید مایں شان و تورک سامان و سر کائنات
 امیری در هیچ وقت محلا داده و در هر تن فیکش و راوان که را مید یاد شاه
 بعد از ملاحظه اکثر توپا در سر کار مسطر و در و سا هراده مید ارحت با
 سر رست با نه مدین منعمون که شما و ضعف مدخل کثیر مصاعف خارج اب
 سر انجام ماریه که جان ویر و حکار ماه خود توپ و کمان و شترال
 و کمره ال و همه چیز آن قدر که مایه مل نباید دارد و متانت مورد در سال کبر
 و یک صد و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره
 پادشاهی اختیار کرده استقلال ستاد عالم بها در شاه آن طرف

سوار و نخواه اکثر مغلیه همراهی را بنا بر عدم پایی باقی نقدی مقرر کرده خص
 فرمود و از عقب جنت پشت گرمی پادشا هزاره را با چهل هزار سوار و پنج
 بی شمار و خود بدولت با غر و شکوه عالم ستانی بعد بندوبست فواید خیداب
 اوایل ربیع الثانی رایت ظفر آیت بصوب ظفر آباد بیدر برابر داشت و
 بها در موصوف در سال هزار و نود و نه هجری بدست قلع ادبونی از بیجا
 باستیصال سنتا مامور گردید و بنا بر شیوع فساد و هوا که کم کسی از آفتش سالم
 میماند اکثری گرفتار دست اجل میشدند و آنها یکجه جان بسلامت میبرد
 عوض جان حاستین شریفین یعنی سمع و بصر را می باختند آفت تعطل
 بصارت بحشم آن بها در رسید و آنچه که زبان زد مردم شده که پادشاه بعضی
 اسرار او اطلاع یافته در آشوب چشم که عارض شده بود اظهار اشاره با عدم
 بصرت نمود و سر و غی از راستی ندارد و قاضی عقل بکذب این خبر حکم می کند
 پادشاه عالمگیر شدید العظم و کینه ور بود و اگر چیزی ازین قبیل در می یافت باین
 شوکت و عظمت نمی گذاشت خیر سگالی و نیک اندیشی او نقش خاطر پادشاه
 بود شخصی از راه غناد عرض داشت متلبدا همنه و مساله بها در موصوف
 تنبیه اشقیانی دکن نمود و در جواب دستخط شد حاشا که بر خان فیروز جنگ که از
 کجا بکجا باین حال رسید کمان کفران نعمت که دو کفر است کرده شود چنانکه
 در مقاله ادلی مذکور شد القصه بعد نابینا شدن اگر چه از حرج حاضر شدن بدبا
 موافق ضابطه پادشاهی بمنطوق لعین علی الاعلی حرج استراحت یافت
 نظر بر بصیرت باطنی که در تمشیت کارهای عمده رسائی کمال داشت بر تنه
 سرداری و فوج کشی او تغیری راه نیافت و با صابت رای حسن تدبیر نظم
 لشکر و در سوار می نمود و ضابطه مستمر خود می پرداخت و کوس سرداری

را عظمت یادموده اسپها برداشتند و حک صعب همان آتوب میا
 آمد آیم که لشکریان را از بیم ملاک موتس و حواس مت آخر الامر احتیلتهای
 پیانی ما در آن خصوصاً ارتدو و محاذ هاں ما در هر بیت محال هاں . هیت
 و در سد را ملافت . هت کثرتا بنزاه . رساید مد و مور و تخمین حلا یق کردید
 شاهزاده فی احتیاز امیر کویاں عاری الدیس هاں ما در در ک
 گرفته با انواع و اقسام و کمر مت مستحساحت و حصرت حله مکان یا اساع
 این حصرت اثر ما صاده ای ما یاں مواحت و در مطعایت راں
 مبارک و مود که چسایه حق سحاه قالی از طرف میور و حک شرم اولاد
 تیموریه که هاستت آهرو دی ادوا . لا دا و تار و ر قیاست که هدار و دار و
 عسایت و وارش مود و فتح سیایور سامش تقرر کرده چسایه در قله
 اولی مرقوم گردیده و مشط حاص واقعہ مبارک کل رقیم مود که داخل و قلع
 نماید که دستیار می فرزد فی رید و رک عاری الدیس هاں ما در در
 مفتوح شد بعد از آن قلعه را بهیم کڈه عرف او د کیر را که میور و کڈه موسوم
 شده حصه و قلعه مفتوح ساحت و در می صره قلعه کو کڈه ترد و ت
 ما در را و رردی کار کرده و درهما ردا شسته بعد شعیر کی قلعه
 و الای هفت هزار سی هفت هزار سوار و ای افکار را و اراحت پس
 قلعه حصیس ادو فی را که موسوم ما مستیار کڈه گردیده مساعی حمیله او
 دست سیدی معودی سیایوری عادل شاهی استراع مود و در سالهاں
 و در و نه ما مصافات آن صمیمه ملک یا د شاهی گردانید و اعلى مرتبه
 رسید و عول حامی هاں یا د شاه ما در موصوف را و رسه پزار و نو
 و پشت بحر ی برا دل شاهزاده محمد اعظم ساه نموده ما حمیت می پلجرا

را میری که مامن و مسکن سنبها بود و مخص کشته و باطری آن قلعه را آتش زد
 و اکثری از سرکرده های گفارا را به قتل آورد و مصد رفیع نمایان کرد و در
 جلد و بی آن بختاب فیروز جنگ و عطای نقاره به بلند پایکی رسید و چون
 در محاصره بیجا پور در فوج شاه هزاره محمد اعظم شاه کراچی غلبه بان درجه شده بود
 که اقامت در آنجا و شوار کشته بود و پادشاه آن مشمول الطاف را به نایت
 مایه مزید اعتبار بخشید و برای رسانیدن رسد متعین گردانید مشارالیه
 بموافقت بنجارها رسد فراوان بهم آورده و متوجه لشکر شاه هزاره شده
 در آشنای راه رسد می را که پیرانایک زمیندارشش هزار پیا و ده جنگی
 همراه داده برای اهل بیجا پور فرستاده بود و بقدر غلبه متصرف کشته
 و پیادگان را کشته منظر و منصور بار رسد موفور خود را به لشکر شاه هزاره
 رسانید و بموجب نوشته خانی خان چون عیاز الدین خان بهادر بنجر جنگ
 با مجاهد خان و تیرانداز خان و دیگر امرای کارزار دیده بار رسد پانزده بیت
 هزاره کا و نزدیک پرکنه انندی پانزده شانزده گروهی بیجا پور رسید
 سرداران بیجا پور که بموافقت غنیم اطراف شاه هزاره محاصره نموده صحر
 بر لشکریان نهایت تنگ کرده بودند چند هزار سوار و پیاده برای محاصره
 فوج شاه هزاره که در اسپان فوج پادشاهی بنجر پست و استخوان نمائند
 بود تا اینکه جانی بیکم محل خاص پادشاه هزاره از بالای فیل شکام حمله نمود
 پرست خود تیر میزد و در قتل و دلاسامی امرای کوشید گذاشته چهل
 و پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیاده جنگی کرناکلی با استقبال غازی
 الدین خان بهادر شافتند بعد تقابل فبتین هر دو برادر یعنی غازی الدین
 خان بهادر و مجاهد خان بهادر از کثرت فوج مخالفان نا اندیشید خدا

در حالتی که مراجع همایون از استماع احبار مختلف نهایت طول نبردیده
 حلد مکان از فرط مسرت محمد مراد که از خانه نادان معتبر در آن وقت
 حاضر بود و فرمود که سید شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب سید
 شهاب الدین حاضرموده تسلیم کند و بعد ملازمت محاذ حاضرمورد
 عیایت کت و حقیقت شکر و تعداد فوج محمور و عسکر محمور بعرض بیاید
 درین همس مردم روستا س و دیگر بیر شروع تا در صورت نمودند
 پس سید مد که بعد از آمدن محاذ حاضرمورد است که محمد اکبر ملل عظیم در آن
 فوج راه یافت و در سه یکبار او بود و سه یس از قدوم سوگند نهایی
 مدیارد کس یا دشتا اوله تعصیه متمولان و اوج خیر و عطای دار و حکم کرد
 بردارای عایانه از تعمیر مکررم حاضرمورد اختیار بختید و شیدا و عدلان
 حضور بیایند و در سر اسام این خدمت می گوشتید و نقول حاضری حاضری
 مدکور حلد مکان بخت متارالیه را می شجیر قلعه رام سیح قعین و در چو
 قلعه آراهای قوم مرهبطه مرد کار آرموده و حامدیده بود در حصار و می پیکار
 دقیقه امر می میداشت و ترددات خارج از قیاس معروض طهر می آید
 چنانچه سبب فقدان توپ آهسی در آن قلعه توپ اریحوب ساخته و بکیم
 آن ماکر فته رفت تا و سر میداد که کار ده توپ آهسی از آن طهر می شجیر
 سعی و تردد حاضرموصوف در آکامای رسید از این جهت یا دشتا
 او را محصور طلب سیده حاضرمورد و در راه را می شجیر آن قلعه با مرد و فرمود
 دچون مکرر تا ویرتهای بخت و احتمالی مردانه عظیم را مکتوب معلوم
 ساخت و در سه یکبار او بود و چهار هجری مکتوب عسار الدین جان
 بهادر لوی طهر رنگی و راحت و در سه یکبار او بود و پنج هجری شجیر قلعه

بر کیفیت ملک پیکانه و نشیب و فراز راه و نقد و طرق و بعد مسافت و خوف
 راه کیران بی امداد و رفیق بلا توقف بیای استعجال رفت و بعد دو روز با
 عرصه داشت خان پیشا رالیه در حضور آمد و این حسن خدمت موجب ترقی و کشته
 همان وقت از فرط عنایت پادشاه بی استصواب بخشی بواسطه مراد خان چلی
 خواصان با ضافه منصب خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش کمان بلند پایی
 رسید و پس از آن به تنبیه در کداس و سونک و دیگر مفسدان را بطور با فوج شایسته
 بطرف سروهی متعین کردید چون آن شورش کرایان بشا هزاره محمد اکبر پیوسته
 آواره دشت اوبار کشته شدند شاه هزاره میرک خان را که از نوکران او شناس پادشاه بود
 نزد معنای الیه فرستاد و بواسطه او تطیع بوعده های کرمات و رعایت
 نموده پیغام رفاقت خود و ادخان فدویت نشان از نیک اندیشی عقیدت
 کیشی سر از رفاقت شاه هزاره یافت و با میرک خان شصت گروه مسافت به
 دور و زپیموده و بحضور رسیده و ذخیره نیکامی اندوخته و مورد فراوان
 تحمین گشته بدار و هکی عرض مکرر غرض اختصاص یافت و خانی خان در قیام
 سال بیت و دوم عالمگیری نوشته که چون به سبب بندوبست اجتناب
 خبر واقعی شکر پادشاه هزاره محمد اکبر بمبا مع اجلال نیرسید پادشاه
 مشارالیه را برای آوردن خبر تحقیق از آن شکر تعین فرمود و همین مشا
 الیه رو بفرج شاه هزاره آورد و برادر او مجاهد خان که همراه اکبر محبوبه با قضا
 صلاح وقت رفیق و جویای غایب بود از استماع خبر رسیدن برادر خود
 بخدمت شاه هزاره عرض کرد که اگر اجازت باشد خود را برادر رسانید شما
 نموده با خود بیاورد و بعد حصول رخصت آنچه از نقد و جنس توانست با خود
 برداشته برادر خود پیوست و هر دو برادر بالاتفاق بخدمت پادشاه

هر حیدر حرا حان دستکار بیامودید چون دست در قضا مالالود و مدینه
 از دست اخل تشریت ماتیتید و سر و حجت رحوا حرامید و در مر قید
 سه کروپی حیدر آما و حاب عرب واقعت آسود و عجب سرداری مادل
 دست صاحب بستگاه ما و قار سراپا همت و شجاعت و سهامت نمود
 مکه معظمه را و الله تترقا و قطیما حیرات مرآت بسیار نمود -
 ذکر احوال مجاهد اشتغال برب افزای ساد و شوکت اقبال
 بنده مجموعه دانش و فرینک شیر شهاب الدین غاز الدین خان بها
 فیروز جنگ - آنخاب حلف ابرته حواجه عابدت بلع حان معور که والد
 ماحده اش از سادات مرچید ری مشهور چیا که گدست مولد تن لایت
 توران است بعد طوع لس رتد در سال یکهار و هفتاد و - هجری ابرقند
 وارد همد کردید و ملار مت مالمکیر پادشاه فایر شده سپهر جمعه ماکلمای
 یما کار کرد را مید کوید و روی سحان قلیما و الی آما سیر فالیر رفته و دیر
 موصوف بوساطت حواجه یعقوب حوئاری در سنم بی اتالیق استدعا
 رحمت همد و ستان بود حان او را ظلمیده فاتحه خواند و فرمود تو همد ستان
 میردی مرد عده و حواهی شد چیا که دولت و حتمتن بیایه رسید که تروت
 و گمت سلاطین بلع و کارا در حب آن بودی داشت و در سال یکهار
 بود هجری بهکام قوجه موکب احلال نه سیه امانی او دیور که در آن
 ارجس علی حان نهاد و مالکیر شاه که متاق را نام کوهسان تالی او بود
 رفته و دجه واقعی مسموع حاقان رمان - جتد میر موصوف اعف
 که ما میر کنک قیام داشت حب الحکم حضور برای حمر کیری حان منالیه
 نصرت کوهستان مدکور روانه شده و برهمونی اقبال موصوف مدلم اطامع

ملتان پرداخت و در ایامیکه خلد مکان از شولا پور باراده تسخیر بیجا پور غنائت
 بد انصوب تافت خان موصوف بسعادت ملازمت رسید و پس از وصول آن
 بیجا پور بنایت ترکش کمان ممتاز کشته متعین مورچال گردید و در سال هزار و
 هشتاد و پنججری از صوبه داری ملتان معزول گشته بخصور پادشاه رسید و در
 سال رخصت حج یافته امیر حاج گردید و در سنه هزار و نود و غایبانه بخطاب قلیج خان
 علم مباحثات افراخت و پادشاه او را بفرستادن اسپ با ساز طلا بوساطت
 خلقت میر شهاب الدین خان به بندر سورت بنواخت و بعد چندی بسعادت
 ملازمت فائز گشته همراه پادشاه هزاره عالم بتعاقب محمد اکبر مرخص گشت و بنا
 ملاا شاه هزاره بزمه شب شفع ملاا خاطر هم رسانیده بی رخصت شاه هزاره بخصور
 باز گشت و چهار ماه بیاس خاطر شاه هزاره بهم مشرک مامور بود و بار ملازمت
 نیافت و شاه نروهم جمادی الاولی سنه هزار و نود و دو بار دیگر از انتقال
 رضوی خان بخدمت صدارت کل غواختصاص یافت و در سال هزار و نود و سه
 همراه شاه هزاره به یساق دکن مامور شده بمکرمت خلعت خاصه واسطه تها
 معزز و مفتخر گردید و در سال هزار و نود و شش بجری سینروهم ذی قعد بصوبه
 ظفر آباد و عطای ماده فیل و زره به بلند پالکی رسید و در سال هزار و نود و هشت
 در محاصره قلعه کولکند چنانچه در مقاله اولی بقید قلم آمد از اوستبر و نیچه تها
 کلوه زنبورک بشانه جانب راستش رسیده و شش بر دوا و بیامردی هست و
 نیروی بازوی جیت سواره بنجیه آمد و جده الملک اسد خان بکلم خدیو زمان
 بعیادت رفت و در آن وقت جراحان چاک دست استخوان ریزها از شانه
 آن یکانه میچیدند بدستپاری همه بجار بالش استقلال نشسته بی چین چین کم
 سخن بود و بدست دیگر قهوه میخور و دومی گفت بنجیه دوز دست کار بدست آمد

ن
ع
خ
ج
ج

علی آما دسه کروهی عمر فسد است که والد ماجدش در آنکا تو طس دانتت و چون
 خناب عالم شیخ علامه زمان و صاحب تصانیف عزرا چیشگاه پادشاه توران کلمات
 اعلم العلماء اختیار داشت آن حضرت در خدمت پدر بررگوار و دیگر علمای سمرقند
 تحصیل علوم نموده به کار استعانت و امتد اسمع تصانی آکا ویس از آن
 شیخ الاسلامی سروراری یافت در او احر جهد شاه جهانی وار دجهد شده مای
 جو برداتی و شراوت نسبی احرار شرف طار مت نموده حمایت خلعت و ششیر
 رویه نقد عزرا احتیاج یافته در رکاب شاهزاده اورد یک ریب مدکن آمده سرای
 اعتبار ابد و حوت و به کام توحید شاهزاده در سه یکبار و شصت و بهمت هجری
 محصور استماع احبار احتلال آثار در امور سلطنت که عمده آن ولیعهدی را شکوه
 است و بیماری تنه جان و متوجه شدن آن پادشاه حوت معاکه و تبدیل هوا
 لصور اگر آما و مقید گردیدن عیسی یک وکیل اورد یک ریب و وسط شدن
 حایه اود و طلب کشتن اواح یا دستهای که رکاب عالمگیر در محاصره بیجا پور بود
 فرستادن داراشکوه راجه حسیکه مار سر شجاع و قرار نمودن شجاع از مقابل راجه
 حسیکه بایگان که از راه دریا و نقل رسانیدن داراشکوه اسیران شجاع را که دیگر
 راجه حسیکه شد نژد و فرستادن داراشکوه مبارزه حوت سک و قاسم خان
 حوت ند به طریق بر مراد کشت که در احمد آما دسه و حطه سام حود کرده بود و عالمگیر
 اردکن سفت کند در باغ فراس اثری بر پایور با صاده معصب و حطالت عالی
 چهره انما از در و در سه هزار و بهمت و یک هجری حوت صدارت کل از میر
 شیخ میرک که مار کمرس کار با میر سید سرایه اعتبار ابد و حوت و در سال
 هزار و بهمت و بهمت هجری حمایت خلعت و صوره داری احیر لرای مام امیر
 اراحت و در سال هزار و هشتاد و یک هجری از تغییر مبارز جان نموده و لری

عظیم المنظر صدر آرای سند فضل و کمال و یب افزای چار بالش عجاوین جلالت
 رکن رکین دین متین حصن حصین شرع مبین قدوة جهان و جهانیان جناب عالم
 شیخ نور الله مرقدہ با توار الفقراں پیرانہ شگفتگی پوشیده و آن سحاب رحمت
 حضرت و باب از دریای فطرت عزیز الافاضت حشرچشمہ انهار فواضل سرور
 جوئیبار فضایل رافع رایات عالیات کمالات صاحب آیات بیانات مکارم
 صفات مفتاح کنوز رموز و اسرار جناب الہدای شیخ رفع الله درجہ فی
 مقامات الابراہیم پیمای ظهور کردیدہ و آن دریای فیض الہی منشعب از
 لجنہ ہستی محیط اعظم حق پرستی و اگاہی سرخیل سالکان طریقت قافلہ ہما
 کاروان معرفت محرم خلوت مکدہ لایہوت باریاب محفل ملکوت آمینہ انوار تجلیات
 کنجبینہ اسرار تعینات پروانہ شمع جلال عندلیب گلشن جمال یوسف مصر
 شود و عرفان جناب عبدالرحمان شیخ الملقب بعزیزان روح الله روحہ
 بروایح الرحمة والرحمن است و آن حضرت از اکابر و امجاد سمرقند و احفاد
 شیخ ارجمند اعنی سلطان الموحیدین العارف الکامل المویذ بالفیض السیدی
 شیخ الشیوخ شہاب الدین عمر الشہروردی قدس الله سرہ العزیز و نسب
 شیخ بزرگوار بصدیق اکبر رضی الله عنہ منتہی میکرد و وجدی مادرسی!
 مغفرت مآب علامی فہامی سعد الله خان وزیر اعظم شہان پادشاہ
 صاحب قرآن ثانی است انشاء الله تعالی احوالش عنقریب بضبط قلم و قایم
 رقم خواهد آمد اللہم اجعل هذا السلسلة العالیہ برہاناً ساطعاً علی
 السلسل و نور الامع لا یقبل ظلمة التناہی و التبتطل -
 ذکر مجلسی از احوال مہمیت اشتغال رونق بخش سند شوکت و شان
 خواجہ عابد تیلج خان علیہ الرحمة والرحمن مولد انجناب مقام

و تعداد اعداد سلک لای بیابان اوج افتخار است ماسه تراوی را که توسیع تمام
 رسالت متور فرار دای استلیم والا کو هر می باقیه نیست تید میشت
 و تنایچه کار و مجیعه کسی را که توقع دیوان ولایت فرماں سرور فی سالاری
 ملک عالی تزاری باشد یقین و نکار تخمین و اطرا کدام اتخا ریس بها
 بهتر که حاشه سخن که در پای اندیشه را از خار حار اطهار طاهر دست فرسود
 آمله تحصیل حاصل نماید و عمار میان را نوادی ترتیب مقدما تی چند
 منعطف گرداند که مسیح انتعاب این بحر و احرا حالت از محیط اعظم خاهاں
 رسالت و السحاب این از مطیر کرامت از حشیم سار و دوماں ولایت باشد
 معصل این محمل آنکه آما می کرام و احدا و عظام آن عالی مقام از قدیم الایام
 در ولایت توران مرجع گاه امام و مجای حواص و عوام و میو سته ر
 از ایک حاه و احلال نوده اند اما این کل بوستان الطاف حضرت اله
 اعنی میر قمر الدین نظام الملک آصف حاه طاب تراد از کلس هویت حدی
 ملک مارگاه طرار مدو ارا یک عطلت و توکت فرار مدو انویا اہت و حشت
 کلس فتح و طهر آک و در یک حاب عمران استاب میر شہاب الدین غاری
 الدین حان سادر ویر و رک حلوہ آما می کلس بطور کردید و چون والدہ مدو
 اش از سادات صحیح النسب میر حیدری نوده سلسله اسماٹ این اموال است
 سحر و احرا حادان رسالت متہی می کرد و کآن کلس اتصال قادر لایزال
 از حدایقہ دات کرامت اشتغال رود و فی بیرای یاص دولت و اقال طرا و
 افرای حدیقہ مکومت و اجال معارت بخت کلساں توکت و تنان حوت
 عامہ قلیج خان اسکہ اشد فرادین الحماں و مید و کآن حدیقہ مرد و شمسیم
 کہ رشک افرای روح و ربکاں و حشت نفیم است از بعض سحاب طیر و است

هم سرچسپیدن متعذر باشد و هم کردن نهادن متعسر بعد رسیدن این خط نواب
 آصف جاه اندیشه مند بود که خط و کیل مبارز خان مقومی مضمون خط محمد غیاث
 خان بدست افتاد و اندیشه موهم متیقن شد لاچار بنا بر مصلحت وقت عطف
 غسان یکران غریت بجانب دکن نموده پامی استعجال ره نورد مسافت کشته
 در شهر ذی قعدہ سال ہزار و صد و سی و شش ہجری رونق افزای خجستہ بنیاد
 کشت و بر سبیل اتمام حجت نخت بواغظ و لپسند از اقدام بر جدال قتل
 کہ موجب سفک و مار سلیمین است تذکر فرمود اما ممتنع نہ گشتہ اصرار بر کار را
 نمود و بتایخ بیت و دوم محرم سنہ ہزار و یکصد و سی و ہفت ہجری دیک
 قصبہ شکر کمثرہ مصاف صوبہ ہرار کہ از خجستہ بنیاد چہل کردہ واقع شدہ
 مصاف آرا کشتہ شہورانہ مقتول کشت چنانکہ بعد ازین تفصیل در احوال
 نواب مغفرت مآب نظام الملک آصف جاہ رقم پذیر قلم و قایع رقم خواہد کرد
 حصار حبید را باد بنای خان مشارالہیہ است لیکن کار حصار با تمام نارسید
 بنای عمرش با تمام رسید بعد از آن در عمد نواب مغفرت مآب حصار بلکہ
 مذکور صورت انصرام یافت -

باب اول

در بیان احوال سعادت اشتمال نواب مغفرت مآب نظام الملک
 آصف جاہ طاب ثراہ مشتمل بر سہ فصل

فصل اول

در ذکر لب ہمایون آصف سلیمان نشان و مجملی از احوال نیانندان ایشان
 برداشتن ثراوان سلسلہ حقایق آکاہی و بنیش نهادن دودمان باریک بینی وقت
 نکاہی مخفی نخواہد کہ چون ستایش ثرا و پرواہی کداف پروازان ہوا می اعتبار

در دوراج سرموده قطع ریاده کرد و در عن قاص مالیده اید و ایداد
 حان متارالیه فی استصواب و استطاب ار حاداً مره ار روی قدی
 و منکوار کی انقیاد او امریاد استاهی ماحود مصمم کرد اید و در محاصره کدی
 نو بحر که ردیک مجلی صدر است و آ پار اور میدار معدینه آ می متخص
 در حک و پکار داد و لیری و دلاوری میدار کشت معیت ماسی کدر اید
 بود که دریاں صو - داری دکن رسید حان سارست نشان چدر و دکن
 صرف اوقات بر آن قلعیه موده مصاحت آن را گرفته علم معاودت بحیده آن
 افرحت چون انعامان حونی پیر در این امر سلسله عسان بود و ساد حان
 بی فوجدار کبول و انوالع حان پسر عده اسی حان فوجدار کز پی و عده الحان
 میره دیر حان و متنامی او علی حان و از جانب سعادت الله حان فوجدار
 کرانک پسر میرا و طالب مدحتی مافوح شایسته رفیق کشته در میں رنحال
 ارمض مایه یز عورت آب گنگ کو داری موده در سواد او مذهب که بر گشته
 ار سرکار ماسم مالا کجاست را خواست که موسم ماراں مکر را مد درین ایام
 و اب آصف حاکم مارا ساری مردم حضور تقریب شکار را کرده و سنع
 انتشار مرسته در مالوار مرل سوردن کنار کمک میا کرتی ردایه آصف
 کردید دیس را ارجاح استقیار یر که اسی رگشته بر پر که سوردن فصل و غ
 است و در دمسعود و مود که خطبه میا ش حان ساد را محسنه میا در سید
 مدین مضمون که ماعوامی مردم در امدار حضور و انعامان حونی سار حان
 صو - داری دکن قول کرد و سوردن دریاں عارم این طرف است و در فوجا
 ستورت ایها چان مستغاد مینود که عدار و مل صو - داری ماعا کرد دکن ترح
 مالواتود و مسمی ار حضور هم متعین کرده و کایف مالا ایطاق در میاں آرد که

بنابر بعضی وجوه مراجعت فرمود و در تصویب راسی خان مبارزت نشان
نامه معنون بدین سمت ^۵ آنچه در آینه جوان بنید ^۶ پیردخت کهنه
بنید ^۷ بقلم آورد پس از آن مشورت و گفتارش یکدیگر نواب آصف جا
بجانب او هونی رایت توجه افراخت از سران و افتادان جنوبی ^۸ شکست
معتد به درخواست آن خان مزاج شناس چون صرفه خویش در آن
نمیدید که سرداران آن طرف بمحکوم نواب مستطاب شوند عذر بند و بست
تعلقه خود و وعده مراجعت بمیان آورده از آنجا برخاست و بعد از آن
بایستی که باجمیت شایسته خود را میرسانید اما باجمیت قلیل رسید
از این جهت آنچه مطلع نظر انور نواب مستطاب بود عشر عشر آن بطور رسید
و باطنها بخبار آورد کردید از آن هنگام او از دیگر حکام جنوبی مطلقاً باز
نه میکرد و از محال سیکا کول که خالص بود چیری دست برداشته کا بهی
از آن داخل خزانه میکرد و در دیگر محالات آن صوبه حسب دلخواه تصرف
نمود و چون نواب مستطاب بحضور شایسته مسند آراسی وزارت گردید
هنگام پذیرائی مناصب او و پسران و همرازش کمی و نقصان بعمل آورد
باز خواست زیر خالصه تیراند و کیلش فرمود و هرگاه سخن تجویز نظامت کامل
برای شخصی بمیان آمد فطیل بجای عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان
دیگر هی نیست و پس از آنکه عوض دکن مالوا و کجرات ضمیمه وزارت باصف جا
مقرر شد از نیکه پکانه صوبه دار شود بهتر است که مبارز خان باشد و
فیما بین حقوق اخلاص و رعایت محقق است بپادشاه درین باب عرض
نمود و بمشارالیه هم تکرار تسلیم فرمود اما درین ضمن غلبت الله خان خوش
که در حضور خان سامان و نائب وزارت بود باشاره خاقان زمان

در یافتن مادره قدر سرکش سلوک پدید آمده موقوف المرام حست
 انصراف نمودن اش ارادانی داشت و چون امیرالامرا سید حسن طلیحان باطم
 و کنایه حرکات پدید آمده فرج سیر پادشاه - ملک آمده از دشم خفا
 اندیشیده دشمن پگاه - ساحت و موافقت نمودن مادره با پرداخت و محبت
 مایه ساهو متر و طش و طقرار داده اساد چوخته و سر و سیمکی شستن صورت
 و کنایه مهر خود حواله نمود و کمایش و از آن اورا همه حاضر یک و دجیل ساخت
 چنانچه بعد از این متر و خفا گشته کلک میان حوا و کردید - حان سادرت نشا
 لغوت باردی طلالت و سیردی حبه حبت و رهبر حیدر آما و صیمر عمل
 داده و ماد خود آنگه ریاده از سه هزار سوار ملارم - میداشت اما و حاسی
 مرسته را بدست بردای مایان آواره داشت و از میداشت هر که از اشیا
 سرحد و قدم که داشت سرچیک مستونی حور و دهر سردار مرسته که اراده
 دست اندازی در آن دیار می نمود ضرب دست او دیده تنگ یا حاسی
 سلامت میرد و چون واسه سطل - نظام الملک آصف شاه کرد و بتو
 حور و رمان نجمه شاه پادشاه بر میان عقیدت لستار ماله ادکس انبیا
 نمودار آسما که حان متار الیه مراسلات را با مراقت داد و دوار حیدر
 روان شد و در ایام اقامت بواسطه معرفت آصف شاه ملکه و ختنه میا اولیا
 رسید به طریح مرید اطلاع احوال و از طریق تمدید مواثیق یکمینی میان
 و بتو بر مسند معیت سراری معیت سر سوار و خطاب عماد الملک لای
 شادکامی افراشت و حان متار الیه تمهید تادیبیه را از یکمیت و حسن طلیحان
 و سوار آراست در آن ایام بواسطه سطل آصف شاه مراد رای
 حان یک اندیش عمریت رضی الله عنه و بتو تقسیم نمود و اتفاقا کتلی مردان برید

صوبه دار کجرات ساخت و هفتۀ از حکمرانی او منقضی نه گشته بود که پادشاه
ایالت آنجا به داود خان پنی مفوض نمود خان مذکور بخطاب مبارز خان
و تقرر صوبه دار می حیدرآباد و درجه امتیاز میو و دین الثقات شهرتی داد
که خان مبارزت نشان در همان ایام شبی در رؤیا برویت جمال پاک
جهان آرا می جناب مرتضوی علیه الصلوٰۃ والسلام دیده جان منور ساخت
و آن حضرت اورا بنگاه الثقات بنواخت و اشاره بخراپه نمود و امر بآباد
آن فرمود چون این دولت بیدار نصیب او گردید دانست که این خواب
نه از قبیل اصحات اعلام است که بغوا می و ما نحن بتاویلها کالمین
تسکین خاطر توان نمود لاجرم مترقب ظهور اثر آن میبود که در همان وقت
بی تمهید مقدمات بصاحب صوبه کی حیدرآباد نامزد گردید و بقیین پیوست
که تعبیر خواب تعمیر همین ولایت است که نسبت اسمی بشاه ولایت علیه السلام
دارد و القصد چون رخش عزیمت بجانب مقصود راند شبی که با ختیانچین
بعد مغرب از دروازه پل داخل بلده شد تا خانه رستم دلخان که در آن وقت
دارالاماره بود با وجود طول مسافت راسته بازار غیر از سه دکان همه
بچراغ و دیران بود اما خان مشارالیه بر طبق امر جلیل القدر جناب مرتضوی علیه
السلام کمال بدل جدد در آبادی بلده حیدرآباد و محالات آن بتقدیم
رسانید و از ده سال کم و بیش در آن مملکت وسیع نقش تسلط و دست
نشانید مطیعان را بنواخت و متمردان را بر انداخت و رعایای سی مالکدار را
باستمال و دلاسا پرورش می نمود و دایما در ترفیه احوال خلایق بود
و می نه می آسود هنگامی که امیرالامرا بنظامت دکن مامور گردید و بخت نبیا
آمد خان مذکور باهنگ ملاقات او رفت امیرالامرا پس از آنکه شخصیت او

قرار یافت توسط کولکناش حاکم نظام ولایت مالوا دولت افتخار اجیت
 یقیق را وصول به اقصی که حاکم نشین آن صوبه است بر میدارام یوره تر
 سک چند را دولت نام که در عهد عالمگیری بر سر وطن مسلمانان شده اسلام
 حاکم محاط کشته در بیولا سار و پس دستگیری سلطنت حیات بر می درازی
 سر سمیر جو در راه داده ام و بی دراهم آورده بتصرف محاللات یا دستاوی
 دست تحریک برافراشته بود اگر چه مشهور است که دوال عقار حاکم مار عباد
 که ما کولکناش حاکم داشت را خد مد کور اشاره نمود که حلال امدار عل
 حاکم مد کور شود تا مد نامی این مد نقشی کمال بر می او عاید کرد و بحسب
 پیامهای مصاحبت داده حدیده الاسلام شدیده العباد در شرط بحسب و است
 سرار قول آن ماز و ده سیاه محالفت هاد و دلیر حاکم رو هیله را که ا
 متناهی بر حاکم داران آن صوبه بود و مافوح بسیار بر سر قصه سار یک پور
 در ستاده حد الر حیم تپانه دار اکار ابر داشت و جمع کثیر را اسیر و قتل
 کرده لوا می نامی افراشت حاکم شهادت نشان از عیبت رساد و عیبت
 کار یاده برین نام ستم شریکی آن جمالت کیمت یا آورده ما جمعی که بکلی
 سه هزار سوار میر رسید نعیم در دم و پیکار سرعت هر چه تمامتر بر سر
 رسید و حمایت هزار سوار که اکثر در آن اعدا نامی بود و مثل
 دوست محمد حاکم رو هیله صف آرا کشته بهیمانی تا نید یر دانی مظهر و
 کردید و بعد از فتح خواست که سبب و عارت رام یوره و وطن اصلی
 بر میدار مقتول توجیه کار و در تن محسوس در اسی و در سال بیگش از آن است
 مار کرد امید همدار شاه مار سال دران تخمین و عطا و مطالب شهادت
 حاکم سواخت و در آمار دران روانی خود محمد سبب سیر مار دیگر اورد

بخشید پس از آنکه بسن رشد و تمیز رسید در پی تلاش روزگار شد در آغاز
 شباب بر فاقه میرزا یار علی که با کم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت
 پیوست میرزا کاغذهای دستخطی خود را حواله اومی نمود و کارها را از اومی گرفت
 تا آنکه بشیر از به بدل التفات میرزا نسخه احوالشن جمعیت کرائید و منصب
 پادشاهی سرفرازی یافته چندنی به پیشدستی نجبشی کرمی سوم مامور گردید
 و پس از آن به نیابت سردار خان کو تو ال نامی و شهرتی پیدا کرد و در
 همان هنگام صبیح عنایت الله خان که از اکا بر کشمیر است در عت
 از دواج خویش در آورد و چارچین حالش طراوت دیگر گرفت و نخل و تش
 شاید ابی تازه یافت و با قرونی منصب عز و اعتبارش افزود و تنه
 بخشیکری سرکار شاهزاده محمد کا بخشش فرق اعتبار فلک سود و در
 ایام محاصره قلعه پرناله با فوج شاهزاده میرمورچال بود پس از آن
 بفوجداری سنکینه که محال خالصه مقرر حجت بنیاد است نامزد شده درازا
 حسن تردد و کار دانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری نمود و در سال
 و یکصد و پانزده هجری فوجداری بیضا پور که بیت و چار کوهی اوزنگ با
 است صنیمه شده بعطای فیل رایت کامیابی افراخت و در عهد خلد منزل
 بتصدی کرمی و فوجداری بندر مبارک سورت عنان غرمت بجانب مقصود
 منقطع ساخت و چون خان فیروز جنگ ناظم کجرات سفر آخرت برگزید
 بطریق ایلتار خود را با حمد آباد رسانیده بضبط خراین و کار خانجات او
 پرداخته در حفاظت و حراست آن اولکة وسیع کوشیده از پیشگاه خلافت
 به چنانبانی باقرایش منصب و صاحب ضوکی کجرات چهره اعتبار اخروخت
 چون فوت فرمانروائی بجهاندار شاه رسید و صوبداری آنجا ببلندخان

کرد آن تنقی و حسیم الحاق و در آن وقت هم از دست و پا ران تقصیر کرد
 و درین اشاکه تیر خند و قیاسی اورسید و هم روزی درین افتاد و اورا گرفته برد
 یوسف خان آوردند آنجا هم از راه تفادات بسقط کفتن آغار کرد و جسد در
 برای تحقیق و باین مکتبه امضا شد آخر الامر شد و حد اگر ده سراورد
 حضور رسا شد و دیگر اعصایش با طراف سور عتره للناسطرس آویختند
 رحلت یوسف خان روز بهای ارایس جان فانی جیایه ربانی معنی ثفات
 مسموع شده آن است که چون حال مشارالیه اولذات حکمرانی و جاهگاه ادب شد
 روحانی است حطستونی اندوخت حواست که از لدات ماه که هتیرین لدا
 حاصلی است سره دانی اندور و در اسی از و یاد قوت ماه رجوع باطلای
 رمان آورد و طبعی خوردن فادر هر حیوانی با پر بیر خاضه از مقارست رمان
 تحویر کرد و از شروع بخوردن نمود چون در اشامی استعمال از دوا ظاهر شد
 قوت بهیمه ر قوت فاقه موسی غالب آمد که سر رشته اعتیاط مالیه از دست
 رفت درین مقارست خون جاری شد هر جسد سواد ایر و احتیاج مع کشید
 و درخت ر مدکانی از این جان فانی مسیری حاد دانی کشید و از لدات روحانی
 کسار کی محروم گردید -
 فزکرا حوال مبارز خان عماد الکاک که بصوبه واری جید آباد
 صاحب ماتر الامرا ران فلم داده که ام اصلی متارالیه حواحه نموده است و در اول
 صاحب طفل همراهی والد و مادر مولد و مولد خویش لمع ر برای هندستان
 گردید و چون کجرات بحساب سرل گردید و از اسد مت شاه دوله متو که در
 صاحب تصرف نمود و مکه آسما عمودا محمد مت و اعتقاد داشتند بر دین
 بر کردار شرده دولت و اقبال داداد پاریه غلوس و دریشانه خود

مورچال و کندن لقب و پوش بختیم رسانید اما فائده بر آن مترتب نشد
 بعده یوسف خان خود با پنج ستمش هزار سوار و یکصد رسید بمحاصره قلعه پرداخت
 با وجود محاصره دو اژده هزار سوار و هشت هزار پیاده سوا سی جمعیت
 قلعه اران و زسیه اران آن نواح که در رکاب یوسف خان حاضر بودند
 بنا بر ترد و اقی که از آن کافر میباید ظهور میسر شد تسخیر قلعه دستند او ابتدا
 محاصره به ماه کشید و از جانبین مردم بسیار تلف گشتند آخر کار یوسف خان
 لوائی قول بر پا کرده و خنیه مبلغها بمردم قلعه و نوکران آن شقی فرستاد
 و با صافه علوفه و انعامات و یکصد و ارسا و ساخته تفرقه در جمعیت او انداخت
 تا اینکه مردم پا پراستغفر گشتند و به یوسف خان پیوستند و روز بروز
 قوت پا پرا بضعف می گراست و ذخیره باروت قلعه نیز قریب با تمام شد
 آن وقت یوسف خان بیور شهای رستمانه چله و پر کوته و یازده و بیست
 اطراف قلعه را متصرف گشت پا پرا بمشاهده آثار دبار خود از راهی که برآ
 چپین روز سیاه گشته بود تبدیل وضع نموده بدر رفت و تا دو روز
 احدی بر فرار او آگاه می نیافت و مردم قلعه جنگ می نمودند پا پرا بعد فرا
 از تاری گنده بنواح حسن آباد که آباد کرده همان ماده فساد بود بمسافت
 و منزل از تاری گنده بود با تاری فرودش دو چار شد در خواست
 تاری خوب نمود چرخه لنک و لوک برآمده بود اما تاری فرودش
 بتفرس از اطوار گفت و کوشش بشناخت و بهمانه مطلوب آن اجل گشته
 را متوقف ساخت خود را بجناب استعجال نزد خسر پوره آن مرد و حکام
 و فوجدار آنجا و تشنه خون آن خون گرفته بود رسانید کیفیت حال
 باز گفت او همان ساعت و صد سوار و شش صد پیاده بگرفتند او را

ایستاد گشتند و پیش از آن که آن تنقی شکار رود و مردم کلیاک ایما کرده بودند
 که مشیاریان تید چون صدای قوی بکوشش تمارسد ملا توقف خود را جمیعتی
 که تواید رساید و همگامیکه حاسوس ایجرکان شقی رسید حدیده
 را آتش برید پس از آنکه صدق حیرد کور تواتر کشید سراسیمه سوار شدند و تکیه
 متقابل دروازه شاپور رسید مردم قلعه قوی را سردا دادند و دلاورخان
 با فوج خود سوار شده همان ساعت را بی کردید و پیش از رسیدن
 دلاورخان دست ویالسیار در دو کاری پیش برد آخر الامر گفت که دروازه
 را آتش رسد بعد سوختن تختهای دروازه تختهای آهن و سبک از آنجا
 که آنجا ساراحتیاط تعبیه نموده بودند پائین آمده سواره گردیدند
 انبیا فوج کلیاک در رسید و بیامین رود و حور و غیب واقع شد مردم پاژ را
 دست و پایی لا حاصل رده هر میت یافتند و مردم دلاورخان با فوج و
 طمع داخل قلعه شده حیرتور پاژ را را مورد تخیل آفرین ساختند و پاژ را قرار نموده
 بر دیگ تمام خود را قلعه تاریکیده رساید مردم قلعه ساراحت یافتند
 شب آمد و درون قلعه باز ندادند و بعد روشن شدن صبح داخل قلعه شدند
 و دست آن پرداخت و فوج پراکنده خود را فراهم ساخت مردم بی
 حاس سه چهار روز در قلعه شاپور حمت گردآوری مال و سد و دست قلعه
 و انتظار حکم یوسف حان توقف وریدند یوسف حان بحد استماع این خبر
 میرزا علی نام را که در شجاعت و کارایی رستم وقت خود با جمیع شش هزار سوار
 حرات که حاضر الوقت بودند روانه ساخت میرزا علی شاه پور رسید بعد
 مراجع از مقامات مالی مامومی که فراهم شده بودند معصوم محاصره تاریکیده
 روانه گردید و شب چهار ماهه ای که که لار منتهی نمود و دو اسب

بهنویاری حیدرآباد و اضافه منصب سرفراز ساخته برای تنبیه اسبغی
 پاپری فرد کرد و ارتکاب هر چه تا ستر مامور فرمود یوسف خان بعد رسیدن
 بجیدرآباد از همراهان خود دلاور خان را که از جمیع آن کار طلب دشمنان
 بود با فوج شایسته و افغانان تورپشیه برای تنبیه آن کافر تعیین نمودن
 از توجه قوم افغانان آن شقی ناپاک که قصه کلیپاک را محاصره نموده کار بر زمینداران
 قصه تنگ کرده بود و مکر عسکری آن زمینداران در باب طلب فوج و
 کمک یوسف خان میرسید بعد روانگی فوج مذکور آن تبه کار بشوخی پیش
 از پیش پیش آمده و دست و پای پیاصل زده و اکثر همراهیان خود از دست
 مجاهدان و اصل جنم گردانیده دست از محاصره برداشته با توپ و گلوله
 که از شاه پور آورده بود خود را به شاه پور رسانید و دلاور خان کلیپاک را
 بدست آورده در کمین بوده انتظار وقت می کشید تا آنکه خبر پوره آن
 می رود که با جمعی کثیر در قلعه با انواع شکنجه عذاب مقید بودند و بیرون
 روزی بزن خود که هر روز طعام برای او می آورد گفت سه چهار سولمان بهم
 رسانیده همراه طعام بیاززش سولمان چند پیدا نموده زیر طعام گذاشته
 آورده بشوهر خود و او از آن سولمان شروع بریدن زنجیرهای پایی خود
 و محبوبان دیگر که رفیق و محرم راز او گشته بودند نموده ترقب را می خود
 تا آنکه روزی آن متمدن مغرور برای شکار ماهی دو کرده از شاه پور رفته
 اتفاقاً در آن روز بجز چند کس از نگهبانان محبوبان و مستحفظان در راه
 کسی دیگر در قلعه نبود و مترقبان خلوی وقت از رقیبان مغتنم انگاشته بر سر
 آن نگهبانان چند ریختند و بطرقه الهین کار آنها ساخته دروازه را بدست
 آوردند و جمعی کثیر از مردم ویکر که سوخته دل از بیداد آن شقی بودند نیز رفیق

برشت کرد و بی شاه پیور است مقرر نموده جهت استیصال آن شقی روانه کرد
 قاسم خان - مدد دست پر کنه کوریر و احته در پی استیصال او کردید تا آنکه
 روری آن پاپاک ریگی از مواضع کلپاک تاحت آورد قاسم خان اطلاع یافته
 به تنبیه او متوجه شد بعد قوع کارزار و کشته شدن مردم بسیار آن شقاوت
 کردار و فرار نموده مالای کوه قلب روان گشت قاسم خان تنها متعاقب قدم
 قدم او میرفت که ناگاه تیر تفنگ به چشایش رسید او در حه شهادت فایه
 جمعیتش دست خوش ناراحیاں حد ایں رستم دغاں را سی تمیہ او سردار
 دیگر مار د کرد و چون هم بطول احامید خود به تنبیه او روی توحه آورد پاپا
 و مسه و اهرود در شاه پیور متحش گشته تا دو ماه خلکید و فرار برقرار کردید
 رستم دل خان پس از مہدم ساقش کڈھی شاه پیور مراحت نموده
 مہات دیگر اشتغال و رید آن مرد و معد مرصت وقت محنتم انکاشته
 معد ڈا کڈھی مد کور راسک و انک تعمیر نموده و اساس حک و راہم آورده
 بار تارہ وادشتغل ساعد و کار بمانی رسید کہ اہل دیو بیت کرد ہی اطراف مد عدہ تاحت ہا
 متب محراب میر قند القصر و روی میاں سرد اپا پڑا ویر دغاں حد ا کہ کور
 او دو کت و کوئی میاں آمد ہر دو باہم حکم رجاسند پردغاں ہما وقت کشته شد و
 بر غم کاری کہ پائیں سیل بود بعد جیدی و اہل ہم کشت قوت و ساعد پاپا مد و قس مد
 کردید دمار رستم دغاں حکم پیش آمد آخر کار رستم دغاں دار و در اصلاح وقت دانستہ مسکن
 اردو کرتہ مراحت نمود بعد از آن یہ مساد ہا کہ کہ تو قصیل اس مرحف تظویل است
 تا ایکہ مد کشته شدن کا محش مکت حید آباد و رقصہ اولیا فی ملت شہ عالم ہا در شاہ در آمد
 رستم بدیگان مار پادشاہ و ریشعلہا اور حہ آمد و ادوارہ شد و رشی تبصاں آن کا متر عادت
 شمایل شدہ رایش نصین تکلیف بہت نمود و ساریں پادشاہ یاد رجن سیمیاں و رہانی را

و کوشش بسیار صورت نه بت رعب و محابت آن پادشاه از دلها می دم
 بدر شد و رفته رفته در او آخر عهد و هن در امور سلطنت بجای رسید که در
 نواحی هر ملک مفسدان از زمینداران و غیرهم سرافساد برداشتند و برین
 طریق امن و عافیت کشتند چنانچه در جواری حیدرآباد پاڑای بدنه
 خانمان سوز جمعیت دلهاکشت و آن شقی بموجب نوشته خانیخان از قوم
 سیدی فروشان ست از خواهر خود که چوه صاحب مایه بود با انواع سیاه
 جلکی بضاعت او از نزاع نموده قله کوهی ملجا و مالک خود ساخته بنکهداشت
 پایدگان پرداخته شروع بر بهرنی و دست اندازی با موال مردم نمود و بیتی
 فراهم آورد بعد از آنکه فوجداران و زمینداران اطراف بر این معنی اکبری یافته
 در صدد استیصال آن شقی گردیدند راه فرار پیشین گرفته نزد ونکٹ پور
 رسید از پرگنه کولاس رفته بصیغه جمع داری نوکر شد بعد چندی در آنجا
 با مفسدان آن ضلع بر بساط و مسازی نشست و به فساد و فتنه اندازی بجا
 ونکٹ پور را و خبردار گشته او را مقید ساخت بعد دو ماه در سلک مجبوسان دیگر
 که ونکٹ پور بائی آنها جهت شغای خرنند خود نذر کرده بود و غلصه یافته در
 موضع شاه پور آمده با سروانام که او نیز در آن ایام بفساد و بیکی سر بر آورده
 بود عقد مراقت بسته و جمعیت مزید بهم رسانیده بالایی کرپوه سنگلاخ حصه
 خام به ستور گداهی جهت پناه تعمیر نمود و تاخت و تاراج اطراف پرداخت و
 تا مقدور در دست درازی با موال و عرصه و ناموس مردم خاصه مسلمین کوپی
 نه میکرد آخر الامر ستم دیدگان از دست تعدی او بحضور خلد مکان استغاثه
 نمودند پادشاه رستم دلیان را برانی تنبیحه او مأمور فرمود خان مشارالیه
 قاسم خان افغان را که مرد کار طلب و شجاع بود بفرج داری پرگنه کلباک گفست

عذر خواهی نمود و در فیصیح الشان گفت که مگر حضرت ظل سبحان لصاحب
 بودند که حکومت حیدرآباد و پشاور مع توابع مسلم و کمال داشتند متوجه
 اگر فعل می آوردید چرا چنین رو روی دیدید شخصیت ملک شجاعت ماجات
 در حالت روح گفت ایجه نامناسب داشتیم کردیم تمارا هم دور در پیش
 همچنین خواهد کرد و در این اثنا پادشاه برای عیادت آمده بود یک است
 و در دایه که رودش داشت برآں به پوشش ماده کحت ادا حقه کمال
 عایت ادا سے مراسم عیادت و احوال پرس می نمود و فرمود که ما به میجو استیم که
 که شمارا ماین حالت بهینیم در جواب گفت من هم به میجو استم که اولاً توبیه
 معارفه و سک میغیرنی مشهور کرد و ما را تمام دوسه فاشق شورا حیدر
 مادیده یرم و دایه آن مسافر ملک عدم نمود کوبید که در آن وقت برآں
 آورد که دل بی اختیار آب سرد میجو اید یا دست ده گفت درین حالت
 آب سرد مصرست آهسته آب صابون که چه وقت ترجمست رقیق میش
 ماده اگر میدهند حتر و الا محترام پادشاه رجیم دل آب دیده روان
 ساحه رحاست و آب حاضره فرستاد همیں قدری آب حور و شربت گ
 چشمید و یک پسر حور و هم رسیق راه و اگر دید عشقارار و ادهاں آب
 نمود که در مغرّه همایوں پادشاه مدحوں سار دوسه رو در مراسم تعزیت
 از موقوفی دست عمل آمد۔

ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان وزیر بهانی در عهد خلد منزل به
 صوبدار سی حیدرآباد و بیان احوال نافرجام سروای شقی و پاری
 بدنها و سبب رحلت یوسف خان وزیر بهانی ازین جهان
 فانی چون به دست قوم مریش قه و پیشه اردست قلعه کابل اوصاف گشت

در استراحت است و ظاهراً برست که بختین جواب عدا می شد و الا چه وقت خواب
 بود و ذوالفقار خان که با کامبخش عدا می از هم جدا می داشت بخاننان پیغام مبادرت
 بمبازرت می کرد و کامبخش با جمیعت سه صد چهار صد کس سوار شده رستمیه یا
 ثبات افشده انتظار یورش خصم می نمود و در وقت سواری داروغه نقارخانه کابل
 عرض کرد که نقاره بآهنگ بزنید بزدیر بند نبوازند یا بدستور طبل فرمود که اگر نقاره
 سوار شده باشد بقانون اول و الا بطریق طبل چون در اصدار حکم یورش دزد شد
 ذوالفقار خان کوس خنک نواخته یورش نمود و خاننان نیز اچار شده حمله آورد
 کردید و نمیه سینه و داور و خاچ پیش قدمی نموده چون بغاصه تیر رسیدند
 کامبخش سراپا دل تمام جگر چند بان و زنبورک سرداده فیل شجاعت بسیل بطرف
 اینهار اند عجب تزلزل بختین فوج دریا موج که زیاده از سی هزار سوار بود افتاد
 نزدیک شد که نهریتی پیش آهنگان رود و بدو پیستاری جلالت دوترکش
 خالی نموده ملک بهادری آباد ساخت هر کس که به تیرش میر رسید بکلیک عدم
 میرسانید تا آنکه از زخمهای بی شمار ضعیفی پیرامون حاش کشت و افواج خصم
 از چهار طرف دایر گشته فیلش دستگیر نمودند و محی السلطنه پسر خور و که در خوی
 بود نیز بدست تیر و تفنگ تقدیر گردیده و محی السلطنه پسر بزرگش طرفه داد و داد
 واد بعد کشته شدن فیلبان خود فیل را رانده ترکش با خالی نمود و از زخمهای
 کاری بیوش در حوضه افتاد شاد دیا نه شادی و طبل مستح و مبارک باد می در
 لشکر ظفر اثر بهادر شاه بلند آوازه کشت و آن سرخرو می معرکه غیرت را باد و پیران
 که از زخمهای کاری بیوش بودند نزدیک بهادر شاه حاضر ساخته حسب الحکم و حجت
 متصل محل فرود آوردند و جراحان برای معالجه تعیین شدند و شور با حاضر کردند کابل
 اجازت معالجه نداد و شور با ننورد اول بر چهار بادشا نهاده برای عیادت آمده

علت ثمة کثیرة مافی الله - در شتی و تحت پادشاه و بعد رسیدن
 چنین حواب باصواب و دیگر احبار تو خوش آثار کو چاهی طویل متوجه مهم آن گشته
 سخت گشت و حیت سنگ و احیت سنگ از رد یکی او بیس سهاه سنگار را و الکه
 حویش اختیار کرد پادشاه هوشمند سر پا حکم مقتضای صلاح وقت این جز را
 کان لم یسمع نموده از بر پا پور ما و صف شدت مارش یک کیوح و یک مقام از
 راه فلک پور و نماند یزد و سه سرلی حیدر آباد ما جمعیت قریب هشتاد و سوار و
 سرداران مامی صاحب قس رول اطلاق فرمود و مردم لشکرها در شاه مایه
 ستحون شها منی حواید ما و صعی که تمام قوچ کا بخش از مرط سفاکی سنیلی
 سودا متعرت شده ریاده از چهار صد پانصد کس همراه - ماده و دو آها
 میر از حوف حواری و کر سکی که تخواد یک ساله در سر کار داشتند کما
 بودند اصلا قصوری و قوری در ارکان استقامت آن شیرینی شحات
 دلاوری و هیک بحر طلادت و هادری را و سیاقه کا طر مع و دل قوی
 مقامه قوچ دریا موج هادری هشت و چوب دهم دی القعد و یک
 هزار و یک صد و نود و هجری لشکر ما شاه که و بی عمد و رسید بکرم
 رعاست و شاهزاده رفیع الشان ما کما کما و عید و سواران مامی جمعیت
 قریب و دوازده هزار سوار و دهان شاه مع امیرالامراء و القار حان ما
 سد هیه و داود حان می و عید و سواران عمد و پا پاره هزار سوار هیت
 ما صره و مرجع گشتند و تاکید شد که تا مقدور سقت در حاکم کند و ما سکو
 می صره گشتند که رده دستگیر کرد و مرد و شاهزاده و قوچ همراهی سوار شده
 تا دو هزار مطار حکم و ریش کشید و لکه لکه برای پورشش و سقت در جنگ
 مردم نذر و را فرستاد و اتنه س امارت میگرد و حواب میرسد که پادشاه

خود گردانند و دیگر کلمات شفقت آمیز محمول بر بانی معتبر خانست بسم
 حجابت فرستاد چون ایلمچی پادشاه مع نامه و پیام شفقت التیام نزد کاش
 رسید از اختلاط عقل بی التفاتی با در حق ایلمچی بجدا فرطار رسانید و هرزه این
 نامجا قبت اندیشش معروض داشتند که ایلمچی جوته از بیباکان همراه آورده
 اراوه فاسد دارد و مجرد استماع این سخن بلا تأمل فرمود که اسم نویسی همراهان ایلمچی
 بسیارند که مراعاتی کرده شود و یومیه و نقد و خوراک برای هر یک از سرکارها
 قهر باید از دستگار این خبر بعضی از مردم بی بضاعت آن شهر که بوسیله حفظ
 قرآن و استعداد علمی و استحقاق خدمت ایلمچی مذکور رابطه آمد و شد بهر سینه
 بودند اسامی خود را در زمره همراهان ایلمچی نویسانیدند و قریب هشتاد کس
 بشمار آمد بعد از آن گفت که برای طعام یک جا حاضر سازند خون گرفتگان
 حاضر شدند بکلم آن سفاک بیباک ده ده کس در هر محله و بازار قسطنطنیه
 ستم کشند از انجمله و جوان نوکته ابو دند که مادر آنها آمده هر چند و ایلا
 و فریاد نمود که اینها از رفقای ایلمچی نیستند نشنیدند و کسی بغیر ایدش نرسید گویند
 از ملا سعد الدین مفتی حیدرآباد که از فاضلان متدین و صاحب تقوی بود در باب
 کشتن آن خون گرفتگان استغفا نمود آن مفتی خدا پرست حق گو بیباکانه
 در جواب گفت که موافق شرع شریف بخط سوارظن و گفته مدعیان سخن ساز
 جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت و موجب بازخواست
 روز قیامت است و ازین ظلم و خونریزیها اکثر فضلا و شرفا از حیدرآباد با اهل
 عیال راه غربت پیش گرفتند و هر طرفه که توانستند رفتند و چون خبر فرار مردم
 بسمع آن ستمکار رسید اطراف شهر چو کپها نشانید و ایلمچی رایه پشمی محبوس
 نموده جواب نامه انفات خامه با قبتاس آیه کریمه که من فتنه قلیله

کچھری مایک ریاد سے جو روں اور معتبرہ مودو باطوق و پوچھیں عریان
 ریر ماراں و آفتاب گاہ میدا ستہ و دو مار سم ہا و مدکار کر شد عرصہ تادو
 ماہ اور درتکھہ انواع عقوبت کشیدہ کشتہ القصہ کا میحتسار امتثال
 ایجیس حرکات کہ شایاں شیاں شاہاں و شہزادگان سو و مار نیادہ کعبہ
 سہمی عادیثہ فی اندیشہ دولت خود را و خود را کچھ شہزادہ
 ذکر سبب و رو و بادشاہ غازی شاہ عالم بہادر شاہ در مملکت
 حیدر آباد و مصاف آرا کشتن کام بخش بآن بادشاہ ظل اللہ
 و کشتہ شدن او بفرط غرور و قہور چون احساہ ستم آثار کا سختی سمع
 احلال تادشاہ ظل اللہ بہادر تہ رسیدہ تہ احیت سکہ و حی سکہ
 ایامیکہ مقامات بامین امیر و خود ہیور اتفاق افتاد و نو پادشاہ حافظ احمد
 معنی الیخاطبہ معترجاں را مع خلعتہا می خاصہ و جاہر گراں ہا و فیضان
 کوہ شکوہ و اسپاں ما و یا امران تسلی عواں و نامہ محبت نشان بعضوں
 آگہ از حضور حضرت والدہ احدہ علی حکومت صوبہ پشاور آں را در عیر اللہ
 مرحمت شدہ بود و ماضیہ حیدر را در آں امر و دیم و پیشکشانی کہ سابق از
 وایاں و کس بحسبہ ما و تیاہی میر رسیدہ ہر مقام فرمودیم شہر بلکہ رہنما
 سار سام نامی ما موراشدہ ناید کہ آں را در قدر اس حاجت والہ و
 شکر این نعمت مطلق کریمہ لاش شکوہ تہ لا دیدن مکر و کریہ و من شکوہ
 ما بایشکر لہ صمد و من کفر جاں دنی عسی کو یمر کا آوردہ رہا رہا
 در پی تصدیق خود و کا و مسلمین شدہ و طریق سلوک و عدالت پروری
 و داد گسری موافق رویہ اعدا و آما در بارہ رعایا و رعایا و رعایا
 و رعایہ سرکش و اخراج ظالمان و برادران و رعایا و رعایا و رعایا

دیوان دکن بود شیریدند بعد از آن حکم کرد که مستولان را بالا حصار
 بسته و بشهر تشیر داده در همان املی محل نژاد یک رستم دستان مدفون است
 که با هم مصلحت مقید ساختن من می نمود و باشند و بعضی بیدمان احسن خان
 از جماعت داران عمده و غیره با حسن خان گفتند که پادشاه در فکر مقید نمودن
 شماست مصراع علاج واقع پیش از وقوع باید کرد یا مناسب آئین خرم
 هوشتیاری آنکه با عیال و اطفال خود از اینجا بیرون رود که ما با سه چهار
 هزار سوار جوار بجان رفیقتم احسن خان نظر بر حسن عقیدت و نیک طبعی
 خود از خواب غفلت بیدار نه گشته و گفته آنها را بگوش قبول جان داده
 گفت که حضرت دین پناه در حق من بیگناه هرگز چنین خیال نخواهد کرد
 چرا که من از عقیدت کیشان موروثی ام و از من بجز حسیه خواهی چیزی دیگر
 بوقع نیامده هرگز گفته دشمنان در حق من موثر نخواهد شد با چکل
 احسن خان را نیز بحبله و تیر ویر گرفته مقید کردند آگاه او بیوستانه
 کران خواب غفلت جسته بفکر و تدبیر کار از دست رفته افتاد و بولتکان
 خانه خود گفته فرستاد که زرینه و لقا آنچه توانید جای پنهان نمایند
 چنانچه و ابستان او پیش از آنکه خانه را ضبط نمایند آنچه از زیور اثری
 و هون توانستند در صندوق گذاشته بجان افغانی که از دوستان
 مصمیم و یاران قدیم احسن خان بود فرستادند بعد ضبط خانه به تحس
 بر عیان دول با حستن آن افغان صندوق مذکور بدست آمد نزد کاشم
 برده و نمودند بمشاید و خولطهای هون داشته فی گفت که این همان
 خولطهاست که رستم دل خان برای دستگیر کردن من بدو داده بود
 و آتش غضب او شعله در گردید و بر روز در تعذیبی افروزد و ادا

در مقررۀ که حال مذکور در ایام حیات تعمیر موده بود مدحون ساحتد ریش
 ار حامدان نام و ستان مختار جان اس مختار جان موده مد دولت اطراف
 حاکم یرداحتہ ماستورائی کہ در محل همراه خود داشت اکامودہ یچار گردید و
 کتہ شد و در جمعی کشتن چند کس احسن غالی شنائے آن ماتم رود و رستہ اورا
 حمایت موده وار دست و پاروں ی حاصل مار داشت یس آن سیدہ صبیحہ
 مستورہ محمودہ را مالیک یسر و را در رستم دلخان میر حسین نام گرفته عجز
 تمام مقید کرد و حاکم را صسط موده و بروایتی حد دستگیر کردن
 رس و فرید و را در رستم دلخان حال مشارالیه مار و روی اہل و
 عیالش یرای قیل پائمال ساحتد پس اران شاه مادہ اکتفا نقل
 آن سیدہ لی گاہ موده سبعمیہاں را کہ علم تیرا ماری از و آموختہ و
 دستاویز رقعہ مذکور کہ اصلا دلالت بر تقسیم ملک حرامی و فکر فاسدی
 مود و رسم خود دلیل مکرر می موده و فرمودنا دستش سریدہ بہر جید سیل
 احمد گرانید و وعص کرد کہ مصوم رقعہ دلالت بر مواجہی دین پادشہ
 سودہ بختیدہ سیف حال حد ریدہ شد و دست مشرور و لفظ گفتن کرد
 کہ این نشان کم اصلی ار عام مادرست دستی را کہ آن تعلیم تیرا ماری
 تو موده بودم لی تقسیم حکم سریدن آن کردی مار گفت کہ رہا بش سر
 دریں حالت اہلیہ اورا کتیدہ آورد مدتا سیاست سماید اہلیہ ملاطفت ایا
 جیس سیاست رہاں خود کشیدہ حال سخن تسلیم مود و تقولی دست دیگر
 سیف حال را یر ریدہ و اورا یرن رحمانی مکر از حال در گذشتہ یر
 فرمودنا احمد خان داو دست و پادشہ را حوا مید و اسب و ماں گسیہ
 مالایتس و واید و عقوت تمام کشتہ و راں ار شدہ حال کہ میفرماید

نامه بهادرشاه می نویسم استعجاب شما بهم مطلوب نماید و پیش از طلوع آفتاب
مع قلندران خود را باید رسانید چون خان مشارالیه بروقت حسب الطالع
نگر دید با و فرمود که تنها در تسبیح خاتمه غنشیند که من حاضری خورده می آیم و برای
شما ایلوش غایت می کنم بعد فراغ از چیز خوردن با اتفاق مسوده جواب
بهادرشاه بنگارشش خواهد آمد رستم دنگان خالی اندهن موافق ضابطه
هر روز که و انموده بی آنکه و سواس را بخود راه دهد به تسبیح خانه رفته
بنشیند و همان ساعت ملازمان کام بخش بر سران سید بی تقصیر هجوم
آورده مع پسرانش دستگیر ساخته و چون گوش زد کام بخش نموده بود
که حسن خان و سیف خان و رستم دنگان سوال جواب بر سبیل سائل آید
گر رفتن بادشاه دارند البته خطوط ایشان در قلندران رستم دنگان خواهد
بود پادشاه بفرمود تا جستجو کنند بعد جستجو در قلندران خطی از طرف سیف خان
بنیام رستم دنگان بدین مضمون برآمد که آنچه از طریق سلوک با معتمدان
صاحب بدار دین پناه استفسار نموده اند باید که در استرضای احتیاج
که یه فوج و میر بخشی و صاحب اختیار حضرت دین پناه هست بکوشند
بعده از آنکه خان و دیگران رویه سلوک مرعی دارند بمطالعه این رقعته
خط نفی بر خواهی استخاص مذکور به یقین پیوست و سه روز رستم دنگان
را در قید داشته دست و پا بسته زیر پامی فیصل سواریش انداخته هر چه
خواستند که پایمالش نمایند اما آن حیوان در یو صورت آدم سیرت که
حق شناس بود هرگز اقدام بر آن ننمود تا آنکه قیل و گیر آوردند و بدان
عذاب کشته و در شهر تشهیر داده و در حوالی املی محل مشهور که یکی از عمارات
سلاطین قلب شاهیه بود و اکنون نام دیشانی از آن پیدانیست

تساهل برادر و تندر آرد و اتفاق حسن حال از روی جبرگالی و کاروانی
 عرص کرد و مصالح وقت در آنست که بالفعل میسر قلعه گوگنده ساید چو
 مل به دست ملک و قلعین عامل و مستطامال و نگر آوری محصول و قسید
 طرق مدخل جاگیر و رسد علیه بر قلعه دار مایه بر داحت تا قلعه از خود و خود درونی
 محسن بر ریش انقیاد مال و کلید قلعه مدون درخواست حاضر آرد و بخوبی تدبیر
 رسم و دخال حسن تردد احسن حال اگر چه تمام ملک حیدر آباد بقعه
 تصرف کام بحث در آمد و همه تدبیر همانه ایشان در دست ملک
 چنانست لیکن حکیم محسن تصرف حال که مامرد وزارت شده و دو
 ابتدا حال و میر احمد که از پیش آورده امی حسن حال و دو مادها و طبعان
 که اتفاق لحاظ سبب ایان از احسن خان عمارت و اتفاق و رد دل داشته
 و احسن خان مامردت احوالی و تردد و حال نشانی که در کار حد او بدست
 کرده بود و اتفاق مصلح مزاج ایشان میکرد و چاه گاه احسن خان سبب
 که استناد تیر اندازی کام بحث بود و وارشد حال و احمد خان و رسم و دخال
 همداستان گشته را می مشورت کار سرکار خلوت می نموده و اکثر سید گرا
 به سیاحت طلبیده اوضاع تحف و هدایا قوام میگردیداری جهت ساقا
 در حواله آتش حسد سوخته و اتفاق مکرر عداوت بر میان رسد اقسام
 تمهیدات و پس نشین کام بخش ساختند که احسن خان و رسم و دخال و
 سیف خان و احمد خان با هم عقد موافقت استاراد و فاسد دارد و قریب است
 که پادشاه ماد دستگیر سار و شاهراده را که مدیدان امورهای مدح و اهل
 موده بود و حرکت آمده بود و محروم استماع این سخن می آید تحقیق پروار و دراز
 وقت شب بر رسم دخال شفق در سخط حاصل خود نوشت که جواب آن

قلعه گوگنده و ملک حیدرآباد توجه فرمود و همان مشارالیه را بوسیله
 احسن خان عرف میر ملک فرامین شتبه عود و مواثیق مکره لبوگند قرآن
 مبین فرستاده متعال نمود و ملک حیدرآباد را برهنه و بی او متصرف گشت
 آخر الامر گفته بنحس سازان حمد طینت آن سید خالص الحقیقت را بی اثبات
 تقصیر گشت. تفصیل این اجمال آنکه پادشاه عالمگیر سرایا پسر و تدریج بخشش
 روز پیش از طاعت خود شاهزاده محمد کا بخش را بنود بداری بیجا پور کامیاب
 نموده بدان صوب روانه فرمود و شش به شش خانها من ترستیم فرمود که بزودی
 برود و رسیدن منزل مقصود و بهیچ و سود خود را نزد شاهزاده بنانزل ملولانی
 بسواد بله پنجپا پور رسید و بعد وقت صوبه مدور رسید و بدین حسن تردد
 خان میر ملک بتقدیم رسانید بعد از آن اجنه مملکت گیری نهضت نموده
 خان مذکور را که میر بخشی و سپه سالار بود تا که ملک فرستاده هر چه در آن وقت
 بدست افتاد معتمد دانسته عنان غریت به تحریق قلعه گوگنده و ملک حیدرآباد
 معطوف گردانید و بواسطه احسن خان فرامین عنایت تضمین مشتمل بر
 مواعید و لغریب برستم و بخان صوبه دار حیدرآباد و قلعه گوگنده فرستاد
 و انواع عود و مواثیق مکره لبوگند قرآن بمیانها آورده بساط استماله مکرر
 برستم و بخان پاسبان سوگند قرآن اسیر دامن ترویج گشته باطمینان خاطر با
 چهار پنجهار سوار جبار با استقبال شاهزاده شافعه در سه و نیمه و حمید را با
 ملازمت نمود و در آن وقت که شاهزاده و موکالان بی سامانی و پریشانی
 بود بر طرف پنجهارست متوافقت گردانید و پاسبان عهد خیر اطاعت و انقیاد و حزن
 نمود و خسته گشتی نمود و قلعه ارگوگنده بعد از فرمان بهادر شاه تسلیم
 قلعه راضی نه گشته سر کبله اطاعت و رنیا و درستم و بخان از راه ده و بیت

مصوب و خطاب محاربان لوای اقتدار را راحت و آسودگی آن یاد شاه
صوبه دلی بکمال اعتبار می پرداخت و در عهد صاحب قرآن ثانی شاه
پادشاه مظهر حیران فتاحی مصدر ترددات گردیده شرقی و راوی
کام دل انداخت و هم در عهد آن پادشاه دین پناه شکر بر زمین
معت چهره رخسار حان عالی سراسر حاد و آلی رست و او را پسر
نور و اول آنها شمس الدین محاربان است دوم دارا بیجان سوم
خان سپارخان که احوالش نقلی شد.

ذکر ایالت خان دیوستان منظم رستم و نجات حلفان سپارخان
چون خان سپارخان سزای سرل وادی حاکمستان گردید پادشاه مالگیر
حلف ارشد و رستم دل خان را که در حضور پدر معاملات حریفی و کلی آن دولت
می پرداخت عطای ایالت صوبه حیدر آباد و صوابیات ارحام شاه
محمد کام بخش بلند یا گرداید و در سال یکزار و صد و ستارده هجری از
تیر معاملات حل نموداری کرمانشاه بیجا پور عراحت خاص بخشید و در آن
آواں داد و حال پسر حصار خان سی از پنجگاه خلافت رسم بیات شاهرا
بصورت داری حیدر آباد و فتح گردید و مار دیگر رستم و خان در شاهان
و صد و هجده هجری حیدر آباد در سبیل بیات شاهرا
به بلند پاکی رسید و رات با مهربانی و راحت و بعد رتلت حضرت حله کلان
رو صوبه و صواب ارکان ملی و مال اندیش سپاه بسیار نوکر کرده و در
و نادید معدن کو سیده یک سال و چند ماه بود در آن و بعد
مکومت آن در ایالت راحت تا ایسکه پادشاه را ده محمد کام بخش

و بعد جنگ و آراشکوه بخطاب جان سپار خان نامور گردید و از آن بعد
 بکارهای سیر و نجات چهره اعتبار افروخته ساخت نیکو خدمتی را با اقدام همواری
 و حسن سلوک پیمود و نقش روزی خود بر نشاند و من بعد قلعه اری بیدرغتر
 اختصاص یافت و بعد از تسخیر قلعه گوگنده که بصوبه داری حیدر آباد بلند پایه
 گردید مدتی بحسن عمل و نیک معاظمی و در آن ولایت گذرانید و در ۱۳۳۰
 هزار و صد و سی و هجری به نیک نامی از این جهان در گذشت و اله ماجد
 مشارالیه سید محمد سبزه داری الخاطب به فتح خان ست از سادات بنی فحما
 که از اخیار در سیت رسول مختار اند صلوات الله علیه و آله سلسله نسب این سادات
 عالی درجات به ابو الحق النقیب امیر الحجاج می پیوند و نقابت مشهور
 مرقد نوی رضی الله عنه و امارت حج و سلام مدنی با کابر این خاندان ایشان
 نقل داشت امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق
 خراسان و در زمان سلطنت شاه رخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در
 بلده سبزوار متوطن گردید و چون فوت بامیر شمس الدین ثالث رسید
 در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان فصب السبق ر بوده
 بواسطه استیاز اخراجت بهنگامیکه در عهد فرمان روائی سلطان حسین میرزا
 استانی بلخ که بحضرت علی امیر المومنین منسوب است ظاهر شد شمس الدین
 ازین سلسله علیه تکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزه دار بلخ رفته به نقیب
 النقبای آن دیار نامزد گردید و پس از رحلت آن پادشاه مغفور و ظهور
 حوادث و فتن از آنجا برآمده به بند رسید و اولادش درین ملک اتفاقا
 ورنه بدید و اوقات را بغرت بسر میبردند - القصه سید محمد سبزه داری
 و در زمان سلطنت جنت آرامگاه اعنی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه بجا

این کتاب مساحت اقصای دکن و حالات مدار و بیان مکارم احوال و نامانی تأسیسه
 علیه حالیه آصفیه است لیکن چون ارشاد می افول گو کتب فرار وانی سلطان
 او انکس که در پیشگاه یک هزار و دویست و هشت هجری و وقوع آمدن مملوک میرزا
 انصافی که مبدأ آن سال گیرارد و یکصد و سی و هفت هجری است درین عرصه
 سی و هفت سال چند کس را امرای ماد اردو حکام عالی مقدار از پیشگاه سلطان
 تیموریه بصاحب صوکی حیدر آباد چهره آورد و امر و حقه و حیره بکنایه و حقه
 و بیان احوال این امرای دی تان و در ارتباط این مقالین مسرت لطف
 بود و تقدیم تحریر احوال این دور برای تسلسل کلام مناسب بود -
 ذکر حکومت خان والا و دمان جانشینار خان علیه الرحمه و از
 آورده اند که پادشاه عالمگیر بعد تحریق قلعه گو لکنده و نظم ملکیت سی و هفت
 پیش نهاد و همت عالی نمود و حاکم سپاهان سرداری را برای رسانیدن
 سلطان او انکس به قلعه دولت آباد مامور و تا مساعدت او و رفع اشدت حال
 میرنخشی راه مدد دست ملک حیدر آباد مامور و در مود و حاکم مشارالیه را
 بعد مساعدت او قلعه دولت آباد بصاحب صوکی حیدر آباد که در آن وقت
 مدخل ماعی حمیه سلاطین قلع شاهیه نهایت آباد و دس و در مود و حاکم
 موصوف میرهادد دل نام پسر سوم مختار خان سرداری است بهنگامی که
 شاهزاده محمد اورنگزیب چهاردهم انشراح امور سلطنت او دست داشت و
 قریب سیخ و اقبال او دکن نهضت و مود و لوا می عربیت کاتب مستقر حالات
 او داشت مشارالیه را در درگ عود میرشمس الدین مختار خان قسری رکاب
 نفرات و سواران سی و دو و در جمیع صهارک و سیما که آن شاه نصرت نصیب
 او دشمنان کران سپاه اتفاق افتاد و مراسم هدایت و حاکم سپاه بنام رسانید

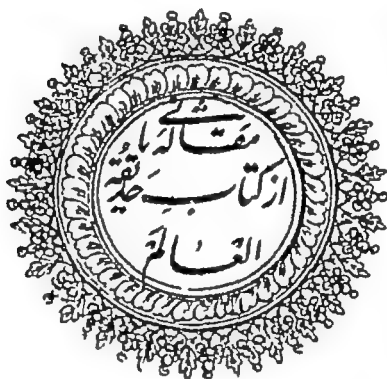
بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله دوم در ذکر اخبار جلالت آثار سلسله علقه عالیه آصفیه ادام الله ایام دولتیه
و این مقاله مرتب است بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه - مقدمه در بیان احوال
امراسی عالی شان که از جانب سلاطین تیموریه بنده و بستان بنظم و نسق این ملک
پرواخته اند **باب اول** در ذکر احوال عظمت اشیان نواب مغفرت مآب
نظام الملک آصفیه طاب سره **باب دوم** در ذکر احوال سعادت اشیان نواب
سعید شمیم نظام الدوله ناصر خجک نور الله مرقد ه و مشواه **باب سوم** در بیان
احوال مغفرت کمال غریق رحمت رب غفور امیر الممالک آصف الدوله صلابت خجک
منفور سبور **باب چهارم** در بیان احوال عفتنه ان مآب مشمول رحمت سبحانی
نواب نظام الدوله نظام الملک آصفیه ثانی نعمه الله بلطفه الرحمانی **باب پنجم**
در ذکر احوال سعادت جمیع سکنه زمان آصف دوران نظام ملک جهان سایه
لطف حضرت یزدان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه -

مقدمه

در بیان احوال امراسی عالی شان که از جانب سلاطین تیموریه بنده و بستان بنظم و نسق
این ملک پرواخته اند - مخفی نماند که هر چند مقصود دولی و غرض اصلی از جمع و تالیف

اَعْمُرْ اَمْرِي اِلَى شَيْءٍ اِنَّ اللَّهَ يُصِيبُ بِالْاِسَاءَةِ



وَيُطِيعُ سَيِّدِي مُطِيعٌ كَرِيمٌ

1

<p>۲۸۲ ذکر وقایعیکه بعد از مصاحبت بامر شریف</p>	<p>۲۹۳ ذکر احوال فراب مدگاه قلیخان سالار جنگ</p>
<p>تا انتقال نواب امیر الممالک ابراهیم خان</p>	<p>۲۹۴ ذکر توجیه بندگانالی باغات سرداران</p>
<p>سردار و روضان صورت وقوع یافت</p>	<p>برای تنقیه حیدر علیخان و دیگر بندگان برود</p>
<p>۲۸۴ کتاب چهارم در احوال غنیمت اشتهال نواب</p>	<p>۳ ذکر احوال حیدر علیخان بهاد المعرف</p>
<p>غیر امات نظام انکس نظام الدوله</p>	<p>سحیدر نایک محفل و معصلا</p>
<p>میر نظام طیمان بهاد اسد حک آصفیه</p>	<p>۳۰۵ ذکر شش احوال محمد علیخان والا خا و سب</p>
<p>بهاد بعد از الله بعد از ستاره فصل</p>	<p>مواقت او با سرداران انگریز</p>
<p>فصل اول در بیان احوال آغا علی صاحب</p>	<p>۳۱ ذکر وقایعیکه پس از معادلت مدگاه عالی</p>
<p>مستعمل حضرت و باب و تقریر و ذکر وقایع</p>	<p>ارسال کات راجده و بیاد حیدر آباد</p>
<p>و دیگر که از وقت در و مسعود و قلعه سید</p>	<p>صورت وقوع یافت</p>
<p>برای چا و فی تا انتقال میر موسی خان</p>	<p>۳۱۸ ذکر رخصت رکن الدوله به کام ایچچیه و شریف</p>
<p>دادا الهام ملک جواد حضرت وقوع یافت</p>	<p>برای راجه تحریک رگها به راجه و راجه و راجه</p>
<p>۲۸۳ ذکر تنقید کشتن مراد خان و بهت حال</p>	<p>و دیگر بعد از آن رود ارجه در قنده و فساد</p>
<p>در قلعه و محمد مکر و بهت نمودن مدگاه</p>	<p>۳۲۵ ذکر مواقت نمودن راجه و راجه و راجه</p>
<p>از فرجه و بیاد بهت تنقیه خاطر نواب</p>	<p>مدگاه حضرت برای تنقیه رگها به راجه و راجه</p>
<p>ششماع انکس بهاد و انکس</p>	<p>الفاظت و دیگر بعد از آن مواقت میر</p>
<p>ماغواهی معویان پس فاسد خاطر خود</p>	<p>۳۳۳ فصل دوم در بیان وقایعیکه گذشته شد</p>
<p>ماه داده سرالفاظت پیچیده بود</p>	<p>رکن الدوله تا در و در و در و در و در و در</p>
<p>باب بیست و نهم دیگر</p>	<p>پس اتراع قلعه برل و دست اقسام</p>
<p>۲۸۵ ذکر احوال نواب شیر حک بهاد</p>	<p>ملف طهر الدوله و راجه</p>
<p>احسان او</p>	<p>۳۳۶ ذکر وقایعیکه بعد از رخصت رگها به راجه و راجه</p>

و شهادت یافتن بر دست طغیان -

فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد شهادت

نواب شهید مغفور میر در معرض وقوع رسید
و بموجب عبرت اولی الامر ابرار گردید -

ذکر احوال مرسته -

باب سیوم در احوال نواب آصف الدوله

امیر الممالک صلابت جنگ غفر الله و جعل

الجمته مشوا هیتمبریه فصل اول در احوال

آن بشمول رحمت آله از ابتدای ارتفاع

بعلوم و ابرج جاه تا تمکن برسد ریاست

و پنجیکه بعد از آن تار حلت نواب امیر الامر

غیر از جنگ بود وقوع پیوست -

ذکر توجه نواب امیر الامر افیر و ز جنگ

از دار الخلافت شایع جان آبا بصورت

دکن و سبب تعویق و بیان رحلت او

ازین دار المحن -

فصل دوم در بیان وقایعیکه بعد فوت

امیر الامر افیر و ز جنگ در عهد ریاست

امیر الممالک آصف الدوله صلابت جنگ

با کیفیت کشته شدن مصم صام الدوله

شاه نواز خان و جیدر جنگ و رسیدن

نواب آصفجاه ثانی بملک برادر حسن
و وقوع آمد -

و ذکر اوصاف حمیده مصم صام الدوله شاه

نواز خان مظلوم مرحوم که میر غلام علی آزاد

بالگواهی در دیباچه آثار الامرا بنیان مکتوم

فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد مقتولیت

مصم صام الدوله و جیدر جنگ و رسیدن

نواب آصفجاه ثانی در ملک برادر تار حلت

نواب امیر الممالک صلابت جنگ ازین احوال

به شهادت پدارالقرار بود وقوع پیوست -

و ذکر تپاه شدن موسی بهوشی فدو القطار

برادر جیدر جنگ و ایضا ذکر وقایعیکه

بعد در و نواب صلابت جنگ بمیدر آباد

بود وقوع آمد -

و ذکر وقوع محاربه را و بالاجی و شهادت

شوکت جنگ بهادر و رفتن اکثر قلعجات

و برکنات سرکار بدست کفار -

و ذکر رفتن و سوس را و سپر بالاجی را و

و با و با فوج به شمار و سباب بسیار

بصوب هندوستان و تلف کشتن

بجنگ در اینان -

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۱	فہرست مقالات ثانی	۲۱	ذکر احوال سارر طالع عداد الملک کر
۲۸	اد کتاب حدیقة العالم	۲۸	نصیر قادری حیدر آباد احتیاس یافتہ بود
۳	مقدمہ ابواب کتاب		تاب اول در میان احوال مساوت تھا
۳	ذکر حکومت خان والاد و دواں حاکمیان		نواب نظام الملک آصفیہ طالب تراء
۵	علیہ الرحمة والرضوان		مستقر فصل فصل اول در ذکر سب
۱۱	ذکر ایالت حاکم سیادت نشان مظلوم		ہمایون آصف ملیاں تال و محلی لہر لہر
۳۸	رستم دلمان خلف حاکم پارخان مرحوم	۳۸	ذکر محلی از احوال بیست ہشتال بر کشت
۱۱	ذکر سب در و دہ پادشاہ عاری تاد		سند شرکت و تال حاکم خاندن حاکم
	عالم بہاد شاہ و ملک حیدر آباد و دہ		علیہ الرحمة والرضوان
	آنا کشت کام تخت ماں پادشاہ کل اقتد	۳۳	ذکر احوال شاعت ہشتال زیب اولی
	دکشتہ شدی اولہ و دہ و دہ و دہ		دساوہ دولت و اقبال شیراز و دہ و دہ
۱۵	ذکر سردار سیاق من یوسف خان و دہ		والش و دہ و دہ و دہ و دہ
	دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ		سباوہ و دہ و دہ و دہ و دہ
	سیاں احوال تاد دہ دہ دہ دہ دہ	۳۴	ذکر احوال مساوت ہشتال مشرل حیرت
	دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ		سجانی دہ دہ دہ دہ دہ دہ
	دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ		دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ دہ

قلعه و دولت آباد فرستاد بعد چارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه بپایان رسید
 و بعارضه اسهال کبدی طائر و وحش از نفقش حبس فی بر و ضد رضوان بال پرواز کشاد آورده اند و شبی
 که صبح آن رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا به قلعه آمد و ند که نقش ابوالحسن را از قلعه
 برآورده نزدیک فرقد سید را جو قال و الله ما جد سید محمد کیسه دراز قدس برهما مدفن سازد قلعه را بعد
 مشاهده این رویا حاضر آمده بوساطت خواجہ سر در خدمت ابوالحسن معروض داشت که سخن ضروری
 عرضہ داشتن است ابوالحسن در جواب گفت که آنچه شمارا در خواب نمنه نموده اند بمن در بیداری نموده اند
 بدانچه مامور شد معمول دارد با بکجه روز دیگر بعد وفات آن سلطان مغفور قلعه را بدو ن اندیشه انکه مقید
 را بی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی برند جازه اش بیرون قلعه متصل و ضمه برده و یک فرقد سید را
 قال مدفن ساخت هر چند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت پناه در کتب تواریخ و سیر نظر ز سیده یکن چون مشهور است
 که پادشاه مذکور چهارده سال بایام طفلی گذرانیده چهارده سال مشغول تحصیل علوم بود بعد از آن چهارده سال
 در حلقه ارادت مرشد خود سید شاه را بچو قدس مدینه بسر برده پس از آن چهارده سال بر سر سلطنت شتکن
 بود و چهارده سال در حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی پیری ساخته برین تقدیر چون تاریخ خلع آن مغفور برود
 از سلطنت سینه یک هزار و نود و هشت هجری نبوی علیه السلام است از بنیامی توان یافت که رحلت
 آن پادشاه غفران پناه در سال یک هزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده و الله اعلم بحقایق الامور
 گویند که در ایام حبس آن پادشاه مغفور یافزندی متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رسید و تیز رسید
 بحکم عالمگیر پادشاه بدر بار رفت و آمد می کرد و قتی که بدر بار می آمد نوکران سلطان ابوالحسن بنامین سوان
 حقوق استقبال نموده سلام و مجرای می آوردند و نمغنی معلوم پادشاه گردیده از رفت و آمد در بار نمغنی
 نموده نظر بند ساخت و مال حالش معلوم نیست که بکجا کشید از انبیه سلطان ابوالحسن مغفور یکی چار محل است
 که بر کنار رود موسی مشتمل بر چهار عمارات عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده با تمام
 رسانید و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود موسی باندک فاصله واقع شده و آن

[illegible]

سیاست نمود و هر چه میسر شد و ادوای آنها رعیت شد. شاه عالم و فدویت نورالسنخنی دیگر بزبان
 نیارود و بعد از آنکه کار او نزدیک بهلاک رسید دست از او باز داشتند و مرزا شکر الله خان الحجاب
 بشاکر خان عجمی نورالسنار که بعضی بدگویان در حق او گفته بودند که میانجی سوال و جواب میان شاه عالم و ابوالحسن او
 بود نیز بدلت مقید ساختند و و خواهر برای یک شاه عالم را بقتید آورد و بیکنج کشیده با انواع عقوبات
 استفسار امری که بکفته مقیران خاطر نشین پادشاه شده بودند نمودند و چون بجز آنها رعیت و فدویت شاه عالم
 و نورالسنخنی دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رمانی دادند ذکر ششم از احوال سادات خاندان
 عرف محمد مراد و سادات خان عرف محمد مراد از خانه زادان بمقتات نشان فدویان خان شاه
 پادشاه عالمگیر بود به نیک طبعی مشهور و به امانت داری معروف بنابر نیک سرشتی رحم بر احوال ابوالحسن
 نموده در باب غوث تقصیرات او سعی می نمود و نمیخواست که بسبب او غریب آتش است و زنی بمیان آید و از
 جهت صلاح ذات البین بعضی مقدمات را مخفی داشت و تشدد و درشتی ابوالحسن چنانکه ایما شده بود از این جهت
 دور داشته نموده صاحب اثر الا مران نوشته که پادشاه مشارالیه را دم رخصت بجا بخت نزد ابوالحسن فرستاد
 هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با تو خوشونت کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد و چون
 اخبار آن خانی بعضی مقدمات و نهان او در درشتی ابوالحسن از خارج سبع مبارک رسید موجب طلال خاطر همایون گردید
 بنابرین بعد فتح کوکند که بحضور رسید ملازمت نمود و بیای غتاب آمد و و صدی و صد سوار از منصب او کم
 کردید و از خطاب مسند و دل شد و شاد و هزار روپیه که در ایام حاجت یافته بود و بعد ملازمت بعضی سنانید حکم شد
 که باز یافت نمایند اما نه عدد و آنچه جواب هر که قریب چهل پنجاه لک روپیه قیمت آن شد و ابوالحسن در عوض تلکیش
 بطریق امانت بمحسب پادشاه سپرد و بجان بازی تمام بمهر سوز و خود نکند و پشته بود و چنانکه پیش ازین بزبان قلم داده شد
 و ایام کم توچی پادشاه هر چند خواست تحویل مقصدیان حواصه خانه نماید آنها را که قتل و غارت و آنچه بسی عذر را
 در پیش آوردند و مدتی گفتگو در میان بود و ابوالحسن با موافقت ایام حرات عرض نداشت و بعد یکسال
 که مقصدیان جواب نهانه بعضی رض رسانیدند پادشاه از راه عنایت و خانه زاد پروری فرمود که خاطر ما
 از عدم خیانتا جمع است خاینها بکسیدند و رسید بهمند و چون از خانه زادان واقعی ماست و بردوش

که در وقت گرفتن این یکی از سیزده عالم خواست که بار او داخل می آید ساء عالم ختم بر آید و در او نگاه کرد
مطاعت امر استاره نمود و حکم شد که کارهای تاجیه و تاجرانه را در سر کار ساء عالم و در مصیبت چهل سیز
چهل سیز سوار که از آنجا بخت برآورد و ساء ساء بود و در او که عالم تمام آید و ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
در باب طلب ثنوا و دهند و تاجیه و حکم شد که در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
آن با قوت شام خواهر لیکه که رشت و در دست خود است که در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
مکانی که خیمه و در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
و در ساء
و خمس نقد و در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
ز آن ششام که در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
است حال می کرد و احتیاج دارد و در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
تاجیه ساء
که در ساء
سکت و در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
خند و ساء
و اعتراف تقصیر نمود و در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
اما در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
صفت ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
که می تابد امر عالی سرف و یافت که در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
اصحاب ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء
نکته که شد و میاست تمام استعاره که هر یک که در ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء ساء

که محل خاص شاه عالم وزن بسیار چیده و فاضله و خوشنویس و در فن شصت و هفت
و حاضر جوانی و بذله سخن و فیض سانی و اطاعت و دل جوئی شوهر بلند اوازه بود بهشت بی عصمتی
و همراز بودن او با شوهر و در باب معرفت با او احسن نیز در طعنه ساختند تا اینکه مختار خان سرواغل
و دیگر همدان محمد عظم شاه و فیروز جنگسپا و شاه عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن اقلعه است
با شمع این سخن آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه شاه عالم را که در نزد
پادشاه نیز اراوت و مذویت نام داشت در خلوت طلبیده با انواع تمهید مطلقه تمهید پادشاه عالم
استفسار نمود و همچنین از خوابه مکارم خان که راست گوئی شهر بود و هر دو حاضر داشتند که اراده و مدعا
شاه عالم آنست که بالتاس و قلم عفو جرایم بر جریه اعمال ابو الحسن کشیده گردد و یا سعی و تردد او قلعه به تسخیر
در آید و سوای این اراده فاسد و دیگر ندارد و مانند کان چگونه خلاف واقع عرض نمایند و زبان متهتم ساختن شاه
کتابیم هر چند حیات خان لایل موجب بی تقصیری پادشاه و ظاهر ساختن انقش سوزن از لوح دل
پادشاه شسته نگردید و چون آن در حکم خفیه بنام بخشاین و مقربان صادر گشته بود که مردم کا طلب
رزم از ما مستعد گشته در چوکی خانه حاضر باشند و اراده پادشاه آن بود که فوج همراه حیات خان داده
شاه عالم را طلب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پادشاه زاده که نسیب
از اطاعت خیال دیگر ندارد و بجز در متن چیده از حضور برای طلب سر اقدم ساخته حاضر خواهد شد پیش
همچنین شهر برج الثانی سنه یک هزار و نود و هشت هجری موجب التماس حیات خان یکی از چیده حسب احکام
جهت آوردن شاه عالم مع خلف او محمد عظیم رفت شاه عالم بجز و در و حکم بلا توقف خود را بخدمت
بدر زر کواری رسانید چون بخدمت حده الملک اسد خان که از سابق مامور برای نزدیکی ساختن پادشاه شده
بود آمده است به گوش شاه عالم گفت که بوجب حکم بعضی نکورات در خلوت گفتنی است پس شاه عالم را با
محمد عظیم همراه خود گرفته بکافی که مقرر نموده بودند و در تکلیف نمود که اگر ده ویراق از خود جدا نموده
چند روز با تشویش کار و بار روزگار بجا و تپور در کار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت حکم چاره کار
نمید در همان حالت مغرالدین در رفع القدر مع یک برادران سید دیراق آنها نیز گرفته نزد پدر چاد او اندکوند

و در شبیه ملکوتی امر کرد که دیدار و محو طبعی سکاره روحان گردیده و کلیه قلعه که در تصرف او بود همراه
 آورده بکام مخصوص طاقات کرد و بعد از آن بواسطه حاجت او جان دولت طار متباد و حجت
 منصبیج بهراری همیار هزار سوار مله آذاره گشت و در ای تعبیر قلعه دلی که در تصرف مسود
 حتی سجا پوری بود و مار با لید جان بهادیر و حرکت اجمعیت میت و یح هزار سوار بهر دلی
 پادشاه بهراده محمد اعظم شاه قرکته روار شده نظر علیا بیانی و میر سادین حاکم را
 تمام معلیه را که همراه ویر و حرکت بود و سوشن حاکم بهر و حسیج افند و قریات و ارتع
 ویر و در جنگ یاد شاهراده محمد اعظم با بیل هزار سوار و قوسخانه و پیشا را نشانی و گیتی
 ویر و در جنگ برخص گردیده و وجود دولت تا فرد و شکوه عالم سانی مدیده دست
 فوج حیدر آبا و اوایل ریح اثنای شش هزار و دویست و هجری رایت طعه آیت بهج
 نظر آما و بیدار داشت و بعد رسیدن نظر آما و او احواس را که در رکاب بود همراه
 حان سار حان قلعه و دولت آما در راه ساحت و مکر را می سر اسام نمودن و با سنج
 و آنچه که در محوط طبع او احسن است در خوراک و پوشاک و در خصوص که بران مال تواند کرد و آنچه
 ذکر مقام گشتن شاهراده شاه عالم و نور النبا یکم بهمت موافقت بود و سلطان احواس
 چون یاد ساه عا لیکر ارایام محاصره سجا پور دست ساهراده شاه عالم بکام بود و دایم
 محاصره قلعه که لک شده که مورچال طرف راست نقاشی او داشت و در ماههای محبت
 امیر ابو الحسن مع تحف و بدایا متکلمه هزار ریح و التماس سعی و اسامه و فقیرت
 او که مدت یاد شاه بواسطه محبت مان بهدم بر او ویر سید و اراده ساه عالم عظیم
 محمد اعظم ساه و ویر و حرکت آن بود که در طلبه او این مقدمه خواه اصلاح یا تعبیر احوال
 یاد این بهمت توجه احوال ابو الحسن بود و سعی در میان می بود و قهقهه سیدان از طلب
 برین میانها اخلق یافته و راه تمامی کلمات مدعی مت یا و ساه به وس نمود
 یاد ساه را بکام ترک و دیده و وار و اسامیکم و حسته بر اسرار عا دین حکم همه

است بلند آواز هکشت و پسر بابر ام رخصت بیت اسد گرفته روانه کردید و بعد رسید
 بوطن خود لار در انجلی منتهی شد پادشاه با ستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش
 را مع منده مان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر
 رسید که او حسب الطلب پادشاه ایران از وطن را می شده در اثنای
 مقیم ملک جاودانی گردید و پسرش یکی رزاق قلی خان دوم محمد خلیل در اوزنک آباد
 بودند و بجای که میگذرانیدند اینست انجلی که از احوال عبد الرزاق لاری در تاریخ
 خانی خان و ماثر الامرا بقید قلم آمده و از اموال ابو الحسن انجلی که بعد قفسه و مضبوط
 در آمده شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کور و رو پنجاه
 و سه هزار روپی بود سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره
 و جمع دایمی یک ارب و پانزده کور و سیزده لک و کسری دایم در دست
 ثبت گردید و مسیر عبد الکریم که در ایام این تردوات مخاطب به تلفت خان و آخر
 به خطاب میرخان سمر بلندی یافته بود تاریخ فتح فتح کوکمند ه مبارک باد گفته
 که زانید و پسند خاطر همایون آمد و نعمت خان عالی تاریخی مشتمل بر صنعت مدخله
 و تحفه در سبک نظم کشیده قطعه ابو الحسن داشت جابجا محل ذکر بیرون
 از ان مکان تقدیر چون برون رفت او بجای نشست پادشاه اوزنک زیب
 عالمگیر و بعد فتح حیدر آباد نامش که پادشاه در ایام محاصره دارالجهاد
 بنیاده بود و پنجمان باقی بود و در دفاتر ثبت می گردید تا اینکه فوت سلطنت بشاهزاده
 شاه عالم رسید پس آن پادشاه که از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود و تبدیل آن نام
 بفرخنده بنیاد نموده در دفاتر ثبت گردانید و بعد این فتح چون پیرایه نایک از قوم بید که بدین
 کفار و مردار غوار اند در ایام تسخیر بیجا پور و حیدر آباد و از ده هزار سوار پیاده بشیار جهت معات
 سکندرو ابو الحسن و مین راه رسد و غله رسیده مقابل لشکر پادشاهی بنیان نمود و دو خانه زاد خان سپهر و جابجا خدمت بنیاد

سر اقامت ما در استان حضرت دوست به که هر چه بر سر ما می‌درد اراوت است
 الفقه به فسخ از خزون طعام اسپ سوار می‌طلبیده با مالهای مروارید که در گردن است
 با تفاق امر که مال و اطراف و فدا گرفته بودند سوار گردید و چون در دوی پادشاهان
 میرزا عظم شاه که بر دروازه قلعه خمیه محصور شده و آمد منتظره و مش نشسته بود رسید
 ماله مروارید از گردن خود بر آورده غیاس است و جند که در شاهزاده قبول نموده و دست
 تطفیل بر پشت او نهاده و قتل و دلاسا بخدایت پادشاه جهانستان آورد و حضرت
 خلد مکان نیز با او ساوکی که در خور سلاطین خطابش پورش پذیرا باشد نمودی آنکه روبرو
 طلب نشد مایه اغزاز و اگر امیخته است بده روح اسد خان و دیگر متصدیان ضبط
 و شخص اموال او بخشید دیگر نوکران عمده او برداشتند و بر حقیقت حال عبدالرزاق که
 که مقابل فوج پادشاهی آمده زخمی گردیده بود و اطلاع یافته او را در حالتی که از خود خسته
 و رقی باقی بود برداشته و روح اسد خان آورد و همینکه نظر صف شکن خان بر او افتاد
 فریاد بر آورد که جهان لاری پاک بی ادب است سر او ببرد و نزد پادشاه باید برد و در دروازه
 باید آویخت روح اسد خان گفت کسیکه اصلاً امید حیات او نباشد بیکم پادشاه بریدن از موت
 بنایت و راست پس حقیقت او را بجنور معوض استند همین که خلد مکان را بر جرات و جلالت
 او انتهای شرط نمک حلالی و آگاهی دست داد از راه انصاف و قدر دانی نشد مود که دو چراغ
 یکی فسخی و دیگری نهندی از حضور برای علاج او تعیین کنند و کیفیت زخمها و امید بقای او
 روز بروز بعد از رسانند و روح اسد خان را بجنور طلبیده بر زبان مبارک رساند که
 اگر بگویند مثل عبدالرزاق یک نوکر دیگر نمک حلال می‌آشت در تخمیر قلعه زیاده
 برین صرف اوقات می‌شد بعد جسد الحان زخمها را دیده بستر من رسانند که خوب
 مفا و زخم او بشمار می‌آید سوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که نمیتوان بشمارد و اگر چه یک
 چشم او زخم رسیده اما چشم دیگرش از چشم زخم محفوظ مانده امید حیات بفضل از
 دانه

یوں صدای دار و دیگر بسیج انوکھس رسید و آواز حسیع و فسیع اندرون و بیرون پسند کرد
 انوکھس بہ تسلی حمد نہ محفل پر داحتہ وارہ دم محفل دواعی استہدیو اسکاہہ رآمدہ رسید
 تمکین عولیس نہشت و حیم برآہ ہماں باخوان داشت خون وقت طعام خوردن رسیدہ
 رای طعام کتیدن تا کید مود و بعد از آن کہ روح امدهاں و مختارخان نامردہ ہاے دیگر
 رسیدہ سلام و علیک گفتہ جواب سلام باظهار خود داری و تقطیم دادہ بچہ کلام
 ار راہ گرم جوستہ مصاحت کلام منظم کردید و چون نکاول حہ طعام کتیدن آورد دارا
 اوں جیبہ خوردن جوستہ تکلیف ہمک شدن میاں آورد و بعضی سے مروتان صبح
 در مادون ماحتہ رحمت دادہ و علیہ مصابقہ نمودہ شخص صاحبہ مختارخان
 با یک دو کس نہر یک جیبہ خوردن کردید روح امدهاں ار روی استعجاب رسید کہ
 این کہ ام وقت تا دل طعام است انوکھس مطلب سوال او در یافتہ بعد از دعا گفت
 وقت جیبہ خوردن رہی بہت روح امدهاں گفت میدانم اما استعجاب از آن میکشم
 درین وقت پراشوب چکوہ رعیت طعام می شود انوکھس گفت موافق مطلبہ حقہ چہوہی ہیں
 است اما اعتقاد من بحدای عروحل کہ امریدہ ہماں دوروری رسان شاہ و کلمات
 چاں بہت کہ اسکاہہ دیسیج و قتی و حالتی نظر لطف و عاہیت اربدہ حواری از
 دررقی مقام او میرساہہ اگرچہ احد ایدری و مادری من مدام رفاہ و آرد کہ رسیدہ
 اما جسد کاہ نشیت ایردی درین بود کہ مدنی در لباس حقیری کہ رام مار کہ نظر لصل او
 او بر من باحراست اولی انگہ تصور من یاد دیگر سے آمدہ ماسدہ در وقت یک ساعت بہت
 سلطنت رای من نامادہ ساعت الحمد نہ ہو سے در آرد روی در دلم نکھہ انتہی
 محتدم و کردہ صرف کردم الحال ہم کہ وہ مکافات بعضی حال سائستہ رام
 سلطنت اروت اختیار من کہ قہ بہت مار مشکہ می مایم کہ رام اختیار من در مشکہ
 امید ریت جسد سال معدودہ مادہ دست مثل ناگنہیہ ادشاہ دیدہ اارہ

نماید که قلعه زود بدست آید و راهبهای اطراف که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده بودند نشان
نشان داد و عده باز نمودن دروازه که در قبضه اختیارش بود بمیان آورد پس بایستی از شبانه
روح الله خان و مختار خان و رستم خان و صفی خان و خواجه مکارم خان که بمطالع جان شیر خان
در جلدوی ترددات و پور شهرت ساری یافته بود ببالیه ان کارزار از ان راهبها که
عبدالله خان نشان داده بود داخل حصار شدند و پادشاه از محمد غلام شاه با فوج خود در طرف
دروازه مذکور رسانید عبدالله خان حسب الوعد دروازه را بگشاید و پادشاه و بینه بدست
و نشان زن مردم پرداخت و چون صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبدالله خان لاری
اطلاع یافته و فرصت بستم کرد و زین نمودن اسب یافته از راه جوهر شجاعت ذاتی و حق تک
بیک دست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسب چار چاره سوار گشته باده
دوازده کس بمقابل فوج پادشاهی که داخل قلعه شده بودند رسانید با وجودیکه در آن
زخای او نیز متفرق گشتند خود را بر فوج پادشاهی زده از راه جلالت و دلوری که بعمل
راست نیاید پروانه وار دست و پا زده و فریاد می زد که تا جان دلم نشان از باطن
خواهم نمود و همدم قدم پیش نهاده مقابل هزاره ها که شمشیر بر او میزدند و شمشیر
بر او می زد و زخم شمشیر و دستان از کاسه سر تا ناخن پا بیرون از شمار بدو رسید اما چون
هلبش زرسیده بود تا دروازه قلعه را که از پا در نیامده جنگ کنان می رفت و سوار
زخماهای بی شمار که بدو رسیده بود و از ده زخم دیگر بر چهره او رسیده بعد که بدست
پشتانی او آویخته پیش چشمها حجاب کردید بلکه چشم هم یک زخم کاری رسید و اسب هم زخما
برداشت می لرزید عنان اسب را با اختیار اسب که آشفته خود را بخود داری تمام
بالای اسب نگاه داشت تا آنکه اسب او را متصل ارک زیر و زخمی رسانید کسی او را
شناخته مردمی کرده بجا نه انبش بر داین شمشیر از جوهر شجاعت ذاتی او بود و آهسته
نمک حلالی آن شیر میشه انبش و بعد ازین غمگین بر زبان قلم داده خواهد شد بالجمله

سواری فرمود و درین مقدمه نعمت خان عالی درو قایع میگوید نظم در افتاد و دریا
 لشکر بیوج و چو ماهی زره پوشش کرد و آن فوج به زمین جسد کردید صرف غبار و زخود و لان شد
 جاب اشکار به توسن نشسته نیمه پیکره و چو خورشید رخساره بالای کوه و امیران همه جا بجا
 دور شاه و یونعی که انجم بود کرد ماه و زکلی در بهادران سپه بود پیش و ولی اسپه
 غنچه همسر پیش و یکی نیزه در دست در تاختن و ولی چون معور بر و ساختن و یکی
 بر میان سببه بخور سید و ولی بود در زره مانند بید و یکی در کمان کرده زره تیر خشک و
 ولی بچو مدالف محض نقش و یکی غنچه سان کر زافراخته و ولی سپه کمانک را باخته و
 یکی غرق فولاد اما چنان و که در سینه عکس فی دل بخان و بخنان شکن یکی تند و تیز و
 چو چشم غزالان نظر بر گیر و یکی سبزه پوشیده اما ز بیم رخ زرد چهره شده غنیمت
 ز برق سنان بر بخنان کرخت و چو سبزی ز خورشید تابان کرخت و کشد هر که تیغی ز خود پیش
 کشد تیغ بر خود ز خود پیش و بر سپاه بی گوشت بر کستان و کشیدند چون پست بر بخان
 کجک در کف فیلبان می نمود و چو ماه نواز آسمان کبود و چون بدانجا رسیدند و حکم
 پادشاه آتش به لقب سیوم زدند و زکرفت بعد تحقیق معلوم شد که محصوران باروت را
 پاک رفته فشله آزاریده برده اند و ایندوین دران و نیزه و قوف کشته مراجعت صورت است
 و چون فیروز جنگ بهادر را در زخم تیر رسیده بود و بسیاری از مردم زخمی گشته بودند
 بجای فیروز جنگ سرداری فوج و تدبیر و ترو و تخیر قلعیه پادشاهان را ده محمد اعظم شاه مغول
 کشت و چند روز وجود و عدم ابوالحسن یکسان دانسته چندان جد و جهد در تخیر نمودند و
 ارکان سلطنت بعرض رسانیدند که هرگاه هتسه حیدر آباد و معمولی مشهور این مملکت بمصرف
 پادشاه کشورستان درآمده باشد ابوالحسن تا چند روز در پناه حصار دست و پای لاجل خواهد
 پس جای حکام منصوب شدند و بدو انیان حکم اشرف شرف نفاذ یافت که در وفات نامه های احکام
 دار الحما و حیدر آباد می نوشته باشند و بعد از حیم خان خدمت احتساب مغرض کشت تا بعضی رسوم

که گفت دویم را آتش داد و دجده هزار سبک چون طایران جوانان آسمان سید و ستر
 از شیر بر سر مردم یادشاهی سرود آمد و فریاد و غوغای مردم یادشاهی لشکر سید
 و درین لوت عدد کشتگان مطابق عدد حروف عوفاست و مصوران را دیگر ارضا
 بیرون آمده خواستند که از مورچال را دست آورند و درین اشعار الدیمان بهادر
 فیروز جنگ با بهادان امام و شکست به آن جماعت متوجه شدند و در و حرمیان
 آمد و طرف حشرگاه ریافت و عدد کشتگان مردم یادشاهی درین لوت با عدد حشرگاه موافق
 گشت با وجودیکه فیروز جنگ بهادر و زن خود در ستان ظهور آورد و علاج شوی آنها خواست
 بعد از آنکه این امر به سر رسید آتش عصا سلطان شعله در گردید و حکم تباری
 سوار می شرف عدد ریافت و بعد سوار شدن بر تخت بهایون را ساد شد که سوار می حاضر
 گان که در رسیده بهادان در م خود را در آن شعله خود محکم کرد که کار بار خنده
 میروستیم دارم و خود رسیدن کوه ویریدن دست بکار حواشی تحت روان بیج و سوا
 و هر پس با طمسار که راه یافت و از فیروز جنگ بهاده و دیگر مسالده ان تردوات رسما
 پیش نظایر ماه کشور ستان ظهور آورد و درین اما همکار داد و مارا را بریا گردید و غنچه
 عقیق جایل موج دریا موج گشت و از شدت آتش عدد های سیلاب و عدد ارباب آرد
 مصوران را عدد رآده بر مورچال همیشه توپهارا کشیده رده و توپهای برر که را که در ش
 متدر لو دیهای آبی نده صایع کردند و حواشی پر از خاک را که در صدق ادا حشر
 دست دست آورد و در مصالح صده و ساعتی حشر حاکم ازیریدن بر بهای سید
 کار رده و میلی از میان حاصه که قیمت چهل مسله دید داشت و در آن روز
 سوار می مسار که در کوه توپ را بار آمد همه سر در آن روز فتح بقدر صورت گرفت و
 چون شام شد اتفاق مراحت افتاد و دویم با دشتا کشور ستان همه اعیان و
 و در آن بقعه آنکه شب سیوم را بمشور خود آتش داد و بدو میروست و در آن روز

یورش و اظهار تهوری نعره های بجا درانه بلند سازند تا محصوران دل باخته خبر یافته کنار رفت
و حصار مجتمع شوند بعد در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران ازین اجرا
اطلاع یافته سعی بلع در پیدا نمودن نقبها بکار برده مکان مقابل نقبها را پیدا نموده پیرای
شکته نشان و بیلداران خاک و سنگ مقابل آنرا بر آورده باروت یک نقب را مع قیله آن و در
باروت از نقب دیگر خالی کرده آن قدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آن ها از یزیدن
بروج و دیوار مطمئن گشته بود در آن حالت که صد آغوغای مبارزان قلعه گیر بلند گشت و جمعی از مردم
قلعه بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که انتظار این امر میکشیدند آتش سیاه
نقب زدند چون باروت جانب بروج در آب ضایع گشته بود و پاره از آن مردم قلعه
بر آورده بودند وقت پریدن بروج باروت جانب مردم پادشاهی زیاده از امانیه قلعه
کار ملازمان پادشاهی ساخت و در طرفه العین توپ اندازان و منفکچیان و تماشاگیان
و دلاوران که مستعد کوشش بودند سوختند و نیز از افتادن بروج بجانب مردم پادشاهی
بسیاری از مردم لشکر پادشاه زیر شگمها بخواب عدم فرستند و معدودی چند از مردم
قلعه نیز نقد جان دریاختند و عدد کشتگان لشکر پادشاهی مطابق عدد سنین هجرت آن
سال افتاد و از انعکاس قضیه یعنی افتادن بروج بطرف مردم پادشاهی و تلف شدن مردم
بسیار ازین جانب و ارتفاع گرد و غبار و دود و باروت جهان در چشم مردمان این طرف
تاریک شد و کمر همت شان شکست و چون نزد قلعه کیان سرایمگی ایشان روشن
شد فرصت وقت غیبت دانسته بجلادت هر چه تا متر با جریبائی جانستان چون
بلای آسمان بر سر آن سرایمگان نچیند و مورچال را متصرف گشتند بعد از آنکه
این خبر بمابع اجدال رسید حکم شد که شبیه آن گروه بدال نموده مورچال را قائم
کنند بعد سعی موفور و کشته گشتن و زخمی شدن جمعی از جانبین مورچال با قائم گرد
هنوز جا گرم نه نموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که نقب

آن درگاه میدانم اگر تقصیری اریں عاجز عمدا یا سهوا الطهور آید سرسری خود رسیدم بحال آید
 فضل و عفو دارم و التماس می‌ایم در صورتیکه قلعه تصرف بدستگاه آن حضرت در آید و بکسرت مشورت
 مراحت مدارا خلافت تقریر یا بدالتی ایملکت رسم خود و پاپال گشته یکی از زندگان مغضوب خود
 گشت باید وارم که آن منده من باتسم حرا که هر امر که در اینجا مقرر خواهد شد ماسکه که در وجه اخراجات
 او و همراهمان او و دیگر اخراجات لابدی زیاده از محصول این زمین صرف خواهد شد و سرکار
 خواهد گرفت تا ارعده آما نمودن ایملک و بران گشته برآید و نظم سبق اینجا بردار و در هر یک
 ظاهرست که هفت هشت سال باید تا این می‌بوم که از در و در عساکر مسکن خنید و نوم گردیده و مشورت
 آباوی هم رساند و نده فحیکه بود کلان درگاه میرساند و وصول آن از دیگری متعذر اگر
 التماس باین عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی که در سرحدی ایملکات مصر حاکم کرد
 و در آن فرسلی که در رویه نقد تسلیم و بواسیان خواهیم نمود و بعد هر نویژی که قدم مبارک بیک
 حصار فاعه رسیده ببلای کلی بطریق تدارق قدم مبارک میگذرانم این فداات راستی آن
 بجای آید که بداده ازین خویندی مسلمانان نشود و سیاه لشکر طغیان بیشتر ازین مشقت
 نه منید میند اگر التماس بنده در نه می‌بایستی نرسد و مرض مبارک آن باشد که مدت دیگر بقیع
 اوقات سدگان عالی گردد و نظر بر دفا سپاه با انصافش صد هزار من غله که ملال چلبه سرکار
 در اسار ذخیره دیده رفته و بار سال دارم چون انیمقدات نهانی ملال امر می‌دید و جواب
 آن بار شد که اگر انوکس از فرموده مایرون سیت باید که ما و دست مشه عامر را در انگاه
 انچه مروت اافتقا خواهد کرد و صل خواهد آمد و هزار روز رنم در خواست انوکس احکام سام حکام
 و مقصد باین راسخ گردد و اراش شرف و ریافت که بجا هزار حریفیکه ریاس طول و در
 ذرمه و سزم یکد رمه و دوحته ما دیگر معطل کج قلعه گیری روانه حضور نمایند و دریم
 تنبان امر من رسید که فاما ان قسما تا اروح قلعه رسانند و مردم تو بجا نه
 ماروت را دران بر کرده منتظر حکم اندم که اول انعامه که در سوبال ملت زدند است

و چون خبر طغیان آب و شوخی طاعیان بعرض اشرف رسید پادشاه از کیفیت حال
 غارالدین خان فیروز جنگ بهادر استفسار فرمود و معروض داشتند که خانه خدا را پناه
 ساخته یعنی در سی‌ری که بامین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر ششست سبب
 طغیان سیل می‌تواند که بر آن طاعیان تاخت آورد و کشتی که بکار عبور غازیان آید مفقود
 پس حکم شد که حیات خان داروغه فیلیخانه بنقا و شتا و فیل کوه پیکر بامردم دلا و زور
 کنار آب رسانیده لشکر را بگذارند حسب الحکم جان کرد اما بسبب طغیان آب کار سازی
 نشد تا ملت شب حیات خان بالشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و قریب
 بنصف شب معاودت بنا کامی صورت بست با بجمعه جمعی که اسیر شده بودند جمیع آغفا
 را به قلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند ابوالحسن دو شب روز آنها را نگاه داشتند و
 نمود و دلی دل آندل باخته تا برداشته و غرت خان و سر راه خان را اسیر خلعت داده
 و دیگر از این نیز خلعت خوشدل نموده با غرا از محض ساخت و سر راه خان را به انار خانه غله و بار
 فرستاده گنجهای غله و بار و تهنیت نمود و بعد عرض داشت نوشته و حاصل مضمونش چنین
 نشین سر راه خان نموده برای رسانیدن عریفیه مع پیغام بخیرت خلد مکان قسم
 بجاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده روانه فرمود چون خبر رسیدن آنها
 بعرض اقدس رسید غرت خان و سر راه خان معاتب شدند و حکم شد که از منصب خاری
 غرت خان بایند بجال داشته و خطاب بموقوف نموده متعین بنگاه کنند و سر راه خان را
 از خطاب محزل ساخته منصب داشت آن غلام کمالات که چهارصدی بود بجال دادند
 و خطاب بموقوف که او غلام است و گر بخت کار غلامان است و عرض داشت ابوالحسن
 را نزد فیروز جنگ بهادر برد که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعرض رساند بعد که
 جلال برای پیغام زبانی عرض کرد حکم شد ملت از شب گذشته پس سروده خلوت آمده عرض
 حاصل مضمون عرض داشت و پیغام که بعرض اشرف رسید آنکه من خود را از جمله بندهای جان

و دمدمه اراطیان آب ننهدم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی قوت
 غنیمت دانسته از حصار بیرون آمده دست بردار نمودند و بسیاری از مردم باریک
 قتل رسید و جمعی گرفتار شدند بسیاری گشتند و گروهی را در درایتش گرفتند چنانچه
 سالم خاں حتی ضرر در مقابل دید و خود در مغاک انداخته سالم ماند و صف لشکر خاں
 که لاف شمایعت میکرد و در شجر قلعه سینه تراز دیگران میمیکرد و چون عبدالرراق لاکر
 بر در حال او رسید خود را در لاف می انداخته و آب و گل آغشته ماسرگردید و چنانچه
 که دائم دم اراها میزد و قدری دست و بازو تا مقابل نیارده ارمعه که کار
 گرفت و بعد از آن که سیلاب ملائطه اهل قلعه مامد و غوغا سر بر عت خاں میرانش
 رسید و خاں مذکور عاقر را را بر تات و قرار ترجیح داده سلامت کویچه حریف
 و سر روی مخالفان هجوم آورده حوّل او خود را شکل نموده و انموده بود در حیات
 او اختلاف نمودند کسی گفت که این سکه حمله و مکر است را و رحمی باید رد تا چون
 بر آید دیگری گفت این صریح خوف است و نه حیثیت باید بهاد داند که هر دو درین
 میں شخصی فیلہ تعسک حیثیت را باید نمود رسیدن گرمی آن فیلہ هوش آمد پس او را
 در تارنش دست و گردن بسته از اراها بیرون آورد و چون گل آلود بود او را نشسته
 بمحلہ غامیان ماسر در آورده خواستند که سرش از تن جدا کنند که اعلانی که ساق
 در حرک تو کران شاه عالم و بعد از آن متظم در سبک تو کران ابو الحسن گشته بود
 او را شناسانته گفت که این عزت خان پیرانش سرکار حاصه است پس او را دست بند
 کشان کشان رانده به قلعه برد و در همان سر راه خاں عرف عامل جیلہ را کار
 مومنان قدیم انجمنیت یا شاه بود او را در دهنه بدارد و بگریمه گیری او آورد و در
 انکفاته مان بمر بگ سعادته خاں که انقامت و زبیده و عوامی توبه اکتسبند
 نزدات نمایان نمودند و او را تاد و در حله وی این من تر و دخیسری او منایت نمود

و مردم قلعه توپه بر برج مقابل مخیم باه جلال آورده چند گلوله تازند بعضی گلوله بخوابگاه
خاص رسیدند و بعضی گریه و گریه بارگاه گردید از چینه پادشاه هم برآمده فرمود که و مدینه دیگر
در مقابل آن برج بنهند و توپ چند جهت اندامش بر آن و مدینه نصب نمایند لیکن
بنا بر سبب بودن زمین مقابل آن برج ایمنی صورت نه سبب و بعد برین روز حکم شد
که دو صد جامه و منقحر سبب جهت دلیران جلالت تار بدوزند و نیز حکم شد که نردبانی
حکم آورده بر ستون بارگاه نصب کنند و چون حسب حکم نردبان قائم کردند پادشاه
خود بنفس نفیس بالای نردبان صعود نمود و نرووی یک زین در میان گذاشته و رؤ
مسعود فرمود و این حرکت جهت اظهار تقصیر غم قلعه گیری و قلعه کشائی بود تا ازین حرکت
تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبداللہ چون پادشاه
را در پیش قلعه راسخ قدم یافت و جنگ به ابو الحسن که مسلمان بود اظهار اطاعت
می نمود مخالفان شیعہ متین دید و عفو جرائم ابو الحسن شفاعت نمود از آنکه این عفت
خلاف مرضی پادشاه بود و فرمود تا او را از لشکر اخراج نموده به بنگاه فرستادند و او
که پیش ازین در ایامیکه پادشاه غم تسخیر سیما پور و حیدرآباد مصمم نمود از قاضی شیخ الاسلام
مسئله جواز مهم این دو ولایت که دلیان آن هر دو مملکت مسلمان اند استفسار فرمود
چون قاضی مذکور برخلاف مرضی مبارکی جواب داد حالش بدان انجامید که استعفا
از تعلقه قضا نموده برای حج بیت الله مرخص گردید و در شب چهاردهم شهر شعبان
آفت عظیم از شدت باد و کثرت باران بسگان اردوی معلی رسید تمام خیام لشکر
از صدمات باد و باران پاره گشته و زمین افتاده باب و گل فرو رفت و سبب
کارخانجات پادشاهی بسیلاب بر باد شده و از افولج پادشاهی که در عقب سلامت کوچه خیزد
بودند از طوفان آب مستغرق بجز فدا گشتند و جمعی که محابا از باد و آب نکرده هر چه بادا با و گویان
آب گشتند آب زیر ایشان گشت مگر گرویی که غراز پشته با و قلعه ای حیال اختیار کرده بودند و فقط

رعد مگونس ملائک آسمان کرتند
 شگفتگی ترسم بجد و نهرتند
 بعتی شده مشغول هر یکی طسری
 یکجے بخت که فال من است آمده است
 یہ بخت که خواب من است گشته درست
 یکے بستر که فردیت کوچ تا دہے
 یکے روانی ساربان خود قاصد
 یکے وقت که بالان مدوری ظالم
 یکے سوار شد وقت گفت با او کر
 ز قطعہ گو کہ افتاد در من است
 یکے سار تر جرت و بر سنگ خربد
 چو غنچہ جمع شدہ زیر لب ہم گفتند
 حو گل بحدہ یکی گفت شک فنج است
 ہونو بر لب ادو داس سخن کہ ز دور
 یکے بہ پشت نہ برآمد کہ من بہ ہم صیت
 نہاست دیکری از جا بھو باید دید
 مدبری بقلب رفت و دور میں طلبید
 دریں ساحل بودند تا خمد آمد

ز بسکہ نعرہ شایان وادہ رسید
 گذشت ناز از آن بقاہ فادہ رسید
 ز کیف شادای شایان رود و گاہ رسید
 مام شد عیم دل حالت رفادہ رسید
 حکمت نکست شایان مزو جاہ رسید
 توان عرض حمل روز یاد وادہ رسید
 کہ خلعت و بہت گرفتہ بجاہ رسید
 چہ بختا فتم امیت چوب و کادہ رسید
 سا او حین کہ خواہی بنیمہ کادہ رسید
 کشید مالہ اجل کشتہ کہ آہ رسید
 یکی چو شعلہ دو اں شد کہ نامادہ رسید
 حہ نو داین رکجا از کلام راہ رسید
 چہ حوب شد کہ بریں مدعا گواہ رسید
 گلولہ دگر آمد بہ بار گاہ رسید
 ازان وقوف گلولہ تغزل گاہ رسید
 بلند شد دوسہ گامی نعرہ چاہ رسید
 بدید و گفت شکستی ای سادہ رسید
 کہ چشم زخم عظیمی بغوح شادہ رسید
 و بتایح چار دہم شہرہ کور حرا و شادہ رسید
 رود مدہ بخت مدہ عرتخان بر آتش افغان سمند ریگ بر تو مک مدفع آہنا تو
 تند و ہندا توں رجاں سان مذکر کشتہ گرد بر دم ظلم معلوم شد کہ بہ قدر کشتہ گردید

لیکن آن وقتی که کار افتد بدو آن کن
 لام امر و لا وان لما و لم شد حرف جریم
 سا و ش صا دست از کلک فرنگی سخن
 کان و صار و آشی فعال و ناقص اند
 همچو بدبیرات تسخیر است و در ملک دکن
 و هم خان مشارالیه در واقع مرقوم میارند
 که تبارش و و از دهم چنان زیاده محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فرنگی غازالدین خان بهادر
 فیروز جنگ جهت تسخیر قلعه خود تدبیری اندیشید که حارسان حصار را کثرتاً شب
 بیدار بوده آخر شب خواب غفلت میروند و در آنوقت بیاوری نزد بان و کمند بالای
 حصار آمده به تسخیر حصار باید پرداخت چنانچه در همان شب بوقتی که باسی که از شب مانده بود
 با جمعی از دلاوران بجانب حصار متوجه شدند چون نزدیک به باقی حصار رسید خود در پناه
 سنگی جا گرفته دلاوران را فرمود که نرو بان نهاده و کمند انداخته بر فراز حصار برآیند چنانکه
 دو تن از دلیران پایه نرو بان گذاشته بالای دیوار حصار صعود نمودند و بهادران دیگر
 نبار کوه ماه شدن نرو بان مقلب کنند با بر دروازه حصار را استوار نموده شروع بصعود کردند
 قضا را سنگی از فراز فصیل جهت خودون لاشها که در خندق افتاده بود ندیده حتی بان دو تن
 که بالارفته بودند و چار شده آغاز فریاد کردند چنانکه حارسان قلعه بیدار شده مشغول افروختند
 و آن دو تن را از پا در آورند و رشتهای کمند را قطع نموده کار آنها را که در نیمه راه بودند
 نیز با جام رسانیدند و جمعی را بجهت آتشباری سخت نند خان فیروز جنگ بمشاده اینحال
 بفحوائی العود احمد معاودت بشکر فیوزی نمود و بعضی مستعجلان بجزو دیدن صعود آن
 دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مال حال مثل حاجی محراب بکمال پشاست بجهت
 پادشاه شافقه و تحسینک پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته بود بشارت فتح قلعه مسیح
 اقبال رسانیدند و حکم نواختن شادمانه شد و خلایق برد و لثمانه جهت تهنیت حاضر
 گشتند و بعد از آن که نهی آن خبر از نال کار آوردند سرور بخت بخرن و مصیبت متبدل
 گشت و نوید فتح و ظفر چون به پادشاه رسید نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید

که از اقداد نان بر سرش افتاده و آن درین لشکر بام یاروم باخوش میخندد
 نه نقدی هست نه شبی بی دلالت از آن برای خود فرشی آگند هر دو کانه
 مگر بریزه غناش نموده نیز و نه آن چه کو آید سر از زلفش رزق آید
 بر روی در هم گول خیزین دسکه ضرب که این تقدیر و آن نیست جز جان
 که یک مودر بساطش نیست غیر جیم برای برداشت جامی ز دست کیش
 غم روی و دل از تش و نمیه است باین نیست بود در فتن کار آسان
 برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ حلوا بجفتا کاغذ کوکا غزلین و پرکار
 گدا در کشتی کسکول آبی هم نمی یابد ولی درین با آبروش کرد و طوفان
 بجفت احوال اگر نیست پیر می عتی صد ماتی از خانه برخاست سپید
 ز جایی غلغل شادی شنیدم گفت که شصت و شیب در واقع پر دانا
 برای قلعه کلکنده کن ایجا دطوفان یکی گفت ای سب زکیم از عت یو
 یکی می گفت ای حسن حق موسی ان بیار از آسمان انگین باغ بریان
 برای من دست امرو به چو مانده است یکی میگفت که گر یحیاجی یار
 یکی میگفت بهر قرض دادن خلق کن یهودی هندوی نصرانی گبری
 بخاموشی ادا کردم سخن رانیت پیا بهم در وقایع میگوید پوشیده ماند که احوال هر یک از نیکه اردو
 معطی چه شیخ و شاب و چاد علی و ادنی گاهی بقرون خوف است و گاهی شوب بر جام لا میوش
 فیما و لایحی مگر طفلان بی پروا و کوکان از امید و بیم مبرا که دامن خنده بازی بر زده
 بآستین استغنا و بی نیازی گرد ملال از چهره حال می افشانند و قطعه رضایاب را فرا گرفته
 بخاطر خورسند و آواز بلند در مکتب نشاط و دبستان انبساط میخوانند آنچه بگوش رسیده و به
 هوش هم برسد اله است و الله و رحمان خدا مگر او کند رحم بر فوج شاه
 جیم است و غفار را مرز کار ندانم چه شد حصه این سپاه تعلم بیا موز و اعلم بدان

بود تسریع آن که دل عالمی حاضره تصدیق حضور از دست جوئی او بر حوت بود و رحمت گردید
 ای مصل تر و دایکه ار حده ای عقیقت کیش پا دسای و دست رد که از محصوران مدد مانا
 و طعیاں آب که علا و صعوبت گشته بود بحر من قوع آمد اگر تهمیل آن بر داحتہ شود و فاتری با
 و میرا محمد الفاطمہ بنت علی و تخلص لعلی بیاں مصائب متاعب که درین سفر دایمگیر سرگرد
 معلی به معیر و کبیر و میرا و پیر گردید در قانع گوئی گدہ رسان قلم داده و ابحتی قانع
 مذکور مشمل بر مضامین ظرافت تصنیف معانی متارالیه و آنرا در تلاش سکوری داد و این محبور
 مشهور و لعل مجلس طر فاوارا است و در بی ارجوح تطویل رحلا صمیمی احار و صمی
 اشعار آن مان ظرافت شعرا کتفا می شود و در واقع مذکور در بیان احوال اوصاف طهر بار
 موج یا دشا ہی میگوید سر کرده همین احار و آنرا و شین آنگاه محران اوصاف و لطوار که کما
 محله دارا را مورد و حکومت چون معرود نظرم حاکم گردید و داسد و در قی گنج صفا صفا
 و ارسیده و ارمها حر گرفته عاکی ماین نقل مطوم است اشعار در سلیک کن هرگز برکت
 چو گنج افتاده اند ازل سر بر گنج دینا سرحد رسید و علی او اوطانا کسب هم دارد این مان محبت
 سیاهی هم سلیق قنوت میکند علا تر و تر و در دم آت لب مانے طبعی علم طبع یاد میزد و پیش
 ساشد شراز تر شریع یاد مانے سم دانست غیر از داکت از داکت رصع حرم میخه من گزیده مانے
 رطل شازان است لب لایموتی بختش آتش مان آید و میسند راکر بلایه مال رسل پس حد کنه
 نموده مادود و پانین را شکر بیا ساشد اعدا سرانیه هم تمام سکیں که هم دل جو در گویان و نکلا
 یخلف سوار بر در میسند کاش رکاک کسین اردو و صومیه سیک محاسن استار و روزه
 سر یک مکتوب شد و ال تعان ویر گشتاری کل اینجوه ام با خواهم بیکه تا کلا و سپهر است
 شایع هم بر دنی را رنگ جیها همیشه در دست احب مانے شود متاع از رنگی رنگی بود در
 که کسب الوان در تمام یک مانے مده صاحبی کما بود دل شکست گنگل رین هم بیکه و پیر بیکه
 دنا مان سار کا رسل رنی سرگه سرخ در کونار و شیر و یاسه تورین با کسرتن مانے

عظیم سبز زمین لشکر بادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله باخند
 و آنچه که بر سربانی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گرانئی غلّه
 یکی کمی باران بود در آن سال که بر وقت خوشه جوار و باجره که عمده بنس خریف
 و مدار قوت غربائی این ملک است بدون آنکه دانه بر آرد خشک گردید دوم
 آنکه و کینان و فوج سنبها که بعد و ابو الحسن آمده بود اطراف لشکر بادشاه را
 تاخته مانع رسیدن رسد غلّه کشته بودند علاوه اینکه اثر و بانیز در لشکر بادشاه
 شیوع یافت و ازین حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب گرگی و بی برگی
 نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن فرستند و بعضی بخفیه نفاق و زریده معاونت
 محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاه نهاده محمد اعظم
 که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف او چین و اکبر آباد مقرر گشته
 به برهان پور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح التدخان که از عمده بانی
 کار طلب و پیشتر سلطنت و بند و بست بیجا و ربا و مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشته
 بعد رسیدن محمد اعظم شاه که گرانئی غلّه از حد گذشت میز را یار علی را که امین و رسا
 در کارها بود و بحال توجهات و عنایات بادشاهی خطاب و اضافه منصب قبول
 نمی نمود باو حکم شد که خدمت دار و علی قبول نماید و رسد غلّه بر لشکر برساند میز را یار
 چون دانست که سرانجام این خدمت ازو نخواهد شد و محض بدنامی عاید حال و خواهد گردید
 و از در و اعتبار بخیفندت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن حجت نکرد محمد اعظم شاه
 که باو اتفاق داشت چیرا که مشارالیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بان شاهزاده می
 آورد و بخصوص بادشاه زبان بشکوه او گشوده گفت که با اینم تفضلات و عنایات حضرت آن حاجی چه یار
 که از اطاعت خداوند نعمت پر سجد بر خاطر بادشاه انیمه گران آمد و او را گرفتار غضب طمانی داشت
 و به تجویز روح التدخان خلعت حدت مذکور که باعث شنیدن هزاران دشنام از زبان خلعت

خود را مالش حیدر شاه بی برداشته بُردند آخر الامر سی هزاران ایران و توران و عتقاد
 افغانان و راجه‌نمایان و دکیان گشتند و ایران روزی که در دین ظهور می آورد بدین شیخ بهنج
 و شیخ نظام و اکثر نوکران الواحس با سمات ماد شاه حقوق و امتیاز و در طاق لیان
 بهاده روزی که ماد شاه آورده مسامحت عمده و خطاها سروراری یافتند چنانچه
 محمد ابراهیم منصب بهجت بهاری گشتن بهار سوار سروراری نامه محاط بهاتیان گردید و پیش
 از بهیسی در شیر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد از امتیاز منصب شش بهاری بی بهار سوار خطا
 اقرب حان غرض احصا صایق و از جمله نوکران عمده الواحس کسی که تار و ریش قلعه از
 الواحس رو شاف مل در روز مفتوح گشتن قلعه بر روی سرور قاس ظهور آورد
 مصطفی حان لاری عرف عبدالرزاق بود و با محله مدت می صره مانند اکتید و از کثرت
 ذخیره ماروت و اسباب بویا که در آنه بود مفصل لا مفصل از در دیوار و ترح و مار
 قلعه محوله توب و گلوله تصاب و مان و حقه استعاری بحاس لشکر ادشاهی پیرسید و از
 ساری آتشکاری و بر حاستن و در و تارکی آسمان شده بود که روزی در امتدادی
 و بر روی کار طلب مادشاهی نامه میسد و در می می گردید و بهادران صبح
 مادشاهی ترددات عامان بر روی کاری آورد و در حصو قنایر و جنگ و صف شکنان
 سر قوام الدین حان داد و عه توینا به و هاتیان ماحدی از ساداران بهیتراد و مگران
 و طریق جانعلی ثابت قدم در ریده کار یکسال در یکا و کار کما در یک روز و بهیتر
 تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز در حال را کما در حدی رسایید و حکم ند حندق
 را بر نمایند اول حلقه مکان و وساحت کت که اس رای بر روی خاک و اندام
 در حندق مدت سارک خود و حقه و مود که کیه از و دلیار کسد و دمه
 اما موده قوب اسنے بر رگ اما اسنے آن نگذارند اگر چه از مدمات آن
 توبه سائی فاعه کتا تر لرل در اد کتا آن حصار او اما اگر لالی عده کیانی که بهر لرل

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاه شروع بسپردادن توپ و بان نمودند و در آن روز
 بازار جدال و قتال گرم گشت و دلاوران هر دو جانب داد مردانگی و تهوری دادند
 و کشته و زخمی گردیدند و خواجه ابوالمکارم با چندی از مغلان و سادات بارسه منجمله
 ملازمان شاه عالم زخمی شدند بعد از آن دکنیان روزی بمقابله یافتند با حمله بعد تعیین مورچال
 و رسیدن فیروز جنگ حکم کبیدن نقب و بستن دهنه و تقسیم افواج بچرا مواعج بعد و
 پیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و در همان ایام محاصره روزی مردم
 حکم شد که توابع محصورین را که میرون دیوار قلعه فرو آورده اند بردارند و قلیچ خان
 بدر غار الدین خان بهادر فیروز جنگ که از امرای ذی اقتدار بود از غایت کارطلبی بر آن داروگیر
 یورش نمود قریب قلعه رسید درین حین گولہ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست
 را جدا ساخت او از آنجا اسپ سواره باستقلال تمام بدرآه خود آمد و حده الملک
 اسد خان برائے دبحوی بیاید او مامور شده رفت در آن وقت حراخان
 از شانه او ریزه های استخوان می چسبیدند او باستقامت را نوزدهمین حسین
 با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قوه می خورد و می گفت که نجبه دوز خوبی
 بدست آمده هر چند در معاجبه سعی بکار رفت اما در روز دوم یا سوم برنجبه اجل
 دست از کار گاه دنیا برداشت و هر هفته بل هر روز سعی بهادران مورچال پیش
 میرفت روزی از آن ایام که غار الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال را پیش می برد
 خشیع نظام و مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق و غیره بمقابله فوج پادشاهی
 آمده زد و خورد عجیب میان آوردند و کشور شک ماژده زخم کاری برداشته از اسپ
 افتاد و خواستند که او را بردارند مشگل شد تا اینکه جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنگاه او را
 از دست دکنیان برآوردند و چندی از دکنیان بکشته و زخمی گردیدند اما غلبه دکنیان آنچنان
 بود که دلاورانی ج پادشاهی بچند جا در کار فرمودند اما نتوانستند که لاشه را بدست آرند و دکنیان لاشه

معلوم و ساحل و در ترویج عشق و محو رعلایه سہایت مرتبہ کوستیدن و خود ترک
کنا کر کشن و مسوق باد و پستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم با اعدا و عشق را از عبادت
من نہ نمودن . در اعانت کھارح فی بعضی سہائی جسمی دفعہ فرو نگذاشتن و خود را درین
مادہ سر دلق و خالق کہ در مع معا و س کھارح فی بعض کلام الہی واقع شد و مطعون ساقش
و ما و مع رسیدن و از این بصیحت امیر محبوب مردم میدہ ادا و این عقلت ا ر
گوس ناکیدن و درین ایام تبار کی یک کھوں رای سہبا فرستادن و لفظ عرو و رستی
مادہ ناکامی نمودن و امید رشتگاری در ہر دو جہاں کس سے رسی تصور باطل و جہاں اجمال
و بعد ازاں کہ انوا کس ماس مطلق حاصل کرد و فکر بعض انواع بہت مدافعہ امادہ تسخیر
و شہرہ حال و محطی حال عرب عبد الرزاق لاری و دیگر سرداران سارریشہ را معرور
در مودہ و وقت رحمت گفت کہ ہر گاہ بر بادشاہ طہر یامید ما مقدور سی مائید کہ رمدہ دیگر
سود و ما عار و اکرام یارید ا مرا در جواب گفتند کہ سیدہ ما در دست اوست عالمگیر را ر
آنگاہ گشتہ و مگر با آتش سیب و عار نش کسب شدہ بعد از دستگیر بودن حرمت او نگاہ
سواہیم داشت ما کلمہ دوسری جید را آما در داراں مذکور متقابل فوج مادشاہی سپہ
معکہ را گشتہ و چون در بوقت عریضہ فارالدین خان ہما در میر و جنگ کہ بعد فتح سپاہ
رائی تسخیر فاعہ اراہیم گڈہ ما مور گر دیدہ بود سنہ شہزادہ ہم آن قلعہ در وادہ شد
خود بطریق ایما را معور رسید اراشتار این حر قدیم ثبات سرداران ابوالحسن
از مائے خود لغریہ تا اینکه ست و چہارم ربیع الاول یک گروہ جید را آما کہ از
قلعہ تغادت کولہ رسس بود و رول موکب ا جلال شد و حکم تعصا توام بقسیم
مور حال دانگدن تر لرل در اساس جہات معصوران و راہ امتحان
و بارہ نفر توہما و فراہم آوردن اسباب قلعہ گیر سے متر بہ لغاد
ابت درین اسانواح انوا کس اطراف لشکر آمدہ سنگ در پیوستہ

سلیمان بن غیر علیہ السلام در باب تغفل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کفاره
 آن مذبح ساختن اسپان تبلاوت درآمد بادشاه آبدیده گردید و آن آنه را
 حسب اسحال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش نسبت سینه حضرت سلیمان عمل نموده
 سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم بدیج آن فرمود علما حیدر را باو بعد
 شنیدن این جواب گفتند درین صورت فرستادن اسپان برای دیک کردن بر دژها کجا
 امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا بدیج کرده فقر القسیم می نمودند
 سعاد تخان جواب داد که این شهرت نیز اعلی ندارد چه دران ایام شهر شاه جهان آباد
 تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشد و در صورتیکه کجا
 که امیر از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشد و در صورتیکه کجا
 اسپان را بدیج مینمودند از دمام بسیار میشد و ضعفای فقر محروم می ماندند بنا بر
 آن حکم شد که در هر محله یک دو اسپا برده مذبح سازند و مستحقان قسمت نمایند
 تا کسی محروم نماند و تقسیم سهولت شود چون این سوال و جواب سعاد تخان با فصلا
 حیدر آما د از روی نوشته وقائع نگار بعض خلد مکان رسید سعاد تخان مورد
 تحسین و آفرین گردید القصه بعد از آنکه بادشاه بمرزا فائض الانوار قدوته الواصلین
 شید محمد گیسو دراز رفته و بستان هزار روپیه بخدیه آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده
 و استمداد نموده غنان بکیران توجه بصوب حیدر آباد معطوف داشت ابو الحسن از استماع
 این خبر دشت اثر عریضه شمل بر تماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق
 مع تحفه و بدایا مصحوب نوکران سخندان روانه نمود جواب عریضه او محمول بر بان
 شمشیر آیدار مبارزان تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعاد تخان ترفند و زیاده
 مندرج شد که اگر چه افعال قبیح آن ماعاقتبایش یعنی ابو الحسن از احاکمه تقریر بیرونست اما از حد
 و از بسیار اندکی شمار می آید زانم هتیار ملک سلطنت کفایت قدر کافرا جود او است و مشایخ و فضلاء

نمودم الحال مرا چاره بگرز گشته شد میت لیکس از گشتن من بادشاه راجت برتتا
 خواهد شد و بهیچوجه احتمال عفو حرائم متصور نخواهد بود و اگر من زحف خواهم ما به احتمال
 عفو حرائم تمام اقیست و شرط حیات من هم کمر خدایت را می رستگاری شما نقد
 استطاعت خواهم است سلطان الواحسن نظر بر عواقب امور عذر من مسموع شد
 دست از مر اجتناس برداشت بل باز مصلحت وقت مساعدت ما را ظلمیده است
 ساقی ریاده ترا غار نموده آفرین گفته خلعت و عهد هر دو جمع با و رحمت فرمود و
 در همان ایام روزی در مجلس الواحسن و صلائی حیدر آما دعه ادا کرد حوالی ما
 بادشا و دین پرور بهمان آورده سر رشته سخن با سحر رسانید بد که طرط حالست
 که ما وصف ادا عائی صلاح و تقوی و دانا می جایگزینا دساده که ما را رود حاصل تمام
 بادشاه دیدن بیا و در ایامی که ترسیت حار انجات نزد شاه ایران فرستاده بودند
 و او را بر بگردی و کج خلقی خود عت کشیده مراحت نمود و بسبب او ما را هر دو
 بادشاه مخالفت تمام بهم رسید و او را عا س کار پلشکه کنی اسی مید و درین انسا
 که اسیان را نداده شاه قناس بطرا نور در آورده بادشاه اردوئی تعصب فرمود
 که اسیان را مذلوح ساخته عفر اقسمت نماید ما وصف ادا عائی تقوی و اتباع
 شریعت عزام کسی چس اصراف که خلاف مترع است گشتن محمول ریه توان کرد بحر
 اطاعت نفس سرکش ایسی که اسیان را اصلاح و مستحقان قسنت می نمودند تا مع کشیر
 ازاں هر مددی گشتند مساعدت ما را محسوسا در خواست گفت ای که سپوریده که بناد
 بسبب ما خوشی ارشاد ایران اسیان را مذلوح ساخته عفر اقسیم نمود علط محط است
 اصل حقیقت است و قینکه آخته یکی اسیان را محصور آورد و دنا و در تلاوت سلام
 منقول بود محاط آنرف گشت که چلو لیدن اسیان در صت طلب است ما قی مقاداد
 را موقوف روز دیگر داشته شوم دیدن اسیان باید که در بنگاه مالش آیه کریمه که در شان

میخواستیم که جواب روزیور مرصع و مرصع آلات دیگر بفرستیم خواهی سرای خود را روانه نمائید
 که بحضور او زیور و هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد بفرستید و حواله او بایم سعادت
 در فرستادن خواهی سرایا نمود و چند روز گفتگو فیما بین بود تا اینکه خبر نصبت موکب ابلال
 از گلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت ابوالحسن کسان حاجب طلبیه و عدد و نحوین
 پیر از جواب روزیور مرصع مع افراد تعداد بلا تعیین قیمت دستنی با بسته و بر آن مهر خود کرده بصوب
 آنها نزد سعادتخان فرستاد که بطریق امانت نگاه دارد و در دست هر قدر از زر نقد که بهم میرسد
 واصل میگردد و آنچه که از زر پیشکش باقی خواهد ماند عرض آن بعضی از آن جواب مرسله قیمت
 نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعادتخان مقبول و قبول پیشکش بهر خود مرصع غرضت
 مشایخ اطهار اطاعت و التماس عفو جرائیم اینجانب بدینار و آنه حضور نموده شود و التماس کرد
 دیگر ابوالحسن چند بنگلی سیوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادتخان نیز از جانب خود بنگلی
 بحضور رسالت داشت یکم در روز بر آن نگذاشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ کوچ بحیدرآباد می آید
 ابوالحسن از شماع این خبر موثر با سعادت خان پیغام داد که مطلب با از فرستادن جواب روزیور
 نگاهداشتن ناموس خود و توقع ترجمه بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس گل بیهر رسید و توقع
 پذیرفتن التماس عفو جرائیم نماید خواهی ای امانت دار واپس باید فرستاد سعادتخان
 در جواب گفت که چون برین موجب نوشته پادشاه توجه رایت ظفر آیت بدینصوب
 یقین بود نظر بیاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خواهی بخاس
 جواب را بچنان سر بفرستید و بفرستید که از سال حضور نمودم الحال
 غرض خواهی بخاس جواب سر و جاعم حاضر و فدا می نام پادشاه است
 بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان آمد ابوالحسن فوج بر خانه
 حاجب تعیین نمود سعادت خان پیغام داد که در این ماده اگر چه
 حق بجانب شما است اما چون من نظر بر رضی پادشاه و پاس حق نمک خواهی بخار و آنه

ار رمانی سکندر زمان خواسته در اوایل شهری قنده سال هزار و نود و نوبت هجری
 کلید قلعه نهد متباد شاه کشورستان حاضر ساحت و سکندر متعبد گردید و صدای سادایا
 بلند آواز ده گشت و بعضی موزنین تاج فتح مذکور رسد سکندر گرفته عرض های یون رسانیدند
 اگر چه درین آرزو تاریخ بکعبه در باده مشهور لیکن نظر بر وجود تناسب لطیف درین عبارت
 و ملاحظه اسمی که در باده تاریخ امر سکون مثل فتح و ولادت امرونی اسب است بگو
 مذکور و در جایزه و شیخ هدایت الله و قلع بنگار کل حجت داخل قبولی در و تاریخ این عبارت
 بر شطوط خاص مزین گشته محبت شد که بدست یاری فرزند چندنی ربه و شک سار الیه یون
 فیروز جنگ مصوب گردید و پس مضمون در حرمان صحران صوره دار کامل بر سر بیج گشت
 و بعد متعبد نمودن سکندر حکم عالی شرف نهاد و امت که او را قلعه دولت آما و برده با عزاز
 نگاهدارد و در قلعه داتا کید شد که مرا نور کفایت و یومیه میرسانند باشد و نند و بست
 ملکیت بجای و بر روح الهی با اتفاق سید عبداللہ خان بن محمد بن علی بن ابی طالب و کرکوبه
 پادشاه عالم گیر تسخیر قلعه گدگد گشته و قلع محاربات و بیان
 کیفیت خاصه دره و نغیره چون پادشاه کشورستان بجای یور را مصوب ساخته در او
 محرم احرام شهرت زیارت حضرت سید محمد باقر علیه السلام و در آنجا کوچ و مرود و بام توپ
 و سعادت ماں مابست خیر آما و فرامین ستار و ف و در حاور سایدن شیکش تا کید نام آما
 مرود و در حیه سعادت ماں شرف ترقیم یافت که ما در دولت عزم سحر حیدر آما و داریم درین
 رودی را یات حال کشا با طرف متوجه خواهد شد اما مقدر در تحصیل در تعبد مرتبه تار کار
 حسن خرامی خود در تقدیم انجده مت شاسده آدکاس سلطان توکس را امیدوار و توشا
 رعایات پادشاه سائنه برای وصولی در پیش بر اولی و تعبد زیاد الوصف عا آورده
 و چون توکس در آنوقت آنقدر زرقند داشت که ادای غامش بکش باید و اطاعت
 امر او و شکی نیست و بی جا و جان نمایم ناو که در تقدیم بوقت حاصل با منتهی شد

اینطرف توپ و تفنگ و سنگ بنیدارید مردم شاه عالم را با و از بلند تسلی می داد
 که بشما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید ازین گفتگه راز افشا یافته
 بگوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه میکرد
 و شهسپان هم خبر رسانیدند که روز هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نرسیدند
 بود و طایفه پساقتند که سیر عالم نام وقت شب از قلعه برآمده پادشاه عالم و خلوت
 سکلام میکرد و بعد از آن که بزبانی روح الله خان و سردار خان کو تو ال
 این خبر بطهور پیوست بکو تو ال حکم شد که جاسوسان گذارشته سید عالم را که گاه
 گاه وقت شب نزد شاهزاده می آید و شاه قلی بیگ را که قلعه میرود و دستگیر ساز
 و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند پادشاه بربان
 خوش و دلاسا استفسار احوال مدو شد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد از آنکه او
 انکار بلیغ نموده او پادشاه جواب داد حکم بستن و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود
 چون چند چوب بر آوردند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار برداشته نام خید
 عمده و دیگران را مثل محمد صادق و نهدر این دیوان شاهزاده و سید عبداللہ خان
 باریسه و غیره ظاہر کرد و آنهارا شریک بدنامی خود ساخت خلدیکان شاه عالم
 طلیده کلمه و شکوه این مذکورات بیان آورد شاه عالم هر چند انکار کرد که شاه قلی
 نوکر من نیست سو دمنده شد و بفرمود تا سید عبداللہ خان را مقید و دیگران را
 اخراج نمودند هر خید که خلدیکان ظاہر در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی
 شاه عالم کنی نکرد اما در شمار کم توجہی ولی التفاتی روز بروز می افزود و روح الله خان را
 که مکر فتنه جوام سید عبداللہ خان کردیده نظر بند فرمود و القصه چون از ساعی جمیله غار اللہ
 خان ما در فیروز خجک و دیگر بهادران بانام تنگ عرصه محمودان و سرداران بیجا پور
 تنگ گردید و از رسیدن غلہ و کیانی گاه مردم بسیار بود و آب بیشمار تلف شد و تترخان

رفته اقامت ورید و درین آواں قلیح حالها در عرف عام بدان بحسب کم عالی شهرت
تعمیل متکلیف مایه خ تاسه نزد شاهزاده رسید و تاسه نزد طلب حضور شد و یادش
ما را مندا و هم میا پور رایت ظفر آیت تایخ چهارم ماه شعبان سال کبیر از نو و وقت
بحر می بجانب سیما پور افراشت و آنکه در ایام خبر ساد انگیزی حادث در حوالی اکبر آباد
کمر عرض اثر فرسیده بود بعد رسیدن خاجهاں بها در حضور میاں مردم معظم
خسرا بد شاهزاده کام بخش و مردم خاجهاں بها در درملو خانه گفتگو و گفتگو عظیم بر پا گردید
و خاجهاں بها در را حکم حضور شد که بیرون رفته فحاش مردم خود کند و اطعای یائره و
نماید جانهاں بها در خلاف مرضی حضور کل نمود یعنی بعد برآمدن از دروازه گفت که بازار
معظم خان را عارت نمایند و این حرکت علاوه بیداعی های سابق یاد شاه گشت لهذا
خاجهاں بها در را برای تبیه و استیصال عارت و مندم ساختن گذر می سنی اعدت
کرده آنکه حرکت بهیه آن گذر می دست بهب و عارت تا نواح اکبر آباد دراز میگرد
مرضی فرمود و بعد از آن که تایخ بیست و یکم ماه مذکور و ادیجا پور مضرب خیام طعروا
گردید شاه عالم و روح الله خان و عارالدیخان ویر و جنگ و دیگر کارهای نامدار را
کارهای مد محمد اعظم شاه و محاسن و توجیه سیما پور را مورت شد و هر یک برای اظهار
فدویت و شش عقیدت خود که محبت بقصد شجر طلع بسته دیش بر دین طیار و حضرت
و بر کردن خدمت و یورش سسی طبع می نمود و عو هر شجاعت و تهوری بر روی کار
می آورد و شاه عالم بها در میخواست که تدبیری بر محمد اعظم شاه مسقت نماید و کلید
تسلی طلع دست آورد و لهذا شاه عالم را بخیف محبت جواب و سوال نزد سکه زد
سیما پور نیز دستاواران طرف سید عالم نام گاه نموده پیام اقیام آمیز نیز نزد
همین پور علامت می آورد و چون شاه قلیماں جواب بود میاک و او با شش
شرب هرگاه برائے تغییر و تدبیر مردم خود میرفت آنهای گفت که تا فبیده

پادشاه اچازت گرفته برای آوردن غله و رسد روانه خواهم نمود باید که شما با قشون
 از شمار افزون بر سر آنها چنان ماخت آورید که اسیر یا قتل یا بگریزاند اتفاقاً انخط
 به سبب سعادت خان مذکور اقامت و سعادت خان بیاس قی نمک پادشاه و خاطر خاجان
 بهادر نمی توانست که انخط و افشای آن را ز نماید آخر الامر خجیه نزد اعتقاد خان رفته
 بعد گرفتار سوگند را در انخطی راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد اعتقاد خان
 نهایت متوجه هم گردید و درخواست کنکاش نمود و بصواب دید سعادت خان چنان قرار یافت
 که در خلوت نجاست شاهزاده اظهار این امر نماید و چون شاهزاده بنمغنی آگاهی
 یافت در جواب فرمود که این مذکور بنجانجهان گفتن خلاف صلاح است و پذیرا نگرد
 عرض او در باب فرستادن اعتقاد خان از مانی شود صلاح در آنست که اعتقاد
 را از طرف ما باید گفت که رفتن برای آوردن رسد و غله قبول نکنند القصه چون در
 شاهزاده گرانی غله و کمیابی کاه زیاده از حد رود و او خواستند که تا رسیدن
 جواب عارض دیگر بگو میرفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میراثشم پسر سید مرتضی
 حیدر آبادی که بعد نزول رایات عالیات و محبت میا و خود را مع پسر سعادت
 ملازمت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای
 نامی با فوج پادشاه و قدری جوهر و خلعت که برای ابو الحسن بموجب التماس شاهزاده
 مرسل گشته بود نزدیک حیدر آباد رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که
 فرستادن جوهر و خلعت محض فریب است تا ابو الحسن تسلی یافته راه نور و مسلک
 غفلت گرد و پسر سید مرتضی بدو فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه کوکنده آمده است
 سرداران ابو الحسن مثل شتر زه خان و عبدالرزاق خان لاری و غیره بر فوج تازه پادشاهی
 تاختند و از آنکه آنها غافل بودند از جانب شاهزاده کمک نرسید میراثشم کشته شد و بعضی
 سرداران خمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم نسبت گرانی غله از حیدر آباد کوچ نموده بکوه پیر

احتیاج محل شل سر داد جانی صاحب که از دست آن هر دو کا فر تبگ آمده بودند بی آنکه
 ابو الحسن اطلاع نماید زمانی بعضی مجرمان را رده کو کران بدم که بطاهر طریق قیامت
 آن کافران می پیوندید پیغام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جن کار
 اجل رسیده نزدیک تنجانه متصل دیوار قلعه جت مشورت تازه نشست بودند بر سر
 آسمان رسیده و سر بر دروازه از تنجانه جدا کرده و معسوب مردم صید شده و پادشاه از دست او
 نوکر رسیدن عرضی شنید و پادشاه عالم در باب تقرر صلح با ابو الحسن
 بحضور پادشاه عالم گیر و آنچه که بعد از آن بود وقوع پیوست
 چون عرض داشت پادشاه عالم مشکر قرار صلح با سلطان ابو الحسن از نظر او گذشت
 بحسب نظام منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان روح مانجانان بهادر وزارت
 با فغان حضور بود و بحاجت مقرر برای تحمیل زیر پست کش بافی سال سابق و حال تا بکه
 بلنچ روانه شده و در محلی شاه عالم و خانجهان بهادر حاضر گردیدند و خانجهان بهادر طلب
 حضور گشت خانم موصوف اگر چه تجماع نماند بر و کار آریز موده و جهان دید و ترددات
 نمایان از و بطوریکه بود اما از آنکه نابرو و حودید خاطر سپارون پادشاه از منجر
 گفته بدان کرانید که بعضی امر از ده که حور بتوری و جان افغانی ایشان در آفاق میباید
 بود مثل با اعتقاد حان خلف الصدق اسدخان و تهور حان بصره سلطان و غیره و بپرت
 کار آورده و اکثر فرامین مستمل تقریف اعتقادان و تهور حان و سرزنش خانجهان
 بهادر مدین مبارک شاه زاد است که بنور بومی شیراز دبان ایشان می آید
 نسبت بان بر سال خورده ریاده شریعت و جانفشاری بجای آرند
 غرض در ریاست ایحکام جهان بهادر بنجسیده خاطر شده اعانت سواران
 و حیدر آادبان مصلح نظر داشته معنی و خضیه به سننها نوشت و بنیمنون که
 که تقریب عسرت و گرانای قلعه اعتقاد حان و عوامه ابو الکلام و غیره را از حضور

بال و عیال بقلم رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و شهر
 چه در دولتخانه و چه در محله و رسته و بازار آنچه که موجود بود از اموال پادشاه
 و امرا و تجار کوک از زنند و اقسام حواشیر و زورهای گران بها و اقمشه نفیسه از
 ویا و زلف و خمر و حریر و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهای سنگین که برداشتن
 آن دشوار بود و پنجه و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست جدا گریز نمودند آنقدر
 زن و فرزند مسلمانان و بنود با سیری درآمدند و آنچنان تنگ حرم و بنجا و شرفا شد
 که زبان قلم از تقریر آن قاصدست هر چند شاه عالم سزا و لان تعیین نموده در منع آن کوشید
 فایده نخبید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور نمود که با اتفاق دیوان پادشاهی چار صد
 پانصد سوار با خود گرفته در گردآوری و ضبط بقیه التاراج کار خانجات ابوالحسن پردازد
 و بعد از آن که فرستادهای ابوالحسن هزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرایم کرده و ماکر
 نزد شاهزاده آوردند شاه عالم عجلاته سزا و لان شدید برائی زجر و منع تارا جیان
 و گوشمالی جمعی که آتش میزدند تعیین فرمود ازین تعید اگر چه اندکی اطفائی نایره فتنه
 و فساد شد اما تارا جیان ممنوع نکشتند و بعد از آن که التجائی ابوالحسن به تقبل
 هر تکلیفی که بمیان آید از حد گذشت و قریب بنهتا و هزار تون نقد و جنس ابوالحسن
 بضبط سرکار و درآمد پادشاهزاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط
 چند قبول نموده فرمود که بنجد مستی پادشاه معروض داشته شفیع جرائم میشود و از جمله آن
 شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیت لکرو پنه بود سوائی وجه مقرری
 هر سال مقید و بیدخل ساختن مالدنا و مینکنا که مایه فساد و باعث خواب
 سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از کدهی شیرم و کوبیر و دیگر
 محالات مفتوحه که تبصره پادشاهی در آمده و چون ابوالحسن در مقید ساختن
 آن هر دو کار صاحب دار تامل داشت بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب

را از جناب او و انویندا و ناکه قاطبه مامل و دست بود فاطمه نشان سلطان ابوالحسن
 ساخت که او رجوع نشان داده آورده اراده کوکری آن طرف دارد و بد انسان یا دشمن
 را بدین نمود که فکر معینه کردن بل بقتل رسانیدن او قرار یافت تا بعد از آنکه بر جبرنا
 چاری بنجست نشان داده متناقمه در سال یک هزار و نود و شش هجری احوار تیرغبار مست نمود
 بنصبت شش هزار هشتاد و سه سوار و خطاب محتاجان ممتاز گردیده در همین سال در شش
 آستان بوس خلافت فرق اعتبار بر او بسته ماعلم خبر او رسد و دیگر عظامائی احتضار
 گرفت در سال یک هزار و نود و هفت هجری از انتقال حسن علمای بنادر عالمگیر شاهی صاحب
 صوبگی برار مورد و او شش گشت وین از مع حیدر آباد در سال یک هزار و نود و هشت هجری
 باضافه هزار هشتاد و سه سوار بلند نام گردید و در همین ایام سلم صوبه سیاحت دولت برداشت
 و در آنجا رسیده در سال یک هزار و نود و نه جان تقاضا رواج سر و کلمه محتاجان مشورت
 فوت دست و ذکر رفتن سلطان ابوالحسن از شهر حیدر آباد بقلعه گوگنده و وقوع
 خرابیها از پنجرکت چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده شاه عالم حمید آباد و ملحق
 حلیل الله خان بآن شاهزاده در حیدر آباد امتتار یافت سلطان ابوالحسن ممانت
 از دست داده بدو آنکه مار کالید دولت ککاش نماید و یاد فکر کردن مال و عیال
 و ماموس خود و مردم دیگر بردارد و قتل و قتل ماموس ارحمته محل و منند و قتل
 حوا و مومون هر چه توانست با خود گرفته و قلع گوگنده آورده و مانی همه کارهای پادشاهی
 و مال تجارت را باده از چهار چکر و رویه مع ماموس سپاه و رعایا و شهرت ایچر
 در آن شب قیامت عجیب و شجر عرب را گردید و جیدین هزار نفر که در دست سوار و
 سردار شش مال نیامد و سر اسیر گشته دست زن و فرزند گرفته مانت قلع و اوقاف متعدد و اکثر
 رمان از دست بر تهم و عیال و بوشیدن دست و دوشین از آنکه خبر شاهزاده سوار و مال
 او و عیال را - هر اطلاع یافته دست عارت و قیام در آن نمود و تمام دست و دوشین

نشانده مغلالتین با ستر خانی پدر عثمان که سپید سر و لان برائی منع دست اندازی بآل
 و عیال ایشان تعیین نمود و کنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده طرف گدئی که نزدیک
 بود روانه ساختند و تسبیح پی بازار هر طرف بشکوه تمام جاوریه مقابل فوج پادشاه آمدند
 و محرکه کارزار را گرم تر از اول روز ساختند و ترو دوات بر تپانه از هر دو جانب بطول آوردند و
 کثیر از فرسین با و وفیل فوج پادشاهی زیاده آمدند و از جانب خصم نیز منباج و رستم با و زخمی
 گشتند و بند را بن دیوان نشان داده را و کنیان زخمی ساخته با فیل سواری او پیش رو انداخته
 روان شدند سعید عبداللہ خان با وجودیکه در همانوقت مامور به پیروی بان بدستش رسیده بود
 با اتفاق یکی از راجها خود را با آنها رسانیده بند را بن را خلاص گردانید و زن غیرت خان
 میر بخش شاه در بعضی فیل با یکسپهیلی گشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمی
 سواری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان گشت گشتند و کنیان تا شام ثبات
 قدم و زبیده گشتند و شب به پادشاه هزار دینار نمودند که در جنگ بصفحه جمعی از مسلمانان
 جانبین گشته میکروند و بهتر است که سرداران طرفین بجای آنکه باری فوج بمیان آید با هم جنگ نمایند
 به بینیم که خدا اگر ایوری میکند شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفه باشماست که نیزه باز
 و یک آنکه یعنی شمشیر باریا استعمال کرده اید با قبول کردیم بشرطیکه شما مثل ما بنحیر در بای فیل
 انداخته جنگ کنید تا وقت غلگی کار را راه فرار که نزد ما عار و پیش شمارا سپشین گیرید
 آنها گفتند ما بنحیر بای فیل نمی کنیم شما نیزه گفت با هم جنگ بکنیم یعنی کنیم آخر الامر بسبب نفاق که
 از قدیم میان غریب و غریب زاده و کنیان بود و سلسله اتفاق شان از هم سخت و بادیه
 آوارگی پیوده و روحید را با بدگذاشتند چون نه میان وقت صبح خبر آوارگی شان بسایح
 اجلال شاه زاده رسانیدند حکیم بنواختن شاد دایانه و تعاقب نمودن آنها فرمود و کمر
 ملحق شدن خلیل اللہ خان پادشاه زاده و رسیدن او به نصیب احمد
 و پادشاه چون کنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل اللہ خان بنار ساسی متهم ساخته بر میت
 نزدیک

بندی بر داحه تانبراده معزالدين را ملحق جهان بهادر بیکه و رسائی بر اول بود
 و صفدر خان و بهمت خان و دیگر دلاوران را بر رفاقت راهی جلالت پیشه سحاب
 رزقار و جرنقار و بعضی را بهت کمک مقرر کرد و سید عبداللہ خان را با چندی از سادات
 حیدر اول ساخت و ملتفت خان خانی و راجه مانسنگی و سمن ریگ و حواصه ابو الکلام
 را در قول مانخو گرفته مغرم مقابلہ رو و معرکہ کارزار آورد و آنان طرف سرداران
 سلطان ابوالحسن با هم کمکاش نموده بنگاہ را از مکانی کنو دستہ چهار کرده جامہ
 راست روانہ ساختہ و قوہ بہار را زیر خاک کردہ و دوسہ فوج ساتھ یک فوج متاع
 فوج ہراول و یک فوج مقابل فوج کمک قرار دادہ و یک فوج سگین با دوسرہ
 تیسریکیار برای مقابلہ سید عبداللہ خان مقرر کردہ حوستان و عردستان
 جلو ریز و لغوج پادشاہی آوردند و ازین طرف دلیران مدافعہ برداشتند
 غرض از ہر دو جانب مردان کارزار داد و دلاوری و مرداگی دادند و سرداران
 دکن ہر ساعت قدیم حرمت پیش گذاشتہ بر کار و از طرف لشکر ہراول و حیدر اول
 فرا گرفتند و آن روز از شاہزادہ معزالدين و بہمت خان بسیرخانہاں ہادی و عقاد
 خان بسیر حمہ الملک تر و بہادرانہ بظہور آمد و سید عبداللہ خان بعد تر و دیابان
 فوج مقابل را برداشتہ مدد سرداران ہمین و بسیار پرداخت از اولی روز
 تا یکس روز و سر آمدہ معرکہ کارزار و تعلقہ و رو و تعدادان و گنیاں رو وادی قرار
 بہادند و فوج پادشاہی تعاقب کنان تا بنگاہ و خیمہ رسید و غافلہ عظیم دست کردن فساد
 نیج مہابح و دوسوار سخندان نرد و شاہزادہ ہراول فوج پادشاہی فرستادہ و بیام
 داد کہ محارہ و دعوائی قتال و عدال سیال و ما و شہادت و ضابطہ پادشاہی ساعی ساک
 جاست کہ است آخت و تاراج ساموس و رازی کنند اگر ارادہ جہاد گری فرستد
 کہ از جانب قابل بارہ خاطر جمع شود و از مقابلہ برداریم از طبعی مردوت و ہمت سید نخواہد

و بعضی امرای دیگر نیز در نیاب باو عهدستان بودند اما سید عبداللہ خان و دوست
 راجہ دیگر ترغیب بقابلہ می نمودند بنا بر اختلاف آراء و روز مصاحبت تا تمام ماند روز
 دیگر سید عبداللہ خان در خلوت عرض نمود کہ اگر چه خاننہان بہادر از سرداران در شہ
 و کار آزموده و ہموان خواہ جهان پناہ است اما صلاح دولت و رین است کہ بقصد گوشمال
 این طایفہ محیل کہ بالتامس صلح دفع الوقت نیمائند متوجہ باید شد اگر خاننہان بہادر ہر
 قبول نمایند وی را چند اول مقرر باید کرد و الا ہندو ہر اولی شرط جان شاری بتقدیم
 خواہد رسانید و در رکاب یکی از شاہزادہ ہا کہ سرداری ہر اول بنام نامی او قرار
 خواہد یافت جو ہر فدویت و تردد بطہور خواہد آورد بنا برین شاہ عالم بخلیل اللہ خان
 سرکش مخالف پیغام داد کہ بسبب انعام و رعایتی کہ نسبت بشاہ بھل آمدہ معاتب پادشا
 کشتہ ام معہذا نظر بر اصلاح کار و ابقای دولت و آبروی شما صلاح در آن می بینم
 کہ شما از قصبہ و کڈھی شیرم و دیگر محال سرحدی مثل کوہیر کہ بتصرف بندہ ہائے
 پادشاہی در آمدہ دست برداشتہ مراجعت نمایند تا اینجہ را وسیلہ شفاعت شستہ
 بحضور در باب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمر و نام ناظر محلی شاہزادہ
 بخلیل اللہ خان رسید بخلیل اللہ خان کہ گوش شنوا داشت بقبول اصفا نمود و شیخ منہاج
 و رستم را و دیگر جہالت نشان گفتند کہ این پرگنات بر سر شیر و نوک نیزہ ہائی باو است
 است و جنگ را آمادہ ایم باز کارزار و صف آرائی مکرر بیان آمد و در روز اول
 بر تہہ در انداختن و زدن بان شوخی نمودند کہ یک بان وقت آوردن خوان خاصہ
 اندون سداچہ محل رسید و از صدمہ آن خوان از سر خوان بردار افتاد و دران رون
 توپہائے بسیار را کہ با فوج تازہ از نزد ابوالحسن رسیدہ بود سردادند و صد
 شک توپہابی در پی بمبارجہ اجلال شاہزادہ رسانیدہ دست اندازی بر فوج
 کہی پادشاہی نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاہزادہ بحرکت آمد و بہ فوج

سه میل مع چهارصد یا صد سوار و بیاده اریا در آرد و در وقت بخت تر بار برقی کردار گذشته
آشوب عرب در لشکر بای و تاهی ایستاد سید عبداللہ ان ارہٹہ و جویہ انوار المکارم کما
تہوڑ شیکان لشکر بای و تہا ہرادیہ نمودند اتفاق راجہ مانسنگہ عودا آمد و ہر اول رساید
تر و دمایان مودہ بمقامہ بر و اہد تہا رورالشی کار بار بعلہ و روراد طریس سوار و پنا
سیار کشتہ و رچی گردید مآحرالامر و کیان روراد مقامہ تاقند و قریب یک ویم کردہ
ہمدان فتح شاہرادیہ تعاقب نمودند اگرچہ سید عبداللہ ان و دیگر سرداران بچوشتہ
کہ ما سگاہ و کیان تعاقب نمایند اما فاجہاں سبب قریب سید شہنشاہکار بیدہستہ
نہ بنگاہ عودمراجعت نمود و یکپاس از شنگہستہ بنگاہ عجمیائی خود داخل شد و شاہرادیہ
و حاجیہاں کتبیت فتح محصور و مصداتہ متوقع تحسین و آفرس کشتہ اما سبب اہل
در تعاقب فرمان ارروئی عصیان نام تہرادیہ و فاجہاں بہادر ترصد و ریاست و ایمنی
اعتدال خاطر شاہرادیہ و فاجہاں بہادر گشت و ہر خند کہ ارار و سرداران فتح تہرادیہ
بقصد ہمارہ در مقابل شاہرادیہ یا مذلا آنکہ گاہ گاہ وقت شب بطریق قرآن از ہر
لشکر اترسیاہی مودہ رودن ہاں سادرت می نمودند و بعضی اوقات رورادہ سیرارد و روراد
گشتہ بدستور طلائع گشت مودہ لشکر خود مراجعت میکردند اما شاہرادیہ و فاجہاں بہادر کہ
آزادہ خاطر بودند متوجہ سیاہات نہ و اچارا در آنجا قطع نمود و گاہی سوار شد
و بعضی اہت فرید اعراص و اسوار عالم شان گردید و فرمان متوجہ خاص کمال سز و شش
بر تہرادیہ و آنگندہ فاجہاں قلی فرمودند مصرع ای ما دینا ایس ہمہ آور و بشت
شاہرادیہ بعد مطالعہ فرمان ما دیدہ گریاں و دل ریاں اما دواں فاجہاں را ما دیگر
امراستہ صاحب دار فراہم کردہ در باب تنفیہ مجاہدان کشاکش بیان اور و کمر
شاہرادیہ شارعیہا ہائی و غریب سرداران حیدر آباد اہل اہل عیال نمود و فاجہاں بہادر
بزم سارا سردگے خاطر ارجاس اما دواں و نور سپاہی ہمہ مصلحت در خارہ سیدید

اما عرصه کارزار بر مرتبه بر فوج پادشاهی تنگ گردید که اعدای امید نجات نماند و رین
فیلبانان نیز با پیچیل مست از فیلان راجه رام شکست که بکلی طریقه مورچانی بر شیر و زمین تهنه
برداشت و ذخیره چارسی بخیر طوم او در داده مقابل فوج حیدر آباد روان ساختند اتفاقا فیلی
مقابل برنجیان رسید برنجیان از غرور شجاعت حمله بر فیلی آورد و بیک مدینه شیر فیلی سپید بخت
و چند سپید بگر چو اغیا گشته سواران بر زمین افتادند و کار برنجیان تمام شد و چندین از دلاویز
و گنیز در زیر پا و خرطوم فیلی کشته شدند بهادران فوج خانجهان بهادر فرست غنیمت دانستند
حملهای رستم آوردند ازین رگبدر شکست بر فوج حیدر آباد افتاد و فوج پادشاهی یکدیگر و
تغایب نموده و فتح و نصرت مراجعت نمود خانجهان بهادر حقیقت فتح خدا و را با غلبه خود بمغفور
معروضه داشته است دعا و حمس ساختن شاهزاده محمد مظفر و پادشاه کشورستان شاهزاده محمد
الخطیب شاه عالم را با فوج ثنائیت و سرداران عمده مثل احتقاد خان خافضه استقد بلیک
اسدخان و مرست خان پسر نامدار خان پسر اولی لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدر آباد
مقرر فرمود و خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شاهزاده نمود
بعد از آنکه شاهزاده بکر که را نصرب خیام ساخته برای سرانجام بعضی نیرویات خیدر و زور
انجا استقامت کرد و خانجهان بهادر عرائش مشتمل بر غلبه فوج حیدر آباد و التماس رسیدن
بسرعت پییم فرستاد شاهزاده کوچ کوچ طی مسافت نموده چون نزدیک بکر رسید خانجهان
بهادر با استقبال تشافه بعد از شرف نماز است قرار داد که قبل از آنکه سرداران حیدر آباد
جرات متقابل نمایند بر آنها باید تاخت پیش از طلوع آفتاب با اتفاق سوار شده دوخته کرده
رفته بودند که از روی و اطراف افواج حیدر آباد شکوه و سطوت هر چه تا تر جلور بر نمود
کشتند و بریان بانی اشبار و تیر و گوله صدای دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده
مغزالدین پسر بزرگ شاهزاده و خانجهان بهادر که همراه اول بودند تاخت آورده بر مرتبه
شوخا آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج همراه اول راه یابد و در حمله او

خاننجهان بهت خان و سیه دارخان و ایرج خان گفت که از طرف راست و برایت
 و افغانه را فرمود که ارجا سپید بدافعه بردارند و خود نیز تهیه سوار شدن برداشت
 سرداران فوج پادشاهی تا بمقابله بردارند که شیخ مهاباد و بڑی خان با تپتر
 و سرداران دیگر باسی حمل هزار سوار از دو سه طرف مورچال ریخته و مردم
 مقابل را کشته و زخمی ساخته با سیوف مسلول از مقابل توپخانه زنجیرائی توپخانه
 بریده سرق کردار گشته تسوچی تمام داخل لشکر شدند و شمشیر و شمشیر بر پا کردند
 خاننجهان محاربه سرداران و دیگر رفیق سوار شده متوجه دفع شر آن ها شد
 شیخ مهاباد مقابل سیه دارخان و ملک سگه مار و شراره خان بود و رستم را و
 رستم بهت خان و حلیل الله خان و بڑی خان با تپتر با فوج همان آشوب و در
 حاکمان محاربه و ایرج خان رسیده زد و خورد عجیب و دار و گیر عرب میان
 آورد و در حوئی مقابل راجیوتان رسیده و حمله نمائی سوارانه آورده آنها را
 دست و پا ساختند و شیخ مهاباد را مقابل سیه دارخان رو قافله با هفت بهت
 هزار سوار بر سر بگانه ریخته ننگا نه دار و گیر نهایت گرم ساخت و سواران طریس
 و اوتوری داد و بدیدار آنکه جمعی کتر از هانیس کشته و رمی گردیدند بهت خان
 و سرداران و جسونت بند لینه و خمهای کاری سرداستند و عماری بهت خان
 و سرداران دیگر بسیاری تیر باران کلل خرمال بهر سایده اگر چه بهت خان طاقی
 نماند و اما بهت را ناحیه حمله نمائی مرد دما می کرد و در پر خرد کمک می طلبید و آنکه
 با فغان محاربه را نیز خیاں محاصره نموده بودند که عان سلامت کردن او را و سوار
 شد و در کمک چه رسد و در خواب طلب کمک می گفت که خدا مدد کند و برین اشرار
 با تپتر با جمعی از سواران نامی است که سردار برسان مقابل ما عان آمد و نیزه و زانو
 و زانو آن سیاه لایون و خاننجهان تیر بکشد و آن را آورد و ما و زد و زد و زد و زد و زد

مامورهای ولایت حیدرآباد است به تردد تمام در تصرف آوردند سلطان ابوالحسن
 اطلاع یافته چندی از نوکران عمل مثل شیخ منهج و ستم را و و برنجان لٹ پتھر را
 که از مبادیان نامی بودند برای دفع مصرت فوج پادشاهی و باز تصرف در آوردن
 گداهی شیرم نامزد نمود و بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان شارب خان و پرویز خان با وجود
 قلت جمعیت به پناه حصار شیرم آمده با فوج مذکور مقابلہ و محاربه رستمانه کردند و عرصه
 طلب کمک بحضور ارسال داشتند خانجهان بہادر با ہر دو پسرش بہت خان و سپہ خان
 و صفدر خان پسر فدائی خان برادرزادہ خانجهان بہادر و ایرج خان و غیرہ کہ سابقا بر
 تسخیر بعضی مامورهای حیدرآباد مخلص شدہ و بعد عدم سرانجام کوتاہی نمودہ بودند
 و در نیوقت تعیین سزا دلان و گرز برداران شدید مامور بدان مهم گشتند سلطان ابوالحسن
 باشماخ اینخبر محمد ابراہیم مخیط بہ خلیل اللہ خان سپاہلار را با چند سرداران دیگر
 مقابل خانجهان بہادر روانہ نمود خانجهان بہادر ہمیکہ نزدیک ملکہ رسید جانشان را
 و پرویز خان کہ از دست گرفتہائی او بودند و پیوستند و خلیل اللہ خان و سرداران
 دیگر مابسی ہزار سوار بمقابل آمدہ عرصہ دار و گیر گرم ساختند متواتر کہ از حیدرآباد
 کمک خلیل اللہ خان یسرید فوج اومی افزود تا آنیکہ قریب پنجاہ ہزار سوار فراہم آمدہ
 اطراف خانجهان بہادر را فرا گرفتند و پوششہائی بہادرانہ آوردہ شوخی بجائی رسانید
 کہ فوج خانجهان بہادر مغلوب گردید و خانجهان بہادر نظر بر غلبہ فوج خصم حکم
 فرمود کہ چار طرف فوج پادشاهی خندق کندہ و چال بستہ بہا ہوشیار باشند
 و دکنیان ہر روز بشوخی پیش آمدہ بر مورچال نہختند و رنج عظیم برپا میکردند
 و بہادران لشکر خانجهانی تردد بر روی کار می آوردند بدینموال تادمت یکماہ غالباً
 و مغلوبانہ جنگ در میان بود تا آنکہ دکنیان یکروز در میان دادہ سہری جلو ریز
 در حالتی کہ خانجهان مشغول چوپربازی بود و فوج پادشاهی غافل تاخت آوردند

ما عسا که گران حجت بنیاشین آن نفیس بایست و چون آن مهم بامنداکت مداد تا و کسور کسانافشا
 رائے جواب نمائی جهان آرائی خود و از او رنگ آباد احمد بگر و ارا پچا پتولا پور و نشت و موده
 آن سر میں امیر سخیام ظفر فرجام ساخت که در ای کوشه سلطان ابوالکس سام حاجب
 او که در لشکر نیریزی بود و پیش او نظر پادشاه گذشت بدینمئون که تا حال باس بر اسم بزرگی
 میمودیم حالا که التماس کند در را تمیم و ما توان داشتیم سچا پور را محاصره موده کار بر او
 تنگ ساخته اند و احب آمد که سوابی جمعیت موفوری سچا پور را در سبها انتوں ارتسار آقروں
 حجت لنگان بکین کمر سعی بر نند و و ما سر داری خلیل الله خاں پنگ حمله چل بر ار سوار
 مستعد بیکار نفیس مانیم و می بینیم که اینها که ام کدام طرف معامله و مقاومت نخواهد کرد
 از بکر عصب سلطانی شورال آمد و سر زبان گذشت که اگر کوسال این یک صبی فروکش میبوی
 مانر پنگ و از را موقوفه داشته بودیم حالا که ماده حروس با لنگ آمد خانی توفان نامد با جو
 نقوی و نقیله جبات سچا پور بادشاه را و شاه عالم بهادر را ما حایمان کو کلاش ماش
 ابوالکس امور گردا مید خلیل الله خاں اتفاق سج حاج دارستم ما و عمراده اذنا باشتقال
 سهراده شامت و جید بوبت امیس همواره میامین مستعمل گردید و لا و راں چانهیں داد
 مردی و شامت دادند و آخر امر سیم فتح و ظفر بر یحیم لوائی عالمگیری و درید و فیصل
 غنچه بر قوم قلم و قانع رزم و اید گردید و کر محاربات سرداران سلطان ابوالکس
 با شامزاد شاه عالم و خانجهان بهادر و خیزه سرداران پادشاه
 کشورستان عالمگیر با پادشاه در جنگی که افواج بد سا و کته رستان عالمگیر
 پادشاه و محاصره سچا پور و اشتغال داشتند مان سارخان سپهر قلعه در بگر که کت - یامت پر
 سر انجام و حارای و اراج قلعه می نمود و بر وزیر یک برادر قاعدار کمبیر عن معلوم بود
 که مرضی پادشاه و کشورستان و قلعه و لایحه سچا پور و جید و انا و بوبت و فیصل امور لائی
 سرمد ولایت سلطان ابوالکس را تا امت و ما راج نمود و گد بی قلعه سیرم کار

از وزارت معزول سازد اما صورت نمی بست تا اینکه مادامی که شیکار مستقل و
صاحب دارخانه سید مظفر گشته بود با سلطان ابوجن و ساز و همرازه بمرور
ایام جمعداران سید مظفر را بی پروبال گردانیده و قلمندان وزارت از گرفت
و منصب اصلی او را بجا داشته منروی ساخت و قلمندان و علمت وزارت بنا
تعلق گرفت و تعلق سابقه مادامه نیکتا برادر او تقریفات و مادامه که از پراهمه کزماک
بود چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسله نیکامی این خاندان عالیشان را
بگینخت و رواج دین اسلام نصیف بشدل ساخت و کشش خود را تقویت داد و چون
ابو الحسن پادشاهی بود عیاشی و روز و شب در عیش و عشرت بسر می برد و پسر وی
امور مملکت نداشت مادامه با بنجا صاحب اختیار گشت که بخانه در پیردن سهر
بنا کرد و روزیکه عید می نمود بود با برادر خود نیکتا سوار شده و سادات و شرفا را همراه
برده شمامت نمود که جده شامان را شکست بود و من شمارا باین قسم همراه خود می
برم گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رو و همچون روان گردید در میان
نیکو است که چون بعد عزلی سید مظفر که درها و کبل سلطنت بود و رتی و فتن امور ملکی
و مالی با قدرت آن هر دو برادر برهن شوم و ملوم که خمیرایه مفاسد و فتن و مورث
و بال و زوال آن دو دمان کمن گشتند تفویض یافت هر چند آنهارم مردم هدیار خود
و کنیان را بخواخته نعل و غریب زاده را بر انداختند اما محمد ابراهیم ولایت را
انحطاط بخلیل الله خان بزمانه سازی و مزاج شناسی عاده لایه و چالوسی می بود
و آن هر دو برهن رضا جوئی او منظور میدارستند لهذا مرتضی مدارج عالی گشته منصب
سرشکر و خطاب بخلیل الله خان پلنگ جمله رایت بلند نامی افراشت و بی گمین خود این نمود
زلفات پادشاه و پندت روشن روان گشت ابراهیم سرشکر بخلیل الله خان و شکامی که در
چاکر می نمود افکن مرز و بوم دکن گردید و پسین تسخیر بیابان و نصیب العین بهمت خسرو گشته نشان زد

مامور ساحت سید علی مدتی ریجست قیام داشت پس اراک حکومت قلعه مامور و غیره
 از توالع صوره براز معوض گشت متارالیه کس تردد و کار دانی سعی موقور کار کرده
 سلسلہ خاتم آن پرداخت بعد اراک حکومت مامور استعفا موده التماس دیوانی بران بوی
 کرد و التماس ادرک صوره عریضه برائے یافت در بران بوی در دستیه مهمات دیوانی پرداخت
 و بعد مورا یام ادرک مکان صحبت حرمین شاپرین گرفته مایل و عیال ماما کن نہیں
 مواطین رفت و آراخی سربارت عمات عالیات تناف و مستند مقدس رسید
 و مصفا آن آمد و ملازمت شاه سلطان حسین معوی حاصل بود و چون اتعانی که مطمح
 نظر داشت یافت تحت نظر اصلی معنی شیراز کشید و در مد رسه ماموریه یابی اقامت
 افتاده مالتی عمر خود را فادہ طلب علم سرزد و در التلج حتر و ماته و الف بچا رحمت
 حق بیست و او را مصنفات بہت مثل انوار الربیع فی انواع البدیع و ریاض التلکین
 و شرح صحیفہ کاملہ و حاتیہ فاموس و سلفاقہ العصر و تذکرہ شعرائ عرب و دیوان
 شعر و ساوۃ الفریب کہ در آن باحوال سفر خود را از کتہ تاجید آباد و لغات شیرین
 و مصامین التین نقیدہ قلم آورده مسوده اوراق رو روی از بعضی اصلا و سبب احوال
 سید علی معصوم شنید کہ در انتمای و کراحوال و اوصاف برگاں خود می گفت والدین
 حکایت مسکر کہ بعد میر و جید مذکر کہ ریاض التلکین شرح صحیفہ کاملہ بیان مردم نام
 یافت شخصی شرح صحیفہ کاملہ بران مادسی مطابق ریاض التلکین کہ بران عربی آن
 سر دید علی معصوم آورده ادعا کرد کہ این شرح از مست و مدنی بہت کہ مس آرا تالف
 کرد و ام و شما در وی این شرح ریاض التلکین نوشته اید و ترجمان بران عربی نموده اید
 سید علی معصوم در جواب گفت این تعبہ التکس بہت و قبل و سبب ریاض آمد بعضی مام
 داری سید علی معصوم کرد و در غرض ماسک ری آن شخص آمو لا مریا اس و ارا بہت کہ حقا
 ظلم موده ما جید گرا ساحتہ گفتہ معلوم شود کہ غی بکدام ماس بہت سید علی معصوم نہ

آن زمان در حاکم شسته بود از حاضران مجلس خود پرسید که سبب شکایت توها چه باشد
گفتند ظاهراً است که امشب شب از دواج است و این شکایت شکایت خوشی است سلطان
گفت فعلاً بطه نیست که شکایت خوشی بعد کمال میشود نه پیش از آن و بعد از آن مردم را
برای دریافت حقیقت حال فرستاد از مسکنان آمده ما برای آنجا اظهار نمودند از اجتماع
این خبر آتش غضب پدید سلطان مشتعل شد و اسباب طوی را بسوخت و اسباب پی کرد و بجهت
عالمگیر پادشاه روانه شد و رسید احمد را از رطین و خضر قطب شاه فرزند یمنوایه شد مگر او
را پسری بود سید علی نام از رطین زنی دیگر که پیش از برآمدن از مکه بسوی دکن ترویج آن
زن کرده بود و چون نماز دکن شد او را در مکه گذاشت و قول رسید علی شش بجهت وقت
غروب آفتاب تیغ پانزدهم حادی الاول ششمه آنین و حسین و الف در مدینه منوره
آمد او را مدنی گویند و کسب کمال برداشته معتمد علماء و ادبای عصر کردید و او را افتخار
بسیار و کرده سید علی معتمد میگفتند و او شب شنبه ششم شعبان سنه ۱۰۰۰ و تین و الف بقصد حیدرآباد
از مکه معتمد برآمد و روز جمعه است و دوم ربیع الاول سنه ۱۰۰۰ آنین و الف حیدرآباد رسید سعادت مند و پادشاه و والد ماجد
که دید چون سلطان عبداله و ولایت حیات تقاضای ارواح سپرد ابو الحسن بر تخت فرما شد
جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یکسال خست حیات خود بر بست سلطان ابو
مکر بکین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان بر ایشان
گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته از آنجا برآمد و راه فرار پیش گرفت
ابو الحسن در طلب و مردم را فرستاد هر چند جهد و جهد نمودند او را نیافتند و
خود را در برهان پور رسانیده احوال شریف محارمت عالمگیر پادشاه نمود و پادشاه
او را مشمول عواطف خیر روانه کرد و نوبت بصب یکبار از و پانصدی و سه سوار
و واسطه و خطاب سید علیخان سرفراز فرمود و در رکاب خلد مکان تا اوزنگان
آمد و چون خلد مکان بسوی احمد نگر نفقت نمود سید علی را بجزارت اوزنگان

افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد



در مطبع سیدی ناسخ گردید

سرداران انگریز بمعرض وقوع آمد -

۳۴۸ ذکر وقایعیکه بعد چهاوسه در خجسته بنیاد
تا مستوجب شدن بندگی افغالی بتاویب احتشام
بوقوع پیوست -

۳۵۷ وقته تسبیح سلیمان -

۳۵۹ ذکر توجه بندگی افغالی بتاویب احتشام
جهالت شمار و بیان انچه که تا استخراج
نرمل از دست آن ره نورد و طریق ادب
بوقوع پیوست -

۳۶۹ فصل سیرم در ذکر وقایعیکه بعد تشریف
فرما شدن نواب آصفجه ثانی بمیدر آباد
تا رحلت آن نواب غفر انساب بعالم جادو
از بنجران سست بنیاد صورت وقوع یافت
۳۷۰ ذکر توجه بندگی افغالی تا کنار دریای بهیرا

۴۱۵ و ملاقات نمودن در انجا با سرداران
مرسبه و قرار دادن تسبیح سلیمان
۳۷۶ ذکر توجه بندگی افغالی جهت تسبیح سلیمان
باتفاق مرسبه تا قلعه بادامی و معاودت
فرمودن از انجا به فرخنده بنیاد جهدر آباد
و آنچه که بعد از ان روداد -

۳۹۰ ذکر فرار نمودن موسی را و پیچیده و شست

قلعه در ورور و جنور و ماده پور و دیگر
شدن زمیندار آن مکان بر دست فوج
منصور -

۳۹۳ ذکر توجه بندگی افغالی بنواح قلعه بگل
و فرار نمودن قصب الدینخان از میدان
بنک و جدال و تسبیح کرم و کرپه و غیر
از وقایع جزیه

۳۹۷ ذکر آمدن اردو بهادر از بندر کنگنه بمهر
تیب پوری فادویه و فرستادن
بندگیان عالی سلف الملک در آنچه پیش
باد لادران معرکه شیر برای اعانت
مهاجران انگریز و هنر میت یافتن فوج
یپوسی خود سر بر بعضی وقایع دیگر -

محت

۲۴۲	وگرفتایک بعد از مصاحبت با مرشد	۲۹۳	وگرفت احوال در آب دهگاه قلیان سالار جنگ
	تا انتقال بواسطه امیر المملک ایزد جهان	۲۹۶	وگرفت بعد گمانی با حاجت سرداران
	سردار رمضان صورت و قریب یافت		برای تنبیه حیدر علیخان و بچه پادشاهان
۲۴۴	تاب چهارم در احوال حکمت انتقال	۳	وگرفت احوال حیدر علیخان بهاد المعلوم
	نحوه آداب نظام الملک نظام الدوله		بجهد نایک محقق و معصنا
	میر نظام علیان بهاد رسد حک آصفیه	۳۰۵	وگرفته احوال محمد علیان والا حاجت
	بهاد بعد از الله تعالی متفرقه فصل		مراعت او با سرداران اگر بر
	فصل اول در بیان احوال آغا لیا	۳۰۹	وگرفتایک پس از سعادت مد کاغذی
	استول حضرت و باب و تقریر و گرفت		از سردار کات در حده بیاد حیدر آباد
	دیگر که از وقت در و مسعود و قلعه سید		صورت و قریب یافت
	برای چادری تا انتقال میر بر سیاهان	۳۱۸	وگرفت رکن الدوله کاتب ایچیه
	مدار الملهام مملک حاد و صورت و قریب		برای او و تحریک رگبانه ماد از حرد
۲۸۳	وگرفت کشتن مراد خان و بهت حال		و بیک بعد امان رود از حدت قله و ساد
	در قلعه محمد مکر و بهت نمودن مد کاغذ	۳۲۵	وگرفت مراعت نمودن رمار داران پونا
	از حرد بیاد جهت تقصیر خاطر فرب		مد کاغذ حضرت برای تنبیه رگبانه ماد و جیم
	شجاع الملک بهاد به التملک		الناقت و بیک بعد امان از قریب
	با عوامی معویان پس فاسد خاطر حرد	۳۳۳	فصل دوم در بیان و تائیک مد کشته شدن
	ماه داده سردار الحاق پیچیده بود		رکن الدوله تا مد و مکر معصنه کد ران
	با بعضی و قریب دیگر		پس از تراغ قلعه برل از دست اقلان
۲۸۵	وگرفت احوال بواسطه شیر ملک بهاد		خلف طهر الدوله روداد
	احسان او	۳۳۶	وگرفتایک بعد رقت رگبانه ماد و دنیا

۲۰۲ رتبه‌هاوت یافتن بر دست طغیان -
فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد شهادت
نواب شهید مغفور میر و در معرض وقوع رسید
و موجب عبرت اولی الامر ابرار گردید -
۲۰۳ ذکر احوال مرسته -
باب سیوم در احوال نواب آصف الدوله
امیر الممالک صلابت جنگ غفر الله و جعل
الجنة مشوا هشتم بر فصل اول در احوال
آن مشمول رحمت آله از ابتدای ارتفاع
بعلوم و ارج جاه تا ممکن برسد ریاست
و چنانکه بعد از آن تار حلت نواب امیر الامرا
نیز در جنگ بوقوع پیوست -
۲۰۴ ذکر توجه نواب امیر الامرا فیروز جنگ
از دار الخلافت شاه جهان آبا بصورت
و کن و سبب تعویق و بیان رحلت او
ازین دار المحن -
۲۰۵ فصل دهم در بیان وقایعیکه بعد فوت
امیر الامرا فیروز جنگ در عهد ریاست
امیر الممالک آصف الدوله صلابت جنگ
با کیفیت کشته شدن صمصام الدوله
شاه نواز خان و حیدر جنگ و رسیدن

نواب آصفجاه ثانی بملاک بر اثر عسر
و وقوع آمد -
۲۵۲ ذکر اوصاف حمیده صمصام الدوله شاه
نواز خان مظلوم مرحوم که میر غلام علی آزاد
بالگواهی در دیباچه آثار الامرا بنیان قلم دارد
فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد مقتولیت
صمصام الدوله و حیدر جنگ و رسیدن
نواب آصفجاه ثانی در ملک برادر تار حلت
نواب امیر الممالک صلابت جنگ از خفا
بلی شهادت به دار القوار بوقوع پیوست -
۲۵۳ ذکر قیام شدن موسی بهو لنی ذوالفقار
برادر حیدر جنگ و ایضا ذکر وقایعیکه
بعد ورود نواب صلابت جنگ بمیدر آباد
بوقوع آمد -
۲۵۴ ذکر وقوع محاربه راو بالاچی و شهادت
شوکت جنگ بهاء در فتن اکثر قلعجات
و برکنات سرکار بدست کفار -
۲۵۵ ذکر رفتن و سوار شدن راو سپر بالاچی راو
و باو با فوج بیشمار و سباب بسیار
بصوب هندوستان و تلف کشتن
بجنگ در اینان -

۱۴۹	دکتر تومہ نواب مستطاب اردو کنج حبیب الطاهر حصور لکھنؤ از الحکامات تاجپہاں	۱۴۹	کلمات مرا علی کہ نواب مستطاب ناصر خٹک بہادر ارشاد فرمودہ -
۱۸۱	آباد و کدہ پیش طلب القندوق حدود لکھنؤ الد و کہ بہادر ناصر خٹک ریاست	۱۸۱	دکتر محمد اسحاق علیہ السلام لکھنؤ کردہ حضرت دباب -
۱۸۶	صوبہ اری دکن فتح مستہ بیاد - دکتر رسیدن ایلمی مادہ تاد قتل اری	۱۸۶	ناب دوم مدیاں احوال شمول حبت رب محمد نواب نظام الد و لکھنؤ احمد علی
۱۸۶	نادر شاہ تاجپہاں آباد و طہور تر ل علیم مکان لاد و محارہ بعضی سرداروں	۱۸۶	بہادر ناصر خٹک شہید و بعضی قتل دیگر کہ لکھ شہادت آصفیہ سردار لکھنؤ
	محمد تاجی مافوج نادر شاہ دیکھا بعد ازل لوقوع یوست -		میرست شکرہ فصل فصل اول در دکن احوال آل میر شہر عظمت ترکست مس است
۱۶۵	دکتر تومہ نواب معرفت ناب لکھنؤ دکن ارشاد تاجپہاں آباد و دیکھا بعد	۱۶۵	طلوع اراقی ولادت نارسیدن اوج رشتہ وہ دلیل آل میاں احوال مرشدہ مسادہ
	در دزد دکن دیامیں آغا علی خٹک و دکن ناصر خٹک روداد و دکن (۱۶۷)		تقریبیہ -
	قتل بعضی نواب آغا علی محمد محمد شاہ پاشا -		فصل دوم در احوال نواب ناصر خٹک شہید در زمان علوس برسد در اندوای دکن
۱۸۸	دکتر آحد احمد علی احوالی در لکھنؤ بہد دستاں شکست یا حق اواز	۱۸۸	تاریخت اریں سر آریہ لکھت و محس - قتل بعضی نواب ناصر خٹک -
۱۹۱	لکھنؤ دکن و لکھنؤ دکن و لکھنؤ دکن یا دکن و لکھنؤ دکن و لکھنؤ دکن	۱۹۱	دکتر تومہ ملکہ ملک لکھنؤ اریکاٹ معظم شکرہ کستہ بدل اری الیہاں میاں
۱۹۳	دکتر تومہ ملکہ ملک لکھنؤ اریکاٹ معظم شکرہ کستہ بدل اری الیہاں میاں	۱۹۳	سکھم قدیر و متر متدن نواب مرشدہ شہید لکھنؤ اریکاٹ مرا سی تمہیا نایا
	دکتر تومہ ملکہ ملک لکھنؤ اریکاٹ معظم شکرہ کستہ بدل اری الیہاں میاں		

۴۶ از آئینه ملوک مکان بنام شاهزاده محمد علی شاه
فصل دوم در بیان تاریخ ولادت با سعادت
نواب مغیرت نواب و کیفیت ترقیات آنعالیجناب
از بدو فطرت تا استقامت قرار یسند ریاست
و کن و تئریباً ذکر بعضی وقایع دیگر -

۵۴ ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت
نادر شاه عالم ابو الفکر قطب الدین
محمد پادشاه عازمی المشهور بهادر شاه
۵۵ ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت
میرالدین الملقب به بھادر شاه -

۶۳ ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر
و سادات باده و سر فرازی یافتن نواب
مغیرت نواب بمنصب بلند و خطاب ارجمند
و صوابداری و کن و فوجداری کرنا ملک -

۶۴ ذکر رخصت نواب مغیرت نواب بصوب
و کن و آشپکی بعد آن بظهور پیوست -

۶۵ ذکر رخصت نمودن نوزده سال گلشن اقبال
محمد غازی الدینجان بهادر برای تنبیه
اشقیای خدایان مال و منظر و منصور گشتن او
بنامیکه ایر و مستمال و در ذیل این واقعه
فتح و فیروزی اثر بیان بعضی وقایع دیگر -

۷۸

ذکر سبب تفرص و باری و کن بنام
امیر الامر احسین علیخان و دیگر وقایع آن
ایام اختلال انجام -

۹۳

ذکر رسیدن نواب مغیرت نواب به دار الخلافه
شاه جهان آباد و دیگر سوانح آن ایام

۱۰۶

ذکر توجه امیر الامر احسین علیخان بقصد
کرفتن انتقام از نوابالجناب بصوب
و کن و کیفیت کشته شدن او بفریب شمشیر
ذکر رحلت قطب الملک از جهان فانی
بملک جاودا سنی -

۱۲۲

ذکر وقایعیکه بعد کشته شدن سادات
در ایام اقامت نواب مستطاب ملک
و کن رواد و بیان توجه آنعالیجناب
از خجسته بنیاد حسب الطلب حضور
به دار الخلافه شاه جهان آباد -

۱۳۶

فصل سیوم در احوال حشمت اشتهال
آنعالیجناب از بعد کشته شدن مبارک
که فرمانفرما سے کل ممالک و کن کردید
تا آن زمان که بر وضعه رضوان خرامید
و ذکر شمه از محامد و مناقب آنجناب
مستطاب برگزیده حضرت و باب

ایمان

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۱	فهرست مقالات ثانی	۲۱	ذکر احوال مبارک حال عهد الملک کر
۲۸	او کتاب حقیقه العالم	۲۸	نصیر داری حیدر آقا و احتیاط یاقوت بود
۳	مقدمه ادب کتاب		تاب اول در بیان احوال مساوت و محال
۳	ذکر حکومت خان و والد و دوستان حاکم		و اب ملوک آصف و غاب تراه
	علیه الرحمه و الرضوان		مستقر فصل فصل اول در ذکر سبب
۵	ذکر ایالت خان سیادت نشان مظلوم		بایرون آصف ملیان تان و مجلی ایران
	رستم دکان حلف ماسپار خان مرحوم	۳۸	این عاقل عالی شان -
۱۱	ذکر سبب در و دو پادشاه فارسی شاه		و کر محلی از احوال بیست هشت سال رد کش
	عالم بهاد شاه در مملکت حیدر آقا و دوستان		مسند شرکت و شان عاقل و فایده حال
	آما گشتن کام بخش مان پادشاه کل الله	۳۳	علیه الرحمه و الرضوان -
	و گشته شدی اول و ماعور و دوستان		ذکر احوال مناعت هشت سال زیب ازای
۱۵	ذکر سر فرازی یاقوت یوسف خان مدو		و ساد و دولت و اقبال شیراز و مدو
	در عهد غلام سرل بمبوه و آید حیدر آقا و		والش و در شک یثرباب الدیجان
	بیان احوال تا و تمام سروای تنقی پیرا	۴۲	ساده میر و جنگ -
	و بنه و سبب مملکت یوسف خان		و کر حال مساوت هشت سال مشور حیرت
	در و بهانی ارین جان فانی		سهمانی ملایم میامی سعد الله خان
			دریر اعظم شاه جهان صاحبزاده تالی -

و این غارت در همت و عظمت و وسعت فی نظیر بوده اکنون همه و وسع را کرده
 چار محل که بار و ثبات خانه ساخته بوده قدری انتقال بار و ثبات و قدرت و قدرتی است
 آب موسی خاک یکسان گردیده است شک و آهیم صر و طاقت اردل فی ثبات رود و بار و راحت
 آتش بار و آب رود و کوته محل احداث ایام مهدم ساحت و القاء الملک المعود در میان
 اعداء و آثار ملک فتح المساکین هند و دکن یعنی مساکین که هر چند عالمگیر باد تا و مقتضای
 عرض و صلاح در قطع و قطع سلاطین و کس طسره و سماحتی و سماحتی بطور آورد و خلاصه و قانع
 مشاق دیوی که درین امر باید حال آن باد که دید بسبب حوریزی شمس و تنگ حر است و احوال
 احوال آخرت جدا و د و این همه محسن برای آن بود که شاه پادشاهی دیای دنی را رسد و
 و بعد از شرکت غیر از خوش ار و آرد و سه چهار اکت یکا راست در وقت عمل عرو و
 در تیر بی شرکت رست و نفست دیا ایامون تحفه و حسینه علاج هر دامت ماری نمی آرد و غیر
 لشکری قمری مار و اوج و مراحتن و سیادین و دواع ارام و تسکین و صرف عمر و عرو
 ملک دکن همیشه در دست قوم مرث که عمده آنها سیوا دنی چاکر سلاطین بیجا و روی و
 و عوار و در تدایر و معاینه کار بر یوسته مصطر و معتبر و در و در کانی راه بین اسلوب
 که رایده در تدایر همین کار و رح ازین جهان رست و مند و دست قوم همیشه مهور است
 ماضی و قیام و درج و درج آنها چه رسد و بعد آن باد شاه کار کانی رسید که قوم
 همیشه انکس سلف ارد و کس قصد بد و ستان نموده و دار الحکامه شاه جهان
 را تا مرده ایک متصرف گردیده و چه احباب که کرده و اساطعت تیموریه
 مایمانی مساه و در نظر ملا این معنی تفریح و حاج آبی باد شاه است
 و در کردی مسایش یکی و اکت که و اکت طبیعت را مکافات
 مت انتخاب موی ایک الی ایسی و لاد الی راجع و تفریح و تفریح و تفریح و تفریح

قلعه و دولت آباد فرستاد بعد چارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه سپایان برید
 و بجارضا ایهال کبدی طائر خوش از نقشب جبینی بروضه رضوان بال پرواز کشاد آورده اند و رستی
 که صبح آن رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا به قلعه آمد و ندید که نعش ابوالحسن را از قلعه
 برآورده نزدیک مرقد سید را جو قال و الله ما جد سید محمد کیو در از قدس برهما مدفون سازد قلعه را بعد
 مشاهده این رویا حاضر آمده بواسطت خواجه سر در خدمت ابوالحسن معروض داشت که سخن ضروری
 عرض دهد اثنین است ابوالحسن در جواب گفت که آنچه شمار در خواب شنیده اند بمن در بیداری نموده اند
 بدانچه ما مورثه معمول دارد با بکله روز دیگر بعد وفات آن سلطان مغفور قلعه را بدون اندیشه انکه مقید
 را بی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی برند جازه اش بیرون قلعه متصل و دنبه برده نزدیک مرقد سید را
 قال مدفون ساخت هر چند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت پناه در کتب تواریخ و سیر نظر ز سیده لیکن چون مشهور است
 که پادشاه مذکور چهارده سال بایام طفلی گذرانیده چهار سال مشغول تحصیل علوم بوده بعد از آن چهارده سال
 در حلقه ارادت مرشد خود سید شاه را جو قدس بنده سیر زده پس از آن چهارده سال بر سر سلطنت شکیلی
 بود و چهارده سال در حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی پیری ساخته برین تقدیر چون تاریخ خلع آن مغفور بود
 از سلطنت سده یک هزار و نود و هشت هجری نبوی علیه السلام است از اینجا می توان یافت که رحلت
 آن پادشاه غفران پناه در سال یک هزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده و الله اعلم بحقایق الامور
 گویند که در ایام حیات آن پادشاه مغفور پسر زندی متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رسید و تمیز رسید
 حبس کم عالمگیر پادشاه بدر بار رفت و آمد می کرد و قتی که بدر بار می آمد نوکران سلطان ابوالحسن بپاس سواری
 حقوق استقبال نموده سلام و مجرای می آوردند و این معنی معلوم پادشاه گردیده از رفت و آمد در باز نمافش
 نموده نظر بند ساخت و مال جالش معلوم نیست که بکجا کشید از انبیه سلطان ابوالحسن مغفور یکی چار محل است
 که بر کنار رود موسی مشتمل بر چهار عمارات عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده با تمام
 رسانید و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود موسی بانگ فاصله واقع شده و این

و در کسار باد ایام طغولت مار کا ده و در ایام خاست که در بعضی مدتها خلاف مرجع
ار و نظیر آید پنجم نائمی ضرر در لودس همان و ز کلمی منقلب او را بحال بود و مطالبه را و مرشد
سخت او تجوید صد و عرض بود که چون از اینجا را و این اکثر تفسیر شود می آید و لغز حساب کتاب
می کردیم و ما مدتی باید که اصل نام در اسه مان و گردانی خطاب بودند بهتر است و بعدا اگر
مرصی میسر که رعطای خطاب باشد در اسم حار را و خطاب رحمت شود و بزرگ بود در اقل خطاب
محمی ایم باید است و قسم بود قول فرمود طانی خان در تاریخ میگوید که من می توانی چهار و محمد مرادمان بود
را و صلح و اطوار او مطلع بودم هر چند بعضی چندان اندون میرون او گفته که خواهر و مرشد
آتش خواهر چار و ده و چهار کمال است با خواهر کم قیمت تبدیل نماید آن رک ایامت شش اصلا
سجاست را می رسد و مکر می گفت که حق سجاده رکعت ما س امانت در حان ایام که اید بته آورد
و مال بود از محض و اسبابی که بعضی بهر امانت اری در حان امانت است چه امانت اری
خاصه که برای به صافی جدا است و روح رکعت و عرب و آرد و در قی دیا اری دولت است و ما
یکجا می در سنگاری از او است ارس و حضرت اندر مکان بهایت بهردان و خواهی مردم متدن
بوده و اگر شخصی موصوف بحیثین دفع بهم می رسیده او را در امانت خودی کرده اند و در و
و مرتاس می آورد و بیایم مرا یا بر سر می را که به دست امانت موقوف به بود و در و ای کجاست
و اتالی معین او بهر سپاه یا دناهی می تدوینچ سدنا می می گردید سر می یاد تا و خواست که
او را خطاط اصانه منصب مرید استیاد محمد تا اید بطر بهت قرب بود که بهترین
ما صاحب اسار قول نمود و گوید در عرض بهایت کسلی بود و در می خوان مراد را می
و محمود اساده استاده که دیا ش به و دو که خود سال است در و اب یکسانی
من که در کتا می گیر افس و اعلی به ای می رسیده و اگر بوی و در سلطت سلطان
ابو انیس ازین پیچی سرای فانی ملک حا و دانی بهت ارس و علم آه
که یاد سا و مانیکه سلطان ابو انیس و در سر و ای سده بهر دو و در چهره

سیاست نمود و پرسیدند و سوای آنها عقیدت شاه عالم و فدویت نورالمنانی دیگر بزبان
 نیارود و بعد از آنکه کار او نزدیک بهلاک رسید دست از او باز داشتند و مرزا شکر الله خان را طلب
 بشاکر خان عجمی نور انصار که بعضی بدگویان در حق او گفته بودند که میبایخی سوال جواب میان شاه عالم و ابو الحسن او
 بود نیز بذلت مقید ساختند و و خواهر سمرای یک شاه عالم را بقتید آورد و و بکنجه کشید و با انواع عقوبات
 استفسار امری که بکفته مقیران خاطر نشین پادشاه شده بودند و چون بجز آنها عقیدت و فدویت شاه عالم
 و نورالمنانی شخصی دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رمائی دادند و ذکر ششده از احوال سعادت خان
 عرف محمد مراد و سعادت خان عرف محمد مراد از خانه زادان عقیدت نشان فدویان خان
 پادشاه عالمگیر بود و بنیک طبعی مشهور و به امانت داری معروف بنارنیک سرشتی رحم بر احوال ابو الحسن
 نموده در باب غوغا تقصیرات او سعی می نمود و نمیخواست که بسبب او مزید آتش افروزی میان آید و از
 جهت صلاح ذات البین بعضی مقدمات را مخفی داشت و تشدد درشتی با ابو الحسن چنانکه ایما شده بود و از این رو
 دور دانسته نموده صاحب اثر الا مران نوشته که پادشاه مشارالیه را دم رخصت بجا بخت نزد ابو الحسن فرستاد
 هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با تو خوشنود کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد و چون
 اخبار آنهای بعضی مقدمات و نهان و در درشتی با ابو الحسن از خارج بیع مبارک رسید موجب طال خاطر همایون گردید
 بنابرین بعد فتح کوکند که بحضور رسید ملازمت نمود بیای عتاب آمد و صدی و صد سوار از منصب او کم
 گردید و از خطاب مسدود شد و شاد هزار و پیکه در ایام حجابت یافته بود و بعد ملازمت بعضی سائید حکم شد
 که باز یافت نمایند اما نه عدد و نخواهد بود هر که قریب چهل پنجاه لک روپیه قیمت آن شد و ابو الحسن در عوض تشکیش
 بطریق امانت بمحبوب پسر و بجان بازی تمام بمهر سوز و خود نکاه بدشته بود و چنانکه پیش ازین بزبان قلم داده شد
 و ایام کم توچی پادشاه هر چند خواست تحویل مقصدیان خواسته خانه نماید آنها که گرفتن خواست بایستی عذر را
 در پیش آوردند و مدتی گفتگو در میان بود و بنابر ما موافقت ایام حرات عرض نداشت و بعد یکسال
 که مقصدیان جواب برخانه بعضی رسائیدند پادشاه از راه عنایت و خانه زاد پروری فرستاد که خاطر ما
 از عدم خیانت با جمع است خاینها بکسیدند و رسید بدهند و چون از خانه زادان واقعی ماست و بردوش

که محل خاص شاه عالم وزن بسیار چیده و فاضله و خوشنویس و در فن شعر مندی و سقایی
 و حاضر جوابی و بذله‌بازی و فیض سانی و اطاعت و دل‌جویی شوهر بلند آوازه بود بهمت بی عصمتی
 و همراز بودن او با شوهر در باب موافقت اندکسختی نیز بدین طغنه ساختند تا اینکه فخر خان سرواخی
 و دیگر پهلوانان محمد اعظم شاه و فیروز جنگ با پادشاه عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن بقلعه است
 بهستماع این سخن آتش غضب پادشاه شعله ور گردید و حیات خان داروغه غسل خانه شاه عالم را که در خدمت
 پادشاه نیز ارادت و خدمت تمام داشت در خلوت طلبیده با انواع تهدید و تهدید پادشاه عالم
 استفسار نمود و همچنین از خوابه مکارم خان که بر استگویی مشهور بود سهر و محضر ضداشتند که اراده و مدعا
 شاه عالم آنست که با التماس و ظلم غفور جرایم برجیده اغال باو بخش کشیده گردد و یا سعی و تردد او قلعه به تسخیر
 در آید و سواى این اراده فاسد دیگر ندارد و مانند کاهن چگونه خلاف واقع عرض نمایند و زبان ملتهم ساختن می‌شود
 کنایم هر چند حیات خان لایل به بی‌تقصیری پادشاه همراه ظاهر ساخت اما نقش سوزن از لوح دل
 پادشاه شسته نگردید و چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان صادر گشته بود که مردم کار طلب
 رزم از ما مستعد گشته در چوکی خانه حاضر باشند و اراده پادشاه آن بود که فوج همراه حیات خان داده
 شاه عالم را طلب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پادشاه زاده که نصیر
 از اطاعت خیال دیگر ندارد و بجز در خدمت چیده از حضور برای طلب سر را قدم ساخته حاضر خواهد شد پیش
 هجدهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و نود و هشت هجری موجب التماس حیات خان یکی از چیده‌ها حکم
 جهت آوردن شاه عالم مع خلف او محمد عظیم رفت شاه عالم بجزد و در حکم بلا توقف خود را بخدمت
 پدر بر کردار رسانید چون بخدمت جده الملک اسد خان که از سابق مامور برای نزدیکی ساختن شاه زاده
 بود آمده است بموش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی نگورات در خلوت کفشی است پس شاه عالم را با
 محمد عظیم همراه خود گرفته بکافی که مقرر نموده بودند پیوسته تکلیف نمود که واکرده و یراق از خود جدا نموده
 چند روز با آتش و شمشیر کار و بار روزگار بجا و تپور و کار مشغول باشد شاه عالم بجز اطاعت حکم چاره کار
 ندید در همان حالت مغرالدین و رفیع القدر مع یکدیگر برادران سید یراق آنها نیز گرفته نزد پدر چاد او اندکسختی

[illegible]

است بلند آوازه گشت و پسر بام رخت بیت اسر گرفته روانه گردید و بعد رسید
 بوطن خود لار در انجا منتهی شد پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش
 را مع مندهان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر
 رسید که او حسب الطلب پادشاه ایران از وطن راهی شده در اثنای او
 مقیم ملک جاودانی گردید و پسرش یکی رزاق ثقلی خان دوم محمد خلیل در اوزنک آباد
 بودند و بجای کر میگردانیدند اینست انجیکه از احوال عبد الرزاق لاری در تاریخ
 خانی خان و ماثر الامرا بقید قلم آمده و از احوال ابو الحسن انجیکه بعد قفسه و مضبوط
 در آمده شخصت و بهشت لک و پنجاه و یک هزارهون و دو کور و پنجاه
 و سه هزار و پیه بود سوانی جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره
 و جمع دامی یک ارب و پانزده کور و سیزده لک و کسری دام در دست
 ثبت گردید و مسیه عبد الکریم که در ایام این ترددات مخاطب به تلفت خان و آخر
 به خطاب میرخان سه بلندی یافته بود و تاریخ فتح فتح کو لکنده مبارک باد گفته
 که رانید و بسند خاطر همایون آمد و نعمت خان عالی تاریخی مشتمل بر صنعت بدخله
 و تحفه در سبک نظم کشیده قطعه ابو الحسن داشت جای محل و گردیرون
 از ان مکان تقدیر و چون برون رفت او بجای نشست پادشاه اوزنک زریب
 عالمگیر و بعد فتح حیدرآباد و نامش که پادشاه در ایام محاصره دارالجهاد
 نهاد و بود همچنان باقی بود و در دفاتر ثبت می گردید تا اینکه فوت سلطنت بشاهزاده
 شاه عالم رسید پس آن پادشاه که از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود تبدیل آن نام
 بفرخنده بنیاد نموده در دفاتر ثبت گردانید و بعد این فتح چون پیر یانیک از قوم بیدر که بدین
 کفار و مردار خوار اند در ایام تسخیر بیجا پور و حیدرآباد و از ده هزار سوار پیاده بیشمار جهت معاونت
 سکندر ابو الحسن و متین راه رسد و غله رسیده مقابل لشکر پادشاهی شوخیها نمود و دو خانه زاد خان سپرد و از خان سپرد و از خان سپرد و از خان سپرد

چون صدای داد و کبر صبح انوکس رسید و آواز حسرت و فزع اندرون و بیرون طبله کرد
 و انوکس به نشانی حدیث محفل بر داحت و وار مردم محفل و دایع و استه مدیه احباب بر آمده رسید
 فکین خوش نیست و جیم براد جهان باخوان داشت چون وقت طعام خوردن رسید
 برای طعام کتیدن تکیه در مود و ابرار آن که روح الله حان و مختار حان با مرده های دیگر
 رسیده سلام و علیک گفتند و اب سلام با اظهار خود داری و تعظیم داد و بجز کرام
 ابراهیم کرم جوسته مصاحبت کلام منظم کردید و چون بکادول چه طعام کتیدن آورد و ابر
 ادن حیه خوردن جوسته تکلیف بکنک شدن نمایان آورد و بعضی سسے مردمانی صبح
 در مادیون ساحت بد استه رحمت داد و مدخلیه مصافقه نمود و حصن ساحت مختار
 بایک دو کس نزدیک حیه خوردن کردید روح الله حان ابر روی استعجاب پرسید که
 این که ام وقت تادل طعام است انوکس مطلب سوال او در یافته عدا و در حاکم
 وقت حیه خوردن می نیست روح الله حان گفت میدانم اما استعجاب از آن میکنم
 دین وقت بر آشوب چگونه رعیت طعام می شود انوکس گفت موافق طریقه جمهور میباشد
 است اما اعتقاد من بجای عز و جل که امر میده جهان در دوری رسان شاه و کدشت
 جلال است که او سحابه و بیسیج وقتی و حاکمی نظر لطف و عایت ابریده جو و ابر روی از
 در رق مقیم او میرساند اگر چه اجداد پیری و مادری من مدام بر مادی و آرد و که را سید
 اما حیدر کاه مثبت ابردی درین لود که مدتی در لباس حقیری که را هم مانده که نظر فصل او
 او بر من ماحر است ادلی آنکه تصور من با دیگر کسی آمده مانند در وقت یک ساعت است
 سلطنت برای من مادیه ساعت الحمد لله هر سسے در آرد روی در دلم بکجه انتهت بکجا
 محتبدم و کرد و ما صرف کردم الحال هم که در انکافات بعضی اعمال - سایسته رام
 سلطنت ابر دست اعتبار من که قدت ابر مسکری سایم که رام چشپار سر در وقتیکه
 امید ریت حیدر سال مادیه دست مسل ناگنجه او شاه و پیداد و دست

نماید که قلعه زود بدست آید و راههای اطراف که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده بود بای
 نشان داد و عده باز نمودن دروازه که در قبضه اختیارش بود بمیان آورد پس بایستی از شبانه
 روح اسدخان و مختارخان و نست خان و صفیخان و خواجه مکارم خان که بجلاب جان شایر خان
 در جلدوی ترددات و پور شهرت سازی یافته بود بباله بیان کارزار از ان راهها که
 عبد اسدخان نشان داده بود داخل حصار شدند و پادشاه محمد عظیم شاه با فوج خود در طرف
 دروازه مذکور رسانید عبد اسدخان حسب الوعد دروازه را بگشاد و شاهزاده بندوبست
 و نشان زن مردم برداشت و چون صدای مشتج کشتن قلعه بلند گردید عبد اوراق خان لاری
 اطلاع یافته و فرصت لبستن کمربند نمودن اسب نیافته از راه جوهر شجاعت ذاتی و حق تک
 بیک دست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسب چار چاره سوار گشته باده
 دروازه کس بمقابل فوج پادشاهی که داخل قلعه شده بودند رسانید با وجودیکه در آن
 رزقهای او نیز متفرق گشته خود را بر فوج پادشاهی زده از راه جلادت و دلوری که بعمل
 راست نیاید پروانه وار دست و پا زده و فریاد می زد که تا جان دارم نشان ابوالحسن
 خواهم نمود و مردم قدم پیش نهاده مقابل هزارها کشته بر او میزدند و شمشیر
 بر او میزد و زخم شمشیر و سنگان از کاسه سر تا ناخن پا بیرون از شمار بدو رسید اما چون
 هلبش زرسیده بود تا دروازه قلعه را که از پا در نیامده جنگ کنان می رفت و سوار
 زخمهای بی شمار که بدو رسیده بود و از ده زخم دیگر بر چهره او رسیده بعد که بدست
 پشانی او و ریخته پیش چشمها حجاب کردید بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید و اسب هم زخمها
 برداشته می لرزید عسان اسب را با اختیار اسب گذاشته خود را بخود واری تمام
 بالای اسب نگاه داشت تا آنکه اسب او را متصل ارک زیر و رختی رسانید کسی او را
 شناخته مردمی کرده بگانه انباش بر او این شمشیر از جوهر شجاعت ذاتی او بود و انباش
 نمک حلال آن شیر میشه سب و بعد ازین غمگین بر زبان قلم داده خواهد شد بالجمله

کسار و دستهای دیگر که در حدیث آمده و راجع یافته بود در طرف مبارک و ستاره |
 مهتم ساخته بخیای آن مساعد سالما یعنی آن که آن شخص جمع بجزت جلد مکان آورده و بکتاب
 صاحب عالی خطاب نموده وقت آمد و میل و حواجر را حساب یا شاه سرسپاری یافته
 شد و او را گفتند او شخص شیخ بهاس را بهر آنکه او بیژاد و روح بهشکریه و شاهای دارد و قد
 ساحت او را حفظ نموده و در میان سواهی قسار اوراق لاری که مخاطب معطی حاش بود و عهد ملک
 بی کسی دیگر رفیق او الحسن فائده و آن هر دو سه طایفه فانی تقدیم میرساند آخر کار عهد شاه
 بهر تحب با آن کان سلطنت حضرت خلد مکان به پیام و سار هر اکتشته و عهد افتاح در روز
 روزی لشکر با دسایه بپای آن آورد و مکر بر آبی عهد اوراق لاری قسار آن قول شش مسا
 سوار با عیانت است که او شاهای شریف صدور یافت از قول آن مرد و آن ده کیست این تیار را و
 و حال خویش نموده قسار آن شاهای بر سر حق مردم لشکر را دسایه بود و در دمی لی ادلی شتر
 مائتر که قصص است گفته به یار و یار و کرده و ادب است و درانی حاسو که قسار آن آورده بود پیام
 داد که این ملک خاسته بیک که به سبب و عبدالرزاق لاری امید و ادب است که تا میس نیست
 در مرز که با آن که اول با حضرت انام حسین علیه الصلوة و السلام است نموده و حسن روح
 آن بهید که به گشتید در سبب پدل مسلمه بنوا و دو تن سحر و دی و آفریت ملک
 نمایه هر چند که با و شاه مع اجتماع آن حواس و دی اقر اص ظاهری قسار بود و بی بد
 لاری ماراری اما در باطن لظیر و دوا و دی او قسار که چه بیکه مع ادرین امیر ار حسن
 ملک که در حق ادب نموده و در آن قتل و داد و حواهد است القصد است ماه و دو روز که به
 محاصره است سرداران و بهادران در ترو و حاق فانی قسار که در ایام کار به سیر
 روح احمد خان مستاج مع الحاکم که به میهن او اعرام و دی عهد فلتل بهر ادر بود و بهشت هرگاه
 روح احمد خان و سلطنت دست ما امان بی با عهد احمد خان امان بی که در کوکب منتور
 او الحسن و صاحب اسرار و او بهر یک که که در موافقت نموده و او را پیام داد که

که گفت دویم را آتش داد و دجدرار سک چون طایران هوا و آسمان سید متیر
 از بتیر تر مردم یادشاهی مسدود آمد و فریاد و غوغای مردم یادشاهی تنگ رسید
 و درین لوت عدو کشتگان مطلق و حروف عوافت و مصوران را دیگر ارضا
 بیرون آمده خواستند که از مورچال را دست آورند درین استعاره الهی جانها در
 بیرون خلک ابادان با نام و تنگ جهت تسبیح آن طاعت متوجه شدند و خود میان
 آمد و طرد حشر که را پاکت و عدو کشتگان مردم یادشاهی درین لوت با عدو حشر که را پاکت
 کشت با وجودی که بیرون جنگ بهادران خود رستم از ظهور آورد و علاج شوی آنها توانست
 معیار که این مرتبه من یادشاه رسید آتش غلبه سلطانی شعله در گردید و حکم تباری
 سواری شرف مدد یافت و عدو سواران در تحت همایون ارسادند که سواری حاضر
 مکان کوله در سبزه بهادران درم خود و در آن شعله خود هم محسوس که کاردار فترده
 بر رشتن به دار داد و خود رسیدن کوله و بیرون دست بکار حواشی تحت روان هیچ و سوا
 و هر کسی که طر مسار که راه یافت و از بیرون جنگ بهادر و دیگر مسافران ترددات رسماً
 پیش میاد شاه کشورستان ظهور آورد درین اما همسکانه داد و ماران بر پا گردید و همه
 عین خایل و روح دریا موج کشت و از زنده ماندن صدای سیلاب و صدای بار آمد
 مصوران را نقد رآه و مورچال رحمت تو بهار کتیده و در دو توپهای بر که را که در پیش
 متعدد و دیه های آبی به میان کردند و در ابله های پر از خاک را که در حدیقه احسنه
 دست دست آورد و در مصالح مسدود و ساحق رحمت حصار که از بیرون بر جبهه بهر سینه
 نگار بودند و میل از میان خاصه که قیمت چهل مسدود دید داشت و در آن روز بهر
 سواری مسار که بود که توپ را بر پا آورده شد در آن روز فتح مقدمه است گرفت و
 چون شام شد اتفاق مراحت افتاد و دویم یادشاه کشورستان با همه اعیان و
 و در آن بقعه آمد و بعد سیوم را بمحو خود آتش داد و به سویش حرا و به

پوشش و اظهار تنویری نعره های بجا درانه بلند سازند تا محصوران دل باخته خبر یافته کنار رفت
و حصار مجتمع شوند بعد در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران این اجرا
اطلاع یافته سعی بلع در پیدا نمودن نقبها بکار برده مکان مقابل نقبها را پیدا نمود و شش
سنگر ایشان و سیداران خاک و سنگ مقابل آنرا برآورد و باروت یک نقب را مع قلیله آن و قدر
باروت از نقب دیگر خالی کرده آن قدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آن ها از یزیدن
بروج و دیوار مطمئن گشته بود و آن حالت که صد خوغای مبارزان قلعه گیر بلند گشت و جمعی از مردم
قلعه بالای حصار برآمدند کار پردازان توپخانه که انتظار این امر میکشیدند آتش سیاه
نقب زدند چون باروت جانب برج در آب ضایع گشته بود و بازه از آن مردم قلعه
برآورده بودند وقت پریدن برج باروت جانب مردم پادشاهی زیاده از امانیه قلعه
کار ملازمان پادشاهی ساخت و در طرفه العین توپ اندازان و منفکچیان و عماشایان
و دلاوران که مستعد پوشش بودند سوختند و نیز از افتادن برج بجانب مردم پادشاهی
بسیاری از مردم لشکر پادشاه زیر سنگها بنحواب عدم فرستند و معدودی چند از مردم
قلعه نیز نقد جان در باختند و عدد کشتگان لشکر پادشاهی مطابق عدد سنین هجرت آن
سال افتاد و از انعکاس قضیه یعنی افتادن برج بطرف مردم پادشاهی قلمف شدن مردم
بسیار از این جانب و از ارتفاع گرد و غبار و دود باروت جهان در چشم مردمان این طرف
تاریک شد و کمربت ایشان شکست و چون نزد قلعه کیان سراسیگی ایشان روشن
شد فرصت وقت غیبت دانسته بجلاوت هر چه تا متر با حربه های جان ستان چون
بلای آسمان بر سر آن سراسیمگان نچیند و مورچال را متصرف گشتند بعد از آنکه
این خبر بمسابع اجلال رسید حکم شد که شبیه آن گروه بدآمال نموده مورچال را قائم
کنند بعد سعی موفور و کشته گشتن و زخمی شدن جمعی از جانبین مورچال با قائم گرد
هنوز جا گرم نه نموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که نقب

آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاخر عذایا سنها الطهور آید مسرعی خود رسیدم بحال آید
فصل و عفو دارم و التماس میایم در صورتیکه قلعه تصرف بنندگان آنحضرت در آید و بجزیت مشورت
مراجعت مدارا خلافت تقریر یابد الله اعلم بکلیت بر سر خورده پایمال گشته یکی از بنندگان مفوض خوا
گشت آید و دارم که آن خنده من باتسم هر که هر امریکه در اینجا مقرر خواهد شد آنکه که در وجه اخراجات
او و همراهمان او و دیگر اخراجات لایذی زیاده از محصول این زمین صرف خواهد شد و سرکار
خواهد گرفت تا از عهد آما نمودن اینک و پراگشته برآید و مسلم نسق اینجا بر دارد و در تنگنا
ظاهر است که هفت هشت سال پایتایم هر بوم که از روز و عساکر مسکن خند و بوم گردید و دست
آبادی بهم رساند و نده ایچیکه بکلان درگاه میرساند و وصول آن از دگری تسعد را اگر
التماس باین عاجز قول یافت بعد معاودت هر منزلی که در سرحدی با تنگنا مضر باشد خپام کرد
و در آن منزلی که در رویه نقد تسلیم دیوانیان خواهد نمود و بعد هر توشی که قدم مبارک بیک
حصار فاعه رسیده مبلغ کلی بطریق تبار قدم مبارک میگردد تا نم این فداات برائے آن
بجای آید که بگذارد ازین خوشنیدی مسلمانان شود و سیاه لشکر طغرانی شیراز من مشقت
نمید صهندا اگر التماس نموده درجه بی یوئی نرسد و مر می مبارک آن باشد که دست دیگر بقیع
اوقات سدگان عالی گردد و نظر بر راه سیاه پا لصدش صد هزار من غلکه ملال چلیه سرکار
در انما زخیره دیده رفته بخند و ارسال دارم چون انیمقدات نهانی ملال امر من رسید و جواب
آن بار شاد خند که اگر او آکس از فرموده مایروں سیت باید که او را دست سته حاضر اند الهام
اجبه مروت ما اتفاقا خواهد کرد و مل خواهد آمد و هزار و نیم در خواست او آکس احکام سام حکام
و مقصد بان را راسع گر بر داران شرف و صد دریافت که نیامد هزار خرنیکه کراس لظول دو
فرعه و عمر من بگذرعه دوخته ما دیگر معصلح فاعه گری رواه محمود نماند و بوم
نشان امر من رسید که فاعان قبعمانا تا روح قلعه رسانند و مردم تو بیانه
باروت را در ان بر کرده متظر حکم اند مکمل که اول انعامه که در بومال فاعه زنده است

و چون خبر طغیان آب و شوخی طاعیان بعرض اشرف رسید پادشاه از کیفیت حال
 غارالدین خان فیروز جنگ بهادر استفسار فرمود و معروض داشتند که خانه خدا را پناه
 ساخته یعنی در سیدی که بامین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر ششست بسبب
 طغیان سیل نمیتواند که بر آن طاعیان تاخت آورد و کشتی که بکار عبور غازیان آید مفقود
 پس حکم شد که حیات خان داروغه فیلیخانه بقا و شتاب و فیل کوه پیکر بامردم دلا و زور
 کنار آب رسانیده لشکر را بگذارند حسب الحکم خان کرد اما بسبب طغیان آب کار سازی
 نشد ثالث شب حیات خان بالشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و قریب
 بنصف شب معاودت بنا کامی صورت بست با جمعه جمعی که اسیر شده بودند جمیع آنحفا
 را به قلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند ابوالحسن دوشه روز آنها را نگاه داشت و بانه
 نمود و دلی دل آندل باخته با پروخت و غرت خان و سر راه خان را اسب خلعت داده
 و دیگر از انبیره خلعت خوشدل نموده با عراز مرخص ساخت و سر راه خان را به انبار خانه غله و بار
 فرستاده گنجهای غله و بار و تهنود و بعد از عرضداشت نوشته و حاصل مضمونش چنین
 نشین سر راه خان نموده برای رسانیدن عریفیه مع پیغام نجدت خلد مکان قسم
 بجاه و جللال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده روانه فرمود چون خبر رسیدن آنها
 بعرض اقدس رسید غرت خان و سر راه خان محاسب شدند و حکم شد که از منصب نزاری
 غرت خان بایستد بحال داشته و خطاب موقوف نموده متعین بنگاه کنند و سر راه خان را
 از خطاب معزول ساخته منصب ذات آن غلام کمالات که چهار صدی بود بحال داند
 و خطاب موقوف که او غلام است و کربختن کار غلامان است و عرضداشت ابوالحسن
 را نزد فیروز جنگ بهادر بردند که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعرض رساند بعد که
 جللال برای پیغام زبانی عرض کرد و حکم شد ثلث از شب گذشته پس سرده خلوت آمده عرض کرد
 حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض اشرف رسید آنکه من خود را از جمله بندای جانشان

و دمدمه امارطعیاں آب منہم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی قوت
غنیمت دانستہ ارجحاً بیرون آمدہ دست بردا نمود و بسیاری از مردم بادشاہ
تقتل رسید و جمعی گرفتار بند اسیری گشتند و گروہی را در فرازین گرفتند جہاں
سالم خان حسی صردور مقابلہ میدہ خود درمفاک اداختہ سالم نامہ وصف شکل خان
کہ لاف شجاعت میکرد و در تخیل قلعه ستر از دیگران سعی میکرد و چون عبدالرانی لاک
بر در حال او رسید خود را دلفقی اداختہ و آب و گل پاشتہ حاضر گردید و متذہل
کہ دائم دم از ہاگزینہ قدری دست و بازو مابہ مقابلہ نیارودہ از معرکہ کنار
گرفت و اعدار آن کہ سیلاب ملا علی اہل قلعه مامد و عاشر سیرت خان میرانش
رسیدہ خان مذکور را قرار را بر ثبات و قرار ترجیح دادہ سلامت کوچہ حید
و بر سروی محالان هجوم آورده خون او خود را شکل نژدہ و امودہ بود و در حیات
او اختلاف نمودند کسی گفت کہ ایں سکتہ حیلہ و مکرست را و زحمی باید رود تا خون
بر آید و گمری گفت ایں صرع خوف است و نوح حیرس باید بہادامت کہ جبرد و یں
میں شخصی قتلہ قتلگ جہیتس باید نمود رسیدن گرمی آن قتلہ ہوش آمدن او را
دستارن دست و گردن لستہ از اہما بیرون آورد و مد خون گل آلود بود و اورا لشتہ
معملہ عایاں ماسیر در آورد و خواستند کہ سرش را ترش جد اکند کہ اعالی کہ ساق
در حمر کوکر ایں شاہ عالم و اعدا از ان منظم در ساک بوکران ابو انجس گشتہ بود
اورا نشانختہ گفت کہ ایں عرت خان میرانش سرکار عاصمت یں اورا دست
کشان کشان رندہ نہ قلعہ رود و ہماں سر راہ خان عرف حلال حیلہ را کار
مہمان قدیم خدمت بادشاہ بود و او را و نہیب دار و دیگر یکسہ اسیری آرد و مدگر
انکھانہ خان سرور گمہداتہ خان کہ انقامت در ریدہ و عوامای توید اکشید
تردرات مایاں اظہور آورد و او را شاد در طردوی ایں مس نزد و خمیری اومانیات و کو

و مردم قلعه توپ بر برج مقابل مخیم جا به جلال آورده چند گلوله مازند بعضی گلوله بخوابگاه
خاص رسیدند و بعضی گرد و گیس بارگاه گردید از چینه پادشاه بم برآمده فرمود که دمه دیگر
در مقابل آن برج بنهند و توپ چند جهت اندامش بر آن دمه نصب نمایند لیکن
بنا بر سبب بودن زمین مقابل آن برج ای معنی صورت نه سبب و همدارین روز حکم شد
که دو صد جامه و منقحر سبب جهت دلیران جلالت آثار بدوزند و نیز حکم شد که نردبانی
محکم آورده بر ستون بارگاه نصب کنند و چون حکم نردبان قائم کردند پادشاه
خود بنفس نفیس بالای نردبان صعود نموده نرویدی یک زین در میان گذاشته و رؤ
مسعود فرمود و ای حرکت جهت اظهار تقصیر غم قلعه گیری و قلعه کشائی بود تا ازین حرکت
تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبداللہ چون پادشاه
را در تسخیر قلعه راسخ قدم یافت و جنگ به ابو الحسن که مسلمان بود اظهار اطاعت
می نمود مخالف شرع متین دید و عفو جرائم ابو الحسن شفاعت نمود از آنکه این عفت
خلاف مرضی پادشاه بود و فرمود تا او را از لشکر اخراج نموده به بنگاه فرستاد و مداور
که پیش ازین در ایامیکه پادشاه غم تسخیر سیجا پور و حیدرآباد مصمم نمود از قاضی شیخ الاسلام
مسئله جواز مهم این دو ولایت که والیان آن هر دو مملکت مسلمان اند استفسار فرمود
چون قاضی مذکور بر خلاف مرضی مبارک جواب داد و حالش بدان انجامید که استعفا
از تعلقه قضا نموده برای حج بیت المقدس رخص گردید و در شب چهاردهم شهر شعبان
آفت عظیم از شدت باد و کثرت باران بسکان اردوی معلی رسید تمام خیام لشکر
از صدات باد و باران پاره گشته و برین افتاده باب و گل فرو رفت و سبب
کازخات پادشاهی بسلاب بر باد شده و از افولج پادشاهی که در عقب سلامت کوچه خیزد
بودند از یونان آیت متفرق بجز فدا گشتند و جمعی که محابا از باد و آب نکرده هر چه بادا باد گویان
آب گشتند آب زیر ایشان گذشت مگر روی که فراز نشسته بود قلعه ای حبال اختیار کرده بودند و

رعد مه گوش ملائک را آسمان کردند
 تنگنکی بر بسم سجده منحصر شد
 بعبقیر شده مشغول هر یکی طسری
 کیچه بحث که فال من است آمده است
 چه بنگار که خواب من است گشته درت
 کیچه بشرط که فردت کوچ تا دهنی
 کیچه دواند بی سارمان خود قاصد
 کیچه نوشت که مالان مدوری عالم
 کیچه سوار شد و رفت گفت با او که
 ز قلعه گوئی افتاد درین آتش
 کیچه سار تر حجت ویر سنگ خرب
 چو غنچه جمع شده ز بر لب هم گفتند
 حو کل سجده کی گفت تنگ فتح است
 هنوز بر لب ادب و این سخن که ز دور
 کیچه به پشت برآمد که من به بنیم صیت
 نخواست دیکری از جا بجه باید دید
 مدبری نقب رمت و دورین طلبید
 درین محله بودند تا خضر آمد

ز بسکه نعره تاباش واد واد رسید
 گشت ماز از آن نقاهت واد رسید
 ز کیف شادی شان رود و غنچه رسید
 مام تندیم دل حالت رفاه رسید
 گشت نکبت ایام سز و جا رسید
 توان عرض محفل روز یاد واد رسید
 که خلعت و بهت گرفتند بجا رسید
 چهره شگافتم امیت چوب و کا رسید
 ساد و صحن که خواهی بنیم واد رسید
 کشید مال اهل کشته که آه رسید
 یکی چو شعله واد شد که تابا رسید
 چه بود این رکجا از کدام راه رسید
 چه حوس شد که برین مدعا گوا رسید
 گلوله و گرا آمد به بارگاه رسید
 از ان وقوف گلوله تغزل گاه رسید
 بلند شد و دوسه گامی نعره واد رسید
 بدید و گفت تنگستی ایسا رسید
 که چشم زخم طبعی نبوغ شاد رسید
 و تبارخ چار و هم شهر که کور حیرا و شاه رسید
 بردم به رخت و عرشان بر آتش اتعاقی سمند رنگ بر تو که مدفع آنها ترمیم
 تند و بنقادن را بجانب جان مکر گشته که بدیدم طوطی عالم شد که مکر گشته گردید

لیکن آن وقتی که کارافت بدیوان کن لام امر و لا وان لما و لم شد حرف جزم
 سا و ش صا و ست از کلک فرنگی سخن کان و صار و اشی فعال و ناقص اند
 همچو دبیرات تسخیرات و ملک دکن و هم خان مشارالیه در واقع مرقوم میارند
 که تبارش و و از و هم چنان ایام محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فرسنگ غازالدین خان بهادر
 فیروز جنگ حجت تسخیر قلعه خود مدبری اندیشید که حارسان حصار را کثرتاً شب
 بیدار بوده آخر شب بخواب غفلت میروند و آنوقت بیاوری نزد بان و کند بالائی
 حصار آمده استخیر حصار باید پرداخت چنانچه در همان شب بوقتی که پاسی که از شب مانده بود
 با جمعی از دلاوران بجانب حصار متوجه شدند چون نزدیک به پائی حصار رسید خود در پناه
 سنگی جا گرفته دلاوران را فرمود که نردبان نهاده و کنند انداخته بر فراز حصار بر آید چنانکه
 دو تن از دلیران پایه نردبان گذاشته بالائی دیوار حصار صعود نمودند و بهادران دیگر
 بنابر کوتاه شدن نردبان مقلب کنند تا بر دروازه حصار راستوار نموده شروع بصعود کردند
 قضا را سنگی از فراز فصیل حجت خوردن لاشها که در خندق افتاده بودند نذر جمعی بپایان دو تن
 که بالارفته بودند و چار شده آغاز فریاد کردند و چند آنکه حارسان قلعه بیدار شده مشغول افتادند
 و آن دو تن را از پاد آورند و درختهای کمند را قطع نموده کار آنها را که در نیمه راه بودند
 نیز با تمام رسانیدند و جمعی را بجهت آتشباری سوختند خان فیروز جنگ بشایده اینجا
 بفحوائی العود احمد معاودت بشکر فیروزی نمود و بعضی مستعجلان بجز دیدن صعود آن
 دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مال حال مثل حاجی محراب بکمال شاشت بجهت
 پادشاه شافقه و حتی که پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته بود بشارت فتح قلعه مباح
 اقبال رسانیدند و حکم نواختن شادمانه شد و خلایق برد و لثمانه حجت تهنیت حاضر
 گشتند و بعد از آن که منهیان خبر از مال کار آورند سرور بجهت بخرن و مصیبت متبدل
 گشت سه نوید فتم و ظفر چون به پادشاه رسید نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید

که سردار مگر بخت اور درمگاه / تخم سخن گوی و قل حرف / ولی گاه ماتک و گاه بی باه
 امین و مستی مخم و اسوار / جو دیوار این قلعه بی آستان / سما و فلک چیست بهشت آستان
 که اردو و باروت گشته بیا / بود عرص و عمارت من انگیز / برار مرده دیر و در درگاه
 محل و مکان معانی است و ما / کتیف و عظام محوم سپاه / سفر و روح و نار و آتش در
 لعل آید ای و عید آله / حجت بهمت عافیت آن مرا / نصیب کسی کو خداوند شاه
 مودران عقب پاشه جلالت / همه جسم حور دست و جنگل / ریشم قنایه و و در و
 همه تند آسب کوتاه / بید و خار و دست و حلقوم / مدار آفت مان دارد نگاه
 مساحت است آن چه زمان نام / همه گشته رفیق و فاقه گواه / عسی مالد است و کیس گدا
 مساوی شده هر دو اعدا / غیر شترت محرم چه در آ / عمنش رد و بردار همه راه
 و من ای بسج اما مدید / این آستانه اورد و گوی / رحل مرد و راه زن در جنت
 جدا گشته از هر سال و ما / کراں عود و ربط ترسم سر و / شکست این همه تخت گلیا
 و لے صبح شکست مر بار / که در خواب میدکسی گاه / و فاعل مذکور مذکور است
 بیت عمار ویریه کریم اثر / کیمیا کو رسد بهشتین و محس / مرد فاقه جلد و عسر مسخر است
 ایچ ماسد کو کراں و در و کس / جبهه یحیری کسح تاس مجس کرد / درندان سطح من لموس مایل
 متسع معد و لم یح و نظر رفته / واه و گاه و واه و واه و واه / انقیل الایلی انی و این شکرت
 الاقل حکم لمیسان المرحل / مع صور و یکه او ارفیق کی است / طعم ماکول که هرگز نیامد
 لم یفرح به فتح قلعه کمین یعنی فرات / سبک سبک و یه و یه و یه و یه / صدق حرفی که هرگز نیست
 که از قمار کی سار و مایه از و کور / طوسی که میگویی ملاقات محال / در راه که و در راه که و در راه
 مایا اطر حسن خط مایه لیمو لیا / قبح و ویمیم و ویمیم و ویمیم / ارتاح و واه و واه و واه
 و کله یوت و سار و کله یوت و سار / افزا و در و در و در و در / یه و یه و یه و یه و یه
 ادر و ادر و ادر و ادر و ادر / می کنند ای محفل و در و در / من و من و من و من و من

که از قادیان بر سرش افتاده و نه
 درین لشکر بایرم باخوش میخیزد
 نه نقدی هست نه بنی لی دلال باز
 برای خود فروشی کند هر دو کانه
 مگر بریزه خویش نموده نیز و نه
 چه گوید پس سر و زان را نشنود
 که این تقدیر و ان نهست خیر جان
 بر روی و رسم گولچه چیند سکه خراب
 ولی برداشت جامی ز دست کینه
 که یک مودر بساطش نیست ز خیم حیر
 غم روی و هلاک آتش و نیت
 برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ حلو
 گدا در کشتی کسکول آبی هم نمی یابد
 بگفت احوال اگر نیست پیر می می
 زجا غلغل شادی شنیدم گفت
 که شخصی دیشب در واقع پروردان
 برای قلعه کلکنده کن ایجا دوطا
 یکی می گفت ای حسن حق موعی ان
 برای من نیست امروز بچو مانده جان
 یکی میگفت هر قدر داند خلق کنان
 یهودی هندوی نصرانی گبری
 بنجاموشی ادا کردم سخن رانیت پیا
 و هم در وقایع میگوید پوشیده ماند که احوال هر یک از نیکه اردو
 معطی چه شنج و شاب و چه علی و ادنی گاهی بقرون خوف است و گاهی شوب بر جاثم لایموش
 فیها و لایحی مگر طفلان بی پروا و کو دکان از امید و بیم متبراکه دامن خنده بازی بر زده
 آستین استغنا و بی نیازی گرد ملال از چهره حال می افشانند و قطعه نصاب را فرا گرفته
 بنماط خورسند و آواز بلند در مکتب نشاط و دبستان انبساط میخوانند آنچه بگوش رسیده و به
 هوش هم برسد
 الهیست و الله و رحمان خدا
 مگر او کند رحم بر غوغ شاه
 رحیم است و غفار و امر زگار
 ندانم چه شد حصه این سپاه
 تعلم بیا موز و اعلم بدان

بود شریعتاں که دل عالمی حاصه تصدیان حضور از درخت عوی او بر حوں بود مرصوب گردید
 ایامی مل تردا یکبار حده نامی عقیدت کیش با دسای و دست بردا که از محصوران بد دمارا
 و طعن آب که علا و صعوت گشته بود معر من قوع آمد اگر تہ تعصیل آن بر داحتہ شود د فاتری با
 و میرا محمد التیاط سمعت ثمان و تخلص مالی بیان مصائب متاعب که دریں معر دانیکر سکه اردو
 معلیہ صیر و کیر ویدر ما و پیر گردید در وقائع گوئی گنبدہ رماں قلم داده و احی و قلع
 مذکور مشمل بر مضامین طراوت تعصیل و جان شتارالیه در آن ادتلاش سموری دادہ میں محمود
 مشہور و فعل مجلس طرما و ارات مس است و دریں ارجوف تطویل بر علائقہ مصوں احار و صی
 اشعار آن مان طرافت شعرا کفای شود و در واقع مذکور در بیان احوال اصاف ملہ ہا
 موج یاد شاہی میگویہ کر دہ صہیاں احار و امار و تین آہنگ محران او صاع و الطوار کہ ہا
 محلہ دارا مار مور و محکوم است چون معرہ منظر حہ ہا گریڈ و ماسد و رقی گنبدہ صاف صاف
 و ارسیدہ وار ہما حہ گر فہہ مالکی مایں نقل مضموم است اشعار در سیکل دکن ہر دکن
 چو گم افادہ اند اہل ہر گنج دیا سرحد رسیدہ حلق اولاد ادا کئے کہ ہمہ ہمار دین با صحت
 سیاہی ہمہ میل قلعت میکہ علا رتہ و رتہ دوم آتلب ہے طبیعت علم طے یاد میدہ ہوش
 ساتھ سر رتہ بیار دے مسمر اند غیر ارتکات ارتکات رصعہ حرم مینہ میں گراہے
 رطل رشتاق است لب لایموتی بہتہش آتس و ماں آید ہوسیدہ رکھو ملے مال ادرس ہر حہ کہ
 نمودہ مادود و یو ایشرا شکل عیا باشد بعدہ برانہ ہمہ ہا سکین کردیم دل ہر دگر گویا دکھا
 بطول نمودار ہر دگر دیکھ دکتا دکھا دکتی اردوار صو میکا محاسن اسرہار و روتہ
 بر شہیکہ معلون شد و ال تعنا دینت گفت قاری کلایم و ہا غلام ہر یکا تا کلا و ہر سوزا
 شد و طیار ہوں ہورنی رتہ متہما ہر جیتیم درد ہوشن و حب ہے شود ہوا اردگی ہر یکا دکت
 کہ ہما الوان شد و ہما یک ہا طہ و فاحتہ می کند دل بہتہ میگن دین ہمہ ہا ہر دگر
 مہا ماسیارتی رسول رنی رنے ہر دگر ہر دگر دیکھ دکتا ہر دگر ہر دگر ہر دگر

عظیم سبز زمین لشکر پادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله باخند
 و آنچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گرانی غله
 یکی کمی باران بود در آن سال که بر وقت خوشه جوار و باجره که عمده جنس خریف
 و مدار قوت غربائی این ملک است بدون آنکه دانه برآرد خشک گردید دوم
 آنکه دکنیان و فوج سنبها که عید دابو احسن آمده بود اطراف لشکر پادشاه را
 تاخته مانع رسیدن رسد غله گشته بودند علاوه اینکه اثر و بانیز در لشکر پادشاه
 شیوع یافت و ازین حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب گر سنگی و بی برگی
 نیاورده بر خاسته نزد ابوالحسن فرستند و بعضی نجفیه نفاق و رزیده معاونت
 محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید پادشاه نهاده محمد اعظم
 که بهیبت نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف او حین واکبر آباد مقرر گشته
 به برهان پور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده های
 کار طلب و پیشتر سلطنت و بند و بست بیجا و ربا و مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت
 بعد رسیدن محمد اعظم شاه که گرانی غله از حد گذشت میرزا یار علی را که امین و رسا
 در کارها بود و بکمال توجهات و عنایات پادشاهی خطاب و اضافه منصب قبول
 نمی نمود باو حکم شد که خدمت دار و نعلی قبول نماید و رسد غله بر لشکر برساند میرزا علی
 چون دانست که سرانجام امین خدمت از او نخواهد شد و محض بدنامی عاید حال او خواهد گردید
 و از در و اعتبار بخیض نذر خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن حدت نکرد محمد اعظم
 که باو نقایصی داشت چرا که مشارالیه نظر بر تقرب خود به نزدیک پادشاه رجوع آن شاهزاده نمی
 آورد و بخدمت پادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که با اینهمه تفضلات و عنایات حضرت آن حاجی چه یار
 که از اطاعت خداوند نعمت پر سجد بر خاطر پادشاه اینهمه گران آمد و او را گرفتار غضب سلطانی خست
 و بهنجور روح الله خان فلعت حدت مذکور که باعث شغیدن هزاران دشنام از زبان خلایق

بود تشریف خاں که دل عالمی حاضره تصدیق حصور از دقت حوی او بر حوں بود و مرتب گردید
 احوال ترو دایک ار حده اثنی عقیدت کین پادشاهی و دست بردا که از محسوسان بد و انا
 و طعیاں آب که علا و صعوت گشته بود و محرم قوع آمد اگر تفسیل آن بر داحتہ شود و فائز می
 و میر محمد الحافظ سمع خاں متخلص بنالی بیاں مصائب متاع که درین شعر دایک بر سر
 معلی بر صغیر و کبیر و میر و بر و بر گردید در وقائع گوئی گنبدہ سراں قلم داده و اثنی قائل
 مذکور مشعل برضا میں لطافت تصنیف معان تارالیه در آن اذ تلاش سکوری داده و این مضمون
 مشهور و نقل مجلس طرا و اراستہ است و درین ارجح تطویل بر علائق مضمون احار و صی
 اشعار آن حاضرات تعار اکفا میتود و در واقع مذکور در بیان احوال اصناف طمر
 موج پادشاهی میگویی سر کرده و مہیاں احار و انا و رستین آہنگ مجراں اوماع و الطوار کہ
 محلہ بازار ما سور و محکوم است چون معرہ نظرح حارہ بخارہ گردید و اسد و رقی مجید صفا
 و ارسیدہ وار مہیا حررتہ مالک امین نقل مطوم است اشعار در تیکل دکن اورد و کرس
 چو کج افقاده اہل نہر کین و رہا سرحد رسید حلق او لایا
 سیاہی ہم میل قنوت میکنہ علا رستم و پزار دوم آن لب
 ساتھ سراز ترستہ پیادہ ستم استغیر از نکات ارتکا
 رطل طر شاق نہفت لایوتی بہتست آن ہاں آچو سید
 سوده ماد و دو لایتن را شل گیا ساندہ بعدہ را ہم چرام سکین
 بطول سوز و زہر در میزدن رکاک دکنی اردو ارمو سیک
 سہ یکہ معلوش نہ ذلال تنہا بجز گفتاری کل اینوہ ام
 تنہا چہ چون سوزنی را شگیتہا ہمچو نیم درد بہشت و حبس
 کہ تہا الوان زرقا ہم یکہ سہند افشاہت می کند دل بہشت
 نہاں سار کا رسولی رہی سہ سہ جزو جو شاد شیر وایے

عظیم سبز زمین لشکر بادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله بافکند
 و آنچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گرانى غلّه
 یکی کمی باران بود در آن سال که بر وقت خوشه جوار و باجره که عمده خربس خریف
 و مدار قوت غربائی این ملک است بدون آنکه دانه بر آرد خشک گردید دوم
 آنکه و کینان و فوج سنبها که بعد دابو احسن آمده بود اطراف لشکر بادشاه را
 تاخته مانع رسیدن رسد غلّه گشته بودند علاوه اینکه اثر و بانیز در لشکر بادشاه
 شیوع یافت و ازین حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب گرسنگی و بی برگی
 نیاورده بر خاسته نزد ابوالحسن نیستند و بعضی بخفیه نفاق ورزیده معاونت
 محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاه نهاده محمد اعظم
 که بهیبت اتفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف او چین و اکبر آباد مقرر گشته
 به برهان پور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده مای
 کار طلب و پیشتر سلطنت و بند و بست بیجا و برباد و مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت
 بعد رسیدن محمد اعظم شاه که گرانى غلّه از حد گذشت میز را بر علی را که امین و رسا
 در کارها بود و بحال توجهات و عنایات بادشاهی خطاب و اضافه منصب قبول
 نمی نمود باو حکم شد که خدمت دار و علی قبول نماید و رسد غلّه بر لشکر برساند میز را بپار
 چون دانست که سرانجام این خدمت از او نخواهد شد و محض بدنامی عاید حال و خواهد کرد
 و از در وّه اعتبار بخیض مذلت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن بدست نکرد و محمد اعظم شاه
 که باو اتفاق داشت چرا که مشارالیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بان شاهزاده می
 آورد و بحضور بادشاه زبان بشکوه او گشوده گفت که باین تفضلات و عنایات حضرت آن پاجه پیار
 که از اطاعت خداوند نعمت پر سجد بر خاطر بادشاه اینمندی گران آمد و او را گرفتار غضب لطافت
 و بهنجور روح الله خان خلعت حدیث مذکور که باعث شغیدن هزاران دشنام از زبان خلایق

خود را مالش حیدر شاه بی برداشته نزد آخرا لامی سها دران ایوان و توران و علاد
اعمالان و راجیوتان و وکیان گشتند و دران روز کمتر مرد و ظهور می آورد بدل شیخ بهنج
و شیخ نظام و اکثر نوکران الواحس با سمالت ماد شاه حقوق ولی نعمت خود در طاق بیان
معاذ رود و درگاه ماد شاه آورده مسامحت عمده و خطاها سروراری یافتند چنانچه
محمد ابراهیم مسامحت بهجت هزار کی گشتن هزار سوار سروراری مافه محاط بهاتیان گردید و پیش
ار بهی سعی در پیچر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت مسامحت شش هزاری دیگر سوار خطاب
نقر جان غر احصا صامت و در حمله نوکران عمده الواحس کسی که تار و رسته قلعه ار
الواحس و شامحت بل در روز مفتوح گشتن طبع میرزودی بر ترار قناس ظهور آورد
مصطفی خان لاری عرف عبدالرمان بود و ماکله مدب محاصره مانند اکتسید و از کثرت
ذخیره ماروت و اسباب توپخانه که در ماکله بود مستقل با مفضل اردو دیوار و برج و باره
قلعه محوله توپ و گلوله تعنگ و مان و حقه آتشیاری محاسبت لشکر مادشاهی پیرسید و ار
ساری آتشکاری و در حاستش و در تارکی آسمان شده بود که روزار شب ممتازی نه
و بر و رسدای کار طلب بادشاهی تمهید می گردید و در وها دران صبح
مادشاهی ترددات نمایان بر روی کاری آورد و در حصو قنایر و رنگ و صف و تکیان
سرفروام الدین خان دار و حقه توپخانه و مهاتیان مامدی درها دران پیشتر از دیگران
در طریق حال عالی سات قدم در ریده کاری سال دیگر که و کار یکجا و در یک روز و شب
تا اینکه در فرصت یکجا و چند روز و در حال را کنار حندق رسامید و در حکم حندق
را بر نمایند اول غله مکان و وساحت کب که ماس برای رمودن پاک و ادا حق
در حندق دست مبارک خود و حقه رمود که کیسه بار و دلیار کسند و در
اما موده توپ اسنایر در گالاسه آن به گذار و اگر چه از مدیات آن
توپسائی خانه که تر لرل در ارکان آن و صارا اما اما اگرانی مده کیالی که بر لرزل

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاه مشروب عسل و دهن توپ و بان نمودند و در آن روز
 بازار جدال و قتال گرم گشت و دلاوران هر دو جانب ادم را کشتند و تهوری دادند
 و کشته و زخمی گردیدند و خواجہ ابوالمنیر را با چندی از غلامان و ساتت بارہ ہجستہ
 ملازمانش عالم دشمنی شدند بعد از آن کنیان را و از مقابلہ تا نمایند با بطلہ بعد تصبیح و بپای
 و رسیدن خبر از جنگ حکم کردند عقب وستان و مدد و تقسیم افواج بہر اوج انجند و در
 پیوست و ہر روز جدال و قتال و تفرع می آمد و در میان ایام محاصرہ روزی ہر دم
 حکم شد کہ توابع محصورین را کہ سیرہ زن دیوار قلعه فرود آمدند بردارند و تصبیح غنائی
 بدر غار الدین خان بہادر فریر جنگ کہ از امری ای قتلہ بود از نائت کارلانی در آن دار و گیر
 یورش نمود و قریب قلعه رسید و برین چنین گولہ زنیورک و غبار شانه اش خورده دست
 را جدا ساخت او از آنجا اسپ سوارہ با ستقلال تمام بدائرہ خود آمد و حمدہ الملک
 اسدخان برائے دیکوی بیاد و او مامور شدہ رفت در آن وقت چراخان
 از شانه او ریزہ های استخوان می چیدند او با ستقامت را نوزد و یچین حسین
 با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قوی سے خورد و می گفت کہ نجیہ دوزخوبی
 بدست آمد ہر چند در معالجہ سعی بیکار رفت اما در روز دوم یا سوم بہر پنجہ اعل
 دست از کار گاہ دنیا برداشت و ہر ہفتہ بل ہر روز بسی بہادران مورچال پیش
 میرفت روزی از آن ایام کہ غزال الدین خان بہادر فریر جنگ مورچال را پیش می برد
 خشیخ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق و غیرہ بمقابلہ فوج بادشاہی
 آمدہ زد و خورد عجیب میان آوردند و کشورنگہ ٹڑہ زخم کاری برداشتہ از اسپ
 افتاد و خواستند کہ او را بردارند مشکل شد تا اینکہ جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنگاہ او را
 از دست دکنیان بر آوردند و چندی از دکنیان بر کشتہ و زخمی گردیدند اما غلبہ دکنیان آنچنان
 بود کہ دلاوران فیج پادشاہی چیدہ را در کار فرمودند اما نتوانستند کہ لاشہ را بدست آرند و دکنیان لاشہ

معاوضه ساختن و در ترویج فسق و فجور علیه سہایت مرتہ کوستیدن و خود ترکیب
کماثر کشتن و مسوق مادہ میرتی نودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق را از عبادت
مرفق نہ نمودن . در اعانتیکہا در فی ایسی سہائی جسمی دفعہ فرو نگذاشتن و خود را دین
مادہ بر دھلق و خالق کہ در مع معاوضہ کفار فی حق کلام الہی واقع شد و مطلقاً ساختن
. ما وصف رسیدن و این مصحف امیر محبوب مردم فہیدہ ادا با دین بیہ عظمت ارا
گوشہ کشیدن و درین امام تبار کی یک کھوں رای سہا فرستادن و لفظ عرو و رستی
مادہ نامائی پیودن و امید رنگاری در ہر دو جہاں کاس سے رہی تصور ظل و خیال بحال
و بعد از این کما ابو الحسن ماس مطلق حاصل کرد و فکر نفس اواح بہت مدافعہ افتادہ تسبیح صبح
و شہرہ حان و مصطفیٰ حان عرب عبد الرزاق لاری و دیگر سرداران سارریشہ را مقرر چہر
فرمودہ و وقت رحمت گفت کہ ہر گاہ ہر مادشاہ طہر یامید ما مقدور سعی نمایند کہ مدہ دیگر
سود و ما عار و اکرام یارید امارا در جواب گفتند کہ سینیہ ما در دست اوست عالمگیر را از
آلہ گستہ و مگرہ از آتش سبب و عارتش کسات شدہ بعد از دستگیر نمودن حرمت او بگاہ
سواہیم داشت ما کلمہ و سرئی حیدر آما در داران مذکور مقابل جوح مادشاہی پڑ
معکہ اراگتند و چون در یوقت عزیزیہ فارالدین خان ہما در میر و جنگ کہ بعد فتح سہا پو
برائی تسخیر طعہ اراہیم گڈہ یا مور گردیدہ بود سہم شروہ ہم آں قلعدور وادہ شدن
بحول طریق ایلمار محصور رسید اراشتار این حرقہ مہنات سرداران ابوالحسن
ارعائے خود لغزید تا اینکه ست و چہارم ربیع الاول یک گروہ حیدر آما دکار
قلعہ تفاوت کوکہ رس بود در ولی موکب اطلال شد و حکم قضا توام بقتیم
مورجال و انگدن تر لرل در اساس حیات محصوران و راندن امتیاز
و بازہ تصرف توہما و فراہیم آوردن اسباب قلعہ گیر سے ستر بہ بعد
یافت درین اثنا اواح ابوالحسن اطراف لشکر آمدہ ہمگ در پیوستند

سلیمان بنعمر علیه السلام در باب تشغیل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کفاره
 آن مذبح ساختن اسپان تبلاوت در آمد بادشاه آبدیده گردید و آن آیه را
 حسب اسحال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش نسبت سینه حضرت سلیمان عمل نموده
 سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم بدیع آن فرمود علما حیدر اباد بعد
 شنیدن این جواب گفتند در این صورت فرستادن اسپان برای ذبح کردن بر درختان
 امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود بهمانجا ذبح کرده بفقر القیسم می نمودند
 سعادتمندان جواب داد که این شهرت نیز اعلی ندارد چه در آن ایام شهر شاه جهان آباد
 تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران شهرت داشت و سح محله نبود
 که امیر از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشد و در صورتیکه یکی
 اسپان را ذبح مینمودند از دلم بسیار میشد و ضعفای فقر محروم می ماندند بنا بر
 آن حکم شد که در هر محله یک دو اسپ برده مذبح سازند و مستحقان قسمت نمایند
 تا کسی محروم نماند و تقسیم سهولت شود چون این سوال و جواب سعادتمندان با تفصیل
 حیدر آباد از روی نوشته و قانع نگار بعرض خلد مکان رسید سعادتمندان مورد
 تحسین و آفرین گردید القصه بعد از آنکه بادشاه بمرزا فاضل الانوار قدوة الاولیین
 سید محمد گیسو دراز رفته و سبت هزار روپیه بخریدم آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده
 و استمدا نموده غسان بیکران توجه بصوب حیدر آباد معطوف داشت ابو الحسن از استماع
 این خبر وحشت اثر عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق
 مع تحفه و پدایا مصحوب نوکران سخنندان روانه نمود جواب عریضه او محمول بر بیان
 شمشیر آیدار مبارزان تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعادتمندان تفرصه و تریا
 مندرج شد که اگر چه افعال قبیح آن ما عاقبت اندیش یعنی ابو الحسن از احاطه تقریر بیرونست اما از حد
 و از بسیار اندکی شمار می آید زانم است پادشاه سلطنت کفایت کار فرما جواد و ساد او شیخ و فضلا

نمودم الحال را چاره مکرر گشته شدن نیست لیکن از گشتن من بادشاه راحت برتما
 خواهد شد و بهیچوجه احتمال عفو حرائم متصور نخواهد بود و اگر من رنج خواهم باز احتمال
 عفو حرائم تماماً قیست و شرط حیات من هم کمر خدمت را نمی رشتکاری شما نقد
 استطاعت خواهم بست سلطان الواحس نظر بر عواقب امور عدالتش مسموع است
 دست او مرا آتش بر داشت بل بامر صلحت وقت سعادت کمان را طلیده است
 سابق ریاده ترا غرار نموده آفرین گفته خلعت و عهد هر مرغ با و رحمت فرمود
 در همان ایام روزی در مجلس الواحس و صلائی حیدر آما و حمد ادا کرد خوبی مانع
 بادشا و دین پرور میان آورد و سر رشته سخن با سجا رسانید بد که طرفه حالت
 که ما و صفاد عائی صلاح و تقوی و داناائی عالیگرماد ساه که راں رد و حاصل تمام
 بادشاه دین بیا در آتایمی که تربیت حار را تحت زردشاه ایران فرستاده بودند
 و او را بگردی و کج خلقی و دعوت کشیده مراحت نمود و نسب او ساں هر دو
 بادشاه مخالفت تمام بهم رسید و او را مین کار به لشکر کسی اسیامید و درین انسا
 که اسیاں فرستاده شاه عباس بطر اورد در آورده بادشاه ارروئی نقب درو
 که اسیاں را مد لوح ساحه لعقرا شمت نماید ، و صفاد عائی تقوی و اتبلع
 شریعت غرام کس جس اصراف که خلاف شرع است گشتن محمول بر چه توان کرد و بحر
 اطاعت نفس سرکش ، ایسی که اسیاں را العلماء و مستحقان شمت می نمودند تا مع کثیر
 اراں هر و مد می گشتند سعادت کمان جس سازد در خواست گفت انکه سهو رسد که باز
 نسب ، احشای ارشاد ایران اسیاں را مد لوح ساحه لعقرا تقسیم نمود غلط خط است
 اصل حقیقت است و فیکه آخته یکی اسیاں را بصورت آورده بادشاه در تلاوت کلام
 مشغول بود و محاطه اشرف گشت که جلوسیدن اسیاں در صحت طلب است ، قی متذاد و
 را موثوب روز دیگر داشته شوم و بدین اسیاں باید گردید که آن حالت آیه کریمه که در تان

میخواستیم که جواب روزیو بر مرصع و مرصع آلات دیگر نبرستم خواهی سرای خود را روانه نمائید
 که بحضور او زیور و مرصعین مرصع که در خانه موجود باشد عبدالمعز حواله او نماید سعاد
 در فرستادن خواهی سر را با نمود و چند روز گفتگو فیما بین بود تا اینکه خبر نبیعت موکب اعیان
 از گلگیر که بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت ابوالحسن کسان حاجب البلیه عدو خویما
 پیر از جواب روزیو بر مرصع معارفه و تعداد بل تعیین قیمت دستنی داشتند و بر آن مهر خود کرده بصوب
 آنها نزد سعاد و خان فرستاد که بطریق امانت نگه دارد و در دست هر قدر زر نقد که بهم میرسد
 واصل میگردد و آنچه که از زر پیشکش باقی خواهد ماند در عرض آن بعضی از آن جواب مرسله قیمت
 نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعاد و خان متین البصو ل پیشکش بهر خود مع غرض نیست
 مشایخ اطهار را طاعت و التماس عفو جرایم اینجانب بدینار وانه حضور نموده شود اتفاقاً روز
 دیگر ابوالحسن چند پنگی سیوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعاد و خان نیز از جانب خود پنگی
 بحضور ارسال داشت که بدر و بر آن نگذاشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ کوچ بحیدرآباد می آید
 ابوالحسن از شماع این خبر موثر با سعاد و خان پیغام داد که مطلبی از فرستادن جواب روزیو
 نگذاشته باشن تا موس خود و توقع ترجمه بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس کانی بهر سید و توقع
 پذیرفتن التماس عفو جرایم نماید خواهی ای امانت را واپس بپذیرستاد سعاد و خان
 در جواب گفت که چون برین موجب نوشته پادشاه توجه رایست عطف آیت بدینصوب
 یقین بود نظر بیاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خوا پنجاه
 جواب را پنجاه سده بجز همراه و بکنگه ما ارسال حضور نمودم الحال
 عوفن خوا پنجاه جواب هر سه و هجده جانم حاضر و فدای نام پادشاه است
 بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان آمد ابوالحسن فوج بر خانه
 حاجب تعیین نمود سعاد و خان پیغام داد که درین ماده اگر چه
 حق بجانب شما است اما چون من نظر بر مرضی پادشاه و پاس حق نمک خوا پنجاه روانه

در زمانی سکندر زمان خواسته در اوایل شهری قنده سال چهار و نود و نوبت هجری
 کهنه قلعہ خدمت بادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر بقید کرد بعد از سادیا
 مانند آواره گشت و بعضی مورخین تاریخ فتح مذکور سکندر گرفته عرض همایون رسانیدند
 اگر چه درین ذوق تاریخ کجید در باوه میشود لیکن نظر بر وجود مناسب لطیف درین عمارت
 و ملاحظه انیمیه که در باوه تاریخ امر سکون مثل فتح و ولادت افزونی اسب است باید
 مذکور و جایز و شیخ هدایت الله و قلع بنگار کل حجت داخل نمودن در و تاریخ این عمارت
 به خط خاص مرین گشته محبت شد که مستیاری فرزند از خندنی ریونیک سارالدین خان
 فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیرخان صومدار کابل بر سر مدح گشت
 و بعد بقید نمودن سکندر حکم عالی تمهید نهاد یافت که در اقلعه دولت آباد در ده ماعراز
 انجا پادشاه و قلعہ داتا کیند که در امور کاف و بومیه میرسانید و باشد و نند و نبت
 مملکت سیاه پور بر روح الهی با اتفاق سید عبداللہ خان بنده خوش گشت و اگر توجبه
 پادشاه عالم گیر تسخیر قلعہ گنبد گشته و وقوع محاربات و بیان
 کیفیت محاصره و غیره چون پادشاه کشورستان سیاه پور را مفتوح ساخته در و
 محرم الحرام شصت و یازده صفر سید محمد گیسو در آتاکا کوچ و مورد و بنام گوین
 و سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین شتار حریف و در حاکم سید شیکیش تا کین نام
 نمود و در حقیقت سعادت خان شرف ترقیم یافت که مادر دولت عزم سحر حیدرآباد داریم و این
 زودی از ایات حال کتابان طرف متوجه و پادشاه متقدم در تحصیل از تقید بر جرم تارک بار
 حسن مخزای حو در تقدیم ایام شتار سار سادات و خان سلطان او کس را امید و از و شتار
 و رعایات پادشاه ساخته رای و مصلحت پیش بر اولی و تقید باید الوصف عا و در
 و چون او کس در آنوقت آنقدر زرقند داشت که ادای تمام بکنش باید و اطاعت
 امر او منتهی می نمودی انگاشت سعادت و خان بنام پادشاه زرقند و بوقت واصل با منتهی شد

ایشان طرف توپ و تفنگ و سنگ بنیدارید مردم شاه عالم را با و از بلند تسلی می داد
که بشما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید ازین گفتگو راز افشا یافته
گوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبیان فتنه جو گوش زد پادشاه نیز کرد
و شهبان هم خبر رسانیدند که روز هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکنه
بود و ظاهراً قلعه که سیر عالم نام وقت شب از قلعه برآمده باشد عالم و خلوت
همه کلام میگردد و بعد از آن که بزبانی روح الله خان و سردار خان کو تو ال
این خبر بطور پیوست بکو تو ال حکم شد که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه
گاه وقت شب نزد شاه میراده می آید و شاه قلی بیگ را که بقلعه میرود و دستگیر ساز
و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتدا پادشاه بزبان
خوش و دلاسا استفسار احوال آموشد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد از آنکه او
انکار بلیغ نموده او پادشاه جواب داد حکم پشتن و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود
چون چند چوب بر آوردند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار برداشته نام چند
عمده دیگران را مثل محمد صادق و هند را بن دیوان شاه میراده و سید عبداللہ خان
بار پشه و غیره ظاهر کرد و آنهارا شریک بدنامی خود ساخت خلدیکان شاه عالم
طلبیده کله و شکوه این مذکورات بیان آورد شاه عالم هر چند انکار کرد که شاه قلی
نکو کر من نیست سو و مندر نشد و بفرمود تا سید عبداللہ خان را مقید و دیگران را
اخراج نمودند هر چند که خلدیکان ظاهر در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی
شاه عالم کنی کرده اند و در شمار کم توجیهی ولی اتفاقی روز بروز می افزود و روح الله خان را
که مکر شفیع حرام سید عبداللہ خان گردیده نظر بند فرمود و القصه چون از ساعی جمیله غار الکر
خان بهادر خیر و خبک و دیگر بهادران بانام نیک عرصه محمودان و سرداران بیجا پور
تنگ گردید و از رسیدن غله و کمیابی گاه مردم بسیار رود و آب بنشینا رگلف شدند و ترز و

رفته اقامت ورید و دیس آوان قلیج حان ساد و عرف عا دمان بجو چسکم مالی شهرت
 تحصیل مشکیش ماموح تاسنه سرد شاهراده رسید و شاهراده طلب حضورند و یادش
 نما را مندا و مهم میا پور رایت ظفر آیت تیایخ چهارم ماه شعبان سال کبیر از نو و نعت
 بحر بی بجانب سیما پور افراشت و اراکه در ایام خبر ساد انگیزی ماث در حوالی اکبر آباد
 کمر عرض اشرف دیده بود و بعد رسیدن حاجبها ساد و مخصوص میان مردم معظم
 خسرا و شاهراده کام بخش و مردم فاجعها ساد و در ملو حاشه گفتگو و شکوه عظیم بر پا گردید
 در میان فاجعها ساد را حکم حضور شد که بیرون رفته فحاش مردم خود کند و اطغای نایرو ساد
 ناید حان قسکم جهان ساد و بر خلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد بر آمدن از دروازه گفت که بازار
 منظم خواهد بود ^{باعتبار} را عارت نمایند و این حرکت علاوه سیداعی های ساقی پادشاه گشت لهذا
 حاجبها ساد را برای تنبیه و استیصال ماث و منهدم ساختن گدای سنی اعدا
 کرده انکار کرد که سیداعی گدای دست نهب و غارت تا نواح اکبر آباد و درار میگرد
 مخص فرمود و بعد از آن که تیایخ میت و یکم ماه مذکور و ادیجا پور مضرب خیام ظفر و
 گردید شاه عالم و روح اشد فغان و عازالذبحان فیروز جنگ و دیگر امرای مامداران
 کار ساری مدد محمد اعظم شاه و عا مروت و سیر سیما پور را مورت دند و هر یک برای اظهار
 فدویت و حسن عقیدت خود که مسمت بقصد تسخیر قلعه بسته دیش بر دین مجبار و حضرت
 ویر کردن حندق و پوشش سعی بلج می نمود و عا مروت و سیر سیما پور و سیر سیما پور
 می آورد و شاه عالم ساد و سیر سیما پور است که تدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید
 تسخیر قلعه دست آورد لهذا شاه عالم را بکفیه حمت جواب و سوال نرسد که ساد
 سیما پور میفرستاد و آران طرف سید عالم مامگاه نگاه بیام اتمام امیر نیز نزد
 بین پور ملاقات می آورد و چون متوجهان جواسه بود میاک داد و پاسخ
 شرب هرگاه را سئ تغییر و تبدیل مردم خود میرفت با نهای گفت که تمامید

پادشاه اجازت گرفته برای آوردن غله و رسد روانه خواهیم نمود باید که شما با قشون
 از شمار افزون بر سر آنها چنان ماخت آورید که اسیر یا قتل میل کردند اتفاقاً انخط
 به دست سعادت خان مذکور افتاد و سعادت خان بیاس قی نمک پادشاه و خاطر خاجان
 بها در نمی توانست که اخفا و افشای آن راز نماید آخر الامر خفیه نزد اعتقاد خان رفته
 بعد گرفتار سوگند را در اخفای راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد اعتقاد خان
 نهایت متوجهم گردید و درخواست کنکاش نمود و بصوابه سعادت خان چنان قرار یافت
 که در خلوت نجاست شانزده اظهاری این امر نماید و چون شانزده بنیعی آگاهی
 یافت در جواب فرمود که این مذکور بنجانبان گفتن خلاف صلاح است و پذیرا نکرد
 عرض او در باب فرستادن اعتقاد خان از مانی شود صلاح در آنست که اعتقاد
 را از طرف ما بایگفت که رفتن برای آوردن رسد و غله قبول نکند القصه چون در شک
 شانزده گرانی غله و کمیابی کاه زیاده از حد رود و ادخواستند که تا رسیدن
 جواب عرائض دیگر بگویم رفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میراثم پسر سید مرتضی
 حیدر آبادی که بعد نزول رایات عالیات و حجتیه بیا و خود را مع پسر سعادت
 ملازمت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای
 نامی با فوج پادشاه و قدری جوهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شانزده
 مرسل گشته بود نزدیک حیدر آباد رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که
 فرستادن جوهر و خلعت محض فریب است تا ابوالحسن تسلی یافته راه نور و مسلک
 غفلت گردد و پسر سید مرتضی بعد فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه گوکنده آمده است
 سرداران ابوالحسن مثل شتر زده خان و عبدالرزاق خان لاری و غیره بر فوج تازه پادشاه
 تا مقصد و از آنکه آنها غافل بودند از جانب شانزده کمک نرسید میراثم کشته شد و بعضی
 سرداران خمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم نسبت گران غله از حیدر آباد کوچ نموده بگویم

اختیار محل مثل سردار دمانی صاحب که از دست آن هر دو کافر قتل آمده بودند لی آنکه
 ابو الحسن الطنماع نماید زمانی بعضی مجرمان را رسد و کراں بدم که بطاهر طریق قتل
 آن کما و ان می پیوید پیغام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جاکار
 اجل رسیده نزد یک تنخانه متصل دیوار کعبه حبس مشورت از دشت بودند بر سر
 آنها رسیده و سر سردار ارتش جای کرده و محبوب مردم صید در دشتا برادر فرستاد
 ذکر رسیدن عرضی شایسته از دشتا به عالم در باب تقرر صلح با ابو الحسن
 بحضور پادشاه عالم گیر و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست
 چون عرض داشت پادشاه عالم گیر قرار صلح با سلطان ابو الحسن از نظر افورگشت
 بسبب ظاهر منظور گردید و بیجا به سعادت خان که دیوان فوج حاکمانان بهادر و از تربیت
 با فکدان حضور بود و بجا بهت مقرر و برای تحصیل زیر دست کشافنی سال سابق و حال تا یکدیگر
 بلنج روانه شد و در حقیقت پادشاه عالم و خانجهان بهادر محتاج گردیدند و خانجهان بهادر و طلب
 حضور گشت خانموصوف اگر چه جمیع با ندیر و کار آری بوده و جهان دید و ترددات
 مایاں باز و بطوریکه بود اما از آنکه نابرد و حیدر حیدر حاکم بهاپون پادشاه اردن خوب
 گشته بدان که ایند که بعضی امر ازاده که جوهر توری و جان افغانی ایشان در آفاق پیچید
 بود مثل اعتقاد خان حلف الصدق اسد خان و تنور حاکم بسرمایان غیره را برنگ
 کار آورده و اگر فرامین تسلیم تعویب اعتقاد دمان و تنور حاکم و سرزنش خانجهان
 بهادر مدین مبارک ماه را داسے که بنور روی شیر اردان ایسا می آید
 نسبت آن به سال حورده ریاد و شش طه فدی و جانفشای سبای آرد
 غرض و ریاست اینجست فاجان بهادر و نجسیده حاضر شده امانت بجا آورده
 و حیدر آرد این مجلس نظر داشته مطلق و غرضیه به سببها نوست و بنیمون که
 که به تفریب عسرت و گرانی علیه اعتقاد خان و حورده الو الکلام و غیره را از حضور

مال و عیالی بقیعه رسانیدند و صبح ناشده مردم شکرشاه عالم بر شهر تاخت آوردند و شهر
چه در دولتخانه و چه در محله و رسته و بازار آنچه که موجود بود از اموال پادشاه
و امر او تاجران و کواک از زر نقد و اقسام جواهر و شیخار و زیورهای گران بها و اقمشه نفیسه از
ویا و زلف و خمر و حریر و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیه های سنگین که برداشتن
آن دشوار بود و بنجر و شمیر بریده پارچه پارچه نمودند و دست بند بگرمی ربودند و آنقدر
زن و فرزند مسلمانان و بنود با سیری درآمدند و آنچنان تنگ حریص بنجا و شرفا شد
که زبان قلم از تقریر آن قاصدست هر چند شاه عالم سزاواران تعیین نموده در منع آن کوشید
فایده نیکبختی آخر الامر کوتوال لشکرا را مامور نمود که باتفاق دیوان پادشاهی چارصد
پانصد سوار با خود گرفته در گردآوری و ضبط بقیه التاراج کار خانجات ابو الحسن پردازد
و بعد از آن که فرستادهای ابو الحسن هزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرایم کرده و ماکر
نزد شاه برادره آوردند شاه عالم عجلاته سزاواران شدید برائی زجر و منع تارا جیان
و گوشمالی جمعی که آتش میزدند تعیین فرمود ازین تعید اگر چه اندکی اطفا فی مایه فتنه
و فساد شد اما تارا جیان ممنوع نگشتند و بعد از آن که التجائی ابو الحسن به تقبل
هر تکلیفی که بمیان آید از حد گذشت و قریب بنفتاد هزار تن نقد و جنس ابو الحسن
بضبط سرکار درآمد پادشاه برادره را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط
چند قبول نموده فرمود که بنده مستیاد شاه معروض داشته شفیع جرائم میشود و از جمله آن
شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیت لکرو پیه بود و سوائی وجه مقرری
هر سال مقید و بیدخل ساختن مالد و مینکنا که مایه فساد و باعث خوابی
سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از کدهی شیرم و کوبیر و دیگر
محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی درآمده و چون ابو الحسن در مقید ساختن
آن هر دو کار محاسب مدار تا مل داشت بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب

را از جانب او و انور و دانا که قاطبه با محل دوست بود حاضر نشان سلطان الواسع
 ساخت که او رجوع نشان داده آورده را و ده کوکری آن طرف دارد و بانسان یادشاه
 را بدین نمود که فکر مقید کردن بل قبل رسانیدن او قرار یافت تا بعد که بعد از آن
 جاری نبویست نشان داده تشافه در سال یک هزار و نود و شش هجری احوال ترفیض نمود
 بنسبت شش هزار و شش سوار و خطاب مهابتخان ممتاز گردید و در همین سال در شش
 آستان پس خلافت فرق اعتبار برادر استه با تمام چهار روزه دیگر عطا یای اختصاص
 گرفت و در سال یک هزار و نود و هفت هجری از استقال حسن علخان بنادر عالمگیر شاه صاحب
 صوبگی برادر مور و نواز شش گشت و پس از فتح حیدرآباد در سال یک هزار و نود و هشت هجری
 با صافه هزار و نه سوار و یکصد و یک نفر و در همین ایام عظیم صوبه بیجاپور تحت دولت برادر و
 و در اینجا رسیده در سال یک هزار و نود و نه بان تقاضای رواج سردار کلمه مهابتخان متفرع
 فوت است و ذکر رفتن سلطان ابوالحسن از شهر حیدرآباد و قلعه گوگنده وقوع
 خرابیها از پنجرکت چون جبر بر دیک رسیدن شاهزاده شاه عالم بچید تا ماد و ملحق
 حلیل الله خان بان شاهزاده در حیدرآباد اقتدار یافت سلطان ابوالحسن مهابت
 از دست داده بدو آنکه مار کاید دولت کمکانش نماید و یاد فکر کردن مال و دیال
 و ناموس خود و مردم دیگر بر دزد و دقت اول شب نامی از خنده محل و مند و بهائے
 جواهر و چون هر چه توانست با خود گرفته و قلعه گوگنده آورد و باقی همه کارهای با دست
 و مال تبار را داده از چهار چکر دور و بیه مع ناموس سپاه و رعایا دشمنان و از شهرت یحیر
 در آن شب قیامت عجیب و استنجز عریب را گردید و جیدین هزار نفر را که در دست و داری و
 سردار است مال یافتند سر اسیر گشته دست و دزد گرفته و مابقی قلعه روان سعد و اکثر
 زنان را در دست بر تن و با در پوشیدن دست و دزدان از آنکه حیرت و نشان داده رسد او را
 او را بگزارن نه از ظلم یافته دست و عارت و ارج درار نمودند و تمام شک و تردیدها را

شاهزاده مغرور بن باستر خانی پدر عنان کشید سزاواران برای منع دست اندازی بهال
و عیال ایشان تعیین نمود و کنیان قبایل را بر قبیلان و اسبان سوار بنمود و هر طرف گشتی که نزدیک
بود روانه ساختند و کسی پی باز از هر طرف بشکوه تمام ملو ریزه مقابل فوج پادشاه آمدند
و معرکه کارزار را گرم تر از اول روز ساختند و ترو و دات بر تپانه انداختند و دو جانب بطور آهسته
کثیر از طرفین با دو فیل فوج پادشاهی از پا درآمدند و از جانب خشم خشم منهایج و رستم را و زحمتی
گشتند و بند را بن دیوان شاهزاده را و کنیان رنجی ساخته با فیل سواری او پیش روانه شده
روان شدند و سید عبداللہ خان با وجودیکه در پانزدهم شب پیری بان بکشتن رسیده بود
با اتفاق یکی از راهبها خود را با آنها رسانیده بند را بن را خلاص گردانید و زن غیرت خان
میر بخشی شاه دعو صفت فیل با کسی سپیلی گشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای
سواری برداشتن و بسیاری از مرد و مانی نام و نشان گشته گشتند و کنیان تا شام ثبات
قدم در زنده بگرفتند و شب به پاوشا هزار و دینار نام نمودند که در جنگ صفت چعی از مسلمانان
جانبین گشته مسکند و بدین ترتیب که سرداران طرفین بآنکه بای فوج بمیان آید با هم جنگ نمایند
به بیستم که خدا کریم اوردی سیکند شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفه نداشت که نیزه باز
و یک آنکس یعنی شمشیر باز را استعمال کرده آید یا قبول کردیم بشرطیکه شما مثل ما بنحیر در بانی فیل
انداخته جنگ کنید تا وقت تنگی کار را راه فرار که نزد ما رویش شمارش را سپین گیرید
انها گفتند ما بنحیر در بانی فیل نمیکنیم شاهزاده گفت ما هم جنگ گیر نمیکنیم آخر الامر بسبب اتفاقی که
از قدیم میان غریب و غریب شاهزاده و کنیان بود و سلسله اتفاق شان از هم کینت و با دین
آوارگی پیوده و روحید را باد گذار گشتند چون فیهیان وقت صبح خبر آوارگی شان بهال
اجلال شاهزاده رسانیدند حکم بنواختن تپا دیانه و تعاقب نمودن آنها فرمود و ذکر
ملحق شد و خلیل الله خان پادشاهزاده و رسیدن او به نصیب احمد
و پائنه چون کنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل الله خان بنارائی متهم ساخته بر میت
نزد

بندی برداخته تا هزاره مغزالدین سلطان جهان بهادر بدستور سابق پیر اول نمود
 و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران را بر فاقیت راجهای جلالت پیشه بجانب
 رنغار و حرنغار و لغنی راجت کمک مقرر کرد و سید عبداللہ خان را ماجندی اربابان
 حیدر اول ساخت و ملتفت خان خانی و راجہ مانسنگ و سمن ریگ و حواہ ابو الکلام
 را در قول با خود گرفته بعزم مقابلہ رو بمجرکہ کار را رآورد و از آن طرف سرداران
 سلطان ابوالحسن با ہم کنکاش نموده بگاہ رازمکانی کیو دستہ چهار کرده حاسب
 راست روانہ ساختہ و توبہ ہار از زیر خاک کردہ و دوسہ فوج ساختہ یک فوج متال
 فوج ہراول و یک فوج مقابل فوج کمک قرار دادہ و کیفوع سنگین با دوسہ
 تیسریکیار برای مقابلہ سید عبداللہ خان مقرر کردہ حوستان و حروستان
 جلوریز و لغوج پادشاہی آورد و دوازیں طرف دلیران مدافعہ برداختند
 غرض از ہر دو جانب مردان کار را رآد و دلاوری و مردانگی داد و دوسہ سرداران
 دکن ہر ساعت قدیم جہت پیش گذاشتہ بر کار و از اطراف لشکر ہراول و حیدر اول
 فرا گرفتند در آن روز از شاہزادہ مغزالدین و ہمت خان سیرخانہاں ہار و عقاد
 خان بصرہ الملک تر و دبا دانہ بطہور آمد و سید عبداللہ خان بعد تر و دیامان
 فوج مقابل را برداشتہ مدد سرداران کوہیں ویا بر پرداخت از اول روز
 تا یکیاں روز رآدہ معرکہ کار را رشتلہ و رنو و بعد از آن دگیاں رو وادی فرار
 نہادند و فوج پادشاہی تعاقب کنان تا بنگا خصم رسید و علعلہ عظیم و لشکر دکن متاد
 شیخ مہاج و دوسوار سخذان نزد شاہزادہ ہراول فوج پادشاہی فرستادہ بیعام
 داد کہ محارہ و دعوائی قتال و جدال میان ما و شماست و صاطلہ پادشاہن ملعلہ اسلاما
 چاہست کہ دست ماخت و تاراج با موس و رازنی کنند اگر اراسہ چار گتری فرستد ہد
 کہ از جانب قبل بابرہ خاطر جمع شودہ ما ر مقابلہ برداریم از طریق مروت و قوت بعید نخواہد بود

و بعضی امرای دیگر نیز در نیاب باو همدستان بودند اما سید عبداللہ خان و دوست
 راجہ دیگر ترغیب بتقابلہ می نمودند بنا بر اختلاف آراء آنروز مصالحت نامتام ماند روز
 دیگر سید عبداللہ خان در غلوت عرض نمود کہ اگر چہ خانبھان بہادر از سرداران دیرینہ
 و کار آزمودہ و ہموان خواہ جہان پناہ است اما اصلاح دولت درین ہست کہ بقصد گونہ
 اینطایفہ محیل کہ بالتماس صلح دفع الوقت نمایند متوجہ بایند شد اگر خانبھان بہادر ہر گز
 قبول نمایند فی راجند اول مقرر باید کرد و الا بندہ سہراولی شرط جہان شاری بتقدیم
 خواہد رسانید و در رکاب یکی از شاہزادہ ہا کہ سرداری ہراول بنام نامی او قرار
 خواہد یافت جو ہر فدویت و تردد بظہور خواہد آورد بنا برین شاہ عالم بخلیل اللہ خان
 سرکش کر مخالف پیغام داد کہ بسبب انعام و رعایتی کہ نسبت بشما بعمل آمدہ معاتب یا پشما
 کشتہ ام معہذا نظر بر اصلاح کار و ابقائی دولت و آبروی شما اصلاح در آن می بینم
 کہ شما از قصبہ و کڈھی شیرم و دیگر محال سرحدی مثل کوہیر کہ بہر فربندہ ہائے
 پادشاہی در آمدہ دست برداشتہ مراجعت نمایند تا اینغنی را وسیلہ شفاعت ساختہ
 بحضور در باب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمر و نام ناظر محلی شاہزادہ
 بخلیل اللہ خان رسید بخلیل اللہ خان کہ گوش شنوا داشت بقبول اصغامنود و شیخ منہاج
 و رستم را و دیگر جہالت نشان گفتند کہ این پرگنات بر شمشیر و نوک نیزہ ہائی ما و تہ
 است و جنگ را آمادہ ایم باز کارزار و صف آرائی مکرر بیان آمد و در روز اول
 بر تہ در انداختن و زدن بان شوخی نمودند کہ یک بان وقت آوردن خوان خاصہ
 اندون سراجہ محل رسید و از صد مہ آن خوان از سر خوان بردار افتاد و در آن روز
 توپہائے بسیار را کہ با فوج تازہ از نزد ابوالحسن رسیدہ بود سردادند و صدک
 شک توپہائی در پی مبسامع اجلال شاہزادہ رسانیدہ دست اندازی بر فوج
 کہی پادشاہی نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاہزادہ بکوت آمد و بہ فوج

سه میل مع چهار صد یا بعد سوار و پیاده ارباب در آورده و در او پنجائنه متر را برقی کردار گذشته
آشوب عربید لشکریا و تباہی از دستند سید عبداللہ خان مارہٹہ و حاجہ ابوالکلام کہ
تہوڑ پیکان لشکریا و تباہی را در آورده بودند اتفاقاً راجہ ماسنگہ خود را بعد ہر اول رساییدہ
تر و دمایان نموده مقابلہ برداشتہ تہوڑ را قتل کارزار شعلہ و در دایرہ میں سوار و پنا
سیار کشتہ و رنجی گردید مآحوالامردکیان روز از مقابلہ تاقند و قریب یک و نیم کردہ
سہادان فوج تباہی را در تعاقب نمودند اگرچہ سید عبداللہ خان و دیگر سرداران بچوشتند
کہ مانگاہ و کنیان تعاقب نمایند اما ماسنگان سبب قریب سیدین تب صلاحکار بنیستہ
بہ بنگاہ عود مراجعت نمود و یکپس از شت گشتہ بکنان بمیمیائی خود داخل شدہ و تباہی
و حاجی بکنان کیفیت فتح محصور موضع و ضلالتہ موقع تخیس و آفرس کشتہ اما سبب اہل
در تعاقب فرمان ارروئی عصب بنام تہوڑ و حاجی بکنان بہادر تر بعد دریافت و ایمنی
اعت مالل خاطر تباہی را در و حاجی بکنان بہادر گشت و ہر چند کہ از آفر و سرداران فوج تباہی
بقصد مجاہدہ در مقابل تباہی را در یافتہ اند اما لاکہ گاہ گاہ وقت تب بطریق قراقران نظر
لشکر اتہر سیاہی نموده گردن ہاں مبادرت می نمودند و بعضی اوقات روز راہ سیرار و زو و
گشتہ بہ ستور ملا پیکشت نموده لشکر خود مراجعت میکرد اما تباہی را در و حاجی بکنان بہادر کہ
آمدہ خاطر بود متوجہ تباہی را در یافتہ اند و تباہی را در و حاجی بکنان بہادر کہ
و ایمنی باعث نبرد اعوان ایسا و عالم تان گردید فرمان متعطل خاص نکال ہرگز
یر تہوڑ و دلاکند و بکنان تکی فرمودہ مصرع ای باد بیا ایس بہ آوہ شت
تباہی را در بعد مطالعہ فرمان ما دیدہ گریاں و دل بریاں با مادان حاجی بکنان را مادگر
امرانے صاحب مدار فراموش نموده در باستہ تنیہ محالان کشاکش میاں اور دہ
تباہی را در سار بیجا میائی و فریب سرداران حیدر آباد داخل بصلح نمود و حاجی بکنان بہادر
بہر سار اسر دگے خاطر ارحانہ بادشاہ و نور سپاہ ختم مصلحت در مجاہدہ نمیدید

اما عرصه کار را بر مرتبه بر فوج پادشاهی تنگ گردید که اعدای امید نجات نماند و رینا
فیلبانان نیز با فیلان دست از فیلان راجه رام شکست که یک طرفه مورچانی بر شیر و زمین تبه بود
بر داشته و ذخیره چارسی بخیر طوم او در داده مقابل فوج حیدر آباد و ان ساقه اتفاقا فیلان
مقابل برنجیان رسید برنجیان از غرور شجاعت حمله فیلان آورد و بیک سده نه نیز فیلان سپ برنجیان
و چند سپ دیگر چراغها گشته سواران بر زمین افتادند و کار برنجیان تمام شد و چندین از دلاوران
و گنیز در زیر پا و خرطوم فیلان افتادند بهادران فوج خانجهان با در فرست غنیمت دانسته
حملاتی رستمه آوردند ازین رگه در شکست بر فوج حیدر آباد افتاد و فوج پادشاهی کید و کوفه
تغایب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود و خانجهان با در حق تعالی فتح خدا و او را با غلبه ختم نمود
معروضه داشته است دعا و خمس ساختن شاهزاده محمد معظم نمود پادشاه کشورستان شاهزاده محمد
المنیاطب شاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل آقا و عثمان خفا صدق بملک
اسدخان و مرحمت خان پسر نامدار خان پسر اولی لطف اند خان برای تنبیه فوج حیدر آباد
مخصوص فرمود و خانجهان بهادران نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شاهزاده نمود
بعد از آنکه شاهزاده گلبرگه را منصرف خیام ساخت برای انجام بعضی ضروریات چند روز در
اتجا استقامت کرد و خانجهان بهادر عرائش مشتمل بر غلبه فوج حیدر آباد و التماس رسیدن
بسرعت پیهم فرستاد شاهزاده کوچ کوچ طی مسافت نموده چون نزدیک ملکه شیر رسید خانجهان
بهادر با استقبال شرافت بعد از شرف نماز است قرار داد که قبل از آنکه سرداران حیدر آباد
جرات مقابل نمایند بر آنها باید تاخت پیش از طلوع آفتاب با اتفاق سوار شده و دستک کرده
رفته بودند که از روی و اطراف افواج حیدر آباد با شکوه و سطوت هر چه تا ترطلور بر نمود
گشتند و بریان بان اشبار و تیر و گوله صدائی دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده
معزالدین پسر بزرگ شاهزاده و خانجهان بهادر که هر اول بودند تاخت آورده بر مرتبه
شوخی آغاز نمودند که نزدیک بودند ز لرل در تمام فوج هر اول راه یابد و در حمله او

خاننجان به سمت خان و سیه دارخان و ایرج خان گفت که از طرف راست و بایست
و افغانه را و مود که از جانب چپ بدوا حمله یزدانند و خود نیز تهیه سوار شدن بپشت
سرداران موج پادشاهی تا بمقابل یزدانند که شیخ متهاج و بڑی خان مات پتر
و سرداران دیگر ماسی حمل هزار سوار از دو سه طرف مورچال رنجته و مردم
مقابل را کشته و زخمی ساخته با سیوف مسلول از مقابل توپخانه زنجیرائی توپخانه
بریده و سرق کردار گذشته تسوچی تمام داخل لشکر شدند و رنجیز حشر و شتر بریا کردند
خاننجان محاور مع سرداران دیگر بر میل سوار شده متوجه دفع تیران باشد
شیخ متهاج مقابل سیه دارخان و جلگه سگه نازده و تیر زده خان بود و رستم باو
را از تهت حال و علیل انداخت و بڑی خان مات پتر را موج همان آتوب رو کرد
خاننجان بهادر و ایرج خان رسیده رد و حور و عجیب و دار و گیر عرب میان
آوردند و حو فی مقابل راجیوتان رسیده و حمله نمائی بهادرانه آورده آنها را بی
دست و با ساختند و شیخ متهاج از مقابل سیه دارخان رفته با هفت بهشت
نزار سوار بر سر بگانه رنجته بهنگامه دار و گیر نهایت گرم ساخت و بهادران طریس
و او توری دادند بعد از آنکه جمعی کتر از جانبین کشته و زخمی گردیدند بهت خان
و صفدر خان و جسونت بندلیه و غمهای کاری برداشتند و عماری بهت خان
و سرداران دیگر استیاری تیر ماران کل غریبال بهر سایده اگر به دست بهت خان طاقی
ماده نو و مات بهت را نباحته حملائی هر درامی کرد و وار پدر خود کمک می طلبید از آنکه
خاننجان بهادر را بر حیال محاصره نموده بودند که خان سلامت آورد و سوار
شده بود کمک چه رسد و جواب طلب کمک می گفت که خدا مدد کند ویرن باشا سرنگان
مات پتر را معی از بهادران می استیاضه سردار برسان مقابل خاننجان آمده و نیزه از او
بردارد آن سیاه را مود خاننجان تیر حلقه کمان و آورده بهر او و کوست از کار تر و دوزار

مامورهای ولایت حیدرآباد است به ترو تمام در تصرف آوردند سلطان ابوالحسن
 اطلاع یافته چندی از نوکران عمل مثل شیخ منہاج و رستم را و و به بنجان لٹ پتھر را
 کہ از مہارزان نامی بودند برای دفع مصرت فوج پادشاہی و باز تصرف در آوردن
 گدہی شیرم نامزد نمود و بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان شارخان و پرویزخان با وجود
 قلت جمعیت بہ پناہ حصار شیرم آمدہ با فوج مذکور مقابلہ و محار بہ رستم خانہ کردند و عرصہ
 طلب کمک بجنور ارسال داشتند خانجہان بہادر و سپہر شہت خان و سپہر خان
 و صفدر خان سپہر خدائی خان برادرزادہ خانجہان بہادر و ایرج خان وغیرہ کہ سابقا بر
 تسخیر بعضی مامورهای حیدرآباد مخص شدہ و بعد ر عہدیم سرانجام کوتاہی نمودہ بودند
 و در نیوقت متعین سزا دلان و گرز برداران شدید مامور بدان مہم کشند سلطان ابوالحسن
 باشما ع اینخبر محمد ابراہیم مخاطب بہ خلیل اللہ خان سپاہ لار را با چند سرداران دیگر
 مقابل خانجہان بہادر روانہ نمود خانجہان بہادر ہنیکہ نزدیک ملکہیر رسید جانشان را
 و پرویزخان کہ از دست گرفتہائی او بودند و پیوستند و خلیل اللہ خان و سرداران
 دیگر با بسی ہزار سوار بمقابل آمدہ عرصہ دار و گیر گرم ساختند متواتر کہ از حیدرآباد
 کمک بخلیل اللہ خان میر رسید فوج او می افزود تا آنیکہ قریب پنجاہ ہزار سوار فراہم آمدہ
 اطراف خانجہان بہادر را گرفتند و پوششہائی بہادرانہ آوردہ شوخی بجائی رسانند
 کہ فوج خانجہان بہادر مغلوب گردید و خانجہان بہادر نظر بر غلبہ فوج خصم حکم
 فرمود کہ چہار طرف فوج پادشاہی خندق کندہ و چال بستہ بہا ہوشیار باشند
 و دکنیان ہر روز بشوخی پیش آمدہ بر مورچال نہشتند و رتخیز عظیم برپا میکردند
 و بہادران لشکر خانجہانی ترو در روی کار می آوردند بدینموا ل تا مدت یکماہ غالباً
 و منخلوبانہ جنگ در میان بود تا آنکہ دکنیان یکروز در میان دادہ سہری جلوز
 در حالتی کہ خانجہان مشغول جوہر بازی بود و فوج پادشاہی غافل تاخت آوردند

ما عسا که گران جنت کنش آن نفس بایست و چون آن مهم بامتداد کشید و دستا و کسور کسب با افتخار
 رائے صواب مائی جهان آرائی نمود و از او بزرگ آبادی و جگر و از او بجا ببول و پور نشست فرموده
 آن مرد میں بامصر بنیام ظفر فرجام ساخت که در آنجا کشته سلطان ابو الحسن بنام حاجب
 او که در لشکر پیروی نمود و بنیام او نظر پادشاه گذشت بدین مقصود که تا حال باس بر اسم بزرگی
 میمودم حالا که ایشان سکندر را پیشیم و با تو ان واسطه سیاح پور را محاصره نموده کار را و
 ملک ساخته اند و احب آمد که سوا بی جمعیت موفور سیاح پور را در سبها بافتن و از شمار آوردن
 جنت ملک آن یکس که هر کسی رسد و و ما سر داری غلیل الله خاں ملک محمل مهرار سوار
 مستعد یکا رتیس مائیم و می بینیم که ایشان که ام کدام طرف عالمه و مقادمت خواهد کرد
 از یم حصص سلطانی توران آمد در زمان گذشت که ما گوشمالی این یک صبی فرودش میبود
 ما ز پنگ نوار را موقوف داشته بودیم ما لاکه ماده حروس با لنگ آمد مائی توقف نماند با خود
 تعویق و تعقیب جهات سیاح پور یا و شاه را و شاه عالم بهادر را ما حاجیان کو کلتاش مالش
 ابو الحسن بنامور گردا دید غلیل الله خاں باعاق سیح باح با رستم ما و مراده ما و ما با شهابی
 سهراده شتافت و چند دوست آنس همار به میامین متعلیل گردید و لا و راں جانیس داد
 مردی و شجاعت دادند و آخر ما مر سیح و ظفر بر یم لوائی عالمگیری و در یم و قعیل
 غفریب مردم قلم و قانع رقم خواهد کرد و ذکر محاربات سرداران سلطان ابو الحسن
 با شاهزاده شاه عالم و خانجهان بهادر و بنیره سرداران پادشاه
 کشورستان عالمگیری و پادشاه در جنگهای که افواج پادشاه کشورستان عالمگیری
 پادشاه محاصره سیاح پور اشتغال داشتند خان تارخان پسر قلعدار گلر که که بیایست پدر
 سرایحام نوحداری و اوج طعه می نمود و در ویزنگ برادر قلعدار که بهیر چون معلوم بود
 که مرضی پادشاه کشورستان رنجور و لایب سیاح پور و حیدر اما دهب یعنی ما و را می
 سرحد ولایت سلطان ابو الحسن را تا تحت و ما راج بوده گذشت بی قعه شیرم که اند

از وزارت معزول سازد اما صورت نمی بست تا اینکه ماذنا پندت که پیشکار مستقل و
صاحب دارخانه سید مظفر گشته بود با سلطان ابوجن و ساز و دهم از شده بمرد
ایام جمع داران سید مظفر را بی پروبال گردانیده و قلمندان وزارت از دست گرفت
و منصب اصلی او را بحالداشته منزوی ساخت و قلمندان و خلعت وزارت بپا
تعلق گرفت و تعلق سابقه ماذنا به نیکتا برادر او تفریافت و ماذنا که از برای همه کز ماک
بود چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسله نیکامی این خاندان عالیشان را
بگینخت و روح دین اسلام بضعف مبتدل ساخت و کیش خود را تقویت داد و چون
ابو الحسن پادشاهی بود عیاشی و روز و شب در عیش و عشرت بسر می برد و پروای
امور مملکت نداشت ماذنا تا با بنجا صاحب اختیار گشت که بنحانه در پیرون سهر
بناکرد و روزیکه عید منو بود با برادر خود نیکتا سوار شده و سادات و شرفا را همراه
برده شملت نمود که جده شامبتان را شکست بود و من شمارا باین قسم همراه خود می
برم گویند و آن روز اشک از چشم سادات مانند رو و همچون روان گردید و در مائرا
نکودرست که چون بعد عزل سید مظفر که در نهاد وکیل سلطنت بود و رفق و رفیق امور ملکی
و مالی با قدار آن هر دو برادر بر من شوم و ملوم که خیر مایه مفاسد و فتن و مورث
و بال و زوال آن دو دمان کهن گشتند تفویض یافت هر چند آنجا مردم جدا بر خود
و کینان را بنواخته نعل و غریب زاده را بر انداختند اما محمد ابراهیم ولایت را
انجناط بخلیل الله خان برمانه سازی و مزاج شناسی جاده لایه و چا پلوسی می بود
و آن هر دو بر من رضا جوئی او منظور میداشتند لهذا مرتضی مدارج عالم گشته منصب
سرکره و خطاب خلیل الله خان پانک جمله رایت بلند نامی افراشت و بیخ بکین خود این نمود
زلفات پادشاه و پندت روشن روان گشت ابراهیم سرکره خلیل الله خان و نگامی که را تا
چاکمیری تو اکلن مرز و بوم دکن گردید خستین تخیل بیجا پور نصیب العین بهت خست و گشته نشان داده

نمی‌سختید و بعضی مدتی محل را بایرار خود رها کنید و خلاف الو اکس که نا بهم بر می و ملا اسکو
 برادران می نمود این را بگذرد و لهای مردم مدوگرا ایند جا که گفته اند + خلق خوش خلق را نشنا
 کنند و پیش این کیفیت بکار کنند پس را که سلطان عثمانی اند و دیار ملت بود و قسین جاتین
 او و یما س را که دولت اختلاف تمام بهم رسید و میل و فال قریب مدال و قال اکامید
 حاکم بیرون میر احمد ما احوال خود مستعد گنگ کردند و از اندرون رن میر احمد که صاحب کبر
 کتان گفته می شد ششمتری بونه در دست گرفته با کبریا حسی و ترکی تا ماده مستعد و ساد
 گشت و از سر کوه و کما را آواره مگ و حدل مدت معافیت الامر از دعاست سید
 و سعی و تدبیر ما و ادیکما که سرد و را در نوکر و بیست کار رسید موصوف بود و اکثر نوکران عتد
 رفیق الو اکس گردید و در مع و معاون میر احمد سوای موسی مان نام حواله دار و چند مرد و ملی
 و سان کسی دیگر نداشت و بعضی دیگر در ظاهر همراه او بود و در ذمیه معاون الو اکس
 الفصیه همه معی گشته میر احمد را سر و می و بی اختیار ساعد و الو اکس و سلطه بر
 و وزارت تمام سید غفر که از انداختاب قول نموده بود معر که بد و میر احمد بادی اس
 آنچه که سید سلطان کرده بود رسید و دستگیر شده مقید که بد مس جعفر نیز لاجیه منع به
 و نجیب انکه که سید مظفر در برادر اعلیٰ نامی دولت میر احمد منظور رساید آخر محل جلد
 مراد او قریب است ما را در و س هر انکه تخم می کشت و جیم سکی دانت + دماغ پییده
 یخت و جبال اطل است و تعمیل این احوال انکه حوس سید مظفر نام اختیار ملک
 در قصه اختیار خود در دخل دماغ او راه است و خواست که در معدنات
 جروس و کلی الو اکس را مطع و مقاد خود سار و دایر تخم ساد و در که در
 دل او کاسته شد سارا این سو و مرا ح میاں آمد و مرکب در حد در سیمعال
 دیگر می کشت و الو اکس در فکر ان افتاد که دست اقتدار رسید مظفر از امور
 ملکی کوتا بسازد و هر چه تدبیر کار می بود پی انکه کار بکن میری اکامید اورا

مجلس فضلا و ادبا از آن شخص مدعی پُرسید که تقیه بسکون قاف که در کلام الهی و نبی است
و تقیه دارد چه صیغه است و وجه سکون قاف چیست آن شخص در جواب آن فروماند پس سید
خو و بیان کرده فرمود شخصی که این قدر نداند که جیبیان ادبا آنرا می دانند چگونه دعوی او
در نیمه مقدمه قرین صدق باشد پس علماء اعتراف کردند که حق بجانب سید است و آن شرح
عربی را دیده و زبان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است و بر سلاطین و کنگره
این نسخه مخفی نماد که چون در وقت تسوید این اوراق بخرید اجزا از تاریخ نظام الدین احمد
که در احوال پادشاه معدلت پناه سلطان عبداللہ نوشته و تاریخ مرآت القضا که احوال
آن پادشاه و عایجاد به غایت اختصار در آن مندرج و تاریخ خانی خان که چند فقره در احوال
آن پادشاه و عیادت در آن مذکور کتابی نگاشته بود بر همین اقتضای نموده شد و ظاهر است که ابداع
یعنی ایجاد اشیا بدون مواد از خواص خالق العباد است و انسان که سر مایه فطرتش اینها
و احتیاج از لوازم آن بهمه حال در هر امر محتاج وجود مواد و سامان و اللہ علی کل شیء قدیر است
بالتقییر حدیر باب سیم و بیان احوال پادشاه مشمول حیات آل سلطان
الواحد حسن قطبشاه المکشهر ثانی شاه چون سید احمد مانع از دواج سید سلطان
گردیده دختر پادشاه را بقصد تزویج ابو الحسن آورده چنانچه بتفصیل رقم پذیر خامه بیان گردید و عیادت
سید احمد ازین حرکت آن بود که در حین حیات سلطان مقرب تر از من کسی دیگر نباشد و پادشاه که پسر
نداشت بعد از و سلطنته نصیب من گردد و سید سلطان بادل بر غم و دیده پر غم دست حسرت
و اندکس بر غم زمان بیاس و حرام از شهر آرا بده خود را نزد محمد امین خان رسانید و دختر محمد امین خان
بدو مشوب گردید بده که ایام رحلت سلطان علی و مکافات محروم ساختن سید سلطان که در باره آن
سید از میر نظام الدین احمد کنی بظهور آمده بود و رسید سبایش مهیا گردید که میر نظام الدین احمد
بنحوت و کبر با ابراهیم و صفا رسیدم تفضی که از سلسله سلاطین زادای ما زندان و امرای
عمده و صاحب برج صید آرا بود پیش آمد و سید یک از ارکان دولت قطبشاهی و میران عیادت

نامور ساخت سید علی مدنی ریحمت قیام داتس بس اراں حکومت قلعہ مامور و غیر
 ار توابع صوبہ براہمپور گشت مشارالیه کس تردد و کار دایے سعی موفور کار کرده
 سلسلہ خاتم آن پر دہت اعداداں ار حکومت ماہم پرستھا مودہ التماس دیوانی بران دور
 کرد التماس او کھجور مدد رائے یافت و در بران دور رستہ سمات دیوانی پر دہت
 و عدم و رایام ار حلد مکان حصہ حرمین شہرین گزشتہ مابل و عیال ماما کن میں
 مواطین رفت و آذایا سربارت غنائت عالیات تنافت و مستند مقتضی رسید
 و مصفا ان آمد و طارست شاہ سلطان حسین معوی حاصل بود و چون التعمانی کہ معظم
 نظر داتس یافت تحت نظر اصلی یعنی شیراز کشید و در مد رسہ صوبہ یابی اقامت
 افتردہ مابقے عمر خود را فادہ طلبہ علم سرگرد و در شالیج حتر و ماتہ والہ پوجا حرمت
 حق بیست و او را مصنفات بہت مثل انوار الربیع و الانوار السید و ریاض السکین
 و شرح محیطہ کاملہ و حاشیہ قاموس و سلافتہ العصر و تذکرہ شعرا ی عرب و دیوان
 شعر و سلوۃ العرب کہ در آن احوال سفر خود را از مکہ تا حیدرآباد و لغارت تیریا
 و مصامین دلتیں تقیہ قلم آورده مسودہ اداں رو ری ار بعضی اصلاحات تہذیب
 سید علی معصوم شہید کہ در افتخاری ذکر احوال واد صاف بردگاں خود می گفت والدین
 حکایت سکر کہ بعد بر وید چند مدت کہ ریاض السکین شرح محیطہ کاملہ مباح مردم
 یافت شخصی شرح محیطہ کاملہ بران مادسی مطابق ریاض السکین کہ بریاب عربی است
 سر سید علی معصوم آورده ادعا کرد کہ این شرح از دست و مدنی است کہ من آنرا تالیف
 کرده ام و شما از روی این شرح ریاض السکین پوشیدہ و ترجمہ آن سر بان عربی نموده اید
 سید علی معصوم در جواب گفت این قصیدہ بالعکس است و قبیل بسیار میان آمد بعضی ماس
 داری سید علی معصوم کرد و برخی حاشیہ ای آن شخص آجہ الامر ساراں و از ادب کہ چنان
 ظلم و مودہ ماہم دیگر ساقہ کسدہ ما معلوم نمود کہ حق بکدام جانب است پس سید علی معصوم در

آن زمان در حاکم شسته بود از حاضران مجلس خود پرسید که سبب شلک تو بها چه باشد
گفتند ظاهر است که امشب شب از دواج است و این شلک شلک خوشی است سلطان
گفت ضابطه نیست که شلک خوشی بعد کج می شود نه پیش از آن و بعد از آن مردم را
برای دریافت حقیقت حال فرستاد ز فرستگان آمد و ما برای آنجا اظهار نمودند از استماع
این خبر آتش غضب پدید سلطان مشتعل شد و اسباب طوی را بسوخت و اسباب پی کرد و بخت
عالمگیر پادشاه روانه شد و رسید احمد را از رطین و خضر قطب شاه فرزند می تواند نه شد مگر او
را پسری بود سید علی نام از رطین زنی بگریه پیش از بر آمدن از مکه بسوی دکن ترویج آن
زن کرده بود و چون نماز مکن شد او را در مکه گذاشت و تولد سید علی شش بنه وقت
غروب آفتاب تیاج پانزدهم جاری الاول ششمه آئین خمین و الف در مدینه منوره
بعد از او را مدنی گویند و یکسب کمال پرداخته مرآة علماء و ادبای عصر که دید و او را افتخار
بجای قریب کرده سید علی معصوم میگفتند و او شب شش ششم شعبان سنه ست و عین الف بقصد حیدر آباد
از مکه مقرر آمد و روز جمعه دوم ربیع الاول سنه اثنان الف و بیست و یک ساله در کافه و والد او بود
که دید و چون سلطان عبداله و بیست و یک ساله حیات بقایض ارواح سپرد ابو الحسن بر تخت فرار شد
جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یک سال خست حیات خود بر بست سلطان ابو الحسن
که بکین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان بر اختیار
گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته از آنجا برآمد و راه فرار پیش گرفت
ابو الحسن در طلب و مردم را فرستاد هر چند جد و جهد نمودند او را نیافتند و او
خود را در برهان پور رسانیده احواز شریف ملازمست عالمگیر پادشاه نمود و پادشاه
او را مشمول عواطف خیر و آنه گردانید و منصب یکمراز و پانصدی و سه سوار
و واسطه و خطاب سید علیخان سرفراز فرمود و در رکاب غلامکان تا او را نگذاشت
آمد و چون غلامکان بسوی احمد نگر نفقت نمود سید علی را بجزارت او از آنجا

پس در شب کجاست سید احمد کس بخدمت قطب شاه و ستاده بیام داد که اگر ترویج سید سلطان
 صورت وقوع خواهد گرفت مس کمر محالعت بر میان حبس بسته و سرد عالمگیر پادشاه
 رفته سعی در بهم سازی دولت مباحوا هم کرد پس اعمال و انتقال ما کرده لغرم کجاست
 و پادشاه ابرین بیام شکر گشته اعیان حضرت و از کسان دولت را مجمع ساخته در جهت
 کنگاراس نمود همه بهداسان گشته بعرض رسانیدند که از نفس تبه احمد نزد عالمگیر پادشاه
 اندیشیه فتنه عظیم است و از ترک ترویج سید سلطان معرقی متصویم میشود مگر اینکه اسباب
 ترویج محتیا گشته ضایع گردد و در صورت صلاح دانست که او کس را سطر بر فراشی که ما
 پادشاه دارد برای ترویج اختیار فرمایند آورده اند که او کس را که از مدت چهارده
 سال در کتیه مرشد و سید شاه را حو قدس تره که از اخفا و احاد قطب لاقطاب سید محمد
 گیسو درار و از اکمل اولیا و ذکریل و ارسا و مایم مقام جد بزرگوار حود و دسکوت دولت
 طلب نموده تمام رده ملعت شادی پوشانیده عقد آن دختر دیگر ما دست مد گبید چون
 رسوم شادی سید سلطان شروع گردید و بوقت غمخسادی رسید آن روز که پس هم
 خانندی مقرر بود سید شاه را حو قدس التدره وقت عصر سخن یکبار که خود تشریف آرد
 نزدیک مایچه که اشجار آنرا همان رود آید و ده وزمین آن گل بود در روی رس آرام گرم
 قدس اتنا او کس تبرک ملاست مرشد و سعادت آمد و ز گشت شاه عرفان بنایم صد
 مصرع آنکه ماک را نظر کیمیا کنند نگاهی محاسب و انداخته پیش طلبید و فرمود که
 امروز رسم خناسدی سید سلطان است مایر شما را خناسدی کیم و قدری از گل مایچه
 برداشته مانگشت حصرا و بطور خانایه خصار را بمعنی متعک گشتند تا آنکه رور و دیم ملک
 برگشتا رنعمه عجیب بگفت و مرزا احمد میا که گدشت مانع ارد و لوح سید سلطان
 گردید و ما دساره ارکان دولت یار و ما یار او کس را برای ترویج اختیار
 نمود و القصد خون رسم عقد الواکس لوقوع آمد تو ما سر داد و دست سلطان که در

سوار نموده پاسانه سپهر انجام که برای سید سلطان عتیاساخته بودند با نشان و شکوه
 بمجلس دارالامارت حاضر آوردند و عقد نکاح بسته دختر را با و حواله نمودند و آنچه که علمای
 فہامی میر غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان و سرو آزاد احوال سید نظام الدین احمد
 و ضمن احوال خلف او سید علی معصوم معترف بیان آورده نیست کہ سید نظام الدین احمد
 ابن سید معصوم دشمنی شیرازی ابن میر غیاث الدین منصور نہابر کثرت اشتہار مستغنی
 از بیان چنانچہ در علمای زمان مشہور و ملقب با و ستاد البشریت و او را مدرسہ السیت
 در شیراز مشہور بدرسہ منصور یہ و چون ہمیشہ شاہ عباس ثانی صفوی ارادہ زیارت
 حرمین شریفین نمود شاہ عباس سید معصوم را بہت تعلیم مناسب حج ہمراہ بیگم متعین نمود
 ہر گاہ تعلیم و تعلم مناسب حج از پس پردہ کمانیفیہ بوقوع نمی آمد نہا بر وجود کفویت بخاطر
 بیگم رسید کہ عقد شرعی بمیان آید حجاب مرتفع گردد پس عقد نکاح بستند و بعد ستا
 اندوزی نہیارت حرمین شریفین چون رجوع بسوی اوطان از خوف شاہ عباس
 متعذر شد اقامت در مکہ معظمہ برگزیدند و سید معصوم را از بطن بیگم سید احمد متولد
 و در مکہ نشو و نما یافت و کتاب علوم نمودہ براقران خود فائق گردید و آوادہ کمالش
 در افاق چید میر محمد سعید میر حلقہ کہ احوالش پیش قلبی شد مال فراوان برای سید احمد ویتہ
 سلطان کہ از سادات نجف اشرف بود فرستادہ آن ہر دو سید را بحیدرآباد طلبید
 بہدور و دستان خواست کہ ہر دو دختر خود را در سلک ازدواج آن دو سید در
 آورد سلطان عبدالعزیز قطب شاہ برین معنی آگہی یافتہ گفت سزاوار این است کہ من
 و دو دختر خود را باین ہر دو سید جلیل القدر بدہم پس میر حلقہ ناخوش شدہ بزناستہ
 نزد مالگیر بادشاہ رفت و قطب شاہ نخست یک دختر خود بسید احمد داد و ہمیشہ اسباب
 تزویج دختر دیگر پرداخت و چون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت
 او و زوئیہ او پیشواستند کہ تزویج دختر بادشاہ بسید سلطان صورت و نوع گیرد

بادشاه عالم گرسنگ گروید چنانکه در احوال معظم خان رقم پیر قلم و قانع رقم گردید و در
 احوال دوصیه دیگر خانی حال چنان نوشته که یکی راه رسید احمد که ارسادات و قسلا
 عرب بود مسووس ساحت و او را پایه عمارت رسانیده و در امور مملکتی صاحب اختیار
 بعد چندگاه سید سلطان نام که ارشادگر دانی پدر سید احمد بود و در حسب نسب برتر از
 و عالی حاذق بود چون خدمت سلطان حاکم مکان رسیده مقرب و مغرر گردید
 و وی را بد و نامزد و مودور و در روز و رات و اعزاز و می افزود تا آنکه میان آن هر دو
 سید رشک بختی میان آمد روزی پادشاه ارشاد سلطان پرسید که شما حقیقت احوال
 سرکار سید احمد اطلاع دارید و در جواب گفت آری فیضت مؤتی دارند استاد
 زاده من هستند ابر کلمه زیاد بر ساقی تخم عداوت در مروج دل سید احمد کاشه شد
 و روز بروز آبیاری نمایان و غمناک استیطان سیرت نخل محافت میان آن هر دو
 سید متشوق نامی یافت و هر روز ماده عدا و مسا و او این میگردد تا آنکه خش کا حیر و بیجا
 آمد و هنگام عیش و نشاط گرم سدا اتفاقا در بام شادی سسی میان آن هر دو همیشه
 بجائی رسید که در شب سید احمد سوگند شد و یاد کرده و عرض پادشاه رسانید که اگر
 حضرت دختر را میدهند مرا حص سازند و تمته اسباب بر آمدن از شهر حیدر آباد و برخت
 هر حید مردم عده میان آمده نماید و در اصلاح کونیند معید معناد و از حواصیل
 سروا که مادر علیه محل بود و دیگر عرمان حسم مادم و معاون سید احمد گشته و چون
 را با پس حاطر سید احمد و دختر بزرگ را داده تره طور و دایا گشته در فکر ماره کار افتاد و بعد
 درخواست کمکش از بهد مان و مهران اندرون و بیرون چنان قرار یافت که آن
 دختر را به الواحس که از طرف پادشاه قراست قریه دار و مسووس باید و چون تئید
 آنحضرت حسین بود در همان شب که ساعت عقد معرگشته بود او بواکسن را طلبید
 و محام و مستاده مخلص ساخته و سهره مرادید در سر او نه و بر رویه اتی با ساقیه

سرمایه سرانجام ضرورت نمود و نوکرائش را در سلک ملایان اسلاک داده و او را
 در دولت آبار گنجه داشته خود بفرستند وستان هازم گردید و بعد از آنکه بدستبازی
 اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائی گشت عظم خان را با شرف و نفوذ و اجناس او
 مشمول عنایت ساخته بصوبه داری خاندن منقحر و مباری گردانید و در بین سال که از
 دار الخلافه و علی حجت اطعمای نانزه شورش شاهزاده محمد شجاع نصفت فرمود و منظم خان
 طلب حضور گشته بطریق ایدغار در قصبه گره باستان بوسی خلافت حسن اخلاص فروغ
 و گرداد و روز جنگ مرکوب او در جنب سواری خاصه قرار یافت و پس از برافراشتن
 رایت نصرت و فیروزی معظم خان بجنب نصفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه
 مورد نوازش گشته بهمراسی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع قرار برقرار داده بود
 نصفت یافت و درین محتم تدابیر صایه و پردیهای شائسته که شایان سرداران و الا لشکو
 باشند از معظم خان بر لوح روزگار سرشتم گشت و جمعیت شجاع رفته رفته منتشر گردید و
 قریب چهل کس همراه او ماند و معظم خان در جلد وی این مساعی حمیده که در مدت شانزده
 ماه بتناعب مصائب بسیار چنین کارشگر را بانجام رسانید در سال سیوم از سنه هجری
 عالمگیری بخطاب والای خانخانان سپیالار بلند نام گردید و بعد از آن ولایتی را که
 باین مغرب و شمال بنگاله بایل بشال واقعست مفتوح ساخت و ولایت دیگر متصل
 بان که گاهی گذر عساکر سلاطین هندوستان در آنجا نه شده بود و بید آب و هوا س
 مشهور بود بخیر تسخیر در آورد و انجام کار مرض ذات القدر عارض حالش گردید و بعد از آن
 بمرض ضعیف النفس و خفقان و آخر الامر مرض استسقا ابتلا گشته تباریخ و دیم شهر رمضان
 سنه یک هزار و نه قنادوسم هجری ارین مرحله فنا بس منزل بقا پوست و از و در شهر حیدر
 تالاب و باغ و حویلی یادگار مانده و درین عصر یک تالاب باقیست و از اولاد
 آن پادشاه خست مکان کسی نماند الا آنکه ختر که یکی را در سلک زود و ارج سلطان محمد خلیف

که موصل بطلب نواز شد بخت مقصور داشته قانونیست که اتفاقاً در همین سال ابراهیم عاده
والی سیالپور کجور رحمت آلمی بیوست و امرائی او که اکثر غلام بودند علیاً هم محمول السیالپور شد
او برداشته حالتین مساعدت معظم خان سرکلا و دعدعا و کرده تسخیر آولایت را کمال تیر مار نو
تسخیر آن مهم شرک گردید محمد امین خان خلف خود را سیاحت وزارت در حضور گذارسته و امرائی
عمده مثل مهات مان و را و ستر سال و بجاست مان در اورنگ آباد و شاهراده محمد اور
ریب بیوست شاهراده وصول میداد و در سحر اوقات قلعه پید را مفتوح ساخت و در
عره ذی قعد ۱۱۸۰ هجری در و شصت و هفت هجری قلعه کلیان را بر سر قریب دناورد پس را که
متوجه شیرگلر که گردید عادل شاه ابدیه ماک گشته متغیر متغیرش کرد و در و سه و العمام
ولایت کوکس و قلعه پریده مالواحن آن قلم رو یا دشا بی ره نور و طریق اقیانوس
و متوجه حضور نام یا دشا و راده مشرف نهاد یافت که خود ما در ماک آباد برگرد و منظم
در قلاع کوکن شاه استاده احرام ملاوت برسد و بعد تعیین قضاط بستان و صراط ملک
مفتوح خاطر خود شاهراده صورت گرفته بود مل نقول بعضی بهور محاصره گلر که در دو
حور و ما عا دلتا به در میان بود که حرم فارصه علی حضرت و در آمد مهات سلطنت بقعه
اختیار دارا شکوه شایع شد و ارشتهها را بهر مخالفان خیر گشته و دارا شکوه ار رده
غنا و کار شکنی کمکیان این محرم را محصور طلب نمود و مهات مان و ستر سال بی خفت
شاهراده بر فاسته روانه شدند و شاهراده حسن مدیر خود را بسلامت در آغار گشته
بزار و شصت و هفت هجری ما و در ماک در سایه و در همین ایام بعضی وجوه معظم
ار وزارت مغول گشته عارم حضور گردید شاه راده ملطائف الحیل او را پیش خود طلبید
و بقول متا رده آن بنیچه کار که رفت حضور دلخواه او خود او را نزد خود طلبید بر صورت همین که
متا رالیه حکومت گاه شاهی رسید محسوس و مقتصد و حو جبر امتداد کسل امل حضرت و
استیلا دارا شکوه بیمار دنگ بد و ستان پیچید بر بر سر سوخته راه شاهراده و این احوال معظم

کرده چو بیست تعیین مورچال نمود با آنکه از قلعه توپ تفنگ چون ناله دربارش
 بوده مگر کارزار مائی غلیم و آویرشهای شرک در میان هم اتفاق افتاد و آخر الامر
 قطب شاه بلا خطه اینکه خونریزی مسلمانان از جانبین نابحق میشود میر احمد داماد خود را
 فرستاد و به تقاضای پیشکش سنوات ماضیه را با سباب و اشیای میر محمد امین با رسال و است
 و بعد از آن والد خود را نیز فرستاد و آن عقیقه به تقریر و پذیر و تقرر از دواج
 حبیه قطب شاه سلطان محمد مصاحت فیما بین قرار داد و آن دختر را با موارز
 ده لک روپیه بعنوان جهیز با عراز و احترام از قلعه بدو تخته سلطان محمد آوردند
 و میر حمله دوازدهم چادی الاخری سنه سی از جلوس شاه جهانی بر کنای حسین گرو
 از ولایت مفتوحه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و با جازت شستن
 غرامت یاز یافت و نشانزاده نیز منزل او تشریف فرما شد و بنه تم حبشانه زاده عنان
 معاودت بصوب خجسته بنیاد او رنگ آما و منعطف ساخت گویند که سلطان عبداللہ
 قطب شاه بدلا لت شاهزاده بعد مراجعت او حجت فرید اسحق کام قلعه کو لکنده کرد و کوچه
 که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده داخل حصار نمود و نشانزاده از منزل اندور
 میر حمله را با پیش بدرگاه پادشاهی مرخص گردانید و در همین منزل از پیشگاه خلافت
 فرمانی متضمن خطاب عظم خان و لوازش علم و تقاره میر حمله شرف صدور یافت
 و بیت و پنجم ماه رمضان المبارک در دار الخلافت شاه جهان آبا و خاند کور به تقبل
 عقبه سلطنته چهره کامیابی برافروخت و منصب شش هزار شش سوار و خدمت
 و الای دیوانی اعلی و محنت قلندان مرصع و انعام نچک روپیه نقد و دیگر مرام سلطان
 و سباهی گردید و بکلی طوع الماس شرک در وزن دو صد نشانزده سرخ و در قیمت و لک و نشانزده
 هزار روپیه و شصت و پنجاه فیل و دیگر جواب هر گران قیمت از نظر انور گردانید که بهای مجموع
 پانزده لک روپیه قرار یافت و چون نشونما یافته دیار و کن بود پیوسته در ترتیب تقدیم

پهنزاری دات سوار و دهنزاری هزار سوار میر محمد اس سپرس و فرمان عدم تعرض
 بدو متعلقان و سلطان عبدالقد قطب شاه معبود قاصی محمد عارف کشمیری روانه فرمود
 قطب شاه بموجب صاعی ای میر محمد امین را مانتب باس قید نموده انکه از صامت و
 مطلق داشت لسط در آورد و با وصف ورود فرمان هم سر کرده خود امرار و در دستا
 محمد اورنگ زیب اول منشور و دستاهی متضمن انکه سلطان محمد نجا بد که از راه او دیسه
 بنجد میب تخم خود شاهزاده محمد شجاع به سگال نشتا بد باید که از ولایت خود بکائیس یک
 مکرر رسد فرستاد آن شاه صاف طینت عامل از نیرنگی دور نگار و تهنیه اسباب صفت
 پرداخت شاهزاده محمد اورنگ زیب به تهم ریح الاول سینه هزار دصصت بخشش بحر
 شخصین حلف خود سلطان محمد را بطریق مقلد بحیدر اباد را ہی ساحت خود بر مسموم
 ریح الاخر نهضت فرمود درین هنگام قطب شاه تهنیه تده محمد امین را با والدۀ او روانه
 ساحت مشارالیه دوازده گروہی حیدر آما دلازمت سلطان محمد دریافت چو الاموال
 مسروفته بود سلطان محمد عازم حیدر آما دگشت قطب شاه ارشیدین ابهر سیم ریح اللہ
 القدر و حواہر و طلا و لقره بعلومه گویند که سکر دی شهرت درآمد چون کمارتالاج پیران
 محیم عساکر سلطانی گردید افرح قطب شاہی نمودار گشت حمرگی نمود سلطان محمد و لبر
 تا حته تا دیوار شهرند تعاقب ایشان نمود و در دیگر حیدر آبا در انصرف در آورد و بسیار
 ارکار حاجات بادشاہی تاراج گشت و کتب نفیسه و سی مانده و احاسن بسیار بحیر صط
 درآمد و افزونی اشیا بر مرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ جاها
 بالالال بود هر چند سلطان عبداللہ در ظاهر اواسد دارا و موااس مفتوح داشتند بکر
 حواہر و میل شکستین فرستاده اطهار اطاعت و ابقیا و نمود لیکن در ماطن تهنیه جنگ لاسکا
 قلعه سرانجام متصل طاعدار ی پرداخته در باب طلب کمک مکرر دعا و شاه نوشت چو
 تنزاده در عرصه پیچیده در در یک گروہی قلعه رسیده معسکر آراست و دود قلعه کرد

حرکت در سلک مجلسیان و مقربان حضور و افزاینش کما که دید فصل سوم از باب ششم
 در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و شین عمر شریف و ذکر اولاد
 و محلی از فضایل و محامد آن پادشاه معدلت پناه روحیدگان خیار
 و آثار سلاطین نامدار پوشیده نماند که بر لوح مرآت آن پادشاه مغفور تایید وفات و ولادت
 و حلوس و مدت سلطنت و سنه نفیست چنین مقور و مکتوبست تایید وفات پادشاه رحمت
 نازگاه سلطان عبدالعزیز قطب شاه لوم الا حدیث بیوم ماه محرم سنه یک هزار و هشتاد و سه هجری
 و ولادت مسعود بن سیت و هشتم شهر شوال سنه یک هزار و سیت و هجده هجری و حلوس
 هما یوسن لیم ماه اربعه چهار و هجده ماه حادی الاول سنه یک هزار و سی و پنج هجری و مدت
 سلطنت چهل و هشت سال و سن ترعین شصت سال و والد و ماعدۀ آن پادشاه
 عمران پناه حیات بخش بیگم ست سلطان محمد علی قطب شاه پیش از مد و سال و چهارم
 و کسری رحمت الطعی بیوست چنانکه بر لوح مرقد آن مرحومه این عبارت مقورست
 وفات رحمت مکانی حیات بخش بیگم تایید سیت و هشتم سنه شصت و سه ماه شعبان سنه
 یک هزار و هشتاد و سه هجری و صاحب راه القفا در بیان احوال آن پادشاه رحمت مکان
 نوشته که مادرش بی بی عا دل و مادر دل و سخی و متهور و دانستند و قدرست ساس را
 هنر و در عهد آن شهریار علما و فضلا از هر دمار و مدار السلطنت حیدر آما د آورده
 و هر سدا این عالم در آن طبعه و مجمع گشتند و جدیدین کتاب و رساله مثل بیان قاطع
 که در تحقیق اعتدال و سنی و سنه و طریقت سام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و مقام
 و مار خود فایز گردیدند و شیخ محمد خاتون علیه الرحمة که اعلم علماء زمان بود در
 زمان آن پادشاه اعتبار بخش میفرسای اعتبارش باز ایوان کیوان در گذشت
 چنانچه مدارس عالی نامودید و مدرسی در آن مدارس مقرر فرمود و سر محمد سعید
 میر حله الحاطب معظم حان فاسحانان سیه لارا د نوکران و درستی یا مکان

قندار بصوب هندوستان رفته بعد گزرا نیدن جواب صحیفه الوداد بجهت پادشاه
 هندوستان متوجه دارالسلطنت حیدرآباد شد و چون در غره ذیقعه مذکور
 خبر وصول امام قلی بیگ صحبت سیاهول با اتفاق خان مذکور بمسامع اجلال رسید
 بجهت قیام بوطایف محمدا ناری میر معزالدین محمد شریف مقرر گشت و بعد رسیدن
 نزدیکی دارالسلطنت شیخ محمد طاهر سرخیل و یوچی بیگ که یکی از امرای عظیم الشان
 بود متعاقب یکدیگر حسب حکم باستقبال تشافته ملو از مضافت و محمدا ناری
 پر داخته ایلمچی مشارالیه را بخیرت آباد که دو فرسخی دارالسلطنت است فرود آوردند
 و بتایخ نهمیم ماه ذیقعه سنه مذکور خاقان زمان در عمارت خیرت آباد نزول
 اجلال فرموده ایلمچی مذکور را بملازمت اشرف غرامت سیار بنشیند ایلمچی مشارالیه
 مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر تهنیت جلوس بانچه راس اسپ عراقی و تاج شمشیر
 و کمر خنجر مرصع و بسیاری از تحایف که از جانب پادشاه ایران آورده بود در نظر
 انور گزرا نید خسر و زمان خلعت خاص و یک بزخیر فیل و دو راس اسپ عربی باین
 ویراق طلا مشارالیه محبت نمود و باغ میرزا محمد امین میرحاجه حبیب نزول او مقرر
 فرمود و بستی و دویم ماه مذکور مشارالیه حسب المطلب بدولتخانه عالی حاضر شده
 و مرتبه دیگر سعادت ملازمت در یافته از جانب خود چهارده اسپ عراقی و دوازده
 مهارت شتر و پنج جفت قایلین باندگیه بکس نفیس و چهارده طبق زر نفیس و تحایف دیگر
 گزرا نید و بخلعت خاص و جعبه مرصع و یک بزخیر فیل و دو راس اسپ مفتخر و مبارک
 گردید و بجهت اخراجات مشارالیه چهار هزار من غله و پنجاه هزار من نقد حمت شد و ماوراء
 این برگشته مجاهد پور که دو هزاره بون حامل داشت و در هر ماهی هزار من نقد بخرانه عامه مقرر است
 و در دیگر خیر انخان دوازده راس اسپ عراقی و چهارده طبق زر نفیس و چند نفر غلام و کثیر گری
 و یک قطار شتر و پنج جفت قایلین باندگیه و بسیاری از تحایف دیگر گزرا نید بخلعت خاص و اسپ فراز

عظام نمود که در صورت برآین بود بوده در تنخیر ملک کن ممد و معاون ادا شده شاهی
 شاهزاده شجاع را مستعد تمام به برهان پور روانه فرمود و سید مطهر خان را تا ایتقی
 مقرر کرده همراه نمود چون شاهزاده حوالی برهان پور را مغرب حجام ساعت محاسبان
 با جمیع اُمرا با استقلال شافیه سعادت کورس و بساط لوسی دریافت و اربابا با تاجا
 با جمیع اُمرا و لشکر در حدیث شاهزاده فرمود و شجر ولایت بجا پور بر بالاگشت آمده به تنخیر
 قلعیه پر شده نظام شاهی که درین زمان در تصرف امرای عادل شاهی بود و متوجه شد و دست
 چار راه محاصره و امور قلعیه گیر سے پرداخت و جدا که سعی و جهد نمود اتری ظهور نرسید
 و بی پل مقصود ناز به برهان پور معاودت کرد و بعد رسید به برهان پور شاهزاده
 حجت اطلب با بعضی اُمرا روانه حضور رسید و مهاجمان در آنجا توقف نموده به بیماری صعب
 مبتلا شده عالم غفیه سافت و در او اسطعمادی الاولی از سینه کور در وقتیکه حیرت داشت
 سیر و نکاد شعول بود و پشیمان این خبر مسامح اطلال رسانیدند و نظام الدین احمد
 دو ماده تیغ و کات و بطریق تعمیر در سبک نظم کشیده به خانگی مکان مهاجمان
 آنکه نوکشان مانده در زمان داشت امید تا دگر گشت رفت امید از مهاجمان
 به جرح گردان آنکه داد از سر و جاده حمله مکدم از مهاجمان گرفت
 تا به قصدی در دست حالتان سبب یا ذم اللذات از وی آں گرفت
 میں کہ چون تیغ فوت او شده از مهاجمان روانه جان گرفت و حیرت جان
 سرنوشت که در سال دوم خلوس با یون مطابق شد و بکزار و سی شش هجری بر فاق
 محمد قلی پسر قاسم بگیا ایلمی رسم رسالت بصورت بیان رفته بود و در سال بکزار و چهل و پنج
 بحر سے رحمت ابرار یافته تا تعانی امام قلی بیگ محبت بیاد دل عازم دار سلطنت
 میدان آباد گردید و چون در وقتش ارمیت حضرت شاه جهان صیحه الوداد
 مصوبه خانکدو حضرت بادشاہ مغوی تراد و مرسل گردید و در وقتش امام قلی بیگ

شهر سنده مذکور میر فصیح الدین محمد بعد کار سازی ولایت مرتضی نگر بیانی سرسلطنت
 رسید و مرزا خمره را بدان جانب نامزد کرد ذکر فرستادن شاه عدالت
 پناه عادل شاه مرهبری و غنیمت سر داران را بکلیک فتح خان
 در قلعه دولت آباد محصور شده بود و فتح نمودن مهابت خان
 قلعه مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر چون مهابت خان قلعه دولت آباد
 را محاصره نموده کار بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف عادل شاه
 رسید عادل شاه مرهبری را با چند سردار دیگر بکلیک فتح خان فرستاد چون ایشان
 نزدیک لشکر مغل رسیدند کار بجدال و قتال انجامید و نهر میت به تکر عادل شاه
 راه یافت و یاقوت خان نظام شاہی که توسل بحضرت شاه جهان نموده و در سلک امرا
 منتظم گشته همراه مهابت خان نیجا و کنه از سلوک مهابت خان رنجیده باز بشکر نظام شاه پیوسته هیچ قننه و جدل
 گردیده بودند کشته شدند و لشکر عادل شاہی را بعد از این شکست تا بمقابلہ با مهابت خان
 نماند مهابت خان بعد از قتل یاقوت خان و نهر میت دادن لشکر عادل شاه مدت پنجاه
 بجای قلعه مذکور پرداخت کار بر اهل قلعه نبایت تنگ ساخت آخر الامر بحجت فتح خان
 و پسر نظام شاه قوال فرستاده عهد با ایمان منقطع میان آورد که ولایت خارج دولت آباد
 با ایشان باز گذارد فتح اعتماد بر قول او نموده ناچار از غایت اضطراب پسر نظام شاه
 از قلعه برآمد مهابت خان آنچنان قلعه متین را که چند سال مقرر سلطنت نظام شاه بود تصرف
 در آورده ضمیمه ملکات پادشاہی گردانید و نصیر خان را بمحافظت قلعه تعیین نموده خود نظام شاه
 و فتح خان را گرفته روانه برهان پور شد و بر خلاف عهد و پیمان عمل نموده نظام شاه
 و فتح خان را با سائر اهل حرم و متعلقان مقید ساخته با اسباب امانت سلطنت محسوب
 اسلام خان پنجابری بخد مت حضرت پادشاه بنده وستان روانه کرد و خود در برهان پور
 توقف و زمره بعد چندی از خدمت حضرت شاه جهان استعفا فرستادن کی از شاهزاده کا

سرحد کولاس جهت حفظ و حراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای
 سلطانی اقتضای آن بود که قلاع متین سرحد متعین و رنج و باره و اسباب
 قلعه را سه استحکام پذیرد و سایرین لغو شود تا حسن بیگیت یاری را که درین وقت
 منصب کوتوالی او بمیرا ابراهیم اصفهانی مرحمت شده بود و محاسب قلعه را انگرکر در
 سرحد ولایت نظام شاهیه است و ستاند و یارده هزاره یون برای حرج مایحتاج
 تحویل او نمودند تا رای در اندک فرصت تعبیر قلعه و تیسره اسباب قلعه داری
 پرداخته مراحت نمود و در حلد وی این خدمت را بمنصب کوتوالی باو محبت
 شد و مساحیسی عهده دار در واره شیر علی را محاسب قلعه ماکمل و ویشو
 را و مالک و محمد را بقلعه مصطفی نگرو خند کس معتز دیگر را بقلعه دیگر روانه نمودند
 و بکنان حسب الحکم تعبیر و فراهم آوردن آذوقه و درست نمودن آلات حرب
 پرداخته ذکر آمدن شیخ و بجایب عادل شاه و بعضی مقدمات
 دیگر چون مهات حان الخاط کاخا نا ارماس حضرت شاه جهان بمیر
 آمده و بعد جیدی مامعی از امر اولشکریا دشا هی لغیرم تسویر ولایت نظام ستاه
 بجواله قلعه دولت آباد سیلعه مذکور را محاصره نمود درین وقت بادشاه بخت
 پناه عادل شاه شیخ دیر راه محات سیایه سریر سلطنت مصیر روانه فرمود و
 متارایه در میت و بهقم ماه مصر شده بدار السلطنت رسیده و اتفاق تار
 الواحس البجی عادل ساه که در بیجا اقامت داشت احوار شرف بساط لوسی بود
 و تحفه و هدایا گدزاییده لغیرم رسانید که چون لشکر معل محاسب دکن آمده و مهات حان
 متوجه تسیر قلعه دولت آباد است مابیکه شیوه موافقت از طریق مراعات شود و موافقت
 امرائی حضرت شاه جهان بادشاه فی اتفاق عادل شاه معل بیاید مل در مدافعه ایشان
 همداستان ماید و تا مدت یکماه اقامت نمود و بعد امان بصیلاطرایت و در امان

باتفاق شجاع الملک امیرزاده مازندران سمیت تملکوٹہ و کلنگاب روانه شده بود و در ششم ماه
 جمادی الاولی سنه ۱۰۸۵ هجری بشرف بساط بوسی بارگاه گیتی بنیاده فایز شده در سلک
 مجلسیان حضور منتظم گردید و بعد چندی بمنصب عمده دیگر سرفرازی یافت
 و در شب سیزدهم ماه جمادی الاخری از سال مذکور سیادت پناه میر محمد رضا سے
 استرادی تشریف پیشوائی عزراختصاص یافت و نواب علای چنانکه پیش ازین
 مذکور شد خانه نشین گشت و در نهمم ماه جمادی الاخری ملک آدم برخاست حواله داد
 اخلاصه خیل منصوب و فاسم بیگ ازین منصب معزول شد و در شب بیست و نهم ماه مذکور
 نواب و به بوستان غطت و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طعمه نموده بود و هشت
 حاو دان خرامید و در حواله بزرگوار خود مدفون گردید و در او خسر سنه مذکور
 سیادت پناه فضیلت دستگاه مرزا جلال الدین محمد حسینی قزوینی بجوار حرم
 ایزدی پیوست و هم در او خسر سنه مذکور شجاع الملک از ولایت کستکوٹہ طلب
 فرموده خدمت او را بنابر التماس شیر محمد خان سپه سالار بمیر رستم مازندران
 که داماد خان مذکور بود تفویض فرمود و چون زمینداران آن ولایت در بعضی
 احیان تردد و سرکشی مینمودند بشیر محمد خان و میر رستم حکم اشرف شد که باتفاق
 یکدیگر بقبض آن مملکت پردازند و سرکشان آنجا را تنبیه نمایند و شجاع الملک
 در واسطه ذی الحجه بدار السلطنت رسیده سعادت بساط بوسی دریافت
 و در زمره ملازمان حضور منسلک گشته مجدداً مشمول عواطف خیر و ی گردید
 و در بیستم ماه صفر سنه ۱۰۸۵ هجری مشاور الیه را جاگیر یک کلهون مرحمت شد و در
 سلک امرای عظام منسلک گشته قریب یک هزار سوار و چند هزار پیاده بگمشت
 بازار و بلاق در میدان مقابل ندی محل به نظر ملازمان حضور درآورد و چون خبر آمدن مهابتجان
 بجانب مملکت دکن و سیر قلعه دولت آباد و شهباز دشت حجاز خان دکنی و یا قوت خان بجانب

بقائے نام یک است گفت و خاقان رماں در آیام میرجلای اود و مارا علیا حضرت یسے والہ
 ماجدہ مکرمہ معظمہ و سائر اہل حرم محترم منزل لواب علامی تسلیم آورد و ہر ہمت یکبخت
 لعین و عشرت شتعال فرمود و لواب علامی کل مایحتاج و سائر احوالات ہر روزہ
 یاد شاہی ار سرکار جو ترتیب میداد و در روستا قول حواہر و مرتفع آلات و اسباب
 و میلاں و قمش و تحف و ہدایا بسیار از سطر اور گردناہد و خاقان رماں افسر مہمایت
 و بواسطہ رعایت خاطر دور اس حبس برنی از اہل قتل نمودہ مافی را نا و مہمت نمود
 و سوائے این تشریف کسوت خاصہ بادور اس اسب مع بیان سپین ہر مہمایت و نو
 و لواب علامی با وجود کثرت مشاغل مہمایت و طارست و دو وقتہ ما خدا و نعت
 اوقات برای اشتغال بکلمات پرستش گردانہ بود و جای ہمہ ہر سح مہمایت و سبب
 از وجود ارباب دانش و اکابر و اشراف دار السلطنت از قضاۃ و علما و ملّا و شعرا
 و اہل استعداد و امرا و وزرا مشغول میگردد و ما مادہ و اقامہ علوم مقبول و ارکنت
 تعاسیر و احادیث و فقہ و معقول و حکمت و ریاضی و منطق و غیرہ اشتغال مے درید
 و بعد فراغ از آن متوجہ امور دیوسے می شد و ہر شنبہ کہ روز تعطیل است از اس
 کمال از عرب و عجم صحبت میداشت و مذاکرہ و داوین معتز از عرب و فارس
 مثل دیوان تہنی و دیوان حاقانے و ابوزے و کتب ثنویات تقدیم مثل ثنویات
 ملجوی روم و مدیقہ حکیم سنائی و غیرہ در میان مے آمد و ہر ہفتہ عربی طرح می
 فرمود و از کار تصنیف و تالیف برہیکار سودناہکد داشت ستودہ صفات اربع
 و جامع کمالات صوری و مضمونے بود و ذکر آمدن شیر محمد خان بخصور
 و سرخرازی یافتن میر محمد رضا می استر آبادی بہ تشریف
 یشوای و بعضی وقایع متفقہ دیگر آوردہ اند کہ مثل
 ازین شجاعت دستگاہ تیر محمد خان کہ از پایہ سلمہاری رشتہ سیلاباری رسید

و منزل خود نیشید و بعد از آن چون برات و طهارت ذیل او از لوث امور که بد و
 منسوب بکرده بودند اظهار رسید خسرو زمان مجدداً در مقام عنایت و رحمت
 آمد، در نهم شهر شوال ۸۳۳ شلات و اربعین الف هجری که آفتاب در برج حمل
 در وجه شریف رسیده بود در محفل جشن خسروی تشریف خاص جمله الملکی به نواب
 علامی مرحمت فرمود و در تمام جمیع مهمام سلطنت و عنان کل امور مملکت قبضه اقتدار
 و اختیاریش سپرد و با یکی نقره جهت سواری باد و راسل اسپ نواب موصوف
 عنایت شد و خواهرزاده نواب سلامی که بقا بایت ذاتی و استعداد کسبی انصاف
 داشت نیابت و رات مرحمت گردید مشارالیهما نجابت مناصب عالی کرم و محترم
 گردیده با جمیع عمال و اهل مناصب بد قرقانه عامره پادشاهی آمده تیمنا چند نفر
 کاغذ را مژنین بدستخط خود نمودند و روز دیگر بارگاه پادشاهی آمده بسر انجام مهمام
 سلطنت پرداختند و بعضی عمال و اهل دخل را که در امور دیوانه دخل شده بودند
 بیدخل نمودند و میر فیض الدین محمد را که بحجت تحصیل زر و انجام مهمام بولایت مریخی
 رفته از منصب سرخیلی معزول شده بود تشریف پادشاهی فرستاده بحضو طلبیدند و
 خاقان زمان برای مزید توقیر و احترام دوسر دار بزرگ یکی مخدوم ملک و دیگر سید با
 نام را که هر کدام صد سوار و هزار پیاده داشتند با چهارده سوار متعین نواب علامی
 نمود و مقرر شد که هر شنبه زیارت روضات و مراقب سلاطین خاصه سلطان مغفور
 ظل الهی میرفته باشند و جمیع مقربان و سرداران و عساکر خاصه خیل در سواری لشکر
 فیض اثر همراه نواب علامی باشند و در ایام میرجلگی نواب علامی جمعی کثیر از
 حجابیان و سواران و عساکران و ضوفاً ملازمان با فروتنی مشایره سرفراز
 گشتند و بسیاری از اهل استعداد و علماء و تجار و کافه انام مشمول احسان
 خسروی گردیدند و نواب سلامی باعث این امور خیر که موجب حیات جاوید یعنی

محصور ساخته کار مراودتوار گردانیده امرای تنویر مرمری تشریف و بایں حصت ارنگه
 عالمیان گرفته بذاں صوت و آن تند و چون اردوئی معنی یک سربل بجا آور رسیده معطله
 و حوض حاکم که رکش دولت عادل شاک بود مد استقال آید مشرف تسلیم و کورس بازگردد
 و میر معین الدین محمد و نواز اسلامی تعظیم و تحکیم پیش آمده مراسم صیافت و لوازم همای کجا
 و آن هر دو رکش سلطه عادل مسابی و تشریفات طحرو هر یک چهار سربل یک بیکر میل و عام تنه
 شمار الیهم را حاکمها علی قدر مراتب و مد چاک در آن روز معدودست تشریف امرای عادل
 رسید و در دیگر ایستاد عدالت شاه عادل شاه ماعطت شوکت استقال تنافه حیمه
 و ما رنگا هلا برار و وی کجا عالمیان بر او راحته و ساط اساط گسترده معین و عشرت بر دست
 بعد از آن سارنگا و ملکه عالمیان تشریف آورده حواهر وافر و در رنگا ترسار موده رسوم و قاعده
 ملوه که در دکن متعارفست مراسم فرموده و آخر جهان شاکلی در رنگا ملکه عالمیان را همراه
 گرفته داخل دولتی عالی گردید و در دیگر برادر رنگب سلطت بنده امر و مقرای
 در گاه و قطب تناهی را طلب فرموده هر یک را بخلاف حشره و فراخور مال مسابی و منو گزیده
 و مدت یکماه در بجا بوقت امت آن امر و صورت وقوع یافت بعد از آن بادشاه عدالت بی
 و ملکه عالمیان امرای بدکور را طلب فرموده تشریفات فاحر و اسبان مایران رزین
 و سیمین سر احتضام عتید رحمت انوار ارسله داشتند و آن امر و اهمیت
 خود در عتده محرم ششم ثلاث و اربعین و الف عمار السلطت حیدر آباد رسیده و بعد
 عتده محرم احراز مشرف ساط بوسی نموده تشریفات تناهی سر بلند گردیدند
 و جناب علای لواء سکه حسمدات مشمول عیایات سلطانی گشته سدید کمالی
 علای سرور و مسابی گردید و او و صارع و اطوار بجا بود را سو عتیکه متا بد نمود
 یسار مع احلال رسانید و تفصیل قصه نوید بجای آنکه منی ارایا جمشید مکرور و
 علای فمائی شیخ محمد قانون را سار سعایت مقرای حکم عالی شد که حیدر و

بودند فرو آوردند و در سلخ شهر شعبان پادشاه زمان حجت خست ملکه عالمیان
 بظلمت و خست متوجه کوچه پور شد و مرمری سپید را عادل شاه از اجتماع این خبر مادر و
 شهر آمده آداب تسلیم و کونش بجا آورده معروض داشت که بمشیر مکره حضرت عادل شاه در
 اردوی معظم است باید که از قدم منیت لرزوم شایسته ای بارگاه عادل شاهی را فرید و
 بخشند خدیو زمان اقبال نموده اولاد آن بارگاه نزول اجلال فرمود مرمری بعد از تقدیم
 لوازم خدمت و شرائط عبودیت سه طبق زر سنج و سفید نثار نمود و از در بند بارگاه
 تا محل جلوس پائی انداز زربفت و محمل گسترانید و دور اسب عربی و عراقی
 با یراق زرین و سینه زنجیر فیل و نه خوان متشع نفیس از نظر انور گردانید خاقان زمان
 مرمری را تشریف فاخر و شش باس اسب و دو زنجیر فیل و امرای دیگر را تشریفها و سپاه
 مرحمت فرمود و بمطربان بیجا پور پنجره یون و ده هزار روپیہ و اسب و فیل بخشید بعد از آن
 از بارگاه عادل شاهی متوجه بارگاه ملکه عالمیان گردید و بمشیر گرامی را جوهر نامعده
 و هدایائی نامحصور و خاصان حرم را نیز خلایع و جوهر غایت فرموده مخص ساخت
 و بعد از یک پیر شب بدولت خانه عالی معاودت نمود و محاسبان دفتر خانه پادشاهی قمت
 اسباب حمیر را پنجک یون نوشتند و اینچه در ایام جشن و سوار از تشریفات و غیره مصرف
 رسیده پنجاه هزار یون و مدت ایام جشن یکماه و پانزده روز بود و واسطه شهر رمضان
 اردوی معلی ملکه عالمیان روانه بیجا پور شد و امرای نامدار بشالیت تاسر حد رفته
 و از آنجا مخص گردیده تشریفات سرفرازی یافته مراجعت نمودند و چون اردوی معلی گلبرگ
 رسید حضرت عادل شاه پسر خلاص خان میر حبابه را با چهار هزار سوار با استقبال فرستاد
 متار الیه احرار شرف آسمان بوسی نموده تشریف خاص سرفرازی یافت و فرمان
 حادل شاهی به مرمری پندت رسید که از آنجا بنجاح استعمال حجت اعانت قلم
 نظام شاهی که مهابت خان و غیره سرداران حضرت قبا یحسان او را در قلعه دولت آباد

مرحمت گردید گویند که در آن روز جمعی از اسب و بچه کبیر میل و صدوست تشریف بامرای
عادلشاهی عسایت شد بعد از آن حاقان زمان امرائی مذکور را حضرت اصف و اردشاه داشته
و تا وقت عهده آن مارگاہ و عسیت و حضرت پردخته تحمل هر چه تا ترشوعه و دلشاه عالی گردید
و در شب یوردم ماه رمضان به تیر و عادل شاه با حقین خاص و اهل حرم اسباب لوازم
عروسی بریدان و شتران مارکرده و دو هزار خوان ترتیب داده همراه کرده از دروازه دوازده
امام علیه السلام در قصر مدی محل که با انواع مخملات بادشاهی چون نگارخانه حسن آراشته بود
در آمد و در آن تقاضای عده در حضور ملای و فضلا لعسیت عصر با پایمان بدین مہر سی کھون عقد
مساکحت بست و بعد علیا بیع والدہ ماعدہ حاقان زمان مدت یکمہ در حرم مسکحت
مناط گسترده انواع تکلفات درین جنس طوی کار برد و ہمیشہ مکرر عادل ساد و دیگر
خواتین محترم تشریفات شانہ و در آن صر صر آلات قیمتی عسایت فرمود حاقان زمان حجت
ہمراہی باکی عروس از میان اکا و اعیان میر معین الدین محمد را برگزیدہ تشریف
انجامت و در اس استیاری مارین و حکام درین و جاگیر ہستاد ہزار ہون عز احتضار
سجید و حجاب علامہ ہما مے شج محمد خانوں و مصلحت باہ قاضی حسن شہور قاضی مکہ
و جمعی از مجلسیان حضور و تسع دادن و ملک دولت حال حمیدہ دار دولت عالے
ماجد سر و از معتبر و کریم حال سعیت و ستدا و محمد و ملک ما جبار حوالہ دار حاضہ میل
کہ چار صد سوار شکر تی تابع ایثار لوز ذہ تشریفات لایق تقدیر مراتب محبت نموده ہمراہ
باکی ملکہ رمانیان قعین بود و در سبت و ششم ماہ رمضان سہ ہزار و جمیل و دیگر
با یکے زر نگار مکمل خواہر آید از ملکہ عالیہاں را مامیت باکی خاصہ و سجاد باکی
دیگر از خدمہ مع آمانہ بادشاهی و فیلاں کوہ بکر و اسبیاں ترکے و تارای
نژاد و شتران قوی بکلی مزار و دستہ راہ و سوار مارا ریادہ ارحد و شمار ار
دار السلطنت روان فرمود و در سہارہ و مارگاہ کہ در داس کوہ فلور بر امر است

و شیخ محمد رحیم را حجت خواستگاری پرده نشین سرادقات عروسان را و بیگرنی جمله مجدد
 و اعتمالاتی صبیح محترمه خاقان خت مکان بدار السلطنه حیدرآباد فرستاد و در
 روز روان بواسطت محرمان بارگاه و مقربان درگاه بایمن پسندیده پیغام خواستگاری
 بمسامع اقبال رسانیدند خاقان زمان وقوع این امر را محمول باراده الهی کرده
 بزبان خاموشی که دلیل رهنماست اجابت آن استدعا نمود رسولان عرفیه شتم کفیت
 اقتباس ابواب موصلت و لوازم تنهت بنحضور عادل شاه ارسال داشتند شاه عدالت
 پناه عادل شاه چند سردار و امرائے نامدار مثل مرهبری پندت سپه سالار و غیره
 حبشی را حجت سرانجام مهمام موصلت پناه سردار سلطنت روان فرمود و بعد
 رسیدن ایشان بممالک و به موجب امر جهان مطاع چاشنی کران و خوان سالار
 باستقبال شتافته در هر منزل بلوازم ضیافت و مراسم مهمانی قیام نمودند بعد از آن
 سرداران و امرای مقربان نوبت بنوبت و پایه پایه متعاقب یکدیگر بمرتب استقبال روان
 شدند اول کریم خان سرنوبت با چهار حواله دار خاصه خیل بعد از آن سیادت پناه میزبان
 بمعیت خویش و روز دیگر نصیر الملک با لشکر خود بعد از آن از ملکان بلند مکان مثل
 ملک غنبر و ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر نصیح الدین محمد با چند سردار و مادر با استقبال
 شتافته بفرمودم و کریم هر چه تا تردد در دامن کوه طور آنها را فرود آوردند و خاقان زمان
 بفرمود تا دولتیانه و بلده را آیین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان مفتوح
 ساختند و خیمه و سراپرده و بارگاه سپهر شتابه در دامن کوه طور برپا کردند و آن شبت
 و صبح را مانند شهری ساختند و روز دیگر خاقان زمان بکمال تحمل و شمت متوجه آن بارگاه
 گشته و بر تخت نشای بعلت مشوکت شسته سپه سالار عادل شاه را بارفقا طلب فرمود
 چون حاضر شدند بموقف سلام ایستاده مراسم کونش و تسلیم سجا آوردند و آن روز
 اسپر مع یاق زین و سیمین و دوفیل بان سپه سالار بقای نیز شرفیات شامانه و اسپان تکر

حضرت شاه جهان یا شاه ارربان پور و اصفهان و دیگر امرای عالیشان اریجا پور و باقر
از ولایت کشمیر به مسامح احوال رسانیدند و همیشه موجب انشراح و انمساط خاطر بمانند
گردیدند و توجیهان مرمان مدعا و ثنا گشوده مراتب تهیت بآوردند و امر که بخواست
سرحد ناما مور بودند مخصوص طلب شدند و در شهر و بقعه اشکله احدی و ارجین و الف
بهجری بصیر الملک سید سالار و تجماعت دستگاه بویچی بیگ و غیرشان از امر و سرداران
که اسامی آنها پیش ازین بصطط ظم درآمد داخل دار السلطنت شده در میدان مواد محل
از نظر طارمان بایه سپر بر باد شاه گیتی پناه گدستند و خاقان رمان هر یک را به شریفان
حسره و نواخته رحمت رقت مبارک اررانی داشت و در اواخر این سال اختر تابند
از مشرق ماه و حلال خاقان صاحب قبال طالع گردید و بمی رود و شش ماه و نیم و بقعه
شده مذکور حضرت و اهل بیت اعطای املت عطیانه خاقان زمان را فرمودی کرامت نمود و بختگاه
این مهت غظمی مسلح کلی علما و فضلا و صلی و فقر ارحمت گشت و ملا و جمعی تاعرد که
در تاریخ آن گفته آفتاب از آفتاب آمدید و ملا خواجه که در عراقی دکن
ممتار بود این کلام ماده تاریخ سخته معمولی و نظام الدوله احمد این ماده پنج مه
آفتاب فلک قطب شمس و کرا از و واج پا و شاه عدالت پناه سلطان
محمد عادل شاه همیشه و کمره خاقان رمان چون از قدیم الایام مایه مان
مالیتان قطن تاهیه و حامدان رفیع المکان عادل شاه همیشه قرات صلوات
نمود چنانکه پادشاه و عفران بپا و سلطان محمد علی قطب و همیشه مغظمه خود ملکه جهان را
در سلک این دواج ابراهیم عادل شاه و آورده و بعد عادی سموات متعدد و عا
حبت مکان سلطان محمد قطب شاه مایه حلیله عادل شاه و عقد بنا کحت بسته
درین وقت سلطان محمد عادل شاه که بعد و الید با بد خود در تحت سلطنت ملوس
فرموده بود خواست که موجب برشته قدیم که میامین بود و عمل نماید باریک شاه و انوش

تشریف برد و صبح روز سیوم بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد که دیده را از سواش
نور و سینه را از بهوش سرور حاصل میشد تشریف درود اجلال ارزانی داشت و هنگام
عیش و طرب گرم ساخت و درین ایام فرح انجام جمیع خلایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر
بعیش و طرب مشغول گردیدند و داد انبساط و نشاط اینجا نکه باید دادند و این جشن
تا دوازده روز امتداد یافت و روز دوازدهم خاقان زمان مقربان و محرابان ختیار
را بخلعتهای ملوکانه نواخته بیت اسب عراقی با زین و بجام زرین و سیمین و عباهای
زرین رفت و ابریشمی و جمیع امرا و سرداران و مجلسیان حضور و ملکان و خواجگان
رفیع مکان را تشریفات لایق بعضی را اسب و برنجه راجقه و بدک مرصع مرحمت
فرمود و جمیع طوائف انام را از خوانندگان و ارباب طرب و شهر و صلحا و علما را فراغ
حال بخلعتهای پادشاهی مفتخر و مباہی گردانید و شاه علی بیگ ایلچی حضرت شاه جهان
پادشاه را که در ایام این جشن در دار السلطنت بود طلب داشت خلعت خاصه با و در اسب
اسب و یک اسله فیل و پیشکش خلعت فاخر و یک اسب اسب ایلچی سلطنت پناه عادل شاه
را خلعت شاهانه و یک اسب و همچنین ایلچیان سلاطین دیگر را و بعضی ایلچیان این دو تن
عالیه را که بارگاه شاه جهان پادشاه و پادشاه ایران و دیگر سلاطین عظیم الشان فتنه
بودند علی قدر مراتبهم تشریفات فاخر عنایت فرمود و محبت سرداران و امرای بزرگ
که در اطراف بودند نیز اسپان و تشریفات فرستاد و بعلیا خباب و الله ماجده قشقه و استغنه
اسبان و زیور و جواهرات بسیار و اسپان عراقی و فیلان کوه پیکر با باز مرصع و پاکلی طلا گذراند
و چند قطعه دیبه و پرگنه بر سیل انعام فرمود و کلای مہدی علیا خرج این جشن از جانب مہدی علیا و لکھون
تقلیم آورده اند و بعد فراغ ازین عشرت متوجه دار السلطنت شد ذکر طلب گشتن امر که بجانب
روانہ شده بودند بحضور و افران نور و بیان ولادت با سعادت شاهزاده نیک ختر
بلند قد و چونان زبان از حیاط آباد دار السلطنت حیدرآباد معادت فرمود و منہیان اخبار مرا عبت

حصر شاه جهان بعد از تمام طلب آصف خان آمد و خان مغر سرت هر چه تا نزد مقصود
 شد و لشکرش با تفرد فاحش از آن ولایت مراجعت نمود پس شاه علی بیگ پیرایه سیل
 مقصود و سرعت تمام در عسکره و قیعه از سال مذکور بعبوب هندوستان روانه گردید و هر چند
 سه و تعلق نمود که دست حاکم در رود اما فایده تر تعلق و ابرام او و ظهور رسید و مدت قامت
 حضرت شاه جهان یا شاه در میان یور مدتی سال و کسری بود و در پیدمت به دست قاتل
 آذوقه و شدت قحط خواره که در قریه و اعصار حاصل نمود و در میان مرهم شده بود و هر
 رسید و خلق با مسعد و عدم قوت شدت حجاج تلف شدند و ذکر توجه خدیو زمان نیجا
 قصبه فرح بخش حیات آبا و در ترتیب جشن بعضی امور که در آن زمان
 رسم اهل دکن بود و چون خاقان زمان بلا عنوان شباب رسید و سبزه گلستان
 عذارش نمود و میخواست که آن خطبوا را در صفحه عارض تراشد تا مرتبه دیگر حلی تهنیت از آن
 نماید و در آن زمان در محاکم محروسه دکن رسم بود که در ابتدای ایستادگی و در عین و سرور
 و صحت و سرور می پرداختند و باین حیات بحسب تکلیف و الله ماعده خسروان شکلف احرامات
 این جشن طریقی فرمای خسروانه و محل سامان این مالی شایسته گردیده قرار داد که این برهم عالم آرا
 و این تور عزت افزا در خطه حیات آباد که مشهور بحیات مگر است و در عات شرقی دار السلطنت
 حیدرآباد و در مرغ واقع و در انداختن ملوس منیت مانوس خاقان زمان آن بجا
 سرایر ده شمایان تنق عصمت و نرم آرایان انجمن عصمت بطرح و استین و طرز
 فردوس برین اعدا شد آن فرموده ترتیب یابد پس امر جهان متاع صادر شد که چنانچه
 آبا در آئین به بندند و کلائے حضرت محمد علیا باستعداد اسباب عین و سرور و لوازم
 جشن و سرور قیام نمایند و در تزیین و تزیین و تزیین و تزیین و تزیین و تزیین و تزیین و تزیین
 و الله محرم و خبر و زمان بحسب و شوکت هر چه تا نزد دار السلطنت بجا
 سید آمد و روان شده آبا نزد اجلال فرمود و روز دیگر به قصه معصوم آبا

تقلعه گوکنده رفته حسب حکم بکار معمول مشغول گشت و امر عالی شرف نفاذ یافت که از سوار
چوین زره خود و چهار آئینه به شکران شمت نمایند و از جانب پهبان پادشاه و فغان شاه علیگ
که مخص شده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته و سرحد ماکت و سه قلعه را گمیر رسیدند و فغان
که نشتا و ساله عمر داشت بعرضه بیماری ازین عالم درگذشت و شاه علیگ با پسران مرحوم متوجه دارالسلطنت
حیدرآباد گشت چون حسین باگر رسید میر فصیح الدین محمد حسب حکم با استقبال و شتافته بلو از مضافت
و تشریطی مهنداری چنانکه قانون این دولتخانه عالیت پرداخته و در دهم شهر جمادی الاولی از
سال نیکو رخ دیو زمان بجانب حسین باگر توجه فرموده شاه علیگ بلا زمت خود حاضر گردانیده به تشریف
خاص و یک سلسله فیل بزرگ و دویس سپهر و ساخته بدر السلطنت مراجعت فرمود و در روز چهارم
ماه مذکور او را بدر السلطنت طلبیده و باغ میر حیدر ماضی حکم فرود آمدن فرمود و در سید هم ماه مذکور
مجلس شایسته از دست و میر فصیح الدین و کریم خان سرنوبت و شتاده با غرار و اگر ام تمام شارپه
را بحضور وافر النور طلب فرمود و زبان مبارک پشش احوال پادشاه و عالمیان شود و بزار مشارالیه را
بخاعت ملوکانه و دویس سپهر بیکر بخیر فیل و سپه را با دو کسین دیگر که همراه او بودند بخلعت
تالانه بهره اندوز گردانید و تا آخر رمضان المبارک شاه علیگ در السلطنت بود و در ندرت
اقامت همراه احدی از جانب پادشاه جهانپان شاه جهان می آمد و پیغام خنده که استماع آن
موجب گرانای خاطر بجا یون میشدی آورد و چند لک هون و چند رنجیر فیل منتخب و جواهر نفیس
در خواست میکرد و اب علانی بنحنان طاطفت ایلمی و احیان را فغانیش مینمود و خدیو زمان بهار
پیش آمده بلطائف الخیل می پرداخت تا اینکه در آخر ماه رمضان جاسوسان از برهان پور خبر آوردند
که حضرت شاه جهان بسعت تمام از برهان پور کوچ نموده بجانب اگره و لاسور متوجه شد
و از حدیث طلب ایلمی آمده خبر روانگی آورد و جمعی از جاسوسان از برهان پور خبر آوردند که در اردو
آصف خان قحط افتاد و آذوقه از هیچ جا بهم نمیرسد و هرگاه محاربه واقع می شود و سواران
عماد شاه استیلا می یابند جمعی کثیر از لشکر آصف خان بفرقی بپشتنگ پلاک گشتند و درین حالت

و شاه علی بیگ که امرای سهرای بود نیز همراه او مدار السلطنت حیدرآباد روانه گشت
 و آصفخان از مالای کتل با یمن آمد و بخت در ولایت نظام شاه رایات حشمت هر
 افراحت و تفریحان بامر ملک غیر که در دولت آباد بود اظهار اطاعت و القیاء نمود
 و در سلک امرای بجزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاه
 در قصبه تصرف اولیای دولت و آمد آنگاه آصف خان با عظمت تمام از راه گلبرگه
 متوجه بیجاپور گردید و هر سر و ولایت که بر آن مرور بشکر یا دستاوی شد بشارت و تهنیت
 رفت و بسی خاندانهای نام و نشان گردید انقضیه بعد رسیدن به بیجاپور بکامره پرداخت
 و چند نوبت بیجاپور و آصف خان واقع شد و بعضی از دلیران لشکر آصف خان تا کمار حریف
 آمده از صرب توبه تفنگ و بان تلف شدند و هر روز و هر امین تا کید پادشاه عالیا
 تا آصف خان حشمت بیجاپور رسید و معطله مان بخواهی عادل شاه صلح را اصلاح
 وقت داشتند خدمت آصف خان رفته خدمت قرار داد و حکم بیگیست سالی را قبول نمود و هر روز
 با سوسان متعاقب یکدیگر اخبار را بجا را بموقف نفس میرسانید و بعد بران با رحمت
 بر هم خوردگی ولایت بیجاپور و استیلای لشکر آصف خان و اقامت نصیر خان که از
 امرای سه نژادی بود مانوس از مغل در قلعه ماند و نیز نظام شاه که متصل سرحد ملک
 محروسه است اندیشه ناک گردید و در حرم امتیاط بصیر الملک را که منصب عین الملکی
 سرداری داشت مشرف است بشمیر سیاه سالاری نواخته و شجاعت و شگوه بوی بیگ
 و حیدرودی سلطان و قزلباش خان و بصر و بیژن کاشیا و عالم خان و تیر محمد خان
 و طغر خان جمعی از سرداران بنوار مثل و بر مارا و ناکو اژی هزاره گلک پورا و دهالی را
 را همراه داده با سرحد روانه فرمود امرای مذکور حشمت لامر کفایت سرحد و محافظت
 طرق قیام نمودند ملک غیر که چهارک بون ناک گردید داشت حکم تنگ بقلعه محمد گریز و گو گنده
 رفته با تمام تمام بر مت قلع و توپا و توتیه برای و پاره و ساحل شکاری بر باز دگشت کور

سر عہدہ ایچی گری بودند معزول گردانید خاقان زمان ساه ابو الحسن را مشمول عنایات
نشاہی نمود و نہزلے جہت اقامت او تعیین نمود و سبوحی سرکارہ چون قبل ازین دے
ویشوچی کاٹیا مشہدہ بود در سلک انجائے مسلک گشتہ نوکری بر نسبت سرداران و حوالہ داران مرہہ کہ حجاب
سالیانہ برای ایشان مقرر میشد اختیار نمود و بعد چند گاہ میرحفر نیز نوکری انقیاد نموده از عجایب آن حضور گزید

فصل دوم از باب ششم در ذکر وقایع متفرق کہ در عہد سلطنت
آن خاقان زمان صورت وقوع یافت آورده اند کہ چون بادشاہ
عالمیان شاہ جهان بعد و و بدار السور بر مان پور چنانکہ شیخ محی الدین را بدار السلطنت
حیدر آباد فرستادہ بچنین برادر او شیخ محی الدین را بجانب بیجا پور روانہ فرمود و بعد رسیدن
مشارالہ بہ بیجا پور عادل شاہ قرار داد کہ نہ لاک ہون و صد زنجیر فیل و تحف و دیگر بطریق
پیشکش ارسال دارد چون امرای شاہ جهان بولایت نظام شاہ متفرق شدہ بسرحد و گاہ
عادل شاہ رسیدہ دست بردار نمودند و مرہری با سرداران بہمانست ایشان اقامت
کر دہ بود بنا برین وجہت امور دیگر کہ در آن وقت رو دادہ فسخ غرمت ارسال پیشکش
نمود و شیخ معین الدین از بیجا پور برآمدہ میخواست کہ بلشکر شاہ جهان ملحق شود اما چون
بشہر رسید رسیدہ جان نام ہمیشی کہ از جانب عادل شاہ کو تو ال و حارس آن قلعہ بود
اورانہ گذاشت کہ بیشتر رود و اکثر اوقات بوساطت شیخ محی الدین ازین دولتیانہ
عالی مشارالہ مدد فرج مرحمت میشد و چون عادل شاہ پیشکشی کہ مقرر نمودہ بود بہ
بارگاہ محلے شاہ جهان نہ رسانید در اول سکنہ اہدی و اربعین و الف ہجر سے
احصف خان با اکثر امرای پنجابی و پنجاہ یا شصت ہزار سوار مغول از حضور بصوب
بیجا پور نامزد گردیدہ اصحف خان با شصت و شوکت ہرچہ تا ترہ بالا گماشت روان شد
و خاقان ایچی خدیو زمان کہ ہمراہ شیخ محی الدین احراز شرف استان بوسی شاہ جهان نمودہ
و تہمت ہدایا گزینہ مور و الطاف گردیدہ بود و نہ وقت اورا رخصت انفراف مرحمت شد

مانع محمد تاج ہے را کہ در وقت تاجہ بود و مردم معمر آن وقت می گفتند کہ ما تنہا
 کہ در بیس قری سلاسل مابین ہندی و شدت آمدہ ما شد و خوش آن ارمیتہ ناد و
 و سنگھری رور بود و بعد از آن رورہ کی آورد و ذکر سفر از گشتن نصیر الملک
 خدمت عین الملکی از تغیری آدم خان چشتی و معوض شدن منصب
 حوالہ داری خاصہ حیل بقاسم بیگ و فات یافتن حواہ افضل ترک
 و محبت شدن خدمات او با مرہمی دیگر و آمدن الہی از جانب فتح خان
 و سرکار حیدر نظام شاہی چون قاسم بیگ و در مدخل بیگ ترکمان منصب کوئی
 را اگر استنہ جویش منصب دیگر کردہ و وقتہ رائے استان بوسی حاضریتہ حاکمان
 زمان متوجہ حال او گشتہ میجو است کہ منصب دیگر لایق ماہ تفویض نماید و چون آدم خان
 حشتی کہ منصب عین الملکی ما و معوض بود در قلعہ کولاس در ہنگام ہنگامہ آرائے
 مرہری انچاکہ ماید و حفظ و حراست آن سرمد نکونیدہ و در محار بہ قصور بودہ و
 اورا آن قلعہ طلبہا ستہ و از خدمت عین الملکی معزول ساحتہ نصیر الملک را بخت
 او سرور فرمود و منصب حوالہ داری خاصہ حیل را کہ از مناسب بزرگ است از تغییر الملک
 تغیر نمودہ بقاسم بیگ عنایت فرمود و حواہ افضل ترک کہ از قلعہ راجندہی در وقت
 آمدن مرہری طلب حضور شدہ بود و مشا را لیلہ بجاالت بیماری از ان ولایت مد السلطنت
 رسیدہ سعادت مساط بوسی دریافت و مریش رور روزار دیا و دید برست تا ایکہ
 تالیچ ہجدم ماہ حادی الآخر لنگہ احدی و اربعین و الف ہجرے متوجہ دارغشتی شد
 و بعد و فائش بعضی از خدمات او تقریبا شخاں و سرداری یکہار سوار شہت
 دستگاہ بویکی بیگ و حکومت ولایت مرتضیٰ بھکر میر نصیر الدین محمد رحمت گردید
 و در سال مذکور شاہ ابو کس با ر جانب فتح خان سرکار حیدر نظام شاہی رہنما
 در حضور آمد و بیا گیا کہ را مید و میر محمد سوبی ہر کارہ را کہ ارامت سعادت ماہ نظام

سیدان و اوجل آورد و ایشان جوق جوق با سرداران پیش آمدند شرف کوشش و زمین
 بوس در یافتند سپر و برادرزاده و شوچه باسی کس از اقربای او که هر سردار فوجی
 از افواج مرسته بود بحضور طلب شدند سپر و برادرزاده او به تشریفات فاخر و کمر خرم
 و حلقه های مرصع و بیت هفت راساسب و پنج بخیریل و باقی اقربای او به تشریفات
 لایق سرفرازی یافتند و جاگیر مبلغ سه لکهن بان جماعت مرحمت شد و در سلک امرای این
 دولتخانه مشتم گردیدند و ذکر تولد و خست بلند اختر در دولتخانه عالی آورده شد
 که آخر روز چهارشنبه ششم شهر رمضان المبارک شنبه اربعین و الف هجری
 خاقان زمان را از بطن خاتونی از خواتین عصمت و خرنیک اختر متولد شد خاقان بان
 در بارگاه حرم محترم با طعش و نشاط گسترده جمیع پرده نشینان تهنیت و عصمت و نرم
 آرایان پنجم عشرت تشریفات فاخر عنایت فرمود و تشریف الملک سرخیل که در آن
 وقت در قید حیات بود حسب الحکم صدر کرد و در شکر در محلات و اسواق و در سلطنته
 گردانیده تمام خلایق تقسیم نمود و بجان که بخت استخراج احکام وقت ولادت با سعادت
 مامور شده بودند تشریفات فاخر و انعامات متکثر بهره اند و زکشت نظام الدین
 احمد در تاریخ آن گفته نمایان شد همی از برج شاهی ذکر و وقوع طوفان
 آبی در شنبه احدى و اربعین و الف هجری چون در سنین ماضیه باران
 کم باریده بود و در شنبه اربعین و الف مطلق باریده موجب فحط عظیم شد چنانکه
 پیش ازین بهتد قلم آمد در سال در فصل برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران
 آنچنان بارید که فضا و دشت و صحرا را سیلاب در گرفت و آب رودخانهها بطغیان
 آمد چنانکه رود موسی که متصل به دار السلطنه حیدرآباد است در وقت صبح چهارشنبه
 مسیت و بنفتم شهر صفر بدان طغیان نمود که آب از بالای پل گذشته سیلاب
 بدرون شهر آمده اکثر عمارات عالی منازل فقرا را منهدم ساخته و پاره از اشجار

تصرف درین ملک میسر شد و مدافعه دشمن بر وقت بهت سلاطین دکن که همیشه با عین جد
 با هم اتفافی دارند از حمله واحسان بهت خاقان زمان که باطلان عادل ساه متغی بود
 و ظاهراً رعایت جاسپاد شاه عالمیان شاه جهان میمود سار صلاوح وقت سنده
 سالار عادل شاه را مدح شرح مرحمت فرمود تا پسر لشکر مغل رفته بخارنه ماید و
 در تاریخ یار و هم شهر مصر سکنه احدى وار پنهان و الف بهری بوساطت مصلحان
 حیرانیش بمابین صلح واقع شد و تفرقه خاطر مردم بحیثیت متدل گشت و ذکر آمدن و توفیق
 کائیا بدار السلطنه و منقطع گشتن بسیر و اقربا بسیر در سلک ملازمان
 یار گاه چون مهربی برگشت از سر دارالحی که ایسا را حاقان زمان
 تشریفات و قول فرستاده بود و نیوس کائیا که شجاع و دلاور و نامور بود و داد و
 ست هزار مرثیه بملایان سوار خود را بجواله دار السلطنه رسانید حسرت زمان محض را
 تشریف خاصه و ایسان باد بهارائے مشارالیه فرستاده او را مسمول عنایات
 خود گردانید و بعد کیفیت مشارالیه به بیماری صعب متلا گشته از ینجهان در گذشت و در وقت
 نزع سموی بهر کاره نظام شاهی را که در دار السلطنه بود و می خود ساخته بسیر
 و بهادر راده و لشکر خود را تا وسیر و حاقان زمان بعد ازین واقعه فوت دیگر تفریق
 فاحر و جید راس اسب و سوار بجزیر میل و حلقه مرصع معصوب نارائس را و بر پهن و ستاده
 تا تسبیح خاطر آنها ماید و موطن خمر وی اسید و اگر داند نارائس را و در لشکر آنها مرثیه
 و تشریفات یا دستاهی رسانید و عنایات خمر وی شوق ساخته مراحت نمود و کیفیت
 و کیفیت آن لشکر و فدویت آغاغت معروض حصون و استس با امر عالی تر و
 نفاذ یافت که شجاعت دستگاه نصیر الملک بجواله دار حاضنه میل ما دو بهادر سوار
 رفته ایشان را از دروازه کو و طور برائے سلام مبدان داد و محصل سیاه و در اعین الملک
 حب لامر آن جماعت را که قریبست برادر سوار و پیاده بود و در دروازه مذکور در

قریب سی هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فرا هم نموده قصد پیش قدمی دارد و خاقان
 زمان امر فرمود که خیمه بارگاه نه گزیرا بر سمت لشکر عادل شاه و نظام شاه برافرازند و جمعی از
 سرداران عالیشان را مثل خواجه افضل ترک و شیر محمد خان و حواله داران لشکر خاصه خیل را
 با استعداد و حرب و ضرب پدار السلطنت طلب فرمود و امر شد که شجاع الملک در ولایت
 کشمکه به با امرای آنجا اقامت نماید و چند کس از غریب و دکنی را در نیوقت سردار جمعی گردانید
 چنانکه علی بیگ خان بنفشار ترک را با گیکه چیل هزار مومن گردانید و فرمود که صد جوان ترک نگه دارد و بدستوریم بیک گیکه چیل
 مومن عطا نموده حکم فرمود که صد سوار قدر انداز نگه دارد و همچنین محمد سعید بدستی و سید ابوبکر و محمد ملک دکنی و چند
 کس دیگر از اهل دکن را که به شجاعت و دلاوری موصوف بودند بجا گیر تا نواخته امر نگاه داشته
 سپاه نمود و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح جوق جوق در میدان داد و عمل از نظر ملازمان بارگاه
 گذشته به تشریفات سرفراز گشتند و خاقان زمان قولنامه با تشریفات فاخر بخت سردار را
 که اراده التجا باین دولتخانه داشتند و مرمری بقریب ایشان را پیش خود نگاه داشته
 بود فرستاده تفرقه در جمعیت مرمری انداخت از آنجا بابا جی کا شیا مرسته که دوست سرار
 سوار چهار داشت چون قول و تشریف با و رسید با لشکر خود و چند سردار دیگر از لشکر مرمری
 جدا شدند و نیز خاقان زمان جمعی از یاردهائی مینوار طرار عیار را بصوب لشکر مرمری
 نامزد فرمود که در شبهای تاریک به لشکر مرمری در آمده گوش و بینی لشکرایش را بریده بیاورند
 و چنانچه بینی بریدن و گوش بریدن بکمون مقرر شد و سرداران عالی شان که بمقابله مرمری
 نامزد شده بودند بقدر و عازده کرده صاف بسمت لشکر عادل شاه می رفتند چون قوت مرمری
 بضعف گرایید و شوکت لشکر فیروزه بسمع او رسید باعث از پیش آمدن خواهرزاده
 خود را در حضور فرستاده بواسطت شاه ابوالحسن ایلچی عرض نمود که غرض از آمدن
 این مرمری دو تنخواه محض اعانت و استمداد است چون دشمن قوی بکمال میروست
 در پیکت دکن آورده اگر اتفاق با هم صورت وقوع نیابد بختل که اهل نفاق را

تا کار رود تعاقب ایشان نمود و بعد از طعنه خاطر از لشکر معلی بجانب سرحد کولاس کنار
 حله محالک محروسه است آمد و امرای نظام شاهلی که التماس بدنگاه والامی آوردند موجوده
 بخوارستان نامه و نوید جاگیر بافرقیه ایشان را میسر لشکر خود ساخت و این خبر در شاه کوهن
 ایلمی عادل شاه که در دارالسلطنت مقیم بود فرستاده استدعائی مدد خرج اریس دولتیانه
 عالی نمود چه در زمانیکه شاه محمد پسر راده پیشوا بود در عایا و مردم سرحد مالک محروسه با سر دار
 سرحد عادل شاه منار عسودده چند دیبه و برگیه سرحد عادل شاه را عارت و تاراج کرده
 بودند و شاه محمد بخت نادر که آن حوالی قرار داده بود که مدد حوسه فرستد تا آن ولایت
 ویران شده را مامور سازد و مرهبری سبیلار در بوقت حتم سامان لشکر که بخارنه روح
 معلی قیام نماید طلب آن وجه نمود و شاه الواسع ایلمی پیر از روی دو تهاهی درخواست
 امداد و اعانت می کرد و امر مرهبری را چون تا کید طبع از عاقل شاه سده بود که رودی
 کارساری نموده با استعداد لشکر پرور و تقاضا و ابرام سیاه میبود و قلعه کولاس را محاصره نموده
 مدت یکماه مائده عدال و قتال ملت است و چون عاملی بحر حراس مید دست از محاصره برداشت
 باحمیت عظیم که قریب بیست هزار سوار و پیاده و راستی روح مره که سبب و عارت فیئوده ایشان
 چند میل پس آمده تروح سبب و عارت نمود و قافان رها با شمع این حرم اجتماع امر او سیاه
 و رها داد و بعد از آن درخواست که خود متوجه مع او سود که نواب علای همامی معروف و دانش
 تو حدایس حتم لایق ایشان با قافان رها مست اگر یکی بار ملا رها امر اشرف حد و ریاد گشت
 او و اجیبی جواب داد پس مصداق نواب علای همامی اشجع الامرا تو یکی و حد و روی
 سلطان و فرستادش فغان و چند سردار و مسلمان مجید کین الله العبادان کرامه جیل مثل اردا حد
 و استقلال هان و اقوام بود و مگد بورا و و سالی را و و اسیر او و بعضی سرداران میوارا که
 هر یک ده هزار پیاده داشتند مقابل لشکر عادل شاه با مر و فرمود و چون مهسان
 مسامح اجلال رساید که مرهبری سرداران نظام شاهلی را با خود متعلق است

دماغ پیدا کرده بر دولت خواهی فتح خان اسپر ملک بغير هشی اعتماد نموده عمان تل و ننگه بود
 مهمات سلطنت بقبضه اختیار او سپرد او و دکنه دیرینه و خرینه سینه داشت و همیشه منتظر انجمنین بود
 تا نظام شاه را از میان برداشته بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آن نیکه اربس نجات یافته
 بود و فکر معدوم ساختن نظام شاه بود و در نیوقت که تنائی او را و ظهور او و در شبی هنگام خواب نظام
 شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و پس صفیر السان او را پادشاهی برداشت نظم مد فرصت
 بدست دشمن خلیش به که آنچه تو کردی او کند بنشین تو در خوابی و دشمن سخت بیدار زمرده
 تا بنده فرق بسیار و قریب پنجاه کس از مرقبان و معتمدان نظام شاه را بقتل در آور و بعد از چند
 از شقاوت حبلی نظام شاه را بکک عدم فرستاد و این امر بنیم را ذریعه تقرب خود بخدایت شاه جهان دانسته
 مطابعت و مباحثات آن پادشاه اختیار نموده در ملک خود خطبه شاه جهان در مساجد و منابر بخواند
 و فی الحال بحضرت هر روز و نوازش پادشاهی گشت آخر الامور دیر بدست مهابت آن گرفتار شده مقید
 گردید پنجاه بعد ازین ظلمی خواهند شد و جمیع سرداران مرثیه نظام شاهی بخیل و شتم بسیار بودند و فوهای
 ارسته داشتند چون صاحبی برای خود ندید و متابعت فتح خان حرام خوار بر خود حرام می انگاشتند
 و اکثر جاگیرائے ایشان را فوج مغل متصرف شده بود بناچار جلای وطن اختیار نموده بعضی
 با امرائے مغل پیوستند و برخی بخدایت عادل شاه فرستند و جمیع اراده نمودند که التجا
 باستان سلطنت خدیو زمان بیاورند و درین وقت ارادت خان سر لشکر فوج پادشاه
 هندوستان که بواسطه گرفتن خان جهان بالائی گماشته آمد بود و قلعه دمارو را از دست
 نظام شاهیان اشتراع نموده بمحاصره قلعه پرینده که سرحد ولایت عادل شاه بود اشتغال
 داشت عادل شاه اندیشناک گردیده بصلاح دید مصطفی خان و خواصان که دو کین اعظم
 این دولت خانه بودند مرهبری پندت را سر لشکر کرده با دوازده هزار سوار بحد و قلعه
 پرینده فرستاد مرهبری بان لشکر موافق نظام شاهی و عادل شاهی بنواست لشکر مغول
 آن چنان جلالت و دست بردی نمود که لشکر مغل از محاصره پرینده بازآمده از آنجا کوچ کرد و مرهبری

در سال هزار و سی و شش هجری که شاه جهان با دشتاده لک و دویست و سی و
 سلطنت نشست و در سال دویست و سی و شش هجری که شاه جهان با دشتاده لک و دویست و سی و
 بران پور شاه و جهان اران با دشتاده لک و دویست و سی و
 شاه با و کمال مروت میگرد و سختی تنید در یوقت جهان استدعای مخلصی
 فتح حال از نظام شاه نموده و او را آریس برآورد از مقران و مخرمان خود ساحت و
 شاه جهان چون در بران پور زوال جلال و نمود از اوقات و بصیرت و بعضی از اشراف
 عالیشان با مالشکری و او را بر سر کتل و ولایت نظام شاه جهت گرفتن جهان و رساندن
 امرائی مکرور ولایت نظام شاه در آمده طلب جهان نمود و نظام شاه جواب داد که ما
 جهان را من طلبیده ام او خود آمده است اگر او خود خواهد رفت من ممانعت نخواهم کرد
 والا ایضا شیت ایردیت خواهد شد چون از آمدن لشکر معلوم و وقوع قحط کار نظام شاه
 و شوار شده بود جهان همان اتفاق لشکر نظام شاه بی جدوست امرائی معلوم خواهد بود
 اسامی کار چون طاقت مقاومت و محاسن قیامت از آن مملکت میداد با قوام و اقوامی خود
 که قریب هزار نفر بود و در نظام شاه جمعیت گرفته بحال اگره را بی شد که شاید خود را
 با فغان بنگاله رساند و در راه بر جا افعالی بود و دومی میوست چون شاه جهان ازین خبر
 آگاه شد بی یافت عبدالقدیر و مطهر خان و چند امرائی دیگر را بر تعاقب او فرستاد و تا
 در راه اگر نه همان جهان بر حورده محکم در پیوستند و از مسیح تا و فطرتش قال
 ملهت بود و آخر الامر قال با دشتاده لک و دویست و سی و
 و آمد و اقوام همراهی او کشته شدند و عبدالقدیر و سرتان مدروا قوام او را نریدند
 بران پور آورده در زیر شمشیر شاه جهان ابداحت و دمار میسج شاه جهان در مقام
 شمشیر ولایت نظام شاه و امرائی او اگر قلاع و قلاع ولایت نظام شاه گرفتند و نظام
 شاه در قلعه دولت آباد شش گشت و از عایت کلمت و طالت تعبیری در مراح و خطی در

فیصله کار را گاه و چون جناب میر ولایت مرتضی نگر را بعضی اعمال کاروان گذاشته خود متوجه
 بارگاه والاشده خدمت سرخیلی سرفرازی یافته بود و بنا نبودن حاکم صاحب شوکت در آن
 ولایت مقرر شدن رعیت کار آبخار و بایر داشت حقیقت حال بحضور معروض داشته
 پادشاه سر دار صاحب شوکتی نمود قاقان زمان از جمله امرا خداوردی سلطان را
 بجهت این خدمت پسندیده در هشتم ماه ربیع الثانی از سال مذکور تشریف آن خدمت
 با و مرخص نموده بصوب ولایت مرتضی نگر روانه فرمود و ذکر اسپر شدن فتح خان پسر
 نظام شاه و متحصن گشتن نظام شاه در قلعه دولت آباد و بیان بعضی
 وقایع دیگر چون ملک غیر حبشی نظام شاهی که سی و پنج سال مملکت نظام شاه را
 ضبط نموده و همیشه بر لشکر مغل غالب آمده آن مملکت را حراست می نمود و از سلسله
 نظام شاهی طفلی را بر سر بر سلطنت نشاند و خود به شیت امور سلطنت می پرداخت
 در سنه یک هزار و سی و سه هجری ازین جهان در گذشت نظام شاه که به سن رسید
 رسیده بود مطلق العنان گردیده زمام مهابت سلطنت بقبضه اختیار خود در آورده
 بعد از حفظ مملکت بلند آوازه گشت و صیت شجاعتش با طراف ممالک تلته شد
 فتح خان پسر ملک غیر حبشی بنا بر خوف و هراس بطاها طاعت میکرد اما در باطن نفاق
 و دوا می فاسد داشت تا آنکه قابوئی وقت یافته طعنی بپادشاه حاکم هندوستان گردید
 و لشکر فراوان با چند سردار و امرای مغل همراه آورده در حواله دولت آباد در برابر نظام
 شاه صفوف لشکر بغیرم قتال برآراست و بشامت کفران نعمت در محله که محاربه زخم منکر
 از دست نظام شاه خورده دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی از اعیان شان
 بذلت اسیری گرفتار گشتند و نظام شاه فتح خان و مفسدان و دیگر را مقید ساخته امرای مغل
 که اسپر شده بودند تشریفات و اخراجات داده روانه دار السلطنت هندوستان نمود
 و بعد ازین فتح قدرت و حشمت نظام شاه از واید پذیرفته کمال استقلال بهم رسانید و بعد ازین

و بعضی امور معطل میماند و چون فریاد کارخانها و محلات بر میخواست یا دشا به معسر اقدس
 متوجه محل عقیمهاست کارخانها می تند سارین را می صواب نمائی جهان آرا اقمقائی آن
 نمود که منصب سر حلی را برود کار دانی که از عهد آن کما میمی بر آید تفویض فرماید و بر
 نواب علانی و عامی مرار و رهاں اصمعی را که در او امر عهد سلطنت یا دسا و معسر
 بیا به سر حلی بود و منظور حال حشمتی که میر حلی شد و او را معرول ساخته در سلک مجلسیان حضور
 مسلک گردانید و بختایس منصب جلیل القدر تجویر نموده کار دانی او را بمبا مع ابلال
 رسانید چون اکثر منجات معطل بود و قاقاب ریان سار ضرورت وقت تا بیج سوم ماه
 ربیع الثانی سال مذکور تشریف سر حلی ما و محبت فرمود و مر را حمزه بعد معرولی اراں
 خدمت که مدت سه ماه و ده روز آن خدمت اشتغال در ریده بود و بی مدت دیگر و جایز
 چهار لک هون سروراری یافته در سلک مجلسیان حضور مسلک گشت و مر را رویت
 اگر چه بصط و رط منجات ایس خدمت می برد احوال و دیات و امانت کار میکرد اما ش
 خدمت و دیات او در خاطر جان و نمانیک گرفت و همیشه منظور نظر اشرف آن بود که ای
 دیگر بخت ایس بی مدت یقیس باید چون ار مشا را الیه بطاهر مقصوری واقع شده بود و بعد معرولی
 او را محمول بوقت دیگر می گذاشت تا اینکه در سنه اثنی و اربعین و العجری میر علی الدیج
 را که بعد وفات تشریف الملک متمول عواطف حسروی گشته بود از ولایت رنقی مگر طلب فرمود
 در شب بیستم شهر صفر سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز در حکومت مر را رویت
 مستقر شده بود و تشریف سر حلی سروراری نختیده و مطلق العنان گردانید و میر علی الدین محمد
 صبح و سام بموقف سلام حاضر میشد و تمام روز معاملات مملکت می برد احوال و دیات
 حسروی اقمقائی آن بود که قلمدان مرصع ما و محبت باید پس چنانکه تشریف الملک مایس
 عایت احتصاص یافته بود و میر شارا الیه میر مایس عایت حاصل معر و ممتاز گردید و بعضی
 شعرا بخت سر حلی او ایس دو ماده تا بیج یافته اند و حله الملک شاه محمد به میر دوست

و چوگان بازی میرفت و با جوانان چابک سوار چوگان بازی میگرد و نوبتی در چوگان بازی
از اسپاه بداشت و کوفتی با عنایتش رسید و بعد از چندی تحقیقی در الم کوفت رو نمود و در سلطه
شعبان بعلت تنه اسهال بهم رسانید و الم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود رو تنزاید آورد
و معند در تمام ماه رمضان المبارک هر روز موافق معمول بدر بار حاضر شده بخندن تمایم نمود
و روز عید فطرا وقت عصر بحضور ایستاده نوکری حضور بجا آورد اینست بعد عید فطر کوفتش
آنچنان بهشتداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدر بار علی نماز و حکیم اسمعیل گیلانی و اطباء
هندی هر چند که معالجه نمودند سودمند نشد و در صبح نوزدهم شوال شکسته اربعین و الف بحر
بعالم بقاشافت و لفظ ختم و مرض یاریخ وفات اوست و مدت قباش پنج دست سرخیلی دول
و هشت ماه و سنین عمرش سی و نه سال بود خاقان زمان را ازین واقعه مانع روداد زیرا که
از وقتیکه احراز شرف خدمت حضور نموده بود بنوعی در دقایق خدمت گذاری و آداب عبودیت
و شیوه خیرخواهی میکوشید که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد ازین واقعه لواحق و توالع
آن مرحوم مشمول عواطف شاه گشته با سامان کلی بصوب عراق راهی شدند و نواب
علامی فهامی پیشوائی زمان بعد از شرف الملک متوجه مهات دیوانی شده از دست میر تقی
ناظر الملک و میرزاالدین محمد شرف و مارائین را و مجموعه دار و عمال دیگر تمشیت مهات
ندکوزینود خیا نکه عمال را تب مطبخ و فیل خانه و طویل میرسانیدند اما بنا بر گرانی غله و قلت
مداخل و کثرت اخراجات قواعد و ضوابط دخل خرج دیوانی برهم خورده کار بر عمال تنگ شد
و اکثر مهات معطل ماند و از هر محال فریاد برخاست بنا برین بعد انقضای دوسه ماه
خبر زمان مرزا جمره اشترآبادی را که بدایت موصوف بود با نیت معروف و محال مبلغ
شصت هزار مهن در قبضه تصرف خود داشت بجهت منصب سرخیلی پسندیده در تاریخ بیست و
چهارم و پنجم از سال مذکور شرف این منصب را چند نفر از نمود مرزای مشارالیه شروع
در عمل نموده برآستی داینت تمشیت مهات پرداخت اما چون رتی در علم صاحبکار داشت از کمروزی

گاهی خشک نشده بود همه خشک گردید اگر لظون او دید صدگر میکند و ند آب بود
 می شد و در اعانتی را و کهن خشک و در صحرا حیوانات تلف گردید و در ولایات
 و دیهات خاها اسار را از اسوات شد و محلات و اسواق شهر حیدر مرده می افتاد
 که فرصت سرد آتش می شد و علایق در آرد وی مال جان پیدا و در آن وقت طاق
 رماں امر فرمود که در هر جا چیزی را عله باشد همه را بشهر آورده بفرستد و نگذارند
 از بخت در دار السلطنت قدری از اجناس با کول هم بپرسید تا در ولایت دیگر مطلق
 هم بپرسید و مشت بوج عمت نزدی داد و حاکمان بدان ما وجود چند لنگر امر فرمود که
 در هر محله لنگر سه ساحتی هر که خواهد پدید و در بیرون شهر بزرگائی زرگر مقرر کنند
 که فقرا بیرون شهر محتاج به لنگر باشند و دیگرهای آتش بخت در محلات و مارا بگردانند
 که هر که را قوت حرکت نداشت آتش در گلویش بریزد و تمام امر احسن حکم و تمام آتش بخت
 لعقرا پیدا ند و حکم شد که در هر محله ماه را احداث کنند که اگر آن طرف زمین آب رفته
 باشد تراورند من من القدر استقام و با بقای علایق فرمود که مافوق آن تصور بود و این خط
 در اکثر مالک هندوستان واقع شده بود و در حکمت نرمان نور پاده برین بود و در ولایت
 احمد آباد گجرات گوشت آدم با آدم می خورد و او حوایس عاده عظمی حضرت شاه جهان در حیدر
 و بهایت که خدایان از آن مخلوق و در خط خسیج نموده از زمین نور نقل بجان نموده و محل امتیاز
 انماحت و در دار السلطنت حیدر آباد را سرکار فریب یک آدم را کف داده بود و در آن
 این که اما که لی کمین مد فون گشتند شمار آمارا حالی العاد و اند و این پنج عاده عظمی هر یک
 ابرین سه کلمه است عم و مرق و مرگ خلق آمده و ذکر وفات شریف الملک شیرعلی
 و سرور از گشتن مرزا احمد استرا با دی بمنصب میر شیرعلی چون ملائمتی تفرست
 الی اطب شریف الملک که بعد سرداری یافتن مسدود ریح القدر و حلی بر تنه سرداری خانکه
 پیش برین مکر و رشذیر احتضار یافت آخر روز امیدای و گشتای کنار رود موسی کمانداری

روانه نمود که از دواعی فاسد دست برداشته برگردد و چون شاه جهان از برهان پور و راکشکان
 با پادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند با قریخان از منصور گزیده بجانب بنگاله معاودت کرد
 و سید عبدالقدخان و غیره امرای عالیشان عراق فیض مشتمل بر کیفیت حالات بحضور فرستادند
 و خواجه افضل حکم شد که تا طلب هانجا اقامت نماید ذکر وقوع حادثه فخط در سینه
 اربعین و الف بجمی چون در سال اربعین و الف بجمی باران مطلق نیاید و پیش از آن
 نیز در سینه سال کم یاریده بود فخط عظیم روداد و دوازده من برنج که بکایهون می ارزید بهفت
 من رسید و زرقه رفته پستی من و چون نصف فصل بر شکل منتقض شد و باران مطلق نه یارید
 خاقان زمان فرمود که فضلا و علما و مؤمنین و صلی ریل کافه انام سه روز روزه گرفته
 روز جمعه نماز استسقا و ندبل کفایتی بچرا و کنار رودی زرقه موافق رسوم خود از خالق حقیق
 جان و رزاق اهل کفر و ایمان مسئلت بباران نمایند و اعیان فهای حسب الحکم با خلایق حقیقت
 استسقا بیرون شهر رفت و از رودخانه کنایه شهر گذشتند و میدانی که برابرندی محل واقع بود
 قاضی حسن مشهور بقاضی مکدر الخطیب و شهنشاه ساخته نماز استسقا بجنوع و خشوع تمام با دعیه مانور
 ادا نمود و جمیع خلایق با دوا از خیرین و دل اندوه کین از بارگاه پروردگار عالمیان مسئلت بباران
 نمودند پیشوائی انام نواب علامی فهای در صد مجلس قرار گرفته کیسه های زنجیر و سفید را
 که خاقان زمان بجهت فقر ارحمت نموده بود بر جمیع مستحقین و سایر صالحین و فقرا و مساکین
 و اطفال مسکین علی قدر مراتب قسمت نمود و پول که بر فیل و شتر بار کرده از سرکار آورده
 بود به تمام درویشان و محتاجان لشکر فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع خلایق فاتحه خواند
 مراجعت نمود و در آن روز بمن اعتقاد خاقان زمان و دعای صاحبان قدری بباران
 یارید چنانکه زمین مشک شد من بهار از سحاب سرب آسمان مقدار اشک چینی آب بر روی
 زمین نه رسید و در عین فصل بر شکل خوضهای بزرگ مثل حوض پانگل حسین اگر
 و حوض ابراهیم شین و حوض دارالسلطنت حیدرآباد و چاه های عمیق که در قرون باقیه

عیان معاومت ترافقه مراحت کردیم خیم زخمی به شکر رسید و سید عبدالقدماں
 سر لشکر عریضه مشعل بر کیفیت حال و کثرت لشکر مخالف بحضور فرستاده استدعائی
 کمک مود حدیو رماں از امرائے عالی نشان خواجہ افضل ترک را که حکومت مرهقی مگر
 اشتغال داشت طلب موده و در مفتحم رحمت الله ارضس و الف بهرے به تزیین
 حاصل اسب مارین و کام رترین عراستیار محبت و کاس کستکوٹہ روانه فرمود
 و شجاع الملک تائی ولد معرفت بیاہ شجاع الملک و شیر محمد ماں و چند سردار دکنی
 و چند کس از حوالہ داراں را با ہزار سوار خاصہ جیل ہمراہ او کرد فرماں جہاں متاع
 سام رمیداراں و میواران آئولایت صادر شد کہ مطیع و مقادرت را الیہ ماستند
 و معصوب را نمی توجی را و برہمن حمالہ دار دید ماں تشریفات تا امانہ و اسبہای تازی
 و عسجد و ہشت حلقہ مرصع کہ ہر دور دست می دارند و در ہندی آراہست کڑہ گوید
 سحت را می کشتادیو و میواراں و رمیداراں آسما رسالہ استہ تا کید بلع فرمود
 کہ راہ مارا محافظت موده باتفاق امرائی عظیم الشان در حراست مملکت سامعی ماسد
 و میاں سیسی حوالہ دار در وارہ عالیہ شیر علی را قلعہ را محمد ری حجت تعمیر نرح و مارہ
 و استی کام نمودن قلعہ با ساس قلعہ داری روانه فرمود با حملہ خواجہ افضل ترک سختت
 ہر جیتہا تر مملکت را صدر می کہ اولی ولایت کستکوٹہ بہت وقتی رسید کہ باقر ماں در کجا
 نہ رسیدہ بود اما تہیتہ پیش آمدن بخاطر داشت و چون سپہیں این حراست سمع اجلال با تہیتہ
 عالمیان تنہا ہماں رسیدند بطریقیکہ بطریق الطاف با حدیو جہاں بر می مد است و ظاہرا
 در مقام طلاق و تدارک حقوق باقی بود و را میں باقر ماں رسالہ فرمود کہ ترک جرات موده و ولایات
 مقنوعہ را توکلای قوت شلہ سیردہ نہ نگاہ مراحت نماید و مراں محمود علی سیردار السالطت
 حیدر آباد فرستاد کہ از انجا پیش باقر ماں رو و پیوای ماں علّامی ہمامی احدی شاہ ہماں باقر ماں
 جہاں تابع نزد باقر ماں فرستاد و معادن میگیتہ کہ را کہ از در مرہ زندگان اسد و تنہا عالیہ ہر وقت

عظام بود و چند کس از نایکواریان مقبره حواله داران نامعتبر را به تشریفات فراخو حال
 منتقم و مباحی گردانیده همراه سید عبداللہ خان به کستکارته روانه نمود و این جماعت
 بولایت مذکور رسیدہ با سید محمد مصطفی خان در وقتی ملاقی شدند کہ باقرخان بعد تاخیر
 کالایچار و تخریب بعضی مملکت مراجعت کرده بود و امرائی عالی شان با لشکر منصور
 در کالایچار اقامت نمودند زیرا کہ اشتہار بود کہ باز باقرخان با استعداد تام بقصد محاربه
 معاودت خواهد نمود سید مصطفی خان و سید عبداللہ امرائی ہمسایہ و شیرخان احمدگری
 و دہرماراؤ و سیراؤ و رای اعظم کشا دیو و مینواریان و میدانان باتفاق ہم در صد
 طریق ہرور لشکر متخل شدند و در حراست ولایت سعی بلیغ مبذول داشتند در این سید
 بعلت ازدیاد بیماری کہ سابقا داشت بر سبتر ناتوانی افتادہ مدار البقا شانت
 سید عبداللہ خان عرفیہ مشتمل بر کیفیت حالات داشتد عمامی سرشگری بکنور
 فرستاد و دیو زمان تشریف سر لشکرے و شمشیر صحبت سید عبداللہ خان از لاشہ
 اورا تا کی بلج در حفظ و حراست آن مملکت فرمود و سید مشارالیمہ با کمال استقلال
 باتفاق امر او و زرا و نایکواریان و غیوران و میدانان در حفظ و حراست آن مملکت
 سعی موفور نظیر رسانید و شیرخان احمدگری کہ از حلقہ امرای معتبر آن ولایت و صاحب
 تجمل و سروت و مدت بہت سال در آن مملکت اقامت نمودہ بود ذاتقال کرد و در غیبت
 باز باقرخان از جانب بنگالہ با استعداد تمام متوجہ آن مملکت شد سید عبداللہ خان
 بصوابدید صلاح ایشیان شاہ علی و یاقوت خان و سرداران دیگر را باستقبال باقرخان
 فرستاد و خود در کالایچار توقف نمود مستقبلان بسرحدی شتافتہ در جانبکہ ہر
 آب روان بگل ولایتی بسیار بود و جنگی برپا شدند و لاواران جانبین داد مردی و مرد
 داند و جی از ہر دو جانب کشتہ گشتند و بعضی زخمی گردیدند قضا را درین اثنا شاہ علی بنہر آب
 پر گل فرو رفت مخالفان هجوم نمودہ او را از پا آوردند و یاقوت خان و امرائے دیگر

و پس واقفانی او در مرتبه عزت بیائی مذلت افتاد و فلحاں توجهات بادشاه رسیدن
را با محالیت دیگر در عریضه درج نموده سارکاه خدیو رماں فرستاد و ذکر فرستادن
خدیو زمان آدم خان حبشی و غیره سرداران را بصوب قلعه کولاس
و سید عبدالقدخان و غیره امرای عظیم الشان را بجا سب کشمکوٹہ
جست حراست سرحد و بیان آنچه که در اینجا رود داد و در بارشاه ممالک
ہندوستان شاہ جہاں جیدی در پرتوں پورا قامت و زینبہ ارادت حاں را
ماہمی امرای مالیتان حثیستین نمودن حان را حاں کہ سلام شاہ توسل حستہ بود بولایت اللہ شاہ
روان فرمودہ امرادر آن ولایت و آمدند و صابر میگ تام اران امرای عالیشان
کہ بخطاب نصیر خانے در آن زمین بسرورارشدہ نو و قریب سرحد ممالک محروسہ با فوجی
از لشکر معل رسیدہ در آنجا قامت نمود و خدیو رماں سارکسرم و احتیاط آدم حاں
حستہ و الدقلی ترک و بعضی سرداران دیگر را حستہ حراست سرحد بصوب قلعه کولاس
فرستاد و پس در آن کہ در آن سرحد با گرداشتند و میواران و رسیدار ان تشریفات
و علقہا و طوقہائی مرصع ارسال نموده در محافظت سرحد و حراست بولایت تاکید ملین
فرمود و در بیوقت عریضہ را حاب سید محمد ولد میر ذیل مصطفی حاں کہ در ولایت کشمکوٹہ
و کلک سید ہالار بود بیائیہ سرپر خدیو زمان رسید کہ مافرعان صوبہ دار بنگالہ نجف
ولایت بدکورا آمدہ با لشکر هزار و مہدان کارزار در میدان حرب و قتال و جنگ عادل
است و اکثر اوقات لشکر او بجوالہ آن مملکت درآمدہ لی اعتدالی بیاید و لشکرے کہ درین
مملکت است نظربرقوتت دشمن حبت محاربه احتیاج عدد و کمک دارد و خدیو زمان سید محمد
را کہ ارا قار شجاع الملک امیر زاوہ دارد دران نو و سرداری و خطاب خانی نو حستہ
تشریف خاص رحمت فرمود و شاہ علی ولد سچان علی ما کہ حوالان نمایان و در
اول عہد سب جود سردار روجے از لشکر نظر اثر نموده و با قوت حان تنگی ارا امر

بدار السلطنت حیدرآباد توجہ فرموده بود و سَرِ آن کافر و خیم الحاقبت را بر سر نیزه کرده
 به نظر ملازمان در آورد خاقان زمان بجلد و محی این خدمت نمایان مشارالیه را بانعام سپا
 تازی بایراق زرین و تشریف ملوکانه نواخته اثاث البیت آن کافر را که مبلغهای کلی
 بود و محبت فرمود و رعایای آن طرف از شر و فساد آن کافر و قواش مطمئن خاطر
 گشتند و کبر و آنه شدن یوسف شاه مخاطب به وفا خان همراه
 شیخ محی الدین ایلمچی پادشاه عالمیان شاه جهان و چون شیخ محی الدین
 از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان در سینه اسب و ثلاثین و الف هجری بر رسم
 رسالت بدار السلطنت حیدرآباد آید و بنا بر عدم فصل معذرات خفتش در خیر تعویق
 افتاد و در همراه از جانب شاه جهان احدی بحیدرآباد میرسید و منمن اظهار مطالب
 تاکید در باب روانگی اومی نمود و خدیو زمان یوسف شاه را که از مجلسیان حضور و انور
 و به کبر سن و کار دانی موصوف بود و بجهت رسالت مقرر نموده و تشریف خاص و خطا
 نمائی غرض خاص بخشیده و تحف و هدایا و فیل و اسب و مرصع آلات در تحویل او کرده
 همراه شیخ محی الدین ایلمچی که تشریف رخصت یافته بود بتایخ بنظم شهر رجب معلی بارگاه پادشاه
 جهانیان روان فرمود و در عین خفت شیخ محی الدین را چند اسب و چند زنجیر
 فیل و رامی انجیکه سابقا با و عنایت شده بود و کرامت نمود چون مشارالیه و فاقان
 بغزستان بوسی پادشاه ممالک هندوستان غایر گردیدند تحف و هدایای برسوله گذرانید
 به تشریف خاص شرف شدند و بجهت سبقت ارسال هدایا و پیشکش و اظهار اخلاص صدق
 پادشاه عالمیان ایلمچی خدیو زمان را مورد شفاق و عنایات پادشاهانه نمود و شیخ
 محی الدین ایلمچی را بعلت انحراف او از جاده ادب و سلوک و اشتغال او طریق
 اعوجاج را نسبت باین دو مان عالیشان معاتب گردانید و آنچه ازین دو لحنه
 علیه بهر سنانیده بود و موکلان بر او گماشته بهر جرعت باز یافت فرمود و مشارالیه

جو دسری سیرنڈریڈی در سیدہ ارضس والی در فصل بر سگال ماقاں رماں ما امر ابو
 عوامین سیرنڈریڈی کہ بعضی علاماں صاحب سروی تعمیر نموده بودند متوجه شد و مدت یکماه
 بعضی و کامرانی سیرنڈریڈی را سیر قلعه گو لکندہ و عمارت رصیغہ آن کہ از اجماع قضا حاکم
 رقله گوہ میسح خاطر اشرف مایل گردید و بعد جدی حجت رمارت قنور اجداد احواد خاصہ
 حجت ریارت والدہ اجداد و مسکرمین اتر کہ مرقد این وودماں غالبان است بروی توپیر
 آورد و مسلع کلی از بقو و احساسات و حاکم و حاکم و اعیان و سایر مستحقین
 العام فرمودہ مدار السلطنت مراجعت نمود و در میان یک میکہ حصر و میان متوجه سیر اعیان و قلعه
 محمدیگر در ریارت رومہ یکہ گوارا لیتقدرو در شرف الملک بعضی شرفیہ ہا مد کہ سیاحت
 دستگا و یو لیمی یکہ حاجت سمیعہ لہنا جو دسری قصہ ننگور مارمردم و در صلاح دولت
 جو جو دسری مذکور کہ در اقراں و استال جو دلو مور مال و سال و حتمت و دردت امتیاز
 تمام دار و ہیبت و ویت سید سوار و پیادہ بہ بہاہ حراست سرحد عادل تہاہ
 نگاہ داشتہ علم قمر و می ہمارد و ہر سال تحفہ میٹکس در ستادہ منسل بہ بہاہ ہا و عدد
 ما سمیع شدہ کہ دور نمی آید و حسین عودیت سر استال مار نگاہ گیتی بیاہ می ساید
 ما را امر عالی شرف و عا وایت کہ سیاحت دستگا ہر سر آن ملا می تاحت سردتاریت
 از جمیع لشکر چشم خود دوار و ہر اسوار کا عمارت انتخاب نمودہ اول تہاہ رقلہ محمدیگر کا
 کلکو روواں گردید و آن جب و رور و شب دیگر مسافت بعید را سرعت تمام طی کردہ
 وقت صبح کہ ہوا آن کا فرزد شعار از خواب بختلستہ و رستہ بود کہ چو اعلی ناگہاں
 مرد خانہ اش رسیدہ دیانتش را قتل و رآوردہ ہوا نگاہ او در آرد و آن اعلی گرفتہ
 سر سیمہ از خواب بیدار شد دست لہتمتہ بردہ بود کہ مے العور آن سیاحت دستگا ہ
 ماجد حواں او را دستگیر کردہ سر بر سر و ریش را لای توقع از یکہ بدن عدا ساحتہ
 ہا دم کماست قلعه گو لکندہ را سی تند و قوی کہ ماقاں رماں بارور دارہ قلعه محمدیگر آرد

آورده و اراده داشت که رؤسای آنها را قتل و امیر سازد و متمردان چون او را با مسدود
 چند و پدید فرصت غنیمت شمرده از هر چهار طرف دایر گشتند و چون پمانه حیات دمانت پمان
 پیر شده بود و کله و کلاه تفنگهایان شکا بر سینه اش رسید و از اسب در افتاد و میر حبیب الله را در آن
 سوار و غریبان دیگر چون حال بد بینوال معائنه نمودند بجا نذاری استاده بدست مخالفان
 از پا درآمدند و بعد ازین طایفه متمردان عرائض بحضور فرستادند که ما بنده گان رسم عتی
 مرعی داشتیم که به نور و طریق تمر و نکشته ایم و زرد اجبی ادا نموده ایم و دیانت خان از روی
 ظلم منجواست که رعایای پادشاهی را بقتل رساند بحسب اقدیر او خود مقتول شده ایمان
 بنده گان و رعایای پادشاهیم چون عرائض مباح اهلال رسید جهت مادیب
 و سیاست آن جماعت و حراست مملکت شجاعت دستگاه خواجه محمد افضل ترک را به تشریف
 حکومت آن مملکت فواخته بدان صوب روانه فرمود و خواجه افضل متوجه مرقضی نگر گشته
 در راه هر جا وزد و حرامی میدید بر دار میکشید چنانچه چهارصد دزد در عیار را که اکثر
 رؤسای آنجا بودند کجا گرفته بردار عمرت آونخت و ساحت انملکت را از حسن و خاشاک طاعینا
 پاک ساخت و در سال غلا و قحط مساعی جمیله ظهور رسانید بحفظ و حراست خلایق و مملکت
 پرداخت و چون در اوایل این سال بخاطر نجات یون رسید که قصر بلند پایه قریب بعارت
 عالییه سابقه بنا فرماید بنایان ماهر و هنرمندان نادر را فرمود تا قصر رفیع مشتمل بر چهار طبقه و
 ایوانهای وسیع و شاه نشینها و غرفها در هر طبقه بتکلفات گوناگون و تصرفات موزون
 ترتیب دهند و مصوران مانی قلم و نقاشان از رنگ قم تصویرهای دلنریب و نقشهای
 عجیب آن کاخ عالی را چون نگارخانه چین آراستند نظام الدین احمد فقرات چند در مآده
 تاریخ آن یافته بیت الشرف آباد و خانه بامیش قصر فلک سالی شاه عبداللہ
 نوکر توجه خاقان زمان بسیرای غنای اطراف دار السلطنت و مراجعت
 نمودن بدولتخانه هایون و بیان تصفیه قصه کلنگور از لوث و جوالییا

صداقت سلوک سرور و شجاعت قطعتهائی فائز و اسباب الحام و درین زمین بایلیان
 محرم نبود و اکرام و احسان وافر نسبت بجزایات حاکم مبدول داشته قرینه ناکه اقوام
 او در آنی سکوت و استخفاف بطریق العام مدوختند و مسامایه صورت و قیام را در عین
 سدرج موده با چید سر استغنی بپایه سر بر سلطنت مصیر ارسال داشت و فکر
 سفر از می یافتن نصیر الملک و کنی و پسر او منصب حواله داری خاصه
 خیل و سرنویتی و منصب گشتن ملک عنبر خدات خود و قصه گشته شدن
 و یاست خان و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع
 ایشان چون ملک یوسف سار تقریب حدود زمستان نداشت که سرسجام مهاباد
 داری خاصه خیل که مادر شاه مغرت یاه با و حال نموده بود در دارد و در شش بکزار
 و سی و سه هجری حاقان بر ماں تشریف حواله داری خاصه خیل مصیر الملک دکی سرنویتی
 و خلعت سرنویتی به پسر او و محرم فرمود و نصیر الملک سرسجام ایست بر دانه هر روز
 لشکرهایان و راکش سواری که تا چهار گروه موده و سیاید سیفر موده و درین سال ملک عبر
 که ارجح مناسب معرول گشته و کج انروا و بیکاری استنبه بود رعایت شایه بار در
 حمله مکان یعنی علامان ریح مکان مسلک گردیده و صدقات معرول و منصوب شد و حاکم خرد را
 که قریب یک لکون حاصل آن بود و مامور و آبادان موده و شکر حدیدار غریب و افغان و دکن
 و راجپوت نگا داشت و میرانواله عالی الهی طلب مدیات حاکم که از اعظم حال بود و سال
 حکومت مصطفی مکر و مجبلی من و نادر دیگر استقلال داشت و در زمان میر حاکم معرولان
 لولایت مرتضی مکر و محال یاه هزارهون جهت نگا داشت جمعیت برای تمیه رهایان
 سرکتن با و مغوص شده بود و بکمال استقلال در امحال حکومت میمود و در نوبت و را
 اطایعار رعایای سرحد تقضی مکر برای تحصیل ررواحی نزاع و اقصاء خان مذکور با وجود
 جمعیت موفور بر جریده با سعد و دی ارغریبان فدوی و علامان تعلیمی بر سر آن مترادخت

از اقامت و امتعه نفیبه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون المیجان به نوبه رسید
سورت رسیدند پادشاه عالم پناه شاه جهان پادشاه که در آن ادان بجای پدر بزرگوار خود
بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود مشارالیه را با گره طلب نمود بعد رسیدن ایشان
بدار السلطنت اگر پادشاه عالم پناه مکتوبی که بحجت خاقان کشورستان خسر و ملاک
ایران قلمی نموده بود بایشان سپرده و پیغام زبانیه نیز داده به بند رسو سورت روانه فرمود و شاهی
الیهما سوار گشتی کردیده چون به بند عباسی رسیدند خبر وشت اثر انتقال خاقان کشورستان
شاه عباس سوار رحمت نیردان و بشارت فرخ افروای غمز دای جلوس پادشاه جوان تخت شاه
صفی بهادر خان آسماع نمودند این واقعه تا یک تاریخ بیت و دویم ماه جمادی الاولی سنه
هزار و سی و هفت هجری صورت و قوع یافت و در سلج شعبان سنه ثمان و ثلاثین و آن
عرضه خیرات خان مشعر بمضمون مذکور بپایه سر سلطنت معیر رسید و حسن بیک ترک
قاجار که سلاطین سلجاری ایند و تاجانه عالییه منتظم بود قطعه تاریخش گفته قطعه شاهنش
اشعیان علمدگان آنکه شد منزلش بهشت برین تا بر خشن مراد بود و سوار نامرادی
ندید روی زمین در جهان داد عدل زان سان داد که سپهرش رسید صد تن
رابط فتح را بخت زد شد معیر با و جهان دهمین به تاریخ حلتش در حیدر
مادل پیرز داغ و جان خرین استعانت طلب نمودم گفت بصفه وادشاه تاج و کین
و دیگر تاریخ جایون جلوسش یعنی بعیت شاه صفی کلمه ظل حق یافته و خیرات خان و محمد علی بیک
از بند عباسی بدار السلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر دکت سائ
مست افرا که شاعر در وصف و معتش گفته بیت اصفهان نیمه جهان گفتم
خیمه و صف اصفهان گفتم بعبادت بساط بوسی مستعد گشته تحف و هدایای
مرسوله را با مکتوب مرغوب مشعر بخلوص اعتقاد و رموز یگانگی و اتحاد از نظر انوار
گذرانیدند پادشاه جوان تخت شاه صفی از آن تحف مرغوب و از آن مکتوب

قطبشاهیه از زمان شاه علی بن کاک شاه اسمعیل صفوی سوادشاه ایران اما الله ترانه
و آوان خلافت پادشاه عفران بنیه و کسکه سلطان قلی قطب شاه بود الله مراد که آن سلطنت و
این خلافت در عشر اول از ماه عاشر سنه سیم و شصت و هفت خوارنجا و دیه پناه عباس مرعی لم یوظ
نود حاکمان زمان حیران سرلوته و برسم رسالت همراه محمد قلی بیگ بن قاسم بیگ ایلی
بصوبه ایران روانه فرمودند تفصیل آنکه شاه عباس صفوی ایالت پناه چیس بیگ قلی را که
بجهت یکیش اتمیت ملاسلطنت حیدرآباد در عهد شاه و حضرت بیا و مرستاد و در سال
هزار و میت و چهار و شصت و اب علامی حمای شیخ محمد علوان تبریزی شاه متصرف
گشته بر فاق چیس بیگ مذکور روانه عراق گردید و چند سال در آن مملکت تحت نشان
اقامت و زریده مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام مراجعت او پادشاه و مالک ایران
ایالت و مملکت دستگاه قاسم بیگ بیا سالار مملکت مازندران را همراه نواب علامی
روان نمود و آن هر دو را با کج و مکران که در آن زمان متصرف پادشاه ایران در آمد و در
بصوبه دکن ای نشاند و چون انجلیان خدمت پادشاه معرفت بیا رسیدند بصواب
خسروی احضار یافتند و در تاریخ ورود و مسعود نواب علامی نظام الدین احمد قلی گفت
قطعه چو آمد شیخ علامی ز ایران صفا آمد در دی او چهرشیم بر پیش بود چشم حله مردم
رو داکون برآه او در چشم خرد هر دو کس گفت تاریخ جو جان آمد بچشم نور در چشم
و قاسم بیگ مشارالیه مدت دو سال در دار السلطنت حیدرآباد بود و بعد از آن بخوار
رحمت نیردان ستافت نظام الدین احمد این صبح را مآذ و تاریخ یافت رفت قاسم بیگ الحار
جاس و بسترش محمد قلی بیگ که در آن آوان کلیه شاه راسته بود مشمول انظار پادشاه
مغفرت بیا گشته قایم مقام پدر و شد و در عهد سلطنت خاقان زمان عازم مین
حساب مملکت ایران گشته رخصت انظار حاصل نمود حاکمان زمان حیرت رفاقت مشارالیه
حیران سرلوته را رسم رسالت مقرر نموده و هر دو را تشریفات فاخره داده با تحفه و هدایا

عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهان متابع حاصل نمود که من بعد شیخ محی الدین تخلف
 از رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت نماید و در جمیع امور رضائی ایشان بفرمانداند
 بنابر این شیخ محی الدین و رفقای او ترک ارادت و داعی نموده بجائۀ نواب علامی تردد
 می کردند و رسولان سلاطین دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیمودند و بجهت اینچنین حسن
 خدمت و کمال خیرخواهی که از آن صرفه سیاهی کلی شد نهایت قرب و منزلت بهم رسانیده بکمال
 مشمول عواطف پادشاهی شد چنانکه بخصت حضور از دروازه و بازده امام علیه السلام
 تاندمی محل سوار پاکی شده آمد و شد می نمود بوساطت آن پیشوائی زمان علما و فضلا و محرم
 و غربا از نجبا سعادت آستان بوسی پادشاه زمان رسیده بانعام و اکرام موفور کامیاب
 شدند و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منظم گشته بمناصب ارجند و پائنه بلند رسیدند
 و منصب فیض دیرینه که پیش ازین بنواب علامی تعلق داشت بملا اولیس خوش نویس مفض
 گشت و مشارالیه در اندک زمان بر مدارج و معارج محترست و قرب و منزلت صعود و عروج
 فرموده در جمیع امور و بیری بل در اکثر معاملات پادشاهی متصرف و دخیل گردید و میر محمد
 اسفرائینی که منصور خان حبشی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را طلبیده
 بود درین زمان که شریف الملک منصب سرخیلی و نواب علامی بر تبه اعلائے پیشوائی
 و مولانا اولیس بمنصب منشی الملکی سرفراز شده بودند بدار السلطنت رسید و بنا بر
 نسبت بندگی قدیم از مجلسیان حضور و افرا نور شد و مبلغ نیم هزار سون خرج سالیه
 آن سیادت پناه از حضور مقرر شده بطبقت میر نکور دو پسر بزرگ و چند کس دیگر از اقوام
 او در سلک مجلسیان شاهی انتظام یافتند و هر یک را مشا بهره لایق مقرر گردیده و بیت
 در عوض تنخواه محنت گشت ذکر روانه نمودن خیراتخان با اتفاق محمد قلی بیگ
 ولد قاسم بیگ الپچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون
 نسبت موافقت و رابطه مصارقت میان دو دمان علیه صفویه موسویه و خاندان صفیه

منتهائی مدایج قرب و مرلت رسید و در همین ایام حدیث سرور از سید عین الملکی که
محول بمصور خان بود بداد مفاخر حبشی مرحمت شد و حواله داری نوح رکاب
که منصور خان را بود به بسرا و مغوف گشت و کر سر فراز گشتن بواب
علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة منصب میثوائی و بیان بعضی
مقدمات دیگر چون از شاه محمد میثواحر کاتیکه شعر عدم حیر جاهی ل دلیل رختا
و بی راهی بود بطور پیوست و مقدمات میثوائی کا مواجعه متمشی شد و خواص فصل
ترک نیز عراکصل و را که حضرت عادل شاه نوشته بود در راه گرفته از نظر الورد گذریا
و بواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة عریضه خط شاه قاضی حواله دار لکر میمن
از کر که شاه محمد محبت عادل شاه بویا سیده بود و مدار فوت شاه قاضی از قلمدیش
بر آورده و نظر اشراف و آورد حاقان زمان او را از منصب میثوائی معزل نمود و در
هم ماه رمضان سه ثمان و ثلثین و الفاجری تشریف منصب میثوائی کل سواب
علامی مرحمت فرمود و سحروردان مصاحبت میان قضا و قطعه ادبیت و مدایج گفته
گد را بیدندار اکلله این قطعه است که نظام الدین احمد در رشته بیان کشیده گد را بید قطعه
تیه یوسف ارج حمت حیثیت که حاتم میکند از وی گدای زوط رحمت کرده ممکن
محمد را صدر پیتوائی بسا مال شد مهابام الملك ملت که بود اتر آفات سمائی
متاع فصل و دانستی بود کاسد کنون گروت در عهد کس میثوائی جهاں سمور گردیده
بدانسان کید حموار حلاقی میثوائی مالهام آمد این مطایح محمد ایث از حق میثوائی
و مولانا عرب حوس نویسنه براری این ماده تاریخ یافته محمد اب علی میثوائی سلطان و چون
علامی نهامی رسند میثوائی ممکن گردید ابتداء فصل مقدمات شیخ محی الدین که ار
جانب باد شاه عالمیان شاهجهان آمده توقعات سیم ازین دو تنه و بسته در کالج
مقاصد ارام میبود و راحت و مکاتیب معلمت اسالیب بجهت اسمعماں و امرائی عالیشان

مهات دیوانی را بر سبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور مکرر مراتب شد و کارش را او را در
 حضور معروضه داشته بود در نیوقت پنجیکه دیگران پیشکش نمودند و تقریبات دیگر منظور نظر طاعت
 خاقان زمان شده تباریخ بست و سیوم شهر صفر به تشریف سریخی عسکر اختصاص یافت
 نظام الدین احمد در نهایت و تباریخ آن این قطعه گفته قطعه خبر و یوسف خج حشدر شاه
 شاه عبداللہ شاه کامیاب از قدوشت تخت را شان سپهر تاج از فرش شده چون آفتاب
 گیتی اندر طغیلت خورشید چرخ خلد و در گشس چون مجمع یوم احساب و شمشل افروخته و پرموده باد
 گر بود جسم برین سطح تراب مولوی بهر اسرخیلی نمود از میان جمله اعیان انتخاب
 تربیت نمود او را پیر محمد تا که شد با قوت ثبات تاب فتا عقل به منصبش تاراج گفت
 و اما خسریل باد کامیاب و چون جناب مولوی تشریفات خاص سریخی مکرر شد در آنکه
 مدت محرمیت حضور و افرا نور سپا کرده بضبط مقتضات دیوانی آنچنان برداخت که حال
 محال و بهمانه محیل را مدخلی نماند و دست خیاست ثبات منقطع گردید و مبلغهای کلی خارج
 از جا حیل ولایت بهمرسانید از آنجمله صد و سی هزار یون از نار این را و مجموع دار بند و او با شبا
 رسانیده بگرفت و داخل خزانه عامه کرد و چند جو دهری معتبر تر دیشبه را بحسن تدبیر گرفته سر
 ایشان را از تن جدا نمود و اموال آنها را بفیضه در آورده از نظر انور گذرانیده بخطاب
 مستطاب شریف الملکی معز و محترم گردید و قلمندان مرصع که بعد از مرزا محمد امین میر حله بکسی
 مرحمت نشده بود با و مرحمت گردید و چون در آنوقت خبر توجه لشکر مغل بصوب دکن شایع
 نشده بود خاقان زمان پنجاه هزار یون بوی غنایت فرمود که لشکر فراهم آورد
 منصب سرداری را مستر از سر حسیله نماید و چند بخر فیل مستاز فیلانی نه خاصه مبارک
 محول گشت مشابیه لشکری از سپاه غریب و دکنی و عرب و افغان فراهم
 آورده با راستگی تمام در میدان دلکشتائی داد محمل از نظر طرازان پائنه سریر علی
 گذرانیده مشمول عواطف پادشاهی گردید و یوما فیو با درجات قرب او افزون شده

و شوکت ارباب السلطنت و آمد به حاجت و عرض و شک تشرف از زانی و موده الیچی را در آن مقام بیک
 ملائت مساهی گردانید الیچی تعجب و بدو با نام مودت تمامه نظر اشرف را آورد و حدیوزان
 او را نوازش بسیار موده و تشریف حسروانه پاچدر اس است و دیگر فیصل رحمت موده
 به بعضی اربابان خاص فرمان داد که الیچی را القهر و آواره در باغ میرزا محمد امین میرزا
 که قطعه است از بهشت برین فرو آورده و مرثیه دیگر در دو تسمانه عالیه میوی الیه را طلسم است
 به تشریفات شامه سواخت و دیگر بیک فیصل و دور اس اسب عراقی متارایه و قطعاتی فاحر
 مد کس دیگر از محصوران او رحمت فرمود و بعد دوست بر و بر جمیع توالع و مسوالمش با که صد
 نفر بود علی قدر اتب با نعمات معتز و مست اندوز ساخت و چهار هون نقد و تمسینا
 چهار هزار سن غلّه هر سن برسم صیافت اسرکار معین آثار بر دایم و فرستاد و در هر ماه
 سه هزار هون برائی خرج او از خزانه عامه میرسانید و هر مرتبه که در حضور می آمد یک
 رکیز میل و دور اس اسب تشریف فاحره با و عیانت و حیاحه در مدت اقامت یک ک
 و سیمه هزار هون نقد و ده رکیز میل و نجاه راس اسب تشلیفات فاحره متارایه سینه
 بود و چون در وقت ورود الیچی مذکور شاه محمد معصب بتوانی سرفرازی داشت و سایر
 مار سائی مقدمات مرحومه را چنانکه لازم بود و تمنا بهیت فیصل میکرد و بهر حیدرگاه احدی از
 حاسب پادشاه عالمیان شاه جهان می آمد الیچی در انحال بواب علامی غفریب تبصیل بر قوم خواهد
 حسرو زمان از شاه محمد بشوال ملال میرسانید و علامی شیخ محمود قوس سدا مقدمات الیچی
 از راه دولتیا می فیصل نماید و باقی احوال بواب علامی غفریب تبصیل بر قوم خواهد
 شد انشاء الله تعالی و که سرفرازی یافتن ملا محمد تقی تفرشی تیشرف
 سرخیلی و بیان بعضی مقدمات دیگر چون منصور خان مستی در عره محرم شده
 فغان و تلاطم و الف بھری عبارضه سمار علی محمد جهان فانی در گشت جمعی اراعیان دولت
 مبلغ کلی رسم شیکین قول کرده اند اعای صنعت و القدر خیر می بود و ملا محمد تقی که در زبان مصور

تا در نهمین ربیع الاول سنه مذکور که آئین بندی چنوره کو توالی سبب جشن بود و الهی نمود
بود خاقان زمان بواسطه حسن خدمت که درین سه ماه از حسن بیگ بظهور رسیده او را
بمحضور موقوف است و رطب فرموده به تشریف کو توالی کل سرفرازی بخشید و مشارالیه بیشتر
از پیشتر مساعی جمیله بتقدیم رسانیده منظور نظر عنایت حضور گردید و کمال غرور اعتبار یافت
بنابرین منصور خان ملا محمد تقی پیش خود نگاره داشتند جمیع مہمات میر حلگی را بنیابت خود
بقضیه اختیارش در داده مشارالیه مدت یکسال بسر انجام مہام ملکی برسبیل نیابت
اشتغال نمود و سیادت پناه میر نصیب الدین محمد تقی تفرشی را حواله دار چلی پٹن گردانید
انجا فرستاد و ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب شاہ جهان
پادشاہ ہندوستان و بعضی مقدمات دیگر در ہنگامیکہ پادشاہ ممالک ہندوستان
شاہ جهان پادشاہ در سال دوم از جلاس ہمایون خود شش ہزار روسی و ہفت ہجرے
بقصد دفع خان جهان افغان کہ از ان پادشاہ عالم پناہ متوہم گشتہ بنظام شاہ پیوستہ
بود از دار السلطنت اگرہ بصوبہ السور و برہمان پور نہضت فرمود و بعد نزول بموکب
اجلال در سرحد بلدہ مسطور نظر بر اینکہ از زمان سلطان مغفرت پناہ سلطان محمد
قطب شاہ باب ارسال رسل و رسائل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین سیرزادہ اوپن
را با چند راس سپ و تحف و ہدایائی دیگر و نامہ عطوفت شہامہ پیش خدیو زمان روانہ
فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک محروسہ گردید از مجلسیان حضور رسید عبداللہ
مازندرانی حسب حکم خدیو زمان تا سرحد باستقبال شتافتہ منزل منزل مرہم ضیافت
بتقدیم رسانید و شیخ مشارالیه چون چند منزل پیش آمد سیادت پناہ میر قاسم ناظر الممالک
بموجب امراترغ با جمعی از حوالہ داران و لشکر خاصہ خیل باستقبال رفتہ و در منزل پٹن چرو
ایلی مذکور را باز قاضیافت ملوکانہ نمودہ و بہ تشریفات فاخر و تواضعات متکاثر مسرور ساختہ
روز دیگر کنہار حوض درک فرو آورد و درینجا نیز تشریفات مہمانی قیام نمود و خدیو زمان بکمال عظمت

و در سنه جلوس هیاون خانکه پیش اریں مذکور شد معصی میج حمله الملکی سرفزاری میت
 و قرب، سرلش رورافزون شده بآن پایه رسید که در میران اعتبار کعه رتبه خود را
 از کعه مرتبه مقر بان عالی مقدار ثقیل ترمی شجید در او آفرشته دویم جلوس هیاون
 از دست آزر دگی خاطر از شاه محمد میشو او قاسم بیگ کو تو ال که رجوع با دخی آورد مر را
 سید محمد اسفرائی را که در زمان پادشاه معصرت سیه چند عس از محاسیان حضور
 و اورا مورد و ولعداران حوصت پیش محرم بنیر لعین حاصل نموده بحاس هندوستان
 پیله لا پور رسیده در خدمت مادنا طیمورنی برادر والدین پادشاه اقامت نموده
 بود کتونی مشتمل بر ترغیب و تحریص آمدن اینها و تفویض بعضی خدمات مدد فرستاده طلبید
 و مکرور خاطر ترش بود که قاسم بیگ را از خدمت کو تو الی معزول ساخته او را از حضور بدان میت
 معصوم گرداند تا اینکه در تاریخ هم شهر محرم الحرام سنه سعه و ثلثین و الف هجری در
 تلب جران میدان و بار که قاسم بیگ کو تو ال در مقام اتهام چپاغان و صفای مندا
 بود یکی از غلامان هستی دیوالی است ما و سخن بجدلی گفت و چون تا دیس آن غلام
 بود اسطه حمایت آقائی او معصومان صورت به است اریں خعت ملای هم سابه ترک
 منصب کو تو الی نموده و چشم کو تو الی را کو تو ال حایه فرستاده بحایه خود رفت معصومان
 در پوقت فرصت عیبت دانسته ملاحمه تقی لغزشی را که حاله دار میعلی شین بود سرعت تمام
 طلب نمود ملای مذکور بکمال دلجوئی یک یک برگیر فیل برگ و پیکر از مپون نقد و تحف و هدای
 لعین همراه گرفته بدار السلطنت آمد معصومان ارور و او دوسر و گردیده قرار داد
 که بحضور و افرا تهور برده به تشریف کو تو الی سرفراز گردانند چون تقید اریردی مساعید بیکر
 آن جستی نمود در مدت سه ماه مولوی مذکور را چند نوبت مدولت حایه عالییه رد و در فیل
 و هدایا و نظر انور گردانید اسعادت بساط پوسی میشد و حسن بیگ نائب کو تو الی را عتبر
 محرم الحرام رور و شب در سر احام مهمام کو تو الی افعال میبند و عایت خود و حمد مدول میداشت

از بنای این قصرها قهانی بلند و فضائی دلکش محاذی نشین از آهک و سنگ ترتیب داده
و بر بالای آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامنه آن کوه عمارت دیگر مشابه بروج که محل سلطنت
و اقامت پادشاه در آن گنجد مجامعاً نموده آن جبل پر عمارت و نور را مسمی بکوه طور گردانیده و طرف
آن فرسخ در فرسخ بساطین پراشیدار و باغهای پر انهار احداث فرموده و امای عالیشان
و وزرائی رفیع المکان نیز در حواله آن کوه عمارات و حدائق ساخته بودند و در مابین این کوه
و کوه نبات که کماش که سیاحت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند تمام بساطین واقع العرض در صبحی
که هوا از غایت لطافت هنوز شمیم سحری داشت و لمعات صبح صادق در کار برده و ری
بود و موسم ربیع بخرمال ابر رطوبت بیزی میکرد و گویا کاهی سحاب باران زری می نمود و طاق
زمان بکلمه آسان کوه طور روان شده و بر بالای عمارت فلک شکوه آن کوه برآمده جهان
سبز و خرم و سواد آبادی و حضرت بساطین چند آنکه حسن بصیر مشاهده نماید از اطراف بنظر آید و
و از غایت فرح و نشاط در اینجا بساط عیش و انبساط بگستر و نظم و یکسو مجلس اعیان و
زکیو بزم حاصل اهل عشرت سران و سروران یکسو ستاده زکیو فوج محبوبان پادشاه
در یک جانب صفی از نامداران همه با قرونشان شهریاران در یک جانب بستی شده پدیدار
در غلمان پری و حور سپیاه و نامت یکماه و در آن عشرت سرا بعیش و عشرت اشتغال نمود
من بعد از کوه طور فرو آمده بر ریاض و بساطین حوالی و حواشی آن که هر کدام چون بستی
خرم و حضرت و نظارت مثل گلزار ارم بود و نزول حلال فرمود و هر روز بگشت گله بازی و
بهر شگوفه بازی متوجه شد و طبع اقدس را در آن آب و هوا و فصل فرح افزا شکفته افزود
تا ایام برشکال منقض شد آنگاه متوجه دار السلطنت گردید و شهر را بورد و مسعود خود رونق
بخشید و در طلبداشتن منصور خان حبشی میر سید محمد اسفرا بنی و ملا محمد تقی
نقصر شنی را و آنچه که بعد از آن صورت ظهور گرفت چون منصور خان حبشی که سابقاً
سردار بی عین الملکی که پایه از وزارت هت و حوالی داری لشکر رکاب داشت

سیکروید و جمعی کبرار محمان ائمه اطهار شمعها بدست گرفته و داکران و مداحان بجزئی خوانی و
مداحی مشغول گشته تنائی در میسل و ادخل می آمدند و در آن شب فاقان زمان بالای محل تفریف
آورد و بجهت سیاه پوتان و لعلکاهان زمان نیزه ارحصو و ارسال می نمود و کو تو ال و سائر خلایق فائمه
و وام دولت حواله نمایی که آمد و بود و مراجعت می نمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هر شب
ارالاده های محلات شهر و اطراف علیها در میدان ادخل می آوردند و مسح و بسم محرم احرام
یا دساکه سوت سیاه پوشیده می رنند و علیها که مرتبه خوانان پیش آن علیها مرتبه میخوانند و با
حس از خلایق خاص و عام را و اعیان و مقربان راری و ستیون کسان قریب سه هزار آدم
راه تنائی طی نموده مسجدی که مقفل ایوان الاوه حضور بود می آمده و قفقه شهادت شهدا
کر ملا و گرفتاری سوار پرده نشینان حرم محرم آن زبده آل عبا که ارشید آن معصوم
و لها همه خناب و اشک چشمها بمشابه سیلاب می گردد و استماع می یابد و عز و عجله نموده
و گریه از خلایق برمیخیزد بعد از آن فائمه خنده بدو تبحر مراجعت می نمود و بر بارت حضرت
سید الشهدا و نمازی کند و ریز و روی با حیا و میحمت استغفار می درید و بعد از طایم
نزد حضرت امام علیه الصلوٰه و السلام را عماره عماره پادشاهی و دو ویت و دست
رفت و یکسای زرد و ویت سفید و نیم عنایت و محبت می تند و هر سال در راه محرم
سیلغ و وارده هزار همچون ماورائی اخراجات رویشی و طعام و غیره سادات و علماء و
صلحا و فقرا می رسید و در جمیع ممالک محروسه بنگانه مقرر بود که در ایام عاشوره در
دیوانخانه ما علیها را با سیکروید و دخال محال و با اخراجات آن می رساید و دیوانخانه
پادشاهی را در حساب سرکار محسوب میداشت و که توجه خاقان زمان بجانب کوه
طور بقصد سیر و تماشا در جانب جنوب با سلطنت کوهی است با صفا قایل سیر و تماشا
و سلطان خنت مکان محمد علی قطب شا و طاب تراه مالائی آن کوه عمارت و قصر مربع متصل بر تپه
لمتقد ایوانائی وسیع و تنبیهان و غره ها و تکلفات گوناگون و تصرفات موزون ساخته و

امام جگر گوشه سیدانام پر دارند خاصه از زبان پادشاه جنت آبادگاه محمد قلی قطبشاه این
 رسم تغزیت روز افزون شد تا اینکه در عهد سلطنت خاقان زمان امیران مطاع
 بجمع ممالک محروسه صف صدر یافت که در نقارخانه دست از نوازش کوس و نقاره
 باز دارند و جمیع خوان سالاران و چاشنی گران و مطبخ خاص و عام هجوم داخل آغذیه
 و اطعمه نمایند و وقتها بان و کاکس خود بردارند چه ازین پیش این بود که در عشره ذی روحی
 هیچ نشود و مقبولیان برگ نفر و شند که موجب رنیت زمان است و جمیع لذات و تکلفات
 مباح ممنوع و تمویک باشد و احکام مذکور بر کل طبقات انام انیسلم و کافر در ممالک محروسه
 درین ایام غم انجام جاری بود و از جا بدرخانه عامه چند هزار دیت خست سیاه و کبود
 با اعصابی سبز و سیاه با کفر ملازمان و پندگان بارگاه و نوکران و مدافعان تقسیم می
 یافت و در سرد و الاوه پادشاهی که یکی درون دولتخانه بود و دیگری در بازار و اراسته
 نموش سقر لاط سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا بمجمل و طلسم کبود می پوشیدند و در میان
 چهارده علم باسم چهارده معصوم علیه السلام ابتدا المملکت القیوم استاده می کردند و از رفتن
 چهارده ذری که قرآن و ادعیه با نوره و در آن منقوش باشد آن علمها به پوشانیدند و چراغها
 و شمعدانهای بزرگ بر بنی که در هر یک صد چراغ و دو و سیست چراغ روشن میشد بصورت
 اشجار پر شاخ ساخته برابر او آنها گذاشته شمع های کافوری بالای ایوان و اطراف
 حوض چیده میشد می افروختند و اگر آن خوشخوان و تغزیه داران چنانچه حضرت
 سید الشهدا در اینجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند
 و بجای اشک قطرات خون دل نریخته می ریختند و بعد فراغ از مراسم تغزیه انواع اطعمه و اغذیه
 بی گوشت حاضر آورده با نهامی خورانیدند و در قصصات و محالای حوالی شهر بل خانه نمخانه
 همچنین با اسم تغزیه و سوگواری قیام می نمودند و شب ششم ماه محرم علمهای الاوه که بیرون دولتخانه
 و در تحویل کوتوال بودند میدان وسیع الفضای داخل می کردند و در بارها و اطراف میدان را چراغان

مرحمت میگشت و جید دوستی لان کثیرا الاوان که حج آں یکبار میوں مقرر بود و کتب
میستد و چون حاقان زمان بر او رنگ خلافت استست فلان واحد لاتاع تبر
لغا و یامت که بسامان واستعد و لوازم این شش بر دارند و امعا و معاعف انچه
که در سنوات سابق خرج میتد مصرف رسانند پس جهان گهن را باین نومریں خست
در میدان قصر و داخل خمیه متمل بر چهل ستون ریا گردند و در بعد هم ریم الاول که
بقول اسم روز ولادت حضرت حیر البشر است ملا می عتس و عتس در دادند و مدت
دو روزه روز و شب این سور بر سر و رک قلم و دوزان از ترح و بیان و صفی اعتراف
بغیر و تصور دارد و امتداد می یامت و در شب آخر این جنس خوان الوان نعم در میدان
و داخل میکستد و خواص و عوام طبقات اسلام اران خوان کرم تناول نمود
و تمام اطراف میدان را در آن شش جماعت میکردند و آلات آشباری بسیار در
و بیرون و دوتخانه سر میدادند و آنتا مباح لعش و عتس می برداشتند و سنگا
رقص و سار را تا طلوع آفتاب جهاتاب گرم میداشتند و بر در افراین تب حاقان
زمان از دوتخانه خاص بر میل کوه شکوه سوار شده با جمیع ارکان دولت و سلاطین
ماحتشام تمام متوجه تفرج و تماشای آئین میدی شهر نشیند تا جوتره کو توالی تشریف برده
میل کوه شکوه را کجک مرصع لکه نگاه میداشت و عده داران عمل طقس های زرد و جواهر
نثار می نمودند و سودگران و تاجران که دکا کین میدان را با انواع تکلفات و مرصع آلات
ایس می بستند تحایف مرغوب گردانیدند و تشریفات و العامات سرفراز میتد و بعد از آن
ار تماشای همان شوکت و جستمت مراجعت میفرمود و اخراعات این جنس هر سال سی هزار
هون در عهد حاقان زمان تقریافت ذکر بجا آوردن مراسم تعزیت جناب
سید الشهدا علیه السلام در ماه محرم الحرام معی مامد که ارادتای سلطنت
سلسله و صیقه قطبیه رسمیت قدیم و قانومیت مستقیم که در شهر محرم به تعزیه حضرت

تتمینا از گنج و شگب بر کنای آن دریا چپسته اند و مشهور است که پادشاه غفران پناه
ایراهمیم قطب شاه طاب ثراه و ملک همون خیرج حفر و سد آن حوض نموده از آب باران
مملو ساخته و بر فراز آن کوه مدور واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطب شاه
نورالدین مرقدہ عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه و چند عمارات دیگر که اثاثه سلطنته
و تجل حشمت و شوکت و اسباب کارها نهای پادشاهی در آن گنجی از بالائین جایجا
ترتیب داده یکدولتخانه عالیشان و هشتاد ماکن دیگر جهت ملازمان نیز مرتب ساخته و سیاهان
روی زمین سیرگاری بدین آیین وراقالیم سمعه ندیده اند و موزین صدق شعار از پیچ
شهریار این نوانار در زیر این گنبد در رنگارنگان نداده اند لقمه درین مقام کشتا
و منزل زینت افزا چندی بعیش و طرب بسیار برده بسیر باغ بنی که شبیه گلشن فردوس است
و عمارت عالی در آن باغ و در زمان پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطرز
عمارت عراق تعمیر یافته و تکلفات بسیار از طلا و لاجورد و نقاشی در آن عمارت دلبند بر کار
رفته قشرفرما شد و اکثر فصل رنگارنگ گلشن و گلزار و شیرکار گذرانیده داد
عیش و عشرت داد و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار یافت که خاقان بایان
بعزم شش هزار مالک بهمانه سیر از دار السلطنت بیرون آمده است از نخبه بکمان در مقام خوف
و هراس بودند و چون رونق افزای دولتخانه همایون شد تفرقه خاطر اندیشه تا کان کج بیت
مبدل گشت و بعد از آن جشن سالگره همایون بایشنی ترتیب یافت که اگر سخنان فصاحت
بیان و توصیفش دفاتر بزرگکاران در عهد شمه و صفش بیرون نیایند و جمیع طوایف
انام از خاص و عام تشبیهات و انعامات که بقیاس در نکند سرفرازی یافتند و زبان
بدعا و ثنائی شهر با کامکار کشودند و کمرش مولا ولینی صلی الله علیه و آله و سلم
نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در زمان پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قطب
طریق جشن مولا ولینی مسدود شده بود و وجه اخراجات این جشن بعلما و فضلا و صلحا و فقرا

از منصب سرخیلی و سه داری معزول گشته و جایگزین آنک چون شروطنی از او بگزینند
 بود باز بسی منصورخان همان مدت و جایگزین او مفوض گشت و مجدداً از حمله امرای
 عظام که وید و اعیان و با و و ناما با نیمی را و و سوری را و از قوم بر همه که بخت دیر
 و امین سپیدی و مجموعه داری که عبارت از استیغافعی ممالک است و سب نویسی
 سروان بود و نذورات مذکور بر آنجا برقرار ماند و اعتماد را و از اقرب درگاه سرست
 داد و امرای عالی نشان و نایکواژیان معترض نشد و هر ما را و و اسیر و و اعمال دیگر که
 بسا صیقلیده و خدمات از حد سرخرازی داشتند بطریقی سابق بحالی و برقرار آمد
 ذکر توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حدائق حوالی و السیطه
 و اشتغال نمودن بعیش و عشرت و بیان ذکر سالگره آن خسرو
 زمان چون خاطر اشرف را بعد جلوس بایکون بر سریر خلافت فراخی از انتظام
 مهمام سپاه و رعیت دست داد و طبع اقدس مایل بسیر و تماشای ریاض و بساطین
 شد و در فیصل برشکال که در شید و شان بزرگ فیصل بکار میان فرحت بگزید و سرست
 امیر است بسیر باریع لنگم علی قطعه ایست از پشت برین و یاد شاه مغرت پناه سلطان محمد
 قطب شاه نورالدین مصلح حدائق آن نموده و عمارت عالی در آن بنا نموده و محل پیش
 و حیثیت آن خسرو رضوان مرتبت بود متوجه گردید و با شادمان زهره ساز و بر بر آقا
 و نوار در آن گلشن و نوا پیش رفت یک به یک طریقه نرم ساطع و مین و اما ساطع انداخت
 و ابواب میرت و کامرانی در آن فصل فرحت وصل بر روی خلایق معنی سلامت
 پس از آن مکوه ناست که با کما از جانب شمال متصل به ساطین و از سلطنت و اقتدر
 توجه آورد و در لطراف آن به مکرر مقدار دو فرسخ در دو فرسخ بساطین ریشخار و ریاض به نامار
 و عمارت در مع و پیشه وسیع است و در ساطع شمال آن حوض حسین یا اگر که دریاچه است
 لغایت پیر بر طول و عمیق سدی بطول یک فرسخ و مار تعلق میده و بر عرض بجا ابرم

سرخیلی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه باین ترتیب جلیل القدر اشتغال داشت
 معزول گردانید پس حسب القرار در اقول سال جلوس بپایون شاه محمد موصوف را تشریف پیشوا
 د بایند و چون مشارالیه از کار دانی و پیش بینی بهره داشت عالیجناب علامه العلماء شیخ محمد هیر
 باین مختون را که از مملکت ایران بعد از ادای مراسم رسالت مراجعت نموده بود و خاقان خت
 مکان منتهی است که خدمت بزرگ مشارالیه تقویض فرمایند ملعت نیابت پیشوا به مرحمت شد
 و خدمت جلوس نزدیک تخت بر نسبت شاه محمد شیوا از راه گشت و منصب بری نیز آن
 عالیجناب غرض گردید و چون مشارالیه بامور حسروی و کلی این دو خدمت کما شایسته می پرداخت
 از بخت شاه محمد پیشوا همواره به آن دو تنخواه طریق نفاق سلوک میداشت و منصوفان که
 منصب شیخ القدر بر حکمی سر بلند یافت بودند چون از فن نویسی و علم داری بی بهره بودند باید
 و اعانت به مانند خدمت بر حکمی را سرانجام میداد و اکثر متوجه حال سپاه گشته و مقام غور و پرداخت
 این فرقه درآمد بعضی خواجه سرایان به تفریق خدمت را که در عهد خاقان خت مکان نهایت
 متعرب و خدمات عمده سرفروزی داشتند مثل ملک یوسف و ملک غنیمت با بخره و سعادت
 بعضی از پنهان غول و نصب نمودند و سیصد غلام گرجی و حبشی را که ملک غنیمت فرا هم آورده
 ضمیمه لشکر طغرائی گردانیده خدمت حواله داری ایشان داشت از او جدا نموده هر یک را
 بتقدیر مراتب از هزار تنگ تا سه هزار تنگ ماهیانه مقرر کرده و بیرون دولتخانه منازل او اندوخته
 جلیقه چهار نظر را که آثار رشد و تمیز رنایه ایشان بود یا بود خطاب می یکی را که غلام ترکی
 نژاد بود و خطاب فیروز خان و سه نفر دیگر را که حبشی بودند یکی را خطاب دم خان یکی دیگر را
 خطاب یا قوت خان و دیگری را خطاب حمد خان سرفراز ساخته هر یک را سوار فوجی از
 عساکر گردانیدند و قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترنگان را که خدمت کونوالی دار السلطنت داشت
 و حسن بیگ خیزاری را که نائب او بود و مرزا قاسم بیگ روستائی که خدمت ناظر الملکی سرفراز بود
 به دستور سابق سجال داشتند و خواجه افضل ترک که قبل از رحلت خاقان خت مکان بامدکن زمان

احلام جان قرونی ار جاستا هراده اعظم شاهزاده خورم ولد خسر و مالک هندستان
نورالدین جهان گریا د شاه ابن حلال الدین محمد اکبر پادشاه محبت تهیت مبارک ما
ما ترکات شامه و مکتوب تهیت سلوک محصور خاقان مان رسیده مراتب رتبا
ادانمود و با اعلام کرام و اعرافا زیاده در سرل عالی که محبت و مقرر کرده بودند فرود
آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه والا ماتحت هدایای لایق و مکاتبت محبت اسالیب
مواظقت رسولان سلاطین کی و او به بیجا بود دولت آمدند و رسول شاهزاده عالمیا
بعد از آنکه مستدعیات او را جوابت مقرون گردید سرور و مقصود المرام خصلت انصاف
حاصل کرده و راحت نمود و ذکر سرفرازی یافتن بعضی از ملازمان بعضی
تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از ان خدمات و بحال ماندن
سائر عمال و اکثری از اهل خدمات نظام الدین احمد در بیخ خود آورده
که در اواخر عهد سلطنت سلطان جنت مکان چون ابواب علّامی و همای میر محمد موسی
علیه الرحمه رحمت ایزدی بیست سلطان میر و معهود و مصطفی لیل القدر پیشوایان همی یک
از مقربان سیر بطافات تعویض نفرموده خود بعضی اقدس نشست امور سلطنت می نمود و سیادت
ساده میر محمد رضای اشترآبادی که بعد از حواصه مطهر علی سعی و توجه ابواب علّامی و همای بایں
منصب سرفرازی یافته بود بر حسب حکم جمیع مهابد اسرار کام میداد و و قیامه یا دشا و معدلت
بیاه سحای و الدما بد خود را و رنگ خلافت جلوس نمود رای عالم آرای خورشید حیا
اتقصای آن نمود که پیشوای حردمند اندیر محنت فیطی قواعد سلطنت و رط معاقده مهابد سیما
و رعیت تعین فرماید و الله سلطان جنت مکان متوعدا و خود را و محمد ولد شاه علی عربشاه
بر راده رنده ماتعاق خواصه سربای عده قرار داد که تبار الیه باین منصب عز احق اقصای
و منصب حان حبشی که سابقا بحواله داری لشکر کلاک ممتاز بود به تشریفات میر حاکمی سرفراز گرد
و مرار و زو به بان معنای را که مادر شاه مغفرت بیاه بعد از عزل حواصه افضل تر که حضرت محمد

علی قدر مراتبهم بعبایت و مکرمیت آن نخواستند و بحکام بلا و عمال محال فرامین بشارت جلوس
 بهایون نوشتند و خلعتها و تشریفات بآنها ارسال داشتند و سادات عالی درجات اهل مدائن
 و طلبه علوم و سایر ارباب تحقیق و فرائض حال شمول احسان و کرام شایسته گشتند و بخیلها و غریبا
 زرو و شکر بار کرده و راسوا و کوچه ها گردانیده بر تمام عوام الناس قسمت نمودند و از حبس
 و زندان جمیع بندها و مجرمان را آزاد کردند و شعر اشعار آیدار و قصاید غزلیات و تهنیت
 و یایخ جلوس گفته بودند و بصلوات زیاده از آنچه که در تخیله شان گنجد اختصاص یافتند و مولانا و
 ماده یایخ جلوس مبارک را در قطعه درج کرده است: **مترین شد جهانی از جلوس شاه عبدالقدوس**
و شاعر دیگر این ماده یایخ در قطعه است: شد شاه دکن قطب زمان عبدالقدوس و طبقا
 انام از منیت جلوس خسرو عالی مقام در محال امیت و آسایش مقام آرام گرفتند و عمارت
 غم و الم را به بارستان شادمانی و نعم تبدیل ساختند و ذکر رسیدن رسولان سلاطین
یا رسایل مودت امین مشتمل بر شش و تهنیت چون خبر و حشت اثر حلت
 بادشاه رضوان مرتبت و بشارت خورمی جلوس کند و حشمت بمجامع اهل سلاطین
 اتفاق رسید و عالیحضرت سلطنت و دستگاه ابراهیم عادل شاه شاه ابوالحسن را و عالیحضرت
 حجه برهان نظام شاه ثانی میرجعفر را که آن هر دو از مقربان و معتمدان اند و پادشاهان
 بودند با مکاتیب پرش و تهنیت و تحف و هدایا از اسپ و فیل و مرغ آلات بخدمت خاتمان
 زمان فرستادند و چون رسولان بحوالی دار السلطنه حیدرآباد و صاهانها التذعن بحال و انفسا
 رسیدند از پایه سرسلطنه معتمدان امین با استقبال ایشان مامور گردیدند که بر سوم ضیافت
 و لوازم هماننداری قیام نموده هر دو و شارب الیه را بارگاه عالی بیاورند تا سوران مذکور با استقبال
 شرافت و لوازم ضیافت و هماننداری پرداخته با کرام تمام بخجور آورند و رسولان مذکور بشارت و تهنیت
 نماز گشته بمقدم پیشین و عزت و لوازم مبارکباد و تهنیت اقدام نمودند و خاتمان زمان ایشان بشارت
 عام فراخته منازل رفیع و عمارات وسیع بجهت نزول شان تعیین نمودند و نیز در سال جلوس منیت بانوس

یارب بجان فغانی سلطان کربلا ایضا یارب بشاه پی سرو سامان کربلا
 یارب بسوز سینه تفسیده رسول از سوز و داغ مجید و پایان کربلا
 یارب باضطراب دل شاه اولیا از درد و اضطراب غریبان کربلا
 یارب باشک ویده خونبار فاطمه در ماتم شهید بیابان کربلا
 یارب بزهر کشته شهید بلا حسن کورار سید زهر نواز خوان کربلا
 یارب بحق زین عبادان شهید اسیر صاحب خرا و والد حسیران کربلا
 یارب بان شهیدان در کشت غرشان وان قوم غرق کشته طوفان کربلا
 کز لطف جرم جمله محبان شان بخش روزیکه هست پرشش طوفان کربلا
 ظل الله آنکه نسبت جانش بکربلاست خسرش نما بمجمع خاصان کربلا
 ز آنقوم حساب بجنبت روندگان اورا جدا ساز به سلطان کربلا
 یارب کشته کشته تیغ بلا حسین برمانظر نمای که داریم و حسین

شد محرم باز و مار داغ ماتم تازه شد

داغ ماتم در دل و در دیدن ماتم تازه شد

غلغل بخت آسمان در گوش جانم میرسد تا محرم آمد و آشوب ماتم تازه شد
 بهر جان مانم جان بنور عالم عالم است از محرم تا غم و اندوه عالم تازه شد
 حضرت خیر النساء او مبدم سوز نوبیت مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد
 از غم شاه رشل و ز محنت خیر النساء و و اندوه دل عیسی و مریم تازه شد
 چون غضیب گریه غمها و مادم بوده است اندرین مه بهر اجم غم و مادم تازه شد
 از پی هم چون رسید اندوه و غم در کربلا محنت و غم در دل ما از پی هم تازه شد
 عرق خون بنیم سراسر داغ و لہا زین غل لاله زار داغ و لہا اینچنین کم تازه شد
 همچو ظل الله شاد و بهاست در چشم امید زین غم مجید که در دل هر محرم تازه شد

تا دهر هست دست و گریبان این نیست
 در کربلا هجوم بباران طغیان کنید
 در پرده و پرده هر چه دل خشم خواست کرد
 در خلق تشنه از دم تیغ آب داوده اند
 آل رسول را با سیری سبزه سزند
 احوال اهل بیت لیس از حضرت امام
 سکی که از یرید بر اسلام آمده است
 قتل امام را سبب کام کرده اند
 ظلم یریدیان جفا کیش میبند
 از شومی یرید سنگ آن محسوس به فعال
 تا کام شد امام و شد تن جسم کامکار
 آل نبی بعدالم و رنج بستند ۴۴
 عالم خیانت را آل بی تیر و تنده میت
 آه و فغان که تشنه لبان را میرسد
 آه از دمی که خولیس و غریبان جویتن با
 آه از دمی که خون شرابین جسم و دوش
 گوید اگر کسی که مانیست حسرت کرد
 می گفت عدد و واقعه کربلا یرید
 کفر صیخ قوم لعین یریدیان
 از لعن آن گروه سکی گنبد دل
 ابرکان دین شکسته تدارکست یرید

این غم نهی باقی غمهای عالم است
 جمعیت بلامه یکجا نظر کنید
 حس پویش ظلم کشید مینا نظر کنید
 احوال دوستان خدا را نظر کنید
 شرم و حیا و تشنه گری را نظر کنید
 چون با تدارکات عدل نظر کنید
 مدینه اریه و دلفزار را نظر کنید
 راز و رسته شوم و تمنا نظر کنید
 مامد بهر از لعن قبیله نظر کنید
 ایام مگر که گشته شد در هر سال
 آه و فغان ز نوالمیستای روزگار
 آل یرید خورم فوش مامد افتخار
 امید روستی مگر از آه بر شزار
 آبی در روزگار کمتر تیغ ایدار
 معلوب خشم وید شه دین خوار و زار
 دست خشم دوست یکی بود و لکن هزار
 هست آمل جواب که ناراست نه زعنا
 خاک سیاه بر سر او نادر و هشدار
 در وقت کربلا سکر چون شد آشکار
 ای دوستان شیت و چهار و ده و چهار
 محکم گسید دین حوزا لعیت یرید

ای چرخ از تورنج و بلای محب رسید ایضا
 و احسرتا که فتنه دوران ز حد گذشت
 و احسرتا که بر شر دنیا و دین چنین
 کشتی شکنکان ز جان دست نشسته را
 لب شکنان بادیه پرش هموم را
 طوفان نوح خاسته دوران عجب مدار
 افغان ازین عسرا که غم و رخ و محنتش
 از بهر انتقام شهیدان کمر بلا
 بار از ماتم و شر دین راز دشمنان
 خلل الله ظاهر ز مهدی امیدوار
 مگر فلک بدیده گریان نشسته ایم ایضا
 آن دور ماتم است که از غم ایمان نماند
 آن روز کار تلخ که هر چند بسکری
 آشفته کی و هر ز ماتم عجب مدار
 عهد مصیبت است که شاه پیمبران
 دوران محنت است که سلطان اولیا
 آن صفت ماتمیت که خیر النساء از آن
 ایام ماتمیت که شهباش تا بروز
 پیر و جوان و هر چه طفلان بگریه اند
 از زندگی خلق جهان و تحسین
 نخل الدنیا چه گفت ازین قصه شمه است

شرمی که فتنه تو بجای عجب رسید
 رنج و بلا سے شاه شهیدان ز حد گذشت
 بیداد اهل فتنه و طغیان ز حد گذشت
 در بحر غم شکجه طوفان ز حد گذشت
 نفسی کی سینه سوزان ز حد گذشت
 کز موج خیز دیده گریان ز حد گذشت
 چون زخم درد خورد و کنگران ز حد گذشت
 آه و فغان که مهلت یزدان ز حد گذشت
 آشفته کی حال پریشان ز حد گذشت
 از کفر چون مصاب ایمان ز حد گذشت
 عمریت در مصیبت ایمان نشسته ایم
 آن عهد غم که طاقت تاب و توان نماند
 از شهدای عیش بعالم نشان نماند
 در عهد ماتمی که سر سردران نماند
 پی سوز و گریه کینفس و گیزمان نماند
 کیکچه خالی از الم بیکران نماند
 فارغ دمی ز نوحه واه و فغان نماند
 پی دیده های عسره بخون آسمان نماند
 لذت ز زندگی پی پیر و جوان نماند
 بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند
 کز سوز درد و قدرت شرح و بیان نماند

آمد محرم و غم دل رهاست بار
 آنکه رحال عالم بالا یجم و سیل
 ستادی و حور می همه بر یک کنار شد
 تاج مرتع از سر تا پا شد است دور
 اور یک حسرو می زمین بر کنار شد
 سرجان مصطفی است اگر صد هزار غم
 و ستار شد نفس در او درو این عزا
 خیر البشر صد غم و درد است برین عزا
 آنکس که هیچکس خستش از غم نشود
 این ماتم و الم نه چمن شد نصیب ما
 راهل سما و ارض مصیبت عجب مان
 و در این غم راه محرم رسیده است
 بر دیک شد که دو در آید رفته فلک
 آه و فغان دل ریزی هم عجب دار
 کز زور کار زیر و زور گذشته و در میت
 آل رسول را غمگینا که داده حق
 رو بر حرا عجب که زار و در خاک سر
 از بحر اگر چه روی زمین حلقه عم بامت
 کو یا که از ملایکه ساکن حسرم
 داریم صد جهان غم اریں ماتم و هنوز
 طلی انداز مصیبت سلطان کر بلا

و در دهر شور و در لرزه گریلاست بار
 و در ملکست چو حلقه ماتم مرست بار
 و در این و در دو عصه و ریج و ملتاناز
 پیر این تخیل باین جسم قناست باز
 بر جامی سخت یاد مشهی بوریاست باز
 صد گونه هم نصیب دل در غمی است بار
 ایام ریج و محنت خیر انسا است بار
 بر دل فضا حلقه جهان نکاست ما
 در جنگ صد هزار الم قناست باز
 به کام ماتم هم بر ارض قناست باز
 در ماتم جیب غم و محنت عجب مان
 به کام آه و ماله و ماتم رسیده است
 ریج بسکه آه و مادوم رسیده است
 صد درد و غم بدل ربی هم رسیده است
 کم نیست ماتمی که عالم رسیده است
 در خور و آن مصیبت اعظم رسیده است
 تنگی که از برید آدم رسیده است
 ریوا فخر زمین همه عالم رسیده است
 آثار آیدیده در مرمر رسیده است
 است بجال حصه ما کم رسیده است
 تاب سخن مادر رس غم رسیده است

چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم
یار بزلنجت و دولت امروز بر کیست
من و امن و فایت کی سیکذا رم از دست
حشمتی که دیده رویت خود کور و است بر دست
کفتی که از فراق سلطان چه پاک دارد

نا کرده و ندیده انگاشتی و رفتی
آن سایه کز بسیر ما برداشتی و رفتی
که تو وفا و یاری بکذاشتی و رفتی
کز خاک و خون ز جگرش انباشتی و رفتی
بیدر و سپید خوشیت پنداشتی و رفتی

رباعیات

ای در که تو سجده که شاه و کدا
از امر مطاع قل هو الله احد
هر چند که حق داد عطا خواهد داد
در عرصه میار آنچه نماند بود
نشستی که ز ما عشق خوردم بگر
جائیکه از آنجا بمن این نشی رسید
محمود چو از آیان شد کرم نیاز
بین فیض محبت که پس از چندین فراق
کز نور تجلی ز رسید از طور م
دارم ز دم علی حیات ابدی
از دوست اگر چه دلنوازی داریم
با این همه از مرتبت عالی عشق
از جور و جفای چرخ پر شور و فتن
خورشید مرا چو به زور شیدش دید

در خور و تو تو حید که دارد یارا
شجرات این بیان گلش مارا
روزیکه ز نیک و بد سزا خواهد داد
کز لطف کریمانه خدا خواهد داد
در وی ز فنون کرد طبیبان چادر
انجاست مراد و او افسون گیر
خوش روشنی یافت ازین سوز و کداز
کرم است همان قصه محمود و ایاز
وز فیض دم مسج هم محبوب رم -
وز نور محمدی سراپا نور م
وز جنتش عدو کداز و دایم
نیز پیش اسید سرفرازی داریم
احوال دلم راست نیاید بسخن
خورشید مرا ز رشک نکذاشتن

تو کیب بند و مریمه سید الشهدا امام حسین علیه السلام

سکہ دل را ہوس شریع غمی جلو بدوست
 کر حواں کشت ریخاد طاسے یوسف
 بر تو دوست چو تاسید باطل اللہ
 و لکہ چارہ تلخ نکاہت لب خداں کردہ
 نرکِ حقیقت کہ شکست بہہ شانِ دادہ
 آشکارا کچہ رچسماں تو دیدم پہل است
 حق صبح است مدیاسے تو صد کشتی نوع
 یہ بکشت چمن نیست مہبت کس را
 کہ تویر و انگنی در و دلم مارحم است
 دلم رو و مدہ لطف سید رو آرام
 عشق را سہل کیزد کہ یکتا کیل و سپا
 عم رد شو از فلک بیت ماطل اللہ
 و لکہ بنور روزا کر بانو آسودے
 بچو کان سہ کوئی زرین مہر
 کر از لطف امداد ہے باستم
 جیابند سمر رومعت کند
 عمت کر بنودی نہ از زندیکے
 بعد لطف حرفِ رتیبان تو
 بنودی رہ عشق اگر شاہ راہ

بچو سوس ز سر ا پاسے ربان کر دیدم
 سید عامار وصال تو حواں کر دیدیم
 بر بہہ خلق جہاں نورستان کر دیدیم
 رہر انوش لست چستہ حیواں کردہ
 من چہ کویم کہ یہ با جان مسہر یاں کر
 ہرچہ کردہ من آن جنتوہ نہساں کردہ
 بچو جس تو چہ کویم کہ چہ طوفان کردہ
 جلوہ امی تو جان حملہ گلستان کردہ
 رد دل جنتہ کہ نہ یک ہمسہ دریاں کردہ
 سکہ دیدم کہ ترا عیر پشیمان کردہ
 اسے سا کشور آباد کہ ویراں کردہ
 لطف حق مشکل ماسہ سر آسان کردہ
 مہر سال وہ وہ چہ خوش کو دیے
 یک حملہ از سپر ربو دیے
 دو صد عتدہ سپر بکشو دیے
 کام دلم کاستن سئو دیے
 جیاد رعت مسہر مر سو دیے
 شیدم کہ امی کاستن سئو دیے
 چو طس اللہ این رہ سپر سو دیے

و لکہ خصمی چو ہر برانکاشتی و رفتی
 آئیں و رسم پادی بکہ اشتی و رفتی

ز کلبک رخ زکنش آب زندگی بارو برافروزد چو رخسار از شراب محبوبی بمرات نگاهم آب تاب زندگی بارو
 ز بس سیراب باشد از عرق کلبک رخسار بروی ترومانش کلاب زندگی بارو صاحب پرخ اگر بار و گلشن قطره باریا
 کف ساقی کج هم سحاب زندگی بارو جنبش ز سره آسار دلم نور تابا شد رخس هر گوشه عکس سحاب زندگی بارو
 تو آن شاخ کلی کو در بهارستان زکنی کل از رخسار در عین شبان زندگی بارو چو بر تیری ز روی ناز ز بالین محبوبی
 ز چشمت همهستی خواب زندگی بارو چو ظل الله خیال عارضش دروید چون بام بجای عکس دلش آفتاب زندگی بارو
 و که خواهم یار در دلم مختصر رسد ناکفته به سخن که از ان در و سر رسد غافل مشو ز ناله و آه ضعیف دل
 شبها که وقت ناله مرغ سحر رسد هر چند با تو کار ندارد و شرار دل لرزد دلم چو ناله او بر شر رسد
 از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد آغاز حسن فتنه آخر زمان شدی
 تا بعد ازین چهار تو ای فتنه کردی مانده است بخیر دلم از انتظار دوست خرم و سیکه بر سر من خیر رسد
 چون آتش غلیل و لاکشن خوشبخت پروانه را چو شعله در آغوش در رسد از سیوه بهشت کجا یاد میکنم
 زان نخل نور رسیده با گر خمر رسد سلطان اگر چه سوخت ز شوق نگاه تو سوش نظر مکن که مباد از نظر رسد
 و که عجب رعنا و زیبای چه گویم بخوبی عالم آرائی چه گویم منور از تو گردیده است چشمم
 تو نور چشم و بینایی چه گویم بفریج و انا در نیایی عجب نازک معمای چه گویم
 ز تعریف زبان در کار مانده چو از تعریف بالائی چه گویم ز سر تا پا چو یوسف بنک و بونک
 دل و جان ز نیایی چه گویم بکام خود ترا کس در نیابد نفرون از هر تنیایی چه گویم
 عجب ترانیکه و صلت عین سحر است نه از مائے و با مائے چه گویم کل نشه بغرق با و از نشت
 تو ز کنین تر ز صهبای چه گویم بطل الله اگر سر در نیارے چو حسن خویش خود را چه گویم
 و که گاه و صومعه که دیر معان کردیم
 هر کجا در طلب و ست توان کردیم

از همه راه و روش هست خبر ما را علم با هر بهین کرد جهان کردیم
 پیش ما سود و زیان همه عالم بخوشت کرد عالم نه پی سو و زیان کردیم

از نیار خویش را بدارا اگر آگاه کنم
 کفتگوی رعب او دارم سلطان مریا
 و له دلم مالال ر دست دوی تست
 هووم حسرت مجوری تست
 دلم لعل ر تاب دوری تست
 نه سید او بی بیم لیک در حجاب
 کوه ابدار رسم این شهر عشق
 که این تور را می آنگوری تست
 مل جس رح چون جوری تست
 در آور دیده ام چون مریخ شرم
 جو طل الله مستام و لیکس
 همه سر نام درستوری تست
 و له لاله رویاں رسم دهر بخاتم داد
 در تراب لب خود آب چاتم داد
 لته ماده داتش لمم افتانید
 در طرب خانه دل نقل صغاتم داد
 طلب سینه سده محبتا تیر صفا
 کل رکهار رسم روح صغاتم داد
 یابی حلد برین ناره راتم داد
 تامل کشت معلوی صفت علیا
 پنج گایم شده دو که شیرین دهبا
 از شکر بری لب طوطو صغاتم داد
 ربک ولوی ر بهارت شکر صغاتم داد
 برین عشق تویر یک کرمانج تست
 چون ملک قطعتش من چاتم داد
 کان لعل کهر در رتف و دارم
 تا کج اری تقدیر صغاتم داد
 مدیبا ساز کنین صغاتم داد
 و له معنان ملک ر صغاتم داد
 چون مدد آدم از هستی خود صغاتم داد
 عده نور را نور صغاتم داد
 قطره حید مجسمه داتم داد
 طوطیم از شکرستان عریض دان داد
 ستاره زهر بر میوم رده خوش صغاتم داد
 تشنه ک لودم لعل صغاتم داد
 تم کوثر ز لب اکس صغاتم داد
 عاشق مستم در حلقه محو شام تست
 کرد آن با چه حس کردم که درد
 کل سری چو شیرین شام صغاتم داد
 بهو اداری کل خوش صغاتم داد
 حور رویاں که تیر ملک لطافت داد
 شکوای موشان لب صغاتم داد
 شکر ابر دریاں دام چو طل الله
 ساجی داتش دیں صغاتم داد
 و له تی دارم که راعش تر است بکدام

اہل بدعت شدند حسب بدعتان

مست از باد نیست طفل الله

در محبت خسر و انرا از اطاعت عازیت

بسکه از حد پیش میخواہم بدل مہر ترا

در کلستان محبت کرد رانی چون خلیل

تا تو در دل آمدی غیری ندارد در او

شبہ سردوستی و ان قصہ موسیٰ و خضر

لذت خواب سحر و پیش چشمی لذت

مدعی کرد عیوبی دارد مسلم داشتیم

کار من و دل ہمہ بیار است

ہر دست بد امنی است در خود

خوش آنکہ رسید قاصد و گفت

ما دل خوش و وصل یار سر خوش

اے دوست با اعتماد و لطف

ہر چند بحار حسد کرد و ن

بر خصم نطفہ ہم سلطان

خوش شواہیل خوش کہ کارت را نگو خواہم

صلح جو بہا چون از سر صدق و صفات

نامید از خود مکن دل را پس از چندان

از خلاف بدعی اگر صدق با ظاہر شد

آبروی نا اگر بر خاک راہ دوست ریخت

وله

وله

وله

زان روشہای خوش کہ بدعت است

سر خوش از بادہ ہامی سر خوش است

ملک عشق است این دنیا حاکمی جز کار نیست

صد جهان مہر تو در دل دارم و بسیار نیست

روشنست کرد کہ از آتش ترا از آفت نیست

در حریم خاص شد با مہر ما نرا بار نیست

غافل از ستر محبت واقف اسرار نیست

کز خیال یار شبہا تا سحر بیدار نیست

روشنش با واکہ ظل اللہ و عویدان نیست

ما را بہ کسی و کر چہ کار است

دست من و دامن کار است

خوش باش کہ یار با تو یار است

ہنگام خوشی روز کار است

پی وعدہ مرا صد انتظار است

ہر سو نکریم کار زار است

با ما نظری ز رشت و چار است

یار اگر با ما سازد ما با و خواہم سخت

کار صلح خویش با آن جنگجو خواہم سخت

کز سازی کار او باری بگو خواہم سخت

صدق خود را با خلافتش روبرو خواہم سخت

خاک پایش و شگاہ آبرو خواہم سخت

ایقدر در دیر سزا آسانه می باید ترا
 رین سب کویم که دل بجان می باید ترا
 پر تویی ریخته در کاستانه می باید ترا

سروری چون مردم مرانه می باید ترا

یافت وصل تو دلم صدق و معنادار یاب **وله**
 میرود حاکم از سوئی تو صفا
 تا نصیر یاد رسی عرقه طوفان را
 ره بایان همه در عشق تو ره کم کس رود
 سخن از دشمنی مهر سرامی گذرد
 تا بهی در درو حاکمانه قدم مرده
 چون نهادی بر عشق قدم کل الله **وله**
 قرب یارم ر عشق و دولت دوست
 نعمت عشق کم نمی دایم
 پادشاهی کجا و شوکت عشق
 نوبت عشق تا قیامت هست
 حاصل از عشق مالست گفت
 عشق محمود کرده صید ایا را
 کریم شاه جهان بود محمود و لا
 من کجا صبر در عشق حاکمان
 رحمتی رشک حمله رحمت بها
 کوته گیر است هر شبی حور تید

نست بختی دل را جان امر و میت
 خانه دل رشک صد جور ستید تا من شد
 سکه شاهی طلب سلطان مدارا ملک عشق

اثر محرم کرمی و فارادریاست
 جیرو کم کرده ره میسر و پارادریاست
 در تنب بجز دل حسته مارا در ریاست
 اندرین ره دل بی راه مارا در ریاست
 حرم سرشته ارباب و فارادریاست
 شور کیفیت مردان خدارا در ریاست
 اندرین ره دوستی شاه و کدرا در ریاست
 ای همه حشمت همیت دوست
 تر ساری بر حق نعمت دوست
 شوکت جسم علام شوکت دوست
 ای عشق آن دل که تحت لایم دوست
 هر کسی بجز در ره نوبت دوست
 نه طبیعت بجز قدرت دوست
 تر سارا یار و خدمت دوست
 لایب صبرم ر عشق و حرات دوست
 زحمات عشق و رنج و محبت دوست
 بکه در در آرد و نعلوت دوست

نفت و مدح هر دو شده را می کنم با هم ادا آن کی خزان رو آهنبی سرودی وان در کسند نشین بارگاه کسبیا
 کترین نعت یکی معراج مدح هر یکی سه سطر مدح و در یک فوق مدح اولیا آن کی راقای قوسین آمده فرخ مقام
 وان در کراشته از کوشش کشف عطا آن کی کان مروت وین در کرم نعت آن از حق لعلک مدح این کی لافنا
 هر یکی را که سنجی با در خاصان حق هست جایی آنکه گویند این کجا و آن کجا کرنا و روی بوجه لطف حق این هر دو
 کس ندیدی ز رخ زورگاه حق فرو بها مدعی نبود عجب کر راه حق کم کرده است چون بسته است مسکین با دی این راه
 همچو ظل آید بانی شاه راهی از نیست کردانی بعد پیغمبر علی را مقتدا و منقبت حضرت چهما و مصوم علیه السلام
 بعد از مصطفی و ذکر شاد اولیا خوش بود ذکر و دو جمله خامان خدا حضرت خیر النسا با هر دو عالی گوهرش
 محبتی مگر القاب دیگر شهید کربلا بعد ازین هر دو سرور را با چارین حضرت زین العباد آن هر دو عالم را دنیا
 از پی زین العباد آن سرور با لقب از پی او صادقین منبع صدق و صفا از پی صادق امام عالم کاظم لقب
 آنکه بوده حدیث القایش برودا از پی آن سرور هم امام شستین کریمای حق طلبک دن گفتش ضا
 از پی آن شستین سرور هم سرور که بود هم تقی هم جواد اور لقب های بجا از پی ذکر نهم سرور دهم را یاد کن
 آن تقی که زوی شرف کشته ترین را از پی او عسکرا و ذکر کن جنت طلب کر پی عقبی با داشته مقرر التجا
 رهنمای آخرین خیمه های دی مدان کز مبارک ذکر او گشته مقرر فیها پیشوایان اینچنین بایند اندر راه دین
 با در بر یک رو و بید و بی انتها شکر این نعمت چنان گویم که لطف اله همچو ظل آید اندام غیر ایشان مقتدا
 وله از التفات لبر عالی مقام ما کردون ده است سکه شاهی بنام ما شام و صبح ماست چو شام و صبح عید
 بر یاد دوست چون کند و صبح و شام ما شد پایمال شادی صلت غم فرما دوران چه خوش شید ز بحر انتقام ما
 در شرح عشق نیست روغیر یاد دوست زاهد تو غافل حلال و حرام ما ترسم را شک تازه خرم نشتری و کو
 قاصد بکوش یا رچو کوئی پیام ما آنخوش سخن که وصف قیام خوش کرد مسکین ندیده سر و صنوبر حرام ما
 ظل الله اقصا حوز دوست یا فتم زان خلق عالمند پی احترام ما وله یاری جان پرور ایجا نمانه میاید ترا
 شاه جنتی محبت شاهانه می باید ترا شمعها خورند اگر پروانه و خور و نور بی تحلف صد جهان پروانه می باید ترا
 هست و پروانه دل کنجا از حسن تو کوشه چشمی باین ویرانه میاید ترا شمع سرور و دی نور و دمنده کوشن کن

که به سبب آن مول ثقل و ترک آن و ستوار ماند و رطوبت کیفیت است که سبب آن
 قول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه و مردود بر تقدیر بایستی که احتیاج بهم در وسط محال
 باشد و ما در فاصل متارالیه عرض رسانید که چون محل بهم در دست اربع و محل جمع
 دیگر و اختلاف محلی احتیاج به سبب یعنی رطوبت و پیوست در محل که منتفع است لازم نماید
 لیکن اکثر حیا است که استیلائی رطوبت یا پیوست احد المهرت سرت در هر دو
 دیگر می کشد سایرین بهم در وسط جمع میشود و قدرت سایر قوت هر دو احد از خویش
 یعنی محل بهم در محل کیفیت احد هاساری در دیگری می شود و مصعب آن می کرد پس
 یا دتا و سر نمود سبب چیست اطلاع را قوت حاطه را داده از رنگان می باشد و حال آنکه
 رطوبت دایع اطلاع سر رنگان تیسراست فاصل دیگر گفت که شیخ ابوعلی در جواب
 گفته جمیع حاطه و عدم تورع مال و قوت متاعل دیوی مد طیب تمام در وسط دارد
 و تعریج کرده که سبب قوت حاطه اطلاع است که حاطه ایشان برای اتصال دیوی برایشان
 نیست مار پادشاه یعنی دیگر پرسید که سبب استحباب نوم محاب میں چه باشد فاصل دیگر
 عرض بود که قاصی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در محاب چپ است اگر رحاب
 چپ بخواند نکیه بر دل خواهد شد و دعای مستور آن خواهد بود و اگر رحاب راست
 بخواند دل آویزان خواهد آمد و این سبب سرعت امضاء است و مکرر شود که در جلد
 سابع میر خواهد مکرر است که اهل خا عیز از رحاب راست می ستامد مل در حاطه
 چپ حامید هد و سست نیست که دل در رحاب چپ است پس هر که در آن نشاید
 بدل بر دیک تر خواهد بود و بطریق این آنکه اس الی الحمدید و ترجیح مع السلامه گفته که سبب طاعت
 کوتاه قدان نیست که دل ایشان دایع اقر است اگر گوید که مایستی که ایمنی عموماً مانند دعا
 آنکه بحسب است چه بعضی مدد قدان و رعایت طاعت و کوتاه قدان در نهایت طاقت میباشد
 گوئیم بعضی مدد قدان را سائل مدد میدی باشد و اعالی بدن کوتاه پس سبب مدد دل دایع متعلق

دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب آن دو جلد دل آب صاف و شیرین جاری
 کردند و ایندند و در دو سر خیابان قصرهای رفیع ترتیب دادند و بعد ترتیب این باغ پادشاه
 دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس نموده بزرگنشینان استعمال میورزید و حاجتمندانرا
 بوفور انعام و اکرام بی نیاز میکرد و ایندو جمعی از شعرا و دربار کباب و تاربخ آنمستزل عالی سخنان
 آیدار برشته نظم کشیده و از نظر انور گدرا اینده بصلاّت نمایان و تشریفات فرادان تحصیل
 یافتند و این قطعه از جمله اشعار است که در تاربخ عمارت یکی از سخنوران گفته بعضی شرف رسانید
 قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه * ای که دارند آرزوی خدمت هفت آسمان * ما نهاد
 پادشاه سلطنت از غرور باز * سر بفرمان تو دار و خسر و چارم مکان * ای سیر و تاج شاهی
 آمده در شان تو چون خلافت کز محمد یافت شاه النجم جان * چونکه قصر باغ دولت را بتوفیق آید
 * ساختی در وی صد و سی سال باشی کامران * و چه قصری کز ره رفعت فلک بود و درش
 ده چه باغی کز لطافت هست چون باغ جنان * بلبل بزم نشاطش چون در آید در نوا و در بهشت
 جاودان چندانند آشیان * جند باغی که نفیض روح بخشی میکند * مرجا قصر که پیشکش
 کیر و آسمان * هر سحر آید پی خدمت و ریحتم بهشت * جبریل حضرت غرت فردا از آسمان
 سال تاریخ نبایش دل زیر عقل جست * گفت فردوس جهان و گلشن قلب زمان * و ذوات
 مقدس آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و لغایت فکی طبع بود چنانکه آورده اند
 که روزی و مجلس همایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریفی از حضرت
 مجلس کرد که با آنکه اجتماع فهم و حفظ نادر میباشد اینغیر از جامع مرتبه اعلی هر دو صفت
 است پادشاه از وجه ندرت اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود فاضل معرفت گفت
 که چون فهم عبارتست از سرعت انتهایش صور علمیه در مدر که و ادراک علوم و حقوق
 برینیکه مزاج و دماغ که محل قوای مدر که است طلب باشد و حفظ عبارتست از بطور و ال صور
 بامد که در دماغ پیوستی باشد که علوم محفوظ ز و ذایل نشود بواسطه آنکه پیوست کبفتی است

که سبب آن مول ثقل و ترک آن و ستوار مانند و رطوبت کمیقتی است که سبب آن
 قول و ترک اشکال آسان مانند یا دشتاد و نه و در سبب آن که احتیاج بهم و مصطبحال
 مانند ماد و حاصل ستار الیه عرض رساید که چون محل بهم و نسبت ارداع و محل حفظ
 دیگر و با احتیاج محلی احتیاج مستدین می رطوبت و پوست و در محل که متنوع است لازم نماید
 لیکن اکثر حیای است که استیلا می رطوبت یا پیوست احد المحرئین سرات و در حد
 و گرمی کند ساری بهم و حفظ محتق می شود و در قدرت ساری و در احد از خورشید
 یعنی محل بهم و محل حفظ کیفیت احد ساری در دیگری می شود و مصعب آن می کرد پس
 یا دشتاد و نه و سبب است اطعالت راقوت حافظه را در رگها می مانند و حال آنکه
 رطوبت دماغ اطعالت سر رگها شیر است حاصل دیگر گفت که شیخ ابوعلی در حیوان تعالی
 گفته محبت طاهر و عدم تورع مال و قلت متاعل دیوی بدلیت تمام در مصبط دارد
 و بصر کرده که سبب قوت حفظ اطعالت است که حافظه ایشان رای اتعال دیوی برین
 نیست مار یا دشتاد و نه و دیگر پرسید که سبب استقامت نوم محاب بین چه مانند حاصل
 عرض بود که قاصی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در محاب چپ است اگر رحاب
 چپ بخواند نکیه بر دل خواهد شد و خواب مستغرق خواهد بود و اگر رحاب راست
 بخواند دل آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت امسا است و مکرر شود که در جلد
 سابع میر خواهد مکرر است که اهل شاعر مراد و رحاب راست می استامد مل در رحاب
 جیب حامید همدوستی است که دل در رحاب چپ است پس هر که در آنجا نشیند
 بدل بر دیک تر خواهد بود و بطریق آنکه ابن ابی محمد بدو شرح مع السلامه گفته که سبب طاعت
 کوتاه قدان نیست که دل ایشان بدماغ اقر است اگر گوید که مایستی که ایسی عموماً مانند دماغ
 آنکه کمین است چه بعضی لمده قدان و رعایت طاعت و کوتاه قدان در نهایت طاقت نباشند
 گوئیم بعضی لمده قدانرا اسافل بدن لمده می مانند و اعالی بدن کوتاه پس سبب مرب دل دماغ متعلق

دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب آن دو جلد دل آب صاف و شیرین جاری
 گردانیدند و در دو سر خیابان قصرهای رفیع ترتیب دادند و بعد ترتیب این باغ پادشاه
 دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس نموده بزرگنشی استعمال میوزید و حاجتمندانرا
 بوفور انعام و اکرام بی نیاز میکرد و انید و جمعی از شعرا و مبارکباد و تاریخ انستزل عالی نمنان
 آیدار برشته نظم کشیده و از نظر انور گذرانیده بصلوات نمایان و تشریفات فراوان اختصاص
 یافتند و این قطعه از جمله اشعار است که در تاریخ عمارت یکی از سخنوران گفته بعضی شرف رسانید
 قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه * ای که دارند آرزوی خدمت هفت آسمان * همانها که
 پادشاهی سلطنت از غر و ناز * سر بفرمان تو دارند خسر و چارم مکان * ای سیر و تاج شاهی
 آمده در شان تو چون خلافت کز محمد یافت شاه انزلی جان * چونکه قصر باغ دولت را بنویسند
 * ساختی در وی صد و سی سال باشی کامران * و چون قمری کز ره رفعت فلک بوسد و درش
 ده چه باغی کز لطافت هست چون باغ جهان * بلبل بزم نشاطش چون در آید در نوا و در بهشت
 جاودان چندانند آشیان * جند باغی که نفیض روح بخشی میکند * مر حبا قصر که پیشکش
 کیر و آسمان * هر سحر آید پی خدمت و رنجم بهشت * جبریل حضرت غرت فرود از آسمان
 سال تاریخ بنایش دل زیر عقل حبست * گفت فرودس جهان و گلشن قلب زمان * و ذات
 مقدس آن خاقان حبت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و لغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند
 که روزی در مجلس همایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف یکی از حضرات
 مجلس کرد که با آنکه اجتماع فهم و حفظ نادر میباشد این عزیز جامع مرتبه اعلی هر دو صفت
 است پادشاه از وجه ندرت اجتماع فهم و حفظ استعمار فرمود و فاضل معرفت گفت
 که چون فهم عبارتست از سرعت انتقاش صور علمیه در مدر که و ادراک علوم موقوف
 بر نیکه مزاج و دماغ که محل قوای مدر که است و طرب باشد و حفظ عبارتست از بطور و ال صور
 بامد که در دماغ پیوستی باشد که علوم محفوظ ز و ذایل نشود بواسطه آنکه پیوست کیفیت است

صانه اند من الافات والفساد در شهر طبرستان شهری اند احسن سلطان نگر موسوم است
و دو اساس عریض متین بجهت دو قلعه وسیع که یکی حصار شهر است و یکی حصار دوشاخ
عالیه سالک استند و عرض بجاه درج حسنی برود و حصار شهر هم روده و منبع آب رسایده
اراکامیاد و دیوار حصار بر داشتند است و پنج کر عریض و مقرر کردند که به سنگ و گچ برآورد
چون برین برار شود هشت متر مربع ساخته نگردد و سنگ انداز سازند و معین عمارات و محلهای
چاپل و دیوار اتمام رسایده عمارات میدان دربار و دو کالین چهار بار و دو چهار مار
میباشد و قریب سه لک چون هیچ آن شده بود آن پیش از آنکه امام رسید
عمر پادشاه حاضر رسید و دیگر قصه سلطان پور که در حوالی نگر معین از قلعه گوگنده متصل
که سدی که جهت خود ساخته بود اعدات سر نمود و عمارت آبی محل و محسبی محل
و توابع و لواحق آن که بعد از سوحس قهر آبی محل که حاقان حست مکان سلطان محمدی
قلب شاه چون طغیان اطلاق بهت طسقه ماسوده بود و علت سرطارت تعاض
چون از ررق سوحس یا دستا معرفت یا به آرا بجا طسقه ساخته و کماهی داد محس
مدیم داد محس حدید ماسود و سبعمای کلی صرف آن معماران آسمان رفت
شد لیکن ما خود آنکه سه طسقه در رفت کماست معبد بعد سحر شدن ماه
حیدر آباد دست سلاطین تموریه مره بعد از حسی عمارات مذکوره علی افتاد
ررق سوحس و دیگر تعمیر پذیرفت بلکه سبکهای آسار و دامن صاحب عمارات موده
اثری از آثار آن باقی نگذاشته و متقی و حد رگ و واکمال والا کرام ویران یا شاه سحر
در رابع سی که حاکم شمالی دار السلطنت واقع است عمارت رابع و سلع بطر عمارات عوان
بد و طسقه ساخته معماران ماهر و نمایان با رکلف سیاه و در آن موده و نقاشان نامی قلم الحاد
طسقه و عریض نقاشی کردند و جدید عمارت دیگر در هر حال آن پادشاه معرب ماه صورت
تعمیر یافته از آنکه مایع محمدی که در وسط آن عمارت عالی و لکنا اتمام رسایده و در وقت این

سخن مکرر و سبکچو نه از لذات نفسانی که متضمن شسته از مناسبات باشد گشته و اعمال دینی را بر
 اشغال دنیوی مقدم داشته و گاهی از تلاوت قرآن بازمانده هر صبح یکبار و قرآن
 مجید تلاوت می نمود و بطریق التزام هر ماه یکجیم مصحف میفرمود و بیشتر مهلت به آبادانی
 ملک و تعمیر عمارات عالی مصروف میداشت از جمله محذرات و مخترعات آن جناب
 مکان مسجد جامع است که در دار السلطنت حیدرآباد یکم عالی او بنا نموده اند و الحاح
 مشهور است بکه مسجد گویند در وقت بنای آن مسجد پادشاه زمان جمیع علماء و صلحا
 مجتمع ساخته فرمود باید که درین بنا اول از دست کسی که در دست عمرش نماز
 تجمید از وفات نشده باشد سنگی نهاده شود علماء و صلحا می صادق الاقوال بعضی
 رسانیدند که در میان ما احدی بحسین صفت یافته نمی شود و نگاه خاقان زمان گفت
 که خدا شاہد حال منست که در مدت العمر من نماز تجمید از من قضا نشده پس پادشاه
 بدست مبارک خود او را اسکنی در آن بنیاد نهاد و در عهد آن پادشاه قریب بیست سالگی
 حسن بیچ آتشچید شده و با تمام رسید و در عهد شاه محمدت بنیاد سلطان عبداللہ و سلطان
 ابوالحسن آناشاہ بعد تمام ایام با تمام رسید مگر کار خبری از آن کار کاری و عینہ کہ
 باقی مانده بود در عهد پادشاه غازی عالمگیر پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن
 مسجد شریف مسجد بیت کمال شکوه و رفعت و عزت و وسعت مطبوع و مقبول قلوب
 اہل اسلام لکافہ نام نہایت مصفا و روح افزا و مبدا انوار الہی است و مورد فیوض کائنات
 از در و دیوارش فیض می بارد و بر روی نیازمندان ابواب برکات می کشاید و روبرو
 در آنجا غفلت زد و اموریش شوق عبادت خدا و چنانکہ کہ مغفرت را گاهی کسی خالی از طواف
 کنندگان ندیدیم بچنین این مسجد شریف را نیز کسی خالی از عبادت کنندگان نیافتیم بچشم تسمیہ آن
 بکہ مسجد پنجانبی است بر زبان خلق جاری شدہ و بسبب معروفیت نورفتیش میتوان گفت کہ در زمین
 حیدرآباد ثانی بیت المعمور قیام یافته و نیز حسب الحکم آن پادشاه جناب مکان بود و فرستی ثمری دار السلطنت حیدرآباد

موج بر طبقات قصر ملک رحمت برآمده شریف بباطونوسی مایر کردید بعد از آن حاجیان
 و سادیاں در اسواق مالایه بیلاں مادی سامی حدیو جهاں نمودند و بعد از مراجع
 اریں امور محترس پادشاه مسرور مغفور تعمیل و تکفین نمود و در سر کفین اتر
 که مرقد فیض مورد این دو دواں رسیع اتاں است در کسب دی که لعل الهی در جوار
 خود تمیز آن نموده بود وقت عصر مدحون ساحت و دعا و دعاے آمرش
 استعمال و رزید مد و تاریخ و ماتش شیخ ملائی فہامی شیخ محمد حاتون یانہ ایست
 ۳۵ خورش علی اسانی طالب مادیوسین عمر تبر بعت سسی و چهار سال و پچہ و ست و شش
 روز بود ذکر اولاد آن پادشاه مبرور مغفور آنحضرت پانچ مرد سعادت
 مد بود مرد اول کہ از ہمہ کم رس و دو مور عقل و دانتس اختصاص داشت و کا حقان
 دانی و استعداد معانی بجای و الدر رکوار رسیر سلطنت ملوس سر بود سلطان
 عدالت یاہ سلطان عدالت قطب شاہ است و دوم ہدی علیا ہشیر و کمرہ آن شاہ
 عدالت یاہ کہ در سال ہفتم ملوس سمیت ملوس در حالہ کلاخ حضرت سلطان محمد عادل
 در آمدہ ملکہ آن دولت عقلی تند سیوم شاہزادہ اراہیم مرر کہ از طری مسیہ عالم حضرت
 اراہیم عادل شاہ بود آمد و در سال دوم ملوس ہایوں رحمت حق پیوست
 و دو پسر دیگر اریک اور سماہ مجور سیدی لی کہ پادشاہ سعرت یاہ را نہایت معلق
 خاطر آن سماہ بود و بیس ارجلت یاہ شاہ مغفور رحمت ابروی پیوست بود و آمد
 و دقل رامت تا و عدالت یاہ بر درش یافتند و کرشمہ از فضایل و خصایل پادشاہ
 جنت آرا مکاہ آورده اند کہ آن یاہ شاہ سعرت یاہ عادل بود و سعی و شجاع باندیر صواب
 باندیرش چون عرض ما حوہر المارم و خطا رکانش سائن تا یکی ارجوم حوہر بان لہما
 تدیرش ردلق مایم سلطنت کشتہ و دروغ اتش تہیشش ماصیغہ فرار ملک دولت کرد و باندیر
 و صاحب ملای و تقوی باد و خود اشتغال بہات سلطنت ہیج رانی از رعایت احکام شیخ مال سہما

موافق عدد اسامی متبرکه حضرات چهارده معصوم علیهم السلام الله الملک القیوم که در بازار
 منازع مریع و شرا حائل شده و غایت خلعت دارد بطریق امانت در فلان صندوق
 معین گذاشته شده است بنماز و روزه و حج و زیارت و رد مظالم و سایر تصدقات
 و خیرات صرف باید کرد و شاهزاده عبدالله میرزا را بر تخت سلطنت باید نشاند حضرت
 حق سبحانه تعالی که خالق الاشیا است حافظ بلاد و ناصر عباد است و جمیع امور
 وابسته مشیت اوست و از والده ماجده خود درخواست عفو جرایم و استدعای
 دعای خیر نموده متوجه خاصان و محسنان و نزویگان گردید و داع خود خواست
 خوشن کرد و نوحه از محل سراسر سلطانی بر فلک نیلگون رسید پس آنها را اگرچه
 و نوحه باز داشته بخدمت والده ماجده خود گفت که زمانی آرام گیرند و لحظه خاموش باشند
 و در اطراف و جوانب بسروبالین شهریار حفاظت و از خوین شروع تبادلات قرآن میلین
 نمودن چون آیه کریمه ارجعی الی ربک راضیه رضیه سبع هائون رسید جان بحق تسلیم
 و این واقعه لمایه اول پاس در روز چهارشنبه تیاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولی
 ۱۳۵۰ که هزار و سی و پنج هجری صورت وقوع یافت منصور خان حبشی و ملک الکس
 و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام رفع خلل و دفع فساد اهل بازار و او باشن شده
 قاسم بیک کو توالت را گفتند که در چا و طی بهبابت تمام تدارکیر و حسن بیک نایب او
 در چهار منار تدار گرفته مردم اسواق را تا یکدینغ نماید که هر کس بکار و شغل خود مشغول
 باشد و اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را بیاست رسانند و در وازه عالییه
 شیر علی را مفتوح داشته امر کردند که خاصه خیل نزدیک محلهها و جمیع چاکران جا بجا حاضر باشند
 پس بموجب وصیت پادشاه مبرور مغفور شاهزاده عالیقدر و الاکبر را با فسر و کمر و لباس و کسوت
 حضوری ارسته در شهر نشین قصر محمدی محل برادر بیک سلطنت نشانیدند و بارعام دادند و ماعلا
 از درون و برون بلوازم زمین بوس قیام نمودند و جمیع چاکران محل محل بتوره و تورک به ترتیب بیخ

در شمع باری و جوری و دو مختلف است چه حکمای یونان می گفتند که سبب این
 مرض حرارت است حدیث آتش این تب را لرلای مردوات اطفا نماید کرد و اطفا
 بهد فایل بودند که ماده تب را برودت است علاش با ویه چاره نماید و نهایت چیز
 و سر سیمه تند و والده ماده اعلی حضرت یایل معالجه اطفا بهند کشته سر بود که علا
 بهدیان با مراح مبارک که در بلاد بهد ستود و بایافته موافق ترمی نماید اولی ایست
 که طبعیان بهد معالجه نماید حکمای یونان را استماع این سخن میناب شده کفایت این
 محض غلط و خطاست و سر ایا حور و حفا مسا و اکرا قسبح آتش حرارت اشتعال
 یابد و حان جهانی سوود و معتد مان در کلاه اگر چه در سخن با حکمای یونان متفق بود
 اما چون والده ماده اعلی حضرت و جمیع المحرم و معصور عالی بین الملک حشی با طبعیان
 بهد استنان کتسد ماعت یو ایابا بشیرت شد و قرار دادند که اطفا
 بهند شروع در صلاح و تدای نماید و چون بیامیه حیات یا شاه را را لرلای رد کالی
 سر پرته بود و اقباب رد کالی سلطانی ر و ماول و عروب داشت آنچه بیروت
 نقدیر بود تغییر پذیرفت پس او ویه حارسته بهر بار داد و مدت پھر و آتش ر آتش
 سر و دند و در رور رستم پادشاه نهایت میناب شده و کمال اضطراب بهر سایده
 را امید ارجیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت و وداع را این افراق
 و العطاء است نماید که تساهرا ده را مخصوص میاورید و بعد حصو به تساهرا ده و فرمود ای مرید
 و لید و ای حکمرگوشه از حمد و دعائی و رقی پند ما توان افتاده رستخیز این محراب کن که در کاغذ محفوظ
 اگر کسی در درگاه حضرت بخون لواعات مقرون است تساهرا ده ر توجیه تعلیم و عا و دده سلطنت
 تساهرا ده حضرت پروردگار بود و متالی ۵۰ را رنده یار شود و او شاه گیتی ساه فرمود که تساهرا ده است
 حصول تره سلطنت و حکومت خود و ماکر و دیکه و والده که در درگاه قاضی الحقا است الهیات
 مستجاب گردید و بعد از آن کتاب والده نامه دعو متوجه شده کفایت که مبلغ چهارده هزار و چهارم فی

هر کس را که در نیالم کون و فساد شهرت حیات نوشانیده اند آخر کار مرارت فدا با و چنانچه
 اند و بقای ابدی بمنطوق کلام معجز نظام و یقینی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام مخصوص
 جناب کبریاست و هر دو حیات را ازین واقعه نازیر کریمی نیست قطعه بر بهار پر خشنود
 در پی است هر طلوعی را غم بر و در قفا هر خیالی را عاقبتی در عقب هر بقای را
 بود حسرت فداست هر راحت قرین صدام خنده هرگز نباشد بے بکا غرق می گردد
 بدریا کوه و ربیک موت چون آید چه سلطان چه کدا آنکه بر تخت شهری دارد و مقر
 آنکه باشد خوابگاهش بوریاء جمله را در زیر خاک آید مقام ایدرین غارین مقام بی وفا
 انقض چون خاقان زمان از دیدار سر خنده آثار شهرزاده عالمیان عبدالقدیر رامسر
 و مظلوم که دید ایام و لبالی را بهش و عشرت متوالی میکند رانید و بکلی اوقات تبریت
 شاهزاده هوشمند و ناول پر خست تعلیم قواعد جهان داری و ضوابط معدلت شهریار
 و استقامت عساکر و رعایت رعایا و محبت سایر خلق و کافه بر ایام صرف می نمود و همیشه
 کوشش شاهزاده عالمیان را بدر زلفایح و آتالی مواعظ که مشتمل بر آداب سلطنت و رسوم
 خلافت بود مزمین می ساخت و خزانة حافظه اش از جوابات تفایس سیر و اجابة
 و وقایع سلاطین روزگار که هر یک بوقت خود و در کار است مملو و مشحون میداشت
 و خند ماه برینوع میکند رانید که چرخ جفا کارستم پیشه عذار چنانکه شیوه ایست کوکب
 و جود و قایلین بحج و سلطان زمان را از مدارج اوج صحت بخصیض ملالت و از معارج شرف
 ترازمانی مبهبوط ناتوانی رسانیده و زلال زندگانی را ببدرد و درو بیماری مگذر ساخت
 و مزاج و مزاج از طریق ابدال انحراف نموده حرارت تب بر بدن مبارکش
 مستولی گردید و گلشن طبیعت از معوم حدت تب فسرده شد و روز و دم و سیوم تب
 بنوعی اشتداد یافت که نوبت به بیهوشی رسید و سیده ماجده و والده اش و دیگر مقتربان
 بمشاهده ایحال متردد مشغول گردید و حکمای یونان و طبایب هند را حاضر گردانیدند و چون ایشانرا

لامت آثار و نهیت و تاریخ ولادت سحران آمد و در رشته نظم کشیده از نظر او گرفته رایت
 و مصلاات و معایرات کامیاب و بهره اند و در گردیدند و نواب علای و بهامی نینوامی
 عالیان میر محمد موسی علیه الرحمه و تاریخ تولد هر دو شاهزاده عالیقدر و در وقطعه عدای داد
 قطب ستهان محمد شاه و دو شاهزاده که هستند رشک تمس و قمر و دو نور بخش عالم که چون
 بدر هستند در رحمت اریلی نیکمت و یک اختر میان هر دو جاده تعاونی در سال
 دهمی اریلی تاریخ سال تسوی بدو حساب سال یک از کاشمش جاباه که تحتش
 با حساب آن دیگر دعای هر دو مراحتس رسیده است از عیب محبت و دعا
 و حاجت شر که داد دولت و انال تنان بحر صحر مطلق خیر یایون حاکم اریلی بدر که لم شاه
 اکبر در کمال آمد بهم و فصل از سلطه دولت اسکندر چودات اقدام در اریلی انتحالت
 دعای دگر که بی سخن ریزد و حادثات راه یاه و دشش داد عدای مل حلاله بحق میر دکی
 سواران نظر من القبح که تاریخ ولادت یافته و دیگری از سواران قطعه راسته میان
 نیده قطعه داد و ایردسته کامران کوهری از معدن حیره اکی حست خسرو
 تاریخ او از شرف دوده قطب شهبی - و امارت دستگاه حسین یک حاج
 شاه کیتی پناه دیده بخت تاریخ یافته و چپین معلوم ساحت قطعه شکار و دگر کاریم عیب
 شد چهار حیات بود و تر از قدوم میر یاد شهبی شد ملکانه تاره رشک حلق
 کوهری و چپین چو روی نمود حواسم بر معنی دهم بسمن پی تاریخ دلش رستم تا
 رم خسته اریلی حرس بختم آمد و عقل کففت کیس سخن را که گوشه دار رس
 سال تاریخ اوست دیده کففت دیده کففت ماد و در روشن فصل سیوم علم
 باب خیمه در بیان واقعه پایله رحلت حضرت ظل الهی و سیدین
 غیر شریف و بدت سلطنت و ذکر اولاد و امجاد و ششمه از فضایل
 و خصایل آنحضرت معنی نماید که بکسان راسته و در اریلی عیب است که

و در آن فرستاده بگرام و غنای تمام بارگاه معلی طلب فرمود و انواع جواهر و زر و کیم و غیره
 شایسته مبارکش فرستاد و فیصل و اسب بسیار تصدق نمود و پانصد هزار نفیسه و کیم و شایسته
 نزدیک خود و برادر یک نشانید شاه و شایسته و بلا تفتنه و کمال با کمال بدید که کامیاب و مسرور
 شدند و در آن بارگاه زبان به تهنیت و مبارکباد گشودند و در وجوه بسیار تصدق و نثار
 نمودند و در دیگر بار عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان و مغرور و پسر و آید و نثار
 نذر کردند و از این روز و آن هفته که مبلغ کلی از نقد و متاع جمع گردید و بود و بیاد و ات بلبله
 علوم و اهل مدارس و ارباب استماع و شکر که قصاید و غزلیات و تهنیت و مبارکباد گفته بودند
 مرحمت گردید و هر یک را به بانی زیاده از توقع و قیاس رسید و هر هفته طبع جشنی انگشته و ابواب
 عیش و نشاط بر روی اهل عالم می گشودند و شایسته و مالیان را با انواع کامران
 و اشیا و مخلوط و مسرور میداشتند و نظم و در جهان خوشدلی فرادان شد و جشن ایام
 بین چهارزان شد کشت مفتوح باب عیش و نشاط و هر چه بکسب کسود و نشاط
 شایسته و کامران گشتند جمله خلق شادان گشتند ذکر بشارت فرحت انبیا
 یعنی ولادت با سعادت شایسته و سلطان علی میرزا چون عنایت یزدانی
 در باره حضرت ظل الهی انبیا از فهم شیری بود و هر پنج تازگی از حدایق اسیر
 اومی شکفت و هر شام در شنده آخری از شارق آرزوی او طالع میگردید و پند
 و در دار السلطنت حیدرآباد در روز و دو شنبه باریج بیت و هشتم شهر شوال سنه خمس و
 عشرين و الف نود و شصت افزای سبح اشرف رسانیدند که حق سبحانه از خزانه غیب
 کو هر شب تاب و یکرامت فرمود و ظل الهی از استماع این بشارت جهان جهان شادان
 گشته در ادای شکر و سپاس الهی قیام نمود و به ترتیب جشن عظیم فرام و او و آوازه
 شادی در شهر بیت عالم افتاد و آن نونهال گلشن مراد و سلطان علی میرزا نام نهادند و شکر
 این موهبت دامن آرزوی خلایق را از ریزش کف دریا نوال مالال گردانیدند و شعرا

او را در امید داشت چون مدت دو روزه حال که مانع ملاقات بود و قریب به انقضاء رسید آتش
 شوق از حجاب و المذکر کو را و تناسل هرا ده عالمی قدر تیر تر سه و عده وصل چون شود و رویک
 آتش شوق تیر تر کرد و - اریحمت پادشاه و پادشاهاده احوال جدا یکدیگر از حواجر سرالمان
 که آمد شد بنیو و نذ شوق تمام استعاضا می نمودند و فکر رویای صانع شانه را و
 بلند اقبال شبی که شانه را ده عالمیان با ستراحت شتول بود در عالم رویا مشاهده
 نموده که در معرعرای مانند باغ ارم و رآده خزان شد و در کارای چون بهشت کسم
 میگردید و در آن مقام و گلشن و در آن سیر می نمود از طریح اشرف شکفتنی تمام یافت و این
 اما چنان معاینه نموده که یکبار هر شوخی از استخار آن کلزار مایل با محاب شده
 در سحر و آمد و چون از آن خواب میخیزد و از آن سسه سرت آینه بیداری دست و او
 حالتی عجیب و صورتی غریب بخاطر قدس راه یافت و وقت صبح که مولانا حسین معلم
 بعد ادای مراسم عبادت معبودی شریک و اسرار و کد اردی سرایین و لواحق و تکریمات
 شاهزاده حاضر شد کیفیت رویار و او میان سر نمود مولانا را استماع این رویا به سحر و تامل
 رفته و مرض رسانید که تغییر این خواب جلوس را و ریک جهان داری و عروج و سراج عظمت
 و شهر یاری است توقع و استعدا آنست که ما احدهای اطراف را این خواب را و اظهار
 نظر باید تا محال حقیقت ایمنی در مرآت شهود و میان در نظر بکنان ملوک و گز شود
 ساریست شاهزاده عالمیان و دیگر ران کو هر نشان به سیال آن گشت و مولانا شایسته
 که بهشتاد مرحله از مراحل رندگانی طی نموده بود و در حجت اقامت ازین سرای مانی
 ربست و در این تعبیه شاهزاده یوسف طلعت و اناب تنهایی نماند و مترصد بود
 که ببال با کمال و الدامد را رودی شاهزاده سمر ماید که کلفت بعد و هجرت العتقه قرب
 و وصل منزل کرد و العتقه بعد العتقای سوات موجود و مرد و شهر و دیام معبود و شاه
 ران در در سارک و ساعت مسعود و اختیار مرموعه خواهر سرایان عالیشان و نهایی بحال انوشیروان

مجلسیان جنوری پر نور منسلک بود و از راه مراجع شایسته بنایت منصب میرجلگی و اتالیقی منتخبر
 و کامیاب گردید و در دفتر خواجه سراسر حضور پر نور ملک مبارک قدم و ملک یوسف که از جمله
 مستدان و مستبران درگاه والا بودند هر صبح و شام بخدمت سراسر سعادت شانهرا ده عالی قدر
 حاضر گشته احوال خیر آل آتش نهاده را بوضوح اشرف میرسانیدند و چون سن
 شریف شانهرا ده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر بدارالافتاد
 بشتافت و بصلاح و صوابدینواب علامی و فہامی میر محمد موسی وکیل السلطنت
 خواجه مظفر علی دبیر باین سعادت عظمی سربلندی یافت و بموجب حکم اشرف جہت سکونت
 شانهرا ده در منزل مشارالیه قمر رفیع بنا کردند و خواجه مظفر علی بمراسم خدمت عہد
 و لوازم اتالیقی و بندگی قیام می نمود و بعد از آن نواب علامی و فہامی جہت تعلیم فرزند
 مبین و آموختن سایل شرع و احکام دین مستین مولانا حسین شیرازی را کہ البیرون
 و در سلک کتاب آیند و تبحر عالیہ منتظم بود و بصلاح جبلت و سلامت نفس اتصاف
 داشت و بشرف طواف بیت اللہ الحرام و سعادت زیارت مرقد مطہر حضرت خیر الانام
 و سایر عبادت عالیات ائمہ کرام علیہم صلوٰۃ الملک العلام و مشرف گردیدہ بود و پسندیدہ
 از حضور پر نور مقرر گنایند و چون شانهرا ده بسن و ده سالگی رسید و فرج مبارک بافتن
 فنونی کہ سلاطین را لا بد بایل گردید ملک یوسف و خواجه سریان و دیگر را مقرر نمودند کہ ہر صبح
 و شام بخدمت شانهرا ده حاضر شدہ بخدمت مرجوعہ قیام می نمودہ باشند و چند را
 اسب را منوار و چند بز بخیر فیل خوش صورت کوه آثار و چند سید چرخ و باز برای
 شانهرا ده عالیشان جہت مشق سوارے و شکارند ستادند تا در فضای قصر عالی
 و باغ و لکشا بستر و شکار اشتغال نمایند و درین سال خواجه مظفر علی دبیر
 نیز بعالم جاودانی بشتافت و مولانا حسین معلم بعد ازین واقعہ شب و روز بخدمت
 شانهرا ده حضور باشتی می کرد و از بخت شانهرا ده را کمال لطف و شفقت بحال ملوی ہم رسید بکلیت مفارقت

قلوب جهان میری مملوع کو دود که شکسته آمد و مهر و شری فہری طلوع کرد و رخ شہنشی
 کرد و بر آن چو آئینہ شد سطحِ امیری و دی روی عیب عیان شد کہ برکشند و عروقش این سعبِ حمیری
 آن کو بر یکایہ چو از لطفِ مدد آمد و بر دوش شہر جاوری و دلاہن انجالی تاریخِ عقل گفت
 ماحسنِ یوسف آمد و شان سکندری و نیز منار البیہ تاریخ و دیگر کفہ ہر تاریخِ عقل در ادبش گفت سلطان
 صورت و معنی و لہذا در مراح از خوش حقیقہ آن کو ہر شاہوار محیطِ سلطنت را عند اللہ میرا ستم
 ساحۂ در و حواہر بسیار در قرق و فقدان سلسلے آن نور ویدہ عالمنا و آن طبع
 ارحمد حسد و ریں و رمان نمودند و چون عمومِ خلافتی و یارِ ملک را رسی اسب قدیم
 کہ ہر کاہ و اہب العطا با بعد از تادی ایام استار چین کو ہر کینا از بحرِ اقبال کراست و پایہ
 اورا دیر تر سلطہ کرامی پدر بر رکوار در آوردم و میر میجاں از تائیر بطرات کو اک اسرار
 نمودہ بود کہ چون دواروہ فرجہ اورا حل عمر شاہراہ و عالمیاں طے شود ماید کہ آتوت
 پاوتنا و زمان دیدہ خود را مدیدار حال آن شاہراہہ روشتنی کشد حصرِ ظلِ الہی
 شد از دادِ عامہ و معروفاتِ نمان را مکتوب داشتہ آتساہراہ و عند اقبال را
 سیادتِ پناہ و فیصلت و شکاہ بر طوطی الدین ممت اللہ کہ از اقراسے سرد یک
 انصرت بود سیرہ کد مت تریت مامور سر بود و میر سید ستار الیہ
 دو قمانہ شاہراہہ تقریبات و معصی حلیل القدر میر ملک و عہدہ انالیقی ماسید
 سر رکوار معوص کشت و سید ستار الیہ در تقدیم لو ارم سدکی و حد شکداری کامیسی
 بدل جہدِ ظہور میر ساید و لہر و زحارِ عطمت و آثارِ سلطنت شاہراہہ سکند را اقبال
 مسماعِ اعلانِ معروفند استہ امتِ السراخ و اساطیرِ عاظر میوصاتِ مطاہر سیکر وید
 تا ایکہ دستِ صبح ایدوی بر رستہ خیر آمد پیوید شاہراہہ چ عقداست و آنا مانا انوارِ ست
 و کشور کنائی و آثارِ سلطنت و مرالِ روائی ارماصیہ مبارک لایع و لایح میتد و در سال
 سید ستار الیہ داعی حق مالیک احاب گفت و سیادتِ یابہ میراثیث و الماد شارا الیہ و ملک

ذکر ولادت وافی سعادت شاهزاده جهان آرا عبدالعزیز را چون ظل الهی را
 فرزند اقبال پویند ز اید الوصف بود این در استعمال بنیایات بالغه خود و در این عظمت بر روی
 ظل الهی بکشود یعنی اختیر دولت و سعادت بر روز و شب بعد گذشتن هفت ساعت و
 پنجاه و چهار دقیقه تاریخ مسیت و هشتم شوال ۱۲۳۳ ثلاث و عشرين و الفضا از مطلع اجال
 طلوع نمود و چون بشیران فرخ فال این بشارت خور می بسیم اشرف حضرت ظل الهی
 رسانیدند از غایت فرح و سرور حکم نمود که طبل بشارت و نقاره عیش و عشرت
 بنوازند و ابواب جشن و میرانی بر روی عالیان بکشایند و پنجاه طلب نموده از غایت
 طالع وقت ولادت و چگونگی نظرات کواکب استفسار فرمود و بعرض اشرف
 رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سریر سلطنت را زینب خواهد داد و از
 فرط سعادت و وفور جو و وسع و سخاوت او عالیان در مهاد امن و رفاهیت آسایش
 خواهند نمود ظل الهی از استماع این مقالات فرحت آیات بغایت سرور و شادمان شد
 تا یک هفته صدای عیش و عشرت و در داد و ارکان دولت و اعیان ملک و ملت و امر و مقبر
 سریر سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبم بنواخت و سخنوران وقت
 در تهنیت و مبارکباد و قصاید و ترانج اعلی گفته بمسایع اجلال رسانیدند و بیافتن
 صلوات و جایزات بکام دل رسیدند از جمله آن تواریخ تاریخت که نواب علامی فهامی
 پیشوا اهل ایمان میر محمد موسی طالب شاه در قطعه برج فرموده و داده اش نیست کام بخش جانها
 و یکی از فضلای آن زمان در قصیده که مشتمل بر تهنیت است این مصرع تاریخ را آورده موجب فیروزی
 سلطان محمد قطبشاه و جناب میر محمد الدین محمد ولد میر محمد موسی رحمهما الله این دو تاریخ در دو
 قطعه عربی و فارسی بیان فرموده قره العین الانسان و اول فتح و طغر آخر رخ و الم
 و بزرگ و گرامین تاریخ گفته خلد الله عمره ابداً و نظام الدین احمد ابن عبداللہ شیرازی در کتاب
 تاریخ خود که در احوال آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر ملک بیان نموده قطعه را سمار

بود ریاده اطاب برت ایام سلطنت و اقبال ناماد فضل و دیم از باب پنجم در بیان دقایق
 که در عهد سلطنت ظل آلهی تارمان رحلت آعالی سرلک عالم حاو دالی معمرین ظهور رسیده
 ذکر نامزد کردیدین سید جمال الدین مازندرانی به تسخیر و ستروان
 خاطر قدسی آثار را از منظر امور مملکت و سلطنت سراسری حاصل نشئت و بین حلقه
 هایون ریاض اکمل سپاه و جیت که از هر حربه ای رحلت حس و روان مرد و کمان
 شیر مرد کشته نمود نصارت تار ه یا مت اراده تسخیر ولایت و ستر که بعد مراجعت
 محمد امین مهمل مامده بود از مشرق صمیر حضرت ظل آلهی سرورده سیادت یاه سید کمال الله
 راکه در پادشاه را دای مارغان نمود و ملازم اندرگاه ستر لشکر موده ماسید جدر
 حواله دار و عرب خان و چپیتان و بعضی سرداران دکر در شهر حمادی الاولی
 سلطه احدی و مشربین و الف بد الصوب مامرد سر موده و چون سپاه مصور
 سهر جدر و ستر رسید پرتاب شاه از استیاع ایجر خایف و هراسان کشته طاعت و تعظیم
 کر اسید و معنی از مقربان خود را با تحفه سداوان کد مت سید کمال الدین در ستاد
 اسید های عیو حاتم نصیر و عرواری و اظهار مدامت و پیمانی موده و پیام داد
 که اگر ملک مورو شے برین سنده درگاه مسلم شود مادام الحیات سدا حلقه
 سدگی و شتران و داری بخوا هم چید سید موصوف بر نضر و دای اوترم
 موده کیفیت حال مروض درگاه و الاکر و اسید حضرت ظل آلهی بعد اطلاع بر مصمون
 عوصی چون صورت اطاعت و سدگی راکه مقصود از تسخیر است در مراتب ظهور مشامده
 مود و تنس راحه و ستر را عبر احاطت سفرون کرد اسیده فراسن هایون مام سید لای لشکر
 مصور و ستاد که دست نقرص ارا و ولایت کوتاه داشته ملک موروئی راحه مکرر راکه کل حق طاعت
 و سدگی مامداده و مسلم دار سید کمال الدین ممدار و موال این دوان و اعانت و اعان جید سلطه میل کوه ستر
 پرتاب شاد و شکر حضرت ظل آلهی آورده و ذکر و تهنیت و انولایت را ماکدا شسته سپاه و مورو متوجر کاما شاد

بر عالمیان انهر بن الشمس است و همادقت فیما بین از قدیم الایام سمت ظهور دارد و لایم که یکی از مختصان
 خیم عزت را بجیت پرشش و تغیرت و مبارکبادی سلطنت و دارای آن عالیحضرت فرستاده
 لهذا وقت پناه مقرب حضرت العالیه حسین بیک قیجانی که از خدشکاران بساط قرب منزلت
 و محل اعتماد و شایسته است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آمین از روی کمال شوق
 معصوب او ارسال یافت الحمد لله و المنه مجاری حالات اینجا سبب عین عاطفت ربانی
 بر حسب و نحوه اجاب بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیما بین نواب هایون ما و
 اعلی حضرت پادشاه و یجیه فرانفراسه ممالک روم بواسطت مصلحان خیر اندیش
 مصالحت و اقصیه و انیز جهت ترفیه احوال خلایق و عباد الله رضا بان و اویم و از
 جانبین معاہدہ و پیمان تاکید یافته ایم چنان معتبر آمد و شد نمودند و از هیچ طرف
 امری که مکرره خاطر انور بوده باشد واقع نیست و طیفه فحبت آنکه آن سلطنت و معدلت
 و ستگاه پیشتر شیوه فرخنده اتحاد و حسن موافقت و داد و مرعی و ساوک داشته
 پیوسته ریاض خلاص از لال مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند
 و چون دعوت صمیمه انور هایون آنست که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایلمچیان که میفرستیم
 ویر تر روانه نمایند و باعث این می شود که ازین طرف نیز ویر تر روانه می شوند بعد ازین بر خلاف
 گذشته علموده رفعت پناه مشارالیه راز و روانه گردانند و بجهت آنکه مردم ما و ایشان از
 راه خشکی بفرغت بیکدیگر تود و توانند کرد و پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود
 جمعی از عساکر منصوره را بر فتح و تسخیر ولایت گنج و کرمان امور فرمودیم و بتوفیقات آسمانی باندک
 توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد باسانی میسر است بعضی حکایات غفران پناه آن
 عالیحضرت زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر علی گفته بودید که بعرض شرف رسانند
 مشارالیه سر و ضد داشت بعد الیوم هر گونه مطلبی که مرکز خاطر انور بوده باشد بی شائبه
 تکلف و فائده حجاب ز روی یکانگی اعلام نمایند که توجیه بحصول آن موصول گردد و چون عرض نمیدم

نشان محنت احکام و دعوت ملاطعت میان موت و جام الماع و ارسال استهنگی
 توجه خاطر هر کس و تعلق صمیمیت آئین پهلوانان و نظام حساب سلطنت و دستکاری
 و اعتلای لوازم نفعت و بلند نامی آن عالم محنت ماقصی مرآت کمال و اسی ندر رخ
 عینه و احلال متعلق و معروف است مطالب و آرب و وجهانی تو سبق
 استلهالی معد و رماد معد نه اعرابها را سعادقت آرامی کرد اندک و چیدیکه
 حرطالالت اثر واقعۀ ایلۀ مرحت بیاہ عجم غایبہ عطران دستکاه آن سلطنت
 و اقبال پیاہ مدین و باز رسید کہ ارشہ فایہ دیبای حدایری استار جدائی نختہ
 سموہ آرا نگاہ نقایب بستہ بمقتضای عطوت و استعاق صلی و علاقه اتحاد یکدی
 کہ میانین مسلک کو و عمار کف و لال رائیہ صمیمیت تا ترستہ کمال امدود و مالیت
 و ست واد و متعاقب آن خربت اثر قایم متعاقب و دارائی حالی سریر سرور و جہاں
 اراک مستان اغلال رسیده رکب لال اراکیمہ خاطر دود و جوں دیبای مایا بدار محل جرات
 و سکاه است و حکم قاطع کل نفس و اقیقہ الموت نقای نوع انسانی از مقولہ منتعات و راہ
 عدم نیای قرار یافته کادہ مخلوقات و نفوس قدسیہ انبیای عظام و اولیای کرام
 کہ نعران سرایر عیسی و مغرمان در کاه ایزدی اندک لول کریمہ ارجی الی رکب راسیتہ
 مرصیہ ایزد و حال این اشارت قدسی شاترا پذیرفته و دایع عمر با پایا و جیات و درو
 مستار مودہ اند پس اسب است کہ آن بادشاہ غایبہ و در حدوث این قصیہ ایلہ نغمونی
 کو بہریت تاب عقل لغوہ الوثقی صوٹنگیانی تمیک حبستہ مدین عطیہ عطی شاکر و سرور
 باشند کہ محمد اللہ علیہ السلام مناسبتی سریر پاوستاہی اکا نوادہ علیہ و عودت
 آن سلطنت نشان آرایس یافته چراغ استلہام امر حستہ دارد و راو اثن است کتایم
 عمر این پیاہ مذکور مستغرق رحمت حق لایموت بوده ماسد نقای عمر آن سلطنت و ستوکت و سکاه
 نودہ ایزد و دولت تمسح و بر جود دارائی یا مد چون حسن اعتقاد ایشان رعایان طمینین برین

کشیده حسین بیگ در قنای او را زمین نعمت رشت حضرت علی الهی ساخت چون نزدیک
 بدالتسلطنت رسید در کلاچپوره قلعه محمد نکر تباریج و هم شهر جب سلسله ثلاث و عشرين
 والفت بشری بساط بوسی مشرف شده مفتخر و مسباری گشت و از جانب اعلی حضرت
 اشرف السلاطین اظهار یراتب محبت و موافقت پیش از عهد نموده مکتوب موت
 اسلوب را که در ذیل این داستان بکنش منقول است باتاج مرصع و کمر شمشیر و کمر خنجر
 مکمل بجو ابر آبدار و پنجاه سیر اسپ با دسیر یک تک با زین و بجام مرصع و عنایه های
 زرکش و دیگر تحف و نفایس شانمانه از نظر اشرف کد را نید با هشتاد تن معتبر که
 رفیق او بودند بشرفیات فاحشه و عنایات حسروانه غرامت زیافت و سنال
 عالی وسیع بجهت او و اتباعش مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه مشارالیه را اتفاق
 توقف افتاد و هر سال موازی بیست هزار هون ماورای تشریفات و اسپ و میل
 و غیره بآن ایالت پناه از سرکار مرحمت می شد و در اواسط ذی القعدة سلسله
 خمس و عشرين والفت فضیلت آداب و کمالات انتساب جمع فعیال کوناگون شیخ محمد خان
 را که بچهره مجلسیان و مقربان انیدرگاه بود با تحف فراوان و مرصع آلات شخون
 بجو ابر قیمتی و قمیسه نفیسه که مدتها عالمان درگاه و اتمام آن سعی مو فوری بطهور رسانید
 بودند اتفاق حسین بیگ که چهار هزار هون جهت حنجره را
 با و مرحمت شده بود از راه برانپور روانه جانب ایران فرمود نقل مکتوب
 پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت پناه
 حسین بیگ مبارکگاه ظل الهی رسیده عالیحضرت سلطنت و سعادت پناه شوکت
 و عظمت و شکوه ابدیت و جلالت انتباه محمد متعالی دولت و الاقبال شیدا رکان النصفه و جلالت
 جلال سیر سلطنت و کابکاری نسیته سید سوری و جهان داری المخصوص بعنایت الملک الاله نظام السلطنة والای
 و اشوکت و اعظمت و الایمت والنصفه العز والجلال سلطان محمد قطب شاه را تسلیات عطا فرست

ماتھ و ہدایا لایق و مکاتیب محنت اسالیب و دواہ و کچھ سال مذکور در گاہ والا رسیدند
 و بعد از رک شرف لسا طوسی رسوم پرستش و مبارکبادار حاجت آن دو پادشاہ
 ماعدل و داد کا آورده مکاتیب محنت آئیں مہدایا ہی شیشہ دستیں از لفظ شرف کدر لایند
 حضرت علی الہی محاب را کلمہ ہائے فاحشہ سر سرار نمود و بعد از جدی ہر یکرا اسب
 و سیل و نقود ماعد و مرجمت نموده رحمت العراف از رانی سر نمود و کرامت
 حسین بیک قہجی باشی از جانب اعلیٰ حضرت سلیمان رتبت پادشاہ
 عالم پناہ ابوالنصر شاہ عباس رسوم پرستش و تہنیت چون حرم اسحاق
 حروف و دوسرے مکان سبب شرف اعلیٰ حضرت سلیمان رتبت سکندر شہت سلطانی و دوا
 سوت پادشاہ عالم پناہ ابوالفتح شاہ عباس معوی رسید مابہر مطر محنتی کہ آن
 رب دوا و رکب پادشاہی را بدو مان قطبشای نمود ایالت پناہ حسین بیک
 قہجی را کہ در سلک مقرران آن آستان انتظام داشت بخت ادا سے رسوم
 پرستش و تہنیت ماتھ و ہدایا سے عیس روانہ در گاہ والا کرد و امید و ایالت
 پناہ شالہ چون ارادہ ہر مورہ سرد و اہل رسید و مہیاں ایچہ را
 مسامح احوال رسانید حضرت علی الہی سیادت پناہ میرزا ریں العادیں مارہ
 رانی را کہ مرد حسود و فوہر فصل و کمال مستار راں نمود مراتب تعظیم
 و تکریم مرعید استہ بہت طلب او و نشر بیات حسودانہ و سپہ لایق بہ بندر
 و اہل روانہ سر نمود سیادت پناہ موصوف بعد از وصول تا بجا مراسم
 احوار و اکرام کما آورده و اتفاق ایالت پناہ حسین بیک روانہ در گاہ سنی کردید
 و در ہر منزل و مقام لوازم خدمت و مراسم حیانت تقدیم رسانیدہ چون حرم و منزل
 ایالت پناہ سرحد مالک محروسہ مسامح احوال رسانیدہ عمدۃ الخواص امیاء قلیماں میرا معنی آراہان
 مستقل مقرر شدہ کما بہ سرحد روانہ شد و در طوق حکم شرف و ہر سرں حان ہم و حان یادہ و شہید

پایه قهر رُفیع ایوان او بردوش ماه آنکه کز خفتش شود حامی نکر دو ماند تخم مرغ سیوه زنی ز شدت کربانها
 سوح ساکن میشود و بر چون جوهر بیتخ کرد بر روی دریا شخته ضبطش نگاه چون باقبال و ظفر بر سینه شاهی
 خسر و مشرق شیه مغرب توفیق آله بهتر ازین جلوس اسیر عقل گفت پادشاه بی بدل سلطان محمد قطب
 تابو و بر صدر خست نامن اهل ثواب تابو و دقیر و فرخ مسکن اهل کناه باد با اجاب عایش جهان خلد و جمیم
 باد از شمع خورش روشن چراغ مهر واه شکر از دراکه کر شاه جهان بائی گذشت شد جهاندار جوان ملک جهان پادشاه
 که قبا و از سکه خسروانی برگرفت کسری ایک میرساند بر فلک طیفی کلاه خیمه اقبال دارا کر هم جمیده شد
 زو سکندر بر سیر ایوان دولت بارگاه شهر یاری باپی تخت جهان داری نهبا کاستانش منیر خیل ملک راسخ و گاه
 خاک کوش سر سیم امید چرخش کرد در آتش صیقل آینه خورشید و ماه کر شود و دارا ملک جهان اندک
 بخت بیدار و دل آگاه باشندش گواه کر نسیم خلق او بر قبر مجنون بگذرد از زمین او زوید جز کل سوری کیا
 ابر حمت بار کرد و شعله برق غضب کر شود و لطفش کناه عامیان را غدر خوا عالمی او را و عا کو نینداز دشمن چه باک
 شهر یار را که از فوج دعا باشد سپاه نام و خوش دانی و سال جلوس کر کنی جمع با صاحب کرم سلطان محمد قطب
 یار با سان کن برادر هم جهان با چنان کاسماز او را و از این پیرای گاه باشدش تمیر هر کاری موافق با قضا
 حکم او را نامی هرگز نگیرد پیش راه دوستانش امبا و اکام خبر راه راست دشمنانش امبا و اجا خور و قهر چاه
 روزگار حشمتش را خالق عالم ضمان افتاد و تش خلق عالم در سپاه و چون بشارت جلوس هایون مبالغ
 جهانیان رسیدنچه دل کمان بچو دل غنچه در حدیفه رفا هیت شکفته گردید و ارکان دولت و عیان حضرت از رو خلاص
 که خدمت بر میان جان بسته و آداب تهنیت بجا آورده بخواطف شانمانه اختصاص نیستند و صنوف خلایق
 زبان بدعا و ثنا گشته بانعامات مندر احوال سرفراز گشتند و ملایین نزدیک دو جهت ادا امر اکرام پیش
 و تهنیت ایلیان بخندان میخواند و کاتب محبت اسایب با تحفه هدایا لایق بر تاسیس سانی اتحاد و دود او ارسال نمودند
 ذکر آمدن سولان از جانب ملاطین کن بر حکم پرستش و تهنیت چون بیت جلوس هایون در اطراف و کنایات
 منتشر گردید از جانب عالی مرتبت سلطنت و سعادت و سگاه ابراهیم عادل شاه سیادت عزت میر خرقی و از جانب عالی حضرت شکوت
 و خلافت پناه مرتضی نظم شاه سیادت منزلت میر ابو الفتح بجهت ادا می مراسم پرستش و تهنیت تکرار گشته

جان ما را بوی و شاه نشان بوی / نسک می تابد تو بوی سعادت رحبان مسلم و کافر تو آورده ایمان کو
 چرخ آینه گشته عالم را سر همایت / میزان کبهره دار و دار جهان بوی / هر دو عهد تو باید یکا سواد کرم
 نیست یکدم غالی از اگر ام و جان کو / که حور تا سکر در لطف سیرت خلقت / حوی شاهی را مالک است حوران
 چرخ را تا آمده قانون دولت کعبه / ربه قانون کشیده خط لطلان کو / ای رمیدان بویع عالم اوصاف تو
 مگر بپایند تیر را بهر خطه حوران کو / لطف تو را هر دوران مهربان حرمی / خود تو ایام را مارا بی میان کو
 از لطف انتهای دولت لطف حق کو / که اگر کرد / ار وجود اتندی خلق اسان کو / حاراکان که بود اصل مقدس ذات تو
 متوال کعبه گشت که است که اندر کان کو / سیر کرد و دران بنده کربس بد / همچو تو روشن چاهی و شمعان کو
 ای شاه اگر کعبه چای تو در مصاف / سست بهرم و جهان پورستان بوی / یا به چون عیال است و عالم به جواهر
 از لطف هر شد محسوب حوران کو / سیر شد عالمی که کعبه / مسج پای تو / ای عبادی پاک یا کت بهوان حان کو
 که مصاف بهر شاه جهان شاه / حیدر آثار تو شد شاه اصفا بوی / دولت تو سبک بال بود ارحم کلین
 هر که قد این ملاد کرد و حوران کو / حواسم نایب و حرد و حکومت کل / جمله عالم بویاری شد سلطان کو
 محضر کرم شهادت که خواهم حق تو / چون صبح حاوران مدح و حسان کو / اردعا کوئی جو موس بهم دعا بهر گشت
 او کس نهی و تو شایع جهان کو / ما دیار طردان این شایع اقبال تحت / هر دستخ تو بی هر خطه و ران کو
 مدسکات را کان صوم کانتی کان / که رزومین که رجح که بر یکا بوی / غیر و ایضانی التلیح جلوس
 طاعت شاهی چو در بر که ده شایع بپا / و هر بر کرد و رسا دادر / هر طوطا و هر بنادش در درارین در آسمان
 از مدح شایع حوریه اتم سپاه / آفتاب و شایع بهر حردوی / آنکه مانند هر مزار بهر شیش بارگاه
 حردوی دین شایع صاحب حق / شاه فاتح قلم سلطان محمد قطب / آنکه مانند لطف عالم ادب و حامن عام
 و آنکه مانند نور عدل از مدح و بپا / از محمود حوران دین بهان شود / چون رودن را که آید بعد اقبال جهان
 آنکه مانند در ملک حیدر کسری بهر / و آنکه مانند در حاکم عالمش دیوره عا / هر که با مرد و کانتش را بوسیم
 در رزون آید کجای از شایع کجای / هست در عالم حکم او سادی که کت مار / هب و میران محل در ار که دهگاه
 اوست شاه عالم و در هر حق می آورد / حردان که در در کسایه لطفش بپا / سایه چتر مد اقبال از در مرق مبر

انتقال خاقان فردوس مکان بجناب سیادت شرافت عمر بر فضل و غرت پیشوا سر عالمین
 المودید بیا علی المبین میر محمد مؤمن علیه الرحمه که رکن السلطنت و مشیرای این دولتخانه
 بود رسید فی الفور متوجه بارگاه سلطانی گردید حسب اوصیت خاقان جنت اشیان که هم
 در میان صحت و هم در وقت اشتداد مرض فرموده بود خورد شیر کبکچی افروز سپهر جهاندار
 اختر سید و بیج شهریار المودید بن السلطان المظفر علی الاعدا پادشاه ظل الدین پناه سلطان
 محمد قطبشاه را که قریب بیست و یکم حله از محل عمرش درین طایفه نموده بود و قایم مقام عجم بزرگوار ساخته
 و را اول روز دوشنبه هفتم ماه ذی القعدة سنه اثنه عشرین و الف هجری بر سر درگاه نشاند
 و بفرمایست و متابعت آن شاه دین پناه غرت اندوز گردید و این قصیده از طبع فراد خود
 در تالیخ جلوس تایون از نظر انور گذرانید قصیده با محبت باز بستم عهد پیمان نوے که نه
 جانی سبقت نام پیش جانان نوے خسته جام که نه لیکن جانفشانی تازه است عهد سلطان نو است عهد پیمان
 بهر و فتح چشم بدو پیش چنان بخش ایدر نیما کاش بودی هر دم جان نوے که نه عالم باز پر افشانی سر کرده
 چون زلیخا از وصال آه کفمان نوی قصه نوشیران شد همچو آتش که نه مسند و ایوان نو بنید و سلطان نو
 عرصه میدان هفت قلیم تنگی می کند کوفضا انکن بی تملیح ایوان نوی تو دوکان که نه بر چین عقل از فرزندگی
 و ستداری بهر با کشود و دوکان تو دل براه دوست هر دم و او می شکند کعبه رو هر دم کند قطع میان نوے
 مصر شاهی را رواج افزون بهر یکتا یوسفی گرفت آمد یوسفان نوے چرخ اگر چه آتشی در زرد عالم ناکهان
 باز بست شد جهان از فیض باران نوے که چه از حکم قضا جان جهان بر باد رفت یافت عالم از مسیح تازه جان نوے
 یاد کار جد و هم سلطان محمد قطبشاه آنکه هندستان نفیض گشته ایران نوے ده چار ایران آبخان ایران که آید در نظر
 رو بهر جانب که کاری باغ ضوان نوے از و شان لازم شاهی کجا و شان او پادشاه یافت در دوران و شان نوے
 آسمان از سید خورشید تابان که نه بود که نه مسند تازه شد از نیل ایوان نوے صد کهن قانون هر دیوان که و بد شسته است
 آنکه اگر گشته از قانون دیوان نوے اسی نیم طالع نخوس اعدایش مبین تا مقرر کردت تا بیخ طوفان نوے
 اسی فضا از کرم ذات تو مژده تماش تا روان کرده است از حکم تو فرمان نوے وی جهان حکم و جاز از مقدس ات تو

در روز رقیبه آن فرموده گویان خلافت را محمد نام نهاد و پاسل و بنام آنوالا شکوه را بنویس
 مرا حقه بران نمی آورد مدلل لقب قتل الهی لقب می نمودند و حسد و رمان میان یکراں همت عالی
 تربیت آن ظل الهی سطوف نموده ببار در کثیر خود مشرود شمار که ریااں شتابست
 از فصل الهی توقع اولاد کثیر است مایه که این منبر زنده را در عهد راد و فرزندی من و رسید
 تا متوجه تربیت او شوم آن را در قبول نموده تعویض را موقوف با تقضای ایام
 رضایع گردانید و بعد از آن سیر امر و زفر دایمی که رسید چون تعلق خاطر را در آن دُر
 یکتای کامکاری ریاده از حد معلوم خنود زبان گردید حیدر روز و در میان پسران برادر
 رستة تعویض احوال ظل الهی معیبر بود و چون سس تربیت چهار سالگی رسید و والد
 زکوارتس شریعت و فاضل از ساعت کل نفس دایقه الوت حبشید حسد و رمان خود تعییر
 رده ظل الهی محفل خاص آورده نمید شغقت و تربیت اختصاص کشید و قاضی محمد بن
 ماکه بکلیه صلاح ارکسته بود جهت تعلیم قرآن مستر در مود و بعد از چاهی چاند میان
 یوسف را که سر آمد سیاهیاں مهد نمود تا موطن نسوکی که ملوک را بکار آید مثل شمشیر بار
 و تیر اندازی مامور گردانیده چون ظل الهی بدین معنی رسید کوی روح عفت یعنی حبشید
 در سلک از دو حش کشید چنانکه پیش ازین بد کور شد و چون از سبب عمر تربیتش خبر
 مست و بکمال مقصی کشید معایت سحانی بر سر جهانانای مستبذکر جلوس
 هایون حضرت ظل الهی بر سر بر سر مانروالی بر اصحاب عقل و پیش
 دارا مسمم و دامن ظاهر و ماهر است که آتش ریسند جهان تعالی شاه
 انتظام مصالح جهانیان موسط و مصلح امور سلاطین مالی مقدار گردانیده و ملت
 مست و مصادیعیای جهان آرای تان از ساحت کیتی رود و در چو کی اراشاں
 با تقضای عالم و کون و مصادیز سینی سکو کس رحلت می نوارد و مگر ی کایش نشسته
 نایت دارائی می اوار و دلیت کی میرود و دیگر آید بجای چهار اندازد کی که جدا سابرین چون حیر

سلطنت و آنچسبیکه در اوایل ایام جلوس بود قورچ میوست
 صاحب آیین قلیش ای آورده که والده ماجده آنحضرت سیده موسوی نسب است
 از اولاد سیادت و منفردت پناه سیزدهم و علی ابن سید علاءالدین شهاب الدین که سلسله
 نایه او به بیت و چهار واسطه بنحرت امام موسوی کائنم علی جد و خایه القلواته و السلام
 می پیوندد و میان او و سید کمال الدین اردستانی مشهور به ملقبی خان که در کتب از
 مشاهیر سادات و امر است عالی منزلت بود و در ولایت نیز آبا و اجدادش از سادات
 میح القرب صاحب کنت و اهل غرقت بودند نسبتاً به نزدیک است و ولادت دانی
 سعادت آن عالیجناب در اول روز چهارشنبه شب بیست و سوم شهر ربیع الثانی است در
 سنه احدی و آنجا بحری و در آنروز جناب سیادت و نقابت پناه علامی بهرامی میر محمد
 استرآبادی و تایین تولد این قطعه را برشته بیان کشیده بعضی اثرش خاقان زمان سلطان محمد قلی
 قلیشاه رسانیده قطعه باز عالم ابتدای کارانی کرده است صد شیر کارانی می برد هر خبر
 دووان ترکمان را خوش چهرانی بر فرزند پر تو شهنشاه و جرسین میابد و در رونق
 عز و شرف سلطان محمد زانکه هست سر و دو عالم کیبند از بهر آن عالی کهر خواستم تا بچ
 آن منته خنده کو هر عقل گفت اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا به زمین نیندا
 از آن سیکوش سرور عالم شوی و طفل اقبال پدر چون غم زبر کوارش خاقان
 زمان را از تولد مبارکش اعلام نمودند ابواب سرور بر روی روزگار کشوده کافه
 انام را بوفور انعام سرافراز و مسرور نمود و منجمان و ستارگان را فرمود که بعد از ملا حظه
 ز آیه طالع احکام وقت ولادت با سعادت استخراج نموده بعضی اشرف رسانند
 منجمان بحصول غایت آمال و وصول با علی معارج اقبال بشارت دادند از استماع
 این بشارت خاطر اقدس بالامال شادمانی گردید و منجمانرا انعامات و تشریفات فاخره
 بخشید و بترتیب لازم جشن و شادمانی و تهیه اسباب ضیافت و نیز بفرمان داد بعد تمام ایام

وله ملک محنت که داد خواه مدارد ملک جبین هیچ ادا شاه مدارد که همه عمرم نظر دی توانند
 دیده بحر حسرت گاه که کوس سپا بگیرد و در دو هم سیرا مرد محنت هم از سپاه مدارد میں کہ چلو فانی
 اشت عشقش آید دل که تاب آه مدارد نمیکند که قطعه جوں در آن میت عز کرم دوست
 نمیکند گاه مدارد وله عمری رب یار شنیدیم شنیدیم صد شکر که این اودیت شنیدیم شنیدیم مردم هم
 صد در دیر سپیده دارند کرد در دیر سارا اودیت شنیدیم شنیدیم اعجاز محنت مسکرم که درین ماه
 لی مال و پراشوق بریدیم بریدیم این سکه کی تاشای کلستان کردیم کر میوه وصل تو مجیدیم مجیدیم
 هر چند که جشیت دل آن نیست که گوید ارباب سکر چو رسیدیم رسیدیم اهی قطعه ارباب و دل چش
 چه گویم شستنی تر از عویش ندیم ندیم وله در ره دوست ولایت مرد دایم سخن ابل حسرت
 نو خط دایم حوس که داشت دلم که تو دایم آید شکر اری که ترا اید کرد دایم ترا حصار
 جهان سور تو کارم اتحاد روستن سوختن آتش تو دایم عتبه می مار دایم آتش تو هم میدانی
 آنچه کم میسکی ایشو ح نظر دایم قطعه ووش که در کشت کونی تو دایم دوقی کیفیت مرغان
 سو دایم وله مدور خط چشمت کم نشد شوی و میاد که اس دایم در کشد هر دل بی خط ارادی در آن
 دایم که آتش می شو گلش در آید بهر اراحت است ایما چو ادوری اری دایم اگر چه میت
 رسی در مدخل ذوا و شامارا ارا آن ریسده تر اید عاشق اری تو سدا دای ملک عشق اری سید سکندر کس
 همی گوید درین ملک مبارک رو مدار دوست مبادی حسرت میا که دل اری ترکاری عفو
 دایم دایم آن حسرتی باد سموری دایم دایم ولی کرد دوست مالا سند پریشان کشت
 و حیران شد مسلمانان سدا و یکس اری دوست سیرا دایم عم یاری که در دل قطعه
 دار دایم سود که ارجاک ووش سیرا مدارد یکس شادی باب خیم و احوال
 حضرت ظل الهی زینت بخش سیرا شاهی پادشاه دین نیا
 سلطان محمد قطب شاه مشتمل بر فصل اول و در بیان احوال آنحضرت
 از نسب شریف مادری و ولادت با سعادت و جلوس بر سریر

و بجز شرف و کربلای معلی و شهید مقدس و دیگر اماکن نیست که بجهت صلوات و زاد و مجاوران از
حضور ارباب می گردید و هر جا تمندی که از دیار حبیب بامید سخا و محبت رو بدرگاه او آوردی
نیبشیرفات و انعامات سرفرازی یافته مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودی و هر که راشادی
نقته که رسم هند است و شادی نزدیک در پیش میشد و بامید محبت بر آستان فیض نشان حاضر
شده بواسطه مقربان بعضی میرساند تشریف و انعام یافته و بکام یابی سرفراز گشته به تثبیت
امور شاد می پرداخت اگر در شباز دوزی هزار بار لایفه باین روش می آمدند همه فیضیاب
می گشتند و نیز مبلغ دو لک هون که در عهد سلاطین باضی بعنوان معمول اجناس می گرفتند
و چند سال در اوایل سلطنت آن فردوس مکان نیز بهای آن وجه را تکفیل نموده بخسروانه
عامه میرسانیدند و در اواخر حال آن مبلغ را صاف منسر نموده خلایق را از جور بهائنه ستم پیشه
نجات داد و از اوصاف حمیده آن فردوس مکان نیست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل
احدی نفرمود و با وصف این همگیس را یارای مبادرت بر قتل کسی نبود اگر ایا کسی مرتکب قتل
می شد امر هالیون شرف نهاد می یافت که بدار القضا رفته آنچیکه بموجب حکم شریف باشد بعمل
آورند الحاصل اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن فردوس مکان زیاده برین است که در
تقریر و تحریر کجاست نه تعریف وی اندر حرف بگزد نه بجز لاسکان و در طرف کجاست اختتام کلام بنویس
چند اشعار طبع را در آن خسرو فردوس مکان بموجب نوشته صاحب تاریخ قلمشای نموده می شود و غزل
باشع بگو کرمی دیوانه خود را کاتش زند از رشک تو پروانه خود را بهوش و خرد از پای در افتند
چوستان چون سر مکشی ز کس مستانه خود را ستان محبت بدو عالم نفر و شدند
که نیست نه جرعه پمانه خود را بایاد تو عاشق نه شد منت خورشید بستیم در
زورنه خانه خود را که حله جهان پر شود از کوهر کیت خواهیم همان کوهر کیدانه
خود را دل در غم او یافته صد جنت جاوید چون غدر نخواهیم غم جانانه
خود را ای قلمبسته خسرده مردان ده عشق است مردانه همین روره مردانه خود را

سید عدوه خاطر ایشان سلوک مصاحبه می نمود و در اوایل سیر این را جوهر فطیم دهمسته طریق جاهل
 و کجمنجی و عقیدت مارا در حال بقدر سلوک میدگستند و در عهد او اکثر عمارات و قلاع حیرات
 و ساقین حست آئین مثل باغ و عمارت الهی محل نماز محمدی و عمارات سات کهاث و کوه طور
 و مدی محفل و لنگر و در ده امام و مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و دارالافتاء و حمامها و دیگر
 مساجد و مدارس متعدد و صورت تعمیر یافت و آنچه حج عمارات عالی تنده و سیادت سیاه
 میر ابو طالب باطل المملک تقلم آورده مبلغ هفتاد گک هون است که قریب ششصد هزار
 تومان باشد و بر سر ساله در لنگر گشته اشاعت سلام الله علیهم الی یوم المختصر مبلغ شصت
 هزار هون ابو طایف محاوران و حمامها و اجازات مبلغ لکر صرف میکرد و دید و تحقیق
 بر ساله مبلغ و وارده هزار هون مسدود بود که مستحقان میرسید
 و این وجه را در عاشری می نامیدند و کارکنان اعتقاد می که کما دای سوب داشت
 چون بلالی محرم میدید سیاه پوشش میکرد و بدو جمیع عساکر اسب سیاه که از سکر
 محرم میشد می پوشیدند و در تمام ممالک محروسه مسلمانان عاظم جناب سید الشهدا
 علیه السلام اشتغال می نمودند و در عمارات عالی و وسیع کبی بدو قنانه و دیگر در مارا
 و دارالتسلط ساخته مسی بالاده کرد و سیده نوید و در هر بالاده ده هزار طاقیم مرتب
 نموده هر شب در آن سپه ا چهار و شش می نمودند و علماء و فضلا و ارکان دولت
 و مقربان حضرت ایام عاشوره را در بالاده حضور میکرد و مصیبت می که را سید بدو و جمیع
 یاقم شهدا را تقدیم میرسیدند و بر سر ساله در شهر ریح الاول مجلس شش می نمودند و
 تا در وارده روز بهات تکلف ترتیب می نمود و در انواع خوشه فی کما تقسام الحکم و اشیر ملا
 را بهره اند و می سر نمود و در آن ایام محسنه و عاظم یک کلهون صرف علماء و بدو و خوشبوی
 و تشریفات و انعامات می گشت و ماورای اجزای کوه بر ساله مبلغ یک کلهون همون حیرات
 و بعد قار کلهون مع آثار مساکین و مستحقین میرسید و در قشقه بعضی مبلغ کبی که معطر و دینه شرف

و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته مریدانه با او سلوک می نمود و وقت از لوازم تعلیم و مراسم تکریم
 فرود گذاشت نمی نمود و بنا بر وثوق و اعتماد بر اصابت را آن دانای روشن ضمیر جمیع مهمات
 سلطنت عامه را به بزرگ بوی تفویض فرمود و خود بارادران و ندیمان صاحب کمال و قافله
 و ندگانی بعیش و خرمی بر برفصل سیوم از باب چهارم در میان جلست خسرو زمان
 و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر ششم از فضایل و خصال آن پادشاه
 فرودس مکان چون ایام اجل موعود خسرو زمان در رسید عارضه بیماری موجب
 سفر آخرت گردید و در عرصه دور و در مرض آنچنان قوی گشت که مزاج مبارک بضعف کلی
 گراید تا اینکه سحر شبیه سهدم ذی القعدة سنه اربعین و الف بروضه رضوان خواجه
 کافه انام از خاص و عام بوقوع چنین واقعه بایله در کرد اب غم و اندوه افتاده بزبان حال
 و قال می گفتند نظم و ریغ آن شهین شاه هندوستان جم تاج بخش و مالکستان
 و ریغ آنکه و یکنه بسیند کسپر نظیرش در آینه ماه و مهر مکر او با شان ستمکار جفا کش و آینه
 طلب که هوای قتل و عارت غیبان در سر داشتند خواستند که در ریاسه فتنه را بطلان
 در آورند و رین اثنا آوازه جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطب شاه که شرح احوال آن
 پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم و قانع رقم خواهد کرد و بدین گشت و مصیبت زدگان که سر سیمه
 شده بودند از شر و شور او با شان محفوظ مانده مطمئن خاطر گردیدند و بعد از آن علما و فضلا و اکابر
 و امرای تغیل و تکفین پادشاه فرودس مکان پرداخته بدن مطهرش را در لنگر فیض اثر که مدفن
 این دو دمان عالیشان است مدفون نمودند و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فرودس مکان
 چهل و نه سال بود و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی و سه سال و هشت ماه و ابرو
 مرتقد معطرش سی و یکسال متغور و کمر ششم از فضایل و خصال آن فرودس مکان آورده
 که آن پادشاه بشفقت پناه رحیم و کریم و سخنی و عادل بود و باس قریب و صله رحم بسیار مری
 میداشت چنانکه در عهد سلطنت خود برادران را بر سر تخت نشاند و این مجلس خود گردانید

عالم یکراست عالم ما حسد اعتق در ستیخ ملا ای خوشار و در کار و هم ما شکر و در دوزخ
 کنیم که هست دایع مایه دایع مریم ما تاه اقلیم در دو علم ما یم ملک بجزان سواد اعظم ما سایه
 عشق کم مسادار و سودتد و اعدا را تمیم ما ملک آب دیده خوش ملک است کم رکوشه مریم
 ید صبا و وصل کو که مراقب کسته تعالی آتش و دم ما حرمی از بهشیش کو ما در وصل
 از رمان اکیم ما عکساری از و محو موس غم ما رکشی و عجم ما لکه حایا داران از شود بختی و لکهای
 را مکنش کن یک ماران رحمت شور زاری را تمام پر رحمت غافل مشوار و دگارس که می بر باد
 شوق داده ام خوش رور کاری را دلا پیوسته ما ساز کاران سار کاری کن که استند ساز کلید
 حوکی ما ساز کاری را غاری رحام میدهم کردون یکبستی چه خوش بودی که داو می ستی هم هر
 حاری را مراس انبیه دارم حکم رقیلم ما کامی ستم ما دملک کا سکاری بخت یاریرا رتبه با کو ابر
 هیچ کام حایت نوزد محمد اندکیسم کرده بر خوشکوداری را سنجی جان ده و کتبه حدیث در دو کو
 موس چه هم از تنگی ما کامی ما کامکاری را و که محمد دارد دلم رنگوه لای صبر و طاقت ما
 یارم با کمال عجز این اظهار قدر ترا ریم انکه هر سو کشد مد سطر از شکوه بعد حوین حکم پنهان
 کند دل آو حسرت ما رحمت دایه ای مس ملک را دو قها ما که خوش آبی در یکی داده ام
 کلزار محبت را بیم طبع حانان کم تدای آیه سحر کاهی مدکس تا خوشش آریم دریا ما
 رحمت ما کم کس ای مردت راه اگر با می بریم او یار را دای حرمه کن آن میروت را چه عهد
 بود عهد وصل حانان بهر جاناری در یما اندکستیم ایدل قدر و رحمت ما فدای رسم عادت
 سو بخود کردم که در عهدش محب و بیانه دیدم سرے رسم و عادت ما کس است بوم
 در وفا از بر گوید کن سلا با عزم سپدر رس این مدت ما شربت کر رس مینائی سز و دانا
 پریشان داشت طرح و دفع محبت سطر اقر اگر بیت در محبت بجزان که همی بوم میتر جمع و دیر
 میا کند از حرات را و که خوشم که در دل من عشق مد ما کند داشت مرا به پهلوی شهبان را کند داشت
 چه دانی تو که در عشق تو همه عالم محبت تو دو کس ایتم شاکند است و سرور ما محمد علی نقشا و دوا حنی

مشهورست حکم کرده اند رایت بکبر برافراشت سیادت پناه از اجتماع اینجبر با سپاه منصور بغرم
 تسخیر آن قلعه را آورد و غازیان اسلام حسب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده ناز و پیکار
 برافروختند اتفاقاً در آن اثنا باران آفتابان بارید که توپ و تفنگ و بان را هر چند
 سیر میزدند آتش نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مسدود گشت
 و غله و آذوقه رو بکمی آورد و بنا بر این میرزا محمد امین تسخیر قلعه را در کرد و وقت دیگر داشته
 مراجعت نمود و در کنار رود و در حد و ستر مقام ساخته حقیقت حال را معروض
 پایه سیر کرد و انید حسرو زان خلع تهاست فخره مصحوب مقربان حضور را رسال نمود
 مالک پرستان را با اینجبر از قفقاز و با نکاری مدد ان سید عالی قدر نامزد فرمود و ذکر تسخیر
 بسیاری از ممالک و نیک و کریمین راجع ان ولایت محمد قاسم فرشته آورده که در
 کتب اهل هند مسطور است که سه ملک محاذی یکدیگر واقع شده و هوای آن ممالک در تاثیر
 و جوهر نزدیک هم است تلنگ و بنک و ذنگ و ولایت تلنگ همین است که در نظر
 سلاطین قتلشاهی و در جنوبی هندوستان واقع است و بنک و ولایت بنک کاله است و ذنگ
 ملکیتی است مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده
 بود و محسرو زان در صد فتح آن گشته بسیاری از ممالک و نیک را بخوزه تصرف اولیای
 دولت خود را آورد و حاکم آنجا موسوم بپاکندربنایت عاخر و زبون گشته باقصای
 ولایت کریمت و گمراحوال میر محمد مومن استرآبادی علیه الرحمته موجب نوشته
 صاحب تاریخ فرشته میر محمد مومن استرآبادی که آبا و اجداد او نزد سلاطین ایران محسوز
 و کرم بودند و محمد نیز در عهد شاه طهماسب حسینی معلم شاه زاده سلطان حیدر میرزا بود و قریب
 بست پنج سال کبیر السلطنت خسرو زان و در جمیع علوم متداوله از معقول و منقول متبحر و علم علما
 عصر بود و در تقوی و زهد و نیک نفسی و تواضع عدل و نظایر خود نداشت شهرتیکومی گفت و کمال
 اهل بیت با علو مراتب و نبوی مجتبیع داشت و این اشعار از دست نغزل شادمانیت نبوده بغم

راه سیر و نورد و ادوی نمود و عصیان کشته بشود قطع طسوق اختیار کرده است
 خسرو را من رکن السلطنة الهیة و اعتماد الدولة العلیة میرزا محمد امین میر علمه سرمد
 که دروغ آن بعد از هم بهات است و اجمال و ترقیه نامه موجب مصادات سید بنار الیه
 مستعد الیه تحت اسیر او مایکولری را که چشم بسیار داشت به تشریفات تناهی استیار
 محتسبه و بعضی از حواله داران معتبه مثل سید حیدر و احمد الملک را همراه او
 تعلیم نموده بختیجه و شیخ نامزد کرد و او مذکور بولایت کفار و رانده بعد بحار مات با تراب
 شاه در اندک مدت اکثر ولایات را از تصرفش بیرون آورد و چون شیخ قلع و ستر که
 مستقر آن نمرد و نود و نهایت مستحکم و بعضی ملا و دیگر ناکثرت استجار و در حوالی آن
 که کدر او در آنجا دستوار می نمود و در توفیق افتاد اسیر او حقیقت حال بدرگاه کاه
 سرمد و من کرد و ایند خسرو را من سیادت مرتبت میرزا محمد امین را متشریفات خسروانه
 سر فرار و موده بالشکر فراوان مصوب و ستر و راه سرمد سیادت پناه و متسالیه
 بعد وصول به حدود ستر حیدر و در آنجا توقف نمود تا ستر داران دیگر مثل کن خان
 و بر دوست خان و خیر اتخان و اعتدال خان بدو ملحق گردیدند و بعد اجتماع سپاه
 منصور مصوب و ستر متوجه شد پرتاب شاه چون تاب مقاومت در خود دید اهل
 عیال و اموال خود را در بطون حال پنهان ساخته خود هر روز در منبری مهر شرف
 و شکلی سر می برد و از یحیای چون میرزا محمد امین بولایت و ستر رسید
 در پرگاه لشکری و مندید که در وسط ولایت کفار بود و قلع و نهایت شامت ساخته یکماه راه
 از سر حد ممالک محروسه بولایت کفار در رانده تمام ولایت عبده اصنام را تا راجع موعده و بلاد
 را که هر یک رسم ستور لشکر اسلام در آنجا رسیده بود و ساعتی کوره تیور آورد و پرتاب شاه
 چون بهات اقتدار سپاه منصور مشاهده نمود از زبان اطراف استمداد نمود و حصار و ستر
 که در حش بهایت مستحکم و منفع و اطراف و نحو است که و کل ریز از آنجا ترساکم بود و پیر

و در مجلس حاضران مجلس را میسر و با خشنود و محفوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در مجلس
اقسام شیکشهای لایق که از آنجمله سی راس اسپ عربی نژاد بود با زین و لحام مرصع و بست
زنجیر نعل و یک کمر زرین مزین چهار و ده تیر صحرای جوهر و یک آئینه مدور از بلور صاف طراش
مرصع بجوهر و لالی آبدار و زینش از طلا و نعل کل بجوهر نفیس و چهار و ده جلد معحف و کتاب
خوشخط و خطیب و دو و سیست عدد و نگرانی خوری نهایت تحفه و دو و سیست عدد و شال کشمیری
نفیس با رنگ و از جنس زریفت و مخمل و کناب و شجر و طلسم هر یک چهار و ده چهار و
عدد و سی جفت قالین خوشقانی و سی عدد و نگرانی خوش رنگ و خوشقماش و غیر
و طول و چند طبق زرین پیرا اقسام جوهر و شمشاد های صند و نعل کل بجوهر آبدار و دیگر
تحف و هدایای بری و کسری از نظر آنکه رسانید و بعد از آن خوان سالاران از اهل
اشتریه و اطعمه و فوا که چند آن بر سر خوان حاضر ساختند که بتجلیه و در بخت و شمار و دنیا
و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر حلیه ندیمان و قصه خوانان
و شعراء اهل نغمه را که در آن مجلس حاضر بودند تشریفات فاخره و خواسته موازی
نجاه هزار هون انعام فرمود و شیکشهای مشارالیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار هون
بود مقبول و پسند خاطر اشراف افتاد و چادر زرین خاص از کیف مبارک بر داشته
با خلع تاس فاخره زرنگار و پنج زنجیر نعل و پنج راس اسپ عربی با زین زرین
و لحام مرصع بشارالیه مرحمت شد و خبر و زمان از فطر عنایت در وقت
مرحبت بر اسپ قمر شیر لال نعل که از جمله اسپان شیکش بود سوار شده
بدولت خانه معاد و خدمت نمود و که با فرو کرد و بدین اسیر او نایکوار
بحسبیت و فتح شهر بر تاج شاه راجه و سینه و توجه نمود
سیادت پناه پیش از آنکه آمدن میر حلیه
بدان مصوب آورده اند که در آن شش عشر و الف نهیتان بمسامع اقبال رسانید که پرتاج

گردید و مجموع اعیان کمرو شرط و عهد نمودند که من بعد در مورد و بطریق حلال بگردانند و با
 در حراج درگاه اعلیٰ میسر استاده باشند و بعد از انقیاد و اوج ریا و سرکشانی بلاد و گنجینه
 بی حقیقت اطاعت در آمدند و پس اقبال خسرو زمان مستند و فساد و اصلاح تبدیل گشته بجا
 اکثر تحاجات مساعدت یاریت و ذکر تمیز فیروز و سلاله جهان محل چون خاطر او پیشتر
 تعمیر عمارات عالی رتبه بود و در این مدت کار چنانکه است را بنمود و نادر بارخ ملک ابن الملک
 که محامی قهر سلطنت است مسرتی عالی در مدت یکماه تمام رسانیدند و با اعتبار و رعیت
 و حولی عبرت سپهرین در رنگ کارخانه جلین گردانیدند قطعه زان بر صبح آمد و چون قهر حرج
 بعالی مقام که علو قدر بانی مار سیکویدیا از سواهی او صوابی گرفت و سید هدایت
 اهل بهر سپهر بهر صفا و اهل دولت را فصای و لکنای باو بود و در لطافت و بچشم
 ل فرور و خان فرزند کریم آرامی میرزا محمد امین آصف دوران و استاد عا
 مردم خسرو زمان چون حساب شمس و شمس سلاله و دو مان معلومی میرزا محمد امین
 بر جلد شاهی در مدت هفت سال از حساب دولت جمیع امرا عظیم التان در گذشت و با
 ملوک و نبی خواست که آنچه دست گمنش بیان رسد نظر اشرف در آور و نابرین
 ملکان و سلاطین حساب عیش و عشرت پروا حده و تمامی منبرلی خود را بدیای هفت
 ملک ریب و ریت داده و گذار اصل آورد و کلاب ایشان و شک اند و گردانیده از غده
 سرورال استعدا سے قدوم سمیت لزوم نمود خسرو زمان استاد عا و را با حاجت مقرب
 ماخته در روز سه معین در وقت صبح او را و سر لش را ازین مقدم کرم
 رت و زینت کشید سیادت پناه بیایاندار زر رعیت و لیس محل و شجر تمام نهایی
 منزل مار رنگ افزای گلستان بازم ساعت و امواد اعیان و دولت و سلاطین و ملوک
 یم خدمت ملوک مراتب کمر دست ریان جان بسته کهای خود قرار گرفتند و میثاق ملات
 نان و تعاریض و نجات بیان و امیر آید و علم و شرف و مجلس باوین نمود و سلاطین و ملوک

کشناراجه را بنوید ولی عهدی و سناد دیو خوشنود کردانید کشناراجه اظهار حسان
 بسیاری در طاعت خسرو زمان نموده متعبد گردید که چون مرا بر سندی حکومت سورونی
 سنگن کردانید بستم بهائی بلند رسال ببال باج و حشراج و فیلان کوه پیکر بدرگاه
 کیستی نپاه خواهم فرستاد و بالفعل مبلغ ششک هون و سیصد زنجیر نعل با دیگر تحف
 و هدایا و جوایز نفیس بطریق پیشکش حضور رسال میگردانم و این عهد را بامیان غلام
 سو که کردانید چندان سخنان فریب آمیز بمن عرض بیان آورد که دسهر مارا و فریب
 خورده بشیرفات شاهانه و اسب بازمین زر و کلاه و کمر از جامدار خانه پادشاهی همراه
 خود داشت سرفرازش کردانیده باشوکت تمام بجانب ستقر و سناد دیو روانه
 کرد اعیان کفده باستقبال شتافته و بجای سناد دیو اورا نشانیده مطیع
 و منقاد گردیدند کشناراجه در اوایل حال صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه
 زنجیر نعل بشکر منصور فرستاد و بعد از آن که مهات اندیار بقبضه اختیارش
 در آمد باغواهی مفسدان رقم بد عهدی بر جبین اعمال خود کشیده قدم در وادی خلا
 نهاد و چون نزد او معلوم سپه سالار کردید بعزم تخریب بلادش متوجه گشته
 اکثر ولایاتش را باتش قهر سوخت و کیفیت حمله کفار را بحضور معروفه داشته
 صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه زنجیر نعل روانه درگاه کردانید چون بضمون
 عرضداشت بمسامع اجلال رسید فرمان هایون با ستم چنگیز خان و دسهر مارا و
 شرفصد دریافت که در تنبیه کفار و تخریب آن بلاد سعی بلیغ بظهور رسانیده و نزدیکی ستقر
 و سناد دیو قلعه در نهایت استحکام ساخته بر مشرکان دشوار گردانید امر او سرداران
 حسب الامر و بجا ربه مشرکان آوردند و کفار چون تاب مقابله در خود ندیدند بقلع متحصن
 گردیدند سپه سالار اکثر ولایات را بقبضه تصرف در آورده و راندک روزی قلعه در نهایت
 استحکام ساخته کاریگر کشناراجه تنگ کردانید آن متکبر را علاج از ذروه جبار فرو آمده مطیع و

تاخت آورده بر اطراف مسلمانان محیط گشته غاریاں بمقام مداعت درآمده بدست یاری
 جلالت پادشاه را مقهور ساخته رایت استیلا بر املا گشته کفار و دارمخار به بسو
 ولایت گسنگوئه تافته دست بیامد و تاراج گناوند سپه سالار لشکر مضبوط حقیقت حال را
 سر عرض یایه سیر خلافت گزافید حسرو زماں چکیر خاں و دهر مارا در بال لشکر گران
 محبت و مع و سعاد و دیو نامر و فرمود آن دیو لعین از استماع این خبر خوف و اندیشه خود راه
 داده بقلع محصور و محضن کرد و دیده سپاه بهر بولایت و سعاد و دیو درآمده دست بهی غارت
 دراز کرد و عمارت و تاجانها را حراست ساختند گشتاراه را در زاده و سعاد و دیو گنا را حراست
 عجم خود و در حد خط داشت و اکثر شهرهای در باطن پدید دیده بود و دیده لشکر محلی کردید چنگیز خاں
 و دهر مارا و اغار و اگر آتش بجای آورد و اکثر مقرمان و دیوان و سعاد و دیو که بایل مد
 بود و مدنا را استماع ای خبر به کشتاراه پیوستند این سبب فتوح عظیم مارکان دولت او راه
 یاب و سعاد و دیو از نهایت حزن و اندوه مارا می مختلف متلا کرده حرمی هستی
 خود را سعاد و دیو چکیر خاں و دهر مارا و چون بر حال مطلع گشته عریضت شجر ولایت
 او نمود و مکتوبی با عیال دولت و سعاد و دیو نوشتند که حسرو زماں خاں اعظم
 چکیر خاں را بال لشکر عظیم اعظم شجر آن ملا و داره سروده است باید که بدست تو جمیع
 راحه باشد این ملا و مطیع و مسقاد کرده دیده مالکدار شوید و آلا خاں اعظم ملکیت
 موردی را از دست تصرف تاسرائع خواهد کرد چون ارکان دولت و سعاد و دیو
 بهر معصوم مکتوب آگاهی یافتند و روی مال اندیشی می بحال کس میشین و بهرگاه
 بهر مستاده بیام دادند که چون و سعاد و دیو را مشرردی که شایسته بهر مستند
 بهتری باشد میت و کسب از شد و استحقاقی معصوب حکومت این ملا و خلق کینه اند
 دار و اگر در مقام نوازش و راند و مشارالیه را روانه بهر صوب کرد و اسد کهنان مطیع و مسقاد
 گشته نامکدار خواهد شد و بهر راه و دیاس بهم مدی مقام انداخته راحه و سعاد و دیو و دیو

داشت باغوا و دلالت پیر خود با هم عهد موافقت بسته و راو خلاف پیش گرفته
قرار دادند که وقت فرصت قصه خسرو زمان نموده و جماعت غریبان را از یاد آورند
حدابنده را بر سریر سلطنت بنشانند و مملکت را به قبضه تصرف خود در آورند چنانکه حسب الامر
در وقتی که اکثر امار و خوانین در اطراف و جوانب بدافع اعدا مشغول بودند فرصت غنیمت
داشتند در منزل شاه را جو اجتماع نمودند چون تائید الهی شامل حال خسرو زمان بود او از این
خروج بمساعی جلالت رسید و فرمان جهان مطلع بقید آنها شرفصد دریافت و حسب الامر
مجموع ارباب فساد را گرفته در قلعه محمد مکر محبوس گردانیدند و در اندک مدت هر یک را
کردارش رسانیدند و خدا بنده با فرزندان در قلعه مذکور مقید گشته نقد عیش و فراغت
را از دست خود باخت و ذکر مخالفت و سنا و دیو و محاربه او بالشکر مضبوط
و نامزد کرد بدین جنک خان و دهر مارا و سنجی و لایست کفار و مردن
و سنا و دیو و تشنگی تشنای راجه بر مسند حکومت و بعضی وقایع دیگر چون
سپاه منصور و لایات کشمکوت را از دست تصرف کند راج فرزندان بهائی بلند راتر اع نمود
و سنا و دیو که عمده کردن کشتن آنولایت بود و همه وقت یک هزار فیل و پنجاه هزار پیاده
با خود و چند قلاع مستحکم در تصرف داشت از سطوت لشکر منصور خالیف و هراسان گشته
میطیع و منقاد گردید و مدت هشت سال مجاری امور و احوال ولایت کشمکوت که در قبضه
اختیار رسید حسن سپه سالار بود مقرون بخیر و صلاح گذشت تا آنکه در شان عشر اول
که چهارم بخیر پادشاه فرزندان را حجت خود شاهزاده پرویز را با امرای نامدار
به جهت تسخیر دکن فرستاده و در هر سدی سودای سوری پیدا شد
در هر ولایتی جمعی از اشرار را برادر و یار و خلاف پیش گرفتند از آنجا و سنا و دیو
که رده نور و طریق تیرد گشته جمعیت فراوان بعزم شبخون و در دست برد
بجانب لشکر منصور فرستاد و در وقتیکه سپه سالار غافل بود ارباب خلالت

تهنیت گردانید و علی انکار که عصب عدم محرم او این قصیه رونموده بود در معرض طاعت
 و غنای در آرزو فرمود که اگر حالا دفع این فتنه سمائی و جمعی را که باعث این فتنه
 گشته اند قتل زمائی بسط شاهای گرفتار خواهی کرد دید علی آقا مادیته عصب سلطانی
 فی الفور متوجه کوچه دمار را گردیده هر کس را اهل فساد را که دید قتل رسانید و از سر
 نوسان و پیادگان کو توالت حاکم که باعث این فتنه بود مدحیدر اسرار سیکرین حد
 شایسته و بعضی را پوست کیده و برخی را سیاهی میل نه و بسیار دست و پا ریخته و بعضی
 بجهت عزت سلطنت اینجا بخت مایست لعل آورد و در چهار دروازه جماعت پیدا کرد
 حکم یاد تاه مغذات گستر مکافات اعمال خود رسید و اینجا اربعیان لغارت
 رفت و نوادهاها ستر گردید و ایواقیه عرب عرب کشی بقول صاحب تاج
 فرشته در شایسته الف و سع عشره ظهور پیوست و اگر طغیان خدا بنده
 باغواهی جمعی از مفسدان و گرفتار کردیدین بعضی از ناد و تنخواهان
 آورده اند که هر دو ماں او اس عطاوت حروانه بر روی جمع برادران و
 اقوام معنوح داشته بجهت هر یک پرکحات و قصاصات تعین نمود و بیشتر از همه
 اشفاق شاه به سبب بحال مداسه که برادر حق بود و مدول فرمود چنانکه مدت بی سال
 اوقات عیش و نشاط کای سرور و آخر الامر مفسدان چندان جلد با را نجات که خدا
 مدد ارتقاء راه و فاعلاف موده و حقوق پرورش و نعمت آفتاب را در شفق
 را در دست داده و ادبی خلاف و لعاق پیش گرفت و ما و خود انجیل حسرت و زاری
 بطریق شفقت که سست بحال او داشتند سلوکی او را کمال کمین اکانت
 طریقه ایطاف سلوک می نمود تا اینکه مستحاکمات حواله دار حسن علی عم عبدالکریم
 و چند تنی از سلاخان معتمدی از مریدان و معتقدان تاه را و پیران را که از
 فرزند را دایمی محمد و مسعود محمد بود و از حاشیای پادشاه و رمان خاکیر و تنخواه مرغوب

مشغول گشتند هر چند که بهمان بنا افت پیرز آه نه نشیند و باایت بر نه اند چون گاه بخت
 بهسوت انجامید بعضی از مخالفان کیفیت حال بسیار ابلال رسانیدند خسرو در میانهم
 برآمده علی آقا کو تو ال را بتاویب انجماعت امر فرمود علی آقا از غرور و جوانی و فتنه شراب
 کامرانی از ایش مال کار بر سر نو بستان و پیاد داری کو تو ال خانه گفت در امر اشراف میان شریفند
 یافته که مردم غریب و مشغول را از شهر اخراج نمایند سر نو بستان و پیاد آقا کو تو ال خانه
 متوجه کوچه بازار شده هر کس از سوداگران و غریبان از پیکار و غیره پیکار و پیکار
 گرفته و مجبوس کردند بدین سبب غوغای عام آن کوچه و بازار برخواست و چنانچه
 یافت که قبل غریبان حکم خسرو زمان صادر شده و بار بار بنساز و پیکار کان و کن که هیچکس
 منتهین مقدمه بودند دست نلام و بیدار کشاده تمام مال و منال یعنی از سوداگران و از
 بود در آنک زمان بتاراج بردند کار از این قبیل تسلیت رسید و در سیم ساعت بنوعی تیرید
 صد غریب کشته شده فاسقهای ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای مجیب پیدا آمد
 و هیچکس نمیدانست که سبب قهر پادشاه و موجب غریب نشی چیست غریبان بهر طرف
 که روی آوردند جهانرا پر از شمشیر و خنجر می دیدند و چند آنکه مجبور ازاری میخوردند رای
 از دست بیابان نمی یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا محمد امین که سرتیله پادشاه
 بود در جاداد خانه عامره بهر انجام کاری اشتغال داشت چون این خبر بشنید فی الفور
 متوجه خدمت خسرو زمان گردید چون شهریار در آن زمان بستر آسایش تخته فرمود
 بود و خدمت کاران پاسبان ادب یارای آن نداشتند که بیدار کنند بتجاشی دروازه
 را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت حال استفسار فرمود میرزا محمد امین
 کیفیت فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استند عامه که پادشاه
 خود از در پیچهای قصر صورتی حال مشاهده فرماید پادشاه را بمحروم دیدن شعله قهر شامه
 بکوه اشیر رسید و فرمود که هر کس را دست تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد یا مال قبل

عسایت ایردی ار دور بهالش تافته و هر یک ارباع و لستان که مرا طراف آفتقر
 واقعت چگونگی که چیت بهشت روی زمین است و حیرت زمانه اکثر اوقات درین
 فردوس نساں ما پری چهرگان دل را و دل را با ماه لغا و قایت بر لکی بشاد کامی سری بر
 و مرصبت میت میت می نمود ذکر توصیف عمارت کوه طور جای عیش و
 سر و بر چن عمارت کیوان رفعت سات کلمات در حاس شمال و لختار
 عالی واقع شده بود و در حاس خوب هم کوهی بود چون کوه طور جای میس و سر و رود
 آن درختان بسیار و سهره و دریاچین ار استه و اطراف و چو آب آن کوه مخصوص بای
 آب لطیف و اماعات و لک تاربت یافته حیرت و رماں معمار را امر فرمود تا مراد را
 کوه آسمان شکوه عمارتی مالی مامام رساید هر سداں ما هر حست انگلیم عمارتیکه مشتمل بر چار ایوان
 و شاه نشینی سی در در دست و چ و عوصی چیل چکر طول و سی کز عرص بر مراد آن کوه طرح
 ادا حسته در ادا کرد و روی میس اهتمام شهر یارهاں مامام رساید قطعه ار آن ایوان
 چگونگی که لطافت و چهار اسحه علی رین است و هم طاق لبه دق چون مبر و در رفعت
 ماطک پهلونش است و بعد از اتمام آفتقر عالمی تمام حیرت و رماں حش عظیم موده جمیع امر
 و جوامیس و مقارن اکل قهای ماحره سر مراد فرمود و اکثر آواں در آن قصر عالمیتان مایه نقد
 مکلعدار و سیمه ایا ماه رخسار تخرج شراب حیرت اشغال می موده ذکر فتنه و فساد ایا
 شر و عناد و تاراج نمودن بازار و دار السلطنته حیدر ابا و سنج این قصه
 آنکه جمعی از هر ره کاران معول که از ولایت اگره و لاهور و دار السلطنت حیدر آباد
 آمده بودند اراده دیدن محل و عمارت پادشاهی که مالای سات کلمات بود و بر صای آن
 یکبار و آشنا و در آن عمارت عالی ماصفا مار و دمود و قصه رادرشی از شهبانما
 متاب در وقت سر حوشی نشسته شراب ماطایه ار را مشگراں و محسبان مالای آن کلمات
 برآمده قتل در واره شکسته داخل عمارت پادشاهی شده و بزم شراب آر استه بعقین و عجز

متصل بعمارت واد محل در ساعت خجسته اثر طرح عمارت کاشته هفت طبقه در وسعت
 همیشت کشور و در وقت مانند هفت طبقه آسمان افکنده و بمن توجه و اقسام خسرو را
 و از آنک بدقی با تمام رسانیده مجموع آن هفت طبقه را بخداداد محل موسوم کردند و چون
 دل آن خسرو زمان نور ایمان منور گشته بود آن طبقات را منسوب بخداداد رسول و حضرت
 ائمه دین نموده با سبی متبرک ممتاز و مخصوص کرد و این چنانکه طبقه هفتم را که نهایت مرتفع بود
 بآلهی محل و طبقه ششم را بمجیدی محل و طبقه پنجم را که زرا ند و نموده بجوهر گو ناکون فرین کرد
 بود و بجهادری محل و طبقه چهارم و سیوم و دوم و اول را بحسنه و حسینه و جعفری و موسوی
 محل مشرف و ممتاز ساخت و چون از ائمه اشاعشره امام همی خیر البشر اند و سه امام همی فاتح
 خیر لمجاظ انمعنی اسمای متبرکه که دو از ده امام پر تو شرف بر سر این قصر های مبارک گذا
 باشد و بعد اتمام این هفت قصر خسرو زمان جشن خسروانه ترتیب داده ارکان دولت
 و اعیان حضرت و امرا و مفریان و فضلا و شعرا را بحضور موفور السرور طلب نمود و
 با انواع احسان و انعام و خلعت های فاخره و اسپان با زین زر و کمر های مرصع ممتاز
 و سرفراز کرد و این در آن مجلس میرک معین بن واری از ملازمان نظام شاهی که در حضور
 نظیر خود نداشت این تاریخ را بداهت در سلک نظم کشیده بعرض اشرف رسانید و با
 این قصر که هست رشک افزای بهشت و ایام باب زندگانش نوشت و تاریخ مرتبه
 کلک قصا و بر لوح بهابنای جان بخش نوشت و ذکر توصیف عمارات و کلمات
 مانع محمد شاهی چون خاطرهایون با خلق عمارات فردوس قرین مایل بود و اطراف
 مانی آثار و مسماران ندرت کار را فرمود تا قصر که سرادار عیش و عشرت و شایسته
 سرور و بهجت باشد با آنک فرصت با تمام رسانیدند و باغ و بستان در اطراف
 آن ترتیب دادند و آنقدر عمارت قیامت که تا مهندس روزگار بر سر نهند و نهندی که گفته
 مثل این قصر در هیچ سکون ساخته صفهایش از فیض باطن انبسیا صفا یافته و انوار

حلوه ظهوری نمود خاطر اظلاف ما ترشح سرور مان حطور کرد که دُر در یای عصمت
 یعنی دختر نیک اختر خود حیات بحق سلیم را در ملک اردو اوج آن گوهر معدن سلطنت
 مستظلم کرد و این در سده صحت و الف ترشید مقدّمات حق و سوره اسباب
 عیش و سرور سرمان داد تا مجلس شام و حور می و محل اساطیر و سمی سان بهشت
 این و نیکار عامه چین بیا راستند و دار السلطنه حیدرآباد آئین سته مدت یکماه
 بمسرت و عسرت کرم ساحتند و سرور و مان دست دریا و ال بدل امل
 بود و حاصل و فام را سر سرار فرمود گوید که درین شش سی هزار علت ما را
 بوا این و اکار و استراف و سلحداران مرمت نمود ما بجله چوں اسباب عیش و طرب
 احته شد محال و قافی ستاس ساحت اسدا اعتبار نمود و علمای دین عقیده موافقت
 تقدّمید که معین سرور واری در تاریخ این عقد مبارک که در ایام مولود مسعود
 سرت حاتم ابیا علیه و آله التیحه و القاعله ظهور یافت گفته قطع و دست کرد
 بالمرد و رسته چو بهشت و اهل آن رزم چو حوران همه نورانی چه درم عیشی که
 یک نه متا شده چشم و حیرت و کرم چو احم همه ارحیب سپهر کشم این رزم
 و عیش چه تاریخت عیبت و که را طاک پرایام می دارد و هر عقل گو بود و چون مست
 با حیرت گفت عید مولودی و شرم شده و عقد به و مهر چو رختی کن این قطع معین
 ناید و چین نظم تر از گرد و قایم سرور و ما و فلک عمت راقین مهر سپهر عطمت کرد
 رقصی که ترنم و آرایش آن موده بود و ما عراز و ذکر ارام تمام در آورده نظم
 و احتر رانج معاوت نشان و مودت رتخت شاهی قران و یکی محسّر سرج
 بهر ملال و ذکر گوهر و ریح حس و کمال و ذکر تعظیم خدا و اد محمل چون بعبایات
 بانی خاطر اشرف و از جهات ملکی اطمینانی حاصل کردید سرور و مان یکی بهشت شامه
 تعمیر عمارات ریح و قصرهای مدیح معروف گردانید و هر مودتا بهدسان و مناران

پس رازی یافت و مدت شش سال بواسطه فتنه و آشوب سپاه مغول که در ممالک دکن
 حادث شده بود زحمات انصاف اغزلو سلطان در توقف افتاد و هر سال دو هزار
 تومان ماورای انعامات به شازلیه میرسد و پیش از رخصت او حاجی قنبر علی که ستمان
 و درگاه بود با تحف و هدایای شاهانه از جواهر ابدار و اتمه نفیسه هند بهجت تجدد مراسم
 اخلاص روانه شد و عرش فرساکردید بعد از آن هدی قلی سلطانرا که انقربان درگاه بود
 مرافقت امارت پناه اغزلو سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجواهر
 گران قیمت و اتمه نفیسه پسن که مدت پنج سال کار فرمایان درگاه بسر انجام آن اشتغال
 داشتند بخدمت پادشاه ایران روانه فرمود و صاحب تاریخ فرشته میگوید از جمله عنایات
 یزدانی که شامل آن شهریار محبت اهل بیت اظهار یعنی شاه کیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه
 شده انبیت که از آن زمان که غور شید اسلام از افق هندوستان طالع گشته پیچیک
 از سلاطین سابق و لاحق اندیاری را نسبت و صلت با پادشاهان عظیم الشان صورت
 نیسته و در نعصر مینست اثر شهنشاه و قباد بخت جمشید تحت شاه عباس پادشاه ایران یکی
 از معتمدان درگاه عرش اشتباه خود را بکن فرستاده پیغام خواستگاری میخواست
 از امخدرات عصمت یعنی دختر سلطان محمد قلی قطب شاه جهت یکی از اولاد امجد و خود پناه
 و چون آن خسرو زمان اخلاص و اعتقاد و موروثی نسبت بدودمان عالیشان
 صفوی داشت قبول نموده و در صدد آن شد که آن عقیقه سعادت مند را بر و شر
 سلاطین کامکار روانه ایران سازد و ذکر قیظ کشتن و برور پایی عظمت
 شهریار می باکو میر معتمدین سلطنت و کامکار می چون برادرزاده
 خسرو زمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امین مغفور از بد و طفولیت که پدر بزرگوار
 ازین جهان فانی رحلت نموده در کف لطف و مرحمت خسرو زمان نشو و نما
 یافته بود و از چنین بهایونش اثار جهان کشائی و اطوار فرسودمانند

عظیم التال بود برای آمدن مکان مرحمت شده از حرمه الطاف حرم و در آن عالم مرتبت
 رحمت شد و در آن آن مجمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده را آنچنان تشویق
 و اطاعت کرد و امید که حتمت و دولت او باقی المذابح رسید و گزین آمدن اعز و
 سلطان از جانب شاه عالم پناه مفرغ عالمیان ابوالمظفر شاه عباس
 مادشاه ایران برسم رسالت صاحب تایید قطعا بی آورد که در سه
 اشی عسرت و الف مادشاه جماعه مطهر و آورده و در میان آل عباس بواسطه الطاهره عباس
 امارت پناه اعز و سلطان را که در مقربان آن درگاه بود بخت اودید و اظهار و استقام
 مانی اتحاد و محبت حرم و کثرت پاد سلطان محمد قلی قطب شاه روانه فرمود و بهیچان احسان
 چون حرم رسیدن او و بدرگه مسامح اقبال رسانید و حرم و در آن تسبیات پناه
 امیر صیار الدین محمد میتا پوری را که مرد صاحب قیصر و قد مدد بود و متشرع حجاب شاهانه و مدد
 حج لایق جهت آوردن امارت پناه متارالیه بدرگه روانه مواد سیادت پناه
 موضوع اعدا ملاقات مراسم تعظیم و لوازم مکرم بجا آورده و اتفاق متوجه درگاه عالی
 گردیده و در هر سدل و مقام و طایف خدمت و رسوم صیافت تقدیم رسانید و بعد از وصول
 سرحد مالک محروسه حرم و در آن امر او را برین را با استقلال و رسد و چون برود یک
 دار السلطنت رسید و پادشاه تا کمالا چو تیره محمد گراستقلال نموده امارت پناه را
 سرب ملاقات معرود و از محمد گردانید و اعز و سلطان بعد اظهار مراتب مواظبت و
 مصادقت از عباس اعلی حضرت مکتوبی شعر اظهار صدق و صداقت بهایت هر دو
 ماتمف و هدایای بسیار نظر استوف گردانید و پنجاه هدایای مرسله تلحیرت و قبال
 مستحسن ملای امداد و که حرم مرصع مکلل کجوا بهر نقیص و چهل سزا سپ عی ترا و
 مارین و لحام مرصع و عمامای ردعت بود و بعد گردانیدن تحایف اعز و سلطان
 مار قفای دیگر که صد کس بود و در جلعت های فاحره و نفیس مارین و کت جهت سکونت

کردیده قضایات و یکنات آن بجا گیر امر اقرار گشت و کمر تقویض وزارت
 و حمله الملکی بسیار و تپناه مرزا محمد امین چون بمقتضای عادت مرضیه
 جناب باری جل جلاله و عم نواله رونق سلطنت منوط بوجود وزیر یکس محضر با تدبیر است
 که انتظام امور جهانذاری بنوعی نماید که موجب رضای خداوند حق و مجازای و باعث
 بهبودی خلایق باشد و اینچنین شخص همچو کسیر عزیز بوجود بنا برین مدتی خسرو زمان زمان
 وزارت و حمله الملکی را در کف کفایت جمیع از مسلمانان و هندو ها و این دولتخواهان مدتی
 مدید فصل معاملات جد و جهد نموده در سر انجام مہام مملکت سیحہای موفور بطور رسانیدند
 اما چنانکہ باید و ساید از عہدہ تشیت آئینہات بیرون نیامدند و چون ہمت خسرو زمان مصروف
 بر فاسیت حال خلایق از سپاہ و رعیت بود با مرا و ارکان دولت فرمود شخصے مصائب
 تدبیر کہ شایستہ منصب وزارت باشد پیدا نمایند و دولتخواهان زمین عبودیت بوسیدہ
 بعضی از سادات عالی درجات را کہ از اکابر ایران بعقل و کیاست معروف بودند و بمنزہ ہم
 و فراست موصوف بہت کفایت منصب وزارت بنظر کمیایا اثر خسرو زمان در آوردند و چون
 زبده آل ملہ و یسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بزرید فضایل و کمالات نبی نوع انسان
 اختیار تمام داشت و بالامی سرش از عقل و ہوشمندی ستارہ بلند ی قیافت در نظر
 شریف مقبول آمدہ قیامت قابلیتش بخلعت وزارت و حمله الملکی آرایش یافت و چون

از سپه سالار گرفته تا جمیع از سرداران آن بلاد سید جس و دهر مارا و پیوست و در تلافی
 فات مقام دولتخواهی در آمده بخندست سپه سالار گفت که علاج بهای می ملد راست
 در سرحد و بعضی سرهای راه که گذرگاه آن کمره است قلاع مستحکم گسترده بر دامن کار
 پیروده شود تا عاظر افستد محالغان فراخی یا مدیون صلاح هر یک در متعبد دولتخواه
 در در آمدن فرصت قلع شتین با تمام رسانیده یکس را مصطفی آباد و دیگر را قلع آباد
 بیومی را محمد آباد نام نهادند و بلکه نام سپرده از اطراف راه آمدند و سیاه محالغان
 سد و کردارید مدیون کار بر کمره لغایت دشوار کردید بهائی ملد کس تراج را که باعث
 قلعه و قلع و دود سپه سالار نموده ماد و شه پزار پیاده و حرار و جمیع از قلعه کجااں رسد
 قلعه محمد آباد فرستاد و در اتاسی دار و گیر تقدیر می تقدیر کس تراج بر جم تیرگی از محاد
 اریا و آباد بهائی ملد از استماع این خبر لغایت اند و کجاست رسد اسپر را که کافر
 مشهور بود سردار نموده کجای او فرستاد محمد رسیدن از حاسب قلعه کلو که نقشه بر پیش
 رسیده و در ار حاکم هلاک اداحت قلعه سیاه بر دبهائی ملد را مدد اکاه اکین راه
 را داده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفی آباد فرستاد و بعد از وقوع محاربه او بر بضر حسام
 حون آتام محادان قتل رسید و در آن آوان بخیله راج مترکی قوی پیکل و لا درانچیز
 لغیر بر سر قلعه که در تصرف ملک ماس بود رفت او بر بضر تیرگی از بهادران اربا
 در آمده اکثر اتعاش قتل رسید مدیون حرار این قوعات رسید جس رسید مهبت
 مدیون بهائی ملد رکهاشته و از چهار حاسب مام آن حکل را بریده و لا دران متوجه
 وقع مترکان گردید بعد و قمع عدال و قبال کفار هر مهبت یا قلع سردار
 ایثار بر سر بر نموده حاسب ولایت سکال رفت و سید جس حقیقت محاربه و
 کیفیت فرار سردار کفار ماس با حلال معسر و مدد گردانید و سردار و
 مهبت نظم و نسق آن ولایت از حضور مامرد شد و جمیع آن ولایت صمیمه ولایت اسلام

رومند و چون بعد فرار بهائی بلند راجوب بنکاله و سحر کشتن مملکت کسکوته خند
 لشکر منصور را آسودگی دست داد از سر نو فتنه دیگر پیدا شد که سمرج ولد راوت را و کس ترد
 بهائی بلند فرستاده او را از ولایت بنکاله طلب نمود بعد وصول او هر دو با اتفاق خیال
 استخلاص کسکوته بخود راه داده اکثر گردن کشان کسکوته را با خود متفق ساخته قلعه بدو
 و پوتمنور را تصرف خود در آورده دست بتخریب قصبات و پرکناات کشاند و چون فتنه و
 شان از جدگشت و لطف و عفو و وعده و وعید بکشتمرج مفید نیامد سپهسالار لشکر
 و امراد بکیر مثل چنگیز خان و سید تاج و رضا خان و مجاهد خان و دهر مارا و اسیراد با اتفاق
 هم توجه دفع مفسدان گشتند بعد تقابل فتنین جنگ صعب از وقت طلوع آفتاب تا قریب بوقت
 پیمان آمدن آخر الامر به نیروی بازوی شجاعت چنگیز خان و باقی دلیران نایب و جدال
 از زبان تیغ آشبار مشتعل گشته بود آب خون دشمنان خاک را منطفه گشت و بسیار
 از لشکران راه وادی عدم پیش گرفتند و بقیه السیف رو بوا و فرار آوردند و بهائی بلند
 با اتباع خویش در حصار مدواری متحصن شد و لاوران در اطراف آنکوه نزول نموده
 بهت و شجیر آنقله کما شتند و چون بنا بر کثرت اشجار که پیرامون آنحصار تا بهشت گزیده
 تنه آنقله در خیز تا خیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید و دهر مارا و صلاح در آن
 دید که بعضی از ولایت کسکوته را بهائی بلند رو اگزارد و بدستور قدیم بحلقه انقیاد
 در آورد چون میرزین العابدین سپهسالار با او درین امر عهد استان نمکشته
 خواست که تمام آن ولایت را مستخر سازد و دهر مارا و حقیقت حال معروض درگاه کرد
 و چون صلاح او پسند خاطر هما یون آمد سعید حسن ابن مصطفی خان سپهسالار گشته
 بد آنصوب روانه گردید و میرزین العابدین را بدرگاه والا طلب شد و چون رسیدن
 به کسکوته رسید هر ی چند برادرزاده بهائی بلند که از لشکر منصور فرار نموده
 مدتی مدید با سپاه اسلام محاربات نموده بودند از کردار خود نادم گشته قول

مواری پناه هزار بنویس و پناه در بحیریل بر دسیه سالار لشکر منصور و مستاده و همین قدر
 باج و حراج سال سال قبول نموده و دول با ترزا که ماده و فساد بود متعید ساخته پتیس سالار
 و مستاده و حیثان خود را استخلص گردانید و اگر توجه نمودن سپه سالار
 لشکر منصور بجزم محاربه بهایی بلند و نصرت یافتن بر آن
 بانی سوز و شرخون سپه سالار در دساده و غیره کاهیت
 آسایش و آسایش یافت میرزین العابدین و مع بهای اسد را که در قلعه حلبه
 جمعی از مفسدان محکوم گشته دست بخور و بیدار آورده و بدین بنام است ساخته
 چنگیز خان را با جمعی از امرایا در آن محکوم اطاعی مایه شبران لشکر روانه نمود
 محالان از استماع این خبر در دره کوه که شعرو هم ایر و افتان و حیران رفتی از در
 رودن عقل از و ترسان و لرزان و آوار و امیرستان قرار گرفتند و دیران اسلام
 تعاقب نموده در برابر آسمان کمر و صب آرا گشته محکم در پیوستند و در آن روز
 حاکم خان در سپاه محالان حمله آورده و جمعی کثیر را از دارالواری و پستان و چون تنه
 دیران بپرده و غارت دست از جنگ باز داشته هر یک بخواست لشکر خود مشغول
 گشتند و در دیگر سپه سالار لشکر منصور با جمعی از عاریان نصرت شعار سپاه کاهیت
 آورده بسیاری از سترگین را قتل رسانید بهائی لمدر و تمام لشکر کاهیت معرکه داده
 رو بهریت آورده و عاریان مالای روح حلو که رقله کوهی در بهایت از قلع بود
 نموده قلعه را فتح کرده و بسیاری از سترگان را قتل در آورده بهائی لمدر حیثان نصرت
 دایه دل را ملک مال برداشته و در آن سرحد کاه را رسانید و نصرت این فتح ماطر
 و اکاب عالم تشکر گردید و اگر مخالفت کتمراج و لدر اوت را و
 نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سرفراز گشتن سپه سالار
 سپه سالاری استمکونه و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن زمان

و مخالفان روار معرکه بسوی ویره کوتم که قلعه حصین بود یافتند و بهمانی بلند راجه
 جلود که قلعه قطب شاه آباد را محاصره کرده بود از استماع این خبر بصوب جلود که اطراف
 آن تمام پیشه کوه است و آن قلعه نهایت مرتفع شتافت سپه سالار لشکر منصور چون
 بر کیفیت فرار او اکتفا یافت چنگیز خان سرنوبت و عبد الکرم حواله دار و بجالی را و
 و مردم دیگر را و را بر سر او نامزد کرد و لیران دین متوجه آن مقام گردیده اطراف و
 جوانب را با تالش قهر سوخته شروع جنگ کرد و ماه و ماه هر روز تالش جنگ فیما بین
 مشغول بود و آخر الامر بهای بلند تنبک آمد که کس نزد و سناد دیو فرستاده استمداد
 نمود و سناد دیو از راهها و کرکشان استمدای مدد نموده و شکری فراهم آورد
 هر چند در اسر لشکر گردانیده بول با ترسوئی برادرزاده اش را با دو هزار سوار سوی
 پیاده و صند بخیر فیل بخرم محارب به لشکر منصور روانه نمود غازیان با جماعت
 پنجهار سوار و ده هزار پیاده کمر حیا در میان بسته با استقبال یافتند کفار از صولت
 و سطوت اسلامیان در مقامی که از تراکم اشجار کذار باد در آن دشواری نمود و از سه
 طرف کوه های بلند سر فلک کشیده و عمق درایش تحت الثری رسیده بود قرار گرفتند
 مجاهدان پیرامون جنگل محیط گشته کفار را درون بنیه محصور نمودند و چون محارب بطول
 انجامید و بسبب انبوهی جنگل عبده اسنام بیکبار استاصل نگشتند و از وقتگی بدقت
 و راه باسد و شد سیله لا لشکر اسلام امر و سرداران را طبلیده و درخواست کنگاش نمود
 شاه رضا ولد ملک مائب که چند سال در آن بلاد صاحب اختیار بود گفت من سپاه منصور
 را از راهی که کسی دیگر واقف بر آن نیست بر سر کفار میبرم سپه سالار و امرای دیگر
 با لشکر منصور از آن راه بنحوی شاه رضا بر سر مخالفان رسیدند بعد وقوع محارب بکجه کوه شکوه
 غازیان تزلزل و رنای ثبات کفر افتاد و هر چند روسر داران دیگر راه فرار پیش
 گرفتند و اکثر کفار در بند سیری گرفتار گشته و سناد دیو و مردم را و از تنفیج خود ساخته و کمال

درین محاربه سخت خسرو زیان بود و حقوق سوابق نعمت و ایادی منت بر طاق میان نباده ره
 نور و طریق فرار گشته بر اوت را در پیوست و چون هر دو آنکار نعمت با اتفاق جمعیت ده هزار
 کافر فرا هم آورده با تنطهار کو و شیشه و زار نهانی و شوار شجوه های بیانی بر لشکر مصوری
 آوردند و عین الملک دفع آن تهمذ آن کافر نعمت را هم دانسته با اتفاق جمعی از سرداران و دلیران
 به دره کوه و دامغان زیان دامن جهت بر کمر شجاعت استوار ساخته و از اسبای باین آمده مالای
 کوه آسمان شکوه که بیا کفار بود آمده و با حربه و داحته که ناگاه از دست کیار بندگان درگاه
 تیری کشاد یافته بر سینه راوت را و شست و او را واصل دارا البوار گردانید و محالان
 پشاده ای حال رو و ادنی فرار آوردند و اکثر از آن محد و لاس اسیر گردیدند و چون پنهان
 خرمخ مسامع اقبال رسایدند غاریان و احوال مسمول عواطف خسروانه گشتند و ذکر
 مخالفت و سنا دیو و هر چند رو آمدن مجار به سیاه منصور و نصرت یافتن
 لشکر اسلام چون راوت را و بر دست سیاه منصور قتل رسید بر حیدر از آن معرکه گرفته
 و سنا دیو که از رایان معظم آن بلاد و تو جی گردید و پنجهان سر سیاه میر نوعی نمود که و سنا دیو
 بهائی بلند راجه علهور و دیگر راه های و میواران اطراف را با خود متفق ساخته بر قلعه
 جبره که در تصرف ملک نام بود جهت تسخیر فرستاد و خود با هر چند پیغمبری و سرداران دیگر
 قوم کفار بغرم محاربه متوجه سپاه اسلام شدند و چون از تصبیق محاصره کار بر ملک نام بتمک کرد
 و این خبر میرین العادین و امین الملک رسید و نیزه خازن با لشکر فراوان مدد ملک نام
 فرستاد و در وقتیکه کفار نزد بان بر حصا قطعه مدکور نباده خواستند که متعج سازد
 یک ناگاه چنگیز خان به در رسید و بمکه کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نام
 از ورطه هلاک متخلص گردانید و از جانب میرین العادین متوجه و سنا دیو گردید و سنا دیو
 از استماع ایچر ماچیرار سوار و سنی میرا پیا ده بغرم محاربه با استقبال شرافت بعد اقبال
 متین دلاوران جابین یکدیگر پیوستند و در حمله اول مجاهدان متعج و تلفر امتصاص یافتند

جمعی را با طرف فرستاد و اما چنانکه لایق است راحت و آسایش نباشد و بطور آوار و دندیس از
 ساعتی یکی از رستادگان بساعت باز آمده بعرض رسانید که در نزدیکی این سرزمین کوهی
 و در یکجانب آن جایی بس خوش است و مرغزاری دلکش و چشمه‌ای آبِ دل‌لال به طرف
 آن می‌جوشد و انقباس بادشمالش دل‌شمرده را حیات تازه می‌بخشد و خسرو زمان مرکبِ صبا
 جولان را بجانب آن کوه گرم‌عنان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دید و بنا بر صله
 کرده از مستقر سریر سلطنت و در اطراف آن فضای در نهایت وسعت بخاطر اندیش
 خطور نمود که این سرزمین قابل استراحت است و لایق عیش و عشرت فرمود و اما معیاران در سار
 نشانیته بر بالای آن کوه بتیم قهرمانی رفیع و ایوان‌های منیع پرداختند و در دامن کوه
 تا دار السلطنه باین جت آیین که در طول چهار کوه و در عرض دو کوه باشد ساختند
 و بعدا تماشا در حسن ساعات طرح باغ و دیگر موسوم باغ و گلستان انداخته در هر ضلع
 دروازه‌های عالی نصب نموده بر بالای آن کوشکی مرتب نموده در اندک فرصتی با تمام
 رسانیدند و چمن‌های عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا با انواع اشجار
 و درختان میوه دار و گلخانه‌های خوشبو و ریاحین و بجوار آستانه جداول آب صاف
 و شیرین در اطراف آن روان گردانیدند و کفر را در اوت را و و هر چند را در لشکر
 منصور و فتنه انگیختن و کشتن را و ت را و شرح انیقه‌ای که را و ت را و که از گردن
 کشتان کفار بفرید جلالت و دلاوری و کثرت جمعیت پیاد با ممتاز بود و چندین بالشکر
 ظفر اثر بر سر برده طریق اخلاص و دولتخواهی مسلوک می‌داشت بسبب بعضی حکمت‌های این ملک
 آزرده خاطر شده هنگام شب از اردوی سپاه یون فرار نموده بمقام عناد و بدخواهی در آمده
 بنحیه کس نزد هر چند را در زاده بهای بلند فرستاده به بخان لاف و کذاب او را از
 راه برده پیادشاهی و فرمان‌روایی نویسد و او هر چند را که با اتفاق سنگ‌های سنگام‌نگامه
 آرائی بکند ارج همراه لشکر منصور مشوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد گشته شدن سنگ‌های

عالی فرستاده بعد پیچ و زاری اظهار اطاعت و مالگذاری نمودند حشر بران در باره آن
 زنه زایان ترحم کرده عادل خاں را در حضور طلب نموده و میرین العادین و چنگیز خان را
 بجانب کتک و توبه جهت دفع سرکشان آن ولایت نامزد فرمود ذکر تعریف و توصیف
 ندی محل و میدان و لگتایش حشر و زمان بعبایطیدان خاطر از بهات ملک اند
 حیدرآباد را مستقر سر بر سلطت گردانید و معمور و آبادان ساخته مل با متن
 عمارت عالی جهت مجلس و دیوان داری کردید پس معماران را با تمام قصر رفیع در کنار رود
 موسی که فصاحتی وسیع مقل آس مانند ما مور گردانیدند و بنایان چابک دست مایک
 مدت قصری تعمیر نمودند که در تجمیعش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته قصیده ایست
 خوش که مستغیت از نقش و نگار هست با حات تحری تحتها الانهار یار فرح
 آس منزل که شاهی را بود در وی تست روستن آن محل که ماهی را بود روی گذار
 سقراطان را قرار دل فراید چون در آن حای آن دارد که باشد نام او دار القرار
 چون دل دانا در ویداست مورتهای عیب لکه مقول است دیوار و درشت آئینه و
 ما عیش است چون در دوش و دروی کتد و عروس ملک در شاه جمشید ایتدار
 خسرو عالی که سلطان محمد قطب شاه شهریار و کامیاب و کام بخش و کامکار
 آسمان غرور و رعت آفتاب عرواحه بحر جود و کرمت کاب سما کوه و قمار
 یامدار عدلش درخت میوه امجد گد میدانر عودش نال دولت ما وید بار
 دولتی با کتس فرس در رسید شاهی کن بایه ادله مایه تحت ملک بایدار
 ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت نانات گماث و اتمام باغ محمدی
 که مابین مستقر سلطنت و عمارت نانات گماث واقعست و روی حشر و زمان
 مامعی از مرقبان متوجه شکار شد و از هر گونه جانور مثل آهو و گوزن و ابلیس و درج شکار میبرد
 تا اینکه آفتاب سمت الراس رسید و موا را اعتدال گد می گرایید آنجا دست از شکار برآورد

وقع آن مردمان گردید بعد از تقایله و حمله اول آن کفار را چون نباتات انقش متفرق ساختند
 بعد از آن چون کفار تا به جنگ صف درخوردند دیدند از رو و عبور کرده و بهیست هزار کس
 برای سده معابر مقرر نموده از آن طرف رو و صف آرا گردیده مانع مرور لشکر منصور
 گشتند و چون هر روز در کنار آب هنگامه جدال گرم میشد و اسلامیان را بنا بر سده و تپ
 معابر عبور میسر نمی شد عا دلخان عریضه مشتمل بر کیفیت حال و تفتیش اینکه علاج کفار
 منحصر در توط و ضرب زن و بان است اگر ارسال یا بدیمین اقبال خسرو زمان
 گوشمال کفار بواجبی صورت ظهور خواهد گرفت بباگاہ والافرستاد چون مضمون بعضی
 معلوم خسرو زمان شد فرمان عالی با اسم سیادت پناه میرزین العابدین شرفضد
 یافت که با اتفاق حواله دار عبد الکرم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیده کمک
 عادل خان نمایند و آن قدر توط و ضرب زن که در کار باشد از قلعه راجندری
 همراه برده در دفع کفار نهایت سعی ظهور رسانند میر موصوف حسب فرمان و آه
 الاذعان عمل نمود و چند شبانه روز اسلامیان کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور را
 آب پیش نشد پس جمعی را با طرف و جوانب جهت پیدا کردن معبر دیگر فرستادند
 باباجی نسبت و دهر مارا و ده دوازده که ده راه رفت گذرگاهی پیدا کردند
 و چنگیز خان و جمعی از سواران اسپان در آب انداخته بگدشتند و دلیران
 لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و شرکان که بقدام مخالفت پیش آمده بودند
 پای نباتات شان از حمله های غازیان از جا رفته بعضی بدار ایوار فرستند و برخی
 راه خراپش گرفتند و بعد از آن پناه بدیواری که میان دو کوه الونداز سنگ و آب
 برآورده و توط و ضرب زن و آتش بازی بسیار و آغا آماده ساخته بودند برده مستعد
 و قتل گشتند چنگیز خان با جمعی از بچان متوجه دفع آنها گشته بعد مجار به و کوشش بسیار آن
 دیوار را از آن مخدولان گرفته بسیار را قتل رسانید کفار چون بنحیج الوجوه مغلوب گشتند کس برگاه

ایمیر باحضار امرا و سپاه و فرمان داد و بعد از آن اجتماع عساکر عادل جان بکی را برپا کرد
امتیاز بخشیده با سپاه و فراوان و دولت سلسله میل و توپهای صاعقه آشوب
برنج از باب فساد و نامزد فرمود و از زبان عداوت قطع مبارک بخواهی مرتضی بگریزید
چند روز حجت رسیدن بعضی امرا و کما مقام کردند و گشت پی از استماع حرم و بی
سپاه ظفر نیا و ادب الکن گردیده صلاح در آن دانست که تحف و دیبائی لایق بخوا
فرستاده اظهار اطاعت و موافقت نماید بنابراین رسولی مامور و افشای بعضی و
فیلداری کوچه پیکر و اسپان تازی در محکامه والا ارسال داشته معروض گردانید که سلسله
سایه قطعی بگریز محض و میل عرصه که بود که دریای بیکران در حبس عشق آن حشمت است
والا مدح جان مخلص و به خواست امیر چون مضمون عریضه رای بیجا بگریز مسامح احلال رسید
و رانی ماسم عادل جان شرف نفاذ یافت که چون رانی بیجا بگریز سبب و احلاس و به خواست
خود در محکامه والا معروض داشته باید که محاکمات در مرتضی بگریز مقام بود و معروض ولایت
او نکردند و گرفتند و مخالفت رویار و رسیدن عریض علیا
را بجنابری و نامزد گردیدند امرا و خوانین و استیصال آن قوم
بیدین چون امیر الملک و میرزین العابدین سبب بگریز بقتل و قلع و کساح ار
را بجنابری متوجه ولایت کشمکش گردیدند کفار و بوار آن ولایت را از سپاه
مصور عالی بایسته بگریز و مسا و بر آورد و در ولایت ایلور و تر دول و سارا
هنگامه آرا گشته طبعی آمد و شد خلاص مسدود ساختند عال را بجنابری چون و مدد
که بسبب فساد و آزار عایا خائف و بهراسان گشته متبیه و جنگل را بیا خود ساخته اند
حقیقت حال را بشیر خاقلی نموده بایسته سر بر سر رسال گردانید و در میان فرمان مامور نام
عادل جان سپاه لار مرتضی بگریز و چنگیز خان سروسر رسال فرمود که با سپاه معصوم ولایت
را بجنابری و کامور و مامور متوجه و مع شمر در دوار کرد و در سبب داران مکرور چون حکم متوجه

تحقیق حال را بماد و سنگه که از امرای متبهر جلای الدین محمد اکبر پادشاه که در سرحد پناه
 راجپوت مقام داشت نوشته استمداد نمودند و ماد و سنگ با سپاه بسیار را بماد و کفار رو در
 و نزدار باب ضلال با بداد و جمعیتی موافق فرماهم کردید و این ملک بعد استماع این خبر
 باتفاق میرز بن العابدین و امرای دیگر بولایت را میچند در آورده اکثر دیه
 و قصبه را با بشل نهیب و غارت سوخته علام تسلط بر افراشت از استماع این خبر ماد و سنگه
 و راجه را میچند رخا یف و بهر سان کشتند و ماد و سنگه اسب فرار را تنگ بر کشید بجانب
 بنگاله مراجعت نمود و راجه را میچند را از روی عجز اطهار اطاعت نموده متقبل باج و خراج
 که سال بسال میفرستاده باشد کردید و کند راج رو بطرف بنگاله آورد و چون خاطر این ملک
 از اطاعت را میچند مطمئن گشت مراجعت نمود و برای محافظت سرحد ملک نایب اسیر اورا
 با دوسر و در دیوار گذاشته متوجه کتکوئه شد و بمن اقبال خسرو زمان اکثر ولایت
 کتکوئه بقبضه اولیای دولتی درآمد و تمام سپاه و رعیت در محاد امن و آمان استوار
 یافت و کرا آمدن و ملک پتی را می بیجا نگر بسیر حد مر قرضی نگر و نامزد کردن
 عا دل خان بدفع او میچند راج از توجه سپاه منصور خایف گشته استدعای
 کمک از رای بیجا نگر نمود و ملک پتی را حمیت جا بلیت دهن گیر گشته بخاطرش رسید
 که چون شاهزاده شاه مراد فرزند را میچند جلای الدین محمد اکبر پادشاه خانانان بحبت
 تسخیر ولایت احمد نگر بالشکر سید و عدو به نموده فتنه و شور و ران بلاد انداخته اند و خسرو
 زمان مهدی قلی سلطان را با امر او خوانین و لشکر فراوان بحبت امداد سلسله نظام
 تشابه نامزد فرموده و درگاه خسرو گیتی پناه از لشکر و سپاه خالصت فرصت غنیمت دهم
 در تحریب بلاد اسلام اجماع نباید و وزیر بدینا بر این با موازی دولت سوار و پیاده
 و بهر از رنجیر فیل کوه شکوه علم عنا و بر افراشته بجانب مر قرضی نگر و آورد و عمل مر قرضی نگر
 تحقیق حال بمسامع اهلال رسانیده استدعای امداد نمودند و خسرو زمان از استمار

شد ملک امین الملک نخست به مقام نصیحت انکار و نعمت درآمد و بعد پند و موعظت چنانست
 که آن شقی در بادی جهالت و ضلالت نوعی سگر و ان نشد که موعظت کسی بدایت
 یابد لا علاج بتمت بر دفع او کما شسته صف آرای قتال گردید بعد از آنکه دلیران شایز
 محکم در پیوسته طحان و سگراج در عین کرمی بهنگامه کار را راجله بر سپاه دشمن آورد
 جمعی کثیر از ضرب شمشیر چون ریز بر خاک پلاک انداختند که هار نشا بد و اینحال دل از بهستی
 برداشته و کمر دامن بر میان ستان و دشمن سوار معرکه و دلاوری را ضرب سان را یا
 در آورده و نزدیک بود که خیمه رحیم عظیم لشکر اسلام رسد که امین الملک با فوجی از دلیران
 بر قلب لشکر کان مانده نصر حسام خون آشام سیاری از لشکر را قتل رسانید از
 حمله ای سپاه اسلام نزل در سایه شات لشکر هار افتاده اکثر پیاده و سوار و دلاوی
 فرار آورده و کمد راح لا علاج فرار نموده اقبال و جیزان بکشتن رسد و خنجران
 و پر لاسحان و چندی از سالان را که بکمر و جله دام قید در آورده بود شهید گردید
 متعاقب اینحال با سوسان جبربان ملعون رسانید که امین الملک با سپاه منصور یک
 رسید آن لعین بر اسان کشته و دل از ملک و مال برداشته با اهل و عیال بجانم و اثر
 و سیکا کول مدد رفت و امین الملک تعاقب نموده و در هر منزل جمعی از کفره را قتل
 در آورده نهایت اقبال در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت کند راح از استماع
 خبر تو به سپاه منصور خائف و هراسان بجانب تپا یورش یافت و چون تا مقاربت
 نداشت و هر روز در رسته و هر شب در گوی سمری سردامین الملک در پید نمود
 او نهایت سستی و تحس کما آورده چون داشت که او جنگل پت یور را که از
 تشابک اشجار گذر با و در اینجا دشوار است بنیاه خود ساخته فرمود تا سپاه
 جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نماید کند راج از اندیش که
 اسیر سپاه اسلام کرد دنیا را حذر نمایند که از دایان معظم آن بلاد و دود و آفتاب

شد ذکر رسیدن عرضداشت بر لاسنجان در باب مخالفت
 مکنند راج و رشتن امین الملک با سپاه بجهت گوشمال او و به نیز
 رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت بر لاسنجان مشتمل بر کیفیت تفرود و مخالفت
 مکنند راج مشر و حاکم از نظر انور گذشت خسرو زمان میرزین العابدین را سر لشکر ساخته
 با عبید الکبیر حواله دار جمعی از امر او سرداران بصبوب کتکوه نامزد فرمود که آتش
 قننه و شر او را بر لال مواعظ و لپی زانها نماید اما چون بجای کتکوه رسیدند حسب حکم
 کس نزد آن تفرود فرستاده از غضب و عنایات پادشاهی تهییب و ترغیب نموده
 مراتب نپند و موعظت بتقدیم رسانیدند چون او بار رهنمونش بود نصایح سودمند
 نشد و در مقام تفرود مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید و خسرو زمان
 را چون کیفیت حال از عراض امر اکامی معلوم شد و به یقین پیوست که علاج سودا تفرود
 و کفران نعمت منحصر در کشودن رگ جانست غریمت توجه بدان صوب فرمود ارکان
 دولت معروضداشتند که این مهم مختصر لیاقت آن ندارد که غریمت بهایون آن
 تعلق گیرد بهر یک از زندگان درگاه که اشاره شود منرای آن کافر نعمت خواهد بود
 مقارن آنحال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر فرمان
 باشد بنده درگاه بانی خدمت اقدام نموده متمر دان را بواجبی گوشمال و بدخسرو زمان
 معروض او را بقر قبول رسانیده سنکراج برادر زاده بهائی بلند و علم خان
 مجاهد خان و بعضی سرداران دیگر را در مراقبت امین الملک نامزد فرمود مکنند راج
 از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راجها بدو و کمک طلبید و کس نزد و
 پتی رای بیجا نگر فرستاده پیغام داد که اگر لشکر رای معظم بجانب مرتضی نگر مرخص شود
 که قننه و فساد ظالم ساز و اغلب که سپاه اسلام را تفرود و پیرامون حال گشته منصفی حاصل آید
 خود باسی هزار پیاده و سه هزار سوار نعیم محاربه استقبال لشکر منصور فرستاده و در جبهه با سپاه اسلام مقابل

روى آنها کاشته از کثرت لشکر و تن و قلت سپاه خود مطلق کریم صفت
 اصلاً ایتیه را بخود راه داده در برابر سپاه عجم صف آرا گردید و از آسجای اخیل
 ماشین برآز سوار آراسته در مقابل سپاه و اقتدار حال که زیاده اردو هزار سوار بود
 حیف کشیده نزدیک مغرب مائره قتال را مستعمل ساخت و دلیران عسکری در میدان
 سرود آمد و مرد می و مرده انگلی و داد و آوازه را با قتال حس و در مان حداسه مان صتی
 اسیر محبت تقدیر گردید و دین سپاهان در حاشیای چشم آن مفید تکرار حلقه بگشسته
 مائعه طیل ز قوت و آدی و مرار آورد و در اقله سسمل رساید و از بیم سپاه منصور
 از آن مسئله ناچند نفر محاسب بجا پور گنجینه اتها ما را بیم مادر شاه مرد و من بوجال
 سلطنت را بخود راه داد و ذکر آمدن ملک دراج و لید بهائی طبع در بکلو
 والا و منصب موروثی سرفراز گشته مراحت نمودن و راه مخالفت
 پیش گرفتن چون بهائی طبع در رای کنگو که پیوسته طبع و مقام و باج گذار و متسلل
 حواله طبع تاسی بود و قصای الهی اریحیا در گذشت مرحمت شایسته شایع حال مرد و او
 کند راج نام که دو ارباب ساله بود گشته فرمان بپایون سام امر او را جهای کتله
 شرف عادی یافت که حکومت آن ملاده یکسده راج مرحمت فرمودیم باید که از اطاعت
 او خلف نورد چون امر او سر و ارا را اطاعت او نمود و در امر حکومت استقلال یافت
 ماتح دها آیینی لایق رود و در گاه و الا آورده شرف آستان بوسی شرف گشت و در
 تشریفات شایسته و اسباب ماری و در گاه کرد و آفتاب گیر سر و از گردید شکست ام
 مراحت نمود و چون کنگو رسید سارا حوای و دیدار که ارا توام آن گراه بود
 ربه نور و طریق شقاوت گشته دیوراج را که خویش او و طبع و مقام و خرد و مان بود
 نقل رسانید و در انوائی مالی مقرر کرد که از مدت سی سال یدار و کراه عامه میسر ستاد و در
 تعلیل نمود و با استظهار کوه و جنگ و محبت بسیار طریق عصیان پیش گرفته در صد و قید و اسباب

در هر سری سوای رام یافته فتنه و فحش نمودند و چون خسرو زمان برین حادثه
عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را که در روز وفات شاهزاده مقبور بحیثیت تفسیل و تکفین
حاضر بودند بحضور طلبیده استکشاف حال فرمود و مجموع شهادت دادند که در حضور مایندگان
شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان بسبب مکر و حیل آن مندرتاب شده مکتوبی بتاکید تمام
در حبس آن محیل بکلب برید نوشت ملک برید بیاس خاطر خسرو زمان در مقام قید و حبس آن
محیل در آید پیرزاده های بید چون برنمیقدمه آگهی یافتند فی الفور آن محیل را روانه سرحد
بیجا نگر گردانیدند و در آنجا جمعی از اکابر و او با شمشل خدا بنده خان حبشی که صاحب ساجات
بود و خیرات خان و لردلا و رخان با جمعی از دلداران بدو پیوستند و بعد اجتماع دوشه
سوار و پیاده متوجه سرحد ممالک محروسه گردیده در کنار کشتنا چتر سلطنته و لواهی شمت
برافراخت و در خفیه کس بدار السلطنت فرستاده امر او سرداران را بخود دعوت
نمود تمام نایکواران قتل و قتل نامها را رسالیده فتنه و آشوب در بلاد ملکانه
نما هر ساخت و جمعی از امرای مادی و لخواه بختینه عراض فرستاده اظهار اطاعت نمودند
چون منتهیان را خبر کیفیت حال به مسامح اجلال رسانیدند خیر و زیان جزا و سزای
او را از دوا چایات و استیارات اعتبار خان را با جمعی از دلیران به جهت محافظت سرحد
ولایت بجانب پانکل نامزد فرمود و از انطرف آنمزدول باستظهار جمعی از او باش از رود
کشنا عجز نموده بولایت محروسه درآمد و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بخدمت خسرو
فرستاده استدعای چند نمود که غیرت سلطنت تن و ذول اجابت آن ندید و سمع عظمت
از استماع آن استخفاف نماید خسرو زمان ازین حرکات ناپسندیده غضبناک گردید
فی الفور جمعی از امرای حواله در آن شل حسین معمر خان و عبدالکریم و غارنجان و علی قلیخان
و کچرخان و اندر علی بیگ و بعضی از سواران را از انجانب پانکل روانه فرمود و پیش از رسیدن
ایشان اعتبار خان چون شاهده نمود که مخالفان دست تطاول دراز کرده اند بیست

گشتند تا آنکه سمعت هرار سوار و ده هزار پیاده همراه داشتند و قلعه او کی را با اسباب
 قلعه داری استحکام تمام داده بود و دیوای شایسته تان تر لرل گردیده تمام اسباب
 و اموال را گداخته و ولایت بیجا مگر آورد و دو تاست که بران بمب را بیجا مگر
 میر متوجه احوال ایشان گشته بخواری و فلاکت گرفتار گردید و او امین اسلک در تعاقب
 شمر دان ولایت بیجا مگر در آمده و اماکن کفار را آتش قهر سوخته و بسیاری از
 مستد کین را قتل و اسیر راحه لغت و بیرونی مراحت نمود و در سرحد مرخصی مگر
 حمی را که مامی الفین عقد موافقت شده بود و در او سر داده و ماری و دوست
 هزار سرداران و مایکوازیان را قتل رسانید و حالات مرخصی مگر فعلی نموده و چون
 در گاه و والا گردید و تح و دیوای بسیاری که از مال کفار دست آورده بود از
 نظر او برگردانیده و تیرا تیر مشمول عواطف حسد و آه گشت و در خرج
 نمودن شخصی که خود را بفیروز مشهور بشاه صاحب کرده بود در
 سرحد بیجا مگر و محاربه نمودن اقبابار خان با و نصرت یافتن
 آورده آمد که پادشاه و معرنت یار و ابراهیم قلی شاه را فراری بود شاه صاحب
 مام که حقیقه را از عابدان شاه علیل الشیر را ده میدار و رسل شاه بمقت باشد
 ولی خواستگاری نموده در سبک اردو اوج خود کشید و بعد یک و سال با علی
 از پنجاه در گذشت و بعد از علت آفتاب را ده حرم محترمش احسان التماس
 پیرا و کاسب سید فرستاد و چون مدت سویت سال برین بگذشت شخصی که خود
 تسالی مدت تا به راه معهود بود و در جمیع خصوصیات و حالات آسا به راه اطلاع
 داشت در شهر سیدر ظاهر شده و عوام را که من شاه صاحب ام و معون و مسا
 انجیل شاه محب اقدار راه رفته کمال اعزاز و احترام او بجا آورد و پیرا د
 سخنان فریب آمیز او را ماور نموده شهرت داد که این شاه صاحب است ازین باب

نعمت و آبادی منت خسرو زمان را بر طاق نسمان نهاده فتنه و آشوب در بلاد مرتفعه
 نگرید پا کرده اند و موجب سلوک و ربا و بیع و غایت اینکه ملک امین اسکک میر حمله جمعی از
 مجلداران را بجهت تحمیل بعضی مال دیوانی که در ولایت و جاگیر امراء سرداران با
 بود تعیین نمود مجلدار طلب زر آید تشدد بسیار کرد و علمیان و بهالیر و باعث فتنه و فساد
 شده بآتش سرداران را با خود متفق ساختند و هوای سروری در دماغ بیغیشان راه یافته
 با تاق دست تجزیب بلاد کشته و در عهد و قتل و قید بنده گردیدند کمترین درگاه لا علاج
 بمقام دفع و رآده صف ارای قتال گشت و در عین گرمی هنگام کارزار جمعی از سلاطین
 و لشکریان از قوم پنهان و غیره ره نور و بیوفای و نافرمانی گشته بجانان و بیوستند
 چون اکثر سپاه را و نیز آرد و از سنیز و آوین عاجز گشته لا علاج از آن هر که جانشان بود
 بکمران کشیده بقیقت حال معروض پای سرگردانید خسرو زمان بعد اطلاع بر بنیمنون
 بدفع شرفندان کماشته با حصار سپاه فرمان داد و بعد تهیه اسباب محاربه بر کار
 دولت را بجنو و طلب نموده کیفیت بیوفائی سرداران و تقریر فرزند ملک امین اسکک
 در آن آوان بهات سلطنت برای او مفوض بود و خلاف امر ابلت فرستادن او مجلداران
 جهت طلب زربطور رسیده زمین ادب را بوسه داد و عرض نمود که اگر فرمان پیاپیون باش
 بنده درگاه بدین خدمت کمر بسته حرام خوار را ترا گوشمال به سراد بد خسرو زمان او را
 بکشید ریات شایمانه سرشار از گردانیده با ده هزار اسوار بجانب مرتضی نگر روانه فرمود
 و چون امین اسکک را همی گشت بهر قصبه و دیه که رسید و زوان و فتنه انگیزان را بقیقت
 گوناگون بقتل رسانید و چون وارد سردمد مرتضی نگر شد و در بیان و مقدمان خا افسان
 گشته بخدمتش حاضر شدند آنها بیک باعث فتنه و فساد بودند مثل کلیند و دهری مرتضی نگر
 بمجور رعیدن ایشان را بردار سیاست کشید و سرداران حرام خوار مثل علمیان
 و خانانان و ملاباجی و بهالیر و از استماع خبر توچه و غضب امین اسکک عرقی بجزید

را با پهلوان سوار و همی از سلاحداران مثل الوانچیریک و مهدی قلی بیگ و اسکندر قاضی
 و دوسه و کت علی بیگ همه تنه سپاه کفر و نامرد کرد و بعد از قتل آتش حدال و قتال
 متبیب گردید و بسیاری از کفار قتل رسیدند و سردار کفار متباد و مردانگی ماریان اسلام
 و لاؤران خود را دل از می نموده فرمود که از اطراف حدائی و بارکوشد کفار چون از
 چهار سو محیط لشکر اسلام کشته نصیب ببرد و تنگ بسیاری از دلیران را مخرج میاقتند و بپای
 پای تبات و دریده و مردانگی میدادند سپه سالار لشکر اسلام از استماع این خبر با قیبه
 سپاه از عرش هر چه تا متر با داد و شکر طهارت توحه نمود و محمد در سپیدن تیغ در عهد و کلاه
 بهادری کتیرا از پا در آورده و کفار بهر اسان گشته راه فرار پیش گرفتند و مواریری شده
 چهار هزار کافر و اصل جمیع دست اند و عنایم بسیار دست او لیای دولت قاهره درآمد
 شرواران اسلام یکجا به راه از سر حد ممالک محروسه تا شهر کالیبد که از ملا و عظمی جانگر
 کثرت نموری اقیار بتمام داشت رفته تمام ولایات را ماتن قهر سوخته و چند هزار کافر را
 از پا در آورده و آن شهر و تمامهای قدیم را از میان کسان ساخته و دستکام معاود
 نمود و علم اقتدار اسلامیان آنجا را فرود حسته شد که احدی را یارای آن سود که بر
 راه بر سپاه اسلام گیرد و او را ده ستیر ماید و بعد از آن چند سال ملی الاتصال به بین
 سوال با سلامیان ولایت دارا حرکت بجا نگر و آورده دقیقه ا رقت و عارت ما رمی مکنش
 کامیاب مراحت می نمودند و ذکر مخالفت علمیان و غنائجایان و بهالیراد و
 بعضی سرداران در جانب مرتضی نگر و نا فرو گردید و ملک
 امین الملک بجهت دفع از باب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان
 حشمت که اقتدار ما کفار بجا نگر از آگوستال به سزاده مرتضی نگر را اردست کفار
 مامون کرد و اید عریبه در گاو و الا فرستاد که ملهان بیهان و ماسما ا و ساما
 و بهالیراد قدم از عاده اطاعت بیرون بهاد و متوسل را می بجا نگر گشته و حقوق

به سرخی و سه فیداب آرایش او و لباس زمانه و شاید و از سر عهد و گنج خرد و سه اخراج
 نمود و مرتضی خان و دلیران دیگر را که آثار مراد کی ظهور رسانید و چون به اشرفیات
 شاهان رسید از گرد این ذکر تا مرز گردیدن اعتبار خان و علمخان و خانها
 و بهالیرا و حسرت و تحریب بلاد افغان را بجا نکر و بیان فتوحاتیکه مجاهدان
 را ر و نمود و چون منبای اخبار کینیت غده و محاربه و نیکت بی با سلاطین و پیکر
 خدایات ابدال رسانیدند از امر انضیلت جهاد و انگیزه است باقی سر و زمان که نه فرمان
 بهایون بنام اعتبار خان نیز می که در آن هنگام حواله داری سرشته گردید و عهد و پیمان
 بود شرف نفاذ یافت که به اتفاق مسلم خان و خانها و ان و سا باجی و بهالیرا و جمعی از
 سلاطین و ان غریب و ترکمان که با گیر ایشان در آن ولایت است و به تسخیر و ایات کفار
 کردند اعتبار خان بحکم با امراد و نوا این تسخیر و ایات و ارا بحرب بیجا نکرد و آورد
 و غازیان به سر و د و حصه که میر سیدم آتش نهب و غارت در آن میزد و کفار و نیم انجام
 از بیم سام خون اشام سب و ان با اهل و میال و اصل پناه بقلل ببال و بیسها بر دزدان
 استماع خبر اقامت دارا سلامیان را پستلند و دیگر که از سلاطین و شاهان و بیجا گریست و
 نهایت مرتفع و شش و پنج دور اکت موازی شجاع هزار پیا و د و د و سه هزار
 سوار و چند هزار تفنگچی و بانگاری گرد آورد و د و د و هزار پیا و د و باکاری از آن جمعیت
 جدا کرده باراد و شبنون و نصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد و چون بانگاریان آن جبار
 و گرد و اگر و لشکر با نهاده خواستند که سردهند که ناگاه عیایت ایزدی سائل حال
 سلامیان شد و قطرات باران ریزان گردید انچه آنکه آتش بیداد اصلا فروخته
 نگردید و دلاوران اسلام که به پوخت خبر و زمان بیدار بودند بهت بردن کفار کماشته
 اکثر آنلا عین را بغرب تیغ و تبره اسفل السافلین فرستادند و چون معلوم سپه سالار لشکر
 منصور شد که پنجاه هزار کفار بغرم محاربه مستعد گشته اند فی الفور علمخان و خانها و ان و سا باجی

[illegible]

شرارت شکار قتل رسانیدند بقتیه اسیر ره نور و بادیه فرار گشتند و نمازبان غنیمت بسیار
 بدست آوردند و ذکر آمدن و تکیه پتی بغرم محاربه امر او خوانین خسرو و
 و نامزد کردیدن رستم خان به معاونت امر او رسیدن خسرو
 با سلامیان بسبب بدولی رستم خان چون خسرو زمان چندین از قتل
 و ولایت بجایگزین نمود و بدلیران نامی سپرده چنانکه پیش ازین مذکور شد بدست قریب
 سلطنت معاودت فرمود و ایام برنگال رسید بسبب بلیان روکشنا را و آمدند
 مسدود کردید و تکیه پتی فرصت غنیمت دانسته ملتیراج و کانک پتی و منویراج را با خود
 ساخته با یک کلبه پیاده و سوار بقصد محاربه اسلامیان متوجه گشته قلعه کنذی کوثر را که بجای
 سخر خان سرنوبت بود محاصره نمود و تا آنیکه کار بر محصوران تنگ گردید درین اثنا مرتضی
 با مجاهدین دین که انتقام بیان بسته و بولایت بجایگزیده آتش قهر در ماکن و ساکن کفار
 انداخت و اکثر قصبات و پرکانات را خراب و ویران ساخت اتفاقاً لذر لشکر اسلام به شهر کرنا
 که نهایت معمر بود و قفا و نمازبان آتش قهر در آن کفر آما دزده و اموال بدست آورده و تنجا
 عظیم را که در آن شهر بود زیر و زبر ساخته بسیاری از شیرکین را قتل رسانیدند چون و تکیه پتی
 از خیال آگاه گردید عرق حمیت جا بلیت او بکرت آمده ملتیراج و منویراج را باده هزار سوار
 بمحاربه مرتضی خان فرستاد بعد رسیدن کفار مقابل لشکر منصور محاربه و رعایت صف
 دست واد آخر الامر باب ضلال رو بواوی فرار آوردند و اسلامیان تباستد این دست
 مظفر منصور گشته حقیقت حال مفقوداً معرض درگاه گردایدند نظم چو از دشمنان الهی
 یافت شاه پگرا سیدرایش به خط سپاه پبیا راست لشکر باین و ساز به همه جنگ جوان
 دشمن گدازد و در آن حال رستم خان که خود را رستم زمان میداشت و از جانب احمد نکر قبول آمد
 بمعه قنوع رض رسانید که اگر رضا اشرف باشد بنده بدین خدمت قیام نماید چون در او انچه
 بسیار کرد و در آن مجلس به تشریفات شاهانه و کمر مرصع سرفراز گردیده با غضنفر خان سرنوبت و پنهان

است و رای بجا گرما آسپهان عظمت و شوکت ارسیم حسام حوں آتام میاهاں اسلام کشم
 دار سرور حصارت دیده و در کینکا و مکر و فریستسته منتظر رحمت است صلاح و دولت در آن است
 که شلیح و ولایاتیکه که تحمیر تسمیر درآمده مرادان کار و حسد و اراں با مادر سپرده به مستقر سیر
 مرا حبص صورت ظهور گیر و حسد و اراں معروضات مقرر مارا که میں صلاح و محصل صواب بود
 کو تش قبول اصحاب مودت متاحه کندی کو تش با کینه سم خاں سرکوت و موملو رک را به سیر
 و سد یال را حکمت پر او و مایکوار باں متاحه تقویین موده و حیدر حان و عا کا ماں و سا با
 و محیی ارسد و اراں حشر را به سیه سالاری مرتضی حان در آن ولایت گذارشته بصورت
 چید را با دهنست و مودت و کفر بستادن و نیکبختی رای بجا نکرش کبر بجا
 مرضی نکر و متوجه شدن افضل خان حواله دار را بنجا بفتح شرکان و
 نصرت بافتن برایشان در قیسکه حسد و اراں تسمیر ولایت شرکان متوجه شده
 بعضی ارا ولایت سرحد آهارا تا سید یردالی متوج گردا سید و نیکبختی رای بجا نکر متعرق
 بحر تفکر گشته بصواب دید و دلخواهاں محیی ارد لیراں را با پیاده و قشنگ می بسیار با داد
 کم سید را حه او دگیر فرستاد که اتفاق بولایت مرتضی مگرد آمده به گامه آرا شود و حه
 مدکور او ریاس رای داماد خود را ماست هر اریاده و سوار سرحد ملک شهر یار و روانو
 شرکان تا ولایت مرتضی مگرد آمده دقیقه ارقبل و عارت فرو گذارست مگرد با افضل حان که
 در وقت حواله دار و صاحب اختیار بود چون ریجا و شتر اطلاع یافت محیی ارا کگیر داراں
 آسجد و در افر اهرام آورده و ولایت او دگیر درآمده تمام مواجیع و برکات را ارضه
 قهر بر در مگردا سید او ریاس رای ارتوجه افضل حان آگهی یافته رو بحاره آورده و وقت
 حه اتفاق مقابل افتاد و جنگ صعب میان آه و سوار کثرت جمعیت کفار و یک آن سید
 بود که چشم رجم عظیم به لشکر اسلام رسد درین اتنا از حان با پاهد سوار کما در رسید میاهاں
 اتفاق حله کفار آورده میش ما و ک رگ ماں شرکان کشود موده سردار می را با سیر

رایان پیشین را با سلاطین بنامیه بود و در آمده از شهر بجای نگر پایی غناد بیرون نهاد
 قلعه نیکینه که نزدیک بولایت خسرو زمان بود مقر و موطن خود ساخته آثار تفتنه
 می نمود و بعضی از دیار سرحد را آسیمی میرسانید خسرو زمان بغرم استیصال
 او بصبوب قلعه مذکور متوجه گردید و نیکیت پی با وجود غرور به شکر موفور در آن
 قلعه متحصن گشت و چون سپاه منصور بدانجا رسید و در آن قلعه اسباب قلعداری
 قلیل بود و نیکیت پی بکر و حید پیش آمده کوبراج تیما و پا و یا حتی را که پیشوا و رکن
 و مقرب و معتقد او بودند با تحف و هدایای بسیار روانه خدمت شهریار گردانید
 و آن محیلان رو ببارگاه معلی آورده سر برسم سمند باد پانهاد به مکر و تزویر قبول
 فرمانبرداری و بندگی از جانب و نیکیت پی عرض نمودند و جهت تسلیم قلعه جهت سه روز
 درخواستند خسرو زمان بکلم رحمت جلی تمس و نیکیت پی را مقرون با جات گردانید
 فرمود تا مجاهدان دست از محاصره بازداشتند کفار فرصت غنیمت دانستند و ذوق
 و غیره بامتاحت ضروری را بقتله کشیده اسباب قلعداری را در مدت سه روز حسب
 دلخواه سامان دادند و جگه یور او و دیگر سرداران کفار با سنگی هزار پیاده و سوار و
 چهار هزار تفنگچی با دوا و نیکیت پی آمده داخل قلعه شدند و ز چهارم آثار تفتنه و ظاهر
 ساخته مختلف از قول خود نمود خسرو زمان چون بر حیل او آگاهی یافت سرداران را
 با فروختن آتش بیکار و تنخیر حصار مامور گردانید مقرر بان و و لتخوا بان زمین عبودیت
 بوسیده بعضی رسانیدند که چنین حصار متین را بر زم و بیکار گرفتن دشوار است
 بل متعذر و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم بریکال
 نزدیک رسیده و بالفعل در لشکر منصور آذوقه و بهیمی آورده و در موسم بریکال و با
 خاصه رود کشنا طغیان خواهد کرد و راه آمده و شد مسدود گشته از هیچ جانب آذوقه
 به لشکر منصور نخواهد رسید و بفضل الهی چندین قلع و قمع مسخر و لیا می دولت گردید

تقیة کشتن آن ملکیت مصروف و اتته ملک امین الکمل را که میر حیدر و حنا مساجد و ابان است یار لود
 همتی از حواصیل و سواران به تنیه رای کندی کوته نامزد فرمود و امین سلاح الکمل و غیره و در آن
 بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را مصرت خبام ساخته میزدی تو با این تسخیر آن قناب
 ترسم راجع و اهر راده را مراجع آورد و در محاذان معرکه ای حکم سواران انگش خدای
 و قال التبت ساخته و همتی را در لیوان کھا از اطراف آن ولایت رایه قتل رسانیده و در فرود
 آنها را با سیری محرمه مراحت نمود و متوقع و رایات نصرت آیت به صوت قلعه
 در کور بگرفت آمد و قیوم حواله آید و در وقت غلظت عمل برزول موکب احلال گردید تو پچیان حکم
 شد و در وقت غلظت تو پچیان نصب کرده نصرت تو پچیان قیامت اسلوا برع و باره حصار را در او ریم
 شکستند و تها که بر مالای قلعه در نهایت ارتفاع بود و در سالهای در اید ارباب
 صلال و تسمیه آن کوستید و پیکرتی از طلا ساخته و تا موعودا هر تر می داد و در آن
 تها به محاده بود و در هر سال از اطراف و حواف صد هزار کافر راه دور و در آن
 نموده جهت طواف آن محاده و در رات بسیار از زرد و جواهری آورد و در این محل
 حصار در آن نصرت تو پچیان حیدری سخاک راه کھاا گردید و محاذان این مجموع دیا
 در حرکت آمده و در تسمیه قلعه آورد و در سمخ به مشا به ایصال و استماع حصار و دیگر قلایع
 آن سرزمین دست اقدار و در داس استعاضه رده یامی محروا کھاا را حصار برید
 آمده و سید تحف و دیایم بسیار طالب امان حان و فرزند آن خود و دیگر و چهره
 آراء و محنت و عجز و رازی او به کشید و حسب فرمان و احب الامان اهل اسلام
 معاذ اخصام را حرات ساخته کهای آن مساجد ساخته و در آن گاه حصار و زمان
 آن متلع را به طاربان مستمیر و متوجه تسخیر قلایع دیگر گردید و در متوجه شدن
 حصار و زمان تسخیر قلعه سیکنده و نیای بعضی و قلایع دیگر چون دیک تپ راج
 فرما و رای کتو بیجا و حاشی را مراجع سنگر و در مقام نقص عهد و میستاق که

دست به قتل کفره کشوند و چون فریاد پنهان زن و مرد به سامع اقبال رسید و پادشاه
 مرحمت شایسته به توجیه درآمده بر بقعه السیف بخشایش فرمود و لا بمرم بقعه السیف باستان
 بوسی رسید و در رقبه اطاعت و فرمانبرداری در آمدند خسرو زمان تسلعه را به یک
 از مستدان تفویض نموده جمعی از سرداران را به سپه سالاری ملک امین الملک
 جهت تنبیه سم راج و اماره راج و نرسم راج خواهر زاده او که از سرکشان
 کفار به تهور ممتاز بودند و تسلعه ندیال و کلکور که نهایت تر ترفع و افعت و قبضه
 تصرف خود داشتند نامزد فرمود که عساکر منصور آتش بیداد و در اندیا و بلاد
 افروخته بسیاری از ان بیدیان را به قتل آورده آثار اقدار به ظهور رسانیدند و متعاقب
 خسرو زمان را به کشور کشائی افراختد عنان غریت بصوب تنخیر آن دو قلعه محطوف
 گردانیدند و از ان کفار از سطوت و صولت سپاه لشکر فیروزی عایف و پیرسان
 گشته زبان با عذار کشوده طالب آن گشتند و فرمانبرداری و مالگزاری را وسیله
 نجات ساخته متعاقب تسلعه را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند بعد از ان جمعی از امار
 و خوانین بحسب کم با طرف روان گشته و آتش نهب و غارت و درویدار کفار زده بسیاری
 از مشرکین را قتل و زن و فرزند آنجا عت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران
 و مقدمان و نایکواران آن ولایت از توجه لشکر ظفر آگاه می یافتند آنکه بهره از خرد و
 روی التجار درگاه شاهی پناه آورد و هر که از حلیه خرد عارے بود راه تیر و پیش گرفته
 میر باد فدا داد و برای گل موری و چو دهری چرول و شدانات کوٹ و دول چنور و کجده
 کوٹی با متعاقب تسلعه و پیش کش بسیار بخدمت شتافته بشرف آستان بوسی مشرف شدند و طرا
 و توجیهت ضبط کارکنان روانه گشتند و رسوم کفره و ضلالت را منعدم ساخته امین دین حسین
 آشکارا گردانیدند و ذکر نامزد گردیدن امین الملک با امر و سپاه بجانب کندی کوٹ و توجیهات
 عالیات به تنخیر آن قلعه چون چند از قلعه معظم و دلیات بیجا نگرفتند و خسرو زمان به تنخیر آن

بواسطه مانعت محاسب توانم که به مساحت اقبال رسد و بکیری تقسیم نموده یک سیر آن را
 در بیرون مارگاہ مستحکم کرده و دیگر را بر یک سیر چودسته بود تا هر یک که دادی میخواست
 بکیر را حرکت میداد و حرکت آن اوشید و آن بر حصول داد و خواه آگاه گشته عور
 رسی نمی نمود و در آن اوقات ترحمی که سخت به فائده علقه داشت معازار اندر بود و سوار
 الی که یک مصلحتش متعطل نمیدان و مار را زانند و در هر طقه کوشکهای عالی که از
 راه دیوان آن و در ارباب میدان و مار را رکنوده و داناتمام رسد اما اگر مظلومی و مصلحت
 احتیاجی رونمای بیای قهر پیاوی رسیده بواسطه اکابر و اعیان و میرا حمت پرده و در
 بهمان حال خویش معروض دارد و درین حس و در آن واحدا و حاصل موصوف در عایت
 قطع و اعلا و در پیش این قهرست سرش ایوانی عالی و در پیش ایوان حوصی عیق و وسیع
 شخصت در و چهل پنج صورت تغییرات و چون علت عای از تعیش داد و رسی و دود و بوم
 او فحل نموده و در آن اکر آن و آن در آن قهر برسد معدلت بکیر فرموده او را
 دل و خود بر روی فائده علقه می کشد و ذکر توجیه را یات نصرت آیات بغرم
 با و با کفار بیجا نکر و تسخیر قلعه موسلمورک و حصار نندیا و کلکو
 یاحت تا پنج قطب شای آورده که در هر دو مان بعد از سلام از وسط امور سلطنت اثر
 طر سپاه و رعیت جهاد با کفار بیجا گنمیت بهادرت مالی ساحت و بعد فراموش آورد و
 نکر طر اثر نصوب کتور بیجا مگر متوجه شد و بعد از طی سامت رعایت سلطه موسلمورک
 یک اقبال بر دل اعلان نمود جماعت کفر بهصامت سلطه مغر و گشته راه ترمز و گنمیت
 و جمعی از سلطه بیرون آمده آتش جلال و قدرت خدا و اسلام حکم رایت نصرت
 را بر داشته و دست به تیغ و شمشیر پنهان کرده ارباب کفر را بهرم ساحت
 خود را به پامی حصار رساند و دوازده عالی شدند و دوازده حصار از مردان جنگی
 و لیکن آن دس از اطراف گنمیت با کفر که با اندامه مالا حصار بر آمده قلعه را مفتوح کرد

واجب کم چنان مقرر شد که هر یک از اماران و خوانین و سرداران و نایکواریان با پیاو دو
 اشام فوق جوق باقیان آراسته بشوکت تمام جهت مجرا و سلام و دیبا گاه فلک اشتباه
 آورند و چون بدر دولت سرار سند ششم و خدم را جا بجای گذاشته فردا و جمعه آباریاب حضور
 کردند و دایم الاوقات چند فیل کوه پیکر در دو طرف درگاه نگاهدارند و موازی هزار پیاده
 از دو جانب صف کشیده و از بندگان خاص و نقر حبشی با هزار نفر از دلیران دایم الاوقات
 در صفه و ایوان متصل بدر دولت سراجیت پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه صفه
 وسیع واقع که در جانب جنوبش دفتر خانه پادشاهی و در جانب غربی جا دار خانه و بعضی
 کارخانه های عامه و بجانب شمال دروازه و دایم دولت واقع که در صفه ای آن چهار
 صفه وسیع بمقتضای جمعی از لشکریان و حواله داران و فیل سواران و سب نویسان ساخته
 و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی در درگاه پادشاهی محل های رفیع متعدد واقع یکی از آن
 فعل محل که صفه و ایوان عالی مرتفع پادشاه نشین است دیگر چندین محل که عمارت رفیع و کثرت
 است و دیگر گلن محل که ایوانهای بارفت و کوشکهای فرخ افرا در آن ترتیب یافته و این
 هر سه محل نشستگاه سلج داران است از ترک و عرب و دکنی و دیگر صدر صفه که منازل
 باصفاء و ایوانهای دل کشا است مقام جمعی از سلج داران مقرب و مردم معتمد
 نوکران قدیم و دیگر سخن محل که عمارت عالی باصفاست مکن جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
 و در جانب شرقی این محل صفه طولانی تخمیناً صد و بیست و نه برای نعمت خانه مرتب شده
 و خوان ایوان نعمت در آن جاکشیده می شد و هر روز موازی ده هزار کس از
 مجلسیان و سادات و علماء و سرداران و سلج داران و غیر هم از آن خوان نعمت
 بهره یاب می کنند
تعریف واد محل و سبب بنا و وجه
تسمیه آن چون مشهور است که انوشیروان ابن کیتباد که اعدال کار
 بود و خیال اینکه شاید مظلوم دل نگار یا سامی پریشان روزگار خواهد که احوال خود معروف گردان

چون حسد و ریا را همیشه نظر بر تنگی اسلام و رعایت خاص و عام بود لغرض بود تا در هیچ
 قری و قصبات مالک محروم به سیاحه ساموده و فرش و پوششی عام و مؤثر متعین گردانند
 و در بلد طیبه حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در آنرا و اسلام
 انجیر مسجد بطور دریاده و در حد آن عام مرتب نمود و در آن حمام از سر کار
 بعض آثار و بناهای لطیف و کتبهای نفیس جهت صادر و وارد و دلاکان چون دست
 رای حدیث مقرر گشته و قریب وسط شهر چهار طاق در بهایت ارتفاع از سطح
 تراشیده و در بایت تکلف بر داجه سقف آرا گند آسای سنگ گنج گشته و در
 چهار گوشه آن چهار میار بهایت مستحکم و مرتفع و در آن چهار میار محروم با جهت
 سکونت طلبه علم و در وسط آن عوی ماهواره زرگ و در برابر هر طاقی راسته
 ماراری طویل و در بعضی ساخته و ماراری آن تعمیر دارا اشغای و حامی قیوم
 آن پرداخته و در مدرسه علم و طلا جهت افاده و استفاده و در دارالاشغای
 اطنای جامع یا محتاج ایشان بر اعمال و یاران مستدرشده و هر کدام را و طبع
 از هر کار و عین دارین تند یا برج اتال و در محال کار خود مشغول باشد
 در گاو میوان رحمت جاقان زمان و میان محل های دیگر که حاجی حدیث ملازمان
 در گاو است چون میں حسد و ریا تعمیر شهر و حیدرآباد تا تمام رسیدن بایان
 معاری درت گاو محکم شهر یار در گاو و الا در عیای وسیع که طویل و در عین آن
 برابر و در قرار داد و در اطراف آن عیای و ایواهبای مالی و در هر قسم
 طاقی و بهایت ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی در دوازه دولت عای و بالائی آن
 عمارتی وسیع و در دوازه و در دوازه و سنگ مارا هر یک در طول مت و در
 عین نهجاست و در عای و در مالای آن تخت سنگی و طول دوازه و در عین که در ترتیب
 و مالای طاق که در مقابل در دوازه دولت عای و در عین نهجاست عمارتی مع جهت تقارن ساخته

که شرقی رویت شده مذکور واقع شده و برآمده شمالی می رود و بارود و ایسی که منج گویای پخل
 است پوسته از غربی بلده حیدرآباد شمالی آن شده شرقی می رود و شمال رویت شده گویا کنده گویا
 است که ازان رو و دمی شرقی برآمده قریب بلده حیدرآباد نزدیک تسلیه گویا می کنند بود و ایسی پوسته
 شمالی شهر حیدرآباد شده شرقی می رود و در سرکار الیور کبشتا و بهیرو و غیره می پیوندد و شهر حیدرآباد
 بین اقبال خداوند کامران در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبه ساfran و حاجتندان
 و سکن و ماسن اکابر و اعیان گشت و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل و بساطین بهشت آئین
 پناهنده در اندک زمان با تمام رسانیدند و معمور آن بدیچه رسید که ساحت کوه و دشت سمت
 پذیرفت و از دار السلطنت حیدرآباد تا قصبه نرکپوره و ابراهیم پشن و بهو گنیر و پشن چرو و چهار جیت
 بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع قضای دشت و صحرا باغ و بستان شد و از کثرت معموری سودا
 هر سال مبلغ چهار لک پیون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریب با و قصبات حوالی آن
 بخزانة عامه واصل می گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام غراب و سادات
 و علماء و دیوای اعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه معموری آن شهر
 را از بروز در تزايد و تضاعف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت و زکونی نیایی تو در آن هرگاه
 چو می گریه بدینش شتابان و عمر گذشته باز یابنجز و هر چه نکوست کم نیایی بی نیایی همه چیز و غم نیایی
 بروقت پذیرفت متحقی نماند که حیدرآباد را حصار می که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه
 نبود ازین جهت مکرر دست خوش تاراجیان گشت چنانچه بعد ازین به وضع خواهد پیوست
 چون سوار زخان صوبه دار حیدرآباد گردید به جهت حیانت از دست انداز غنیمت در شهر حیدرآباد
 که تخمینا پنج کرده است طرح شهر پناه انداخت و تلی تیار نشده بود که اجلاس فرصت نداد
 و در مصاف نواب مغفرت آباد آصف جاه مقتول شد بعد از آن تتمه آن حصار به حکم
 نواب آصف جاه مرتب گشت و فکر تعمیر مسجد و حمام و چهارمینا و روار شفا
 و دیگر ایماکن خیر آثار بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی

ما سافر و مقیم ساگر مار شد و شتر و یا کیره زمین و دریاں آن مرعراحت آتا رہ آب چو شمشیر
 آسجیات رواں و ماسد سلسیل ہشت روح افراد و گستاں العرص آن زمین کہ قریب سیچہا
 گرو ہے اگر گو لکندہ واقع حسر و زمان را خوش آمدہ بحاطر انور گد را سید کہ رائی سنا تہر سکا
 ہتر و شتر ایں بجا ہد بودیں پنجاں دقایق تناس را اطلال مودہ فرمود ساعتی کہ شایستہ
 ساسی تہہر استدا اختیار نمایاں و ہندساں حسب کم ساعتی بعایت یک استخرج نمود
 و طراحاں و معماران در آن ساعت مسعود صورت شہری شتمن چار مارا و وسیع و بیجاں علیہا
 رفیع در ہر مارا رچہ چار سو کہ ہمدی چو راہہ گوید مساوی الاصلع و سنگاں مارا را
 و نگرد در اکثر مارا را و در طرف عدول تاب روان و بر کنار جدا دل درختاں سایہ دار
 و در کاکیں چار دہ ہزار گنہ آمد و در پیش ہر دوکان ایوانا و ما در ای ایں ار محکمہ ہا و عالم
 و عاقا و مدرسہ و مسجد و لنگر و ہما سجا ہاد و اردہ ہر ار مکان رلج ہمارت کتیدہ
 و عاٹ شمالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار دادہ ایوانہائی عاٹ و قصر ہائی رفیع نمود و گرد
 و در احس ساعت و ایں اوقات سا ایں شہر فرحدہ اتر نہادہ مجموع عمارات کوچہ و باراد و ہتر
 را ار سنگ و آبگ شگلف ہر چہ تمام تر آورد و دو سال را بادشاہی سوئی ساختہ کسا و
 اقالیم سحہ نظر آن و بریج ملک شان مید مہد با سجا چون خسرو و ماں چاں شہر را
 کہ در تمام مملکت ہمد و ستان ترقا و عرا و حونا و شمالا باعتبار مطوعیت عدلی دارد
 طرح افکندہ و ارانجہ یاد شاہ در آن ایام رے بہاک متی نام قسطنطین عاٹ داشتہ جابجہ
 ہر ار سوار ملارم او گردا سید تا ہچو امرای کمار در ہار آمد و شدی مودہ ماسد
 لحد انخت آراہ بہاک مگر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود گردا سید و بعد جیدہ
 کہ بہاک متی ایں جہاں در گذشت متہ شدہ تبدیل آن نام بحمد رآما دمود لیکن بدہا
 براسنہ ملاقی نام بحقیق جاری ما بدستہر قبی ایں شہر سکر ہو گیر است و شمالی مید کہ
 و عربی سکر کار مظفر مگر محمد آماد سید و جنوبی سکر کار گو لیکندہ کہ قلعہ کوہی است و از کوہی

مقصود متوجه بیجا پور گردید و در بیجا پور و کلاهی درگاه بسامان و سرانجام منیربانی پرداختند
 و بعد از آنکه مدتی جمعی از اعیان بیجا پور معروض داشتند که ابراهیم عادل شاه تانکدر
 رسیده و شادمانی در داده است خسرو زمان سیادت پناه امیر بیل النی طلب
 مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان و بیرابراه
 پالکی غفیفه زمان ملک جهان بجانب تندرک روانه گردانید و بقول صاحب تاریخ فرشته
 ابراهیم عادل شاه تانکدر که متوجه نشده بود بلی اعیان بیجا پور لوازم جشن و طوی
 بیجا آورده پالکی ملک جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجا پور بردند بهر صورت چون
 بشارت مقدم ملک جهان بابر ابراهیم عادل شاه رسید مقرران خود را به استقبال روانه
 ساخت و به تهیه اسباب سرور و اسباب پرداخت و تادیت یکجا لوازم جشن و شادمانی
 و مراسم ضیافت و منیربانی سرور و در تضا عفا و ازدیاد بود با یکدیگر چون اسباب پیش
 و طرب ساخته و پرداخته شد و انایان اسطراب فلکی و وقیعه شناسان تقویم آسمانی
 ساعتی اسعد جهت عقد مواعلت اختیار نمودند و علما شریعت در آن ساعت عقد مو
 اعات کردند و بعد اتمام ایام جشن و طوی امر اوعیان جانبین به تشریفات فاخره سرفراز
 گشته بحضور خداوند خویش شتافتند ذکر شای دار السلطنت حیدر آباد آورد
 اندک سال و سیم از جلوس مینست مانوس خسرو زمان حصار قلعه گو لکنده که در آن چل هزار
 سواری گنبد پای تخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و از دهام مردم
 هوا آنجا تغییر یافته بفساد گراید و موجب ابتلاهی مردم بالام و اسقام گردید و نیز شهر
 فراخ و رجا و منزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی ماثر مایل بان شد که شهر دیگر احداث فرماید
 در لطافت و وسعت بنائین خبتالما و باشد اتفاقا در شای این فکر و خیال بر آشکار سوار شد و
 وجوبی صید در چمنی صبا کرد و در طوف می کرد که ناگاه در شای سیر گذر مینست اثر بصحرای افتاد
 که در وسعت و حضارت و صفای لطافت و شکوه اخرو فردوسین بود و با اعتبار خوبی آن هوا که

بسامان

میرانی و ترتیب مجلس طوی و ستاد مالی ستاد معد و ریاست - نظم - ملاطفت
 تنایسته کاروان پند ستاد رسم هدایت میان یکی حق تنایسته آراستندگی لودا دران هر چه
 یسواستند و تا یکماه علی الاطلاق لودا ستاد مالی و مراسم میرانی محاذ در دود و درین هنگام
 روح احکام محاسن و قاتی ششاس ساعتی که شایسته عقد فرموده اساس بود احتیاج نمود
 اصحاب علم و فضل در دوج عصمت و سیادت را در سلک اردو و لاج گوهر معدن مطلب کشید
 و بعد از اتمام آن حش سعادت سیر عام حسرو دران دست دریا و ال بدل اموال گشاده
 اکا و اعیان و سایر عدم و قسم و قافا تمام مود و سیر سیر از هر دو رگ و اید و مقررات
 و شریعات تنایسته و ماصب از حمد سایه لودا رسیده و کرا آمدن خواجه علی شیرازی
 انجناط بلک التجار با جمعی از مردم اعیان و اختیار از جانب
 سلطان عالیجاه ابراهیم عادل شاه بهجت تمهید مواصلت بین
 دلا و برهان امور سلطنت ابراهیم عادل شاه را می املد و وقتی داده و تمام ملک و مال نص
 آقا در خود در آورده و است که اردو معدن محالعت نظام شاه مطمن خاطر بود و مصالح
 مال و در کار گرد راه صلاح در آن دید که رکن دولت عادل شاهی را سحیستی و مواصلت
 شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه استوار سازد و باری در شش مس دشتین و تمامه
 علی ملک شکار را مامی از مردم اعیان و بجا یورج تحف و هدایای مود و رحمت تمهید مواصلت
 بحاکم دار السلطنت کو لکند و داده مود چون ملک التجار شرف طارست حسرو دران شرف
 گردید و تصفیه شاه راه محبت از مس و عاشاک که در دست معادیر و لیدیر کون صیر ابراهیم
 عادل شاه را عرض رساید حسرو دران سبع رعدا اصغار مود و جان مقرر شد که
 عالیحضرت ابراهیم عادل شاه ماشوکت و حشمت تا لدرک توجه نماید و از پنجاب امراد
 ارکان دولت یا لکی مبدلیا ملکه جهان خواهر اعیانی حسرو دران را نامحتمل و استعداد
 طوی و میرانی بحاکم لدرک برده و رسوم مواصلت کجا آورد ملک التجار بعد از حصول

و هزار قاتل و دزدین اثنا فضل خان حواله دار در موضع سنترا قول با هزار سوار به لشکر ظفر اثر
پیوست و علیخان از استماع خبر تسخیر قلعه و قتل و اسیر کشتن بیاد با بجانب بندر نظام پین فرار نمود
و جمعی از سوداگران را که ساکن و متوطن آنجا بودند گرفتند از نقد و ضمیمه آنچه در تصرف آن بیچارگان
بود نیز جربستند و آنحال با سوسان خبر بد و رسانیدند که رحیم داد و طاهر محمد خان در جستجوی
پویان اند و کشور خان متصل بدروازه قلعه مر قاضی نگر فرو آمده بخواب غفلت وستی افتاده است
علیخان فرصت غنیمت دانسته به ایلغار بر سر کشور خان تاخت و تمام بنه و لشکر را غارت نمود
چون افضل خان تمام مردم خود را بهمراه رحیم داد و در تعاقب مخالفان روانه نموده خود باند
مردم غافل از کمر دشمن نشسته بود علیخان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته
تمام نگاهداری غارت نموده بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد و طاهر محمد خان از استماع
این خبر سر راه بر آن مخدول گشتند و چون آن اجل گرفته و اتباعش گرداب بلار ابر خود محیط
یافتند بکمان آنکه شاید بستیری تهو خود را با ساحل مراد رسانند قدم ثبات بر مقرر مجادله استوار
داشتند و فدائی و اربنجک و بدل در پیوستند آخر الامر بشاست کفران نعمت علیخان و مقبران
اکو شته گشتند و بعضی از سپاهش قتل و برخی اسیر کردند و سر بر سوائی علی خان را عبرت
للاطین بهر دیار گردانیدند و بعد ازین فتح سرداران بادلواران که بیایه سریر رسیدند
رحیم داد و به خطاب علم خانی و هر یک از سرداران دیگر به اصنافه منصب و زیاده قی شاهر
غزاتیاز یافتند و کمر منظم کشتن در شاهوار درج سیادت و
عصمت بنبت امیر شاه میر در سلک از دواج ملک
کشور گیر صاحب تاج قطب شاهی آورده که چون چند روز مان از سفر ندرک مراجعت
نمود و به دار السلطنه رسید خاطر مبارک به منطوق تناکحو اتنا سلوا راغب باز دواج
گردید و بهائے التفات بر نقد مخدرات عفت بنبت امیر شاه مبر سیادت
مرتبت پر تواند از شد بنا برین فرمان واجب الاموال تهیه سیاه

را در نظرش سهل و آسان و امواد و مواریسی همراه پیاویده و سوار و سوارسی سیکریتا و امواد
 رای مذکور و پناه و تحریک بل همراه گرمه لطف کو میسر توجیه نمود رای را و از استماع این خبر
 سرداران آن طرف را فراهم آورده بمسدم محاربه باستقبال شتافت و در وقتیکه کفار قلعه کبهم
 را محاصره نموده کار را بر اهل قلعه تنگ ساخته بود و محاربان اسلام بر سر ایشان رسیده جنگ
 در پیوسته و کفار را سرکشی داده و تعاقب نموده بهر اریا داده و قتل رسانیده چهار نفر کربل
 و تقاره دست در آورده و علیحده و میکرتیا و را ر نموده خود را به بیجاگر رسانیدند و بعد ازین
 رای محاربه گوش به سمای آنکام رعیت نکرد و چون او را آمد که ره یابوس تند قوسه ارا اهل
 و فساد را گرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو رمان به محاصره قلعه نمود یک مشغول بود
 فارم ولایت مرتضی کمرش آتش پیدا در آن ملا در امر و حجت و بعد از آن چون خسرو
 را به حال آنکسی یافت بهت شایان منع او که استه می اردلیران کار آرموده راه سردار
 رحیم داد و ظاهر محمودان تنهان لطف مرتضی کمر ما مرد و فرمود سپاه منصور یکماه راه داشت
 و در طی نموده چون به موضع ساگاوس رسید و شنید که آن کافر رعیت بولایت کو بیخود
 سدگان حد را آتشوزی بسیار میرساند هر دفعه او در آن صوب توجیه شده و او را استماع
 حرقه ایشان باجمعی از ساطین رده وادی سردار آورد ایشان تعاقب نموده او
 قلعه اندکی راه مردان کاروان سپرده که ویش را پناه خود ساخت دلیران اسلام
 آن قلعه را تانید ایدری میفتح ساخته و اثری از معیر و گیر در آن قلعه نگذاشته
 بقصد گرفتن او که پشته در آمد که کفار که در کمین گاه بسته بودند را اطراف هجوم آورده
 بهادران اسلام را در میان گرفتند و چون دلیران را مدام جمع نموده و جلوه بپایز پله
 یکدیگر شتاب میرفتند حیا سحر رحیم داد و اما اکثر دلاوران ارا را در طرکه بسته بود و ظاهر
 نامعد و که عقب مامد ارباب ضلال که در کمین بودند اما تا رشاحت به ظهور رسانیده
 نهایت سعی و کوشش نمود اما سار ما مساعدت تقدیر بهریت یافتند و بهر ارا سیر گردید

عجیب و حالتی غریب را نمود و بپایش آنکه دلاور خان که با دوسته هزار سوار در یکجا منتظر
وقت ایستاده بود چون مشاهده نمود که تمام لشکر تفرقه شد اکثر با خدمتکاران مشغول اند و
راه تعاقب پایش گرفته و میرز بنیل و مرزایا دگوار و شیرخان با همه و در معرکه رایت نصرت
برافراخته اند فرصت نیست، آنست که پسر سالار لشکر منصور آورد و میرز بنیل و مرزایا دگوار
با جمیع قلیل پایی نبات استوار داشته بمقام مدافع درآمدند اما چون سیلاب عاونه
بنوعی طغیان نموده بود که بدست یاری کوشش نجات توان یافت لا علاج دست و پا زد
خود را به یکسو کشیدند و دلاور خان چند نفر بنیل دست آورد و لشکر پایش تباخت و تاراج بجا
آوردند و صلابت خان و بعضی دیگر از امرای تعاقب لشکر عا و شاه نموده بودند چون امر حجت کرد
از سپاه لاری لشکر خود را شری ندیدند صلابت خان فرار را عار دانسته با وجود قلت انصار و کثرت عدا
رو بپنهان آورد و بکنجک در پیوست و تاریخی از جهان داشت دست از جنگ بازداشت اما بنگاه
جرات و دلاوری و دست از تاخت و تاراج بگماه باز داشت و سرخوش گرفته و چون این خبر به خسر
زمان رسید میرز بنیل را با سپاه بدرگاه طلب داشتند هر که را در آن معرکه رایت نیکامی برافراخته
بود و بپایش شایسته سرفراز فرمود و هر که به بدولی موسوم گشته بود او را بغضب سلطانی
آزاد نمود فصل دوم از باب چهارم در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آنخو گیتی پنا
نوع پیوست ذکر میخالت علیخان لرونافر ذکر دیدن امراد و خواصین بدفع او
و نصرت یافتن بر او صاحب تارنج قتلشاهی آورده که چون علیخان لرونافر شهریار
مغفور بواسطه سجاقت و جلالت که از او در معرکه کارزار بظهور رسیده بود از مرثیه
سلجقاری سپاهی سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک تاجی سرفراز فرموده
بمحافظت ولایت مرعنی لشکر فرستاد و رای و برهنه و اله دار آنجا که صاحب اختیار بود
و در دادن جاگیر مرغوب ایهال و رزیده اعتنا بحال او حسب و نحو او نمود و علیخان غبار
خاطر بهمرسانیده با جمعی از اشرار کفار بارای بیجا نگر ملاقات نموده تسخیر ولایت مرعنی

اختصاص یافته بعضی از پرکلمات و قصصات سرحد را تسخیر نموده علم اقتدار را در امر داشت
 و لاهور را محاصره می کرد و امرای شاه عالم را تسای محروم و موبتمدی ممتاز در میان خود درین دولت
 غارتگاه و رانی انحصار استیلا می داد و دست راستی را بر این ولایت کما شسته و دست
 سواران تحالی در میان انکلیک و گنجان که موازی ده هزار سوار داشتند و ماورای این
 سواران بر کبی را همراه گرفته بخار به آن سید و ولایت را متوجه گردید و چون از قدیم اللام
 میان دو دمان نظام شاه و مسرور در میان رابط اتحاد و دواد مستحکم و همپایان با هم
 از توجه دلاور خان حسی حقیقت حال را با مسامح احوال مرئی نظام شاه و باید در بعضی
 نظام شاه و مراد یا و کار و دستم خان و شمشیر خان را داد و که هزار سوار را داد و سیاه
 بر ستاد و پیش از رسیدن دلاور خان به لشکر منصور پیوستند و از احکام دلاور خان
 از روی و طری مریض نمود و در و کرد و لشکر منصور مقام صاحب و مدت دید و لیکن حاسین و
 در معرکه تیرداد و دلاور خان را با لشکر عادل شاه و دکترا تاریم حاسم چون آتام نهاد
 لشکر منصور صف آرای قتل می گردید تا اینکه جماعه رکیان امتداد آیام جنگ تنگ آمده بی امل
 دلاور خان و موازی ده هزار و دین سوار اطراف لشکر منصور آمده آتش قتل را فرو جستند و
 رحیم داد پنهان و ظاهر محمد خان با بعضی از دلیران فرموده سیاه سالار را بایت محاربه فرمودند
 و جمیع از رکیان را به ضرب تیغ ادا را ریا آورده و سهم ساقی و کما لشکر دلاور خان
 تعاقب نموده جمیع را دستگیر کرده مراجعت نمود و دلاور خان چون به هریت رکیان اطلاع
 یافت لا املح صغیر اگر در معرکه کار را در تنگ و در وقت طلوع افتاب باره قتل
 ملتهب شده بر لوطه شعلتر گشته تا قریب روال فروست و از جمله ای علمای
 و ظاهر محمد خان بیضا سینه لشکر اعدا که بوجوه آنکس خان قایم بود و ترس لرز گشت و از مردان
 کوه شکوه صلاحتان میروم حالان متفرق شده و مجموع سیاه عادل شاه به هریت یافت و
 از سیاه منصور بعضی تعاقب نمود و در می واحد حنایم متغول گشتند و بعد از ساقی منصور

شاهیه از راه کلهر و میج تاراج کنان یکسر با حمد نکرشتافتند اما قطب شاه چون بحوالی حسن آباد
 رسید امیر سیدزنبیل استرآبادی را بخطاب مصطفی خان سرفراز می بخشیده
 با هفت هزار سوار و فیل بسیار بتبخی بعضی از ولایت عادل شاه باز داشته و خود
 با مقربان و مخصوصان بر جناح استعجال مدار السلطنت گو لکنده تشریف برده شاه مرزا
 را که باعث نهضت بود مقید گردانید و بعد از چند گاه از سر گناه او در گذشته حکم نمود
 که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن مالوش بود
 روانه سازد و شاه مرزا در کشتی بیمار شده پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد
 و مصطفی خان در حوالی حسن آباد اقامت نموده بسیار از مضامین آنرا متصرف گشت
 و چون این خبر به بیجا پور رسید دلاور خان حبشی لشکر شده با سپاه بسیار بمقابل او
 مقاتله اوشتافت و بین الفریقین جنگ سخت واقع شد مصطفی خان منکر و منهنم خسته
 و بد حال جلوریز خود را به مشقت فراوان بسر حد تلنگ رسانید و قریب یکصد و بیست
 فیل قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت تبصرف عادلشاهیان در آمد و نیز صاب
 تاربخ فرشته می گوید که از آن تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سال است میان
 عادل شاه و قطب شاه ابواب کدورت و مخالفت مسدود گشته بطریق مصادقت
 و موافقت مسلوک است و خسرو گنتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بعد مراجعت ازین سفر
 مدار السلطنت گو لکنده بعیش و عشرت مایل گردید و به سیر و شکار اشتغال و رزید و ذکر
 مخارج به امیر زنبیل با اتفاق بعضی سرداران نظام شاهی سرداران
 عادلشاهی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون امیر زنبیل
 استرآباد در او اخرا یام سلطنت شاه معفرت پناه ابراهیم قطبشاه حکیم ولایت
 کاکن و غیره بقبضه تصرف در آورده امداد لشکر فیر و زری اثر که متوجه بلاد بیجا پور نعیم
 محاربه بود بار سال نقد و غلّه می نمود و در عهد سلطنت خسرو زمان بخطاب مصطفی خان

وقت ترک ملازمت صاحب خود کرده خواهند که بگوئیم دیگر آن اختیار کند شرط
 بکنند گوی است که چون حشیاں سید علی گشته شاه ابو الحسن حلا ملک شده است
 اعتماد بر او کرده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت و آریس دانند پس
 واکش غار این سخن پسند عاظر افتاد و وقت شب کوچ کرده مازر دیک دروازه اندپور
 فرود آمده بپادشاه عیث اطاعت نمود و همچنین اکثر امرای مالک و امرای سرزمین
 شیکدل ایچ بر سجایو رستگاهند و هماس حسن تمیر شاه ابو الحسن در مدت یکماه قریب
 است بر سر سوار جمع گشته رواج و رونق دیگر در محلات سلطنت پدید آمد و بخت امرای
 سرزمین حکم تاحت و تاراج لشکر حصم پرداختند و در آن زمان نوعی نمود که قحط و در آن
 ایالت پدید آمد و از محاصره بیجا پور نیز مانند محاصره تان در کوشمانی شد و مشرف
 مساوره نمود و از کان دولت قطشاه که از تحریک شاه میرا ناخوش بود و در خدمت
 یافته نعرص رسانند که قاضی و اب سلاطین دکن است که هرگاه یکی از ایالت پس
 تغییر و کتاب مملکتی توجه نماید و او را احتیاج کمک شده و شاه دیگر را احمد و طلبه و در
 مروت و دشمنی بر او واجب که خود مرتب سوار می شده بدو است تا در چنانچه همیشه
 مسان نظام شاه و ابراهیم قطشاه همیشگی بود و اصل اساس دولت نبود که در آن
 گفته شاه مرزا خود بعضی اقدس بدو امرای نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار
 موثر افتاد و خسرو در مان بحاس گول حمله مارم و جازم گردید سید مرتضی ایچ را فهمید
 پیش دستی نموده پیش آر آنکه بادشاه اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که
 ما جانب ولایت خود در قریب بسیاری از پرکحات سرحد عادل شاه را به جزو تصرف
 اولیای دولت نظام شاه در آوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرموده
 حسن آبا و کلبر که را مستحضر کرد و قطشاه این را عین مدعا دیده قبول کرد و قطشاه در آن
 نظام شاه از طایفه قلع بیجا پور کوچ کرده حجاب مالک خود روان شد و نظام

غلامان حبشی را ضعیف نمودند و اعتماد بر قوا و فصل ایشان نداشته به بیجا پور نمی آمدند جلایان
 صاحب دخل بفرست است این یعنی را در یافته بنا بر مصلحت وقت بعضی چاندلی بی سلطان
 رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیان مملکت از حکومت و ریاست ما از رده اند
 صلاح و ولایت عدالت پناه در آن می بینیم که مهابت ملکی و مالی بیکه از مردم اصیل نجیب
 حواله نمایند تا امور سلطنت نظام و رونق پذیرد و چاندلی بی سلطان تصدیق کلام نموده
 بصلاح ایشان شاه ابوالحسن و لدشاه ظاهرا بجلالت منصب امیر حکمی اختصاص بخشید
 و سید مشارالیه بکلی همت بر دفع مخالفان مصروف داشته فرامین با تشریفات نامحدود
 معصوب مسترمان جهت طلب امرای برکی بولایت کرناٹک روانه ساخت و به سید مرتضی که
 اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه ظاهرا داشت پیام داد که کاخ اقبال شاه فریدون
 نزلت ازان رسیع تراست که کمند تنخیر و هم و خیال به شرفات حصیفش توان رسید
 باید که انیمضنور ابیارت دلدیر خاطر نشان قطبشاه و بهزاد اسکاک نموده نوعی نمایند که
 لوازم صلح در میان آورده بباکن خود مراجعت نمایند و الا غمقرب که از ممالک محروسه
 جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و امرای برکی نیز که در عهد علی عادلشاه بواسطه بعضی
 مقتضات خایف و بهراسان جلا وطن کرده پناه به رای بیجا نگر پرده بودند بهر وصول فرمان
 طلب سلطان عدالت نشان بعبادت هر چه تا مثر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در آنوقت
 کار بر شما نهایت دشوار شده راه مراجعت مسدود خواهد شد سید مرتضی که از تابع
 بودن خود دلگیری تمام داشت و میخواست که قطبشاه و بهزاد اسکاک را کاری از پیش نرود
 در مقام دولت خواهی عدالت پناه شده شروع در مقصود نمود و اول بعین الملک و انگلخان
 که از حبشیان برنجیده بقطبشاه و سرداران نظام شاه ملحق شده بودند پنهانی کس نزد
 ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرده پیام داد که قاعده مردم اصیل نه آنست
 که بواسطه خشونت و منازعت بعضی اقرار با صاحب خود و حرام خواری نمایند و چنین

چنانست که این حیر خواه مادرین امر مذکور داشته بار کتاب چنین عمل ناشایسته مامور سارند
 قلب شاه چون امر آر محمد آقا سر مخالفت قلمه پیش از پیش دید و امتداد محاصره و جنگ
 قریب چهار ماه کشید و مردم غریز بسیار کشته شدند تنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را
 که باعث نهضت او بود نزد لشکر فرمود و پسر او الملک و سید مرتضی بآن کیفیت مطلع
 گشته چون ایستادن نیز در باطن اران محاصره و جنگ هر روزه متناوبی بودند با قطبشاه
 بهستان تنده عرض نمود بهتر آنست که دست از این قلمه بازداریم و بنا بر آنکه مقامات
 در احوال مردم تحسین گاه نیست مبادی انتخاب شتافته متفق که در نیامی کتیم و ترجیح دار سلطنت
 بیجا پور نحو قرار و هم قطبشاه که جهت کوچ بر سه بهانه بود و قبول ایمنی کرده رور و دیگر با تعلق
 سه داران نظام شاهی ارتقاء در کل بر ماسته دور الملک عادل شاه شرط مارت
 در رسم پیدا و کا آورده مایهیل هرار سوار تمام براق طاهر قلمه بیجا پور رسیده خیمه و خرگاه
 در اطراف و جواب آن مرتفع ساخته طرح جنگ انداخت و چون در آنوقت زیاده
 از دوتنه هرار سوار حاصه نیل در شهر بیجا پور محیتی نمانده بود و حشیان متحصن گشته بمحوط
 روح واره پرداختند و بموجب مران پادشاهی میں الملک و انکس جان و دیگر امرایانست
 هرار سوار با استعداد تمام تحویل هر چه تمامتر نحو الی بیجا پور رسیده بجانب در واره اند پور رور
 آمده اکثر اوقات میان مردم عادل شاهی و سپاه نظام شاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده
 در طر من مردم بسیار کشته میشد و علماء ارجانب مردم عادل شاهی بطور بر سر رسید دور
 حیاں دقت از کثرت ماراں و ضرب توپها مبت کرد و یوار قلمه مقتاد و در همان شب
 میں الملک و انکس جان که از حشیان ایمن بودند با قطبشاه و سید مرتضی
 و پسر او الملک ساخته جو افتد که صبح آن رور طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلمه پور رشک رسید
 سید مرتضی که از سپه سالاری پسر او الملک بجایب آرزو و نو و انواع حمل در آرزو حمل در آرزو
 ایستادند و بیجا پور را بر سرست یافته فی الحکوه پور قلمه دست کردند سار و نگار کان و دت و ای الملک

ایشان هست پس دست از محاربه باز و شستن موجب حیات عباد و باعث استرفاضای خانیان
است و مرجع ارشیم مرضیه آنکه مخالفت را بوفاق که موجب نظام آفاق است مبدل ساخته
بنوعی نظر لطیف و رحمت بر حال ساکنان قلعه اندازند که موجب توفیق را ببله و داد و سبب رونق
نسبت اتحاد گردد و چون رسولان عادل شاه این مضمون مکتوب بوسیله مقریان درگاه بساط
اقبال رسانیدند و ارکان دولت و عہدیان حضرت نیز مصالح در مصالحت دانسته
آنچیکه در نیایب عرض گردنی بود بمبالتعه عرض نمودند و خبر روزمان سید مرتضی و امرا
و خوانین نظام شاه را طلب فرموده به تشریفات شاهانه سرسرا از ساخته رخصت نمودند
ارزانی داشت و بر جان و مال و اہل عیال ساکنان قلعه رحم نموده و ترک محاصر
فرمود و عنان کیران غریت بصوب مستقر میر سلطنت منعطف ساخت و صاحب
تاریخ فرستید قلم آورده که چون سلطان محمد علی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار خود
و حشر شاه میرزای صفهانی را که سادات صحیح النسب طلبا بود سالهای سرادان
منصب میر جلگی ابراهیم قطبشاه با و تعلق داشت در سلک از و واج خود کشید و
به تکلیف و ترغیب او بخت اظهار یکجہتی و یکدلی با نظام شاه خود میداد و سید مرتضی
سبز واری سر لشکر احمد نکر بجانب ولایت عادل شاه روان شد که سخت قلعه شاه
در که را تسخیر فرموده بعد از آن متوجه خیر بجا پوشید و چون بطاہر آن قلعه رسید اتفاق
توج نظام شاہی بجا صبر برداشت و پیمانہ دار آنجا محمد آقا زکمان با وجود خلل در شکا و بیچارگی
و عدم وصول کمک اعلام مدافعت برافراشته جمعی کثیر از مردم نظام شاہی و قطبشاہی را
بتوسیہ تفکات ضایع ساخت هر چند قطبشاه و نظام شاه مکاتیب فریب سالیب مشغول مواعد
یادشمانند و نوید خمر و انہ پیش او نمی فرستادند و اصلا از جای در نیامدند جواب می داد که صاحب
ولی نعمت من اعتماد کرده چنین قلعه سرحدی بمن سپرد و است از دولت و مجاری احوال مستوجب و
است اگر من حیات و روزم در چنین وقت این قلعه را بشمارم و خانی و خلقی منقول و برآند خواهم بود و موقع ارمکارم

روزی خود کشت و خسرو زمان بعد اطلاع برین کیفیت سیزده روزه سماعی تغییر آن قلعه کشته ام سرود
 تا توپخانه آنی حصار را احصر توپ را مدد نمود و تمام حشم را با ماختن حدی اشتغال بود
 کارزابل حصار شکست و ما در حبس الکیم توپخانه یاور حصار است زلزل که دایده مدد و لیسبان آمد
 بحکم او و زده حصار را از حصارهای حصار را ببرد و در یک آن رسیده بود که قلعه مستوح کرد و در
 اثنا خانوسان حصار را باید که چیدم زواران عادل تنها می توانی میست هر را بر سر و
 سواران یکی اراده آن را که بر سرگاه رسیده دست برد می نماید تا برین در آمدن ام
 نظام شاهجی و باقی سپاه تبحر قلعه را در حصار خسته مدد کار است ظفر اقتباس موه ارد و قلی
 کرد و بد چون وزیر الملک و اهل حصار سرج و داره قلعه را در هم شکسته دیدند و تا ساعت
 و قلعه ازین مدد خود دیدند نظام خسته و زور برد آمد که سوار ام ای نظام شاهجی البیم و در قلعه
 تا در وقت کرمی کار را در یورش همانمیش آفوده محاربه را در یورش انداخته می در حصار
 نمایند بعد ازین تدبیر وزیر الملک عرض داشتند که من بر کیفیت حال در این قلعه غایب و محصور
 قاصد می رسیدل استیصال کاتب بیجا و روانه کرد و چون بر معین علی بیجا و کان دولت
 عادل شاهجی را اطلاع دست داد با قاق شاه صبح آمد شیرازی که رسد آمد و شوران
 زمان بود حقیقت حال مسامع احلال ابراهیم عادل شاه در این قلعه مدد و صبح
 که بواسطه خسرو زلزلان است و دولت سربدار مسخر ساختند و تمام تمام متوجه
 قلعه آمد و که است و عقرب است که آن قلعه سیر متوجه کرد و صلاح دولت و آنست که
 با اظهار اوقات از صوبت حکومت کاتب معاضت که انید ابراهیم عادل شاه را
 صراحت نامه ای و دولتوا بانی بسجده که کتولی بخدمت حضرتان ارسال داشت حاصل
 معین کتولی که حق سبحانه تعالی حل شاد سلطان را که اشراف انواع مخلوقات اند و اول
 نظام عالم در فائیت می آید و مباحه است و مواهت نشان بهم موجب مرید اعظام است
 باعث عرابها و در محاربات که بر سر آمد و تم تع می شود و طاس این در روز جزا میست جدا عده

انگاه همه وضع داشت درین وقت که ابتدای آوان جلوس اعدا را مقهور گردانیدن و
 در توسیع ولایت کوشیدن موجب استحکام مهابانی سلطنت هسته و بافضال الهی و اقبال
 خداوندی خلائق بدل و جان مطیع و متقادند و امر او خوانین سپاه و دولخواه و خدمتکاران
 درگاه و امرای نظام شاه شرایط بندگی بجا آورده دیده امید بر شاه را درایت نصرت
 آیت دارند که در رکاب ظفر افتاب خدمات شایسته تقدیم رسانند و چون همت قضا
 قدرت باستیصال مخالفان کماشته کرد و غرور و فستج چهره گشوده و اولیای دولت بستر
 و ظفر اختصاص خواهند یافت و چون این همه و صفات محض از راه دولتخواهی بود خمر و زان
 نظر بر صلاح وقت بسمع رضا اصفا فرمود و با حصار امر او سپاه فرمان داده در اندک
 فرصت لشکر نه او ان فراهم آورده عثمان کیران غریت بصوبه قلعه نادر که معترف
 گردانید و سید مرتضی و جمشید خان و غیره امرای نظام شاهی و عادل شاهی از توجه رایت
 غایب حیات تازه یافته و دوسه منزل با استقبال شتافته سعادت پای بس
 فایز گردیدند خمر و زان سید مرتضی و غیره امرای نظام شاهی را بغایب شاهی
 نواخته بخلعتها و کمر صغ و اسب بازمین زرین نوا خور حال اختصاص بخشیده بسیار
 و کشور بزم تخییر قلعه نادر که توجه نمود و بعد محاصره و نصب نمودن پهلای بزرگ
 مثل توپ محمدی و حیدری و نه گزنی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون تش جبال و قال
 از جانبین مشتعل گردید حمله الامر توپچیان حسب فرمان واجب الاذعان بصرب توپ
 قیامت آشوب تزلزل در بنای آن حصار انداخته شدند و بروی که مانند سید یا جوج بود
 همچو خانه عینکوت مشک و مسنه و نج گردانیدند بمشاهده این حال سید مرتضی سیهالا
 نظام شاهی ترحم بر زن فرزند مسلمانان را که در آن قلعه متوطن بودند نمود و مکتوبی مشتمل بر
 مواعید و مواعظ بوزیر الملک سرداران حصار فرستاده او را از و خامت مخالفت بخوایف فرمود
 وزیر الملک سخن آن صاحب مشفق را نشنیده باب موافقت نمود و در مخالفت زیاده

امام ارواح و عام زبان تهییت کتودید و یادای مراسم دعا و ثنا هیام نمودند و
 حد حیدر و ملاطاف توجه ریایات عالیات جهت امداد لشکر نظام شاه بحاجت
 تلخیص لمدرك اتفاق افتاد و احجام کار مراجهت مدار سلطنت کو لکشد و صورت
 مور کرت و اختلاف کرده ایدار باب تیایج دریکه توجه بدان موجب نتواند یکدم
 بر وی دقت و خواه بود صاحب تیایج قطعاتی آورده که بعد جلوس بر سر پسران و
 مانهایان مشغول رعایات تا با ما تفریفات حروا به نام امیر ساه میر و امرا و
 و امین که رای امداد لشکر نظام شاه محاصره قطع لمدرك محمود و دود شرف صد دریا
 چون میر موصوف بر سران و مضمون آن مطلع گردید هر یک از امرا و حو امین را
 شریف ساه به پوساید و بویید مرتبت از جانب سلطان نوحان امیدوار ساخت
 محس تدیر سید ساه و امرا و حو امین نظام شاه را رعایات و اعتقاد در عباد
 مسالی وفاق را تخدید عهد و پیمان شدید که دایده و ارعاب نظام میرک معین سرداری
 که با حلق حمیده و اوصاف یسعیده القیاف داشت جهت مراسم تقسیم
 دوار تم تهییت مقرر کشته بعد از طی مسارل سعادت طارمت سعادت اند و رشده
 متعاقب میر شاه میر ساهار صلح دولت لشکر محمود را در حوالی لمدرك که هشته متوخه
 استان لوسی کشت سلطان معدلت شان بعد از مات حاکم تعلیم و توقیر میر و
 حل و عقد امور سلطنت را رای حو امین مای اید موصو ساحتار کیفیت محارمات و
 فتوحات لشکر بر سید میر موصو بعد من رساید که در ورع رعیت تا اس زمان حید
 ولایات و قطع مستحکم که سید محاکم محمود و یک هیت تصرف اولیای دولت
 رآمده هیت و ولایت کاکش و ما کوئی مستحق کشته و این مدوی بهار صلح وقت
 نتواند اید امرا و حو امین نظام شاه را لشکر طه اتر را در حوالی لمدرك که هشته متوخه درگاه
 کرده تا آنچه در تاسیس مسالی دولت و استیصال از باب غنائف صلح و اید عرض

از نظر انور میگذرانیدند همان وقت به تشریفات شایسته سرفراز شد مقتضای المرام
مراجعت می نمودند و اگر تاجری حیوانی در راه تلف می گشت قیمتش از سرکار فیض آثار
مرحمت می شد و غذایش بر تنه بود که اگر ضعیفه طشتی پراز زر نهاده از دار السلطنت
گولکندۀ تا اقصای احمد نگر و بیجا پور و بنگاله رفتی احدی را زهره آن نبود که سر راه را و
بگیرد با وجود آنکه مردم تلگانه در فن دزدی از راه زنان مالک و گیر متا از اندویش
آهنگان بود که نام دزد و پیر زبان کسی از بیم سیاست نمی گذشت و در تمام ولایتش هیچ
طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت و از فرط سخاوتش طعام بسیار در غایت تکلف
در سیلان می کشیدند و بر خوان الوان نعمتش تمام روز خاص و عام طعام می خورد
و از جمله فتوحاتی که آن خلایق پناه را دست داده فتح قلاع و حصون قاسم کوته
و راجندری و کوندیر است و همین اتمام آنحضرت تعمیر عمارات رفیع قلعه و دار السلطنت
گولکندۀ و مناصد و مدارس و نگر و دوازده امام و ریاض مثل باغ ابراهیم شاهی و باغ
گلشن و حوض حسین ساغر و کثوره کنگر و کثوره بدوئل صورت اتمام یافت کذا فی
تاریخ فرشته و تاریخ قطب شاهی باب چهارم در بیان احوال سلطان
معدلت نشان سایه لطف آله ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاه ششمین
فصل اول در جلوس آن پادشاه صاحب شوکت و کمیت بر سر
سلطنت و ذکر توجیه آیات نصرت آیات بجانب قلعه ملدرک و در
ذیل این بیان بعضی وقایع دیگر چون شهریار معدلت شعار بجوار رحمت
پروردگار انتقال نمودار شد اولاد او سلطان محمد قلی قطب شاه که در حق خلایق آیات
آله بود با جماع ارکان دولت و اعیان حضرت در اسعد اوقات بر تخت جهانبانی و مسند عکرا
جلوس فرمود و امراد و خوافین و سادات و علمای دین را با انواع عنایات پادشاهانه و صفای عطف سران
سرفراز می بخشید و تمهید بساط عدل خود کافور عایاد و عامه بریار افراغ ابوال و مرفه اسحال گردانید و

اور دوست داد هیچ یک از شاهزادگان عظام را عتر آن میسر نشد آخر عوای مصطفی معلمان
 از ماده مستقیم یکجائی و خلوص سحر کشته گریس را در برپایاست و چون مستعدان ارت فقه شده
 بود در شان عتر و الف در قلعه کولکده محبوس گشت و عوای من حصر سیرالاسنه وقوع فیه
 در شهر محرم شش عشرین و الف در چاه پلاک افتاد و ششم مرا محمد امین که آخرین پسر شهریار بود
 و نهایت غفلت و محنت بوی دانت چاهچور در سادی صند او که رسم هداست حسن عظیم ترتیب داد
 قریب مد و لک هون صرف نمود و آن شاهزاده محب عقل و فراست و دیگر اوصاف ستوده
 که لازمه سلطنت است در میان احوال ممتاز بود و سادگی بیاض سلطان محمد قلی قتلش سار و وط
 توجه و الف اکثر اوقات مرل او تشریف فرما میشد و آن شاهزاده در وقت رحلت والد بر گوا
 هده ساله بود و چون سن تشریف سنست و مع رسید در شهر شصان ششده اربع و الف مامل طبعی
 سادحیات بود و ذکر شمه ارحصایص ذات قدسی صفات آن شاه معصرت پناه
 آورده اند که آن شاه و حقایق پناه پادشاهی بود و شیعه مذهب صراط و هشیار و سخی و مدثر
 و دانا و جهت صسط سیاست بین ار حدی نمود چنانکه مادک حریمه سیاست عریب کردی و در
 که ماحبائی یای محرم را نصرت تار یا به عدا کرده در طرے بهاده تیار و در و عسلم
 تایج و قتل و حکایات پادشاهان پستین رحمت و امر است و چون تحت سلطنت
 ا و خود بهایوش ریب و ریت یافت مادود عداست س مس اقدس کلمات
 و حریات امور حقایق پرداخته در عریه احوال سیاه و عریب به نوعی می کوشید
 که مرید سے بر آن مقصور می شد و سخی در تقویت احوال ولایت سعی می فرمود که
 اگر شخصی در ستر خود مارن خویش سخی گفتی هان لحظه به سمع شریف او رسید
 و در عهد او لوکران بر رگ هم رسید و در سفر و حضر همواره اهل فضل و هرد
 مدتش می بود و در مجلس هایون به مسامحه علوم و بی پرداخته تحقیق سایل
 یقینی شرایط اهتمام بحامی آورده و در وایار بعد که عرما و تجارت و عالیس آورده

چند ماه بود و ذکر اولاد امجاد آن سلطان جنت مکان از ذکر و اناث بقول صاحب
 تاج قطب شاهی آن پادشاه مغفرت پناه و راحی سبهای سی فرزند کرامت فرموده و اناث
 پسر و سیزده دختر از آن اولاد بسر حد بلوغ رسیدند از ذکر اول عبد القادر المعروف
 بشاه صاحب و آن شهریار و دختر کی از مشایخ راده سلک از دواجش کشیده جشن عظیم ترتیب
 داد و جمیع امرا و خوانین بل سائر لشکر را بجلعت خسروانه خواست و بنا بر مصلحت ملکی آن شاهزاده
 را در ستانه دیو کندة نظر بند ساخت و چون آن شاهزاده بهین بیست سالگی رسید با جل بلبعی بخت
 مرضی مبتلا گشته از تبهجان درگذشت و در روضه منوره این دو دمان عالیشان مدفون
 گشت و دویم میرزا حسین قلی که بزور علم و فضل آراسته بود و از علم حکمت و منطق بهره تمام
 داشت و در وقت وفات شهریار بیست ساله بود بعد از آن شش سال دیگر بهره از زندگی
 یافت روز در شهر محرم سنه ۹۹۴ اربع و تسعین و تسعمائه پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه
 با جمعی مخصوص باراده سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده را هوس شنادت داد و قضا
 و انگیز شد در حوض نامم ملی مشغول بشنا شده عربی بحر فنا گشته در نگر فیض اثر مدفون گردید
 سیوم پادشاه گیتی پناه ابوالنظر سلطان محمد قلی قطب شاه که باب چهارم متکفل ذکر احوال همایون
 اوست چهارم مرزا عبدالفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود و بعد از آن
 در علم تجوید تمیل زمان گردید و چون سن شریفش بیست و هشت رسید در سنه ثلاث و الف
 بعثت صرح درگذشت و تولد آن شاهزاده در سنه خمس و سبعین و تسعمائه بوده و یکی از شعرا
 در تاج تولدش گفته رباعی آید بشهر زمانه فرزند می داد و شد خاطر شه از آن بسی خرم
 از نخل مراد چون کل تازه شکفت و تاج طلب کن از کل نخل مراد و پنجم مرزا محمد خدا بنده که از
 بطن والدۀ ماجده شاه گیتی پناه محمد قلی قطب شاه متولد شد و هنگام رحلت پدر بزرگوار خود بین دوازده
 سالگی رسیده بود و در زمان سلطنت برادر خود مدت سی سال بعیش و سرور گذرانید و فراغتیکه

ذکر انتقال شهریار در حجت پور و دگوار و سنین غم شریف و محلی از احوال اولاد
 امجاد و تئمه از خصایص ذات قدسی صفات صاحب تاریخ قلمشاهی آوده که
 شهریار بعد از این صیادت بنیاد میرتاج میرحسین ابداد و احوال نظام شاهی را
 و با هم بر می راکمال صورت معروف بود و کمالی معنی موصوف در امور مملکت مطلق العنان گردید
 عزیز ملک و شرفی ملک و راسخان و اصل جان و معنی از مردم معتبر را ماده هر ارپاده و
 هر ارشاد و نوبت و بقاره تعین او می بود و هر روز و پادشاه و سرشک و غرور و عود و دوس
 صدل و اولاد و حیثی و جید هر ارشک تنول برای او کمر می شد و قریب او آنکه
 رسید و در احوال حیات آن بر من ماسیاه و لشکر در سرحد مصری گریه بر سر تاج که تاج
 سیار از لقره و طلا بگو ما گون صور مرین و مرصع طائی و جواهر در آن تاج بود و رفته و با
 علو در پست و تاج حجت اظهار و در تاج ای و محرابی خدمت و دنیا برایش قهر سوخته و مو
 یک کلهون و تمام بت های طلا و لقره و قصه تصرف در آورده و سه کلهون دیگر از ولایات
 تحویل نموده و با پای سار کدست شهریار آمده مجموع را آنظر انور گذاشته
 و متحمل خوا طیف حسودان گردید و تصار در همان روز مزاج سارک از عاده احوال
 انحراف یافت و قارصه تب محرق پیدا شده سرسالیس باقوانی معاد و دور و دور
 در تریا بود و معالجه اطباء میجاوم بود و مدعی امتداد تا اینکه در روحت سبب
 و کیم شهر ریح التالی نقول صاحب تاریخ قطب شاهی مطابق آنچه که راجح محض از این
 مقور در ۹۸۸ شمس و تمان و نعمته بعد از مار بلبر دای اجمعی الی برکات الیک
 احاطت گفته از جهان روضه رضوان حرامید و تمام شاهزادگان و امرا و حواین با دیدن
 گریان و دلپای ریان تحسین و تکبیر بر داعت و ساع لنگر کدخد و در عید سوره این
 دو دمان طایب شان است و معول با حشد و غیر شریعت بیچاره و کمال رسیده بود و دست
 سلطنت نقول صاحب تاریخ قلمشاهی سیال و نه ماه و نقول محمد قاسم مرسته سی و دو سال

متوجه دار السلطنت گردیده از حضرت شهریار التماس نماید که چون فتح قلاع بغیر این اقبال پادشاه
 که ظل الله است رویند پیرایه جهان کشای در رکاب آورده بجانب ندرک رایت نصرت آیت برافرازد
 و چون بموضع ننگان نون نرول سپاه واقع شد فرمان بپایان پادشاه سکندرنشان مناسطه امن و امان
 ابوالمظفر محمد قلی قطبشاه معنی بر خبر کرد و رت اثر حضرت فردوس مکانی و نشستن بر اورنگ
 سلطنت و جهان بانی با سیم امیرشاه میر و امرا و خوانین رسید امیرشاه میرمضمون آنخبر را جمیع
 امرا و سب در آن غمخیز داشتند سید مرتضی و جمشیدخان و خداوندخان و بحرچان و بهرام
 را طلب نموده در مجلس خاص بر زبان آورد که اگر مدعا و مقصد شما اینست که متوجه خدمت
 حضرت شهریار گشته التماس توجه رایات بنصوب نمایم باید که خاطر مرا از مکرید مخالفان
 جمع فرموده قسم یاد نمایند که اسلاسخنان اهل فساد در مقام دشمنی با لشکر منصور و نیاید
 میرشته محبت را از هم ننگند تا مطمئن خاطر گردیده متوجه دار السلطنت شوم سید مرتضی
 و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بخو که مرضی امیر بآید بر تو بدو گویند مغلطه یاد نمودند بعد از آن
 امیرشاه میر غیر انتقال شهر یا رخت مکانی و بر تخت نشستن میرسلطنت و اقبال را اطهار
 نمود امرا و خوانین بر سر صو و پیش و حال کمال مبالغه بجا آورده تجدید محبت با شهریار
 زمان تازه گردانیدند و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جهت مراد
 تنبیه متوجه درگاه و الاجاه گردید و محمد قاسم فرشته زبان زد قلم و قالیع رقم گردانید
 که سید مرتضی با عادت شاه در مقام دو اتخاوسی آمده با انواع تدبیر خلل در اراد و امرای
 قطبشاهی انداخت و امیر سید زبیل در عهد سلطنت محمد قلی قطبشاه حسب حکم بعضی از
 ولایات عادت شاه را بجزیره تصرف در آورده دو سه بار روزگار بکام دل گذرانید و چون
 سپاه عادت شاه بروی تاخت بعد محاربه بزمیت یافته اثاثه سلطنت قطبشاهی
 را بخت و تفصیل این بموجب نوشته صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم ندر
 خامه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی فصل سوم از باب سوم در

درست باده تعهد نمود که شاه ابوالحسن و لایق شاه را که در یکی از شتلاخ محوس بود
به سیاه پور ببرد و بستاند و در قیدم مصدق می توانی را بد و در حرم عسکریه و در و طایفه که می رسید
در مقام قید میر شاه میر و جلالی سیاه پور و در آید به سید مرتضی را چون شاه ابوالحسن محمد
و جلالی بود و در ایامی را می می توانی او به سید و جلالی را می بود و در ایامی مردمی را در راه
رفته به مقصود ایشان را به سمع و رضا اصحاب و مودکی را اهل و فان که در تدریس را باب
لحاق الطبا عادتت محسوب معاهده را امیر شاه میر تقی میر بود و سید شاد الهی چون بر
تدریس مردم سیاه پور و قوف بافت کتابی متضمن مد گو به امید و بیم حکامین جنت و سست
از شاه داشت و در موافقت با سید مرتضی تحویل و تحذیر موده اختلاف در میان ایشان
طایفه گردانید و چون خاطر از قمر لقا و اتفاق امیران سیاه پور جمع گردانید به سید مرتضی
ملاقات نمود و حقیقت اتفاق را با مسالعه تمام این فضا نمود و سید مرتضی چون دانست
که امیر شاه میر آن کلمه اطلال اطلاع یافت و علاج سحاح طریقت امیر مردم سیاه پور را
محمد ملک میر شاه میر تیان نمود و میر مدکور در ایامی فاسد و شمس را العاصرت و لیدر
خاطر تین سید مرتضی نمود و دانست و تیان عاقبت امر ایدایل و بر این بنات
و سید جلالی سید مرتضی را به عاقله و احواص جنت تیان گشته تحذیر تیان محنت
را امیر شاه میر بایان اطلاع نمود و سید صاحب و چون امرای جنت از بهت و مات
حذر اگر دیدند طایفه مرکبان را که موارمی ده هزار سوار بود و ماز و نمود و در کبان
راه آمد و شد و آذ و ده بر سیاه پور و مود و سید سبب تکی فطی - لشکر طغر اثر تید
شده کار رعایت دشوار شد و حرم سیاه سالاران محنت و ترک محاصره دیده توجه تخریب
و لایق گشت و اکثر شهر با ویرگات راستی لشکر که در ایام و مود و سید سبب تکی
و اکثر قصبات مقرر و مامع که گردید لشکر لیر و می اثر و در سید و سید سبب تکی تخریب تکی که را
مسمی ساخته اعلام طغر انعام در الصوت و مود و سید مرتضی امرای طغام تیان به اطلاع در آن دهم که تیز

بمقتضی قضیه سیاه نموده متوجه نگذارد و دیده آنرا نیز مفتوح نمود و بعد از آن بر سر مسئله ایستاد
نیت بامبرداران عادی شاهی بجا یک در پیوسته بفتح اختصاص یافتند و جمیع ولایات مورد
استشهاد را از انبساط نموده حقیقت موقوفات بحضور رسانیدند و نمودند شهریار کثیر از امرای
شهرهای غوطه خروانه ساخت و فرمان بامیون با هم میرز نعل مشرف شدند دریافت که مسیح
یک لک مومن و ده هزار کندی غله از ولایات مفتوحه بهرسانیده بامبرداران خود را با
سپاه نامرد و بیچاره ملحق گردانند امیرز نعل حسب الامر با خزان و غله بجانبا لشکر مستور توجه نمود و هر
عادت شاهی از پنجه گاه گردیده موازی پنجاه هزار پیاده از کلمبر که بامبرداران نعل که در آورده
و در موضع املیه راه سپاه منصور گرفتند و در آن لشکر منصور علیخان کشورخان طاهر محمدخان
و حسین و آویشان و خیدرخان میرنوبت متوجه زرهم که در دبره موازی دو هزار پیاده و نعل آورده
بفتح و نصرت از آن مقام کوچ نمودند و متوجه دیگر سسی هزار پیاده بغیرم شیخون و دست بردار از این
بجوشم آورده کنار بر شک منصور و توانوا ساختند امیران تغیب و دلدارای امیرز نعل بدفع آن
تیر و پیکان متوجه شدند و جمعی کثیر از پادرا آوردند و چون این اخبار در بیجا پور بامبرداران
رسید و نیز از لورالدین محمد با با پنجه از سواران آمدند که بر شک میرز نعل شیخون و ده کذا و
که زر و غله بپایه منصور رسانند و میرشاه میر و سید مرتضی بعد از اطلاع بر این کیفیت فی الفور
پنجه از سواران آمدند و سپاه انتحار نموده بر عقب میرز لورالدین محمد روانه نمودند و در شب
دو قسم آن دو سپاه بر خورده بجنگ در پیوسته شدند و بسیار می زد و لیران جانمیدین
و خیز و پلخ گردیدند و سپاه عادی شاهی بمرائشان شده بیجا پور معاودت نمود
و میرز نعل بغیر و زنی به شک منصور ملحق گردید و بعد از آن ایام کشورخان و عین الملک
که از امرای معتبر عادی شاه بودند از خوانین حبش آن روزه خاطر شده و از شاه میر
و سید مرتضی قول گرفته داخل لشکر منصور گردیدند و بدین سبب فتور عظیم شکست
امرای حبش را یافتند و ضرورت حلقه بر در کرد و هیله زده بخیه کس شش سید مرتضی

روز گذشته معایه کرده بود و مدارحالی حصار قدیمش تهادد درین اثنا حاسوسان کجوانین حش حرسایند
 که سیادت پناه نیز بدی که ارجاس شهریار به سیج ولایت کاکل و غیره نامزد شده بود ولایت را منحصر تحت
 ماحراره و آذوقه سیار کتاب سیاه و نصرت متجاوز توجه است امرای حش میرالدین میثاقوریرا با غیره ایوار
 حش است که شعیب سردر سر جمعیت امیر رمل و ستاد و محمد قاسم و شسته توقیم بود که بهر ادا ملک بعد از
 شکست یافتن حیدر ملر کباب سرحد را طاعت او رفته بود و چون حصر و توقیم هر دو در حش در میان پیش
 رسید اتفاق میر تقی امیر الامرا ملک را در حادث مورد ذکر نامزد کرد و بدین امیر رمل
 بتسلیم ولایت ناکاوی و کاکل و کلکو و فتح آن محال و فتنه بشکست منصور و مجرای
 در آن بین رونق و برتن انقیال موجب بود شسته صاحب تاریخ قلمه شاهی آنگاه در اماسکه عیار
 اختلاف میان حیدر و آن حاکمانی ترغیب شد شهریار تسخیر کرد کاکل و ناکاوی و قلعه کلکو
 با حیدر محال دیگر که ملک عمران پناه نصرت شسته را کفار گرفته بود و عادات او در عهد سلطنت
 شاهزاده سحان قلی متصرف آن ولایت گشته پیش نهاد و محبت ساخت و عالم جان کتور خان
 و حیدر و حاکم میر لوبت را با جمعی از بهادران سیه سالاری میر رمل با تراج آن ملکیت
 موردی نامزد و نمود و صیاد و گنج و میان مدو که در آن حش ار حاکم کتور خان عادات حش
 ولایت را متصرف بود و در استماع حصر توجه سیاه منصور و حرم حلال استمال یافتند و بعد از
 مقاطره و ولادی بنیت نهادند و تمام ولایت مذکور متصرف اولیای دولت درآمد و امیر رمل به
 بر قسقه تهاه داری مقرر و موده توجه قلعه کلکو گردید و محمد رسیدن آن حصار را مستحسنت
 و بعد از آن حش حریفان که کعبه و سیاه را بحیر ملر عادت شاهی که در ساغر و کباب بخاوی میر
 امیر رمل با اتفاق امرای دیگر بقصد گرفتن میلان کباب ساعر علیار نمود و امرای عادت شاهی
 چون بر توجه او اطلاع یافتند میلان را اگر گردانیده قتلعه ساعر برد و سید شرف
 ماد و سردار برکی و شته چهار هزار سوار و حرم عاده ارتلعه بیرون آمده حش آرا می قتل
 شد و جمعی کثیر از برکیان را قتل داده گرفتارند اسیری گردید و سرداران لشکر منصور محکم

به شکر سید مرتضی رسانید و شکر بیان عا دلشاه تعاقب آن لشکر نموده جمیع اسباب اموال فیل و اسب
 را بدست آورده متوجه بیدر گردیدند که ملک برید را از قید محاصره نجات دهند امرای نظام شاهی
 از استماع خبر فرار بنزد الملک و توجیه امرای عا دلشاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشته
 به شکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بنزد الملک رسید امتحان رسید فرمان سپهسالار
 لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظام شاه حاصل کرده فرستاد و بنزد الملک و جمیع امرای
 متابعت آن سید علی ثرا و مامور ساخت و سیادت پناه امیر شاه میرزا امیراد سپاه
 قطبشاهی بدیشان ملحق گردید امرای نظام شاه با ستطهار ایشان متوجه ملوک گشتند و چون
 سپاه عا دلشاه بعزم محاربه با ستقبال شافت و لاله دران نظام شاهی و قطبشاهی با ستطهار
 یکدیگر بر آن سپاه حمله آورده منظم ساخته قلعه ملوک رسانیدند و چند روز فیما بین آن لش
 جدال و قتال فروزان بود و چون امیر شاه میرزا سید مرتضی دیدند که عا دلشاه میان در پناه
 قلعه خنک میکنند و اکثر سپاه عا دلشاه اینجاست اند و در بیجا پور چندان لشکری نیست صلاح وقت
 در محاصره بیجا پور دانسته در نصف شب بجانب بیجا پور کوچ نمودند و در آن عا دلشاه از بیخبری آگاهی
 یافته در آن شب از راه دیگر بسعت تمام خود را بجوای بیجا پور رسانیده در کنار خندق نزول نمودند
 و سید مرتضی و امیر شاه میرزا کربلین امرای حش لسته باز تمام متوجه آورده گاه گردیدند و از آن
 جانب اخلاص خان و دلاور خان با لشکرهای بیجا پور فوج فوج از دروازه بیرون آمده بکنج
 در پیوستند و از توأتر حمله های رزم آزمایان عا دلشاهی نزدیک بان رسیده بود که لشکر نظام
 شاهی انزمام یابد درین اثنا جمعی از دلاوران لشکر شهریار یعنی قطبشاه علم مردانگی برافراخته
 بضر ب شمشیر آید از مخالفان را از جا بر داشتند و دو فیل مست که استطهار لشکر عا دلشاه
 بود بخارت برده دشمنان را دروازه قلعه روانیدند و مردم نظام شاهی را قوتی دست داده
 بفتح و فیروزی یار دوی خود مراجعت نمودند و روز دیگر امرای خوانین بدستور معهود آماده سپاه
 گردیده صف آر گشتند و امرای حش فوج فوج از دروازه بیرون آمده از اندیشه جلالت سپاه پناه گذر

استقلال او است و رعایت استیلا و تسلط بمملکت دولتمداره پرداخت و در آن شاهزاده ملک ترک برکت
مرغی نظام شاه اتفاق قرار داد و یکمیل عادلان یکی و تنالی ها با پسرده هزار سوار بقصد تسخیر
بعضی از یزیدگناه سرحد عادلستان را از احمدگر کوچ کرکوح روانه شد و حاجی کتور خاں کیمیت اراده
مرغی نظام شاه که اسد بگ که در آن بی عادت است با ملکات برید را عمار جاطر داشت لحضرت یاد
رساید و موصوف حکم عن الملک کعالم خود میر و اکس خاں و دیگر امرای حشی را ماسد
اسلام خاں جمیع خاں و دلاور خاں ماسد کرسق قنار حدال بدافع سیاه نظام شاه
روان سرحد گرداید و بعد از آنکه امرای مالدستای سحوالی شاه درک رسید بدست آسیات حیدای
تمام کرد و تسکر نظام شاه که لغا سله چکر و بی در و آورده بود تحویل تمام مارا ده جنگ روانه شد
و بقول محمد قاسم فرسته سهراد الملک از رسیدن سیاه کیه حواه عادلستان ای آگاهی یافته صف آرا
حدال و قتال گردید و غنی لغایت صعب میان آمد و آنرا قیامت بود و گشت عاقبت الامر جم
دولت مالدستای سیم فتح و فیر ری احقاس یافت و سهراد الملک حته و محروح رودر
وادی اهرام سهاد و این ولین تحت که در عهد سلطنت ابراهیم عادلستان اهل طاعت در
لظلمکهاں جلوه نمود و صاحب تاریخ قلمستان ای آورده که سهراد الملک از عروحوالی و عدم تم
در امر مجار به مصر کرد که سید مرغی و دیگر امرای را بدو ملحق شود و تعیل را کار فروده ولایت
عادلستان در آمده آتش سید در آن مرمر لوم را و روجت و امرای عادلستان ای را استماع
ایحرام جمعیت بهشت سهراد سوار عقید دفع او را بجای آورده روانه شد بد سهراد الملک جرم و
احتیاط مرغی بدست اکثر اوقات تخرع ماده عقلت امر استعول می نمود و چون متاعست
سهراد الملک سید مرغی را ثقیل میبود در آمدن القدر در رنگ کرد که سیاه عادلستان ای که
بامر سید رود در تسکر سجاد لور ملحق گردید بد سهراد را استکر خجایف از عدم حقوق مرغی
آگاهی یافته و دست جمعیت دانسته در موضع دار اسس نامی ملدک و سولایور بر سر آن
عاطل تحت آورده و بهر دالملک و صیت سلاح یوشید و ریخته با چار و ولوادی قرار آورده و را

به قلعه درآمد و دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهاونه دار را بقید ساخته متوجه سبزه محل شد
 کماطمان که از بازی روزگار غافل بود در آنوقت آگاه گشته اسیریه بجانه عمارات محرم سرزد و آن گردید
 بدان امید که چاندلی بی سلطان حمایت نماید خواهی سرایان که در آنجا حاضر بودند و با وی دینم نهادنت
 میزد پیش آمده در گوشه شش گفتند که این امر برخلاف چاندلی بی سلطان واقع شده پناه باو جستن
 خلاف عقلست کماطمان غیرت بجز فکر گرفته چون میدانست که دروازه قلعه بدست خصم است از پس
 عمارات پادشاهی خویش را بدو بار قلعه رسانده بجان اطعمای آتش فتنه جانور مضطرب حیران
 خود را و خندقی که محو از آب بود انداخته و شش نکرده بکار رسانید و چون اندک مهلت در زند
 او بود بیکس از مردم شهر او را شناخت و کماطمان بیایغ دوازده امام که در کنار خندق قلعه
 ارگ واقعست درآمده در پناه دختستان بسیرت تمام بجای شش که از تماخ آن قریب دوازده
 گز شتر عدیه رسانیده بی ادا واحدی عازم شهر و آردن شده دستار و کمر بند و شال و دوش
 انداز خود را بیکدیگر بسته بطریق کذب نگه دوازده مضبوط کرد و بدستخاری آن پائین آمده در آنوقت
 بزرگس از وقت او نرسیده پیاده و مضطرب بمنزل خویش که در بیرون شهر داشت رفته در
 تنه و استعداد گریز شد حاجی کشورنمای غیره چون انچنین جلدی نسبت به او گمان نکرده بودند
 قریب یک ساعت نجومی درون عمارات قلعه و جاهای تاریک شرایط تفحص بجا آوردند و بالاخره
 چون معلوم شد که کامل خان از بیم جان خود را از حصار قلعه و شهر نریزداخته و سلامت
 بطرف منزل خود رفته است بمکی اتفاق کرده جمعی کثیر بر سر وی نامزد کردند کامل خان
 بر آن مطلع شده پاره از جواهر و نقود برداشته با هفت هشت گن بجانب احمد نگر راه فرار
 پیش گرفت لیکن هنوز دو کوره راه رفته بود که بدست مردی کشورخان اسیر و دستگیر گردید
 و ایشان متوجه آنکه مبادا لشکریان بنوادار او از عقب رسیده خلاص کنند در عت
 نیش از تن جدا کردند و اموال و جواهر تباراج برده اثری گذاشتند حاجی کشورخان بعد بماله روش
 کماطمان پیش گرفته بجاوت و التفات چاندلی بی سلطان با هر حال و عقد سلطنت بقصد اختیار در درویش

[illegible]

آل رسول عاظم تبت بعد نماز شدن بشارت ملازمت بحسن تقریر گردید و درت از خاطر مایلون
 زفته نوعی نمود که شمر یار امیر شاه میرزا امیر شکر ساخته باده هزار سوار بند و از جانب
 مرتضی نظام شاه میرزا یادگار و محمد خان و شاه وردیخان باده هزار سوار پیش از رسیدن شکر
 مقصور کجالی بدر رسیده تزلزل در اساس استقامت ملک بریدند اقتدار ملک برید سر اسیمه
 شده استمداد از خدمت علی عاقل شاه نمود عاقل شاه ده هزار سوار جنگی او فرستاده او را از
 نقصن محاصره دشمنان رها کنید گویند عاقل شاه با وجود انصاف بجمع صفات حمیده و خصایل
 پسندیده کثیر المباشرت بود و به سپهران صبیح الوجه طبع العذار میل تمام داشت چنانچه دو خواجه
 سرای صاحب جمال را که در سر کار علی برید بود و طلب فرمود علی برید بناچار نمی آن هر دو
 خواجه سرار اروا نه سچا پور گردانید و چون آن هر دو خواجه سر را بحضور رسیدند و بر سبب
 طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواجه سر که بزرگتر بود و بهتر کار دمی در شور و ال پنهان
 کود و بعد از ملاقات پادشاه را بوصول خود امیدوار ساخته بلامیت و چالپوسی تمام و بعد
 کار بشب انداختن و پس از انتظار بسیار چون روز عمر پادشاه پایان رسید با اتفاق خواجه
 سرای دیگر کجی و خالی از اغیار درآمد و چون طالب وصال گشت آن کار در خمی کاری به
 علی عاقل شاه رسانیده بعالم عقی فرستاد و این حادثه غظمی و واقعه کبری در تاریخ شب
 نخستین بیت و سوم ماه صفر شصت و نه ثمان و ثمانین و تسع مائه و نمود و مولانا محمد شمس
 التلخیص بر جنائی مرثیه و تاریخ شهادت آتشاه عدالت پناه بدین پنج در سنگ نظم کشیده است
 قطعه آه که دست اجل و چین عدل و داد به نخل فوت فلکند شلخ مروت برید به بر
 فلک خسروی گشت ازین ماجرا به مهر کرم مختفی ماه سخنانا چید به خسرو عادل لقب شایع
 ازم آنکه به ظلم دوران او کس نشنید و ندید به وقت وداع جهان تاز و تلکام به از کف سار
 در شهادت چشید به فتنی دوران غیب از پی تاریخ آن به بر سر دفتر نوشت شاه جهان
 شدت مید به ذکر خاوس ابراهیم عاقل شاه ابن طماس ابن ابراهیم عاقل شاه

میل بهرام را بیست و اندوه یک محکمه شکوه آن مدینه را مهیوم ساخته تا در واره
 قلعه نقابا نمود و میل بهرام لغت تمام میبندد در واره را از حاکم داشت و متعاقب علی قلی
 و عمر میگردد و در واره و دیگر غازیان قدم دریا در واره ما و ده نصرت شیرین و واره طعه
 را از قلعه نصرت گفاز بر آوردند و محمدان را از اطراف متوجه گشته بر سر حوض نمود و قلعه
 لعل ایردی و دست بهر صفر سه سب و شامس و تمامه مفتوح ساخته و سر درگاه تیراج و داماد
 را امر را اسیر گردانید و او ایامی و ولت قاهره در اندک زمان جمع قلع و بلاد کرد میرزا
 سرحدی خان محمد میر تقی در آوردند و تعداد این مستع میر شاه میر معنی امر او سر داران
 محاطت قلعه و ولایات مقرر نموده خود را غنائیم بسیار تیراج را همراه گرفته بصوب دله السلطنت
 متوجه گشته بحر ساطوسی سرور و عوطف خبر وی متار گردید - ذکر آمدن میر
 الوفاق اسم از جانب مرتضی نظام شاه بجبهت بمسود موافقت و
 فرستادن لشکر بر سر و مقتول شدن علی عادل شاه بنحیر سب و
 خواجه سرای مدینه را آوردند و اندک مرتضی نظام شاه تعداد پنج هزار و اسلحه و اسلحه
 یا از علوهیت قریب ستارده سال کوته حلت اختیار فرمود و غیر از یک یا و چند هزار
 را یک خود گردانیده است و مهمات یا دستان را از کاب دولت شلی اسدخان و صلاخان معلوم
 نمود و ایات را بر کاه کار عده پیش میا مدعیه و مسته محکوم می فرستاد و آن وانی گشته
 وانی در کمال معقولیت تعلیم می آورد و هرگاه جمعی کاظمیها بولس میر سید رفته مدخل حاصل
 و فرس اعما و کرده مردان میان میر ستاد و مهمات حرب نموده مراحمه نیافت و
 نقل متاع تاریخ قطشای در ایام عزت تسمیر خاک نیدر پیش نهاد ساخته و رفته نظر بر
 موصوف قلمی نموده اجتماع سپاه فرامداد و جویان امکان ظاهر بود که مدوین وقت
 است بهر از تسمیر میترسید است قدوة السارات میر الوفاق ششم احمد مت شهر
 فرستادند تا عمارت ملال را علی معذرت ششم مهم مصلحت را از وجه و خواهان ساد

نموده اکثر بر مقتول و مجروح ساختن بخت و غیر ذری معاودت نمودند از اینجا بوشیاری
 و خبر داری شهر مار را که لازمه کشور تافت قیاس باید کرد که در چه پایه بود که سی هزار
 پیاده در جنگی فاصله نبشت کرد و سی از لشکر منصور مجتمع شد انتظار نیست میکشیدند و
 سیه سالار و کسی دیگر از لشکر اینرا اطلاعی بر آن حاصل نشد و آنحضرت از ده روزه راه
 فاصله براراده فاسد لشکر کان واقف گردیده امر فرمود تا سپاه حضرت پناه پیشستی نموده
 دمار از روزگار آن مدبران بر آوردند با حمله بعد ازین فتح عظیم حیدر الملک و سایر
 سرداران قلعه کمورم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلعه و اقطاعیکه
 در سرحد واقع بود از طنطنه دلاوری سپاه حضرت پناه مطیع و متقاد گشته حصارها
 را تسلیم اولیای دولتی نمودند بخلاف مردم قلعه پلم کنده که با ستیزه ها و حصانت حصا
 و وفور اعوان و انضام و غرور گشته مانگذاز گردیدند بنا بر این حیدر الملک و غیره سرداران
 مهمت به تسخیر آن گماشته در اندک زمانی مفتوح ساختند و بعد از این حیدر الملک آن قلعه را
 تعمیر نموده و جمعی از دلیران کار دان سپرده با سایر امر اسباب قلعه کشانی همراه گرفته متوجه
 قلعه گوندگیر دید پس از وصول بدان قلعه بمحاصره پرداخته و سیبها پیش برده جنگ
 در پیوستند و چون مدتی بدید تسخیر گوندگیر ثریا نظیر که بر قلعه کوهی در غایت ارتفاع واقع شده
 صورت نبشت شهر یار زبده آل طه و سین میر شاه تقی معروف بمیر شاه حیر را جهت تسخیر
 آن قلعه روانه فرمود و بعد وصول آن قدوة السادات نیز تسخیر آن قلعه چند روز در حیر
 تاخیر افتاد امیر شاه میر امر او خوانین و بهادران طرغین را از غضب شاهی ترسانیده بفرمود
 تا توپچیان توپها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اسباب
 آن حصار را در هم شکستند و امیر شاه میرا جمعی از بهادران مثل علی قلیخان و غریخان
 و نور بیگ بجانب دروازه شرقی حصار تافتند و محاصره آن را بر جنگ و حصارال تحریر
 نموده متعارف اینحال هزار سوار دلاور از قلعه بیرون آمده بقصد مخالفت متوجه سپاه منصور گردیدند

انواب سارعت با نظام شاه و عادتاه مقتوح تدکفار و مستحقتم دانسته اب تاملت من
 ساختند دل بدم حرأت اگر کسار مدی گستاخاب کو نذی عمو کرده است تسلط لایاب
 گو نذی آفت و در ار نمود مراحت بحال رعایا بسا کین آن سر برین یر ساید ملاعزم شتر
 بعد لطیفال خاطر ارادیت سارعت آن دو یاد شاه عالیه و نجی همت محکم دین آثار و طلم
 مقصور گردانید و بعد حد سال کما آسود و حال گشت بر توافقات بر امتناع سیاه و طهر یاه انداخت
 و در ایدک فرصت سیاه و سیارار یاه و سوار و راه هم آورده سیادت یاه میر عمار الدین تیار ی
 را خطاب حیدر الملکی و ار اگر انبیه سیاه و امرای دیگر را همراه داده سیاه سالاری
 غریبه سیار خندید و تبحر قلعه کو مدیر امر و فرموده و سر داران دیگر را احکام مقرر ولایت
 کو مدیر در آمده اول تسلط وید کننده را محاصره نموده اقبال حد و مدی سحر نموده و بعد از آن لصوص
 حصاری کمر کوته که گستوری رگیا و مدد مالی جیسا که جمعیت میت هر یاده در آنجا اقامت شدند
 متوجه شدند و مجروح و مصلوب آمد مقتوح ساختند و بعد سطو قانع و لواحق الحصار عماران کریان غنیمت
 لصوص تبحر قلعه که هم عطف داشته احصار را مر کرد و در میان گرفته در چهار و پنج تبحر و آفرید
 اعد جمعیت خاطر از تبحر قلعه که در حد و کو مدیر و در تبحر قلعه فلک نظیر کو مدیر گردید و در
 محالی آن قلعه رسید و شروع محاصره نمود و در حلال اجمال از حاکم شهر را و مالی مأمور حیدر
 و سایر امل و خواصین سبکه بعضی شقیای مائی و راجه های طامی مثل کوهی تیس و مدد مالی جنیا و
 گستوری رگیا ناگه گیر متفق شد واری کسی هر یاه و راه هم آورده و اراده تبحر بر لشکر
 هر اتد دارد و باید که مجروح و مصلوب و مان جانین دست از محاصره قلعه کو مدیر برداشته متوجه آنها
 رده و بعد اطعای مایه است آسمان آب تبحر تبحر قلعه کو مدیر مر در حد حیدر الملک
 سایر مر در آن چون بر محصور اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بحاکم محال
 ستانند کهار بعد از اطلاع مر تبحر سیاه و نصر یاه بمقام حدال و قتال در آن
 مد و قوع مجاری کهار یتت معرکه داده راه هر یاب میتش کر قلعه و عاریان تواف

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و علی عادل شاه چنانکه قبل ازین مذکور شد در نزاعت نمودن با شهریار کاری از پیش نبرده مراجعت نمودند علی عادل شاه بی استرجاعی شهریار ^{تخت} ^{شیر} ^{مملکت} ^{بیجا} ^{نکر} و طلع آن با سپاه سجد و عد تو چنبره موده و بیچاره آن قلعه پرداخت سه نکر اراج والی بیجا نکر چون قوت مقاومت با عادل شاه نداشت از روی اضطراب عرض داشت با شرف لایق سجدت شهریار فرستاده است دعای امداد نمود شهریار با سپاه کینه خواه بسرحد بیجا نکر نهضت فرموده منبرمان بنایون با میر شاه محمد انجو فرستاد که با لشکر خویش از ولایت عادل شاه که متصل بسرحد ممالک محروسه است مرور نموده و آتش غارت در آن ولایت افروخته برودی خود را به لشکر ظفر از ملحق گرداند و چون منبرمان واجب الاذعان بدور رسید حسب الحکم عمل نموده در مابین سرحد بیجا نکر بشرف یا بوسه مستند گردید و از آنجا نب سر نکر اراج با لشکر منصور ملحق شده بغیر ملازمت فایز گشته و پیشکش لایق از نظر انور که زانیده بنوازش شاه بی سر فزای یافت علی عادل شاه از استماع این خبر از محاصره قلعه بیجا نکر در گذشته و ولایتیکه بدست آورده بود باز گذشته متوجه بیجا پور گردید چون نهیان این خیمه بمسابع اجلال رسانیدند شهریار سر نکر اراج را مشمول عواطف خسروا ساخت و رخصت انصاف ارزانی داشته بمستقر جا و جلال معاودت فرمود و کربا فرود فرمود و بن شهریار اول سپاه نصرت شعار را بجهت تسخیر ولایت کونندیر بسپه سالاری حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتی که در آن آوان و نمود و بعد از آن نامرود فرمود و بنام میر شاه میر را برای تسخیر آن قلعه و مفتوح شدن آن بسعی امیر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که وینکادری دیکوری تراج و زرنک را و در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بمال مبلغ دو کک هون بر بتم باج و خراج از ولایت کونندیر بخزانده عامره ارسال می داشتند و در اوایل سلطنت شهریار نیز جاده پیمای طریق متابعت بودند و چون شهریار را

حسن میک علی قلی خان و ساه قلی میک و میر میک و دیگر دلاوران عرب و ترکمان توجه
 محاربه مخالفان کردند مخالفان ایشان اسارت و محبت و صاحب سپاه و پیشرو
 در جنگ بودند و چهار صد جوان لا ورنه در بارش هزار سوار معروف آفتاب کار
 بوده و حتی کثیر از خاک پاک انداختند و بعد از آفتاب میرجی لشکر مصوری بودند
 روز دیگر سیه سالاران نظام شاه و عادل ساه موازی است هزار سوار از تمام سکجه
 انتخاب نمود و بعد که لیدال و ستاد و امیر تاه محمد انکو امیر داد و حسین میک و علی قلی خان
 را با چهار صد جوان عرب و ترکمان در مقابل و ستاده صلوات خان افشار را با ده هزار
 رسیل و متعاقب ارسال نموده خود با سیه سیاه در طلب لشکر قهرار کفره شکر کاه
 که در دکان در و لیران هر دو لشکر داد مرد می و مردانگی داده و پیرو می و می ستاعت
 تیج در یکدیگر بجاد و بهادران لشکر مصوری تیج آتش را در محرم سوری حیات و بمبانی حیات
 نموده و فیج مقابل را ترل و لیبی می ساختند و مخالفان را هر پس می یابن شتاب کوچ نموده
 یک میل عقب نشستند و سیه سالاران بهر یار عاف کرده و در راه آنها چیده و هرگاه را در پشتند
 روز دیگر مرایا و کار سیه سالار مر قلی نظام ساه ستارک باغات سواری ده هزار سوار
 از عرب و حتی و کلمی از لشکر نظام ساهی و عادل تا بهی انتخاب نموده و صف آرا میال
 کردند و اریحام امیر داد و حسین میک و علی قلی خان و باقی تعدادان عرب و ترکمان
 فی رحمت سپه سالار لشکر مصور از روی ملاوت و بعد که لیدال آورد و سیه سالار
 بعد از اطلاع رتبه ایشان بر رم گاه صلوات خان افشار با ده هزار سوار از عرب و
 دستاد دلاوران تا بین شکر و پیوستند و یابی ثبات و مقرر محاربه استوار داشتند تا
 همگامیکه تنه سوار سپه از هوای آن واقعه بکسار معرستات میابن آتش قتال طلبند
 مار از جدال گرم بودند دست قاصص از و از کار می آسود و در آن روز از امر و سرداران نظام
 امام قلی میک و یاقوت خان حسی و یوسف آقای ترکمان و دیگر جوانان می و دار لشکر مصور

ز این جهت آن شاه و پادشاه ملک آمده دست از حاکمته باز دارد دست بر نفسی عالم
 بصورت ملکش را در دست خود عادل شاه سحاب شکا نور جهت تحبیه آن ممالک عا
 بران غیرت مخلوق کرد و ایندند و دست از حرم و احیاء که مادیات شهریار به کام غلبت بزم
 حیرت که تا اینجا نور توجه نماید هر یک از آن دو پادشاه یا زنده یا زده هر از سوار استی
 حاکم عادل شاه کابل ملطاف و یار علی ملک و از جانب نظام شاه مرزایا دکار و
 خدیو سلطان افراسیاب لاری نصیب کرد بصورت کولایس نامرد و ده بعد
 از آن سحاب ملکش را از دیکر نور صفت نموده و کرامت و شرف نمودن شهریار
 امرا و جوانان این جهت تبعیت را و دیوانیک و جوهر ملک
 و غیره حشره و از آن بزرگی و نصرت یافتن سپاه مضور بر ایشان
 صفت تاریخ طیشا ہی آورده که خدیو عادل شاه شکاکم قوم به علم تغییر ماکف سید
 و ملکانه قولنامه و نشر ماکف مستاده حوت را و دیکر دیوانیک و جوهر ملک را
 معاً و دست خوش طلب نمود و آنها مادیات هر از سوار جهت امداد متوجه دارد و علی عادل
 کرد و ایندند و چون قیس از انکهول آنها ماضعت مصالحت مدلل شد و عادل شاه از او
 بیکار و کشت شرفاران رکلی فی کابل ولایت شمس باور آمده خرافی بسیار و کثرت
 شهریار تا اینجا شکست از سوار از مکر مصور احاط نموده و تیر واری ضلالت خان حیدر خان
 و حسی خان بهشت که مادیات قوم با هر دو قوم بود چون شکست مشهور قریب به شکست
 رسیدند و از آن شکست هر یکی مرم مجاریه پیشتر آمد و دیگر از مدال و قتال استامیه
 بهادران حاکمین داد و مردمی و شجاعت دادند و در اشای که خراج را در مجاریه ضلالت خان
 بر طلبت لشکر کار زده و ماموت را و حری در غایت شدت توقع آمد متعاقب این حال
 سرداران دیکر مثل قوم و تیر ل در ارکان مات که از بیکار انداختند و ماموت را و
 و جوهر ملک را که حرم عادل شاه همراه آورده بودند و بعد حقت حرم تا رسیدی سوار نموده و سلا

در باب دفع مخالفان بامیان موکد باتفاق کس پیش عادل شاه فرستاده است تا
 نمودند عادل شاه این معنی را خور عظیم دانسته قبول نمود و امر با حصار افواج متفرقه فرستاده
 مرتضی نظام شاه از استماع این خبر اندیشا که گشته بود و بدینچنین خان بعقد که در میان
 حایل شود و بسبب استیصال لشکر بسیار بجانب بیجا پور نبضت گشته بود و چنانکه خان را برای
 مصاحبت با تحف و هدایای خردانه روانه خدمت عادل شاه نمود و چنانکه خان در ظاهر
 قلمه ملوک بلا زمت قانیز گردیده و بعاویر و لپیذیر رنگ که ورت از آسینه فقیر عادل شاه
 زوده و ازین معنی مقربان بارگاه را خورسند ساخته مایل بصلح گردانید تا اینکه ممکن
 ملاقات آن دو پادشاه با هم مقصد نمود و چون این خبر بمسامع اقبال رسید مصالح
 در مراجعت دانسته ملک برید را در محافظت و تمسیر قلعه بیدر تا مکید نموده و شمیر ملک را
 بخلقه های پادشاهانه نواخته خود بجانب دار السلطنت توجیه نمود و تهیه اسباب جنگ
 پرداخته در ظاهر دار السلطنت رایاست طعن آیت برافراخت و از انجانب مرتضی نظام
 پادشاه عادل شاه بعد ملاقات با اتفاق هم دیگر متوجه ولایت تملکانه و بیدر گشتند بعد
 از قطع منازل علی عادل شاه در کنار حوض کثخانه و مرتضی نظام شاه قریب کجما
 بیدر نزول کردند و دقیقه از دقایق تخریب مملکت فرو گذاشت نکردند شهریار از استماع
 این خبر دار السلطنت را به آلات آتشباری و اسباب قلعه داری استحکام داده
 صلابت خان و حبشی خان را که دوسر در بهادر نامدار بودند زباده هزار پیاو ده
 چهار هزار سوار بر سر مخالفان نامزد فرستاده و که فتنه آتی نموده لشکر مخالفان را بتنگ آوردند
 پیادها می منیوار در هر شب تا بکین نموده نوازی و دوست سیصد نفر را از لشکر مخالف
 کوشش منی بریده با لشکر خلف اثر معاودت می نمودند هر که بسینی می آورد یک هون و
 هر که کوشش می آورد یک پرتاب الغام می یافت و در روز صلابت خان و حبشی خان را
 دور لشکر بطور قراتی سهنگاه آرا می گشتند و راه آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند

که پیاده باید تند لاچار یاده کشته قیتر بندند و در اتنای سلام کردن هر دو را گرفته
 بالایی میل سوار ساحت نظام شاه صید را دام آورده رگت و چون مردون
 قصبه بکار رسیدند فلان چنانکه کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشارت و حد کرده
 کشته و احادیثان بریرا دختند چنین نظام شاه گفت که بیچاره را ترس مردد
 پس جمعی را امر فرمود تا عورات و اموال ایشان را محصور آوردند و متحول جان
 که گوشتش را و از نو و اهل و عیال عین الملک و حلات خان را سوار ساحت
 در قریب تا بعد سوار که من المهدائی العبد در طار مت عین الملک بود و بدو
 گرفته و با سبب و بی توید ولایت بهر بار کشته و حد حاکم دم نظام شاه
 که و نبال کرده بود و حکم گیرنده کرده و در قطع دار سلطنت کو کجده و سلطنت
 رسانیده و بقول تاریخ قطب استای محله وی آن سیکو حد متی بیضت و از رسید
 و کرمواقت شهریار با عادل شاه و قبال خان و ملک پرید
 بخت دفع مر ترضی نظام شاه و بطور رسیدن خلاف ارجاب
 عادل شاه و اتفاق کردن نظام شاه و آمدن شهریار و قبال خان که بعد از
 صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که عین مر ترضی نظام شاه نقض عهد و پیمان نموده
 و طریق بی مردنی سلوک داشته کرد و بیک پیش آیین نقیض طر آید از آن روز شهریار
 تبارک و تعالی آن مکرور خاطر انور می داشت و چون قبال خان را استظهار آید
 مارین قبال خان با بار سال رسل و رسایل مواقت حدود عادل قبال خان شریف الملک
 بهر دو را داده و بهر سوار بخت تائیس مسابی و دسی و اتحاد در دهر بار فرستاد
 هزار بار صلحت و دقت بهار شک با جمعی از مهربانان و دار سلطنت بیرون آورده و این
 لوازم و سید ملاقات تمیز الملک نموده و خاطر از مواقت قبال خان جمع فرمود
 ملک پرید و از استیصال این همه ملاقات شتافت و بعد از شتافتی عهد و پیمان

نزدیک تو دو آمده چون آثار نجات مشاهده کردند و از شکر خود اثری ندیدند پانچ با وید کریر
 نهاده از راه مان بجانب ولایت نظام شاه کریمتند درین نظام شاه که از دل پر خون
 داشت بحسب ظاهر قولنامه در و مال خامه بسته متوجه سب قاسم بیک حکیم فرستاده
 بعد ملاقات اینجی شرط گفت و شفقت بود حکمت پنا بجا آورد عین الملک بدو شرط
 قبولی این معنی نمود یکی آنکه نظام شاه باستقبال او از قلعه احمد نکر بیرون آید و دوم آنکه در روز
 ملازمت قاسم بیک در ادوی و بطریق رحیم باشد قاسم بیک هر دو امر را مستعد شد و عین الملک
 بادو هشتاد سوار متوجه احمد نکر گشت و در دو کوهی احمد نکر فرستاده آمد و قاسم بیک بهت تفر
 وضع ملاقات رخصت گرفته با احمد نکر رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور در کونایه منزل
 خود رفته و روغن ملا در بر سر و بالیده بپا نه اما س بر بالین بیماری کشیده نمود حسین نظام
 جمعی از عیان ابا المصطفی و اشرفیه او ان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت
 جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیک بیمار است لهذا و انجی او بعل نیاید باید که زود
 روانه شوند که اینک مایه استقبال شما سوار می شویم عین الملک کسان متعبر و مستعد نزد قاسم بیک
 برای دریافت حال فرستاد ایشان حال او را چنانکه بحسب ظاهر دیده بودند معجزه ضحان
 آوردند عین الملک لا علاج گشته همراه صلابت خان با شرفه قلیل روانه شد و قبول خان که غلام او
 بود هر چند از رخصت منع نمود و گفت بیماری قاسم بیک جعلی می نماید اصلا موثر و مفید نیفتاد قبول خان
 اندو بکین گشته از او جدا شده به لشکر عین الملک رفته گفت که خداوند من چنان فرمود که تمام
 لشکر کوچک و به شهر بیاید پس آسپان ازین کرده مستورات را لباس مردانه پوشانیده چنیل
 و حشم مستعد سوار می گشت و چون عین الملک نزدیک هتبه بنکار رسید دید که نظام شاه
 در محسرای سطح بدین وضع ایستاده که بر اسب سوار و در خود فیلان ایستاده بود
 کوچ کوچ ساخته اند حسین نظام شاه جمعی از مجپسیان خود را پیش فرستاده فرمود تا او را
 و صلابت خان را سواره با درون آورند و از عقب جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که

فخره را می حبیب عین الملک این افعال سیکو گرفته نعم قتال سب را حلو داد و بیج همراه
 سوار که همراه بود بدینک دهه اسپه پای خود جهاده متوجه اوج حاضه عادل ساهی سده
 و مردم قول تاب آنی محمد سیار در دهلی اختیار عیان کرد اسده به سجاور رسیده بقعه در آمد
 در آن در حشته و مل و تو بجا و اکثر اتنا سلطت نصیب عین الملک کردید و جل و احسن
 در آن دولت حاکم میاید مدیف عین الملک اگر محاکم محمود را متصرف شده در وضع
 نور داکه دو که و بی سجاور است رسول کرده عادل ساه صلاح در ملک مدد و محسن کرده
 و این یعنی کافه نعم هر روز تاحت بر همه آورده انواع مراحت میرسانید و دیگر
 که غله و آرد و قه و نعمت رسد مارین عادل ساه رای دج تر آن جماعت استماع ار
 رام راج نموده بهت کف چون نقد رسول دانت راج را در خود و یکشتا در ری را
 مانیت هر سوار و نجاه بر اید ساه بهت دج عین الملک و داه که واسده
 عین الملک خواست که رت که سجا که سجون مدد و یکشتا در ری این معنی را در پات
 حکم کرد که صعبه و کثیر لوازم به سجاوری بر داحت هر یک بار چه چونی که طول و دو که و هم
 که که آسده بهر ساید و بر سر آن از چهار دج و حاکم کرده مدد و وقف سب چون عواما
 مند شود همه را را در دخت سب را به سجاور در روس سار مدیف عین الملک فاعل این معنی
 و در هر کس از لشکر خود انعام کرده و اتفاق سلامت حان در سکه و بی سجاور در پهل
 شیون مدد و چون زده رده عین الملک را دوی ایشان آمد حاضر عام به سجاور
 حرامان از دخت سب را مانند رور کرده اسید و یادی سجاوری نصرت سبک و
 جوب و تسک یک طرفه همین بایقده کس مستر اورا بجا که ساخته عین الملک و ملائمتان
 راه واریش کرده و از کمال اضطراب راه لکس خود غلط کرده و کماست دیگر افتاد و چون
 از وقت که منت و عین الملک مدد و دار و کس سدن اذ منت نکست لکرا، مرق
 مدد و سبک کما میفت و عین الملک و سلامت حان با دولس کس قریب و مدد

بار دیگر جهت قلع و قمع دلاور خان جیشی را که در او خسر و کسب السلطنت شده بود بآیت
 ده هزار کس نامزد نموده درین دفعه نیز سیف عین الملک با اتفاق صلابت خان بمقابل
 شافه دلاور خان را شکست داد و افواج عین الملک تعاقب نمودند و هرگز ایافتند کشتند و
 اموال و اسب و فیل بدست آورده خبر شکستکی خود نمودند و پنج هزار سوار خوب
 دو اسبه سه اسبه نزد عین الملک فراهم شدند عدالت پناه گشت سیوم بابت و پنج هزار
 سوار و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شد و سیف عین الملک سپاه خود را فراهم
 آورده در قصبه مان مقام نمود عدالت پناه بنا بر توقف او در مان چند روز در
 کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک که لشکر خود را فراهم آورده
 مستعد گشته بود از اقامت عدالت پناه خود را صاحب وجود و نعمه فتح
 غریت نمود و قرار داد که بدون جنگ دست از ان ولایت باز ندارد پس سه روز
 پی در پی فوجها ترتیب داده آوازه می انداخت که امروز صف جنگ خواهیم کرد و
 به گشت بجانب لشکر که عدالت پناه آمده باز می گشت بنا بر ان تمام لشکر عین
 درین سه روز از صبح و شام مسلح بر پشت اسبان می ایستادند چون خبر مراجعت
 می شنیدند مانده و کوفه وقت شب بخت و خوابگاه خود می رفتند روز چهارم سیف
 عین الملک چون صفها را دیده بود و عدالت پناه شد امرای عادل اندر در پیش
 روزهای دیگر دانسته هر چند می گفتند که اینک سیف عین الملک آمد ایشان باور نکرد و هجوم
 کارزار نمی شدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف
 عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی آنکه تهیه اسباب
 حرب کما سینغی پرواز بجانب ابلغی متوجه گردید سیف عین الملک اندیشید و با اعیان و
 اشراف مردم خود مشورت نمود و یکی گفتند با فوجی حمله یا دشته در آن باشد جنگ نمی کرد
 امامراضی خان که سید خضر و بر بود و عین الملک مریدانه با وی سلوک می نمود گفت چرخ نکند

که از بیست و هفت او مدکانی شده و دایم حرکت را در حرام خوری سیف عین الملک حمل نمود
 صاحب بنایور عطف جان نموده و چون سیف عین الملک اوضاع قول و حیثه و علم را
 بخای خود دید دست از حکم برداشته و ظاهر داد خود را اصلاح است جان نام که در محکم
 مکرر داشته از اسب جدا شده بود و در کار کرباس سجده از معصه که بیرون آمده متوجه
 بنایور شد و بعد وصول مقصد در ظاهر آن پهلوان و قهرمان و یکنی از مستعدان خود را بحدت
 عدالت بیاورد و ساده معصه و ضعیف است که اسباب و اموال با حقه ما اسب و قنچی
 آمده ام همه و خواهگاه ندارم که در ساه اسب متعین اگر حیثه ی قدر حرام و رحمت و باید
 سامان خود کرده و در کار معصه و عدالت بیاورد و چون از و ناخوش شده بود
 جواب داد که ما را مثل تو که سخن با سواد کار میت هر جا که خواهی برو سیف عین الملک
 که ما تعداد و تقصیری کرده بود از من جواب میدی ای حیرت عظمه طرده ما زیغام بود که من
 از روی صدق و اخلاص که جان سیاری و میان ستم و یا بعد شش صد و شصت
 و قرائت خود را در من معصه که هدای پادشاه کرده امید و ام روی آن ندارم که با چنین
 پریشانی های و کمر و دم اگر عدالت ساه خواهد یا نخواهد ما چاکر و غلامیم و بخای
 دیگر می رسیدیم چون ازین سخن خلوص ادوی از سر گرفته شتام حردی رسید عدالت
 بیا و معصه بود که کرده بیغام را طلبیجا نادید سوار سیف عین الملک ما یوسر گشته
 ما صاحب جل و عقد و مستور نموده و اتفاق مرقصی جان انخوا و مرا یک جان سیستانی
 و سان مستعانه و علمانی از ظاهر بیچاره و کوچیکه ده و لایت مان رفته قدر امکان دست اندازی
 نموده مال سوادان که دآورد در مردم خود تقسیم کرده ایستاده اصحاب سامان کرده امید عدالت
 بعد اطلاع ریختن یکی از امرای خود را با پنج هزار سوار مدح و صلاح او مامور کرد و یکبار دی
 مان عدال و تقال میان آمد و لشکر عادل شاهی همدم کردید عین الملک و بدان طبع تیر کرده
 محصول ربع آن دهایت و حاجت بسیاری رکات دیگر مثل میج و چهره میر متصرف گشت و

حسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خان زمان و بحمدی خان و اخلاص خان
 را معامرای عمادشاهی هراول گردانیده ابراهیم آتشبازی پیشش شکر بازداشت
 سیف عین الملک بواسطه اظهار شجاعت و محبت خدمت تجلیل بجانب خصم روان
 شده از فوج قلب و ورافتاد عادل شاه نزد او کس فرستاده پیغام داد که قاعده
 هراول نیست که از قول بسیار و در کرد و سیف عین الملک جواب داد درست است
 لیکن پیش آمدن و باز پس کردن بدین مناسب نیست که موجب جرات خصم می گردد و دیگر
 آنکه افواج خصم را اقتدر یار نیست که مثل من همراول را بیجا ساخته پیش قدمی کنند و
 همان ریزشک در پوست و جگر نخستین توپخانه را بدست آورده و میهای آهنی در تاشن
 و ضرب زن کوفته و خاطر از آتشبازی نظام شاه جمع کرده پیشتر شد و هراول او را که
 عمده لشکر بود در هم شکست و زده زده بفرج قلب رسانید نظام شاه با شکر خاصه
 خیل و فیلان مست نامی که جهت مقابله قول عادل شاهی مستعد و هیاداشت بر سیف
 عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کشته از طرفین کشته شده نزدیک بود
 که افواج نظام شاهی نیز از لگشته گردنی ایشان بسد که ناکاه بعضی از اماران ماند
 رستم خان دکنی و جهان کیهان حبشی و غضنفر خان شیرازی که با همسر عادل شاه
 جنگ کرده منهرم شده بودند سپاه خود را گردآوری ننموده بمدد حسین نظام شاه رسیدند
 سیف عین الملک بشان قوت نظام شاهیه مشرف رفتار بود که ناکاه حیشه و علم دولت
 عادل شاه نمودار گشت و سیف عین الملک بنابر عادت خود که در هنگام سختی مغرور میگردد
 امپ نیز آید تا بهادران و ترکش بدان رسانند که سردار داعیه گریز ندارد و کشته باید شد
 یا فتح باید کرد کوتاه میان نا عاقبت اندیش بعضی عدالت پناه رسانید که سیف عین الملک
 چون پروردگار خاندان نظام شاهیه است درین وقت دو کاک هوای حسین نظام شاه
 کمر فیه مطیع و متقاد و غد و انیک از اسب فرستاد و آمده بر او سلام کرد و ابراهیم عادل شاه

از وقایع زمان نظام شاه صفی ارکان دولت میان پراهمیم عادل شاه و حسن نظام شاه
 آتوب معادقت معسج کشته در سرحد طاقت گردند و لو ارم عهد و بیان در اس
 اتحاد و درستی بخا آورده منتظر حکومت راحت نمودند یک در میان رودی با رجبت کشت
 مدخل کت و سید حسینی حواحه چان و کچی که در ان ایام از ترس حسن نظام شاه که بجهت
 آمده بود عدالت یساره در مسکن مستحاصل سولای بر امتداد از هیچ طبع معادقت و دوستی
 افکند و سیف خان عین الملک یه سالار زمان شاه که از حسن نظام شاه متوهم گشته ۲
 بر این عا و الملک ولایت را بر زنده بود حسن تدبیر و عدلای دل فریب رود حلیت آورد
 حای اسد خان لایق تعویض نموده بخواب و القاب سیف الدوله القاهره و عهد سلطنت الهام
 امیر الامرایع عین الملک سرور و زنده گزیده ولایت مان و ما بین دو کیر رکبات و سیت
 و چهارهون نقد غایت فستخود و در شان رودی استخوان اذ و حواحه چان و کچی ختر
 سلطنت ترتر شاه حسن این نظام شاه که سیاه ما و آورده بود در مع ساحت اراده
 نمود که او را بر تخت احمد که شکر سار و و عهد قلعه تولایور و کلبان را محوره نصر
 در آورده چهره شکستهای ساقی ساید مس سیاه درم حواء از سجا پو بهست نمود
 شاه حسن را مادد محمد از سوار نظام ماهی که در آن مدت از سلطنت و عفت نظام
 که بجهت به بید آمده بود تدبیر از خود کام سرحد روانه ساخت و ما جای شکر
 مواهید حنر وانه رودا کار و اسراف احمد که ارسال داشته ایشان را لقتول
 سلطنت شاه حسن تحریص و ترعب نمود و چون احدی از مردم نظام شاه حاکم
 شاه حسن میل کرد نظام شاه از اجتماع آن حنر مالشگر بک زمان نظام شاه
 متوجه سرحد کرد و بدین عدالت سیاه خلاف عادت سرکج گشته و قریب شش کج بول
 بر سیاه قمت نموده با ستهلاریع عین الملک در او وقتن آنتن ملک مادم
 و حارم کرده کوی کوی متوجه سرحد گشت و عین الملک را بهر اول ساحت

تو پناه با حمد کر رسانید و بعد از آنکه نظام شاه استقامت یافته و راج را در مخالفت
 با عادل شاه با خود متفق ساخته و تدار داده که مملکت او را با یکدیگر با ملت منقسم سازند
 و با اتفاق بجانب بیجا پور متوجه گشته عادل شاه را محصور نمودند و کفنه در مجاد و مناجاد
 اهل اسلام آتش زده علم فساد را فرستادند عین الملک پسر اسلام در بار عام بخدمت نظام
 آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجای رسید که بجاها بجای مساجد تعمیر یافت اکنون بجا
 خویش که غرا و مجاور میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کفار است و بموجب
 تذبیل دین مبین نخواهم نمود هر چند نظام شاه کلمات محکم انجیر اولانوده مفید نیفتاد و خشمناک
 از مجلس شاهی برخاسته فی الفور بخدمت امداد عادل شاه کوچ نمود و بر مراجع پیغام داد که اکنون
 من باین آلهی که حمایت دین اسلام بر میان بسته ام پیش از آنکه هم از قتل و قتل
 قتل و جدال انجام دهم ترک محاصره بیجا پور نمود و بصوب مملکت خویش مراجعت نمائیم و
 الاستعد مقابله باشی که اینک رسیدم راج از غایت جلالت و دلاوری او و لشکر
 کشته بصوب بیجا پور مراجعت نمود و در میان نظام شاه قرین یاسس و حرمان بجانب احمد
 باز گردید و چون عین الملک تربیت یافته این دو دمان عالیشان بود و شهر یار از
 استماع مردانگیهای او قولنامه مشعل بر اظهار فرام و غایات شایسته با تشریفات و
 انعامات خروانه فرستاده طلب فرمود بعد از آنکه سعادت بوسی مشرف گردید
 شهر یار مهد علیا همیشه خود تانی بی بی را در سک از دو اجش کشید و میکند را با توابع
 در وجه جایگزین مقرر نمود و بعد انقضای دو سال از جهت سرکشی و سبک سری
 که در جبهت او بود کرد ملال بر خاطر افروخته مشارالیه را مرفض ساخت که از ولایت
 و میکند به طرف که خواهد بود و عین الملک بجانب بیجا پور متوجه گشت و عادل شاه
 که بر توجیه او اطلاع یافت دو ملک چون جهت او ارسال داشته بد بیجا پور طلبیده
 چند پرگنت نمود در وجه اقطاعش مقهور فرمود و صاحب تاریخ فرشته آورده که بعد

در آنکه در صیت سون ایر و متقال لشکر طفله اتورا با ستفام آورد
 ذکر مردایکهای سیف خان عین الملک خلف صدق
 فتحی خان عمرزاده ملک غفران نیا و کشته شدن او بفریب کین طاش
 صاحب تاریخ قشطنای آورد که سیف خان عین الملک بعد از انتقال پادشاه و معرفت بنام حمید
 قشطناه بدست یک سال جمیع جهات سلطنت را در قبض و تصرف خویش درآورد و تمام کار
 دولت را لی خشیار و ساقط الامبار کرد و در دو سه سال قوه تحسین بدار سلطنت مار قدم نهاد
 بقا و بهت با جمیع خویش مملکت برار رفت و عاید شاه و عالی رار نظر بر جماعت و دلاوری حاکم
 سراسر سوار مد و کمر بست نمود و در جید جبهه که آثار سعادت و مردانگی او ظهور یسید در ورز و
 خیمت و شوکت او متراید کردید تا اینکه عاهد شاه متوجه کشته ما امرای خویش قرار داد که چون صلح
 بقصد سیلام آید او را گرفته مقید سار مد و صبح رود کس رود او طلب فرستاد و بیخام داد که حسیه
 ما معدودی جید سیلام آید او را عامل ارتز و بر عاهد شاه ماهمه خوان متوجه سلام کشت مردم
 عاهد ساهی حسب القرار او را در میان گرفته جوهند که دشمنی کند او را روز مار و سی سعادت مان
 جده خوان محالان را از حوالی خویش متفرق کرد و آمده بمسکه خویش پوشت عاهدان هر جید در
 عاهد شاه در مقام اعتدال آمد معید بیجا و پس از آن عین الملک با جمیع خویش متوجه احمد
 کردید و در مسکه می که اراهم عادل شاه و اراج و عاهد ساه و ملک برید اتفاق بهم کرد که بطاش
 سته لشکر نظام ساه را حاطیه نمود و در اندر اراج کس سعیدیت نظام ساه و ساه ده بیخام داده و
 که توپخانه مد بطام ساه متروک گشته عین الملک را ظفیده در باب ربانی خود درخواست کشی نمود
 عین الملک معیر و رضایت که هیچ اندیشه بخاطر ساه راه نداده و متوجه احمد که مایستد
 که این مد سراسر محالان گرفته توپخانه اسلامت با احمد که میرساند فی القوه بیرون آمد
 امریسه بود که توپخانه را پیش انداخته نظام ساه کوچ نمود و متوجه ساه سلطنت کرد
 و عین الملک عهده حاجت کرده در عقب سراسر به سمت ای گرفته تیغ آمد ارجاب داده

بدولت خواهی این درگاه متهم ساخته مقید کرده اند اگر شمس یار از رزم عادل شاه باز نیاید
 آن سید بکنجا آتیل خواهد رسید و اگر نوید رحمت از جانب حضرت شود بنده متعهد ام که آن
 سید را از قید برآورده و در همین منزل بمکب اقبال برسانم مرتضی نظام شاه مال اندیشی نموده
 فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه کرده مراحم شاهانه شامل حال او گشته مجموع مدعیات او
 با جابت محضه و نخواستن خواهد کرد و سید مرتضی بعد حصول جواب بروی مراد غی الخور بسرعت تمام
 به بیجا پور رسید کفیتی که گذشت به و نشاء ابوالحسن اعلام داد من بعد بخدمت عادل شاه رفته
 حقیقت حال عرض نمود متعهد گردید که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داد و با تحف لایق بخدمت
 نظام شاه روانه فرماید بالیقین مراقت و دوستی آن دو پادشاه بعد از مدت و دشمنی بدل
 خواهد کرد و عادل شاه که خواهم این امر بود و می دانست بخر مصالحت با نظام شاه را با سستی
 ازین تملک غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داد و با تحف و نفایس بسیار بخدمت نظام شاه
 روانه کرد اینده و مشارالیه نوعی که احدی برآمدنش اطلاع نیافت در شب داخل اردو شد
 نظام شاه گشته بواسطت خانخانان در همان شب احراز شرف ملاقات نموده مدعیات
 خویش بعهضه رسانید و از جانب عادل شاه در مقام عذر خواهی و تلافی مافاسته درآمده با
 نظام شاه دست داد که بجه حلیه و تبدیه که ممکن باشد شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برسد
 و تسکین نموده مملکت ملکانه را با شهر بیدار و لایمی دولت بی متنازعی و مشارکی تصرف نماید
 و خانخانان سایر اعیان با او عهدستان گشته نوعی نمودند که مرتضی نظام شاه عهد و پیمان آکه موکد
 به سوگند کلام مجید کرده بود بر طاق نیان گذاشته ره نور و طریق بی مروتی و بدعهدی گشته و شهریار
 ازین معنی آگاه گشته با جمعیت قلیل مواز می پانصد سوار راه ولایت نوشین پیش گرفت سپاه دین
 بر شکر او تاخت و حادثه عظیم روداد و شهریار چون به شمر بیدار رسید ملک برید پیشکشهای
 لایق گذراند و بعد از آنکه باز مانده کان شکر از عقب رسیدند متوجه دار السلطنت
 کردین بگذارک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

نظام ساه بهر هم استعمال متوجه کالاهو روه که بجهت ملایم طایفه انداخته بودند که دید و
 این عابث تر نیز بار نامعنی از محو صفای تو نمود و آنگاه استهوان میسر و اجتماع معبد
 و ساداد و مدینه شمس غنا که ورتی که نمایان بود آب و دوا و مرتضی نظام شاه معصی که منتهی
 در سطح حضرت شاه ولایت مات خود میبایا ورده و متالی اتحاد و یکجتهی را که در جمیع سوا
 مدد و مساعدن کدیکر باشد میبایا علاطو که ساخته بعد عهد و پیمان جیان مفر گشت که
 که اتفاق کدیکر در ذوق مشتبه عادل شاه کوسه در تسخیر و بیجاورد سارآن ملک
 سعی بود و بطور رسانند عادل شاه از اسماعیل این خسته معطر گشته و اتفاق یار و یار
 معمول بر تحریک ساه ابو الحسن که ساه طاهر علیه الرحمه بوده و مشارالیه را از منصب بیرون
 و کالت معتمد و ل ساهه پیش قیضت فرمان داد و سید مرتضی که در آن آوازه سعی
 اسباب ارزد نظام شاه که تحت شاه عادل ساه برده بود و شاه ابو الحسن بهایت تحت
 داشت آورده گشته بخدمت عادل شاه و تقدیم نمود که مار و وی نظام شاه شافیه پیر
 که تواند در تهنید معاصی سعی نماید بشرطیکه شاه ابو الحسن از مدد باطنی بخشید پس در شب
 از بیجاورد بجا آمد و وی نظام شاه و ان گشت و چون برویک آن فکر رسید ترک
 یداق خود را در گوشه که شسته و شسته و هارای بیجاورد و عابین آنسان خود رفته
 سراید تا حسین که آن ایام حکام حاکمان سرکار گشته میبایا نظام ساه می بود و در
 تحف و هارای که را این خاموشی تحت مرشد حاکمانان پرسید که روح آمدن چیست هیچ
 نکفت بمراسم که مراد حضور نظام شاه بر دایره ار و وی کار و دارم حاکمانان طبع سخاوت که
 که که را ییدم بود و در ساعت خدمت نظام ساه روه تو می نمود که او را در حضور طلب فرمود
 چون شرف بها و سوسی سید مرتضی بنامه دیر عهد معمران صالحه می نمود که در و از دانه
 می نمود و اما اینکه نظام ساه الکاح اندکیات او را معقل گشت انچه مرده داشته عرض نمود که حقوق
 خدمت شاه طاهر علیه الرحمه در دولت طاهره سار است و اکنون ساه ابو الحسن را

سلاح پوشیدن نمود و نخست ابانسه بود چون عرض کرد که سلاح پوشیدن سنت نبوی
 است و عوشتن در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست گرفته روانه شد درین اثنا توپچیان و تفنگچیان
 و بان کاربان شمشیر و بندوق و ان توپ و تفنگ و بان نمود و در هر دو هشتاد و دو
 و تفنگ و بان سینه می دادند اگر چه ذی روح بسیار ضایع شد و آثار هول قیامت پیدا آمد اما
 آیینی بذات پادشاه مرقعوی خصال رسید و عثمان را رده نیکسبه بجای رسید که
 اندویدوار حصار پنجاه کر تخمیناً فاصله ماند و سیکیس ایاری آن بود که در باب مراجعت
 سخنی بر زبان آورد و درین اثنا بهادران نظام شایسته به تیر اندازی مشغول شدند و
 بچنگ عظیم در پیوستند که یکبار شور و غوغا و انداختن توپ و تفنگ با کلیه بر طرف شد
 مردم منجیر و مجب کشته شدند و ریخته کوچک را شکسته بقلعه درآمدند و دیدند به تیری از پشت
 قضا به کشور خان سیده جان بختی تسلیم نموده افتاده است و در قلعه احدی نمانده و سرش
 از تن جدا کرده بر کمر او نخیستند و نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت گشته سجده
 سکر بدرگاه مفتوح الابواب بجا آورده شادمان نشست و بعد ازین انجیکه رود او بموجب
 نوشته محمد قاسم فرشته پیش ازین قبیل قلم آمد الحال انجیکه صاحب تاریخ قطبشاهی
 بمعرض بیان آورده منتظم سلک تحریک و چون خبر گشته شدن کشور خان بجا دل شاد
 رسید بمقام انتقام درآمد و نور خان و عین الملک و ظریف الملک را با سپاه روان
 جهت تخریب و لایستاحد کرد فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بمنرم استیصال نظام شاه متوجه شدند
 استماع این خبر نظام شاه متروک گشته به بوابید و لخواهان خلی مشایخ و مفسدین و طلبان
 بان تحف بسیار مصوب رسولان سخندان بخدمت شریف فرستاد و شهریار بعد دریافت کیفیت حال
 که اعانت بر میان بسته پس از اجتماع سپاه راایت حضرت آیت بجانب معکر نظام شاه
 برافراخت و چون در کب انقبال بوالی عرض گشت از نزول اجلال نمود ملک برید بخدمت اشرف
 شهریار شتافت و باتفاق کوچ کرده چون موضع واکد ری که موعده ملاقات بود رسید و در

و در باب صلح و حکم با امرا و مقربان در خواست گنجی نمود و اوصاف دید جو احمد مرکب در
 هائی که در اول لایحه کیهان محاط شده بود و همه را سوای دو اسبه ابر سه اتحاب
 نموده در شش به عدد و هفتاد و هفت شمشیر و بیست و یک کتور حان اقسام و حبه و درون
 قلعه کشیده مردم حکمی و آلات استماری اسکا کام آن قلعه نموده با حاق عین الملک و
 اکس جان و نور حان غیره امرای عادل تا هیئتم را م حکم تدلیک آن امرا را استماع هر چه
 نظام شاه یک ماهه علت باقی با کتور حان بی ارکاب حکم که بجهت تفریق گشته
 و کتور حان بیایم داد که چون با راناب متا بله نظام شاه میت با محمد کمره فاعلت
 و تاراج میسما نیم تا نظام شاه مصطر گشته دست از تحریه قلعه مار دارد و از جهت طاعت
 و است احمد کرد سال باستان و نظام شاه را که سیصال کتور حان و تحریه قلعه
 اہم بود کس را در اہم قلعہ جهت استمداد و سداد و دما حمت اتحالی
 سرعت رقی و ماد کاس قلعه دار و روان سد و کتور حان احمیت قلیل
 قلعه متحصن شده علم ماحد را اراشته و قول صاحب تاراج و دستہ چون در
 نظام سار و دیک و بار و دیک مرل رسیده در کنار آبی رول احوال
 و نمود در آنجا قاصدی اربیش کتور حان کاہی سرحد آورد و نظام شاه
 آن را واکرده بخواند و از عبارت بی ادماہ آن مکتوب را استی الحال
 سوار شد و قسم یاد کرده سه بود که یای ارکاب ریایم با قلعه را سرسارم چون
 و دیک قلعہ رسید و در وازہ آورد و جانمان و مرتعی حان و سایر مقربان دولت
 نزد شدن معسر دمن داشتند که طریق قلعه گسائی این حصن میت که بخرد و دیدن و اراده
 بودن فی العور این حصن قلعه مستوح کرد و نظام شاه که منع ظلم سده بود قول ایسی
 جسہ من الوجہ نموده گفت که در وازہ را تیج و تر در ہم شکسته داخل می شوم اگر ظلم
 سیده آییسی بخاہد رسید و اگر رسیده کما ذکر من فائده دارد و مار و دلتوا ان انا

مشغول غواطف خسروی گردید ذکر مخالفت عادل شاه با نظام
 شاه و کشته شدن کشورخان و فتح قلعه و بار و بار
 غریب و مواهبت نمودن مرتضی نظام شاه با شمشیر بار و بار
 شدن و دستگیر شدن بسخن سازی بعضی مردم و بیان بی مروئی نظام
 چون والده ماجده مرتضی نظام شاه بی بی خوزه همایون که مشیت همت حکمت از پیش خود
 میکرد و اکثر ارکان دولت را ساقط الاعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر سر
 کار آورده بود ازین جهت اکثر دولتمداران متفق گشته مرتضی نظام شاه را بر آن داشتند که والده
 خود را مقید ساخته قلعه دولت آباد فرستاد و عین الملک و تاج خان برادران آن عصمت پناهی
 که سرآمد سرداران بودند و جمعیت ده هزار سوار شایسته داشتند از بیم جان راهش را
 پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن و سرساز بشارت رفته و بنی عظیم باطلت نظام شاهی
 راه یافت علی عادل شاه از استماع این خبر فرصت غنیمت دانسته در اوایل ششماه
 خمس و سبعین و شصت و شش کشورخان لاری را با جمیت هزار سوار و چند ی از امرای جهت
 تسخیر ولایت نظام شاه بجانب احمد نکر نامزد فرستاد و کشورخان اکثر پرکنات که بر مر
 لشکر پیاده و تاخت و تاراج نموده و برخی از پرکنات سرحد را قبضه تسخیر در آورده
 امرای نظام شاهی که بمداخه و اعلام جدال برافروخته بودند در حوالی قصبه کج چک گردیده
 و در همان موضع جهت ضبط پرکنات قلعه در نهایت استحکام بنا نموده مسی به و بار و کر داند و
 در اندک زمانی تیار ساخته و محو از پشت بانهی اسباب قلعه داری نموده و محصول از آن حاکم برداشته
 اراده تسخیر طلع و بقتاع دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی کتابته از روی
 کتبه نظام شاه نوشت بدین مضمون که دولت آباد را دیده و دانسته شما باز که اشتیاق
 اولی و انب آنکه متوجه آن حدود گردید و با ستی را باز که از مد والامصرع
 آنچه بینه ز خویشش خواهد دید و نظام شاه بدریافت این مضمون بهیم برآمد و در باب

منصور بضر ب تیر و له و ز و تفک آتش نشد و زلزله در بنای ثبات کفار انداخته و کثیر سرداران
و ولایت آن اسیر و قتل نموده رایت نصرت برافراختند و کنگر راج با بقیه السیف را
نوار پیش گرفت و قلعه کوپال و ارکو طم منخر اولیای ولایت قاهره کردید بعد از آن سرداران
اسلام عنان بکران غریت بجانب قلعه قاسم کو طم بر تافتند سردار راج و برادرش با بلند
که عهده کفار آن کشور بودند از استماع خبر توجه ملک نائب و کیفیت تسخیر قلعه را چندی و
در قلاع عاقبت اندیشی نموده کس بخدمت ملک نائب فرستاده طالب امان کردند
ملک نائب قول امان داد و سردار راج از آن درگاه عالی نمود و برادر او را که بدل و جان مطیع
و مقادش بود و سر کرده جمعی از سپاه گردانیده متوجه کوپال و یرای که را بقیم بود کردید
آن کاخ از استماع صولت و سطوت سپاه اسلام پیرسان گشته بطرف بنگاله فرار نمود
و تمام قلاع و ولایت او منخر سپاه منصور شد ملک نائب مدد و سپاه کاروان ادران یار
متعین نموده بی توقف بصوب ولایت ویداوی متوجه شد و لب راج حاکم ولایت مذکور چون بن
خبر شنید و در خود تاب مقابله ندید قلع و یور بورال که در فتنه کوهی واقع بود پناه برده
سپاه اسلام متوجه آن قلعه گشته بجای رسیدند که کوپه پایش بر فلک کشیده و پیرامون آن جنگل بود
که از تنگ آب اشجار کداز باد دران دشواری نمود یک طرفش بجزا خضر پیوسته در آنجا بیت هنرا
پیاده پیچی مستعد رزم و پیکار گشته رو بمقابل آورند و دیران اسلام بضر تیغ آتش بار و
خندک خار کدازا خرمن حیات دیران آنها را سوختند و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفته
بالای آن کوه آسمان شکوه برآمده تا چهار ماه با سپاه اسلام جنگ و جدل می نمودند آخر الامر
دلب راج با سبیلای عرب و پیران سپاه خود خالیف و پیرسان گشته نزد ملک نائب
فرستاده تسلیم دیدای نموده مطیع و ماکذار گردید ملک نائب آن ولایت را بنائیان گردان
سپرده بجانب ولایت جنت بار روی توجه آورد و حاکمان آن ولایت زسنگ و سورسنگ که
دو برادر بودند از استماع این خبر با جمعی دو هزار پیاده بامتقبال شافه در راهیکه میان دو کوه

صلاح در ستادش دیده بدست مذکور بحساب قلعه روان بود و دیده یادر دستاخان
 احمد عمر رازی یادگفته بهر حیل و تدبیر که ممکن باشد ما را مفسد زمان را برین کرد
 در ساحل کات باید ساید یو پدشت استسب مجبئی که کعبه را ما هم می باشد
 و دیده مادر دستاخان امین خاطر گردانیده و مقرر نمود که با سرمدان بهر طریقه
 حاکم برود و کلیه قوه تسلیم بدکان درگاه نماید بدین دستور قول و عهد
 کرده است که مقصود از کشته گیست حال بدیکو مذکور ساعت که کار دل و حرکت و حل
 بهاد و اندو و روی تسخیر قوه میسر خواهد شد صلاح در است که سه داران کار را
 با سرمدان و متعلقان قول بایضا و تا کلیه قوه تعویض نموده بهر طرف که خواهد
 رود و درین باب جدیدان مالعده نمود که طایحالی را صحت کشته ملک نائب کار
 کرد این قول نامه بخت کار در ستاد و در داران کار با سرمدان و متعلقان برود
 آمده و دیده یادر بطرف قاسم کوثر رفت و دستاخان بطرف بیجا کوثر است ملک نائب
 و امرا عرایض شکریه کیت حال حضور فرساده شده از بس که استن دیده یادر دستاخان
 لمویدت و طایحالی را مقید و مواظبه گردانید و ملک نائب و غیره امر را تیرت
 شایان بر سرمداری کشید و فتح قلعه را احمد ری در شش شش و سبعین و تسعانه رود
 مصرع مسد کادران دست آمد تا بفتح قوه مذکور است و ذکر توجه ملک
 نائب حب الامر شکر یار لغزم تحسیر و لایت قاسم کوثر
 چون مسیح قهر را احمد ری مسیح اعلان سید در مان جایون نام امر اشرف نادیت
 که با سیاه معور مورد و لایت قاسم کوثر گردید و جمیع آن ملک را مسووسه در داران حساب
 متوجه آن و لایت کشته تصفیه چکی که یار اشعار و یاه کار بود و در دست و کار آمدن شکر
 اسلام حاکم دار گردیده و سان مور و مخ فراهم شده با و حکم راج که جمعیت بهر اید
 همراه اولاد و خدمت ستم آتش حال و حال در اطراف حیره را و در خدمت و سیاه

شتابان بفرست برق و بادرون کردند و چون ز راه اطراف آن قلعه و شوار پر از
 اشجار بود و پیاده های تفنگچی و کماندار از جانب کفار سوار راه گرفته بودند ملک شهاب
 و غنیمه امرا یان به پیش در آمد و همسر و فرزند و کوه و باغ قطع اشجار و آفر و خشن آتش
 تصفیه نموده طی مسافت میگردیدند تا اینکه نزدیک قلعه رسید و پیاده ها
 طعمه نهنک تفنگ کرد و این کار برای همیشه و قلعه تنگ ساختند و شتابان
 بنا بر جنگی گشته کفار در خود تاب مقابله ندیدند با فرزند ان از جانبی که متصل
 بجنگل بود به قلعه راجه بگری رفت و به دیدار در جنگی گردید و قلعه براج بودند و مفتوح شد
 ملک نائب اموال و اسباب شتابان را ضبط نموده آنچه لایق ارسال بود
 مصحوب فتح نامه ارسال حضور نمود و یکی از بها در ان را بجا فطرت آن قلعه
 متعین کرد و شتابان بر اجبندی رفت و دیدار و غنیمه کفار از اطراف و جنوب
 و راجه های قاسم کو طر زآمد و خواند تا اینکه سه هزار سوار و سی هزار پیاده
 نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند انگاه در مقابل سلامیان آرد و جنگ در
 پیوستند و حمله های کوه شنگره بر سپاه مضور آورده امرای ممینه لشکر سلام را
 تنه لزل کردند و انبند رسید مجموع و سید مبارک بمشاهده جرات کفار باقیه سپاه
 حمله در گشته صفوف دیدار و شتابان را از پیش برداشته رایت فتح و نصرت
 بر افراشته و کفار راه گریز بر سر نیزه کردند و بد باد و شتابان در قلعه
 را بجمندی متحصن شدند و غازیان اسلام متعاقب رسیده بخاطر پر و خشنود سه چهارم
 علی الاقبال شب و روز جنگ و جدالی بود آخر الامر قوی ابراهیم شاهی را محاذی قلعه
 حمله گرفته بهر ب آن قوی بهر آتش و بجا که دیوار حصار منهدم ساخت کفار هر اسان
 گشته کس بخند ملک نائب و ملا ناخیالی که معتمد و مقرب در کاد بود فرستاده التماس
 نمود که بگویند تا بد قلعه فرستند که بماندگان بعد عرض معتمد و صفات خود تسلیم قلعه نمایم

بیم حوالی اردوی خود حدتی کرده یادی تعیگی و کما در جهت حفاظت خود نگاه میداشتند
 و صلوات حان غیره سرداران پیر در صد و مع در آمد نظام شاه کامل حان و
 معتمد حان و میان محو راحت گنج لشکریان خود مادر در سر مو آفرانه مرتش کار را طلب
 گردید و معتمد حان سر موت نظام ساهی نقل رسید و کامل حان سعی کردید و مقرب حان پیر
 حریت مرگ چشید و جمعی کشتی از بیاه نظام شاه مقتول گشتند و چون رسید بیاه نظام
 لصد حوف و هر سر آن شب را در راه آورد و صبح زود آن مقام کوچ نمود و در هیچ جا
 توقف ننموده سرحد پیر رسید و ذکر نام فرزندش نمودن شهر مار ملک
 نائب اباسپاه منصوب بنیچر کفار ولایت احمدی غیره بیان قوتی که در آن روز نمود
 چون محسب یا از غزای کفار بجا کرد و در اسطوت راحت نمود بعد از گذشتن یک سال که
 سعادتمند بود حال کرده ملک نائب را بنیچر احمدی و تحسین آن ولایت ماده را
 سوار و جید سردارهای مسلحین الملک و صلوات حان و ملک ستین و غیره هم با هم بودند
 آنها اول قلعه بتی سر رسیده و همه اسباب حک کرده صلاح وقت در آن دیدند
 که اول مدح ستان حان که ثنائور و احمدی در تصرف او بود و جامعیت ده شهر
 مرد در آنجا اقامت داشت و به کام و شتواری کار را اهل قلعه را احمدی داد
 هر ستاد آن دو قده و کمک میکرد و پدر دارد و سارین متوجه قلعه ثنائور شد و مسلحان
 از اجتماع این همه مایه جویش با استقلال ستان قده تحک در بریت و بعد گشتند
 بسیاری از مترکان بیت نمکر که داده راه احمدی متین گرفت عارمان عسایم بسیار
 دست آورده و روه تحسیر قلعه ثنائور که ستان حان در آنجا متحصن شده بود و در کپیبه
 و طماها با لافه حشره و تهر آن حصار را مستوح ساختند ستان حان ما ابل و عمال
 از مخرجی از آنجا فرستاده خود را در قلعه راج نمودی که رفتله کوهی واقع است
 رسا سید سرداران اسلام ثنائور را بر انجمنی از معتمدان سیرده با سواد منصور اعظم

مشرف گردید و بعد از عهده قواعده و مقررات که باتفاق بجانب بیجا پور توجه نموده و تسخیرش
 پیش نهاد همت سازند و دانشای این حال مقدمه بطور رسید که موجب اتفاق و باعث رجوع
 هر یک بولایت خویش گردید و شرحش آنیکه چون مرتضی نظام شاه بابر احد ثانی سن پروای امور
 نداشت و والد او خود را چون که تفتیت مهابت سلطنت از پیش خود میکرد و بابر فساد انگیزی
 مفسدان کس پیش ملتج فرستاده و دو لک سون فل به طلبید چون ملتج قضیه بر عکس تمنای خود دید چه او را
 تمنای آن بود که همین امداد این دو پادشاه ولایت خود را که علی عادل شاه هنگام قتل را ملج تصرف
 آورده بود استماع نماید فی الفور کس بخدمت شهربار فرستاده عرض کیفیت حال نمود و شهربار استعجاب
 نموده کس بخدمت مرتضی نظام شاه و والد او را فرستاده پیغام داد که نقض عهد و پیمان شایان
 پادشاهان نیست حالا چون مصلحت در پیش است و با تخفیم قوی پنجه سر و کار و ملتج باده هنرا
 سوار و پیاده اعتماد بر قول مانوده آمده است صلاح در آنست که دنت از طلب باز داشته و
 بمقام خاطر جوئی در آمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطر وی شود و نظام شاه و والد او را
 طبع نگذاشت که نصیحت شهربار اصفا نمایند تا کار بجای رسیده که ملتج مستعد جدال و قتال
 گردید شهریار جهت اطفای نایره فساد بملتج ایستاد که چون خلاف عدا از جانب نظام شاه
 بطور رسید باید که با سپاه شتاب متوجه ولایت خویش شوی که اینجا نب نیز متوجه سر
 سلطنت میکرد چون چنان گردند و همین خبر کوچ شهریار و ملتج رسانیدند از کردار خویش
 ندامت کشیده غریقی بجز تفسر و تحیر گردید چه سپاه بیکران علی عادل شاه از یک طرف
 سر راه گرفته بود که عبور از آن طرف محل صدمیم و خطره بود و لا علاج متعاقب شهربار کوچ نمود
 بولایت کولیکنژ و کهنپور متوجه گردیده دست غارت دراز کرد و نزد شهربار از استماع
 این خبر صلابت خان و بمقرب خان و عالم خان را باد و سه هزار سوار جهت ممانعت
 نامزد نموده و کهنپوران و حوالداران سرمانی درین باب مشرف صدور یافت و سپاهیان
 و حوالداران از اطراف گرد آمدن نوعی کار بر سپاه نظام شاه دشوار ساختند که شبها از

رقم احتساب کشید تا پنج یک برار تا هیچ قیامت و بعد از آنکه سید حسین قنال جان را گرفته بدرگاه
 آورد و جنکیر خان آن سید را قلعه کاویل که آن سیر در محاصره بود و استادان شمشیرالملک امانان
 برآورد و بعد از آنکه متصرف نظام شاه را با آن عمادالملک را و در قلعه راناکه گرفتار شده بود و
 قنال خان و سردار است و جمیع و اربابان مملکت را در یک حصار محووس کرد و بعد از
 آنکه ران همه آنها با جل طبعی با نظر و کرا رین عالم رفت و در آنجا امام و نشان مساند
 ذکر نمید مصاحبت میان **شیر** و مرتضی نظام شاه و ملاقات
 نمودن آن دو صاحب انفس و ملتراج را می بینا و بیان بعضی سخن که
 صاحب این قلعه ای آورده که چون علی عادل شاه و مرتضی نظام شاه و سار و جی که
 مذکور شد مقام حلین مراحت نمود و در تحسین را تمام عادل شاه را کمون خاطر شرف ساحت
 بواسطه رسل و رسائل که چندی و ده داری خود و میوهائی دست عهدی عادل شاه و همین
 حسین نظام شاه نموده استند عای ملاقات نمود تا تجدید علی اسما و محکم ساحت در دج عادل شاه
 با اتفاق سعی بعمل آید و پیام داد که هر چند در دوز مقام دج و تم در آمد مصالح افرست و طبعه
 کشور ستمانی آنکه از متصرف بر سلطت بهست فرمود و متوجه کمار آک کت ما کرد و در
 یتمراج و الی بجا کر که با بجا است و متواست از استماع حروفه سا بان با سیاه سید نعمت قات
 حاشین توجه خواهد نمود پیش از آنکه رسول شمسیدار احمد که رسد مرتضی نظام شاه را بر این تین
 داعیه در امرت از سولی بدرگاه کیتی سیاه فرستاده استند عای ملاقات نموده و دو تا
 مسائی اتفاق مستحکم ساحت در دفع ارباب مصالح گوشتند و چون در سولان حاشین صرف ملاقات
 پادشاهان نایر شدند و مدعیات بحسب رساید مقرر شد که در کمار آک کت ملاقات نمود
 سارس هر دو پادشاه با حضار امراد سیاه امراد متصرف بر سلطت حرکت نموده در
 کمار کت ملاقات همید که مسرت آمد و در کتند و شهر پادشاهان دید مرتضی نظام شاه و یتمراج
 نیز مواقت خواهد یتمراج با مساه و جسم خود متوجه کت ما که شرف ملاقات آن دو پادشاه

و دیگر تحف و هدایا پیشکش نموده استدعای نجات از آن مملکت نمود و عادت شاه بنحمان پذیر
 حسین نظام شاه را بغیرت پس برد و پادشاه دست از محاصره باز داشته بجانب ملکانه
 متوجه شدند و بیشتر از جانب نظام شاه اخلاص خان و عزیز الملک بادوسه و دیگر بجانب
 کوالاس روان گشتند اتفاقاً روزیکه آن دو پادشاه از کاولین کوچ نمودند پنجاه و یک ساله
 که در کینه گاه نشسته بودند دست تباراج و غارت بنگاه نظام شاه بردارند و منصرف
 نظام شاهی بدفاع پیش آمد و خلق بسیار از جانبین کشته شد و منصور خان نیز کشته گردید و کار
 بان انجامید که آن سرد پادشاه صغیر آراسی جدال و قتال گردید آخر الامر جمعی از دو تن جوان
 جانبین میان آمده قرار دادند که اول عادت شاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش گردد
 بعد از آن نظام شاه روانه احمد کر شود پس بدین دستور عمل نمودند و این امر باعث
 فلاح شهر یار شد و محمد قاسم فرشته لقله آورده که چون خواجه میرک مخاطب جنگیر خان
 منصب و کالت از جانب نظام شاه سربندی یافت علی عادت شاه از و ملاقات
 نموده داعیه نمود که ابراهیم قطب شاه ملاقات کرده او را از خود سازد جنگیر خان
 بحسن تدبیر انقیاده را برهم زده مانع ملاقات شد و علی عادت شاه و نظام شاه را با یکدیگر
 در سرحد ملاقات داده چنان مقرر ساخت که علی عادت شاه از ممالک کرناٹک آنقدر که در محصور
 برابری بمملکت برابر و بیدر کند متصرف گردد و فرضی نظام شاه ولایت برار و بیدر را از قبضه
 اقتدار لغانجان علی برید و آورد و قطب شاه بخود و بویح جاگاری نداشته باشد پس برد و پادشاه
 یکدیگر را وداع کرده بستمهر کامرانی خویش معاودت نمودند جنگیر خان در رتبه خیل و حشم کوشیده در
 ثمانین تسعاه روانه تسخیر برار شد و بعد وقوع محاربت با نمایان آخر الامر لغانجان فرار نموده بقلعه پرناله که بر فراز
 کوه وسیع واقع است متحصن شد و پسر و دختر الملک و قلع کاولین را گرفت و در شهر مورسنة اشنی و ثمانین تسعاه قلع پرناله را
 مفتوح ساخت و لغانجان با جمعی از محصوران دروازه قلع کوشوده راه فرار پیش گرفت جنگیر خان سید حسن متراب و را بجای از غریبان
 تبعاً روانه کرده خود را از دست پادشاه بدرون قلع رفت و نفوذ و جوا همسر نفیس را رقم

و در ایامی راه اصلاح طاعت خواب نشیده چون بگویند و رسید او را در یکی از قلاع
 محسوس بیاحتیاجت بعد از چند گاه و بهرست مسجون ملک صاحب القیصر مردم نظامت ساجی میلا
 بسیار گرفته گشتند آنگاه نظامت شاه و بعد از آنکه در اجیت و بود و او را میسر که نظامت شاه میرونی
 کرده از روی قطعه را تا از اج مودو حاصل و عام از نظامت شاه قیصر گشته و متغیر این
 قطعه شاه بهر بر نفسی نظامت شاه نوشت که ما را از آن برادر کما نگار این توقع بود که نکته
 بعد از این طبع بسیار و میدان میسند از مردم اصیل بر رگ بعد میاید اما اینرا که
 فتنه میوز از وکیل اسطانت است که درین ایام در و تقوایی میگوید و این گفت
 کنگاشی او مترده نظامت شاه میاید که ما را از نظامت شاه عیادت شاه ساخته دعوی قتل
 شاه حاجان را از منصب و کالت عزل نموده شاه عالی الدین حسین را به خلعت منصب
 و کالت اختیام بختند اما بنی تاریخ میته و الله اعلم بحقیقه الحال
 و ذکر توجه علی عادل پناه معاشرت نظامت شاه و محاصره نمودن
 قلعه کابل و بعضی از وقایع که در آن آوان رو نمود
 صاحب المصحح قطبانی آورده که چون شیراز را آن آفاق معا دیت نمود
 علی عادل پناه پارسان تحف و هدایا و در بعد نظامت شاه و بقران دولت او را جو
 ساختا اسد مای ملاقات نمود و حسین نظامت شاه به عواید بهرمان قبول اعمی کرد
 پس هر و یادشاهی در حوالی قلعه اوسه ملاقات بهم خبست و گتیه بعد از شش سال
 عهد و میان معتبر نمود که اول شیراز را میاید و بعد از آن شیراز لگانه حسب این قرار
 اول بهوجه ولایت برار گشته و قیصر از تحسب آولایت فرو گذار شد و تعالی خال
 چون تاتب معاظمه است در قلعه کابل متجسس گشت سیاه سپه و پادشاه و تاجا
 آن قلعه یزدانجه تحکیم و بیرون گشته و بعد از چندی که نوبت آن رسید که قلعه متوج
 مکر در قلعه کابل کشت بعد از شاه و پادشاه و دو لک یون و سیاه سپه میل

مشرف گردیده آنچہ صلاح دولت باشد معروض دارد از ذرہ پروری عجیب و غریب
 نخواهد بود نظام شاه جواد باد که شاه ابو الحسن پسر زاده ماست و کجیمتی تمام دارد اگر
 اینجا شریف آرد از صلاح او تجاوز نخواهم نمود شاه ابو الحسن امیدوار گشته روانه
 گردید و بواسطت خانان تبریزی از احراز شرف ملازمت مشرف گشته در وقت
 فرضت بعرض رسانید که دوستی با عابد شاه فتح قواعد کلیست و فیما بین نسبت قرابت
 نیز متحقق و چند گاه که غبار نزاع در میان بواسطه نفران کوتاه بین مرتفع گشته بود
 آنهم الحمد لله باب شمشیر حضرت فروشت اکنون موافقت ظاهری قطبشاه اعتماد
 کردن و با عابد شاه در مقام حسونت بودن از خرم و دور اندیشی بعید نمایند اگرچه
 بحسب ظاهر حضرت است اما بحقیق با دیگران زیانها دارد پس کتابتی نفاق تمیز
 که در آن آشنا قطب شاه با عابد شاه نوشته بود و آنرا شاه ابو الحسن همراه داشت
 بنظام شاه نموده بر دعوی خود شایع عادل گذرانید و خانانان تصدیق کلام او
 پرداخته بسجیان وحشت انگیز آتش قهر نظام شاه نموی برافروخت که در میان روز
 امر او سرداران سپاه را جهت مجاہد با قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه ازین مقدمه خبر
 یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گولکنده راهی شد نظام شاه میان اردوی
 او را تاراج نموده تا سرحد تلنگ تعاقب کردند و هنگام تعاقب پسر بزرگ بر بهم
 قطبشاه موسوم به عبد القادر که بشجاعت و علم و حسن خط آراسته بود در خدمت
 پدر معروض داشت که نظام شاه میان اعلام حرات افراشته و بیرو بیابان و بیابان
 دارند و خرابی بسیار مردم ما میرسانند اگر حکم شود این کمینہ فرزند بابرخی از
 امرا بکین رفتہ و از عقب ایشان درآمده شمشیر قهر نوعی نماید که موجب تنبیه دیگران
 شود عین سرفرازی این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر اصحاب داعیه قیاس فرمود
 و این اراده را از تحریک امرای کبار و اتفاق ایشان با وی دانسته متوجه گردید

تاریخ قطبشاهی چهارشنبه میفرستاده است از سنه مذکور و بعد از آن ارشد ابدال
 شاه و غفران پناه مرتضی نظام شاه شهر بدویند بر سر شاهی نشست و چون نیاید حدیث سن
 با مور جهانپانی نمی پرداخت و الدۀ ماجدۀ اوبی بی غورزه هایلون بنت سیانچی ابن خواجک
 که سیر زاده جهان شاه قراقرم پادشاه اذربایجان است تا شش سال مقصدی همت یار
 گشت بنابرین فی الحقیقت قوری بارکان دولت نظام شاهی راه یافت و علی عادت شاه باخوا
 کشور خان که پیشوای آن دولت بود لغرم تسخیر احمد نگر متوجه ولایت نظام شاه گردید مرتضی نظام
 شاه باستماع این خبر از خواب غفلت بیدار گردید و از ارکان دولت در باب رفع ایجاد
 درخواست کمک گنج نمود و بصوابید و دولتخواهان مکتوبی مستملر استدعای امداد و محبوب رسولان
 سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان منہیان خبر رسانیدند که
 علی عادت شاه بسرحد احمد نگر رسیده است بنابر ضعف حال با والدۀ خود و امرای دیگر در برابر
 نزد قانخان که در آن ایام سلطنت آن دیار بقصد تصرف در آورده فرزندان عادت شاه را
 محبوس ساخته بود رفت و با اتفاق متوجه حدود کولاس گشت و ازین جانب چون فرستاد
 نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعد دریافت احوال خاطر هایلون از بی مروتی عادت شاه بخبر
 اعانت نظام شاه پیش نهاد مهمت ساخت و امر با حضار امر او عا که فرمود و درین اثنا رسول
 دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که بامید امداد آن سلطنت پناه از دار السلطنت
 خود حرکت نموده با اتفاق خان اعظم قانخان بسرحد کولاس رسیده ایم ترصدای الطاف آنکه خود
 را از توجه بدین صوب معاف نخواهند داشت شهریار باستماع این پیغام از مستقر سریر سلطنت
 منصف فرمود و باین قندمار کولاس ملاقات دست داد و با اتفاق هم متوجه تسخیر بجا گشتند
 عادت شاه از استماع این خبر صلاح و رخسار ندیده عنان بصوب کون تافته جمعی از امرای لشکر
 خود را بمحافظت بجا پور مامور ساخت و سیاه آن پادشاهان بولایت بجا پور آمد و لشکر بآن
 مرتضی نظام شاه دست بتاراج بر آورده تمام پرگنات و قریات آن ولایت را ویران گشتند

ملحق گشت و بسبب و کالت و میتوانی سرور اگر دید و چند سال خدمت علی عادل شاه سربرد
 و بعد از انتقال علی عادل شاه تحریک جمعی از معدال آن سید عزیز در ۹۹۹ ق و تمان و نعمه
 در ولایت لیوار در رسته سادات رسید العرض سلاطین کا نگار مدت ششماه در ولایت کفاریر تو
 رول اسکند و نهایت اقتدار ظهور رسیده بعد از آن از آنجا هجرت نموده چون کوالی را رسید
 رسید یکدیگر را مصیبت کرده و دراع نموده همچنان فتح و طغیان را بر سلطنت معاودت نمود
 ذکر لودشانه را در ده بلند اقبال ابوالمنظر محمد قلی قطب شاه آرد
 که در ۹۹۹ ق و تسعین و تسعمای چهاردهم رمضان المبارک در رجمه در صدر بهار ظهور
 آن میر سیر اقبال را اقامت و لالت ساحت گیتی مورگر دید و ملک پیر اقبال حرمی سر قذحوانی
 رسید و شهر یار را در و ششانی دیده امیدوار و دو شکر الهی تقدیم رسیده و چون در ولایت
 حق و طوی استعجال نمود و سادات و علما و ملاکین و قهر اهل تحم و تسوا را در دور العام
 شهر یار معین سخت عالمیان بچو بحر و کان کوگر گشتند و همچنان از رایحه طایع هایش و تحویر
 نمود که وجود فایض الحمد او باعث اریا در راه خلق و امانت رعایاست و موجب تساد
 ریاض ملک و ملت و شاعری در تاریخ ولادت آن شاهزاده جوان بخت میوه خوش گشته قطعه
 ساز ادا حد افریدی که ستار دیدن او دل خرم بی شکرا نه شده در یاد دل
 که در اخلق لسی لطف و کرم بی سال مولود تس را بابت ملک باعث روری ایل
 عالم بی ذکر قصه امداد شهر یار مر قرضی نظام شاه ابن حسین
 نظام شاه را نهنگام ارتقا غبار رخا لغت میان آن شاه عالیجا
 و علی عادل شاه چون حسین نظام شاه استعداد را مراع مستقر بر سلطنت
 خود معاودت نمود و مول محمد قاسم رسته یس اریارده در ولایت اوطا ترب و کثرت
 مساهرت اهل طسی این جانب فانی را دراع نمود و این مصرع تأریخ فوت اوست مصرع
 آفتاب و کن پند سیاه بی ۹۹۹ ق و تسعین و تسعمای در و وفات لعلی مبارک
 ۹۹۹

گردیده دست بتاراج کشاده بنیاد آن شهر و بتجارت آنرا که رشک افزای بخارخانه صین بود
 بزمین برابر ساختند و بتلافی خرابی که سپاه رامراج در آنجا گزیده نموده بود شکریان نظام شاه
 آتش در اکثر عمارات و اسواق و دو کاکین بچاکنر و جمیع قریات اطراف انداخته ویران مطلق
 و وینکا درمی که از مکر که گویخته و در جاها می دور دست قرین حیرت نشسته بود بنا چاری
 جمعی را نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تصریح و زاری البواب سلامتی بر روی رگ
 خود گشته و قلاع و پرگنات سلاطین اسلام را مثل قلعه رایچور و مدگل و پرگنه اوئنگری و تکرانی
 که رامراج بغف گرفته بود و سپس داد و نظام شاه را نیز به عنوان راضی ساخت و از جانب
 شهریار مصطفی خان و از جانب حسین نظام شاه مولانا عنایت الله و از جانب علی عادت
 کشور خان با سپاه گران بجانب قلعه مدگل و رایچور روان شده قلاع رابع مضافات
 از تصرف کفار بیرون آوردند و مصطفی خان بی اطلاع ابراهیم قطبشاه و حسین نظام شاه
 کلید قلاع را با ولایات کشور خان سپرده متوجه خدمت پادشاهان گردید و هر دو پادشاهان
 چون برین کیفیت آگاهی یافتند بهم برآمدند و حسین نظام شاه بخدمت شهریار سخام داد
 که اگر مصطفی خان نوکر و دولتخواه شماست بغیر رضای جانبین سپر اکلیله قلعه را به کشور خان
 داد و اگر دولتخواه عادل شاه است بچه ز و او را مقرب و معتمد درگاه باید دانست صلاح دولت
 در آنست که او را بقهر سلطانی از یاد آورید شهریار نظر بر سیادت و خدمات شایسته
 او که از و بطور رسیده بود از سر قتلش در گذشته او را رخصت رفتن بکجه مظهره ارزانی
 فرمود مصطفی خان عرض نمود که امروز آنچه از زر و جواهر و اسب و فیل که در تصرف بنده
 درگاه از خوان النعام شهریار است بهر که فرمان شود تسلیم نماید فرمان شهریار بنام
 عمال و از السلطنت شرف صد دریافت که تمام اسباب و اموال او را همراه مردم معتبر
 روانه بندر گردانند گویند مقصد ارباب زبرد دار و پنجر از مردم سر بار حجت حل اسباب
 او از سه کار اشرف امداد شد خان عظیم الشان فی الفور کوچ کرده بشکر عادل شاه

رشکِ اسلام آورد و میمنه سیاه طغرائی شکارِ حضرتِ سهر پار یعنی ابراهیم قلعستانه تعریف گشت
 و یکنمادری و صفتِ عیبت و البته بالشکرِ خویش بر قلعه گاه آن سهر پار حمله آورد و سهر پارِ ستم
 کردار نسبتاً پاره حرأتِ کفار بر آن گروه متفاوت آتار ماسدِ تیری که بر حمله آموخته آورد
 حمله آورد و اکثری را طعمه نهمگِ شمشیرِ ساحتِ ترزل در ارکانِ جمعیت و شکستِ کفایت
 امداحت و و یکنمادری که استظهارِ سیاه کمره بود در اتسای گری کارزار به تبع مجاهدان
 نصرتِ شعار را پادشاه و ارجابِ میمنه دلیرانِ لشکرِ عادلانهای به طمعِ راجحه جمعیت کثیر
 را بر خاکِ پلاک امداحت و ارجا خاصِ حسین لطام شاه سهر سوارِ حد در ابرام راج
 رسایده کتان کتان اورا سجدتِ حسین لطام شاه آورد و حسبِ الحکمِ سترش ابرق
 حد اساحتی بر سرِ سیر و است چون کفار را نظر بر آن سهر امداد و است ارجحک ملاذ داشته
 گریان و مالان راه و ارجا رفتی گرفتند و اسلامیان تا ناگندی که ده کرد و بی حیا گری است
 تعاقب نمودند و روایتِ اصحِ قریب صدر ارکا و ارجا زیاده و سوار ارر و در جنگ تاسید
 ناگندی بغل رسید و ارجا و حسن اقدارِ نصیبِ خاص و عام گردید که ارجحک تحریک
 و تقریر و یرون است و سلاطین غیر ارجا طبع در هیچ حیرا کرده هر چه دست هر کس افتاد
 ارجا را و دستند و حسین لطام شاه یوست را مراغ یکاه کرده و این دست دوست
 طبع حویسته تی کرده ارجا و سهر در آید شعالان در اسکا دلیر با مصوب رود کار
 سر یغ التیر بر دجالان که تیر یک اسلامیان گشته تحریک را مراغ احوالی احمد گریه
 رسایده بود و دستاد و میان ملاحت نشان قحطانه های این فتح عظیم که روز جمعه
 تاریخِ ستم سهر حادی التالی ۱۰۰۰ هجری قمری و سمیع و شعله نو کعب میوخته بود و توت
 مصوب قاصدانِ قمر سیر با طراف روان ساحت و سلاطین کا مکار بقول صاحب تاریخ
 قلعستانهای بعد از آن فتح قریب ده روز در آقام طغر و حام توقف و مودت آسیا و اسلام
 ارجا و تاراج اردوی کفار خارج گشتند و بعد از دوری و اقال متوجه شهر حاکم

که چهار طرف آن چهار طرف و علاقه های مروری بود مربع نشست و از دو طرف او از نقود احمد و پیش
 و مرتفع آلات و مروری در نهها ساختند چون وقت تنگ بود از سپرد و امن بر امر او و روستای
 سپاه قسمت کرده جنگ را با اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که منظر نزد من آید او را
 به طبقه های طلا و در چهار پر از جواهر نفیس خواهیم نواخت امرای کفار خوشدل گشته بار دیگر یکبار حمله
 آورده مقدمه و میانه میسر و سلاطین اسلام را بر نشان گردانیده آثار قیامت پدید آوردند و
 سلاطین از فتح مایوس گشته مشوش و مترزل گردیدند اما نظام شاه ثبات قدم و رزیده از
 جایی خود ننجدید و چلی رومی خان بجزات و سرعت تمام ارباب توپهای کلان و ضربن را بجای
 کلوله خورده مس بار کرده بدستباری رومیان و طواریان مجتهد دست نموده بر شکر راج
 سر داد که بکافه پنج شش هزار آدمی و چندین فیل و اسب پیکان گشتند و در آنوقت نظام شاه
 با افواج خود از عقب ارباب برآمده با اتفاق کشور خان لاری که اعلام نظام شاه را بر جای خود
 دیده بقصد گنگ با فرماخان حبشی و هشت یا هفت هزار سوار عادلشاهی بعبت برق و با
 خود را آنجا رسانیده بود مجدداً بر فوج خاصه راج که اطراف شامیان او بودند حمله ور گشته
 خلل در جمعیتش انداخت راج اهل گرفته که عمرش به فتاد رسیده بود سر اسیمه گشته باز
 بر سکا سن سوار شد و در یخمین کی از فیلان مست نظام شاه که غلام علی نام داشت قریب
 سکا سن رسیده جمعی را پایمال و هلاک ساخت و حاملان سکا سن که باصطلاح دکن ایشانرا
 بهوئی میگویند سکا سن را معه راج بر زمین انداخته فرار نمودند و چون جنگ مغلوبه بود
 میچکس با جانش نپرداخت درین اثنا جمعی از مردم نظام شاه را آنجا رسیده او را شناخته
 برداشته بجلی رومیان که سر کرده توپخانه نظام شاه بودند رسانیدند و بروایتی فیلبان
 غلام علی او را گرفته پیش رومیان برد بهر تقدیر رومیان بی توقف راج را تر و نظام شاه
 برده بموجب فرمان سرش را از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده پیش افواج باز داشت
 و بقول صاحب تاریخ قطب شاه چو کفار بار دیگر بتطبیع راج حمله قیامت آشوب

نکه و تخریب آنرا در میان نادیده و آزار آری روزگار فانی گشته به سرادر این خود حکم و مود که عادت
واقفیت متناهی دارد و دستگیر سارند مدت الحیات بود قید آهسته کرده محسوس گرد و مود و بهر اول
و امرای مین و بیار خود امر کرد که نظام شاه را بهر شش ارتق حسد اگر ده میت من آورد بدین در
هسته حکمی که تهنوت و آزار و تلک قدم در لطف النهار نهاد در سکا سس تسته لعیم جنگ بمیدانیکه
کما و مدعی ناگری و اقصیت مستقامت بهر جید مقرران التماس نمود که بر اسب سوار گردد و ابرقار
عرد و نکه قول تموده گفت و در تاریخی اطحال احتیاج سواری میت همین ساعت سران این
حاجه خوانند که بحیت القصه و لیراج بهر و لشکر تقدیر رنگ وادگر یکی اراهل جیرو یکی اراهل ستر
از اونی خلوت برگشته و در بیجان سارند آثار تهور و شجاعت بطور رساید میایدگان
ایچا که صحنه ایستاده قریب سیاحت ارباب و تلنگ و توب و صرب در هر دفعه سر میداد و در میان
ایشان که اکثر راج میدره بود متبع مهدی ارحلاف کشیده و سیر جرات میش رو کرده حمله ای می
نمود و کار کاهی رساید که حتم زخمی سیاه نصرت یاه اسلام رسد و ارایات نظام قوی
مارکان دولت سلاطین اسلام راه یابد که نگاه راه اراج میام حس سخی حسین نظام شاه و
رکت تناسبت قدیم او گرفتار یکی از مردم نظام شاه و گردید تفصیل این حال آنکه حسین نظام شاه
شش صد اراشد توب و طرب زن و سرورک بدین ترتیب که دولیت اوداه توپهای سرورک را
میش لدمه اراشها و طرب آن دولیت اوداه صرب در که عمارت ارا توپهای بیانه باشد
دیس آرا آن دولیت ارا راه سرورک ارا تلنگ سرورکتر و صرب در که حکمت پیش اراج خود مجاهد
و حلی ارا ولی خان را که در مود استناری فی الطیر بود سر کرده مردم توپخانه گردید و پس از آن اودا و هزار
عرب سیر انداز اراج نظام شاه میتی قدیمی نموده اواج راه اراج را آهسته آهسته تروش قائده
احسبه گوئی ارا سر توپخانه آورد و رو میجان ارا اها را به ترتیب میزداد و جمعی کثیر از سوار و پیاده را امر
گشته شد و چون اراج جنگ مسلمان راحلاف آید تعقل کرده بود متشابه نمود و حساب شده
در آتای صرب ارا محاسن و دود آید و مرکبی مرصع دیر شامیانه محلل سرج در دیورتن

بصوب معبر اول شغطف ساخته بعبیرت تمام مسافت سه روزه درگیر و زحمت کرده پیش
 از وصول لشکر را مراجع بدان معبر رسیده بامیدواری حضرت باری باجماعت قلیل
 عبور نمودند و چون لشکر پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشت
 رایات ظفر آیات برافراشته علی الصبح بجانب لشکر را مراجع که پنجگروهی بودند و
 شده نزول اجلال نمودند ازین تدبیر براس مقیاس بر کفارستولی شده همانروز
 برامراج پیوستند و در آن شب از شیخون مسلمان خائف گشته سرداران ایشان
 با فوجهای آراسته مقابل لشکر اسلام بایستادند بامدادان سلاطین اسلام بقصد غزا
 و جاد کفار کمر قان بمیان اجماع توار ساخته بتبوی صفوف پرداختند مینه اعلی عادل شاه و میرزا
 و ابراهیم قطبشاه و قلب بحین نظام شاه انتظام گرفت و اراهای آتشباری برنجیر با
 مضبوط ساخته پیش صفوف بازداشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایاده
 کرده و هر یک از سلاطین پاک اعتماد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و نقاره
 جنگ نواخته متوکل علی الله اکبر و متوکل بالله فی خیر البشر و الایمه الاثنی عشر جیتی و عتی که
 زبهره فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتاد
 بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از جانب دیگر رای سجاگر نیز سران سپاه را خوا
 و بالواع شفقت و رحمت مستمال گردانیده و قورخانه را کشاده و اسلحه بر خیل و خشم
 قسمت کرده بار استن لشکر پرداخت در مینه التمر اج را بابیت هزار سوار و دو
 پیاده و پانصد زنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید مقرر نموده در میله و نیکمادری
 بابیت و پنجاه سوار و دو لک پیاده و پانصد زنجیر فیل بمواجه عادل شاه تعیین کرده خود
 با سسی و پنجاه سوار خاصه و ده هزار سوار لکی را جهای اطراف که در روز جنگ با پیوسته
 بودند و پنج لک پیاده جنگی و کینز و بقولی و دو هزار فیل نامی و یک هزار ارابه توپخانه به
 ترتیب و قاعده گماشته قلب را مستقر خویش گردانیده مواجه نظام شاه اختیار کرد و از غارت

هفتاد و چهار سوار و یک سیاه خنکی رو آورده و سخت مراد را کوچک خود المیزاج را که تنه
 و مردانگی معروف بود با بیت هزار سوار جوخوار و یا لصدفیل عفریت کردار و صد هزار سیاه
 حرار مقدّمه سیاه خود گردانیده به تعجیل هر چه تا ستر روانه نمود که کنار آب کستار و متعاقب
 مسدود سار و گذارد که لشکر اسلام عبور نماید و متعاقب او برادر میانش و بیکادر
 را سحمت و شوکت و تحمل بسیار روان کرد و بعد از آنکه ایستاد گد را با مسدود کرد
 اهل اسلام را از عبور باز داشتند و امرا حود نیز با لشکر گران و سیاه سکیان حین
 سیل دمان و دریای حستان از عقب مراد را روان گشته در کنار مدی کمره
 فرود آمد و چون معر را شکستند و دیوار استوار بر کنارش و نصب کردند از اربابا
 آیمال مسدود ساخته بودند که عور از آن لغایت مختار بود و دشابان اسلام جمعی
 از ارباب وقوف راحت تقصص و تعین معسر دیگر امور گردانیده آمدند و آنحضرت بعد
 تقشیش عرص رسایند که گذار از آب مسخر در سه موضع است و بهتر ازین
 معسر دیگر که یا با بی آب باشد نیست ساریین سلاطین اسلام بعد متاوره و حیان قرار
 دادند که در اعلی القنصاح لشکر اسلام از معر که اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده سهانه
 عور از گد رهای دیگر حرکت آید و چون کنار نیز فریب حورده حبت مقابل از آن معر
 کوچ کسند سلاطین اسلام بتعجیل تمام معاودت کرده از آن معر عبور و بمیدان جنگ
 شتافتند و القیقه حسب القرار رو بردند و دیگر از آنجا کوچ کرده بعد طی قدری از مسافت برو
 نمودند و در دویم و سوم سیر بهین دستور عمل کردند مراد را در آن رامرا ح نامدشته ایکه
 مساد سیاه اسلام از معر دیگر گذر کسند از آن مقام رحاسته بر سیل استعمال
 در آنطرف آب مقابل موکب اقبال روان شدند و چون اراده اری را و الیوت
 رامرا ح تعلق گرفته بود متراطی حرم و لوازم احتیاط از دست داده احدی را
 بعد از آن معر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیر بر تیر بر طرف مراد دیده عیان معاد

به احمد نگر رفت و حکمت پناه قاسم بیگ که در کرب اعظم سلطنت نظام شاه بود همراه گرفته انتظام
 جمیع مقدمات بطریقیکه در ششم پذیر خامنه تحریر شد نمود بر تقدیر خواه بدایت در تمهید مقدمه وقت
 از جانب عادی شاه باشد و خواه از جانب حسین نظام شاه مقصد واحد است که تاسیس مباحث
 اتفاق پادشاهان در استیصال نهالی دولت راجع بشوای ارباب مشرک و ضلال زمین
 توجه ششم بر حرم سیر غزل و حلال و حرم سیدی بزرگوار مصطفی خالصا صاحب جمال صورت
 ظهور گرفت ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجه شان بمجار به راجع
 و خیمه اسخام و بفتح و نصرت معاودت فرمودن مهر کداهم مستقر سیر
 سلطنت صاحب تاسیخ فرشته آورده که علی عادی شاه چون از جهت محبتی آن دو پادشاه
 دوی الاقدار مطمئن خاطر گشت در صد استرداد پرگنه او تنگور و پاکری و استخلاص تسعه
 رایجور و مدکل شده ایلمی نزد راجع فرستاده محال مذکور را طلب نمود راجع با ایلمی
 در شتی کرده از پچانگر بدر کرد و عادی شاه جهت استیصال آن کافر مغرور با اتفاق نظام شاه
 و قطب شاه و علی برید رایت غرمت برافراشت و سلاطین اربعه در ۲۰ شهریور سنه ۱۰۰۰
 و تسع ماه در حوالی تسعه سچا لور بموجب قرارداد با هم ستم ملاقات نمودند و در ستم
 حمادی الاولی از سال مذکور با اتفاق از آن موضع منصف فرمودند و بعد از طی منازل و
 مراحل بالنکو که در حوالی آب کشنا واقع است محل نزول اجلائی موکب پادشاهان
 منصوب گشت چون آنحضرت متعلق لعلی عادی شاه بود آنحضرت میزبان سرد و پادشاه گشته
 مهمانهای شاهانه نمود و راجع پچانگر چون از اتفاق سلاطین نامور و توجه لشکر حضرت شاه
 خبر داشت از زنده منوی او بار صلح و آشتی نگرایید و حرف تواضع و فروتنی بر زبان نیا
 اگر چه سلاطین اسلام را منعی نبودند که آنچه از ولایت عادی شاه و قطب شاه گرفته است
 واپس دهد و عهد کنند که من بعد مزاحمت و تشویش نرسانند اما آن کافر مغرور را ایشانرا
 در مقابل مصلحت و سطوت خود لان لم یکن انگاشته بعزم حمار به با جمعیت صد نفر

و این معروض داشت و بدقیل معقول مدلل گردانید حسین نظام شاه از معقول گوئی اولیای
 حق تبدیل شده بخش کرد و تعظیم و تکریم حسره وانه سواحت سید قمری الید چون راه سخن
 یافت بعد جمیع روز با اتفاق قاسم حاکم حکیم تهریزی و طاعنات اند قاسمی که از اعیان
 دولت نظام شاهی بود و در محو و صلوات و خوشی میان آورد و حیان مقرر ساحت که
 حسین نظام شاه و خیر و دیار مدنی بی سلطان و انعقد ارد و ارج علی عادت شاه در آورده
 مشغله سوز آلود و حمید بدید و حوام علی عادت شاه بدید سلطان ما استهراده رفیق که لیر
 سر کج حسین نظام شاه بود و عقد شده با طبعی گستره آنگاه بر سر یاد شاه اتفاق هم
 بر سر راجع شکر کشیده تا سید ابریدی دمار و روزگار کهار بر آورد و دیس طاعنات
 همراه مصطفی جان ارجان نظام شاه در هم رمانت به بیایور آمد و ارم عهد و پیمان مایان
 موکد و تسدید ساحت و یک تاریخ برای سلطان و طوی ارجان مقرر گشت و شهر
 بیایور و احمد گمرادر آن تاریخ مالوای حلفات عرب اقامت حلفات عجیب آئین شد
 و بعد از آنکه مجلس خشن تمام رسید هر یک از آن دو احتراسیر عفت و
 عصمت یعنی جامد بی سلطان و بی بدید سلطان به میت الترف حمد که کنایه ارجان
 و احمد گمرات حرکت نمود و در ساعت بعد و مول نشان میت الترف بحصول بیعت
 و اقرآن سحرین در آئینه ظهور جلوه کردند و قول صاحب تاریخ قطعی بدایت عقد بیعت
 بستن سلاطین ارجان حسین نظام لوقوع میوسته حیات شاه و عالیه محبت
 حمة العسل مولانا عات اندر اما مکتوب محبت اسلوب محبت تمسید مقدمات امداد
 واعانت و موافقت در شمع و قبح شجر دولت راجع بر دستبردار و اولاد در شاد
 بعد از آن شهریار حواب انوار تقید تسلیم آورده و میر کوتلی ستاره عیانت حسین نظام
 که عین مقصود او بود و بدایت عدالت شاه لورته معصوب حاکم عظیم اتان
 مصطفی جان به بیایور و احمد گمرات ارسال فرمود و حاکم موصوف اول به بیایور و از آنجا

خود خیل از راه پیاده میبرد و بعد انتظار ببار حکم سوار شدن میکرد و دیگر آنکه در کتبی
 اخیر که از احمد نگر کوچ کرده مشوجه ملوک بودند خاص و عام اردو و بی رامراج نسبت به
 استنوا و سحریت کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بجای آب تنگبهد را رسیده
 توقف کرد چشم طلوع به تسخیر حاکم عادی شاه و شطیب شاه شاه کرده و یکنا در بی را با نگر
 عظیم بنم بجانب سرحد آن دو پادشاه روان ساخت و آن هر دو پادشاه بنا بر زبونی
 حال نظام شاه تاخیر در تدارک مصلحت دانسته بتوانع و مهمالحت پیشش اندند
 علی عادی شاه ولایت او سکری و ناگری کو را بوی داده صلح کرد و در شاهی خلائی پناه
 ابراهیم عادی شاه قلعه کو میگذره و پانچل تسلیم نموده بقیه مملکت خود نگذاشت القنده ابر تباری
 قلعه شاه در کبکال استحکام در باب جهاد کفار میگردانید و انشورانی و تنخواه مثل کشور خان
 لاری و شاه ابوتراب شیرازی درخواست که نکاشت فرمود ایشان دلالت بموافقی ساختن
 سلاطین دیگر نمود علی عادی شاه زبان تجوین را می گشوده کشور خان را در آن امر حشمت
 گردانید و او سخت رسول از جانب عادی شاه نزد شهریار خلائی پناه فرستاده بآ
 مافی الصمیم پرداخت و آن قطب سلطنت که از تقدی رامراج زیاده از حد آزرده
 و دلگیر بود جمیع مطالب را بحسن قبول تلقی نموده مسته گشت که من واسطه
 شده میان عادی شاه و نظام شاه رابطه اتحاد و یکجتهی بهم میرسانم و قلعه سولا پور
 باده نواح بحسن تدبیر حتمه عدالت پناه میگيرم پس مصطفی خان روستانی را که رکن اعظم سلطنت
 و سید صحیح النسب بود به پیا پور فرستاد که اگر شاه عدالت پناه در آنچه پیشام نموده بحد
 باشد از هاجا احمد نگر رفته به ترمیم مقدمات دوستی پردازد مصطفی خان چون
 در مجلس عدالت پناه باریاب شده دریافت که آنحضرت در باب جهاد و عنان
 با کفار و ایقاع دوستی با نظام شاه را نسخ و جازم است رخصت گرفته
 با احمد نگر شتافت و تمهید لباط محبت پرداخته در خلوت آنحضرت که کنون ضمه لوده سال

کرد و چون شهریار و کیفیت این فتح از عرفیه ملک مایب معلوم گردید شکر الهی کا آورده زلفه
و میل و اسب و علام بسیار لغز او اهل استحقاق کمر بستند و چون در آن ایام همگی همت تمام
تحت و آماج متوجه استیصال سرد قرار باب ملال را مراح معروف و دوستی را حمدره
و فاسم گوشه در حیرت اجیر ادا حقه و آن جاوید مایب ملک مایب تشریف لغایافت که فتلاع
و ولایتیکه سحر گشته به سرداران و مایک آثریان مستمیر و اتفاق امرا و حوامین متوجه درگاه باید
شد ملک مایب و دیگر سرداران حسب الحکم قلاع را مردان کاروان تفویض نموده احسان تشریف
حضور نموده سوارش بگریان سردار گشتند و کمر موافقت شهریار معدلت
گستر با سلاطین و دیگر حجت استیصال سرد قرار باب ملال
را مراح را آج را آج بهیجا نگر چون را مراح مایک کثرت اسباب حکمت و شوکت و وفور حرا و
دولت و وسعت مملکت که تا انقضاء سرنویش بود و داده کرد و چون سالیانه ارتفاع داشت
و دود حکومت و عرو در مایع بحیثیه خیال سلطنت تمام مملکت دکن سکا طرشت راه یافت
سلاطین دکن از حرکات مایسیده ادر سنجیدند و ما هم عقد موافقت بسته
در ممد و استیصال او گشتند تفصیل این احوال موجب ترقیم محمد قاسم در بسته آکه و ممد
اول که علی عادت راه مایسین موز مار کالی دولت از ستیره حسین نظام شاه
را تاجی قلع و محله که مولا یور و کلیان تنگ آمده سا چاری را مراح را ممد و طلبید مشروطه
آنکه کفایتیجا اگر سب عداوب دیوی صر ر حانی مایل اسلام بر ساسد و اسیر گیرند و تحریک
مساحت کنند و متعرض عزم و مایوس مسلمان شوند و حال آکه در لده احمد نگر العکس
عمل نمودند و در اعداب اهل اسلام و تنگی حرمیت تان دقیقه فرو گذاشت کرد و تاه
عدالت بیا و مایر عدم قارت ریح لافل میسر و دیگر آکه بعد مراجعت آرا آن سر
سلاطین اسلام را عاخر و در لوی و السته ایمان اینان را نامیداد و نجاتی که بر سر
عبایت آورده مایر ادر خلاف عادت رجعت جلوس نمیداد و چون سوار میشد در رکاب

و باین کردار رشت محکم یکه اثریانی استوار خواهند شد صلاح در نیست که از سرگشی باز آید
 چه فی الحال میت برادر کس از بهادران اسلام در دهگاه مجتمع آمد و دین تنایا رسل و آسان سازد
 و اما حق این پیام جان از سرگشی تافته متوجه خدمت شهریار گشتند و از سیاست سلطان
 را و دارالوارثین گرفتند ذکر نامزد نمودن شهریار ملک نایب و بعضی
 از سرداران دیگر را جهت تسخیر قلاع و بلاد را حمله بر می و ایلمور
 و بیان وقوع محاربات و منظر شدن سپاه اسلام چون دیدار
 و مشتاکان چنانچه قبل ازین مرسوم گردید بر سر قلع و دیوار آمده و آتش عارت در آن ولایت
 رده قلعه مذکور را محاصره نمودند اما حاکمان شاه داری و ایلمور نکال مردی آلفعه را و متبراعدا
 گمداشته اگر کیفیت محاصره و استیلائی کفار تهریار را اعلام نمود شهریار رده بهراریاد
 از تفنگچی و انکاری مد الصوب روانه و نمود اما صلاح دلاور حاکم بر سمت آمد کفار قلعه رده
 را که تارا احمد ری چهار کرده راه است مستحکم نام سازند که مانع آمدن کفار بدین اسلام
 باشد و دلاور حاکم سردول رفته سالی قلعه را سنگ و گچ مستحکم تمام نموده تعرض برساید
 که اگر از حضور دوسته امر اجبت امداد این مدد دهگاه روانه شود قلعه را حمله بر می را
 اما قالی شهر یاری اردوست کفار استماع نموده آولایت را در حیرت تحیر حاکم آورد و تسخیر
 بعد استماع این عرض داشت رخت جان لاری اسطاب ملک یاب مشرف ساحت و آدم جان
 و ملک ستیر و اما حاکم و غیر الملک که سرداران آشوت بودند داده بهر سوار روانه و آلفعه
 نمود سرداران اسلام چون بحوالی قلعه سردول رسیدند و دیدار و مشتاکان و راجا وید
 ولایت قاسم کوٹ که حجت امداد آن دو سرگرد کفار آمده بودند با محییت و بهر سوار
 و یک ملک بیاده و دو بهر از تفنگچی و انکاری مستعد جدال گشته استقال شتافتند و بعد تقاتی
 عسکری در موضع اراپی کارسکال و قتال انجامید و راجه او رکنده که کافر مشهور بود و او می
 اردلیران بر میزده لشکر اعلام تاحه آثار اقتدار طاهر ساحت ملک یاب حیره دستی کفار شای

تا لشکر نادر که در حصار درآمد و مصطفی خان برخدا ع کفار و قوف یافته باد و دست هزار مرد
 دلاور و غلامان خاصه مسلح و کمل بدربار حاضر گشته آهنگ تسخیر قلعه نمود سارور را و
 جماعت نایکواریان چون معلوم کردند که شهر یار در مستقر دولت است و ایران اسلام
 از اطراف هجوم آورده تسخیر قلعه خواهند کرد از کرده خود نادم گشته صفار و کبار برمال
 بر جی که مشرف بر دولتخانه بود انجمن زنهار برداشته مضمون رسالت طلمنا انفسا
 بر زبان آوردند و از روی عجب و خنده داشتند که موجب این تقصیر هستیم مصطفی خان
 است که بر نایکواریان نموده بر چند خواستیم که بعضی رسانیم اما بسبب مخالفت اوباع
 اقبال نرسید و چون کار در بر آشفتن آمد اینجورم از مصادره کردید اگر دفع شر خان شایسته
 نموده اوبانندگان سپارند بدل و جان مطیع و متقادیم و الا بدایع کفران لغت و
 حرام نگی داغدار خواهیم شد شهر یار از استماع معروضات مخالفان کشتن مصطفی خان
 را طلبیده کیفیت معروضات مفسدان اقرار نموده پرسید که در نیاب رای صواب نماند
 چیست خان مصطفوی نشان بعضی رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتعال آتش فتنه
 است بنده را که بصدق و اخلاص جان نثار و اخیر خواه دولت فی الحال مقید ساخته بدست
 شرکان باید داد تا آتش فتنه اطفایابد و خللی در ارکان دولت راه نیابد شهر یار را
 چون بخلوص و وفاداری آن زبده خاندان مصطفوی اعتماد کلی بود فرمود که امانت دست
 رسول اکرم موجب سخط الهی است بعونه سبحانه شرکان را در شکنجه سیاست خواهیم کشید
 آنجا که موجب عبرت عالمیان گردد و آنگاه محملداری را پیش سارور را و دیگر نایکواریان
 فرستاده بنام داد که اگر مقصود شما قید یا قتل مصطفی خان است ممکن و میر است
 و بجلد گرفت که توارش خودمان مفسدان بگو که فرزند سغمر را بی تقصیر با تهاجم حرم
 بقتل آوردن قهر خدا را بکرت آوردن است و من بعد شما بی روی و بروی
 پادشاه خواهید آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتمادی بر جماعت نایکواریان خواهند

و لواطِ تنای امیدوار گرداید و بخت و نصرت ما عظیم موور اتفاقِ امراءِ سپاهِ منصور و عساکر
 لوسی شرف و لواطِ حروی معرکته منصبِ پتیوائی و وکالتِ مطلق بخندایه گردید و ذکر
 فتنه و فسادِ سار و راونایکوارزی دارالسلطنه گولکنده چونان
 مصطوی شان بعدِ تکلیف رسید و کالت و تسدیر راهِ دحل اربابِ صلات براراده فاسد
 سار و نایکوارزی قلعه دارالسلطنت و سایر نایکوارزیان قلع ملکیتِ نگاره فی الجمله آگهی یافت
 که در خصیه لعربِ حلدیو را و حیوان مقرر کرده اند که به حکام و صمت سرار حلقه اطاعت پیچیده
 قلاع را تصرف و امرار داده ارتقا بپادشاه اسلام و استیلای اسلامیان قانع السال گردند
 همت بر دفع سار و آشاعتش محاکمه میخواست که سرکرایه سانه دفع نماید تا فسادِ لظهور برسد
 سار و ایقعه مصطفی حال را از فی اتفاقی او دریافت محمود نایکوارزیان قلاع نگاره را محصور
 مقرر نمود که به حکام بیرون و قس شهر پار در دارالسلطنت لعزم صید و تسکار تمام حرا و اما
 سلطنت متحرک شود و در واره قلعه لسته سرار اطاعت و اهییم پیچید باید که تمام در قلاع و قلاع خود
 بتیار و حصار باستید و محروم استماع حر محالعت ایب و عمال را مقید و مقبول گردانید
 قلاع را استحکام داده محاطت نماید تا آنگاه که از حاص را مراح مدوی رسید قلاع تسلیم
 کرده شود و سایرین فساد داد و وقت سه به ترتیب که حسب فرمان واجب الادعا در واره
 دارالسلطنت کتاده امراء و حواین و سایر لشکر و حتم و لغاره می در بیرون شهر مجتمع
 گردید و دامنه تنای لواءه قطر موبک جالیون بود و در رکاب طفر اسباب شوه تسکار
 شود سار و را و احتیام قلعه محال آنکه شهر از شهر یا خالیست مقام حرام حروی در آمده
 تحارر اتفاق و حلاف طابرسا حتم و محافظان قلعه و حرا و و دولته که آیین حال آگهی یافتند
 فی الفور و لهر ایشا مالای سبج قلعه رآمده و ریاد و فعال کرستید که نایکوارزیان حرام حرا
 گشته در مقام محالعت یا دتا و رآمده اند و ارییم حال خود را بریرا بداختند شهر را که لکن
 وقت جهت عزم سوار می بمجوبت خود سیدار لود از استماع این حر اصلا تعیر خود را و داده فرمود

بغایت حصانت واقع شده است و استحکامی آن حصار و محب استحکامی سلطنت آن شهریار
 و پناه عام شد و ذکر توجیه مصطفی خان حکیم شهریار به قلعه اندرکنده چون بجمع اهل
 رسید که هنگام هشکامه آرائی را مراج در ولایت تلگانه کیسیر و ناکپواری قلعه اندرکنده
 ره نور و طسری ضلالت گشته فضایل باب مولانا محمد مومن استاد را که از جانب شهریار
 ضابط قلعه مذکور و مضافات آن بود مقید ساخته متصرف آن قلعه مع مضافات شده
 است غضب سلطانی بحکمت آمد و فرمود که شیخا بهما یون بد انصوب برون زنند
 مصطفی خان در آنوقت معروضه داشت که لایق جناب عالی نیست که خود جهت این مهم بنفس
 توجه فرماید اگر فرمان و جب الاذعان شرفصدور یابد بنده درگاه بدین خدمت قیام نمود
 بعون الهی و اقبال شاهی تسخیر قلعه نموده بلاد را از لوث وجود کفار بدکردار پاک سازد -
 شهریار نظر بر شجاعت و اصابت رای خان مشارالیه را بجلعت خاص اختصاص بخشیده
 باجمعی از سرداران و جمعیت ده هزار سوار و پیست هزار پیاده جهت تسخیر قلعه مذکور
 و تبنیه یتمردان نامرد فرمود چون خان عالیشان پیر قلعه رسید بمحاصره پرداخته حکم لقطع شجاعت
 اطراف نموده و النک و سیب پیش برده در عرصه دو ماه بجز و قهر آن قلعه را مقبوح ساخت
 و مشرکان را قتل عام نمود و زن و فرزند آن مدبران را اسیر گردانید و کیسیر او بدست
 یکی از لشکریان گرفتار بند اسیری گشته حکیم خان رفیع المکان بقتل رسید و غنایم بسیار بدست
 غازیان اسلام درآمد و خا منوصوف مولانا محمد مومن استاد را از بند رهایی داده با تمام
 قلعه و تحف و غنایم که لایق ارسال بود روانه حضور گردانید و یکی از معتمدان را بحفاظت
 و مرمت آن حصار که اکثر جا بضرر توپهای صاعقه کردار در هم شکسته بود مقرر نموده به تسخیر
 بعضی قلاع و بقاع دیگر که در دست متغلبان بود و تصفیة محاللات و برگزانت تلگانه از
 وجود مفسدان متوجه گشت بعد تسخیر جمیع اماکن که قابل تسخیر بود بهر جا که متمردی و دزد
 و حرامی دید او را بسیارست رسانید و رعایا را به تشریف و قول و دلداری سرور قلب

حدود احوال و افعال از حیرت کباب مل برسد که مذکور هستان واقع شده روانه گردید رستم جان دید
 قصه کائنات بجا احوال رسید و رجب و موده مایع و موهله و آدوقه تدوین آتاروری
 امروزه ای کوی که علی عادت شاه لشکر متعول بود و حالوی او همراهِ انواع حیا پوری ملی
 مسافت می نمود رستم جان بیهوده نمود و خلاف قرار داد بر انواع عادت شاه که اصناف
 مضاعف بود و حمله کرده حالوی عادل شاه را قتل رسانید و خود برادر کس کشید
 و چون موسم رستگاری هم بر دیک رسید و دوقیمه السیف سیاه نظام شاه پرتیان و
 بر حال رو لودای اهرام سادند لیک رامراج در کنار دریای سیس و اطراف آن
 فرو آمد و رامراج و عادل شاه در رستگاری مملکت حلیق متردد و متفکر گشتند
 درین اثنا در شمال احمد نگر ماران ابریده وقت تب سبیل عظیم آمد و سید سب
 و میل و کجا و پستمار و میت امر او قریب است و عجمار سوار عسرتی بحر فاکر دید
 اینمعی لشکون حوب ما گرفته مراجعت نموده در مملکت قطب شاه همکار آمدند
 چیاچیش اریں مرموم شد و رامراج طبع در مملکت عادل شاه و قطب شاه نموده سها
 غله و اسباب رحل اقامت ادا حه و جد گه اید و گرفته حیا گرفت ذکر شکر حکم
 ساختن بنای قلعه و السلطنت گوئلنده چون حاب سلطانی از مسامت
 امر ارج فارغ المال گردید حای التان مصطفی خان بحس رسانید که در اطراف و حوب
 اهدای ولایتک سیار بد و هر سال حبت مصالح مملکت از مستقر میر بر سلطنت بهیت
 واقع میشود و نای دار السلطنت چنانکه اید استحکام مدار و صلاح و راست که حصار
 از سنگ و کج ساخته شود شهر بار این عرصه داشت را تعمیر یاری رسانیده و موهله و موهله
 صاحب هنر و معماران دانشور و حمله چاکدست و رادک و صحت حصار شین و استوار
 و اندر و ش اسواق و دکا کین و مسارل و مساکن و اطرافن لساتین بسیار تیار گشتند
 و امر او حوین هر یک و احوال مسارل و قصه با ترتیب دادند و در میان شهر حوی

لیک او همچنان باختر و علم کمال ثانی و قار میرفت و پنج شش هزار سوار خیم که از چهار جهت آن میرفتند
 یارای آن نداشتند که حمله آورند گویند آنحضرت تنها بسیار مقید بود و در آن روز چون وقت نماز
 ظهر شد اراده نمود که فرود آمده بگذارد ارکان دولت گفتند و بنیوقت بایا و اشاره نماز باید گذارد
 آنشهر یار از فرط تصور قبول ننمود و گفت خدا نکند که من باین وضع فرصه ادا نمایم فرود آمده
 در رعایت اطمینان و وقار بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اصناف مضاعف بودند دور
 ایستاده پیش نیامدند و نظام شاه از نماز فارغ شده چون کمر خود را از رکاردید گفت در نوب
 شعیه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد پس کمر کشوده باز با عاده نماز
 پرداخت و چون فارغ شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب گفتند هرگاه در چنین وقت نسایتم
 بعد ازین نیز کاری نخواهیم ساخت پس یکی عنان کشیدند و کس نزد ایشان فرستاده عرض
 نمودند که شجاعت و مردانگی آن پادشاه مستلم است ما از تعاقب برای آن ایستادیم که کزندی
 بذات اشرف نرسد حسین نظام شاه با وسه رسیده شهرزاده مرتضی را همراه گرفته قطبشاه را
 وداع نموده با چند نفر شتافت چون شنیدند که عادلشاه و راج و عماد الملک و برید کوچ
 بکوچ متوجه انضوب اند قلعه ذخیره و مردم جنگی و آلات آتشباری منصوب کرده بجانب خشر
 روان شد و خصمان کلمه اجمعین با چند نفر رسیده کفار بچانگه و او باش لشکر منازل و مساجد
 ویران ساختند و نسبت بمقتورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها کرده آنچه از دست
 برآید تقصیر نکردند عادلشاه از شنیدن این خبر اندوگین گشته چون قدرت بر منع نداشت بر امر
 گفت تا محاصره این قلعه که مستحکمتر از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از بنا
 نظامشایم راج راضی گشته عادل الملک و علی برید را خصمت معاودت داد و بالتفاق عادلشاه
 کوچ کرده بجانب خشر روان شد حسین نظام شاه بر توجیه ایشان واقف گشته دوازده امرا
 مانند حسین رستمخان دکنی و او هم خان جشی و ساباجی کولی و غیره نامزد فرموده که پیش و پس
 مخالفه تاخته و غارت کرده بگذرانند که غلبه و رسد و دیگر اسباب معیشت ایشان برسد

عادل شاه و رام راج و سران عماد الملک که حالتیں بدتر شده بودند ارکشتن جهانگیر خان
 از نظام شاه رخ مت و انت و علی برید با تکر و او ان متوجه آن حد و دست بد حسین نظام
 شاه ترک محاصره کرده احوال و اتقال و اهل و عیال را با تاسا پراده مرتضی خان و داماد
 خود جمال الدین انکو محاصره قطع او سه روانه ساحت و خود با مقصد ارايه توب و صرت
 که عمارت ارقوب میاه مانند و پالصد و سحر میل بر فاقبت قطبشاه استقلال ایتان که و
 نفاصله شش کرده و دو آمده و دیگر سمرای قطبشاه مستعد قتال گشته متوجه اردوی
 رام راج گردید قلعار و آرد و رما آنکه موسم برشکال نمود یک ماهه ابری سمر سیده
 چنان ماران مارید که صحرا بر آگشت چاکه مردم و دو اب زلزل حال شدند و لشکر
 اسلحه افکند و ارايه با محل و و رفت حسین نظام شاه آنر و صلاح در جنگ بدیده ما
 لشکر خود و جمل توب برگ معاودت و نمود مرتضی خان مراد شاه الوالقاسم انکو
 که از نوکران عادلشاه بود سمرای امرای بر کی بدسکار سیده تمام ارايه را که در کل افتاده بود
 متصرف شد و بی توقف تا دایره قطبشاه رفته محله نمود قطبشاه با جمعی از مخصوص گریه تحق لشکر
 نظامشاه و استاد و مصطفی خان اردستانی که میرجله اولود و احمیت خویش و اماره لواحتہ
 جیدان یا برجای داشت که نظامشاه بدر رسید و اردوئی سلامت آمد حسین نظام شاه
 ارکان دولت خود را حاضر ساحت گفت که س با تظهار تو کجا میخواستیم که مواجبت رام راج
 سائیم و قطبشاه را با محادات عادلشاه مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای دشا
 است جنگ با کرده گریخت و تو کجا بدست عظیم افتاد قتال چگونه صورت خواهد است ایتان عرض
 نمود که جنگ در بیوقت صلاح نیست الحال مستقر دولت باید نشست و وقت دیگر تانی باید بود
 چون لطیف و در ساقی مرتضی خان انکو و امرای بر کی و بسیاری از سران سیاه مجالان کمالی اردو
 رسید نظام و قطبشاه سہا جنگ سوار شده آگاه بحاب سیر بر سلطنت روان گشتند و دشمنان
 بعد از عارت اردو و تعاقب نمودند سحر یک لشکر بر نشان گشته ریاده ارايه و سوار نظامشاه ماند

آخرت باعث گرفتاری بجهت و ازین جهت آن پادشاه گفت که چگونه ایوانگر در این وقت
 خویش بدست کشیده بمقام غدر و خیانت و امانی در آمد و سپرد و بواسطه مصیبت وقت اول
 نزول عاقل شاه رفته مجازیرد که پدرش از دست رانده و بی شکاک گفت پادشاه خسته
 عرض نمود که در سعادت میان پادشاهان اسلام از شرقی و غربی ایس اجماع و بدست
 اکنون ملتمس آنکه پس پیل تلافی را مراجع را بر سر مصالحت آورده و نزدی مراجعت فرماید
 علی عاقل شاه قواعده و بیان العباد ایمان و کلامه ساخته در همان روز با مراجع ملاقات
 نمود و مصطفی خان را در آن مجلس طلب فرمود و مصالحت بر آن نشست و داد که قلعہ گنجپور و
 و پانکل که از قدیم الایام داخل و ایت سیاحگر بود و همچنان در تصرف حکام گنجان ران
 اعظم باشد و دیگر قلاع گنجان را مستعرض نشد و بدستور قدیم را بطه محبت فیما بین برقرار
 داشت در سواخ امور ممد و معاون یکدیگر باشند و بعد از آنکه مصالحت را مراجع شکو
 را که با طرف فرستاده بود و طلبیده متوجه سیاحگر گشت و علی عاقل شاه و ملک برید مستقر
 دولت خود مراجعت نمودند و اینست آنچیکه صاحب تاریخ قطبشاهی در وقایعیکه بعد از
 مراجعت از محاصره قلعه کلیان روداده بقید قلم آورده و صاحب تاریخ فرشته چنان
 مختصر سلک بیان نموده که چون هر دو پادشاه عالیجاه از استماع خبر توجبه
 عاقل شاه با اتفاق فرمانروایان دیگر دست از محاصره قلعه کلیان باز داشتند
 شهر یار گولکنده مراجعت نموده و نظام شاه با حمزه گرشافت و عاقل شاه و مراجع
 تا حمزه گرشافت از دست ندادند و بار دیگر تخریب ولایت نظام شاه کرده چون
 گشتند قریب ششماه در سرحد مملکت قطبشاه در قصبه ارکی تیرول نموده ملک
 تلنگ مراحت و تشویش بسیار رسانیدند و انجام کار بحسن تدبیر شهر یار اعنی
 ابراهیم قطبشاه و مصالحت بیان آمد و تفصیل قصبه تعاقب آنکه چون هر دو پادشاه
 با اتفاق تمام محاصره قلعه کلیان مشغول گشتند و نزدیک شد که قلعہ مفتوح گردد ناگاه

چهارماد علی الاتصال المأمور حدال متعل نو و حکد یور او که میس اریس احوالتس مرقوم گردید
 در وقت بواسطه دولت حوایی رامراج مادیه بیامی حرام حواری گشته مایکوا ثریا ی قتل
 کویکشد و کپیوره و یا بکل و دیگر قتلایع را بقتلیمع رو و عیایات رامراج لعلیت
 و مکناس طریق عصیان میس گرفته تمام قلاع را متعلقات رامراج سیر دند و کیسوراد
 مایکوار می قتل و اندر کیده سیر الگ مسک صلات و کهران نعمت تند و سدی تیمار
 مصطفی مکر و ستا کمال و وید یادرار احمدری لولایت و یور در آمده قلعه را محاصره نمود
 آتس میداد حساری و آن هر دو مملکت افر و حستد چون تعدی کفر و احد گشت
 و حلل عظیم در مملکت راه یافت شهر بار راعرق غیرت تنای حرکت آمده حواست
 که لعزم مجاریه اردار السلطست بیرون آمده مدافع و تسمان بیر دار دانا دولتخواهان
 قهر راین امر تنده معروض داشتند که حاب سلطانی یکی از مقران درگاه راحت اصلاح
 رحمت نماید که ادا تسمان ملاقی تنده آب یاستی حین تدیر عارفه و دست آمد
 ارحس اتفاقات در آسای ایحال ارحاب ملک برید رسولی درگاه رسیده لعرض سید
 که ارار استیلا می کفار عادل شاه و ایجاب لعایت مکر گشته عزم مراحت نموده ام
 و رامراج را بر مصالحت راضی گردانیده ایم اگر مصطفی حال را که رکس رکس آید و ت
 است مدحیاب رسم رسالت فرساده شود که لرلال کفار گردید و رت ارحاطر
 تنده دشمنی را بدو تنی بدل سار دهر آیه صواب اقرب خواهد بود و راجی صواب نماید
 ملک برید رسید حاطر الور آمده مصطفی حال را مانع لایق روانه ساحه فرمود که
 ما حکد یور او که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه تکر رامراج گردد
 حال مشا زالیه حسب الامر محنت تر و حکد یور و رفته میان معقول حاطر تنس آکار
 نمود که هر همیکه عاقبتس بیامی و مدامی است احتساب از آن نزد و در مدال واجب
 و هشتم و طاهر است که محالعت اولی نعمت در و بیامو حجاب و اعداری به مدامی دور

تنگ گشتند شهریار و نظام شاد از استماع این اخبار بابت ولایت باینین مراجعت
 بصوب مستقر سرسلطنت نمود و آنست سعادت فرمودند و قالیعیکه بعد مراجعت
 رود او چون لشکر بجای آورد و بجا گرفت مراجعت شهریار و دیگارشکریه نمود
 مرتضی خان نظام شاهی بدو دست نهاده و در یکجا باغ انساب شه ایشد و شهریار
 بعضی از سرداران را مثل شیرخان حسن و عمرخان و دوو خان را با دیگران و از این دو
 عقب لشکر طفر اثر حجت یافته دشمن بنا داشتند و امر را به امانت و محاببت می بردند
 و آثار اقدار ظهور میسایند و درین اثنا دیو و فریبانی بران خیانت بامید که آثار
 طوفان بر سطح زمین عیان گردید کسی را محال حرکت نماند لشکری بران چون لشکر
 طفر اثر کوخ کرد و مخالفان و بنال شدند و مجاهدان قلیشاهی بدفع ایشان میزد و خنجر و تیر
 آوان از لشکر فیروز می فرود میخورد و سرانجام بدست سپاه خصم گرفتار گشتند
 العنقه شهریار جنگ کنان بمستقر سرسلطنت نزد اجلال فرمود علی عا د شاه و در امر
 در تازی که شازده کرده از دار السلطنت فرود آمد و حکم یور او و عین الملک کنعانی
 را با لشکر بسیار جهت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه مافرد کردند شهریار از استماع
 این خبر جهت دفع چندان امیر را تعیین فرموده بعد ملاقی عسکری در نزدیکی ولایت تیرکل آتش
 جدال و قتال برافروختند و چند شبان روز نهمین جنگ بود و آخر الامر حکم یور او و ذکرت راج کس
 پیش راج فرستاده از حقیقت حال آگاهی دادند و راج سدی تیماراجه مرتضی کمر را
 با پنجاه سوار و پیاده بولایت مصطفی مکر و سپرد و جو تیماراج خواهرزاده خود را باست
 هزار سوار و پیاده بولایت اندر کنده جهت شعل ساختن آتش نهب و غارت فرستاد
 و مجاهدان لشکر طفر اثر را بیشتر اوقات در چوایره و باغ ابراهیم شاهی با سپاه خصم مجار
 دست میداد و راج و عا د شاه و ملک برید و تازی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع
 ولایت تلنگانه را پر آشوب ساخته و در صد و استیصال این نیز وال شدند و مدت

لمقیس عہدِ خدمت یعنی بی بی جمال ست حسین نظام شاہ را در عقدِ ازدواج سلیمان میر
 سلطان یعنی ابراہیم قطشاہ در آورد، و جمیع امراء و امین مراسم تہیت و مساکنا و تقدیم
 رسانیدہ آنگاہ حسین نظام شاہ مہدی علی را اما اسباب تحمل و خدمت ماحمی از امراء و
 دولت نجاب اردوی شہر یار روان و مرود و آخاٹ شہر یار میر امرا و ارکان
 دولت را استقال فرستاد و محفہ ہایداج سلطنت مدولتخانہ ہمایوں رسید محمد
 اسباب حسن ترتیب یافت و لوازم تہیت و مساکنا دلیاں آمد و ماند اداں یادشاہ
 سلیمان شاہ رسید سروری تسہ دست دریاوالی امراء و امین را حلقہ ہامی فاجر
 مرحمت نمود و مقرران ہارگاہ نظام شاہ را کہ مصحوب مہدی ریکار آمدہ لودند لہر لطف و
 احسان سواحت جیانجہ قریب سہ لک ہوں ارقد و حسن البتیاں مرحمت شد و محمد تقی
 دستہ دریاں این وصلت جیان لقمہ آوردہ کہ چون رامراج و عادتہ از احمد نگر گشتند
 ابراہیم قطشاہ مار دیگر با حسین نظام شاہ الواب خصوصیت مفتوح ساحہ و حتر و مسماۃ
 بی بی جمال را حواستحکاری نمود حسین نظام شاہ این شرط کہ با وی ہمراہ گشتہ کلیاں
 برا ارتصرف عادتہ بیرون آورد قول کرد پس در آئینہ احدی و سبعین و تسعہ ماہ
 حسین نظام شاہ از احمد نگر و ابراہیم قطشاہ ار کلگندہ روان شدہ در طائر قلعہ کلیاں
 ملاقات نمودند و اول مراسم حسن و طوی سخا آوردہ عقد موصلت بستند آنگاہ الواب
 مصداقت مفتوح ساحہ توجہ کسحیر قلعہ کلیاں برداشتند و ہر دو بادشاہ عالیجاہ قلعہ
 مذکور را مکر و وار در میان گرفتند و بعد تادی ایام کار مہجوران تنگ ساختند
 اہل قلعہ حیر موصلت مذکور و محاصرہ قلعہ سمیع علی عادتہ رسانید مد عدالت بیاہ -
 باستصواب جیر البتیاں مار امراج و والی برادر امیر برید عقد موافقت ستیہ ایشا
 را بر سر امداد خود آورد و اتفاق ہم متوجہ دفع مہمیت شد و وکثرتی برادر
 رامراج و گل دیورا و عین الملک کفالی و غیر ہم مایا بروہ ہر ار سوار متوجہ ولایت

وحسین نظام شاه و بیان بعضی وقایع دیگر چون ظلم شاه دید که اتفاق
 علی عادت شاه بار امراج موجب خلل عظیم در مباحث سلطنت او گشته چنانکه در سنه
 ۹۴۶
 سه و ستین و تسعمایه اتفاق بم قلعہ کلیان را از دست تصرف گماشتگان او بقلب
 انتراع نمودند و بعد از آن تحریب مملکت کردند بنوعیکه اگر تائید باطنی شهریار را نمودند
 زمام سلطنت از دست او میرفت چنانکه پیش در قصه محاصره احمد نگر مشروحاً بقید
 قلم آمد خواست که اساس سلطنت بذریعۀ مودت با شهریار مستحکم سازد بنا برین
 بصواب دید و لتخواهان مثل قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر علیہ الرحمہ و
 عنایت اللہ را که مرد فاضل و کامل و در آنوقت ارکان السلطنه و وکیل مطلق بود با تحف
 خسر وانه نجده مت شهریار فرستاده مکتوبی نوشت بدین مضمون آنچہ که از امداد و اعانت
 آن برادر بجان برابر معلوم خاص و عام گشته حاجت بیکار و تندر کار ندارد چو
 از جانب عادل شاه کمال جور و ستم به سگان این ولایت رسیده و تمام مملکت اسلام
 پایمال ظلم گمار گردیده است معتمد اقلعہ کلیان را انتراع نموده انواع قبايح ظهور
 رسانیده و میرساند متمس آنکه محبت و مصادقت را بمصاہرت و موصلت این جانب
 موکد سازند تا سال آئندہ در طاهر قلعہ کلیان انشا اللہ تعالی با ہم ملاقات نموده بعد
 از انقضای ایام حشر و طوی متوجه تسخیر قلعہ کلیان گشته بشرایط مکافات و انتقام
 خصم بر داریم چون مولانا اصرار شرف ملازمت نموده بحصول جواب با صواب
 کامیاب گشت رسول دانا با مکتوبی بمضمون رضا و اجابت ہمراہ گرفته روانہ احمد
 شد بعد از آن بہ دیوید شہا جماع عساکر و ترتیب ما یحتاج میربانی و تہیہ اسباب
 کشورستانی پرداختہ و حسب القرار در ساعت نیک متوجه طاهر قلعہ کلیان گشته بہ
 ملاقات ہمہ گیر مسرت اندوز شدند و مدت یکایک و دو روزی آن دیوید شاه لبا مجلس سورو
 مسرور گسترده محفل انبساط گرم بود و بعد از آن سادات و علما از ہر دو جانب در ساعت سعد

کارزار بغزم محاربه به تغال خان و نصرت یافتن سپاه آن خسرو
 نامدار بر لشکر ابرار در غلشی که آن سه فرمان رواه دایم یکدیگر نموده هر یک مقام خود
 مراحت میفرموده میان نسج را مراح رسانیدند که ارجاس عمارت شاه تغال خان که سردار
 تسلیم نامدار است مملکت تنگانه را در وجود قهر پادشاهی یافته با چهار هزار سوار از ولایت برار
 آمد یار ستافه آتش سید او را فروخته است را مراح شهریار را از ریجاده آگهی داده گفت که
 اگر حضرت را احتیاج ماعانت و مدد باشد لشکر جلالت از حاضر است بهر حال که اشاره نمود
 و ستاده آید شهریار بر رمان آورد که صد هزار سواران شکوحت گوتمال معروف بنامید
 ایردی کاهیت خاطر رای اعظم اربین مظهرین باشد را مراح اربین سخی دلاوری شجاع
 نمود شهریار چون لعز است دریافت که این سخن در خاطر او موجی دیگر ظهور کرده در همان مجلس
 دستور حان ترکان را که در سادری معروف و متمار که بمحضور طلسمه فرمود تا
 صد حوا از دلیران کار آزموده انتخاب نموده سمحاح استعمال متوجه قبیله تغال خان در
 حدود ویکمل لشکر را بر مقابل تند محکم دریویست و اکثر اعیان و سواران لشکر محال
 را کشته و حسته کرده علمدار را از یاد آورده تغال خان چون دید که بھادران میل مست
 را از پیش رانده قلب در آمده شیراره جمعیت فرح را بریتان ساحت و لشکرش
 را و لعز آورد و خود بر جمعی سده نمود راه بریتیت پیش گرفت دستور حان و سایر
 بھادران تعاقب نموده جمعی کثیر را قتل و اسیر گردید و یار دهن را از امر او حیات
 نامدار و دیگر اکابرین و اعیان را بر لقمه اسیری در آورده مجموع میل حاد و یابگاه
 و حیمه عمارت ساهی و نشان مایه مراتب عمارت ساهی العرص سایر آتانه سلطنت عمارت
 را متصرف شد آستان لوسی رسید شهریار آن علایم را بر بھادران تقسیم
 نموده و هر یک را و احوز حال لعایت حسب روانه لواحته را مراح را ازین فتح آگهی
 داد و او را تعجب پیش از پیش روداد ذکر لقمه رقرابت فیما بین شهریار

نرسیده و تمام سپاه پیریشان حال گشته و همواره خون با نباح رنجته میشود و درینو لایچنان
 مسموع میگردد که نظام شاه از پادشاه برهانپور و کجرات استمداد نموده است و آن هر
 بجهت امداد او از جای خود حرکت نموده اند و اگر زیاده ازین توقف شود باعث پیریشانی
 شاه و سپاه خواهد شد و دیگر آنکه قلعه و ولایتیکه عادلشاه قبول نموده قلعه مصطفی نکر معروف
 بکوندیلی با مضافات تسلیم گشته و کان امی اعظم میبایم راجع استماع این پیغام از نو
 قلعه کوندیلی و نیز بنیاس خاطر شهریار غرم مراجعت مصمم نمود و چون عادلشاه حال برهنوال دید
 لا علاج بارامراج در مراجعت متفق گردید و محمد قاسم فرشته در بیان این واقعه نوشته که چون
 قلعه احمد نکر مشرف فتح شد ابراهیم قطشاه بسنت سنیّه خویش عمل کرده خیمه و خوابگاه و غیره اسباب
 سنگین را گذاشته نیم شب از پای قلعه احمد نکر برخاست و بفرست برق و باد روانه گولکنده
 گردیده خلل در اندیشه عادلشاه و راج احمد اذاخت و علی عادلشاه بدلیل و براین بدی محاصره
 احمد نکر و خوبی محاصره قلعه سولا پور خاطر نشین راج احمد گردانید و بهر عنوان محاصره آن از آنجا
 برخاسته کوچ کردند و محصوران همین توجه شهریار حیات تازه یافتند و چون علی عادلشاه و
 راج احمد پیشش منزل باراده محاصره قلعه سولا پور رفتند کشور خان قوت بازوی کفار
 بجا نگرشاده کرده بعدالت پناه عرض نمود که محاصره قلعه مذکور در نیوقت مناسب نیست چه اگر مفتوح
 گردد با یقین راج احمد در آن طمع کرده ما را داخل نخواهد داد بلکه طمع در مالک دیگر خواهد کرد و فتنه
 عظیم بر پا خواهد شد صلاح در نیست که فتنه این غرمت نمائیم و باداد او در ملذک قلعه بغایت
 استحکام بنا کنیم تا با ستم ظهار آن مبرور و در سچ قلعه سولا پور را سخر سازیم علیا دلشاه
 این رای را مستصوب شمرده بهر نوع راج احمد را بجانب ملذک برد و در جائیکه قدیم الایام
 فرمانروایان پیشین قلعه ساخته بودند و فی الحمله آثار و علامات آن ظاهر بود و تجویر راج احمد
 طرح قلعه افکندند و در موسم بهشکال دیوار از گچ و سنگ بلند ساخته و آنرا موسوم بشاه درک
 گردانیده هر سه فرمانروا یکدیگر را وداع کردند و تا فرمودن شهریار چند نفر از دلیران

حصار احمد گریه و جستد و کهار بچاگر در هم غماریات مله تقصیر با کرده الودع و الطهور
 رسانیدند و در ساجد و دو آمده و اسبیاں لسته سفهارا هر چه چوین بود گنبدند و
 سوختند تهر یار بحفیه بحسین نظام شاه ولی فی آسمه حاتون پیغام داد که رخصت است
 لتوید و موافقت ایجاب بحسب ظاهر عادات شاه و رامراج سار صلاح دولت حاسین است
 و التا الله تعالی بر لال حسن تدبیر القاد آتش اس فقه نعلی خواهد آمد و نقول صاحب
 تاریخ قطبشاهی مقرران و مخصوصان رامراج را نا انعام و اکرام فریخته بر سر آن آورد که
 رامراج را سر لودع معاودت راضی گردانید چنانکه مقرران ادا عرصه رسانیدند که ایام محرم
 نهم گشته موسم بر شکل نزدیک رسیده است و درین موسم معاودت سلسله علیا
 رودهای سررگ که فیما بین حایل است مشکل و توقف ارجحت مار سیدان غله و آذوقه جمیع
 ما محتاج در ایام بر شکل از آن مشکله عرض انتالی این سحان حیدان معروض بیان آورد
 که رامراج مراحت راضی شد علی عادات شاه را استماع ایسمی فی العور ملاقات مارا ملاح کرد
 حاضر تیس نمود که بحال کار بر اهل قلعه تنگ تنده بر دیک آن رسیده که معوق کرد
 اگر رای عظم کیمیا دیگر استقامت را کار و نموده کوچ فرماید قلعه اندکی را تا تو احوال بشکیر
 خواهیم نمود و رسانیدن آذوقه و جمیع ما محتاج نموده ایجاب است که ار ولایت خود طلب
 خواهیم کرد و خواهیم گذاشت که در شش گزشتگی واقع شود رامراج بیشتر از تهر در باب جنگ و
 یبکار و تقصیق اهل حصار ساعی گردید و تهر یار محلی غله و جمیع ما محتاج قلعه داری تعلیقا
 میساید و حاضر داری میگرد که محصورین شکسته حاضر لتوید ما و صف این اهل قلعه مضطر
 کشته ملکه جهان فی فی آسمه حاتون از روی عجز و بیچارگی کس بخدمت تهر یار
 و رسانده التماس سحای مسلمانان از تهر محاصران بدگر دار نمودارین پیغام عرق
 غیرت اسلام بحکمت آمده دریای تر جسم بخوش سارین مصطفی خان را تر در امر
 و ستاده پیغام داد که همکام بر شکل بر سر رسیده و ار ولایت رسد و مرا

با حمد نگر چون ابراهیم عادل شاه در سنگم سنورا و کشتنا یعنی موضع القادور و در
 سنگم زبان سندی موضع القامی دور و دورا گویند با اید شاه خلیق بنیاه ملاقات نمود
 و عهد و میثاق مستحکم ساخته بیجا لور معاودت فرمود و بعد بنحش شاه بعلت شرب بدم
 و خستلاط باز بهره جیسان کل اندام نظام مزاج عناصر و از هم گسیخته امراض متعدد
 متضاد همچو ناصور مقعد و بواسیر و زلق امعا و تب مطبقة و دوران اسهال عارض ذات البجاء
 گشت و بعلایه حکمای هند که معتقد علیه بودند سودمند نشد از بیجهت بهم برآیده بعضی را گزند
 و برخی را زیر دست و پایی قتل انداخت و کاریجای رسید که حکمای قلمرو او جلا وطن گردیدند
 و ادویه فروشان ترک پیشه نمودند و دروازه های دکانین بستند و زمان ابتداء او با ما
 قریب دو سال استدا کشید و در سنه خمسین و ستین و ثمانه از ساغر دور شهرت کل نفس
 ذالقه الموت نوشید بعد از آنکه خلف صدق او علیعا و شاه بر سر رسیاهی نشست
 و غبار نزاع فیما بین او و حسین نظام مرتفع گشت بصوابید و دو تنخواهان با رسال تخف
 و بقبل صاحب تاریخ قطشاهی خود با معدودی از مخصوصان متوجه بجای نگر شده رابطه
 با امرامراج مستحکم ساخته با اتفاق او عازم احمد نگر شد و امرامراج با ظهار یکجتهی شهریار
 را بموافقت خود خواند شهریار رعایت جانب قومی ملحوظ داشته بر امرامراج و علی عادل شاه
 ملحق گشت و هر سه فرمان روا با اتفاق هم بصوب احمد نگر نهضت فرمودند و ولایت
 بعبور این لشکر از پرنده تاجنیز و از احمد نگر تا دولت آباد ویران مطلق گشت و کفار بجای نگر
 ناموس و عرض بسیاری از مسلمانان برده خاک در کاسه عیش متوطنان بچینتند
 و مساجد را ویران کرده تقطع مصحف شریف بجای آوردند و حسین نظام شاه چون
 تاب مقاومت در خود نیافت تنگگاه خود قلعه احمد نگر را بدخیره و آذوقه و مردان کار
 آزموده استحکام داده و مادر خود بی بی آمنه خاتون را در آنجا گذاشته خود با لشکر
 و سپاه متوجه قلعه دولت آباد یا خنیز علی اختلاف قولین شد و هر سه فرمانروا بمحاصر

و محمد جان هین الملک و دیگر سرداران را با سپهر اسوار مدافعه او امر و در مورد عذر دانی
 در حوالی کسمه مست مصطفی جان سایر مصلحت یگدیور او نیام داد که یاس حقوق
 نمک را بر طاق نیایا گذاشتن و ده گمراهی بیودن تس قح و مذموم است
 باید که بعد از تقصیرات پیش آئی تا حاکم بدستور قدیم بر تو قهر ریاید حاکم یور او را در
 سخت و عرو در این بیام را کامل سیمع الحاکمته روحا ربه آورد و سایرین مصطفی جان
 و غیره سرداران اسلام مدین میرزا را که از یک طرف حمید جان و از طرف دیگر
 محمد جان هین الملک را که از یک طرف و از طرف دیگر محمد جان هین الملک را که
 سر کرده و سایر مخالفان و در صرب تیج اندازار یار آورده سرس ارس حداسه
 بر سر سیره کرده لغزود تا عاریا اسلام مدامی فتح یادی کلمه طیه داده کوس لفظ
 کوفه از اطراف یکدیگر بر لشکر حاکم یور او بختید و تر لرل در سای تات شان آمدند
 و اکثری از اعیان آن لشکر را متل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ محمد
 و شیخ اربسم و مقدم خان را عالم عاودال روان با حستند و جمعی کثیر را امیر
 و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر حاکم یور او بخت معرکه داده و و لفر آورده و هر چند
 خواست که لشکر خود را بر گرداند میرفتند و حیثیت بسیار دولت زنجیر میل و یک
 میل مدامی که باعث صدمت حخته و حونی رفتار در تمام ملک دکن معروف بود
 بدست عاریا اسلام درآمد و حاکم یور او با معبودی چند گریمه تحاب بجا
 رفت و سرداران اسلام سعادت لسا لوسی استعاده یافته اموال و اعیال را
 طر اورد گردانیدند و بخرافال همه عایم حکم تهر یار بر عاریا تقیم یاق و امر
 محمد و الطاب حروی سردار گشتند و مصطفی جان به تشریفات شاهانه و کرم مع
 سپ مارین احصا یافته علم اعتلار اوخت و کرم موافقت شهر بار
 عدلت گستر با علی عا و شاه و ر امر اج بهنگام توجه شان

با دوست هزار سوار و فیلان کوه پیکر و سایر اسباب حشمت و شوک از عقب برادر خوش
 بجانب و یکنندل قرار نموده و از آنجا دست تبارج اطراف ممالک محروسه دراز کرده راه
 ولایت ترارش گرفت عماد الملک والی آنجا نظر بر دلاوری و کثرت جمعیت و اثاثه شوش
 بمقام تقطیم و تکریم درآمده او را پیش خود نگاهداشت و اقطاع لایق در وجه اخراج
 مقرر فرمود و ده هزار سوار مسلح و مکمل بسپه سالاری جنگد یوراه بجانب برهانپور که در آن آن
 با والی آنجا نزاع داشت مامور کرد و جنگد یوراه با لشکر عمادشاهی بسپرد ولایت برهانپور رسیده
 تمام آن ملک را ماتحت و مزارج نموده والی برهانپور را که کبریات و مرات با لشکر عظیم مقابله
 شده بود منهنم ساخته غلام موفور و اثاثه سلطنت او بقبضه تصرف در آورده اکثر ارباب
 و گردن گشان آنخود و در آگوشمال داده مطیع و متقاد خود گردانیده اعلام حشمت و شوکت
 پرا افراشت و موازعی پنجه از سوار خراب از عرب و حبشی و دکنی و افغان در ظل رایت خود
 فراهم آورد و از غایت غرور و نخوت پیچیک از والیان برهانپور و برادر را بنظر درمی
 ویو مایه از اقتدارش میافرو و تاسجد کیه والی برادر را اندیشتر آن شد که مبادا
 مملکت برادر از دست تصرف خود استراغ نماید بنا برین باو پیغام داد که اقتدارات مباد
 با بجائی رسیده که بودنت در مملکت موجب تنخل در ارکان دولت مگشته صلاح در
 که ازین مملکت بیرون شوی جنگد یوراه و نظر بر اینکه حصنی نداشت که پناه تحولات خویش نموده
 از عهده مجادله با عماد الملک بر آید بنا جاری از آن مملکت بیرون آمده بعزم حاکم خود
 بسپرد و یکنندل رسانید و بر ولایت که در آشنای راه گذر میکرد آتش تاراج برآ
 نیزه و ذکر فرستادن شهریار مصطفی خان و غیره امر او سیاه
 نصرت پناه راجعت دفع قتل و فساد جنگد یوراه چون نمایان
 بسامع اجلال رسانیدند که جنگد یوراه با جمعیت پنجه از سوار و سیصد زنجیر فیل با شتند
 تمام از راه و یکنندل عازم بچانگراست شهریار بنابر خرم و احتیاط مصطفی خان

شهریار مستقر بر سلطنت اراد معروض ظهور رسیده بود و مورد عیایات شاهی گشت
 و در امان احتیاج بر ملک و سیاه و رعیت در قصه اقتدارش و آراء و دست قضاوت در ار
 کرده کاوش خلق را از حور و ستم خود مالاں گردانید و رعایت شقاوت اراده فاسد
 و در حق شهریار کاظم خود راه داده میخواست که تشنه زده دولت قلی را که در تلمه بهو گم
 محسوس بود بر سر سلطنت نشاند و رای را و همی را که محفل و محار و فتنه انگیز بود
 متوالیه و مستعد علیه خود گردانید و امرای شهریار را در امور کل و و حیات و ارجح
 ساحت و در استیصال امرای راجه مصلحت ~~را در حال و حمید جان در آمد سایرین جمیع~~
 انعام و ارکان پادشاهان شده و راه دولتخواهی محبت شهریار معروض شد
 که حکد یور او لفظ رعوت ار حاد در فتنه بدوین اطلاع حضرت تثبیت مقام ملی
 و مالی از پیش خود میکند و رای را و آرایان مختار و صاحب اختیار گردانیده
 است که جمیع ممالک محروسه را بر فتنه ساخته انشطام امور ملک مطایق هوا به خود
 میکند و تگمات بموقع نماید و معتمد اراده فاسد دارد و میجواید که تشنه زده دولت
 را بر سر سلطنت ممکن گرداند اگر ارجحیت بدوین دفع او سبب رود به آتش فتنه
 مستقل خواهد شد آری که اطعام آن نهایت دشواری خواهد گشت چرا که حکد یور او لفظ
 عیایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد و اما یو اثریای اکثر قلاع تقریب
 خویشی و ملتحد دوستی عقد موافقت است و نظر و صفت وقت است چون این
 معروضات سمع شهریار رسید بطر مراتب دولتخواهی که ساقا و لظهور رسید
 آتش عصب را بر لال انعام اطعام داده بدیل مرحمت قیام آورد و تشنه زده تشنه
 مقارن این آتش او را در حکد یور او تحریک او بر حصت حضور ولایت و حاکم خود رفت
 اریحمت دریای عصب شهریار متوجه آمده را بر او بعضی اراصار حکد یور
 را عرق و رطوبت هلاک گردانید و استماع ایمن حکد یور او حایف و بهر اسباب گشته

از مهم امداد چون به بجا نگر رسید بمشاهد فتنه خاکی متفکر گشته نخست با ستائیت برادران
 بنصایح و مواعظ و سخنان خاطر داری و دلجوئی مردانیت بعد از آنکه برادران
 او بغرور لشکر موفور و استحکام اماکن خود با کوشش بسنجن آن برادر مشفق نگر شدند و
 بیشتر از پیشتر به نور و طریق مخالفت گشتند تا بجا رسید که دولت التبت شهریار
 دشمن شکار بر دوسل و در سایل با تحف و هدایا فرستاده التماس امداد کرد شهریار
 نظر بر تلافی خدمات پسندیده که در ایام سابق از وی بطور رسیده بود قبول خان سه توپ
 و ظمیر المک و حمید خان و دیگر امرار اباشش هزار سوار و ده هزار پیاده با تعداد
 تمام جهت امداد بصوب بیجا نگر نامزد فرمود چون سرداران اسلام به بجا نگر رسیدند
 را مراجع بعد ملاقات هر یک را بخلعتهای فاخره خوشنود ساخته و سدر ارج تیمار و نورخا
 و بجلی خان را با لشکر گران با ساز خبک بجانب قلعه ادوئی جهت رفع فتنه فساد انگیزان
 فرستاد چون برادران را مراجع تاب مقابل خود نیافتند در انجا و ماوای خود ساخته و با ذوقه
 و اسباب قلعه داری همور نموده عازم بجا گشتند مجاهدان اسلام چون بدان قلعه
 رسیدند از اطراف مرکز وارد در میان گرفته بنگ در پیوستند و تا ششماه آتش
 جدال و قتال متب بود و روز بروز ضعف و زبونی بحال محصوران راه میافت چون تنها
 تنگ آمدند و دیدند که غنقریب قلعه مفتوح میگردد کس میش را مراجع فرستاده و غذای
 خواسته اظهار اطاعت نمودند را مراجع از راه شفقت از سر تعصبات در گذشته سزا
 اسلام را پیغام ترک محاصره و ادسرداران با سپاه نصرت پناه از آنجا برخاسته پیش
 را مراجع آمده با انواع تشریفات و اعزاز و اگر ارام خرسند گشته و ایلمی راجه
 همراه گرفته با تحف و پیشکش بسیار بعبادت عقبه بوسی شهریار اصرار شرف
 نمودند و بعواطف خسروانه و مناصب ارجمند غرامت یار یافتند ذکر وقت
 مخالفت و ترم و جگد یور و جگد یور او که بواسطه دولت خواهی که بجا

خود را بحد متلطام شاه فرستاده میخام و اد که حاوی ایجاب چنانکه هست معلوم آنجا است
 و شاید هنگامه آرائی مخالفان سبب اتشرف رسیده باشد اگر در ملاقات طاهری با مملو
 تساهل رود و بیکمل که حادثه روی دهد که تدارک آن متعذر گردد و در دیده ملاقات طاهری با
 امداد و دوستان میر مطهر و در بیابان صلاح میفرماید حسین لطام شاه امداد و توها را
 کماست نموده توها را ملاقات که مشتمل بر صلاح حاسب بود و فرمود سایرین شاه حلاق بیاه و
 ملاقات متوجر رود و حاجت ساسته و از آنجا عادت شاه و امر ارجح است و ساقه در سبک
 کتا و هم اتفاق ملاقات هر سه و رائه و اتد و از هر دری سخی و بیویند تا اینکه
 حدیث فتنه لطام شاه رسید شاه حلاق بیاه بزلال لصاب و کلمات صلاح آتش فتنه را
 اتفا نموده نوعی نمود که هر یک از آن فرما را میانی مستقر ایت حوش روان شد و صدا
 تارج و رشته نقد قلم آورده که هنگام محاصره قلعه گلر که چون ابراهیم قطب
 دید که کار محصوران تنگ گشته نزدیک آمد رسیده که قلعه مفتوح گردد و از قوت و شکست
 برهان لطام شاه امید که مبادا قوت او زیاده شود و عرو را و میر اید حیمه و حوالگاه
 و دیگر اسباب سگین را نگذاشته هیچ شب کوچ کرده کوچ نکند کوچ خود را نکند رسیده
 حسین لطام شاه چون تها را عده ملک گیری توانست بیرون آمد و بر ترک محاصره
 نموده و احمد گریست و فصل دوم از باب سوم در بیان وقایع که در عهد
 سلطنت آن شاه حلاق بیاه صورت وقوع یافت و ذکر استمداد و امر ارجح
 از آن صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او
 و اطفا یافتن آن بتابید آن شهر را بهنگامی که راجح حبت اعانت
 عادت شاه بحال گلر که آمد برادران او یتمراج و گوید راجح که در قلعه ادونی اقامت
 داشت و بصیت او را معتم الحاکم است اتفاق جمعی از فتنه انگیزان خود میر بهنگامه را
 تند و بد قلعه و بعضی از ولایت بیجا گریخت و در قصه تصرف آوردند و امر ارجح را

حکام را رافروختند و افراختند انجام کار چون اهل حصار از استداد ایام محاصره و قلت
 آذوقه تنگ آمدند از احوال عجز و زبونی و اضطراب خویش ابراهیم عادل شاه را اعلام نمودند
 عادل شاه مستغرق بحر تحیر و تفکر گشته التجار مراج برد و به تحف و هدایای موفور او را فرستید
 بر سر آمد او خود آورد آن کافر سید اگر بطمع مال بسیار با سپاه و فیلان کوه سیکر لغیر آمد
 از مستقر خود حرکت نموده نزدیک گلبرگه رسیده بنا بر رابطه محبت که با شاه سعدت گستر
 ابراهیم قطب شاه داشت کتابتی بخدمت آنحضرت فرستاد مضمونش آنکه بر ضمیمه این نشانه
 کشور گیر روشن است که میان نظام شاه و عادل شاه جهت تسخیر بعضی ممالک و قلاع از
 سالهای دراز جنگ و جدل است که با انقطاع میانجامد اکنون که نظام شاه بامداد و
 اغانت آنحضرت میجوید که تسخیر قلعه گلبرگه نموده خود متصرف شود و فیما بین آن سلطنت پنا
 و عادل شاه خصومت انداخته انواع خلل و فساد بمعرض وقوع آر داند او که منجر
 بفساد است بعید از صلاح و از رای صواب نمایی آنجناب پس بدیع و عجیب بنمای
 الحال نظر بر اتحاد و یجتهی فیما بین متروک چنانست که بسنخان ارباب عرض که شایان
 شان آن سلطنت پناه نیست التفات فرمایند و طریق گنجی سلوک داشته بسعدت و
 اقبال بدینجانب توجه فرمایند که اخلاص متزل بخرم ملاقات آن سلطنت پناه طی مسافت پنا
 نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعد ملاقات آنچه که صلاح جانبین در آن باشد نظر
 رسد و همین مضمون مکاتیب محبت اسالیب از جانب عادل شاه نیز رسید شهریار صلاح
 اندیش از وزیر او امرای و دلخواه درخواست گنج است نموده بصواب بدید و بیان و خواه
 در صدد موافقت با عادل شاه و مراج گشته رسولان را طلبیده و بالغامات خسروانه
 نواخته جواب دلخواه داد و درین اثنا بمایع اقبال رسید که یتمراج برادر را مراج و
 دوست سر دار عادل شاه بالشکر بسیار با اتفاق هم متوجه تحریب ممالک محروسه شده
 دست نظام اول دراز کرده اند شهریار از استماع این خبر وحشت اثر یکی از مقر

سقت نموده یکی را کار مقرمان را برسم رسالت ماتمف و بدایای شاه بهجت تهنیت
خلوس و تمهید قواعد اتحاد و ستاده اراده مجتبی استعدا نموده که از طارمان درگاه
حردمندی امین کار دانی ای تسدید مسانی مصادقت و محالعت روانه فرماید چون رسول
نظام شاه لشراف لسیاط لوسی رسید متمول عیالیت تناهی گشته متمسک نظام شاه لشراف
رساید شاه معدلت گستر قبول نموده حال اعظم رکن السلطنت مصطفی حال را ماتمف
و بدایای موفور مصحوب رسول بخدمت حسین نظام شاه روان فرمود و بحسب تقریر آن کس السلطنت
صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیجاه عهد و پیمان استحکام یافته حیا مقرر
شد که ملاقات در ظاهر گلبرگ صورت ظهور گیرد من بعد اتفاق به تسخیر قلعه گلبرگ و سیدرتوجه
شود بعد مفتوح شدن این دو قلعه حصار سیدرتوابع متعلق بمحاکمشکال دولت قلعه
و گلبرگ به مضافات در تصرف اولیای دولت نظام تناهی ماتد بعد اریس قرار داد حسین
نظام شاه وریر باندیر قاسم سبک تیراری را ماتمف و بدایای کتیر بحایب دار السلطنت
گوگنده ارسال فرمودست از الیه بعد اصرار سعادت طارمت تحف و بدایا و یکایب
گد را سیده بیحام و کیفیت حال رمانی بر معروض گردانید القصد ارعاسین قواعد محالعت
و مصادقت ایمان متین گشته حیا تقریر یافت که به حکام ملاقات آن دو صاحب امر کلماتیکه
در این نظام مهمات امور مملکت و استحکام اساس دولت معید ماتد به ملتنامه پیر مکرر
گردد ذکر ملاقات نمودن آن پیر و پادشاه عالیجاه در ظاهر حصار
گلبرگ و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن زامراج بانگشکر
فرزوان بهجت اعانت عادل شاه حسب استمداد او و بیان الغرض
وقال دیگر آورده اند که آمد دستبر یار حسب القرائد در سنه خمس و ستین و ثمان
لظاہر گلبرگ رسول احلال فرموده ملاقات به دیگر مستمع و سرور گشته و تجدید استحکام مباد
اتحاد نموده محاصره آن قلعه پیر و احد و تا دو ماه اصرار تا تمام آتش بیکار رود است

برآمده متوجه سرحد گشت و از دنبال او مردم دیگر نیز ترک رفاقت حشید قطشاه کرده
 آستان بوس او میشدند آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشتند آنگاه متوجه دارا^{سلطنت}
 شده بجوای آن نزول اجلال فرمود و همه مردم بزرگان و مال امان خواسته باسلام عقبه
 علیه شرف اندوز گشتند و در جلوس شاه خلائق پناه ابراهیم قطشاه
 بر سر سلطنت و منسلک گشتن عقیقه زبان بهمشیره آن
 شهر باز در سلک ازواج مصطفی خان و تقرر ملاقات با
 حسین نظام شاه پادشاه کنگو گشا چون بدولت و اقبال داخل قلعه مبارک
 گولکنده در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع سنه خمس و ستین و تسعانه بر سر
 سلطنت جلوس فرموده امر او خوانین و فقرا و شعرا را بمناصب و انعامات خسروانه
 سرفراز و منور القلب گردانید و بقول محمد قاسم فرشته در همان روز دوازده هزاره
 طلا بفقرا و ارباب استحقاق داد و آن شاه کتیستان نشان کبود بابت عنبر خان
 را که در بجا نگریه نیروی بازوی شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصه پادشاه
 ساخت و بهمشیره عقیقه خود را بجای نخل مصطفی خان آذربایجان خستیار سلطنت نمود
 و امر او سپاه را با لطف خسروانه متعال ساخته آچمان بیاست و حراست بردا^{حت}
 که ولایت تلنگ که پراز دزد و حرامی بود بتجار و غیره متقافله و رفیق روز و شب آمد
 میکردند و از دغدغه دزد و قطاع الطریق ایمن بودند و با حسین نظام شاه بکجمت و کیدل
 گشته تقرر فرمود که باتفاق تسعه کلبه که وایت گیر در غره تهرف آورد کلبه که متعلق
 بحسین نظام شاه باشد وایت گیر متعلق باولیای دولت او تفصیل قصه تقرر ملاقات
 بموجب نوشته صاحب تارخ قطب شاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر شاه معدلت گتر
 بسلاطین دکن رسید جمله سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقف سلطنت ارسالدا^{شته}
 تهتیت جلوس او نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت باین خاندان عاشران داشت

بهست و بود و جمعیت من الملک ار اشتها را این حشر و تفرقه آید ده سرور کرده گزاف بشکرت
 فایر سعادت آسیا الهامی مستند ساری عین الملک مصطر گشته عرصه داشتی مایه سیر بر یک
 کتور گزاف ستاده استدعای قولنامه بود اما تسلیم غلبه علیه ترف اند و ستود و چون در جوا
 جیاں شیر صند و رافت که است الله تعالی بعد بر ول موکب احلال در ستقر سلطنت
 طلب حضور نموده عبادت دعا و بهر اسان شده باجمه سوار سوار و جید سر دار اکثر
 اتایه سلطنت قطب تنای بر داشته از راه کولاس از سر حد جمالک محروسه مد رفت
 و شاه کتور کتا محتمت و تنوکت عظیم بر یک دار السلطنت یک سرل رسیده را با
 طهر آیات را در است و اعیان و انترای دار السلطنت برسم استقبال بیرون شتاب
 و جلد بورا و مایو آریاں کلید قلعه همراه گرفته سعادت تقبیل رکاب طهر امتاب فایر
 گرد و بر یک بالوایع عیایات و تشریفات حضور و راه و جوار حال سرور انگشت و قد و جلد
 از رحمت سکو حذتی و دو تنوای مایه اعیان رسید صاحب تارخ و رسته قصه توصیف
 معدلت شعار از شهر بجا گردن آئین تقسیم نموده که مصطفی جان اردستانی و
 صلاحخان و اکثری از ارکان دولت مانعای هم قرار دادند که اراهم قطبشاه را از بجا بگریزند
 یا شاه سار مد کسان واقف شده در استحکام حقیق و تیار بی کوتید مصطفی جان
 و صلاحخان که بر اراده خود راسخ و حارم بودند و در امراخ عزل و تنوای استدعای روان
 اراهم قطبشاه بجا کولکنده بودند و در امراخ متمش تیان قبول نموده پشمار را را
 حصص ساحت و بعد وصول موکب اقبال سر حد ملک مصطفی جان شیراز بمشیر
 ملازمت تنوایه خلعت میر جنگلی یافت و از سوداگران همد و دوک همون قرض
 سامان امور سلطنت بیرواحت و چون خبر میر جنگلی مصطفی جان کولکنده رسید همه
 کس خوشحال گشته رابع یا دتای اراهم قطبشاه سدد و صلوات خان ما
 و شته بهر سوار که اکثر غریب بودند در روز دلاوری و صرب دست ار کولکنده

عین الملک را از استماع این خبر دو و یکمیر که کجای دماغ راه یافته بود متبدل بجنبه شده
 بر تنه منوی اوبادوار السلطنت را جمعی از دو تنخواهان مثل بخرنجان و حکیم و حاجی خان
 سرنوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند همچو خداوند خان
 حبشی و علم خان و سنجر خان و قونچان و تاجان بغزم رزم پادشاه دشمن شکن موضع
 گمنیوره رسیده و جگدیور را که حکیم عین الملک در قلعه کولکنده محبوس بود خالی بود
 و از السلطنت از وجود سردار با اقتدار مغتنم انگاشته اکثر نایکواریان و احشام
 قلعه مبارک را بیدل درم و دنیا را از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که ببنگام فرصت
 باظهار دولت خواهی شهریار جوان بخت دستبرد ی با نادی نمایند در آسای اینحال پادشاه
 بلند اقبال بعوا بدید و تنخواهان پیاده از پیاده های کولکنده بجانب دار السلطنت فرستاد
 قونامه باسم حاکم نایکواریان و احشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که بر آوردن جگدیور
 از قید موجب نوازش پادشاهی و باعث رفاه و ترقی خود با دانند چون فرمان واجب الادعا
 بنایکواریان رسید یکی از آسمیان که خویشی بنایکواریان قلعه کولکنده داشت با امیدواری
 غمایت شاهانه فی الفور اکثر نایکواریان و احشام قلعه را یکدل و همزمان گردانید آنگاه ممکن
 مسلح و مکمل گشته تخت مجبوس جگدیور را و شتافته او را از قید بر آوردند بعد از آن بمترل
 حکیم او که دو تنخواه شایسته سجان قلی و عین الملک بود در قف و او را گرفته بجای جگدیور و محبوس
 کردند من بعد بمترل بخرنجان و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را القتل رسانیدند
 و سرهای ایشان را بر سر نیزه ها کرده گرد شهر گردانیدند آنگاه شایسته سجان قلی را مقید نمود
 تمام خزان و اسباب سلطنت را ضبط در آورده در ساعت عرضه داشت متضمن کیفیت حال
 با سرهای سر داران مقتول مصحوب امین خان و سیر بدرگاه پادشاه کشور گیر فرستاده استدعا
 مقدم بیا یون بدار السلطنت نمودند امین خان بعد از شرف بساط بوسی و عرض کیفیت حال
 مشمول عواطف خسروانه گشت و پادشاه کشورگشا در ساعت فرخنده با موکب اقبال بجانب دار السلطنت

دولت از حکمات او تنگ آمده و اکثر امرا سلطنتِ تباها و سحای قلی که لب معرس
 سلحاکم مہات سلطنت نمیتواند یراجب راضی یستند و جتیم امید تان رتباہ و فرارید
 اعلام دولت و دین است و چون عرایض و توہماہاں ار بطر الیور گذشت تیریتہ شجاعت
 سید حمی و حان اعظم حمید خان کہ بچو حکمت و دولت طاریم رکاب طہر انتاب بودند
 یر در باب عریضت تلمار سحای دولت حوای معروفہ و استند تہر یا معروفات ہدیہ
 صلاح ابدیق لسمع رضا اصفا نمودہ تہنہ اسباب صحریر ہداحتہ ر امراج را ار تقصیم عریضت
 ولایت حریضت انکی فرمود ر امراج ہار علوی تحت محنت حریضت کہ حالی ار خطر نمودہ
 نمود چون اقبال شہر ر امراج ار یریرانی متمسک او شد سا جاری رحمت دادہ حواست کہ رادر
 خود و کشادہ سی را مادہ ہزار سوار و ہشت ہزار پیادہ حمت مدد ہماہ رکاب سعادت روا
 سار دانا شہر ہار حواست لہواید و دو توہماہاں مثل سید حمی و حمید خان انتاب
 ار حدای عروجل نمودہ ہر دو کفار راضی گشتہ در ساعت یک لہرم تعمیر مملکت نمود
 بہمت فرمود و بعد از آنکہ موکب اطلال لہر صدر رسید و بیت ایجر حوت اثر اطراف
 متہر کردید ہر دو ر جمعی ار امرا و اعیان دولت قطعاتی بہ تبرف آستان لوسی معر
 میگشتند جیاجیہ در اندک فرصت تہ ہزار سوار جو توہار و پنجر از پیادہ و ہزار در موکب اطلال
 مجتمع شد ہر دین اتما صالط قلعہ کیلکندہ و ایکواریاں عرایض مصموم استہ عاتی توجہ
 موکب اقبال و ادای تہر ایل عہودیت خود ہا واقعی لغایت و تسلیم کلید قلعہ بہ دست او
 دولت لہر وصول ر ایات طہر آیات مد ر گاہ آن یادشاہ شہ مولت فرستاد تہر ہار
 متمسک ہدیہ ان دولت حواہ را لغراجات رسانیدہ توجہ قلعہ مذکور شد و چون آل
 سرزمین نصیا طلعت ہر سیر کتورکتانی روستی یر رفت ہر دو ر جو حق حونی مردم
 ار لشکر قطعاتی شرف آستان لوسی رسیدہ تہ تہر لغات یادشاہ ہر ہار میگشتند و
 ماسحاب و راجر حال فایر میگردد و یوآمیونہ جمعیت لشکر طہر از تہر اید متہر سید حوا

بهادران لشکر خصم را مقتول و مجروح میساخت بنابرین عین الملک صلاح در مصالحت دانسته
 استقامت نایبگدیور او فرستاد چون او بصلاح راضی نشد در تصنیق اهل حصار کوشیده از اطراف
 وجوانب کار بر ایشان تنگ ساخت نایکواریان و سایر احشام قلعه را امتداد محاصره و قلعیت
 آذوقه تنگ آمده بجان طالب امان گشتند شانهزاده و جگدیور او بشا پده اینحال لاعلاج
 گشته تسلیم کلید قلعه نموده بمصالحه و درخواست امان از قلعه بیرون آمدند عین الملک
 بعد از نزاع قلعه و تصرف در اسباب سلطنت شان شانهزاده را در همان قلعه مقید کرد
 و جگدیور او را با پنجاه خویش بگلکنده آورده محبوس ساخت و موکلان بروی گنجاشست -
 نظم نهادند بند کراش پیای پراوتنگ کردند از کینه جاسی بهی بود در بند کجند زار
 همی جبت یازی ز پروردگار پوزین حال بگذشت یکجند گاه خداوند دادش زد دشمن پناه
 یعنی شانهزاده خلاق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سریر سلطنت نشاند و جگدیور او را از قید
 نجات بخشیده بیایه ترقی رساند چنانکه غصیب در باب سیوم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
باب سیوم در احوال پادشاه خلاق پناه ابراهیم قطبشاه مشتمل بر فصل اول
 اقل در بیان اسبب توجه آنحضرت از بیجا بکر صوب گولکنده متقرر بر سلطنت
 تاجلوس بر سر پشتهای و در ذیل آن ذکر بعضی وقایع دیگر ذکر سبب توجه صاحب تاریخ قطبشاه
 آورده که چون سیفخان عین الملک بر تالانان ظفر یافت و شانهزاده دولت قلی و جگدیور او را
 مقید ساخت و دو غرور و نپندار بکاخ دماغش راه یافته از راه رفت و تمشیت جمیع امور
 سلطنت از پیش خویش گرفته تمام اعیان و ارکان دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار
 گردانید بنابرین همه دولتخواهان رنجیده خاطر شدند و اکثری همداستان گشته عراض بخدمت
 آن شهریار معدلت شعار که در بیجا بکر بی مهربی برادر خود جمشید قطبشاه تشریف برده آقامت
 ورزیده بود بر سبیل تو اتر فرستادند مضمون عراض اینکه سیف خان عین الملک جگدیور او
 را مقید و امر را بیدخل مطلق ساخته تمشیت مہام سلطنت از پیش خود میکند و تمام ارکان

و بعضی از سواح که در آن آواں رود و ایدول امر او در رعدا و وفات تنه و حماد و صواں سیاه ارادای میام
تعریت و تشریط مصیبت فارغ شد و تنه ساهیده سحان قلی حلف الصدیق و صواں پناه را بر سر سلطنت
نسیب مدوخته او طقیس را با نصوص ایدل بعضی از امر اجتناب نمیت است و سلطنت سیف حال حسن ملک
را که بیشتر سنی را اسباب اریا و تنه حماد و حمیده بحساب احمد مگر رفته بود و طلید و مصیب و کالت و
ما و تو لیس نمود که تا رسیدن تنه ساهیده سن رشد و تمیز او سر احکام مهابت سلطنت پر دادر و چون
این رای خلاف رای حکم یور او بود چه او اراده داشت که تنه ساهیده دولت قلی را که ولد سنی ملک
عمران سیاه است و سن رشد و تمیز رسیده سلطنت سردار و مهابت سلطنت کما میعت
یدیر و دو بحر نجان و حکمت را که رکن السلطنت حمیدی نمود و ما و در میان جداستان شد
مقام عماد و خلاف درآمد و حکم یور او حایف گشته ماحیل و سیاه و حوش ارادار السلطنت بحساب
قلعه هونگیر که تنه ساهیده دولت قلی در کما محموس بود و تنه ساهیده صا طر قلعه و مایکواریان و سیاه
ختم را از آن خود ساحت تنه ساهیده را ارقید خلاص گردانید و سحان بعد استقلال در حد
وکالت و یتوائی عازم مدافعه تنه ساهیده دولت قلی و حکم یور او گشت تنه ساهیده دولت قلی و حکم یور
چون برین حال اطلاع یافت سردر سولان اتحق و هدایا بخدمت تغال حال که رکن رکیس سلطنت
عماد الملک بود و در ستاده استقامت نمود و تغال حال ما لشکر وادان بقصد اعانت حرکت نمود و
در طاهر قریه سکرم تلاقی عسکریں دست داده و محاربه عظیم میان آمد آخر الامر سحان صین الملک
ماجمی از بهادران خود را بر قلب سیاه عماد الملک رده اکثری از دلیران و سرداران لشکر حرم را
قتل آورده بهریت داد و تنه ساهیده دولت قلی و تغال حال و حکم یور او چون تمام لشکر را گریان
رو به اسیرام آورده پشت معرکه کارزار داد و صین الملک تعاقب تغال حال کرده و جمیع اسباب
حتمت و شوکت بدست آورده تعاقب تنه ساهیده و حکم یور او نمود و چون ایشان قلعه رسیده و
گشتند محاصره ویرداخته و از اطراف سیهانش برده و جنگ در پیوست و مدت یکماه بار بار کار
گرم نمود و هر روز حکم یور او ماجمی از دلیران بیرون قلعه آمد و ضرب دست خودی نمود و اکثر

علی ولی بنده اوست چرخ خضر اے من غلام تو ام شهما از جان کار من زان گرفته
 بالائے آنشهی تو که خضر از دل جان میکند بر در تو ستقائے خاکپای ترا من
 مسکین سرمه سازم بعین بینائے من الغرلیات بی لب لعل تان
 باده حرامست ملا لب میگون بنما چو سر جام است مرا با سر زلف تو سودای سیاهی ام
 اینچه سود است که بازلف چو شام است مرا بر سر کاکلی تو مرغ دلم بند شده آخ حال تو دانه
 آن زلف چو دامت مرا هر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سر کوی بلای تو مقام
 است مرا ترک این کار نخواهم من بیدل کردن من که جمشیدم و این کار تمام است
 کوکب نجات نیست اینکه برون میاید این نه اشکست که از دیده روانست مرا و له اشکم از د
 پسینید که چون میاید قاصدی هست که از شهر خون میاید چند در عشق تان شهره نوی
 امی جمشید گر کند غیر تو اینکار زبون میاید له نور مرده آن پر روی بنسید
 چسبان میاید دل ز من برده کنون از پی جان میاید جان بسودای تو دادیم که سودے
 سپرم اینچه سود است که دایم نریان میاید زان سبب آرزوی سوختن
 شمع شد که چو من شعله آتش نریان میاید چوینند تان از سر بازم گویند
 عاشق دل شده جمشید جان میاید و له امی برخ نوره دیده صاحب نظران خوش اند
 محنت هجرت دل خونین جگر آن عمر هارفت که رفتی و براه تو هنوز همچنان چشم ترم ماند بخت گران
 زندگی بی تو حرامست منخواهم عمر گر چنین میگذرد باقی عمر گذران همچنان مهر تو در سینه ما هست که بو
 ما بر آنیم که بودیم تو هم باش بر آن خبر از درو ندارند تان بچشید آه ازین سخن آن آه ازین سخن
 و له سر لندی من از بالای رعنا تو شد این پریشانیم از زلف سمن سای تو شد و له
 سر و روان خویش را که دم و درون دیده جاتا برورش یابد و گر آن سر و زب چشم ما و له
 نور مرده بار جفای جز تو نگاری منکشم غیر از جفا و جور تو یاری منکشم
 فصل سیوم از باب دوم در ذکر جلوس شاهزاده سجان قلی بر سر سلطنت

مایل لعیت و طرب گشت و بعد از چندی لعیت آنکہ پیالہ اخیر تراب حشرت دیار در درو
 الم دار و عارضہ بیماری سیراموں حال گردید و قریب دو سال امتداد گشتید و زبردن
 مبارک منکاست و قوی تحقیل میرفت و از صغیرت بیماری کج خلق شدہ مادر گناہ امر
 نقل یا حسن مردم میکرد و سایر آن جمعی متفق شدہ خواستند کہ یکی از برادران اورا کہ تائب
 حیدرخاں و ابراہیم شاہ ماتند مر سیر سلطنت ناسد لیکن این را دہ در ایام حیات
 آتشہ از حیرت و فعل بیامد و حیدرخاں سرودی رجب سمراسی رباط دو دست
 ابراہیم شاہ بیجا بکر را می شد آخر الامر آن بیماری سحر تپ دق گشت و بقول صبا
 تاریخ قطب شاہی بیماری آتشہ حجابہ شدہ بود بر پشت کہ اعراض ارد کر باش اولاً
 ہر صورت معالجہ احدی سودمند نہ تا ایکہ در سہ سہ و حمین و تسعہ بر حمت الہی
 پیوست و در حواریہ بر گرگوار خود مد فوں گشت و مدت سلطنت او بہت سال و
 کسری گفہ اند و آن یاد شاہ حمہاء لعصایل و کمالات موصوف بود و اریاد شاہان را
 ممتاز و گاہی استعارہ آمد ارد در سلک نظم میکشد این استعارہ از طعنه ادب آن شاہ است
 من القضايد اى تو حتم ملک ریمائے کار عشق از تو مات مالائے ساکل حسین
 رلف و حال لت ہر یکی در کمال رعائے در رہ عشق برکہ یا صفا و آخر او سر
 کتہ رسوائے شدہ ترسیدہ از خت شہید میر و دریں سیم میائے حشم شہود
 تو دل بود از من عقل و ہوش و گر شکمائے حملہ شاہان شستہ در گویت مستطنا تو
 رح سر آرائے آفتاب از رخ تو ترسیدہ ار کردہ است یراہ آرا من بدو ایچ
 تدم مشہور تو بخولی و عالم آرائے تو ہماں آفتاب بی ہمتا من ہماں
 عاشق تماشا ئے جید گردم مگر گویت من لطری کس نہ لی سرو پائے جید ہستم
 دست تو حاتم شہرہ بودن جیس شہید کے لطری کس کمال من ورہ داد خواہم
 ردن بدانائے میں شاہی کہ در جہاں ہر کس بدو خود کردہ ہمتا شاہ ہر دورہ

امیر بید بخشید در سلک امرای خویش منتظم گردانید و اسدخان ضامن شد و ولایت کلیان
و او دیگر و جمیع برگزینان قدیم خارج از دار السلطنت بید را قتل یافت مشروط با
آنکه با سه هزار سوار ملازم رکاب گشته در سفر رایچور خدمات پسندیده بتقدم رسانند
و بعد گنجینه ضبط و حراست بید بمصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالیات
سجانب قلعه رایچور و مدگل برافراشت و بعد تسخیر مجلس جشن و طوبی ترتیب نموده درین جشن
اکثری از اسیران کفار را بسفارش اسدخان ربائی بخشید روزی در انجلس اسدخان را
خصیت جلوس نزد یک خویش داده در پیاله خاصه سه کرت می خوشگوار عنایت فرمود
و همان پیاله را بدست وی داده گفت چون ماساتی نوشیدیم تو نیز ساقی ماشده در همین پیاله
شراب باده اسدخان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر بید نیز داخل مجلس شده هم پیاله
گردید آنحضرت بزبان مبارک آورد که مضمون را بعجم کلیمه بطور انجامید عماد الملک که
طالب علم بود آنرا فهمید و هر دو تحت نشین شگفتگی و خنده بسیار کردند امیر بید اگرچه مغش
نفسید لیک از خنده ایشان منفعل گردید آنحضرت در مقام رفع الفحاشی او شده بمکالمه
شریف نوازش فرموده نوید داد که انشاء الله تعالی به بجا پور رفته دار السلطنت بیدرتبوار
خواهیم داشت امیر بید شگفته و خندان گشته آداب تسلیات بجا آورد و این بیت بخواند
بیت بدین مرده که جان فشانم روایت که این فرود آسایش جان ماست
آنحضرت باستماع این بیت از و استعجاب نموده فرمود ما را باین گیاه ضعیف این گمان
نبود القصه بعد ورود مسعود بدار الخلاف بجا پور بانفای و عده قیام فرمود باین شرط که
قلعه کلیان و قندهار بشکیش نماید و بعد از شش ماه بید را بوی عطا کرده رخصت انصاف
بدانصوب ارزانی داشت فصل دوم از باب وقوم در سان واقع
باب شاه حمزه و ذکر مدت سلطنت و شمه از فضایل و کمالات
آنشاه عالی بزرگگاه آورده اند که خاطر جهان بعد از فراغ معظیات امور سلطنت

بعد فتح رایجور برای برپای نظام شاه دستاد و بعضی دیگر بشا هراده با داسد طاق قسمت
 نموده خود غیر از یک عمر چه رسد است آنگاه نمود را سکا طر آورده بخت سست سیئه پدید خود
 یوسف غل کرده و بجا برار هون رسید علی عقیل که بر یور فصل و صلاح آراشکی دانت و در
 اردوی همایون بود و تحویل کرده مقرر فرمود که به حب اشرف و کرملای معنی و شهید حضرت امام
 علی ابن موسی رضا علیه التحیه و الثنا سرده مستحق آید یار دهد و بجا برار هون لوسا
 سید احمد بروی صدر به معنا و سکا کین مالک محروسه و اهل علم و استحقاق که ملازم اردوی
 طغر قریس بود و بکرمت نمود آنگاه مولانا شهیدی ساعرقی را که ارحمت شعر سخن کمال تقرب
 هم رسایده بود و فرمود که بخواه رفته آن قدر در سبوح که تواند بردارد و چون مولانا از سج
 فی الحکم صغ و ماتوانی داشت لعرض رساید رو و ریکه از خطه کجرات متوجه این درگاه شتم
 و وجدان این قوت دستم چه باشد بعد جدی که آن توانائی خود نماید بدی دست روح
 بر و بر و ارگردم سلطان آب به قسم شیرین کرده فرمود شنیده مصرع آفتاب
 در تاجیر و طالب راریاں دارد نماید که دو دفعه بخوابه رفته در آنچه که اردست تو
 بر آید تقصیر کنی و فرصت غیبت دانی مولانا حسب الحکم که عین مقصود بود سر
 عودیت بر زمین سباده شگفته و حداث از مجلس بر حاست و دو کت بخواه
 تشافه همیاهای میت و بجهار هون طلا پروں آورد و چون حاون ایچم را سمع
 همایون رساید فرمود مولانا راست میگفت که من قوت ندارم بر اکت این کلام
 را راب ادراک واضح و روش است چه هم حاب حوش طبعی مسطور در
 و بجا ب همت من بعد مختار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس برخیزم تا
 بقدر صرف حکم پس اسد جان را فرمود که برای هر یک از شاهزاده های یک
 هون جدا کرده آئینه را بر شکریاں سوعی تقسیم نماید که احدی از صغیر و کسیر محروم
 نماند و در آن مجلس که در مای سحتس سلطانی مبعث آمده بود حسب التماس عماد شاه گنا

تاسن خود با ایشان سخن گفته بهم سازی نمایم چون چنین کردند و فرزندان دست پدر را
 بر کف بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه را تسلیم نکنیم که اسدخان آمده بیرون فلان
 دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس متعرض زنان و فرزندان نشود و زنان و خواج
 سرایان بمقام تفقش در نیایند و ازین پوشش که در بر بود معاف باشد شهریار
 متمس را قرین اجابت گردانید امیر علی برید آلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر
 نقد و اهرام نقد که برداشتن آن ممکن نیستورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیت
 مجموعی از حصار بیرون آمدند و با اتفاق اعوان و انصار را و قلعه او دگر پیش گرفتند
 احدی از مردم عاقلشای متعرض احوال شان نشد و اسدخان تخت بحصار در آمده
 بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهریار نیز در همان روز بجانب قلعه خراسید و شاه
 زاده ها با جمیع ارکان دولت از دروازه قلعه تا دارالامارت پیاده در جلورفتند و آنحضرت
 قدم بر بسند سلاطین بهمنیه گذاشته چند کثرت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد
 شاهزاده ملو خان و ابراهیم خان را با اسدخان نزد عمادشاه فرستاده التماس حضور نمود
 نمود بعد از ساعتی از عقب آنها شاهزاده عبداللہ و علی را نیز برای طلب عمادشاه مرسول
 داشت عمادشاه متمس را مبذول داشته همراه شاهزاده ها چون سجالی آن مقام سپهر حشمت
 رسید صاحبقران کشورستان تادروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فاض
 ابجدش زیب و زینت دیگر داد و سایر ذخایر و کنوز قلعه از انواع لالی و جواهر و ظروف طلا
 و نقره و غیره با و انگشترهای مرصع و چنینهای قفقوری و دو از ده لک هون نقد و دیگر
 چیزها از اقمشه و امتعه که بقیه علی برید بود از روی اتحاد و یکجته بطلب شرف عمادشاه در
 آورده آن مقدار را از آنها که لایق بجال باشد مشکیش وی فرمود و باقی جواهر را از
 ملاحظه بدنامی که جواهر سلاطین بهمنیه با تمام نجسه آنه عاقلشاه مقتل شده است بهرینه
 در همان مجلس در حضور عمادالملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار هون قیمت کرده بعضی از آن

فرمود که فردا وقت بارعام حاضر سازد اسدخان رو بر دیگر حسب الحکم منکام بارعام دستها
بریت بسته مطر سالیوش در آورد و موجب فرماں و وساعت کجی سر و پا بر سره رود
آنحضرت در آفتاب گرم که از آفتاب دور بختر میداد ایستاده کرد و دوسا سر آکه زیاده از حد
اعمال قیحه و افعال مایسیدیه در بیدت اروی بطور رسیده بود قهرمان قهر شهر مار قتل
او اتارت فرمود چون حلا و عصب اریکین گاه سیاست ماستیر بر سر آمد و مرگ
ناگهان روه او آورد مصطرب گشته رماں تصرف و راری کثاده گفت از رماں
لواپ غمراں یاه تا آواں حسرو گیتی تنان که از مل لی ادبی و حسارت تمام وقع
تده بروح قتل خود گواهی میدهم اما بحسب تفصل سلطانی اسید وارم که بجا
اماں یام تا قلعه سدر ماحراس و دفاں تسلیم طارماں درگاه مایم شهر یار ترجم بر
بیجارگی او فرموده حکم العفو زکوة الظفر خاکش رو داشت و آن پیر چرمیده
جهانیده کی از مقررمان خود را در فریدان فرستاده اریکیت حال آگهی داد -
فریدان در جواب گفتند تو میرشد و یک مدگ رسیده برای حیات حیدر
معدود و چین قلعه را اردست و اداں دور از حواله مدی و عاقب اندیشی هست و مقصود
شان درین سعی دفع الوقت بود سارس متعاقب الشخص کی از معتدال خود را
حتمه در بابت اوضاع بر دیدر فرستاده گفتند که اگر بدون تسلیم قلعه را بی ممکن
ساتند باید که متعاقب تسلیم قلعه شدنگداری که گرد می ماورسد آن مرد معتدرا و نیز
رقه از آنچیکه فریدان گفته بودند بکمی استعار نمودا پیرید باطما مطمئن الحاطر شده -
حسب ظاهر از فریدان شکایت نمود مار محمد و احکم قتل او شد تا اینکه فیلسف
حاضر ساختند که بریر دست و پای او اندازد و حاسطار و عدده او برد
سحر و قهر قلعه را مفتوح سازد امیر برید لخر و راری در آمده التماس نمود
که مرا بحین حال مقابل فلاں سرح که لستیم فریدان فست برده ایستاده کند

نیرسید اسدخان مردم را از دست اندازی مانع آمده جاسوس چند فرستاد که حقیقت حال
 بنحاطر آوردند جاسوسان خبر رسانیدند که تا بدربار امیر برید رفتیم و جماعتی قلیل که در آنجا
 حاضر بودند همه را مست و لالعلقل و بهوش یا قیام اینک چند دستار و شمشیر و صدق
 قول خود آورده ایم اسدخان افواج را در کنار لشکرگاه خصم نشاده کرده گفت اصلاً نفرو
 بر نحو کشند و دما به نوازند و خود با بسیت و پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاه پیاده حصار متوجه
 و در بار امیر برید شده دید که سبویهای شراب هر طرف افتاده حریفان پاسدار حق بهوشیانی
 و پاسبانی بجا آورده هر یک بوضع غیر کمر بخبر افتاده اند و غیران ایشان نیز به سنت صاحبان
 عمل کرده بنگ و بوزره را اضافه شراب کرده از نشئه آن بخواب مرگ رفته اند اسدخان
 کشتن آن جماعت در حال بخبری بعید از فوت دانسته جمعی از پیاده ها بر سر ایشان گماشته
 که هر که در مقام معارضه آید تنش از بار هر سبک سازند و خود با جمعی دیگر بدون سربا پرده
 امیر برید رفت دید که در نشئه خانه بالای چارپائی که بزبان و اصطلاح مردم دکن بلنگ گویند
 مست و مدبوش بخواب رفته و مطربان و لولیای بعضی قتی کرده و بعضی سر از پالتاخه هتر
 بوضع دیگر افتاده اند اسدخان فرمود تا بلنگ امیر برید را برداشته متوجه بیرون شدند و
 بدون آنکه ششخون بر لشکر او زنند به سرعت تمام را بی شدند و چون در نیمه راه امیر برید از
 خواب مستی بهوشیار شده خود را اجمال بوجع دید خیال لشکر جن کرده طرفه فریادی برداشت
 اسدخان پیش رفته تسلی داد که این لشکر جن نیست من اسدخان ام و قصه را با تمام مشرو
 گفته سرزنش کرد که در جوار لشکر دشمن قوی بودن و در چنین سن و سال مرکب شرب شدن
 از لوازم عقل و شمر الطیخرم بغایت بعید است ایسمه برید منفعلی گشته سکوت و زریدا
 خان او را بغض و لطف خدا نگار امیدوار ساخته وقت سحر تحجیمت شهریار رسانید و این
 تحفه و نفیس از نظر اقدس گذرانید شهریار شکفتگیها فرموده از چگونگی گرفتاری پرسید گفت
 میسر از قضا و قدر است و دیگر هیچ به گفت شاه عدالت پناه او را به اسدخان سپرد

امیر برید و ربائی او بموجب نوشته محمد قاسم فرشته در دست
 و تائید و تشهاده که میانی انتمعیل عادل شاه و امیر برید مبارعت کیاں آمده بود و وزیر
 امیر برید در شهر سیدر محصور گشته بود و امیر برید که در قلعه او گیرار استماع این خبر
 و حجت اتر سر اسیمه گشته با جمعیت حویتی از آن قلعه بیرون آمده و راه دوشه رو رفته
 یکد و رو رطی کرده لعل عماد الملک رفت و گفت چون من دست تو سل بدامن تو
 رده ام و طبعه حمایت آنکه هر عوا که مانند میاں سده و عدالت یاه الواب محبت
 مفقوع داری و حرف صلح در میان آورده و مریدان مرا از ضیق محاصره بر آری
 عماد الملک گفت این امری آنکه حصار سیدر تسلیم مائی صورت پذیرد بخواهد امیر برید
 را قبول ایمنی دتوار نموده معسر خود که در یک فرسخی اردوی عماد الملک بود رفته
 لعیت و عشرت مشغول شد و مردم او را سوار و پیاده و وضع و تشریف چون از
 تعب راه و طیار مانده و کوفه بودید هر کدام با مستراحت و آسایش مشغول شد و غیر از
 معدود و جدید سیاسی قیام نمودند و آسایر مقتضای الناس علی دین
 ملوکهم لغرامت و عشرت یرداحتد قصار ادرا و رجون وصول امیر برید
 بسمع اقدکس عدالت یاه رسید در همان شب طلعت سمرت که رنگی سیاه چیده
 تیرگی ارو استخارت نمودی و آوار شد و شدید از وحشت راه سامعه گم کردی
 اسد حاراماد و بهار سوار عرب تابع یوش بعیر از امرای مادر ماسد جوشن کلائی قانی
 رومی و حور سید حان سیتانی و بهادر حان اوبک حکم فرمود که ششچون بر دایره
 امیر برید رود و تقدیر امکان در کشتن و لسن و تاج کردن سعی و کوشش نماید اسد حان
 رمن خدمت لوسیده سهاه حیاسیدن مورجل مستعد گشته سوار شد و چون از اردو بیرون
 رفت یک باگاه راه مصر حیا امیر برید پیش گرفته بیشتر از مادر سریع رفتار کحوالی
 لشکرگاه رسید و احدی موازم تقط و هتیارای قیام می نمودند و آوا تنقسی بگوش

جاسوسان صورت حال بالتمام خبرن عاقل شاه رسانیدند عاقل شاه باندیشه آنکه شاه حجه
 که اعانت او از آیات فتح و نصرت است مبادا که رعایت جانب نظام شاه نماید صلاح در
 قبول پیغام دانسته ملک برید را از حبس سپرد و آن آورد و در زمانی ملاقات کرد و شید اسپ
 صباح انخیز و فرسخ فیل مطلوب را معجوب رسولان فرستاده بزبان محبت پیغام داد که چون
 خاطر آن برادر مایل باشد تخلص ملک برید بود و با سبب خاطر او را از حبس برآورده بآن
 مطلوب بخدمت شریف ارسال داشته شد اکنون لطفی الکرمیم اذ او عهد
 وفا در ماده امداد خود را معاف خواهند داشت شاه حجه بعد از تخلص
 ملک برید از رسید و رسیدن تحف و هدایا که منظور نظر وزیر بود بنابر صلاح
 وقت عنان از امداد سپرد و پادشاه تافته و بهیچکدام از آن دو پادشاه ملاقات
 ناکرده پای در رکاب دولت در آورده ملک برید را بموکل همایون قرین گردانید
 بصوب دار السلطنت گوگنده راهی شد و چون حوالی شهر بید مرکز اسلام تظفر
 انجام گردید ملک برید را از کرده های سابق یاد آورده خاطر پر دغدغه گشت بل اکثریرا
 منظمه غضب و سخط شد اما آن پادشاه حجه بمقتضای اینکه از بدان نیک نیاید
 و هم از نیکان بدر خلاف منظمه ارباب منظمه اصناف مراحم خرد وانه نسبت بملک
 و مقربان او بطهور آورده اسباب و لوازم پادشاهی و جمیع مایحتاج خسروی با
 تشریفات شاهانه و تاج و کمر مرصع بملک برید مکرمت نموده و مقربان او را بجلالت
 شاهانه مشرف و مسرور گردانیده رخصت انصراف بدار السلطنت شهر بید را از زانی
 فرمود و ملک برید ضیافت شاهانه ترتیب داده خدمات شایسته تقدیم رسانید و از جوهر
 نفیسه و اقمشه غریبه و اسپ و فیل و آنچه دست کنش بدان میر رسید از نظر اشرف
 گذرانید و شاه حجه بنابر علو مهت بر سپاه و لشکریان خود تقسیم نموده سالما و غانما
 بدار السلطنت گوگنده مراجعت فرمود و قسمة غریب در باب گرفتاری

صدرِ تعمیراتِ خود نموده بیجام داد که مهندس ارکام اخلاقِ شهریار و یارِ آنگه آنجا
 توجهِ عالی ارقید و حسنِ ربانی یابد که من بعد روزه و در طریقِ اطاعت و در ماسداری خواهد
 شاه حمزه را سرراری و گرفتاری اورحم آمده رسولِ عادل شاه را طلبیده فرمود که حساب
 ابراهیم شاه دم را اتحاد و یگانگی ما میرسد و در سنگامِ محاربه ما انداخته است تا او
 دارد و حال آنکه رُحم و سپاهِ آستانه اصلاً و توفیق و اعتماد نیست چه ملک بریه که بخت
 دم را موافقت و دوستی اعداالت یاه رده در معرکه مصافی که ایستار ما برهان نظام
 شاه دست داده بود شعارِ اخلاص و جانِ سیاری مرعیه است تا سیاه خویش بر
 درجک و جدال سعی و کوشش سکا آورد که برهان نظام شاه مقامِ عباد در آورده اکثر
 محالات و برگشتِ او را استماع نموده اراده داشت که شجره دولت را بواسطه
 دوستی و یگانگی که آن سلطنت یاه دارد بر کند سارین آن پیچاره یاه در گاه
 عدالت یاه آورده امیدواری تمام بامداد داشت و چون اصرار ترفِ ملاقات
 نمود در خلافِ توقع معروض ظهور رسید که محسوس گردید و لشکر و نگاهِ او تاراج گشت بطریقی
 چگونه رتول و عهد ایستادن اعتماد توان نمود اگر چه ایستادن سلطنت یاه را میل بامداد
 احاطتِ ماهیت یابد که ملک برید را ارجح نکات داده و به تشریفاتِ لواحقه بر دیگر
 روانه سازید و دیگر آنکه اسب موسوم به صلاح الحیر و دو برنجیرِ ملی می را بر اسب رسیده
 را بامیان موکد سازید تا آنجا طرجمع و عزم درست در دفعِ آفادی کمر میانِ حال است
 و جانِ کمروار بر میانِ سته حد و جدایع کما آوریم رسولِ عادل شاه چون استماع
 این سخنان نمود بکدمتِ عادل شاه ستافقه مشروطاً عرض رسانید و ارجح
 برهان نظام شاه تحف و هدایا مصحوب رسولانِ سجدان فرستاده مکتوبی
 بمضمونِ بیانی مراتبِ دوستی و اتحادِ قدیم و درخواستِ تجدیدِ مراسم
 و تسدیدِ مسانی و داد و طلب امداد نوشت چون رسولان تحف و هدایا مکتوب را نظر الور گردانید

میاید بنا بر عهد و تمکین بابر بمان نظام شاه داشت خواست که مستظهر بواقفت عادل شاه کند بنا بر تهنیت
 فرستاده چندان ریختی مبالغه کرد که بمسک عادل شاه معنی شده بملاقات فایز کردید که اولی عادل شاه
 در اعزاز و اکرام مبالغه فرمود تا اینکه همگام استدا و امداد او بفرستادن خواجه خورشید پیش از سر
 شد بعمل آورد پادشاه حجاز و برهان نظام شاه از کیفیت موافقت نمودن او با عادل شاه اعلام نمود و چون
 بدین مضمون نوشت که چون دیدم ملک پیوسته در تحریک پناه و مساعی کشته غبار شرفستنه می آید و در
 وقت میان آن سلطنت پناه و عادل شاه مبانی دوستی و یکپارگی استقامت دارم و باید که کمترین
 نوشته نوعی نمایند که رفع اخلال و افساد آن سرزمین را بفرمانی و عطا و امداد برهان نظام شاه عادل شاه
 کتابتی مثل را بنابر خطایای ملک برید و اظهار اینکه رفع آن با دو خدا و موجب امنیت بلاد و بوی
 است نوشت عادل شاه بصواب دید و التماس آن خواجه سردار داد که برهان نظام شاه ولایت قندهار را از
 دست تصرف ملک برید و شروع نمود و متصرف شود و عادل شاه از ولایت بیجا نگر هر قدر که توانست
 تسخیر در آورد و بابرین برهان نظام شاه متوجه قندهار گشته بجا صره آن پرداخته و در اندک مدت مفتوح کرد
 و برید ملک قلعه بید را از ذخایر و اوقات قهرداری مملو ساخته و مستحفظان کاروان سپرد
 بنده مت عادل شاه عادل شاه او را تعید کرده و سپاه خویش فراهم آورده موافقی قرار داد و علم اقدار
 بصوب بیجا نگر برافراشت و چون یزدی بسیاری از مغلطات ولایت کفار و قلاع مستحکم آن دیار را
 ساخت نظام شاه از استعلا خبر استعلائی علم دولت اقبال دل شادمانشیده در مقام قائل در آمد
 و در شش اربع و خمصد و شصت با لشکر کران متوجه تسخیر قلعه سولایور شده بجا صره آن پرداخت عادل شاه
 از استعلا انجیر غنای غنیمت از تسخیر ولایت کفار تا فته متوجه زرم نظام شاه شد و چون آنوقت که صیت شجاعت پادشاه
 حجاز در میان سلاطین و ملوک کشته بود هر دو پادشاه با رسالت تحف و هدایا استعانت از پادشاه حجاز نمود
 پادشاه حجاز با سپاه بصیرت پناه بصوب قلعه سولایور روانه و در نزد کلبین و لشکر آن پادشاه
 بود و زوال احوال فرمود و هیچ یک را از اصول موکب سلاطین اعلام نمود و ماه یک از آن پادشاه از استعلا
 خبر و مصلحت اعدا خود در خفیة رسولان فرستاده مستدعی امداد و اعانت گشته و ملک بدین اظهار عجز و خلاصی

چون ملک برید حرمچ این سه قلعه مستید و در حدود قوت معا و مستمد پیدا علی حده
 ما را بهیم عادل شاه رده و تحف و هدایای بسیار معصوب رسولان محمد ان سال
 داشته است و نمود عادل شاه اخلاص جان حشمتی را با هیچ برابر سوار خوش بوی که در
 مدد او در ستاد ملک برید بعد وصول لشکر به دکار کار ساری کار را در آمده بود
 قلعه کولاس کردید یاد شاه و حجاجه را استعمل این حرم معمر در مراد و سلطنت
 بیرون آمده کوچ کرکچ سا را این کبیله و نزول احلال سه بود و تلافی مستین در بریل
 دست داد و شاه و حجاجه و نمیب را به سیف خان من الملک میسر و آنگاه یور و سرده خود
 و در ملک و علم شجاعت را امر است و از ان جانب ملک برید بمبیه اما اخلاص جان حشمتی و بهر
 را برادر خود جان جهان جو الموده خود در ملک و ترار کرت انگاه بهر دولت شکریک در
 پیوستند و مارار کارار کرم ساخته شهریار و بمن شکار از حبه کی ساه عادل شاه
 و ملک برید بهم برآمد و مقصای سینه و مردی و لشکر سکی با فوجی از بسیه ان بر صف
 و تهنیت و دود بیرون علی و اقبال باد شاه و حجاجه و قوت ماروی لیران لشکر ملک برید جان
 در همه شکسته اعلام استعمار و غرورتان کو سار گشت متاخره اس حال معین ملک
 و حکم و را و با فوجی را و لاوران جمله آورده صغوف شکریک را در بهم شکسته
 برید و اخلاص جان چون حال برین سوال دیدند شکسته ریک و گشته عمان قدم نوادی
 فرار بهاد و تمام اموال و اسباب دولت اعدام است و تو تها مان در آمد
 یاد شاه و حجاجه و نمیب و طعمه بصوب مستقر بر سلطنت توجه نمود و بعد وصول
 در سلطنت امر او سیاه و تفرقات و انبیاات و احوال ویرکات رجعت را در
 ذکر توجه یاد شاه و حجاجه بقصد آمد و بر مال الطام شاه و ارا بهیم عادل شاه و متخلص
 صاحب ملک قاسم برید و قید عادل شاه
 صاحب تاریخ قتلش را آورد که ملک برید چون دید که عادل شاه را بهیم کبختی و دوستی با او

سرداری آن ولایت را بکلیه پیرا و مقرضه نموده و جمعی از امارا و سپاه را جهت
 محافظت ولایت و سرحد کهنه رفته روانه دار السلطنت کوکند کرده کردید -
 ذکر توجه پادشاه حجه به رسم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر
 قلعه میدک و اوسه و بعضی از ولایات ملک برید
 چون شاه حجه بنابر اتحاد و یکپختی حقیقت این واقعه را بخدمت برهان نظام شاه نوشته
 است و عارضی قدم نموده تا با اتفاق هم ولایت برید ملک از دست تصرف او استرجاع
 نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه سرب این چنین ملاقات بود در ساعت جهت تسخیر
 اوسه و او دیکر با سپاه فرادان توجه نموده شاه حجه را اعلام نمود که با اتفاق
 عماد الملک عنان غرمت تسخیر ولایت ملک برید موقوف گردانیده ایم از لوازم
 اتحاد آنکه آن شاه دشمن شکار با ساز و سپاه قلعه کسیر و کشور کشائی متوجه این
 صوب شوند و پرکنایک مقبل ولایت آن سلطنت پناه است از تصرف ملک برید
 بیرون آید و شاه حجه از این پیغام قوی دل گشته با ساز تمام ملاقات برهان نظام شاه
 در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعه اوسه را محاصره کرده بودند شتاب
 و بعد ملاقات در باب تسخیر ولایت ملک برید با هم مشورت فرموده چنان
 قرار دادند که پادشاه حجه خود استرجاع قلعه میدک از دست ملک برید نماید و
 قلعه اوسه را برهان نظام شاه تسخیر نماید بنا برین پادشاه حجه متوجه قلعه میدک شد
 بعد محاصره و وقوع جنگهای عظیم جبراً و فتحه مفتوح ساخت و از اموال و غنایم
 که بدست اولیای دولت درآمد انجکیکی لیاقت خزانة عامه داشت بخواه
 مستحقان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافت و از آن طرف برهان نظام شاه
 و عماد الملک قلعه اوسه و او دیکر را مسخر ساختند و کرمجاریه پادشاه
 حجه را با ملک برید و اخلاص خان و دیگر امرای عاقلان

قتل فیصل شده بعد غروب آفتاب سیاه هر دو جانب روار محاربه تا فاعه مقام هم پیش
 قرار گرفته بلوارم طلایه و یاس و اشد تا اینکه مدت توقف هر دو لشکر در مقابل هم طول
 کشیده سیاه هر دو لشکر را متذاد مبارعت طول کشید در میان تاثیر صین الملک
 سرداران مسترک یک ریسه که لوفور و لاوری از سایر امارات بود دسی از اسباب
 حایف و هراسان شده با سیاه حوره لشکر طغی از یوب و قور عظیم در لشکر یک ریسه
 راه یافت نارین حیدر دست از خنک و عدال نارواست در حلالی از حال عرصه
 حلدیورا و مقصص ایکه قطع کولاسن باج و دیار و حدیق خاطر خواه پادشاه حمایه صورت غیر
 یافت تر کشیده هر همیشه در جهت تماشای قلعه مذکور با جمعی از رجا در آن است غریب
 را خواست و تیر صین الملک انا جمعی از سرداران در لشکر طغی از ترکداست و در مات
 و هشیار تی ناید بلوغ بود و بعد ملاحظه آن قلعه حلدیورا و سایر حسن خدمت مورد عیانت
 سا با رکت و ملک ریسه چون معلوم کرد که شاه حمایه متوجه تماشای قلعه است فر غضبت
 دایسته نعم کار را در رو و لشکر طغی از آورد و در آن وقت تیر صین الملک که سردار
 بهده اتماش بود در مالای بسته رفیع با جمعی از مقه مان حور و تیره تیر استعمال است
 هر حیدر و قوا بان عرض نمود که توقف در اینجا صلاح نیست اما چون ساهات هر کشد بود
 اریبایه تیراب از رسته حیدان توقف نمود که سیاه مخالف از اطراف و حواس گردا
 او را در میان گرفته نقل بر ساید و تیر سیاه دست از اسباب اموال را داشته
 محاسب کولاسن را نمود شاه حمایه بعد اطلاع بر این کیفیت بصرم اتمام لشکر برانگذا
 جمع نموده متوجه میدان برآمند و چون برید ممالک حیدان وقوع این محصل را بعد است
 دایسته بود بعد فتح با توقف ستانست کجی رکجی حور را در سلطنت سیدر ساید
 شاه حمایه ولایت کولاسن و ناراین همیشه و حسن آباد از تصرف ملک ریسه سیر
 آورد و بهیشتکان دولت سیر و قلعه را متوجه غایر و آلات قلعه داری نموده

بیدار آورده بنمای و بدینهم امر عرض نمودند که این رای جمعی همان عالی عین صلاح است
 و بعضی بواسطه اکنون مجسمه طرف که موکب هجایون توجه فرستاید مابندگان در جان بسیاری
 مستقیم و بر کرم ایم شاه حجه از میز پختی امر مظهر و خوشنود گذشته در ساعت نیکب بالشکاف
 اثر متوجه شمس بیدار شد و بعد وصول موکب اجلال بکولاس سپاه ظفر پناه را بولایت
 بر کمانت مملکت ملک برید روان فرستاد لشکریان دست تاراج دراز کرده با غنیمت و
 لشکر ظفر اثر پیوستند ملک بریدار استماع این خبر و حشت اثر با هشت هزار مو
 و پیاده پیشار رو بجای آورده و چون موضع نار این کمپنه و حسن آباد رسید و شاه حجه
 این خبر شنید در باب صلح و جنگ با مقرران مشورت فرستاد و چکد یور و ناکیواری که
 صاحب رای بود سبقت کرده بعید رض رسانید که اگر امر شاهی شرف صدور یابد این
 بند و دولخواه در اندک فرصت بالای این کوه باشکوه که مقبل بقصبه کولاس است قلعه
 کولاس است قلعه مستحکم به بند انگاه از جانب شهر یار و خنیه و سباب قلعه داری
 و در سه درخت ضبط قلعه قرار یابد بعد از آن تنبیه بکسب برید خیا نکه باید بعمل آید شاه
 حجه برای او تسهیل فرمود و جمیع اعیان دولت و مقرران حضرت پیر تحسین نمودند
 و شاه حجه او را به تشرفات خروانه نوشته و دو سه میر نادار را با سپاه بسیار
 جهت تعمیر قلعه نزد او گذاشته خود با جمعی بعزم رزم باریه تاک متوجه گشت و در
 حالی قصبه نار این کپنه قریب شام طاقی عسکرین و داد و تمام آن شب تهیه سپاه
 جنگ و حراست لشکر شد با دادان بعد ترتیب صفوف دلاوران جانبین بکنک
 در پیوستند و چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ رو با طغانی آورد شاه حجه
 با جمعی از دلاوران جان شارا و لا خود را بر همین لشکر خضم زد و شانس بامیر و شالیه
 قهقرا و تاخت و در هر نوبت اگر چه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و زخمی گردانید
 اما چون خصم نهایت کوشش و استقامت در دفاعه بطور رسانید ازین جهت هم قتل

و در یلغار تا حوص کشته که در یک نواحه میدروان است عمان گران از کشتید اکاه سیاه
 کینه خواه را ساراج و عارت ولایت حشم در سر موده علم افتاد و پوعی را داشت که بریم
 سمیر حرن فالتس لال تحمید در در واره با سته کعبیت حال برید ماکل اعظام موده
 ملک برید لغایت سخت کشته مصلح در معاف دستا دیده و محاسب میرم راحت نمود و
 اتفاق ثانی عسکریس با من سلحو و کلپور دست داد و اید شاه حمزه از کثرت سیاه محال
 ایدته خود راه داده و صوابه بدین ملک که رستم بران بود عارم ملک شده با سینه
 رشک مخالف بر دورین اتانیک کهن از مای کسی کنای او میا و عود و عس هاپون ارماره
 کوه یکرا با من آمد کفش در مار کرده سوار کشت اکاه سیاه و حواه که از اطراف و
 حواس دایر شده بود و جمله آورد و صوف شکر مخالف است کافه جمع کثیر را رهاک
 ملک ایداحت و سیاری احمدر و ح ساحت ملک برید متباه و آن ضرب دست
 از محاربه ارد است و مسوده و اد ساه محاسب مستقر بر سلطنت خود را کردند
 ذکر محاربه های شاه حمزه بابرید ماکل و تقیر قلعه کرد و آن ساس کلاس
 صاحب تایج قطسای آورد که چون دولت حسیدی فی الحمله است حکام یافت و
 هاپون از مر حربه ایبا و اقام ملک برید طایع کردید و پنج مسار که یک جیدی پیش
 طرب کرایند و رخی را با نام شاطر تحت تنای شسته و از مراد حردری سخن می شنود
 تا آنیکه بر بران مسار که آورد که انچه مدعیانند سخانی از ضرب تیغ حرن بر ما کز و
 دخل عارر حصار ماوس ملک برید و ساهش ظاهر کردید و حیرت گرفت و تبا
 همی را بصرت شمشیر و کریم اکون از مهبان میامع احتمال میرسد که حمت تانی در
 در ایتم آوردن سیاه و اسات محاربه است و بر در حکام واقع با پید شاه
 عمران سینه و ار را درم مررا ایسم تقریب قلعه میدک با پهل رنجیر قبل و تحت
 هون گرفته است حمت کتور کثانی متقنی است که یسین دستی موده و محاسب سلط

و آیینی بر بسینی حضرت خواهد رسید قطبشاه ازین سخن برآشفته حکم کرد که بنی ملا محمود را بریده
از قلعه و اخراج کند و در چشمه چون دید که سخنش با سبب شد از کرده خود ندامت کشیده یکی
از معتمدان انجیر فرستاد و او را طلبید ملا جواب داد که هنوز بسینی دیگر هم نرسانیده ام افتاده
تعالی وقتیکه بهر سردر شدم ساخته ملازمت مشرف خواهم شد و شاه حجاجه بعد ازین واقعه
با عادل شاه صلح کرده بسیاری از ولایت کجی را مفتوح گردانید و قصبه پنج پنه و نیم که
ماده النزاع میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه بود چنان است که در هنگام خروج امرا
و کن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هر کدام ولایتی را مخدوم خواجه جهان کنی بازدهی که راکه عباد
از یاده پرکنه باشند تصرف خود در آورده و برادران برهان چنان طعنه سولا پور برادر سلطان بیدر
چندان دو و تدبیر کرده که فساد از جانب سلطان محمود بدست آورد که قلعه سولا پور و محکمات
خواجه قطع او باشد احمد نظام شاه حمایت کرده نوعی نمود که خواجه جهان پنج پنه و نیم را خود
بگیرد و پنج پنه و نیم برادر خود دهد و قسطنطین کمال خان خود را در ملک امرا عادل شاه مسلک کرد
سولا پور منصف کرده پنج پنه و نیم را منصرف شد یک آن قلعه و پرکانات مذکور که سه لک هون صل
داشت ماده نزاع کشت چنانکه میان عادل شاه و نظام شاه اکشته و قاتل بخشودن نماند
و کر محاربه و و هم شاه حجاجه با برید ملک میان بغضی از سلوک که مقارن آن حال و وقت
صاحب تاریخ قطب شاه میان بمبرض بیان آورده که چون برید ملک بر امی حسین
مشاهده کرد که شاه حجاجه با دو حسنه ار سوار چنین ضرب دستی نمود بخود اندیشید اگر قوت و
شوکت بیشتر شود لا محاله انتزاع ملک از دست خصم را و آسان خواهد بود و بین برین باراده
محاربه هشت هزار سوار خو خوار و پیاده و تفنگچی بیحد و شمار بهر سانسیده متوجه کو لکنده گشته
بجنگلور که یک کاوی از دار السلطنت است رسید و منهایان این خبر بمسامع اقبال پاد
شاه حجاجه نظر برینکه جمیع امرا و خوانین بمحال و پرکانات خود با هم خصم گشته بودند دار السلطنت
به جمعی از معتمدان سپرده با سید سلیمه حاضر الوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت نمود

رد در این نظام شاه فرساده بیام کرد که من بر قول شما اعتماد کرده و تحکم این مردم
 بخت اراطای آن سلطنت میسازد است که ما این مخلص کمک شایسته را کرده و ما بعد که تشریف
 می برد در این نظام ساه و حوائی داد که سبب اقتصای وقت مصاحبت ما عادل ساه بعمل آمد
 باید که در محاطت قلعه فاکنی کوستند که بعد از موسم بر تکیا را آن مدد و رسید به
 ما و حسب خواهی عمل خواهد آمد و کلمه که در نتیجه ساه اراطای طرف تا کسارت سبوره تعلق
 ساه خواهد داشت و شوالیور مدد که از طرف تا کسارت آن آب به تصرف خواهد بود شاه
 عیال آنگاه می است که در این نظام ساه و ساه محیل است پس او را راه دست در خط قلعه کانی
 و تغییر قلعه بختیخ و حارم کردید و اسد جان بخت قلعه کانی احاطه کرد و در دست
 محترمه سحر ساحت مردم در دلی اراقتل عام بود و آن قلعه را ریح و میاد کبد و اتری از آن
 انگاه حسب فرمان عادل ساه محیل نام بود بختیخ قلعه صلح در مقاله بسته او کرد و بختیخ
 بر خاسته را و ولایت خویش پیش گرفت اسد جان تعاقب نموده و در کت اولیخ قلیشانی
 را که در مقام معارضه شده بود پیشتر هم کرد و اید و دولت سیوم در حوالی او کشته و حرنی ده
 عایت شدت میان آمد و حسب اتفاق قلعه شاه و اسد جان تعاقب هم شد و لی آنکه
 یک که کرات است استعمال آلات حرب را حتمه و بارده حیرت متهمان دول
 شد قضا دار می مسکر بر چهره سادک طغشاه آمد و سبب بی یک طرفه و تا کوسه ک
 سوغی مطلق کشت که مدت الحسره و جود و آسایید لا محنت و متقت بسیار می کشید
 هر که بخود مردم سادول نظام می درود کوبه بختیخ کانی که قطب ساه حارم این ساه شد و محمود کانی
 را مال آنکه یکی اراطایان بود و طلسمیده از احکام سفر رسید او قمره ادا کت گفت سواهی سلطان
 حوسای کاید صلح در آنست که موقوف دارند چون ارفضیل یکی و مدعی ساه و اصغر ساه
 فرمود سنا جاری عرض بود که در این ساه اگر چه در اندک کارهای شاه موافق اراطای
 مدکان خواهد بود و اسکن در آخر حمله چشم را بود و اموال و اسباب سنا را ح خواهد رفت

وزنجی واسیر نموده و اسباب سلطنت ملک بریدار بدست آورده عنان غریت بصوب دارا
کو کفنه مطوف ساخت اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی منتظم ملک بیان نموده
اما محمد قاسم فرشته قصه توجه شاه حجه متخیر ملک ابراهیم عادل شاه که از دقایق سنه
خمسین و تسعمایه است چنان نوشته که برهان نظام شاه انارام بر مانه چون پادشاهی بود غیور
از مر استرداد و استخلاص ریگنات سولایور استراحت و آرام خود حرام ساخت و بنا بر
ارتفاع غبار کلفت و آزر دکی در آن سنوات میان عماد شاه و عادل شاه فرصت
مقیم انگاشته شاه حجه و امراج را بطایف بحیل بموافقت خود راغب گردانیده
بالتفاق عبید و خواجه جهان بهباه مستعزز و پیکار متوجه سرحد عادل شاه شده در
استخلاص ریگنات سولایور سعی گشت و بسیاری از ولایت را خراب و دیران گردانید
چند دفعه لشکر عدالت پناه را که به دفعه قیام نمود به شکست شاه حجه نیز تحریک و
اشاره نظام شاه لشکر بر ولایت ابراهیم عادل شاه کشید و در برکنه کاکنی قلعه در نهایت
استحکام بنا نموده تا ولایت کلبر که متصرف شده بمحاصره قلعه انگبیه که در حوالی
بلده سانغ واقع است پرداخت و همچنین امراج تحریک نظام شاه برادر خود و سیکادوی
را با لشکران سنگ جهت تسخیر قلعه رایچور نامزد کرد و ابراهیم عادل شاه از حدوث قیام
عظیم بهر بحیب تفکر برده و خدایاری از ملکوان طلبیده کنجخواست و بدالت اوج
و نیم را که مابه انصراف بود به برهان نظام شاه باز گردانیده بنیاط منازعت در نور دید
را امراج تواضع پیش آمده تحف و هدایای نفیسه مصحوب ایلیان نخبندان فرستاده استعدا
مصاحبت نمود و امراج نظر بر اینکه مملکت کرناٹک نصیب از وجود مفسدان نیافته بود و برایان طرف
با او در مقام منازعت بودند در ره نور طریق مصاحبت شد ابراهیم عادل شاه بعد اطمینان
خاطر از خدشه نظام شاه و امراج به دفعه جمشید قطب شاه پر راخت و اسد خان لاری
با خلاصه سپاه خود بمقابله لشکر قطب شاه نامزد کرد و قطب شاه مضطرب گشته ایلی نزد

سماع و عیور مراح بود مثال این نشان عبرت و شجاعت شاه حمزه بسططع بهایون آمد
 نعت و عهده مانی و مراسم تکریم و تعظیم بجا آورد و نوکر محاربه شاه حمزه برهان
 نظام شاه و عماد الملک با اتفاق بهم با عا دل شاه و برید ممالک
 یون در آن ایام میسر شد بان نظام شاه و ابراهیم حاکم عادل شاه عسار راع مرتفع بود و در
 شیر قلع سولای پور از حامین جبهه ای عظیم بوجود می آمد و در آن نظام ساه عماد الملک والی
 برار را مامور داشت و در وقت صلح و موافقت ممالک ساه حمزه و ممالک سیر رسید این
 هر سه پادشاه با اتفاق بهم حاکم سولای پور توجه نمود و ساعت آن قلع را محصل رول احلال نمود
 و حاکم حاکم امر محاصره آن کرد و از اطراف و جواب بکلک در پیوستند و هر سه
 عادل شاه و مستقوات امر با اتفاق برید ممالک حاکم را صوب معاظمه تافه ما شکر
 بسیار بجا برید که در تصرف کاشان نظام شاه بود و متوجه شد و وصول آن
 مواضع بسیار حسنه مان احاطه آن حاکم محاصره و بموده با بر و چال قتل
 را امر و حشد بر بان نظام شاه رسیدن این خنجره دست از محاصره قلع سولای پور باز داشت
 با اتفاق ساه حمزه و عماد الملک بجا برید و علم اقتدار بر اراتب و از آن حاکم
 اراهم عادل ساه ویرار سر محاصره برید و در کشته با اتفاق برید ممالک با استقلال
 شرافت و بعد تلاقی مشتق در موضع خاصوری آتش حلال و قتال طبع شد و از
 طلوع آفتاب تا غروب بار بار محاربه کرد و غالب و مطلوب تنسیر نمی شد و آخر الامر
 بعد از دست شجاعت شاه حمزه که خود را در میان یار و دو و یکجا و جسم اداحت و
 دارد و جاب بهادان نیز بعد از آن تنسیر بار بر سیاه جسم تا حته جمیع صفوف را
 متفرق ساختند شکست و در لشکر مخالفان عادل ساه اسباب سلطنت را کذاشته
 رد و ادبی فرار بجا و درید ممالک اراهم عادل شاه جاسده محاسب مید را بجا کشته
 حمزه ماضی باز و لسان او را در دهان خود بر تافت کرد و ضربت تیغ اندام حین کشته را کشته

کرفت و گفت باو جنگ میکنم هر که غالب آید جاگیر از او باشد ابراهیم قطبشاه گفت باستان
اختیار ملک خود دارند از بهر که می خواهند می ستانند و بهر که می خواهند می دهند بر سران
نزاع چنین معنی ندارد و عسبرخان که معقول فهم نبود کوشش آن نکرده سخنان رکبیک بزرگان
را ندیده کسی که ابراهیم قطبشاه از اسب پسته و دانه بنوعیکه شایع در دکن است بگنجی نمود
شمشیری بر شکم عسبرخان زده او را بقتل رسانید را در عسبرخان جهت انتقام برادر خواست
که باز قطبشاهی بگنجی نماید یکی از غریبان کرد که ملازم قدیم قطبشاه بود و در فن
شمشیر بازی و توفی تمام داشت مقابل خستیار کرد و ازین غالب آمد آن حبشی را
کشت قطبشاه بریق عسبرخان را که با صطلاح دکن نشان میگویند کبود رنگ بود و تصرف
شده بنزل خود شتافت و آن شاهزاده مدت هفت سال در آن شهر بسر برد
و کرامات شاه حجه با برهان نظام شاه

چون شاه حجه بعد توجه ملک برید به بیجاپور و شاهزاده ابراهیم قطب شاه به بیجاپور
از گنجانی محاصره برآمد بر سبیل استقبال تحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان
رو آورد برهان نظام شاه از استماع این خبر جمیع شاهزادگان و امرای و خاندانین را با استقبال فرستاد
و بعد از آن معین سپهر سلطنت برهان نظام شاه شد ایل تعظیم و تکریم بجا آورده
لوازم طوی و جشن تقدیم رسانیده خواست که چیت و آفتاب کسبه که مخصوص پادشاهانست
جهت آن خسرو حجه آورده بخطاب مستطاب قطبشاهی مخاطب کرد و اند شاه حجه و بنا
علو همت و جوهر مردانگی و شجاعت قبول نفرموده جواب داد لفظ مرا نیست با تخریب
سیار و خطابی نخواهم بعد از آنکه که شاهان ملک دکن التمام گرفتند از آن چیت شاهنشاهی
که آرزوی مردی و مردانگی و جهان و شمشیر و سوارانگی و ربو و ندکوی از سپهر و وزنگ
زمینان مردی بچوگان جنگ و چون ضرب دست شجاعت بنشاند نمایم بکسبه خطاب و کلاه
من آنکه کنم چیت شاهنشاهی قبول و کسبه من ز دشمن بعون رسول - برهان نظام شاه را که پادشاه

شاهزاده مادوسه دلاور همراهی خود او هشته رنج عن الملک رود و هجرون صف
تکافه بیرون رفت و خود را پیش ام راج رسانید عین الملک مسافره اس حال
آنچه گفته مقصد تمام در میان مقام مسافره چون ساهه او را رسیدن راجه بر کرد و مقدم
مرتب قائل استقال نماید و در دانی گوشتد بهیسان اس خسه صبح راجه را مراجع رسانیدند
راجه رساعت و عبرت آن شخصه یا رتسین گفته کس و عین الملک در سادیه پیام داد
که مقتضای آدمیت دارم چیاں بود که عورت و حشام شاهزاده مرغی هستند راه دهم
شد آنچه مذاکون مناسب چیاں است که دست را معارضه مار داشته لعل خود مراحت نماید
عین الملک سخن ام راج را صبح قبول شنیده هما کا ایساده انتظار مراحت شاهزاده
میگشتید درین اثنا سید حنی ای میسی را خدمت شاهزاده محبه و حدیث داشت از استماع
آن شعله عصب ساهه او را فروخته شد و لعوم دفع عین الملک از مجلس رجاست
دلی توقف کاما او را و ان کردید را مراجع و عیاں دولت مسافره اس حال
از رعایت تهور و بر دلی شاهزاده استغاث نمود و ملائیت و الحاح تمام شاهزاده
از رخصت مانع آمدند انگاه را مراجع یکی از مقصد مان خود را پیش عین الملک در سادیه پیام
داد که ترا چه خاطر رسیده است این شاهزاده دلی نعمت را ده من است و من بخت
محد مشکا دی والد ما حدش میام نموده ام کاری کس که در یای عصب من بظلمت
و لغایم تا اهل ارار ضرب چوب و سکه ترا از شخصه بیرون کسند چون این پیام
عناات شمس عین الملک رسید از مقصد فاسد خود ملائمت لعل خود را رکت ذکر واقع
دیگر صاحب تاریخ در سته آورده که چون آن شاهزاده از ترس سیاست مادر بهیجا که
رفت را ام راج در تعلیم او کو شنیده اطلاع یکی را امرای حصی که قسبر جان نام داشت
اتراغ نموده لوی داد و چیغ که رسم دکن است که بر سر جیس معداب راج می شود بهر
عمر جان مستعد جنگ سده روزی که انو بهیسم قلعشاه بدو اسکا را ام راج میرفت سر راه

صاحبزادگی باجی نمود آورده اند که شاه غفران پناه در عهد سلطنت خود رام
 که از راجه زاد های معظم بیجا نکر بود و مرد دلاور مشغول عواطف خسر و اندک داندین میثمدتی
 را با و تفویض نموده تا آنکه بعد از سه سال سپاهی از عادل شاه بعزم دست برد بان فوج
 و آهنگه رام راج بعیت قتل سپاه و کثرت لشکر عادل شاه تاب مقاومت نیاورده
 میث را کشته و بخدمت شاه غفران پناه شتافته کیفیت حال عرض نمود شاه غفران
 فراسی اختیار او را حل بجزین نموده حکم به حصار او نمود و رام راج متوجه بیجا نکر گشته
 بخدمت کشن ای پوشت رای مذکور چون می دانست که او از خاندان صیقل است آنها
 رشد و قابلیت آرسیجی او ظاهر در مقام تربیتش در آمده و خست خود با و منسوب کرد
 بعد مدتی که کشن ای زنت حیات ازین جهان بر بست و بجز یک پسر کوچک او را از اولاد
 ذکر کسی دیگر نبود باین رام راج امور سلطنت را از پیش خود تمثیل نموده جمیع سرداران
 و سپاه را به بذل و هم و دینار مسرور کرده اند و مطیع و فرماندار خود ساخت
 و بعد چندی آن پسر را نیز از میان برداشته اسم و رسم سلطنت بر خود نهاده و روز
 بروز علم اقبالش ارتفاع یافت تا اینکه جمیع کردگانشان حلقه اطاعت در کوش
 جان کشیده با و رجوع نمودند و ذکر واقعه غریبه که در بلده بیجا نکر شاهزاده
 ابراهیم را دست داد آورده اند که عین الملک کنعانی که از امرای عاظم عادل شاهی
 بود و بسبب از سباب ازان دولتخانه روگردان شده با چهار هزار سوار سایر
 استیانت شوکت و حشمت نزد رای بیجا نکر آمد رای مذکور نظر بر شجاعت و حشمت او
 تعظیمش بجایت مرعی داشت و او را برادر میخواند روزی بحسب اتفاق عین الملک
 از مجلس اجبه برخاسته با شوکت و حشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده
 با سید جی و حمید خان و دوسه از خدمتکاران سواره از مقابل می آمد چون بر
 تنگ بوززد اهل دکن برگشتن در و کرد و رسیدن نهایت عیب و عارست لهذا

در حوالی قلعه که میرزول احلال مسعود و قشیران قلعه بیست و هفت عالی خود کرد و پس
 معوج ساخت از استماع این خبر ریختن آب و را دستش تاں جهان فی العو ترک چهره
 نمود و کباب بجا آورد که بختند و در تاسی او قصد تا حصار داده و طبع در اسب و
 چل که همراه شاهزاده بود و نمود و ساهازاده چون برین حال انگیخت بافت ماحمی از حد شکار
 ویم مود بجا که که در آن ایام در قلعه تصرف رام روح و دکت و سید جی ملحد که در پیوه
 ساعت نظیری بدانت و در یکاں حمید جان حشی و کانا جی همین و چند اشخاص دیگر
 از خواص همراه رکاب تند و چون از رودیکه مساں ملا و سلام و کفر حاصل بود
 عو ر نمودند باین با که سپهر کرد و همی معر در داں بود اما حقے ارسو
 و پیاده راه را آن ساهازاده کر متع مانع رفتن شد و در ساعت
 کس سخت تاه محماه فرستاد و از کیفیت حال بگوید داد تاه محماه بابت جلیا
 سیده فی العو و در اسب نامی و میسله میل مت یایج همراه چون در تیرغات تاه
 مصوب لاهی ارعیان دولت بردمان نام فرستاد و در او عده و وعید تحویل و تحویل
 نمود سید جی و حمید جان از استماع این خبر و حنت از مترد و کشته دست برداشته
 کس مین رام راج فرستاده اعلام احوال نمود و رام راج محمده دریافت کیفیت حال
 و مالی سام نامین ناما نوشت که اگر شاهزاده را روانه ایجا بجا نمودی و الا تهر
 ازین حقا ابرم کرد و آمدن لشکر را آماده باش چون ناین ناما مات مقاومت مارا حاکم
 بدشت فی الحال تا حصار داده راج مت تاں رحت نمود و طرف بجا که روان حساب
 بعد زول احلال تا حصار داده در حوالی بجا که رام راج که در زمان سابق مسلک و یک
 هزار مان ساهازاده و مرهون احسان او بود و در مقدم تهریف تاهازاده چنه با فیه
 اکابر و مقه مان و حوتان و سر مردان خود را مستقال فرستاد تا اینکه ساهازاده
 را تعطیم تمام تحمیه در آورده و بعد از عفات ساهازاده را با خود به تحت تسلط بجا

حاصل کرده با حمد و تکریم مراجعت نمود و ذکر رفتن شاهنشاه و ابوالمظفر را بر همه
 قطبشاه بجانب بیدرو توجه ملک بر پیکر پیکر هم تشخص قلعہ محمد نکر
 چون شاه حجه از قصد دفع ملک زاد قلعه الدین فارغ البال گردید و دفع برادر
 ابوالمظفر را بر اسم قطبشاه مطاع نظر محمد اثر خود ساخت و در این مضمون طلب مصوب
 رسولان نزد آن شاهنشاه که در قلعه دیور کند بود فرستاد شاهنشاه او بعد
 رسیدن رسولان با جمعی از مخلصان و البته از طریق مشاوره سلوک داشته
 ابواید محمد خان و سید جمی و لا و خان با معصود و دی از خدمتکاران قدیمی
 از قلعه دیور کند بیرون آمد و بجانب بیدرو توجه فرمود و بعد نزول اجلال در حوال
 بیدر برید محاکم نشد زندان و امارا را با استقبال فرستاده لشکر در آورد و منزل
 لایق جهت نزول تعیین فرمود و ملک برید بعد چند روز و مسعود شاهنشاه اراده
 تسخیر محاکم نکران نمود و متوجه دار السلطنت محمد نکر گردید و شاه حجه بنا بر مقارقت
 اکثر اوس و سپاه ملک غفیران پناه بعلت درشت کوهی و تند خویی در قلعه کوکند
 محصور شد و سپاه ملک برید مرکز و از آن حصار را در میان گرفته ناز و جدال و
 قتال مشغول ساخت و همسر و فرزند از جانبین آتش قتال ملتهب می شد چون این خبر
 گشت شاه طاهر علیہ الرحمہ بعرض بر همان نظام شاه رسانید که برید محاکم در پر
 داعیه سلطنت مملکت و کن بالقداده وارد و در نیو لا بهیالید شاهنشاه بر اسم
 قطبشاه بمجاہدہ کوکند پرداخته است و اراده آن دارد که بعد از تسخیر مملکت
 نکران بدفع دیگران پردازد اگر در دفع او مساعله رود و لا محال شکست و اقتدارش
 مضاعف گشته قدم در عرصه عساکر و فساد خواهد نمود **مصرع علاج آ**
 پیش از وقوع باید که بر همان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندیده بعد از اجتماع
 عساکر بقصد امداد و اعانت شاه حجه متوجه دار السلطنت کوکند گشت و چون

بعد از چند روز ماحل طبعی در گذشت سوم یار قلی حمید خان که نجات قهار و سفاک و قند
 بود و چهارم عبد الکریم که در زمان حیات آن شمشیر یار که بختی میسر می رفت قمار می کرد
 تا آنکه کشته شد و پنجم دولت خان که معروف بدیوانه ملک راده بود و در زمان دولت حضرت
 از بهیم قطبشاه ماحل طبعی در گذشت ششم شاهزاده عالمیان ابراهیم قطبشاه اماره
 رباه و چون حمید خان توجه شمشیر یار را است بملک قطب الدین سترار حو و ملکه ارسلان و
 احمادش می دید ارماد و حیدر و حیدر در مدد استیصال آن بحال سلطنت شد و بعد از
 این معنی آگهی یافتند از حمید خان آرد و کشته بهار حرم و احتیاط سد ریای او و حاده و قطع
 گوشت و چوبساخت ازین بر گذر عداوت محسوس آن شد که در محرم پیر عاریت یار کرد
باب دوم در احوال شاه جمشید قطبشاه و نشانزاده سبجان
مثل فصل اولی در جلوس آن شاه جمشید بر سر سلطنت و
ذکر وقایع که در عهد سلطنت آن شاه زمان فساد مبعوض ظهور رسید
 چون آن شاه مجاهد که الودیکه عمران یسار بود و در حلت آن عیار کار کار رسد شاهی
 نشست ارماد و حو این طوطا و در ماطبع و فرمان بردار شد و سلاطین دکن با هم شکر
 تهیت و تقریت بخدمت او فرستاد و آن شاه در مقام پرورش و استقامت سنا
 و آمدن بکس از اهل طوطا که واسطه و در بروج و بهب انی عشری قضی الحایت کویتید
 و صاحب تاریخ درستی نوید که برهان نظام ساه و بهب عاریسی و تهیت جلوس شاهی
 علیه الرحمه و سنا و حو نشان برده که در دار السلطنت کوکله و در او نشان ظاهر
 دست داد شاه مجاهد و بهب بنگار ما بهی استقال شرافه و ما عاز و اگر ام تمام
 طوایف نموده در سراسر سوار ساحت ماحل تمام شمشیر در آورده و شاه ظاهر
 بعد از تقدیم مراسم رسمی و ادای رسوم عربی کلماتیکه کار اهل دیار آید میان آورد
 از ساه مجاهد در باب مواظبت و بختی برهان نظام ساه و بهب و سکه گرفته رحمت انصاف

حضرت مشغول نماز بود و هیچک از خدمتکاران حاضر نبود و میر محمود همدانی
 که سفاک بانی بود و چنانچه داری کلک شده و نیابت در زمان غیبت از جانب ملک مؤید
 تعلق با و داشت باغهای جمشیدخان از خداوند خود منحرف گشته و حقوق ملکجواری
 بر طاق نسبان گذشته بمیت و سه زخم بر تن شکر یار زده بدرجه شهادت رسانید و
 فی الفور بخدمت شاهزاده جمشید قطب الملک که در قلعه حکم ملک مغفور مجوس بود شافقه بذا
 پای آن شاهزاده برداشته با اتفاق جمعی از اهل فتنه بمنزل ملک زاده قطب الدین که با هم
 ولی عهدی موسوم بود رفته میل در چشم آن شاهزاده منظم کشید و ملک مغفور را علما و
 و سادات و شیخ و دیگر فیض اثر که از جمله محدثات آن شکر یار بود مدفون ساختند سنین عمر
 شیرینش قریب به نود رسیده بود و ایام حکمرانی شصت سال منجمله آن شاهزاده سال به
 نیابت سلطان محمود شاه بهمنی علم جاهد و جلال برافراشت و بعد از وفات سلطان مذکور
 چهل و چهار سال بداری و نه مان فرمانی بلاد مملکتان اشتغال داشت و در اواخر ایام
 سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته و بساط معدلت گسترده بر توافقات بر تعمیلات
 روح افزا و طرح باغات و کشتا و آبادانی ولایات و استمالت رعیت و سپاه بکنده
 و اکثر اوقات می فرمود الحمد لله که عمر عزیز و مرغزای کفار و دفع اشرار و مصروف گشت
 اکنون مرگ و خیمه آنست که بقیه عمر در طاعت و عبادت بسر شو و در انجام کار
 بدرجه شهادت فایز گردیم و آن شکر یار را قبول صاحب تارنج قطبشاهی شش سپه
 چهار و خیمه بود اول از اولاد اکبر حیدرخان است که در زمان حیات آن پادشاه
 عالم فانی را و داع نموده بر آسای جاد وانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین
 که منظر نظر الطاف آن خیر و نامدار بود و چنانچه رقم ولی عهدی بر او کشیده میخواست
 که بر سر خلافت را بوجو و با جو دشمن زینت داده که فخر رعیت و سپاه را محکوم حکم او
 گردانید چون نوبت سلطنت بجمشید قطب الملک رسید هر دو چشم آن شاهزاده را میل

ارعلمان ترک را بعهده بسیار فریفته ارجو و ساعته انتشاره نمود که صحنه صفا و راقص آلود
 و قصار سلطان قلی طغشا در وی روزهای پور شده حسین و تسعانه در کنار آب نشسته بود و
 خواهر ارمسد و قمار آلوده تقسیم می نمود که ماکه آن مقام حرکت نکو ام سیو طای کجای آن
 عقب درآمد و نصرت حقه آن شاه را شهید ساح و از بیم جان عرس بر دستید که کجاست
 مجلس بود که نیت محبت را اگر سرافکش کرد و قائل را فرصت حرف زدن داده و قتل رسانید
 و صاحب تاریخ طغشا بهی کیفیت این واقعه بدین آئین ترسیم نمود که در درو بخت و او احرار و ای طای
 شده حسین و تسعانه سیو صاعی مسجد جامع محمد که ببا کرده آن غصه مار بود رفت و سحر
 مبارکش طور کرد که یک طاق مسجد را شک نموده در ولده آرا اریرون مسجدش ارد و پند
 ارا را اهل مسجد درآمد و نادای ساری قیام می نموده باشد و این اراده بجهت حفظ عرس و رعایت
 حرم دور میسی بود چه ارسباری ارسطین را در چنین ادای مار سپید و رمدار نموده اند و شب
 نو هفت رومی که در وی مبارک رسیده بود می خواست که بیکه را نظر بر آن افتد باران
 شهریار مادر در آن و در مسجد شسته معاران اطلبیده ارمسد بود که هیچ عورت تربیت نمید
 و آن ساعت در ساعت اسباب و ادوات عمارت مسجد آورده و در آن چنین آن حضرت
 بار داده اینکه ارمسد بیرون آید رحاست اتفاقا در مالی که مسکه موسی آسامی حضرت است
 اشی عترت در آن بود و همواره شسته کا ماحود می است بی سسی از دست مبارک آن تحفه
 در زمین افتاد این موسی اتفاقا دل سیکو بدست معمار ارمسد بود که آن و دوستی بیکار کرد
 جید دوز در حبسه تاجیه نگه دارد و حاطر مبارک آن ملک نامدار در رکشته ارمسد بیرون آید و
 موسی کلفت ماک بود که کشته ارمسد و معنه مان که همراه نمودند در ششکی حاطر مبارک اطلب
 یافتند و در درو جمع نمود مسجد تشریف بیاورد و محبتید جان که محسوس بود اما تا بهر
 قطب الدین از بیات خود مسجد فرستاد و تا آنکه در روز و دوستانه دو مسموم و دی اتالی شده
 مسکن و تسعانه وقت غصه که جمع معنه مان و محسوسان در حصار خود نمودند و آن

شهر بعضی سرداران را در اینج هموار سوار مسلح و مکمل جهت امداد و اعانت همراه شاه
 نمود و سپهکام رخصت شاه طاهر را مبلغ پنج هزار چون نقد با تحایف و گیرگرفت نمود
 رخصت انصاف ارزانی داشت محمد قاسم فرشته در احوال سلطان قلی قطبشاه جهان نشسته
 که او در ایام پادشاهی خود با ملایطین دکن سلوک برادرانه می نمود مگر در آن ایام که سلطان بیاد
 کجراتی حبس التماس عماد الملک براری داخل مملکت دکن شد و حمله ای بسیار بولایت
 نظام شاه رسانید خلاف حروت کرده ایچی نزد او فرستاد و اظهار کینه ای کرده میخواست که
 که با او دم از اتحاذی دزد بنابران چون معامله سلطان بهادریه و غن شد سمعیل عادل شاه به تجویز
 برهان نظام شاه دعیه نمود که برخی از حاکم او را مسخره سازد و قطبشاه هر چند سعی نمود که با
 برهان نظام شاه ساخته آتش آن خشنه را با آب تدبیر کند و نشاند مؤثر نشد تا آنکه سمعیل عادل
 در شکله اربعین و شصت به رقله کلبان که در سرحد واقع است لشکر برده محاصره کرد و
 قطبشاه چون طاقت مقاومت نداشت از مرکز خود حرکت نمود و برخی از سوار و پیاده
 بدان حد و فرستاد که کاهیکه بر دم اردوی عادل شاه فرامیت رسانیده ایشان را
 تنگ آورد و رند قضا را در آن ایام سمعیل عادل شاه با خستام رسید و از دار پرغال بر حمت
 دو بحال پوشت و قطبشاه بی میا بنجی عسکر و زید از آن خرخته خلاص شده جمعی از
 اعیان درگاه راند نظام شاه فرستاد و بمساعی جمیده شاه طاهر میان آن دو پادشاه
 نزدیک و دورت بصفا مبدل گشته لوازم اتحاد و وادامه سلوک گردید و کرا و آقعه شهادت
 ان **شاه طاهر و بیان سنین عمر شریف و مدت سلطنت**
 و عهد او و او آن شاه غنم ان پناه با اتفاق مورخان با شماره پیرزک او
 همیشه قطب الملک ثواب اندوز در جه شهادت شد و بیان این واقعه بموجب نوشته صاحب
 تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه با جل طبعی از دار دنیا و در بجا رحمت حق
 نمی شتافت پیرزک او همیشه که در از روی پادشاهی ریش سفید کرده بود و تنگ آمد یکی از

متصرف گشته بود و مامور و منبر بود و بعد تمسک آن اماکن اردست تصرف امر عالی نشاء
 قلعه ایکی را محاصره نمود و در ایام محاصره رسولی بپشتین بید ممالک دستاوه بیغام دژ
 که استازانده تعالی بعد تسخیر قلعه ایکی بر دول احلال در حکومت بیدر حواهد سدا ماد جنگ
 و جدال ناستند و الاقله میدک و کولاس به اولای دولت مامور کرد ارد ملک فاسیم
 از راه مردمی و دانی رسولان تاحف و هدایا بخدمت بر بان نظام شاه دستاوه
 التماس بود که عهده تدبیر که مناسب داند ملک مؤثر را از سر مسارعش باز آید و چون در آن
 میان بر بان نظام شاه و از فاسیم عادل تا جهت قلعه سوای بود مسارعش بود و نظام شاه
 میخواست که ملک مؤثر را محو و متعلق سازد و لهند شاه ظاهر علیه الرحمن را و ادیه کرد تا اول
 به بدر رفته خاطر شین بید ممالک ساء که احق تعلق میدک ملک مؤثر است حیه که در وسط
 مملکت محو و واقع است و در میان سلطان محمود بهی تعلق آن ملک داشت مایه که آن قلعه
 مع مصافات بکام شکان ملک مؤثر تسلیم باید کرد تا که و دست بصا مدلی کرد و بعد از آن
 بر د ملک مؤثر رفته اساس اتحاد و و داد و استخک ساحت ملک مؤثر را رسد امداد
 آورد و شاه ظاهر علیه الرحمن همچنان که دیمی سخت به بیدر آمده ملک فاسیم برید را راضی
 به تسلیم متلع مذکور مع مصافات نموده کلیه قلعه مذکور را تاحف و هدایا و نامه اتحاد
 مستقر معادیر گرفته انگاه حاکم دار السلطنت کوکک شده روان ندی چون در آن وقت
 ملک مؤثر مشغول محاصره ایکی بود و کما شکان تخم بیدر ساءه ظاهر در مرل
 لایق فرود آورده خدمات لیدید و مقدم ریتا میداد و حقیقت خال تخت
 ساءه و من استید تخم بیدر ساءه صلح وقت در رسیدن بکام شکان
 ترک محاصره ایکی نمود و مراحت مدار السلطنت نمود و شاه ظاهر ملا رمت معزرت
 و تعظیم و مکرم و الطاف شاه احتصاص یافته تاحف و هدایای فاسیم برید را مع
 اتحاد نامه و کلیه قلعه میدک - سطرانور کرد اید بیغام بر بان نظام شاه و ساءه میباید

اگر قسمل عفو بر جرایم آن مجرمین کشیده شود از مراحم خسروانه بعید نخواهد بود شمس یار
 بشا به اتفاق اماره در باب شفاعت از باب خذلان زهره خذ نموده کلمات غضب
 سلطانی در حق آن مخذولان بر زبان آورده و منسوب و تا توپیان توپها را در برابر
 حصار مخصوص ساخته و بزرگ آن توپها را اساس قلعه رخنه انداختند و شمس یار
 سوار شدن بهادران منسوب و تا حبه آذوقه قلعه را مفتوح سازند و پس از آن از هر سو
 رو قلعیه آورده و بر بالای کشتگان پاشاده خود را بدروازه و برج و باره حصار
 رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند و بخواطف شاهی امان یافتند
 و بعد شمس در محلی مرتفع برجی رفیع برسم یاد کار حکم شمس باز تعمیر یافت و آن حصار
 یکی از معتد ان مفوض گشت و ملک کامکار چو همدان آن ولایت را قول داده
 استمال نموده بدار السلطنت مراجعت فرمود و ذکر توجه ملک کشورگیر
 بغرم شمس اتیکیر و قدوم شاه طاهر علی الرحمة را میساحه
 با مفاخیخ قلعه میدک و روانگی لشکر طغتا اثر جهت امداد
 بر همان نظام شاه

چون ابرهیم عادل شاه بعد از آنکه در چشم برادر بزرگ خود میل کشید و بعضی اسدخان بر سر سلطنت
 متمکن گشت همگام اشتغال ملک مؤید بجای صره و شمس قلعه کو بندیر فرصت غنیمت
 دانسته باتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد ماکم محروسه را تاخت و تاراج
 نموده بود و وندارک در آن وقت مناسب نبود و لهذا شمس یار بعد حصول فراغت
 از تعب سینه و جهات دیگر جهت مکافات رایت غریمت بصوب ایتکیه که
 در تصرف کاشمگان عادل شاه بود برافراشت و چون بحوالی آن دیار رسید
 سپاه منصور بر سر ولایت نکاکی ویرکنه مادی و کورولی که سابقا تعلق
 بان خسرو کامکار داشت و در هنگام محاربه شهریار بارامچندرو شمشان اسمعیل عادل شاه به

که تحت قلعہ واقع است که مشتمل بر جانب دار اسلطنت مراجعت نماید فرستادگان چون
 این بنام شمس یار بگزارانیدند راجه بهری چند را در دوشانده و در جمیع دلاوران گفت
 را مسلح و مکمل ساخته بآن کراهان فرستاد که هرگاه شمس یار با یک و دو خواهر
 بدرون قلعہ در آید از اطراف و جوانب پیش قدمه آنها را بکشد و چون بان حضرت نزدیک
 رسید دست بچرخ و خنجر برده کار آن شمس یار بسیار در پیش کس بندست ملک کامکار
 فرستاده عرضه داشت نمود که چون ایندگان مشغول غواطف شمس یاریم و بدل و جان تلخ
 فرمان بردار اگر باد و سه نفر جهت نمائنی قلعہ تشریف ارزانی فرستد باید از اینجا هیچ
 مانعی نیست بل باعث سرسندازی و موجب اطمینان خاطر است شمس یار از استماع این بیانات
 بغایت خوشنودگشته بمادران اطلبید و با ایشان معتمد فرمود که چون بغیر نفیس بر دوازده
 قلعہ میرسیم پنج آتش بار بنه و سی حیدر کرار از نیام انتقام بر آورده با سه چهارمها در غاری
 که همراه خواهند بود آتش حرب و قتال مشغول ساخته تا رسیدن سپاه دروازہ قلعہ را
 نگاه خواهیم داشت باید که شما بلا خطه فالان علامت جلوریز خود را بارسانید شاید که تقدیر
 موافق تدبیر افتد و صفت مردی و بهر آرزو شد یام بر نیزه و ز کار باقی ماند انگاه ملک
 مؤید از سپاه رزم جو چهار جوان بجا در صف در برگزیده ایشان را بر بردش محل داران مسلح
 و مکمل ساخته با خود همراه گرفت و چون در آن تنگسای جای سوار نمود دست از اسپ باز
 داشته بآن بجا در آن قدم دروازه قلعہ گذاشته پای مردی افشرد و با همراهیان
 چون شیر غران و ببر و بان در میان بدران افتاده تا از خود جنبه دار شوند جمعی از کجبانان
 دروازه را در خاک و خون غلط انداختند و کفار نظر بر اینکه با ملک مؤید پیش از چهار نفر نشینند
 یکبار حمل آوردند چنانکه بکین مرتبه قریب دو سه هزار تیر و تفنگ و سنگ بچرخ
 آن حضرت روانه می شد و جمیع مایه آتش بازی حواله میکشت ملک مؤید بان چهار جوان
 بتمام مدافعه درآمده مجموع آنها را از خویش دفع میفرمود و الحاصل در آن روز ملک مؤید

گفته اند پس از اسلام ارواح سبهای متین بوده اسما قلع کتانی اربوب محسن و غیر
 هیا ساخته کار رسول که دود و راه هر چه در راه بیرون می افتد جمعی را
 کشتن داده و نامی که در غاریان شهر در بیای هفت ستاره کوشته ای داده می بود و
 جمعی را حایین هشت و دویج می ستامند چون تغییر آن حصار را استحکام در حصار با جرات
 و محاصره بطول انجامید و هر روز چترم رحم غاریان بر رسیدن می عقد کتانی بکشد از
 آن کوهی محمدان و کار و ستاد معقول الحرب حدیثه عمل می باید ایام داد که چون
 سالی برین ارشاد همواره تفصیلات ظهور بسته و همراهها کمک محرومه رسیده و سالی
 و مت همت واجب ساخت ایم که مدون تغییر حصار دست از محاصره و محاصره مار
 آتش ناراج و حیات در حوالی و حوالی رده که اریم که مد و حصار و سار بخت
 شمار سد و استادانده قالی مد ستع صغیر و کسیر را قتل در آو و آتش در سارل جو ابر
 اگر مقدم تا از کسان سالی بیجا کشته شمرط و عهد میاید که من بعد تصرف بمالک
 محرومه رساد و هر سال ملعی رسم باج که اری کساره فامه رساند سپاه بفر
 بیا راه را محاصره و محاصره مار داشته رده متفرع بر سلطنت می شویم که از برای
 آد و ده و وار و سایر باج حاج قلع داری رو کمی بکاهه بود و طوعاً و عیناً قبول نمود
 چون دستا دکان تحف و هدایا که را بدین حد ساطوسی مترو سد و تحفه به
 آنها راه سیر لغات تا به هر سال ساخت اظهار شانت و انتباه سر بود و
 ماه هری چند شریات فامه رساد و سالی مدین معصوم نوشت که چون با
 راج و حدال مد و کشته است و در صلاح و سلح معقوج گردیده اگر سما اظهار
 یکا بکی و موافقت می نمایند و در مقام اطاعت هستند اراده ما است که ناکب و
 نمر سالی قلع که کمال مستات و استحکام از سایر طلع استیاء دارد آمده و نظاره
 صنغ کرد کار ما نیم و چون معس میا یون تا سالی قلع را اتم شکر معصوم از ما بقیه

اولی و انب اکمینه علم و اجتهاد از آن پسران نیز در سلطنت پادشاه
فرمایید و ملک این خبر سر و کشته کلیه قلعه که پسران تسلیم گشتگان یک
کشور کبر نمود و بجانب بربر مراجعت نمود و انگاه پسران علم و ادب بجا
مقرر سیاحت بر سر داشت و امراد و بجا در آن راه تشریفات مقرر ساخته
رخت اغراف محلات از آنی داشت و نمود در دار السلطنت و در و دیوار نمود

و کشته قلعه ملک در بطرز غریب

آورد و اندک ملک کما بعد معاودت بقرسیه سلطنت چندی پیش اکامران
بربر و ده پسران چار و کفار با حصار سیاه پنهان و از بعد اجتماع لشکر خلف اثر برای
راجهری چند و الی قلعه نهند که در حکام منارمت پسران با تمیل عادل شاه
پنجشنبه آراشته خرابی بسیار با ملک محمود رسانیده و در وی توجه آورد و چون بوالی
نکته رسید کس ایشان کافه ثقات شاعر فرستاده و اورا تحویف و تحذیر نموده
آن شعی بنابر ادبار که بر امون جانش بود آماده بکار گشت ملک نامدار اطراف
برج و باره آن حصار بر امر تقسیم نمود و ایشان التک و شبیه پیش بر و در و زو و م مقدم
حصار با سوار و پیاده بسیار از قلعه بیرون آمد و بجنگ بجا در آن در پرست و محارب عظیم
صورت وقوع یافت ملک نامدار شمشیرها و از نیام اتمام کشیده بجهه صف شکاف فوج لشکر
کهار را شکافته نهایت جلاوت و دلاوری بظهور رسانید و مجاهدان بشا پده این حال
یکبار بر آن مدبران تاخته بغیر بستن دمار از رو کارشان بر آورد و در برادر راجه پرخند
گرفتار گردید و پیاده بسیار از جانب کفار کشته شدند و آنرا راجه نکر
رخت نهریت بر بالای قلعه کشیده متحصن گشت و آن قلعه چون بر کوه بلند از
یک پار و سنگ بود و هر طرف که سود از آن مقصور می شد بچ و سنگ استوار ساخته یک طرف
بار کشیده و دانه نصب نموده بودند کهار نظر بر استحکام آن حصار آماده رزم و پیکار

یک صد و پنجاه رکب که تعلق سیاهستان سدار گرفته ماقی رارسیاه نصرت سیاه تقسیم نمود
 امر قتل و تاراج دیه و پرکیات نمود چون قوت و شوکت ملک مادر و ضعف و عمر ملک رید
 ریکان طالع شد جو حسیان و مقدمان ولایت کومل و المور و غیره و جمع سارکاره
 تهریار آورد و بدینجه یار قول و دلاری داده کماستکان را انصطاط و لوق پرکیات مصون

ذکر محاصره قلعه کوپیر

چون تهریار ملک ری طبعه یافت تحبیر قلعه کوپیر متوجه سد محاصره آن پرداخت در ساکنان
 قلعه کار و ستوار ساحت ملک رید را استماع اس حه متردد و متعکد سوارکان دولت
 در ماه صلیح و حک ما ملک کانکار متاوره نموده تصوائید عین الملک کنانی ماه حه
 کثوره هست هزار سوار حه که آراهن لوتس و هم آورده اعلان کوه سیکر و استعدا و سکر
 قصد محاصرت ملک کور کیه لصب قلعه کوپیر شتاف و اراکاب ملک مادر لصبی رسیاه
 حاجت محاصره که استه و نصف دیگر راهز راهز رکاب گرفته مستعرب ملک رید متوجه
 مدتانی فکین محاصره ان طریح ریکه یکر محمد آورده حک در پیوسته طیت جین بود
 احوال شان تا ماه و حک و عدل قتل هر دو تاه چون ایام حال و قتال محمد سوار آت
 نصف در شکر ملک رید طاهر کت ملک رید در مان و مقدمان همه مادر رار و سیم
 و او ان ستمال کرد اسید با چکمان چند استان شده محصرین رساید بد که مدت محاصره و محاصره
 طول اسامید و مردم سکر متقت و محت بسیار کشیده اند و موسم ستمال که رول و ارتحال
 در ان ستوار می شود و در یک رسید ملک رید متعویض ریکات و محال قلعه کوپیر را صی شده
 و در حوا و محو حصریم ساقه است صلاح وقت در آنست که با فعل ترک محاصره نموده ارین محال
 سجاد و قفسه مایند و بعد انقضای ایام پیشکال و آسودگی لشکر مطف عان عریست
 متحیر مهاک او نمایند هر پار سخن صلاح ابدیتان رسیدید و امرا ارین سارت ریک
 را احکامه کرد اسید و بیام دادند که با فعل لطایف ایل مصلی تهریار رار راحت آورده ایم

هنگام فرصت غیبا یافت و به فرستادگان خود از نماز و عبادت و امر و نهی و دست
 انصاف بجهات خود از این غیبه دور و خنده های در و در داشت با مدد و بی از متبانی و کاپیش
 که را پنداشته بار آورده باز خواست بر تکیه قاسم بدست آن قیام از امان و در این شهر
 بر طلب ماندگار و اسعد از بند و زنجیر بدست این کارگزاران حضرت آیت الله در زمانه و کتور و شکر
 بر فراخته متوجه شهر بدر کردید یک قاسم بر دار استمعه این شهر سیاه و متفرق و قاسم در این
 یکبار از دایه لطف میدریرون آمد به استقبال ملک نامدار شتافت و در ظاهر ملک و بیدار و قیام
 دست او از وقت در زید و شب بجز است سر بر دوز و یک بعد تسویه و خدوف از جانبین و
 یکدیگر آورده دلاوران هر دو جانب بیکدیگر پیوستند و درین روز شاه و حیدر خان از جانب
 معینه با فوجی از بشارت بر لشکر ختم نامه زمین مان را که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود از
 در آورد و بهار این لشکر مسیح و زنی جمع کشید از مخالفان را محبوس و مقول ساخته بعد از آن
 سپاه هر دو لشکر دست از زمین برداشته بار امکا و خویش شتافتند و شب را بحر است بر روند
 روز دیگر سپاه هر دو پادشاه و بیدان مبارزت نهاد و داد جنگ و جدال میدادند و از هیچ جا
 اثری و تلف نبود و نمی رسید درین اثنا خان شجاعت نشان فتحی خان از جانب میره با فوجی از سپاه
 کینه حوا بر لشکر مخالف زد و بسیاری از آن بخت بر لشکران ابر خاک پاک انداخت و از جانب معینه
 شاهزاده حیدر خان با بهادران نامدار بر سپاه ختم نامه از ناره تیغ و سنان آتش زخمین
 حیات آن قوم زد و از جانبین حمله های متواتر نمود و یکدیگر را عقب می نشاندند آخر الامر
 شاهزاده انجمنان حمله بر دشمنان آورده که آثار عجز و اکسار در لشکر ختم ظاهر شد و سپاه
 لشکر شمشیر زبانه مان و جانب الاذعان یکبار حمله آورده لشکر ختم را متفرق
 و پیرشان ساختند ملک قاسم برید بشا پده این حال پشت بهر میت داده و رو بگر بر خن دادند
 سپاه لشکر حضرت از لاقب نموده خلق بسیار را قتل رسانیدند و سیاحت سلطنت
 ملک برید را بدست در آورده از نظر ملک نامدار گذرانید شهر بار از این غنائیم کشیر

و بعد حصول صحبت امام ایساں رسول این معنی نمود و مقصد رفتن کرد و دیگر یکی
در آنکس بسته و آید کرد و با صاحب آن دو کتیبه ها بسته سازد هم ماه صد و شصت و نه احدى و انیس
و شصت و نه و لغرض اقبال و توفیق محمد بن نجار و محمد بن ابی هبیت و اسدخان و توفیق آن حضرت
معنی بسته حدس ادراد و نه مارده و معنی بسته دیبا که معنی و رقیع تران اید است بدان
که یکی از اهل حرم به بیجا و بر سر و به حکام سپرده و آن قصه کوکی گرداید و در حصار در کوارس و در
ساحت و چون دور و درین بخت اسدخان امیر یزد و سایر مردم محمد آن دولت شاه
علیه و آن قصه که بر حرداد واری که سپاه و ابراهیم سلطان برادرک ملو خان اسی بود
ساری از امیر بختانی ماورای است اسدخان در بخت یکای صلاح دولت در هم
تنبین بادشاه دیده همه هر یک از ایساں پیام داد که چون بخت خلوص ساعت
نفس آید که رفته و روح محمد و مهدی محمد کیود ابریمت خواسته بخت نور و خلوص و فتح
خواهد شد و ایساں چنین رسول این معنی نمود و در ایامی قلعه کو یکمده کو حیدر و سپاه را
به تیر و جنگ حسن آباد و سایه دانگه یاد سپاهی سپاه و ابراهیم راع و مایتر و لیسکن
چون ملو خان میر برک و بعد عدالت یساره و در هر حسن آباد آن سپاه و سه دمد را
ریا رمالس سلطنت منگن ساخته تا سپاه ابراهیم را ده برج محوس گردانید تا ایساں
دسته است و اندر علم حقیقت حال بیان و لادت با سعادت شاهزاده ابراهیم قطعا
صاحب تاریخ قطعا ہی بسته که گفت که کار و ماه سوال سه بسته و ملائیم و شصت و نه
بر سلطنت سر مدلیه احوال متولد شد که ملک محمد و ابراهیم اهل بجم موسوم به ابراهیم کرد و
حسن عظیم تربی نمود و کار و حلاق و حاضر را بار و احوال و رتبه کلتها و العادات سر سر و سر و سر
ذکر محاربه تقی میر با ملک قاسم برید
آورد و اندک در ایامیکه تهر را با عادل شاه و افغان قاسم برید و دست
کرات لشکر فرستاده و ایت و برکات مملکت لنگاه را قتل - ت نمود و همیشگی در آن

رخصت انصاف بحالات ارزانی منسوب و انبیا انجیکه صاحب یارنج قطبشاه
 در باب محاربه این دو پادشاه بقید قلم آورده اما متحد باسم فرستاده و بر بیان
 احوال سمعیل عادل شاه چنان نوشته که چون شاه عدالت پناه بیوم بر برهان نظام شاه
 فتح یافت جمعی از اکابر میان اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه لوازم مسلح بمیان
 آوردند و این دو پادشاه در سرحد با یکدیگر ملاقات نمودند و چنانستادار دادند که شاه
 و پادشاه یک قطبشاه را تصرف شود و برهان نظام شاه شکست برارست و صرف خود در
 آورد و باین اسمعیل عادل شاه در شکست اربعین و شصتانه با حضار امران سلطان داده این
 برید را از خود ساخته با اتفاق او بالنگر جلادست آیین متوجه تخریر ولایت تلک کرد
 و تخت قلعه کو میکند را مرکز وارد میان گرفت فرمانده آن را با سلطان قلی شاه
 مراعات خرم کرده بمیدان مقابل و متقابل شتراف و از کو میکند که دار حکومت
 او بود و حرکت نمود اکثر لشکر خود را به پیاد باسی بسیار بمیدان قلی قلعه نامرودند
 و میان اسدخان که از امرای عادل شاه بود و سپاه تلک چند دفعه جنگ صف
 واقع شده در جمیع معار که فتح و نصرت نصیب اسدخان گردید و بسیاری از ولایت
 تلک بضبط در آمد رعایا و زمینداران آن ولایت مطیع و نفاق گشته و قلعه
 کو میکند نیز فتح و با شیوع یافته نزدیک بود که با مان شیر آمده حصار را
 تسلیم نمایند که ناگاه بحکم قادیون ذوات حبه صفات پادشاه حجه از آب
 هوای آن دیار سوی مزاج بپرسانید و مواد فاسد حسن حسین بدن را احاطه نمود
 و محمد الی حاجت خورده صاحب تاج و تخت بر بالین ضعف و ناتوانی نهاد
 بر عت تمام اسدخان و امیر برادر که بهنگ و غارت محاکم تلک تمام
 می نمود و طلبیده شد مواد و هوای این حدود با من موافقت ندارد و میخواستیم
 که نمایان را برای تسخیر قلعه و بلاد تلک بفرستادند خود مستقیم حسن آبا و کلبه که روم